

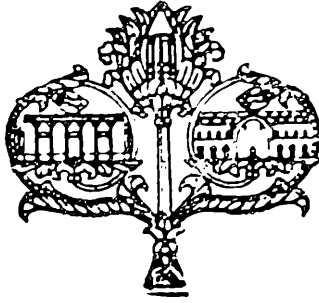


سلسلہ اشعارِ نچن شادقی

«۹۶»

تاریخ سیرِ تاپان قرنِ نهمِ ہجری

تالیف:
دکتر محمد جواد مشکور



سلسلہ انتشارات انجمن آثار ملی

تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری

تألیف:
دکتر محمد جواد مشکور

تیر ماه ۱۳۵۲

..

از این کتاب یک هزار نسخه در چاپخانه بهمن به چاپ رسید
شماره ثبت در دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۶۰۰ مورخه ۵۲/۴/۱۱

تَبَرُكَ الْعَالَمُ

بنام پروردگار بزرگ و بخت‌ساینده

پس از سپاس بی‌اندازه به درگاه آفریدگار بی‌همتا و درود فراوان بر پیر اسلام

حضرت محمد مصطفی (ص)

در پر تو عنایات کریمانه ذات نجسته ^{علیه} حضرت‌ها یون شاه‌شاه آریامهر، شهریار مفتاح
دانش پر وه و داد گستر ایران گمانی که تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری که به سبب اینیه
و آثار ملی آن شهر تاریخی و یادگارهای فرهنگی پیشین و سرگذشت شخصیت‌های علمی و ادبی
و هنری در گذشته آنجا بیش و کم با وظیفه ها و هدف‌های انجمن آثار ملی ارتباط دارد به معرض
انتشار و استفاده علاقه‌مندان گرامی گذارده می‌شود.

کتاب حاضر سومین کتابی است که از طرف انجمن آثار ملی درباره آذربایجان بطور کلی و

عزیز تبریز بطور اخص چاپ و منتشر می گردد ، چگونگی تألیف و مقدمات تهیه آن و عواملی که
 منجر به تدوین چنین کتاب شده است در مقدمه ای که مؤلف از جمندان آقای دستر
 محمد جواد مشکور نوشته اند مرقوم رفته است و انجمن آثار ملی نیز ضمن سرآغازد و نشریه قبلی مربوط
 به آذربایجان و تبریز (شماره ۷۷ - نظری به تاریخ آذربایجان و جمعیت شناسی آن تألیف
 مؤلف کتاب حاضر شماره ۹۱ - آثار و انبیه تاریخی شهرستان تبریز تألیف آقای
 عبدالحی کارنگ) آنچه مناسب مقام می دانسته ذکر نموده است و طبعا نگرا آنهارا
 ضروری نمی شناسد چه خوانندگان ^{از} انجمن بخوبی میدانند که مقام والای خطه آذربایجان
 از نظر آثار باستانی و فرنگی و مطایب و تاریخ سراسر پهنه ایران زمین بیش از آنست که تدوین و نشر
 کتابهای محدود پاسخگوی ادای حق آن باشد بلکه بر اندازه بتوان بید کتابهای بیشتر در این زمینه
 تدوین و منتشر نمود ، امیدوار است با کوشش محققان از جمند ، بخصوص فرزندان برومند
 آذربایجان و پژوهندگان پرکار و توانامی آن دیار در این باره توفیق بیشتر نصیب آید و گامهای
 بلند تر و فزون تر در این راه برداشته شود .

مقدمه

دست روزگار مرا در بحبوحه جوانی به تبریز افکند. از سال ۱۳۲۸ به تناوب هشت سال در دانشگاه آن شهر به تدریس تاریخ ایران باستان ، و زبان پهلوی مشغول بودم . در آن روزها تبریز این آرامش و آبادانی و رونق امروز را نداشت.

محل دانشکده ادبیات و دیگر دانشکده های دانشگاه تبریز در عمارات استیجاری خشت و گلی یا آجری بود و هنوز ابنیه عظیم دانشگاه و دیگر بناهای شامخ دولتی و ملی را در آنجا بنیان نگذارده بودند.

من چون برای نخستین بار به آذربایجان آمده بودم ، از وضع مردم گرفته ، تا اوضاع جغرافیایی ، و بناهای تاریخی همه چیز را قابل مطالعه و تحقیق می دانستم ، باقتضای جوانی در این پژوهشها شلور بیشتری داشتم. غالباً تنها یا با بعضی از دوستان به تفرج در محلات ، و مساجد ، و آثار قدیم می پرداختم ، و هر چیز جالب توجهی را که میدیدم یا می شنیدم یادداشت میکردم. از حسن تصادف از همان آغاز با بعضی از بزرگان ، و دانشمندان ، و سرشناسان شهر آشنایی و رفت و آمد پیدا کردم . چون خداوند محبت مرا در دل ایشان انداخته بود ، آن دوستان مرا تنها نمی گذاشتند ، و اغلب از برکت محضر پرفیض ایشان برخوردار میشدم . تا اینکه به پیشنهاد من ، انجمنی از نخبه دوستان که افضل و اعلم مردم تبریز بودند تشکیل شد ، و تا چند سال در شبهای چهارشنبه ادامه داشت. اعضای این انجمن عبارت از جنابان آقایان آیت الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی ، و مرحوم حاج محمد آقا و حاج حسین آقا خنجوانی ، و میرزا جعفر سلطان القرائی ، و دکتر عبدالرسول خیامپور ، و حمید آقا خنجوانی و حاج میرزا علی اکبر اهری نحوی ، و استاد محمد حسین شهریار ، و استاد حسن

قاضی طباطبائی ، و استاد ترجانی زاده ، و عبدالعلی کارنگ بودند . این آقایان هر کدام از ارکان علم و ادب تبریز بشمار میروند. گاهی مرحومان سیدحسن تقی زاده ، و اسماعیل امیرخیزی که در تهران اقامت داشتند به تبریز آمده ، به جمع مامی پیوستند. من که از جوانترین افراد این زمره بشمار میرفتم ، مانند شاگرد طالب علمی محفل این بزرگان را مغتنم شمرده ، از برکات محضرشان استفاده می کردم ، و مطالبی را که از ایشان می شنیدم بخاطر سپرده ، در خانه دردفتری یادداشت می نمودم.

این مباحث بطور کلی درحول و حوش ادب اسلامی دور میزد ، و بالخاصه غالباً از معارف مربوط به تاریخ ، و رجال آذربایجان گفتگو می شد. پس از چندی به فکر آن افتادم که این افادات ارزنده را با مشاهدات و مطالعات خود درباره آثار و تاریخ آذربایجان در اوراقی به ترتیب موضوع فراهم آورم .

سپس حاصل مطالعات خود را با محاضرات آن انجمن درهم آمیخته ، رساله کوچکی در تاریخ تبریز ترتیب دادم. این رساله خمیرمایه تاریخ مفصل تبریز و آذربایجان شد.

سالها گذشت ، و من در طلب علم از دوستان تبریزی خود بدور افتادم ، و به تحصیلات دوره دکترای خویش در اروپا ادامه دادم. پس از بازگشت از فرنگستان در یکسال ونیمی که دیگر باره در تبریز توقف کردم ، مطالعات خود را همچنان درباره آثار و اخبار آذربایجان دنبال کردم ، تا اینکه یکبار از دانشگاه تبریز به دانشگاه تهران منتقل شدم ، و در دانشسرای عالی به تدریس تاریخ پرداختم . نوشته ها ، و یادداشت های چند رساله من به سبب اشتغال به کارهای دیگر در طاق نسیان ماند. چند سال بدینگونه سپری شد ، تا اینکه از طرف انجمن آثار ملی ماموریت یافتم که کتابی درباره تاریخ تبریز به رشته تحریر در آورم. با جد و کوششی بسیار رساله ای را که سابقاً نوشته بودم ، اساس کار قرار داده ، به تألیف تاریخ تبریز پرداختم .

اما برای نگارش تاریخ تبریز ناچار شدم که مطالبی درباره تاریخ آذربایجان

بنویسم و به عنوان مقدمه بر آن بیفزایم. بر اثر معلومات فراوانی که در آن باب بدست آورده بودم، آن مقدمه آنچنان وسعت یافت، که ناگزیر گشتم آنرا بصورت کتابی به نام «نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن» در یک جلد مفصل به طبع برسانم.

سپس فارغ البال به تالیف تاریخ تبریز پرداختم. اما برخلاف پیش بینی من که میخواستم آنرا در یک جلد به اتمام برسانم، به سبب دست یافتن به منابعی تازه، کتاب آنچنان توسعه یافت که ناچار شدم آنرا در دو جلد، یکی بنام «تاریخ تبریز از آغاز تا پایان قرن نهم» و دیگری تاریخ تبریز از آغاز قرن دهم تا پایان غائله آذربایجان مدون سازم.

این دو جلد مشتمل بر دو دوره متمایز از تاریخ تبریز است، جلد اول این کتاب که به طبع رسیده، مشتمل بر شش بخش به شرح ذیل است:

بخش اول درباره اوضاع جغرافیایی تبریز اعم از جغرافیای طبیعی و سیاسی و شهری، و جغرافیای تاریخی، و محلات و قنوات تبریز و مساجد، و مزارات آن شهر است.

بخش دوم: درباره تبریز در عصر جدید است، که مشتمل بر وصف خیابانها، و میدانها و گردشگاهها، و وضع آموزش و پرورش و فرهنگ، و راه آهن، و کشتیرانی آذربایجان، و صنعت، و اقتصاد، و بنگاهها، و اماکن همگانی است.

بخش سوم: درباره تاریخ تبریز از آغاز تا پایان قرن نهم هجری می باشد. این بخش به چند دوره تقسیم می شود: در فصل اول از تاریخ تبریز از آغاز تا دوره روادیان، و در فصل دوم درباره تبریز در روزگار سلجوقیان و اتابکان، و در فصل سوم تبریز در حمله مغول، و در فصل چهارم تبریز در عهد ایلخانان مغول، و در فصل پنجم تبریز در دوره ایلخانان کوچک مغول، و در فصل ششم تبریز در دوره جلایریان، و در فصل هفتم و هشتم تبریز در دوره قراقویونلوها و آق قویونلوها بطور تفصیل گفتگو شده است.

در حقیقت در این جلد، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری مورد بحث واقع

شده است، و گفتگوی پیرامون تاریخ تبریز در دوره بعد موکول به فرصت مناسب که فراهم آید خواهد بود.

بخش چهارم این کتاب درباره تذکره رجال تبریز از قرن سوم تا قرن نهم هجری است. این بخش با اینکه قریب صد و بیست صفحه است، زندگینامه و تذکره احوال چهار صد و پنج تن از بزرگان آن شهر اعم از محدثان، فقها، وعرفا، وشعرا و خوشنویسان، و اطبا را تا پایان قرن نهم هجری در بر دارد.

بخش پنجم این کتاب را تصاویری از مناظر آثار و عمارات، و میدانها، و خیابانهای آن شهر، و سکه های پادشاهان تشکیل میدهد.

بخش ششم مشتمل بر فهرس کتاب از قبیل . فهرست منابع، و اعلام عمومی، و فهرست تصاویر و مطالب می باشد.

امیدوارم توانسته باشم در این کتاب سرگذشت یکی از شهرهای باستانی کشور ایران را که در طول تاریخ پراضطراب خود همواره دستخوش حوادث گوناگون بوده است، برای طالبان این رشته از تاریخ روشن کرده باشم.

در خاتمه پس از تشکر از تیمسار معظم سپهبد آقا ولی، و اعضای محترم انجمن آثار ملی که چاپ این کتاب را با سماحت و عین عنایت مورد تصویت قرار داده اند، لازم میدانم از دوست دانشمند آقای رضا امین سبجانی، که صفحات مطبوع این کتاب را خوانده، و درباره اغلاط چاپی و سهوهای اینجانب تذکراتی داده اند تشکر کنم.

همچنین از آقای احمد سعیدان لیسانسیه رشته تاریخ دانشسرای عالی که در استخراج اعلام عمومی این کتاب اعم از رجال، وامکنه، و کتب، با اینجانب یاری کرده است سپاسگزاری مینمایم.

اول اسفندماه ۱۳۵۱ خورشیدی.

محمد جواد مشکور

شده است، و گفتگوی پیرامون تاریخ تبریز در دوره بعدمو کول به فرصت مناسب که فراهم آید خواهد بود.

بخش چهارم این کتاب درباره تذکره رجال تبریز از قرن سوم تا قرن نهم هجری است. این بخش با اینکه قریب صد و بیست صفحه است، زندگینامه و تذکره احوال چهار صد و پنج تن از بزرگان آن شهر اعم از محدثان، فقها، وعرفا، وشعرا و خوشنویسان، و اطبا را تا پایان قرن نهم هجری در بر دارد.

بخش پنجم این کتاب را تصاویری از مناظر آثار و عمارات، و میدانها، و خیابانهای آن شهر، و سکه های پادشاهان تشکیل میدهد.

بخش ششم مشتمل بر فهرس کتاب از قبیل. فهرست منابع، و اعلام عمومی، و فهرست تصاویر و مطالب می باشد.

امیدوارم توانسته باشم در این کتاب سرگذشت یکی از شهرهای باستانی کشور ایران را که در طول تاریخ پراضطراب خود همواره دستخوش حوادث گوناگون بوده است، برای طالبان این رشته از تاریخ روشن کرده باشم.

در خاتمه پس از تشکر از تیمسار معظم سپهبد آقا ولی، و اعضای محترم انجمن آثار ملی که چاپ این کتاب را با سماحت و عین عنایت مورد تصویت قرار داده اند، لازم میدانم از دوست دانشمند آقای رضا امین سبحانی، که صفحات مطبوع این کتاب را خوانده، و درباره اغلاط چاپی و سهوهای اینجانب تذکراتی داده اند تشکر کنم.

همچنین از آقای احمد سعیدان لیسانسیه رشته تاریخ دانشسرای عالی که در استخراج اعلام عمومی این کتاب اعم از رجال، وامکنه، و کتب، باینجانب یاری کرده است سپاسگزاری مینمایم.

اول اسفندماه ۱۳۵۱ خورشیدی.

محمد جواد مشکور

فصل اول

اوضاع جغرافیائی تبریز

موقعیت جغرافیائی فعلی تبریز - تبریز مرکز استان سوم یعنی آذربایجان

شرقی است و در ۵۵ کیلومتری شمال شرقی دریاچه رضائیه واقع است
این شهرستان از شمال به ارسباران و مرند و از جنوب به هشتروند و مراغه و
و از مشرق به سراب و خلخال و از مغرب به دریاچه رضائیه محدود است .
شهر تبریز در جلگه‌ای رسوبی در پنجاه کیلومتری شمال قله سهند واقع
شده عرض شمالی آن ۳۸ درجه و ۱۵ دقیقه از خط استواء و طول شرقی آن ۴۶ درجه
و ۲۳ دقیقه از نصف النهار گرینویچ میباشد . ارتفاعش از سطح دریا ۱۳۶۷ متر است
و نواحی مرتفع شمال آن که موسوم به عون‌علی (عین‌علی داغی) یا کوه عین‌علی یا
سرخاب است تا به ۱۸۰۰ متر میرسد . این تپه‌های سرخ فام شمال و شمال شرقی
تبریز را فرا گرفته و بطرف شرق تا گردنه پایان ادامه می‌یابد . شهر تبریز را
دو رود سیلابی بنام آجی‌چای (تلخه رود) و مهران رود آبیاری میکنند . آب تلخه رود
بعلت عبور از اراضی نمک‌زار شور است و برای کشاورزی خیلی مناسب نیست .
مهران رود از وسط شهر جاری است و در بیشتر سال کم‌آب و خشک است . طول تبریز
با باغهای پیرامون آن در حدود ۱۲ کیلومتر و عرض آن پنج کیلومتر و نیم است
و وسعت آن ۹۷۸۰ هکتار است .

این شهر چون در دره بادگیری قرار گرفته هوای آن در زمستانها بسیار سرد
و در دیگر فصول معتدل و بطور کل هوای آن سالم و فرح‌افزا است .

با آنکه در سالهای ۸۵۸ و ۱۰۴۲ و ۱۶۴۱ و ۱۷۲۷ و ۱۷۸۵ و ۱۸۵۶ میلادی

زلزله‌های مهیب و مخربی در آن شهر روی داده ، و در طول تاریخ مدرن توسط اقوام مهاجم بیگانه اشغال و ویران گردیده هم‌اکنون نیز دومین شهر ایران است. با حومد قریب ششصد هزار تن جمعیت دارد ولی طبق سرشماری سال ۱۳۴۵ تعداد جمعیت آن را ۸۰۹۶۳۱ تن تعیین کرده‌اند که از این عده ۴۱۷۴۷۶ تن مرد و ۳۹۲۱۵۵ تن زن هستند .

فاصله تبریز تا تهران ۶۲۸ کیلومتر و اختلاف ساعت آن با تهران ۲۵ دقیقه و ۴ ثانیه است . چون کوه‌های سهند و سبلان و قراداغ از اطراف آنرا دربر گرفته راه‌های آن کوهستانی و گاهی صعب‌العبور است .

این شهر بر سر راه بیشتر شهرهای آذربایجان و راه بین دریای خزر و دریای خزر و دریای سیاه و راه بین تهران و جلفا در کنار ارس قرار دارد. راه آهن تهران جلفا در مرز روسیه که دایر است و راه آهن تهران به ترکیه که در دست ساختمان است از این شهر می‌گذرد .

کوه‌های اطراف تبریز

۱- **کوه سهند** . این کوه آتشفشانی خاموش است بطول ۶۰ کیلو متر که چون گنبدی در مشرق دریاچه رضائید سر بر آسمان کشیده و از دوران چهارم هم‌چنان آرام است . ولی عوامل حرارت درونی زمین بصورت چشمه‌های آب گرم ، و خارج شدن گاز کربنیک از شکاف بعضی از دره‌ها دلیل ناآرامی درون آن می‌باشد .

دوقله مخروطی شکل قاسم داغ و هرم داغ که آن‌دورا بنام دمیر داغی و شیر هزار نیر خوانده‌اند، اولی بار ارتفاع ۲۷۰۰ و دومی بار ارتفاع ۳۵۴۷ متر است مشرف بر جلگه تبریز است . این کوه‌ها در گرد سلطان کوه از طرف مغرب و کریم کوه از طرف مشرق فراهم آمده‌اند . کریم کوه را جبال لیقوان یا علم داغ نیز گویند در سمت جنوب بکوه جام که مشرف بر جلگه مراغه است منتهی می‌گردد .

با اینکه سهند اکنون دارای یخچال‌های طبیعی نیست ولی آثار یخچال‌های دیرین در آبریز شمالی قللی که از تبریز نمایان هستند دیده می‌شود . مثلاً در

سلطانکوه (بارتفاع ۳۳۰۰ تا ۳۴۰۰ متر) يك محوطه یخچالی در سربالایی قریه استاری نمودار است وچنین بنظر میرسد سرازیری استاری بزرگترین پیشروی یخچالهای قدیم باشد .

تپه‌های شمالی این کوه که نزدیک باراضی جنوبی شهر است باسم کوههای یانوق (سوخته) نامیده شده و بین ۵۰۰ الی ۶۰۰ متر ارتفاع دارد . برکوه سهند در سراسر سال برف پایدار نمی‌ماند ودر دو ماه تیرومرداد جز چند لکه سفید کمیاب از برف بر آن دیده نمیشود . حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب درباره این کوه مینویسد که : « کوه سهند بآذربایجان - بلاد تبریز و مراغه و دیه‌خوارقان و اوجان در حوالی آن است ، دورش بیست و پنج فرسنگ بود ، قله‌اش احياناً از برف خالی بود »^۱ . در این آتشفشان خاموش چشمه‌های آب معدنی متعدد از قبیل آبهای اسیددار و آهن‌دار و آبهای گرم وجود دارد . آبهای دامنه غربی دارای نمک فراوان است و بدریاچه رضائیه میریزد . در دامنه این کوه غار بزرگی بنام **غار اسکندر** قرار دارد که گاز اسیدکربنیک بسیار از آن متصاعد میشود . شعبات رود قزل اوزن مانند قرانقواز سهند سرچشمه گرفته دره وسیعی تشکیل میدهد که بزغوش را از قافلانکوه و کوههای قراول جدا میکنند^۲ .

یکی از کوههای منشعب از رشته جبال سهند **کوه بهلول** است که بشکل گنبدی از دور دیده میشود و از صخره‌های آتشفشانی تشکیل شده است و ارتفاع آن به ۲۲۰۰ متر میرسد .

دیگر **کوه بابا باغی** است که بین کوه بهلول و سرخاب واقع شده و بشکل هرمی در جنوب غربی آن کوه قرار گرفته است و ارتفاع قله آن از ۲۳۰۰ متر تجاوز نمی‌کند .

۱ - نزهةالقلوب طبع هند ص ۱۹۷

۲ - جغرافیای طبیعی کیهان ص ۵۸ ، رزم‌آرا : جغرافیای نظامی ایران (آذربایجان خاوری) ص ۱۷

۲ - کوه بزغوش (بزکش) این کوه در مشرق سهند و در ج-نوب دره تلخه رود بموازات کوه سبلان بطول تقریبی ۱۲۰ کیلومتر کشیده شده و در مشرق بدمر تفتات غربی طالش منتهی میگردد .

در دامنه‌های شمالی و جنوبی این کوه دو دره یکی دره علیای تلخه رود در میان بزغوش و سبلان ، و دیگری دره سفای قرانقو چای قرار گرفته است .

۳ - کوه میشو - این کوه که میشاب و میشوداغ نیز خوانده میشود از مشرق به مغرب کشیده شده و از سیوان در شمال غربی صوفیان^۱ تا پانزده کیلومتری شهر خوی امتداد دارد ، و خط الرأس آن حد مرزی شهرستان مرند و تبریز است .
دوقله بلند آن ، علمدار ، واوزنیل ، یکی ۳۲۰۰ و دیگری ۲۸۰۰ متر - ارتفاع دارد .

۴ - کوههای منفرد - این کوهها جبال كوچك منفردی هستند که در داخل حومه شهر قرار دارند بدینقرار :

کوه سرخاب - یاعین‌علی که در شمال شرقی تبریز با ارتفاع ۱۸۰۰ متر از سطح دریا قرار دارد و بمناسبت آنکه بنا بر مشهور قبر امامزاده‌ای بنام **عون بن علی** در آنجاست آنرا کوه عین نیز گویند . این کوه که خود از سطح تبریز بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ متر ارتفاع دارد ، گردنه پایان بر سر راه تبریز به اهر از مشرق آن میگذرد و امتداد شرقی آن بتوسط بستر کومر چای که شعبه‌ای از آجی چای است بریده شده و از آنجا بواسطه ارتفاعات بلوک اوجان عباس و کوههای شرقی بخش سراب به سلسله جبال بزغوش متصل میشود .

دیگر زرد کوه یا ساری داغ که در پنج کیلومتری شهر تبریز در حوالی باغمیشه در سمت چپ رودخانه لیقوان قرار گرفته و با هشتاد متر ارتفاع بر آن رودخانه مشرف است . این کوه دارای معادن ذغال سنگ است .

دیگر کوه مورو - در شمال غربی شهر تبریز و مشرق صوفیانست که ۲۲۵۰

۱ - یکی از دهستانهای پنجگانه بخش شبستر از شهرستان تبریز در شمال شرقی آن

متر ارتفاع دارد .

دیگر کوه پکه چین - بار ارتفاع ۲۵۰۰ متر که بستر تلخه رود بین آن و کوه سرخاب است .

گردنه‌ها - گردنه‌های مهم این شهر که در مسیر شاهراه‌ها واقع شده یکی: گردنه شبلی^۱ در سر راه قدیم تهران و تبریز بار ارتفاع ۱۶۵۰ متر و دیگری گردنه پایان در سر راه اهر و تبریز در کوه سرخاب بار ارتفاع ۱۶۰۰ متر است .

رودهای شهرستان تبریز

آجی چای - بزرگترین رود تبریز آجی چای یا تلخه رود است که از اجتماع چند رود تشکیل میگردد و بطول ۱۶۰ کیلومتر از کوه‌های سبلان سرچشمه میگیرد . شاخه‌های شمال این رود همگی از بلندیهای جنوب شرقی قراداغ و قوشه داغ از ارتفاعی بین ۲۸۰۰ تا ۲۹۰۰ متر سرچشمه میگیرد و مسیر آنها از شمال به جنوب است . این رود از دره‌های بین کوه سرخاب و پکه چین از شمال تبریز و بخش اسکو میگذرد^۲ و به دریاچه رضائیه میریزد .

چون بر اثر عبور از طبقات گچ نمکدار ، املاح مختلف در دامنه‌های شمال بزغوش در بیشتر مسیر آن بحالت محلول وجود دارد مزه آب آن از شیرینی به شوری و تلخی میگراید و از این جهت آنرا آجی چای یا تلخه رود گویند .

این رود از حدود روستای اندر آب^۳ از قراء سراب ، دچار طبقات گچ نمکدار شده و از همانجا تلخ و شور میشود و همه ساله بدمزه است مگر بفصل بهار که به سیلاب شیرین گردد .

در سرایشی ناحیه نزدیک پل و نیار این رود بدره تنگ و ترسناکی داخل میشود و در بالای این تنگه یا گلوگاه در يك کیلومتری پل مزبور بصورت پیچی

۱ - در ناحیه دهستان مهرانرود و نام دهی است در ۲۱ کیلومتری شمال غربی بستان آباد (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴)
 ۲ - نام یکی از بخشهای چهار گانه تبریز و در ۱۵
 ۳ - دهی است جزو دهستان هریس از شهر سراب

شکم‌دار در آمده و پس از عبور از این تنگه به جاکه تبریز می‌رسد. در اینجا تلخ‌رود پس از مشروب کردن بلوک سراب در محال خان‌رود اسکندرچای اتصال یافته پس از پیوستن باکومرچای از شمال تبریز گذشته و بعد از عبور از اراضی دهات : مایان^۱، آخوله^۲، بارانلو^۳ ساتنلو^۴، و شوره کند بتدریج بسمت جنوب غربی جاری شده و در حوالی قصبه «گاوگان»^۵ در جنوب روستای خور^۵ به دریاچه رضائیه (شاهی) میریزد.

طول بستر این رود از سرچشمه تا مصب آن در حدود یکصد و هشتاد کیلومتر است. در حوالی تبریز دارای دوپل است یکی در سمت شمال شهر که باسنک و آجر ساخته شده و تاریخ بنای آن معلوم نیست. دیگری در راه ارسباران (قرجه داغ) معروف به «پل و نیار» در نزدیکی قریه‌ای بهمین اسم پلی هم قدری پایین‌تر از پل بزرگ آجری آجی چای در اراضی قراملک باسنک و آجر برای عبور راه آهن اخیرا ساخته اند.

۲- آب نهند - این رود از جنوب شرقی یکی از قله‌های قراداغ بنام **کوه کسبه** سرچشمه می‌گیرد و از مغرب خلف انصار^۶ گذشته بسوی جنوب سرازیر می‌شود.

۱- دهی از دهستان سردرود در بخش اسکو در شهرستان تبریز

۲- آخوله، دهی است جزء دهستان سردرود از بخش اسکو در شهرستان تبریز

۳- بارانلو دهی است از دهستان خسروشاه و بخش اسکو

۴- نام یکی از دهستان‌های بخش دهخوارقان در شمال غربی تبریز و شرق دریاچه رضائیه،

در تداول محل گوکان Gawgan تلفظ می‌شود

۵- خور - دهی است از دهستان خسروشاه در بخش اسکو در سیزده کیلومتری شوسه تبریز

به دهخوارقان است

۶- یا خلیفه انصار دهی است از دهستان اوزومدل در بخش ورزقان اهر

در مجاورت قریه نهند^۱ شعبه دیگری از شمال به آن می پیوندند ، و در مغرب خواجه^۲ در نزدیکی پل و نیار به تلخه رود میریزد. در جنوب قریه تازه کند نهري از این رود برای آبیاری مناطق شمال شهر جدا شده که طول آن در حدود سی و پنج کیلومتر است و روستاهای عینعلی رامشروب میسازد و در هنگام بهار و طغیان آب کوی شتربان نیز از آن سیراب میگردد.

نادر میرزا درباره این نهر چنین مینویسد:

«آب نهند بنام آن دهی است که این آب از آن روستا آید بروز گارپیشین این آب را چون کهریزی از نهند آورده اند . چون بروداجی رسیده نقبی از زیر حفر کرده با سنگهای بزرگ و آهک و آجر پخته آن را چنان محکم ساخته اند که آب آجی را از فراز هیچ گونه رخنه نیست و بهر دوسوی چون شتر گلوئی کرده آب جاری و بدین سوی رود آمده. بدین سالهای نزدیک این آب بدامنه سرخاب نیز جاری بود اکنون رخنه بدان نقب شده و آب بصعوبت گذرد و مالکان این مجری را پروای عمارت نیست^۳»

۳- قوری جای - این رود در مغرب نهند باد و شاخه اصلی از مرتفعات جنوب غربی قراداغ فرودمی آید و پس از عبور از دامنه های غربی کوه بهلول و با باباغی از طبقات نمکی ناحیه شیرین جان میگذرد و بر اثر کثرت املاح، آب آن شور میشود و در شمال تبریز در نزدیکی «آناخاتون»^۴ به تلخه رود میریزد.

۴- اوجان جای یارود اوجان . این رود از حوالی آق بولاغ در ضلع شمال شرقی سهند سرچشمه میگیرد و پس از پیوستن بارگه های کوچکی که از اسب

۱ - دهی است از دهستان مواضعخان و رزقان در شهرستان اهر در ۲۶ ک شرقی تبریز

۲ - دهی است از دهستان مواضعخان از بخش و رزقان اهر ۲۵ ک شرقی تبریز

۳ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۶۲

۴ - دهی از دهستان مواضعخان از بخش و رزقان اهر ۸ ک شرقی تبریز

آباد^۱ و قره بابا میگذرد و در بستان آباد به آن متصل میشود به سوی شمال جریان می یابد و در شمال شرقی کلوانق به تلخه رود میریزد.

۴ - **مهران رود** - یامیدان چای - این رود را نه رلیقوان نیز گویند و بادو شاخه اصلی از قلدهای واقع بین کریم کوه و سلطان کوه که بر قریه لیقوان مشرف هستند در حوالی اسپراخون و قشلاق سرچشمه میگیرد.

شاخه غربی آن پس از مشروب ساختن کشتزارهای لیقوان و عبور از بیرق، هروی، حاجی عبدل (حاجی عبدالله)، دیزج به شاخه شرقی می پیوندد و بسوی شمال روان میشود. پس از گذشتن از باسمنج به مغرب گراییده دهات کندرود و نعمت آباد و کرگرو بارنج را مشروب ساخته بجانب تبریز میگراید، و دره حلی بنام خلعت پوشان بعد از پیوستن بارگدهای کوچک دیگر، مهران رود خوانده میشود و به جلگه تبریز سرازیر میگردد و در شمال غربی حکم آباد به تلخه رود میریزد.

از اواخر اردیبهشت تا آخر مهر این رودخانه خشک باشد مگر در اوایل بهار که سیلابها جاری شود.

بقول شاردن این رودخانه کوچکی است که اسپینگچا Spingtcha نامیده میشود از وسط شهر عبور میکند و غالباً زیانهای زیادی ببار آورده منازلی را که در طول رودخانه هستند باخود میبرد. و برودخانه دیگری ملحق میشود که در موقع بارندگی کم عرض تر از رود سن در زمستان نیست (منظور رود آجی چای است)^۱

بقول تاورنیه این (رود) شین کائی Schein - Kaie نامیده میشود و دارای سه پل است که هر کدام فقط يك طاق بیشتر ندارد.

۱ - دهی از دهستان سهند آباد در بخش بستان آباد تبریز

۲ - دهی از دهستان اوجان بخش بستان آباد در شهرستان تبریز

تاورنیه نیز مثل شاردن اشاره به ویرانیهایی که این رودخانه بیارمیا آورد میکند و مینویسد «وقتی آبش بالا میآید قسمت بزرگی از شهر را زیر آب میگیرد»^۲

طغیانهای سیلابی این رود در فصل بهار و گاهی در فصول دیگر شدید است و موجب پیداشدن سیلهای مهیب میشود، چنانکه مکرر باعث خرابی تبریز و خسارت به مردم آن شده است. پس از سیل مهیب سال ۱۳۱۳ شمسی که خرابی بسیاری بار آورد، شهرداری تبریز اقدام به عریض کردن بستر این رودخانه و ساختن سد محکمی در دو طرف آن نمود و از خطر سیل پیشگیری بعمل آورد.

۵- **رنجاناب** - سرچشمه این رود در سلطان کوه و مجاور سرچشمه رود لیقوان است و پس از بیرون آمدن از کوهستان بجاناب شمال غربی روان میشود و پس از گذشتن از روستاهایی مانند رنجاناب، و خلیجان، و انزجان به قریه سردرود میرسد. بجهت کثرت استفاده بستر آن از سردرود به بعد خشک میشود و تنها در هنگام طغیان است که به تلخه رود میریزد.

۶- **رودخانه استاری یا اسکو** - این رود در مغرب رنجاناب جریان دارد و از دشرق قریه استاری از آبریز خچال شمالی سلطانکوه سرچشمه میگردد و سپس بارود کندوان که از همین کوه سرچشمه گرفته آمیخته رودخانه واحدی را تشکیل میدهند و بصوی قصبه اسکو سرازیر میشوند.

۷- **رود سعید آباد** - از شمال شرقی مرکز کوه سهند بسوی شمال جاری است و کوه تنگ آلتی را بریده و در سرازیری تنگ، در پشت کوه سرخاب به تلخه رود میریزد.

آبهای زیرزمینی

استفاده از آبهای تحت الارضی بصورت قنات در ایران سابقه تاریخی دارد و ظاهراً تاریخ احداث قنات در آذربایجان که از قرن نهم تا هفتم پیش از میلاد مسیح

زیر نفوذ مستقیم تمدن دولت او رارتو یا آرات بوده بر سایر نقاط ایران مقدم است .

در ناحیه تبریز بهره‌برداری از آبهای زیر زمینی بصورت قنات در حدود جغرافیایی خاص که از جنوب به پایکوه‌های سهند که در ارتفاع ۱۵۰۰ متری قرار دارند و از شمال به جاده شوسه تهران تبریز - دهخوار قان محدود میشود متمرکز است. سفره‌های آب تحت‌الارضی که در این منطقه مورد استفاده قرار گرفته بیشتر آبهای نافذ در مجاورت بستر رودخانه‌ها و در مناطقی بوده که جنس خاک و شیب ما لایم زمین اجازه ایجاد واحدهای کشاورزی را داده است و بهمین جهت پراکندگی جغرافیایی قناتها در امتداد دره‌ها بصورت طولی در آمده و گاه بر عرصه وسیعی گسترش یافته‌است .

اولیاءچلبی در سیاحتنامد خود مینویسد: که در تبریز غیر از نه رشته قنات هفت هزار حلقه چاه آب وجود دارد و بیشتر مردم از چاه آب استفاده میکنند و عمق آنها مابین سی تا چهل متر است، لیکن آب کاریزها از آب چاه‌ها گواراتر است آب چاهها و قنات در تابستان خنک و در زمستان ما لایم است^۱

قنات مزبور تشکیل چهار دسته به ترتیب ذیل میدهند:

۱- قنات دره سعید آباد که تعدادشان زیاد نیست و در محدوده بین سعید آباد

و جاده شوسه در طول دره واقع شده‌اند.

۲ - قنات دره مهرانرود که تعدادشان زیاد است رشته‌های آن از هر بی

(هروی) تا با سمنج بموازات مجرای رودخانه امتداد می‌یابد و سپس در چهار ضلعی وسیعی بین حاجی‌عبدل (حاجی‌عبدالله) شادآباد مشایخ یا پنیه شلوار، بایر شیروان از يك طرف و بارنج و با سمنج از طرف دیگر پخش میشوند .

۳ - قنات وابسته به بستر سفالای زنجاناب که تعدادشان کم و در طول دهات

ارونق و خلیجان و رودسر قرار گرفته‌اند.

۴ - قنوات دره اسکو که در فاصله اسفنجاق و خسرو شاه با تعداد نسبتاً زیادی پخش شده‌اند.

این قنوات که از نشتابهای سهند مایه میگیرند برای روستاهای جنوب شهر آب شیرین فراهم میکنند. ولی روستاهای واقع در شمال تبریز بویژه در پیرامون تلخه رود بر اثر شوری آب رودخانه و چاههایی که در طبقات گچ نمکدار حفر شده آب گوارا ندارند. مانام قناتهای و آبشخور آنها را بزودی در ضمن سخن از محلات تبریز ذکر خواهیم کرد. اغلب قنوات تبریز در ساحل مهران رود است و از نشتابهای آن قناتها پر مایه گردد و گاهی سوراخی از رود به کاریزها بگشایند و آن را کنگک آب نامند. و بهمین علت از اواخر اردیبهشت تا آخر مهر این رودخانه خشک باشد. چون تبریز شهر کم آبی است برای جلوگیری از مصرف بیهوده آب پادشاهان گذشته فرمان داده بودند تا در وسط شهر غرس اشجار نکنند تا آب را زیانی نباشد و این رسم تا اول سلطنت محمد شاه قاجار بجای بود. گویند غازان خان روزی برای تفرج بر تپه‌ای شده بشهر مینگریست از دور درخت صنوبری (تبریزی) دید، بر آشفته و گفت که مگر من فرمان نداده بودم که کسی در خود شهر درخت غرس نکند. بعضی از بزرگان پیش آمده گفتند که این درخت بسرای مردی است مرده شوی و این درخت نشانده تاهنگام حاجت مردم سرای او را از دور شناسند. ایلخان فرمود درخت بر کنید و بجای صنوبر چوبی بلندتر برافرازید و جامه‌ای رنگین بر بالای آن بندید تا از دور نمایان باشد، و چونان بود حکم که هر چه در مجرای این رود تا کوه از روستاد بود کسی را قدرت نبود شاخه‌ای بر زمین فرو برد مگر در قریه یک دود درخت نازو که جراید مردگان مسلم را در کار بود. و این قانون تا باول روزگار پادشاهی محمد شاه (قاجار) بجای بود^۱ تبریز اکنون مانند اکثر شهرهای ایران از آب تصفیه شده که توسط لوله

به منازل آورده اند مشروب میشود .

رسم آخار باخار - اصطلاحی است ترکی از مصدر اخماق بمعنی جاری شدن و باخماق بمعنی نگاه کردن^۲، که در دعاوی مربوط به آبیاری و تقسیم املاک از روی آن عنوان میشود مثلاً میگویند بموجب آخار باخار این ملک مال ماست بمعنی چون آبهای این ناحیه باین طرف میریزد. معنی تحت اللفظی آخار باخار «آب نگاه میکند است» یعنی هر طرفی که آب بد آنجا نگاه میکند و جاری میشود اراضی آن طرف نیز متعلق به مالکان آن ناحیه است اگر نزاعی بین مالکان آن اراضی یا در مورد آب آنها روی دهد ریش سفیدان جمع شده گویند بنابه رسم آخار باخار، آن آبها و آن اراضی مشروب به از آنها متعلق به سکند آن طرف کوه یا فالان ده است^۱

آبهای معدنی تبریز

قسمتی از ترکیبات معدنی و گازهای مربوط به تحولات آتشفشانی سهند در آبهای که از شکاف کوهها بیرون میریزند حل و یا ممزوج شده ایجاد چشمه سارهای مختلف از آبهای معدنی کرده است این آبهای معدنی را در اصطلاح محلی «ایسی سو» یا آب گرم می خوانند معروفترین این آبها از قرار ذیلند.

۱- آبهای معدنی **بستان آباد** - در ۶۰ کیلومتری تبریز و ۱۰۷ کیلومتری جاده میانه تبریز واقع است و ۸۰۰ متر از جاده شوسه سابق تهران به تبریز فاصله دارد ارتفاع این منطقه در حدود ۱۷۵۰ متر از سطح دریاست این چشمه های معدنی در اسکی کندی (به معنی ده کهنه) در داخل دره ای بالای ساختمان حمامهایی

۱- دريك ترانه محلی به ترکی آذری این کلمه بکار رفته است:

سو گلر آخار گدر	یار گلر باخار گدر
بو دنیا پنجره در	هر گلن باخار گدر

یعنی: آب می آید و جاری میشود و میگردد - دوست می آید و نگاه میکند و میگردد
این دنیا پنجره ای رامی ماند - که هر کسی نگاهی میکند میگردد (از افادات آقای رضا امین سبحانی) ۲ - یادداشت های قزوینی - ج ۱ ص ۳۲ به نقل از مینورسکی

که برای استحمام ساخته‌اند واقع است و بوسیله مجاری زیر زمین بسوی آن حمام‌ها جاری میشود. این مجراها تقریباً نیم‌متر از سطح زمین فاصله دارند و روی آنها پوشیده است. فاضل آب این آبها پس از سرد شدن به مصرف آبیاری مزارع آن حدود میرسد. حمام‌های متعددی بامصالح محلی بطور ساده برای استحمام در آنجا ساخته‌اند و آن حمام‌ها در حدود سیصد متری جاده است. مظهر اصلی آب گرم بستان آباد در ارتفاعات جنوبی حمام‌ها و به فاصله تقریبی پانصد متری آن است حمام‌ها در روی سکوی بلندی بنا شده که چشم‌انداز زیبایی دارد. این ساختمان شامل يك راهرو و شش حمام خصوصی و يك حمام عمومی دیگر و تالار انتظار است. در داخل هر يك از گرمخانه‌ها خزینه کوچکی با ابعاد تقریبی $۱/۵ + ۲$ و بعمق يك متر باسیمان ساخته شده است آبدۀ این آب گرم در حدود هشت لیتر در ثانیه است.

رسوب: آب در مسیر خود رسوب خاکستری زرد باقی‌گذاشته است.

مزه آب: کمی شور شبیه به آب ویشی ناپسند نیست.

بلندی چشمه از سطح دریا: در حدود ۱۷۵۰ متر

واکنش آب: واکنش آب در حمام‌ها کمی اسید و P.H. آن برابر است با ۶.

مقدار ایندريدكربنيك آزاد آب در حمام‌ها بسیار کم است و احتمال می‌رود که مقدار

این گاز در سرچشمه زیاد باشند واکنش آب پس از خروج ایندريدكربنيك بوسیله

حرارت، قلیائی است و اندازه قلیائی نسبت بکربنات دو کلسیم برابر است با ۶۲۵.

گرم در لیتر.

باقیمانده آب پس از تبخیر در صد درجه: ۴۶۹۰ گرم در لیتر.

کلرور: ۱۸۲۰ گرم در لیتر (به Cl حساب شده است) و بر حسب کلرور دو

سدیم ۳۰۱۲ گرم در لیتر.

سولفات: ۹۲۰ گرم در لیتر بر حسب SO_4 حساب شده) و بر حسب Soca

۱۸۵۶۳ گرم در لیتر.

مانیزی : ۱۲۶ گرم در لیتر (بر حسب Mgo حساب شده)

کلسیم : ۴۸۵ گرم در لیتر (بر حسب Cao حساب شده)

سنگینی آب : بدرجات فرانسوی حساب شده.

سنگینی تام : ۱۳۰ درجه

سنگینی دائم : ۷۰ درجه

بموجب این آزمایش آب کانی بستان آباد را میتوان در ردیف آبهای کلرو - سولفاته مختلط قرار داد که در آن مقدار کمی بی کربنات ها و آهن وجود دارد ، از لحاظ ترکیب این چشمه متشابه چشمه های کانی سن ژرو St.gervais واقع در ایالت ساوای علیا Haute-Savoie در کشور فرانسه میباشد .

آبهای کانی نامبرده دارای مقادیر بسیار ناچیز برمور و املاح لی تی یوم میباشد و محتمل است چشمه کانی بستان آباد نیز دارای این املاح بوده و خاصیت رادیواکتیویته نیز داشته باشد.

آبهای کانی کلرو سولفاته مختلط گرم را در کشورهای بیگانه از راه نوشیدن ، دوش ، آبتنی و شست و شوی مخاطها برای آرام کردن و دفع یبوست و درمان بیماری های گوارش و چاقی و نقرس و آلبرومی ، و بیماریهای جلدی و بیماریهای زنانه بکار میبرند . احتمال میرود که آب کانی بستان آباد نیز برای درمان بعضی از بیماریهای نامبرده سودمند باشد البته تأیید این قسمت موکول به بررسی های کاملتر و تجربیات پزشکی میباشد . علاوه بر چشمه اصلی که حمامها را مشروب میکند چهار چشمه کانی دیگر در جوار چشمه اصلی در بستان آباد وجود دارد که آب آنها بسیار کم است و با وضعیت فعلی غیر قابل استفاده میباشد . مبدأ این چشمه ها ظاهراً با چشمه حمام یکسان میباشد . در بین آنها چشمه مرجان سوشایان توجه است .

چشمه مرجان سو در پائین دره جریان دارد . درجه حرارت آن ۱۹ و مختصری گاز دار (ایندرید کربنیک) میباشد . مزه آن مانند آبهای کانی آهن دار می باشد .

در داخل گودال لجن سیاه رنگی وجود دارد و در روی سنگهای اطراف چشمه رسوب سیاه رنگی مشاهده می شود و تصور می رود در صورتیکه استخراج این چشمه بطرز علمی (Caprtage زه کشی) انجام شود مقدار آب فزونی یابد. در این صورت پیدایش يك چشمه آب معدنی سرد قابل شرب در جوار چشمه آبگرم برای آبادانی دهستان بستان آب شایان اهمیت است^۱

آب معدنی صوفیان - صوفیان در ۲۶ کیلومتری مشرق شبسترو ۳۳ کیلو-متری شمال شرقی تبریز واقع است و در مسیر شوسه و راه آهن تبریز به جلفا و تبریز به شرفخانه قرار دارد. در دوالی سه کیلومتری پس از انشعاب جاده مرنند، بفاصله دو کیلومتر از جاده صوفیان- جلفا در بالای کوه تاپ تاپ در ارتفاع ۱۵۵۰ متر از سطح دریا از چندین شکاف کوه در فاصله يك کیلومتر از یکدیگر قرار دارد آب معدنی شور از زمین خارج میگردد.

چشمه اصلی که در ردیف آبهای کلروره سدیک و بی کربناته کالسیک میباشد از چاله ای بطول دو متر در يك متر، آب معدنی با گاز فراوان (ایندرید کربنیک) از زمین بیرون آمده و بطرف پائین دره جریان میابد و در نتیجه تبخیر و از دست دادن ایندرید کربنیک آزاد، کربنات های قلیائی خاکی بصورت غیر محلول در آمده، و آب در مسیر خود قشری از سنگهای آهکی بوجود آورده است. درجه حرارت این آب ۱۸ درجه و اندازه گرمی هوا در ساعت هفت بعد از ظهر روز هشتم تیر ماه ۱۳۳۱ بیست و هفت درجه بوده است. مزه آب این چشمه بسیار شور است ولی آب گوگردی نیست و از چشمه اصلی بوی هیدروژن سولفور استنشام نشد ولی در بعضی از نقاط این کوه مختصر بوی هیدروژن سولفور جلب توجه مینمود. مین های زاین کوه بعلت حضور ترکیبات آهن اغلب احزائی رنگ است ولی در بعضی از نقاط رسوب شور و سفید رنگ کلرور دوسدیم مشاهده گردید. و بعلاوه در لای بعضی از شکافهای طبیعی برخی

۱ - دکتر صادق مقدم - آبهای معدنی آذربایجان ص ۱۹-۲۲، دکتر جنیدی: چشمه های معدنی ایران ص ۲۷۲،

از سنگها آثار جسم سیاه رنگی که شباهت بقیر دارد دیده شد. آب بعضی از چشمه های این کوه خشك شده و چنین بنظر میرسد که بمرور زمان رسوبهای آهکی سوراخ چشمه را مسدود نموده و احتمالاً آب از شکاف دیگری بیرون آمده و چشمه جدیدی را بوجود آورده است.

آب در سر چشمه مقداری خاک رس بصورت معلق در بر دارد و بهمین جهت این آب کدر و منظره آن کمی قرمز رنگ میباشد^۱. آب ده چشمه صوفیان کم است و در دامنه های تپه بتدریج بزمین فرو میرود. این آب در ردیف آبهای معدنی هیپر کلروره و بی کربناته مخلوط و سولفات کلسیم گازدار و آهندار سرد است که در حدود ۵/۷۳ گرم در لیتر کلرور سدیم دارد. این آب بوندارد و مزه آن شور است. در یکی از مظهرها حوضه طبیعی بوجود آمده و بر اثر ماندن آب در آن و خروج گاز کربنیک قسمتی از آهن آن بصورت هیدرواکسید زرد رنگ در آمده است^۲.

آب معدنی آذرشهر یا دهخوارقان - در يك كيلومتری راه شوسه آذرشهر به مراغه بفاصله تقریباً ۶ کیلو متر تا آذرشهر يك چشمه آب معدنی تقریباً آهندار و گازدار وجود دارد که بنام **تاپ تاپان** خوانده می شود این آب از سه شکاف طبیعی زمین از داخل حوضچه کوچکی که اطراف آنرا سنگی چین کرده اند باگارفراوان خارج میگردد. ارتفاع سر چشمه از سطح دریا ۱۳۰۰ متر است، مقدار آب در حدود $\frac{1}{4}$ سنگ و اندازه گرمی آن ۲۰ درجه است. آب دارای مزه گزنده و دیش آبهای گازدار و آهندار میباشد. آب این چشمه پس از خروج از چالی در زمینهای اطراف پراکنده شده و فرو میرود. زمینهای اطراف چشمه در اثر وجود ترکیبات آهن قرمز رنگ میباشد. بغیر از چشمه اصلی از چندین چاله دیگر آب با گاز کمتر از زمین خارج میشود. اهالی از دو چشمه معدنی دیگر در کوهستانهای این ناحیه نام میبرند یکی چشمه کوه طلا بفاصله دو فرسنگ از جاده آذرشهر به تبریز و دیگری

۱ - آبهای معدنی آذربایجان ص ۲۷-۲۸.

۲ - چشمه های معدنی ایران ج ۱ ص ۲۴۷.

چشمه داش حسن بین آذرشهر به مراغه^۱.

آب معدنی از چهار نقطه چشمه تاپ تاپان خارج میشود. سه مظهر آن حوضچه‌های طبیعی با عمق چند سانتی متر تا نیم متر را تشکیل داده، آب آنها بطرف حوض مستطیل شکل ۵×۷ متر که دور آنرا سنگ چین کزده اند، جریان مییابد. در این حوض اهالی استحمام میکنند، آبده چشمه در حدود چند لیتر در دقیقه است. این آب در ردیف آبهای معدنی، بیکر بناته کلسیک و منیزین گازدار و آهن دار سرد است. این آب بوندارد و مزه آن کمی ملحی و گس است^۲.

آبهای معدنی ليقوان - ليقوان که در تداول مردم محل لیوان خوانده میشود، جزء دهستان سهند آباد از بخش بستان آباد شهرستان تبریز است. مسافت آن تا تبریز در حدود ۳۴ کیلومتر است که بوسیله جاده از ابهرو به شوسه تبریز و بستان آباد مرتبط میباشد. فاصله این دهکده تا شوسه مزبور ۲۲ کیلومتر است دهکده ليقوان در دره باصفای وسیعی در مغرب بستان آباد قرار دارد. از این دره رودخانه بزرگی جاریست و باغات آن حدود را مشروب می کند. در بالای دره بفاصله تقریبی ۵ کیلومتر از ليقوان در کنار رودخانه سه چشمه آب معدنی یافت میشود که بوسیله جاده مالرو به دهکده ليقوان مرتبط میگردد. در سمت راست مسیر رودخانه يك چشمه آب گرم وجود دارد که حرارت آن در حدود ۳۰ درجه میباشد. بر روی این چشمه ویرانه يك حمام قدیمی دیده میشود که ساختمان آنرا بزمان عباس میرزا نایب السلطنه اقتساب میدهند. در سمت راست بستر رودخانه دو چشمه وجود دارد یکی آب نیمگرم که در نزدیکی چشمه سابق الذکر واقع است و ظاهراً مبدأ زیر زمینی آنها یکبست. کمی بالاتر در بالای دره کناره رودخانه چشمه دیگری یافت میشود که آب آن سرد و گازدار و آهن دار میباشد و رسوبی از اکسید آهن بر روی

۱ - آبهای معدنی آذربایجان ص ۲۳.

۲ - دکتر جنیدی: چشمه‌های معدنی ایران ج ۱ ص ۲۴۷-۳۷۷.

سنگها باقی گذاشته است.^۱

آب معدنی ندیلی - در جنوب تبریز در پایه کوه ندیلی که یکی از سه پایه کوه سهند میباشد يك چشمه آب معدنی آهنگار و گازدار یافت میشود که گرمی آن در حدود ۲۲ درجه است و رسوبی از اکسید آهن بر روی سنگهای مسیر خود گذارده است.

آبهای معدنی اسکو - دهستان اسکو یا ازکو در ده کیلومتری جنوب تبریز در نزدیکی سرارود قرار دارد. در اطراف این دهستان دو چشمه آب معدنی یافت میشود:

۱ - آب معدنی نیمگرم در ۴ کیلومتری دهکده اسکو که اهالی آب تنی در آنرا برای درد مفاصل سودمند میدانند.

۲ - آب معدنی گرم واقع در بیلاقی بفاصله تقریبی سه کیلومتر تا اسکو که مردم محل آبتنی در آنرا برای درمان سودا و جرب سودمند میدانند. در فصل زمستان بسبب برف فراوان دسترسی باین چشمهها مقدور نمیباشد.

۳ - در نزدیکی چشمه مزبور چشمه معدنی سردی وجود دارد که آب آن قابل نوشیدن است و اهالی آنرا مانند لیموناد برای سهولت گوارش استعمال میکنند.

آب معدنی کرگه - Kargué یا کرگان Kargân در بین کیلومتر ۸ تا ۹ تبریز از جاده قدیم شوسه باسمنج تبریز راهی فرعی جدا میشود که بدهکده کرگه منتهی میگردد این دهکده در دره وسیعی قرار دارد و رودخانه‌ای از آن عبور نموده و باغات بسیاری را مشروب میکند. چشمه‌ای معدنی در کنار این دهکده واقع است. ارتفاع آن از سطح دریا ۱۶۵۰ متر میباشد. این آب معدنی آبیست بی کربناته گازدار که از برکه‌ای بابعاد ۸×۱۲ از چندین سوراخ طبیعی زمین خارج میگردد و بعلاوه وضعیت زمینهای اطراف، آب چشمه کدر است. مقدار آن آب در حدود نیم

۱ - ایضاً آبهای معدنی آذربایجان ص ۲۴.

فرسنگ و اندازه گرمیش ۲۵ درجه است^۱.

آبهای معدنی شرفخانه - شرفخانه مهمترین بندر دریاچه رضائیه است و بوسیله راه آهن به تبریز مربوط میباشد. در این منطقه در محلی بنام چمن شیخ مرجان سه چشمه آب معدنی وجود دارد که یکی از آنها زلال و دوتای دیگر بسبب آمیختن با خاک یکی قرمز و دیگری سفید است. اهالی آبتنی در این آبهار برای درد مفاصل سودمند میدانند و گاهی نیز بمصرف شرب می‌رسانند.^۲

آب دریاچه رضائیه - دریاچه رضائیه که در تاریخ آذربایجان از آن یاد کرده‌ایم^۳ بزرگترین دریاچه ایران است و مساحت آن در حدود ۶۰۰۰ کیلومتر میباشد. حوضه این دریاچه را از شمال کوههای سهند و سیلان و از جنوب کوههای کردستان و از مغرب کوههای واقع در مرز ایران و ترکیه احاطه نموده است. گردنده‌های این کوهها بیش از ۲۰۰۰ متر ارتفاع دارند. بلندی سطح دریاچه رضائیه را بین ۱۲۵۰ و ۱۳۰۰ متر نوشته‌اند. عمق متوسط آن در حدود ۵ الی ۶ متر و عمیق‌ترین نقاط آن در حدود ۱۵ متر است. ساحل دریاچه در بعضی نقاط کوهستانی و در برخی دیگر زمین با شیب ملایم در آب پیش میرود. در فصل تابستان بواسطه تبخیر سطح آب در حدود ۲ متر بالا میرود، بطوریکه مساحت دریاچه به ۴۵۰۰ متر میرسد. بر اثر فرونشستن آب در سواحل غیر کوهستانی دریاچه، ایجاد باطلافهائی میگردد که از لجن آن باطلاقها برای درمان بعضی از امراض استفاده مینمایند. رودهاییکه باین دریاچه وارد میشوند از قرار ذیلند:

نام رودخانه	سرچشمه	مصب رودخانه
۱ - زولاچای	کوههای ساریداش دهستان (چهریق)	قره قشلاق (نزدیک شاهپور)
۲ - نازلوچای	کوه ماریشو (مرز ترکیه و ایران)	شمال قره داغ

۱ - آبهای معدنی آذربایجان ص ۲۵

۲ - ایضاً آبهای معدنی آذربایجان ص ۲۸

۳ - دکتر مشکور: نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی آن ص ۵۲-۵۷

- نام رودخانه سرچشمه مصب رودخانه
- ۳- شهرچای (بردسور-اورمیه) کوههای کوشن و شهیدان (مرز ترکیه ایران)
جنوب بندر گلمانجان
- ۴- بارانداز کوههای دالامبراغ (مرز ترکیه و ایران) در نزدیکی جیرانلار
- ۵- گذارچای (قادر رود) جنوب دالامبراغ در نزدیکی مهاباد
- ۶- زرینه رود (جفاتو) کوههای چهل چشمه کردستان و افشار در نزدیکی مهاباد
- ۷- سیمینه رود کوههای سقز و بانه » »
- ۸- مردی رود » سهند » مراغه
- ۹- صوفی رود » » » »
- ۱۰- دهخوارقان » » » »
- ۱۱- تلخه رود » سبلان و سهند دهستان کوکان نزدیک تبریز
- دو رودخانه زرینه و سیمینه دارای آب فراوان میباشند و چون آب آنها شیرین است ماهی در آن زندگی میکند. ناحیه بین این دو رودخانه را میاندوآب میگویند. رودخانه هائیکه وارد دریاچه رضائیه میشوند تبخیرات سطحی دریاچه را تا اندازه ای ترمیم میکند ولی نظرباینکه به مقتضای فصول، آب این رودخانه ها کم و زیاد میشود سطح دریاچه رضائیه دائماً در تغییر است. بطوریکه شبه جزیره شاهی که در شرق دریاچه قرار دارد در فصل بهار هنگام پرآبی رودخانه ها بصورت جزیره درآمده و از خشکی جدا میگردد. شبه جزیره شاهی در حدود ۸ کیلومتر دراز و ۳ کیلومتر پهنا دارد این شبه جزیره دارای چشمه های شیرین است و در آن شش آبادی وجود دارد و در این آبادیها قریب به ۵۰۰ الی ۶۰۰ خانوار زندگی میکنند در قسمت جنوبی دریاچه رضائیه چهار جزیره وجود دارد که نام و مساحت تقریباً آنها بقرار زیر است.
- آرزو ۶×۶، کیلومتر

قویون داغی ۱۸ × ۲۴ کیلومتر

» کوه اشك ۱۸ × ۶

» اسبر ۱۲ × ۶

این جزایر با وجود آنکه دارای چشمه‌های شیرین میباشند غیر مسکونی هستند .

ساحل شرفخانه دارای شیب بسیار ملایم میباشد . و بسبب همین امر است که برای پهلوگیری کشتی‌ها ناچار شده‌اند لنگر گاهی بطول ۱ کیلو متر در دریاچه بوجود آورند . در نتیجه تبخیر و تقلیل آب دریاچه در ساحل شرفخانه لجن زیادی بوجود آمده است . که در کنار بصورت خمیر سیاه رنگی میباشد که روی آنرا قشر نازکی از املاح آب پوشانیده است . این پوشش برنگ سفید خاکستری میباشد و هرچه ساحل نزدیک‌تر به آب دریاچه میشود لجن‌زارها روانتر میشوند . مشخصات آب دریاچه رضائیه از روی نمونه‌ایکه از سطح آب بفاصله دویست متر از ساحل گلخانه برداشته شده است بقرار زیر است :

رنگ : آب دریاچه در ساعت ۶ صبح در آغاز طلوع آفتاب سبز رنگ است ولی در بطری کاملاً بی‌رنگ میباشد .

منظره : منظره آب در بطری زلال است .

رسوب : آبی که دور از ساحل برداشته شده باشد بدون رسوب است؛ در صورتیکه اگر نمونه از کنار دریاچه برداشته گردد کم و بیش لجن سیاه رنگی را دربر خواهد داشت . جدار خارجی بطری‌هایی که در آن آب ریخته میشود و همچنین چوب پنبه سر بطری پس از تبخیر آب از قشر سفید رنگی پوشیده میشود .

مزه : بسیار شور و اندکی تلخ ولی شور مزگی باندازه زیاد است که طعم تلخ از آن حس میشود .

وزن مخصوص : ۱۱۸۳ .

باقیمانده آب پس از تبخیر :

درصد درجه و ازین بردن آب تبلور املاح : ۲۳۷ گرم درلیتر .
واکنش : واکنش آب قلیائیت و اندازه آن نسبت بکربنات دوکلسیم برابر
است با ۰/۳۰ گرم در لیتر .

کلرور : ۲۵۵ گرم در لیتر . به کلرور دوسدیم حساب شده است .

سولفات : ۶۴۰ گرم در لیتر بسولفات دوسود حساب شده است .

سنگینی نام : ۲۵۷۰ درجه بدرجات فرانسوی حساب شده است .

در نتیجه بررسی هائیکه بعمل آمده معلوم گردیده که غلظت آب دریاچه در تمام نقاط آن یکسان نیست، مثلاً نتیجه آزمایش نمونه‌ای که از شرفخانه برداشته شده است نشان میدهد که در این محل آب کمی رقیق‌تر است . مقدار کلرور آب شرفخانه اندکی کمترولی مقدار املاح محلول فلزات بطور محسوس بیشتر از گلخانه است ، نکته قابل توجه دیگر این است که غلظت آب در فصول مختلف سال تفاوت مینماید ، این امرچنانکه درپیش بدان اشاره شد وابسته به تبخیر آب دریاچه در تابستان و فراوانی آب رودخانه‌ها در بهار میباشد . نکته دیگری که درخور تذکر میباشد این است که در بعضی از سواحل دریاچه مخصوصاً در شرفخانه دانه‌های سیاه خاکستری رنگی بدرستی تقریباً يك عدس بمقدار فراوان در روی آب شناور میباشد . اهالی محل آنرا فضولات پرندگان دریائی تصور مینمایند . متأسفانه هنگام مطالعات محلی توجه زیادی باین دانه‌ها بعمل نیامد . برای تکمیل این بررسی بعداً تقاضا شد که مقداری از دانه‌های نامبرده را از دریاچه رضائیه ارسال دارند . این دانه‌ها بعداً واصل گردید و آنچه دریافت شده است ظاهراً در زمره گیاهان دریائی میباشد . این دانه‌ها در تشکیل لجن دریاچه دخیل میباشد . غلظت فراوان آب دریاچه رضائیه این آب را منبع مهمی برای کلرور دوسدیم و دیگر املاح قابل استفاده قرار میدهد . در نتیجه تحقیقاتی که بعمل آمده اهالی

رضائیه هم‌اکنون از آب دریاچه برای بدست آوردن کلرور دوسدیم بوضع بسیار مختصری استفاده مینمایند و نمک دریاچه در بازار رضائیه برای رفع احتیاجات محلی عرضه میشود؛ باید دانست که دریاچه رضائیه استعداد بیشتری برای این بهره‌برداری دارد و شایسته است با وسایل علمی جدید تأسیسات مهم صنعتی در کنار دریاچه برپا شود.

آبهای کلروره از لحاظ درمانی شایان اهمیت میباشند. آب‌تنی در این قبیل آبها برای درمان بیماریهای عصبی سودمند است و برای این منظور شایسته است حمامها و شناگاهها در چندین ساحل دریاچه از جمله گلخانه و شرفخانه بنا گردد.

لجن دریاچه رضائیه - لجن دریاچه رضائیه در نزدیکی‌های ساحل بصورت خمیر سیاه‌رنگی است که روی آن راقشری خاکستری پوشانیده است. این قشر که از املاح آب تشکیل شده در نتیجه تبخیر آب حاصل میشود. بتدریج که ساحل دور میشود لجن خمیری شکل بر اثر اختلاط آب روان میگردد. رنگ این لجن سیاه خاکستری و غلظت آن مانند خمیرهای سفت، و بوی آن نامطبوع و بوی «هیدروژن سولفور» را میدهد.

در آزمایش اولیه ترکیب لجن بقرار ذیل است:

آب: ۵۳ درصد.

باقیمانده پس از خشك کردن آن در صد درجه حرارت: ۴۷ درصد.

باقیمانده تبخیر که بصورت گردخاکستری تیره‌رنگی درآمده است مورد کالسیناسیون قرار گرفت و این باقیمانده ۷۳ درصد لجن را تشکیل میدهد. کم‌شدن وزن در نتیجه تکلیس ۲۷ درصد مربوط به سوختن مواد آلی و تجزیه آب‌فرار و از بین رفتن آب متبلور میباشد. ۷۳ درصد باقیمانده تکلیس پس از مجاورت با آب مقطر جوش به دو قسمت مجزا تقسیم میگردد: قسمت محلول در آب جوش ۵۷ درصد لجن خشك شده. قسمت غیر محلول ۱۶ درصد لجن خشك شده. قسمت غیر محلول گردیست

بدرنگ قرمز خاکی شبیه به خاکهای رس ساحلی . استفاده از آب دریاچه رضائیه برای درمان بعضی از بیماریها از قرن‌های پیش در میان مردم آذربایجان معمول است. بیماران مبتلا به روماتیسم و یا امراض پوستی در فصل تابستان در یکی از پلاژهای سواحل این دریاچه سکنی گزیده، مقداری از لجن آنرا بتن میمالند و بعد از مدتی استراحت در آب دریا آب‌تنی میکنند. اولین بررسی علمی درباره آب و لجن دریاچه رضائیه در سال ۱۹۱۵ میلادی توسط دانشمند روسی پروفیسور شبرو کو کورف انجام گرفت. لجن دریاچه رضائیه دارای ترکیبات گ-و گردیست و ب-وی هیدروژن سولفور را میدهد.

آزمایش نشان میدهد که ۲۷ درصد وزن لجن خشک شده در اثر تکلیس کاسته میشود. قسمت اعظم این مقدار از مواد آلی تشکیل شده. قسمتی از مواد آلی نامبرده از بقایای گیاهی و حیوانی است که بوسیله رودها دائماً وارد دریاچه میشود این مواد هر قدر هم که فراوان باشند تصور نمیرود بتوانند رقم تقریبی یک چهارم لجن خشک شده را تشکیل دهند. بهمین جهت بنظر رسید که مواد آلی نامبرده ممکن است مبدأ دیگری داشته باشد. روی بعضی قرائن و مشاهدات محلی این نظریه پیدا شد که قسمتی از مواد آلی دریاچه دارای مبداء زیرزمینی باشد. مواد آلی زیرزمینی چیز دیگری بغیر از قیر (Bitume) و مشتقات آن نمیشد. روی همین اصل مقداری از لجن خشک شده را بصورت گرد درآورده و آنرا در برابر اسانس خالص نفت قرار داده شد و پس از مدت کوتاهی مجاورت اسانس نفت را بوسیله کاغذ صافی از لجن جدا نموده و اسانس صاف شده در داخل گرمابه تبخیر گردید. باقیمانده تبخیر عبادت از جرم سیاه رنگ چسبنده ایست که دارای بو و دیگر خواص قیر میباشد. از این آزمایش چنین نتیجه گرفته میشود که ممکن است در زیر دریاچه رضائیه یک یا چند دهانه وجود داشته باشد که از آن گل آغشته به بیتوم خارج میگردد. این گل بعداً با املاح آب و مواد دیگری که قبلاً بدان اشاره شد مخلوط

گشته لجن دریاچه رضائیه را تشکیل میدهد - سولفوروز بودن لجن ها در نتیجه ردو کسیون تدریجی سولفاتهای آب بوسیله بی-توم میباشد.^۱

بادهای تبریز

از جمله بادهای محلی تبریز یکی آق یل . باد سفید است که معمولاً در اسفندماه میوزد و گرمای آن سبب تسریع در آب شدن برفها میشود .

دیگر باد مه بخلاف آق یل سرد است .

وسه دیگر باد معروف به « گچی قران » که غیر منظم و طوفانی است . وزش این بادهای تبریز را آلوده و تیره ساخته و بسا اوقات پردهای از گرد و غبار بر روی شهر میگستراند .

مطالعاتیکه توسط اداره کل هواشناسی از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ در تبریز انجام گرفته نشان میدهد که بادهای محل با شدت وضعیت متغیر است و از کلیه جهات بر تبریز میوزد .

باد شرقی - باد شرقی که بادی است نسبتاً مداوم و قوی تقریباً در تمام مدت سال بر جلگه تبریز مرور میکند و ۳۱ درصد بادهای این شهر را تشکیل میدهد و در تابستان بر دیگر بادهای محل غلبه دارد. از اوایل خرداد با گرم شدن هوا افزایش آن بر بادهای دیگر محسوس میشود و در ماه تیر ۵۹ درصد بادهای تبریز را تشکیل میدهد ، و این میزان حداکثر وزش باد در تبریز است .

سپس جریان بادهای تبریز رو به کاهش میرود و در ماه اسفند حداقل سالیانه آن به هجده درصد بادهای محلی میرسد .

باد غربی - این باد از لحاظ دوام دومین باد تبریز است و بیست و چهار درصد و نیم بادهای سالانه آن شهر را تشکیل میدهد . و نوسان آن معتدلتر و ملایمتر از باد شرقی است ، و بعکس باد شرقی هنگام وزش آن در فصلهای معتدل است .

۱- دکتر صادق مقدم: آبهای معدنی آذربایجان و آب و لجن دریاچه رضائیه ، تهران ۱۳۳۴

از اوایل اسفند تدریجاً بر طول دوران آن افزوده میشود چنانکه در ماه فروردین وزش سی و پنج درصد بادهای تبریز از جانب مغرب است .

از ماه اردیبهشت بتدریج دوره وزش آن کوتاهتر میشود و در ماه تیر یعنی همان ماهی که باد شرقی حداکثر شدت وزش خود را دارد ، این باد با چهارده درصد بادهای منطقه به حداقل خود میرسد . از اوایل مرداد باز بردوام وزش آن افزوده میشود و در ماه آبان به حداکثر وزش بادهای پاییزی یعنی بیست و هشت درصد بادهای محلی میرسد و سپس در زمستان بتدریج تا سیزده درصد بادهای محلی کاهش می یابد .

باد جنوبی غربی - این باد در هنگام بهار بیش از سایر بادهای میوزد و سیزده درصد بادهای ماه فروردین را که ضمناً حداکثر بادهای جنوب غربی در تبریز است شامل میشود . حداقل وزش آن در ماه مرداد است که سه درصد بادهای محلی را تشکیل میدهد .

باد شمال شرقی - این باد در فصول معتدل سال بیشتر میوزد و حداکثر شدت وزش آن بمیزان ده درصد بادهای محلی در ماه اسفند و حداقل آن بمیزان يك و چهار درصد در ماه آبان است .

باد جنوب شرقی - شدت وزش این باد بمیزان دوازده درصد بادهای سرد و غالباً در دیماه است و حداقل آن بمیزان چهار درصد در ماههای آبان و اسفند میباشد .

باد شمال - این باد در زمستان میوزد و طولانی ترین دوران وزش آن در دیماه بمیزان شش درصد بادهای محلی است و در ماه تیر حداقل وزش آن به صفر میرسد یعنی دیگر هیچ نمیوزد .

باد جنوب - بادی است بسیار ضعیف و کم دوام که فقط دودرصد بادهای متوسط منطقه تبریز را شامل میشود حداکثر شدت وزش آن در دیماه و بهمن ماه بمیزان پنج درصد بادهای محلی و حداقل آن در آذرماه بمیزان يك درصد بادهای مزبور میباشد .

آب و هوای تبریز

آب و هوای این شهرستان در کنار دریاچه رضائیه معتدل و تا حدی گرم و مالاریائی و در قسمتهای جلگه معتدل و در نواحی کوهستانی غالباً سرد است . تبریز اقلیمی کم رطوبت است و حد متوسط بارندگی آن از ۲۸۵ میلیمتر در سال تجاوز نمیکند . این جلگه برائبر ارتفاعی که از سطح دریا دارد دارای زمستانهای طولانی و سرد و تابستانهای بالنسبه معتدل است . در فصل زمستان جبهه های هوای سرد که از شمال غربی به آذربایجان وارد میشود در افزایش میزان برودت تأثیر فراوان دارد و موج سرما را توأم با رطوبت همراه می آورد . صولت و شدت این هوای سرد در دیماه و بهمن ماه است ولی معمولاً دیماه سردترین ماه سال در تبریز بشمار میرود .

این نکته را نیز باید در نظر داشت که جلگه تبریز برائبر قرار داشتن در وضع و ارتفاع مختلف از عناصر اقلیمی واحدی برخوردار نیست و دو محله از شهر در یک روز درجه گرمای متفاوتی دارند مثلاً کوی شتربان که در مجاورت تپه های سرخاب قرار دارد غالباً دو درجه گرمتر از محله گازران است .

شاردن - مینویسد : هوای این شهر در زمستان سرد است برف زیادی میبارد و سرمای آن طولانی است ، زیرا شهر در طرف شمال واقع شده و در اطراف آن کوه هایی است که نه ماه از سال مستور از برف است . هوای تبریز سرد و خشک ولی بسیار خوب و سالم است باد تقریباً همیشه صبح و عصر میوزد . بجز فصل تابستان که غالباً بارندگی نیست در دیگر فصول در این شهرستان باران می بارد .

ژاک دمورگان می نویسد :

معمولاً از اواسط آبان هوا روی سردی میگذازد و سرقلل سهند را گردی از برف می پوشاند و لکه های سفید برف کم کم پایین می آیند ، و تا آخر اسفند دشتهای و دامنه های کوهها را ترك نمی کند . در زمستان از شدت سرما گاهی هوا مدت پانزده

روز یا سه هفته خاکستری است و برف بطور مداوم میبارد سپس آسمان صاف شده خورشید نمایان میشود و دوره یخبندان آغاز میگردد .

در تمام طول سه ماهه زمستان، آسمان تبریز جز سه تا پنج بار اینچنین تیره و تاریک نمیشود در این هنگام غالباً باد و بوران از نو آغاز شده برفها را بر روهم انباشته راههای اطراف شهر بخصوص نواحی کوهستانی را می بندد و کاروانها و مسافران در راه میمانند و گاهی بعضی از ایشان از سرما بهلاکت رسیده یا طعمه گرگان درنده میگرددند .

زمستان تبریز همیشه با خاتمه سال و فرارسیدن نوروز خاتمه پیدا نمیکند، بلکه گاهی تا اواسط فروردین دوام دارد ، معمولاً برفها از اواخر اسفند آب میشود ولی شبها همچنان یخبندان است^۱ . در تبریز حداکثر حرارت سالانه ۳۰ درجه و حداقل حرارات معمولاً ده درجه سانتیگراد زیر صفر ، و مقدار متوسط بارندگی سالانه ۲۸۵٫۶ میلیمتر، و مقدار متوسط رطوبت هوا در ساعت ۶٫۳۰ صبح ۷۵ ، و در ساعت ۱۲٫۳۰ (نیم بعد از ظهر) ۴۹ درصد است و ایام یخبندان به یکصد و هفت روز در سال میرسد^۲ .

معادن تبریز

از مطالعه وضع زمین شناسی در آذربایجان شرقی چنین پیدا است که این منطقه دارای تشکیلات متنوع رسوبی و آتشفشانی است و از نظر وجود معادن گوناگون غنی و ثروتمند است .

معادن عمده این منطقه از این قرار است .

مس ، سرب ، روی ، انتیموان ، گوگرد، نمک، زرنیخ، کائولن، زغال سنگ، گرافیت. از کلیه این معادن در حال حاضر کم و بیش بهره برداری میشود وجود معادن

۱ - ژاک دومرگان : هیئت علمی فرانسه در ایران (مطالعات جغرافیائی) ترجمه دکتر کاظم

ویدی (ج ۱) چاپ تبریز ۱۳۳۸ ص ۳۶۶

۲ - راهنمای شهرستانهای ایران ، تهران ۱۳۴۶ ص ۱۹۰-۱۹۸

دیگر مانند : آهن، براکس، و فلزات گران قیمت از قبیل طلا و نقره نیز تشخیص داده شده، و پروانه اکتشاف در مورد بعضی از آنها صادر گردیده است.

نمک - نمک بمقدار زیاد در آبهای دریاچه رضائیه وجود دارد و در دیه‌های کنار این دریاچه همه ساله مقدار قابل ملاحظه‌ای نمک استخراج می‌شود در بسیاری از نواحی تبریز طبقات ضخیم سنگ نمک وجود دارد که مهمترین آن در راه بین تبریز و جلفاست.

مس - در نزدیکی تبریز معادن مس فراوان است و کوههای واقع در شمال شرقی این شهر از لحاظ این معادن غنی است و در آنها مس بصورت پیریت Pyrite و اکسیدول Oxydules و پیریت‌های گوگرد دار Pyrite d,arsenicale موجود است.

سرب و قلع - این معادن بصورت رگه در کوههای جنوب شرقی تبریز یافت می‌شود.

زرنیخ - معادن زرنیخ در حومه شرقی تبریز و در بارنج یافت می‌شود.

خاک رس - این نوع خاک در قریه لیقوان از دیه‌های تبریز برای تهیه ظروف سفالین استخراج می‌شود. غیر از لیقوان در منطقه سرخاب و غرب شهر تبریز خاک رس فراوان وجود دارد و کوره‌های آجرپزی هم در مغرب شهر قرار گرفته است.

زغال سنگ - در حومه جنوب شرقی شهر در تپه‌های باغمیشه وجود دارد.

فسفات - در بستان آباد

مرمر - معادن این سنگ در کنار جاده بین تبریز و مراغه فراوان است و جنس آنها نرم و ترد است و بر نگهای سفید شیری و قرمز و سبز یافت می‌شود.

در بعضی از چشمه‌های رسوبی در نزدیک تبریز سنگی شبیه مرمر ایجاد می‌شود، مشهورترین این چشمه‌ها معروف به «چشمه‌های مرمر» اند که نخستین بار شاردن در سفرنامه خود از آن یاد کرده است. این چشمه‌ها حرارتی برابر هجده درجه دارند و به نسبت قابل توجهی حاوی کربنات دوسود هستند که بصورت توفهای آهکی زمخت و تراورتن Travertin تن‌نشین می‌شود آنها اصلاً از آهکهای نرم

متبلور و عمودی معروف به «مرمر تبریز» هستند و بیشتر در نزدیک شاپور (سلماس قدیم) استخراج می‌شوند.

ملاحشری تبریزی در تاریخ خود معروف به مزارات حشری می‌نویسد که: «در قرید بادام‌بار»^۱ تبریز در حوالی قبر پیرچوپان چشمه‌ای است که آب صافی از زمین مسطح می‌جوشد و بهر جانب پهن گذشته منجمد شده سنگ مرمر پر جوهر می‌شود. دو سنگ از آن به تبریز آورده اند که طول یکی هفت ذرع و دیگری هشت ذرع و عرض آن پنج ذرع است، یکی از عمارت فندقیه و دیگری را به عمارات جهان‌شاه (نهاده‌اند).

اکثر عمارات عالی که در تبریز هست بخصوص عمارت و مساجد غازانی و مدارس: رشیدیه، و علائیه و دمشقیه و شیخیه و لولویییه و مرجانییه و هارونییه و مقصودییه و مظفریه و نصیرییه و علیشاهییه و عمارات شیخ‌اویس و قاضیه و سلیمانییه و تکیه میرمفتول‌بند و جلالیه و اسکندرییه و سایر چهل‌وشش بقعه که در تبریز است، و سایر عمارات و بقاع و (حمامات) و مزارات بدان سنگ مزین است، و به عراق و خراسان خصوصاً به طوس و اصفهان جهت عمارات شاهی می‌برند، بسبب آنکه در هیچ ولایت سنگ مرمر بدین صفا و پاکیزگی و جوهر بهم نمی‌رسد»^۲. **نادر میرزا** در تاریخ دارالسلطنه تبریز مینویسد که: «کان مرمر بجنوب تبریز در ناحیه دهخوارقان بساحل بحیره (دریاچه) چیچست (رضائییه) است و نام آن «داش کسن»^۳ که بیماری سنگ تراش گویند. بدان زمین گیاه نر وید و چون دواب گذرند زمین صدائی کند که میان تهی باشد. این مرمر از خاک بیرون کشند و با قلم پولاد ببرند و برشترها بتبریز حمل کنند و به ذرع فروشند. من بجهان کان مرمر چون این معدن بسختی

۱ - دهی است جزء دهستان گاوگان از بخش دهخوارقان (آذرشهر) در شهرستان تبریز.

۲ - مزارات حشری طبع تبریز سال ۱۳۰۳ ق.

۳ - ظاهراً بایستی همان داشکسن جزء دهستان شرامین از بخش دهخوارقان در شهرستان تبریز باشد.

وروشنی و جوهر و قبول صیقل نشیده‌ام. چون رخام از معدن برگیرند بزیر آن آب ولای باشد و در آنجا مرمر بتازگی دیده نگردد چنانکه عوام گویند این رخام از همان آب که تبریز دارد بعمل آید. نادر شاه فرمان داده بود رخام‌های بس بزرگ از معدن ببرند و بخراسان بمشهد رضا و مقبره‌ای که خود عمارات کرده بود و بعضی بمعدن که آن شاهنشاه را شهید کردند.

سنگها هر جا بود همانجا بماند. من از کودکی بیاد دارم که کنیزکان سرایی با قوتی همی سرودند:

من سنگ مرمر می‌کشم از جور نادر می‌کشم

از این سرود پیداست که روزگار آن پادشاه قهار مواشی و رعایا را بسخره (بیگار) میگرفتند (تا این سنگهای گران را با مشقت فراوان بخراسان برند). اکنون در این معدن از آن رخام قطعه‌ها بجای مانده که از تابش خورشید سوخته وضایع شده، هر کس آن رخام بیند داند که در حمل آنها بخراسان بچه‌پایه بر مخلوق خدا ستم رسیده است^۱.

شاردن - بمعادن قابل ملاحظه طلا و نمک در نزدیکی تبریز اشاره کرده مینویسد باوجود معادن قابل ملاحظه طلایی که در تبریز وجود دارد، مدت‌ها است که تبریزیان در این معادن دیگر کار نمیکند زیرا آنچه را که از این راه عاید ایشان می‌شده، بزحمت کفاف مخارجی را میداده که در راه استخراج آن مصروف میداشتند^۲.

معادنی که از آنها بهره‌برداری میشود - صورت معادنی که از آنها بهره‌برداری

میشود بقرار ذیل است:

۱ - تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۸۶-۸۹؛ نسخه خطی کتابخانه سلطنتی ص ۹۶-۹۹.

۲ - Chardin P. 293. سابقاً زرگران با طلا شویی و شستن خاک کوه سرخاب طلا بدست می‌آوردند ولی هزینه‌ای را که برای اینکار متحمل میشدند بیش از قیمت حاصله میشد از این جهت در اصطلاح مردم معامله‌ای را که سودی برای فروشنده نداشته باشد: «عین علی قزلی»، یعنی طلای کوه عین علی گویند.

۱ - سنگ ساختمانی	۳ معدن	۲ - سنگ مرمر	۱ معدن
۳ - سنگ تراورتن	۱ »	۴ - سنگ آهک	۴ »
۵ - سنگ کچ	۷ »	۶ - سنگ سفید	۱ »
۷ - آهک	۱ »	۸ - مس	۱ »
۹ - نمک طعام	۲ »	۱۰ - نمک	۴ »
جمع	۱۴ معدن	جمع	۱۱ معدن

نباتات تبریز

تمام میوه‌های تبریز سردسیری است واهم آنها از اینقرار است :

انگور - در این شهرستان رزستانهای بسیاری چه در باغها و چه در خانه‌ها احداث شده است . انگور تبریز از بهترین و متنوعترین انگور ایران است که بعضی از انواع آن چنین است :

انگور کشمی - که بیشتر از دیگر انواع آن است و آن را تخم نباشد ، و سفید و سرخ و کافوری رنگ است :

صاحبی - انگوری سفید و سرخ باشد .

دزماری - انگوری شیرین و پوست آن کلفت باشد .

رازقی - دو گونه باشد : پیکانی و مدور . انگوری شیرین و با تخم است .

عسکری - انگوری ترش باشد .

گلین بیرمفی - انگوری پوست دار و شیرین است .

شانی - سیاه و سفید باشد آنرا مردم تبریز سر که نهند و نگاهدارند و در زمستان خورند .

چقچقه - انگوری سیاه شبیه به شانی و آنرا نیز سر که پرورند -

غتساب - انگوری دراز گونه و سیاه باشد طعمی نیک دارد .

طبرزد - انگوری بس شیرین است .

سر خه پوست - انگوری بزرگ دانه است مدور .

- قیسی - انگوری شیرین و بزرگ دانه باشد .
- گز ندانی - انگوری شیرین و پوست دار باشد .
- ملکی - انگوری پست باشد .
- گیلاس - بسی نیکو شود و انواع آن سرخ و سفید و سیاه و زرد باشد .
- آلو بالو - نیکو و ارزان باشد .
- زرد آلو - چند گونه : تخم محمدی ، طبرزد قیسی .
- به - دو گونه باشد . شیرین که چون امرود گردنی کشیده دارد ، و به ترش که مدور باشد .
- هلو - چند نوع باشد ، خودرو ، نورس ، هلوی سرخ ، هلوی سفید ، شلیل سفید و سرخ و شفتالوی سرخ و سفید که همه نیکو و آبدار است .
- سیب - چند نوع باشد : دریائی ، که از دریان و ارونق آرند و معطر و نرم و آبدار است و بزمستان خورند . دیگر انواع سیب از اینقرار است :
- سرای - بس خوش رنگ است و بوی و طعم آن نیک کرده شیرین - سیبی خوشمزه است .
- عاشقی - نوبر باشد و رنگ و طعمی خوش دارد .
- گیلاسی - سفید و خوشبوی باشد .
- الایپاق ، قزل ، مجلسی که درخت آن کوچک باشد و بگلدان نیز غرس کنند .
- کپکی - بی آب و خوشبو باشد .
- سیب ترش - بر دو گونه است سفید و سرخ ، اینگونه را برگ و شاخ همه سرخ باشد .
- چاخ چاخی - سیبی سفید است و تخم آن در اندرون جدا باشد . چون بگردانند از آن بدر آید .
- بادام - درخت بادام در تبریز فراوان است و انواع مختلف دارد .
- آلوچه - انواع آن بسیار باشد .

گوجیه (گوجه) که بسبزی خوردند شیرین و نازک باشد .
 طبرزد - آن نیز به سبزی شیرین باشد .
 آلوچه سفید، آلوچه قرمز ، آلوچه گلی ، آلوچه پاییزی، زرد و قرمز باشد
 و برای آش و خورش بکار برند و دیگر انواع آن .
 آلوچه قیسی ، آلوی سیاه باشد .
 امروز (گلابی) ، یعنی بزرگ و نیک شود ، طبرزد لطیف و خوشبو باشد .
 گلابی زمستان که «ساک» گویند که مزه‌ای نیک دارد .
 توت - توت سفید در تبریز بسیار باشد بویژه در کوی سرخاب توت بیدانه
 نیک باشد ، گوندای را «توت خوئی» نامند .
 شاه توت - نیز در تبریز بسیار باشد و بس نیکو شود .
 زالزالک - سرخ و زرد و بسیار باشد .
 هندوانه - گاهی نیز یافت شود نه بهمدسال .
 خربوزه - چند گونه باشد که هیچ نوع از آن نیک نباشد .
 خیار - این میوه را در تبریز «گل سر» گویند .
 خیار نوباه از ارونق و روستای شندآباد^۱ در نزدیکی تبریز آورند ، خیار
 روستای خلیجان (خلیجان)^۲ نیک و خوشبوی و آبدار باشد . در ویلان کوه خیار
 بدست آید که مثل آن در جهان کمتر باشد .
باقلا - در این شهر فراوان است و آن را پخته نیز فروشند .
بادنجان - از روستای لاله آرند چندان نیک نباشد .
کدو - در تبریز کدوئی باشد که آنرا کدو بادنجان گویند و لطیف باشد و
 بجای دیگر نباشد .
سبزیجات - همه سبزیها را از کوی حکم آباد آورند .

۱ - دهی در خامنه از بخش شبستر در شهرستان تبریز .

۲ - دهی در سرد رود از بخش اسکو در شهرستان تبریز .

چغندر - بزستان در اینجا چغندر پزند و بشیرینی متوسط باشد .
سیب زمینی - نیز در اینجا بسیار باشد پخته و خام آن در کوی و برزن فروشند .
گوجه فرنگی - این میوه را در تبریز ارمنی بادنجان می گویند و در آن شهر فراوان است .

درخت های بی ثمر و صنعتی

نارون - سخت تنار و نیکو شود و آنرا قرا آغاج گویند .
اسپیدار و صنوبر خیلی بلند شود و این نوع صنوبر را در عراق «کبوده» گویند . در اینجا سخت برومند شود و قوی گردد . قسمتی دیگر را «کمبر» گویند آن نیز نیکو شود .
زبان گنجشک - در باغ همیشه باشد و در جاهای دیگر بندرت باشد .
درخت سنجد - در این شهر فراوان باشد و در کنار جویبارها کارند که به همراه درختان بید رشد و نمو کرده است .
بلوط - در تبریز درخت بلوط نیز غرس کنند و میوه آنرا در آب پزند و با نمک خورند .
چنار - این درخت در این شهر اندک و بخوبی رشد و نمو پیدا نکند و گاهی در اطراف چشمه سارهای قدیمی درختان چنار عظیم سایه افکنده اند.^۱

زلزله های تبریز

ناحیه تبریز بعلمت مجاورت با کوه های آتشفشان خاموش و قرار گرفتن بر روی خط زلزله از قدیم الایام از نواحی زلزله خیز ایران بشمار میرفته و چندین بار بر اثر این بلای ناگهانی زیرورو و ویران گردیده است .

جنبش و حرکت خفیف زمین تقریباً هر روز در تبریز حادث میشود و آنرا

۱ - نقل از تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۲۳۳-۲۳۶ تألیف نادر میرزا با تصرف در بعضی از عبارات؛ نسخه خطی کتابخانه سلطنتی ص ۲۰۷ .

بفعالیت آتش‌فشانی کوه‌سپهند نسبت می‌دهند .

خانیکوف که خود دو زمین لرزه ۲۲-۲۳ سپتامبر ۱۸۵۴ و سی‌ام اکتبر ۱۸۵۶ میلادی را دیده و شرح داده است علت اکثر این جنبشها را از اختلاف تغییر محل خود بخود طبقات زمین میداند. ظاهراً علت اصلی این زلزله‌ها آنست که ناحیه تبریز بر روی خط زلزله شمال ایران واقع شده است^۱.

سر آ نولد ویلسن Sir Arnold T. Wilson نخستین کسی است که درباره زلزله‌های ایران مطالعات عمیقی کرده و نتیجه این تحقیقات را در ضمن مقاله در نشریه مدرسه السند شرقی لندن در ۱۹۳۰ بچاپ رسانیده و در آن فهرست دقیقی از زلزله‌هایی که ۱۵۰۰ میلادی تا ۱۹۳۰ بنا بمأخذ اروپایی و اسلامی در ایران اتفاق افتاده داده است .

ما در این فصل خلاصه گفتار او را درباره شهر تبریز و زلزله‌های آن ذکر می‌نمائیم^۲. بقول ویلسن زلزله‌های ایران را میتوان به سه دسته تقسیم نمود :

۱- از سال ۵۵۰ تا ۱۸۰۰ میلادی. در این مدت تقریباً چهل و پنج زلزله ثبت شده که قسمت عمده آنها مربوط به سالهای ۸۵۰ م (۲۳۶ هـ) تا سال ۱۹۳۰ م (۱۳۴۸ هـ) است .

از ۱۲۸۰ م (۶۷۸ هـ) تا ۱۶۰۰ م (۱۰۰۸ هـ) تعداد کمتری زلزله در تواریخ ثبت شده .

حدمتوسط زلزله‌هایی که برای این مدت ثبت شده به نسبت يك زلزله در هر سی سال است .

۲ - از سال ۱۸۰۰ م (۱۲۱۴ هـ) تا ۱۹۰۸ م (۱۳۲۵ هـ) در این مدت قریب

۱ - تاریخ تبریز ص ۵-۴

۲ - نامه علمی و فنی نشریه سازمان برنامه اسفند ۱۳۳۶ و فروردین ۱۳۳۷ زلزله در ایران!
ترجمه مقاله ویلسن

هفتاد زلزله متناوب و مسلسل ثبت شده و این تعداد تقریباً ده برابر دوره قبل و یابطور متوسط يك زلزله در هر سه سال می باشد.

۳ - از سال ۱۹۰۸ (۱۳۲۵ م) تا ۱۹۳۰ م (۱۳۴۸ ه) برای این مدت قریب پنجاه زلزله ثبت شده و مرکز یا Epicentre آن تعیین گردیده است. تواتر متوسط زلزله های ثبت شده این مدت تقریباً عبارت از يك زلزله در هر ششماه و یاشش بار بیشتر از قرن پیش است.

از تعداد يكصد و شصت و شش زلزله ثبت شده برای تمام ایران فقط سی و شش نوبت آن مربوط به ناحیه تبریز بوده است .

لسترنج زلزله هایی را ذکر میکند که تبریز را در سالهای ۸۵۸ م (۲۴۴ ه) و ۱۴۰۲ م (۴۳۴ ه) خراب کرده چنانکه در زلزله اخیر چهل هزار تن تلف شده اند.

در بهار سال ۱۷۲۱ م (۱۱۳۴ ه) مجدداً زلزله تبریز را خراب کرد و هشتاد هزار تن تلف شدند. مالکوم Malcom در تاریخ خود این زلزله را ذکر کرده مینویسد: که در سال ۱۷۲۱ م (۱۱۳۴ ه) تبریز کاملاً ویران شد و ده هزار تن تلف شدند . جیمز موریه در سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۴ ه) چنین مینویسد : نزدیک دیوارهای شهر تبریز و دروازه تهران خرابه های يك مسجد (مسجد کبود) دیده میشود که ششصد سال پیش بنا شده ولی سی سال از بنای آن نگذشته بود که بر اثر زلزله خراب شد . سکنه از زلزله های مکرر شکایت داشتند و آنها را مولود کوه های آتشفشانی آن منطقه میدانستند. این کوه ها دود میکنند ولی خاموش است. این دود بقدری جهنمی است که اگر مرغی یا سگی را بروی آن قرار دهند بر فور میمیرد.

سر - ج - پریچرد در سال ۱۸۳۴ م (۱۲۴۰ ه) مینویسد:

در فاصله جائیکه در قریه باسمنج چادر زده بودیم در ماورای زمینی که چند سال پیش بر اثر زلزله شکاف های عجیبی برداشته بود کوهی را هم به من نشان دادند که بر اثر زلزله از سر تا پا شکافته شده بود. این بالای وحشتناک در ۱۷۷۴ (۱۱۸۷ ه)

اتفاق افتاده است .

حیمز موریه درباره قصه تسوج از قراء تبریز چنین می‌نویسد: «تسوج‌ظاهر زمانی آبادی بزرگی بوده ولی امروز بر اثر زلزله به یک‌دهکده تبدیل شده است.» زلزله وحشتناک دیگری که در نهم ماه مه ۱۹۳۰ در (۱۳۰۹ش) شهر سلماس (شاپور) اتفاق افتاد در شهر تبریز و خوی تا حدود رضائیه نیز موثر بود و ضربات فرعی آن تا بیست و نهم ماه مه ادامه داشت.

ظاهر زلزله‌های تبریز با منطقه آتشفشانی ارمنستان که از طریق جبال البرز و ایران مرکزی گسترش پیدا می‌کند ارتباط دارد.

تقاطع گسترش جبال (Striks) ایران با گسترش شرقی و غربی چین خوردگی‌ها ارمنستان که در حدود تبریز یکدیگر می‌پیوندند این ناحیه را بالاخص متزلزل و غیر ثابت کرده است. غالب ضربات تبریز اگرچه از نظر محلی شدید است ظاهر ابعاد آتشفشانی بیشتر مربوط می‌باشد تا با حرکت‌های متقاطع اعماق زمین. اما در عین حال حرکت‌هایی که در طول خط فرورفتگی همدان اصفهان - سعید آباد انجام می‌گیرد، در بعضی موارد ظاهر با حرکتی که در منطقه تبریز روی می‌دهد مربوط است. همچنین حرکت‌هایی که در جهات خاصی در ارمنستان صورت می‌پذیرد باید بادر نظر گرفتن ارتباط احتمالی آن با ارتعاشات تبریز مورد مطالعه قرار گیرد.

ارتباط غالب مراکز زلزله با فرو رفتگی‌های محلی در توده جبال مرکزی Median Mass توسط آقای ف. د. س. ریچاردسن F.D.S. Richardson مورد توجه قرار گرفته و چنین بنظر می‌رسد که پاره‌ای از ضربات وارده تبریز در اطراف فرورفتگی اورمیه متمرکز شده است.

فهرست زلزله‌های تبریز (۱)

۱ - در (۸۴۹ م) (۲۳۵ ه) تلفات این زلزله ۴۰۰۰ تن بود.

۱ - نامه علمی و فنی نشریه سازمان برنامه ، اردیبهشت و خرداد سال ۱۳۲۷

- ۲ - زلزله دیگری در سال ۸۵۸ م (۲۴۴ هـ) روی داد
 - ۳ - در فوریه ۱۰۴۰ میلادی مطابق باجمادی الاول سال ۴۳۱ هجری زلزله سختی روی داد که بقول حاج خلیفه در این واقع پنجاه هزار تن تلف شدند .
شاردن این زلزله را در سال ۱۰۴۲ م نوشته و مینویسد که تلفات آن چهل هزار تن بوده است. این زلزله در عین حال درازمیر و افریقا نیز ثبت شده است .
 - ۴ - در ۱۲۷۳ م (۶۷۱ هـ) زلزله‌ای در تبریز و آذربایجان روی داد که در عین حال در ترانس و مقدونیه نیز ثبت شده است.
 - ۵ - در ۱۶۴۰ م (۱۰۴۹ هـ) زلزله شدیدی در تبریز روی داد که بقول حاجی خلیفه در همان زمان در دمشق نیز واقع شد.
 - ۶ - در پنجم فوریه ۱۶۴۱ م (شوال ۱۰۵۰ هـ) زلزله‌ای در تبریز روی داد که در همان زمان در بغداد نیز احساس شد.
 - ۷ - در بیست و ششم آوریل ۱۷۲۱ م (رجب ۱۱۳۴ هـ) زلزله شدیدی در تبریز روی داد که بقول کرو سینسکی Krusinski هشتاد هزار تن و بقول مالکم Malcom صد هزار تن در این واقعه بهلاکت رسیدند و شهر تبریز کاملاً ویران گردید.
 - ۸ - در هجدهم نوامبر ۱۷۲۷ م (ربیع الثانی ۱۱۴۰ هـ) زلزله‌ای در تبریز روی داد که بقول حاجی خلیفه هفتاد و هفت هزار تن در این واقعه بهلاکت رسیدند.
 - ۹ - در ۱۷۵۵ م (۱۱۶۹ هـ) زلزله‌ای در یک زمان در تبریز و کاشان و اصفهان روی داد.
 - ۱۰ - در ۱۷۷۴ م (۱۱۸۸ هـ) زلزله‌ای در آذربایجان روی داد که شاید در تبریز هم رخ داده باشد.
 - ۱۱ - بنا بر نوشته کتاب اولاد الاطهار، و ریاض الجنه در سلخ ماه ذیحجه سال ۱۱۹۳ هجری (نوامبر ۱۷۷۹) زلزله مهیبی در تبریز روی داد که بسیاری از ابنیه تاریخی آن شهر ویران گشت و نفوس بسیاری هلاک شدند^۱.
- ۱ - عزیز دولت آبادی ؛ زلزله‌های تبریز نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال شانزدهم شماره دوم

- ۱۲- در بیست و هشتم فوریه و سوم مارس ۱۷۸۰م (صفر و ربیع الاول ۱۱۹۴ هـ) در تبریز زلزله شدیدی روی داد که خرابی بسیاری ببار آورد و در این واقعده بین پنجاه تا شصت هزار تن بهلاکت رسیدند.
- ۱۲- در بیست و هشتم فوریه و سوم مارس ۱۷۸۰م (صفر و ربیع الاول ۱۱۹۴ هـ) در تبریز زلزله شدیدی روی داد که خرابی بسیاری ببار آورد و در این واقعده بین پنجاه تا شصت هزار تن بهلاکت رسیدند.
- ۱۳- بقول نادر میرزا در سال ۱۲۰۱ هجری (۱۷۸۶م) زلزله‌ای رودی داد که خرابی بسیاری ببار آورد.
- ۱۴- در بیست و نهم ژانویه ۱۸۱۹م (ربیع الثانی ۱۲۳۴ هـ) در تبریز و تسوج زلزله شدیدی روی داد و چند هفته ارتعاشات آن بطول انجامید.
- ۱۵- در بیست و ششم آوریل و مه ۱۸۴۳م (ربیع الاول و ربیع الثانی ۱۲۵۸ هـ) زلزله‌های شدیدی در تبریز و خوی روی داد و شهر اخیر ویران گردید.
- ۱۶- در چهاردهم و شانزدهم و بیست و سوم فوریه ۱۸۵۱م (ربیع الثانی ۱۲۶۷ هـ) زلزله‌های شدیدی در تبریز روی داد.
- ۱۷- در ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۴م (ذی حجه ۱۲۷۰ هـ) چهار بار در تبریز زلزله روی داد که اولین آن از همه شدیدتر بود و بیست ثانیه طول کشید و چند قریه را ویران کرد و شهر خوی نیز خراب شد.
- ۱۸- در سوم ژوئیه ۱۸۵۶م (شوال ۱۲۷۲ هـ) زلزله شدیدی توام با صدا های تحت الارضی در قریه نهند در بیست و شش کیلو متری شمال شرقی تبریز احساس شد.
- ۱۹- در چهاردهم اکتبر ۱۸۵۶م (صفر ۱۲۷۳ هـ) زلزله‌ای در دو دفعه اتفاق افتاد که یکی در جهت ۲۳ درجه شرقی و ۱۶ دقیقه شمالی و دیگری در ۳۱ درجه غربی و ۱۲ دقیقه جنوبی تبریز بوده است.

- ۲۰ - در چهارم ژوئن ۱۸۶۲ م (ذی حجه ۱۲۷۸ هـ) زلزله‌ای در تبریز روی داد ولی خسارتی وارد نیامد.
- ۲۱ - در بیست و ششم ژانویه ۱۸۷۰ م (شوال ۱۲۸۶ هـ) زلزله‌ای در دودغه از شمال به جنوب در تبریز روی داد.
- ۲۲ - در بیست و هشتم ژوئیه ۱۸۷۴ م (جمادی الثانی ۱۲۹۱ هـ) زلزله‌ای دیگر در تبریز روی داد .
- ۲۳ - در دوازدهم مارس و دوم آوریل ۱۸۷۹ م (ربیع الاول و ربیع الثانی ۱۲۹۷ هـ) زلزله دیگری در تبریز و میانه و زنجان روی داد .
- ۲۴ - در بیست و هشتم اوت ۱۸۸۱ م (شوال ۱۲۹۸ هـ) در خوی و تبریز زلزله‌ای روی داد .
- ۲۵ - در سوم مه ۱۸۸۳ م (جمادی الثانی ۱۳۰۰ هـ) در تبریز و قسمت اعظم آذربایجان زلزله‌ای روی داد .
- ۲۶ - در دوم ژوئن ۱۹۱۷ (شعبان ۱۳۳۵ هـ) در نود و دو میلی شرق تبریز زلزله‌ای روی داد^۱ .
- ۲۷ - زلزله سال ۱۳۴۸ هـ جری قمری مطابق با ۱۳۰۹ شمسی و ۱۹۳۰ میلادی. این زلزله چنانکه اشاره کردیم شهر سلماس را مبدل به تل‌خاکی کرد و از اثرات آن اکثرسیم‌های برق در تبریز قطع شد و آب حوض‌ها بیرون جهید ولی خسارتی بآن شهر وارد نگشت .
- ۲۸ - زلزله سال ۱۳۱۵ شمسی (۱۹۳۷ م) که در شب سه‌شنبه سیزدهم مرداد آنسال در تبریز روی داد ولی خسارات مالی و جانی وارد نیاورد.^۲

۱ - مقاله ویلسن ، نامه علمی وفنی سازمان برنامه فروردین ۱۳۳۷ .

۲ - مواد التواریخ ص ۴۴۷ و ۴۴۸ .

راههای تبریز

راه شوسه تهران به تبریز از بخش بستان آباد گذشته پس از عبور از گردند شبلی به تبریز میرسد .

این راه در شهرستان مرند بدو شعبه شمالی و غربی مجزا گردیده، راه شمالی بجلفا مرز ایران و شوروی ، و راه غربی برضائیه منتهی میشود و از طریق رواندوز بکشور عراق می پیوندد . بغیر از راه مزبور شهرستان تبریز با بخشهای تابعه خود بوسیله جاده های شوسه ارتباط داد .

راههای آهن

۱ - راه آهن تبریز به شرفخانه که در صوفیان بدو قسمت منقسم میگردد : یکی بجلفا و دیگری به بندر شرفخانه در کنار دریاچه رضائیه که در حقیقت بندر تبریز است منتهی میشود .

۲ - راه آهن تبریز به تهران که در شمال غربی شهر ایستگاه مجلل و عظیمی دارد از شهر مراغه و میانه و زنجان و قزوین گذشته به تهران میرسد .

۳ - راه آهن تبریز بجلفا ، تبریز را بکشور پهنای شوروی متصل میسازد .

۴ - هم چنین راه آهن جدیدی در دست تأسیس و بهره برداری است که بزودی تبریز را بترکیه و از آن طریق به اروپا خواهد پیوست این راه آهن از صوفیان و شرفخانه گذشته در قطور سرحد ایران برآه آهن ترکیه می پیوندد .

راههای شوسه - در سالهای ۱۳۰۳-۱۳۰۴ راههای شوسه ذیل بتوسط وزارت

جنگ در آذربایجان ساخته شد و راههای مالروی سابق به شوارع عرابه و زمبدل گردید.

۲۹۲ کیلومتر	خوی - ماکو - بازرگان
» ۲۸۵	مرند - خوی - آواجیق ^۱
» ۵۲۰	مراغه ساوجبلاغ (مهاباد) اورمیه - خوی
» ۲۰۰	اهر - خیاو - مشکین
» ۲۷۰	تبریز - زنجان

از سال ۱۳۰۲، اداره کل طرق و شوارع وزارت فوائد عامه راههای کشور را بنواحی مختلف تقسیم کرد و مسئولانی برای اداره امور آنها تعیین نمود در این تقسیمات هر يك از نواحی شماره گذاری شده بود تحت نظر يك رئیس مسئول اداره میشد.

راههای آذربایجان که تحت شماره هفت منظور گردیده بود شامل این راهها میشد.

۱۳۲ کیلومتر	تبریز - جلفا
» ۲۲۹	جلفا - خوی - ماکو تا مرز ترکیه
» ۳۲	خوی - آواجیق تا مرز ترکیه
» ۱۳۹	خوی - سلماس - اورمیه (رضائیه)
» ۲۰۰	تبریز - جمال آباد
» ۱۹۸	تبریز - مشکین شهر

جاده تبریز به طرابوزان - این جاده از قدیم تاکنون مورد استفاده است و از شهرهای مرند و خوی و ماکو و بازرگان سرحد بین ایران و ترکیه میگذرد و در خاک ترکیه از راه ارزروم به کنار دریای سیاه و بندر طرابوزان منتهی میشود. این راه اکنون به هزینه سازمان مرکزی (سنتو) بصورت یکی از شاهراههای

۱ - آواجیق نام یکی از دهستانهای سه گانه بخش حومه شهرستان ماکو است و از ۳۶ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل یافته و معروف به محال آواجیق است.

بزرگ کشور در آمده و صدور بیشتر کالاهای تجارتنی ایران به اروپا از طریق خشکی از این راه است .

طول این جاده از تبریز به طرابوزان در حدود ۹۶۰ کیلو متر است .

راه تبریز به جلفا - غیر از راه آهن، جاده شوسه‌ای از تبریز به مرز شوروی وقفاز وجود دارد که از مرند و علمدار گذشته بشهر مرزی جلفا می‌پیوندد . طول این راه در حدود ۱۳۲ کیلومتر است

راه تبریز به رضائیه : تبریز به رضائیه که مرکز آذربایجان غربی است دو راه دارد یکی از طریق دریا دیگری از طریق خشکی .

در طریق اول این جاده از صوفیان عبور نموده به بندر شرفخانه می‌رسد و از آنجا از راه دریا به گلخانه که بندر رضائیه است منتهی می‌شود .

اما راه خشکی نیز دورا دارد یکی راه دورتر و بهتر که از صوفیان و مرند و خوی گذشته پس از عبور از شاهپور (سلماس قدیم) دریاچه رضائیه را از شمال دور زده بشهر رضائیه می‌رسد . اما راه نزدیک تر کیه بخوبی راه اول نیست جاده‌ای است که از صوفیان و شبستر و تسوج از شمال دریاچه رضائیه گذشته بشهر شاهپور در مغرب آن دریاچه متصل می‌شود و از آنجا توسط شاهراهی بر رضائیه منتهی می‌گردد .

راه تبریز به دریای خزر - تبریز توسط جاده شوسه‌ای از طریق بستان آباد و سراب و اردبیل به بندر آستارا در مغرب دریای خزر می‌پیوندد از این راه بسیاری از محصولات تجاری گیلان برای فروش به آذربایجان و تبریز آورده می‌شود .

راه تبریز به کردستان - این راه پس از گذشتن از دهخوارقان و عجب‌شیر و سه‌راهه مراغه و بعد از عبور از میان دو آب به مهاباد مرکز کردستان آذربایجان منتهی

می‌شود و از آنجا به (خانه) شهر مرزی ایران در سرحد عراق می‌پیوندد .

بنابر این شهر تبریز در چهار راهی قرار گرفته که از چهار سو به قفقاز و دریای

خزر و تهران و عراق راه دارد، و وجود این راهها موجب اهمیت بین‌المللی تبریز و مرکزیت بازرگانی آن شده است.

آمار راههای آذربایجان - بنابه صورت تفکیکی راههای استحفاظی ادارات راه استانها تا اول سال ۱۳۴۴ شمسی وضع راههای آذربایجان از قرار ذیل بوده است: استان سوم یا آذربایجان شرقی مجموعاً ۱۸۵ کیلومتر راه آسفالت و ۴۵۷ کیلومتر در دست آسفالت و ۹۱۵ کیلومتر راه شنی، و ۲۵۲ کیلومتر خاکی و جمعاً ۱۸۰۹ کیلومتر راه داشته.

استان چهارم یا آذربایجان غربی ۵۰ کیلومتر راه آسفالت، ۱۸۰ کیلومتر در دست آسفالت، ۵۱۷ کیلومتر شنی، ۵۹۴ کیلومتر خاکی، و جمعاً ۱۳۴۱ کیلومتر راه داشته است.

راههای قدیم تبریز - از راههای آذربایجان در پیش از مغول که از تبریز می‌گذشت یکی راهی بود که از شاهراه خراسان در همدان منشعب می‌شد و از آنجا به برزه در آذربایجان (در نزدیکی تکاب) به دشت میلی دریاچه ارومیه می‌رسید. و از آنجا دوشعبه میشد. از سمت راست راه اصلی از طریق دهخوارقان مراغه در مشرق دریاچه ارومیه به تبریز می‌رفت، و از آنجا بطرف مشرق پیچیده از راه سراو (سراب) به اردبیل می‌رسید.

از سمت چپ راهی از تبریز بسوی شمال از طریق مرند و خوی و نخجوان در کنار ارس و از آنجا به دبیل در (ارمنستان) می‌رفت، و از طرف جنوب از همان راه سابق از طریق دهخوارقان تبریز به برزه (نزدیک تکاب) می‌رسید و از آنجا به شاهراه خراسان می‌پیوست.

راهی دیگر از طرف مغرب از طریق مرند و خوی به ارجیش در شمال دریاچه وان و از آنجا به اخلاط در منتهی‌الیه شمال غربی آن دریاچه می‌رسید و از آنجا به راههای روم (آسیای صغیر) می‌پیوست.

در زمان مغول بقول حمدالله مستوفی راهپایی که از تبریز می گذشت یکی راه سلطانید بدتبریز بود که از جنوب زنجان گذشته از طریق خونج (کاغذکنان) ومیانه و اوجان بدتبریز می پیوست .

درشمال از دست راست از طریق سراب و اردبیل بدباجروان (درکنار ارس) و بیلقان، بردعه و بالاخره تفلیس می پیوست ، و از دست چپ از طریق مرنند و خوی در شمال بدنخجوان و دیبل ، و در مشرق بدارجیش و اخلاط بدکنار وان میرسید و از آنجا امتداد یافتد بدملاز گردوارزروم و ارز زنجان و سیواس منتهی می شد. راهی هم از طریق سراب و اردبیل بدطوالش و سواحل دریای خزر می پیوست . و نیز راهی دیگر وجود داشت که از شمالشرقی تبریز گذشته بداهر منتهی می شد و از اینجا از طریق معابر کوهستانی بدشهر باجروان (نزدیک تازه کند) امروز در کنار ارس میرسد و از آنجا بداران (قره باغ) منتهی می شد. حمدالله مستوفی مقدار مسافت تبریز را تا دیگر شهرهای آذربایجان چنین نوشته است :

اوجان : هشت فرسنگ. اردبیل : سی فرسنگ . اشنویه : سی فرسنگ.
ارمیه : بیست و چهار فرسنگ. اهر : چهارده فرسنگ. مشکین : هیجده فرسنگ.
خوی : بیست فرسنگ . مراغه : بیست فرسنگ . سراو : بیست فرسنگ .
دهخوارقان : هشت فرسنگ . مرنند : پانزده فرسنگ . نخجوان : بیست و چهار فرسنگ^۱.

از زمان مغول راههای آذربایجان از دو مبدأ همدان و سلطانیه بشرح زیر منشعب می گشت :

از همدان به شهر وردواز آنجا به زنجان میرفت. در زنجان راه دوشعبه میشد:
یکی راه طارم دیگری راه میانه، راهی که از زنجان به طارم میرفته در طارم شعبه ای

بطرف خلخال و اردبیل ، ورشته دیگر بدره سفید رود سرازیر میشد ، و در امتداد سفیدرود به گیلان و انزلی منتهی میگردید و از آنجا از ره دریا به باکو میرفته است. راه زنجان به میانه ، در میانه سه شعبه می شد : رشته شمال بطرف اردبیل و موغان و از آنجا به بیلقان و به باکو و دربند باب الابواب منتهی می گشت .

رشته شمال غربی از اوجان (بستان آباد امروز) و از آنجا از شمال دریاچه اورمیه بهارمستان و کنار دریای سیاه و آسیای صغیر میرفته است. رشته غربی که بمراغه میرفته و از آنجا از جنوب دریاچه رضائیه و تنگ رواندوز و موصل و حلب گذشته بکنار دریای مدیترانه می رسیده است . اما راهی که از سلطانیه منشعب میشده در امتداد زنجان و دبه زنجان و از آنجا به طارم و گیلان و آذربایجان و ارمنستان و قفقاز و آسیای صغیر و کنار دریای مغرب میرفته است .

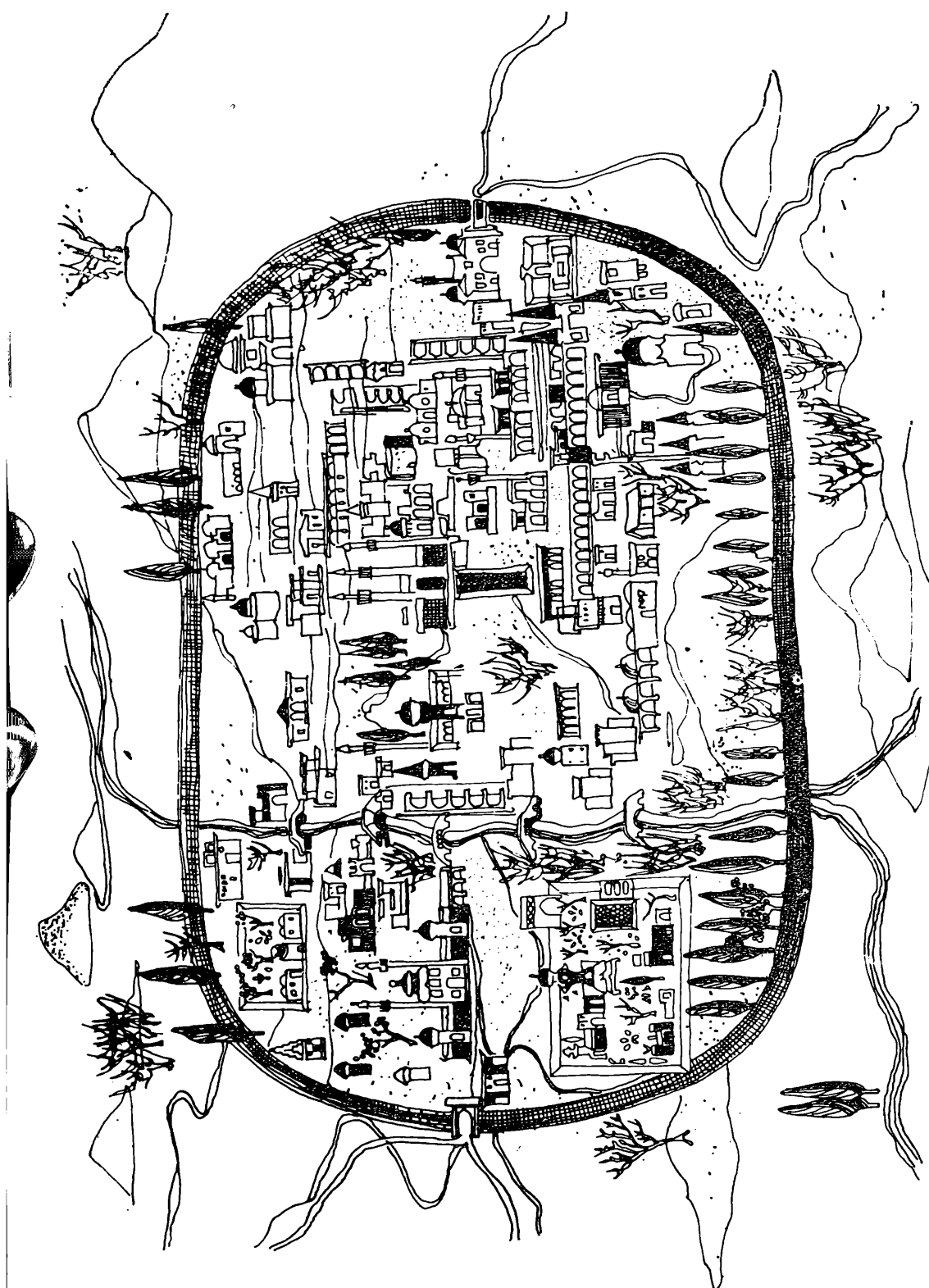
در قرون جدیده راه روسیه از طریق قفقاز و راه اروپای غربی و ترکیه از طریق طرابوزان در تبریز بهم می رسید . راه طرابوزان را عباس میرزا از نو ساخت. در پیش از مغول کالاهای رومی (یونانی) از این راه به ممالک اسلامی حمل میشد. راه طرابوزان به تبریز بوسیله کاروانهای شتر در مدت ۳۰ روز طی میشد این راه از زمانی اهمیت یافت که راه ترانزیت قفقاز بسته شد . راه ولگا از طریق آستارا به تبریز ارتباط داشت .

منابع این فصل - بجز مأخذی که در ذیل صفحات داده شده منابع این فصل بقرار ذیل است :

۱ - مقاله آقای دکتر علی محمد و رقادرباره جغرافیای تبریز ، «در طرح جامع تبریز» مطالعات شرکت ساختمانی اندرف مقتدر .

۲ - زمین شناسی آذربایجان ، تألیف دکتر هوبرت ریبن ، ترجمه آقای دکتر علی اقبالی تبریز ۱۳۲۸ .

- ۳ - هیئت علمی فرانسه در ایران (مطالعات جغرافیائی تألیف ژاک دومرگان ترجمه دکتر کاظم ودیعی ج ۱ تبریز ۱۳۳۸) .
 - ۴ - جغرافیای مفصل ایران (طبیعی - سیاسی - اقتصادی) تألیف مسعود کیهان در سه جلد تهران ۱۳۱۰-۱۳۱۱ .
 - ۵ - نزهة القلوب حمدالله مستوفی طبع بمبئی ۱۳۱۱ ق .
 - ۶ - مزارات حشری طبع تبریز ۱۳۰۳ ق .
 - ۷ - تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز ، تألیف نادر میرزا طبع تهران ۱۳۲۳ ق .
 - ۸ - کتاب ایران شهر ج ۱ طهران ۱۳۴۲ ش .
 - ۹ - کتاب اسامی دهات کشور (نشریه اداره کل آمار ج ۱) تهران ۱۳۲۹ ش .
 - ۱۰ - فرهنگ جغرافیائی ایران ، از انتشارات دائره جغرافیائی ستاد ارتش ، (استان ۳ و ۴) .
 - ۱۱ - دائرة المعارف فارسی ج ۱ ، زیر نظر دکتر مصاحب طبع تهران ۱۳۴۵ ش .
 - ۱۲ - بارتلد - تذکره جغرافیای تاریخی ایران ، ترجمه حمزه سردادور تهران ۱۳۰۸ ص ۲۷۴-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱ .
 - ۱۳ - لسترنج . جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلاف شرقی ترجمه محمود- عرفان .
 - ۱۴ - اسماعیل دیباج . آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان تهران ۱۳۴۶ .
 - ۱۵ - دائرة المعارف قدیم روسی بروک گائوز Brokgauz ج ۶۳ سال ۱۹۰۱
- ماده تبریز



طرح از روی يك مينااتور سياح ترك از تبريز در قرن چهار دهم ميلادی در موزه توب تا پوسرای
مربوط به صفحه ۴۵

فصل دوم

جغرافیای تاریخی شهر تبریز از قرن پنجم تا سیزدهم هجری

تبریز در نیمه اول قرن پنجم

قدیمترین کسی که از شهر تبریز توصیفی جغرافیایی کرده و ابعاد آن را بطور دقیق داده است ناصر خسرو علوی قبادیانی است این حکیم و شاعر دانشمند که در سال ۴۳۸ آن شهر را دیده است طول و عرض آن را هر يك ۱۴۰۰ گام نوشته که مساحت تقریبی آن ۱۹۶۰۰ و محیط آن ۵۶۰۰ گام میشده است. در این مساحت اندك گروه انبوهی از مردم میزیستند که چهل هزار تن از ایشان در زلزله مهیب آن شهر که در سال ۴۳۴ ه روی داد هلاك شدند.^۱

اگر فرض کنیم ثلث مردم شهر در این حادثه بهلاك رسیده باشند بایستی جمعیت شهر تبریز در پیش از زلزله سال ۴۳۴ با حومه اش در حدود یکصد و بیست هزار تن بوده باشد.

تبریز در قرن هفتم هجری - بقول حمد الله مستوفی دورباروی تبریز پیش

از غازان خان مغول شش هزار گام بوده است و ده دروازه بشرح زیر داشته است^۲
۱- ری، ۲- قلعه، ۳- سنجاناران، ۴- طاق، ۵- دروب جو^۳ (درب جو) ۶- سرد^۴

۷- دستی شاه^۵، ۸- نارمیان، ۹- نوبر، ۱۰- موکله (هوکله)

۱- سفرنامه ناصر خسرو طبع تهران ۱۳۲۵ ص ۶

۲- نزهة القلوب چاپ بمبئی ۱۳۱۱ ق ص ۱۵۲؛ طبع تهران ۱۳۳۶ ش ص ۸۶

۳- نسخه بدل دورجو ۴- شاید سردرود

۵- نسخه بدل: دردستی شاه

بنابراین تبریز در اوایل قرن هفتم و پیش از پایتخت شدنش محیط آن چهارصد گام از زمان ناصر خسرو یعنی قرن پنجم بیشتر بوده و جمعیت آن به شصت هزار تن میرسیده است. حدود شهر را در این عصر بطور فرضی بقرار زیر میتوان تعیین کرد: دروازه‌ری در شرق در اول محله خیابان بطرف داخل شهر در جنوب، و دروازه سردرود در جنوب غربی، و دروازه نارمیان در مغرب، و دروازه سنجران در شمال شرقی، و حدود دیگر شهر در شمال سرخاب و شتریان بوده است.

تبریز در اوایل قرن هشتم - بقول صاحب تاریخ و صاف غازان خان در ۷۰۲ هجری قلعه تبریز را تعمیر کرد و بارویی بطول ۴۰۰۰ گام که قریب چهار فرسنگ و نیم باشد بر آورد. اساس آن دیوار را چنان ریختند که بر چرنداب و سرخاب و بیلان (ولیان کوه) و همه بستان‌ها و باغ‌ها محیط باشد. و پنج دروازه در اطراف آن باز کرد هر يك بسمت ملکی چون: بغداد، عراق، خراسان ارآن، و هشت دروازه کوچک دیگر مابین آنها تا خروج و دخول آسان تر باشد و فرمان شد که هر کس خواهد می‌تواند داخل دایره بارو، خانه بسازد یا باغ و بستان غرس کند. از این رقم معلوم میشود که تبریز نسبت بزمان ناصر خسرو ده برابر توسعه یافته بوده است. اگر جمعیت فرضی از زلزله نجات یافته زمان ناصر خسرو را به نسبت توسعه شهر بده برابر بالا ببریم نفوس تبریز در زمان غازان خان به شصت هزار تن میرسیده است. ولی حمدالله مستوفی دور باروی غازانی را بیست و پنج هزار گام یعنی نصف رقمی را که صاحب تاریخ و صاف ذکر کرده نوشته است. بنابراین باید جمعیت شهر را به نصف رسانیده سیصد هزار تن در نظر بگیریم. حدود شهر بنا به وصفی که در تاریخ و صاف و نزهة القلوب آمده در این عصر از طرف مشرق. بیلانکوه (ولیان کوه) و از طرف شمال سرخاب و سنجران، و از طرف جنوب چرنداب، و از طرف جنوب شرقی گازران، و از طرف مغرب کوچه باغ در داخل باروی شهر بوده است. نام دروازه‌ها در دو کتاب تاریخ و صاف و نزهة القلوب اختلاف دارد و شمار آنها در تاریخ و صاف پنج و در نزهة القلوب شش دروازه آمده است.

صاحب تاریخ و صاف نام آنها را چنین نوشته است^۱:

- ۱- بغداد ۲- عراق ۳- خراسان ۴- اران (قفقاز) ۵- روم
- حمدالله مستوفی نام آنها را بدینقرار آورده است^۲:
- ۱- اوجان ۲- اهر ۳- شروان ۴- سردرود ۵- شام (غازان)
- ۶- سراو رود (سراب) محل این دروازه‌ها هر دو یکی است منتهی نام آنها در کتاب
نزهةالقلوب تغییر کرده و پس و پیش شده است. محل تقریبی دروازه‌ها را میتوان
چنین حدس زد.

دروازه سراوود در مشرق

دروازه اوجان در جنوب

دروازه شیروان (شروان) در شمال غربی

دروازه شام در مغرب

دروازه اهر در شمال شرقی

دروازه سردرود: در جنوب غربی

تبریز در قرن نهم هجری

کالایخو سفیر اسپانیولی که به سفارت از طرف امپراطور اسپانیا به پیش
تیمور به مشرق زمین آمده و در سال ۱۴۰۳ میلادی مطابق با ۸۰۶ هجری تبریز
را دیده است در وصف آن شهر چنین مینویسد:

« چهارشنبه پانزدهم ژوئن بهنگام فرو رفتن خورشید به شهر بزرگ تبریز
رسیدیم که در دشتی میان دورشته کوه لخت قرار دارد. این شهر محصور نیست و
رشته کوه‌های جانب چپ به کنار شهر میرسد.

هوای این دامنه کوه گرم است و نهرهایی که از آن جاری است برای آشامیدن
ناسالم و مضر هستند رشته کوه‌هایی که در مقابل آن یعنی در سمت راست (شمال)

تاریخ و صاف طبع افست، تهران ۱۳۳۸ شص ۳۸۵؛ تحریر تاریخ و صاف ص ۳۳۱

۲- نزهةالقلوب طبع تهران ص ۸۶ - ۸۷

قرار دارد هوای سرد دارد و قله آن در تمام سال از برف پوشیده است. در جویبار هایی که از آن جانب فرو میریزد، آب آشامیدنی خوب جاری است، و از آنها با نهرهایی که به تبریز کشیده اند به همه نقاط شهر و همه خانه ها آب میرسانند. در این رشته کوه سمت جنوب که از شهر بخوبی دیده میشود دو قله وجود دارد در رشته کوه مقابل که در شمال شهر واقع است و از شهر يك فرسخ فاصله دارد، کوهی بسیار مرتفع وجود دارد. در اینجا چنانکه به ما گفته شد عده ای بازرگانان، ژن، سابقا زمینی را از سلطان اویس خریداری کردند تا در آن دژی برای استفاده خویش بسازند. اما بمجرد آنکه سلطان آن کوه را با آنان فروخت پشیمان شد، و هنگامیکه بازرگانان مزبور ساختمان دژ را شروع کردند، کس بنزد ایشان فرستاده گفت در قلمروی رسم و قاعده بر این جاری نیست که بازرگانان در آن دژی بسازند یا بخرند و، آنان میتوانند بهر مقدار که خواسته باشند کالا بخرند و صادر کنند و به میهن خویش بفرستند، این از حقوق آنهاست. بازرگانان ژن چون این سخن را شنیدند به جوابگویی با فرستاده سلطان برخاستند و چون خبر به سلطان اویس رسید فرمان داد تا سر همه آنان را از تن جدا کنند.

از این کوه که در سمت راست است رودخانه ای بسوی جنوب جاری است که همه آب آن در شهر به مصرف آبیاری میرسد بسیاری از نهرهایی که از آن رودخانه منشعب شده از میدانها و خیابانها جاری میگردد.

در سراسر شهر خیابانهای پهن و میدانهای وسیعی است که در پیرامون آنها ساختمانهای بزرگ دیده میشود و درهای آنها به میدانها باز میشود. کاروانسراها نیز چنین است و در آنها دستگاههای مجزا و دکانها و دفاتر ساخته اند که از آنها استفاده های گوناگون میکنند چون از این کاروانسراها خارج شویم به خیابانها و بازارهایی میرسیم که در آنها همه گونه کالا فروخته میشود.

در بازار پارچه های ابریشم و پنبه و تافته و ابریشم خام و جواهرات و همه

گونه ظرفها یافت میشود. گروه کثیری بازرگان و مقادیر بسیاری کالا در این شهر وجود دارد. در بعضی از کاروانسراها که در آنها لوازم آرایش و عطریات زنان فروخته میشود، زنان به دکانه‌ها و حجره‌ها می‌آیند تا از آن کالاها بخرند، زیرا زنان عطر و روغن بسیار بکار می‌برند.

چادر زنان در خیابان عبارت است از پارچه سفیدی که سرپای آنان را می‌پوشاند و نقابی از موی اسب بر چهره می‌افکنند تا هیچکس آنان را نشناسد. در سراسر تبریز ساختمانهای زیبا و مساجد بسیار دیده میشود و مخصوصا مساجد با کاشی‌های آبی و طلائی آراسته شده‌اند. در این مساجد کاسه‌های بلورین (برای چراغ) است که نظیر آنها را در سرزمین ترکیه دیدیم.

جمعیت شهر باید در حدود دویست هزار خانوار یا بیشتر باشد. در بسیاری از میدانهای عمومی میوه و همچنین خوراك پخته و تمیز که به انواع مختلف تهیه میشود بحد وفور موجود است. در خیابانی که نزدیک یکی از میدانهاست خانه‌ای است که در آن تنه درخت خشک شده‌ای دیده میشود در افواه چنین پیچیده است که در آینده نزدیکی از این تنه خشک جوانه خواهد رویید، سپس يك اسقف مسیحی در شهر پدیدار میگردد که گروهی از مسیحیان او را پیروی میکنند. این اسقف بدست صلیبی دارد و مردم تبریز را به آئین راستین مسیح رهبری میکنند.

ضمنا بما گفتند که این پیشگویی یکی از قدیسیں مسلمان است که درویشی از جهان دست شسته بود و این سخن را اندکی پیش بر زبان رانده است، اما مردم عوام تبریز از شنیدن این سخنان درخشم شده آرا انکار کردند و خواستند تا آن درخت را ببرند. ولی چون سه ضربه بر درخت وارد شد، دست آن کس که ضربه میزد شکست و مردم از آن کار منصرف شدند.

در بسیاری از خیابانها و میدانهای شهر سقاخانه‌هایی هست و در سقاخانه‌ها

به هنگام تابستان یخ می اندازند و نیز لیوانهای مسی و برنجی در آنجا گذاشته اند تا با آن آب بیاشامند».

تبریز در قرن دهم و یازدهم هجری بنابنوشته سیاحان خارجی

تبریز در قرن یازدهم - اولیا چلبی که در زمان صفویه و سلطنت شاه صفی در ۱۰۵۰ هجری به تبریز آمده مینویسد که: «دور تبریز شش هزار گام است و تمام اطراف شهر با دیوارهای قلعه محصور است. در حدود سیصد برج برای نگهبانها ساخته شده و شش دروازه دارد:

دروازه اوجان، دروازه شروان، دروازه سر درود، دروازه شام غازان، دروازه سراو (سراب) دروازه ری.

در هریک از این دروازه ها پانصد سرباز محافظ کشیک می کشند.^۱ نام دروازه ها تقریباً همان است که حمدالله مستوفی در قرن هشتم در کتاب خود آورد جز دروازه اهر که جای خود را به ری داده است.

ولی این مطلب که اولیا چلبی دور شهر تبریز را شش هزار گام نوشته جای تأمل است و معلوم نیست که بچه مناسبت و سعت شهر بدوره پیش از غازان بازگشته است اما قدری پس از زمان سیاحت اولیاء چلبی، سیاح معروف دیگری بنام شاردن که در ۱۰۸۴ هجری تبریز را دیده شرح مفصلی درباره تبریز نوشته که ما آنرا در جای خود آورده ایم. وی در توصیف خود از تبریز می نویسد:

«هیأت تبریز بسیار نامنظم است و اطلاق يك شكل هندسی برای آن مشکل می باشد. آن فاقد هر گونه سور و بارو و استحکامات لازم است.^۲»

اولیاء چلبی و شاردن از وصفی که از کوچه ها و بازارها و مدارس و مساجد تبریز

۱ - سیاحتنامه اولیاء چلبی، ترجمه و تلخیص حاج حسین آقا نخجوانی ص ۱۳.

۲ - سیاحتنامه شاردن ج ۲ ص ۴۰۲، ترجمه محمد عباسی.

کرده اند معلوم می شود که آن شهر در روزگار صفویه شهر بزرگی بوده و دانسته نیست که چگونه این همه تأسیسات و ابنیه در آن وسعت کم که اولیاء چلبی نوشته جای می گرفته است؟ نادر میرزا می نویسد: «نخستین دیواری که دور این شهر کشیدند سوری عظیم بود که بامر سلطان محمود غازان بنا کردند و آن نیز معلوم نیست که بانجام رسیده و یا ناتمام مانده باشد و من در کتابها ندیده و نشنیده ام که تبریز را سوری کرده باشند، مگر سرداران عثمانی که قلعه ای خاص خود و لشکریان خود ساختند و از مردم شهری کسی در آنجا نبود. شاه عباس نیز حصارى بساخت آن نیز برای حفظ دارالاماره و لشکر بود»^۱.

در تأیید این گفتار خبری است که اولیاء چلبی در سیاحت نامه خود آورده می نویسد: «در سال ۹۹۳ در زمان سلطان مرادخان ثالث، عثمان پاشا اوزدمیرزاده این شهر بتصرف درآورد و در خیابان شاه تبریز يك قلعه بسیار محکم و مربع الشكل بنا کرد که دور تا دور آن هزار زرع معماری بود برج و باروی آنرا بسیار محکم قرار داده دروازه های چندی در آن قلعه بنا کردند. و در بالای دروازه شام غازان این ابن ماده تاریخ را در کتیبه ای ثبت نمودند که بر آن نوشته شده بود. «عون حقیله آلندی تبریز» یعنی در سال ۹۹۳ بیاری حق تبریز فتح شد»^۲.

بنابر این همانطور که نادر میرزا نوشته است تبریز تا پیش از زمان زندیه که خاندان دنبلی بر آن شهر حکومت می کردند نبایستی دارای حصارى استوار بگرد تمامی شهر بوده باشد ما اینک عین مشاهدات اولیاء چلبی را در تبریز در اینجا نقل می کنیم.

اوصاف شهر عظیم و قلعه قدیم تبریز دلاویز

نام این شهر در زبان مغولی «تیوریس» و در زبان دری تیوریز و دهقانان

۱ - تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز ص ۱۴۷؛ نسخه خطی کتابخانه سلطنتی ص ۱۷۲

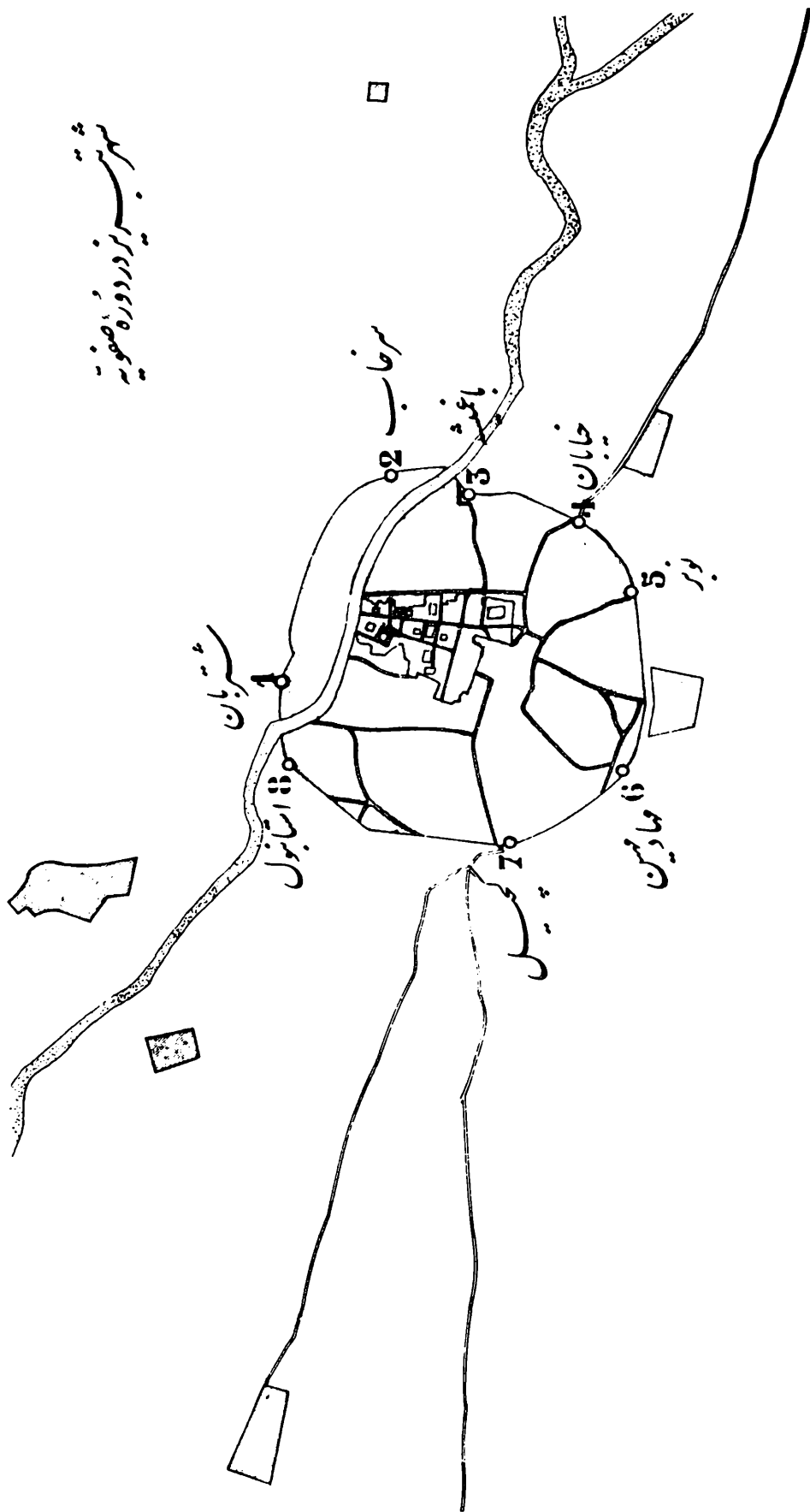
۲ - سیاحت نامه اولیاء چلبی ص ۱۴

تاب‌ریز و در زبان فارسی تبریزی گویند یعنی تبر را میریزد حقیقتاً يك نفر مریض تب‌دار اگر بدین شهر وارد شود و از آب‌گوارا و هوای لطیف این شهر استشفام‌کند از تب خلاص می‌شود موسس این شهر هارون الرشید خلیفه عباسی است زبیده‌خاتون زن هارون الرشید آب و هوای این شهر را بسیار پسندیده .

تعریف قلعه تبریز

دور تبریز شش هزار گام، و تمام اطراف شهر با دیوارهای قلعه محصور است در حدود سیصد برج برای نگهبانها ساخته شده و شش دروازه دارد :

دروازه ارجان، دروازه شروان، دروازه سردرود، دروازه شام‌غازان، دروازه سراو، دروازه ری، در هر يك ازین دروازه‌ها پانصد نفر سرباز محامض و دیده‌بان کشیک می‌کشند . هلاکوخان نیز این شهر را مقروپای تخت خود نموده و بد تمام پادشاهان حکم خود را اجرا می‌کرد . در زمان سلطان محمد خدا بنده پسر ارغون بامروی قصر بسیار عالی که هلاکوخان در تبریز بنا کرده بود خراب کرده ابرار آلات و مصالح آنرا بر هزاران شتر بار کرده بشهر سلطانیه بردند . در زمان سلطان محمود غازان خان این شهر بمدارج عالیّه ترقی رسیده و از هر طرف عمارات عالی و باغات باشکوه روح افزا ساخته شد و يك شهر تمام‌عیار در خطه آذربایجان گردید . بر اطراف چهارگانه این شهر حصار کشیده شده این شهر در آن زمان بقدری بزرگ و وسیع بود که یکنفر پیاده دور آنرا کمتر از چهار روز نمی‌توانست تمام بکند ، و قلعه‌ای که در زمان خلفای عباسی ساخته بودند آنقلعه در وسط شهر مانده بود . بعد از آن تبریز در ازمنه مختلف در حملات متجاوزین و قشون‌کشی‌های سلاطین دست‌بدست گردیده گاهی خراب و گاهی آباد شده است . در ۹۵۹ هجری در عهد سلطان سلیمان خان قانونی این شهر بتصرف عثمانیها درآمده و حکومت آنرا به القاص میرزا داده بودند، لیکن در سال ۹۶۱ مجدداً شیعه‌ها و قشون دولت صفوی این شهر را بتصرف خود درآوردند . پس از چندین سال در سال ۹۹۳ در زمان سلطان مرادخان ثالث



بسررداری «عثمان پاشا اوزد میرزاده» دوباره این شهر بتصرف عثمانیها درآمد . عثمان پاشا در خیابان شاه وسط تبریز يك قلعه بسیار محکم و مربع الشكل بنا نمود که دور تادر آن دوازده هزار زرع معماری بود برج و باروی آنرا بسیار محکم قرار داده و دروازه های چندی در آن قلعه بنا کردند و در بالای دروازه شام غازان این ماده تاریخ را در کتیبه ای ثبت نموده بودند ، (عون حقیله آلندی تبریز) یعنی بعون حق در سال ۹۹۳ تبریز فتح شد . تمام اسلحه و قورخانه و جبه خانه را در توی این قلعه جمع آوری کرده بودند . لیکن اوزد میرزاده عثمان پاشا يك شب بعد از نماز شام در گذشت، جمله عساکر عثمانی «چغاله زاده» را بسررداری و سر لشکری تعیین نمودند . سپس خبر وفات عثمان پاشا را با کلیدهای قلعه تبریز به دولت عثمانی فرستادند .

از طرف دولت عثمانی سردار جدیدی بنام «جعفر پاشا» معین شد . پس از ورود جعفر پاشا به تبریز در شهر چندی امنیت و آرامش برقرار شد . لیکن طولی نکشید که در اثر ظهور انقلابات ینی چریها در خاک عثمانی خان عجم فرصت یافته تبریز ، نخجوان ، ایروان ، شیروان ، شماخی و دمیر قپو (باب الابواب دربند) را استیلا و تصرف نمودند . مجدداً بعد از چند سال سلطان مراد خان رابع بطرف ایران هجوم آورده: شماخی، تفلیس ، ایروان و نخجوان را متصرف شد ، و بطرف تبریز آمد ، لیکن ترکان زیاده از یک هفته نتوانستند در تبریز بمانند و از راه وان به استانبول عزیمت کردند . از آن طرف شاه عباس کبیر با عساکر ایران و توران بطرف تبریز آمده نواحی آذربایجان را استیلا و به امنیت و آبادی شهر تبریز اقدام کرد . در زمان شاه عباس کبیر شهر تبریز دارای ده هزار نفر سرباز و کلانتر و مفتی و شیخ السادات و داروغه و ایشیک آغاسی و سایر مأمورین دولتی بود و شهر در نهایت آرامش و امنیت برقرار شد و هیچکس قادر نبود به اندازه دانه خردل به کسی طمع کرده و دست درازی نماید .

مکتبهای اطفال- در این شهر بقدر ششصد دارالتعلیم هست که اسامی آنها

بدین قرار است : مکتب شیخ حسن، مکتب حسن میمندی، مکتب تقی خان، مکتب

سلطان حسن، مکتب سلطان یعقوب، در این مکتب‌ها هر سال به اطفال لباس داده می‌شود.

تکیه در اویش - یکصد و شصت عدد تکیه در اویش هست که مشهورترین آنها

تکیه: شمس تبریزی، تکیه بولاق خان، تکیه عقیل، تکیه میر حیدر^۱ و سایر تکیه‌ها

چشمه‌های این شهر - شش عدد چشمه بزرگ در این شهر باراضی جاریست

منبع آنها از کوه سهند است غیر از اینها در داخل و خارج شهر در حدود نهمصد کاریز و قنوات جاری است.

سقاخانه‌ها - هزار و چهل عدد سقاخانه هست که بنای آنها مزین و بسیار

عالی ساخته شده است اسامی آنها بدین قرار است: سقاخانه رستم‌خانه، سقاخانه شاه اسماعیل، سقاخانه خدا بنده، سقاخانه خواجه شاه، سقاخانه یار علی.

محلله‌های شهر در این شهر به محلله دروازه می‌گویند اسامی آنها بدین قرار است:

دروازه دمشقیه، دروازه پل باغ، دروازه میخواران، دروازه زرجو (شاید ویجویه باشد)،

دروازه شتر بان، دروازه دیک (شاید دیکباشی باشد)، سرای خان در این محلله است.

دروازه خیابان، دروازه امیره قز «امیر خیز» دروازه سرخاب، دروازه چارمنار که

از محلات مشهور تبریز است.

عمارات اعیانی بقدر هزار و هفتاد دستگاه عمارات اعیانی در این شهر هست

در محلله امیره قز «امیر خیر» عمارات الله و یردیک خان، در محلله ری عمارت رستم خان

و عمارت بندخان (کذا)، عمارت پیر بودان (شاید پیر بوداق باشد)، نزدیک مسجد

سلطان حسن، عمارت مخصوص به خان از عمارات مشهوره است.

کاروانسراهای این شهر - بقدر دویست باب کاروانسرای بزرگ و کوچک در

این شهر هست کاروانسرای زبیده، کاروانسرای شاهجهان (جهان‌شاه) کاروانسرای شاه

اسماعیل کاروانسرای پیر بودان (شاید پیر بوداق باشد)، کاروانسرای دختر شاهجهان

(جهان‌شاه) از کاروانسراهای مشهور است

۱- همان محل (حیدر تکیه سی) که حالا هم بهمان اسم معروف و نزدیک مقبره سید حمزه است.

خانهای خواجگان بقدر هفتاد باب خان سوداگران هست. در بازار کلاهدوزان خان بندر، (کذا)، خان بیگم، خان بابا حقی خان تمذیح خان، خان مستقیم خان، فرهادیه، خان جعفریه، خان فیروز خان، خان گوهر خان چغاله زاده پاشا، خان کلانتر و سایر خانها.

چهارسو و بازار و دکان های این شهر : در حدود هفت هزار دکان در این شهر هست بسیاری از آنها بطرز حلب ساخته شده جمیع امتعه و کالاها در این بازار بفروش میرسد تیمچه های بزرگ دارد کبارتجارد در آنجا تجارت و کاسبی می کنند. يك تیمچه بسیار عظیم هست که مثلش در جائی نیست چهار درب آهنی دارد که بچهار سوباز می شود. **رنگ و رخسار اهالی** : از لطافت آبها پیرو جوان و عموم اهالی شهر تندرست و سالمند چشمان صاف و لبهای خندان دارند تماماً سروق و لاله خدو سیاه چشم و خوش صورت هستند. اما مایل به کبر و غرورند ولی خوش صحبت و شیرین هستند. **کبار و اعیان شهر** : اشراف اعیان این شهر اکثرشان از فرق ضاله و از اقوام و ملل متفرقه هستند. تجار با تجارت بسیار ثروتمند شده اند و تماماً شیعی مذهب هستند. **علمای طب** : هزاران طبیب جراح کحال و فساد (رگزن) در این شهر هست اماچندان محتاج باین طبقه نیستند و با طبیب سروکار ندارند اغلب حکما و علمای طب در کوه ها با علفیات و دانستن خواص آنها مشغولند. **صلحا و مشایخ** : هزاران نفر مرد صالح و موحد و واعظ و ناصح در این شهر هست به پیران و سالمندان زیاده از حد اعتبار و اعتنا قائل هستند از آراء آنها کناره گیری نمی کنند اما مذهب آنها درست نیست. **مصنفین و شعرای این شهر** : هفتاد و هشت نفر صاحب دیوان فصیح اللسان و بدیع البیان و املح الشعراء شاعر و ارباب معارف دارد: یاوری، شابی، صائبی از اعراف زمانه اند، ادهمی، چاکری، رازی سیدی واحدی، صاحب خانه ما یزدان آقا، و قربان آقا، قربان قولی، خواجه تغدی، پیرباش، آقامیرزا بای، حسام آقا الوند آقا، رضابای و سایرین هستند. دده شریمی نام يك نفر مجذوب هست که در مدت عمرش کسی ندیده او بخواب رود.

پوشش و البسه اهالی : اعیان و اشراف شهر بسرهایشان سربندهای طلائی می‌پيچند و تعبیر کلمه قزلباش بدن جهت است. اما بسیار از اهالی دستار سفید محمدی بسر می‌گذارند در توی آنها گلدوزی‌ها و زریورها دوخته شده (مقصود شبکالاده‌ترمه است) و به آن تاج می‌گویند. عمامه علمایشان زیاده از دو وجب است. اعیان ایشان جبه‌های خز کبود سنجابی و سایرین چو خا (جامه پشمی خشن که چوپانان و برزگران پوشند) می‌پوشند.

السنه اهالی : ارباب معارف فارسی تکلم می‌کنند لیکن سایرین لهجه‌های مخصوص دارند که چند جمله برای نمونه نوشته می‌شود :

هله تانمه مشم، منمچون خاطر مانده اولو بدور، دار جنشم، پارونجشم یعنی: هنوز ندیده‌ام (نشناخته‌ام)، از من رنجیده خاطر شده، دلتنگ شده‌ام، دشمن شده‌ام.

هوای این شهر : در این دیار همیشه باد نسیمی می‌وزد که بر ساکنین این شهر حیات جاودانی می‌بخشد بدین جهت در این شهر اصلا مرض تب وجود ندارد بعضی پیران و سالخورده‌گان این شهر تا صد سالگی عمر می‌کنند و دارای افکار ارسطو هستند.

چاه‌های این شهر : در تبریز غیر از ندهشینه قنات بقدر هفت هزار حلقه چاه آب هست که اغلب اهالی از آن چاه‌ها استفاده می‌کنند لیکن آبهای کاریز از آب چاه‌ها خوش‌آیندتر و گواراتر است. عمق چاه‌ها مابین سی الی چهل ذرع است. در شدت سرما آب چاه ملایم و برعکس در تابستان خنک‌تر است. شهر تبریز در قسمت اقلیم چهارم و در عرض اقلیم هیجدهم می‌باشد طالع شهر تبریز بنا بر عزم منجمین آذربایجان بنای سنگ اولی آن به برج عقرب نهاده شده این شهر در زمان چنگیز و تیمور و سلطان مرادخان رابع خرابی و خسارت زیادی دیده است.

حمام‌های این شهر : بیست و یک باب حمام در این شهر هست حمام پشت کوشك حمام شیخ، حمام جهان‌شاه در نزدیکی مسجد جهان‌شاه، حمام محله میار میار (مهاد مهین) حمام دروازه سردرود، حمام خیابان، حمام سرخاب، حمام شتر بان، حمام محله

ری، حمام دروازه زرجو (ویجویه)، حمام دروازه پل باغ، این حمامها تماماً پاک و تمیز هستند، و در بعضی از آنها حوض های بزرگ و کوچک هست و استادان و دلاکان این حمامها بسیار قابل و جوانهای خوب صورت هستند غیر از اینها بقدر هفتصد باب حمامهای خصوصی هست که در بعضی از آنها روی کاشی های آن حمامیه فضولی شاعر مسطور است. **حبوبات و محصولات این شهر :** در مزارع این شهر هفت رقم گندم و جو بوجود می آید و چندین رقم پنبه و سایر محصولات بسیار خوب و فراوان دارد محصولات این شهر واسعة الاقطار و رخیصة الاسعار است.

صنایع این شهر : استادان نقاش و رسام های قابل دارد صنعت زرگری و نقاشی و خیاطی این شهر در سایر شهرها نیست و عال العال هر صنعت دارین شهر موجود است پارچه ها و اقمشه فاخره که در این شهر بافته می شود از قبیل پارچه های حریر قناویر (قسمی پارچه ساده ابریشمی سرخ) قطیفه دارائی و سایر پارچه های بافت این شهر بنام قماش تبریز معروف است **اغذیه و ماکولات :** نانهای بسیار سفید و نازک مطبوع شکری و روغنی و حواهای معطر مزعفر و کباب کبک و مرغ و کبابهای نازک از گوشت گوسفند و چندین رقم پلو و آش و شور با و دلمه های مختلف بسیار مطبوع این شهر مشهور است. **میوه جات :** سیب ها و گلابی های بسیار آبدار و لطیف و چندین رقم زردآلو و قریب پنجاه و شصت رقم انگور رازقی صاحبی کشمش خلیلی و عسکری و قیس و انگور طبرزد و کافوری و شیرازی و الحقی و چند رقم دیگر دارد. هوای این شهر در نهایت لطافت و طراوت است و تربیه حساب **گلستانها** دارد: باغ کلا نتر که ما در آنجا ساکن بودیم بسیار هوای خوب و روح افزا دارد در عمارت این باغ که بسیار عالی بود در طاق قصر این مصرع در تاریخ بنا بخط قطب الدین محمد یزدی مسطور بود «بودر جای ایوان والای شیرین» (۹۱۲هـ) **تفرجگاه این شهر :** تفرجگاه این شهر دامنه کوه سرخاب است از بالاترین نقطه این کوه اگر کسی نگاه کند دریاچه شاهی^۱ را می بیند.

باغ و باغچه‌های این شهر : هزاران باغ و باغچه در این شهر وجود دارد مشهورترین آنها: باغ شاه یعقوب است که در نزدیک مسجد خودمی باشد. خان‌الیشان در این باغ يك ضیافت بسیار عالی بما داد که هنوز مثل آنرا ندیده‌ام - از وزیرای مرادخان ثالث «قوجه فرهادپاشا» وقتی که در تبریز حاضر بود در این باغ سکونت داشت و از آب و هوای این باغ بسیار محفوظ بود و قصرهای خورنق آسا و حجره‌ها و اطافهای عالی در این باغ ساخته بود. مرادخان رابع وقتی که این شهر را خراب می‌کرد «جفته‌چی عثمان آغا» را در این باغ مستحفظ گذاشته بود که باغ را محافظت نموده و از خرابی نگاه دارد. اکنون این باغ نشانه‌ای از روضه رضوانست در قصری که بماضیافت دادند در دیوار آن تاریخ بنای قصر چنین مسطور است «فرهادایوان شیرین ایلدی» ۹۸۳ هـ یعنی فرهاد ایوان شیرین ساخت. خیابان شاه‌صفی که زبان از تعریف آن قاصر است، تفرجگاه اهالی شهر است میدان چوگان نیز تفرجگاه است در وسط این میدان دو عدد ستون بلندی نصب کرده و به بالای آنها طاسی بسته‌اند هر روز جمعه نوکران خان و تیراندازان و سواران به این میدان آمده و در آنجا اسب‌تازی و تیراندازی می‌کنند. و طاس مزبور را هدف قرار داده تیر می‌اندازند و مردم تماشا می‌کنند، و در عید نوروز خوارزمشاهی اسب‌هائی که در ظرف چهل و پنج‌جاه روز پرورش داده‌اند به میدان آورده باهمدیگر بجنگ می‌پردازند. و تماشای عظیم می‌شود، و همچنین جنگ شتران بی‌نهایت قابل تماشاست. جنگ گاو میشها و جنگ قوچ‌ها، و جنگ خر‌ها، و جنگ سگ‌ها، و جنگ خروس‌ها تماماً در روزهای عید نوروز درین محل انجام می‌شود. و مردم از تماشای آن بسیار تفریح و تفرج می‌کنند و این قبیل جنگ حیوانات مخصوص ایرانیان است.

عزاداری : هر سال در دهم محرم روز عاشورا در این میدان اعیان و اشراف اهالی شهر صغیراً کبیراً خیمه و خرگاه برپا ساخته و در آنجا سه روز و سه شب برای شهیدان دشت کربلا تعزبه‌داری می‌کنند و در دیگهای بزرگ، طعام پخته

بدفقیر و غنی طعام و شربت می دهند ، و سقاخانه‌ها در جامه‌های بلورین آب به مردم می دهند و بعضی از اعیان و کبار اشخاص نیز در راه حضرت امام حسین قرا به‌ها در گردن آویخته بدمردم آب می دهند . خان تبریز در چادر منقش خود می نشیند و جمیع اعیان و اشراف تبریز در این مجلس در حضور خان بوده و کتاب مقتل امام حسین را می خوانند (این مقتل شاید روضه الشهداء باشد) . جمله مجبان حسینی با کمال خضوع و خشوع نشسته گوش فرا دارند خواننده کتاب وقتی که باین مطلب رسید که شمر لعین حضرت امام حسین مظلوم را چنین شهید کردند همان ساعت از سراپرده شهدای روز عاشورا و شبیه اجساد کشته شدگان اولاد امام حسین را بهمیدان می آورند . در تماشای این منظره از مردم غریو ناله و فریاد و احسینا به آسمان بلند می شود . و تمام تماشا کنندگان گریه و زاری میکنند ، و صدها عاشقان حسینی با شمشیرها و قمه‌های بران سر و صورت و بدن خود را شکافته و مجروح می سازند ، بدعشق امام حسین خون جاری می کنند . سبزه زار میدان خون آلود و لاله زار می شود بعد از آن شبیه کشتگان را از میان برده و کتاب مقتل امام حسین را تمام می کنند .

حومه شهر - روزی اطراف و نواحی تبریز را سیاحت کرده و بشکار گاه ها رفتیم در جهات اربعه تبریز بقدر هفت قطعه نواحی و اراضی معمور و آباد هست با نو کران خان با طبل و نای با خرس ها و سگ های شکاری و شاهین ها بشکارگاه رفتیم شب اول در کنار رودخانه مهران رود در ناحیه ای که درینج فرسخی تبریز است ماندیم . در نزدیکی دهات با سمنج و سعید آباد و روت (کذا) که از دهات مأمور و آباد است سیاحت کردیم . این دهات مساجد و کاروانسرا و حمام و مختصر بازار و دکان دارد و باغ و باغچه های سبز و خرم زیاد دارد . ناحیه دوم محال سردرود و دهات اطراف غربی تبریز است . اسامی دهات کوچک این ناحیه «دوشت» (کذا) «وجولان دروق» (کذا) «والقابندلیس» (کذا) و لاکدیزج^۱ و کجا باد که بسیار آباد و معمور است این

دهات تماماً مساجد و حمام و کاروانسرا دارد. مزارع آنها از رودخانه سردرود سیراب می‌شود و محصولات فراوان دارد. ناحیه سوم (ویده‌هر در^۱) (کذا) ناحیه ایست که در چهار فرسخی جنوب غربی واقع است بیست و چهار پاره دهات معمور و آباد می‌باشد. ناحیه چهارم ارونق است که در طرف شمال غربی تبریز واقع شده در حدود سی پاره قریه است در هر يك از آنها مسجد حمام و کاروانسرا هست. ناحیه پنجم «رودقات» است که در پشت کوه سرخاب و طرف شمال تبریز است این ناحیه در حدود صد پاره قریه است. ناحیه ششم (خانمرود^۲) که بیست پاره قریه می‌باشد. ناحیه هفتم بدوستان است که دارای هفتاد پاره دهات معمور است اغلب آنها دارای مسجد و حمام و کاروانسرا می‌باشد در این نواحی در اثنای سیاحت به شکار گاه رفته و شکار هم می‌کردیم.

اگر تمام اوضاع احوال تبریز را نقل کنم کتاب بسیار بزرگ و قطور میشود چونکه تبریز یکی از شهرهای بزرگ و مشهور ایرانست خداوند همیشه آباد و معمور و محفوظ دارد در این دیار برای ما بسیار خوش گذشت و بسیار ذوق و صفا و عیش و سرور کردیم.

محسنات تبریز : از جمله محسنات تبریزیکی اینست که آب جاری فراوان دارد و شب و روز کوچه‌ها و خیابانها را جاروب کرده آب پاشی می‌کنند بازارها و چارسوها بقدری پاک و تمیز و خنك است که انسان از گرما متأثر نمی‌شود. محسنات دیگری که دارد اینست که بخارجی‌ها دختر نمی‌دهند از حقیر سؤال کردند که شما دختر کفار را نکاح می‌کنید و می‌گوئید بی‌ضرر است در اینحال ما اگر دختر به کافر بدهیم اولادشان چطور می‌شود. حقیر در جواب گفتم البته این کار خوب نیست و کار شما بسیار معقول و پسندیده است. اما اولاد آنها در فطرات اسلام متولد میشوند.

۱ - در اسناد رسمی این ناحیه و بلوک را «ویده‌هر» مینویسد.

۲ - خانمرود صحیح است مرکز آن قصبه هریس است.

بعد پدر و مادرشان آنها را بضالات سوق می‌دهند محسنات. دیگر اینکه بنا بقانون شاه‌صفی در بازار ودکان‌ها معاملات در مقابل پول ایران بیستی و عباسی و آلتون می‌شود. و در این شهر سکه‌ها و پولهای خارجی بخرج نمیرسد در ایران در چندین محل ضرابخانه هست اولی شهر اردبیل است که روی سکه‌ها ضرب شده: «ضرب فی اردبیل» دیگری «ضرب فی همدان» دیگری «ضرب فی اصفهان» «ضرب فی تفلیس» «ضرب فی نهاوند» «ضرب فی تبریز» در روی سکه‌ها «لا اله الا الله علی ولی الله» و در طرف دیگر نام پادشاه عباس یا شاه صفی و در بعضی از آنها «کلب علی شاه عباس» نیز ضرب شده لیکن در پولهای مس (بیستی) فقط نام شهر ضرب شده در حاشیه بعضی سکه‌ها که رایج است «لا اله الا الله» ضرب شده وای بر احوال آنکس که در داد و ستد تخلف کند یا کم فروشد بچشمش میل و بسرش طاس گرم گذاشته مجازات میکنند. در چارسوها و دکانها ترازوهای برنجی آویزان است که اصلا دست آدم بر آن مس نمی‌کند و برای گندم و برنج و سایر حبوبات کیل استعمال نمی‌شود همه آنها را با ترازو وزن کرده می‌فروشند.

اقمشه و پارچه‌جات باذراع مکی بفروش میرسد سایر اقسام کالاها تابع قانون شهری است. محسنات دیگرش نیز اینست که در دکانهای آشپزی و غذاخوری طبخ صحیح و مطبوع پخته و درودیوار آن مکان و ظروف طعامها و کاشی‌ها را باید پاک و تمیز نگاه دارند و الا حق باز کردن دکان را ندارند. وقت سحر دکانها را با دعا و ثنای امامان باز می‌کنند غذاها را که عبارت از هریسه پلاو و زرد پلاو و بریان پلاو و کوکو پلاو و مزعفر پلاو و غیره است، بغر با واهالی شهر می‌دهند در کنار ظروف مسی غذاها که با قلع سفید شده بخط تعلیق جمالات (و یطعمون الطعام) و (لاشرف اعلی من الاسلام) (وشرف المکان بالمکین) (وشرف البیت باهله) (وشرف اهله بسخائه) مسطور و محکوک است.

در تبریز **چهل عدد کلیسا** هست، و در محلات سرخاب چرنداب گجیل و

ولیانکوه بعضی مزارستانها هست که کبار اولیای عظام و عرفا و اکثر علما و مؤلفین و مصنفین در آنجا مدفونند اسامی بعضی از آنها بدین قرار است : شیخ ابراهیم کوانان (کذا) ، بابا فرج میمندی ، شیخ شجاع و شیخ حسن بلغاری و شیخ بدرالدین کرمانی ، خواجه عبدالرحیم خلوتی ، مجدالدین صنع الله کوزه کنانی و شیخ نورالدین بیمارستانی و سایر اولیای عظام . در مزارستان سرخاب بعضی از شعرا مدفونند : ظهیرالدین فاریابی و فلکی شروانی و شمس الدین سبجانی . و سایرین از شعرای معروف در دهات اطراف تبریز نیز بعضی از اولیای عظام مدفونند . در قریه کجی جان خواجه محمد کجی جانی و در قریه سعیدآباد بعضی از مؤلفین و مصنفین کبار مدفونند که ذکر اسامی آنها باعث تطویل میشود .

اوصاف قلعه تبریز : این قلعه را در سال ۹۹۸ در عصر سلطان مرادخان

ثالث سردار معظم «فوجه فرهاد پاشا» بنا کرده است در دامنه کوه ولیان يك قلعه مربع الشکلی است محیط آن هشتاد گام است هفت برج و دو در بزرگ دارد یکی از درها بجانب غرب و دیگری بجانب شرق بازمی شود در شرقی را در تبریز میگویند. خادم جعفر پاشا وقتی که در تبریز سردار بود از عساكر عجم فرار کرده و در این قلعه متحصن شده بود عساكر عجم قلعه را محاصره نموده بودند . ليکن يك شب جعفر پاشا دیوار قلعه را شکسته با چند هزار عسکر به عساكر عجم شبیخون زده و آنها را تا دم قلعه تبریز رانده و تعقیب کرده بود. کدخدای جعفر پاشا با عساكر عجم جنگ کرده و در این جنگ شهید شده خادم جعفر پاشا دوبار بر شهر مسلط گشته و در قلعه قله تعمیرات و استحکامات زیاد بنا کرده است . ويك در محکم و بزرگ بقلعه قله بنا کرده و اسم آنرا باب تبریز گذاشته بود . در توی این قلعه بقدر صد خانه ويك باب مسجد هست . در این محل باغات و باغچه های سبز خرم زیاد است انگور و آلوی عباسی و گلابی های بسیار لطیف و آبدار دارد این محل در خاک تبریز يك ناحیه مستقلى است . هزاران نفر نوکر و مأمور و سرباز و کلانتر و داروغه و قاضی دارد در این محل ضیافتهای عظیم بما دادند ، و از پادشاه هدیه ها و تحفه ها

بما واصل شد. در این دیار به (بیگ سنجاق) سلطان و به (میر میران) خان و به (رئیس) خان خانان به (دفتر دار) اعتمادالدوله به (سردار قشون) سپهسالار، به (قپوچی باشی) دربان، به (رئیس الکتاب) منشی، به (بیگ آلائی) کلانتر به (ینی چری) دیزچو کن، به رئیس ینی چری: دیزچو کن آغاسی (قوناچی) مهماندار میگویند. این امرای مذکوره در حکومت و سیاست علاقه دار هستند و قانون ایران چنین است.^۱

وصف کاتب چلبی از تبریز

در تاریخ جهان نما تألیف کاتب چلبی (۱۰۱۷-۱۰۶۷هـ) و مؤلف کشف الظنون، که کتاب جهان نما را سال ۱۰۵۸ هـ. ق بزبان ترکی بیابان رسانید و این کتاب در ۱۱۴۵ هـ باحروف سربی در استانبول بچاپ رسیده است - وصف تبریز چنین آمده است: «تبریز در لباب بکسر تا آمده ولی عوام «توریز» گویند در جلگه وسیعی به طول ۸۸، و عرض ۳۸ درجه و نیم در دامنه غربی کوه سهند میان باغهای بهشت آسایی قرار گرفته است» آب تلخی بنام نهر سرخاب از کنار آن میگذرد. جمعیت آن پیش از وقوع زلزله ای عظیم به ۶۰۰ هزار تن میرسیده و اکنون ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار تن جمعیت دارد.

خواجه تاج الدین علیشاه در خارج شهر یعنی قسمت جنوب غربی آن در محله نیاریان (نارمیان) جامع بزرگی ساخته است.

در یک هزار و چهل و پنج هجری در التزام رکاب مرحوم سلطان مراد سه روز ناظر تخریب جامع علیشاه بودم. اکنون باروهای شهر خراب شده و اثری از آن باقی نیست ولی از بناهای بزرگ خراب شده کمر يك طاق عالی که گویا صفه جامع علیشاه است هنوز بجاست. بناهای عظیم شام غازان مانند قله غلظه (بخشی از استانبول که بر فراز تپه ای مشجر و با صفا واقع شده و خلیج کاغذ خانه آن را

(۱) نقل از سیاحتنامه اولیاء چلبی ترجمه حاج حسین آقا نخجوانی ص ۱۳ - ۳۱

از سایر قسمت‌های شهر جدا کرده است) از مسافت دور در میان باغچه‌ها بنظر مبرسد.

جانب غربی و شمال و جنوبی تپه مزبور جلگه وسیعی است که بدریاچه تبریز (دریاچه اورمید) منتهی میشود. و تمام آبهایش بدان سمت جاری است.

در همه جا خانه‌های منقش و باشکوه و باغچه‌های صفا بخش و خلد آسا و در هر طرف گلزارها و باغهای پر درخت و در هر گوشه آبهای روان و نشیمن‌های فراوان وجود دارد. کثرت و وسعت باغ‌ها باندازه‌ای است که عساکر بیشمار آل عثمان سه روز بیریدن اشجار آن پرداختند ولی نتوانستند عشر آنرا قطع کنند، چنانکه در موقع کوچ باز سواد درختان مثل اول دیده میشد. انگور باغها بدون دانه و بسیار لطیف و وفور آن بحدی بود که هنگام اقامت هم افراد سپاه و هم مال و مواشی آنان خوردند ولی چندان نقصانی در آن پیدا نشد.

بقول حمدالله مستوفی غوطه تبریز ناسخ غوطه سغد سمرقند و غوطه دمشق و رشك انداز شعب بوان و ما مشانرود همدان است.

این شهر مغازه‌های بسیار، بازارهای وسیع، پارچه فروشهای معتبر، جوامع و مساجد عالی، مناره‌های مزین بکاشی و خانقاه‌های متعدد دارد.

از آن جمله است جامع سلطان حسن که از بناهای اوزون حسن پادشاه آق-قویونلو میباشد و بطرز جوامع سلاطین با سنگ تراش و سرب ساخته شده و بنای متین و باشکوهی است. در کنار صفت محراب يك قطعه مرمر بلغمی بزرگی بطول و عرض چند ذرع بدیوار نصب شده و جامع را رونق بخشیده، سنگ مرمر مزبور از نوادر دهر بشمار میرود و در جوامع دیگر نظیر آن دیده نشده است.

اسماء چهار بار که در سردرب آن حك شده بود از طرف قزل باشها، پاك فقط بنام حضرت علی ابقا گردیده است. قسمت جنوب جامع میدان وسیعی است که اکثر محلات و بازارهای شهر در سمت جنوبی و شرقی آن قرار گرفته است.

در قسمت شرقی میدان متصل بجامع سلطان حسن، مسجد دیگری وجود داشت که چون بنایش از شاه طهماسب بود عساکر عثمانی خرابش کردند.

از بناهای دیگر داخل شهر مسجد جهان‌شاه قره‌قویونلو میباشد که داخل و خارج و سردرب و مناره باکشی تزیین یافته يك قبه و يك مناره دارد مشبك، روزن- هایش از سنگ بلغمی بطرز غریبی کنده شده، از مسجد سلطان حسن کوچکتر ولی بسیار زیبا و با لطف است. حمدالله مستوفی مینویسد: در اطراف این شهر بیست و چهار پاره ده بزرگ وجود دارد که هر يك مانند قصبه‌ای است...

صاحب روض المعطار (الروض المعطار فی اخبار الاقطار والامصار تألیف شیخ ابی‌عبدالله محمد بن محمد بن عبدالله بن عبدالمنعم حمیری متوفی در نهصد هجری) مینویسد که :

اهل این دیار باشتغال علم شهرت دارند چنانکه ابوطاهر سلفی (احمد بن محمد بن ابراهیم سلفه اصفهانی معرف به ابی‌طاهر حافظ سلفی ۵۷۶ - ۴۷۲ هـ) در حق آنان نوشته: «دیار اذربایجان فی الشرق عندنا کاندلس فی الغرب فی النحو والادب، فلسه تری فی الدهر شخصاً مقصراً من اهلها الا وقد جد فی الطب» از فضلا و اختیار چندتن به این شهر منسوبند که از آن شمارند: شمس‌الدین محمد بن علی ملک‌داد که مرشد حضرت مولانا بود و درخوی مدفونست. شیخ ایشان ابوبکر سلهباف تبریزی بود بعضی گفته‌اند که شمس بهر کن‌الدین سجاسی ارادت میورزید. بنا به عقیده بعضی در قونیه دفن شده است.

دیگر شیخ محمود شبستری صاحب گلشن‌راز (متوفی ۷۲۰ هـ) و دیگری قاسم انوار است که از خلفای صفی‌الدین اردبیلی بود و در سراب رجل اقامت افکند و بسال ۸۳۸ در خراسان وفات یافت.

دیگر خواجه همام، و دیگر محمد عصار صاحب مهر و مشتری و مولانا حنفی که شارح آداب (تألیف عضدالدین عبدالرحمن ایجی متوفی بسال ۷۵۶ هـ)، و

شمس‌الدین عبیدی که شرحی بر اقلیدس دارد، و قبله‌الکتاب میرعلی استاد خط تعلیق، و مولانا میرک، و کمال‌الدین چلبی که شاگرد میرزا جان است، و از منقذین امین‌الدین محمد بن مظفر متوفی بسال ۶۲۱ و خطیب تبریزی است انتهى^۱.

وصف تبریز در سفر نامه های بعضی از سیاحان اروپایی در عصر صفوی

تکتاندر- اولین سیاح اروپایی در این عصر ژرژ تکتاندر George. Tectander است که با هیأتی از طرف امپراطور رودلف Rodolphe پادشاه هنگری و بوهم Hongrie-Bohème بدسفارت بدربار شاه‌عباس اول اعزام شد. این هیأت در ۲۷ اوت ۱۶۰۲ از شهر پراگ عزیمت کرده و از راه روسیه و دریای خزر به ایران آمده و در ۱۵ دسامبر سال ۱۶۰۳ بدتبریز رسید.

ژرژ تکتاندر منشی اتین کاکاش Etienne Kakasch سفیر امپراطور هنگری و بوهم در دربار ایران بود، و چون سفیر مزبور در لاهیجان گیلان بدرود حیات گفت وی نامه‌های او را بدتبریز بدشاه‌عباس تقدیم کرد.

او شرح این مسافرت را تحت عنوان، شرح سفر اتین کاکاش در سال ۱۶۰۲ به ایران نوشته، که در سال ۱۸۷۷ م بدفرانسه ترجمه شده است.

شهر تبریز در زمان تکتاندر حصار نداشته و او مینویسد دور این شهر کاملاً باز است و آن را دیوار و حصاری نیست^۲.

سفر نامه دیگر از شخصی بنام گارسیا دوسیلوا Garcias du Silva است که سفیر دوك گارسیا، از کشور اسپانیا در ۱۶۱۷ بدربار شاه‌عباس کبیر بوده است. او

۱ - تاریخ جهان نما - قسمت تبریز - ترجمه عبدالعلی کارنگ ، مجله معلم سال اول ص ۱۸۸ - ۱۹۳ چاپ تبریز بمدیریت آقای شعاری نژاد .

1-Tectander, Description du voyage en Perse par. Etienne Kakasch de Zaboukanny en 1602 Traduit à Paris 1877, p. 50

در باره تبریز مینویسد که :

«دیوارها و قلاع تبریز که در جنگهای ایران و عثمانی خسارات و خرابی بسیاری دیده توسط شاه عباس اول پس از فتح آن شهر از بین برداشته شد و اکنون این شهر که روزگاری شهری زیبا بوده خراب و ویران است»^۱.

سفرنامه دیگر از آنتوان دوگوا Entoine de Gowéa پرتغالی است که کتابی در باره «روابط جنگ بزرگ ۱۶۲۲» که بین انگلیسیها و پرتغالیها در خلیج فارس اتفاق افتاد نوشته است، وی سفیر فیلیپ سوم که در این زمان بر پرتغال هم سلطنت داشت در دربار شاه عباس بود.

وی مینویسد.

«در ۱۵۳۰م، ابراهیم پاشا سردار ترك به امر شاه سلیمان این شهر را گرفته و خراب کرد در سال ۱۶۰۳ شاه عباس دروازه های شهر را با مهارت بی نظیری متصرف شد. قشون ترکان صد هزار و لشکریان شاه عباس ۶۲ هزار تن بودند عمه شاه عباس که دختر شاه طهماسب بود در این جنگ مدافعان را برضد قشون عثمانی تشویق میکرد. بالاخره شاه عباس آن شهر را تسخیر کرد و مقام استانداری آذربایجان را به پیر بوداق خان داد»^۲.

دیگر سیاح انگلیسی توماس هربرت Thomas Herbert است که با سر دور مرکوتن Sir Dormer Coton سفیر دولت انگلیس در دربار شاه عباس به ایران آمد و در سال ۱۶۲۷ در قزوین بخدمت شاه عباس رسید وی سفرنامه خود را در سال ۱۶۴۷ در انگلستان بطبع رسانید.

توماس هربرت در باره تبریز چنین مینویسد: «این شهر بزرگترین شهر ماد

1- Garcias de Silva, L'ambassade de D. Garcias en Perse en 1617, Traduit de l'Espanjol, en 1667.

2- Entoine de Gowéa, Relation de grande guerre en 1622 p. 220. Traduit de Portugal en 1659

و کرسی نشین تمام آن ایالت است و آن نام خود را از کوهستانی بنام توروس Taurus گرفته که این شهر در دامن آن قرار دارد (۱) ترکها مانند ایرانیان این شهر را «تبریز» مینامند و اصلاً نباید شك کرد که در قدیم نام دیگری داشته است. خصومت ترکان و ایرانیان علت ویرانی این شهر است. سلطان سلیم سپاه نیرومندی بدین شهر فرستاد، و شاه سلیمان در تعقیب افکار سلف خود این شهر را بخاك و خون کشید بطوریکه چند روز شعله‌های آتش از هرسو در این شهر زبانه میکشید. این شهر در سال ۱۵۳۴ توسط ترکان غارت شد، در ۱۵۸۳ در زمان مراد سوم بدست لشکریان عثمانی ویران گشت و ناامنی و وحشت عجیبی در آن حکمفرما بود.^۱

دیگر سیاح فرانسوی ژان باتیست تاورنیه است که سفر اول او به ایران در زمان شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲) جانشین شاه عباس کبیر بایران بود.

آغاز سفر دوم وی از شهر ماری در سپتامبر ۱۶۳۸ با برادرش دانیال Daniel بود. وی در آوریل ۱۶۳۹ به اصفهان رسید سپس بدهند رفت و در مراجعت از هند از راه ایران به اروپا بازگشت بار سوم در سال ۱۶۴۳ سفر خود را بسوی مشرق آغاز کرد و تا هندوچین و سوماترا پیش رفت سفرهای او به اسفار شش گانه معروف است.^۲

تاورنیه Tavernier سیاح فرانسوی که در سال ۱۶۳۶ م مطابق ۱۴۰۶ ه از تبریز گذشته مینویسد:^۲

پس از خرابکاری سلطنت مراد چهارم شهر از نو آباد شده است. عمارات شهر غالباً از خشت خام و با طاق خشتی مسقف میباشد. صنعت دباغی بخصوص ساگری در تبریز رواج کامل دارد که بیشتر از پوست خر یا قاطر است در میدان بزرگ تبریز

1 – Thomas Herbert, Relation du Voyage de Perse en 1627, traduit de l'Anglais, Paris, 1662., p 312-314.

2- Jean-Batiste Tavernier, les six voyages en 1637-1643

چنانکه در شهرهای بیگلریگی نشین ایران متداول است هر روز دوبار در صبح و عصر نقاره میزنند. اهمیت تبریز از لحاظ موقعیت اقتصادی است که در بین کشور عثمانی و مسکوی (روسیه) و هندوستان واقع شده و همه نوع امتعه بخصوص ابریشم گیلان به آنجا حمل میشود. در آنجا اسبهای خوب فراوان و ارزان است، پول در آنجا بیش از سایر نقاط ایران و آسیا در گردش و جریان است. يك رودخانه كوچك از وسط شهر میگذرد که آبش هم بقدر کفایت خوبست و سه پل و يك چشمه بر روی آن بنا شده است. این رودخانه گاهی طغیان کرده بشهر خرابی وارد میسازد. استادان ابریشم باف در فن خود بسیار ماهرند.

در میدان بزرگ تبریز و مجاور آن يك مسجد عالی و مدرسه و قصری دیده میشود که همه خراب شده و نزدیک آن کلیسایی از ارامنه وجود دارد که خراب شده و میگویند، سنت هلنا، يك پارچه از چوب اصل صلیب را به آنجا فرستاده بود و باز يك مسجدی دیده میشود که سابقاً کلیسا بوده و آن را بنام ژان باتیست یحیای تعمید دهنده بنا کرده بودند.

در بیرون شهر کوهی است موسوم به عین علی زین علی و سابقاً روی آن کلیسا بوده و مسلمانان آن را تبدیل به مسجد کرده اند، و يك دیوار خرابه هم نزدیک آن مسجد است که در آن سردابی است که در آنجا بعضی از قبرها است و ستونهای سنگ مرمر در آنجا انباشته شده گویند که آن مسجد در اصل مقبره بعضی از پادشاهان ماد بوده است. این شهر اصلاً بوسیله دیواری محصور نشده و قلعه ای در آن نیست. طول و عرض جغرافیایی آن ۳۰°۸۳ در ۴۰°۱۵ درجه است. خانه ها از بیرون فاقد هر گونه زیبایی و زینت هستند و از داخل تمیز تاحدی زیبا و آراسته میباشند. منازل شخصی بیشتر يك یا دو طبقه دارد و طاقها ضربی است. پشت بامها صاف و آنها را با گل اندود کرده اند عمارات را باخشب خام ساخته و بعداً با اندودی از گچ یا آهك سفید میکنند - شراب و عرق به تناسب هزینه زندگی گران نیست.

در این شهر گروه کثیری از بازرگانان زندگی میکنند، و مقدار زیادی کالا از همه نوع یافت میشود، بخصوص ابریشم خام که از ایالت گیلان و دیگر جاها بدین شهر حمل میکنند. داد و ستد فراوان تبریز این شهر را در تمام آسیا مشهور کرده است. تبریز، تجارت دائمی با ترکان، عربها، گرجیها، مغولها ایالات داخلی ایران، هندیها مسکویها (روسها)، و تاتارها دارد و بازارهایش همیشه پر از اجناس فاخر است.^۱

فیلیپ اقدس اقامیم ثلاثه Philippe. de la très-saint Trinité از مبشران مسیحی فرانسوی است، که از طرف کلیسای کاتولیک در فورید سال ۱۶۲۹ برای بشارت دین مسیح بدایران و عربستان و هند سفر کرد، و در ۱۶۴۰ میلادی از راه ایران به اروپا بازگشت. وی در این سفر بود که فرصت دیدن شهرهای ماد و آذربایجان را پیدا کرد و در ۲۶ ژوئن ۱۶۴۰ میلادی بد تبریز رسید. او خاطرات سفر مشرق زمین را به زبان لاتین برشته تحریر در آورد که در سال ۱۶۶۶ در رم به ایتالیایی ترجمه شد. سفرنامه او را پیرسنت آندره Le Pierre de saint André تحت عنوان سفر مشرق فیلیپ، بزبان فرانسه ترجمه کرد در سال ۱۶۶۹ در شهر لیون بطبع رسید. وی در باره شهر تبریز چنین مینویسد: «موقعیکه هنوز در مشرق زمین بودم این شهر هنوز در اشغال ترکان بود و آنان آن شهر را ویران کرده بودند. بعد از مراجعتم به اروپا از یکی از روحانیان مسیحی شنیدم که زلزله شدیدی در این شهر روی داده و قسمت اعظم خانههای آن را ویران ساخته و این وضع اسف انگیز يك شهر عظیم و قدیم است که بچنین حال نزاری افتاده است.»^۲

دیگر لا بولای لو گوز la Boullay le Gouz فرانسوی است که نمایندگی کمپانی هند را در اصفهان داشت وی در ۲۹ نوامبر ۱۶۴۵ به تبریز سفر کرد و این

1. Tavernier, les six voyages. p. 58, 59, 330

2 - Philippe. voyage d'orient en 1629. Tradiut de Latin, Lyon. 1669.p. 110

شهر را از نظر جمعیت بافلورانس مقایسه میکند.

وی مینویسد اگر حدود قدیمی و بازمانده دیوارهایس را در نظر بگیریم وسعت آن از قاهره بزرگتر و با لندن برابر خواهد بود.^۱

این شهر بهترین شهر تجارتی آسیاست بعلت عبور کاروانهاییکه همهرقم کالا حمل میکنند. امتعه غرب که از بلاد غرب، سوریه، یونان، لهستان و ونیز میآید مقدار قابل توجهی طلا و نقره و پارچه‌های ظریف مرجان، کهربای خاکستری و کهربای زرد میباشد. امتعه شرق که از تانارستان، ازبک، تبت، چین، هند شرقی می‌آید، ابریشم، یاقوت، الماس پوست، پارچه‌های کتان، نقاشی شده بنام شیله (Chilés)، دارچین، فلفل، و اقسام مختلف ادویه جات. و در این شهر تعداد زیادی عمامه و دستار و دستمال ابریشمی تهیه میشود که به یونان و آفریقا حمل می‌گردد.

دیگر الکساندر دورود Le P. Alexander. de. Rhodes فرانسوی اسپانی.

الأصل است که در سوم فوریه ۱۶۴۸ از فرانسه به جزیره هرمز آمد و در ۲۹ ژوئیه ۱۶۴۸ به تبریز رسید و پانزده روز در آن شهر بماند. وی بعد از تحسین فراوانی از تبریز درباره آن چنین می‌نویسد: «اکنون ما باین شهر رسیده‌ایم چنانکه می‌گویند این شهر پایتخت کشور ماد است، من در طول مسافرت خود در ایران هرگز شهری بزرگتر و پرجمعیت‌تر و پر ثروت‌تر از این شهر ندیدم، همه چیز در این شهر بنازلترین قیمت بفروش میرسد، من خودم دیدم که در مقابل پرداخت يك سکه نقره آنقدر نان داشتیم که يك مرد نمی‌توانست آنرا در يك هفته با تمام برساند.^۲

1- La Boullaye le Gouz, les voyages et observation du sieur de la Boullaye le Gouz, p. 87

2- Alexander. de Rhodes, Divers voyoges, et mission en la Chine et autre royaumes de l'orient en 1648 en 1659. p. 62

دیگر سیاح فرانسوی پوله Poulet است که در سال ۱۶۵۸ تبریز را دیده

چنین مینویسد:

«در میان شهرهایی که من دیدم بنظر میرسد که فقط تبریز بایستی موقعیت اکباتان پیشین و معروف را داشته باشد. اگر از يك طرف تا جانب دیگر شهر ساختمانها را در نظر بگیریم وسعت آن با پاریس برابر میشود. هوای این شهر آنقدر پاک و خوبست که من هرگز مانند آنرا در جایی ندیده‌ام. خانه‌ها همه از خشت خام ساخته شده‌اند. فقط چند عمارت دولتی و مسجد را دیدم که از آجر ساخته‌اند و بوسیله کاشیکاری آنها را تزیین کرده‌اند»^۱.

دیگر اولئاریوس آدم Olearius. Adam است که در سال ۱۶۳۳ از راه مسکو به تبریز آمده و در باره این شهر چنین مینویسد: هوای این شهر اینقدر خوبست که بزحمت شنیده میشود که کسی صحبت از بیماری و ناخوشی کند. همچنین گفته میشود کسانی که بیمار هستند در این شهر بدون استفاده از دارو میتوانند شفا یابند. در ایران همه قسم انگور وجود دارد ولی بهترین نوع شیرین‌ترین آنها در شیراز و تبریز است پنبه در آذربایجان خیلی خوب بعمل می‌آید و بوته آن به دو یا سه پا میرسد.^۲

باز اولئاریوس مینویسد: تبریز اقامتگاه دائمی پادشاهان ایران در پای کوهی اورنت oronte قرار دارد که امروزه تورس Taurus نامیده میشود و یکی از پرجمعیت‌ترین شهرهای ایران است شاهان پارسی در شهر اکباتان اقامت میکردند که امروز تبریز یا توریز خوانده میشود.^۳

1- Poulet, A. Nouvelle relation du levant. en 1658. Paris. 1667. p. 160

2- Oléarius Adam, Relation du voyage d Adam oléarius en Mos-cowe et en Perse, en Turquie en 1633. Traduit de l'Allemand, Paris 1663 p. 783-787

3- Oléarius p.523-544

لابولای لوگوز نیز مانند اولئاریوس اشتباه کرده مینویسد که: «این شهر در قدیم اکباتان Ecbatane نام داشته و مقرر پادشاهان ماد بوده است»^۱.

بیشتر ایرانیان با زبان خودشان ترکی را نیز یاد میگیرند بخصوص در ایالاتی چون شروان، آذربایجان، عراق و بغداد... که مدتها تحت نفوذ ترکها بودند و بهمین جهت زبان ترکی باندازه‌ای خودمانی شده که حتی در دربار نیز بزحمت فارسی شنیده میشود.^۴

شاردن که در ۱۶۷۳ م زمان شاه سلیمان صفوی تبریز را دیده از آبادی این شهر بسیار تعریف میکند.
شاردن مینویسد :

تبریز جلگه وسیعی در دامنه کوهی قرار دارد که نویسندگان امروز آن را کوه اورنت Oronte مینامند و آن در طول و عرض جغرافیائی ۸۲ × ۳۸ درجه قرار گرفته است^۲ آن شهر بزرگ و پر جمعیتی است و از نظر ثروت و نفوس و تجارت پس از اصفهان دومین شهر ایران بشمار میرود.
شاردن :

«ایرانیان این شهر را تبریز و اروپائیان بنا به تلفظ محلی و برای سهولت اداء آنرا توریز Tavriz مینامند ، »

شاردن عقیده نویسندگان ارمنی را درباره اسم این شهر چنین مینویسد :
«این شهر در قدیم مقر پادشاهی نامیده میشد زیرا پادشاهان پارسی در اینجا اقامت میکردند ولی این اسم توسط یکی از پادشاهان ارمنی خسرو نام بانام تبریز

1 - la Boullaye le Gouz . p . 87

2 - Oléarius . p . 595

3 - Chardin , j . Atlas. No II . vue générale de la ville de Tabriz d'après . p 289 ' 299.

تعویض گردید که در ادبیات ارمنی بمعنی محل انتقام میباشد زیرا او در اینجا از پادشاه ایران کد برادر او را کشته بود انتقام کشید.

شاردن در حال آوردن عقاید نویسندگان دیگر، موضوع اکباتان را رد میکند مینویسد: در تبریز هیچ اثری نه از قصور عظیم اکباتان یا جائیکه فاتحان آسیا تابستانها را در آنجا میگذرانند، و نه از قصر دانیال که جای شاهان پارسی بود دیده نمیشود. اضافه میکند، که اگر این قصور باشکوه و عالی که بیشتر از ۱۳ قرن از بنای آنها نمیگذرد در این شهر تبریز ساخته شده بود خرابه هایش دیگر ناپدید نمی شد. زیرا اصلاً در بین ویرانه هایی که در اطراف این ناحیه دیده میشوند نیز اثری از آثار باستانی مشهود نیست. آنچه که هست خاك و سنگ و کلوخه هایی است غیر از آنچه که سابقاً در ساختمانها بکار برده می شد.

شاردن بیشتر بامورخین ایرانی که تاریخ بنای این شهر را همگی بسال ۱۶۵ هـ میرسانند و به بنای شهر يك ريشه پزشکی میدهند هم عقیده است میگوید:

بعضی از مورخین ایرانی ساختمان اصلی و اولیه این شهر را بد زبیده خاتون زن هارون الرشید نسبت میدهند و حکایت میکنند که این زن که در بیماری لحظات مرگباری را میگذراند که يك پزشك مادی (آذر بایجانی) او را در مدت کمی معالجه کرد. او نمیدانست چطور از این طبیب تشکر کند. انتخاب پادشاه را به خود طبیب وا گذاشت طبیب درخواست بنای شهری در آن خطه بامر ملکه مزبور نمود. شهر باتوجه و مواظبت و سرعت بنامش و تبریز نامیده شد تا نسبت بنای آن به تب نشان داده شده باشد (زیرا تب زبیده در این شهر افتاده بود).

اینست عقاید چند نویسنده دیگر: آنها فکر میکنند که هلا گو خان که مدت دو سال از يك تب دائم مریض و نا امید از معالجه خود بود بطور شگفت آوری در این محل که امروز تبریز نامیده میشود بوسیله گیاهی بومی بهبودی یافت، و برای جاودانی کردن خاطره این معالجه، در همان محل شهری ساخت

و آنرا تبریست Tebrist نام گذاشت که بمعنی تبرا برده است و کلمه تبریست تغییر شکل داده و به تبریز تبدیل شده است.

من خیلی سعی کردم بفهمم که جمعیت تبریز در چه حدود است و فکر نمی‌کنم که آن را درست فهمیده باشم، با وجود این تصور میکنم که میتوان بطور حتم گفت که به ۵۵۰ هزار نفر میرسد. در اینجا شاردن مینویسد: «که شهر در قدیم خیلی پر-جمعیت تر بود و میگوید «تاریخ بهترین مدرک را در مورد جمعیت زیاد این شهر در گذشته نشان میدهد که باشیوع طاعون چهل هزار نفر در یک حمله مردند، بدون اینکه نقصانی در جمعیت شهر دیده شود». بعقیده شاردن نفشه شهر یک شکل کاملاً نامنظمی را دارد، این شهر نه دیوار دارد نه قلعه. در سال ۱۸۹۶ هـ (۱۴۹۰ م) شاه اسماعیل شاهزاده‌ای از نسل شیخ صفی ایران را متصرف و پایتخت را از اردبیل موطن خود به این شهر منتقل کرد.

این شهر در زمان شاه اسماعیل مورد حمله عثمانیها قرار گرفت. «قصور شاهی طهماسب و تمام ساختمانهای قابل توجه شهر ویران شد» و اضافه میکند که علاوه بر این گستاخی و سبیت‌ها سلیم، سلطان ترک از این شهر غنائم زیاد و سه هزار فامیل صنعتگر که بیشترشان ارمنی بودند به همراه خود به قسطنطنیه برده در آنجا جای داد.

من در تبریز قصر عالی و خانه‌های مجللی ندیدم این شهر دفعات زیادی به وسیله ترکها متصرف و هر دفعه دوباره بدست ایرانیها می‌افتاد. سلیم سلطان ترک این شهر را در سال ۱۵۱۴ م گرفت ولی مدت زیادی در آنجا توقف نکرد، این سلطان از آنجا غنائم زیاد و ۳ هزار فامیل صنعتگر که بیشتر ارمنی بودند به همراه برده در قسطنطنیه مسکن داد.

در همین کتاب می‌بینیم که کمی بعد از حرکت سلطان سلیم، بیشتر تبریزیان

قیام کرده و ناگهانی بترکها حمله کردند و بایک کشتار وحشتناکی خود را دوباره مالک شهر کردند.

ابراهیم پاشا سردار سلیمان بررگ از این قیام تلافی وحشتناکی در سال ۱۵۴۸م کرد. عثمان سردار اعزامی سلطان آمورا Amura شهر را دوباره در سال ۱۵۸۵ گرفت و غارت کرد. این تصرف مدت ۱۸ سال دوام یافت.

میدان تبریز، بعقیده شاردن: شاید بزرگترین میدان دنیا است، جائی که ترکها باآسانی در آنجا چندین سی هزار مرد جنگی را سان میدیدند این میدان روزها بازار عمومی با اجناس مختلف و مأکولات ارزان قیمت بود، و میگوید عصرها و شبها این میدان پر از جماعتی است که برای تفریح و وقت گذرانی به اینجا میآیند. شاردن نیز از میدان دیگری برای ما حرف میزند، میدانی که در جلو قصر ویرانی است که مردم آنرا قصر جعفر پاشا مینامند و میگویند که این میدان قرارگاه لشکر عثمانی بوده است.

در این میدان جماعت زیادی بهوس تماشای جنگ گاوها، قوچها و رقص گرگها جمع شده اند دیده میشوند. شاردن اضافه میکند تماشای رقص گرگها بهترین تفریح تبریزهاست و از جاهای دور گرگهائی که خوب بلدند برقصند باین شهر آورده میشوند.

شاردن در تبریز از سه مریضخانه نام میبرد که تقریباً تمیز هستند و بآنها خوب توجه میکنند. در اینجا کسی را نمیخواهاند ولی دودفعه در روز بهمه آنهائی که به اینجا مراجعه میکنند غذا داده میشود.

بقول شاردن ایران به چهار منطقه اصلی: عراق، فارس، آذربایجان و خراسان تقسیم میشود و بعقیده او حکمرانی ایالت تبریز اولین مقام در مملکت ایران است. باز شاردن میگوید که:

حاکم تبریز را بیگلربیگی میخوانند ، تبریز پس از اصفهان بزرگترین شهرهای ایران است و به نه محله تقسیم می‌شود . اهالی تمام محلات مثل دیگر شهرهای ایران دوفرقداند حیدری و نعمتی ، پانزده هزارخانه وپانزده هزار دکان در این شهر هست . اگرچه در تبریز عمارات عالیہ ندیدم لیکن بازارهای آن از دیگر بازارهای آسیا بهتر و آبادتر است بهترین آنها بازاری است هشتی مانند (بشکل مثنی) که محل گوهر فروشانست و حسن (آق قوینلو) آنرا بناکرده است . سید کاروانسرا دراین شهر است که کوچکترین آن گنجایش سید مسافر دارد. در قهوه‌خانه‌های این شهر علاوه بر قهوه وقلیان شربت کوکنار هم موجود است . میدان شهر از دیگر میدانهای ایران و حتی از میدان اصفهان هم بزرگتر است بطوری که عثمانی‌ها مکرر سی‌هزار قشون دراین میدان حاضر بجنک کرده‌اند . سالی سی‌هزار لنگه پارچه‌های حریر که حاصل شعر بافخانه‌های تبریز است بخارج میبرند . مال‌التجاره این شهر را به بیشتر کشورها از جمله عثمانی و مسکو و تاتارستان و هندوستان صادر میکنند از بزرگترین ارقام تجارتی پارچه‌های نقاشی شده و دستارهای زیبای ایرانی است. معروف است که شصت قسم انگور در باغهای تبریز بدست می‌آید. مالیات تبریز که بخزانہ اصفهان فرستاده میشود غیر از عوارض، سال یکصد و سی‌هزار تومان است. حاکم تبریز را بیگلربیگی گویند و همواره سه‌هزار سوار باید در تبریز نگاه دارد و خوانین قارص و اورمیه و مراغه واردبیل مطیع او هستند و او غالباً سپهسالار کل ایران است.^۱

دیگر سانشون Sanson است که در سال ۱۶۸۳ به ایران آمده و هشت ماه در قزوین و ششماه در آشور سفلی (جنوب عراق) بماند و بخوزستان سفر کرد و هشت ماه نزد اسقف بابل اقامت‌گزید و چون او درگذشت به اصفهان آمد و سه سال آنجا

1- Chardin, Jean. Journal du voyage de Chevalier Chardin en Perse et Aus Indes orientales en 1673, Londres' 1686, p. 289-299

رحل اقامت افکند و مرتباً بحضور پادشاه ایران بارمی یافت. وی دیری پس از سال ۱۶۹۱ در ایران اقامت داشته و شاه سلیمان نامدای برای تقدیم پیادشاه فرانسوی داد. کتاب کوچک او که دارای ۲۶۴ صفحه است بسال ۱۶۹۵ در پاریس چاپ شده و حاوی اطلاعات زیادی درباره ایران است.

بقول وی. در ایران ۱۲ بیکلریگی وجود دارد که عبارتست از فرمانده تبریز، قارص، اردبیل، لار، مشهد، استرآباد، کرمانشاهان، همدان، شوشتر گنجه، شماخی، ایروان، والی سلطانیه تحت نفوذ بیکلریگی تبریز است^۱

دیگر پول لوکا Paul lucas سیاح فرانسوی است که مکرر سفر به مشرق زمین و ایران کرده و در ۴ نوامبر ۱۷۰۰ به تبریز آمده مینویسد که این شهر اصلاً حصار ندارد. در آنجا هر کس يك منزل شخصی که بصورت باغ کوچکی است دارد. و خانه های تبریز بالغ بر بیست هزار میشود. باز پول لوکا مینویسد.

از اشخاص موثق شنیدم که در این شهر سالیانه ۱۰ هزار بسته ابریشم مصرف میشود بسته ها چنان بزرگ هستند که يك شتر بیشتر از ۴ عدل از آنها را نمیتواند حمل کند.

در این شهر انواع مختلف پارچه های ابریشمی بافته میشود که میتوان آن ها را بهترین پارچه های تمام ایران بحساب آورد^۲

سیاح ایتالیایی جملی کاری که در ژوئن و ژوئیه سال ۱۶۹۴ به تبریز مسافرت کرده در سفر نامه خود چنین مینویسد^۳

«تبریز یا اکباتان مرکز ایالت آذربایجان ۶۲ درجه طول و ۳۸ درجه عرض

1 - Sanson, N . Voyage ou relation de l'état présent du royaume de Perse avec une divertation Curieuse sur les moeurs, religions et gouvernement de Cet état en 1685 , Paris, 1695 .

2 - Paul Lucas, Voyage du Levent en 1690 Paris, p. 271 ,

3 - Jemelli Careri .

سفر نامه جملی کاری: ترجمه دکتر نخجوانی و کارنگ طبع تبریز ۱۳۴۸

جغرافیائی دارد و در قدیم الایام پایتخت کشور ماد بود (۸۷۶ قبل از میلاد) ولی حالا از آن عظمت دیرین شبیحی بیش باقی نمانده است و قرنهایست که میدان جنگهای بی درپی ایران و ترك واقع شده است .

شهر تبریز در انتهای دشت وسیعی قرار گرفته که بدریاچه‌ای منتهی میشود و از سه طرف مشرق و شمال و جنوب به سه رشته کوه محدود میگردد (مثل شهر ارزروم) و هوای آن مانند هوای شهر ایروان خیلی تغییر پذیر ولی بی ثبات است. دور تا دور شهر تبریز متجاوز از سی میل میباشد که باغهای سبز و خرم و میدانهای وسیعی از همه طرف آنرا احاطه کرده است. منازل مسکونی این شهر مثل دیگر شهرهای ایران گلی و نازیباست اما بازارهای عالی و کاروانسراهای محکم دارد، و موقعیت مهم تجاری این شهر گروه بیشماری از تجار و بازرگانان ملل مختلف را به خود جلب کرده است، تمام محصول ابریشم خام گیلان به تبریز میآید و در اینجا از آن نخ ابریشمی تهیه میشود و این کارها نیز سبب بزرگی و کثرت جمعیت شهر میگردد .

یکی از مسیونرهای ژزوئیت بنام فرانسوا با اغراق تمام جمعیت تبریز را مساوی جمعیت شهر رم میدانست ولی به عقیده من سکنه تبریز نباید متجاوز از دوست و پنجاه هزار نفر بوده باشد ،

در تبریز به تماشای میدان وسیعی رفتیم که پر از تجار و کسبه و صنعتگران و عمله و معروف به (آت میدان) بود معمولا در این میدان اسبهای قشك فروخته میشود که از حیث قیمت بسیار ارزان و مناسب میباشد .

من اسب بسیار قشنگی به نود عباسی خریدم که در ایتالیا بیشتر از سیصد عباسی ارزش دارد. در این میدان صنعتگران زیادی مشغول تهیه پوست (ساغری) هستند و کفشها و چکمه های عالی و جلد های ظریف کتاب را با آن درست میکنند .
روز یکشنبه سیزدهم ماه در حال عبور از آت میدانی مردی را دیدم که

پاهایش را بچوبی بسته و از چند سوشلاق میزدند. در قسمتی از این میدان روزهای جمعه و اعیاد دیگر مسابقه تیراندازی برپا می‌شود. طرز لباس روحانیون ایرانی تقریباً شبیه لباس روسای مذهبی ترکیه می‌باشد. بعد از ظهر همان روز با چند تن از رفقا سوار به قصد گردش در شهر بر راه افتادیم از روی چند پل قشنگ رودخانه‌شین چای (شیرین چای) که از وسط تبریز می‌گذرد عبور کردیم. این رودخانه آب صاف و فراوان دارد و گاهی آب آن طغیان می‌کند و قسمت پائین شهر را زیر امواج خود می‌گیرد در داخل شهر تبریز مقابر متعددی وجود دارد که گنبدهای هر می شکل آنها از کاشی‌های آبی و سیاه بسیار ظریف پوشیده شده و با خطوط عربی و نقشه‌های هندسی متنوع مزین می‌باشند.

در مراجعت مردی سوار را دیدم که لباس عجیبی پوشیده و کلاه مخروطی درازی بر سر گذاشته بود. و از دوسوی چپ و راست کلاه شاخگونه‌ای از طناب آویزان کرده و بالای کلاه نیز دستمال‌های ابریشمی الوان بهم پیچیده آویزان کرده بود، معلوم شد این مرد جارچی و وظیفه او این است که اخبار جدید را از هر قبیل مانند قیمت اجناس مختلف و تصمیمات متفرقه حکومتی و فوت اشخاص معتبر و غیره با صدای بلند در سر گذرها به اطلاع مردم برساند.

روز دوشنبه تصمیم گرفتم به تماشای خانه پادشاه معروف به «شیون‌اوی»^۱ بروم تصور می‌کردم که بنای فوق‌العاده عظیم و تاریخی با تزئینات مختص عالی مشاهده خواهم کرد. وقتی که ظاهر حقیر و ناچیز بنائی را که مسکن پادشاهان بود دیدم بی‌اندازه بهت و حیرت بر من مستولی شد.

این عمارت در قسمت بیرونی از دهلیز طولی تشکیل یافته بود که به سه تالار بزرگ باز می‌شد. دیوارهای دهلیز و تالار عاری از همه گونه زینت و تجمل بود و هیچ گونه اثاث گرانبها در آنها بنظر نمی‌رسید.

۱ - شاید : شاهون‌اوی ، یعنی خانه شاه بوده باشد .

در کف دهلیز و کف اطاق‌ها سنگ‌های مرمرین گرد در نقاط مختلف نصب شده بود که معلوم شد در دیای «مدح سالم»^۱ میباشند که ایرانیها به چشم احترام فوق العاده‌ای مینگرند و اگر کسی حتی سهواً پای خود را به این سنگها بمالد به مواخذة بزرگ محکوم خواهد شد. چون قبلاً از این موضوع اطلاع داشتم احتیاط تمام بخرج میدادم تا پای خود را روی این سنگهای مقدس نگذارم و آنهارا آلوده نسازم در این محوطه دو باغ مجزا وجود داشت که درختان گوناگون میوه و گل‌های رنگارنگ مخصوصاً انواع گل‌سرخ‌های بسیار زیبا در آنها کاشته شده بود. در وسط باغ يك ايوان دایره‌ای مخصوص استراحت در فصل تابستان جلب نظر میکرد. پس از تقدیم وجه مختصری به باغبان و مستحفظ محل اجازه یافتیم که مرا به مسجد عثمانلو که در مجاورت این باغ قرار گرفته است راه بدهد. این مسجد که یکی از زیباترین مساجد تبریز است بدیختانه به بهانه اینکه از طرف يك نفر سنی یعنی طرفدار عمر نباشد مورد تحقیر و بی‌علاقگی شیعیان است و بهمین جهت این شاهکار صنعت و این بنای تاریخی رو بخرابی میرود. جلو خان یادر ورودی عظیم این مسجد نمونه جالبی از فن معماری و موزائیک و کاشی‌سازی ایران است این کاشی‌های قیمتی به رنگ‌های آبی بنفش سفید و سیاه ساخته شده است. هشت پله سنگی تادرب مجلل آن بالا میرود و در دو طرف مسجد برجهائی قرار گرفته که قسمت بالائی آنها به شکل عمامه ترکه‌است و داخل آنها عینا مثل مدخل درب بزرگ با کاشی‌های الوان و نفیس پوشیده شده پله‌ای حلزونی شکل از داخل برجها به ایوان کوچکی که در بالای آنها واقع شده و مخصوص مؤذن است منتهی میشود. برج طرف راست هنوز سالم است ولی برج طرف چپ در اثر افتادن برق تا نصف خراب شده و ریخته است. داخل مسجد دور تادور با کاشی‌های الوان پوشیده شده و خطوط هندسی متعددی به آنها جلوه خاصی میبخشد. همچنین کنده‌کاریهای ظریف و خطوط عربی ادعیه و آیات قرآنی به تخته سنگ‌های عظیم مرمرین دیوار

های قسمت درونی اهمیتی میدهد. خطوط عربی پائین دیوارها به اشکال هندسی شباهت دارد و بالا آورد و طلاء منقوش است. ازاره دیوارها از سنگهای بزرگ يك پارچه مرمر به ضخامت دویا و بلندی چهارپا و طول دوازده پا ساخته شده در کاشی بالائی و پائینی آنها گلکاری و کنده کاری ظریفی بعمل آمده گنبد وسطی که سی و چهار پا قطر دارد از داخل با کاشی های رنگ برنگ و طلا و لاجورد و موزائیکها و نقاشی های بسیار نفیس تزئین یافته .

دوازده پایه محکم که در قسمت داخلی و پائین آنها سنگهای مرمری نصب گردیده و شانزده پایه محکم دیگر از خارج متحمل وزن این گنبد عظیم و مرتفع میشود. در قسمت پائین دیوارها دورتادور خانه های کوچکی از مرمر تعبیه شده که مخصوص گذاشتن کفشهاست. از سد طرف رواقی این محوطه را احاطه نموده و در طرف مقابل طاقی بلند قرار گرفته که به قسمت دوم یعنی اندرون مسجد باز میشود. این قسمت کوچکتر از قسمت اول است ولی از حیث صنعت و ریزه کاری و تزئین و زیبایی بر آن رجحان دارد.

کف این قسمت با مرمرهای سفید و شفاف فرش شده و ازاره دورتادور دیوارها را نخته سنگهای مرمر نفیسی به ارتفاع هشت پا تشکیل میدهد. داخل گنبد این قسمت با نقش و نگار فوق العاده مزین و در متن بنفش آن گلهاء و خطوط بی شماری به شکلهای هندسی تودرتویی از طلا تعبیه گردیده است. خارج گنبد بزرگ از کاشی های سبز با گلهای سفید و سیاه پوشیده شده و از دور در نهایت زیبایی جلوه میکند.

در داخل مسجد در دست چپ منبر منبتی از چوب گردوی ظریف موجود است . در یکی از گوشه ها راهروی است که چهارده پله دارد و به رواق مسجد بالا میرود . در قسمت جنوبی سقف دو پارچه مرمر ظریف کار گذاشته شده که هنگام تابش آفتاب به روی آنها در داخل مسجد منظره سحر آمیزی ایجاد میشود. معروف است که این سنگها از انجماد مایعی که در يك منزلی تبریز واقع شده به عمل می آید .

این مرمر آنگونه وقتی که از معدن خارج و شروع بانجماد میکند میتوان آنرا با وسائلی برید ولسی بعدا متحجر و سفت میگردد . جنس این مرمر خیلی گرانبهاست معمولا در ایران از این سنگها برای تزئین مساجد و قبور و ساختمانهای مختلف استفاده میشود.

مخصوصا در اصفهان این سنگها خیلی پر قیمت و کمیابند، روبروی این مسجد جلو خان قصر مفتی اعظم «شیخ امام» دیده میشود که از سنگهای رنگارنگ ساخته شده و ظرافت بسیار و صنعت فوق العاده در بنای آن بکار رفته است. دو معبد دیگر را نیز دیدم بنام استاد و شاگرد که کوچه کم عرضی آنها را از همدیگر جدا میسازد. معبد دست چپ کوچکتر و بشکل مربع است. این بنا دو در بزرگ و سی روزنه کوچک دارد و سقف آن که حتما وقتی گنبدی بوده فروریخته است معبد دست راست که تقریبا شبیه بنای نخستین است در سمتی که به آت میدانسی (میدان اسب فروشان) مشرف است قرار گرفته و نزدیک این بنا آثار خرابی يك بنا و دو ستون بلند سنگی دیده میشود مثل اینکه این ستونها سقف ثالئی را نگهداری میکردند و شاید این دو بنا را به همدیگر اتصال میداده است. در ساختمان خارج این دو بنا سنگهای الوان بکار رفته و بنای آنها قدیمی بنظر میرسد. تقریبا در دو تیررس فاصله از این دو معبد بنای قدیمی بزرگی از دور نمایان است. در مدخل این بنا هم قطعه ای از مرمرهای مقدسی که گویا رد پای «مدح سالم» میباشد وجود دارد از این مدخل وارد باغ دلگشا و وسیعی پر از درختهای گوناگون و گلهای رنگارنگ میشویم در آخر باغ بقایای بنای بلند سقف فروریخته ای موسوم به «علیشایون طاقی» یعنی طاق علی شاه قرار گرفته است. کمی دورتر میدان وسیعی بادیوارهای آجری محکم وجود دارد که مراسم اعیاد مذهبی و عمومی در آن برگزار میگردد.

در حوالی تبریز معدن نمك سفید فراوان است. در اغلب نقاط شهر چشمه های زلالی وجود دارد که از منازل و خانه ها میگذرد گاهی برای استفاده از آب چشمه مجبورند چند پله از سطح زمین پائین تر بروند. ضرابخانه تبریز شبیه ضرابخانه

ایروان است . وقتی که من بدانجا رفتم عباسی ضرب میشد . دیر میسیونرهای کاپوسن در نزدیکی میدان قرار گرفته ، هر روز عصر نزدیکیهای غروب صدای ناهنجار کرنای و طبل و سورنای بلند میشود گویا این موسیقی گوشخراش ناهنگام|خطاری به بازاریان است که دکانهای خود را ببندند . بلافاصله پاسداران شبانه‌وارد بازار میشوند و مقارن همین حال جمع کثیری از پشت بام با صدای بلند شروع به گفتن اذان میکنند، به خلاف ترکیه که اذان باید در مناره‌های مساجد گفته شود . یک ساعت و نیم از شب گذشته طبالی در کوچه و بازار می‌گردد و از این ساعت به بعد هر کس بدون چراغ و فانوس در کوچه دیده شود . به وسیله پاسداران جلب و زندانی میگردد .

نزدیکیهای صبح همان طبل زن پایان یافتن ساعات قروق شبانه را اعلام میکند . از این ساعت به بعد دیگر پاسبانها مسئول نگهبانی بازار و امتعه مغازه‌ها نیستند . هر کس باید خود متاع خویش را حراست کند روز چهارشنبه همراه پدر روحانی ژورژ و اندوم^۱ به دیدن بازاری رفتم که میرزا صادق نایب‌الحکومه سابق آذربایجان بنا کرده است . این بازار مسقف با گنبد های آجری از چند کاروانسرا و عده زیادی مغازه تشکیل یافته است . در مجاورت این بازار انبار زیر زمینی وسیعی تعبیه شده که گنبد آجری دارد و استخری در بیرون بدان متصل است هنگام زمستان یخ این استخر را قطعه قطعه نموده در آن انبار میریزند و برای تابستان نگهداری میکنند زمستان این شهر به حدی سخت است که آب این استخر به ضخامت قابل توجهی یخ می‌بندد در جوار این بازار مدرسه‌ای برای تعلیم و تربیت اطفال مسلمان ایرانی بنا شده که به مسجدی اتصال دارد، کمی دورتر مسجد و مدرسه و کاروانسرا و یخچال دیگری بنام میرزا ابراهیم برادر همان میرزا صادق بنا گردیده است میرزا ابراهیم هنگام بنای این آثار مستوفی الممالک یا وزیر مالیه بود .

بعد با هم به تماشای مسجدی رفتیم که سر درب آن از آجرهای کوچک رنگارنگ تزئین یافته بود در بدو ورود باغ زیبایی بود، مسجد کوچک زیبایی بادو برج کوچک پوشیده از همان آجرها در یک طرف و دیوانی بادو برج موازی و در جلو آنها چشمه‌ای بزرگ جهت خنک ساختن هوای باغ در طرف دیگر قرار گرفته بود. مسجد کوچک زیبای دیگری نیز در آن نزدیکی بود که همان تزئینات را داشت. از آنجا عازم تماشای کاخ میرزا طاهر پسر میرزا ابراهیم مستوفی شدیم میرزا طاهر حاکم آذربایجان (یکی از چهار ایالت مهم ایران) و پدرش مأمور وصول مالیات اغلب ولایات میباشد. بیرون منزل خاکی و گل اندود و دارای نمایی محقر بود داخل پرشکوه و مجلل آن: باغهای تودرتو، حوضهای بزرگ با فواره‌های بلند درختان انبوه گلکاری‌های متنوع عمارات خصوصی برای حرم، هیچ بانمای خارجی آن قابل تصور نبود در یک طرف باغ دیوانی قرار دارد که وزیر هفته‌ای چند روز شخصاً در آنجا حاضر و برسدگی شکایات مشغول میشود. ساختمان این دیوان هنوز تمام نشده یازده پله عریض مرمری منقش دارد که در دو طرف آنهادو حوضچه از مرمر سفید نفیس تعبیه شده است. در بنای این عمارات از هر حیث سلیقه و هنر و ظرافت و دقت بکار رفته و هزینه زیادی صرف گردیده است. در جلو اتاقهای زمستانی ایوانهایی ساخته شده که با نقش و نگاری از طلا و لاجورد زینت یافته است.

در یکی از حیاطهای داخلی اطاق آئینه کاری زیبایی وجود دارد که نه تنها دیوارها حتی روی بخاری آن نیز با قطعات درخشان آئینه تزئین شده و در زیر اشعه آفتاب صحنه جالب و خیره کننده‌ای ایجاد میکند کف تمام اطاقها با قالیهای گران بها مفروش گردیده و در وسط بعضی از تالارها حوضچه‌های مرمرینی نیز جهت خنک نمودن هوادر تابستان ساخته شده و پیدا است که این همه زیبایی و شکوه زائیده ذوق و سلیقه شخص میرزا طاهر میباشد.

در جانی از میدان دو کاروانسرا بنام میرزا طاهر بنا شده که یکی فعلاً به ضرابخانه اختصاص یافته است معماری هر دو جالب و زیباست. میرزا طاهر در هر

کوشدای از شهر باغ کوچکی دارد که انواع درختان اروپائی در آن غرس و تربیت شده و در جوار آن کاخ منازل میرزا صادق و میرزا ابراهیم عمو و پدر وزیر قرار گرفته است.

در مراجعت از تماشای کاروانسرا و ضرابخانه از بنای معتبر دیگری به اسم قیصریه نیز دیدن کردیم. این بنا گنبد بزرگ و مرتفعی دارد و مرکز دادوستد تجار بزرگ است و نفیس ترین کالاهای را در اینجا میتوان بدست آورد. بلافاصله بازار زرگران آغاز میشود. این بازار دارای گنبدها و طاقهای آجری محکم متعددی است. روز پنجشنبه از میدانی که چوبه‌دار مجازات و اعدام در آن نصب شده است میگذشتم عده‌ای از زنان با چادر را دیدم که از زیر جسد آویزانی رد میشدند معلوم شد که این زنان خرافی برای آنکه بچه‌دار شوند به این کار اقدام میکنند. البته پولی هم برای این کار بدشاگرد میرغضب که دریای چوبه‌دار ایستاده میدهند.

اگر بچشم خود این موضوع را ندیده بودم هرگز باور نمیکردم که زنهایی پیدا شوند که عقیده داشته باشند جسد مرده میتواند آنها را باردار کند. عقیده‌راسخ دیگری که در میان این زنهای متداول است اینست که اگر از روی جوی فاضل آب حمام مردانه چند مرتبه به این سو و آن سو بپرند باز حامله شدن آنها بسرعت صورت میگیرد. ممکن است که این زنهای در حمام آبتن شوند ولی از زیر جسد مرده گذشتن در این کار بی‌اثر است. اغلب مردان ریش و سبیل دارند ولی آنهایی که ریش و سبیل را دوست ندارند عوض ستردن با تیغ موهای خود را یکی یکی میکنند زنهای نیز این کار دردناک را انجام میدهند.

ترکهای موهای زاید را با دوائی از بین میبرند ولی ایرانیها معتقدند این عمل پوست بدن را زبر و خشن میکند. در سه میلی شهر تبریز معدن طلائی وجود دارد که چون مقدار طلای استخراجی از آن کفایت هزینه خود را نمیکند لذا معطل

مانده است. در چهار میلی همین ناحیه معدن مسی نیز هست که محصول فراوان و درآمد زیادی بخزانۀ پادشاهی دارد. چند روزی در تبریز منتظر حرکت يك يوز- باشی گرجی به اصفهان بودم با یکی از کشیشان فرانسوی که آشنائی کامل به تبریز و حوالی آن داشت و با اعیان و اشراف معاشر بود سواره از شهر بیرون رفتم در ده میلی شهر در دامنۀ کوهی پل زیبا و درعین حال بی مصرفی دیدم. پل طوری بود که جریان آب از زیر آن غیر مقدر بود. گفتند یکی از روحانیان جاه طلب این پل را در سر راه شاه عباس کبیر بنا کرد پادشاه از وجود این پل بی خبر بود از بانی آن سؤال کرد روحانی را به حضورش آوردند عرض کرد من این پل را بدان جهت ساختم که راهی چنین به پیشگاه شاه پیدا کنم. در دو میلی آن بالای کوهی يك مسجد قدیمی ویرانه و کمی پائین تر آثار قلعه و معبدی بچشم میخورد که گویا از طرف ترکها بنا و از طرف ایرانی ها خراب گردیده باشد. در دم پر تگاه کوه خرابه دیر کهنی نیز خود نمائی میکند».

تبریز در قرن دوازدهم و دوره زندیه

در زمان زندیه پس از زلزله مهیبی که در تبریز روی داد بیشتر آن شهرویران گشت در این زمان خاندان دنبلی بر تبریز حکومت داشتند. نجفقلی خان دنبلی که بیگلربیگی تبریز بود در سال ۱۱۹۴ هجری حصار استوار برگرد آن شهر بکشید و هشت درب یا دروازه بر حصار تبریز نهاد و هر يك را جز دروازه اسلامبول با اسم محله ای نامید:

- ۱- درب خیابان که راه عراق و اصفهان بود بسوی مشرق
- ۲- درب (دروازه) باغمیشه بسوی مشرق که آنرا درب اعلی می گفتند
- ۳- درب سرخاب بسوی شمال شرقی
- ۴- درب شتر بان (دوه چی) بسوی شمال

۵- درب اسلامبول، بسوی شمال غربی

۶- درب سرد (سرد رود) بسوی مغرب که آنرا گجیل نیز میگفتند

۷- درب مهاده مهین

۸- درب نویر بسوی جنوب

برطرفین هر دروازه دو مناره بلند از کاشی بنا کرده و برجهای آنرا نیز کتیبه‌هایی از کاشی بود و بالای سردر هر دروازه بر صفحه‌ای از سنگ رخام این اشعار بنوشت که مصرع آخرین ماده تاریخ اتمام آن دروازه هاست. و آن ابیات اینست:

زهی اساس مشید که باد تا بدابد

ز حادثات زمان در امان سبجانی

ز برج و باره این در تحیر است سپهر

که شد بد پا ز عنایات خان خاقانی

خدو ملک عدالت نجفقلی خان آنک

مفوض است بر او رونق جهانبانی

که در نگارش این قلعه در زمان قلیل

نمود همت وی معجز سلیمانی

نشان ز سد سکندر چو داد تاریخش

خرد بگفت، حصار سکندر ثانی^۱

چون سور قلعه شهر با تمام رسید نجفقلی خان بر حمت ایزدی پیوست و فرزندش خداداد خان که از جانب احمد خان دنبلی منصب بیکر بیگی یافت خندق شهر را حفر کرد.^۲ از آن بیعد محوطه داخل حصار را قلعه تبریز یا قلعه میگفتند. محمد رضای طباطبایی در تاریخ اولاد الاطهار مینویسد که: نجفقلی خان دنبلی پس

۱ - مواد التواریخ ص ۶۷۴ .

۲ - تاریخ و جغرافی دار السلطنه تبریز ص ۱۴۸ نسخه خطی کتابخانه سلطنتی ص ۱۷۲-۱۷۳

از زمستانی که آن زلزله مهیب در تبریز اتفاق افتاد، قلعه تبریز را آغاز به بناکرد و در عرض دو سال دیوار وسیع الفضا مشتمل بر دوازده دروازه^۱ و بروج مشیده به اتمام رسانید و مجموع اهالی آن شهر را در میان آن قلعه جای عمارت و خانه داد.^۲ طباطبائی در تاریخ اولاد اطهار مینویسد که « در زلزله هائله سال ۱۱۹۳، اثری از آثار عمارتهای عالی و ابنیه مستحکمه بر روی زمین نماند و از آن قصور بی قرین مانند قصر شیرین جز اسمی و چون طاق کسری از آن غیر از افسانه و رسمی چیزی نماند مانند: گنبد، شنب‌غازان، ورشیدیه، وعلائیه و دمشقیه، شیخیه، ولولوییّه و مرجانیّه و برهانیّه، و مقصودیّه، و مظفریه، و نصیریّه، و جلالیه، و اسکندریّه، و قاضیه، و سلیمانیّه، و عمارت شیخ اوّیس، و تکیه‌های متعدد خصوصاً تکیه سید مقتول‌بند، و مساجد و مدارس خصوصاً مقصوره مسجد جامع، طاق مسجد علیشاه و مسجد استاد شاگرد یاشیخ حسن، و مسجد جهان‌شاه ترکمان، مسجد حسین پادشاه و غیره در این زلزله آخری بالمره از سطح زمین نیست و نابود گردید و صد هزار نفر در زیر خاک مانده تابست فرسخ از توابع و نواحی آن خراب گشت^۳».

تبریز در قرن سیزدهم در عهد قاجار

موسیو ژوبر^۴ فرانسوی که در سال ۱۲۲۰ هـ (۱۸۰۵ م) از جانب ناپلئون به سفارت بنزد فتح‌علی‌شاه به ایران آمد شهر تبریز را در هنگام عبور خود به تهران دیده و در وصف آن شهر چنین مینویسد:

شهر تبریز مدتها بود که خراب افتاده بود ولی در این مدت قلیل که عباس میرزا حکومت آنرا بدست گرفته روی به آبادی نهاده است.

۱ - ظاهراً اشتباه است و بایستی هشت یانه دروازه باشد .

۲ - تاریخ اولاد الاطهار ص ۱۲۴ - ۱۲۵ .

۳ - ایضاً تاریخ اولاد الاطهار ص ۱۲۲ - ۱۲۳ .

موسیو تانکواز که با ژنرال گاردن سفیر ناپلئون در ۱۲۲۰ هـ به ایران آمد در باره تبریز چنین مینویسد: جمعیت شهر بیش از شصت هزار نیست دور شهر دیواری بسیار بلند است که قطر آن زیاد است و خندق عمیقی بدور شهر حفر کرده اند چون زلزله در تبریز شدید است عمارات را زیاده از یکمرتبه نمیسازند.

از بناهای معتبر تبریز مسجدی است بسیار عالی که در خارج شهر واقع است (ظاهراً مسجد کبود باشد) و سابقاً آباد بوده و اینک بسبب زلزله خراب شده است.

در سال ۱۲۴۱ هجری نایب السلطنه عباس میرزا شهر را توسعه داد و بفرموده که تبریز از هر طرف باندازه یک تیر پرتاب وسیع تر شود و زمینها و آبادیهای خارج آن را خریده داخل شهر کرد و خندقی بدور آن بکشند این برج و بارو تا اوایل سلطنت ناصرالدین شاه باقی بود تا کم کم رو بخرابی نهاد در زمان حکومت عزیز خان مکرری سردار کل حصار شهر را برداشتند اراضی خندق را بفروختند.^۱ جمعیت آن در این زمان سی هزار تن بوده است.^۲

بعضی از آثار نایب السلطنه عباس میرزا در تبریز از این قرار است: باغ صفا که باغ دیگری در شمال شهر در دامن کوه سرخاب بود نادر میرزا مینویسد که: من آن باغ را دیده بودم و چون آن جایی بجهان کمتر بود تا ده سال پیش از این تاریخ آباد بود اکنون هیچ اثری از آن عمارت بجای نمانده است.^۳

تبریز در زمان ناصرالدین شاه

نادر میرزا می نویسد که: آبادانی شهر تبریز از جانب مشرق متصل است به قرید

۱ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۱۴۷ - ۱۴۹ ، نسخه خطی ص ۱۷۳ .

۲ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۵۶ .

۳ - ایضاً تاریخ و جغرافی تبریز ص ۱۹۴ .

با رنج که آن را با قصر خلعت پوشا فاصله‌ای نیست، عرض آن از شمال بجنوب يك فرسنگ است.

از شرق تا غرب تبریز را دو طول است. نخست از آخر باغات بارنج تا پل رود آجی دو فرسنگ، دوم از اول محله خیابان تا به اول آبادی روستای قراملك که دو فرسنگ ونیم است. این فضا را در هر دو طرف ساحل مهران رود اشجار و بساتین چون يك قطعه باغی سبز و خرم پر کرده است... و اکنون که روز چهارشنبه سیزدهم محرم الحرام سال ۱۳۰۱ هجری (قمری) است هزار سیصد نفر نفس از آدمی در این بلده موجود است^۱.

باید دانست که محل تبریز اصلی را که سابقاً در بین حصار قرار داشته از زمان ناصرالدین شاه، قلعه، نامیده‌اند و از آن زمان گرچه تبریز بی حصار بوده ولی و تا اواخر قاجاریه آثار قلعه پیدا و داخل و خارج آن معلوم بوده است.

محمد رضای طباطبائی تبریزی که کتاب خود را در ۱۳۰۰ هجری نوشته در باره جمعیت و شهر تبریز چنین مینویسد: «الحمد لله الحال دار السلطنه (تبریز) بسیار معمور و آبادان شده و بحساب محاسبین دویست هزار نفر در آن شهر سکی دارند و در ولایات ایران بعد از دار الخلافه طهران هیچ ولایتی مثل این شهر معمور نیست. دور آبادی دار السلطنه تبریز تخمیناً هشت فرسخ است. از سمت مشرق آبادی شهر متصل بکوه سرخاب است و از جانب مغرب به منتهای کوه یانق، از جانب جنوب به اطراف کوه سهند، و طرف شمال شهر باز است. و قلعه این شهر را بعد از زلزله آخری نود و نه سال قبل از این نجفقلی خان دنبلی مرحوم که حاکم تبریز بوده ساخته، و خندق اطراف آنرا در سنه هزار و دویست چهل يك هجری نایب السلطنه مرحوم احداث نمودند، و حالا دیوار قلعه مزبور خراب شده و آنچه باقی مانده بود بحکم دیوان همایون از میان برداشته بجای آن آبادی و خانه ساخته‌اند، و عمارات

اندر دل شهر را بدیرون متصل مینمایند . ولکن دروازه‌های قدیم شهر هنوز باقی است و نددروازه دارد: دروازه مهادمهین، نوبر، گجیل، اسلامبول، سرخاب، شتر بانان باغمیشه، دروازه خیابان (دروازه نهم را ننوشتند). و محلات تبریز نیز ند است:

خیابان، باغمیشه، شتر بانان، سرخاب، چهارمنار، ویجویه، امیرخیز، نوبر مهادمهین . و این محلات توابعی دارند مثل: چرنداب نوبر، چرنداب مهادمهین، قراآغاج، اهراب، لیل آباد، مقصودیه، پل سنگی، شکلان، مارالان، سیلاب، اخیخونی، چوست دوزلو، سنجانان، راستدکوچه و کوچد، باغات و مزارع بعضی از آنها بشهر متصل است و برخی در نزدیکی آن واقع است مثل: ولیان کوه، کوچه باغ، شنب غازان، قراملک، خطیب، لاکدیرج، لالدکامیشاوان، امیرزین الدین سیاوان، و بارنج^۱.

صنیع الدوله در مرآت البلدان درباره وضع تبریز در همین زمان چنین می- نویسد اسامی محلات اصلی تبریز از این قرار است: نوبر، خیابان، سرخاب، دوه چی (شتر بان) ویجویه، مهادمهین (میارمیار)، امیرخیز، باغمیشه این محلات را توابع است که اسامی آنها از این قرار است:

شش کلان، پل سنگی، چرنداب، مقصودیه، اهراب، مرالان، سیلاب، اخونی لیل آباد، قراآغاج، چوست دوزلو، راسته کوچه. سنجلان (سنجران)، چهارمنار . مزارعی که بشهر متصل است از این قرارند:

قراملک، لاله دیزج (لاکه دیزج؟) خطیب، حکم آباد، بارنج^۴، بیلان کوه، کوچه باغ، شنب غازان.

دورآبادی شهر تقریباً شش فرسنگ است. در اطراف شهر باغات خوب وسیع

۱ - تاریخ اولادالاطهار ص ۱۳۲ - ۱۳۴ .

۲ - بارنج دهی است جزء دهستان مهرانرود از بخش بستان آباد در شهرستان تبریز در هفت کیلومتری جنوب شرقی تبریز واقع است (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴) .

باصفا بعمل آورده‌اند و بقدر کفاف قنوات بسیار خوب دارد که هر قناتی احداث تفرج‌گاهی نیکو نموده است. شهر تبریز بعمارات خوش منظر و مساجد عالیه و مدارس رفیعہ و مشاهد متبرکه و حمام‌های باکیزه و بازار و دکانین و خانات وسیعہ که اکثری دوطبقه یعنی تحتانی و فوقانی است و جبه‌خانه و قراولخانه و قورخانه، و دو تلگرافخانه که متصل بدرب عمارت حکومتی می‌باشد. دورنمای شهر از طرف خلعت پوشان بسیار خوش نما است. در انتهای آبادی رودخانه سرخاب که مشهور به آجی چای است پل عظیمی بر روی آن ساخته‌اند که عبارت از هیجده چشمه است. رودخانه مهران رود که آنرا میدان چائی نیز گویند از وسط شهر میگذرد و در مواضع عدیده بر روی آن پل دو چشمه است.

سقف بازار تبریز تا چند سال قبل اکثراً تیرپوشی بود و بدین جهت گاهی که صاحبان دکانین غفلت میکردند آتش میگرفت، شاهزاده مؤیدالدوله بیشتر از سقفهای تیرپوش را طاق پوش کرده‌اند.

کاروانسراهای دوطبقه بزرگ بانضمام تیمچه‌ها و دالانها که همه مملو از مال‌التجاره است تقریباً چهل و پنج باب میشود، دکانین واقع در بازار قریب به پنجهزار باب، و نزدیک هزار و پانصد باب دکان هم در گذرهای محلات و در دروازه‌ها ساخته و همه روزه بر تعداد آن می‌افزاید. در اطراف قلعه صد باب کاروانسرا احداث کرده‌اند. از سکنه شهر قریب چهار صد خانه وار ارامنه می‌باشد که بعضی از آنها تبعه خارجه و برخی دیگر رعیت داخله هستند. کسب و صنعت آنها تجارت و خرازی و زرگری و چنماق‌سازی و قنداق (تفنگ) سازی و خیاطی است.

نایب‌السلطنه عباس میرزا محض آسودگی خاطر این طایفه ایشان را از مالیات و عوارض معاف فرمود.

این طایفه در دوجا کلیسا ساخته‌اند یکی در بیرون شهر و دیگری در داخل بلد، و زیارتگاهی نیز در محله مرالان در سمت یانق دارند که به اسم حضرت مریم

است، و نیز برای تعلیم و تعلم دومدرسه یکی در بیرون شهر کد آن بسیار كوچك است و دیگر در داخل دارند که هجده سال است بنای آن تمام شده و در آن تحصیل فنون هندسه و جغرافی و غیره و السند از فارسی و عربی و فرانسه و ارمنی می نمایند. (شاهنشاه ناصرالدین شاه) محض تشویق و تربیت این ملت سال دو یست و پنجاه- تومان سبیل استمرار وظیفه و مقرری برای متعلمین مرحمت می فرمایند. از ملت یهود نیز درین شهر قریب بیست نفر هست که مشغول زرگری و جواهر فروشی می باشند و خانه و مسکن معین ندارند.

در تبریز پنج قونسولگری می باشد. روس ، انگلیس ، فرانسه ، عثمانی ، بلجیک (بلژیک) از جمله عمارات تبریز بنای مشهور به شاه گلی (استخر شاه) است، دریک فرسنگی مشرق شهر دریاچه بزرگی است که شاهزاده قهرمان میرزا ساخته است بنیان این عمارت در وسط دریاچه گذاشته و عبارتست از کلاه فرنگی دوطبقه بسیار آباد که نهایت باروح و صفا است و از وسط دریاچه خیابانی برای راه کلاه فرنگی تعبیه شده و تپه بلندی را که مقابل این عمارت است پله پله نموده و مجموع را گلستان کرده اند.

بزرگی این دریاچه بدرجه ای است که بقدر دوسنگ آسیا وارد آن میشود و معذالك در مدت شش ماه پر و مملو میگردد.

بنای دیگر خلعت پوشان است که در يك فرسخ و نیمی شهر واقع می باشد این عمارت رانیز در میان دریاچه بزرگی ساخته اند و درخت زیادی در آنجا کاشته اند و از کثرت آبی که دارد جز فصل زمستان در سایر فصول همیشه زمین و اشجار آن سبز و خرم است.

از عمارات غیر سلطانی در تبریز یکی عمارت عزیزخان سردار کل است که در محله ششکلان واقع و در زیبایی از روی حقیقت او این عمارت این شهر است بعد از آن عمارت مرحوم میرزا احمدخان ساعدالملک. بعد از آن عمارت امین لشکر.

بعد عمارت عبدالوهاب خان نصیرالدوله که سابق در این شهر سمت نایب الوزرای داشت ، و عمارت ملک قاسم میرزای مرحوم که دربانق واقع است.

من جمله از باغات که دارای عمارت و در خارج شهر است یکی باغ ساعدالملک است که در وزیر آباد می باشد ، و باغ وزیر نظام در خیابان ، و باغ حکیم - کارمیک دربانق که ملکی حاجی جعفر دلال مشهور به دائی است ، و باغ بیوک خان مرحوم در پهلوی باغ شمال ، و باغ حاجی رضای معیر در مرالان.

از مساجد تبریز یکی مسجد حجة الاسلام است که چهل ستون دارد . دیگر مسجد معروف به مسجد صاحب الامر است که مخصوص حاجی میرزا شفیع است لیکن چندان بزرگ نیست. دیگر مسجد حاجی میرزا باقر مجتهد که تابستانی و زمستانی می باشد و زمستان آن بزرگتر است و در پهلوی مسجد حجة الاسلام واقع است . دیگر مسجد شاهزاده است ، بانی آن شاهزاده مهدیقلی میرزا است و در نزدیکی عمارت سلطانی است. دیگر مسجد حاجی ملاعلی است که از مساجد بسیار ممتاز است. دیگر مسجد استاد شاگرد است که مخروطی است. دیگر مسجد قانی (مسجد خونی) است. دیگر مدرسه طالبیه و دیگری صادقیه ، و مدرسه حاجی صفرعلی ، و مدرسه حسن پادشاه ، و مدرسه خواجه علی اصغر و غیره است.

از جمله مقامات یکی مقام حضرت صاحب الامر ، و دیگری مقبره سید حمزه و دیگری مقبره عون بن علی و زید بن علی در کوه سرخاب ، و دو امامزاده دیگر در محله چهارمنار است که گویا اسم یکی از آن دو ، سید اسمعیل باشد و یک امامزاده دیگر در محله مهادمهین مشهور به مسجد دال و ذال است^۱

خلاصه ای از وضع تبریز در ادوار مختلف

۱ - تبریز در عصر ناصر خسرو و در ۴۳۸ هجری اوائل سلاجقه ۱۴۰۰ گام طول و عرض داشته است .

۲ - دراوایل مغول ده دروازه داشت ازاینقرار.

ری - قلعه - سنجانران - طاق - دروب (درجو، ورجو) سرد، دستی شاه (سردوی شاه؟) نارمیان (شارمیان، مارمیان) - نوبر، موکله (هوکله). دور شهر شش هزار گام بوده است.

۳ - در زمان غازان دورباوری شهر ۲۵ هزار گام بوده زیرا باغات را تاوایان و سرخاب و سنجانران داخل آن کرده و محله چرنداب و سرخاب و ولیان کوه (بیلان کوه) داخل شهر بوده و شش دروازه، بزرگ باین شرح داشته است: اوجان، اهر، سرد رود، شام (شنب) سراورود (چرنداب) و هفت دروازه کوچک :

خیابان - باغمیشه - سرخاب - شتر بان - روم - گجیل - مهادمهین - نوبر
۴ - در زمان صفویه (شاه صفی) بقول شاردن محلات تبریز از اینقرار بوده است :

شش کلان - پل سنگی - چرنداب - مقصودیه - اهراب - مارالان - سیلاب
آخونی - لیل آباد - قره آقاج - چوست دوزان - راسته کوچه - سنجانران
چهارمنار.

۵ - حصار تبریز در زمان نجفقلی خان دنبلی در ۱۱۹۴ دراوایل قاجاریه دارای ۸ درب (دروازه) بوده است :

خیابان قاپوسی - گجیل قاپوسی - باغمیشه قاپوسی - سرخاب قاپوسی -
دودچی قاپوسی (دروازه شتر بان) اسلامبول قاپوسی - مهادمهین قاپوسی - نوبر
قاپوسی .

۶ - محلات تبریز در زمان ناصرالدین شاه :

- خیابان - مارالان - باغمیشه - پل سنگی - ششکلان - سرخاب - شتر بان
نوبر - مهادمهین - چرنداب - لیل آباد - اهراب - امیرخیز و یجویه - چهارمنار.

قره آغاج - چست دوزان - سنجران - (سنجاران) حکم آباد - درب سرد
کوچد باغ .

نقشه دارالسلطنه تبریز در ۱۲۹۷ هجری قمری - این نقشه که از قدیمیترین

نقشه های تبریز است است بامرو لیعهد مظفرالدین میرزا باهتنام عباس خان سرتیپ
ورئیس مدرسه دولتی تبریز، ومحمد میرزا مهندس ومعلم ریاضی ومحمد رضامهندس
ودر دوازدهم شهر شعبان العظم سال ۱۲۹۷ در تبریز در دارالطباء کربلائی اسد آقا
به طبع رسیده است .

در ذیل این نقشه نوشته شده که : «عرض دارالسلطنه تبریز از خط استوا
سی وهفت درجه و پنجاه وشش دقیقه، وطول آن از خط نصف النهار پاریس چهل و دو
درجه و بیست وشش دقیقه است. اطول ایام تبریز پانزده ساعت و چهل دقیقه است .
ارتفاع آفتاب هفتاد وهفت درجه و چهل وهفت دقیقه است.

سپس اسامی ابنیه ومحلات واماکن تبریز در آن روزگار در جداولی ذکر شده
که مابرای مزید فاید در آخرین فصل می آوریم . تا معلوم شود که تبریز در نود
چهار سال پیش چه صورتی داشته است. برای تطبیق رجوع به نقشه ضمیمه شود.

نامهای بعضی از امکنه در محلات تبریز

محله شتر بانان

- | | |
|-------------------------------|-------------------------------------------------|
| ۱۸ - حمام وزیر | ۱ - کاروانسرای مشهدی محمد |
| ۱۹ - مسجد | ۲ - کاروانسرای حاجی میرزا محمد امین |
| ۲۰ - قبرستان | ۳ - کاروانسرای میرزا رضا که صابون پز خانه است . |
| ۲۱ - مدرسه میرزا مهدی | ۴ - کاروانسرای مشهدی جعفر |
| ۲۲ - بازارچه دوه چی (شتریان) | ۵ - قسمتی است از خندق که بایر مانده است |
| ۲۳ - کاروانسرای آقا جچی | ۶ - آب انبار مشیرالتجار |
| ۲۴ - کاروانسرای ملا محمد دایی | ۷ - کاروانسرای حاجی حسین |
| ۲۵ - کاروانسرای حسن | ۸ - کاروانسرای حاجی خلیل |
| ۲۶ - کاروانسرای | ۹ - میدان کاه فروشان |
| ۲۷ - پل ملا محمد دایی | ۱۰ - کاروانسرای حاجی محمد جعفر |
| ۲۸ - میدان صاحب الامر | ۱۱ - یخچال |
| ۲۹ - خانه حاجی مطلب خان | ۱۲ - کاروانسرای ملا محمد دایی |
| ۳۰ - خانه حاجی سید حسن یزدی | ۱۳ - کاروانسرای کر بلایی الله ویردی |
| ۳۱ - خانه حاجی کریم | ۱۴ - دباغ خانه |
| ۳۲ - خانه حاجی علی اکبر | ۱۵ - مسجد دباغ خانه |
| ۳۳ - خانه میرا بوالفضل | ۱۶ - کاروانسرای میرزا ابراهیم |
| ۳۴ - خانه قدیم حجة الاسلام | ۱۷ - یخچال خرابه |
| ۳۵ - خانه میرزا اسحق خان | |

محله سرخاب

۵۳- خانه محمد اسماعیل خان صندوقدار سرکاری	۳۶- خانه امامقلی میرزا
۵۴- قراولخانه	۳۷- خانه میرزا عبدالرحیم خان میرزا آقاسی
۵۵- پله میرزا رضی	۳۸- خانه محمدخان مهندس
۵۶- خانه نظام العلماء	۳۹- خانه مرتضی میرزا
۵۷- خانه میرزارضی وزیروظایف	۴۰- خانه محمدباقر میرزا
۵۸- خانه حاجی میرزا صادقخان رئیس	۴۱- خانه حسینقلی میرزا
۵۹- خانه حاجی میرزاشفیع آقای مجتهد	۴۲- خانه حاجی جبارتوپچی
۶۰- خانه میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملک	۴۳- بقعه جناب سیدحمزه
۶۱- خانه میرزا ابوالقاسم مستوفی	۴۴- بازارچه سیدحمزه
۶۲- خانه میرزا جلیل چاпарباشی	۴۵- قراولخانه
۶۳- کاروانسرای مرتضیقلی	۴۶- خانه میرزاهاشم خان
۶۴- کاروانسرای	۴۷- خانه مهدیخان فراشباشی
۶۵- کاروانسرای میرزاتقی اجودانباشی	۴۸- کاروانسرای فراشباشی
۶۶- کاروانسرای حاجی سیدحسین	۴۹- کاروانسرای مشیرالدوله
۶۷- خانه میرزا رفیع مستوفی	۵۰- کاروانسرای مهدیخان فراشباشی
	۵۱- بازارچه سرخاب
	۵۲- خانه میرزا ابوالحسن حکیمباشی

محله چهارمنار

۷۴- خانه آقا اسماعیل خویی	۶۸- پل بارماقلیق
۷۵- پل حاجی محمدامین	۶۹- دربند میرزا علی اکبر قونسول
۷۶- مدرسه حاجی صفرعلی	۷۰- دربند میرزا عباس کدخدا
۷۷- کاروانسرای حاجی میرمحمد حسین	۷۱- خانه علی آقا تحویلدار سرکاری
ناظمالتجار	۷۲- خانه میرزامحمد بیوتات
۷۸- بازارمسکران	۷۳- دربند حاجی میرزا عبدالنبی خوشنویس
۷۹- کاروانسرای مسکران	

- ۸۰- حمام حاجی نصیر
- ۸۱- یخچال صادقیه
- ۸۲- مدسه صادقیه
- ۸۳- کاروانسرای شاهزاده
- ۸۴- کاروانسرای میرزاشفیع
- ۸۵- تیمچه شاهزاده
- ۸۶- کاروانسرای میرزا جلیل
- ۸۷- کاروانسرای درعباس
- ۸۸- کاروانسرای کچهچی
- ۸۹- حمام خان
- ۹۰- تیمچه ملك التجار
- ۹۱- دلاله زن بازار
- ۹۲- دباغ خانه
- ۹۳- کلاه دوز بازار
- ۹۴- کاروانسرای خان
- ۹۵- کاروانسرای ایکی قاپولی
- ۹۶- کاروانسرای حاجی سیدحسین
- ۹۷- کاروانسرای خرازیها
- ۹۸- کاروانسرای حاجی سیدحسین
- ۹۹- مسجد داروغه نشین
- ۱۰۰- تیمچه حاجی صفرعلی
- ۱۰۱- تیمچه حاجی تقی گنجه ای
- ۱۰۲- تیمچه اول حاجی شیخ
- ۱۰۳- تیمچه دویم حاجی شیخ
- ۱۰۴- تیمچه سیم حاجی شیخ
- ۱۰۵- کاروانسرای تخمه فروشها
- ۱۰۶- سراچه بازار
- ۱۰۷- کاروانسرای حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام
- ۱۰۸- کاروانسرای آقامیر اسماعیل
- ۱۰۹- کاروانسرای حاجی سیدحسین
- ۱۱۰- کاروانسرای حاجی میرابوالحسن
- ۱۱۱- تیمچه حاجی میرابوالحسن
- ۱۱۲- حمام مجتهد
- ۱۱۳- مسجد حاجی میرزا موسی آقا
- ۱۱۴- دالان حاجی شیخ
- ۱۱۵- تیمچه حاجی شیخ
- ۱۱۶- حمام میرزا محمود خان تفنگدار سرکاری
- ۱۱۷- کاروانسرای کمانچه
- ۱۱۸- کاروانسرای فتحعلی بیک
- ۱۱۹- بازار حاجی شیخ مشهور بقیزبستی بازار
- ۱۲۰- کاروانسرای گرجیها
- ۱۲۱- کاروانسرای حاجی شیخ کاظم
- ۱۲۲- راسته بازار جدید
- ۱۲۳- کاروانسرای میرزامهدی قاضی
- ۱۲۴- راسته بازار کهنه
- ۱۲۵- بازار ظرف فروشها

محله نوبر

۱۴۷- خانه حاجی شیخ جعفر	۱۲۶- پل قاری
۱۴۸- خانه محمد آقاسر تیب	۱۲۷- دروازه باغ مشه
۱۴۹- بازارچه فراشباشی مشهور زیر نقار خانه	۱۲۸- کاروانسرای مهدیخان فراشباشی
۱۵۰- خانه میرزا عظیم مستوفی	۱۲۹- کاروانسرای حاجی صدرالدوله
۱۵۱- خانه حاجی میرزا یوسف آقا	۱۳۰- کاروانسرای حاجی حسین
۱۵۲- قراولخانه	۱۳۱- خانه حاجی سیدباقر یزدی
۱۵۳- خانه میرزا محسن قاضی	۱۳۲- خانه میرزا نصرالله لشکر نویس
۱۵۴- حمام قاضی	۱۳۳- پل شش کلان
۱۵۵- مقبره ومسجد میرزا مهدی قاضی	۱۳۴- کاروانسرای میرزا نصرالله
۱۵۶- تیمچه امیر	۱۳۵- بازارمسکران که صاحب دیوان بنا کرده
۱۵۷- بازار امیر	۱۳۶- بازارچه ساعدالملک
۱۵۸- بازارپنبه فروشها	۱۳۷- کاروانسرای حاجی شیخ جعفر
۱۵۹- بازار قایم مقام	۱۳۸- چاپارخانه
۱۶۰- تیمچه امیر مشهور به تیمچه عبافروشها	۱۳۹- کاروانسرای حاجی محمدقلی قراباغی
۱۶۱- میدان چوب فروشها	۱۴۰- ایضا کاروانسرای حاجی محمدقلی قراباغی
۱۶۲- کاروانسرای مراغه ایها	۱۴۱- کاروانسرای حاجی میرجعفر
۱۶۳- کاروانسرای حاجی ابوالقاسم	۱۴۲- کاروانسرای خلیل بیك
۱۶۴- میدان هفت کچل	۱۴۳- کاروانسرای حاجی شیخ جعفر
۱۶۵- مسجد میرزا ابراهیم	۱۴۴- بازارچه خیابان
۱۶۶- خانه ابراهیم خان قاجار	۱۴۵- کاروانسرای میرزا اسماعیل
۱۶۷- حمام وزیر	۱۴۶- دروازه خیابان

مهاد مهین

۱۷۲- خانه سراج اوغلی	۱۶۸- دروازه مهادمهین
۱۷۳- خانه مسیوقصابه،	۱۶۹- طویله پیشخدمت باشی
۱۷۴- خانه پاپازیان عکاس	۱۷۰- کالسکه خانه انگلیسیها
۱۷۵- خانه انگلیسی های پروتستانی	۱۷۱- خانه افندی

محله نوبر

۱۴۷- خانه حاجی شیخ جعفر	۱۲۶- پل قاری
۱۴۸- خانه محمد آقاسر تیب	۱۲۷- دروازه باغ مشه
۱۴۹- بازارچه فراشباشی مشهور بزیر نقار خانه	۱۲۸- کاروانسرای مهدیخان فراشباشی
۱۵۰- خانه میرزا عظیم مستوفی	۱۲۹- کاروانسرای حاجی صدرالدوله
۱۵۱- خانه حاجی میرزا یوسف آقا	۱۳۰- کاروانسرای حاجی حسین
۱۵۲- قراولخانه	۱۳۱- خانه حاجی سیدباقر یزدی
۱۵۳- خانه میرزا محسن قاضی	۱۳۲- خانه میرزا نصرالله لشکر نویس
۱۵۴- حمام قاضی	۱۳۳- پل شش کلان
۱۵۵- مقبره ومسجد میرزا مهدی قاضی	۱۳۴- کاروانسرای میرزا نصرالله
۱۵۶- تیمچه امیر	۱۳۵- بازار مسکران که صاحب دیوان بنا کرده
۱۵۷- بازار امیر	۱۳۶- بازارچه ساعدالملک
۱۵۸- بازار پنبه فروشها	۱۳۷- کاروانسرای حاجی شیخ جعفر
۱۵۹- بازار قایمقام	۱۳۸- چاپارخانه
۱۶۰- تیمچه امیر مشهور به تیمچه عبافروشها	۱۳۹- کاروانسرای حاجی محمدقلی قرا باغی
۱۶۱- میدان چوب فروشها	۱۴۰- ایضا کاروانسرای حاجی محمد قلی قرا باغی
۱۶۲- کاروانسرای مراغه ایها	۱۴۱- کاروانسرای حاجی میر جعفر
۱۶۳- کاروانسرای حاجی ابوالقاسم	۱۴۲- کاروانسرای خلیل بیك
۱۶۴- میدان هفت کچل	۱۴۳- کاروانسرای حاجی شیخ جعفر
۱۶۵- مسجد میرزا ابراهیم	۱۴۴- بازارچه خیابان
۱۶۶- خانه ابراهیم خان قاجار	۱۴۵- کاروانسرای میرزا اسماعیل
۱۶۷- حمام وزیر	۱۴۶- دروازه خیابان

مهاد مهین

۱۷۲- خانه سراج اوغلی	۱۶۸- دروازه مهاد مهین
۱۷۳- خانه مسیوقصابه،	۱۶۹- طویلۀ پیشخدمت باشی
۱۷۴- خانه پاپازیان عکاس	۱۷۰- کالسکه خانه انگلیسیها
۱۷۵- خانه انگلیسی های پروستانی	۱۷۱- خانه افندی

خیابان

۱۷۶- خانه میرزا کاظم وکیل	۱۸۰- مسجد جامع
۱۷۷- خانه حاجی محمد حسین قونسول	۱۸۱- مدرسه طالبیه
۱۷۸- خانه میرزا علی اشرف خان مستوفی	۱۸۲- کوچه آقاسید علی حکیم
۱۷۹- بازارچه مشهور بدیک باشی	۱۸۳- خانه میرزا مهدی مجتهد
	۱۸۴- خانه میرزا هاشم خان لشکر نویس

محله دروازه کجل

۱۱۵- دربند حاجی عبدالعلی	۱۹۰- خانه میر حسن
۱۸۶- حمام دروازه	۱۹۱- دربند علیخان نسقچی باشی
۱۸۷- دروازه کجل	۱۹۲- میدان انکج
۱۸۸- بازارچه دروازه کجل	۱۹۳- خانه آقامیر اسماعیل
۱۸۹- ایضا بازارچه دروازه	

محله ویجویه

۱۹۴- میدان ویجویه	۱۹۷- کاروانسرای حاجی سید حسین اصفهانی
۱۹۵- قراولخانه	۱۹۸- بازارچه دروازه ویجویه
۱۹۶- خانه حاجی محمد حسین	

محله سنجران

۱۹۹- پل حجة الاسلام	۲۰۳- قسمتی است از خندق که مخروبه مانده است.
۲۰۰- میدان حاجی باقر	۲۰۴- بازارچه آقامیرزا محمد
۲۰۱- مسجد حاجی باقر	۲۰۵- کاروانسرای حاجی حسین علی
۲۰۲- خانه حاجی حسن	۲۰۶- کوچه قره چپها

محلهٔ امیرخیز

- | | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| ۲۰۸- کاروانسرای حاجی ملاباشی | ۲۱۳- کاروانسرای حاجی مناف |
| ۲۰۸- کاروانسرای ملامحمدایی | ۲۱۴- ایضا کاروانسرای حاجی مناف |
| ۲۰۹- بازارچهٔ دروازه اسلامبول | ۲۱۵- کاروانسرای حاجی ابراهیم |
| ۲۱۰- کاروانسرای حکیم قوبولی | ۲۱۶- کاروانسرای سید |
| ۲۱۱- پل دروازهٔ اسلامبول | ۲۱۷- مسجد امیرخیز |
| ۲۱۲- کاروانسرای مشهدی رضا | ۲۱۸- کوی یخچال |

اسامی بعضی از ابنیه که در ارك سرکاری

و در اطراف آن واقع است

۱- دیوانخانه مبارکه	۱۴- حیاط تکیه
۲- حیاط خلوت	۱۵- حیاط دفتر قدیم
۳- حیاط قهوه خانه	۱۶- اطاق نظام
۴- حیاط شماع السلطنه	۱۷- توپخانه مبارکه
۵- خلوت قدیم	۱۸- اصطبل سرکاری
۶- حیات آقا باشی	۱۹- منزل رئیس توپخانه
۷- حیات نظارت خانه	۲۰- انبار محبوسین
۸- گمرک خانه	۲۱- انبار جدید
۹- تیمچه صاحب دیوان	۲۲- حیاط انبار قدیم
۱۰- مهمان خانه که صاحب دیوان بنا کرده است	۲۳- حیاط انبار چند از قبیل انبار صندوق و
۱۱- معلم خانه مبارکه	آتشبازی و غیره
۱۲- حیاط دفتر جدید	۲۴- ارك علیشاهی
۱۳- تلگراف خانه مبارکه	

اسامی عمارات باغ شمال

۲۵- حرم خانه	۲۸- حیاط خلوت
۲۶- حیاط نظارت خانه	۲۹- اصطبل سرکاری
۲۷- دیوانخانه	۳۰- کلاه فرنگی باغ شمال

فصل سوم

محلات و قنات قبریز

قبریز کهنه که محلات قدیم در آن قرار دارد دارای کوچه های پیچا پیچ و بلند و تنگ است که دیوارها مرتفعی از خشت و گل به طرز حزن آوری از هر سو آن را احاطه کرده است.

چون از قدیم الایام آن شهر بر سر راه ماوراء قفقاز به عراق و سواحل دریای خزر به آناطولی و دریای سیاه قرار داشته و همواره مورد تهاجم اقوام مهاجم از این راهها بوده است از این رو مردم برای حفظ جان و مال خود از تهاجمات و غارت های احتمالی دیوارهای خانه های خود را بلند کرده، حتی برای کوچه ها در گذاشته آنها را تبدیل به قلعه های کوچکی میکردند و آن کوچه را «در بند» می نامیدند چنانکه هنوز در محلات کهنه کوچه های دردار فراوان به چشم می خورد. که در بند نام دارد. گذشته از این از نظر اعتقادات و احساسات مذهبی و در حجاب بودن عورات و زنان و دختران، کوشیده اند که خانه های خود را طوری بسازند که خانه و بام همسایه بر آن ها مشرف نباشد تا زنان از چشم نامحرمان در امان باشند.

دیگر اینکه حتی المقدور کوشیده اند که روزنه و پنجره ای بسوی کوچه نکشایند تا از تعرضات احتمالی بیگانگان ایمن زیند.

خانه‌های متعیان تبریز از داخل بسیار زیبا و مجلل است و اطاقها و دهلیزهایی که غالباً بسبك قفقاز و روسیه در دو طبقه ساخته شده اطراف آنرا فرا گرفته و باغچه‌ها وسیع، و پراز درختان گل و میوه است.

چون مردم تبریز ذاتاً نظیف و پاکیزه‌اند از اینرو در کوچه‌های تنگ و دراز آن شهر کمتر زباله و خاکروبه بچشم می‌خورد. در این فصل به ترتیب حروف الفبا به توصیف يك بيك محلات و قنوات موجود تبریز که دلالت بر تمدن قدیم آن شهر میکند می‌پردازیم.

آخونی (آخنی) - از محلات مشرق تبریز است از شمال به کشتزارهای حکم آباد و کوی «تازه‌کند» و از جنوب به بلوار رضایه‌لوی، و از مشرق به محله قره آغاج، و از مغرب به محله شنب غازان (شام غازان) محدود است و از محلات پز جمعیت این شهر بشمار میرود؛

محله آخونی در گذشته از روستاهای پیرامون تبریز بوده که بعدها بسبب توسعه شهر از سوی محله قره آغاج به تبریز پیوسته است. مرکز محله را «میدان گاه» خوانند که مساحت وسیعی از بازمانده گورستانی کهنه است.

این محله چهار مسجد دارد و مسجد کهنه آن فرو ریخته و تنها يك دیوار آجری و يك جای بخاری بصورت محراب بازمانده که اهالی گرد آن دیواره‌ای کشیده و پرستشگاهی ساخته‌اند و بر آن شمع افروزند و زیارت کند.

در این محله قناتی بهمین نام یعنی «آخونی» روان است که سراها و باغهای آن برزن را سیراب کند صنعت غالب مردم این محل قالیبافی است و کارگاههای فرش بافی بسیاری در آنجا برپاست^۱

۱ - طرح جامع تبریز، و تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز ص ۴۸، نسخه خطی.

نام این محله در اولاد الاطهار اخیخونی (اخی خونی) آمده است که به قیاس به لقب اخی سعدالدین در تسمیه قلعه‌ای بنام وی بایستی درست باشد^۲

امیر خیز - این محله از محلات شمالی تبریز است و در شمال غربی آن شهر قرار دارد.

از شمال به تلخه رود و از جنوب به مهران رود، و از مغرب نیز به مهران رود و محله چوست دوزان و از مشرق به محله شتربان (دوه چسی) و کوچه توکلی محدود است.

این محله را شش مسجد است که معروفترین آنها مسجد «قصابلار» می‌باشد.

«دروازه اسلامبول» که از دروازه های قدیمی تبریز بوده و نام آن در پیش گذشت در جنوب این محله قرار داشته و هنوز آثار آن باقی است.

نادر میرزا می نویسد که آب این محله اندک است از این روی باغ نیز اندک باشد، طایفه ای تجار تبریز که به شالچی معروفند در این کوی خانه دارند. کدخدای آن کوی امروز محمد خان فرزند آقافتحعلی است که پدر بر پدر این کوی دارند^۱.

قنات الله وردی خان و امیر در این محله روان است. ظاهراً قنات امیر همان قنات «امیر جلیل» است که نادر میرزا در کتاب خود از آن یاد کرده مینویسد که: «آن کهریزی کوچک است که بساتین و سراها که میانه امیر خیز و حکم آباد است از این عین سرسبز و خرم باشند»^۲ و نیز درباره قنات الله وردی خان مینویسد که:

«این کهریزی نامی بود، کوی بزرگ امیر خیز با ساتین آن از این ینوع (چشمه) سیراب میشد. سالها بجهت احداث قناتی در جوار آن خشک مانده، اکنون دوسه سال است که مالکان آن مشغول بر تنقیه آن هستند و آبی بر روی کار آمده تواند بود که

۱- اولاد الاطهار ص ۱۳۳

۲- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۶۶

۳- ایضاً ص ۴۶، نسخه خطی ص ۴۷

بسعی آنان تجدید آبادی شود»^۱

ستارخان سردار ملی وقائد انقلاب تبریز در عهد مشروطیت از این محله برخاسته است.

در این محله قریب یکصد دستگاه قالی بافی وجود دارد که عظیمترین آنها کارخانه قالی بافی جوان است .

دیگراز مصانع این محله کارخانه کبریت سازی و کارخانه نخ نسوز، و جوراب بافیهای متعدد است^۲

امیر زین الدین

این محله را که امروزه «موزین الدین» گویند- در وقفنامه مطهریه از عهد جهانشاه قراقویونلو : امیر زین العارفین آمد، است . اکنون از محلات شمال تبریز است از شمال به مهرانرود و از جنوب به کم آباد و از مشرق به محله چوستدوزان و از مغرب به محله جمشیدآباد یا گامیشاوان محدود است.

این محله را چهار مسجد است که معروفترین آنها مسجد موجوز (معجز) است که از میان آن کوچه پهنی میگذرد و اهالی وقتهای بیکاری را غالباً در آن میگذرانند .

آبشخور این محله از قنات «ایلانای» بوده که خشک شده و اکنون از قنات دیگری بنام «میر قاسم» که مربوط به محله جمشیدآباد است استفاده میکنند.

شغل بیشتر اهالی کشاورزی و قالی بافی است^۳

نام این محله را نادر میرزا امیر زین الدین آورده و مینویسد که «قنات» «علی خواتون» که چشمه‌ای کهنه و کوچک است از جانب مشرق در این کوی جاری

۱- تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز ص ۴۲ بانسخه خطی ص ۴۲

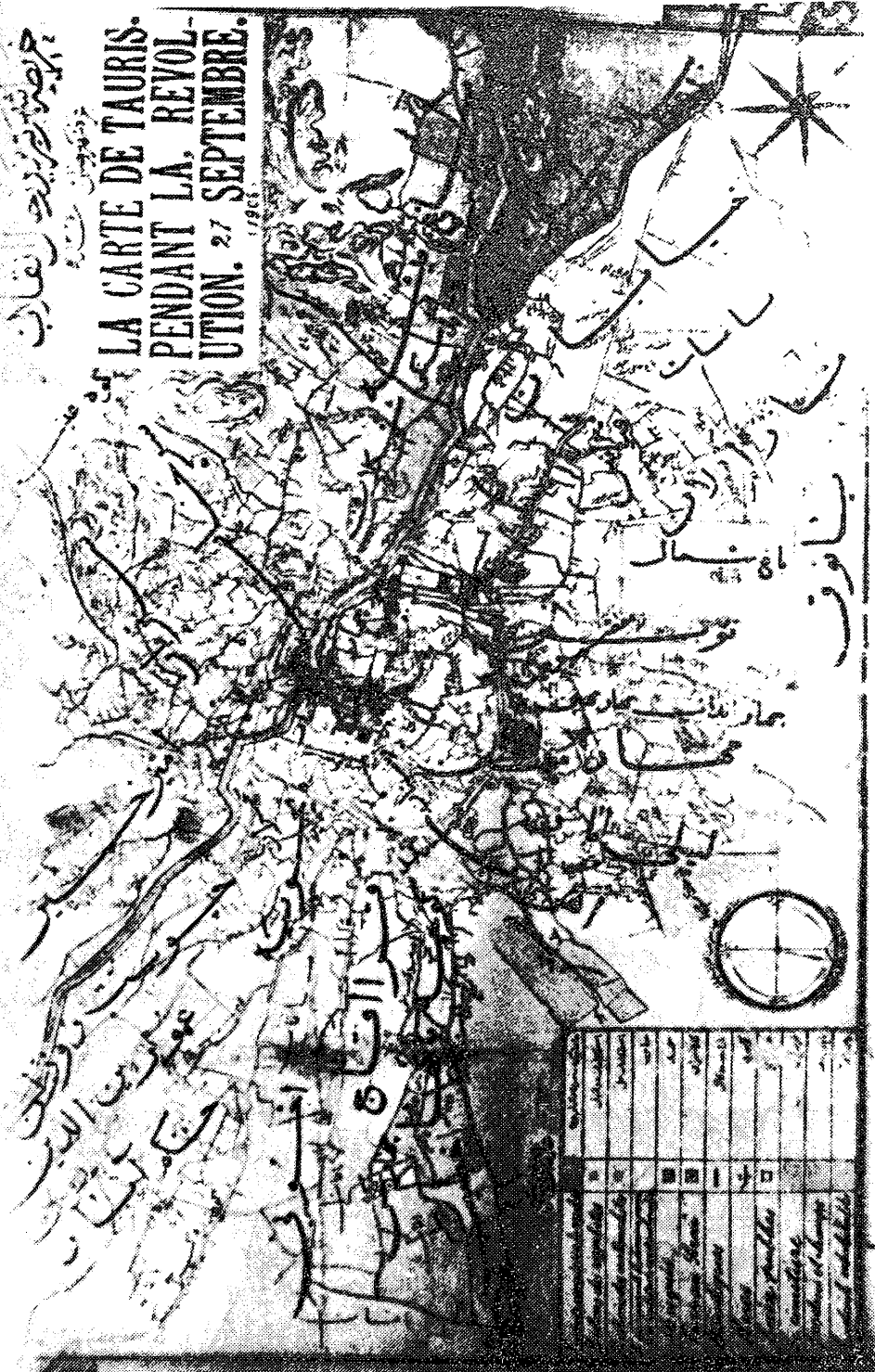
۲- طرح جامع تبریز

۳- طرح جامع تبریز

خریصه تهریز در انقلاب

۱۳۰۲

LA CARTE DE TAURIS.
PENDANT LA REVOL-
UTION. 27 SEPTEMBRE. 1793.



تهریز در دوره انقلاب مشروطه مر بوط به صفحه ۱۰۰

است،^۱ .

اهراب

از محلات جنوب شهر است. از شمال به محله و یجویه و مهادمهین (و قرآغاچ)، از جنوب به محله لیلاباد و گازران، محدود است. محله کوچکی است و مرکز آن سنگک پزخانه نام دارد که در خیابان خیام واقع شده است. این محله را هشت مسجد است که معروفترین آنها «مسجد ملا علی اکبر» خوانده میشود.

آبشخور این محله قنات «خواجه میجان» (خواجه مرجان)، و ، خامت خان (خان محمد خان) نام دارد.

نادر میرزا این محله را برزنی از «محله چرنداب» نوشته است^۲ .
قبرستان قدیم این محل «گجیل» نام داشته که قریب چهل سال است به «باغ گلستان» که گردشگاه عمومی است تبدیل شده است.
این گورستان از مزارات مشهور شهر قدیم تبریز بوده است.
کلمه گجیل در برهان قاطع به فتح اول برون رجیل بمعنی محله و قبرستانی در تبریز آمده است^۳ .

معمران آن ناحیه از پدران خود سینه به سینه ، مساحت این قبرستان را شصت خروار زمین روایت میکنند، و قسمتی از آبادیهای محلات و یجویه (ورجی) و اهراب و کوچه باغ و مهادمهین (میارمیار) را در خاک آن می دانند. از همین قبرستان عرصه وسیعی که مساحت آن باتخمین بعضی از مساحان محل دروازه خروار یا بیشتر بود تا این اواخر باین نام یعنی گجیل شهرت داشت. اداره شهرداری تبریز در حدود

۱- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۴۷ ، نسخه خطی ص ۴۸

۲- « « « « ص ۶۶ ، نسخه خطی ص ۷۱

۳- برهان قاطع به تصحیح دکتر مین ج ۳ ص ۱۷۷۶

چهل سال پیش مقابر آن محل را کنده و هر چه از لوح و سنگ قبور در آنجا بود بیرون ریخت و بتدریج بصورت باغی که باغ گلستان خوانده میشود در آورد و از چهار طرف باغ، خیابان و ابنیه و عماراتی در آن محل احداث نمود^۱

(باغمیشه)

این محله از محلات شرقی تبریز است و از شمال بدکوههای سرخاب (عین علی) و از جنوب به قوری چای و از مشرق به قریه و باغات بارنج و از مغرب به محلات پل سنگی و سیلاب محدود است - در گذشته این محله بزرگتر از امروز بوده و مشتمل بر قسمتی از محلات ششکلان و پل سنگی و سیلاب میشده است، چنانکه دروازه و حصار باغمیشه که امروز در انتهای بازارچه حرمخانه باقی است و معروف به «باغمیشه قاپوسی» (دروازه باغمیشه) است بر این مدعادلالت دارد.

اطلال و بناهای ویران شده قدیم در این محله بسیار بچشم میخورد، یکی از آنها آثار ربع رشیدی در بیلان کوه است.

در تداول مردم تبریز با غمیشه بمعنی باغ و بیشه است که از وجود درختان انبوه و بسیاری در آن ناحیه در گذشته حکایت میکند.

مرکز اصلی این محله بازارچه کلانتر و یا بازارچه بیلانکوه (و یلانکوه) است مسجد بزرگ محله نیز بنام مسجد کلانتر خوانده میشود. آبرو بیشتر قناتها از این محله است، ولی اهالی بنا بر سوم و مقررات محل حق استفاده از آن آبهارا ندارند.

قسمت علیای مهران رود نیز از کنار این محله میگذرد قناتهای معروف باغمیشه عبارتند از: قنات مجتهد (کلانتر)، قنات شاه چلبی، قنات بالا کلانتر، مهدی آباد، امام جمعه، علی آباد، کاروانگاه، قنات خواجه علی.

باغمیشه از سه محله کوچک: قله، سیابان، بیلانکوه، تشکیل شده و چنانکه گفتیم مرکز اصلی این محلات بازارچه کلانتر یا بازارچه بیلانکوه است. شغل عمده اهالی باغداری و کشاورزی است^۱ نادر میرزا درباره این محله مینویسد که:

« باغمیشه کوی بزرگ و نزه است آن در مشرق بساحل رود در تنگنایی مطو است و در آب و هوا ممتاز و یکسره با اشجار میوه‌دار و دیگر درختها مستور، در همان کوی روستایی است مشهور به بیلان کوه که اکنون بدیوان آذربایجان «بلهجان» و به کتابهای قدیم «ویلان کوه» نویسد آنجا خیار کارند. اینگونه خیار بالنک بر هیچ جای جهان نیست به طعم و مزیدن و نازکی و بوی و رنگ و استقامت.

این آنگاه بدست آید که خیارها که از دیگر جای تبریز آرند کمتر باشد، زیرا که آنجا سردتر است. بهی (به) در باغمیشه بمن نیکو شود و دیگر میوه‌ها مگر انگور نیک شیرین بشود. کلانتر این محله حاجی میزا مهدی معروف به حاجی کلانتر است که مردی وارسته و نیکم‌حضر است و عمه او زن نایب السلطنه- عباس میرزا بود. عمه دیگر او مادر میرزا یوسف مستوفی الممالک است که پادشاه او را خطاب آقا فرماید^۲. چنانکه در بالا گفتیم از محلات سه‌گانه باغمیشه یکی «قله» نام دارد که در کتب قدیم نام آن «قله‌اخی سعدالدین» آمده است. اخی سعد- الدین از اکابر عرفاء اولیاء تبریز و قبرش بر همان قله بوده است این قله بشکل مربع مستطیل از شرق بسوی غرب کشیده شده^۳

باغ زاویه شاعر معروف کمال خجندی در محله بیلانکوه (ویلانکوه) بوده

۱- طرح جامع نیزیز

۲- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۵۹-۶۱، نسخه خطی ص ۶۲-۶۴

۳- روایات الخیان حواشی ص ۶۰۹

که هنوز آثاری از آن باقی است^۱

پل سنگی

محلّه کوچکی است که در شمال شرقی شهر واقع شده و از شمال به محلّه سیلاب و از جنوب به خیابان و دمشقیه و از مشرق به باغمیشه و از مغرب به محلّه ششکلان محدود است. مرکز این محلّه میدان کنار راسته باغمیشه است. این محلّه را چهار مسجد است که معروفترین آنها مسجد پل سنگی است.

آبشخور محلّه از قناتهای . خواجه عالی بیگ ، و امام جمعه ، و حسن پادشاه ، و سردار است . سبب تسمیه این محلّه به این نام ، پل سنگی بزرگی است که بر-مهرانرود ساختداند و در کنار این محلّه قرار دارد .

گویند که در گذشته مردم این محلّه با مردم محلّه دمشقیه پیوسته در جدال بودند و طرفین در دو طرف رودخانه ایستاده با فلاخن بیکدیگر سنگ اندازی میکردند و سرو روی هم را میخراشیدند و چه بسا کسانی در این میان جان خود را از دست میدادند^۲

نادر میرزا این محلّه را از توابع باغمیشه دانسته مینویسد:

«پل سنگی کوئی است کوچک پراز اشجار و سرایهای عالی به حساب باغمیشه است و آنرا بدفتر، درب اعلی نویسند»^۳

جمشیدآباد

محلّه‌ای جدید در شمال غربی شهر است . از شمال به تلخه رود و از جنوب به باغهای حکم آباد، و از مشرق به امیرزین الدین (عموزین الدین)، و از مغرب محلّه لك دیزج (لوکزه) محدود است این محلّه سابقاً مزرعه‌ای بوده و نام آن در کتابهای

۱- ایضاً حواشی ص ۶۱۱-۶۱۳

۲- طرح جامع تبریز

۳- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۶۱ ، در نسخه خطی (ص ۶۴) «پل سنگین»

آمده و عبارت: «و آنرا بدفتر» درب اعلی نویسند» در آن نسخه نیست.

قدیم گامیشاوان آمده است^۱

از میان آن خیابان پهناوری به پهنای سی متر میگذرد از مسجدهای معروف آن «مسجد بزرگ» و دیگر «مسجد کوچک» است.

آبشخور آن از قنات «میر قاسم» است و اهالی با دلو از چاههای مسیر قنات آب بر میدارند کشتزارهای این محله از تلخه رود آبیاری میشود پیشه بیشتر مردم این محله کشاورزی و سبزی فروشی و دوره گردی است^۲

چرنداب

از محلات قدیم تبریز است و در جنوب شهر قرار دارد از شمال به مهاده مین (میار میار) و از جنوب به تپه‌های یانق (یانوق)، و از مشرق به نوبر و از مغرب به محله لیلاباد محدود است این محله را چندین کوی است که معروفترین آنها از-اینقرار است: درویشلر، عین الدوله، طوماس، تاجر باشی، سیدلر کردان (کوی کردان) که آنرا «گوران» گویند در جنوب غربی محله واقع شده و از دیگر کویها بزرگتر است و مردم آن علی‌اللهی مذهبنده و سبیل‌های پرمو و فروهشته دارند.

این محله را سیزده مسجد است که معروفترین آن مسجد امامزاده نام دارد و مرکز و میدان محله در جلوخان آنست.

قنات‌های معروف این محله: قنات حسین، میرزمان، سراج، سلطان، آب طوماس است که در قسمت جنوبی محل بمصرف آبیاری کشتزارها میرسد^۳

نادر میر در باره این محله مینویسد که: چرنداب از کویهای دیرین تبریز است و نام آن در کتابها برده اند بویژه قبرستان آنجا را که شمس‌الدین صاحب‌دیوان بدانجای آسوده است. این کوی را کدخدا حبیب‌الله خان است.

۱ - اولاد الاطهار ص ۱۳۴

۲ - طرح جامع تبریز

۳ - طرح جامع تبریز

در جای دیگر مینویسد. «گورستان چرنداب مشهورترین مزار است در جنوب غربی شهر و مدفن بسیاری از بزرگان است» از جمله آن بزرگان. قطب‌الدین محمود بن مسعود شیرازی، و شمس‌الدین مظفر، و ناصرالدین عبدالله مشهور به قاضی بیضاوی و خواجه سلمان ساوجی و خواجه عبدالله صیرفی و خواجه شمس‌الدین جوینی را بر می‌شمارد^۱. ابن الفوطی در تاختیص مجمع‌الاداب آورده که «قبر جمعی از خاندان جوینی در چرنداب است اینان در رباط شیخ فخرالدین ابوالفتح تبریزی در مقبره‌ای اختصاص بر آن خاندان داشته است پهلوی یکدیگر مدفون شده‌اند»^۲

محل همه این قبرها شناخته نیست و معلوم نیست در کجا واقع شده است. اکنون در چرنداب زیارتگاهی بنام خانم امامزاده وجود دارد که هویت او نیز بر ما مجهول است. در تاریخ اولاد الاطهار آمده که چرنداب از محلات اصلی تبریز نیست بلکه از توابع محله نوبر و مهادمهین بوده و دو چرنداب وجود داشته یکی چرنداب نوبر و دیگری چرنداب مهادمهین^۱

چوستدوزان

این محله از محلات شمال تبریز است از شمال به محله امیرخیز و از جنوب به ویجویه و از مشرق به سنجران و از مغرب به مهرا نرود و امیرزین‌الدین محدود است. مرکز محله را «میدان چوستدوزان گویند»

این محله پنج مسجد دارد که معروفترین آنها موجزلار (معجزلار) خوانده میشود آبخور این محله از قنات «آناخاتون» و «احمدپاشا» است و ظاهراً در زمان

۱ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۶۶، ۱۲۱-۱۳۳

۲ - روضات الجنان، حواشی ص ۵۶۹

۳ - اولاد الاطهار ص ۱۳۳

تسلط عثمانیان بر تبریز احداث شده باشد. نادر میرزا درباره قنات اخیر چنین مینویسد. «قنات احمد پاشا کهریزی متوسط است و کوی چست دوزان و مزارع سواحل آجی رامشروب نماید آب آنرا عذوبتی نیست»^۱

ساکنان این محله بیشتر از قصبات دیگر آذربایجان بخصوص از قره باغ (ارسباران) آمده‌اند. چون بعضی از پیشه‌وران محله بدوختن نوعی کفش ساده بنام «چوست» میپرداختند از اینرو مردم این محله رابه‌تر کی چوس دوزلا خوانده‌اند که بیارسی «چوست دوزان» میشود^۲. در فرهنگهای فارسی «چست نوعی از پای افزار باشد که روی آن ریسمان بندند»

در تاریخ اولاد الاطهار نام این محله بصورت تلفظ ترکی آن «چوست دوزلو» آمده است^۳.

چهارمنار

حدود کنونی این محله درست مشخص نیست و آن محله کوچکی در نزدیکی بازار و مجاورت محله سنجران بوده و مردم آن بیشتر از بازار گانان بوده‌اند. نادر میرزا درباره این محله چنین مینویسد:

«چهارمنار کوی کوچک است در نفس شهر و قرب بازار. اهل این محلت همه بزرگان و علما و تجار بانام است و اواسط الناس در آن کمتر باشند کدخدای آن میرزا عباس مردی است آسوده و کم سخن اینکار به وراثت دارد»^۴.

ملاحشری در مزارات تبریز مینویسد که:

«در چهارمنار قریب به گنبد پیر داده شاه دو گنبد عالی واقع است که عوام آنها را گنبد مزار سلطان محمود و ایاز میدانند. یکی از آن سلطان محمود بن سلطان

۱- تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز ص ۴۳، نسخه خطی ص ۴۳

۲- طرح جامع تبریز، نسخه خطی تاریخ تبریز نادر میرزا ص ۷۲

۳- تاریخ اولاد الاطهار ص ۱۳۳

۴- تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز ص ۶۷، نسخه خطی ص ۷۲

محمد بن سلطان ملک‌شاه سلجوقی است و دیگری مزار سلطان مسعود ابن قلیچ ارسلان سلجوقی است. سلطان محمود دوازده سال و نیم سلطنت نمود و سلطان محمد نوزده سال وفاتش در سنه ثمان و خمسین و خمسیه ۵۵۸ واقع شد، سپس مینویسد، در چهار منار مزار مردم عزیز الوجود بسیار است که الحال اثری از قبرشان معلوم نیست. از آن جمله در پای مناری که به منار محمود شهرت داشت که الان از آن نیز اثری معلوم نیست قریب بمدرسه که در آن اسم شیخ اویس مرقوم است گنبدی بود از آن سیدسایمان کفشدوز که یکی از اکابر دین است. و آن گنبد به مزار استاد شاگرد شهرت داشت، بسبب آنکه آن جناب را شاگرد بود و در جنب سیدمذکور مدفون است. مزاریکی از مشایخ کبار موسوم به بابا بختیار در محوطه منزلی در محله چهار منار واقع است»^۱

کربلائی در روضات الجنان از مدرسه‌ای بنام، مدرسه قاضیه، در چهار منار یاد کرده که کتابه (کتیبه) آن بخط حاجی محمد بندگیر بوده است^۲ امروز اثری از این بنادر آن محله نیست.

ملاحشری مینویسد: «مزار مولانا شهاب‌الدین واعظ در محله‌ای که مشهور است به مکله در جنب مسجدی است که شهرت به مسجد هروی دارد در پای مناره همان مسجد، مسجدی است که در زمان قدیم محکمه قضات تبریز بود»^۳.

کربلائی که پیش از حشری میزیسته و کتاب روضات الجنان وی بدست حشری انتقال یافته است در این باره چنین مینویسد: «مرقد و مزار مولانا شهاب‌الدین واعظ رحمه الله در مسجد هروی است در محله مهانقلق که مشهور به مکله است». پس از ذکر این اقوال معلوم نیست که محله مکله یا مهانقلق که امروز هیچ اثری از

۱- مزارات حشری ص ۶۴-۶۵

۲- روضات الجنان ص ۳۰۷

۳- مزارات حشری ص ۶۵

آن باقی نیست کوی از محله چهارمنار بوده و یا خود محله‌ای جداگانه بوده است؟ اگر از کوی های آن محله بشمار می رفته بایستی مدرسه قاضیه همانطور که حشری گفته در زمان قدیم محکمه قضاات تبریز بوده باشد.

زیرا که بلائی در روضات الجنان صریحاً محکمه قضاات را در محل مسجد جامع نوشته است چنانکه مینویسد:

«مرقد و مزار آن مجذوب بزرگوار بابا بختیار رحمة الله در پای منار مسجد جامع که محکمه قضاات نیز همانجا است واقع است.

از این تصریح چنین بر می آید که مدرسه قاضیه و محکمه قضاات تبریز در همین مسجد جامع فعلی تبریز که آنرا «جمعه مسجد» گویند و در بازار و ظاهرا در چهارمنار قرار دارد و یادربنا و مسجدی در جنب آن بوده است.

کر بلائی در جای دیگر مینویسد. که محتسب خانه کهنه در سر بازار راستون (استوان؟) قرار داشته است^۱. در تبریز بازاری بموازات راسته بازار هست که دالی راسته (راسته عقبی) یا راسته بازار قدیم گویند و بمسجد جامع نزدیکتر از راسته بازار فعلی است چنانچه بازار راستون را راسته بازار بدانیم شاید راسته قدیم بر راسته فعلی اولیتر باشد که بمسجد جامع نیز نزدیکتر است.

ممکن است آن راسته بازار قدیم تبریز و محتسب خانه نیز نزدیک محکمه قضاات بوده است؟ باز کر بلائی از محله‌ای بنام، اتکو، نام برده که در حوالی مسجد جامع بوده است^۲.

تسمیه این محله به، چهارمنار، ظاهراً بایستی بسبب وجود مسجد چهارمناری در آن کوی باشد.

اعتماد السلطنه می نویسد. «دوامامزاده در محله چهارمنار واقع است گویا اسم

۱ - روضات الجنان ص ۳۶۳

۲ - « ، ، ص ۳۶۸

یکی از آن دوسید اسمعیل باشد»^۱.

حکم آباد

از محلات شرقی شهر است. از شمال به محلات امیرزین الدین و جمشید آباد و لوکزه و از جنوب به شام‌غازان و از مشرق به محلات ویجویه و چوستدوزان و از مغرب به قرقه ملک محدود است.

این محله تاچندی پیش از دهات خارج از شهر بود و اکنون به تبریز متصل شده از محلات آن بشمار میرود.

کوچه‌های آن پیچاپیچ و سنک فرش است جویه‌ای آن بسبب آمیختن با گندابهای کارگاههای پشم‌شویی بدبو و آلوده است. این محله را مرکز بنام «سبزی میدانی» است که بازار سبزی فروشی میباشد.

چهارمیدان دیگر بنام «میدان حمام» میدان حاج حیدر، میدان غسالخانه و میدان شهرداری دارد. از مساحد قدیم آن «مسجد جامع» است که از آثار قدیم آن محله بشمار میرود^۲.

این محله دارای شش قنات است که معروفترین آنها: قنات، میرزا علی است و مانند دیگر محلات توسط چندین پله به آب میرسد و بر مظهر آبشخور آن سقفی زده روی چاه و پله‌ها را پوشانیده‌اند.

مردم این محل بیشتر کشاورز و باغدار و سبزی‌کارند نادر میرزا مینویسد:

«این کوی بزرگ و نامدار و بهمه‌جای مشهور و هر گوشه آن نمونه‌ای از بهشت و در بهاران مردم شهر را جای تفرج و جشن است. چون شکوفه بادام بشکند چو نان جایی بجهان کمتر باشد. چون بدان کوی روی پهنه‌ای بینی سبز و خرم که هر چه

۱ - مرآت البلدان ج ۱ ص ۳۴۷

۲ - طرح جامع تبریز

سبزیهای بستانی است در آن زمین روئیده با هر چه طراوت و گرده‌مه درخت بادام بیک نظم سر بفلک کشیده . شکوفه چون در مه‌ای سیم برزبر سبزه‌ها فرو ریخته ، جویها پر از آب صافی چون سلسبیل همی غلطد و بهر کنجی مردم را مجلسی شاهوار است . مردم این محلت همه بانیر و کشاورزند کار آنها همه کشت سبزیهای بستانی است که تمامی شهر را کفایت کند . کدخدای این کوی حاجی میرزا نصیر خان مردی است بزرگوار از سادات و برادر اعیانی حاجی میرزا کاظم و کیل الرعایای آذر بایجان.^۱ «این محله راقناتی بنام «قنات حکم آباد» است که مجرای آن از مشرق به مغرب است رشته‌های آن بایبچ و خمها ، تادهنه آن بیش از فرسنگی است ، مدار آن بر ساعات و دقایق است و هیچ از ممر آب رود بهره ندارد همه آن اصل آب است که حکم آبادیان بامخارج بسیار برای کشت خود بسالیان دراز حفر کرده‌اند در همه سال نقابان و چاخیویان در دلزمین باقوت بازو مشغول اصلاح و ازدیاد این کهریزند . تمامی - سبزیهای بستانی تبریز حاصل این آب است و قیمت آن بسیار ثمین و غالی است هر کرا در حکم آباد یک زرع زمین است ناچار از این عین سهمی خواهد داشت . قنات دیگر ، قنات عزیز الله است . عزیز الله مزرعه معروف است و از متعلقات حکم آباد است این عین بنام مالک آن مزرعه «عزیز الله» نامیده شده .

ملاک این عین نیز جمعی کثیر از زارع حکم آباد اند . مجرای آن نیز از مشرق به مغرب است^۲

«و نیز قنات میرزا علی که از آن محله کوچکی بنام میرزا علی است و آن را دیزه گویند و متصل به حکم آباد است و این عین به آنجا جاری است^۳ ، و نیز «قنات ایلانلو که کهریزی باستانی است و بکوی حکم آباد رود از جانب مشرق^۴ و نیز قنات

۱- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۶۸ ، نسخه خطی ص ۷۳

۲ - ایضادارالسلطنه تبریز ص ۴۲

۳ - ایضاص ۴۶ ، نسخه خطی ص ۴۲

۴ - ایضاص ۴۶ نسخه خطی ص ۴۶

منطش که کهریزی باستانی است از مشرق به مغرب جاری بمزرعه عزیرالله که از مزارع کوی حکم آباد است رود.

و نیز قنات قصر که از مزارع حکم آباد است جاری است از مشرق، کهریزی وسط و بسیار کهنه است. این مزرعه را بدفتر قصر نویسند و بومیان کوشک نامند^۱ حکم آباد را در تداول مردم تبریز «هکماوار» خوانند. و در وقفنامه مطهریه «حکما باد» نوشته شده است.

محله خیابان

این محله از محلات شرقی تبریز است و از شمال به محلات ششکلان و پل سنگی و باغمیشه، و از جنوب به محله مارالان، و از مغرب به راسته کوچه و نوبر، و از مشرق به باغهای قریه بارنج محدود است. این محله را کویها و برزهای بسیار است که. دمشقیه، دالان میرزارضا، قوللار، کلانتر کوچه، بازار میرزا نصرالله، دلخون، کوی قره باغیها، از آن جمله بشمار می رود.

مرکز آن میدان قطب است که اهالی آن را، قورت میدانی، گویند که بمعنی میدان گرگ می باشد و آن چنانکه سپس خواهیم گفت محل گرگ بازی و مسابقه بین گرگان محلات دیگر بوده است

از مساجد این محله، مسجد کبود از بناهای جهان شاه آق قویونلو است که شرح آن در جای خود خواهد آمد.

آب اصلی این محله از قنات زبیده خاتون تامین میشود که به غلط حفر آن را به زبیده زن هارون الرشید نسبت داده اند.

باقرخان سالار ملی از پیشوایان و مجاهدان صدر مشروطیت ایران، و نیز شیخ محمد خیابانی از اهل این محله بودند.

در این محله صنعت قالی بافی رواج فراوان دارد و قریب پنجاه کارگاه قالی

بافی در آنجا برپاست^۱. نادر میرزا درباره این محله چنین مینویسد:

«خیابان در مشرق شهر است کویی است بزرگ که هر که از عراق آید نخست وارد شود به خیابانی طولانی و عریض که سه ربع فرسنگ طول و شصت ذرع عرض آنست بدان سال که من به تبریز آمدم این خیابان از دوسوی نهری روان داشت و بکنار آن نهرها درختهای نازو (تبریزی) و سراسر سایه افکن و همه آن بیدها بیک خط نشانده بودند، و آنرا را نگاهبانان با اجری از دیوان خلافت. درختها کهن سال بود یک یک بیریدند و بجای آن نهال غرس نمودند تا یکسره از آن خالی شد، تا به سال یک هزار و دو بیست و نود که شاهنشاه مابفرنگستان سفر فرمود و بدین شهر گذار کرد از پیش بحکم ولیعهد و کنایت صاحب دیوان میرزا فتحعلی خان شیرازی بتازه جویها عمارت کردند. نهال نارون و بید و صنوبر نشانند. نگاهبانان بگماشتند.

اکنون اندک صفایی یافته گرچه بیایه اولین نرسیده و نرسد.

این کوی را برز نهاست. کدخدای آن امروز کریمخان است و اینکار از نیا (جد) بدو مانده که نام او نیز کریمخان بوده بروزگار نایب السلطنه عباس میرزا. مردی شناخته و کارگذاری نیک بود، تا باول پادشاهی محمدشاه وزیر بزرگ حاجی میرزا آقاسی ایروانی که کینه‌ای از آن مرد بدل داشت، او را تهمت بر بست و بر- انداخت و روزگاری آواره بود تا جهان بدورد کرد^۲.

نادر میرزا درباره قنات زبیده چنین مینویسد:

«گویند این کهریز بفرمان زبیده بریده‌اند آنگاه که شهر آبادان کرد. من گویم مردم بیگمان از همین نام به غلط افتاده‌اند که این مدینه را بانی زبیده بنت- جعفر است. قبرستانی است به کوی خیابان نزدیک به شاه راه اکنون به میان آبادی

۱- طرح جامع تبریز

۲- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۵۹، نسخه خطی ص ۶۱

افتاده آنجا قبری است و بر آن سنگی بود صافی از رخام بطول يك گز و نیم و بعرض يك گز تبریزی و آن سنگ را متنی بود منقور یادداشت زبیده نامی بیولاد (بر آورده و تاریخ وفات آن زن و کتابه از آیات قرآن کریم نبشندای باخطلی بس زیبا، من آن ندیدم عم زاده‌ای از من چند نوبت دیده بود و از نیکی سنگ و خط و نقر سخنها میگفت. بسال یک هزار و دو بیست و نود هشت صاحب شرط (رئیس شهر بانی) که امیری است از دوده قاجار نزدیک سرای خود گرما به همی ساخت شباهنگام گـردونی (ارابه‌ای) بفرستاد آن سنگ از آن قبر برگرفتند و بیاوردند دیگر شب بفرمود تا نقراران آن کتابه و بنشته محو کنند.

حجاری مرا گفت سه تن بودیم از این کارتن زدیم که خود بزه بود میبایستی قرآن عظیم محو کردیم. صاحب شرطه بفرمود چوبکیان (پاسبانان) ما را فرو- کوفتند بناچار کردیم. اکنون توده‌ای است (از خاك) و سنگ (بدون کتابه) آنجاست. بسالهای نخست که من به تبریز آمدم نامدار تراز چشمه زبیده نشنیدم. آبی گوارا و وافر داشت و در قصور پادشاهی جاری و قسمتی بزرگ از شهر بدان مشروب میشد. بتدریج بر هر طرف آن چاهها و نقبها فرو بردند تا آن که ریز بزرگ منطمس (کورو خراب) شده و میاه آن به کاریزهای همسایه راه یافت و بخوشید^۱

از قنات‌های این محله دیگر که ریز خواجه قاسم است و مدار آن بر شانزده شبانه روز است مالکان آن متعددند. در اول خیابان دهنه آن است بعضی از بساتین آن کوی را از اول خیابان سیراب می نماید^۲

دیگر قنات کشیش است: «این عین در اوایل کوی خیابان نخست بیانی که بهمین نام شهرت دارد جاری است. پس از آن بدان حوالی بستانهای دیگر مشروب سازد. گویند بدان بستان نشان عمارتی نیز باشد و اکنون تلی است»^۳

۱- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۳۵ ؛ نسخه خطی ص ۳۳

۲- « » » ص ۴۱ ؛ نسخه خطی ص ۴۰

۳- « » » ص ۴۷ ؛ نسخه خطی ص ۴۸

دیگر ، قنات فتح آباد است بنام روستایی که سر رشته این کهریز آنجا باشد به جنوب شرقی تبریز ... اکنون از اول خیابان شهر جاری باشد^۱

کر بلائی در روضات الجنان در ذکر مزار شیخ که مال خجندی مینویسد .
«در سر خیابان تبریز موضعی است مشهور و معروف به عبدالله جبه چی»^۲

جبه به فتح جیمو باء مشدد اسلحه و آلت حرب و جبه خانه انبار اسلحه است. تاجندی پیش انتهای خیابان غربی دارائی را که به بازار کفشان میرسد «دهنه جبه خانه» می گفتند. کر بلائی در ذکر کرامات بابا مزید از مشایخ صوفیه از مسجد خلیلان بر در دروازه ری یاد میکند^۳ که بایستی در همین محله خیابان بوده باشد زیرا بنا به نوشته های قدیم دروازه ری تطبیق با دروازه خیابان میکند که هنوز آثار آن باقی است و از آن راه به ری و عراق میرفته اند.

بعضی از متاخران، مسجد خلیلان را با مسجد حاجی کاظم واقع در کوچه «گرو» از کوی های محله شتر بان تطبیق کرده اند که ظاهراً درست نیست زیرا بنا به تصریح کر بلائی مسجد خلیلان در دروازه ری بوده و خیلی بعید می نماید که دروازه ری از طرف شمالی شهر باشد.

گفتیم که مرکز محله خیابان میدان قطب است که مردم آنرا بترکی، قورت میدانی میگویند و ظاهراً در همین سالهای اخیر شهرداری آن را تبدیل به، میدان قطب، کرده است. و صحیح همان «قورت میدانی» بمعنی میدان گرگ است که در تداول مردم معمول می باشد.

یکی از تفریحات مردم قدیم تبریز گرگ بازی بود مانند گاو بازی در نزد مردم اسپانیا. لوطیان هر محل گرگهای نر را در کوچکی می گرفتند و تربیت میکردند و چون بزرگتر میشدند آنها را در این میدان آورده بجان یکدیگر میانداختند و

۱- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه ص ۵۴ ؛ نسخه خطی ص ۵۶

۲- روضات الجنان ص ۵۰۱

۳- روضات » ص ۵۹

از هر محله گرگی درنده برای مسابقه می آوردند و مردم در دو طرف سلاح پوشیده حاضر بودند پس پوزه گرگان را بسته آنها را یکدیگر حمله میدادند. گرگها با دهان بسته یکدیگر را مالش میدادند و با غوش میفشردند هر دسته از هر سو گرگ محله خود را با آواز بلند میستودند و اصطلاح معروف آنروز را که «گرگ ما خوب به بغل آمد» تکرار میکردند و آنچنان در این مسابقه بر یکدیگر مفاخره میکردند که به جوش و خروش آمده کار از سخن به جنگ و ستیز میکشید و گاه میشد که صد تن در این میانه کشته و یا مجروح میشدند چون این مسابقه خطرناک موجب بی نظمی و اتلاف نفوس بود شاه عباس این رسم را منسوخ کرد.

تبریزیان در بردن و کامیابی گرگ محله خود چنان غیرت و تعصب داشتند که گویند پیر صد ساله ای را گفتند گرگ فلان محله فرزند جوان ترا شکم بدرید و او بمرد گفت بگویند که گرگ ما خوب به بغل آمد یا آن گرگ، گفتند که گرگ محله ما گفت پس مرا مردن پسر سهل باشد^۱ «

محله دمشقیه

در پیش گفتیم یکی از کویهای تبریز محله خیابان دمشقیه است و آن محله کوچکی است از محلات شرقی تبریز و منسوب به دمشق خواجه است و در آنجا سابقا باغ و عمارت بزرگی بوده است که اکنون آثاری از آن برجای نیست. این بنا را بغداد خاتون دختر امیر چوپان بنام برادرش دمشق خواجه بنا کرده و از آن جهت آنرا دمشقیه گویند. در این محله و شاید در حوالی باغ بزرگی که در آنجا وجود داشت مقبره مخروبه و آثاری از يك گورستان قدیمی تا چهل سال پیش مشهود بود و حاجی میرزا کاظم اعتضاد الممالک مربی و مشوق نادر میرزا صاحب تاریخ تبریز، مسجدی در خاک آن مقبره بنا نهاده و قبر میرزا تقی قاضی پسر میرزا محمد قاضی طباطبائی نیز در آن مقبره است^۱

۱- نادر میرزا - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۲۳۶

۲- روضات الجنان ص ۵۲۳ و حواشی آن ص ۶۱۳

خطیب

این محله در جنوب غربی تبریز و تاجندی پیش دهی بود که در تقسیمات جدید جزء شهر گردیده است از شمال به محلات آخونی و شام غازان، و از جنوب به کشتزارهای دیه لاله و از مشرق به شاه‌آباد و وزیر آباد و از مغرب به شاهراه مراغه و تبریز محدود است.

میدان اصلی آن «میدانچه» خوانده میشود که در آن مظهر قنات آبی؛ درخت نارون کهنی نمودار است این محله راسه قنات پر آب است که معروفترین آنها، قنات حرم، که کشتزارهای اطراف را مشروب میکند آب آشامیدنی مردم تاپیش از لوله کشی از قنات «حیدر بیك» بوده است و هنوز هم برای آشامیدن از آن استفاده میکنند.

صنعت قالی بافی در این محله رواج فراوان دارد و بالغ بر بیست و پنج کارگاه فرش بافی در آنجا برپاست^۱

نادر میرزا از چند قنات که در این محله روان بوده یاد کرده مینویسد: «قنات حاجی عباس: این عین از جانب جنوب آید از یانق پس بسوی مغرب گردیده و بروستای خطیب که اکنون کوئی از تبریز است جاری شود. باز گوید: «قنات خطیب» باسم همان وستا و خاصه خطیب است بیانق حفر شده از سوی جنوب و نیز: قنات ملاعلی. «این قنات از جنوب آید و به مزارع خطیب رود» و نیز: «قنات حیدر بیك: این چشمه به مزرعه و باغی رود که خان باغی نامند و آن بنزدیک خطیب باشد. این نیز جنوبی است در تلهای یانق حفر شده» و نیز: «قنات حرم که حوالی خطیب را آبیاری کند»^۲

۱- طرح جامع تبریز

۲- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۵۱؛ نسخه خطی ص ۵۴

بمعنی دروازه سرد رود که آنرا دروازه گجیل نیز می‌گفتند. از دروازه‌های قدیم تبریز بوده و در آنجا کویی بنام «درب سرد» نیز وجود داشته است. نادر میرزا درباره این کوی چنین مینویسد:

«کویی است کوچک در مغرب شهر نیک آبادان همه اهل ثروت و تجار و اعیان باشند و هیچ بستان نباشد»^۱

در این کوی مزار و مرقد گروهی از علمای حدادیه که منسوب به حداد یعنی بواب و دربان است بوده است. کربلائی مینویسد: در درآمد کوچه قاسم بیك بجانب دست راست گنبدی است عالی، سدگنبد در حوالی یکدیگر واقع شده از درب سرد بکوچه قاسم بیك می‌آیند اولین از علمای حدادی است و آخرین از شرف الدین عثمان لا کوشی است که گویا وزیر و نویسنده بوده و میانین راصاحب معلوم نیست این علمای حدادیه جمعی بودند در کمال فضایل و کمالات و تبحر در علوم و شأن رفیعی، مدرسه‌ای در سرانگشت (انگج) بوده از ایشان که حالا مندرس است^۲

راسته کوچه

این محله در مرکز شهر واقع شده، از شمال به مهران رود و از جنوب به مه‌ادمین (میار میار)، و از مشرق به کوی حرم خانه و از مغرب به محله سنجران محدود است. مرکز محله را «میدان دیک باشی» گویند، و خود چهار راهی است که کوچه‌های اصلی محله از آن منشعب می‌شود.

مسجد اصلی محله در میدان دیک باشی و معروف به مسجد آیه الله انگجی است. بیشتر مساجد مشهور تبریز در این محله واقع است که معروفترین آنها مسجد جامع (جمعه مسجد) یا طالبیه، و مساجد مقبره، صادقیه، شهیدی (خاله اوغلی) خلخالی، قزللی، زنجیرک، هفتاد ستونی، و مسجد مفید آقا.

۱- ایضاً نادر میرزا ص ۶۹

۲- روضات الجنان ص ۴۴۲ و ۵۹۱

چون این محله در کنار بازار قرار گرفته، بیشتر ساکنان آن از بازارگانان و توانگرانند^۱. راسته کوچه از مستحذات نایب السلطنه عباس میرزا است و سبب احداث آن حمل و نقل توبهای عراده دار از آن راه به ماوراء ارس برای جنگ با روسیه بوده است

این کوچه از محل معروف به میدان دیک باشی راست و مستقیم تا نزدیکی مهرانرود از جنوب به شمال کشیده شده، و ابتدای آن کوچه ای است که درست در مقابل کوچه، امین اوقاف، واقع شده است^۲

یکی از برزنیهای این محله، انگج، نام دارد. و آن را در رسائل و نامه ها چنین نویسند. ولی در کتب قدیم از جمله روضات الجنان کربلائی، انگشت، و سرانگشت آمده است، در تداول عامه تبریز، انگش، به حذف تاء مشهور است و سرانگشت یعنی سرو محل انگشت مانند. سرو بجویه و سرخیابان، و سرچشمه. و تاء در آخر آن الحاقی و از نوع تاء، خورش (خورش) است.

معنی انگش در لهجه تبریزی. گودال و چاله کم عمق باشد که در مصب آب برای تقسیم و گرداندن آب از ممری به ممر دیگر حفر می کنند^۳

نادر میرزا در این باره چنین نویسد:

این کلمه تحریف انگشت پهلوی است اگر سرائی يك ماسوره بهره (آب) دارد يك ثقبه کاوند و یاد و سوراخ که باشد و هر چه بیشتر بود و ثقبه ها بیش باشد و آب از آن ثقبه ها آن سوریزد که اندازه ماسوره باشد که تخته ای از چوب سوراخ نمایند باندازه بنصری (انگشت کوچک) که در آن ثقبه بصعوبت رود و بهر سر کوچه جایی باشد که انگج نامند و این کلمه تحریف انگشت پهلوی است^۴

۱ - طرح جامع تبریز

۲ - ملحقات تاریخ تبریز نوشته آقای سلطان القرائی ص ۱۱۸

۳ - روضات الجنان ص ۵۹۲

۴ - تاریخ دار السلطنه ص ۴۲ بانسخه خطی ص ۴۲

محلۀ سرخاب

از محلات شمالی شهر است از شمال به کوه‌های عینعلی و از مغرب به شتربان و از جنوب به مهرانرود و قسمتی از محلۀ ششکالان، و از مشرق به محلات ششکالان و سیلاب محدود است.

محلۀ سرخاب مشتمل بر دو قسمت است که يك حاشید و دامنه کوه و دیگری دشت می باشد.

مرکز محلۀ «بازارچه سید» خوانده می شود بیش از پانزده مسجد در این محلۀ ساخته اند که معروفترین آنها مسجد سید حمزه است.

آبشخور این محلۀ از قنات «شاه چلبی» است قناتهای دیگری مانند حسن پادشاه و خواجه علی بيك نیز در آن محلۀ جاری است.

مردمی که در حاشیه کوه زندگی می کنند زاغه‌هایی از گل برای خود ساخته اند و از تنگدست ترین مردم تبریز بشمار میروند

نادر میرزا درباره آن محلۀ چنین مینویسد:

«سرخاب کوی باستانی بزرگست و (آ نرا) بنام آن کوه خوانده اند که کوی (در دامنه) آن است این کوی مرتفع و مشرف بر همه شهر است هوای آن نیک و باعتدال است. روزها بتابستان گرمتر باشد که خورشید بر این کوه خشک تابد چون پاسی از شب بگذرد و سنگها را گرمی برود هوای نیک شود خاک این کوی سخت و باریک مخلوط است و بزمین آن رطوبت نباشد بساتین این کوی کمتر است. توت بیدانه و بادام و فندق و امروود (گلایی) آن نیکوست. کدخدای آن امروز میرزا جوادخان فرزندان حاجی میرزا علی وکیل دیوانخانه و از خاندان بزرگست. بقعۀ مبارکه سید حمزه در این کوی است که زیارتگاه تمامی مردم شهر است، و این بقعه در وسط این کوی است^۱». درباره قناتهای این محلۀ مینویسد:

«قنات حسن پادشاه - (منسوب به اوزن حسن آق قویونلو است) «این قنات از مشرق بمغرب بکوی سرخاب و شتر بان تا به مسجد و مدرسه آن پادشاه (محل صاحب الامر فعلی) جاری است آب آن اعذب میاه تبریز است.

آن پادشاه نهری کرده تا بارنج همه جا بساحل مهران رود که بمدد آن (چاهها) پر آب بود . اکنون که رودخانه مهران از شهر قطع شده این چشمه نیز خشک و مجری خالی است مگر که رود را آب باشد»^۱

دیگر قنات شاه چلبی: «عینی قدیم است این قنات سالها خشک بود نواب عباس میرزا به آبادانی آن فرمان داد . آب نیکو جاری شد. رشته این قنات تا - بروستای کند رود که تا تبریز دوفر سنگ و نیم است امتداد یافته آب آن بحدی است که بفرمان آن شاهزاده در دامنه کوه سرخاب طاحونه‌ها (آسیابها) ساختند. امروز آن طواحین خراب است. آن پادشاهزاده این چشمه بدان حفر کرده که در انجام زندگانی باغی در دامان سرخاب طرح انداخته بود ، چون بدان سوی آبی دیگر نبود این قنات حفر و عمارت فرمود که آن جای آبیاری شود. چون این قنات آباد و آب جاری شد فرزند سیم (عباس میرزا) جهانگیر میرزا تملك نمود. اکنون نیز به فرزندان این امیرزاده حاجی حسین میرزا که در نویسکان منزل دارد بوراثت رسیده ، بیشتر خانه و باغچه باغمیشه و خانه‌های کوی سرخاب که آب حسن پادشاه بر آن مشرف نیست از این قنات بهره برند و بهر ماسوره که بومیان لوله نامند سه تومان قیمت گیرند و به نوبت آبیاری کنند. نمای این قنات چون خرج از حساب وضع کند نزدیک به هفتصد تومان این زمان است»^۲

قنات خواجه علی بیك : «آبی بس گواراست و بیشتر اصل آب این قنات وقف است. متولی بمردم باغمیشه و سرخاب و شتر بان فروشد. این چشمه نیز از مشرق به مغرب جاری است»^۳

۱- ایضاً ص ۳۵ ۲- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۳۶ ، نسخه خطی ص ۳۴

۳- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۴۱ ؛ نسخه خطی ص ۴۰

در تذکره دولتشاه سمرقندی نام این کوی، ولایت سرخاب آمده است و این تسمیه دلالت بروسعت و بزرگی این محله میکند^۱

بعضی از کوچه‌های قدیم سرخاب

در روضات الجنان کربلایی جایی بنام درب اعلی آمده که ظاهراً محل عمارت حکومتی و در سرخاب واقع بوده است چنانکه مینویسد: «مرفد و مزار سلطان میر-حیدر تونی در درب اعلی، تکیه‌ای است مشهور ...»

در زمان سلطنت میرزا اسکندر در سنه ۸۳۰ بدرود کرد^۲. «آقای سلطان-القرایی در حواشی این کتاب مینویسد:

در اوایل محله سرخاب بین جنوب غربی مقبره سید حمزه و ساحل شمالی مهران رود تقریباً در جهت غربی محله ششکالان نزدیک به پل قاری جایی است معروف به تکیه حیدر آنجا محل مقبره و تکیه سلطان میرحیدر تونی است و درب اعلی هم در آن حوالی بوده است. جماعتی از درویشان و طایفه صوفیه از دور و نزدیک و از بلاد عثمانی نیز به آن تکیه رفت و آمد داشته‌اند و بآبادی و رونق آن اهتمام می‌ورزیده‌اند. تا ایام شاه عباس اول معمور و آسیمی از خرابکاری طرفین (شیعه و سنی) نیافته بود. شاه عباس آنجا را بالوث تهمت فسق آلوده کرده منهدم ساخت. این خرابه یا قسمتی از آن تا اواخر سلسله قاجاریه بانام اصلی باقی و مشخص بوده است. امروز از آن ویرانه اثری بجای نیست، همه را خانه و عمارت ساخته‌اند و ظاهراً قسمتی از زمین یا حیاط تکیه داخل خیابانی است که در آن حوالی از جنوب بسوی شمال کشیده شده است.

این سلطان میرحیدر تونی (در گذشته در ۸۳۰) که با لقب قطب‌الدین نیز خوانده‌اند و مولد او باکو و مدفنش تبریز و معاصر قره یوسف (در گذشته در ۸۲۳)

۱- رك : تذكرة الشعراى دولتشاه سمرقندى طبع تهران ۱۳۳۷ شمسی فهرست اعلام

۲- روضات الجنان ص ۴۶۷ و ص ۵۹۶

و پسرش قره اسکندر (در گذشته در ۸۴۱) بوده است ، باقطب‌الدین حیدر ترك نژاد (در گذشته در ۶۱۸) که مرید خواجه احمد یسوی و در خراسان در تربت حیدریه مدفونست نسبتی ندارد.

جماعت حیدریان را بعضی مانند قاضی نورالله شوشتری و محمد حسن خان اعتمادالسلطنه بهمین سلطان میر حیدر تونی نسبت داده‌اند^۱ و بعضی مانند حمدالله مستوفی و خواندمیر ایشان را از پیروان قطب‌الدین حیدر ترك که در خراسان مدفون است میدانند ، و بعضی آنان را به سلطان حیدر- پدشاه اسمعیل صفوی منسوب دانسته‌اند که نبایستی درست باشد. صاحب تاریخ اولاد الاطهار او را سید و امام زاده دانسته و نسب وی را چنین آورده است :

«از آن جمله در درب اعلی مزار سیدعالی نسب سیدحیدر است این شمس- الدین علی بن سید محمود بن سیدعلاءالدین بن سید حسن بن سید جعفر بن سیدبرهان الدین بن سید ابوالقاسم بن سید عبدالله بن الامام الهمام حضرت موسی بن جعفر . مولدش از بلده بادکوبه شروان بود و در شهرتون نشو و نما یافته از آن جهت به تونی مشهور است و باعتقاد بعضی مولدش در قصبه تون خراسان است و در سنه ثلثین و سبعمائه ۲۷۳۰ از دار فنا متوجه بمنزل عالم بقا گشتند است^۲

و نیز کربلائی در شرح مرقد خواجه عبدالرحیم اثر آبادی از کوچه‌ای بنام ، «اچاباد» در سرخاب یاد میکند و مینویسد که : «وی تبریزی اند منسوب به کوچه- اچاباد که کوچه معینی است در تبریز در حوالی درب اعلی»^۳

۱- روضات الجنان ص ۴۶۷

۲- ظاهراً این تاریخ اشتباه است و چنانکه در بالا گذشت بایستی صحح آن ثلثین و ثمانمائه ۸۳۰ باشد

۳- تاریخ اولاد الاطهار ص ۹۸ - ۹۹

۴- ردخات الجنان ص ۱۱۵

و نیز در شرح مرقد ابو محمد نورالدین عبدالرحیم البزازی از کوچه‌ای بنام «بطلال آباد» که در درب اعلی در سرخاب واقع بوده یاد کرده است.^۱

و نیز مینویسد: «مرقد خاتونان سرا پرده کتمان، هفت خواهران علیهن الر حمه در حوالی درب اعلی، موضع معینی است و آنجا را هفت خواهران می‌گویند. چنین مشهور است که ایشان فرزندان حضرت امام موسی کاظم‌اند...»

بهر حال مزار است و در قدیم الایام نیز آنجا مدرسه و دارالنبیاء بوده که تعلق بحضرت سلطان النقباء امیر سید مهدی حسنی نقیب رحمه الله که در مدفونین سرخاب مذکور شدند داشته، حالا از آنها اسم و رسم نمانده الا مقابر این اعزه^۲

و نیز در شرح مرقد پیر سلیمان شاه جوهری مینویسد که: «مزار او در سرخاب نزدیک بمزار بیرلیفی بطرف شمال واقع است وی تبریزی است زاویه‌ای داشته در حوالی صاحب آباد، در حوالی پل پیر که الحال به پل یوسف بیگ مشهور است^۳

نامهای کوچه‌ها و مساجد و تکیه‌های سرخاب که در مزار است ملاحظه‌ای از آنها یاد شده از این قرار است:

شارع بابا مزید، دره گراب (گرو)، شارع بابا حسن، کوچه جاروب بندگان گود عرب^۴؛ آجادیاد که کوچه‌ای بوده است در حوالی درب اعلی، خانه‌های ساربانقلی، کوچه سرخاب، محب کبود، پای منار سرخاب، مسجد خلیلان، عمارت بیگم، دولتخانه جدید، کوچه حسین بیگ، تکیه میر مهدی.

علاوه بر مقابر متفرقه که در کوی سرخاب وجود داشته آن کوی را سه مزار مشهور به نامهای: مزار بابا حسن، مزار بابا مزید، و مقبرة الشعراء بوده است.

از این مقابر: مزار بابا حسن و بابا مزید اختصاص به باباها و پیران تصوف داشته ولی مقبره سوم بمناسبت دفن تدریجی شعرا در آن محل بنام «مقبره الشعرا

۱- ایضاً روضات الجنات ص ۲۶۸ ۲- ایضاً ص ۴۶۷ ۳- ایضاً ص ۱۷۵

۴- نام گود عرب. در روضات الجنان «گنبد ودوله عرب» آمده است (رک: روضات

مشهور شده است^۱

حافظ حسین کربلائی تبریزی مینویسد: که سرخاب مزار است از مزارات مشهور تبریز بر جانب شمال آن شهر در پای کوه سرخ واقع است، بسیار بسیار مزار مروح و پر صفا است و محل قبور اکابر اولیاء. رفعت شأن و اعتلای مکان آن گورستان را از اینجا میتوان قیاس نمود که حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی از کمال اعتقاد میفرموده اند که هر که از تبریز می آید و بجانب مامیل می نماید تحفه او باید که خاک پاک سرخاب باشد.

در فضایل مدفونین سرخاب سخنان غریب و معارف عجیب بیان فرموده اند و تبریز و تبریزیان را بسیار می ستوده چنانکه در مثنوی نیز شمه ای از آن واقع است:

ساربانان بار بگشا ز اشتران شهر تبریز است و کوی دلستان
فر فردوسی است این پالیز را شعله عرشی است این تبریز را
هر زمانی نور روح انگیز جان از فراز عرش بر تبریزیان
چنین مروی است که در وقت ارتحال قدوه اهل حال، خاک بسیار از تراب سرخاب جمع شده بود وصیت فرمودند که این خاکها را در قبر من پهن سازید که من نیز در خاک سرخاب مدفون باشم:
به تبریز ار شوی ساکن زهی دولت زهی رفعت

به سرخاب ار شوی مدفون زهی روحا زهی راحت
بی تکلف در فضیلت سرخاب این دلیل کافی و این نقل وافی است و در آن مزار قبور بسیار از صحابه کبار و تابعین ابرار و اخیار و قبیع تابعین و اولیاء اهل کشف و

۱ - عزیز دولت آبادی مقبرة الشعراى سرخاب (نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره سوم سال شانزدهم)

و نیز در شرح مرقد ابو محمد نورالدین عبدالرحیم البزازی از کوچهای بنام «بطل آباد» که در درب اعلی در سرخاب واقع بوده یاد کرده است.^۱

و نیز مینویسد: «مرقد خاتونان سرا پرده کتمان، هفت خواهران علیهن الرحمه در حوالی درب اعلی، موضع معینی است و آنجا را هفت خواهران می گویند. چنین مشهور است که ایشان فرزندان حضرت امام موسی کاظم اند...»

بهر حال مزار است و در قدیم الایام نیز آنجا مدرسه و دارالنبیاء بوده که تعلق بحضرت سلطان النبلاء امیر سید مهدی حسنی نقیب رحمه الله که در مدفونین سرخاب مذکور شدند داشته، حالا از آنها اسم و رسم نمانده الامقابر این اعزه^۲

و نیز در شرح مرقد پیر سلیمان شاه جوهری مینویسد که: «مزار او در سرخاب نزدیک بمزار بیرلیفی بطرف شمال واقع است وی تبریزی است زاویه ای داشته در حوالی صاحب آباد، در حوالی پل پیر که الحال به پل یوسف بیگ مشهور است^۳

نامهای کوچها و مساجد و تکیه های سرخاب که در مزار است ملاحظه می شود از آنها یاد شده از این قرار است:

شارع بابا مزید، دره گراب (گرو)، شارع بابا حسن، کوچه جاروب بندگان گود عرب^۴؛ آجادیاد که کوچه ای بوده است در حوالی درب اعلی، خانه های ساربانقلی، کوچه سرخاب، محب کبود، پای منار سرخاب، مسجد خلیلان، عمارت بیگم، دولتخانه جدید، کوچه حسین بیگ، تکیه میر مهدی.

علاوه بر مقابر متفرقه که در کوی سرخاب وجود داشته آن کوی را سه مزار مشهور به نامهای: مزار بابا حسن، مزار بابا مزید، و مقبرة الشعراء بوده است.

از این مقابر: مزار بابا حسن و بابا مزید اختصاص به باباها و پیران تصوف داشته ولی مقبره سوم بمناسبت دفن تدریجی شعرا در آن محل بنام «مقبره الشعراء

۱- ایضاً روضات الجنات ص ۲۶۸ ۲- ایضاً ص ۴۶۷ ۳- ایضاً ص ۱۷۵

۴- نام گود عرب. در روضات الجنان «گنبد ودوله عرب» آمده است (رك: روضات

مشهور شده است^۱

حافظ حسین کربلائی تبریزی مینویسد: که سرخاب مزارست از مزارات مشهور تبریز بر جانب شمال آن شهر در پای کوه سرخ واقع است، بسیار بسیار مزار مروح و پر صفا است و محل قبور اکابر اولیاء. رفعت شأن و اعتلای مکان آن گورستان را از اینجا میتوان قیاس نمود که حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی از کمال اعتقاد میفرموده اند که هر که از تبریز می آید و بجانب مامیل می نماید تحفه او باید که خاك پاك سرخاب باشد.

در فضایل مدفونین سرخاب سخنان غریب و معارف عجیب بیان فرموده اند و تبریز و تبریزیان را بسیار می ستوده چنانکه در مثنوی نیز شمه ای از آن واقع است:

ساربانان بار بگشا ز اشتران شهر تبریز است و کوی دلستان
فر فردوسی است این پالیز را شعله عرشی است این تبریز را
هر زمانی نور روح انگیز جان از فراز عرش بر تبریزیان
چنین مروی است که در وقت ارتحال قدوه اهل حال، خاك بسیار از تراب سرخاب جمع شده بود وصیت فرمودند که این خاکها را در قبر من پهن سازید که من نیز در خاك سرخاب مدفون باشم:
به تبریز ار شوی ساکن زهی دولت زهی رفعت

به سرخاب ارشوی مدفون زهی روحا زهی راحت
بی تکلف در فضیلت سرخاب این دلیل کافی و این نقل وافی است و در آن مزار قبور بسیار از صحابه کبار و تابعین ابرار و اخیار و قبع تابعین و اولیاء اهل کشف و

۱ - عزیز دولت آبادی مقبرة الشعراى سرخاب (نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره سوم سال شانزدهم)

یقین و مشایخ سلف و خلف و علمای اعلام و فضایل کرام واقع است^۱

مقبرة الشعراء - بنابر مشهور در محله سرخاب گورستانی بوده که آنرا مقبرة الشعراء می‌گفتند امروز از آن مقبره هیچ اثری باقی نیست. نادر میرزا در آن باره چنین می‌نویسد:

«این گورستانی معروف بود بکوی سرخاب. اکنون بدین کوی گورستانها باشد کوچک و بزرگ ندانم که این مقبره کدام باشد. مگر آنکه در این کوی به جنب بقعه سید حمزه مقبره‌ای عمارت کرده برای مدفن میرزا عیسی حسینی فراهانی که قائم مقام صدارت ایران و دستور (وزیر) نایب السلطنه عباس میرزا و لایحه بود و بسوی مشرق آن مقبره قبرستانی است بس کهنه، از بعضی شنیده‌ام که مقبرة الشعراء آنجا باشد. آن شعرا و فصحا که از بومیان تبریزند لطفعلی بیگ بیکدلی بتذکره خود نام چهل تن را نبشته است^۲

کربلائی در شرح مرقد خاقانی از باغی بنام، باغ بیگم، نام می‌برد و مینویسد: «مرقد ملک الشعراء افضل الدین ابراهیم بن نجیب الدین علی شروانی المشتهر بتخلصه خاقانی نزدیک بمزار حضرت بابا حسن است از راهی که باغ بیگم می‌روند بجانب دست چپ مدفونست.

خواجه ظهیر و شاهفور نیشابوری هر دو آنجا مدفونند آن محل را مقبرة الشعراء می‌گفته‌اند جای مشخص و معین بوده حالاً مندرس و منظوی است نه اثر از آنجا ماند و نه آثار^۳

و نیز مینویسد که «مرقد حضرت پیر رازیار در جنب باغ بیگم است، از مزارات مشهور سرخاب است^۴

۱ - روضات الجنان ص ۴۷

۲ - تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۱۳۳-۱۴۰

۳ - روضات الجنان ص ۱۷۵، ایضا ص ۲۰۱

۴ - ایضا ص ۲۰۷

ملاحشری در مزارت تبریز مینویسد که:

«مزار پیر قندیل (پرقندیل) در ابتدای سرخاب در جوار مقبرة الشعراء واقع شده است چنین گویند که وی چراغچی بابا حسن بوده چون خدمت قنادیل بوی مرجوع بوده بدان واسطه پیر قندیلی میگویند و حکیم اسدی طوسی صاحب گرشاسب نامه در زیر پای وی آسوده است»^۱

کر بلائی می نویسد در پای مزار پیر قندیلی مزار عزیزی است اسدی تخلص و بر لوح مزار او این (دوبیت مرقوم است):

معنی طلبان بادیه و عمر بریدند

تا تصفیه کردند حیات ابدی را

شکرانه اسباب حیاتی که تو را هست

يك فاتحه بفرست روان اسدی را

و در آن طرف راه بجانب دست راست مزار مولانا مانی شاعر نقاش شیرازی است که در اوایل شاه اسماعیل (صفوی) نشو و نما یافت و خالی از تقریبی نبود تا با آخر باغواي مغویان کشته گشت و آنجا مدفون است. و حالا از قبرش اثر پیدانیست^۲

دولتشاه سمرقندی در تذکره خود می نویسد که «وفات خاقانی در شهر تبریز بوده در سنه اثنین و ثمانین و خمسایه ۵۸۲ و در سرخاب تبریز آسوده است و مرقد او الیوم مشهور و مقرر است، قبر افضل الدین ظهیر الدین طاهر بن محمد فاریابی، و ملک الشعراء شاهفور بن محمد اشهری نیشابوری هر دو در پهلوی خاقانی است»^۳. نیز می نویسد: بعد از آنکه ظهیر مدتی ملازمت سلاطین و حکام نمود آخر استعفا خواست و بطاعت و علم مشغول گشت و در محروسة تبریز ساکن شد وفات او در تبریز بود در شهر سنه ثمان و تسعین و خمسایه ۵۹۸ بروز گار دولت قزل ارسلان و سرخاب

۱ - مزارات حشری ص ۱۰۵-۱۰۷

۲ - روضات الجنان ص ۲۱۱

۳ - تذکره الشعراء طبع تهران ۱۳۳۷ شمسی ص ۹۲

در جنب خاقانی مدفون است»^۱

و نیز می نویسد: «نسب شاهفور (شاپور) نیشابوری به حکیم عمر خیام میرسد وفات او نیز در تبریز بوده در شهر سنده ستمایه ۶۰۰ و قبر او در سرخاب است در جنب خاقانی و ظهیرالدین فاریابی»^۲.

خانیکوف در احوال خاقانی می نویسد که قبر او در جوار دو شاعر معروف - ظهیرالدین فاریابی و شاهفور بن محمد اشهری نیشابوری در مقبره الشعرا ی تبریز در سرخاب بوده، و او در سال ۱۸۵۵ م از دو پیر مرد از مردم تبریز شنیده که این مقبره پیش از زلزله های اخیر برجا بوده ولی اکنون از آن اثری بجای نیست. سپس خانیکوف می گوید که در جستن مقبره الشعراء در شهر تبریز حفريات بسيارى کرده و نتوانسته است آنرا پیدا کند^۳

از سوانح بسیار دردناك زندگانی خاقانی مرگك فرزند بیست ساله اش رشیدالدین در ۵۷۱ هـ در تبریز بود و مقارن همین اوقات دختر خردسالش نیز در همانجا روی در نقاب خاك كند. دردناك ترین واقعه زندگی او مرگك مرشد و پیر او ابو منصور محمد ملقب به عمدة الدین معروف به حفة نقیه شافعی نیشابوری در ربیع الآخر سال ۵۷۱ هجری در تبریز است. وی واعظی فصیح و فقیهی فاضل بود و بسال ۵۴۸ در فتنه غز از نیشابور بعراق گریخت و از آنجا به آذربایجان و الجزیره و موصل رفت و سرانجام به تبریز بازگشت و در همان شهر در گذشت خاقانی در رثای او اشاره به تبریز و نام آن نیز کرده است.

آن پیر ما که صبح نقابی است خضر نام

هر صبح بوی چشمه خضر آیدش ز کام

۱ - تذکره دولتشاه ص ۱۲۷

۲ - ایضا تذکره دولتشاه ص ۵۳

۳ - ادوارد بروان : تاریخ الادب فی ایران من الفردوسی الی سعدی ، ترجمه الدكتور

امین الشواربی طبع مصر ص ۵۰۵

پس چون رکاب او ز نشابور در سید
 تبریز شد هزار نشابور از احتشام
 تبریزهای بسدعت تبریز برگرفت
 تبریز شد ز تربت او روضه السلام
 من خاک خاک او که ز تبریز کوفه ساخت
 خاکی است کاندرا او اسدالله کند کنام^۱
 مشهور است که از مقبرة الشعراء نامزار بابا حسن تعلق به شعراء داشته و در
 زمان سابق غیر شاعر را در این میان کسی رانمی گذاشته اند دفن شود^۲
 و نیز مشهور است که جماعتی از مشاهیر شعرای متصوف رحمهم الله در خاک
 سرخاب بتخصیص در مقبره الشعراء آسوده اند. چون در این زمان قبر هر يك از این
 اعزه معین است بنابر آن راقم این نسخه از ذکر ایشان ساکت نشده از آن جمله این
 چند کس محقق شد، مجرالدین، بیلقانی، اثیرالدین اخسیکتی و حکیم قطران
 ارموی، وهانی شیرازی، اشهر سبزواری، و قریب بدان مکان مزاری است که عوام
 آنرا پیر ترك می خوانند، و از بزرگی نقل است که ده هزار از این اولیا و مشایخ و
 اهل الله عالمقدار در سرخاب مدفونند^۳
 کر بلائی می نویسد: «قبر اکابر اولیا و شهدا و صلحا و علما و فضلا و فقها و زهاد
 و عباد و اخیار و ابرار و اقطاب و احباب و سایر مؤمنین و مؤمنات در سرخاب از حد
 متجاوز است اما آنچه در این زمان پیش بعضی از عزیزان مشهور و معروف بود این بود
 سپس نام شمار بسیاری رامیبرد که بعضی از مشاهیر آنان در تاریخ از اینقرار اند
 نظام الدین یحیی غوری، شیخ حسن بلغاری، مولانا مغربی خواجه همام تبریزی،

۱ - آتورپاتکان ونهضت ادبی ص ۲۹۳-۳۰۹

۲ - اولاد الاطهار ص ۱۰۵

۳ - مزارات حشری ص ۱۰۸

سید مهدی تبریزی، پسر سلطان ولد رومی، خوش نویس تبریزی شرف الدین طارمی، خاقانی، ظهیر فاریابی، اسدی شاعر، شیخ معین الدین صفار، عبدالقادر نججوانی، مظفر محدث بزازی، پیر تاج خراسانی، اخی خیرالدین تبریزی، بابا اسمعیل از فرزندان شیخ الاسلام احمد جام، پیرسهراب از صحابه که سرخاب بنام اوست.^۱

ظاهراً این قبرستان تا بعد از سال ۱۰۵۴ هجری یعنی زمان سلطنت شاه صفی که اولیاچلبی در آن سال برای سیاحت به تبریز آمده بوده هنوز نامی داشته و پیش مردم شناخته بوده است. زیرا اولیاچلبی در سفر نامه خود می نویسد: «درمزارستان سرخاب بعضی از شعرا مانند، ظهیرالدین فاریابی و فلکی شروانی و شمس الدین سبجانی و سایرین مدفونند».^۲

علل از میان رفتن مقبره الشعراء یکی زلزله های خانمان بر انداز تبریز است چنانکه در اولاد الاطهار آمده که: در این زمان از جهت زلزله های متعدد مزار اکثر آنها معلوم نیست دیگر لشکر کشی های ترکان وارد و قرارگاه ساختن آنان کوی سرخاب را، چنانکه قشون ترك در پاییز ۱۱۳۷ هـ به فرماندهی سرعسکر عبدالله پاشاکوپر یلی به تبریز رسید و محله دوچی (شتربان) و سرخاب را که قبلاً نیز اردوگاه سلطان سلیم بود اشغال کردند. دیگر تعصبات مذهبی شیعه از زمان شاه اسماعیل و شیعه شدن مردم تبریز است که به آن مقابر بواسطه سنی بودن مدفونین آن توجهی نکردند تا بیک باره از میان رفت.^۳

۱- روضات الجنان ص ۲۷۱ - ۲۷۳.

۲- سیاحت نامه اولیاچلبی (قسمت آذربایجان و تبریز)، ترجمه حاج حسین آقاجنخوانی،

طبع تبریز ص ۲۸.

۳- نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره سوم سال شانزدهم مقاله آقای عزیز

دولت آبادی.

سنجران (سنجاران)

این محله از شمال به مهران رود، و از جنوب به مه‌آدمهین، و از مشرق به راسته کوچه. و از مغرب به محله ویجویه محدود است. سنجران در گذشته محله بزرگی در مرکز شهر بوده ولی امروز جز چند کوچه‌ای از آن نمانده است. آبشخور این محله از مسیر قناتهای حکم آباد، حسن بیگ، آناخاتون، و حاج سید حسن است. میدان کلکته‌چی مرکز محله است که در نزدیک قلعه قدیمی که برگرد سنجران کشیده شده بود قرار دارد. امروز هم آثار دروازه‌های قدیمی در این محله برجاست.^۱

نادر میرزا درباره سنجران چنین می‌نویسد:

«کوی قدیم است و آباد هیچ بستان بدین کوی نبود آن بسته بکوی چهارمنار است. کدخدای این کوی و قرا آغاچ آقا صادق مردی است کاردان و بورائت از خال این شغل بدو رسیده و درخوی آن مرد تندی و جلادت باشد بیشتر سخن از حرب و آلات آن کند (کوی قرا آغاچ، و چست دوزان و سنجران) را چون بنگریم بس جای بزرگ و عریض و طویل است که بیشتر از نیم فرسنگ درازی او باشد»^۲

در این محله دروازه‌ای بوده که آن را درب سنجار، یا درب سنجاران می‌گفتند و یکی از دروازه‌های ده گانه باروی کهنه تبریز پیش از قلعه غازانی بوده است.^۳

کربلائی از مرقد امام زاده‌ای بنام امامزاده ابوالحسن موسی در این محله یاد کرده که لقب صاحب الطوق داشته است و در جنب آنجا محله‌ای مشهور به دربند

۱- نشریه طرح جامع تبریز.

۲- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۶۷.

۳- روضات الجنان ص ۱۷۱.

موسی بوده است و می نویسد : چون این محله را نام در بند موسی است مردم این نام را قرینه ساخته گمان کرده اند که مدفن امام زاده موسی صاحب الطوق اینجا باشد .

«و همچنین در همان محله گنبدی است مشهور به گنبد امیر مولا و این امیر مولا امیر مملان است پسر امیر و هسودان بن محمد روادی که در زمان القائم بامر الله عباسی بعمارت (ظ. بامارت) تبریز مشغول بوده، آن گنبد مدفن ایشان است و در آنجا مزار است بر لوح آن نوشته که : «هذا مرقد سلاله آل طه و یس، علی بن مجاهد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام .»
این چنین معلوم می شود که قبل از آنکه ایشان آنجا مدفون گردند آن سید بزرگوار آنجا مدفون گشته بوده و پدر امیر مملان و خودش بواسطه شرف عزت آن بزرگوار مدفن خود در آنجا قرار داده اند»^۱.

«و همچنین متصل به مسجد جامع کبیر در جانب غربی گنبدی است و در آن گنبد مزاری است ، مزار شمس الدین عثمان طغرائی که وزارت و ریاست تبریز بوی متعلق بوده، عالمی بوده متبحر از بامداد تاجاشتگاه بافاده علوم اشتغال داشته و بعد از آن تا وقت ظهر بدیوان مظالم نشستی »^۲.

از این بیان معلوم می شود که مسجد جامع تبریز در زمان کربلائی صاحب روضات الجنان (در گذشته در ۹۹۷) هنوز جزء محله سنجانان بوده است .

آقای سلطان القرائی در حواشی روضات الجنان می نویسد : « سنجانان ، سنجران، سنجلان، بفتح سین و سکون نون با هر سه وجه خوانده و نوشته اند . اکنون نیز محله کوچکی با خانه های محقر و کوچه های تنگ و باریک در سمت غربی محله راسته کوچه بنام سنجران در این شهر معروفست . قسمت اعظم محله (راسته

۱- روضات الجنان ص ۴۵۰ - ۴۵۱ .

۱- ایضاً ، روضات الجنان ص ۴۵۲ .

کوچه) جزء محله سنجران بوده است چنانکه قبر ابوالحسن موسی که امروز در خاک محله راسته کوچه نشان می‌دهند.^۱

هم ایشان در ذیل تاریخ تبریز ترجمه آقای کارنک می‌نویسند: که «وجه تسمیه این محله را با این اسم در جایی ندیده‌ام و معلوم نیست چرا با این نام خوانده‌اند. آیا مسکن بعضی از آل سنجر بوده، و باز مردم سنجرخانه و منزل داشته و یا وقتی مقام درویش و مرتاضین بوده که «سنجران یا سنجاران» نام یافته‌است، نام یکی از دروازه‌های ده‌گانه بارویی که قبل از باروی غازی دور این شهر آمده «دروازه سنجاران» بود، مدار دایره این باروتنگ و مضیق می‌نماید که یکی از دروازه‌های آن از حدود سنجاران احداث گردیده است. در نزهة القلوب (و در نوشته‌های عهد مغول) و در نوشته‌های مؤلفین عصر آق قویونلو و صفویه و مورخین عهد قاجاریه نیز نام این محله بسیار آمده از نوشته‌های اعتماد السلطنه و نادر میرزا مستفاد می‌شود که نام این محله در روزگار آنها متروک نبوده و مانند سایر محلات شهر محله مستقل بشمار آمده اما کوچک و بعبارت نادر میرزا بسته به محله چهارمنار بوده است. امروز این محله با عنوان محله شناخته نمی‌شود و جای کوچکی است در محله «راسته کوچه» مشتمل بر دو سه کوچه که در جانب غربی راسته کوچه واقع است، و ابتدای آن کوچه‌ای است که درست در مقابل کوچه امین اوقاف واقع شده، این کوچه را که حمام معروف محمد رضا بیک در اول آن بنا شده سنجران خوانند. و آن از شرق بجانب غرب تا حدود بازارچه آقامیرزا محمد و مسجد حاج علی اصغر امتداد یافته است، و تا حوالی محلی که معروف به «ایکی قلعه آراسی» (یعنی میان دو قلعه) است نیز سنجران نامیده می‌شود. و در حقیقت چند کوچه محقر و باریکی است که از طرف شمال جایی که معروف به دروازه اسلامبول است و از جنوب کوچه‌ای که معروف به کوچه حاج غفور است این کوچه‌ها را بمیان

گرفته است. دور نیست که قسمتی از خاک محله راسته کوچه که جدیدالاحداث است و امروز سنجران در شمار کوچه‌های آن محله است، و بعضی از محله چهارمنار و غیره جزء سنجران بوده است.

کربلائی (در گذشته در ۹۹۷ هـ) مزاری چند در محله سنجران نشان داده و به‌ظن غالب یکی از آنها قبری است که امروز در محله راسته کوچه معروف و مردم آنجا را «کهنه امام زاده» میخوانند و نیز قبر ابونصر مملان پسر ابومنصور و هسودان روادی... و قبر شمس‌الدین طغرائی را نیز در آن حدود نشان داده است.^۱

محله سیلاب

این محله از دو قسمت یکی شمالی در دامنه‌های کوه‌های عینعلی و دیگری جنوبی تشکیل شده از شمال به کوه عینعلی و از جنوب به شکالان و از مشرق به باغمیشه و پل‌سنگی و از مغرب به محله سرخاب محدود است. مرکز محله بازارچه سیلاب است که دکانهایی بر گرد آن ساخته‌اند.

این محله را ده مسجد است که بزرگترین آنها مسجد میر نظام الدین است سبب تسمیه آن به سیلاب آنست که قسمت شمالی این محله در مسیله‌ای قرار گرفته است.

آبشخور این محله از قنات خواجه علی‌بیگ است. مردم آن غالباً دهاتی و روستایی هستند که در خشکسالی سال ۱۳۲۸ شمسی از اطراف تبریز به این ناحیه کوچیده و در این ممر سیلاب خانه ساخته‌اند.^۲

شام غازان (شنب غازان)

این محله اکنون به‌عبارات شهر متصل نیست و از محلات خارج تبریز است و

۱ - تاریخ تبریز ملحقات ص ۱۱۶ - ۱۱۹ .

۲ - طرح جامع تبریز .

بیشتر به يك ده شباهت دارد تا يك محله شهر .

از شمال به کشتزارهای حکم آباد و قسمتی از قره ملك، و از جنوب به ایستگاه راه آهن و بلوار رضا پهلوی، و از مشرق به کشتزارهای آخونی، و از مغرب به مزارع قدیمی قره ملك و کوی کارمندان راه آهن محدود است.

رونق این محله از زمان غازان خان مغول و از روزگاری است که وی آرامگاهی رفیع برای خود در آن محل در سال ۶۹۹ هجری بنا کرد بطوریکه بعداً در آثار تبریز بیان خواهیم داشت پیش از غازان این محل بنام « شم » بفتح شین خوانده میشده که در کتابت آنرا بصورت ممدود « شام » نیز نوشته اند .

از قدیم الایام این محل دشت وسیعی بوده که در آن سبزیکاری و کشاورزی میکرده اند . لغت « شم » (شام) در زبان آذری بمعنی اراضی مسطح و سبزی زار است کله « شنب » هم که تصحیفی از آن است بهمان معنی است . بنابراین شام غازان بمعنی سبزی زاری است که غازان خان در آنجا آرامگاه ابدی خود را بنا کرد و اکنون جز توده ای از خاک و چند قطعه سنگ آثاری از آن باقی نیست .

این محله امروز خراب آبادی است با خانه هایی از خشت و گل با گروهی از مردم فقیر که بیشتر به قالی بافی و کشاورزی مشغولند .

کوچه های این محله به سه قسمت تقسیم میگردد :

۱- یوخاری کوچه (کوچه بالا).

۲- اشاقه کوچه (کوچه پایین).

۳- کوچه وسط .

این محله دو مسجد و يك قنات دارد .

مرکز محله « قوزی میدانی » یا « میدان قره » خوانده میشود .

از آثار باستانی شام غازان جز چند قطعه سنگ که از جمله نه ستونی است که در باغی در آخونی برای تزیین بکار رفته چیزی نمانده است .

مظهر قنات محله در خارج آبادی است ، و مسیر چاههای هواکش از محله میگذرد و بر روی یکی از این چاهها که در میدان قوزی قرار گرفته سقفی گنبدی شکل ساخته اند و آن را بصورت آب انباری در آورده اند . چنانکه با ایجاد پانزده پله به سطح آب میرسند. دیگر چاهها بدون پله است و آب را بوسیله دلو و طناب بالامیکشند . چادر زنان از چادر شب شطرنجی شکلی است که خود ایشان از کتان می بافند و شلواری نیز از پارچه سیاه برپا می کنند که تا روی پای ایشان را میپوشاند ^۱ .

نادر میرزا درباره شنب غازان و آثار آن چنین مینویسد :

« اکنون از آن بنا تلی بر جای است همه از شکسته های آجر و کاشی ، اراضی شنب غازان اکنون ضیعتی گرانبهاست . ارکان و مشتریان شهر بدانجای باغهای نیکو و مزارع دلگشا دارند و قیمت آن اراضی غالی است و هر يك من بر یسمان دو یست دینار ، يك تومان قیمت دارد . حاصل آن در هر سال يك من گندم و يك من کاه به وزن یک هزاره ثقال است » ^۲ .

دکتر عباس نخجوانی استاد دانشگاه تبریز می گفت که پنجاه سال پیش از پیر مرد سالخورده ای در باره قبرهای شنب غازان سؤال کردم ، گفت مقابر باقی بود سنگهای مرمر بزرگی داشت . هنگام جلوس مظفرالدین شاه همه را کردند و به عالی قاپو بردند اکنون این سنگها در حیاط موزه تبریز موجود است و عبارت ذیل بر روی آنها منقور است :

« تاریخ جلوس میمنت ما نوس اعلی حضرت قوی شوکت شاهنشاه اسلام پناه سلطان مظفرالدین شاه ابن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ناصرالدین شاه صاحبقران ، در دار السلطنه تبریز روز شنبه هیجدهم ذی قعدة یک هزار و سیصد و سیزده ، جلوس مبارک بر سریر سلطنت در دار الخلافه طهران روز یکشنبه بیست

۱- طرح جامع تبریز .

۲- تاریخ دار السلطنه تبریز ص ۹۱

و پنجم ذیحجه هزار و سیصد و سیزده هجری، که در سنه هزار و دویست و هفتاد و هشت به ولایت عهدی نایل، و سی و هفت سال مملکت آذربایجان به حکمرانی این سلطان رشک روضه رضوان بوده خدا را قمه موسی منشی آستان مبارک^۱.

محلۀ شاه آباد

محلۀ کوچکی است در جنوب شهر که از شمال به محلات کوچه باغ و از جنوب به گازران و از مشرق به کوچه شهریار و از مغرب به محلۀ خطیب محدود است.

مرکز آن يك میدانگاهی بنام «میدان مسجد» است که چهار کوچه از آن منشعب میشود و تنها مسجد این محلۀ در آن میدان است.

آبخور این محلۀ از قنات‌های محلات گازران و خطیب است^۲.

قنات دیگر وزیر آباد است که آب آن نیز به این محلۀ آید. نادر میرزا در

باره این قنات و آن محلۀ چنین نویسد:

«این قناتی بزرگ و نامی است بجنوب مغربی شهر و آنجا بنایی نیکوست از سراها و باغها و گرما به این یمنوع (چشمه) گوارا بهمه آن ابنیه گردد و زان پس آنجا کویی است که «شهاباد» نامند بیشتر آن مردم که باین کوی باشند باغبان و سرایداران و چاخویان (مقنیان) آن ابنیه و قنات باشند. این بنا میرزا تقی خان فراهانی (امیر کبیر) نهاده و اکنون فرزند زادگان اوراست»^۳.

در تداول مردم تبریز این محلۀ «شآوا» گفته شود.

۱- نقل از مقاله آقای کارنگ در نشریه کتابخانه ملی تبریز شماره چهاردهم آذر ۱۳۴۷

ص ۴۹، تحت عنوان آثار و ابنیه تاریخی آذربایجان.

۲- طرح جامع تبریز.

۳- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۵۰.

محلۀ شتربان

این محلۀ را که به لهجه ترکی آذری، دوه چی، و در قدیم نام آن محلۀ ساربانان و شتربانان بوده است گویند از شمال به کوه های عینعلی و از مشرق به محله سرخاب و از جنوب به مهرانرود و از مغرب به محله امیرخیز محدود است. خانه های شمالی این محلۀ بر روی تپه هایی در دامنه کوه سرخاب (عینعلی) ساخته شده است. محله شتربان از محلات ثروتمند شهر بود، و دارای چند میدان است که از جمله آنها میدان صاحب الامر میباشد که اصلاً از بناهای اوزن حسن آق قویونلو است. شتربان سی مسجد دارد که معروفترین آنها مسجد «عربلر» است. قنات های معروف این محلۀ، قنات . شتربان، نهند، امام جمعه و کلا نتر است.

پیشه وران آن بیشتر قالی باف هستند^۱.

نادر میرزا درباره این محلۀ چنین مینویسد:

«شتربان بزرگترین کویهای تبریز است و هیچ باغ و بستان در نفس این محلۀ نبود جمعیت این کوی بسیار و با ثروت باشند. این کوی بیشتر در اراضی منخفضه (گود) است بریسه کوه سرخاب. این کوی تا بنزدیک رود آجی ممتد است. در آنجای چند قطعه باغ جزو این کوی است و مزارعی پر قیمت که مبطخه (خر بزه - زار) کنند و خر بوزه و گرمک بدان مزارع نیک شود، آب نهند، و دیگر کهریزها بدان اراضی نشیند گندم آن نیز نیکو شود.

کدخدای این کوی بزرگ حاجی میرزا موسی نام دارد و این شغل او را بورا ئت رسیده، مردی آسوده و باخوی نرم است. نیای او آقارضا بیك کدخدا باشی لقب داشت مردی بانام بود^۲. نادر میرزا قنات های این محلۀ را چنین برمی شمارد: «ینگ

۱- طرح جامع تبریز.

۲- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۶۲

چشمه شتربان . ملك زرخريد مردم اين كوى است هر سرايى كه اين آب براو مسلط باشد مرغوب است. آب آن درگوارايى متوسط است از جانب مشرق آيد و تقسيم آن بماسوره ولوله است و بهر كوجه لوله معينى هميشه جارى است . و ماسوره آن باشد كه تخته اى از چوب سوراخ نمايند باندازه بنصرى (انگشت كوچك) كه در آن ثقبه بصعوبت رود و بهر سر كوجه جايى باشد كه ، انگيچ ، نامند و اين تحريف انگشت پهلوى است ^۱ .

قنات امير نظام : اين كهريز بساتين نزديك به قنطره آجى (پل آجى) را آبيارى نمايد . اين قنات را امير بزرگ محمد خان زنگنه امر بحفر نموده كوره مجرايى از قديم داشته كه انباشته بود بر تنقيه آن كوشيد اكنون چشمه صافى و گوارا است . پس از آن بزرگ به شتربان تبريز خريدند .

قنات امام جمعه : حاجى ميرزا على نام فرزند امام جمعه بزرگ اين عين حفر كرده بدان جهت قنات ميرزا على امام جمعه نامند آن بمزارع ساحل رود آجى جارى است .^۲

قنات امام جمعه ديگر : اين كهريز بزرگ كه رودى است روان از مشرق آيد حاجى ميرزا لطفعلى امام جمعه حفر نموده شنيدم كه از آغاز تا انجام معادل بيست هزار دينار زر ناب صرف شده . من به تبريز بودم كه آن شهره شهر اين كهريز همى بريد . اكنون مدارس سيراىى قسمتى بزرگ از تبريز بدین عين است خانه هاى نفس شهر و خانات (كاروانسراها) واسواق و گرما بها از اين چشمه بهره برند . بهر ماسوره سه تومان و پنجهزار دينار قيمت گيرند . پس از وضع مخارج تنقيه از قيمت اين آب و آن آسپاها كه بقوت اين كهريز ، گردد مبلغ يك هزار و دوست تومان نقد به حاجى ميرزا اسمعيل امام جمعه فرزند آن بزرگ رسد . آب اين كهريز در بهاران و

۱- تاريخ دارالسلطنه تبريز ص ۴۳

۲- تاريخ دارالسلطنه تبريز ص ۴۳

خزان و زمستان بس گوارا است . به تابستان چون بیشتر اصل آب بود، برخی از رشته‌های او از محاذی خلا بهاگذرد نيك نباشد.^۱

دره گرو در روضات الجنات از جایی بنام، دره گراب، یاد شده که مدفن و مزار بسیاری از اقطاب و پیران بوده از جمله مرقد بابامزید از بزرگان صوفیه تبریز در نزدیکی آن بوده است و نیز در کنار دره گراب بجانب مشرق مزار شیخ حسن بلغاری قرار داشته است.^۲ فعلاً در محله شتر بان دره گرو یا دره گراب معروف و متصل به آبادانی و حمامی است معروف به حمام گرو که آب دره مزبور بدانجا آید.

از قراين مكان و تعيين مزارات مستفاد می شود كه قبر بابا مزید در پایین تر از دره گراب (گرو) بوده است . در اینکه قبر بابا مزید در آن حوالی است شبهه نیست اما نزد بعضی معروف شده است که در طرف شرق شمالی شهر در بالای تپه ای است که آن تپه مابین سیلاب ملازینال و سیلاب قوشخانه واقع است و مشرف است بر باغی که معروف بباغ یحیی خان است شهرت بی جا است . بمناسبت مقام ذکر می شود، که در آن حوالی در بالای تلی که يك طرف آن مسیل عظیم معروف به سیلاب ملازینال است چارطاقی بود که سقفش فرو ریخته و علامت چند قبر در آن بود سی و پنج سال قبل آن صفحات بکلی بائر بود و در آن چارطاقی سنگی است از مرمر که نقش کف دست آدمی در آن منقور است .

بعد در سال هزار و دو یست و نود و چهار قمری آن چارطاق را تعمیر کرده و قبّه ساخته معروف به امامزاده شد و سید یوسف نام متولی گردید و آن حوالی را آباد کرد و عمارت ساخت و زراعت نمود و حالا یکی از متنزهات است . این امامزاده در نزد مردم به سید عبدالله شهرت کرده و امامزاده تازه اش گویند، و تلی که گویند قبر بابا مزید آنجا بوده در جنوب شرقی همین قبر و دره مختصری فاصله است .^۳

۱- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۵۳ .

۲- روضات الجنان ص ۱۲۸ .

۳- از تعلیقات ثقه الاسلام بر روضات الجنان، رك حواشی روضات الجنان ص ۵۵۱ .

اما درباره مسجد حاجی کاظم که در این محله است باید دانست که خانه اسکندر میرزا پسر نایب السلطنه عباس میرزا در همین محله در حوالی این مسجد بوده است و ظاهراً با اشاره پدرش نایب السلطنه بمنظور تأثیر در آبادی آن نواحی در این ناحیه مسکن گرفته برای خود خانه‌های متعدد ساخته و به آبادی محل هم پرداخته است و مسجد حاجی کاظم نیز از آثار اوست. مرحوم ثقة الاسلام می‌نویسد که کاظم یکی از چاکران اسکندر میرزا بود به حج رفت و حاجی شد، چون عمارت آن مسجد به نظارت وی اتمام یافت بنام او معروف شد. این مسجد تا کنون چند مرتبه تجدید عمارت شده است.^۱

میدان صاحب الامر - این محل سابقاً باغ صاحب آباد نام داشته اکنون در تبریز به میدان صاحب الامر، ویا، حضر صاحب، شهرت دارد. در سابق میدان بزرگ و وسیعی بود روستاییان اجناس و امتعه خود را از میوه جات و غلات و غیر اینها که از بیرون شهر وارد میکردند در آنجا می‌فروختند و جمعی از کسبه و ارباب حرف در عرصه آن، در زیر چادری که نصب میکردند بساط انداخته کسب میکردند. کم‌کم جای چادر نشینان دکان شد و بمرور ایام بتعداد آن افزود اکنون بازار معتبری است و از میدان جایی که اطلاق اسم میدان به آن صحیح باشد در آن محل باقی نیست.^۲

امامزاده سید ابراهیم که نسب او درست معلوم نیست در این محله در این محله در کوچه‌ای بهمان نام و زیارتگاه مردم است.

سنگ معروف، بسم الله الرحمن الرحیم، اثر هنرمند بزرگ ایرانی میرزا سنگلاخ بر سر قبر او در این امامزاده قرار دارد.

۱- روضات الجنان حواشی ص ۵۵۱

۲- روضات الجنان حواشی ص ۵۷۰

محلّه ششکلان از محلات تبریز است از شمال به محله سرخاب، و از جنوب به مهرانرود و محله خیابان و از مشرق به پل سنگی و سیلاب و از مغرب به حر مخانه و سرخاب محدود است از محلات اشراف نشین شهر است و دارای شش مسجد است که معروفترین آنها مسجد امیر ورزا میباشد^۱.

نادر میرزا درباره این محلّه چنین می نویسد :

«کوی است کوچک بیشتر مردم آنجا اعیان و بزرگان باشند . و از برز نهایی باغمیشه است . شش کلان را به دفتر «درب ری» نویسند^۲.

بقول نادر میرزا ، برز نهایی ششکلان هر چه بالاست از چشمه حسن پادشاه و هر چه در سواحل رود است از ینگی چشمه ششکلان، این چشمه ملک اغنیا و اعظم و گردش آن شانزده شبانه روز است و آب آن متوسط^۳.

قنات دیگر که ریزش ازاده است .

این قنات را نواب نصره الدوله بسال یک هزار و دو یست و هفتاد از هجرت که بآذربایجان حکمران بود احداث و حفر نمود . آبی وافر دارد و اکنون مالک آن چند صیرفی (صراف) است و به ماسوره و نوبه بفروشد، بیشتر برز نهایی ششکلان و بسیاری از کوی سرخاب را سیراب سازد .

آب آن گوارا نیست چون بانبارها گیرند بروزی چند بویناک شود^۴.

نام این محلّه در بعضی از کتب قدیم از جمله روضات الجنان کربلائی، شش گیلان، آمده و دولتخانه کهنه و تکیه درویش لاغری در آنجا بوده است^۵.

بمناسبت آنکه این محل اعیان نشین بوده عماراتی عالی نیز در آن ساخته

۱- طرح جامع تبریز

۲- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۶۱

۳- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۴۳

۴- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۵۴

۵- روضات الجنان ص ۴۷۰

بودند . اعتماد السلطنه می نویسد . از عمارات غیرسلطانی در تبریز یکی عمارت عزیزخان سردارکل است که در محله ششکلان واقع و درزیبایی از روی حقیقت اولین عمارت این شهر است^۱ .

محله قرآغاچ

این محله که بسبب بودن درختان کهن نارون در آن به قرآغاچ معروف است از محلات شرقی تبریز است ، از شمال به ویجویه و قسمتی از حکم آباد و از جنوب به کوچه باغ و از مغرب به آخونی و از مشرق به گجیل محدود است . این محله را هشت مسجد است که معروفترین آنها مسجد جاج میری است که از مساجد قدیم بشمار میرود . یکی دیگر از مساجد آن اشاقه مسجد است . مرکز محله در انتهای خیابان نادری است و کوچه معروف آن ، طاقلار ، است که در سابق سرپوشیده و طاقدار بود و در بزرگی که دروازه قره آغاچ شمرده می شد در مدخل آن قرار داشت . که در آنجا در چند سال پیش دخمه ای از سال قحطی ۱۲۸۸ هجری بدست آمد و استودانی از مردگان در آن کشف شد از این جهت عوام بغلط تصور کرده اند که قبر شمس تبریزی در آنجا است .

آبخور این محله از مسیر قنات محله آخونی است که بسبب عمق زیاد تا قریب چهل پله برای برداشتن آب باید پایین رفت باغ گلستان که بزرگترین باغ عمومی شهر است در مشرق این محله قرار دارد^۲ .

نادر میرزا درباره این محله می نویسد که :

«قرآغاچ کویی است بمغرب شهر سکن آن اهل حرفت و صناعت و بسانین آن نیز اندک است . کدخدای این کوی آقا صادق مردی است کاردان و بوراثت از خال این

۱- مرآت البلدان ج ۱ ص ۳۴۶

۲- طرح جامع تبریز

شغل بدو رسیده و درخوی آن مرد تندی و جلادت باشد. بیشتر سخن از حرب و آلات آن کند^۱.

در کتاب، الشقایق النعمانیة فی علماء الدولة العثمانیة، تألیف طاش کبری زاده (۹۰۱ - ۹۶۸) در شرح احوال الشیخ العارف دده عمر الایدینی متوفی در ۸۹۲، که مدفن او در باغ شمال تبریز بوده و در زمان سلطان یعقوب آق قویونلو میزیسته نامی از این محل آمده است^۲.

در عالم آرای امینی آمده که یعقوب بیك آق قویونلو، در یازدهم شهر صفر سنه ست و تسعین و ثمانمائه ۸۹۶ از دار فنا انتقال بدار بقا فرمود بعد از رعایت وظایف تجهیز و تکفین در منزل قرا آغاچ جسد مطهر آن حضرت را دفن کردند و پس از زمانی از آن منزل بدار السلطنه تبریز نقل نموده در فضای مسجد نصریه دفن نمودند^۳.

از این دو خبر معلوم می شود که قره آغاچ در آن زمان جزء شهر نبوده و از دهات و باغات خارج از تبریز بشمار میرفته است.

محلّه قره ملک

این محلّه در منتهی الیه مغرب شهر تبریز واقع است و در سابق از دهات آن بشمار می آمده است.

از شمال به تلخه رود و از جنوب به قریه رواسان (لواسان) و کوی کارمندان راه آهن، و از مشرق به محلات شام غازان و حکم آباد و جمشید آباد و از مغرب به قریه کج آباد و دنباله تلخه رود محدود است.

آبشخور آن از قنات میرزا صادق است که قناتی پر آب میباشد.

۱- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۶۷

۲- روضات الجنان ص ۶۰۲

۳- روضات الجنان ص ۶۱۵، ۵۲۵

رودخانه تلخه رود نیز در هنگام بهار و طغیان مزارع این محله را سیراب می‌سازد زنان این محله مانند زنان شام‌غازان چادر شبهای مخصوصی بسر میکنند که پارچه آن در محل بافته شده و طرح آن شطرنجی است و به لهجه محلی آنرا، آلاچارشب، گویند.

بهترین محصول این محله خربزه است که به شیرینی و لطافت معروف است. کارخانه ماشین سازی را دولت اخیراً در جنوب این محله تأسیس کرده است.^۱

محله کوچه باغ

از محلات کهنه است و در جنوب تبریز قرار دارد از شمال به محله قره‌آغاچ، از جنوب به خیابان چهارم اردیبهشت یا شمال کوی شهریار، از مشرق به گجیل، و از مغرب به محله آخونی محدود است.

از میان محله کوچه پهنی میگذرد که از شرق به غرب کشیده شده کوچه‌های فرعی بسیاری از آن منشعب می‌شود.

میدان اصلی محل مقابل مسجد قدیمی است که معروف به مسجد میر محمد علی است.

آبشخور این محله از قنات خواجه مرجان است که مانند اغلب قنات تبریز در مسیر آن طاقها زده و با احداث پله‌هایی تا سطح آب آنرا بصورت آب انبار درآورده‌اند.

در انقلاب مشروطه مردم این محله از طرفداران آزادی و مشروطیت بودند.

نادر میرزا درباره این محله چنین می‌نویسد:

«محلّتی بز زک و طولانی است بمغرب جنوبی شهر افتاده نزدیک به فرسنگی درازی این کوی است. برزنها دارد همه آباد. این کوی سراسر بساتین رز و دیگر

فواکه است. کدخدای دوکوی درب سرد و کوچه باغ، حاجی میرزا نصیر خان است.^۱
نام قنات خواجه مرجان را که در این کوی جاری است نادر میرزا، خواجه
میرجان، یاد کرده و درباره آن چنین می نویسد:

«آب آن باکمال عذوبت است. چاخیوان گویند. در تحت الثری (زیر زمین)
از شکاف صخره ای جاری است و مرمر آن ریگ بوم (ریگزرا) است. این چشمه
کوچک را قیمتی بزرگ است طرفی از کوچه باغ و بساتین آنرا سیراب کند و این
در جنوب مغربی شهر واقع است.^۲

نادر میرزا از چند قنات دیگر نام میبرد که در این کوی جاری بوده است.
یکی قنات کوچه باغ که گوید: «ینبوعی است پر آب و صافی بساتین کوچه باغ، و
امیر زین الدین را بهره بخشد ارست از مشرق آید».^۳

دیگر قنات علی اکبر است که، از جنوب تبریز حفره شده در کوچه باغ بروی
کار آید و فایده نیک بخشد.^۴ دیگر قنات کرشخونی است که، کهریزی معروف قدیم
است از طرف جنوب بریده شده، کوچه باغ و آن حوالی را سیراب نماید. آب آن
گوار است.^۵

این محله در سابق ظاهراً جزء محله نوبر بشمار می آمده است چنانکه کربلائی
در ذکر مرقد و مزار مغربی می نویسد:

«حضرت مخدوم قدس سره می فرمودند که چون به تبریز آمدم تفحص احوال
عزیزان می کردیم که بخدمت اکابر ابرار رسیده باشند. از مولانا عوض شاه خبر
دادند که در کوچه باغ نوبر مردعزیزی است بخدمتش شتافتیم. مردی بود در کمال

۱- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۶۹

۲- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۴۲

۳- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۴۸

۴- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۴۸

۵- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۵۵

پاکیزگی و صفا بخدمت مولانا محمد مغربی رسیده^۱.
ممکن است این کوچه باغ ارتباطی به کوچه باغ امروز نداشته و کوچه‌ای
از کوچه‌های محله نو بر بوده است.

محله گازران

این محله در جنوب غربی شهر واقع، از شمال به شاه‌آباد و از جنوب به باغهای
لاله و از مشرق به لاله‌آباد و از مغرب به شاه‌آباد و محله خطیب محدود است.
میدان گازران در وسط محلات و از آن دو خیابان و دو کوچه منشعب میگردد.
این محله را بمناسبت آنکه جامه شویان در آب آن پوست و لباس می‌شستند گازران
گفته‌اند^۲.

نادر میرزا در باره آن چنین نویسد:

قنات گازران از مشاهیر عیون تبریز است آب آن صافی و گوار است. دهنه آن
متصل بشهر در طرف جنوب است. آب آن بسیار و از تپه‌های یانق بر می‌خیزد و گردش
آن بر شانزده شبانروز است از قرون خالیه (گذشته) رسم این است که پوست کلاه
و دیگر پوستها را در دهنه این کهریز می‌شویند زیرا که آنجا برای اینکار استعدادی
نیک دارد. اطراف جوی يك سر پا سنگ بزرگ بسته شده و هر طرف گشاده و
وریگستان است. کوی چرنداب و بساتین آن با این آب آباد است^۳.

در روضات الجنان کربلائی از این قنات ذکری بمیان آمده چنانکه وی در
ضمن شرح مرقد مولانا حافظ حسن زال این حکایت بدیع را آورده است:
مولانا بیگی میفرموده نوبه‌ای در ابتدای جوانی حسب الامر ابوی (حافظ
حسن زال) متوجه قریه خلیجان شدم که آنجا باغی بود مارا، بجهت مهمی چون به-

۱- روضات الجنان ص ۶۹

۲- طرح جامع تبریز

۳- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۴۱

آب گازران رسیدم بالاپوش خود را بزمین گذاشته به نقض وضو و وضو مشغول گشتم . چون فراغت حاصل شد آمدم بالاپوش را برداشتم و برکتف خود انداختم اتفاقاً ماری در بالاپوش برگردنم افتاد و حلقه زد . اضطراب و اضطرابی عجیب در من پیدا شد ، کاردی داشتم بیرون آوردم از غلاف که شاید سروی را قطع توانم کرد هر بار که کارد نزدیک میبرد ترس بر من چنان مستولی می گردید که از آن عاجز می شدم . از غایت اضطراب متوجه شهر گردیدم مار چنان برگردنم پیچید که حرکت در من نماند . چون برگشتم متوجه ده شدم سست شد چنانکه رفتن بر من آسان شد . اگر می خواهم فریاد کنم باز مار سخت برگردنم می پیچید که قوت فریادم نمی ماند . بخاطرم رسید که در اینجا حکمتی است متوجه ده شدم ، مردمی که در آن راه آمد و شد می کردند مرا باین وضع می دیدند می پنداشتند که من مار گیرم و این حرکت از من از روی قصد واقع شده . آنکه مرا می شناخت می گفت پسر مولانا حسن را به بینید که مار گیر شده اگر میخواستم که سخن گویم باز (مار بقوت برگردنم) می پیچید که سخن نمی توانستم گفت تا رسیدم بدیوار بند قریه خلیجان ، مار از گردنم جدا شده به سوراخی رفت و من خلاص شدم . در همان حال که مرا این عقده پیش آمد پدرم مولانا حسن در مکتب بوده برخاسته و پیش محراب رفته روی بقبله مراقب نشسته بعد از ساعتی برخاسته و بجای خود آمده . از وی سؤال کردند که سبب این توجه و مراقبه چه بوده ؟ فرموده اند که بیگی مارا قضیه ای پیش آمده بود ، این توجه بواسطه (دفع) آن بود بحمد الله و المنة که مرتفع گردید و بخیر مبدل شد^۱

محله لاله

این محله قریه ای است در جنوب غربی شهر تبریز با باغهای دلگشا و آبهای معدنی از شمال به کشتزارهای خطیب و از جنوب به باغهای قریه رواسان و از مغرب به راه مراغه و رواسان و از مشرق به گازران محدود است .

این دهکده در دامنه یانق برتپه‌ای قرار گرفته . و خانه‌های آن پله‌کانی و مطابق است .

لاله‌را چهارده قنات است که پر آب‌ترین آنها قنات: باباخدر (خضر، دول‌دول، جنگل. هارون‌کلی، شفا، فرجام، دره‌گل، خانم‌سوی، دایبجاه، مختارآباد، جدگلی یولی‌باغی، زینه‌لر، میباید .

مادرچاه این قنات‌ها در کوه‌های جنوبی قرار دارد بر یکی از تپه‌های جنوبی محله گورستان وسیعی است که بر روی قبرها سنگ‌های یکپارچه نهاده‌اند و آنرا گورستان، بابالار، یعنی نیاکان خوانند و اکنون چون زیارتگاهی مورد احترام است. در قریه لاله بالغ بر چهارصد وسی خانوار نشیمن دارند.

کوچه باغ که خودکویی است یکی از کوچه‌های این محله بشمار میرود و در سابق، بازار کفاشان، بوده است. این محله ده کارگاه بررگ قالی‌بافی دارد که در آنها بالغ بر صد و پنجاه دستگاه فرش بافی نصب شده است.

کشاورزی و گله‌داری از مشاغل عمده مردم این محله است.^۱ لاله دارای باغهای با طراوت و استخر بزرگی است و بهمین مناسبت از گردشگاههای شهر محسوب میشود . این قریه از قدیم معروف بوده و بهمین نام در کتابها آمده است و در آنجا خانقاه درویشان بنام درویش‌آباد لاله وجود داشته چنانکه کربلائی در شرح مرقد خواجه محمدامین بلغاری چنین مینویسد :

« حضرت مخدوم قدس سره تعظیم و تکریم وی بسیار بسیار میکرده‌اند . مشارالیه نیز اکثر اوقات در ملازمت ایشان بسر می‌برده در قریه لاله و گاهی خلوت خاص خود را که در خانقاه درویش‌آباد لاله است مخصوص ایشان می‌ساخته‌اند و

وی را در آنجا جای می‌داده‌اند^۱».

وباز در شرح مرقد شاه حسین سرپلی که قبر او در پل سنگین بوده به قریه لاله اشاره کرده مینویسد: «از وی خرق عادت نیز سر می‌زده از آن جمله آنکه قبل از آمدن حضرت مخدوم مقدس مطاع قدس سره به تبریز و سکون ایشان به قریه لاله (از این معنی خبر داده و این آنچنان بوده که حضرت شاه حسین را بواسطه باغی وزمینی و چشمه‌ای که در قریه لاله) داشته‌اند و این مذکورات الحال وقف تکیه ایشان است بقریه مذکور آمد شدی بوده نوبه‌ای کدخدایان آن قریه را جمع کرده و فرموده عن قریب سید عزیزی بدین هیأت و باین صفت در این ده پیدا خواهد شد که قطب ابرار و برگزیده حضرت جبار باشد و این ده بواسطه وجود شریفش مشهور عالم گردد»

بعد از آن فرموده که: «بیاید تا اساس منزل وی بگذاریم که من نیز در این خدمت داخل باشم». بنایی گذاشته‌اند بعد از مدتی که بر این سخن گذشته حضرت شاه حسین از دنیا نقل فرموده و حضرت مخدوم به تبریز تشریف آورده‌اند و آمدن ایشان بعد از فوت شاه حسین (سرپلی) بشش سال بوده و بعد از مدتی به لاله تشریف برده‌اند^۲».

در این عبارات مراد از حضرت مخدوم که مسکن او در قریه لاله بوده امیر بدرالدین احمد لاله‌ای است که پدر مرشد حافظ حسین معروف به کربلائی از طبقه علمای صوفیه قرن دهم هجری صاحب روضات الجنان بوده است. خانقاه درویش‌آباد مذکور را همین امیر بدرالدین احمد در قریه لاله که مسکن وی بوده ساخته است. در این قریه خانواده‌ای از سادات سنی مذهب نشیمن داشتند و شهرت آن خاندان در تسنن بحدی است که قاضی نورالله شوشتری نیز با همه تساهلش آنان را

۱- روضات الجنان ۴۱۶

۲- روضات الجنان ص ۵۲۲

سنی خوانده می گوید . الحال در آن دیار (یعنی تبریز) بغیر از سادات لاله و حافظان زاویه خذلهم الله کسی که متهم به تسنن باشد نیست^۱

لاکه دیزج (لاکه دیزج ، لوکره)

این محله را لکه دیزج و لاکه دیزج و باختصار لوکره خوانند. آن در منتهی الیه شمال غربی تبریز است و از شمال به تلخه رود و از جنوب به باغهای حکم آباد و از مشرق به جمشید آباد و از مغرب به قره ملک محدود است .

این محله سه مسجد دارد و معروفتر آنها مسجد بزرگ خوانده میشود . آبخور آن از قنات امیر اصلان است در این محله کارگاههای فرش بافی وجود ندارد و کارگران آن به محلات دیگر میروند^۲ .

این محله را نادر میرزا لاله و دیزج خوانده و می نویسد: «قنات امیر اصلان چشمه ای وسط است از مشرق به مغرب جاری و بروستای لاله و دیزج که اکنون یکی از محلات تبریز است رود . این کوی را کدخدای حاجی میرزا نصیر خان طباطبائی است»^۳ .

معنی لکه دیزج ظاهراً بمعنی دزو قلعه ایل و قبيله لك است که هنوز گروهی از ایشان در آذربایجان سکنی دارند .

محله لیلاوا

از محلات بزرگ و قدیم تبریز است و در جنوب شهر واقع . از شمال به میار میار (مهادمین) از جنوب به یانق ، از مشرق به چرنداب ، از مغرب به اهراب و گازران محدود است . خیابانهای شهرناز و صائب و بیست و پنج شهریور از این محله میگذرد . مرکز قدیمی این محله در مقابل مسجد رنگی بود که اکنون در خیابانی جدید الاحداث

۱- روضات الجنان ص ۹-۱۰ ، مجالس المؤمنین ماده «تبریز» .

۲- طرح جامع تبریز .

۳- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۴۸

افتاده است.

آبخشور این محله از قناتهای. والمان، حاج محمدباقر، چشمه آقا، چشمه - پهلوان، است.

زندان شهر در این محله قرار دارد. خانه‌های آن از ابنیه عالیه تبریز بشمار میرود.

ارامنه شهر تبریز بیشتر در این محله سکونت دارند^۱.

نادر میرزا درباره این محله چنین مینویسد:

«بدین کوی نیز چند خانوار عیسوی است معبدی نیز عمارت کرده‌اند.

مسلم نیز انبوه است. کدخدای عیسویان حاجی امیرخان کندوزان و مسلمانان را حبیب‌الله‌خان و این کوی و چرنداب هر دو بجانب جنوب‌اند»^۲.

این محله و جنوب شهر را چند رشته قنات بوده که نادر میرزا از آنها یاد کرده است:

«۱- قنات حاجی محسن. از جنوب و یانق آید کوی لیل آباد و آن پهنه یانق را آب دهد.

۲- قنات طوهراس. این مرد مسیحی است و از بازار گانان بود این چشمه بیانق حفر کرده از جانب جنوب آبی اندک و ناگوار است»^۳.

۳- قنات پهلوان. از جنوب باراضی یانق و بکوی های^۴ آن سوی جاری است.

۱- طرح جامع تبریز.

۲- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۶۶

۳- ایضاً ص ۴۸

۴- یانق (یانوق) در ترکی بمعنی ناحیه گرم و سوخته است که مصدر آن یانمق (یانماق)

بهمعنی التهاب و اشتعال است (رك : قاموس ترکی شمس الدین سامی).

۴- قنات هیبت . این چشمه نیز از جنوب آید و آبى اندك دارد و باراضى يانق و بساتين آن سوى جارى است.

۵- سلطان بزرگ، این ينبوع نیز از جنوب آید و همان جنوبى شهر را باشد .

۶- سلطان كوچك . این چشمه نیز چون سلطان بزرگ باشد^۱.

۷- زعفرانو . امروز به قنات حكيم صاحب شهرت دارد او مردى پزشك بود از اهل انگليس این قنات را رشته كهنه بود بخريد و مالى صرف كرد تا آبى بسيار بجوشيد و آنجای كوشكى عالى بساخت ، بآخر كه همى خواست فرزندانش به لندن برد آنجارا بفروخت بدلال بامال حاجى جعفر نام اکنون اوراست.

۸- قنات حسينيه . از يانق خيزد موقوف (وقف) است و آن سوى سیراب كند

۹- قنات حاجى محمد باقر . بازرگانى بهمين نام بريده و آبى اندك دارد و از

جنوب به شمال.

۱۰- قنات حاجى ميرزا باقر، این سيدى بود معزز از دودمان طباطبايى اورا

داماد هم همى گفتند ، زيرا كه دختر عالم بى نظير ميرزا احمد بسراى او بود این قنات عینى صاف و از سوى جنوب باراضى و برزنهاى آنسو جارى است .

۱۱- قنات كورجان . چون این ينبوع را رشتها بروستای كجوجان حفر شده

و آن روستايى باستانی و بجنوب شهر بود چشمه را بوميان قنات كورجان نامند آبى متوسط دارد و گوارا نباشد^۲.

۱۲- قنات حاجى سيد حسين . این كهريز را بازرگان نامدار تبريزى حاجى

سيد حسين نقب كرده . مجراى این عین از جنوب شهر است و مخصوص به آبىارى كوى ارامنه ، آب آن بس ناگوار باشد . چون جامه باين آب شويند و سنج (چرك) نرود و صابون كف ندهد ، چون بدان گوشت پزند هرگز پخته نگردد و برنج را

۱- ايضاً تاريخ دارالسلطنه تبريز ص ۴۸

۲- تاريخ دارالسلطنه تبريز ص ۴۹-۵۰

سخت کند و رنگ چایی ببرد و سبزه از آن نیک نروید ، با آنکه صافی است چون به آب بگیر بماند به کمتر از یک روز همه روی آب و جدار آن آبگیر و سخی (چرکی) گیرد چسبنده . عجب آن باشد مردم آن کوی و هر جای که از این عین بهره برند بیاشامند رنجی نه بینند . اگر مردم کوی دیگر نوشد نفخی فوری بر معده دست دهد . با این همه ماسوره آن چهار تومان باشد به قیمت^۱ .

محلّه مارالان

این محلّه در جنوب شرقی تبریز واقع است . از شمال به محلّه خیابان و از جنوب به کوههای یانق (یانوق) و از مغرب به محلّه نو بر و از مشرق به باغهای محلّه خیابان و تپه‌های چاچاداق محدود است . مرکز محلّه میدانی است که ، چارچی ، (چهارسو) نام دارد و در انتهای خیابان ثریا واقع است . یکی از کوی‌های معروف آن ، غیاث است که خود محلّه کوچکی است . دیگر کوی‌های آن از این قرار است : چوپور ، ارمنی دونن ، خان حاج خیرالله ، در این محلّه بسبب فراوانی آب استخرها و کولابهایی در آن کنده که آب آنها بمصرف باغات میرسد .

قناتهای معروف آن قورچی باشی ، تاجر باشی ، نایب السلطنه میباشد . زیارتگاهی مسیحی متعلق به ارمنیان تبریز در جنوب این محلّه بنام ، نه نه مریم مستقر است که ظاهراً از ازنیه اوایل دوره قاجاریه است . دیگر آثار تپه‌ای است بنام غازان .

در این محلّه کارگاههای قالی بافی فراوان است و بسیاری از مردم بدینکار مشغولند^۲ .

نادر میرزا نام این محلّه را ، مارالان ، خوانده و آن را جزء محلّه خیابان شمرده و درباره آن چنین می نویسد :

۱- ایضاً ص ۵۵-۵۶

۲- طرح جامع تبریز

کوئی است به جنوب شهر و مایل به مشرق است. هوائی نیک و آبی فراوان و بساتین خوب دارد و جزء خیابان شمرده اند.^۱

در باره قنات قورچی باشی نیز چنین می نویسد :

عینی پر آب و معروف است بئار (چاه های) آن بجانب مشرق حفر شده از رود نیز بهره دارد. این قنات در جنوب مشرقی شهر بر اراضی مشرف می شود. پس از آنکه چند طاحونه (آسیاب) را دایر نمود با نهري رو گشاده بعمارت و کارخانه باروت کوبی دولت جاری گردد و آن دستگاه بکار اندازد پس از چند گامی بیرون آن دستگاه سه طاحونه دیگر باشد. پس از طواحين (آسیابها) کوی مرالان، بسیاری از بساتین را در آن سوی آبیاری کرده به تقسیم و نوبت. کوی بزرگ نوبر نیز از این عین مشروب می شود. گردش آب به لوله و ماسوره است بهر سال قیمتی دارد. ملاک آن نیز متعدد است. این که ریز وقتی بهترین و بزرگترین عیون تبریز بود اکنون قدری از آن مرتبه فروتر است^۲ بعضی دیگر از قنات را که دریانق جاری بوده و ظاهراً از مارالان میگذشته از قول نادر میرزا نقل میکنم :

قنات ناظم التجار، حاجی میر محمد حسین سپاهانی (اصفهانی) دریانق بریده چشمه وسط است.

قنات حاجی صالح، در جنوب شهر و تللال یانق عینی خورد است حاجی صالح تاجر نقب کرده. دیگر قنات بابا امین است :

بابا امین ینبوعی کوچک است، از تللال یانق و بجنوبی شهر جاری است.

دیگر قنات محمدیه است : «محمدیه از یانق جاری است و اراضی بالای باغ شمال را مشروب نماید.^۳»

۱- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۵۹

۲- ایضاً ص ۴۱

۳- ایضاً ص ۵۵

استخر مارالان - نادر میرزا می نویسد: «در شرقی مایل بجنوب شهر بر فراز تلی رفیع که ناظر به بیشتر شهر و ناحیه ارونق و انزابست و کوه مشا (مشو) و جبال مشک عنبر و گل عنبر پیداست، بر که مدوری است که بنتیان آن با سنگ و آهک ریخته اند و تمامی دیوار آن آبگیر از سطح تا بالا با سنگ و آهک عمارت شده. بسال یک هزار و دوست و . . . که حشمت الدوله حمزه میرزا طرح باغی به پهنه یانق بریخت فرمان داد که آن حوض از خاک خالی کنند و گوشه ای از آن بکنند شش ذرع عمق آن بود اکنون آبگیر با خاک و ربگی انباشته است مگر یک ذرع که از هم بزرگان قرون خالید حکایت میکند. این تل قطری بی نظیر دارد. گرد آن بر که پیمودم سیصد ذرع تبریزی باشد. افسوس که این نزهتگاه بی مانند متروک و کسی را پروای تخلیه و عمارت آن نیست هر آینه اگر این بر که خالی کنند و گرد آن به غرس نارون و ناژ و اسپیدار بیارایند جائی نزه و بی مانند باشد.

بهاران از رود مهران که بآسانی بدان جای جوی بریده بودند آن جایه (حوض) پر آب کنند، هر زمین که بزی این تل است زرعی نیکو توان کرد.^۱

نه نه مریم - ملاحشری در مزارات خود می نویسد که: «قریب بباغ شمال - مزار است مشهور بمزار مریم بعضی از عوام وی را مادر حضرت عیسی میدانند و مردم را توجه بسیار به مزار آن وحید عصر است، بتخصیص ارامنه را که هر سال در غسل الصلیب و دیگر روزها که نزد ایشان منبر کست در آن مزار ازدحام نمایند و قربانها میکنند بدان سبب که مزار مریم بن عمران می دانند. لیکن مزار یکی از اناث اولیاست که اسم او نیز مریم است»^۲.

اعتماد السلطنه درباره این مزار می نویسد: این طایفه (یعنی ارامنه) در دو جاکلیسا ساخته اند یکی در بیرون شهر و دیگری در داخل بلد و نیز زیارتگاهی در

۱- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۱۰۲

۲- مزارات حشری ص ۶۱

محلّه مرالان در سمت یافق دارند که باسم حضرت مریم علیها السلام معروف است^۱. کلیسای نه‌نه‌مریم در این اواخر سه‌بار تعمیر گردیده، که یکی در سال ۱۸۳۱، و دیگری در ۱۹۴۰ و آخرین بار در ۱۹۶۵ میلادی است، تاریخ تعمیرات آن بطور وضوح در جبههٔ محراب کلیسا بر دیوار ثبت شده است. این کلیسا دارای رواقی بطول ده‌متر و بعرض ۵٫۵ می‌باشد. یک محراب و دو طاقما در طرفین آن و یک دهلیز در عقب محراب دیده میشود. سنگ قبرهای متعددی بر کف آن نهاده شده که متعلق به روحانیان و بزرگان مسیحی است. در ورودی آن با پنجره‌ای بر روی آن بطرف مغرب باز میشود. دو پنجره به‌طرف شمال و دو پنجره بطرف جنوب نیز دارد

مهاد مهین (میارمیار)

این محلّه در مرکز شهر قرار دارد و مسیر بسیاری از خیابانهای اصلی از آن جاست و بناهای اکثر ادارات دولتی در این محلّه واقع شده است. از کوچه‌های قدیم این محلّه کوچه نعلچی‌گران است که در این اواخر بعضی از زنان بدکار در آن منزل داشته‌اند^۲. نام این محلّه در وقف‌نامهٔ مسجد جهان‌شاه «نهاد مهان» آمده است

نادر میرزا درباره این محلّه چنین نویسد :

«این‌کوی را پیشینیان این روزگار مهاد مهین و باستانیان، میارمیار، و اکنون بومیان تبریز، میر میر، گویند، بدقت همان مهاد مهین نویسند : محلّه‌ای آباد و بزرگ است مگر اینکه در این‌کوی روضات و بساتین کمتر باشد این‌کوی را برزنها است یک قسمت از آن ارمنستان است. سفرای دول فرنگ و عثمانی در این‌کوی باشند. و اکنون در این شهر چهار دارالسفاره است. اول از دولت عثمانی که مدیر آنرا بزبان خود، باش‌شهبندر، گویند و آن امروز علی بهجت نام دارد و مردی

۱- مرآت البلدان ص ۳۴۵

۲- طرح جامع تبریز

و قور و نيك و بتن سخت فربه است و همه او را دوست دارند . . .
 دوم سفارتخانه دولت روس و رئيس آن پطرف نام دارد جنرال كنسول است .
 سوم سفارتخانه انگليس او نيز ژنرال است و نام آن ايت .
 چهارم سفارت فرانسه است و اين دولت ، دولت دوست دولت قديم مملكت
 ماست ، او نيز ژنرال قونسول است نام او ، برنه ، فارسي نيكو داند .
 عيسويان را معبد و كليسائي عالي در اين مملكت است كه خليفه آن با جازه و
 تعيين خليفه بزرگ سلسله نصراني از او چ كليسائي ايروان آيد و همه مسيحيان
 آنرا آبا دگان فرمان او برند ، مگر روستايي چند از سلماس (شاپور) كه كشيده فرانسه
 سالهاست در آنجا راه يافته اند و معبدی از سنگ با كمال متانت و زينت بروستاي
 خسرو آباد عمارت كرده بوميان آنجا را به پيروي پاپ و دين كتوليك (كانوليك)
 راه نمائي كرده اند .

و عيسويان اروميه كه آنجا نيز مردم امريكا كليسا بنياد نهاده اند و بي اندازه
 بدین دوجای مال صرف کنند . مردم آمريكا را بمذهب كاري نيست همان حامی دين
 مسيحي اند . سالی سه است كه چند تن از علمای پروتستان بدین شهر آمده و عيسويان
 را بظاهرانجيل داعی اند و مالی بدین قصد خود صرف نمایند از منافع اوقاف نزديك
 بسالی ده هزار تومان . عيسويان تبريز آنان را دشمن دارند و كافر دانند . به هريك
 شنبه كشيدهای آن مردم بر منبر شوند بسرای خود موعظ كنند . تجار فرنگ نيز
 قاطبه (همه) بكوی مهادمهين سراي دارند . كدخدایی اين كوی بورايت است و دو
 كدخدای باشد يكي حبيب الله خان كه برادر حاجی آقا خان قلعه بيكي و كدخدای
 اهل اسلام است ، و آن ديگر حاجی محمد تقی خان معروف به حاجی امير خان فرزند
 قلعه بيكي او كدخدای عيسويان است»^۱ .

نادر میرزا از قناتهای این محله قنات آقا علی را نام می برد و می نویسد :
قنات آقا علی ، آقا علی عم قلعه بیکی حفر کرده برای بستانی بانزहत که بسرای
خود در کوی میارمیار داشت . این مرد عیش دوست و آسوده بود نزدیک یکصدسال
زندگانی کرد باخرپای او از کارمانده بود و دیگر نیروها بجای بود به محفه همی
نشست و بدوش همی بردندش^۲.

از برز نهای قدیم این محله، محله سنگ سیاه ، بوده که در روضات الجنان
چند بار نام آن آمده است و مسجد استاد شاگرد در میان محله سنگ سیاه و چارسوی
عربان واقع بوده است^۱.
دیگر مسجد دال و ذال است که در جای خود یاد خواهد شد .

محله نوبر

محله ای بزرگ است در جنوب شهر، از شمال به محلات راسته کوچه و
مهادمهین و از جنوب به کوههای یانق، و از مشرق به محله مارالان ، و از مغرب
به چرنداب و مهادمهین محدود است .

باغ شمال که در سابق باغ بزرگی بوده و اکنون کوی وسیعی است در این محله
قرار داشت و نیز سر باز خانه که سراسر جنوب این محله را فرا گرفته از اراضی این
کوی بشمار میرود .

مرکز محله میدان مقصودیه است . این محله بیست و شش مسجد دارد که
معروف تر از همه مسجد قانی (مسجد خونی) و مسجد میدان است .

در گذشته برز نهای محله نوبر هر يك دروازه ای داشت که در مواقع ناامنی و
آشوب آنرا می بستند . محله بزرگ نوبر از چند کوی بشرخ زیر تشکیل شده است:

۲- ایضاً ص ۴۹

۱- روضات الجنان ص ۴۹

مقصودیه، عزب دفترها، حاج اسماعیل، سید لر، و هریک را کوچدهای فراوان و پیچاپیچ است. آبخشور این محله از قناتهای فتح‌الله اف، ملاباشی اکبرآباد، قورچی باشی است، توپچی باشی.

اهل این محله بیشتر از بازرگانان و کارمندان ادارات و مالکین هستند.^۱
نادر میرزا درباره این محله می‌نویسد که:

کوی بس بزرگ است بجنوب شهر افتاده، مردمی بسیار و بیشتر باثروت و اهل تجارت‌اند. بهمه سراها عمارات عالیه و بناهای باشکوه نهاده‌اند و صحن این ابنیه پر از اشجار مثمره و صنوبرهاست قواکه آن‌کوی ممتاز باشد از آثار قدیمه در این کوی چیزی نباشد. این کوی در قدیم نیز نامی نداشت کدخدای این محله میرزا اطفعلی‌خان جوانی است با هوش این کدخدایی از پدر بدو رسیده و به لقب پدر، کدخدا باشی، گویند و از دودمان بزرگ و وکیل دیوانخانه عم اوست. امروز حکومت مالیات و باج شهر و نواحی نیز او دارد بحکم دیوان. در این محله هنوز مسجدی بنام کدخدا باشی وجود دارد.^۲

نادر میرزا از قناتهای این محله قنات **توپچی** و ملا و شاهزاده و اکبرآباد را نام می‌برد چنانکه نویسد:

قنات توپچی باشی، قناتی خرد است منبع آن جنوب شهر است بعضی از اراضی یانقرا سیراب نماید رشته‌ای از آن ملک بیگلربیگی تبریز و همواره بیانی و قصری که در کوی نوبر دارد جاری است ملاک دیگر نیز دارد.

گردش آن به‌شانه‌روز است.^۳

دیگر قنات ملاکه امروز آنرا ملاباشی گویند.

۱- طرح جامع تبریز

۲- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۶۲

۳- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۴۱

از یانق بجانب شهر جاری است و آن اراضی و باغها سیراب کند.^۱
دیگر قورچی باشی است که ذکر آن در محله مارالان گذشت.

دیگر قنات شاهزاده است نادر میرزا می نویسد که در زمان او در باغ شمال قنات پر آبی که ده آسیاب را میکردانید جاری بود و آن قنات از مستحذات نایب السلطنه عباس میرزا بشمار میرفته و از آن جهت آن را قنات شاهزاده میخوانده اند.

آن قنات از آبگیر استخر) باغ شمال بیرون می شد و روان بود تا به قلعه تبریز میرسید و از شتر گلویی که آن سوی قلعه بود بیرون می آمد، و در هنگام فراوانی آب برود آجی (تلخه رود) می ریخت. ولی بعدها بر اثر بی توجهی و طمع کاری آن قنات را فروختند و آب آن تقسیم شده آن کاریز از میان رفت.^۲

قنات اکبر آباد، در سمت جنوب تبریز احداث شده مجرای آن تپه ها و تلال یانق است چند برزن نوبر سیراب از آن است. قرار آن در مدار لوله گیری است.^۳

کر بلائی از محلی بنام، چهارسوی عریان، در این محله یاد میکند و در شرح مرقد مولانا اکمل الدین مظفر بزاز می نویسد که: مولانا پس از مراجعت از حرمین شریفین، چون عود نموده اند در تبریز ساکن گذشته اند در محله نوبر، قریب به چهارسوی عریان مسجدی ساخته اند در منزل خود و عزلتی اختیار فرموده اند.^۴
ظاهراً چارسوی عریان مجاور محله سنگ سیاه و قریب مسجد استادشاگرد

۱- ایضاً ص ۴۹

۲- ایضاً ص ۵۴

۳- ایضاً ص ۴۲

۴- روضات الجنان ص ۱۰۰

فعالی بوده است.^۱

دیگر از پلای بنام، پل نوبر، نام برده و در شرح مزار امیرسید رکن الدین جرجانی می نویسد: مرقد امیرسید رکن الدین جرجانی در سرپل نوبر گنبدعالی است و در جنب آن خانقاهی است منسوب به جلال طره که وزیر ی بوده^۲. نیز می نویسد که در حوالی عمارت مقصودیه که از آثار مقصود بیگ بن حسن پادشاه آق قویونلو بوده و نام محله مقصودیه نیز ماخوذ از آن است، کوچه ای است معروف به کوچه عبدالحق و مرقد دوبرگوار که مشهور به برادران خواجه فقیه زاهداند در آنجا بوده است.^۳

ملاحضی نام این کوچه را، عبدالخالق، آورده می نویسد:

در حوالی مقصودیه کوچه ای است مشهور به کوچه عبدالخالق دوتن از اکابر دین در آن سرزمین مدفونند و بعضی یکی از دومزار پیرشعیب ژنده پوش گویند.^۴

محله ویجویه (ورجی)

محله بزرگی است در شمال غربی شهر، از شمال به چوستدوزان، از جنوب به قره آغاج از مغرب به حکم آباد، از مشرق به راسته کوچه و دیکباشی و انگج محدود است. مرکز آن میدان ویجویه است که از آن چهار کوچه جدا میگردد. یکی از آنها کوچه، قره چی لر، نام دارد که معروف ترین آنها، آق مسجد، خوانده می شود که آنرا در ۱۲۹۲ هجری قمری ساخته اند.

آبشخور آن ارقناتهای: سنجاق، حاج حسن، و شعر بافان، و سردار است که

۱- ایضاً ص ۴۴

۲- ایضاً ص ۴۵۵

۳- ایضاً ص ۴۷

۴- روضات الجنان ص ۴۷۷

نام قدیم آن همت علی است.^۱

نادر میرزا درباره این محله چنین نویسد :

ویجویه کوی بزرگ بمغرب شهر است . بدین محلت نیزستان کمتر باشد .
سکان این بیشتر اهل معرفت و معامله اند . کدخدای این کوی میرزا عبدالله خان
است جوانی است خلق او حسن ، خطی نیک نویسد و پارسی نیک داند این جوان
فرزند آقا صادق است که برادر کوچک کریمخان خیابانی است.^۲

درباره قنات آن چنین نویسد :

قنات سنجاق عینی قدیم و مشهور است روی بمشرق حفر شده آب آن گوار است
کوی ویجویه و امیرزین الدین و آن حوالی از آن بهره عظیم برند.^۳
قنات حاجی حسن بیک کهریزی بزرگ و از مشرق آید این چشمه نیز امیر
زین الدین و ویجویه را آبیاری نماید و همه اصل است.^۴

قنات شعر باقان، کهریزی خورد است و بکوی ویجویه جاری است از مشرق .
قنات سردار که نام قدیم آن همت علی است عینی بزرگ عذب است . بسالی
چند پیش از این میان شهر بند پشت بازار کهنه تبریز سردابی بس محکم و عالی بود
چهل زینه (پله) تا بیابان آنجا این آب چون کوثر و شبنم همی گذشت، نهری عریض
کرده بودند بهر دو طرف سنگ تراشیده مردم آن نزدیک را نعمتی بود که بتابستان
آبی خنک داشت بعضی زنان آنجا گازی کردند و جامه بسنگ همی زدند اندکی
از طاق آن بنا فرود آمد کسی آن را عمارت نکرد تا آنکه خرق (شکاف) گشاده تر
شد . مردم بی تربیت آن طرف آن جای مزبله کردند تا یکباره مدروس شد .

۱- طرح جامع تبریز

۲- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۶۶

۳- ایضاً ص ۴۳

۴- ایضاً ص ۴۳

این کهریز بکوی ویجویه و همسایگان آن کوی جاری است.^۱

کربلائی می نویسد که در درب ویجویه یعنی دروازه ویجویه مدفن دوصوفی بنام **کالی و بالی** بوده است و می نویسد که مسجدی است در آنجا منسوب بایشان و نیز از محلی بنام حسن آباد در ویجویه یاد کرده می نویسد که درویش شیخ محمدسیاه پوش که از اقطاب صوفیه بوده و در آنجا زاویده‌ای ساخته بود^۲

بازار تبریز

بازار تبریز محوطه وسیعی است که بین خیابان دارایی و راسته کوچه و مهرانرود قرار گرفته و آغاز آن از جنوب بشمال از انتهای خیابان تربیت و محل تقاطع خیابان شاه بختی با خیابان فردوسی و آخر آن در شمال میدان کاه فروشان و میدان صاحب الامر است که میدان مهدیه را اخیراً در گوشه‌ای از آن بنا کرده اند .

واز مشرق به خیابان دارایی و از مغرب به راسته کوچه محدود است . بازار را بسبب نبودن خانه‌های مردم در آن ناحیه از محلات تبریز نشمرده اند و آنرا منطقه‌ای جداگانه و مستقل دانسته اند .

شاردن از بازار این شهر تعریف میکند و عدد دکانین آن را ۱۵ هزار دکان نوشته و می نویسد که اکثراً در طول و عرض کوچه‌های طاقدار با ۴۰ تا ۵۰ پا ارتفاع قرار دارند و بازار بامیده می شوند و آنها در مرکز شهر قرار دارند . بعقیده وی بازارهای این شهر از زیباترین بازارهای آسیاست . او وسعت ممتد آنها و عرض و گنبدهای زیبایشان و طاقهایی که آنها را می پوشانند و جماعت زیادی که در مدت روز در آنجا هستند و کالاهای مختلفی را که در آن بفروش می رسد توصیف میکند و میگوید :

۱- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۴۷

۲- روضات الجنان ص ۴۳۱ و ۴۹۱

بهترین آنها بازاریست که جواهرات و پیرارزش‌ترین اجناس در آنجا فروخته می‌شود. این بازار هشت گوش است و بسیار جا دار و وسیع است مردم آن را قیصریه می‌نامند.

شاردن می‌نویسد که در این شهر قریب سیصد کاروانسراست که در بعضی از آنها سیصدتن می‌توانند زندگی نمایند.^۱

تاورنیه می‌نویسد: «بازارها برای فروش و عرضه کردن انواع کالا ساخته شده‌اند و نیز چندین کاروانسرای خیلی راحت و طبقه در این شهر وجود دارد بهترین کاروانسراها کاروانسرای میرزا صادق است که مدت زیادی نیست که آنجا را با یک بازار در نزدیکی آن ساخته‌است علاوه بر این کاروانسرا و بازار یک مسجد و یک مدرسه و موقوفاتی را بر آن وقف کرده نیز بنا کرده است.

در اینجا تعداد زیادی کاروانسرای که برای خارجیان ساخته شده، وجود دارد و ساختمانهایشان بشکل صومعه‌هایی است. بعضی از آنها دو طبقه دارند و در آنها تا ۱۰۰ اتاق وجود دارد. در اینجا شخص در مقابل پرداخت اجاره کمی به دربان، خوب پذیرائی می‌شود».^۲

از بازار قدیم تبریز یعنی پیش از زمان قاجاریه اطلاعات زیادی در دست نیست و فقط در کتابهایی مانند روضات الجنان و مزارات حشری به نامهایی از قبیل بازار راستون و سراجان و جزاینها بر میخوریم که معلوم نیست موقعیت آنها در کجای تبریز بوده است اعتماد السلطنه می‌نویسد:

«سقف بازار تبریز تا چند سال قبل اکثراً بلکه تماماً تیرپوش بود و بدین جهت گاهی که صاحبان دکانین غفلت میکردند آتش می‌گرفت و هر سال مبلغی باین جهت متضرر می‌شدند. در چهار پنج سال قبل (حدود ۱۲۹۰ هـ) بحکم نواب والا شاهزاده

1- Chardin, P. 289, 291

2- Tavernier, P. 38

مؤیدالدوله^۱ بیشتر از سقفهای تیرپوش را طاق پوش کرده‌اند و قلیلی از آن بحالت اولیه باقی‌است.

کاروانسراها دوطبقه و بزرگ با انضمام تیمچه‌ها و دالانها که همه مملو از مال-التجاره است تقریباً چهل و پنج باب می‌شود. دکانین واقعه در بازار قریب به پنج‌هزار باب و نزدیک هزاروپانصد دکان هم در گذرهای محلات و دروازه‌ها ساخته و همه روز بر تعداد آن می‌افزایند.^۲

جمیزموریه در تاریخ خود راجع به علت تیرپوش بودن طاقهای تبریز نوشته است که خطر زلزله به تبریزی‌ها آموخته که خاندهای خود را کوتاه بسازند و در ساختمان آن بیشتر از چوب استفاده کنند و بهمین دلیل است که سقف‌های بازار شهر فقط طاقهای چوبی دارند و فاقد طاقهای آجری می‌باشند.^۳

اکنون بازار تبریز قریب صد سال است که مانند بازار تهران دارای طاقهای آجری و بلند است، و از حیث وسعت و عظمت در بین بازارهای دیگر شهرهای ایران ممتاز است و راسته‌ها و تیمچه‌ها و سرای‌های متعدد دارد که مهمترین راسته‌های آن از این قرار است:

الف - بازار امیر، راسته تازه، راسته قدیم، بازار سراجان، بازار شیشه، گرخانه، بازار کفاشان، بازار حلاجان، قیزبستی بازار، بازار صفی، بازار کلاه دوزان، دلاله زن، بازار صاقدیه بازارچه شتربان، رنگلی بازارچه (بازارچه رنگی).

۱- مؤیدالدوله طهماسب میرزا فرزند دوم محمدعلی میرزا پسر فتحعلی شاه است که در ۱۳۲۰ در قزوین زاییده شد و در ۱۲۹۶ در تهران در گذشت وی مدت کوتاهی حاکم تبریز بود (رک: تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۲۰۳ و ۳۰۵).

۲- مرآت البلدان ج ۱ ص ۳۴۴

۳- نامه علمی و فنی نشریه سازمان برنامه اسفند ۱۳۳۶ (زلزله در ایران ترجمه مقاله

آرنولد ویلسن).

ب - تیمچه‌ها - تیمچه امیر، تیمچه سه‌دالان حاج‌شیخ، تیمچه حاج محمد قلی قند فروشان، مظفریه .

ج - سراها - سرای حاج‌سیدحسین، دودری، گرجیها، میرزا جلیل، سرای امیر^۱ تیمچه مظفریه که طاق آن در بلندی و وسعت و زیبایی در ایران کمتر نظیر دارد از ابنیه حاج‌شیخ ابوجعفر قزوینی است که در زمان ناصرالدین‌شاه ولیعهدی مظفرالدین میرزا رئیس دسته بزرگی از بازرگانان تبریز بود، و این تیمچه عالی را بناکرد و بنام ولیعهد مظفریه نامید .

آثار دیگر از او در راسته بازار به اسم تیمچه اول و دوم و سوم باقی است . بانی بازار و تیمچه و سرای امید، میرزا محمد خان امیر نظام زنگنه معاصر با عباس میرزا نایب السلطنه است . قدیمی ترین قسمت بازار کنونی تبریز همان است که بنای آن را به اوزون حسن آق قویونلو نسبت داده اند . بزرگترین گنبد بازار گنبد تیمچه امیر، پهن ترین و زیباترین قسمت بازار تیمچه مظفریه است .

خانم دروئی اسمیت در وصف بازار تبریز که اخیراً آنرا دیده چنین می نویسد: سرانجام به مرکز فروش قرون وسطائی تازه ای بنام بازار رسیدیم . در توی بازار گذرهای فرعی متعددی با بساطهای گسترده مرتب، همدیگر را قطع کرده بودند . هر مغازه قریب ده پا طول داشت که از کف کثیف آن تا ارتفاعی که می شد با نردبان بدان دست یافت پراز جنس بود . صاحب هر مغازه یا نماینده وی متاع خود را تعریف و تا حد امکان باسلام و تعارف مشتری را به خرید جنس ترغیب میکرد . بازار با مغازه های مجزا و منفرد به وولورث^۲ بزرگی شباهت داشت که در آن هر کس سر بساط خود ایستاده باشد . کف کثیف جاروب خورده بازار در زیر پای صدها عابر صاف و ساییده شده بود از مردان عده کمی لباس اروپایی در برداشتند اما زنانی که ما دیدیم همه چادر

۱- راهنمای شهر تبریز ص ۱۹ و ۲۰

۲- Wool Worth نام فروشگاه درجه دومی است .

بسر بودند. بعضی‌ها با چادر سیاه و برخی دیگر با چادر قماش گلدار که از فرق سر تا مچ پای آنان را می‌پوشانید. بچه‌ها با چهره‌های سفید و درخشان جست و خیز کنان در هر چیز کنجکاو می‌نشان میدادند. سقف بازار با طاق آجری مرتبی پوشیده شده بود، و در فواصل معین روزنه‌های شیشه‌ای بزرگی داشت که حتی در روزهای ابری نیز می‌توانست فضای تیره داخل بازار را روشن سازد. همه جا تا چشم کار می‌کرد مغازه بود. قریب پنجاه دکان فقطکت و شلوار مردانه، لباس‌های دیگر و لوازم لباس می‌فروخت. ده‌ها دکان کفافی وجود داشت که روی هر سه دیوار آنها، ردیف کفشهایی با اندازه و شکل‌های مختلف آویخته شده بود. علاوه بر اینها سایر اجناس خانگی نیز در بازار عرضه می‌شد. پتوهای پشمی، حوله‌های زیر ترکی، شیرینی، میوه، سبزی، و انواع ادویه که در کیسه‌های سرگشاده (جای داشت) هوای بازار را معطر می‌ساخت. موقع مراقبت و تیرین روشن ده‌ها مغازه را دیدم که مخصوص فروش طلا آلات و جواهر بود.^۱

به احتمال قوی هشتی با چهار سوی مژمن راسته بازار کهن است که بنای آن به اوزون حسن نسبت داده می‌شود. و بزرگترین گنبد بازار گنبد تیمچه امیر و عریض‌ترین و زیباترین قسمت بازار تبریز تیمچه مظفریه است. راجع به نامگذاری این تیمچه داستانی در زبان عوام شایع است که گویند پس از به پایان رسیدن بنای تیمچه روزی ولیعهد قصد تماشای آن را کرد و به اتفاق حواشی به بازار آمد. حاج شیخ هم که بانی آن و یکی از بازرگانان کاردان و نیکوکار و ورزیده بود حضور داشت ولیعهد بسیار تحسین کرد و چند بار گفت بسیار نیکو است. سابقاً رسم بر این بود که در پاسخ این تحسین می‌بایست عرض شود پیشکش ولیعهد است و با این سخن بلافاصله ساختمان نو ملك طلق ولیعهد می‌شد و برای صاحب ملك فقط آفرین و احسن‌تی باقی می‌ماند. حاج شیخ ماهر بود، گفت نام نیکوتر از خود خواهد داشت. ولیعهد پرسید چه نامی؟

گفت مظفریه، و بدین طریق از خطر حتمی از دست رفتن تیمچه نوساز به سلامت جست^۱.
بستن بازار - بازار تبریز مانند دیگر بازارهای ایران روزهای جمعه و ایام
 عزاداری تعطیل است. در قدیم مانند دیگر بلاد ایران تجار تبریز اعتصاب کرده و
 بعنوان مخالفت با بعضی از اقدامات حکومت بازار را می بستند. گاهی مردم ناراضی
 از حکومت، به بازار ریخته و بازرگانان را وادار به بستن دکانهای خود میکردند.
 در این گونه موارد بیشتر اوقات بازار تبریز بر سر گران شدن نان بسته می شد.
 گویند در زمان ناصرالدین شاه وعهد حکومت امیر نظام گروسی زنی چماق زن در
 تبریز میزیست او را زینب پاشا میخواندند و معاونی بنام بیکم داشت کار وی آن
 بود که در بلواهای علیه حکومت گروهی از زنان^۲ طبقات پایین شهر را بدنبال خود
 انداخته دکانها را بر بندد و بازار را تعطیل کند. از قهرمانی های او حکایت و اشعاری
 بزبان محلی آورده اند که هنوز در ادبیات عامه تبریز مشهور است. و از آن جمله
 این دوبیت است:

حکم ایلدی زینب پاشا

گل اناس فراشا

سبز بازاری باسون داشا

من حاماما باتوم گلیم

یعنی. زینب پاشا به تمام فراشان حکم کرده است که شما بازار را سنگ
 باران کنید تا من به حمام رفته غسل کرده باز گردم.

۱- عبدالعلی کارنگ: آثار و ابنيه تاريخی تبریز (نشریه هفته کتاب در تبریز ص ۶۷-)

فصل چهارم

عادات و رسوم مردم قدیم تبریز

نادر میرزا در تاریخ خود درباره آداب و عادات تبریزیان صدسال پیش شرحی مفصل نوشته که مامختصر آنرا در اینجا یاد میکنم^۱.

این شهر با زلزله ویران شده و بومیان اصلی نمانده اند و اکنون جز یک خانه توان گفت که تبریزی، که پدر بر پدر اینجایی باشد یافت نشود.

این مردم از اطراف و اکناف ممالک بدینجای آمده وطن گرفته اند، از این روی تبریزیان را خوی یکسان نباشد، و هر که را نیک بنگری طبیعی دیگر است. در خلقت و صورت نیز گونه گونه باشند، مگر یک خانواده ای با شش شاخه از یک پدر چون سلسله طباطبائیان که از آنجای واطیاب باشند.

تبریزیان طمعاً جواد نباشند، غریب نوازی هیچ ندانند، غربا را بدین شهر حرمتی نباشد. اگر صدسال بماند کسی از او پرسد که کیستی و از کجایی، و اگر بینوا باشد یک تن او را به سرای خود نبرد و تیمار او ندارد^۲. خشن و درشت خوی باشند. هر چه بیرون از آذربایجان باشد عراقی (عراقلی) نامند گرچه هندوستانی باشد و به بخل و چپن یاد کنند. بروزگار گذشته دیدنی ها داشتند که یکی از آنها بازی گرگ بود اکنون آن میدان که این کار آنجا همی کردند بجای است و قورت میدانی نامند، (رجوع شود به حله خیابان).

کشتی - و آن چنان بود که جمعی که به مخمّس گویان اشتها داشتند یعنی

۱- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۲۳۶-۲۴۲

۲- در این عصر برخلاف نوشته نادر میرزا مردم تبریز مهربان و معاشرند و در چند سالی

که مؤلف در آن شهر میزیست کمال محبت را باو کردند.

شاعران و بدیهه‌گویان به فصل بهار با چند دف زن گرد می‌آمدند (مردمی بسیار به تماشا می‌ایستادند، پس بدیهه‌گویان دو دسته میشدند هر دسته در صفی با دف زنان خود از یکسوی بیتی حماسه یا هجاییکی از بدیهه‌گویان همی‌خواند به یکبار بانگ دف و هیاهو به آسمان می‌رفت. از آن سوی دیگر کسی بجواب آن شعری می‌گفت و دف زنها بیکبار به آهنگ دف آن را می‌خواندند و خروش مردم تماشایی گوش فلك را کر میکرد (وسپس کشتی‌گیری آغاز میشد).

حکایت - شنیدم دو بدیهه‌گوی نامدار بودند، روزی به شنب‌غازان به کشتی گرد آمدند متعمان از دوسوی منتظر بودند که بدیهه‌گوی این حماسه را بترکی بسرود:

من ایندی آبریز اولمشم منی یالا رسان قارداشم
(یعنی: من اکنون ابریق شده‌ام برادر می‌توانی مرا بلیسی)
شور رستاخیز برخاست و دفافان بانگ دف به چرخ آسمان رسانیدند.
چون این سوئیان ساکت شدند بدیهی‌گوی دسته دیگر با وقار و تمکین این بدیهه
بسرود.

من ایندی آبریز اولماز^۱ سیچیم دو یارسان^۲ قارداشم
(یعنی: برای من اکنون ابریقی نیست من تغوط می‌کنم و توسیر میشوی)
که به یکبار بانگ آفرین شادباش، دشت را سراسر بگرفت.

از رسوم مردانگی آن باشد که چون پانزده ساله‌گردند خنجری داغستانی که قمه‌گویند به کمر آویزند و کمر بند را سخت ببندند، و دو تکه از آخر تکه‌های قبا که بدست باشد بر بندند و کفشی که گیوه اصفهانی یا کفش یمنی باشد بپای کشند. اینان شاگردان بقال و علاف و خشکه بار فروشان باشند که سحرگاه پی تره‌بار و زغال

۱- دراضل اولمان

۲- دراصل دولارسان

ومویز یا روغن و شیر و هیزم (به میدان) روند . چون بدان جای رسند با یکدیگر در تملک بارها سخن بدرستی گویند و قمه برکشند .

گویند فلان جوانی زیر دست است نشانه آن باشد که مویی چند بر بناگوش دارد و نوک کلاه او تند باشد . پس دوسه تن بیکار و بیعار گرد آیند ناچار باید آنان را چرب و شیرین خوراند و به چلوپز خانه و قهوه خانه برد .

لوطیان تبریز - تبریز را نیز مانند بیشتر شهرهای قدیم ایران لوطیانی بوده است که از اشرار آن شهر بشمار میرفتند در عین حال بعضی از ایشان از صفات جوانمردی چون دستگیری از فقرا و حمایت از مظلومان و وفای بعهده و گذشت برخوردار بودند که در حقیقت میتوان آنان را از ارباب فتوت محسوب داشت لوطیان را در عرف محل در خطاب پهلوان می گفتند .

هر محله را لوطی مهتری بود که لوطیان کهنتر از نوچه گان او بشمار می رفتند بسا میشد که بازرگان برای حفظ ثروت و جاه خود در مقابل مأموران حکومت ایشان را به مال تقویت میکردند . گاهی این لوطیان به قدرت خود و رعب مردم از ضرب قمه ایشان مغرور شده به آزار و اذیت خلق می پرداختند و ایجاد رعب و وحشت در محله میکردند . از این جهت خکومتها برای برقراری نظم به تادیب و گاهی قلع و قمع آنان دست میزدند .

چنانکه در سال ۹۸۱ هجری بحکم شاه طهماسب اجلاف و لوطیان تبریز گرفتار شدند . زیرا آنان در این سال شرارت را بجایی رسانیدند که چند تن از ملازمان الله قلی بیك استاجلو حکمران تبریز را کشته و او را از شهر فراری و گریزان ساختند .

الواط مطلق العنان شدند و شهر را بدست گرفتند در آن زمان ایشان به چهار صد تن میرسیدند و مهتران آن لوطیان اینان بودند !

پهلوان یاری در محله سنجاران

پهلوان نشمی در ویجویه

پهلوان شرف در درب سرد

پهلوان شیخی کار در میار میار

پهلوان آقامحمد در درب نوبر

پهلوان عوض در درب میدان

پهلوان اصلان در درب اعلی

میرزا ملکائی کوکچه در شتر بان

پهلوان علای حسنجان (حسنخان) درشش کلان

اعیان و دستار بندگان تبریز بدرگاه پادشاه دادخواه شدند تا شاه طهماسب یوسف بیك استاجلو را به حکمرانی دارالسلطنه تبریز بفرستاد. اجلاف سوگند خوردند که دیگر گرد فضولی نگردند. کدخدایان شهر کفالت کردند پس از چهار ماه پهلوان یاری دوتن از ملازمان حاکم را بکشت، او بیادشاه عرض کرد سهراب بیك فرزند خلیفه انصار با خیل خود مأمور دفع آنان شد.

پس حاکم و او برنشسته به میدان صاحب آباد پیامدند و کدخدایان شهر را بند کردند الواط پنهان شدند. پس از تفحص بسیار همه را گرفتار کردند و بدار آویختند نام آنان که به دار زدند اینان بودند :

کوکچه، نشمی، شرف، شیخی کار، حسن چکمه دوز. حاجی دراز، شاه علی چریك، میرزای (ملکانی)، دده اوغلی، شاه نظر قلعه، کور حسین سبزی فروش. پهلوان یاری، پهلوان عوض و علای حسن خان، سهراب بیك را بمالی بیکران تطمیع نمودند، او در کشتن آنان تأملی داشت تا یوسف بیك بدلائل واضح کذب آنان را بنمود هر سه را بدار زدند. آنگاه که آنان را بیای دار بردند پهلوان یاری را قلابی بود که سالها نزد خود همی داشت به جلا داد که این قلاب بردار من نصب کن و مرا بدان بیاوینز که از دیگران ممتاز باشم. بدان سال که من به تبریز آمدم مشارالیه این قوم چپ

اللهیار بود. این نام و اعتبار از آنجا یافته بود که شبی باچندتن یاران خود کلیسای ارامنه را پاك برفت و هر چه بدا نجای از زرینه و سیمین و پرده های زربفت و قندیلها بود ببرد. محمدخان امیر نظام او را بگرفت و بند نهاد، هر چه از آن مال بجای بود بستند. فرمان قتل از پادشاه برسید. کشیش بزرگ شفاعت کرد خویش بد بخشد بخشیدند. پس از آن همه روز بد (نماز) جماعت حاضر می شدی و شب بکار خود بود. تا سال ۱۲۶۳ از هجرت بابیست و هفت تن ببازار آمد، علی علی گویان حاجی رجبعلی داروغه را به حجره کریم نیل فروش بکشت، بدین بهانه که او گفته تبریزیان بی غیرت باشند. در این واقعه محمد امین خیابانی ملك الشعراى تبریزیان شعرها گفته که مطلع يك چکمه این است.

گل سنه کیم سن دییم ال جعفر در داردن

ال نهنگک بیشه غیرت حاج اللهیار دن

(یعنی. تو بیا ثابتو از که گویم، از آن جعفر در داری، از آن نهنگک بیشه غیرت که حاج اللهیار باشد).

یکی دیگر از لد و طیان حسین نام داشت که محمد امین این بیت را در باره او گفته:

من حسینون گور مشم دعواسنی هر دلیر اولسون چالار حلواسنی

چون چپ اللهیار اینکار بکرد تبریزیان سرافتخار بر فلک سو دند و او را تا بدین شهر بود هر شب با آن دوستان ضیافتها کردند. و بمردمی همی ستودند تا آنکه از درگاه خلافت (پایتخت) سختی ها شده که دیگر به تبریز ماندن حیف بود. او را بمال مدد کردند و به کعبه شد. از آن پس حاجی مطلق لقب یافت و هکاتی نیکو داشت مقبول القول والشهاده (به نماز) جماعت حاضر شدی با سلاح تمام و دوسه تن چاکر. همیشه بزرگان شهر را به ضیافت همی خواند. به ظاهر دوسه باب کارخانه قماشى داشت، و چند قطعه زمین که زرع صیفی میکرد دولت همواره فرصت می جست که او را کیفر دهد. تا وقتی جعفر در داری پسر او را به مستی بکشت تا به سال ۱۲۸۵ از هجرت بمیان علما و حشمتی افتاد چند تن کشته شدند.

شاهنشاه (ناصرالدین شاه) هردو طرف را به دارالخلافه برد تا مؤیدالدوله طهماسب میرزا به پیشکاری آذربایجان آمد. فرصت بدست آمد حاج اللهیار را در سرای خود به فرمان او بکشتند. بندی به پای وی نهادند و بکوی و برزن کشیدند. پس از آن چند اسکویی بشارت کمر بستند عزیزخان (سردار کل) خانمان آنان را به آتش بسوزانید. پس رواسانیها بروی کار آمدند و شارارنها کردند همه را بر انداختند.

سخن در آن است که این کار زشت (لوطی بازی) را تبریزیان سخت مستحسن شمرند. بازرگانان و پیران، این الواط و اشرار را پیرو روند.
چون خطائی کنند بسرای و بسائین خود بربند و حرمتها کنند تا آنجا باشد از خوردنی و نقد چیزی دریغ نکنند. اکنون نیز چند تنی باشند دزد و بی ناموس. این همه هیاهو و سلحشوری بر سر زبانها باشد. چون به هامون روند يك روستایی ده تن از این پهلوانان را به جریده از پای در آورد.
گویند که حاج اللهیار از محله و بجوبه، و جعفر دارداری از محله حکم آباد بوده است.

دیگر از لوطیان دو برادر بنام محمد و ابراهیم بودند که آنان را، حلاج - اوغلی، یعنی پسران حلاج میگفتند و بدست امیر نظام گروسی کشته شدند. دیگر ابراهیم شالچی اوغلی بود که او را نیز امیر نظام بکشت. دیگر محمد اهرابی و نایب حسن کباب پز بودند که هردو بدست ستارخان در دوره مشروطیت کشته شدند. دیگر عسکر قولاخی کسیك (یعنی عسگر گوش بریده) بود که در همان زمان در تهران کشته شد.

خوداك تبریزیان - قوت غالب تبریزیان آبگوشت باشد. در پاییز گوشت را قورمه کنند و آنرا تکه تکه کرده با روغن دنبه سرخ نمایند آنگاه بکوزه ها ریزند بزمستان و بهار اندکی از آن گوشت با پیاز و تره خشك بجوشانند و آنرا،

شوربا، گویند و تریدکنند، و این غذا بهمه خاندها باشد. مردم تبریز را دوغذای معروف است. یکی آنکه در بهار به حکم آباد روند و از تره تازه کوکوپزند. دیگر آنکه تورماهیگیری به ساحل آجی چای (تلخه رود) برند و ماهی سیاه و لاغر صید کنند و همانجا بروغن سرخ کرده بخورند.

نادر میرزا گوید بدان سال که من به تبریز آمدم نشنیدم و ندیدم که برنج عنبربو خورند. برنجی درشت از مشکین بود آن نیز بزرگان به هفته ها و ماهها میخوردند. بیشتر کوفته و دولمه بادنجان را در برگ مو آب پز کرده میخوردند کوفته ای دارند که، از رومان، نامند اگر خوب پزند خوش مزه است. زنان تبریز میل وافر بخوردن گندنا (تره) دارند و تايك من گندنا را بانان خورند.

در زمستان کلم سنگ بسیار خورند خام، و به آبگوشت نیز ریزند. از کلم برگ دولمه سازند.

بدین روزگار بزرگان از هر گونه خورش بکار برند اکنون برنج صدری میخوردند که از عنبربو گرانباتر و بهتر است.

طعام بازاری - بازار چلوکباب پزند و این طعامی پاکیزه است. تبریزیان یکدیگر بازار به دکان های چلوکبابی که، چلوپزخانه، گویند به میهمان برند و عادت چنین است که چلوکباب را با پشمك و سکنجبین خورند. در سابق چلو از برنج مشکین می پختند، اکنون برنج صدری بکار برند و نیکوپزند و کره تازه بزیر کباب نهند، و با فلفل و سماق خورند.

غذای دیگر، کباب لوله، است که به همه ایران باشد این کباب را به تبریز نيك پزند.

دیگر در پاییز و تابستان بریانی پزند از گوسفند فربه دیگر پاچه باشد بس زبون پزند.

دیگر پلو و خورش است آن نیز زبون باشد . دیگر حسرة الملوك است که بومیان ، حرور ، گویند از احشاء گوسفند پزند .
در تبریز بر رسم همه ایران در کوزه های كوچك آبگوشت نیز پزند که به عراق دیزی و اینجا ، پتی ، نامند .

جشن ها

جشن پانزدهم شعبان - در شب پانزدهم شعبان که مصادف باشد تولد محمد بن الحسن قائم آل محمد است تبریزیان عید گیرند . و غذای نيك پزند واجب باشد که آتش بازی کنند . در همه شهر فشنگ و اسباب آتش نشانی خرند و کوزه های كوچك که آنرا ، جن کوزه سی ، نامند از باروت پر کنند و چون پاسی از شب بگذرد از هر سرای فشنگها اندازند اگر هوا ابر و تیره باشد تماشای خوبی دارد . واجب است که اگر يك فشنگ هم داشته باشند آنرا منفجر سازند ، و نیز رسم است که در آن شب به خانه نامزد آتشبازی فرستند .

چهارشنبه سوری - در شب چهارشنبه آخر سال تبریزیان عید گیرند ، و بروز سه شنبه جامه های نو و رنگین پوشند . خشکبار فروشان دکانها زینت کنند و هر چه میوه خشك که در ایران باشد به پیشگاه نهند و آن را بر سه گونه . اعلی ، وسط ، پست ، تقسیم کرده نرخی گذارند تا یکمن پنج هزار دینار (پنج ریال) ، واجب است که در شب چهارشنبه سوری میوه خشك خورند .

هر که را نامزدی باشد بر او واجب است که بدین شب خشکبار و لباس تازه فرستند آنروز بی بازار جمعیتی بزرگ گرد آیند جوانان و اطفال ، مردان و زنان - خشکبار خرند .

لیلة الرغائب - چون عصر پنجشنبه و شب اولین جمعه ماه رجب در رسد آنرا لیلة الرغائب گویند در خبر است که در آن شب عبادت و نماز ثوابی عظیم دارد . مردم تبریز از غسل و یا دوشاب (شیر) تره حلوا پزند و بگورستان برند و به خانه های

دوستان فرستند. از این حلاوا بناچار بخانه نامزد بیايد فرستاد در این شب بقالان دكانها زينت دهند و غسل و دوشاب خروارها بفروش رود.

رسوم ماه رمضان - چون ماه رمضان فراز آيد درهای مسجد ها بگشايند و بهريك پيشنماز و واعظي پديد آيد . مردم تسبيح بدست گيرند و به مسجد ها شوند تا روز بيست و چهارم رمضان . پس از آن هيچ نباشد تا بسال ديگر . در اين ماد بكمهای بزرگ گشاده دهان كه ، تيان ، گويند در چند جای بكار گذارند و از آرد گندم رشته ريزند و آنرا ، لقمه عزيز ، نامند .

از اين رشته نامزد را فرستند ، و همه مردم از آن خرنند . چون هنگام چاشت رسد دستمالها بركان رشته پزان آويخته باشد كه مشتريان داده اند هر مردی كد بدین ماه يکی دوبار رشته نياورد حق ز ناشویی را بجای نياورده باشد .

این رشته را چون بخانه آرند زن باخوش رویی خندان و شادان اندکی آب بر آن افشانند و مالش دهد تا نرم گردد ، پس دوشاب (شیره) بدان ریزد و اندکی زنجبیل کوبیده افشانند و مغز گردوی کوبیده بدان بپامیزد ، خمیر شیرین گردد و سخت به حرص و شره خورند . در خانه بزرگان آنرا با شیر قند و مغز بادام و هل و زنجبیل سازند . مشتريان و ارباب سلیقه از زنان رشته نگاهدارند پس از رمضان خورند . این رشته را رشته ختائی گویند چون رمضان بگذرد و رشته پزان بر بندند و تا بسال ديگر نگشايند و مردم حسرت همی خورند كه كاش رمضان آيد تارشته خوريم .

میهمانی و ضیافت - دوهنگام باشد كه از طرف بازرگانان و مالداران بعمل آيد ، يکی بماء رمضان اغنياء و همگنان خود را دعوت كنند و هيچ بی نوایی و فقیری از آن نان نچشد . بناچار بايد يکی از علمای نامی بدین مجلس رئيس باشد . ميزبان چراغ بسيار برافروزد و اقسام خوردنی در ظروف و اوانی زیبا بگسترد . قسمتی ديگر آن باشد كه بازرگانان به سرای خود جایی را حسينينه نامند ، آنجا بهر سال چند شب اطعام كنند و علما و بزرگان شهر را بارقه دعوت كنند و به

مستحق چیزی و پیشیزی نرسد^۱. این برای نام باشد که فلان آقارا هزار ظرف بخوان بود و دوهزار چراغدان بلور. چون مردم به این محفل گرد آیند صندلی نهاده (روضه خوان) مرثیه خواند پس عالم آن محفل و برخی از معاریف و صاحب مجلس را بنام دعا گوید.

این میزبانیهارا هرگز بروز نکنند و شبها باشد و بیشتر بزمستان.

تعزیه داری به محرم - چون ماه ذیقعه آید از غروب همان روز در کوچه ها آواز، شاه حسین، و احسین، از اطفال بگوش رسد. اندك اندك تاماه نیمه شود دسته هایی از اطفال گرد آیند و به بهر رزنی یکی طبل كوچك بگردن و دیگری شیپوری بدست، شاه حسین و اه حسین، گویان یی آیند و میروند. چون هلال ذیحجه پدید آید جوانان نیز صفی سازند و دست بکمر یکدیگر زده باجست و خیز، شاخ حسین و اخ حسین (شاه حسین، و اه حسین) که یان بگرد محله گردند. چون دوسه روزی بگذرد باقمه و چوب، طبل زنان شیپور نوازند و شاخ حسین و اخ حسین گویند و در شبهای عید قربان و غدیر این شورش بیشتر باشد و ثانیمه شب اینکار کنند با مشعل و طبل و شیپور.

چون ماه ذیحجه به آخر رسد و محرم آید (بر خلاف دیگر بلاد ایران) این آوازا همه بیکبار بخوابد، دیگر هیچ نباشد پس از آن در مساجد شهر گرد آیند و مردم محله قند و چای و دیگر چیزها آورند و مجالس روضه خوانی بر پا سازند و مرثیه خوانان بمنبر شوند و مرثیه گویند و چای بنوشند و پراکنده شوند.

در روز عاشورا از هر کوی دسته ای با علم سینه زنان به بازار و مساجد روند بزرگان تبریز بهر سال ده روز مجلسی برپا کنند و مرثیه خوانی دو سه مرثیه گوید و

۱ - در این روز گارخیرات و مبرات در تبریز بیشتر است بخصوصه در جمعیت شیر و خورشید ثروتمندان تبریز به بینوایان کمک فراوان میکنند.

چای و غلیان دهند. برخی هفته یکروز روضه خوانی کنند^۱.

ژاکدومرگان که در مراسم عزاداری محرم در تبریز بوده آن وضع را چنین توصیف میکنند.

یکی از صفات خاص شهر تبریز تعصب مذهبی سکنه آنست که در بعضی اوقات مطلقاً دیوانه میشوند و خون خود را جاری میسازند. این حمله جنون مذهبی ادواری است و هر سال در ماه محرم و در عاشورا روز گذشته شدن امام حسین عود میکند. در ایام سوگواری هر مؤمن واقعی باید شدیدترین ضربه زنجیر را بر پشت خود تحمل کند، بعضی پوست و گوشت خود را با قمه می شکافند، گروهی دیگر با دست بر سینه خود نواخته یا بر پشت خود زنجیر میزنند. سینه زنان مدتی در حدود پانزده روز از کوچه و بازارها این اعمال را تمرین کرد، کم کم تهییج می شوند.

من بهنگام عاشورا در تبریز بودم، تمام مراسم آنرا مشاهده کردم و اعتراف میکنم که نمی توانستم باور کنم که تعصب مذهبی توانسته باشد تا این حد عقل انسانی را ضایع و مختل نماید.

از صبح، دسته ها در کوچه ها بحرکت درآمدند، در جلو آنان مردانی ملبس به چلوار و متقال های سفید بودند که با آهنگ، شاه حسین واه حسین، خود را با قمه میزدند، پشت سر هر يك از آنها يك دسته مسلح بيك چوب دست با نگاهداشتن چوب در مقابل قمه ایشان مانع ضربات شدید می شدند. خون همه جا جاری شده بدیوارها ترشح کرده و بر خاک می ریخت. دسته به آرامش پیش می رفت، هر يك با آهنگ، حسین حسین، شاه حسین، شاه حسین، فریاد میکشیدند، این فریادها و فغانها جز با صدای خشك قمه هایی که بر کله ها می خورد قطع و شکسته نمیشد. دنبال دسته، سینه زنان دیگری می آمدند، سپس يك پسر بچه جوان سوار بر اسب نقش علی اکبر را بازی کرده و انبوهی از پرچمها و کهنه پاره هایی از هر نوع برافراشته بودند.

بالاخره ملاها و سیدها آنان که خود را هرگز نمی‌زنند اما مردم را تهییج می‌نمایند آمدند. این مراسم عجیب در مدتی از روز ادامه می‌یابد و شب خبر می‌رسد که این یا آن بر اثر زخمها و خونریزی‌هایشان مرده‌اند^۱.

رسوم مذهبی - تا اینجا آنچه را که نقل کردیم از نادر میرزا، وژان دومرگان بود. امروز هم تبریزیان، که اکثریت قریب باتفاق ایشان شیعه اثنی عشری هستند به تعزیه داری حضرت امام حسین، اهمیت فوق‌العاده‌ای میدهند، و تقریباً همه سال مجالس روضه، در مساجد، و تکایا، و منازل ایشان برپاست. روضه را به ترکی آذری میخوانند، و اشعار مذهبی را که غالباً نوحه، و مرثیه است بیشتر از کتاب کلیات دخیل که به نظم و نثر هر دو درآمده، و مرثیه صافی، و ذهنی، و حسینی و صراف میخوانند.

هر جمعه، در منزل توانگران، و بازرگانان روضه هفتگی از ساعت ۴ یا ۵ بعد از ظهر آغاز میشود، و در بعضی از خانه‌ها، مجالس قرائت و تفسیر قرآن نیز برپاست، و غالباً مجالس سوگواری، تانیمه شب بطول می‌انجامد. در ایام وفات پیغمبر، وائمه این مجالس با تعظیم و تکریم، و شکوه بیشتری بر گذار می‌گردد.

در روزهای اول تادهم ماه محرم بزرگان، و معروفان هر محله، از ساعت هشت عصر تا نیمه شب به عزاداری مشغول میشوند، سپس عزاداران جمع شده، و هر يك چوبی به طول يك متر در دست راست، با دست چپ پشت یکدیگر را گرفته صفی طولانی می‌بندند، و با حرکات موزون آن‌چوب را تکان میدهند، و همه باهم با فریادهای بلند «شاخی» «واخی» (شاه حسین، و احسین) میگویند. در آن میان طبل زنی هم طبل میکوبد، و پیرمردی هم قره‌نی مینوازد. صدای ایشان چنان اوج میگیرد، که از مسافتی دور بگوش میرسد. سپس همه باهم حرکت میکنند و چراغهای توری

۱- ژاک دومرگان هیئت علمی فرانسه در ایران، ترجمه دکتر ودیمی ج ۱ ص

وزنبوری، در طبق‌هایی گذاشته، در محلات بر اه می‌افتند، و گاهی شمار شرکت‌کنندگان در این دسته‌ها بدهزاران نفر می‌رسد. دسته‌های سیندزن محلات، هر شب در محله دیگری مهمان‌اند. وقتی که به آن محله وارد می‌شوند، در مقابل ایشان گاو و گوسفند میکشند، و اسپند دود می‌نمایند.

در شب دهم محرم (عاشورا)، که فردای آن روز مصادف با روز شهادت امام حسین است افرادی با شمشیر، و قمدهای برهنه در کوچه‌ها بر اه می‌افتند، و اشعار حماسی مذهبی می‌خوانند. صبح روز عاشورا همین افراد، در خانه یکی از محترمین محله رفته، و صبحانه را در همانجا می‌خورند، و از منزل وی بسوی محل قمه زنی روانه می‌شوند. ایشان قبلا پیراهن سفید می‌پوشند، و قمه یا شمشیر، برهنه بر خود می‌آویزند، و تا ظهر به حماسه خوانی، و عزاداری می‌پردازند. در ساعت ۱۲ ظهر بدقمه زنی می‌پردازند، و از سر خود خون جاری می‌سازند. بعد از ظهر، بیشتر منازل حلو اخیر می‌کنند، و آش کشک و پلو می‌پزند. دسته‌های سیندزنی که به بازار وارد می‌شوند، به تیمچه مظفریه، که از سراهای زیبای بازار است می‌روند، و در آنجا در مجلس روضه خوانی، و عزاداری شرکت می‌کنند.

در ماه رمضان، اکثر مردم بالغ تبریز روزه دارند، و مواظبند که کسی از مردم بی‌حرمتی نکرده، و روزه خود را قبل از افطار نگشاید.^۱ چون شبها بعد از افطار، بیشتر مردم تا سحرگاه بیدارند، و بعد از خوردن سحری، برای جبران خواب شبانگاه خود به بستر می‌روند، ناچار تا نزدیک ظهر می‌خوابند. از این جهت، در ماه رمضان، صبحها خیابانها، و بخصوص کوچه‌ها خلوت است.

۱- مؤلف درباره تعصب مردم تبریز به روزه داری این رباعی را در ایام جوانی که در

آن شهر می‌زیسته سروده است.

من در رمضان ز کام خادن ترسم	از پای به تبریز نهادن ترسم
از بس که به روز محتسب در گذر است	شب نیز ز روزه برگشادن ترسم

در ماه رمضان، مردم تبريز، تاسحر با چراغهاي دستي در محلات شهر براه افتاده، و بديدن يکديگر ميروند. و در خانه دوستان خود زلوبيا و شبچره ميخورند.

آش ابودردا در تبريز مانند بعضي از شهرهاي ايران آشي ميپزند که بنام آش «ابودرده» (ابودرداء) معروف است. زنان براي صحت بيماران نذر ميکنند و باکشك و حبوبات تعبيه کرده خميري که بشکل آدم ساخته اند در ديگ انداخته مي پزند. آن آش را روز چهارشنبه آخر از ماه صفر پخته به هفت يا چهارده خانه از فقير و غني بخش ميکنند.

بايد دانست که اين آش را بدا بودرداء يکي از اصحاب پيغمبر که در ۳۲ هجري در گذشت نسبت دهند. پيغمبر او را حکيم امت خود خواند و از گردآورندگان قرآن است. عمر او را قاضي دمشق کرد و او در آنجا در تعليم دادن قرآن به مردم آن شهر سعي بليغ نمود. قبر او و زنش ام الدرداء در دمشق است. ظاهراً آش ابودرداء که براي شفای بيماران پخته و به فقرا ميدهند، بمناسبت مشابهت جزئي از کنيه او بالفظ درد از نام وي گرفته شده است.

نام ابودرداء عويمر يا عامر است^۱.

خلفيات تبريزيان - چون شهر تبريز از نظر موقعيت جغرافيايي، در دره اي طولاني از شرق به غرب قرار گرفته، و در وزيدنگاه بادهاي مخالف واقع است، و کمتر اتفاق مي افتد که باد در آن شهر نوزد، از اين جهت مردم آن غالباً عصباني وتند مزاجند.

موقعيت آن شهر از روزگاران قديم موجب آن شده، که ميدان تاخت و تاز اقوام مختلف، از شمال و جنوب و شرق و غرب باشد. ديگر زمستانهاي سخت و طولاني آن شهر است که با باريدن برفهاي سنگين، و وزيدن بادهاي سرد و پرسوز مردم آن شهر را به رنج و زحمت مي دارد.

۱- روضات الجنان کربلائي ج ۱ ص ۵۸۳؛ شيخ عباس قمي: الکني واللقاب، طبع صيدا ج ۱ ص ۶۳.

این عوامل طبیعی و سیاسی، اثرات ویژه‌ای در روحیه تبریزیان گذارده است، و منشاء خلیقات خاصی در ایشان گردیده است. این خلیقات عبارت از: خونسردی، صبر و تحمل در مقابل مشقات، نخوت و بی‌اعتنائی، عاقبت اندیشی، بدبینی، عدم اعتماد و گریز از آمیزش و معاشرت، بی‌علاقگی، مال دوستی و صرفه‌جویی تا حد امساک، تعصب شدید مذهبی، و انعطاف ناپذیری در عقاید خود و یأس و نومیدی، و خشونت می‌باشد.

از صفات خوب تبریزیان صراحت لهجه و شجاعت ادبی و میهن دوستی است. مردم تبریز تاجر پیشه‌اند، چون ذاتاً صرفه‌جو و مقصد هستند تجارت ایران غالباً در دست ایشان است و از همگنان ایرانی خود گوی سبقت ربوده‌اند، از این جهت است که برخلاف غالب شهرهای ایران در تبریز بازرگانان یهودی وجود ندارند زیرا آن قوم مقصد قادر بر قابت با تجارت تبریزی نیستند.

دیگر از صفات بارز تبریزیان عادت به سفر و مهاجرت است، بطوریکه هیچ شهری از شهرهای ایران نیست که مردم تبریزی به آنجا مهاجرت نکرده، و به تجارت مشغول نباشند، حتی غالب بازرگانان خارج از ایران را نیز تبریزیان تشکیل می‌دهند.

تبریزیان به زبان مادری خود تعصبی خاص دارند، و در هر کجای دنیا دو تبریزی بهم برسند بازبان مادری خود به گفتگو می‌پردازند.

فصل پنجم

مساجد معمور تبریز

مردم تبریز تا پیش از عهد صفوی سنی مذهب بودند و از آن تاریخ بر اثر نفوذ روحانی و قهری شاه اسماعیل (۹۰۵-۹۳۰) به مذهب شیعه امامی اثنی عشری گرائیدند. و چنان به مذهب جدید پای بندگشتند که یکباره طومار عقاید کهن را در نور دیدند. چون مساجد قدیم را پادشاهان و امیران و یا پدران سنی مذهب آنان بنیاد گذارده بودند آنها را یا بکلی مهمل گذاردند و یا تبدیل به مساجد جدید کردند - و در هر برزن و کوچه ای مسجد هایی بر آوردند. از اینرو می بینیم که مساجد قدیم که بعضی از آنها از ابنیه باشکوه تاریخی اسلام بشمار می رفت پیش از آنکه زلزله های سهمگین طاق و رواق آنها را درهم فرو ریزد روی بوی رانی نهاده بود. بنابه وصفی که سیاحان ترك و اروپایی از این مساجد کرده و آنها را با مسجدهای جدید مقایسه کرده اند این مساجد هیچگاه در زیبایی و هنر معماری پیاپی مسجدهای پیش از روزگار صفویان نرسیده است. همانا آناری که از مساجد قدیم چون مسجدعلیشاه و کبود بجای مانده خود دلیل این مدعا است. بالغ بر دو یست و شصت مسجد در تبریز وجود دارد که نام بیشتر آنها از قرار ذیل است.

- ۱- مسجد کلا نتر کوچه، ۲- مسجد خلیجان، ۳- مسجد محله پائین، ۴- مسجد میرچوپان، ۵- مسجد سجاد، ۶- مسجد حاج علی، ۷- مسجد بخش يك، ۸- مسجد سیدلر، مسجد فرمانفرما، ۹- مسجد شوهر، ۱۰- مسجد چرنداب، ۱۱- مسجد لك لر

۱- برای تفصیل اسامی مساجد و بقاع و مدارس قدیمه طلبه نشین تبریز رجوع شود به مقاله آقای دکتر علی اکبر شهایی تحت عنوان اوقاف در ایران شهر ج ۲ ص ۱۳۵۵ -

- ۱۲- مسجد آقا علی ۱۳- مسجد حاج رفیع ۱۴- مسجد داش دربند (سید حسین)
 ۱۵- مسجد قره باغیها ۱۶- مسجد اسکوئیه ۱۷- مسجد ایل آباد ۱۸- مسجد مقدس
 ۱۹- مسجد دیگک باشی ۲۰- مسجد بخیران ۲۱- مسجد سرد رود ۲۲- مسجد گاه
 فروشان ۲۳- مسجد در خیابان ۲۴- مسجد آب انبار ۲۵- مسجد سید تقی ۲۶- مسجد
 بازار ۲۷- مسجد بالا ۲۸- مسجد رفیع ۲۹- مسجد بخش پنج ۳۰- مسجد چهارراه
 ۳۱- مسجد بالا ۳۲- مسجد میر محمد علی ۳۳- مسجد بخش هفت ۳۴- مسجد کوی
 شاه آباد ۳۵- مسجد زین الدین ۳۶- مسجد کلبعلی ۳۷- مسجد شکیلان ۳۸- مسجد
 مسجد کوچه دارابی ۳۹- مسجد حاج اسمعیل ۴۰- مسجد گوش باشی ۵۱- مسجد
 حاج آقا احمدی ۵۲- مسجد بخش دو ۵۳- مسجد ارمغان ۵۴- مسجد حصیرچی
 ۵۵- مسجد کوشک ۵۶- مسجد سید باشی ۵۷- مسجد ویجویه ۵۸- مسجد جامبران
 ۵۹- مسجد گل خانه ۶۰- مسجد بخش چهار ۶۱- مسجد غفوری ۶۲- مسجد باغمیشه
 ۶۳- مسجد حاجی علینقی ۶۴- مسجد زوبر ۶۵- مسجد بخش سه ۶۶- مسجد صمد
 آباد ۶۷- مسجد قائم مقام ۶۸- مسجد ارمنستان ۶۹- مسجد خاقانی ۷۰- مسجد
 آجودان باشی ۷۱- مسجد خطیب ۷۲- مسجد بخش شش ۷۳- مسجد غریب لار
 ۷۴- مسجد حسن پادشاه ۷۵- مسجد کنار رودخانه ۷۶- مسجد صمصام خان کوچک
 ۷۷- مسجد صمصام خان بزرگ ۷۸- مسجد کر بلائی علی، ۷۹- مسجد خاله اوغلی ۸۰- مسجد
 سیلاب ۸۱- مسجد عربها ۸۲- مسجد حاجی رحیم ۸۳- مسجد کلانتر ۸۴- مسجد پوست
 دوزان ۸۵- مسجد میرزا ۸۶- مسجد حاجی فرج ۸۷- مسجد غریبان ۸۸- مسجد
 صابونچی ۸۹- مسجد کبود ۹۰- مسجد مارالان ۹۱- مسجد تربیت ۹۲- مسجد شتر بان
 ۹۳- مسجد حکم آباد ۹۴- مسجد گزد ۹۵- مسجد خیابان کهنه ۹۶- مسجد خیابان
 قدیم ۹۷- مسجد آقا جان آباد ۹۸- مسجد ششکلان ۹۹- مسجد بازارچه ۱۰۰- مسجد
 شارع ۱۰۱- مسجد آسیاب ۱۰۲- مسجد حاج رضا ۱۰۳- مسجد میراسد ۱۰۴- مسجد
 خانلار ۱۰۵- مسجد آقا لار ۱۰۶- مسجد حسینی ۱۰۷- مسجد عباسقلی خان ۱۰۸-

مسجد در قلعه ۱۰۹- مسجد حاج اللهیار ۱۱۰- مسجد حکیم آباد ۱۱۱- مسجد ملا احمد ۱۱۲- مسجد طاقلار ۱۱۳- مسجد سنگلان ۱۱۶- مسجد خیابای منصور ۱۱۷- مسجد دالان لو ۱۱۸- مسجد بالا ۱۱۹- مسجد آقابالا ۱۲۰- مسجد ثقة الاسلام ۱۲۱- مسجد حجة الاسلام ۱۲۲- مسجد خیابان تربیت ۱۲۳- مسجد حاج غنی ۱۲۴- مسجد قصابان ۱۲۵- مسجد شهور بالا ۱۲۶- مسجد فراهانچی ۱۲۷- مسجد گازران ۱۲۸- مسجد فیلکش ۱۲۹- مسجد مقصودیه ۱۳۰- مسجد نایب ۱۳۱- مسجد قوری چای ۱۳۲- مسجد شتر بان ۱۳۳- مسجد حاجی رضا ۱۳۴- مسجد منجم ۱۳۵- مسجد شاه آباد ۱۳۶- مسجد خطیب ۱۳۷- مسجد صدر ۱۳۹- مسجد آسیاب ۱۴۰- مسجد آب انبار ۱۴۱- مسجد لیل آباد ۱۴۲- مسجد حاجی علی ۱۴۳- مسجد باغ امیر ۱۴۴- مسجد امیر آقا ۱۴۵- مسجد کوی خیابان ۱۴۶- مسجد سالار ۱۴۷- مسجد عین الدوله ۱۴۸- مسجد دره ۱۴۹- مسجد حاجی محمد قلی ۱۵۰- مسجد قوش باشی ۱۵۱- مسجد میار ۱۵۲- مسجد میدان ۱۵۳- مسجد دربند ۱۵۴- مسجد سیدها ۱۵۵- مسجد خرابه ۱۵۶- مسجد قاسم ۱۵۷- مسجد کوچک ۱۵۸- مسجد قره آغاچ ۱۵۹- مسجد حاجی ۱۶۰- مسجد حنیفه ۱۶۱- مسجد حاجی کاظم ۱۶۲- مسجد کوچه کچه چپها ۱۶۳- مسجد کریمخان ۱۶۴- مسجد قریه خلیجان ۱۶۵- مسجد بخش نه ۱۶۶- مسجد حاج بدر ۱۶۷- مسجد کوچه صدر ۱۶۸- مسجد نایب صدر ۱۶۹- مسجد میرزا اجواد ۱۷۰- مسجد احمد خان ۱۷۱- مسجد بهادری ۱۷۲- مسجد حاجی احمد ۱۷۳- مسجد ششگلان کوه ۱۷۴- مسجد قریه توت ۱۷۵- مسجد عزت آباد ۱۷۶- مسجد ششگلان کوچه ۱۷۷- مسجد شاهزاده ۱۷۸- مسجد سیدوان ۱۷۹- مسجد حاج اسمعیل ۱۸۰- مسجد باغ ایرج ۱۸۱- مسجد بقال ۱۸۲- مسجد آقاخان آباد ۱۸۳- مسجد سرخاب ۱۸۴- مسجد سیدان قطب ۱۸۵- مسجد حاج عباسقلی ۱۸۶- مسجد شاه ۱۸۷- مسجد اسکوئی ۱۸۸- مسجد حاجی احمد ۱۸۹- مسجد حاجی نوروز ۱۹۰- مسجد هاشم ۱۹۱- مسجد قصاب ۱۹۲- مسجد درباغی نه ۱۹۳- مسجد امیر نظام ۱۹۴- مسجد حاجی اکبر ۱۹۵- مسجد خیر بانو ۱۹۶- مسجد

گچکاری ۱۹۷ - مسجد ملکی ۱۹۸ - مسجد ملا علی ۱۹۹ - مسجد وزیر آباد
 ۲۰۰ - مسجد آدی گوزل ۲۰۱ - مسجد صاحب ۲۰۲ - مسجد آقا ۲۰۳ - مسجد سیم لر
 ۲۰۴ - مسجد خواجه علی اصغر ۲۰۵ - مسجد شریف ۲۰۶ - مسجد غفار بزاز ۲۰۷ -
 مسجد سنگستان ۲۰۸ - مسجد ملا حسین ۲۰۹ - مسجد هشت رود ۲۱۰ - مسجد
 شکلو ۲۱۱ - مسجد حاجی ابراهیم ۲۱۳ - مسجد پل سنگی ۲۱۴ - مسجد اهراب ۲۱۵ -
 مسجد دره ۲۱۶ - مسجد کوچه باغ ۲۱۷ - مسجد شنب غازان ۲۱۸ - مسجد سنگستان
 ۲۱۹ - مسجد درسیلاب ۲۲۰ - مسجد حاجی آقا بابا ۲۲۱ - مسجد خانم بیگ ۲۲۲ - مسجد
 معجز لر ۲۲۳ - مسجد دیزج ۲۲۴ - مسجد کرد کر ۲۲۵ - مسجد میر آقا ۲۲۶ - مسجد
 لاله ۲۲۷ - مسجد شیخ الاسلام ۲۲۸ - مسجد حکیم آباد کوچک ۲۲۹ - مسجد سفید ۲۳۰ -
 مسجد همت آباد ۲۳۱ - مسجد حاجی رستم ۲۳۲ - مسجد جواد آقا ۲۳۳ - مسجد پایین
 ۲۳۴ - مسجد مشهدی ایمان ۲۳۵ - مسجد فتاح ۲۳۶ - مسجد شعبان ۲۳۷ - مسجد میرزا
 باقر ۲۳۸ - مسجد بزرگ قره لک ۲۳۹ - مسجد میرزا سلیمان ۲۴۰ - مسجد حاج میرزا
 یوسف ۲۴۱ - مسجد حاجی حسن ۲۴۲ - مسجد تکیه حیدر ۲۴۳ - مسجد میرزا عبدالحی
 ۲۴۴ - مسجد ملا باشی ۲۴۵ - مسجد مفید آقا ۲۴۶ - مسجد باغمیشه ۲۴۷ - مسجد
 مقبره ۲۴۸ - مسجد مدینه ۲۴۹ - خرپشته ۲۵۰ - مسجد هاشم ۲۵۱ - مسجد خونی
 ۲۵۲ - مسجد شفیع ۲۵۳ - مسجد میرزا صادق آقا

بقعه‌ها و زیارتگاه‌ها

- ۱- بقعه صاحب الامر .
- ۲- بقعه شیخ علی سیاه پوش .
- ۳- بقعه دال و ذال (مسجد دال و ذال) .
- ۴- بقعه سید حمزه .
- ۵- بقعه سید ابراهیم .

- ۶- بقعه کهنه امامزاده .
- ۷- بقعه امامزاده سردرود .
- ۸- بقعه سید جمال الدین در راسته کوچه .
- ۹- بقعه چرنداب یا خانم امامزاده واقع در کوی چرنداب .

مدارس قدیمه طلبه نشین

- ۱- مدرسه طالبیه .
- ۲- مدرسه حسن پادشاه .
- ۳- مدرسه سید حمزه .
- ۴- مدرسه صادقیه^۱ .

از میان مساجد به وصف بعضی از مسجدها و بقاع معمور میپردازیم و از آثار تاریخی تبریز که غیر معمور است در فصلی جداگانه در پایان همین کتاب گفتگو خواهیم کرد .

اولیا چلبی که در ۱۰۵۰ هجری در تبریز بوده می نویسد که در تبریز سیصد و بیست مسجد و جوامع قدیم و جدید است آنها یادگار سلاطین ماضیه و خوانین و پادشاهان ایرانی است و بعضی را وزیر آل عثمان ساخته اند. از جمله آنها یکی مسجد زبیده خاتونست که قبه و در و دیوار آن باکاشی مزین بود و يك مناره عالی داشت، دیگری از بناهای متوکل علی الله است که بسیار عالی و باکاشیهای چینی مزین بود لیکن بامروار ایام خراب و سپس تعمیر شد و نام نخستین آن از بین رفته و اکنون آن را جامع دمشقیه گویند .

دیگر جامع سلطان محمود درشام غازان، و مسجد شاه جهان، و حسن پادشاه است . غیر از این مساجد که ذکر شد نوزده باب مسجد دیگر هست که دارای هزاران

۱- ایرانشهر ج ۲ ص ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶، مقاله آقای دکتر علی اکبر شهابی تحت

تعریف و توصیف می‌باشد، لیکن اهالی شهر در این مساجد راغب بدنما از جماعت نیستند، فقط وقت اذان بعضی‌ها به مسجد آمده پس از گذاردن نماز بر فور خارج می‌شوند. در مقابل جامع اوزن حسن جامع شاه عباس است که بسیار عالی ساخته شده است. در قرب همان مسجد جامع دیگری بنام جامع شاه محمود است. در سراج خانه یاک جامع بی‌عیدیل هست که جامع بسیار بزرگی است چنانکه از دری که بسوی قبله باز میشود از دور کسی را که در محراب ایستاده باشد مشکل توان دید. این مسجد در ویست ستون دارد و با آجر پوشیده شده است.

در این شهر چهل و هفت باب مدارس بزرگ معمور و آباد است که در آنها جمیع علوم تدریس می‌شود و استادان آنها از علمای بزرگ تبریزند و بزرگترین آنها مدرسه شاه جهانست. بیست دارالقراء (که قرائت قرآن کنند) در آن شهر است، اما در میان عجم قرآن کریم را با تجوید صحیح خواندن کما هو حقده میسر نیست و بیشترشان غلط تلاوت میکنند.

در آن شهر هفت دارالحديث است (که احادیث نبوی را روایت کنند) لیکن علمای آنجا به علم حدیث شهرت نیافتد و به احادیث حضرت علی و ائمه یا زرده گانه عمل میکنند و چندین هزار کتاب حدیث حضرت علی مرتضی دارند. در این شهر بقدرشخص دارالتعلیم است، در این مکتبها هر سال به اطفال لباس داده می‌شود.

در تبریز یکصد و شصت تکیه در اویش است که مشهورترین آنها تکیه شمس تبریزی و تکیه بولاق خان و تکیه عقیل و تکیه میر حیدر است^۱.

پول لوكا می‌نویسد در این شهر مساجد خیلی زیبا هستند. مزیّن با آجرهای رنگین چون ظروف چینی که پهلوی هم چیده شده - طوط و اشکال زیادی را

۱- سیاحتنامه اولیا چلبی قسمت آذربایجان و تبریز، ترجمه و تلخیص حاج حسین

نشان می‌دهند.^۱

اولئاریوس می‌نویسد بعدد هر کوچه‌ای در تبریز در آن کوچه نیز مسجد بنا شده است.^۲

شاردن می‌نویسد که در تبریز ۲۵۰ مسجد وجود دارد.^۳

محمد حسین زنوزی می‌نویسد: «پنج سال پیش از استیلای رومیه (عثمانی) بدارالسلطنه تبریز و بیست و هشتم شهر جمادی الثانیه یوم یکشنبه يك ساعت ونیم از روز گذشته سنه ۱۱۳۳ هجری زلزله عظیمی در تبریز اتفاق افتاد و جمعی کثیر هلاک شدند و بدها کثر ابنیه عالیه از مساجد و مدارس و مقابر شکست فاحش راه یافت نهایت بالمره منهدم نگردید.

ایضاً در اواخر سنه هزار و صد و نود و دو تا اوایل سنه هزار و صد و نود و سه سه مرتبه زلزله اتفاق افتاد که از جمله در شب شنبه سلح ذیحجه الحرام سنه هزار و صد و نود و سه دو ساعت از شب مزبور بود، و همه ابنیه عالیه با آثار مستحکمه از مدارس و مساجد و مقابر و معابد و عمارات و روابط بالمره خراب گردید. از آن جمله شب غازان و مسجد صاحب الامر و مسجد جهان شاه و مدرسه سید حمزه و مدرسه صادقیه و طالبیه بود.

بی‌اغراق دیواری به بلندی يك وجب نماند و تخمیناً دوازده فرسخ از اطراف به تبعیت شهر انهدام یافت. از ثقیه بلده استماع شد که از بومی و غریب در این حادثه دو بیست هزار نفر تلف شد و اکثر خانه‌ها مسدود شد، و در راه شبلی شکاف طولانی که قریب به شش هفت فرسخ طول داشت بهم رسید و در آن شب تا صبح تخمیناً چهل مرتبه زلزله شد. از مشاهیر شهر که در زیر نقاب تراب محتجب شدند ملا ابوعلی

1- Pawt - Lucs, P. 271

2- Oléarius, P. 859

3- Chardin, P. 290

مراغه‌ای، آقامیرزا بابا وملا اسمعیل ومیرزا فضل‌الله طبیب، و فضلعلی بیك خلف نجفقلی خان دنبلی بیگلربیگی دارالسلطنه بود. از اول زلزله تا ششم صفر آن سال هر شبانه‌روزی تخمیناً سی‌چهل مرتبه زلزله می‌شد نهایت درجه مخرب بود، اما در روز شنبه ششم شهر مزبور يك ساعت از زوال گذشته و ایضاً شب یکشنبه چهاردهم ماه مزبور سه ساعت از شب گذشته زلزله شدیدی واقع شد که کمتر از اول نبود بعضی از نقطه سنجان در تاریخ آن گفته‌اند .

در فکر همین که یابم از روی صواب

باعث چه دهم کی شده تبریز خراب

ناگاه ز دیوانه دل جغد خیال

از، زلزله شد خراب، گفتا بجواب ۱۱۹۴ هجری

در همان سال نجفقلی خان بیگلربیگی بامداد احمدخان دنبلی بطالع اسد باروی بزرگی بدور شهر در کمال استحکام کشیده بعمارت شهر مشغول شدند اکنون همه آن آثار قدیمه خراب است و شهر یار شهید احمدخان دنبلی بعمارت مسجد جامع بزرگ مشغول بودند تمام نشده بروضه رضوان شتافتند و حالا هم ناتمام است . نیز در این اوقاف جعفرقلی خان دنبلی بعمارت مسجد صاحب الزمان اشتغال دارد نزدیک است باتمام رسد متعلقات چندی هم بعمارت افزوده‌اند . و سه هزار تومان تخمیناً صرف آن می‌شود^۱ .

طباطبائی در اولاد الاطهار می‌نویسد:

مساجد تبریز را زیاده بر صد مسجد معتبر و بزرگ و بنام در تذکره‌ها نوشته‌اند و در بعضی از تذکره‌ها سیصد مسجد و در بعضی تذکره‌ها در همه محلات ذکر نموده‌اند غیر از مساجد کوچک که ذکر همه آنها تطویل بلاطایل است و اکثر آنها در زلزله آخری (۱۱۹۴ هـ) دارالسلطنه تبریز خراب شده است بامدرسه‌های متعدد مثل مدرسه سلطان

اویس در محله چهارمنار و مدرسه حسن پادشاه که میان سرخاب و شتر بانست و مدرسه رشیدیه و مدرسه سلطان غازان و غیر آنها که تعمیر نشده و حالا موجود است. و معمور در دارالسلطنه تبریز هفت مدرسه است: مدرسه طالبیه و حسن پادشاه و صادقیه و حاج صفر کلی و حاجی علی اصغر خواجه و مدرسه سلیمانخان افشار و مدرسه مقام حضرت صاحب الامر.

مساجد کبیره بیست مسجد است، سوای مساجد صغیره، واقعه در همه محلات اندرون و بیرون شهر و کوچه‌های واقعه در قلعه یا خارج آن قریب به دویست مسجد است.^۱

مسجد جامع تبریز

نادر میرزا می‌نویسد: «مسجد جامع را بانی نخست مجهول است پس از آنکه بزلزله ویران شد امیر نامدار حسینقلی خان دنبلی عمارت کرد بر همان بنیاد قدیم و آن مسجدی است مرتفع و طولانی و عریض با گچ و آجر بنا شده و سقفها را هیچ قرینه نباشد. از دوسوی غرفه‌ها بدین سالهای نزدیک عمارت شده که پوشیده رویان (زنان) نشینند. بدین مسجد از رخام و کاشی هیچ نباشد. گویند نخست بنای این معبد عثمانیان نهاده‌اند.^۲»

اینکه نادر میرزا پنداشته بنای این مسجد در دوره تسلط عثمانی‌ها در تبریز گذاشته شده درست نیست.

زیرا چنانکه از خلال تواریخ پیداست قدمت این مسجد به عهد سلجوقیان می‌رسد فضل‌الله روزبهان در تاریخ عالم‌آرای امینی صریحاً می‌نویسد که:

«سلجوقشاه بیگم زن اوزون حسن آق قویونلو مسجد جمعه تبریز را توسعه داد و در این گاراز بذل مال بسیار دریغ نفرمود، و در محل قدیم قبله این مسجد قبه

۱- تاریخ اولاد الاطهار ص ۱۴۱، ۱۴۲

۲- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۱۰۸-۱۰۹

رفیعی برپا ساخت و آن را باکشی‌های رنگین بیاراست^۱.

طباطبائی می‌نویسد: «این مسجد را عبدالله بن عامر در اول اسلام ساخته و آن و مسجدی دیگر در میان دروازه سردر سلطنتان بوده است^۲.

این مسجد را امروز مردم تبریز، جمعه مسجد، گویند. و آن بین مسجد حجة الاسلام و آلچاق مسجد و مسجد میرزا اسمعیل خالد اوغلی واقع است. مسجد حجة الاسلام از غرب و دوم مسجد مزبور آن را از طرف شرق در میان گرفته‌اند. مسجد جامع را اکنون دو مدخل است یکی از جانب شمال که از صحن مسجد وارد دهلیز و از آنجا وارد شبستان می‌شود. از این طرف سطح مسجد در حدود نیم متر از سطح صحن مسجد پست‌تر است. در دیگر آن از طرف جنوب یک کوچه که از شرق بد غرب ممتد است بازمی‌شود. این کوچه از طرف مغرب مسدود و بن بست است. سر تاسر جنوب کوچه دیوار مسجدی است معروف بد مسجد مجتهد و این مسجد را دو مدخل است یکی از ابتدای کوچه که در عمومی است، و دیگری از انتهای آن که بسیار کوچک و محقر است، هر دو در شمال بازمی‌شود. در اوخر دیوار شمالی این کوچه در جنوبی مسجد جامع واقع است.

از این در وارد آلچاق مسجد می‌توان شد و چون این مسجد از جانب مغرب چسبیده بد مسجد جامع است بلکه از ملحقات و توابع آنست و مانع و حاجزی در میان نیست. از آنجا داخل جامع بزرگ می‌توان شده از این طرف نیز سطح مسجد از کوچه پست‌تر است. بنای مسجد جامع از گچ و آجر است و از چوب چیزی در آن نیست. محرابش از چند قطعه سنگ رخام ساده است.

طول مسجد که از جنوب به شمال کشیده شده ۶۴ متر و عرض آن از شرق بد غرب در حدود ۱۵ متر است قسمت جنوبی مسجد در امتداد سی و چهار متر به جانب شمال

۱- تاریخ عالم‌آرای امینی نسخه عکسی صفحات ۲۱۶ - ۲۱۸

۲- تاریخ اولاد الاطهار ص ۱۱۴

باریکتر از قسمت شمال آنست .

در امتداد این قسمت شرقاً و غرباً از دوسوی طاقهای بلند پهلوی هم قرار گرفته است که پنج طاق در شرق و پنج دیگر در غرب هر يك بطول ۶۰ ر۴ و عرض ۶۰ ر۳ در مقابل یکدیگر واقع شده است . عرض سطح این قسمت حدود ده متر وسی سانیتر است . اما جانب شمال مسجد تقریباً از فاصله سی و چهار متر وسعت پیدا کرده و عرض قسمت اعظم آن چنانکه گفتیم غیر از طاقهای جانبین شرقی و غربی در حدود پانزده متر است . در زمان امامت حاج میرزا جواد آقا مجتهد، چنانکه در پیش از قول نادر میرزا روایت کردیم، غرفاتی از میان طاقهای ده گانه از دو جانب احداث کردند تا زنان آن جا نشینند .

حاج میرزا یوسف آقای کبیر (در گذشته در ۱۲۴۲ هـ) و پس از او میرزا احمد آقا مجتهد (در گذشته در ۱۲۶۵ هـ)، و پسرش حاج میرزا جواد آقا مجتهد (در گذشته در ۱۲۱۳ هـ) که از فحول علمای تبریز بودند در این مسجد نماز میخواندند . این مسجد بسیار ساده و بی آلابش است و از کاشی و سایر سنگها در آنجا هیچ نیست . فقط سطوری چند از آیات تزکیه و کلمات مقدسه بر دیوارهای آن بر روی گچ نوشته شده، در بالای محراب روی گچ با خط نستعلیق این کلمات مکتوب است :

لا اله الا الله محمد رسول الله علی اسد الله و ولی الله . همین کلمات در بعضی از دیوارها نیز مکرر شده است، و آیه، انما یعمر مساجد الله من ان بالله والیوم الاخر، و نیز آیه، یریدون ان یطفؤا نور الله بافوا هم و یا بی الله الا یتم نوره ولو کره المشرکون، و همچنین آن، انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا، در دیوارهای شرقی و غربی با خط ثلث و کوفی روی گچ مسطور است .

کاتب این کلمات یکی محمد باقر و دیگر محمد رسول نقاش است .

این مسجد را ظاهراً پس از زلزله ۱۱۹۳ بر روی خرابه‌های مسجد جامع سابق ساخته‌اند .

محراب مسجد در انتهای قسمت عرض جنوبی واقع است در پشت دیوار شرقی این قسمت مسجد بزرگ و تاریکی با ده ستون و طاق‌های ضربی آجری بنا شده که به مسجد زمستانی معروف و اکنون پایدها و طاق‌ها س آن فرو ریخته است. بر سر در این مسجد چهار کتیبه است که ذیلاً به شرح آنها می‌پردازیم :

کتیبه شاه طهماسب - در یکی از طاق‌های کم عرض غربی قسمت اول مسجد سنگ مرمر صافی بطول ۱۷۲ ر و بار ارتفاع ۱۲ ر ۱ متر رو بشمال بدیوار جنوبی مسجد نصب گردیده و مشتمل است به نقل رویای شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) و الغای رسومات تمغا. این کتیبه بخط علاءالدین محمد تبریزی از خوشنویسان معروف دوره صفوی و شاگرد دانی خود علی بیگ تبریزی است که در دوازده سطر درشوال سال ۹۷۲ هجری بخط ثلث نگاشته شده است و یکی از آثار نفیس آن عصر بشمار میرود که تاکنون از دستبرد حوادث مصون و محفوظ مانده است .

متن این سنگ‌نبشته چنین است :

«فرمان قضا جریان شاه ستاره سپاه خاک آستانه خیر البشر مروج مذهب ائمه اثنی عشر غلام امیر المؤمنین حیدر علی بن ابیطالب، السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه شرف نفاذ یافت آنکه بنا بر رویای صالحه که در شب پنج شنبه دوازدهم شهر شعبان اودئیل اثنی و سبعین و تسعمائه حضرت حجة قائم صاحب الامر و الزمان صلوات الرحمن علیه را در واقعه دیدم، قامت اشرف آن حضرت بلند و روی کشیده و محاسن شریف يك قبضه و موی محاسن و شارب خرمائی و چشم و ابروی آن حضرت سیاه و وضعی در بشره مقدس آن حضرت ظاهر بود، چنانکه گویا ریاضت کشیده اند و تاج سقر لاط قرمزی بی دستار بر سر اشرف داشتند و جامه قلمی آجده که غالباً سفید بود پوشیده بودند، و چاقشور نیمتاج زرد در پای مبارك داشتند و هیچکس آن حضرت را نمی‌دید و آواز مبارك آن حضرت را با اینکه بلند سخن می‌فرمودند غیر من کسی نمی‌شنید، و بعد از ظهور آن حضرت فی الحال

من فریاد کردم و کسی نشنید، و آن حضرت بعد از بیرون آمدن در ایوان طاق بندی که تخمیناً طول آن ده ذرع بوده باشد و روی آن ایوان بقبله بود بوجهی که پشت مبارك آن حضرت به جانب میان مغرب و قبله بود منحرف نشستند و کف پایهای را نزدیک یکدیگر و بر روی بروجی که کف بکف نرسیده بود نهادند. پس رفتم پیش و پای راست آن حضرت را میان بند پای مبارك وی و بند چاقشور بوسیدم، بعد از آن آن حضرت برخاستند^۱ و فرمودند که این تمغاها را که بخشیده ای بسیار خوب کرده ای و اظهار خشنودی فرمودند که تتمه راهم ببخش و فرمودند که ما از تو راضی ایم یا از تو راضی میشویم، بیاد نماند که از این دو عبارت کدام فرمودند، بعد از آن فرمودند که روز بروز عمرت زیاده میشود و دولتت زیاده میگردد، من عرض کردم که چون این امر مقبول شما است تتمه تمغاها را بخشیدم، بعد از آن آن حضرت غائب شد بروجی که من ندانستم که چون غائب شدند، لاجرم در روز پنج شنبه مذکور حسب الامر آن حضرت صلوات الله علیه تتمه تمغاوات جمیع ممالک محروسه را در آنزبایجان و عراق و فارس و خراسان و شیروان و گیلان خصوصاً تمغای دارالضرب طلا و نقره که تا غایت بخشیده نشده بود موکد بلعنت نامه بخشیدم، و ثواب آنرا بحضرات چهارده معصوم صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین هدیه کردم، و ثواب این اهداء را بحضرت صاحب الامر صلوات الله علیه هدیه کردم، بنابراین باید که ابواب دارالسلطنه تبریز و شلوارع ارض روم و عراق را که بمبلغ سه هزار و هشت صد و هشتاد و پنج تومان و هشت صد دینار در آن ملک جمع است از تاریخ واقعه مذکوره مسدود دانسته اصلاً طلبی از هیچ آفریده ننمایند، و این بدعت سیئه را در آن ملک بدستور کل ممالک بر طرف دانند، مستوفیان عظام دیوان اعلی من بعد در دفاتر سنوات جمع آنرا ننویسند، واسم و رسم آنرا از صحائف دفاتر محو گردانند، حاکم و اکابر دارالسلطنه تبریز مضمون حکم اشرف و اعلی را موکد بلعنت نامه دانسته یقین دانند که هر کس از مضمون آن تجاوز نموده

من بعد بهر صیغه و عنوانی که باشد از آن ابواب چیزی گیرد، و هر کس بدان رضادهد و کسی که بر حقیقت آن مطلع شود معروض ندارد یزید بن معاویه علیهما اللعنه است، و آن جماعت را بروجهی سیاست خواهیم فرمود که باعث عبرت دیگران گردد، فمن بدلّه بعد ماسمعه فانما ائمه علی الذین یبدّلونه ان الله سمیع علیم، از جوانب براین جمله روند و از فرموده عدول نورزند، فی عشر ثالث شوال او دئیل اثنی و سبعین و تسعمائه کتبه علاء الدین.

کتیبه سلطان حسین صفوی - سنگ نبشته دوم در بالای در شمالی مسجد جامع از بیرون آن رو بطرف شمال نصب شده است. این کتیبه مشتمل بر فرمانی است از شاه سلطان حسین صفوی بخط مومن تبریزی که در پانزده سطر بخط ثلث بسیار زیبا در شوال سال هزار و یکصد و شش (۱۱۰۶ هـ) بر روی سنگی از مرمر نقر شده طول سطرها در حدود یک متر بنظر میرسد، و مشعر بر تحذیر مردم از ارتکاب به معاصی و تأکید بامراء و حکام و علماست در تنبیه و مجازات کسانی که پای از حکم شرع فراتر می گذارند و دست به قمار و شراب و بنگ و چرس و کارهای زشت می آلاینند.

متن آن سنگ نبشته از این قرار است :

«بسم الله الرحمن الرحیم، حکم جهان مطاع شاء ملائک سپاه السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه، شرف نفاذ یافت آنکه عالیجاه سالار سپه تفنگچی آقاسی و توبچی باشی و بیگلربیگی آذربایجان بشفقات بلانیهایات شاهانه مفتخر و مباہمی بوده بدانند، که چون از هنگامی که مهره انجم بر تخته زر نگار فلک آبگون سیماب نمون به دست قضاچیده، و کعبین عاج نیرین جهة تحصیل نقد سعادت کونین بنقش شش جهة گردیده، و گنجور کنجینه وجود بمؤدای حقانیت اقتضای، قل اللهم مالک الملك توتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء بيدک الخیر انک علی کل شی قدیر، درهم دینار تمام

عیار دولت اعتبار وزرده دهی پادشاهی و فرماندهی عرصه روزگار جهة این دودمان خلافت و امامت، و خاندان نبوت و ولایت در مخزن درستی با کمال تردستی محفوظ و مضبوط داشته، جهة ستایش این نعمت بی قیاس، و ادای شکر این عارفه محکم اساس در این عهد سعادت مهد که عذرای دولت روز افزون در آغوش، و لیلای سلطنت ابد مقرون دوش بدوش، و اولین سال جلوس میمنت مأنوس، و اوان شکفتگی گلشن آمال عامه نفوس است، همت صافی طویّت معدلت گستر، و ضمیر منیز مهر اصابت شریعت پرور بحکم آیه وافی هدایه، الذین ان مکناهم فی الارض و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امر بالمعروف و نهوا عن المنکر، باجرای اوامر و نواهی خالق کل و خاتم انبیاء و رسل بفحوای صدق انتماء، اطیعوا الله و اطیعوا الرسول لعلکم تفلحون معطوف و مصروف داشته امر عالم مطاع شرف نفاذ یافت، که بمضمون بلاغت مشحون قل انما حرّم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن، پردگیان سترک پرد، نشین، و شاهدان چهره نما خلوت گزین بوده، با تأمل عصیان نقاب بی شرفی از رخسار عفت باز ننموده، و دامن زن آتش غضب دار بی نیاز نگردند، و ساکنان خط ایمان و مقیمان دار السعادة ابقان بمضمون حقیقت نمون، یا ایّها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون، بآلت قمار دست دراز نکرده قبل از آنکه شطرنجی روزگار زور آور روزگار ایشان را مات مات و فیل بند حیرت هیجان و هنگامه عرصات ساخته معلوم شود که آنچه برده اند باخته اند، سالک طریق اجتناب بوده بهیچ وجه پیرامون آن عمل شنیع نگردند، و کل وجوه بیت اللطف و قمارخانه و چرس فروشی و بوزه فروشی ممالک معروسه را که هر سال مبلغهای خطیر می شد تخفیف تصدق فرق فرقدسای اشرف مقرر فرمودیم، و در این ابواب صدور عظام و علماء اعلام و فقهاء اسلام و ثیقہ انیقہ علیحدہ موکده بلعن ابدی و طعن سرمدی که مزین و موشح بخط گوهر نثار همایون است بسلك تحریر کشیده اند، می باید که آن عالیجام بعد از شرف اطلاع بر مضمون امر مطاع لازال نافذاً فی الاقطاع و الارباع مقرر دارد

که در کل محال نیول همه ساله آن عالیجاه و امراء و حکام تابعین و ساکنین و متوطنین بقانون ازهر شریعت عزا و طریق اظهار ملت بیضا ناهبج منهج صلاح و سداد بوده مرتکب امور مذکوره نگردند، و بدکاران در حضور امناء شریف و کلا نتران و ریش سفیدان محالات بموجب آیه وافی هدایه، و الذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم فاستغفروا الذنوبهم توبه کنند و مرتکبین مجرمات مزبور را تنبیه و تادیب نمایند و التزام باز یافته و هر گاه اشتغال آن افعال زمینه نمایند، بر نهج شرع مطاع حد جاری و مورد موآخذ و بازخواست سازند، چنانکه احدی باعمال شنیعه دیگری مطلع گشته اعلام ننماید آن شخص را بنوعی تنبیه نمایند که موجب عبرت دیگران گردد، و آن عالیجاه و امراء تابعین بعلت وجوهای مزبوره چیزی باز یافت ننموده، نگذارند که آفریده بدان جهت دیناری طمع و توقع نماید و خلاف کند از مردودان در گاه الهی و محرومان شفاعت رسالت پناهی و مستحقان لعنت و نفرین ائمه طیبین صلوات الله علیهم اجمعین و ملائکه آسمان و زمین باشد، اهالی و اواباش را نیز از کبوتر پرانی و گرگ دوانی و نگاهداشتن گاو و قوچ و سایر حیوانات جهت جنگ و پر خاش که باعث خصومت و عناد و موجب انواع شورش و فساد است ممنوع ساخته سد آن ابواب از لوازم شمرند، دقیقه در استحکام احکام مطاعه و اشاعت اجرای اوامر شریفه فرو گذاشت ننمایند، امراء و حکام تابعین آن عالیجاه حسب المسطور مشارالیه هر یک در الکاء متعلق خود بموجبی که مقرر فرمودیم بعمل آورده و از هر جوانب بر این جمله روند، و رقم قضائیم معدلت مضمون را بر عموم خلایق خوانده و بر سبیل نقش بر در مساجد جامعه نصب نمایند، و در این ابواب قدغن دانسته هر ساله رقم مجدد طالب نداد و در عهده شناسند، تحریر آفی شهر شوال سنه ۱۱۰۶ ست و مأته و الف من الهجرة النبوة، مضمون رقم معدلت شیم فوق که زلال تابعی است از چشمه سار سلاله خاندان صفوت و کرامت بواسطت عالیجاه رستم خان سالار سپه بمزارع امید کافه عباد فائض و بسعی عالیقدر رفیع الشان منیع المکان محمد بیگا برادر و نایب عالیجاه معظم الیه بر صخره صما

ترسیم گردید، قد تشریف بکتابتها محمد مؤمن التبریزی .»

کتیبه فتحعلیشاه قاجار - این سنگنبشته که درباره معاف داشتن تجار تبریز از پرداخت عوارض است در بالای در شرقی صحن مسجد جامع که مدرسه طالبیه باشد در زیر طاقی مستقر است نقش این سنگ غیر از جمله، بسم الله الرحمن الرحیم، که در صدر لوح باخط ثلث نوشته شده همه باخط نستعلیق است و آن از احکام اوائل سلطنت فتحعلیشاه قاجار است که در سال ۱۲۲۶ هجری در دروازه سطر برای این سنگ کنده اند، و در آن لوح چنین نوشته اند :

«فمن بدله بعد ما سمعه فعلیه لعنة الله وملائكة وانبیائه ورسله والائمة صلوات الله علیهم اجمعین بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الذین استسوا اساس لحق والایمان وخرتوا بنیان البدع والطغیان .

اما بعد غرض از تحریر این کلمات آنست که چون در عهد سلطنت بندگان اعلیحضرت جمشید شوکت اسکندر مکانت دارا رتبت، خاقان بن الخاقان، السلطان فتحعلیشاه لازال ظلمه ظلیلانوبت حکومت و شوکت دستگاه امیرالامراء العظام عمدة الخوانین الکرام مقرب الحضرة الخاقانیه خان جلیل الشان بیگلربیگی کل ممالک آذربایجان احمدخان لازال مویدا بتوفیقات الدارین رسیده، و چون طبع شریف بندگان معظم الیه طالب تحصیل دعای خیر بجهة ذات مقدس اعلیحضرت ظل الله فی الارضین و آبادی و رفاه عباد بود، و راضی بشیوع و استمرار بدع نمی باشد و چون در ایام سلاطین و حکام سابق بسبب آنکه در عوارضات و صادرات مملکتی بسکان محلات و کوچه باغات دار السلطنه تبریز بنچه مشخص نموده و داد و ستد می نموده اند، به تجار تبریز که آبادی بلاد و نظام امور معاش عباد و فور امتعه و اقمشه و سایر ادویه که در بلاد بعیده بهم میرسد و در سایر بلاد نیست و سکان این بلاد محتاج بآنها می باشند به سبب آمد و شد این طایفه بوده و می باشد، و در جمیع امصار و اعصار معزز و محترم بوده و باسم صادرات و عوارضات از ایشان چیزی مطالبه نمودند، بنچه باسم ایشان

معین نموده مطالبه صادرات و عوارضات از ایشان می نمایند، و باین جهات سگان محلات و کوچه باغات و تجار تبریز ببلاد عراق عرب و عجم متفرق و هر يك از تجار معتبر شهر در سایر بلاد متوطن و شهر از رونق افتاده و روبرو بخرابی گذاشته، لهذا مقرر فرمودند که در تمامی محلات شهر و کوچه باغات و در مابین تجار غریب و بومی و مسلم و ذمی دادوستد و صادری بالمّرّه موقوف شده، و تجار را داخل اصناف ننموده مطالبه صادرات و عوارضات و مالیات من الجمیع الجهات از ایشان ننموده حتی مساعدده که بعضی حکام و عمال بعنوان ظلم از ایشان می گرفتند موقوف شده، و مقرر فرموده که تمامی سادات کرام سگان شهر و نواحی غنی و فقیر سوای مالیات حسابی از تمامی عوارضات و صادرات و خانه شمار و سر شمار و خانه نزول و سایر تحمیلات من جمیع الجهات معاف و مسلم بود، تا اینکه تمامی سگان شهر در مهدامن و امان آسوده بدعای دولت بیزوال خاقانی مشغول باشند، و من بعد هر کس که از صاحب اختیاران و عاملان و ریش سفیدان شهر الی انقضاء الدهر بخلاف این مرتکب شود بلغنت خدا و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین خصوصاً خاتم النبیین و الائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین گرفتار بوده باشند، و كان ذلك فی آخر شهر محرم الحرام سنه ست عشره بعد المائین و الالف من الهجره ۱۲۱۶ .»

کتیمه میرزا آقا - در پایین این سنگ بالای دراز میان طاق بشکل افقی هائند کمر بند نام چهارده معصوم بطریق زیر بخط نستعلیق درشت روی قطعاتی از سنگ مرمر نفرو حواشی آنها بانقش اسلیمی منقش گردیده است.

تاریخ این سنگها حدود هفتاد و هشت سال از تاریخ لوح بالا متاخر است و کاتبی بنام میرزا آقا در سال ۱۲۹۴ هجری آنها را نوشته است:

«بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على النبي المصطفى محمد، والمرضى، والبتول فاطمة، والسبطین الحسن والحسين، وصل على زين العباد علی، والباقر محمد، والصادق جعفر، والکاظم موسی، والرضا علی، و التقی محمد و النقی علی، و الزکی العسکری

الحسن ، و حجتك القائم المنتظر المظفر المهدی الهادی صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین، در سنه ۱۲۹۴ کتبه الفقیر الحقیق میرزا آقا،^۱

چنانکه گفتیم اینکه نادر میرزا نوشته که گویند این مسجد را عثمانیان
نهاده اند ، درست نیست زیرا گذشته از آنکه بموجب کتیبه شاه طهماسب صفوی
این بنا پیش از تسلط عثمانیان بر تبریز و حتی قبل از صفویه وجود داشته ، در کتاب
مرزبان نامه تألیف اوائل قرن هفتم هجری نیز به آن مسجد اشاره رفته است.

سعدالدین الوراوینی که آن کتاب را بنام خواجه ابوالقاسم ربیب الدین
هرون بن علی وزیر اتابک ازبک بن محمد بن ایلدگر از اتابکان آذربایجان (۶۰۷-۶۲۲)
هوش کرده، در فضایل او از کتابخانه باشکوهی یاد میکند که آن وزیر فاضل در
جامع تبریز بنا نهاده و مشتمل بر اصناف کتب در علوم مختلف بوده است و گوید:

« لاجرم خالصه نیت و طویت بر آن گماشت که در جریده محاسن اعمال
بزرگترین مبرقی و فاضل ترین حسنتی ثبت کند و حجت های آخرت بدان مسجل
گرداند، آخر جوامع اندیشه مبارکش بر جامع تبریز مقصور آمد نادار الکتبی در
او وضع فرمود چنان روح پیوند روحانی و مزین بحسن ترتیب مبانی که اگر گوئی
ساکنان رواق بیت المعمور تحسین عمارت آن میزنند از این عبارت استغفاری لازم
نیاید و اگر چه دیگر گذشتگان بهمین موضع ازین جنس در عهود متقدم تبرعی
تقدیم کرده اند و مخازن کتب ساخته لکن چون معاهد آن نظم واهی بود و شرایط آن
شمل نامرعی دست تطاول روزگار زود بتفریق و تبدیل آن رسید... و بحمد الله و منه
هر نسخه از این نسخ بحقیقت حلیت چهره آن عواطل است و بیاض عزه آن منسوخات
باطل. و الحق درین حظیره انس همه غرر و اوضاح تصنیفات جمع آورده اند، و شعب

۱ - رجوع شود به مقاله ممتع دانشمند محترم آقای جعفر سلطان القرائی در ذیل تاریخ

تبریز ترجمه آقای کارنک ص ۹۲ - ۱۱۶ ، و چهل مقاله آقای حاج حسین آقا نخجوانی

کل علوم و جمله فنون که خواص و عوام با فادت و استفادت آن محتاج اند درو کشیده اول از عربیت مشتمل بر نحو و تصریف و انواع بلاغت نظام و نثر ، و در مذهب حکام شریعت را انتماء احکام بفروع و اصول آن ثابت ، و در علم کلام ، و از علم تفاسیر و احادیث ، و از علم طب ، و از علم نجوم ، و همچنین از انواع رسایل و دوا و ابن اشعار ، و اسماء و تواریخ که بحر همتش از سواحل آفاق کشتی کرده بود ، و دواعی طلبش از افطار و زوایای شام و عراق بیرون آورده قریب دو هزار مجلد درو منضد کرده ، و آن گه چندین جاع از مصاحف معتبر هر یکی بخطی زیبا (فراهم آورده است) . و ده نساخ را مؤنث انتساخ کفایت کرد و فرمود تا بردوام ملازم آن موضع شریف می باشند و از هر سواد که مسرح نظرایشان باشد نستختها بر میگیرند . درین حال تمامی مرزبان نامه از طی کتم امکان بمظهر وجود آمد تا خاتمت آن با فاتحت چنین توفیقی که خداوند خواجه جهان را بتحقیق مقرون شد هم عنان آید ، و این بضاعت مزجاة در مصر جامع تبریز با آن ذخایر سعادت مضاف شود^۱ .

منظور از این عبارات منشیانه و متکلفانه که در پایان مرزبان نامه آمده و ما آنرا بجهت چنین مقام باختصار آوردیم آنست که :

خواجه ابوالقاسم ربیب الدین هارون مزبور در مسجد جامع تبریز به تاسیس کتابخانه باشکوهی مشتمل بر دو هزار نسخه پرداخته و کتبی در انواع علوم آن زمان از علم عربیت و صرف و نحو و بلاغت ، به نثر و نظم ، و علم شریعت و فقه ، و علم کلام و طب و نجوم ، و انواع دوا و ابن و تواریخ و مصاحف معتبر و خوشخط از اطراف و اکناف بلاد اسلامی در آن گرد آورده و ده کاتب را در آنجا ملازم و مأمور نسخه برداری از نسخ فرموده بود . سعدالدین و راوینی را در پایان این مقال تمنی آنست که مخدوم وی کتاب مرزبان نامه او را هم که اکنون بیابان رسیده در جزو کتب کتابخانه جامع تبریز قرار دهد .

نام این مسجد در کتابهای دوره مغول بکرات آمده و از آن غالباً به مسجد جامع کبیر، یا کبیر یاد شده است^۱

امینی در عالم آرای خود در تذکره حال مادر یعقوب شاه آق قویونلو به عمارت و تعمیر این مسجد اشاره کرده است و می نویسد:

«نامش سلجوق شاه بیگم بود... حضرت مهدعلیا در جهات مصالح ملک و دین و اثار خیرات و مبرات سحر مبین فرمودی، از جمله خیراتش عمارات مسجد کبیر شهر تبریز است که آثار آن مشرف بر انطماس و اندراس شده بود و آن حضرت اموال و افره و تومانات متکاثره در آنجا مبذول فرمود و در قبله گاه قدیمش قبه رفیع عالی که همچو براوج کیوان متعالی بود سر بر گنبد افلاک برافراشت و در جوانب و اطراف و حوالی و اکفاف آن طاقهای منقش منقوش کاشی که هر قطعه اش رشک فیروزه سپهر و هر وصله اش طیره شمسه مهر تواند بود ساخته و پرداخته شد.

قبله اش رشک گنبد کیوان	طاق او جفت طاق کاه کشان
سبز بنموده گنبد مینو	کوئیا هست عکس قبه او
معبد مردم سحر خیر است	هم مصالای شهر تبریز است ^۲

و ظاهر را جامعی را که حافظ حسین کر بلائی (در گذشته در ۹۹۷ هـ) در روضات الجنان در تبریز خبر میدهد، و گاهی آنرا جامع کبیر و یا مسجد کبیر میخواند و مزاری چند در اطراف آن نشان میدهد بایستی، همین مسجد جامع فعلی باشد که از زمان سلاجقه در تبریز برپا بوده و بعد از خرابی بر اثر زلزله متعدد بر اطلال آن مسجد جدید ساخته شده است.

بعضی از مساجد تبریز

در بازار تبریز چند مسجد بزرگ بنام مسجد جامع و مسجد میرزا صادق آقا و

۱ - روضات الجنان، حواشی آقای سلطان القرائی ص ۵۸۱، ۶۷۰، ۶۱۴

۲ - تاریخ عالم آرای امینی نسخه عکسی، حواشی روضات الجنان ص ۷۱۴

مسجد اسماعیل خاله اوغلی ، و مسجد حجة الاسلام ، و مدرسه طالبیه ، و مدرسه صادقیه ، و مدرسه حاج صفر علی ، و مدرسه خواجه علی اصغر است که مایس از وصف مسجد جامع که در فوق مذکور شد مختصراً به توصیف هر يك از آنها میپردازیم:

مسجد میرزا صادق آقا - این مسجد در سمت راست و بجانب شمالی دالان مدرسه طالبیه قرار گرفته است. مسجدی است قدیمی باستونهای سنگی و طاقهای ضربی و تاریخ بنای آن معلوم نیست و چنانکه نادر میرزا نوشته سابقاً آنرا، آلچاق مسجد، یعنی مسجد پست یا دارای سقف کوتاه می خواندند اکنون بنام یکی از مجتهدان بزرگ قرن اخیر مسجد میرزا صادق آقا خوانده میشود.

مسجد اسماعیل خاله اوغلی - این مسجد در سمت چپ یا جانب جنوبی دالان مدرسه طالبیه و متصل به دیوار شرقی مسجد جامع قرار گرفته مسجدی است کوچک باستونهای سنگی و طاقهای آجری ضربی ، سابقاً آنرا مسجد ملا حسن پیشنهاد می گفتند ولی اکنون به مسجد اسماعیل خاله اوغلی معروف است.

در این مسجد حاج میرزا عبدالعلی آقا پسر حاج میرزا محمد مشهور به - بالامجتهد یعنی مجتهد کوچک که يك از برادران میرزا صادق آقا مجتهد بود اقامه جماعت میکرد.

مسجد حجة الاسلام - این مسجد در جانب غربی مسجد جامع واقع شده و پنجره هایش رو به شمال و مشرف به حیاط مدرسه طالبیه است.

چهل ستون سنگی کبود دارد . بنایش منسوب به ملا محمد عقائی ملقب به حجة الاسلام است که معاصر با نایب السلطنه عباس میرزا بود. اکنون به مسجد حجة الاسلام یا مسجد شیخیه معروف است. سطح این مسجد تقریباً يك متر از سطح زمین صحن مسجد جامع بلندتر است، طول آن درست با اندازه طول مسجد جامع ، از جنوب بشمال کشیده شده و تقریباً شصت و دو متر می باشد و عرض آن بیست و شش متر و سی سانتیمتر است.

در محراب مسجد قطعاتی از سنگ رخام منقش نصب گردیده است^۱ حجاری این سنگ‌ها قدیم است و بطن قوی از بقایای يك بنای عظیم بوده و ویران شده و هنگام بنای این مسجد از آن مصالح استفاده کرده‌اند. مسجد حجة الاسلام به فرقه شیخیه تبریز اختصاص دارد و غیر از این طایفه دیگران کمتر در آنجا به نماز می‌پردازد^۲ **مدرسه طالبیه** - این مدرسه که در سمت جنوبی صحن آن مسجد حجة الاسلام و مسجد جامع و مسجد اسماعیل خاله اوغلی و در سمت شرقی آن مسجد میرزا صادق آقا قرار گرفته از مدارس دینی قدیمی تبریز است بنای این مدرسه بقول نادر میرزا منسوب است به میرزا ابوطالب وزیر آذربایجان^۳ و اکنون مدرسه‌ای طلبه نشین است و طلاب علوم اسلامی در آن مشغول فرا گرفتن معارف دین هستند.

احتمالاً میرزا ابوطالب وزیر مانند ظهیرالدین میرزا محمد ابراهیم بانی مسجد و مدرسه صفویه از بزرگان عصر صفوی بوده است. سبك معماری نیز این معنی را تأیید میکند. آقای سلطان القرائی مینویسد: «موسس قسمت غربی را نمی‌شناسم و نمیدانم کی بنا شده اما بانی عمارت شمالی حاج طالب خان پسر حاج اسحق تبریزی است. این شخص در ۱۰۸۷ هجری در شمال صحن جامع مدرسه‌ای ساخته و حجرات و منازل برای طلاب علوم دینی بنانهاد و املاکی بر آن وقف کرده است، ز تولیت این املاك راپس از خود به پسرش که او هم اسحق نام داشته واگذار کرده است.

جمله ذیل در آن سند وقف نامه است که خالی از فایده نیست «از طرف شمالی مدرسه معینه که واقف مشارالیه در صحن مسجد جامع دارالسلطنه تبریز احداث نموده است». سرتاسر طرف جنوبی این صحن عمارت‌های مسجد جامع و مسجد حجة الاسلام است مگر اندك جایی در ضلع جنوب غربی آن که در جنوبی صحن از آنجا به يك كوچه تنگ و باریك که منتهی الیه آن، راسته كوچه، است باز میشود

۱ - سلطان القرائی، ذیل بر تاریخ تبریز ترجمه آقای کارنك ص ۹۹-۱۰۰

۲ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۱۱۶

در صحن از این طرف بسیار كوچك است و در پهلوی غربی این در كه آخر خط جنوبی صحن است دو باب حجره است كه یكی از آنها تختانی و دیگری فوقانی است. جانب شرقی صحن مشتمل بر حجرات و اطاقهایی است كه معلمان اطفال مشغول تعلیم كودكان خردسالند. این مدرسه از سال ۱۰۸۷ هجری باین طرف به سبب بنای آن بدست حاج طالب خان طالبیه خوانده شده و بیش از آن تاریخ به صحن مسجد جامع معروف بوده است.

این صحن را غیر از در جنوبی دری است بزرگ كه مدخل عمومی آنجاست و آن از جانب شرق صحن به بازاری كه معروف به بازار «جمعه مسجد» و در اقصای جنوب غربی راسته بازار تبریز از جنوب بشمال است باز میشود این در بزرگ درست روبروی قیزبستی بازار، است كه از شرق بسوی غرب كشیده شده است سطح بازار از سطح صحن مسجد بلندتر است از طرف بازار بوسیله پله هایی چند فرود آمده وارد دالانی كه طول آن در حدود سی متر است می شود و از آنجا از ضلع جنوبی صحن كه منتهی الیه دالان و مقابل در شمال مسجد است داخل صحن میگردد. روی این دالان سقفی با طاقهای مقرنس كه از گچ و آجر ساخته اند پوشیده شده است هر دو سوی جنوبی و شمال آن منازل و حجرات است كه مسكن جمعی از معلمان اطفال و طلاق دهندگان و عقد كنندگان و محرران و عمله موتی و كسان دیگر است. در ابتدای خط شمالی دالان از طرف بازار پهلوی پله ها، مدخل مسجد آقا میرزا صادق آقا مجتهد است از جنوب دالان درست روبروی در مسجد آقا میرزا صادق آقا دالانی است بسوی جنوب باریك و تاریك و متعلق است متوضاء وسیعی كه مردم مدرسه و اهل سایر مساجد از آن استفاده میکنند در تداول مردم این متوضاء، حوض خانه، خوانده میشود. مدخل مدرسه جعفریه و مسجد میرزا اسماعیل خاله اوغلی از این سوی دالان است. در جانب غربی و شمالی آن حجراتی تختانی و فوقانی جهت اقامت

طلاب علوم دینی ساخته شده و در جانب شرقی مدرس و کتابخانه و قرائتخانه نو سازی قرار گرفته است. تعمیر اخیر حجرات و بنای مدرس و کتابخانه در سال ۱۳۲۷ شمسی بنفقه مرحوم حاج محمد باقر خویی کلکته چی شده و سه میلیون و پانصد هزار ریال در این امر صرف گردیده است. در قسمت داخل و خارج مدرس و کتابخانه، کتیبه‌هایی از گچبری و کاشی و برنج تعبیه و نصب شده که همه به خط میرزا محسن ادیب العلماء مدیر کتابخانه طالبیه است. مضمون کتیبه برنجی تاریخ بنای کتابخانه و ملحقات و متن آن چنین است :

«هو الغفور الرحیم با توفیقات خداوندی در دوه سلطنت خسرو داد گستر و دیانت پرور اعلی حضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران ارواحنا فداه بد پاس احترام مقام با عظمت روحانیت و آسایش مدرسین محترم و محصلین علوم دینیہ ساختمان این بنام متضمن مدرس و کتابخانه و قرائتخانه در شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۶۷ مطابق مهر ماه ۱۳۲۷ خاتمه پذیرفت.

از برادران دینی و ارباب دانش امیدوار است که در ضمن دعای خیر و طلب مغفرت نسبت به درگذشتگان مؤمنین بانی و والدینش را نیز یاد و شاد فرمایند .
العبد الحاج محمد باقر بن المرحوم الحاج زین العابدین الخوئی الكلکته چی طاب ثراه .

بگذار به گیتی اثری زانکه در آفاق

تا چشم به هم بزنی از ما اثری نیست
درس در مدخل مدرسه طالبیه که در حقیقت مدخل مسجد جامع نیز می باشد
سنگنبشته بزرگی از فتح علی شاه نصب شده که ذکر آن در پیش گذشت .

مدرسه و مسجد صادقیه - این مدرسه در انتهای شمالی راسته کهنه که به بازار صادقیه معروف است قرار گرفته مدرسه‌ای است دارای طاقهای ضربی آجری و هیچگونه تزینی ندارد بانی آن میرزا صادق از اهل اشتهارد در ده فرسنگی جنوب

غربی تهران که در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان از مستوفیان بشمار میرفت. تاریخ بنای آن مسجد عبارت، **خیر دارین**، یعنی سال ۱۷۰۵ هجری است.^۱ پسرش میرزا طاهر نیز وزیر آذربایجان بود و نایبی از طرف خویش در آن استان گذارده خود در دربار صفوی در اصفهان بسر میبرد، بازار صادقیه از موقوفات این مسجد بود.

نایب السلطنه عباس میرزا بازار صادقیه را که روبه ویرانی میرفت از متولی آن به سالی سیصد تومان ناسی سال اجاره و تعمیر کرد.

هر سال آن وجه اجاره طلاب میرسید. نادر میرزا مینویسد این مدرسه را حمامی بس نیکو بود که اکنون ویرانه و مزبله است.^۲

در زمان رضاشاه پهلوی این مدرسه مقر دبیرستان معقول و منقول شد. و فارغ التحصیلان آن حق ورود به دانشکده معقول و منقول را داشتند.

مدرسه و مسجد حاج صفر علی - این مدرسه طلبه نشین در نیمه اول قرن سیزدهم هجری به نفقه بازرگانی بنام حاج صفر علی ساخته شده و دارای مناره و گنبد بلندی است ولی کلاهاک و قسمتی از مناره فرو ریخته است.

در دو جانب شرقی و غربی مسجد دو شبستان وجود دارد میان مسجد اصلی و دو مسجد شبستان مزبور پنجره‌ای چوبی حایل است که موقع باز شدن آن هر سه مسجد به صورت شبستانی واحد درمی آید.

مسجد سبز یا مسجد امام جمعه - این مسجد را بسبب ستونهای سبز رنگی که دارد مسجد سبز گویند آن را خواهر زاده حاج صفر علی مزبور که حاج علی نام داشت و از اهل خوی بود در ۱۲۵۵ هجری در بازار جمعه مسجد بنا کرد. سقف آن آجری و ضربی است چون امام جمعه بزرگ حاجی میرزا الطغلی در آنجا نماز جماعت میگذاشت و حلقه درس صبحگاهی داشت از آن جهت آن را مسجد امام جمعه نیز گفته اند.

۱ - موادالتواریخ ص ۵۲۹

۲ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۱۱۶

مدرسه خواجه علی اعغر - مسجد كوچك و ظریفی است در كوی حرمخانه كه در اوائل قرن سیزدهم حاج علی اصغر نامی معروف به خواجه مازندرانی بنا كرد و در نیمه دوم همان قرن شكستی در مسجد پیدا شد كه به نفقه اقلیمیا خانم دختر نایب السلطنه عباس میرزا مرمت گردید.

مسجد میرزا مهدی -- این مسجد بنام میرزا مهدی مجتهد كه پسر ملا محمد قاری بود خوانده میشود. وی فقیهی اصول بود و از علم تجوید آگاه بود و در ماه رمضان در حلقه درس خود تفسیر صافی را بیان میکرد^۱

مسجد دال و ذال

كربلائی از مسجدی بنام، مسجد الدار، نام میبرد كه مسجدی در، درب مهاد مهین یعنی دروازه مهاد مهین در حوالی محله سنگ سیاه بوده است. بنابه تعلیقات مرحوم ثقة الاسلام بروضات الجنان ظاهراً مسجد الدار همان، مسجد دال و ذال، بوده كه امروز هم موجود است^۲

چنانكه دیدیم نام این محله در روضات الجنان، مهاد مهین و در وقفنامه جهانشاه: نهاد مهین، آمده و بایستی آن نامی قدیم باشد كه امروز آنرا عامه مردم تبریز، میار میار، ویا، میر میر، خوانند.^۳

اعتماد السلطنه مینویسد. يك امام زاده در محله مهاد مهین مشهور به مسجد دال و ذال است^۴

در كتاب تاریخ اولاد الاطهار در وجه تسمیه این مسجد و امام زاده ای كه در آن است چنین مینویسد:

۱ - مقاله آقای كارك در نشریه كتابخانه ملی تبریز شماره ۱۲ و ۱۴ سال ۱۳۴۷

ص ۶۰-۶۱: تاریخ و جغرافی دار السلطنه تبریز ص ۱۱۵-۱۱۶

۲ - روضات الجنان ص ۴۵۴

۳ - ایضاً ص ۵۹۶

۴ - مرآت البلدان ج ۱ ص ۳۴۷

دال اشاره است باسم عبدالله بن جعفر بن محمد بن حنفیه ، و ذال اشاره است باسم عبدالله راس المذری بن جعفر ثانی بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن حنفیه که در این مسجد شهید شدند و دال و ذال از جهت این گفته اند که دوستان برای تقیه و خوف از ظالمان تصریح باسم آنان که در آن ایام مخفی بودند نشان نمی کردند. یا اینکه مردم تبریز به جهت تخفیف در تکلم و آسانی دال و ذال گفتند و مشهور شده درالسنه و افواه مردم آن عصر، تا حال آن شهرت مانده است (۵)

فصل ششم

مزارات و امام زاده گان تبریز

بر خلاف غالب شهرهای بزرگ ایران در تبریز امامزاده بسیار کم است ، و زیارتگاههایی که بنام امامزاده مشهور است شجره نسب صاحبان آنها مشکوک و یا اصلا معلوم نیست.

چون تبریز در پیش از عهد صفوی شهر سنی مذهب بوده است از اینجهت امامزادگان شیعی در آن کمتر یافت میشوند. پیش از عهد صفویه قبور بسیاری از ائمه و مشایخ صوفیه در شهر تبریز مورد احترام و زیارت مردم بوده است از اینجهت کتابهایی بنام مزارات تبریز که شرح قبور بزرگان صوفیه آن ناحیه است در دست میباشد . پادشاهان صفوی چون شیعی مذهب بودند ، مزارات قدیم را که مربوط به مشایخ سنی بود یکسره برانداختند و اکنون از آن مزارات اثری باقی نیست زیارتگاههایی که در ذیل از آنها یاد شده امامزاده هایی هستند که مردم اکثر ایشان را منتسب به خاندان رسالت و ائمه معصومین میدانند.

بقعه سید حمزه

بقعه سید حمزه در محله سرخاب، جنوب شرقی محل تقاطع خیابان ثقة الاسلام و بازارچه سید حمزه واقع شده است. حافظ حسین کر بلائی درباره آن مرقد چنین مینویسد :

«مرقد آن مجتنب از همزه و لمزه ، حضرت (امیر صدرالدین) رحمه الله در

در آمد سرخاب معین و مشهور است، مدرسه و مسجدی و مصحفی بر سر قبر وی هست می گویند که خط حضرت علی علیه السلام است و مردم بواسطه آن توجه تامی بآنجا دارند و خلق را که احتیاج به قسم شود آنجا میبرند .

وی وزیر بوده و صاحب منصب و در اصل از خراسان است از اعمال خواف مصنف کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب وی را باین طرز یاد کرده :

«و من ولد محمد بن القاسم بن حمزة بن الکاظم صدرالدین حمزة الدقتردار زمن السلطان الجایتو، سمیت عینه فی واقعة الوزير سعدالدین الساوی و هو ابو الحسن حمزة بن حسن بن محمد بن حمزة بن امیر کابن علی بن محمد بن محمد بن علی بن الحسین یعنی: وی فرزند محمد بن القاسم بن حمزه بن کاظم است او را نام صدرالدین حمزه ، و دقتردار زمان سلطان الجایتو بود و يك چشم او در واقعه وزیر سعدالدین ساوجی کور شد. چون او را آن نوع واقعه روی نموده باشد از عمل منکر وزارت استعفا نموده و استغفار کرده روی براه حق آورده باشد، و چون نسب عالی داشته آن نیز ممد کار او شده از جمله اخیار و طبقه ابرار شده باشد. نسب وی بحضرت امام موسی (ع) میرسد براین نهج که ابو الحسن حمزة بن سید حسن بن سید محمد بن سید حمزة بن امیر کابن سید عالی بن سید محمد بن سید محمد بن سید علی بن سید حسین بن سید محمد بن سید عبد الله بن سید محمد بن القاسم بن حمزة بن الامام الهمام موسی الکاظم (ع)»^۱

ملاحشری مینویسد: «مرقد حضرت سید حمزه در جوار سرخاب، فی الواقع گنبد و عمارت از کمال ارتفاع با آفتاب لاف برابری مینماید. از سادات صحیح نسب است و بشانزده واسطه بحضرت امام موسی کاظم میرسد . مولدش از خواف است و سلطان غازان بصحبت ایشان میل تمام داشته و در اکثر سفرها ایشان را با خود میبردند وفاتش در سنه اربع عشر و سبعمائه ۷۱۴ واقع شده و آن عمارت را پسرش میر حسین

ساخته در آن مکان مصحفی است به خط شریف امیر المؤمنین علی (ع) و بسیار واقع شده است که مردم یکدیگر را بدان مصحف قسم داده اند، آنکس که قسم بناحق خورده مرده مردم تبریز که بر سر دعوای و مخصوصه یکدیگر بسید حمزه میروند چنان شده که قسم از ترس نمیخورند^۱

طباطبایی در تاریخ اولاد الاطهار پس از نقل اخبار فوق مینویسد: «در این زمان آن مصحف شریف در آن روضه موجود نیست»^۲

نادر میرزا مینویسد: صاحب تاریخ حشری شرحی بزرگ از حسب و نسب او نوشته من آن کتاب را سراسر بخواندم چون نپسندیدم و بیشتر فسانه دانستم اعتماد را نشاید، از این سید چیزی که بتوان رسید مینگارم. سید حمزه رضی الله عنه را در حضرت محمود غازان جاهی عریض بوده گویند ندیم او بود. و همانا مقدمان مغول را قرب او بحضرت ایلخان گران آمد، گاهی بیادشاه از سرداران نیک نگفتی شبی بیگاه تر از درگاه سوار همی آمد بدینجای رسید که لشکر گاه بود تیری سخت بدو رسید و بر جای مرد همانجا گورش کردند این بقعه را میرزا ابوطالب وزیر آذربایجان عمارت کرده این بقعه را گنبدی است در جنوب صحنی که باطراف حجره هاست آنجا مدرسه بود اکنون آنجا کالبدها بامانت نهند. این بنا اکنون بخرابی روی آورده دیوارها شکسته و فرو ریخته بیشتر این بقعه پناهگاه مجرمان بود. هر که بدانجای خزیدی اگر چه کشتنی بودی کسی راز هره نبود که بدو نگردد. اکنون از این سخن هیچ نیست مگر کسی ظلامه خود را، بدانجای نشیند متولی نوشته او بدرگار برد تابداد او رسند. گویند این سید موسوی است»^۳. باز نادر میرزا مینویسد: «بقعه متبر که سید حمزه در محله سرخاب است. این بقعه موقوفات زیادی داشته از قبیل حمام و دکاکین. در روی در صحن و بالای طاق مرمری نصب و بدین

۱ - مزارات حشری

۲ - تاریخ اولاد الاطهار

۳ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۶۱-۷۲

طور حجاری شده: هوالباقی حسب الامر قدر قدرت اعلی حضرت قوی شو کت شاهنشاه عالم پناه ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه مرمت کاری این صحن شریف جناب سید حمزه باهتمام عالیجاه حاجی رستم بیک سمت اتمام پذیرفت ۱۲۷۹. در پایین مرمر در طاقیکه از سنگ مرمر است این آید مبارکه را حجاری کرده اند «ادخلوها بسلام آمین» در طرف چپ این در این مصراع حجاری شده. «مقام دانش و آمرزش است نام خدا»، مصراع سمت راست از نصف شکسته مرمری بجای او نصب کرده اند. طول این بقعه هفتاد و پنج قدم و عرض آن چهل و سه قدم و اطراف این صحن را حجرات تحتانی و فوقانی ساخته اند که پنجاه و پنج حجره است. پاره ای از این حجرات بجهت بستی ها مسکون است.

در اغلبی اموات بامانت گذاشته اند که نقل بمشاهد مشرفه نمایند. در ابتدا که شخصی داخل بقعه میشود، مسجد مختصری رواق مانند ساخته اند که محل نشستن خدام است. از این رواق دری بمیان حرم میرود بالای در که از مرمر است این دو کلمه حجاری شده: «بسم الله الرحمن الرحیم و سبحان الله ما فی السموات والارض و هو العزيز - الحکیم» و در حواشی در طرف راست این آیه را حجاری کرده اند: «سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین» و نیز این آیه نقر شده: «فادخلوها بسلام آمین» در انتهای همین در، سمت راست این مصراع را حجاری کرده اند:

«بنده آن شاه ولایت نشان» در دست چپ این عبارت است: «میرزا محمد ابراهیم وزیر آذربایجان» از این دراز پله بالا رفته از طرف دست راست داخل خود بقعه میشود. صندوق چوبی و الواح زیادی روی صندوق است. وزیران نامهای بر روی لوح بسیار بزرگی هم محمود خان مستوفی نگاشته با چهار چوبی بدیوار آویخته اند بخط نستعلیق، تاریخ بقعه و بنا اگر در مرمرها بوده قطعا ریخته و نابود شده، حقیر کمال دقت را کردم نیافتم حوضی در بالای صحن مجازی بقعه تقریباً بطول ده ذرع و سه ذرع عرض میباشد و اطرافش سنگ است و مسجد وسیعی متصل به صحن دارد

وراه دیگری هم از بیرون دارد.

دیوار طرف چپ حرم را برداشته پشت آنرا مقبره بجهت مدفن عزیزخان سردار کل بقعه و گنبدی ساخته اند که از بقعه سید حمزه از بیرون هم راه دارد.^۱

ثقة الاسلام شهید مینویند: «در تاریخ و صاف و حبیب السیر شرح مقتول شدن خواجه سعدالدین محمد ساوجی را در تاریخ شهر شوال ۷۱۱ هجری مینویسند و اسمی از سید حمزه نمیبرند بلی سید عمادالدین سمنانی را مکحول می شمارند و صاحب و صاف او را نیز بلقب عمادالملکی نیز یاد مینماید و اینکه این دومورخ بخصوص صاحب و صاف که نزدیک بعصر الجایتو است اسمی از سید حمزه نبرده اند دلیل اینست که اهمیت تاریخی نداشته است. اینک خلاصه عبارات صاحب و صاف در واقعه خواجه سعدالدین ساوجی: «سعدالدین صاحب دیوان بواسطه توطئه نواب خود و سعایت تاج الدین علی شاه مورد غضب سلطان الجایتو واقع شد و او را در روز دوشنبه دهم شوال سال ۷۱۱ محاکمه کردند و بفرمان سلطان بقتل آوردند و.. سید عمادالدین عمادالملک را نیز که در این کار دست داشت میل کشیدند»^۲

تاریخ وفات سید حمزه علی التحقیق همان ۷۱۴ است که مذکور شد. آنچه چند سال قبل در تعمیر و سفید کاری بقعه در کتیبه ها و دور بقعه نصب کرده و تاریخ وفات را در ۶۱۷ نوشته اند سهو محض است^۳ عمارت بقعه سید حمزه عبارت از یک

۱ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۲۲۶-۲۲۷

۲ - تحریر تاریخ و صاف ص ۳۰۲

۳ - این تعمیر در سال ۱۳۱۳ قمری رخ داده و آن کتیبه که تاریخ وفات سید حمزه را^۱ سنه ۶۱۷ هجری ذکر نموده چنین است.

«جناب سید حمزه از اولاد حضرت موسی بن جعفر صلوات الله و سلام علیه السلام است که در تاریخ ۶۱۷ هجری وفات نموده و قرآنی بخط امیر المؤمنین علیه السلام در این بقعه شریفه موجود است و برای تزیین و اجلال این بقعه شریفه راسر کار امیر الامرار العظام علی اکبر خان میر پنجه خلف مرحمت و مغفرت پناه اسحق پاشا خان میر پنجه ما کوئی طاب الله ثراه بمباشرت معتمد السلطان قره باغی عادلخان تاجر باشی آینه کاری نموده صورت پذیرفته فی شهر جمادی الاولی ۱۳۱۳ کتبه العبد الاحقر محمد جعفر بن مرحمت پناه حاجی محمد اسمعیل خوئی»

صحن است که مقبره در سمت جنوبی آن واقع و سمت مشرق و شمال آن حجرات و مدرس است که فعلاً مندرس و مطموس است. سمت جنوبی که مقبره در آن سمت است، کلیاتش عبارتست از يك كفش كن محقر که داخل میشود بيك دهليز قريب مربع الشكل که تقريباً چهار ذرع طول و عرض دارد، از دهليز مزبور داخل میشود به گسبدي که بمناسبت صورت محرابی که در آن هست مظنون است که مسجد بوده باشد و مؤيد اينست قول صاحب روضات که عمارت را مسجد و مقبره و مدرسه ياد کرده و مقبره در سمت غربی همین گنبد و فاصله فيما بينش شباك چوبی است. از سمت شمال دری است که از آنجا داخل مقبره میشود. قبر سيد حمزه قريب به ديوار جنوبی و روی قبر صندوقی از چوب منصوبست. طاق گنبد آئینه کاری و دور آن کتيبه ها که مشتمل بر تاريخ اوست نوشته اند. اصل بقعه مقبره کوچک تقريباً چهار ذرع طول و سه ذرع عرض دارد و طول آن از مغرب به مشرق است. حجره جدا گانه در سمت غربی آن بود که فی مابین مقبره و آن حجره ديواری فاصله بود، چند سال قبل آن ديوار را برداشته و آن حجره فعلاً از منضعات اصل مقبره است. در سمت شمالی اصل مقبره اطاق کوچکی است مشرف بر صحن که از آنجا نیز مدخلی بر این مقبره هست، ولی آن مدخل نیز احدثی است و در تعمیر چند سال قبل باز کرده اند

بقعه سيد حمزه بر حسب اتفاق ملجاء ملهوفين و بست عامه و مرجع اموات و احباء شهر است، و تمام حجرات آن امانت گاه امواتست بقعه ای که قبر سيد حمزه در آنجاست با گنبدی که ما گمان مسجد بودن در حق آن کردیم بیشتر از سایر حجرات ملجأيت دارد که از اعزه و اجله هر کس وفات نمایند در این بقاع بامانت گذاشته میشود. تمام حجرات و مدارس که تاسيس آن برای تحصیل علوم دينيه و اقامت طلابست و بر خلاف نيت بانی در تحت تصرف عسا کر منزهه از دنيا (يعنی مردگان) است و کسی را مجال گفتگو نیست. سمت غربی این صحن باز و مشرف است بر صحن مدرسه که عرض و طولاً و سيعتر از صحن این مدرسه است طرف شمالی و جنوبی این

مدرسه نیز وقتی مسکن طلاب بوده حالا بر شکل مدرسه سابقه است که تمامی حجرات یا پیر از خس و خاك و كثافتست یا مدفن موقتی اموات ولی افسوس اغلب امواتی که در این مدرسه باسم امانت گذاشته شده رحل اقامت افکنده و ترك عزیمت مسافرت نموده اند. کسان و اقربای بی انصاف اموات مردگان عزیز خود را آورده و باسم امانت گذاشته و گذاشته اند. سالها بود که استخوان سراسنخوان و لاشه سر لاشه ریخته کسی را پروای ایشان نبود، تا اینکه دو سال قبل متولی مقبره از اموات آنچه در معرض عمومی بود جمع کرده در جایی دفن نمود^۱

مسجد سید حمزه - نادر میرزا مینویسد:

این مسجد وسیع مشهور - قزلی مسجد است که جداران (دیوارها) آن بطلا و لاجورد مزین بود و من سالهای گذشته دیده بودم. این بنا جعفر قلیخان دنبلی کرده است.^۲

ثقة الاسلام شهید نویسد - سمت غربی این صحن (بقعه حمزه) مسجدی است که درالسنه عوام - ، قزلی مسجد ، معروفست در عمومی آن از سمت غربی اتفاق افتاده و باز میشود ببازارچه سید حمزه . شکل مسجد مستطیل و بی ستون و بطرح مساجد قدیم است طول آن از جنوب به شمال کشیده و مخارجی هم از جانب غربی دارد تمامی ازاره های مسجد مرمرهای بلند منصوب و طرف فوقانی آنها بالتمام آیات قرآینه مکتوب و منقور است.

افسوس که پاره ای الواح قدیمه آن تبدیل و مرمرهای ساده بی کتابت عوض آن گذاشته و باین واسطه آیات قرآینه در پاره ای جاها از ترتیب افتاده. وجه تسمیه آن به «قزلی مسجد» از این وجه است که روی خطوط مذهب بوده است. در خصوصی

۱ - ثقة الاسلام شهید . تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته طبع تبریز سال ۱۳۳۲

شمسی ص ۳-۹

۲ - تاریخ و جغرافی دارالمسلطنه تبریز ص ۲۲۷

این مسجد قدیما از سمت قبله بوده که دالان مستطیل مستقیما به کفش کن مسجد میرسد. این دالان رافعلا از وسط دیواری کشیده و مکتب خانه اطفال است و جای پنجره آنکه بخارج مشرفست بهمان هیأت قدیمه که طاقست باقی است. در بزرگ که روبه مغرب باز میشود مظنه در تمامی مسجد و رواقات و شبستان و سایر متعلقات از قبیل دارالشفای غیره بوده است - مدخل مدرسه روبه قبله باز میشود بعرصه وسیعی که از در مدرسه بسمت مغرب عرصه خالی و مصلاهی امواتست، و سمت شرقی آن قبرستان عمومی است. ذیل این عرصه و قبرستان باز منتهی میشود به قبرستان عمومی، و هر دو مدرسه يك در دارد. بانی مدرسه و بقعه خصوصی سید حمزه چنانچه از تذکره حشری نقل شده سید حسین پسر سید حمزه است. بانی مدرسه دوم که در وقت دخول مقدم است و از آنجا گذشته به بقعه سید حمزه میرسد، و بانی قز للو مسجد و سایر اضافات همه، ظهیرالدین میرزا ابراهیم پسر صدرالدین محمد وزیر آذربایجان است، که بقعه و مدرسه سید حمزه را تعمیر کرده و مدرسه و مسجد و متعلقات آنرا احداث نموده و موقوفات زیادی معین کرده است. مشارالیه از وزرای عهد شاه سلیمان صفوی است. بنای مسجد چنانچه در کتیبه بالای در نوشته شده ۱۰۸۷ است این کتیبه در سه سطر نوشته شده لوح آخری مفقود گشته و عوض سنگ مرمر، سنگی ساده گذاشته اند و باین علت آخر سطور سه گانه خالی مانده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم لله الحمد تبارك و تعالی که بمیامن توفیقات جناب اقدس رب العزه و حسن توجهات اشراق آیات نواب کامیاب اعلیحضرت سپهر منزات کیوان رفعت برجیس سیرت بهرام صولت خورشید سریرت ناهید بهجت عطار د فطرت قمر طلعت ثمره - چهره رسالت نور حدیقه ولایت پادشاه جم جاهد ستاره سپاه فلك بارگاه عدالت دستگاه خلیفه الرحمن ظل الله فی العصر والزمان المختص بعنایات الله الملك المنان السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان... (شاه سلیمان)... کمترین بندگان در گاه جهان پناه شان مخلص بر جاده عبودیت مستقیم میرزا محمد ابراهیم

وزیر دربان و خادم مزار کثیر الانوار نواب خاقان خلدآشیان صاحب قران در عشرت ناسع بعد الف از هجرت حضرت خیر البریه سید المرسلین و خاتم النبیین محمد المصطفی علیه و علی آله الطیبین و اصحابه المنتخبین و اخوانه من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین صنوف الصلوات و التسلیمات من الله رب العالمین به بنای این بقعه مبارکه و تعمیر روضه مقدسه امام زاده واجب التعظیم و التکریم موفق گردید . بمعماری و سرکاری... امید که بقاء لیل و نهار و تعاقب ادوار و اکوار سپهر دوار و سیار و آثار فرخنده اطوارش خصوصاً در اوقات برکات صلاه و جمعات و لیالی طاعات و عقیب دعوات و ختمات کتاب معجز آیات و اوان مذاکره و مباحثه فنون علمیات از عقلیات و زمان مراقبه مشاهده اهل الذکر و ارباب حالات و مقالات بر صفحات روزگار ابد مدار شهریار - کامکار گردون و قار خدایگان جهان مظهر امن و امان قبله و خلاصه عالمیان عاید...» و در وقفنامه این عبارت مذکور است پس از آنکه به تعمیر آستانه منوره مقدسه امام زاده واجب التعظیم و التکریم ابوالقاسم سلطان سید حمزه ابن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام واقعه در محله سرخاب دار السلطنه تبریز موفق شده در جنب آن آستان فردوس نشان بقصد آنکه جمعی از خدمه و طلبه و حفاظ و سایر ارباب استحقاق و استعداد ساکن گشته فاتحه و خاتمه صلاه و دعوات و اذکار و اورادشان مفتون و مقرون بدعاء دوام عمر و دولت روز افزون ابد مقرون نواب کامیاب ممالک رقاب اشرف اقدس ارفع امجد اعلی شاهي ظل اللهی گردد. مسجد رفیع و مدرس وسیع مشتمل بر واق و خانقاه و شبستان و دارالشفاء و اصطبل و بیوتات تحتانی و فوقانی و داخلی و خارجی بنا فرموده بودند» تاریخ وقفنامه ۱۰۹۰ یک هزار و نو داست و بعد از آن تاریخ باز موقوفاتی دیگر معین کرده که حاجتی بذکر نیست.

موقوفاتی که معین نموده در شهر تبریز و محالات آنر بایجان و عراق و اشتهارد و غیره است که ارزش آن بقیمت حالیه (هفتاد سال پیش) از دو کرور تومان زیاده است و این موقوفات معروفست بموقوفات ظهیریّه ، و اولادش نیز از آن بهره دارند.

اکنون غالب آن موقوفات پامال ثقل و عدوان و از مستملکات قوی پنجه‌گان و متسلطانست... و چیزیکه از آن ابنیه باقی است مسجد و مدرسه است و پاره‌ای خرابه‌ها در پشت مدرسه باقی است شاید که اصطبل و دارالشفاء و مطبخ نامند. قبر میرزا ابراهیم وزیر مذکور در دهلیز بقعه سید حمزه است که زیر آن دهلیز سرداب و اسم آن وزیر در چنین دری که به گنبد داخل میشود نوشته شده است. در سنه ۱۲۷۹ هجری از جانب ناصرالدین شاه حکم بر تعمیر بقعه سید حمزه و مدرسه شرف صدور یافت و مبلغی وافی برای مصارف آن معین شد ولی متصدیان عمل عمارت بیوت احیاء را فرض تر از عمارت قبور اموات دانسته آنچه ساخته‌اند پاره‌ای جرزه‌هاست که روی حجرات تحصناتی مدرسه ظهیریه بالا برده و خواسته‌اند که طبقات علیا را نیز حجرات سازند ولی بهمان پایه‌ها قناعت کرده و ناتمام گذاشته‌اند.^۱

آقای کارنک مینویسد: طاقهای مدخل شمالی درب ورودی، در مخازن و محراب مسجد، همه مرمرین و مزین به گل و بوته و آب‌آنی است، دیوارهای داخلی محراب نیز از نوعی مرمر گرانبها پوشیده شده است. زینت سطح درونی گنبد از گچ بری و کاشیکاری ترکیب یافته است گل و بوته و نوشته‌های سقف سابقا همه مذهب بودند اما در تعمیر اخیر سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ شمسی با نهایت بی‌ذوقی رنگهای نامتناسبی روی آنها کشیده‌اند

درب ورودی یا عمومی مسجد به دهلیز بزرگی مشرف به خیابان ثقة الاسلام باز میشود. کتیبه سردرب مسجد سابقا مرمرین و مشعر بر معرفی بانی و تاریخ تعمیر انجام یافته بود. متأسفانه هنگام تعمیر اخیر بجای این کتیبه اصل کتیبه کاشی بی‌ارزشی نصب شده و جای خوشبختی است که هنوز قسمتهای مختلف آن سنگنبشته در دهلیز مسجد روی هم انباشته شده است.^۲

۱ - ثقة الاسلام شهید: تاریخ‌امکنه تبریز ص ۹-۱۰

۲ - نشریه کتابخانه ملی تبریز شماره ۱۳ و ۱۴ ص ۲۵

بقعه عون علی و زین علی

حافظ حسین کر بلائی مینویسد: «مرقد و مزارعین علی وزین (زید؟) علی رحمهما الله تعالی بر بالای کوه سرخاب مشخص و معین است. تکیه ای است که جماعت درویشان از سلسله حضرت شاه نورالدین نعمت الله ولی در آنجا ساکنند، و مدعای ایشان آنکه اینجامزار دوپسر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است ممیان بدعون علی وزین علی.

مخفی نماند که حضرت امیر المؤمنین علی را پانزده پسر بود بدین ترتیب: امام حسن، امام حسین و محسن ابناء فاطمه زهرا، عبدالله و عثمان و عباس و جعفر از ام النبیین بنت حزام بن ربیع، و عبید الله و ابوبکر از لیلی بنت مسعود، یحیی و عون از اسماء بنت عمیس، و محمد اکبر یا حنفیه از خوله بنت جعفر بن قیس، و عمر اطرف از ام حبیب، و محمد اوسط و محمد اصغر که مادرشان معلوم نیست بهر حال حال زید بن علی معلوم نیست و عون در کر بلا شهید شد.

از حضرت مخدومی^۱ ادام الله بر کانه چنین استماع افتاد که دو برادر بودند آنجا که بامر جولاهی اشتغال داشته اند و خالی از حالی نبوده اند. برافواه والسنه بعضی مردم چنین است که آن دو برادر جولاه، گاه بوده که یکی از آن دو بیازار می آمده و بریسمان خریدن، اگر در ریسمانی تردد میداشته که نیک است یابد از بازار دست دراز میکرده و ریسمان را به برادر میرسانده و به لاو نعم از وی جواب می شنید^۲. ملاحشری در مقام آن دو امامزاده در بالای کوه سرخاب دعوی قطع نموده مینویسد: دراینکه ایشان فرزندان بلا واسطه حضرت شاه ولایت پناهند اصلا شك و شبهه نیست و در کتب معتبر مثل بحر الانساب و تواریخ سلف نسبت فرزندی

۱ - منظور او پیر و مرشدش امیر صفی الدین شاه محبی لاله ای در گذشته در سال ۹۸۳ هجری است

۲ - روضات الجنان ص ۱۶۵-۱۶۶

ایشان بدان حضرت و شهادت و مدفن ایشان به تفصیل مسطور است. والده ماجده ایشان اسماء بنت عمیس است... و چون اسامه باراول در زمان خلافت عمر بآذر بایجان آمد و مدتها غزانمود بعد از فتح چند قلعه با جمع کثیر از صحابه و تابعین بدرجه شهادت رسید و عون بن علی با وی شهادت یافت در همان مکان که قبر وی است، و زید بن علی در ثانی با حضرت محمد حنفیه و عبدالله بن عمر بدین دیار بغزای کفار آمد و در ده خوارقان در قلعه خرم آباد که آشکده قدیم و بغایت نزد کفار معتبر بود شربت شهادت نوش کرده حضرت محمد - حنفیه جسد مبارک وی را از رزمگاه بکوه سرخاب برده نزد برادرش دفن نموده (۱).

طباطبائی- در تاریخ اولاد الاطهار پس از نقل کلام حشری مینویسد :

«باید حضرت زید بن علی دواسم داشته، باشد یکی زید و دیگری یحیی یا اینکه اسماء بنت عمیس مادر زید بن علی نباشد. اما باتفاق جمع کثیری از اصحاب تاریخ حضرت عون بن علی با برادر خود زید بن علی با همراهی محمد بن حنفیه با سپاه اسامه با بیست و پنجهزار لشکر در مرتبه اول بشهر تبریز که در آن وقت مسمی به آذر آباد بود تشریف آوردند و بعد از جنگهای بسیار اسامه و حضرت عون بن علی با جمع بشهادت رسیدند. چون پادشاه تبریز در آن وقت، هامان بن مهریار، و آتش پرست بود محمد بن حنفیه اسامه بن فرقد را در باکوی کوه سهند و حضرت عون بن علی را در بالای کوه سرخاب دفن کردند و بسبب مصلحتهای دیگر بعضی از شهدا را در کوهها و بعضی را در همانجا که شهید شده اند دفن کردند. از آن جمله علی بن مالک اشتر است که در کوه میشاب (میشو) مدفون است و به علی علمدار مشهور است، و ابودجانہ انصاری در قریه خلجان مدفون است، و قیس بن اشعث که در مرتبه اول با سلطان اسامه آمده بود در قریه سردرود مدفون است. گویند قیس چند سال در قریه سردرود ساکن بود و صدانه زردالو با خود داشت و در آن قریه کاشت و میوه آنرا نزد اسامه برد و التماس نمود آنرا بنام وی قیسی خوانند.

امازین علی که در مرتبه دوم با سپاه عبدالله بن عمر و محمد بن حنفیه بآذربایجان آمده بود در حوالی دهخوارقان در سرقلعه خرم آباد که آشکده قدیم بود شهید شد حضرت محمد بن حنفیه جسد او را بر بالای کوه سرخاب پیش مزار برادرش عون بن علی دفن فرمود^۱. باز حشری که در عصر شاه عباس اول میزیسته مینویسد:

«شه‌نشاہ ممالکستان (شاه عباس) بتوفیق الله فتح آذربایجان نمود زیارت این دوشاهزادگان یعنی عون بن علی وزید بن علی فرمود، دید که مزار این دو بزرگوار در زبان مخالفین و معاهدین (یعنی ترکان عثمانی) چون خانه اعدای دین مبین منهدم گشته، بساختن عمارت عالی در آن مکان فیض نشان فرمان دارد. در اندک زمانی عمارتی که بامکان کیوان لاف برابری همسری میزد با تمام رسانید، قطعه:

خلف خاندان آل عبا	شاه عباس شاه والا جاہ
بهر عون علی وزید علی	از دو نسل علی ولی الله
کرد عالی عمارتی انشاء	که ز ماهی کشیده سر تاماہ
یافت از پیر بذاق خانانم	هم ز اقبال شاه و لطف الہ
دید حشری چو آن عمارت گفت	بهر تاریخ او، عمارت شاه،

و اکثر مردم تبریز کوه سرخاب را، کوه دو برادر، میگویند^۲»

مؤلف طباطبائی رضوی گوید. مراد حشری مرحوم از شه‌نشاہ ممالکستان شاه عباس بزرگ و اول است که تبریز را بعد از آنکه فرهاد پاشا سر عسکر سلطان مرادسیم قتل عام نمود و تا مدت هجده سال در تصرف قشون عثمانی بود در سنه ۱۰۱۲ هجری بحیطه تصرف در آورد.

در این زمان سعادت نشان (عصر ناصری) مقرب الخاقان امین لشکر قهرمان میرزا باین سعادت فایز گشته اول راه امامزادگانرا که سنگلاخ بود و بسیار صعب

۱ - تاریخ اولاد الاطہار ص ۸-۱۳

۲ - روضۃ الاطہار یا تذکرہ ملاحشری ؛ مواد التواریخ ص ۵۲۷

ودشوار بود پیاده‌ها را راه رفتن در آن سنگلاخ، سنگهای آنرا دور انداخته تا از برای زوار آسان‌اشد، و بعد از آن عمارت عالی از روضه مبارکه و مسجد دومناره و حجرات متعدده و ایوان عالی و غیرها در آنجا ساختند که زیاده از هزار تومان خرج آن تعمیرات مبارکه شده است (۱)

نادر میرزا درباره این بقعه مینویسد: «بقعه‌ای است پست و مختصر به زروه کوه سرخاب ناظر به شهر در پای چیچست و همه چشمه‌انداز جنوب و مغرب و مشرق، چون بهاران شکوفه‌ها بشکند اینجای را بجهان مانند نباشد مگر اینکه این زروه را آب و گیاه نباشد کوه پاره‌ای خشک و سوخته است بسوی شمال. این بقعه بفاصله پانصد قدم دره‌ای عمیق است آنجا چشمه‌ای بس خرد است آبگیر کی کرده‌اند که آن ترشح اندک اندک بدان حفره تراود و از آنجا به بقعه آب آرند به سبوها، که مردم رفع حاجت کنند بمشکلی و از هیچ سوی آب بدان مکان نتوان آورد که صداندرصد این کوه پایه خشک باشد این چشمه را عامه، حوض پریان، نامند و مصحفاً، حوض پیران، گویند.

حشری به تذکره خود سخنها از این بقعه راند.

هر کس را بعلم انساب ادنی بصیرت است داند که این گفته بافته و جعل حشری است چه زشت باشد مورخ را گزافه و دروغ نوشتن. دانشمندی عیسوی گفت اینجا کنشت یا بتخانه بود و معبدی، پیر بوداق خان حاکم تبریز بفرمان شاه عباس بزرگ این بقعه عمارت کرد بس عالی و تاریخ آن بنا، عمارت شاه (۱۰۱۷)، باشد.

پس بزلزله ویران شد بدین سالهای نزدیک پیشکار این ملک قهرمان میرزا امین لشکر آنجا عمارتی کرد ایوانی و حجره‌های چند و اصطبل، و چند مرتبه مسطح کرده نشیمنها ساخته که زوار را جای راحت باشد. چون آنجا را همی کنند اثر عمارتی بزرگ پدید آمد، دوستون از سنگ سرخ بیافتند اکنون بهمان ایوان نصب

کرده‌اند و سنگ‌های تراشیده بسیار بود. از این گمان باید کرد که اینجا عمارتی بزرگ بوده است.^۱

مرحوم ثقة الاسلام شهید که سخن او فصل الخطاب است مینویسد: «ما ذکره و نقله (الحشری) من امور یقرب من الخرافات، و کتاب بحر الانساب مجهول و مؤلفش غیر معلوم است. و برمتبّع ماهر پوشیده نخواهد بود که نسبت عون و زید مدفون در قله کوه سرخاب بحضرت امیر امری است از حلیه صدق‌عاری و شاهدهی بر این مدعی نیست. قول حشری که والده عون و زید را اسماء بنت عمیس میداند دلیل بی‌نهایت بی‌اطلاعی صاحب تذکره است بر سیر و تواریخ. اسماء بنت عمیس اول در حباله خلیفه اول بود. بعد از رحلتش داخل پرده گیان حرم حضرت مولای متقیان شد رحلت خلیفه اول در ماه جمادی الاخره از سال سیزدهم هجری است، و فتح آذربایجان در سال بیست و دوم هجرت و مابین این، تاریخ نه سال است ولادت عون از اسماء که زوجه خلیفه اول بوده لامحاله تقریباً بچهارده ماه بعد از رحلت خلیفه اول خواهد کشید. و اعزام طفل هفت و هشت ساله را بجهاد علتی نیست. از اولاد امیر المؤمنین دو تن مادرشان اسماء بیت عمیس است یکی عون و دیگری یحیی عون در کر بلاشهید شد و بهمین، نسق است بودن محمد بن الحنفیه در فتح آذربایجان که عمر آنجناب نیز در آن اوقات قریب نه خواهد بود، چرا که تزویج والده را بعد از رحلت حضرت صدیق کبری است و شهرت محمد بن حنفیه در صفحات آذربایجان که نسبت حضور در زمان فتح دهند و مساجدی چند با اسم آن جناب ذکر نمایند که از جمله مسجد قریه سیسار و نق و مسجد قریه بارنج نزدیک شهر است همه از مجعولات و بعقیده نگارنده از مخترعات کیسانیه است که آن حضرت را امام دانند. بالجمله مدفونین قله کوه سرخاب نزد نگارنده مجعول و قضیه انتساب بحضرت ولایت تاب مجعول است.»^۲

چنانکه بنا با اقوال مختلف در بالا گذشت نام حقیقی صاحب این دو گور معلوم

۱ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۱۴۰.

۲ - تاریخ امکنه شریفه ص ۲۰ - ۲۱.

نیست و امامزاده بودنشان برخلاف شیاع از نظر تاریخی مردود است.
تاورنیه مینویسد که این بنایک دیر مسیحی بوده که آنرا تبدیل به مسجد کرده‌اند.

امامسلم است که بنایی است متعلق به چند صد سال پیش که چند بار تعمیر شده و تازه‌ترین مرمت آن تعمیری است که در چهل و پنج سال پیش بفرمان امیر لشکر عبدالله‌خان امیر طهماسبی فرمانده قشون شمال غرب به عمل آمده و در کتیبه‌ای که در جلو ایوان نصب شده بدان اشاره گردیده، و همچنین تعمیری که اخیرا بوسیله گروه کوهنوردان تبریز در آنجا انجام گرفته است.^۱

مقام صاحب‌الامر

این مسجد در جانب شرقی میدان صاحب‌آباد قرارداد بنا بقول شایع مردم تبریز آنجا را نظر کرده امام زمان میدانند و از این جهت آنرا، مقام حضرت صاحب‌الامر، خوانده‌اند. ثقة الاسلام شهید مینویسد.

این بقعه در سمت شرقی صحن مدرسه‌ای است موسوم به مدرسه اکبریه که آنرا مرحوم میرزا علی اکبر خان مترجم قونسلگری دولت روس متوفی در ۱۲۸۰ هجری احداث کرده و موقوفاتی بر آن معین نموده و فعلا مهجور و حجرانش غالباً مخروبه است. این مدرسه در افواه با اسم اکبریه نامیده نمیشود و مطلقا صحن صاحب‌الامر خوانند. این صحن سابقا جزو میدان صاحب‌آباد بوده و فعلا بمیدان صاحب‌الامر معروف است میرزا حسن ز نوزی صاحب ریاض الجنه که از رجال اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم است این بقعه را با اسم مسجد صاحب الزمان یاد کرده و از جمله امکنه‌ای که در زلزله ذیحجه سال ۱۱۹۳ خراب شد می‌شمارد. از قرار تصریح صاحب ریاض الجنه، جعفر قلی خان معروف به باطمان قلیچ پسر مرحوم احمد خان دنبلی در سنه ۱۲۰۸ آنرا بهتر از اول تعمیر کرده و بیشتر از سه هزار تومان صرف نموده و ماده تاریخی آن را در قطعه ذیل شاعری بنام مونس که در آن عصر می‌زیسته چنین یافته است.

ز حکم خان بشد این مسجد آباد (۱۲۰۸هـ) (۱)

جهان عزّ و شان جعفر قلیخان
 ز جودش حاتم طائی بناله
 که حکمش را قضا گردید منقاد
 ز قهرش رستم دستان بفریاد
 نه بندد حق برویش در که الحق
 چو آبادان شد این مسجد به تبریز
 از آن نیکو نهاد نیک بنیاد
 رقم زد کلام مونس بهر تاریخ
 ز حکم خان بشد این مسجد آباد (۲)

«صاحب ناسخ التواریخ در جلد قاجاریه این بنا را از بناهای جعفر قلی خان می‌شمارد ولی چنانچه از مطاوی سخن صاحب ریاض الجنه برمی آید، معلوم می‌شود که این مسجد قبل از جعفر قلی خان بوده و بزلزله خراب شده است. باعتقاد نگارنده، این بقعه معروف به صاحب آباد بوده و از تاریخی که میدانی با اسم میدان صاحب الامر یا صاحب الزمان معروف شده این مسجد را هم به تبعیت آن مسجد صاحب الزمان نامیده‌اند. چنانکه در وقفنامه مورخه سنه ۱۰۹۰ مندرج است در عهد میرزا ابراهیم وزیر آذربایجان اسم میدان بهمان اسم قدیمی یعنی میدان صاحب آباد مذکور است، و این نیست جز اینکه عوام میدان صاحب آباد قدیم را به میدان صاحب الامر مبدل ساخته‌اند.

این عمارت مشهور به مقام صاحب الامر است و با اسم مسجد نامیده نمی‌شود. هر چه تتبع و تفحص کردم اصل تاریخ بنابه و وجه تسمیه آنرا نفهمیدم، و آنجا متولی دارد که از بنی اعمام است

میدانی که فعلاً بمیدان صاحب الامر معروف است و در پیشگاه مدرسه حسن پادشاه و مقام در سمت شرقی آنست میدانی است که در قدیم با اسم میدان صاحب آباد معروف و در تواریخ بهمین اسم مذکور است چنانچه در تاریخ عالم آرا و تواریخ

۱ - ریاض الجنه زنوزی نسخه خطی کتابخانه ملی تبریز بشماره ۴۵۷۸ ص ۴۰۶

۲ - مواد التواریخ ص ۵۳۲

دیگر از تواریخ صفویه و غیرهم هر جاسم برده شده باسم صاحب آباد یاد گردیده و موقع آنرا همین محل حالیه معین کرده اند.

در تاریخ عالم آرا در احوالات شاه طهماسب اول مینویسد که شاه مزبور در مقابل مسجد حسن پادشاه مسجدی پیا نمود. صاحب ریاض الجنه در کتاب خود مسجد شاه طهماسب را بدون تعیین محل ذکر کرده میگوید که رومیه (ترکان عثمانی) آنرا در ۱۰۴۵ خراب کرده بودند، بعد از آن تجدید عمارت شده است. مراگمان آنست که این مقام همان مسجدی است که شاه طهماسب اول در سال ۹۸۴ ه بنا نموده است بلی در سمت شمالی مقام جای مسجدی بوده که معمرین وجود آنرا نقل میکنند که ایوانی بود بی سقف که حضرت جد حاجی میرزا محمد شفیع ثقه الاسلام در تاریخ ۱۲۶۵ همانجا را تعمیر کرده مبالغی بر آن افزوده اند و فعلا مسجد عالی است.

فعلا محراب مزبور جلوش با پنجره و اروسی مسدود و علاوه نرده بلندی نیز از جلو پنجره ها گذاشته اند و احدی را حق دخول در این محراب نیست.

مسجد مرکب از يك كفش كن و يك دهلیز و يك مخزن و اصل بقعه است. مدخل دهلیز را با طاق مقرنس از مرمر منبت ساخته اند که عرض و طول آن تقریبا دوزرع و ضخامتش قرب يك چهارم ذرع شاه است. طاقی مقرنس کوچکتر از آن هم از مرمر در میان خود بقعه یا مسجد بکار برده اند که در کتیبه آن دو آیه شریفه از سوره جن «وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احد، وانه لما قام عبد الله يدعوه کادوا یکنون علیه لبدا» بخط و امضای علاء الدین تبریزی (متوفی در ۹۵۷) از خطاطان معروف زمان شاه طهماسب نوشته شده است.

دو طرف مدخل از دو پارچه مرمر منبت کار و بالای آن دو ستون صفحه ای که پایین آن بشکل طاق و بالای آن مربع مستطیل و از يك پارچه سنگ مرمر منبت است دهنه مدخل يك ذرع شاه و سنگ با عظمتی است. مدخل مسجد نیز بهمین ترتیب است جز اینکه مدخل آن کوچکتر از مدخل دهلیز است (۱)

واقعه پناه جستن گاوی باین مقام - در هنگامیکه نادر میرزا در تبریز بوده آن واقعه روی داده ووی آنرا بدرستی و شیرینی در کتاب خود نوشته است : «به تبریز بودم بسال ۱۲۶۵ از هجرت، روزی برنشستیم بانواب شاهزاده، محمدرحیم میرزا بدانسوی رود آجی شدیم، شکارکنان دور شدیم پاسی از شب نگذشته بود که از فراز پل روشنائیهائی بسیار ازسوی شهر پدیدار شد و هیائوئی بود گفتیم شاید جایی آتش گرفته ، عنان سبک کردیم. فراشی چند از شاهزاده برسیدند. تهنیت گفتند که حضرت صاحب الامر معجزی کرد وشهر و بازار را چراغان کرده اند. گفتند قصابی گاوی را میکشید که ذبح کند گاو نیرو کرد و بند بگسیخت و به مسجد مقام خزیده قصاب ریسمانی آنجا برد و بگردن گاو نهاد و بیرون کشید، بیک مرتبه بیفتاد و جان بداد.

تندر رانیدیم چون بمیدان صاحب آباد نزدیک شدیم آواز کوس و گاو دم (نقاره) نوبت خانه بشنیدیم. ببازار رسیدیم همه دکانها پر چراغ و بانك صلوات بود و تهنیت همی گفتند که تبریز شهر صاحب الامر شد از مالیات و حکم حکام معاف است. مسجد ومقام سراسر پر چراغ بود. لولیان (رقاصان و مطربان) بر بام بودند کوس همی زدند. پس بدرگاه حکمران حشمت الدوله شدیم ، کجا یارای دم زدن داشت فردانیز تاشام نوبت (نقاره) همی زدند مردم از هرسوی گرد آمدند که جای دانه ارزن نبود. آن گاو را آقامیر فتاح برده بود جلی از بافته کشمیر براو انداخته فوجی همی رفتند و برسم آن حیوان بوسه همی زدند و (فضله او را) به تبرک همی ربودند. بزرگان بدانجای چراغدانها و پرده ها به نذر همی بردند، تاجاییکه سفیر انگلیس چهل - چراغی بلور بفرستاد و آنجا بیاویختند و خدام و فراشا بگماشتند. و همی گفتند که فلان کور بیناشد، و فلان لنگه، پای گرفت برخی از بزرگان بدینکار بیشتر قوت همی دادند، تا یک ماه کسی را قدرت نبود سخنی در این کند. مردم غوغا هر یک هر چه

میخواست میکرد و میگفت. برتن آن گاو موی نمانده همه (به تبرك) بر کنده بودند یکتن دیدم از بزرگ زادگان تبریزضعفی در بصره داشت یکماه به غرفه‌ای از آن‌گرف مسجدنشسته بود که شفا یابد، تا از قضای ایزدی گاو بمرد مردم غوغا اند که از آن صولت بیفتادند» و باز مینویسد:

«اینجا دو مسجد باشد یکی بجانب قبله و آن جایی است که گویند بدینجای حضرت حجت را وقتی دیده‌اند، مسجد را گنبدی است استوار.

آنجا که مقام است و زیارت کنند از بیرون شبکه آهنین دارد و درون نیز شبکه دارد و بدانجای کس نرود از روی حرمت و بیم کنند. گردا گرد این گنبد از اندرون غرفه‌ها ساخته‌اند مشرف بصحن» (۱)

واقعۀ پناهنده شدن گاو را به آن مقام، مرحوم ثقة الاسلام شهید در ماه جمادی الاولای سال ۱۲۶۶ نوشته و مینویسد. «واقعۀ ای که بر احترام این مسجد افزوده و عقیده مردم را راسخ تر کرده همانا قضیه فرار کردن گاو از دست قصاب و پناهِیدن آن به آن مسجد و محراب است که در ماه جمادی الاولای سنه ۱۲۶۶ اتفاق افتاده و هنوز خیر و برکت آن باقی است. بالجملة مقام صاحب الامر و بعبارت صحیحه مسجد صاحب آباد از مواضع متبر که شهر تبریز و محل اعتنا و اعتماد عوام و خواص است چنانکه در لیالی جمعه و سایر لیالی ایام متبر که ندورات آرند. در ایام محرم و صفر کافۀ دسته‌جات سینه زنان و خونین کفنان در صحن اجتماع نمایند و نوحه خوانند. صورت ضریح حضرت سیدالشهداء را در این بقعه گذاشته‌اند که مطاف ناس است روز های اربعین آن ضریح را اهالی محله شتر بان برداشته زینت دسته سینه زنی خود نمائید این مسجد امامی ندارد و اقامت نماز جماعت در آن نمی‌شود».

مسجد ثقة الاسلام مرحوم حاجی میرزا شفیع آقای ثقة الاسلام قبل از تاریخ ۱۲۶۵ هجری در آنجا اقامت جماعت کردند مسجدی هم در پشت مقام که لصیق مقام

است تاسیس کردند و فعلا موجود است.

بنابگفته معمرین معادل جای دو گنبد از طرف غربی همان مسجد ، سابقا محل مسجد بوده که بعد جدمرحوم از جانب شرقی و شمالی بر آن افزوده است بعد در تاریخ ۱۲۹۱ از طرف شرقی مسجد عمارت جدید کرده و يك طاق نیز افزوده اند و مسجد زمستانی دیگر در شرق مسجد احداث کردند بعد از آن در سال ۱۳۱۰ هجری که سال وبائی عام بود حضرت والد، حاجی میرزا موسی آقای ثقة الاسلام بواسطه شکست فاحشی که در آن طاقهای جدید الاحداث و مسجد زمستانی واقع شده بود مجددا يك جرگه طاق احداثی را بامسجد زمستانی برداشته بوسعت مسجد افزودند و مسجد زمستانی موقوف شد.

و فعلا مسجدی است چهارستون سنگی عرض و شش ستون طول دارد . طول آن به قبله افتاده و مقام نیز در قبله همین مسجد است . مابین این مسجد و مقام رواق مقام است که در متعلقات مقام و در حکم دهلیز اصل مقام است» (۱)

مقام صاحب الامر در سال ۱۳۲۶ شمسی از محل عطایای ملوکانه محمدرضا شاه پهلوی تعمیر شد و در سال ۱۳۴۵ شمسی بر اثر امتداد خیابان دارائی خیابان مزبور از وسط صحن آن گذشت و آن را بدو نیم کرد فعلا رواق در سمت مشرق و مدخل مقام در سمت مغرب افتاده است.

مسجدی نیز در جانب شمال دهلیز بقعه و انع شده که آن را مسجد صاحب الامر یا مسجد شیخی ها و یا مسجد ثقة الاسلام گویند و در سال ۱۲۶۵ بنا شده است (۲)

امامزاده ابراهیم و سنک بسم الله الرحمن الرحيم

طباطبائی رضوی در تاریخ اولاد الاطهار این امامزاده را از اولاد امام زین العابدین یعنی حضرت علی بن حسین گمان کرده، گوید در کتب انساب قبر او را در بیرون محله.

۱- ثقة الاسلام شهید : تاریخ امکنه شریفه ص ۲۴-۴۰

۲- نشریه کتابخانه ملی تبریز شماره ۱۲ و ۱۴ ص ۴۰-۴۲

شتر بان نوشته‌اند .

سپس مینویسد: اما اینکه در زیارتنامه های موجود در آن مزار متبرکه نوشته اند که وی پسر امام موسی کاظم بوده محقق و معین نیست و باز معلوم نیست چنانکه میگویند در عهد مامون یا متوکل به تبریز آمده باشد. (۱)
آقای کارنگ در مقاله خود نام صاحب این قبر را شیخ ابراهیم دنبلی نوشته و در شرح حال او مینویسد:

شیخ ابراهیم دنبلی در پاره ای از شهرهای آذربایجان حکومت داشت . در روزگار فرمانروایی اوزون حسن آق قویونلو در تبریز به قتل رسید (۸۷۰ هـ) جنازه او را در محله دوه چی (شتر بان) به خاک سپردند ، و چون پیرو مراد و رئیس قبیله بود گنبدی بر فراز قبر او برافراشتند سالها زیارتگاه درویش نعمت‌المهی بود ، بعدها بنام سید ابراهیم برادر حضرت رضا (ع) مزار عوام گردید و تا چند سال پیش از زیارتگاههای بنام تبریز بود ، اکنون نیز زوار و ندوراتی دارد اندرون بقعه مانند بیرون آن ساده و محقر است صندوق چوبی مشکی بر روی قبر قرار دارد ، و سنگی که تصویر کف دستی بر آن کنده شده بر دیوار بقعه نصب گردیده است . عوام معتقدند که اگر کسی نیتی داشته باشد و مهری بدان نیت بر روی آن سنگ گذارد ، در صورت برآورده شدن نیت و آرزو ، مهر بر سنگ خواهد چسبید . تا کنون نیز جز مهرهایی که لعابی از شمع داشته اند مهری بر روی آن سنگ نچسبیده است (۳) .

سنگ بسم الله الرحمن الرحيم - این سنگ از شاهکارهای خطاطی و حجاری اسلامی است که بدست سحر آفرین هنرمند معروف ایرانی میرزا سنگ‌الاک خراسانی تراشیده شده و در مزار سید ابراهیم مدفون بر سر قبر او بدیوار آن بقعه نصب گردیده

۱- تاریخ اولاد الاطهار ص ۹۱-۹۴

۱- نشریه کتابخانه ملی تبریز شماره ۱۳ و ۱۴ آذرماه ۱۳۴۷ ص ۴۳

است ، این سنگ مرمر سفید بطول سه متر و هفتاد و عرض يك متر و بیست و پنج - سانتیمتر است. در وسط آن بخط نستعلیق بسیار درشت و بس دلکش و عالی در یک سطر بطور برجسته که پنج شش سانتیمتر از متن سنگی برآمدگی دارد عبارت مقدس بسم الله الرحمن الرحيم ، حجاری شده و در حاشیه آن چند بیت از «قصیده برده» شرف الدین ابو عبدالله محمد بن السعيد الصنهاجی بوصیری (در گذشته در ۶۹۶ هـ) از مشاهیر شعرای مصر که در مدح حضرت ختمی مرتبت سروده ، مسطور است که مطلع آن این بیت است.

امن تذکر - جیران بذی سلم مزجت دمعاً جری من مقله بدم
در فواصل مصاریع ، عبارات: «صاحب السلطان واللواء، صاحب الدرجة الرفیعه
والعلاء صاحب البراق والمعراج والمكانة، صاحب العلو والدرجات والعلاء، صاحب
السيف والتاج والسرايا، صاحب السجود لرب المعبود، صاحب ارواح الطاهرات والجرمة،
صاحب الشفاعة والرداء، صاحب البرهان والايات، صاحب المعجزات والعلامات
صاحب المكارم المحمود والمدينة، صاحب الحوض والمودود والوسيلة» بنحو برجسته
حجاری شده است در طرفین، بسم الله الرحمن الرحيم دو دایره تعبیه گردیده که در
یکی عبارت ترکی «سید الکونین وفخر العالمین رسالت پناه علیه السلام جناب لربنک
حرم محترم ملرینه» و در دیگری آیه شریفه «انما یعمر منساجد الله من آمن بالله واليوم
الآخر و قام الصلوة و اتی الزکوة ولم یخس الله فعسی اولئک ان یکونوا من المهدین»
نوشته شده است در پایین آیه شریفه فوق نام سلطان عثمانی نوشته شده بود که محو
گردیده است در دو طرف راست و چپ حاشیه سنگ دو بیت فارسی زیر آورده
شده است.

سخنگوی ای کلک شیرین کلام ز نعت محمد علیه السلام

رسول عرب شاه یثرب حرم غلام درش هم عرب هم عجم
 در بالای بسم الله در وسط حاشیه این عبارات موزون به چشم میخورد «راقمه
 سنگلاخ خامه روان، ز خامه تحفه برد سوی خواجه دوجهان»
 این سنگ مرکب از چند پارچه است حواشی آن از متن جداست لیکن
 ماهرانه بهم متصل شده که يك پارچه بنظر میرسد.

میرزا سنگلاخ خراسانی مدت هشت سال در قاهره در حجاری این سنگ
 بقصد فرستادن آن به مرقد رسول خدا در مدینه زحمت کشید، ولی بسبب زیادی
 مخارج حمل و نقل آن موفق نشد آنرا به مدینه برساند ناچار بدولت عثمانی متوسل
 شد و درخواست کرد که این سنگ عظیم را دریکی از کشتی های دولتی از مصر به
 استانبول نقل کنند و خود با آن کشتی به استانبول آمد. در آن شهر وی با تشبثات
 بسیار قصد داشت پیاداش این کار انعام و صله گزافی از سلطان عبدالعزیز خان خلیفه
 عثمانی بگیرد و آن سنگ را به مدینه بفرستد سلطان در دادن آن وجه گزاف و ارسال
 آن به مدینه بی میلی نشان داد و صحبت بیع شری بمیان آمد، میرزا سنگلاخ از این
 پیشنهاد بر آشفته نامه ای به عالی پاشا صدراعظم دولت عثمانی نوشت و در ضمن تعریف
 آن سنگ این دو بیت را گفته است:

بر سنگ نگر که قطعه ای الماس است

رسمش ز اساس حکمت جاماس است

خطها که بر آن نوشته آمد گویی

از صدمه نوك خامه در آماس است

سپس از اینکه سلطان به هنر التفات نفرموده اظهار تاسف نموده گوید: «شک
 نیست که این صدا در دولتها خاصه در ممالك محروسه ایران در مجالس و محافل
 اعیان به نهج بدی مذکور و مشهور خواهد شد و این ماجرا تا انقراض عالم در لسان

بنی آدم باقی خواهد بود، چنانکه حکایت سلطان محمود سبکتگین و حکیم فردوسی در کتب اسلاف و اخلاف باقی است.

گذشت شوکت محمود و در زمانه نماند

جز این فسانه که شناخت قدر فردوسی
زیرا که تابحال از سلاطین باشوکت و جلال شنیده نشده است که کسی
هدیه و تحفه به حضرت ایشان تقدیم کند و ایشان امر به بیع و شری و کشف و تقویم
فرمایند .

هرگز ملکی از ملکان این ننموده است

رو دفتر شاهان جهان جمله فروخوان
.... اینقدر معلوم رای عالی بوده باشد که این حجر شریف ششصد و پنجاه کیسه
(زر) صرف و خرج برده است و هشت سال اوقات عزیز را در مصر مصروف آن داشته
متمنی از آن حضرت چنانم که طوری ترتیب فرمایند که این فقیر خاکسار بعد از
اینهمه زحمات و اقامت بیست و پنج سال درین خال پاك بادیده باکی و زبان شاکی از
این دولت بملك ایران نروم».

سرانجام دولت عثمانی از پرداخت مبلغی که مقصود میرزا سنگلاخ بود خود
داری کرد و وی قهر کرده آن سنگ نفیس را بدست یاری سفیر ایران در عثمانی میرزا
جعفر خان مشیرالدوله باکشتی به بندر پوطی در روسیه، و از آنجا بیاری میرزا
عبدالرحیم خان قونسل ایران در تفلیس در ارا به های گاوکش به تفلیس رسانید.
سپس آن سنگ گرانقدر و گران وزن را از راه ایروان و نخجوان با هزاران زحمت
به تبریز حمل کردند.

چون سنگ به تبریز رسید مردم برای تماشای آن ازدحام نموده و در دیدن
آن بر یکدیگر سبقت می جستند تا آنکه آنرا بازحمت بسیار از خارج شهر به صحن
مقام صاحب الامر رسانیده در یکی از حجرات آن جای دادند. سپس میرزا سنگلاخ

خودنیز وارد تبریز شد. برخلاف انتظار او از طرف ناصرالدین شاه و مظفرالدین میرزا ولیعهد او در تبریز به این اثر عالی و نفیس توجهی نشد آن‌ها هم مانند سلطان عثمانی هنرشناس نبودند.

میرزا سنگالاح چون بعلت کبرسن که در آنگاه متجاوز از صد سال داشت داعی اجل را نزدیک میدید پس از آن‌همه آرزوهای دور و دراز همین قدر آرزو داشت که به کمک ناصرالدین شاه این سنگ را با خود بزادگاهش خراسان برده و در شهر مشهد داعی حق را لبیک گفته در زیر آن مدفون شود.

این آرزو نیز برآورده نشد، بقول سعدی ای بسا آرزو که خاک شده تا اینکه وی در ۱۷ صفر سال ۱۲۹۳ هجری در صد و ده سالگی در تبریز بر حمت ایزدی پیوست. او را در همین بقعه سید ابراهیم دفن کردند اهل محل و همسایگان همت نموده آن سنگ را از مقام صاحب الامر آورده بر سر گورش بدیوار نصب کردند (۱) هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد

ز آنکه اندر دل خاکند همه پرهبران

امامزاده موسی بن جعفر الجمال

این امامزاده اکنون در راسته کوچه در دربندی موسوم به دربند امامزاده واقع است ولی در روضات الجنان و مزارات حشری محل آن در محله سنجاران آمده است. جمال الدین احمد مینویند که: «ابوالحسن موسی بن جعفر الجمال بن ابراهیم بن محمد بن الیمانی بن عبید الله بن موسی الکاظم معروف به ابن الاعرابی و صاحب الطوق بود. بر نواحی آذربایجان دست یافت و اولاد او در شماخی از بلاد شروان بودند» (۲)

حافظ حسین کر بلائی مینویند «مرقد و مزار صاحب الطوق امامزاده ابوالحسن

۱- چهل مقاله حاج حسین آقا نخجوانی ص ۵۳-۶۱

۲- عمدة الطالب فی انساب آل ابوطالب ص ۲۱۴

موسی در محله سنجاران و مشهور به امامزاده. نسب وی به حضرت ابراهیم امام موسی الکاظم میرسد باین نوع که ابوالحسن موسی بن جعفر الجمال بن محمد الاکبر ابراهیم الاکبر بن محمد الیمانی بن عبیدالله بن الامام موسی الکاظم علیه السلام. در کتب بحور انساب مذکور و مسطور است که امامزاده ابوالحسن صاحب الطوق در زمان القائم بامرالله عباسی که بیست و ششمین از خلفای عباسیه است از استیلاء و خوف او در سنه اثنین و ثلاثین و اربعمائ (۴۳۲هـ) به آذربایجان تشریف ارزانی فرمودند. فخرالدین رازی در بحر الانساب کبیر گوید: قدار تحمل موسی بن جعفر الجمال من عراق العرب الی آذربایجان فی زمان خلافة القائم بامرالله من خوفه و سکن فی اران البیلقان وله فیها عقاب، یعنی:

«موسی بن جعفر الجمال در زمان خلافت قائم بامرالله از بیم او از عراق عرب به آذربایجان سفر کرد و در اران بیلقان نشیمن گرفت و در آنجا از پشت وی فرزندی پدید آمدند». ذکر مدفنش که در کدام موضع از مواضع آذربایجان مدفونست در کتب نسب نیست و معلوم نبود، تا در زمان خاقان صاحب قران شاه اسمعیل درویش شیخاویس نامی که از علم جفر نیز وقوفی داشت از اهل تبریز را بخاطر رسید که انزوائی اختیار نماید و گوشه گیرد و در جنب مزاری از مزارات متبرکه بوده باشد. چون درویش را دولت یاری کرده و لاء اهل بیت غالب بوده خاطر قرار نمیداد که در مزاری غیر مزارات اولادائمه معصومین بوده باشد.

در آنجا که حالا این قبر واقع است قبری بوده مردم می گفته اند که صاحب این قبر امامزاده ای است در جنب آنجا محله ای است مشهور به دربند موسی و این محله را نام دربند موسی است، مردم میگویند که مدفن امامزاده موسی صاحب الطوق اینجا است. در پهلوی قبر حضرت امامزاده سیدی از سادات نقیب موسوی مشهد مقدس رضوی موسوم به میرعلی اکبر مدفون است. والد این فقیر فرمودند که در روز دفن سیدمشارالیه، قاضی یحیی ولد مولانا محمد طالشی از حضرت امیر سیدلیث نجفی

که از اعظم سادات بود سؤال کردند که شما چه میفرمائید که در اینجا امامزاده مدفون هست یا نه؟ حضرت میر فرمودند که اگر نبود الحال وقوع پیدا کرد، زیرا این امامزاده را که نقل میکنند فرزندی واسطه موسی علیه السلام نیست، غایتش در این سید که حال مدفون میگردد واسطه بیشتر باشد تا آن سید دیگر» (۱)

حشری که در نقل اوصاف امامزاده بسیار غالی و گزافه گوی است مینویسد که: «آنحضرت را جمال میگفتند زیرا پدر بزرگوارش بغایت جمیل بوده و بعضی ایشان را صاحب الطوق میگفتند از آن جهت که آن معصوم در دست کفار نابکار اسیر و گرفتار گشته طوق زنجیر در گردن او نهادند. در حوالی همان مکان قبل از این مسجدی بود و مناری داشت و آن مسجد را مسجد حاجت میگفتند و آن مناره نیز بد مناره حاجت و در پای همان مناره چاهی بود و آن یوسف زمان مدت هفت سال در آن چاه محبوس بوده است. سبب آنکه این مسجد را مسجد حاجت میگویند آنست که مسجد مذکور را شیب زمینی بوده و در آنجا قبور چندین از امامزاده هاهست و هر کسی را حاجتی و مشکلی پیش می آید چون بدان مکان میرفته اند و طلب حاجت خود مینموده اند قضای حاجت و فتح مهمات ایشان میشده است» (۲)

طباطبائی رضوی پس از تکرار منقولات حشری مینویسد:

«گنبد مزار آن بزرگوار بر نکه آسمان نیلی گون و کبود و نسبت آنجناب به چهار واسطه بحضرت امام موسی کاظم (ع) میرسد. جد وی بغایت وجیه و صبح بود و معروف به ابن الاعرابی از برای آنکه آنجناب در میان اعراب بادیه نشو و نما کرده بود. اما ابوالحسن موسی بن جعفر الجمال در عصر بنی عباس نیز بر بعضی نواحی آذربایجان دست یافت و در تبریز بدست کفار اسیر شد» (۳)

۱- روضات الجنان ص ۴۴۹-۴۵۰

۲- مزارات حشری

۳- تاریخ اولاد الاطهار ص ۹۷-۹۸

گفتیم که این امام زاده در محله راسته کوچه در دربند امام زاده واقع است نادر میرزا آنرا در محله و بجویه نوشته و امام زاده کهنه خوانده است و گوید آن در مغرب شهر بمساحت سه هزار قدم از سید حمزه واقع است.

آن مسجدی است بطول سی و عرض شش قدم و در بیرون مسجد بر روی سنگ مرمر این کلمات را نوشته اند «بسم الله الرحمن الرحيم مرقد منور الانوار امام زاده موسی بن جعفر المشتهر به سید جمال الدین و بامام همایون موسی کاظم علیه السلام منتهی میشود نمقه حسین الموسوی سنه ۱۲۴۴ در انتهای مسجد در علیحده نصب کرده اند و از این در داخل بقعه میشود و بقعه گنبد و صندوق چوبی دارد در محراب بقعه سنگ سیاهی را بطور گل سازی حجاری نموده اند و در جای محراب بکار برده اند» (۱)

امام زاده کهنه - این امام زاده که اسمش گویا سید بحیی باشد از بقعه سید جمال الدین بزرگتر و وسیعتر و مسجد تیر پوشی هم متصل باین بقعه می باشد در روی در این مسجد سنگ سیاهی نصب شده و بر روی آن بخط ثلث قدیم این آیه کریمه را حجاری نموده اند «وما خلفهم ولا یحیطون» که قسمتی از آیه الکرسی است. نادر میرزا مینویسد که آن در محله و بجویه در نزدیکی مسجد ملا علی است صحن آن بیست و پنج قدیم طول و شش قدم عرض داد، در بالای در صحن بر روی سنگ مرمر این کلمات را حجاری کرده اند: «صرف تعمیر این بقعه مبارکه حسب الامر نواب عالیّه حاجیه شهرزاد دامت شوکتها صبیّه مرحمت و غفران پناه نواب نایب السلطنه مرحوم ابن فتحعلی شاه قاجار طاب الله ثراه سمت اتمام پذیرفت ۱۲۸۰ هـ» (۲)

مزار شیخ محمد سیاه پوش - وی از اقطاب صوفیه از سلسله نوربخشیه بود که جامه سیاه بر تن داشتند. حشری نوشته که شاه اسماعیل از شیخ پرسید که چرا سیاه پوشیده ای گفت محرم بود به ماتم سید الشهداء علیه السلام طایفه ما سیاه

می پوشتند. چون خبر شهادت سلطان حیدر رسید دیگر سیاه از تن بدر نکردیم.
 کربلایی در روضات الجنان می نویسد که :

«مزار درویش شیخ محمد سیاهپوش و خالف وی درویش نورعلی در محله حسن آباد و بجوید مشهور و معروف است اصل نژاد ایشان ترك است درویش شیخ محمد در اوایل حال به امر سپاهیگری مشغول بود و از جمله امراء بوده و شأن عظیمی داشته و در آن اثناء به جذبۀ الهی مشرف گشته و بخدمت حضرت شیخ معروف رسیده و تربیت از آن مربی طالبان یافته ، و شیخ مرید درویش پیری است ، و او مرید پیر خواجده امرودی است ، و پیر خواجه مرید شیخ مصطفی عزیز کندی است ، و مشارالیه مرید شیخ بابای مراغدای و شیخ بابا از جمله خلفای حضرت شیخ زاهد ابراهیم گیلانی است.

چون درویش شیخ محمد (سیاهپوش) جانشین حضرت شیخ معروف شد ، در حسن آباد و بجوید زاویه ای ساخته طالبان و راغبان راه حق بخدمتش میشتافتند . و از ظل تربیتش بهره میافته اند. در همه وقتی معزز و مکرم بود ، حتی در زمان شاه جم جاه شاه اسماعیل که همه سلاسل درهم شکست و قبور سلف ایشان را کردند تا به خلف خود چه رسد.

چون شیخ محمد بخدمت شاه جم جاه (شاه اسمعیل) رسید از محاوره وی حضرت شاه را خوش آمد از وی پرسید که چونست لباس سیاه اختیار کرده ای ؟ درویش فرمودند که از آن وقت که حضرت شیخ حیدر را شهید ساختند مادر تعزیه ایشان سیاه پوشیدیم . حضرت شاه را خوش آمد فرمودند مادر! از تعزیه ایشان بیرون می آوریم. بخلعت سفید شاهی مشرف گشتند و منظور نظر شاهی شدند در کمال عزت و حرمت بودند و در همان زاویه مدفونند. از مشارالیه فرزندان ماندند اما جای نشین بر حق و خلیفه مطلق وی حضرت شیخ نورعلی بودند در روز سه شنبه پنجم ماه ذی الحجه سال نهصد و پنجاه و نه در چهل و دو سالگی در گذشتند.

قبر آقاپیر علی بن نور علی بن محمد سیاه پوش نیز در این محل است در «بیاض مؤلف» می نویسد: وفات شیخ زاده آقاپیر علی بن سالک مسالك طریقست شیخ نور علی سیاه پوش رحمهما الله تعالی آخر روز جمعه هژدهم شهر جمادی الالی سنه ۹۸۸ بود در جنب پدر وجد در محله و بجویه در پل طاق مدفون شد» (۱)

گویند امیر تیمور یکی از سیاه پوشان گفت این سیاه پوشیدن چیست گفت من نفس خود کشته ام بتعزیت آن سیاه پوشیده ام امیر فرمود اگر کشتنی بود چرا تعزیت اوگیری شیخ را جواب نبود.

بقول نذر میرزا مزار این شیخ اکنون ویرانه است بکوی و بجویه و از بقعه سید حمزه تابدان بقعه پنجهزار قدم است و بغربی شهر واقع شده آن عبارت است از صحن مختصری که سه طاق نما در طول و دو طاق نما در عرض دارد از این صحن دو پایه (پله) خورده داخل بقعه می شود. خود بقعه عبارت از مسجد مدور است و صندوق چوبی در وسط بر سر مزار است.

گنبد این بقعه از طرف اندرون تقریباً بیست و پنج ذرع است روی صندوق بمناسبت اسم، پوشش از قندک سیاه دارد در جانب قبلی بقعه پنجره ای آهنی در روی شبستان بکار گذاشته اند. پشت این پنجره هم صحن است و عبارت از شش طاقتما طولاً و پنج طاق عرضاً باشد و جزو بقعه است و چشمه آب صافی از میان این صحن جاری است در طرف راست این پنجره آهنی در روی سکوی شبستان در هزاره دیوار که متصل بزمین سکو است دو پارچه سنگ نیم ذرع در طول و یک ذرع در عرض بدیوار نصب نموده اند و تفصیل موقوفات بقعه را در آن حجاری و نقاری کرده اند. پاره جایهای سنگ از سستی ریخته و محوشده است

عبارت يك دوسطر که خوانده میشود از این قرار است:

«بنا کرد بنده مسکین المحتاج الی رحمة الله تعالی الحاج محمد الترخانی و وقف کرد بر فقرا و مساکین صالح نصف زمین پاکی و نیمه حمامی و کارخانه» جای

تاریخ ریخته و ناپیدا است (۱)

آقای سلطان الفرائی در حواشی کتاب روضات الجنان می نویسد، یکی از کوچه های محله ویجویه (ورجی) بنام کوچه علی سیاه پوش معروفست در این کوچه زاویه و در جنب غربی آن قبرستان کوچکی است حاوی چند قبر مندرس این زاویه و قبرستان نیز بنام علی سیاه پوش شهرت دارد.

قبرستان را بلدیه (شهرداری) تبریز فروخته اکنون در عرصه آن خانه و منزل ساخته اند و از مدفونین آنجا اثری نمانده است زاویه با ، صحن جنوبی و شرقی آن در دست اداره اوقاف تبریز و رو بخرابی است آنجا مقبره و زاویه شیخ محمد^۶ سیاه پوش است. مدفن پسرش شیخ نورعلی و نواده اش پیرعلی چنانکه از قراین و امارات معلوم و از این کتاب و بیاض مستفاد است در داخل همین زاویه در جنب قبر شیخ محمد بوده است این زاویه تا اواخر قاجاریه معمور و آباد بوده عبدالمجید میرزا عین الدوله هر ماه چند بار زیارت آن مقام میرفته گاهی هم از فقر ادعوت کرده و اطعام مینموده است، فعلاً متروک و درش بسته و مقفل است در زیر گنبد مرکزی زاویه که از آجر بنا شده صندوق بزرگ مشبك برنگ سیاه به بلندی قد آدمی نصب کرده بودند و مردم در کنار آن ایستاده فاتحه می خواندند. اکنون بجای صندوق علامت قبری از چوب ساخته نهاده اند و زیارت نامه ای بنام سید محمد بانسب نامه مجعول در کاغذ بدیوار الصاق کرده اند. در مشبك کوچکی نیز از سنگ مرمر با حجاری ظریف در آنجا شکسته بگوشه ای افتاده سقف گنبد از داخل گچ بری شده با نقوش مختلف نیز آرایش یافته. چهار زاویه كوچك از چهار ضلع گنبد بداخل بازو از جهات اربعه گنبد را بمیان گرفته است. زاویه شمال شرقی را بعدا شکافته دری از بیرون بداخل باز کرده اند.

و در اصلی را که از کوچه به صحن جنوبی باز می شدکنده و رفت و آمد مردم

را قطع نموده اند زاویه جنوب شرقی را نیز از گنبد مرکزی منفك و جزء اطافهای صحن بقعه قرار داده اند. پینه دوزی که کلید بقعه بدست اوست زاویه شمال غربی را بخود اختصاص داده و دری به بیرون باز کرده در آنجا مشغول کار است زیر گنبد از چهار سو بشکل دایره صفه و وسط مانند گود و رزخانه (زورخانه) و صندوق سابق در میان همان گود بود. خاک بسیار از بیرون آورده و گود را که ظاهراً محل ریاضت مرتاضین بوده است پر کرده با سطح صفه برابر و مسطح نموده اند. نادر میرزا نیز در تاریخ تبریز بحثی از این زاویه کرده است و باشتباه شیخ را سید و زاویه را مسجد نوشته. چند پارچه سنگ که در داخل بقعه نشان می دهد با همان وصف باقی است^۱.

مزار مسجد مقصودیه طباطبائی می نویسد: «در محله گود عربان در کوچه عبد الخالق در مسجدی که حالا به مسجد حاج غفار مشهور است واقع، و از زمان له اخیری که صد سال از آن واقعه هائله تا حال گذشته این مزار در زیر خاک پنهان بود (تا آنکه بر اثر خوابی که دیده بودند بنا شد آن محل را حفر نموده آن امام زادگان را ظاهر سازند) داعی آنجا ایستاده گفتم تا حفر نمودند. بعد از کندن آن مکان گنبدی محکم پیدا شد و در میان آن سه قبر ظاهر، یکی از آنها مزار شهزاده عبدالرحمن است و (دیگری) قبر یکی از برادران اوست، و (دیگری) قبر شیخ شعیب ژنده پوش یا پینه دوز است. عبدالرحمن از نوادگان عقیل بن هادی بن زین العابدین علیه السلام است و در عصر متوکل در تبریز شهید شد^۲».

ظاهراً این دو امامزاده بنابه نشانی هایی که در کتاب روضات الجنان آمده بایستی مرقد برادران خواجه فقیه زاهد باشد چنانکه می نویسد :

«مرقد و مزار دو بزرگوار در حوالی مقصودیه کوچه ای است مشهور بکوچه

۱- روضات الجنان (حواشی) ص ۶۰۶-۶۰۷

۲- تاریخ اولاد الاطهار ص ۹۵-۹۰

عبدالحق در آنجاست. در افواه مردم مذکور است که آن دو عزیز برادران خواجه فقیه زاهدند، حضرت مخدومی فرمودند که نوبه‌ای وقفیه زاویه پیر چوپان بنظر می‌آمد که حد آن زاویه متصل به آن مزار بود و این چنین نوشته بودند. حدی به مزار پیر شعیب، می‌تواند بود که این مزار پیر شعیب ژنده پوش باشد. دوشیخ شعیب آنجا مذکورند یکی ژنده پوش و دیگری پینه دوز^۱.

خانم امامزاده

حشری می‌نویسد. در محله مهادمهین در جوار گنبدی که به کمان‌خانه مشهور است امامزاده‌ای در محوطه سردابه واقع است و آن بمزار همشیره حضرت امام رضا (ع) شهرت دارد و با اعتقاد بعضی دختر امام رضا است و اسم شریفش به بی بی خاتون مشهور شده.

مؤلف طباطبائی گوید: «ظاهر اینست که این امامزاده مسماء به شهزاده حلیمه خاتون همین است که در بیرون قلعه در محله چرنداب مهادمهین واقع و زیارتگاه مشهور است و لکن بعد از زلزله آخری از گنبد کمانخانه و سردابه مذکوره آثاری باقی نماند. احتمال دارد که این امامزاده از دختران ابوطالب بن امام علی النقی (ع) باشد^۲».

این امامزاده هنوز در محله چرنداب تبریز مورد احترام و مزار مردم است. در روضات الجنان از قبر، بی بی چه، خلوتی نامی ذکری بمیان آمده که ظاهر، معاصر جهان‌شاه قراقویونلو بوده است. کربلائی می‌نویسد که:

«از دو منار گذشته مزاراتی است مشهور به الامیر، قبور اعزه و اکابر آنجا واقع است از آن جمله قبر بی بی چه خلوتی، حال بر روی غالب بوده گویا در زمان سلطنت جهان پادشاه نشو و نمو یافته، از حضرت مخدوم قدس الله سره نقل کرده

۱- روضات الجنان ص ۴۷۷

۲- تاریخ اولاد الاطهار ص ۱۰۸-۱۰۹

که بی بی چه، خالی از حالی نبوده و فیضی بوی رسیده بود»^۱.

امامزاده مشهور به عبدالله - طباطبائی رضوی می نویسد در قرب مسجد جامع در جنب بازارچه قدیم مشهور به اتکو، بفتح الف و سکون تا و رفع و او (Atku) که به لغت ترکی بمعنی بازارچه گوشت کوبان است، گنبدی است که به گنبد امیر مولا، مشهور بوده و ملاحشری در کتاب روضة الاطهار گفته که لوح مزارش سنگ سرخی است که اسم شریف و تاریخ شهادت و بعضی از حالات آن جناب بر آن منقوش است آن سنگ بمرور ایام ساییده شده و همین عبارت «هذه الروضة الشريفة من عبدالله بن زید بن امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام باقی است و تاریخ شهادتش و غیره محوش شده است».

طباطبائی گوید: «آنچه از کتب انساب مثل عمدة الطالب و رجال میرزا محمد استرآبادی مستفاد میشود اینست که دو واسطه میان امامزاده عبدالله و امام حسن مجتبی علیه السلام است، و حشری در روضة الاطهار يك واسطه را انداخته و کنیه عبدالله ابا زید و ابا محمد است و شهادتش ظاهراً در اوایل عصر بنی العباس بوده»^۲.

نادر میرزا می نویسد که تبریزیان این امامزاده کهنه را، اوچ علمدار، گویند^۳. یعنی سه علمدار.

حافظ حسین کربلائی محل این امامزاده را در محله سنجاران نوشته و قبر او را قبر امیر مملان بن وهسودان از سلسله رّوادی تبریز که ذکر ایشان در پیش گذشت و سپس نیز مذکور خواهد شد در زیر يك گنبد دانسته است.

و همچنین در همین محله (یعنی سنجاران) گنبدی است مشهور بگنبد امیر

۱- روضات الجنان ص ۲۲۲

۲- تاریخ اولاد الاطهار ص ۷۹-۸۰

۳- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۲۲۵

مولا، و این مولا امیرمملان است پسر امیر وهسودان بن محمد روادی که در زمان القائم بامر الله عباسی بعمارت تبریز مشغول بوده، آن گنبد مدفن ایشان است. در آنجا مزاری است بر لوح آن نوشته که :

«هذا مرقد سلاله آل طه و یس ، علی بن مجاهد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام» این چنین معلوم میشود که قبل از آنکه ایشان آنجا مدفون گردند آن سید بزرگوار آنجا مدفون گشته بوده، و پدر امیرمملان و خودش بواسطه شرف عزت آن بزرگوار و محبت و مودت بخانواده سید مختار مدفن خود را آنجا قرار داده^۱.

پس معلوم میشود که نام حقیقی این امام زاده علی بن مجاهد بن زید بن علی بن حسین بود نه . عبدالله بن زید بن حسن بن علی، و ملاحشری مانند همیشه گزافه گفته و اشتباه کرده است و طباطبائی رضوی هم در اولاد اظهار بغلط افتاده است .

قبر حمال - در محله شتر بان نزدیک امام زاده ابراهیم مزاری است معروف به قبر حمال- صاحب آن قبر حمالی نیکوکار و با تقوی بود .

روزی از کوچه ای می گذشت کودکی را دید که در حال سقوط از بام است در حال توسل کرده به زبان ترکی آذری گفت : «ساخلین ساخلا» یعنی : ای نگهدارنده نگهدار : فی الفور طفل سالم و تندرست بر زمین می افتد، و مردم محل که این کرامت را از آن حمال می بینند او را مرد خدا یافته بوسه بر سر و دست و پای او می دهند و جامه او را تکه تکه کرده به تبرک میبرند . او که این ارادت را از مردم مشاهده میکند می گوید ای مردم من يك عمر به امر خدا اطاعت کرده و طاعت او را به جای آوردم و او هم در مقابل يك بار بحرف من گوش داد . قبر او اکنون زیارتگاه است و مردم شبهای جمعه برای او شمع روشن کرده بنام او نذر میکنند .

هفت خواهران - هفت خواهران مزاری بوده در تبریز که بنا به اعتقاد مردم هفت خواهر از فرزندان حضرت امام موسی کاظم در آنجا بخاک سپرده شده بودند. مقبره ایشان در سرخاب در حوالی درب اعلی که ظاهراً نزدیک دروازه باغمیشه قرار داشته بوده است. اکنون از این مزار اثری در تبریز باقی نیست.

حافظ حسین کر بلائی درباره این مزار چنین می نویسد :

«مرقد و مزار آن خاتونان سر ابرده کتمان، هفت خواهران در حوالی درب اعلی موضع معینی است و آنجا را هفت خواهران می گویند. چنین مشهور است که ایشان فرزندان حضرت امام موسی کاظم اند علیه السلام، فرزندی واسطه خود نیستند، می تواند بود که سیده ای چند بوده باشند از اولاد حضرت امام موسی علیه السلام. بهر حال مزاری است و در قدیم الایام نیز آنجا مدرسه و دارالنبابه بود که تعلق به حضرت سلطان النقباء امیر سید مهدی حسنی نقیب رحمه الله که در مدفونین سرخاب مذکور شدند داشته، حالا از آنها اسم و رسم نمانده، الامقابر این عزیزان، مردم آنجا تردد میکنند و در یوزه خاطر میکنند. چون از روی صدق و اخلاص باشد مقضی المرام میگردند».

بخش دوم

تبریز در عصر جدید

فصل اول

خیابانها و میدانهای تبریز

تبریز در دوران پهلوی - پس از استقرار سلطنت رضاشاه پهلوی در ایران که اصلاحات اساسی در کلیه شئون اجتماعی کشور ایران آغاز گشت، بالطبع تبریز نیز که شهر اول کشور بعد از پایتخت بود احتیاج به اصلاحاتی داشت. بدین منظور سر لشکر عبدالله خان طهماسبی نخستین حکمران مقتدر آذربایجان در عصر پهلوی (که در سال ۱۳۰۷ در راه خرم آباد لرستان به تیر ناشناسی کشته شد) بدین خطه مأموریت یافت، و به اقدامات اساسی از قبیل: ایجاد امنیت و اصلاحات اجتماعی پرداخت.

جاده تهران به تبریز که اولین شاهراه حیاتی اقتصادی و وسیله ارتباط این شهر با تهران و سایر شهرهای ایران است، در سالهای اول مأموریت وی احداث شد. برای زیبایی شهر و سهولت رفت و آمد اولین خیابان جدید تبریز بنام خیابان پهلوی در امتداد راه تهران تبریز در داخل شهر کشیده شد.

از نظر حفظ بهداشت عمومی شهر به امر مرکز شعبه شیر و خورشید سرخ دایر گردید و بیمارستانی بزرگ در مارالان یکی از خوش آب و هواترین محلات شهر بنا شد، و نیز در کنار خیابان پهلوی تالار مجلل و بزرگی بایک قطعه باغ نسبتاً وسیعی در محوطه اراک علیشاه برای جمعیت و شیر و خورشید سرخ ساخته شد. در زمان

ریاست شهرداری شادروان میرزا محمد علیخان تربیت پارک بزرگی که بعدها تفرجگاه عمومی شده و بنام باغ گلستان نامگذاری گردید در قبرستان بزرگ و تاریخی گجیل که بصورت مزبله درآمده بود ایجاد شد و بتدریج خیابانهایی منشعب از خیابان پهلوی در محلات پرجمعیت شهر احداث گردید.

بعد از سیل مهیب سال ۱۳۱۳ شمسی که قسمتی از شهر را خراب کرد سدی محکم با چند طاق پل برمسیل مهران رود که در داخل محلات شمالی شهر قرار دارد، در زمان ریاست شهرداری مرحوم حاج ارفع‌الملک جلیلی ساخته شد. همچنین با نظارت مهندسان آلمانی ساختمان شهرداری و یک دستگاه ساعت چهار صفحه این کاخ سنگی مجلل که با طنین موزون زنگهایش ربع بر ربع، ساعت گذشت زمان را بگوش مردم این شهر میرساند در زمان ریاست شهرداری جلیلی ساخته شد.

ساختمانهای بالنسبه معظم: شهر بانی، دانشسرای پسران، سیلوی تبریز باشگاه افسران، از بناهای دولتی است که در زمان سلطنت رضاشاه تا سال ۱۳۲۰ شمسی در تبریز ساخته شده است. گذشته از اینها بر اثر اقدامات دولت کارخانجات: کبریت سازی، چرم سازی، نخ ریزی، برق نیز بهمت سرمایه داران محلی دایر گردید.

پس از واقعه سوم شهریور ۱۳۲۰ و تسلط قوای روس بر تبریز اقدامات عمرانی در این شهر متوقف ماند تا حکومت دمکراتها پیش آمد و از آذرماه ۱۳۲۵ شمسی پس از سقوط آن حکومت مجدداً تبریز روی بامنیت و آبادانی گذاشت و در بیستم آبانماه ۱۳۲۶ شمسی دانشگاه تبریز تاسیس گردید. از سال ۱۳۲۷ بتدریج مقدمات لوله کشی آب شهر فراهم شد، و خیابانها و بلوارها و میدانهای تازه ای در آن جا احداث گشت. مدارس جدید التاسیس بسیاری از کودکان و دبیرستان که شمار آنها بالغ بر صد باب میشود در زمینها یا قبرستانهای متروکه داخل شهر بنا شد. از اقدامات عمرانی این دوره احداث ساختمانهای دولتی:

استانداری، بانک ملی، دارایی، و دانشگاه تبریز، و کتابخانه ملی، و تجدید بنای کتابخانه تربیت، ساختمان پست و تلگراف و تلفن، ایستگاه راه آهن، و بیمارستانها، و فرودگاه، و نصب دستگاه فرستنده رادیو و تلویزیون، و بنای پل بتون مسلح شاهی، و ایجاد کارخانجات جدید می باشد که شرح آنها در این مختصر آمده است.

خیابانهای تبریز

خیابان پهلوی

خیابان اصلی شهر تبریز مانند بیشتر شهرهای ایران خیابان پهلوی نام دارد که طویل ترین خیابانهاست و از شرق به غرب کشیده شده جاده تهران را از یک طرف به مرند و جلفا و از طرف دیگر به مراغه و میاندوآب متصل می سازد.

قرارگاه اتوبوسهای مسافری خارج شهر در ابتدا و انتهای این خیابان طولانی یعنی در دو مدخل شهر از طریق دروازه تهران و از طریق میدان راه آهن واقع است و به «ترمینال» موسوم می باشد.

این بلوار در منتهی الیه شرقی آن بمناسبت آنکه ساختمانهای عظیم دانشگاه در جنوب آن قرار دارد، بلوار دانشگاه (یا بلوار ششم بهمن)، خوانده میشود و قسمت غربی آن که به ایستگاه راه آهن منتهی میگردد آنرا، بلوار رضا پهلوی، میخوانند. خیابان تلویزیون که خیابان ششم بهمن را به تأسیسات تلویزیون متصل می سازد بعرض ۱۶ و طول ۳۰۰ متر از خیابانهای جدیدالاحداث است.

اردوگاه جهانگردی، دانشگاه تبریز و کوی آن، موزه آذربایجان (در کنار مسجد کبود)، شهرداری تبریز، کتابخانه ملی، عمارت شیر و خورشید سرخ (در کنار ارك علیشاه) دادگستری هتل متروپل، هتل نو، هتل جهان نما، باغ گلستان. باشگاه. معلمان چندین میدان بزرگ را در خیابان پهلوی ساخته اند که مهمترین آنها از شرق به غرب میدان بلوار دانشگاه و میدان شهرداری است.

میدان اخیر الذکر محل ساختمان عظیم شهرداری تبریز است و چهارراهی است که محل تقاطع خیابان پهلوی و شاهپور می باشد .

این محل در سابق گورستان نوبر نام داشت و در سال ۱۳۱۲ شمسی بامر دولت رضاشاه پهلوی بنای عظیم شهرداری تبریز به همت حاج ارفع الملک جلیلی که آنگاه شهردار آن شهر بود بدست مهندسان آلمانی ساخته شد .

در بالای این کاخ عظیم برج ساعتی برپا کرده و ساعتی بزرگ که صفحات چهارگانه آن از جهات اربعه قابل رؤیت است بر آن نصب نموده اند که برشکوه و زیبائی شهر تبریز افزوده است و صدای زنگ آن از مسافتی بعید شنیده میشود . در وسط میدان در میان حوضی مدور مجسمه تمام قد محمد رضاشاه پهلوی شاهنشاه ایران در لباس نظامی بر پایه ای بلند قرار گرفته است .

میدان دیگری در وسط این خیابان قرار دارد که آنرا میدان شهناز گویند و آن محل تقاطع خیابان پهلوی و شهناز است .

میدان دیگری در مقابل در شرقی باغ گلستان قرار دارد که محل تقاطع خیابان پهلوی و ملل متحد است، این میدان سابقاً به سبب برپا کردن سیرك در این محل میدان سیرك خوانده می شد . بعدها بانصب مجسمه نیم تنه شاه عباس در وسط آن آنرا میدان شاه عباس خواندند و امروز که آن مجسمه را برداشته اند آنرا میدان شاه گویند . میدان دیگری در مقابل در جنوبی باغ گلستان وجود دارد که آنرا میدان گونگا، خوانند که محل تقاطع خیابان پهلوی و منجم و خیام است . وجه تسمیه آن به گونگا بجهت رشته خط تراموای اسبی بوده که از این میدان تا ایستگاه راه آهن در سابق کشیده بودند و مدتی است آنرا برچیده اند . از این میدان تا میدان رضا پهلوی، خیابان پهلوی نام دیگری با اسم بلوار چهارم اردیبهشت دارد . در منتهی الیه آن میدانی است که آن میدان رضا پهلوی خوانده میشود و بلواری نیز به همین نام از اینجا تا ایستگاه راه آهن تبریز ساخته اند که بمیدان راه آهن منتهی میشود .

اسفالت اساسی خیابان چهارم اردیبهشت به عرض ۳۰ متر و طول ۴۰۰۰ متر دارای دو باند سواره رو و نهر بتنی طرفین بطول ۸۰۰۰ متر است و کل مساحت باند سبز این باند ۲۲۰۰ متر مربع می باشد. بنای سیلوی تبریز و مهمانسرای جهانگردان در کنار این بلوار واقع است.

خیابان مه پیکر - این خیابان از میدان بلوار دانشگاه جدا شده در ضلع غربی آن بطرف جنوب امتداد می یابد و به کارخانه پشمینه و خیابانی فرعی منتهی می شود.

خیابان شاهپور - خیابانی است شمالی و جنوبی که از دو طرف عمود بر خیابان پهلوی است و در میدان شهرداری آن را قطع میکند. از شمال به میدان بیست و هشت مرداد یا میدان شهربانی و خیابان شاه بختی و از جنوب به سربازخانه منتهی می شود.

میدان شهربانی که سابقاً آنرا میدان توپخانه نیز می گفتند به مناسبت قیام مردم تبریز بر دولت د کتر ۰ صدق در بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ میدان قیام نام نهاده اند.

خیابان باغ شمال - که منشعب از خیابان شاهپور است. خیابانی است کوتاه، شرقی و غربی، به عرض ۱۸ و طول ۲۸۰ متر و آنرا خیابان ورزش نیز نامند زیرا آن خیابان به باغ شمال قدیم یا استادیوم ورزش کنونی که در جنوب آن قرار گرفته منتهی میشود.

خیابان شاه بختی - این خیابان را بنام سپهبد شاه بختی که نخست فرمانده لشکر تبریز بود و سپس در دوبار با استانداری آذربایجان رسید خیابان شاه بختی نام نهاده اند. آن خیابانی است شرقی غربی که از مشرق به خیابان منصور و از مغرب به خیابان فردوسی منتهی می شود.

بعضی از عمارات دولتی تبریز چون دانشسرای پسران، عمارت استانداری، بانک

ملی، شهربانی، ژاندارمری، دارایی در این خیابان واقع است.
مرحوم ثقة الاسلام شهید و شیخ سلیم و بعضی دیگر از مجاهدین صدر مشروطیت
را روسها در قراقخانه سابق که محل دانشسرای پسرانه فعلی بود در عاشورای ۱۳۲۰
قمری به دار زدند.

استانداری تبریز که از ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۳ آنرا بشکل زیبایی در دو طبقه بنا
کرده اند در زمان قاجاریه محل دربار ولیعهد بود تا سال ۱۳۱۲ خورشیدی هنوز
در اینجا عمارتی در چهار طبقه وجود داشت که شمس العماره یا عالی قاپو می گفتند
و آنرا مشتمل بر تالارهای نقاشی شده به تقلید از شمس العماره تهران برای سکونت
ولیعهد در تبریز ساخته بودند. این عمارت در این سال آتش گرفت و طبقات بالای آن
خراب شد. اکنون قسمتی از طالار آئینه آن باقی است.
در جلوی عالی قاپو میدانی وجود داشت که قسمتی از آن امروز بنام میدان
شهربانی یا قیام بیست و هشت مرداد خوانده میشود.

نام دیگر خیابانهای تبریز بر حسب اهمیت از قرار زیر است :
خیابان فردوسی - خیابانی کوتاه و شمالی و جنوبی است که از شمال به بلوار
کوروش از جنوب به خیابان پهلوی رو بروی ارك علیشاه منتهی میشود.
خیابان تربیت - خیابانی است کوتاه و کج در مرکز شهر که خیابان پهلوی
را به خیابان فردوسی در نزدیک بازار شیشه گر خانه متصل میسازد. این خیابان را
بنام میرزا محمد عالی خان تربیت از فضلی اخیر آذربایجان که وقتی هم شهردار
تبریز بود نامگذاری کرده اند.

خیابان ثریا - خیابانی است جدید الاحداث که از جنوب شرقی شهر و محله
مارالان آغاز شده از محله غیاث گذشته در نزدیکی کوچه سید لری به خیابان

حافظ می‌پیوندند .

خیابان حافظ - از جنوب شهر از پشت سر باز خانه آغاز شده به خیابان پهلوی و چهار راه منصور می‌پیوندد . و ورزشگاه باغ شمال که در محل باغ شمال تاریخی قرون پیش ساخته شده در اواسط این خیابان واقع است .

بلوار کورش - بدعرض پنجاه و بطول نهصد متر از خیابانهای جدید الاحداث است که دو باند سواره رو دارد و آن خیابانی است شرقی غربی که بین خیابان ملل متحد و خیابان فردوسی واقع است . این بلوار دارای پارکینگ بتونی برای توقف اتوبوسها به مساحت ۲۰۰۰ متر مربع و باند فضای سبز به مساحت ۴۰۰۰ متر مربع می‌باشد .

خیابان شاه - خیابانی است جدید الاحداث که از خیابان خسروی آغاز شده از میان محله چرنداب می‌گذرد و در نزدیکی بنای ارك علیشاه به خیابان پهلوی می‌پیوندد .

خیابان شهناز - این خیابان که بنام دختر شاهنشاه ایران و الاحضرت شهناز پهلوی نامیده شده از خیابانهای زیبا و جدید الاحداث در جنوب شهر است و از میان محله لیل آباد که کوی آباد و متمدن است می‌گذرد و از خیابان کمر بندی منتهی الیه جنوبی شهر آغاز شده به خیابان پهلوی در چهارراه شهناز می‌پیوندد . در آنجا به دو قسمت شهناز جنوبی و شمالی قسمت میشود . بیمارستان آمریکایی و خلیفه گری ارامنه و مهمانخانه آسیا در این خیابان قرار دارد. خیابان شهناز شمالی به بلوار کورش منتهی میشود .

خیابان یوسف خان، و خیابان صائب و خیابان بیست و پنج شهر یور -

سه خیابان کم عرض و کوتاه هستند که بطور موازی بین دو خیابان شهناز جنوبی و منتهای خیابان خیام قرار گرفته اند و از میان کوی شهر نو میگذرند .

خیابان خیام یا گازران - از خیابانهای جدید الاحداث جنوب شهر است که

از جاده لاله و خیابان کمربندی منتهی الیه جنوبی شهر آغاز شده در میدان گونگا روبروی باغ گلستان بخیا بان پهلوی می پیوندد .

دومحله اهراب و گازران در مشرق و مغرب این خیابان قرار گرفته اند .

خیابان کمربندی جنوبی شهر - این خیابان تازه احداث شده و هنوز آباد نگشته است . و در مغرب از میدان بلاوار رضا پهلوی آغاز شده جاده سردرود را قطع کرده پس از گذشتن از خیابان شهناز جنوبی و کارخانه چرم سازی ایران و جاده لاله و کارخانه چرم سازی خسروی، طول جنوب تبریز را پیموده در جنوب شرقی به سر باز خانه و سپس به محله مارالان منتهی میگردد . این خیابان از شاهپور تا شهناز که به عرض ۴۰ و طول ۱۴۰۰ متر میباشد بنام استاندار کنونی «خیابان سرالک» نامگذاری شده است . باند سبز این خیابان بالغ بر ۸۴۰۰ متر میباشد .

راه سردرود - که می توان آن را خیابان سردرود خواند از منتهی الیه خیابان گازران نزدیک میدان گونگا آغاز شده و در جنوب غربی شهر به جاده سردرود منتهی میشود . این خیابان از میان کوی شیریار و محله خطیب میگردد .

خیابان منصور - این خیابان از جنوب به شمال امتداد دارد و پس از گذشتن از پلی که بر روی مهرانرود است بخیا بان ششکلان می پیوندد . این خیابان پس از خروج دمکراتها از تبریز بنام علی منصور استاندار وقت نامگذاری شده است و آن از خیابان پهلوی و چهار راه منصور آغاز و در شمال پس از قطع خیابان شاه بختی به خیابان ششکلان و فرح پهلوی منتهی می گردد، محله پل سنگی در مشرق این خیابان است .

خیابان خاقانی - خیابانی است کوتاه و جنوبی و شمالی در محله خیابان که از خیابان پهلوی آغاز شده و پس از قطع خیابان شاه بختی در میدان دانشسرا در شمال توسط پل مهرانرود بخیا بان ثقة الاسلام می پیوندد .

خیابان دارایی - خیابانی است جدید الاحداث شمالی جنوبی که از خیابان

شاه بختی در جنوب آغاز شده از مهرانرود گذشته به خیابان شمس تبریزی و محله شتربان منتهی می شود . محله چهار منار در سمت مشرق این خیابان بوده است .

خیابان ملل متحد - خیابانی است جدید الاحداث که از میدان شاه عباس ومیدان ملل متحد در ضلع شرقی باغ گلستان آغاز شده در شمال پس از گذشتن از مهرانرود بخیابان شمس تبریزی یا شتربان می پیوند . دو محله راسته کوچه و ویجویه در مشرق و مغرب این خیابان واقعند .

خیابان منجم - خیابانی است جدید الاحداث در بین محله ویجویه و قره آغاج که در جنوب از میدان گونگا ومیدان نادری در ضلع غربی باغ گلستان آغاز شده در شمال به مهرانرود منتهی می شود و از آنجا نیز به بلوار منجم وجاده مرند و فرودگاه تبریز می پیوندد . خیابان منجم در مسیر راه اروپا واقع شده است .

بلوار فرودگاه - این بلوار بطول ۱۷۲۰ متر دارای دو باند فضای سبز به مساحت ۶۸۰۰ متر است و خیابان منجم را از طرف شمال به میدان فرودگاه تبریز متصل می سازد .

خیابان فرح پهلوی - این خیابان جدید الاحداث شرقی و غربی است و در مشرق از محله باغمیشه آغاز شده پس از گذشتن از محله ششکلان در کنار مهرانرود به خیابان ثقة الاسلام می پیوندد .

خیابان قره آغاج یا نادری - خیابانی است جدید الاحداث شرقی و غربی که در مشرق از بلوار کورش آغاز شده و پس از قطع خیابانهای ملل متحد و منجم از بین دو محله کوچه باغ و قره آغاج می گذرد و به اراضی مغرب شهر منتهی می شود

خیابان بهار - خیابانی است شرقی و غربی که از خیابان منجم آغاز شده به محله حکم آباد منتهی می شود .

خیابان ثقة الاسلام - خیابانی است جدید الاحداث شمالی و جنوبی که در

جنوب از پل مهرانرود از امتداد خیابان خاقانی آغاز شده از میان دو محله سرخاب و شتربان گذشته بدتپه‌های شمالی شهر منتهی می‌شود.

خیابان شمس تبریزی - خیابانی است جدیداً احداث شرقی و غربی که در میان دو خیابان ثقة‌الاسلام و ملل متحد قرار دارد و دو محله شتربان و امیرخیز را را یکدیگر متصل می‌سازد.

دیگر خیابانهای تبریز عبارت از خیابانهای: آریا، بهادری، لاله‌زار، ولیعهد، شیرپاستوریزه، ژاله و جمشید می‌باشد.

میدانهای شهر تبریز - میدانهای بزرگ شهر تبریز بد قرار زیرند:

۱- میدان بلوار دانشگاه

۲- میدان شهر داری که در وسط آن مجسمه شاهنشاه آریامهر محمد رضا شاه پهلوی قرار دارد.

۳- میدان شهنواز

۴- میدان شاه عباس که بدکوروش کبیر تغییر نام داده است.

۵- میدان گونگا

۶- میدان ملل متحد

۷- میدان نادری

۸- میدان رضا پهلوی

۹- میدان راه آهن که در وسط آن مجسمه‌ای از شاهنشاه آریامهر قرار دارد. در محوطه باشگاه راه آهن نیز مجسمه‌ای از آن شاهنشاه برپا ساخته‌اند.

۱۰- میدان قیام بیست و هشت مرداد

۱۱- میدان شمس تبریز (در تقاطع خیابان منجم و شمس تبریزی)

۱۲- میدان منجم (انتهای خیابان منجم)

۱۳- میدان حکم آباد (در انتهای خیابان بهار)

۱۴- میدان باغ گلستان

۱۵- میدان دانشسرا که در وسط آن مجسمه‌ای از شاهنشاه آریامهر قرار دارد .

میدانهای فروش خوار و بار و تره بار :

۱- میدان صاحب‌الامر واقع در انتهای خیابان دارایی

۲- میدان غلات

۳- میدان مهدیه (در جنوب میدان صاحب‌الامر)

۴- میدان درب گجیل (در خیابان ملل متحد جنب باغ گلستان)

۵- میدان کریم خان واقع در پشت مسجد کبود

۶- میدان سبزی (در محله حکم آباد)

۷- میدان لیل آباد واقع در شهناز جنوبی

بازار تبریز- بازار تبریز از بزرگترین و پراهمیت‌ترین بازارهای خاورمیانه است، و از حیث وسعت در بین بازارهای دیگر شهرهای ایران ممتاز است . سبک معماری، قدمت بازار، کثرت تیمچه‌ها و سرای‌ها، و بازارچه‌ها، و تنوع مشاغل این بازار را بصورت نمونه کامل بازارهای مشرق زمین در آورده است . در بازار تبریز چندین مسجد و مدرسه طلبه نشین وجود دارد که مادر پیش دربارۀ آنها گفتگو کردیم .

بازارهای معروف تبریز از این قرار است :

بازار امیر، راسته بازار تازه، راسته بازار قدیم، بازار سراجان، بازار شیشه‌گر خانه، بازار کفاشان، بازار مقبره، بازار قندفروشان، بازار چرکچی، بازار حرمخانه، بازار صادقیه، بازار قیزبستی.

تیمچه‌های بازار از این قرارند :

تیمچه امیر، حاج شیخ، حاج محمدقلی، قندفروشان، تیمچه مظفریه، تیمچه

حاج تقی، پرتوی، ملک، حاج ابوالقاسم، خراز .

سرای‌های آن نیز از اینقرار است :

سرای امیر، سرای گرجیلر، سرای حاج سیدحسین جدید، سرای سیدحسین
میاند، سرای سید حسین کهنه، سرای دودری، سرای گچدچی، سرای میرزا شفیع،
سرای در عباس، سرای میرزا خلیل، کاروانسرای شاهزاده، سرای میرزا محمد،
سرای میراسمعیل، سرای بوعلی، سرای حاجی رسول .

برزنهای تبریز - در تبریز شش برزن است که محل اداره هریک از آنها

در نقاط ذیل است :

۱- برزن ۱ واقع در ششکلان پای چراغ

۲- برزن ۲ واقع در خیابان ثریا

۳- برزن ۳ واقع در خیابان شهنواز جنوبی

۴- برزن ۴ واقع در خیابان منجم

۵- برزن ۵ واقع در خیابان تربیت

۶- برزن ۶ واقع در خیابان شمس تبریزی

پلهای ورودخانه مهرانرود:

۱- پل منجم واقع در آخر خیابان منجم

۲- پل دروازه تهران، واقع در دروازه تهران

۳- پل سنگی واقع در محله باغمیشه

۴- پل شاهی که در روبروی بنای عظیم تلفن خودکار قرار دارد .

۵- پل ولیعهد واقع در کوی ولیعهد

فصل دوم

گردشگاههای تبریز

گردشگاه‌های، این شهر عبارتند از باغ ارگ، باغ گلستان، بلوار دانشگاه، کوی ولیعهد، بلوار رضا پهلوی (در ایستگاه راه آهن)، بلوار منجم، باغات امیر (در جاده فرودگاه نزدیک تلخه رود)، باغات باغمیشه، قله، بیلانکوه، باغات جمشید آباد، باغات لاله و مارالان، باغات دیزج. باغات حکم آباد، باغات مه پیکر، استخر شاه، (شاه گلی)'.^۱

در اینجا بوصف بعضی از آنها می پردازیم :

باغ گلستان - بزرگترین گردشگاه و باغ عمومی این شهر باغ گلستان است و آن باغ زیبا و بزرگی است که در مغرب شهر در وسط چهارخیابان پهلوی، ملل متحد، منجم، نادری، قرار گرفته و مساحت آن ۵۳۰۰۰ پنجاه و سه هزار متر مربع است. این باغ در سابق گورستان وسیعی بوده که به محله گجیل تعلق داشته و آنرا بهمین مناسبت قبرستان گجیل میخوانده اند. در چهل سال پیش در زمان استانداری امیر لشکر طهماسبی و ریاست شهرداری میرزا محمد خان تربیت این گورستان تبدیل به باغ ملی و گردشگاه عمومی گردید و بنام باغ گلستان خوانده شد. اکنون مشحون از درختان انبوه و چمنهای سرسبز و استخرها و حوضهای وسیع است و از جاهای دیدنی تبریز بشمار میرود.

این باغ از اواخر بهار تا اوایل پائیز همه روزه از ساعت ۳ تا ۱۲ بعد از ظهر

بازاست و از هریک از مراجعان مبلغ یک ریال بعنوان عوارض شهرداری که بدمصرف تعمیر و آبادانی آن باغ میرسد دریافت میدارند .

در فصل تابستان بیش از روزی چهل هزار تن برای گردش در این باغ رفت و آمد میکنند . در وسط این باغ مجسمه‌ای از رضاشاه کبیر قرار دارد .

باغ ارک - این باغ در سه راهی که از تقاطع خیابان پهلوی و فردوسی بوجود آمده قرار دارد و در اصلی آن رو بروی خیابان فردوسی است و مساحت آن ۶۸۵۰ متر است که بدهنای تاریخی ارک علیشاه امتداد یافته و قبر سر باز گمنام نیز در این محل واقع است .

باغ بلوار - از باغهای جدیدالاحداث است که در بلوار دانشگاه ساخته اند و وسعت آن ده هزار و پانصد متر مربع است. این پارک بوسیله سد آبنما تزئین یافته و دارای کتابخانه و قرائت خاندای نیز می باشد .

دیگر از گردشگاههای عمومی، پارک و بلوار ولیعهد واقع در کوی ولیعهد، و پارک و بلوار ششم بهمن واقع در بلوار ششم بهمن، و پارک رضای پهلوی واقع در خیابان چهارم اردیبهشت، و بلوار منجم واقع در خیابان منجم است .

باغ شمال - که در جنوب شرقی تبریز در خیابانی بهمین نام که بین خیابان حافظ و شاهپور قرار دارد، واقع است. این باغ تا اواخر دوره قاجاریه و نیم قرن پیش باغی معمور و تزیین شده عمومی بود و بمرور از رونق افتاد، در حدود سال ۱۳۰۸ شمسی در زمان ریاست شهرداری میرزا محمد علی خان تربیت، اراضی آن تقطیع شده بدمعرض بیع و شری درآمد . در قسمتی که هنوز متروک و بایر مانده بود در بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ شمسی زمین ورزش وسیعی احداث شد که اکنون استادیوم شهر تبریز و بزرگترین ورزشگاه آن شهر است. وسعت این استادیوم ۵۰۶۳۵ پنجاه هزار و شصت و سی و پنج متر است و استخری در آنجا ساخته اند که یک هزار و دوست و پنجاه متر مربع وسعت دارد . تالار سر پوشیده‌ای بنام رضا پهلوی در آنجا بنا کرده اند که برای

کنجایش هزار نفر است.^۱

ناریخچه باغ شمال - مرحوم میرزا علی آقا ثقة الاسلام شهید در باره آن باغ

چنین می نویسد :

آن باغی است در جنوب شرقی تبریز و آنچه از احسن التواریخ حسن بیگ روملو بر می آید آن است که سلطان یعقوب (متوفی در ۸۹۶) بن حسن پادشاه ترکمان در تبریز از جمله عمارات و بساتین که تعمیر کرده باغ شمال بوده است. و نیز روملو در وقایع سال ۹۶۲ می نویسد که شاه دین پناه (شاه طهماسب) از قرا باغ کوچ کرده در دارالسلطنه تبریز نزول فرمود در باغ شمال که از اعتدال هوا جنات تجری من تحت الانهار است جشن ملوکانه ترتیب داد و کریمه ای از ارقاب ارحام در عقد ازدواج شاهزاده اسمعیل میرزا در آوردند.^۲

ظاهراً وجه تسمیه این باغ آنست که آن باغ را به معارضه باغ شمال هرات احداث کرده باشند چرا که در هرات در ایام سلطان حسین بایقرا باغی بوده در قرب مسجد گوهرشاد بیگم معروف بباغ شمال که قتل یادگار محمد در سال ۸۷۵ هـ بدست سلطان حسین در همان باغ اتفاق افتاده است. پس احتمال میرود که سلطان یعقوب آق قریونلو به متابعت باغ شمال هرات، باغ شمالی تبریز را احداث کرده باشد. عرصه سمت جنوب عمارت وسط را که معروف به عمارت کلاه فرنگی است مرحوم آقا میرفتاح به نایب السلطنه عباس میرزا تقدیم کرده است.^۳

شاید مقصود مؤلف عالم آرای عباسی نیز از باغ شمال که جشن عروسی اسماعیل میرزا پسر شاه طهماسب اول را در آنجا توصیف میکنند غیر از باغ شمال مورد بحث نیست چنانکه می نویسد :

در «سنه ۹۶۲ که صبیحه شاه نعمت الله یزدی را که از مرحومه خانش بیگم همشیره

۱- طرح جامع تبریز

۲- احسن التواریخ روملو ص ۳۸۹-۳۹۰

۳- تاریخ امکنه شریفه رجال برجسته ص ۴۱-۴۲

حضرت جنت مکان بوجود آمده بود به حباله او درمی آورد در باغ دلگشای، شمال آباد، تبریز جشن وسور درمیانه قزل باش زبازرد خاص وعام است.^۱

اولیا چلبی که خود در ۱۰۵۰ هجری در زمان شاه صفی این باغ را دیده در وصف آن چنین می نویسد :

«هزاران باغ و باغچه در این شهر وجود دارد که مشهورترین آنها، باغ شاه یعقوب است که در نزدیک مسجد اومی باشد خان عالیجاه در این باغ يك ضیافت عالی بما داد که هنوز مثل آنرا ندیده ام .

قوجه فرهاد پاشا از وزرای مراد ثالث وقتی که در تبریز حاکم بود در این باغ سکونت داشت، و قصرهای خورنق آسا در این باغ ساخته بود .

مرادخان رابع وقتی که تبریز را خراب میکرد، چفته چپی عثمان آغارا در این باغ گذاشته بود که آنرا محافظت کرده از خرابی نگاه دارد . اکنون این باغ نشانه ای از روضه رضوانست در قصری که بما ضیافت دادند در دیوار آن تاریخ بنای آن قصر بترکی چنین مسطور است :

«فرهاد ایوان شیرین ایلدی» یعنی در سال ۹۸۳ هجری فرهاد ایوان شیرین را ساخت.^۲

این نام چنانکه نادر میرزا در تاریخ تبریز نوشته است و قریباً ذکر آن بیاید هنوز در زمان قاجاریه مشهور بوده و قسمتی از باغ شمال را در آن زمان باغ رز، یا باغ فرهاد و شیرین می خوانده اند .

فرهاد میرزا در جام جم درباره این باغ می نویسد^۳ :

تبریز در زمان استیلای رومیان (یعنی عثمانیان) بکلی از حلیه آباد افتاد، تا در دولت قاجاریه آن شهر از قدوم میمنت ازوم مرحوم ولیعهد (عباس میرزا) چنان

۱- عالم آرای عباسی، طبع تهران سال ۱۳۳۴ ج ۱ ص ۱۳۲

۲- سیاحتنامه اولیاچلبی ص ۲۲

۳- جام جم طبع تهران سال ۱۸۵۶ م ص ۴۶۵

معمور گردید که رشك امصار و بلدان شد. عمارات نیکو و بساتین دلکش از آن شاهزاده در دارالسلطنه تبریز باقی است و بهترین آن باغ شمال است و آن باغ محتوی برپنجاه خروار من است. مخفی نماند که در آذربایجان مساحت اراضی به خروار و من معامله می شود که هر خرواری صدمن و هریک من مشتمل بر مساحت دوازده ذرع و نیم در دوازده ذرع و نیم است که حاصل ضرب آن یکصد و بیست ذرع خواهد بود».

فرهاد میرزا در زنبیل در طول و عرض آن باغ می نویسد: «طول باغ شمال تبریز یک هزار و پنجاه ذرع تبریز و عرض باغ پانصد و بیست و چهار ذرع تبریز است. ذرع تبریز با ذرع عراقی در هشت ذرع یک ذرع تفاوت دارد که ذرع تبریز زیادتر است».

اعتمادالسلطنه - می نویسد :

«باغ شمال از بناهای نایب السلطنه مرحوم است خود این باغ وسیع و بقدر گنجایش پنجاه خروار بذر افکن زمین دارد که آن را چهار قطعه باغ و یک تخته گلزار نموده اند. در مقابل عمارت قدیم آن بر حسب امر اقدس و لיעهد (مظفرالدین میرزا) عمارت بسیار خوب ممتازی بنا نموده اند و در کار اتمام آن هستند. وضع این عمارت را طوری قرار داده اند که گلزار در میان این دو عمارت اتفاق افتاده، و در وسط گلزار برای وحوش خانه ساخته و از انواع غریب و عجیب آن در آن بنا جمع آورده اند کنار خیابان را از ابتدا تا انتها محجر نصب نموده اند».

نادر میرزا در وصف این باغ چنین می نویسد :

«مقدار اراضی آن چهل خروار تخم افکن است و آن چهار قطعه باشد. یک قطعه باغ بزرگ است که از دری که رو به شمال باشد بدان داخل شوند. دو خیابان از دوسوی کشیده همه جا به آن عمارت از دو طرف درخت سیب و امرود باشد به نظم

۱- زنبیل چاپ سنگی ص ۲۲۲

۲- مرآت البلدان ج ۱، ۳۴۶، طبع تهران ۱۲۹۴ هـ

و ترتیب چون بنزدیک عمارت رسد آنجا با سه زینده (پله) بسطحی رسد که آبگیری بزرگ در آن باشد. پس عمارتی عالی اینجا بنا نهاده اند که از کرباسی (راهرو و ایوان) با زینه (پله) ها از دو سوی بدان عروج کنند. آنجا طالاری باشد وسیع و بلند که یک روی آن سوی شمال و شهر گشوده و هفت پنجره بالای بدان نهاده اند. روی دیگر بباغ گلستان و کوه سهند و قلل پر برف آن گشوده است. در دو جنب آن دواطاق باشد که یک روی آن بباغ و شهر است، و روی دیگر به مشرق و مغرب بدر باغ رزمشهور بباغ فرهاد و شیرین، آن گوشه بزرگ مزین بصور سلاطین با اقتدار باشد. چون از ایوان بباغ گلستان روند آنجا روبرو جنوب حجره ها باشد به آجر پوشیده بعضی با آئینه بندی مزین. اینجا را برای زنان ساختند، به آخر این حجره ها گرما به باشد. بدان سال که من بد تبریز آمدم نخست بباغ فرهاد که بد مشرق باغ است چند دست سرای عالی بود که برای منزلگاه چشم و سرای حرم پرداخته بودند سخت نیک و استوار، آن عمارت همه ویران شد.

بدین سالهای نزدیک ولیعهد (مظفرالدین میرزا) با آخر عمارت گلستان که بباغ بادام روند بنایی بزرگ کرده و حوضخانه تابستانی بس عالی و بد اطراف آن حجره ها و گوشه های بس بلند و تمامی شهر پیدا است بنا کرده چون بناهای چنین که نقشهای آن دیده ام، و دروسرای دیگر کرده که روز بدانجا بار دهد بس عالی گفتند بیست هزار تومان زر تاکنون بدانجا صرف کرده. این عمارت گلستان را یک روی بباغ بادام است با آخر این باغ گوشه بلند است که بیانق نگردد و آنجا گاه عرض لشکر (سان) بینند.

اکنون این باغ آباد و جایی نزه است بسالهای گذشته مردم تبریز بدانجا تفرج کردند و منعی نبود. بدین روزگار چون این باغ با جاره دهند - مستاجر بهر درسگی بزرگ بسته که مردم را زهره نیست بدانجا روند و ندانند که نایب السلطنه این باغ را (وقف) عامه کرده تا مردم بدانجا روند و بهره ای از عیش برگیرند و او

را به نیکی یاد کند^۱.

دونالد ویلبر این باغ را با باغ هشت بهشت که بنای آنرا به اوزون حسن و یاپسرش سلطان یعقوب نسبت داده اند یکی دانسته، و می نویسد: این باغ از حیث اندازه در ردیف باغهای هزار جریب و فرح آباد بوده که مدتی بعد در اصفهان احداث گردید. قسمت اعظم مساحت آنرا کاخهای متعدد و بنای مخصوص مستخدمان اشغال کرده بود.

سپس ویلبر از قول بازرگانی از اهل وین که اندکی پس از انمام این باغ به تبریز سفر کرده، به توصیف آن می پردازد، و می گوید: «در محل تقاطع طرح صلیبی چند حیاط و کوشک بزرگی احداث شده بود. کوشک ساختمانی يك طبقه با اطاقهای متعدد بود، که در اطراف طالار بزرگ مخصوص پذیرایی ساخته شده بود. این کوشک از سنگ مرمر بنا شده، و دیوارهای آن با نقاشی های دیواری تزئین گردیده بود، طالار مرکزی آن دارای گنبدی بود، که نمای خارجی اش را زرا اندود کرده بودند. در استخرهای مجاور قایقهایی دیده می شد که آنها را بسیار استادانه ساخته بودند، تا جنگهای دریائی را نشان دهد.

در قرون بعد نام عشرت آباد باین محل اطلاق کردند ولی قبل از پایان قرن نوزدهم نام آن به باغ شمال تبدیل یافت. این باغ دقیقاً در سمت جنوب و حومه شهر واقع گردیده بود. در دوره سلسله قاجاریه چند تن از شاهزاده گانی که به همراه ولیعهد به تبریز آمده بودند در این باغ مسکن داشتند. طرحی که از روی يك نقشه قدیمی تهیه شده نشان میدهد که از مساحت این باغ کاسته گردیده، و فقط یکی از ساختمانهای آن باقی مانده است»^۲.

اکنون در محل باغ شمال ورزشگاهی بزرگ احداث کرده اند، و نیز تأسیساتی در آنجا احداث شده است.

۱- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۱۸۸

۲- دونالد ویلبر: باغهای ایران و کوشکهای آن، تهران ۱۳۴۸، ص ۲۴۶-۲۴۷

در کنار خیابان شاهپور، در اراضی سابق باغ شمال قسمتی از سر بازار خانده، فروشگاه ارتش، و باشگاه افسران و در قسمت‌های عقب‌تر ژاندارمری و دبیرستان رضا شاه کبیر و دبستان کر و لاله‌ها و نایینیان و دبستان‌های دیگر، و میداق ورزش باغ شمال و باغ وحش بنا شده است.

شاه‌گلی - شاه‌گلی که بمعنی استخر شاه است از گردشگاه‌های دلکش و زیبای تبریز بشمار میرود در هفت کیلومتری جنوب شرقی تبریز بر ساحت بلندی و بردامنه تپه‌ای واقع است. استخری است بس بزرگی که مساحت آن ۵۴۶۷۵ متر مربع است و چنین استخری با این عظمت در سراسر ایران وجود ندارد.

در مشرق آن تپه‌ای است که آن را از بالا تا زمین هم سطح استخر مطبق و پله بندی کرده و جداولی بیرون آورده اند که نهر آبی از بالا بصورت آب نمایی در آنها روان است و به استخر می‌ریزد. از سمت مشرق در وسط استخر بصورت شبه جزیره خیابانی کشیده و عمارت مسدس بزرگی در يك طبقه در آن ساخته بودند که مشتمل بر تالاری بزرگ و اطاق‌های کوچکی در اطراف آن بود که غالباً به شخصی برای دایر کردن کافه و رستوران اجاره داده می‌شد. این بنای زیبا که شاید باقی مانده و طبقه اول کلاه فرنگی سابق بود در فروردین ۱۳۴۶ از طرف شهرداری تبریز که بی‌توجه به نگهداری آثار قدیم است با کمال تأسف خراب شد.

در پیرامون استخر از روزگار قدیم درختانی کهن سر بهم آورده که انعکاس عکس آنها در آب به زیبایی آن منظره دل‌انگیز می‌افزاید.

احداث بنای اولیه این آبگیر را بزمان پادشاهان آق قویونلو و توسعه آن را بزمان صفویه نسبت می‌دهند. ولی بطوریکه نادر میرزا نوشته: «این آبگیر در در اوایل قاجاریه ملك يك سلسله از سادات تبریز و انباشته از خاك و ریگ بود. قهرمان میرزا پسر هشتم نایب‌الساطنه عباس میرزا در آن هنگام که حکمرانی آذربایجان را داشت آن ملك را از میرزا حسین نام که ملك آن بود در مقابل سالی

سی و پنج خروار غله که بنا شد از طرف دولت باو بدهند بخريد. سپس بفرمود آن آبگیر را از خاک و سنگ برداختند و هرچه از جدار آن شکسته و ریخته بود باسنگ و آهک مرمت کردند، و دیواری عریض در آخر آن که سر در نشیب داشت از آهک و آجر و سنگ بر آوردند تا سدی در برابر نیروی آب باشد پس در وسط آن عمارتی عالی ساختند که همه دیوارهای آن از سنگ رخام بود و راهی ساختند که از سوی جنوب به آن عمارت میرفتند. از رودخانه نهری جدا کرده در آن استخر روان ساختند تا پس از مدتی پرشد و زورقی مزین در آن آبگیر انداختند و آنگاه به آن تپه که یاد کردیم مرتبه ها بساختند و آب بشارها و آب نماها که آب از آنجا روان شده و به آبگیر میریخت تعبیه کردند. باغی نیز بر سر آن بر که احداث کرده و عمارتی بلند در آنجا بنا نمودند و قناتی در آنجا حفر کرده آبی گوارا در آن بستان جاری ساختند. پنجاه هزار تومان زر بدان کار صرف شد و هنوز ناتمام بود که آن شاهزاده جهان را بدرود گفت. من عمارتی را که در وسط آن استخر بود بارها دیده ام تحتانی و فوقانی بود شاهانه آن ایوان بزرگ که بزیبر بود همه از رخام، نهری از رخام بر آورده بودند که آب بدان نهر می آمد و از سوی دیگر به استخر میریخت. همه سوی آن حجره ای مزین به جامهای آئینه بود و در بالای آن کوشک و تالاری آئینه کاری وجود داشت هزاره ها از رخام بود. اندکی نگذشت که بنیان آن عمارت را اندک خللی افتاد و بتدریج روی بویرانی نهاد. مردم آجرها و رخامها و کاشی را برکنندند تا یکسره ویران شد. اکنون آن آبگیر تا نیمه بخاک و ریگ انباشته است و دیوان آذربایجان آنجا را باجاره دهد که بزمستان و بهاران از آب رود پر کنند و به تابستان به شهر و مزارع فروشند»^(۱).

اعتماد السلطنه می نویسد: «که عمارت وسط دریاچه عبارت از کلاه فرنگی دوطبقه بسیار آباد است. بزرگی این دریاچه به درجه ای است که بقدر دو آسیا سنگ آب در آن وارد میشود، و معذالک در مدت ۶ ماه پر و مملو میگردد»^(۲).

۱- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۱۸۷

۲- مرآت البلدان ص ۳۴۶

دونالد ویلبر می نویسد: «شاه گلی باغ بزرگی است که قسمت برجسته این باغ دریاچه مصنوعی آن است که اندازه آن در حدود ۷۰۰ پا می باشد. بر طبق تاریخ محلی شهر تبریز دریاچه مزبور در سال ۱۷۸۵^۱ و شاید قبل از این تاریخ توسط یکی از پادشاهان که نام وی معلوم نیست احداث گردیده است. شباهت این باغ به باغ تخت شیراز فوراً به چشم می خورد گرچه مساحت این باغ خیلی زیادتر است. زمینی که استخر بزرگ در آن حفر گردیده کاملاً مسطح نیست، ولی برای ساختن قسمت شمال آن مقدار زیادی خاک در محل ریخته اند. درختهایی که در اطراف غرس کرده اند مثل حصاری آنرا فرا گرفته، و زمین دور استخر را پوشیده است و در نتیجه هرگاه از ایوان کوشک به آن نظر افکنیم مانند آنست که آب استخر بر فراز سطح دره ای که در عقب واقع شده معلق می باشد.

مخزن آب مثل باغ تخت شیراز از چشمه ای تأمین میگردد، که از سنگی بالای مرتفع ترین سکو می جوشد. آب مخزن را پنج نهر تشکیل میدهد، که در هر سکویی يك آبشار ایجاد می شود، و هر سکو با پلکان دارای يك ردیف درخت تبریزی، در کنار دیوار عقب آن و يك ردیف درخت بید، در کنار نهرهای آن است. بقیه این باغ به قسمتهایی تقسیم گردیده که در آنها درختان میوه بعمل می آید و بر حسب فصل در زیر سایه درختان شبدرد یا یونجه می کارند.

خیابان سنگفرش شده به کوشکی زیبا منتهی میگردد که طرحی بس دل - انگیز دارد.

طالار مرکزی اطاق بزرگ هشت گوش است که هر طرف آن دوازده متر است و از هر قسمت ساختمان می توان وارد آن شد، لکن هر ضلع آن به اطاقهای کوچک و تورتکیها و طاقچه هایی منشعب میگردد. در اصل این کوشک دارای گنبدی بوده، ولی بعدها این گنبد از بین رفته است»^(۱).

این استخر در زمان سلطنت رضاشاه کبیر و در عهد استانداری مهذب‌الدوله سید باقر خان کاظمی از سنگ وریگ خالی شده و تعمیر گشت و عماراتی نیز بر اساس بنیان سابق در شبه جزیره وسط آن ساخته شد. این عمارت اخیراً توسط شهرداری تبریز خراب شده، و به ساختمان دو طبقه‌ای به مساحت ۱۲۰۰ متر بجای آن آغاز گشته است.

احداث خیابان کمر بندی در منطقه استخر شاه که پارك احداثی در مرتفعترین منطقه شهر به مساحت ۲۰ هکتار به گنجایش ۲۰۰۰ متر مکعب که هم جنبه آب نما دارد و هم مخزن آب و برای فضای سبز است در دست ساختمان می باشد.

مخازن آب لوله کشی شهر در جاده استخر شاه قرار دارد.

باغ فتح آباد - در فاصله کوتاهی از شاه گلی باغی بنام فتح آباد واقع گردیده است. مرکز باغ از درختان میوه دار پوشیده شده است، ولی محور طویل آب تمام باغ را بطرز متداول در ایران بهم متصل میسازد، و بآن یکنوع هماهنگی میدهد. فقط بنای جدیدی که بجای کوشک قدیم ساخته شده هماهنگی آن را برهم میزند. هرگاه از قسمت مرتفع یعنی سمت جنوبی باغ وارد شویم می بینیم که این خیابان پست و بلند است، و شکل حوض هایی که در مسیر آن قرار گرفته نیز مختلف میباشد. در يك قسمت، حاشیه های سبزی در کنار نهرها به چشم میخورد که آنها نیز بدنبال خود با حاشیه ای از گل شمعدانی زینت داده شده است.

سرانجام به برجسته ترین قسمت باغ یعنی استخر عظیمش که اطراف آنرا سنگ کار کرده اند می رسیم. این استخر بسیار عمیق است، و اطراف آنرا درختان کهن و تنومندی احاطه کرده است. قسمت شمالی این استخر قدری بلندتر از سطح زمین است، و این همان چیزی است که در استخر شاه گلی نیز دیده می شود. هیچیک از قسمتهای این باغ به تنهایی دارای زیبایی فوق العاده چشم گیر نیست، در حالیکه بطور کلی جذاب و دارای آرامش خاصی است. (۱)

فصل سوم

آموزش و پرورش و فرهنگ در تبریز

پیش از ایجاد فرهنگ نوین در آذربایجان مانند دیگر بلاد ایران تعلیم و تربیت عمومی معمول نبود، بلکه شماری از اشراف و اعیان و مردم توانگر می توانستند به آموزش و پرورش فرزندان خود بپردازند. برای این منظور، این اشخاص معلم سرخانه استخدام می کردند، که معمولاً از طبقه روحانیون بود.

گذشته از تربیت اشرافی در بعضی از خانه ها یا مساجد مکتب خانه هایی نیز دایر بود، و مکتب داری بنام «آخوند» عهده دار آموزش و پرورش کودکان می گردید. غالباً یکی از شاگردان بزرگتر که درس او نسبت به دیگران بهتر بود بعنوان خلیفه برگزیده می شد، و وظیفه او آن بود که درس کودکان کوچکتر را حاضر کند، و با درغیبت معلم مکتب دار به اداره مکتب خانه بپردازند.

مکتب خانه

در زمان های اخیر در هفتاد و هشتاد سال پیش از این دایر کردن مکتب بسیار آسان بود و هیچگونه مخارجی نداشت. محل مکتب خانه ها اغلب مسجد یا يك اطاق پست بود که تعلق به خود معلم داشت یا اینکه صاحب آن اجازه نمی گرفت. اثاثیه مکتب هم منحصر بود بیک عدد تشکچه برای معلم و يك جعبه یا پیش تخته کوچک که به منزله میز معلم بود و چند تر که چوب سنجید یا به و يك دستگاه فلک که برای کتک زدن بکار می خورد. هر طفلی که به مکتب می آمد مجبور بود که يك

تشکجه هم باخود بیاورد تا روی آن بنشیند . در زمستان هم هیچگونه وسیله گرم کردن فراهم نمیشد جز اینکه اطفال خودشان منقلهای سفالی که توی آن خاکه ذغال ریخته بودند باخود میآوردند . صلاحیت آخوند یا معلم برای تدریس هرگز مورد بحث واقع نمیشد . افراد بیسواد در میان آنان زیاد بود ولی گاهی در میانشان اشخاص با سواد هم پیدا می شدند .

برنامه دروس

تعلیمات در مکاتب قدیم برنامه مخصوصی نداشت . ابتدا از تهجی حروف شروع میشد و سپس عم جزو و قرآن و بعضی کتب مشهور که بسته به میل معلم بود تدریس میگردید . پس از ختم قرآن معمولاً از کتابهای ذیل استفاده میشد : تنبیه الغافلین ، جامع عباسی - گلستان نصاب الصبیان ترسل . شاگردانی که این کتابها را خوانده بودند شروع میکردند به قرائت کتب مشکل از قبیل : تاریخ معجم ، ابواب الجنان ، تاریخ و صاف دره نادره . ولی معمولاً پس از ختم قرآن اکثر محصلین فارغ التحصیل میشدند و بعضی ها نصاب الصبیان و گلستان و جامع عباسی میخواندند . بطور نادر کتب مشکل دیگر مانند تاریخ معجم و غیره تدریس میشد و تمام معلمان مکتب خانه ها از این کتب تدریس نمیکردند و تدریس آنها منحصر به بعضی از معلمین باسواد بود . از قسمت حساب و ریاضی تنها سیاق یاد داده میشد . در بعضی مکاتب کتب صرف و نحو نیز تدریس میشد و به منزله تحصیلات مقدماتی برای اشخاصی بود که میخواستند به مدارس طلاب بروند مانند : صرف میسر ، تصریف ، عوامل ، انموذج صمدیه . در ضمن قرائت کتب مقدماتی مشق خط لازم بود . نسبت به خط و حسن خط اهمیت بیشتری قائل میشدند . مکاتب معمولی محله ها بطوریکه گفته شد تنها بهمان تدریس قرآن و یکی دو کتاب فارسی و فقه و مشق خط قناعت میورزیدند . مدت تحصیل نیز مشخص نبود بستگی داشت باینکه طفل کی و در چه مدت کتب معین و مقرر را تم-

خواهد کرد. تحصیل در زمستان و تابستان و تمام فصول برقرار بود و هیچ تعطیلی جز روز جمعه در میان نداشت.

طرز تدریس

طرز تدریس پایه صحیحی نداشت. به بچه قبلاً هیچاً کردن کلمات را یاد میدادند و این طریق هم بسیار مشکل بود. اول نقطه و مدّ و حرکات را می آموختند. بعد شکل حروف مفرد را با اسم مخصوص آنها بعد اجزاء کلمه يك سیلابی را مانند: (با تا...) (بو تو...) (بی تی...) تعلیم میدادند. سپس شروع میشد بد تدریس قرآن از «سوره الناس» یعنی از آخرین سوره قرآن تا سوره عم که تمام جزء سیام کلام الله را شامل میشود، طفل چون جزو عم را تمام میکرد تشریفات مخصوص داشت و همینکه بصوره جمعد یا (یس) میرسید باز تشریفات داشت. تشریفات ختم قرآن بیش از اینها بود. همینکه طفل به سوره های مخصوص میرسید معلم از ولی طفل وجهی درخواست میکرد یا خلعتی میگرفت. هنگامیکه قرآن را ختم می نمود مهمانی مخصوص از طرف ولی طفل داده میشد که در آن مهمانی آخوند و جمعی از همدرسان کودک حاضر میشدند یعنی اینان دسته جمعی به منزل آن شخص میرفتند، و در کوچه یکی از شاگردان سوره (والشمس وضحیها) را میخواند. یکی از ترتیبات خاص قرآن خواندن هم این بود. همینکه طفل در سوره بقره بآیه (ختم الله علی قلوبهم) میرسید معلم با سیلی بددهان او میزد و در این موقع اغلب در دست خود خاکه قند میگرفت که بعد بددهان طفل میریخت. معمولاً در هفته چهار روز مخصوص درس خواندن بود و دو روز مخصوص دوره کردن، یعنی دو روز شنبه و یکشنبه درس میخواندند و روز دوشنبه همان درس را تمرین مینمودند و روز پنجشنبه مخصوص به دوره کردن و تمرین بود. امتحان کردن اصلاً معمول نبود شاگرد هر روز صبح درس میگرفت و عصر تحویل میداد تا خوب حاضر نکرده بود مرخص نمیشد. در مکتب خانه از طلوع آفتاب تا نزدیکای غروب بچه ها بایستی حاضر شوند و از صبح تا عصر ابداً حق حرکت و جنبش نداشتند فقط هنگام ناهار

یکساعت اجازه داده میشد که ناهار بخورند یا بیرون روند. در ساعات دیگر برای بیرون رفتن لازم بود که اجازه بگیرند و این اجازه غالباً داده نمیشد و زحمتی تولید مینمود. پس از تمام کردن طرز تدریس سایر کتب تحصیلی بدین نحو بود که اول روخوانی گلستان را بدون توجه به معنی تدریس میکردند تا تمام میشد سپس شروع میکردند بخواندن و معنی کردن. در طرز تدریس نصاب الصبایان هم تقریباً اول روخوانی بود اشعار آنرا حفظ میکردند. تعلیم با این همه مشکلات بچه‌ها را خسته میکرد خیلی کم از ایشان یا اولیای ایشان حاضر میشدند که بچه تحصیلات خود را تعقیب کند. تفریح و بازی بکلی برای شاگردان ممنوع بود و جزو روزهای جمعه و عزاداری حق تعطیل نداشتند مگر اینکه تعطیل غیر مترقبه‌ای پیش آمد میکرد مانند دعا کردن اطفال برای زن حامله یا موقع دادن پول کتابرزه.

دعای اطفال و تعطیل آنان در موقع زایمان يك زن - گاهی زنی یا مردی

به مکتب می‌آمد و به آخوند رجوع میکرد که زن آبستنی در حال زایمان است این وجه را بگیر و بچه‌ها را مرخص کن تا همگی دعا کنند تا زن بزودی فارغ شود، و زن و بچه سالم مانند (در این موقع وجهی بسته به کرم و مکنت خود به آخوند میداد در این حال البته اطفال رهائی یافته و از مکتب شادی کنان مرخص میشدند).

کتابرزه - کتاب عوضیه - یکی دیگر از مواقع غیر عادی تعطیل اطفال

مکتب زمانی بود که یکی از شاگردان کتابی را تمام میکرد و در صدد شروع کتابی دیگر برمی‌آمد. در این موقع لازم بود که پولی به آخوند بدهد و این پول را (پول کتابرزه) یا به عبارت صحیح‌تر (کتاب عوضیه) میگفتند و پس از اینکه این پول داده میشد آخوند تمام بچه‌ها را بخاطر این پول کتابرزه مرخص میکرد. این نیز یکی از تعطیلات مکتب‌خانه‌ها بود و در پاسخ سؤالی که از آنها میشد چرا مرخص گشته‌اید می‌گفتند، امروز فلان شاگرد پول کتابرزه آورده است.

تشریفات عید نوروز و بخش قطعه - یکی از مراسمی که در مکتب‌خانه‌های

قدیم معمول بود قبل از عید نوروز پخش و تقسیم کتابچه و تصویر و سرمشق میان اطفال بود. بهر یکی از اطفال يك کتابچه با تصویر چاپی یا قطعه سرمشق داده میشد و تمام اینها را (قطعه) میگفتند. در قبال این هدایای آخوند که قیمت ناچیزی داشت شاگردان موظف بودند که در چهارشنبه سوری آخر سال برای آخوند پول و کله قند و میوه و گاهی خلعت ببرند. مخصوصاً یکی از شاگردان را که قطعاً ثروتمند بود بنام (قطعه‌بازی) می‌نامیدند که آن شاگرد مجبور بود که قند و خلعت برای آخوند ببرد.

مشاعره - قبل از عید نوروز یکی از تفریحات و مشغولیات مکاتب مشاعره بود یعنی آخوند شاگردان قوی و دانشمند مکتب خود را دو قسمت میکرد و آنها را وادار به مشاعره مینمود. معمولاً یکی دو نفر که خوب شعر حفظ کرده بودند و طبعاً این اشعار هم معین و آخر تمام بيك حرف مخصوص ختم میشد گوی سبقت را میبردند و از این حیث برتری خود را ثابت می‌نمودند و این ترتیب مسابقه مشاعره برای تشویق آنها به حفظ اشعار مؤثر و مفید بود.

مکتب خانه‌های دختران - علاوه بر مکتب خانه‌هایی که در مساجد و اطاقها برای پسران بود مکتب خانه‌های معدودی نیز برای دختران دایر بود. در این مکتب خانه‌ها زن نسبتاً باسوادی که قرآن خواندن میدانست و او را «ملا باجی» می‌گفتند تعلیم میداد. در این مکتب خانه‌ها فقط قرآن یاد میدادند و طرز تدریس و تعلیم قرآن مثل مکتب خانه‌های پسران بود و این مکتب خانه‌ها در منازل شخصی ملا باجیها تشکیل می‌یافت و دختران در آنجا قرآن خواندن یاد می‌گرفتند و گاهی پسران کوچک نیز باین مکاتب میرفتند. باصطلاح این مکاتب مختلط بود.

تنبیه و تشویق - تنبیه بچه‌ها را بسیار لازم میدانستند. هر مکتب خانه فلك و چوب مخصوصی داشت به مختصر تقصیری پاهای بچه به فلك کشیده میشد و چوبهای زیادی بر پاس او میزدند یعنی تادر بازوی معلم قوت بود میزد. چوب زدن بدست هم معمول

بود که در تقصیرات خیلی جزئی بکار میخورد. سرپا نگاهداشتن و روی برف و یخ نشانیدن و پا برهنه نگاهداشتن و زنۀ سنگین در دست نگاهداشتن و حبس در جای تاریک و سایر انواع تنبیهات نیز معمول بود. گاهی معلم در تنبیه ابتکارات غریبی میکرد و گوئی باین وسیله تفریح می نمود. مثلاً به بچه امر میکرد که خودش دوسه سیلی محکم برویش بزند و اگر در زدن سیلی ها کوتاهی میکرد یا یواش میزد دو برابر آن یاسه برابر آنرا خود معلم بسختی میزد. به این تربیت نسبت به عدم اطاعت، طفل باهر معلم مجازات می شد. در بعضی مکاتب نظر به سلیقه معلم تنبیه اخلاقی معمول بود یعنی تمام شاگردان هم صدا شده و درباره مقصوداد میزدند لغت و احسرتا، و غیرتا! تفو! و بعضی کلمات و اصوات شبیه بهمین مضمون ادا میکردند. تشویق هم اخلاقی بود یا خود معلم باریک الله، آفرین و صد آفرین میگفت یا تمام شاگردان هم صدا شده در حق او آفرین می گفتند.

مکاتب در تبریز - قبل از ایجاد مدارس جدید در تبریز متجاوز از صد مکتب خانه بود که بعضی از آنها بسیار مشهور بود بطوریکه شاگردان و متعلمین آنها به صد و بیش از صد نفر میرسید. ولی اغلبشان در حدود ۵۰ یا ۴۰ نفر شاگرد داشتند و بعضی نیز عده شاگردانشان کمتر در حدود بیست یا سی نفر بوده است. اگر بطور تخمین و رویهم رفته عده هریکی از مکتب خانه ها را در حدود ۵۰ نفر بگیریم قریب پنج شش هزار شاگرد در آن تاریخ در تبریز تحصیل می کردند و با سواد میشدند. از معلمین خوب آن دوره (در حدود ۱۳۰۰ هجری قمری) چند نفر را می توان نام برد:

مرحوم سید حسین زنوزی (امین الادباء) که در حدود ۱۳۰۴ قمری مکتب خانه ای در بازار سرای در عباسی داشت. مردی بلند نظر و مکتبش از هر حیث منظم بود. خطش خوب و تا سال ۱۳۳۲ قمری مکتبش دایر بود و قریب صد نفر شاگرد داشت.

مرحوم حاجی میرزا محمد حسین مدرس که مکتبش در بازار شیشه گر خانه

تا سال وفاتش دایر بود. عده شاگردانش از صد نفر متجاوز میشد. شخص باسواد و خوش خطی بود مکتبش نیز انتظامی داشت و از ۱۳۰۰ هجری قمری دایر بود. مرحوم میرزا محمد علی ایروانی که معمم نبود ولی با سواد و پاکدامن بود و مکتبش در امیر خیز و عده شاگردانش به ۶۰ نفر میرسیدند. دیگر از صاحبان مکتب خانه‌ها ملا قاسم لنگه، آخوند ملا کاظم، حاجی میر یحیی ادیب العلماء زنوزی بودند. شخص آخری مکتبی بسیار منظم داشته و عده شاگردانش از صد نفر بیشتر بوده است.

مراحل تحصیل در قدیم - مراحل تحصیل در سابق به دو یا سه قسمت تقسیم میشد. چنانکه مذکور گردید منظور عمده از تحصیل در سابق دو چیز بود: اگر طفل فرزند تاجر یا شخص متمولی بود منظور تحصیل او این بود که بچه قرآن را یاد بگیرد و خط و انشاء داشته باشد برای نوشتن محاسبات سیاق نیز بلد باشد. در این موقع تحصیل منحصر میشد به کتاب گلستان و نصاب و ترسل و جامع عباسی و سیاق و مشق خط. گاهی دیوان حافظ و بوستان سعدی. هرگاه طفل فرزند شخص فقیر و کم ثروتی بود فقط پدر طفل میخواست که بچهاش قرآن یاد بگیرد تا بتواند سوره‌های مخصوص از قرآن را بخواند. بنابراین مرحله اول تحصیلات در سابق همان مرحله تحصیلات مقدماتی بود که غایت تحصیل در آن قرائت قرآن، سواد مختصر فارسی، مشق خط و انشاء و سیاق بود. عده معدودی از مرحله اول گذشته و در پی تعقیب مراحل تحصیلات عالیتری بر می آمدند و اینان یا فرزندان امرا و مستوفیان و دیوانیان بودند یا اطفالی بودند که خیال داشتند روحانی یا مجتهد شوند. بدین ترتیب مرحله دوم تحصیلات شروع میشد یا به مدارس طلاب میرفتند یا پیش یکی از دانشمندان مشغول تحصیل میشدند. در این مرحله ادبیات فارسی و عربی از صرف و نحو منطق و معانی و بیان و دواوین شعرا و فقه و اصول و علوم منقول و گاهی حساب و نجوم و هیئت تحصیل میشد. از کتابهایی که استفاده میکردید بدین قرار بود: جامع المقدمات،

صرف میر-تصریف-انموذج-صمدیه-عوامل جر جانی-تاریخ و صاف-سیوطی-جامی-سبعه-معلقه-مقامات حریری-خلاصة الحساب شیخ بهائی-معنی اللیب ابن هشام-کبری (در منطق) حاشیه ملا عبدالله-مطول-معالم-شرح لمعه-شرايع-قوانین-مکاسب-کفایه.

طلاب همین که مقدمات ادبیات فارسی و عربی را یاد می گرفتند نزد علما و مجتهدین که غالباً مراجع تقلید بودند به تحصیل می پرداختند این دانشمندان غالباً در منزل خودشان حوزه تدریس داشتند که صبح ها تشکیل می شد و طالبان علوم هر روز بامدادان بحضورشان می شتافتند و از محضرشان استفاده می کردند، و گاهی در روز چندین حوزه تدریس در خانه یکی از علماء تشکیل می شد. طرز تدریس معمولاً بدین قرار بود که مدرسین ابتدا مطلبی را عنوان می کردند و در اطراف آن شرح و بسط میدادند و محصلین با دقت مطالب استاد را گوش میدادند و بخاطر می سپردند. پس از فراغت از درس در منزل مطالب و بیانات استاد را تکرار می نمودند و مسائل مشکله را یادداشت و به استاد مراجعه می کردند. طلاب و محصلین پس از فراغت از تحصیل این کتب در خارج به تحصیل اصول و فقه مشغول میشدند و علم نجوم و هیئت را نیز یاد می گرفتند یا مسافرت به قم و مشهد و اصفهان مینمودند و یا در عتبات بحوزه تدریس مجتهدین بزرگ می رفتند تا فارغ التحصیل می شدند و گاهی نیز مرجع تقلید می گردیدند. از دانشمندان و علمای معروفی که در تبریز در حدود پنجاه سال پیش به تدریس خارج و ادبیات و فقه و اصول مشغول بودند چند نفر را می توان نام برد:

مرحوم حاج میرزا حسن آقا مجتهد مدرس (رسائل - مکاسب)، مرحوم حاج میرزا ابوالحسن آقا انگجی (رسائل و مکاسب)، مرحوم میرزا صادق آقا مجتهد (رسائل - مکاسب - خارج)، مرحوم شیخ عبدالرحیم کلپیری (مکاسب و رسائل)، مرحوم حاج شیخ حسینعلی واعظ (ادبیات عربی، قوانین، شرح لمعه)، میرزا علی اکبر

اهری باغمیشه‌ای مدرس (درس مطول و مغنی)، میرزا لطفعلی آقا (نجوم و هیئت)، و مرحوم ثقة الاسلام شهید - مرحوم حجة الاسلام 'آیه الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی (علوم ادبی و فقه و اصول).

مدرسه طلاب دینی در آذربایجان

مبدء تاریخ مدارس طلاب دینی نیز مانند مکاتب روش نیست. ناچار باید گفت که این مدارس پس از ظهور اسلام تأسیس شده است. در زمان خلافت عباسی مدارس بسیاری در کلیه بلاد اسلام و مخصوصاً در بغداد تأسیس گردیده است. ایرانیان در این مورد توجه مخصوص مبذول داشتند از جمله مدارس بزرگ که به منزله دانشگاه بود مدرسه معروف به نظامیه است که در قرن پنجم هجری بامر و دستور خواجه نظام الملک وزیر با تدبیر ایرانی در بغداد بنا نهاده شد. مدارس دیگری در سابق بسیار بوده بود. و از آن جمله مدرسه‌ای بوده است که در تبریز غازان خان بنا و بتأسیس نموده است. این مدرسه در شنب‌غازان تبریز بنا گردیده و موقوفات بسیاری بر آن مدرسه تخصیص داده شده بود. از مدارس قدیم در آذربایجان اثری باقی نیست. فعلاً در تبریز و بعضی از شهرهای دیگر آذربایجان از دوست سصد سال پیش مدارس مخصوصی بنام مدارس طلاب دینی برای تحصیل مقدمات علوم ادبی و فقه و اصول موجود بود، و فعلاً نیز اغلبی از آنها دایر می‌باشد. در تبریز از چندی پیش پنج مدرسه طلاب علوم دینی وجود داشته است که عبارت است از: طالبیه، حسن پادشاه، صادقیه، حاج صفر علی، خواجه علی اصغر.

مدرسه طالبیه

مدرسه طالبیه در بازار تبریز در حیاط نسبتاً وسیعی بنا شده است جنب این مدرسه مسجد بزرگی که به جامع تبریز موسوم است قرار دارد. در همان مدرسه علاوه بر مسجد جامع سه مسجد دیگری نیز وجود دارد. در سه طرف مدرسه بنای

دو طبقه‌ای موجود است مشتمل بر حجره‌های متعدد که برای اقامت طلاب ساخته‌اند. اولین بانی این مدرسه و تاریخ بنای آن بدرستی معلوم نیست. نام طالبیه بمناسبت بانی مجهول آن میرزا ابوطالب باین مدرسه داده شده است. با آنکه صاحب تاریخ تبریز (نادر میرزا) در سال ۱۳۰۰ هجری قمری این مدرسه را به بی‌اعتباری و ویرانی ستوده است مدتها پس از این تاریخ این مدرسه دایر بوده است. و اغلب طلاب دینی در آن مدرسه متمرکز بوده‌اند و طلاب آنجا مانند سایر مدارس تبریز از شهرهای دیگر آذربایجان و دهات اطراف می‌آیند و چون منزل و مسکن ندارند در حجرات این مدرسه اقامت می‌گزینند و در حقیقت این مدرسه و سایر مدارس مشابه آن مخصوص طلاب بطور شبانه روزی میباشد. گاهی طلاب در محضر استادان بزرگ و حوزه تدریس ایشان حاضر میشوند و در مدرسه به بحث می‌پردازند و گاهی در خود مدرسه نیز تدریس بعمل می‌آید. این مدرسه در سابق رئیسی داشته است و سایر مدارس طلاب نیز رئیسی داشته‌اند که رئیس الطلاب خوانده می‌شد، تدریس هم میکرده است. در هر صورت بنای این مدرسه قبل از صفویه است و سلاطین صفویه در تعمیر و اصلاح آنجا کوشیده‌اند. اخیراً این مدرسه رو بخرابی می‌رفت. از نیم میلیون ریال عطایای شاهانه در این اواخر تعمیر شده است و به علاوه عده‌ای از بازرگانان برای تعمیر این مدرسه اعانه داده‌اند مخصوصاً با مساعدت‌های مالی حاجی محمد باقر کلکته چی از تجار خیر تبریز فعلاً مدرسه آبرومندی است. حجره‌ها بطور نوینی تعمیر و تالاری مخصوص به قرائت‌خانه و کتابخانه در آنجا ساختمان گردیده است. مدرسه طالبیه فعلاً دایر و علوم دینی در آنجا تحصیل می‌شود. هر حجره مخصوص دوسه نفر طلبه است که شبها در همان جا بیتوته میکنند. مواد تحصیلی در این مدرسه مانند سایر مدارس طلاب دینی عبارت است از صرف و نحو و منطق و فقه و اصول و معانی و بیان و علوم ادبیه و عربیه.

دوم مدرسه صادقیه - مدرسه صادقیه در بازاری موسوم بهمین اسم در فضای

نسبتاً وسیعی ساخته شده است و جنب آن نیز مانند سایر مدارس دینی مسجد وسیعی است که بنام مسجد صادقیه موسوم است. راجع به این مدرسه در سیاحت نامه (بارون تاورینه) نیز اشاره شده است. تاورینه در زمان شاه عباس صفوی به ایران سفر کرده و در اواسط قرن هفدهم میلادی از تبریز گذشته و آنگاه مدرسه صادقیه موجود و رونقی داشته است. در این خصوص در قسمت تبریز چنین می نویسد:

«در تبریز بازارها و کاروانسراهای عالی برای مال التجاره بنا کرده اند که اغلب دو طبقه است و بهترین آنها کاروانسرای میرزا صادق رئیس مالیه ایالت است که يك بازار و يك مسجد و مدرسه ساخته است و برای آنها موقوفات خوب هم با عایدات زیاد مقرر داشته است.» بنظر می رسد که کاروانسرا و بازار و مسجد و مدرسه همان مدرسه و بازار صادقیه باشد. بنابراین مدرسه صادقیه در زمان صفویه بنا شده و دایر بوده است. در کتاب تاریخ تبریز مدرسه صادقیه چنین توصیف شده است:

«این مدرسه میان بازار است، مسجدی نیکو دارد، بانی آن میرزا صادق از مردم بلاد جبل است از روستایی به ده فرسنگی طهران که اشتهار نامند. اکنون وراث او آنجا باشند. این مدرسه و مسجد موقوفه نیکو داشت از روستا و حمام و بازار.

بازار صادقیه که راسته نیکو است اکنون آباد است. این بازار ویران بود نایب السلطنه زمین آن از متولی اجاره کرد بسالی سیصد تومان تا سی سال و عمارت کرد. هر سال آن وجه اجاره به طلاب همی رسید تا موعد بسر آمد. متولیان راطمع غالب آمد به دیوان شدند که اکنون دیگر بازار حق ما است. نیک خواهان گفتند که صلاح آن باشد که همان سیصد تومان بستانند نشنودند. دیوانیان مالیاتی گران بر آن بگذاشتند و به وراث دادند. اکنون آن خراج گران را گیرند و چیزی نماند که به طلاب دهند. بدان جهت این مدرسه نیز از کار افتاد. مدرس و طالب علمی ندارد. از موقوفات این مدرسه حمامی نیکو بود که اکنون ویرانه و مزبله است.»

مدرسهٔ صادقیهٔ مزبور تا سال ۱۳۰۵ شمسی چندان رونقی نداشت در این سال (زمان ریاست معارف مرحوم دکتر محسنی) از محل اوقاف تعمیر گشت و مدرسهٔ آنجا بشکل آبرومندی دایر شد. یعنی از طرف ادارهٔ معارف سر و صورتی به وضع مدرسه داده شد و مدرسهٔ دینی رسمی (دبیرستان معقول و منقول) گردید و مدرسین مخصوصی که ادارهٔ معارف تعیین کرده بود در آن مدرسه تدریس می کردند و به طلاب اعانه از اوقاف داده می شد.

این ترتیب تا سال ۱۳۲۰ معمول و بعدها بشکل سایر مدارس طلاب دینی برآمده است. فعلا نیز این مدرسه دایر است طلاب در آنجا تحصیل می کنند.

سوم مدرسهٔ حسن پادشاه - این مدرسه نیز در بازار نزدیک میدان صاحب آباد تبریز واقع شده است. بنظر می رسد که این مدرسه را اوزون حسن از طایفهٔ آق قویونلو (۸۸۳-۸۷۱) که در تبریز سلطنت کرده است ساخته باشد. مدرسهٔ حسن پادشاه فعلا چندان اهمیتی ندارد ولی در سابق یکی از مدارس دینی خوب و دایر بشمار می رفت.

مدرسه حاج علی اصغر

این مدرسه در کنار بازار حرم خانه جنب عالی قاپوی سابق بنا شده است و نزد آن مسجد بزرگی است که بهمین نام مشهور است. دختر نایب السلطنه آنجا را تعمیر کرده است فعلا اهمیتی ندارد.

مدرسه حاج صفر علی

در میان بازار است. مدرسهٔ کوچک و آبرومند و مسجدی زیبا دارد. چندی پیش دایر بود. فعلا نیز طلاب در آنجا مشغول تحصیل می باشند. غیر از این پنج مدرسه، مدرسهٔ دیگر نیز در صحن مقام جنب میدان صاحب آباد وجود دارد. از قراری که صاحب تاریخ تبریز نوشته است این مدرسه را میرزا علی اکبر دبیر سفارت روس عمارت کرده است. صحنش وسیع و عمارتش محکم و استوار است.

آب انبار اینجا را میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان (که در سال ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۵ قمری پیشکار آذربایجان بوده است) ساخته اخیراً این مدرسه نیز خراب و ویران شده بود که از عطایای شاهانه تعمیر گردیده است.

چنان که شرح داده شد هریکی از این مدارس در جنب مسجدی ساخته شده است و موقوفاتی نیز دارند. عده طالبی که در پنجاه شصت سال پیش در این مدارس تحصیل می کردند از پانصد نفر متجاوز بود که در هر حجره دو سه نفر می نشست. تنها در هر مدرسه رئیس مدرسه حجره مخصوصی داشت. فعلاً نیز این مدارس دایر و قریب ۳۰۰ نفر طلاب علوم دینی در این مدارس مشغول تحصیل می باشند^۱.

امروز علاوه از مدارس علوم دینی: طالبیه، صادقیه، و حسن پادشاه اغلب علمای اعلام حوزه های تدریس دارند که معمولاً صبحها در منزل ایشان تشکیل می یابد. بعضی از ایشان چندین جلسه حوزه علمیه دارند که در هر جلسه عده ای از طلاب علوم دینی گرد آمده، و از محضر ایشان استفاده می نمایند. کتابهایی که در این حوزه های علمیه تدریس می شود عبارت است از: کفایه، رسائل، مکاسب، شرح تجرید علامه، منظومه حاج ملاهادی سبزواری، تفاسیر قرآن، شرح لمعه، و شرایع در فقه، شرح عروۃ الوثقی، کتب دیگر فقه و اصول، مغنی و مطول در ادبیات.

تاریخ مدارس جدید تبریز

نخستین مدرسه در آذربایجان و دومین مدرسه در ایران عبارت از مدرسه دولتی تبریز است که در سال ۱۲۹۳ قمری در تبریز تأسیس یافته است. نخستین مدرسه ایران دارالفنون است که به همت و بر اثر اقدامات میرزا تقی خان امیر کبیر بسال ۱۲۶۸ قمری در تهران افتتاح یافت. بیست و چند سال پس از تأسیس دارالفنون دومین مدرسه ایران در تبریز افتتاح گردید.

افتتاح این مدرسه در تبریز نخستین قدم در راه فرهنگ جدید می باشد و

۱- تاریخ فرهنگ آذربایجان ج ۱ ص ۱۹ - ۲۴؛ و رجوع شود به همین کتاب از ص

برای آذربایجان و تبریز مایه افتخار و مباحثات است که سالها قبل از اینکه در سایر شهرهای ایران نامی از مدرسه برده شود و نام فرهنگ جدید به گوشها رسد در تبریز مدرسه‌ای بسبک جدید تشکیل شود و سالها مداومت کند و در تعقیب آن يك عده وطن پرست و فرهنگ دوست از اینگونه مدارس استقبال شایانی کنند و در نتیجه مدارس دیگر تأسیس و افتتاح یابد .

نام این مدرسه بنابه مشهور (مدرسه مظفری) بوده ولی نام مظفری در سالنامه های آن زمان بنظر نمی رسد . این مدرسه تنها باین نام در زمان امیر نظام نامیده شده است که در افتتاح دوم این مدرسه نام مزبور به مناسبت نام مظفرالدین میرزا ولیعهد وقت بمدرسه اطلاق گردیده است . در سالهای نخست نام مخصوصی برای مدرسه نیست و در سالنامه ها بنام مدرسه دولتی تبریز نامیده می شود . نخستین مرتبه که از این مدرسه نام برده شده در سال ۱۲۹۴ قمری است که در سالنامه جلد اول مرآت البلدان دیده می شود ،

در سالنامه سال ۱۲۹۴ اعتماد السلطنه نام استادان و معلمان و کارمندان مدرسه عالی دولتی تبریز بشرح زیر آمده است :

« اجزای مدرسه دولتی تبریز : میرزا جوادخان سر تیپ رئیس مدرسه، آقا خان ناظم و معلم زبان فرانسه، محمد جعفر خان معلم علم طب، محمد میرزا معلم علم هندسه - غفار خان معلم علم پیاده نظام، نجفعلی خان معلم علم توپخانه، میرزا فتحعلی خان سر رشته دار، میرزا عباسقلی ناظر، معلم درس فارسی، و پیش نماز مدرسه یکنفر، ده باشی و فراش ۴ نفر، عمله کارخانه ۲ نفر .

این مطلب که در سالنامه ۱۲۹۴ درج شده معلوم می دارد که مدرسه مزبور در سال ۱۲۹۲ دایر بوده است، ولی چون در سالنامه ۱۲۹۲ که در نوروز سال ۱۲۹۲ قمری چاپ شده است ذکری از مدرسه نیست و هم چنین در سالنامه های قبل از آن نیز از این مدرسه نامی نمی باشد و تنها در ذیل وزارت علوم نام دارالفنون تهران برده

شده است معلوم می‌شود که مدرسه مزبور در سال ۱۲۹۳ قمری یا در اواخر ۱۲۹۲ تأسیس یافته است.

در این موقع مظفرالدین شاه ولیعهد بود و فتحعلی خان صاحب دیوان پیشکار آذربایجان و میرزا جواد خان سرتیپ رئیس مدرسه که ضمناً رئیس تلگراف آذربایجان نیز بود.

در سال ۱۲۹۵ دومین مرتبه در سالنامه منضم به جلد دوم مرآت البلدان نام مدرسه دولتی تبریز برده شده است. در این سال فقط رئیس مدرسه عوض شده بجای میرزا جواد خان سرتیپ، میرزا عباس خان سرهنگ نوشته شده است و در سایر اجزای مدرسه فرقی نیست. در سالنامه ۱۲۹۷ رئیس مدرس میرزا عباس خان سرتیپ است که همان عباس خان سرهنگ بوده که به درجه سرتیپی ارتقاء یافته و در این سال فقط معلم پیاده نظام تغییر یافته و بجای غفار خان، محمد حسن میرزا معین شده است. در سال ۱۲۹۸ در سالنامه جداول منتظم ناصری از مدرسه دولتی تبریز چنین نام برده شده است:

رئیس مدرسه (جای اسم او خالی است)، آقاخان سرهنگ ناظم و معلم زبان فرانسه، محمد جعفر خان معلم طب، محمد میرزا معلم علم هندسه، محمد حسن میرزا معلم پیاده نظام، نجفقلی خان معلم توپخانه، میرزا ابراهیم سر رشته دار، میرزا عباسقلی ناظر، معلم فارسی یک نفر. با آنکه سالنامه مذکور در این سال از رئیس مدرسه نامی نبرده است ولی مؤلف منتظم ناصری در جلد اول ضمن وقایع جمادی الاخر ۱۲۹۸ چند سطر را جمع بقدر دانی از عباس خان سرتیپ چنین می‌نویسد:

میرزا عباس خان رئیس مدرسه دولتی تبریز باعطای یک قطعه نشان و یک رشته حمایل از درجه سرتیپی سوم سرافراز شد. در سال ۱۲۹۹ رئیس مدرسه محمد حسن می‌باشد که قبلاً بسمت معلمی پیاده نظام از تهران اعزام و در این سال رئیس

مدرسه شده است و سایر اجزای مدرسه بقرار سال گذشته بوده است .
 عده شاگردان این مدرسه بنا بنوشته سالنامه‌های آن زمان درابتداء چهل نفر بوده و بعد به چهل و پنج و در اواخر به پنجاه رسیده است .
 و اینان را به شاگردان داخل خارج تقسیم نموده اند نیمی از آنان شبانه روزی بوده اند .

از تربیتی که از معلمین نام برده شده است . در این مدرسه فنون نظامی تعلیم داده می شد و هم معلومات طبی بنابراین از این مدرسه هم صاحب منصبان لشکری و هم پزشکان فارغ التحصیل می گردیدند و این مدرسه مانند دارالفنون تهران آن روزی مدرسه عالی بوده است . شاگردانی که در این مدرسه قبول می شدند می بایست معلومات مقدماتی و ابتدائی داشته باشند و مکاتب مخصوص را تمام کرده باشند .
 در سال ۱۲۹۹ در روزنامه اختر منطبعه اسلامبول نامی از مدرسه دارالفنون تبریز برده شده است و اوضاع مدرسه را مغشوش تعریف کرده است چنان که در شماره ۳۶ سال هشتم روزنامه نامبرده (مورخه ۹ رمضان ۱۲۹۹) این مطلب دیده می شود :

«اوضاع مدرسه دارالفنون تبریز قدری مغشوش شده معلم ندارند و آنچه دارند ناقص است . غذاهایشان قابل خوردن نیست . شاگردان مدرسه بله و لعب می گذرانند بالجمله خیلی بی نظم است . »

پس معلوم می شود در زمان ریاست محمد حسن میرزا امور مدرسه چندین انتظامی نداشته . در سال ۱۳۰۰ نیز هیچ تغییری نسبت بسال ۱۲۹۹ در اجزای مدرسه دولتی تبریز دیده نمی شود . در سال ۱۳۰۱ کارکنان مدرسه دولتی تبریز از سالنامه جلد اول مطلع الشمس چنین استفاد می شود :

رؤساء : احمد خان سرتیپ رئیس مدرسه ، میرزا اسحق آجودان مدرسه و معلم فرانسه، مباشر يك نفر .

معلمین : امیرزاده محمد میرزا معلم علوم ریاضی، نجفقلی خان معلم توپخانه - مهدیقلی میرزا معلم پیاده نظام، محمد جعفر خان معلم طب و دواسازی، ملا احمد ادیب معلم عربی و فارسی - میرزا علیخان معلم زبان فرانسه . عده شاگردان دیوانی مدرسه ۲۵ نفر، عده شاگردان مجانی ۲۰ نفر.

در این سال از محمد حسن میرزا که در سالهای ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ معلم پیاده نظام و در سال ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ رئیس مدرسه بوده است نامی نیست و ریاست مدرسه با احمد خان سرتیپ واگذار شده است . در سالهای بعد نیز رئیس و اجزاء در سالنامه‌ها بهمان قرار دیده می‌شود و تا سال ۱۳۱۰ ریاست مدرسه با احمد خان سرتیپ بوده است .

از ۱۲۹۳-۱۳۱۰ مدت هیجده سال مدرسه نامبرده بنام مدرسه دولتی تبریز یا دارالفنون تبریز نامیده می‌شد و در این مدت ابداً تعطیلی نداشته و شاگردان بسیاری از مدرسه نامبرده فارغ التحصیل گردیده و بخدمات لشکری و کشوری وارد شده‌اند .

در کتاب المآثر و الآثار تألیف اعتماد السلطنه که در باره آثار عهد ناصرالدین شاه نوشته شده است شرح مختصری نیز راجع به مدرسه دولتی تبریز دارد و این کتاب که در سال ۱۳۰۶ تألیف شده تحت عنوان «افتتاح دارالفنون در تبریز» چنین می‌نگارد :

«در دارالسلطنه تبریز جمیع علوم و لغات و صنایع و صناعات که در مدرسه دولتی دارالخلافة طهران تکمیل می‌شود ، در مدرسه تبریز نیز تحصیل می‌گردد و اینک گروهی بسیار از مرخصین تلامذه مدرسه تبریز که صاحبان تبریز و امتیازند در دوائر نظامی و غیرها بخدمات می‌پردازند . » بنا بر این تا سال ۱۳۱۰ در هیچ یک از کتابها و سالنامه‌ها اسمی از مدرسه مظفری نیست و همچنین از تعطیل مدرسه صحبتی نمی‌شود و در این مدت که از هیجده سال کمتر نیست مدرسه مذکور دچار تعطیل

نگر دیده است، ولی از قراین و نگارش جراید آن زمان و انتشارات و شایعاتی که موجود است معلوم می‌شود که در سال ۱۳۱۱ این مدرسه در اثر سانحه‌ای دچار تعطیل گشته و بفاصله اندکی مجدداً افتتاح گردیده است و نام مدرسه بنا بامر امیر نظام گروسی پیشکار آذربایجان به مظفریه تبدیل و افتتاح دوم آن بشکل آبرومندی در ضمن يك جشن بزرگ انجام یافته و خطابه معروف که منسوب به مرحوم امیر نظام است در افتتاح دوم این مدرسه ایراد شده است. امیر نظام از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۳ در آذربایجان پیشکار و لیعهد بوده است.

متن خطابه امیر نظام که در افتتاح مجدد دارالفنون تبریز قرائت شده ذیلاً نوشته می‌شود:

«آقایان محترم می‌توانم امروز را مثل یکی از اعیاد ملی بدانم که به تشکیل این مدرسه موفق شده‌ام. این مدرسه را که کارخانه آدمیت است بمبار کی مفتوح نمایم. این مدرسه از چندین جهت شرافت مخصوص دارد که اولاً در تحت حمایت حضرت اشرف امجد والادامت شو کته و بمناسبت اسم مبارك خودشان آنرا مدرسه مظفری نامیده‌اند و دیگر اینکه شاگردها و متعلمین این مدرسه از خانواده قدیم و نجبای آذربایجان منتخب شده‌اند و آنها را مثل فرزند خود می‌دانم و بر من لازم است که تشکر خود را از پدران محترم این متعلمین اظهار دارم که بمن اعتقاد کرده و این مدرسه را باطفال عزیز خودشان افتخار داده‌اند. نهایت اطمینان دارم که بالیافت ذاتی خودشان و معام لایق و قابلی مثل «لامبر» ترقیات کلی در درس تحصیل آنها بهم رسیده و برای ملت و دولت خودشان نافع و مفید باشند.»

چنانکه گفته شد تا سال ۱۳۱۰ ابداً نامی از «لامبر»^۱ (فرانسوی) نیست و این معلم تازه است که از سال ۱۳۱۱ به معلمی مدرسه برگزیده شده است. راجع به افتتاح دوم مدرسه مطالب ذیل از روزنامه ناصری (منطبعة تبریز) شماره ۵ سال اول (غره

معلمین : امیرزاده محمد میرزا معلم علوم ریاضی، نجفقلی خان معلم توپخانه- مهدیقلی میرزا معلم پیاده نظام، محمد جعفر خان معلم طب و دوا سازی، ملا احمد ادیب معلم عربی و فارسی - میرزا علیخان معلم زبان فرانسه . عده شاگردان دیوانی مدرسه ۲۵ نفر، عده شاگردان مجانی ۲۰ نفر.

در این سال از محمد حسن میرزا که در سالهای ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ معلم پیاده نظام و در سال ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ رئیس مدرسه بوده است نامی نیست و ریاست مدرسه با احمد خان سر تیپ واگذار شده است . در سالهای بعد نیز رئیس و اجزاء در سالنامه‌ها بهمان قرار دیده می‌شود و تا سال ۱۳۱۰ ریاست مدرسه با احمد خان سر تیپ بوده است .

از ۱۲۹۳-۱۳۱۰ مدت هیجده سال مدرسه نامبرده بنام مدرسه دولتی تبریز یا دارالفنون تبریز نامیده می‌شد و در این مدت ابداً تعطیلی نداشته و شاگردان بسیاری از مدرسه نامبرده فارغ التحصیل گردیده و بخدمات لشکری و کشوری وارد شده‌اند .

در کتاب المآثر و الآثار تألیف اعتماد السلطنه که در باره آثار عهد ناصرالدین شاه نوشته شده است شرح مختصری نیز راجع به مدرسه دولتی تبریز دارد و این کتاب که در سال ۱۳۰۶ تألیف شده تحت عنوان «افتتاح دارالفنون در تبریز» چنین می‌نگارد :

«در دارالسلطنه تبریز جمیع علوم و لغات و صنایع و صناعات که در مدرسه دولتی دارالخلافة طهران تکمیل می‌شود ، در مدرسه تبریز نیز تحصیل می‌گردد و اینک گروهی بسیار از مرخصین تلامذه مدرسه تبریز که صاحبان تبریز و امتیازند در دوائر نظامی و غیرها بخدمات می‌پردازند . » بنابراین تا سال ۱۳۱۰ در هیچ يك از کتابها و سالنامه‌ها اسمی از مدرسه مظفری نیست و همچنین از تعطیل مدرسه صحبتی نمی‌شود و در این مدت که از هیجده سال کمتر نیست مدرسه مذکور دچار تعطیل

نگر دیده است، ولی از قرائن و نگارش جراید آن زمان و انتشارات و شایعاتی که موجود است معلوم می‌شود که در سال ۱۳۱۱ این مدرسه در اثر سانحه‌ای دچار تعطیل گشته و بفاصله اندکی مجدداً افتتاح گردیده است و نام مدرسه بنا بامر امیر نظام گروسی پیشکار آذربایجان به مظفریه تبدیل و افتتاح دوم آن بشکل آبرومندی در ضمن يك جشن بزرگ انجام یافته و خطابه معروف که منسوب به مرحوم امیر نظام است در افتتاح دوم این مدرسه ایراد شده است. امیر نظام از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۳ در آذربایجان پیشکار ولیعهد بوده است.

متن خطابه امیر نظام که در افتتاح مجدد دارالفنون تبریز قرائت شده ذیلاً نوشته می‌شود:

«آقایان محترم می‌توانم امروز را مثل یکی از اعیاد ملی بدانم که به تشکیل این مدرسه موفق شده‌ام. این مدرسه را که کارخانه آدمیت است بمبارکی مفتوح نمایم. این مدرسه از چندین جهت شرافت مخصوص دارد که اولاً در تحت حمایت حضرت اشرف امجد والادامت شوکته و بمناسبت اسم مبارک خودشان آنرا مدرسه مظفری نامیده‌اند و دیگر اینکه شاگردها و متعلمین این مدرسه از خانواده قدیم و نجبای آذربایجان منتخب شده‌اند و آنها را مثل فرزند خود می‌دانم و بر من لازم است که تشکر خود را از پدران محترم این متعلمین اظهار دارم که بمن اعتقاد کرده و این مدرسه را باطفال عزیز خودشان افتخار داده‌اند. نهایت اطمینان دارم که بالیاقت ذاتی خودشان و معام لایق و قابلی مثل «لامبر» ترقیات کلی در درس تحصیل آنها بهم رسیده و برای ملت و دولت خودشان نافع و مفید باشند.»

چنانکه گفته شد تا سال ۱۳۱۰ ابداً نامی از «لامبر»^۱ (فرانسوی) نیست و این معلم تازه است که از سال ۱۳۱۱ به معلمی مدرسه برگزیده شده است. راجع به افتتاح دوم مدرسه مطالب ذیل از روزنامه ناصری (منطبعة تبریز) شماره ۵ سال اول (غره

ذیحجه ۱۳۱۱) نقل می‌شود :

«جناب اسماعیل بیك مدیر اداره شریفه روزنامه ترجمان که از جمله تکمیل شدگان عالم مدنیت و تربیت یافتگان عرصه انسانیت و ترقی جویان ملت و خیر خواهان فرقه محترمه اسلامیة است شرح مسبوطی در تشکر از توجهات حضرت اقدس والا ولیعهد روحنا فداه در باب تأسیس و تشکیل مدرسه مبارکه مظفریه در تبریز در روزنامه گرامی خود مندرج نموده و بتوسط معین‌الوزاره ژنرال قونسول دولت علیه ایران در تفلیس يك صندوق مشتمل بر رساله جدیدۀ نحوی و قطعات نقشه ژئوگرافی و سرمشق مبتدیان مدرسه برسم تبریک تشکیل مدرسه مزبور تقدیم نموده اند...»

از این نگارش روزنامه ناصری چنین مستفاد می‌شود که مدرسه مظفری که در حقیقت همان مدرسه دولتی سابق تبریز می‌باشد از سال ۱۳۱۱ دومین مرحله خدمت خود را شروع کرده و بنام مظفری موسوم گردیده است، و از طرف اسماعیل بیك توسط معین‌الوزاره بعنوان تبریک افتتاح مدرسه کتاب و نقشه فرستاده شده است. در شماره ۶ سال اول روزنامه ناصری (۱۵ ذیحجه ۱۳۱۱) این چند سطر را جمع بمدرسه مظفری درج شده است : «مدرسه مبارکه مظفریه بمراقبت میرزا جعفر خان ملک الشعراء حکیم‌باشی و نایب‌الریاسة مدرسه مزبور و مهدیقلی خان سرهنگ ناظم در کمال نظم و ترتیب است. معلمین فارسی - عربی - طب - ریاضی - هندسه - حساب ژئوگرافی - زبان فرانسه و خط نستعلیق همه روزه در ساعات مقرر در اطاقهای درس حاضر شده و به تعلیم شاگردان مشغولند.

از این نگارش روزنامه ناصری معلوم می‌شود در سال ۱۳۱۱ محمد جعفر خان که در سالهای پیش معلم طب و طبیعی مدرسه بوده است در این سال نایب مدرسه شده و مهدیقلی خان ناظم مدرسه گردیده است.

در همین زمان است که مرحوم محمد ندیم‌باشی بریاست مدرسه معین و ضمناً

مدیریت روزنامه ناصری را نیز متعهد شده است. در این سالهاست که درجراید و مجلات نام مدرسه همیشه (مظفریه) یا (مظفری) نوشته می شود. روزنامه اختر (منطبعة اسلامبول) در خصوص مدیریت محمد ندیم باشی چنین می نویسد:

«از قول خبر نگار محترم اختر نوشتیم که ریاست دارالفنون تبریز بسبب اینکه ترقی آنجا منظور نظر بندگان حضرت مستطاب اشرف امجد والا ولیعهد دولت ابد آیت ایران است بعهده کفایت جناب فضایل مآب معالی آداب آقا میرزا محمد ندیم باشی که مراتب علم و آگاهی ایشان مستغنی از تعریف و بیان است محول شده است. این معنی در حقیقت مایه امیدواری تمام از حصول انتظام امور آن مدرسه است».

مدرسه مظفری از سال ۱۳۱۱ تا سال ۱۳۱۳ با انتظام کامل اداره شده و تحت ریاست ندیم باشی به ترقیات بزرگی نایل آمده است و در این سالها روزنامه ناصری نیز بمدیریت مشارالیه انتشار یافته است. درجراید آن زمان مخصوصاً روزنامه ناصری اغلب نام مدرسه مظفری برده می شود. در شماره ۲۸ (غره رجب ۱۳۱۳) روزنامه ناصری شرح مسبوطی دیده می شود که مظفرالدین میرزا ولیعهد وقت بمدرسه آمده و از شاگردان امتحانی بعمل آورده معلمین و بعضی از محصلین توسط ندیم باشی رئیس مدرسه و مدیر روزنامه معرفی شده اند و از طرف ولیعهد از پیشرفت کار مدرسه تمجید بعمل آمده است. ریاست مدرسه مظفریه تا موقع حرکت مظفرالدین شاه از تبریز بامر حوم ندیم باشی بوده است و در این زمان ندیم باشی همراه مظفرالدین شاه به تهران عزیمت کرده و ریاست مدرسه و روزنامه بمیرزا جهانگیرخان ناظم الملك داده شده است. حکم انتصاب ناظم الملك بدین سمت در روزنامه ناصری مورخه (ذیحجه ۱۳۱۳) نوشته شده و متن آن حکم این است: «ناظم الملك - نظر بمزید توجهی که در انتظام امور معلم خانه تبریز و حسن تربیت شاگردان آنجا و طبع روزنامه ناصری داشتیم در این موقع که موکب همایونی بدارالخلافة الباهره عزیمت می فرماید این خدمات را نیز بعهده آنجا کر محول و مقرر می فرمائیم که کمال مراقبت را در تربیت

و تحصیل و تعلیم شاگردان آن جا نموده نوعی باید مواظب باشد که اشخاص مستعد تربیت شده و دارای علوم معموله بیشتر از سابق از این معلم خانه بیرون آید و بکار رجوع هر خدمتی بر آیند و اسباب مزید دعا گوئی ذات اقدس ملوکانه گردد و اختیار کلیه این امور را بعهده آن چاکر محول و مقرر می فرمائیم که روز نامه ناصری را هم کما فی السابق بطبع و نشر رسانند و در تحریر و انشاء آن مراقبت و کفالت نماید که انتظام این امور جالب خوشنودی خاطر حضور همایون خواهد بود . شهر ذی حجه الحرام ۱۳۱۳ .

ابن حکم هنگام عزیمت مظفرالدین شاه به تهران که از طرف او صادر شده می رساند که ناظم الملک بریاست مدرسه منتصب شده است محل دقت است که مظفرالدین میرزا مدرسه را بنام مظفری نخوانده و معلم خانه نامیده است . ریاست ناظم الملک دیری نپائیده است اساساً پس از حرکت مظفرالدین شاه و مشوق اصلی مدرسه در سالهای اخیر امیر نظام گروسی ، امور مدرسه نام برده پاشیده گشت . پس از آن در سالنامه ها و جراید خبری از مدرسه مزبور دیده نمی شود . آخرین خبری که از مدرسه مظفری تبریز ملاحظه می گردد در روز نامه ناصری در سال ۱۳۱۴ قمری است و لحن کلام می رساند که در آن موقع مدرسه دچار اختلال و پاشیدگی بوده و تقریباً در حال تعطیل بسر می برده است . بنابراین مدرسه مظفری در اواخر سال ۱۳۱۴ بکلی تعطیل و از بین رفته است .

آخرین خبر راجع به مدرسه مظفری نقل از روز نامه ناصری (مورخه رجب ۱۳۱۴) :

«از حسن تفضلات ذات شاهانه مدرسه مبارکه مظفریه است . البته فراموش نشده اوقاتی که بندگان اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی با نفس نفیس کراراً بمدرسه مبارکه تشریف آورده و خطابه های موثری ایراد فرمودند

اگرچه طول تعطیلی که از زمان غیبت آن وجود مقدس تا کنون بدین مخزن

معارف و فنون رو داده نزدیک است موجب تضییع زحمات و اسباب دلسردی تمام معلمین و مایهٔ پریشانی آنها گردد ولی به اقتضای معارف پروری و ترقی خواهی امنای دولت اقداماتی در رفع موانع و تربیت دواعی سرعت افتتاح آن شده است .»

از این نگارش معلوم می‌شود که مدرسهٔ نامبرده از اول سال ۱۳۱۴ دچار تعطیل شده است و متصدیان امر کوشش داشته‌اند که مدرسه افتتاح و به خدمات خود ادامه دهد. متأسفانه این منظور عملی نگشته و پس از حرکت مظفرالدین شاه (ذیحجه ۱۳۱۳) به تهران و رفتن امیر نظام مدرسه دچار تعطیل شده است. خوش بختی اینجاست که پس از تعطیل مدرسهٔ مظفری مدرسه رشیدیه شروع به ترقی نموده است که شرح آن خواهد آمد.

در مدت بیست سال که مدرسه دولتی تبریز یا مظفریه دایر بوده است خدمات مهمی به معارف انجام داده و نخستین بنای فرهنگ بوسیله این مدرسه در تبریز گذاشته شده و در زمانی که در هیچ نقطه ایران (جز تهران) مدرسه نبوده است این مدرسه توانسته است اشخاص دانشمندی تربیت کرده بجامعه تقدیم دارد. فارغ التحصیلان این مدرسه به شغل‌های مهمی در ادارات لشکری و کشوری برگزیده شده‌اند که می‌توان اشخاص ذیل را از جمله ایشان نام برد :

میرزا اسماعیل خان ممتازالدوله، میرزا اسحق خان مفخم‌الدوله، میرزا نصرالله خان سیف‌الاطباء، دکتر جلیل خان صبوری (ناصرالحکماء)، میرزا جبار خان ارفع‌الحکماء، حاج میرزا مسعودخان عدل‌الملک، حاج میرزا مسعودطبیب، اسماعیل خان نجم‌الاطباء و مانند ایشان. اینک در خاتمه بحث نخستین مدرسه دولتی تبریز اسامی رؤسای مدرسه نام برده را که از سال ۱۹۲۴ تا سال ۱۳۱۴ ریاست کرده‌اند. در ضمن جدول ذیلا می‌نگاریم :

۱- میرزا جواد خن سرتیپ از سال ۱۲۹۳ تا سال ۱۲۹۵

۲- میرزا عباس خان از سال ۱۲۹۵ تا سال ۱۲۹۸
 ۳- » » » از سال ۱۲۹۸ تا سال ۱۲۹۹ رئیس در این دوره رئیس
 معلوم نیست.

۴- محمد حسن میرزا از سال ۱۲۹۹ تا سال ۱۳۰۱
 ۵- احمدخان سرتیپ از سال ۱۳۰۱ تا سال ۱۳۱۱
 ۶- ندیم‌باشی از سال ۱۳۱۱ تا سال ۱۳۱۳
 ۷- ناظم‌الملک از سال ۱۳۱۳ تا سال ۱۳۱۴
 از ۱۳۱۴ بی‌بعد دیگر خبری از معلم خانه تبریز یا مدرسه مظفری در دست
 نیست، و ظاهراً در همین سالها بوده که مدرسه مزبور به عللی تعطیل شده
 است.

درا فواه مشهور است که علت تعطیل مدرسه مزبور و انحلال آن فرود آمدن
 سقف یکی از کلاس‌های درس و مردن قریب سی‌تن از دانشجویان بزرگوار بوده
 است.^۱

مدارس دیگر - دومین مدرسه‌ای که در تبریز بعد از مدرسه دولتی «معلم
 خانه» یا دارالفنون مظفری افتتاح یافت مدرسه «رشدیه» است که مؤسس آن مرد مبارز
 و آزادیخواهی بنام حاج میرزا حسن رشدیه بود، و چون مدرسه‌ای را که او در
 تبریز بنیاد نهاد، نخستین مدرسه ابتدایی ایران است، از اینرو میرزا حسن رشدیه
 را بنابر حق تقدم پدر معارف ایران یا پیر معارف ایران خوانده‌اند و این مدرسه را
 در سال ۱۳۱۱ قمری در همان زمانی که مدرسه مظفری دایر بود در کوچه جبه‌خانه
 تبریز با اصول جدید تأسیس کرد. میرزا حسن رشدیه با ابتکاری که بکاربرد شیوه
 تازه‌ای برای تدریس الفباء فارسی که تا آنروز بطرز مشکلی درس داده می‌شد ابداع
 کرد، و تدریس زبان فارسی را برای دانش‌آموزان آسان نمود. مدرسه رشدیه در

اندك مدتی به پیشرفت های بزرگی نایل گشت و از سوی مردم تبریز مورد استقبال قرار گرفت، بعضی از ملایان عوام قریب آن روز که مخالف تعلیم و تربیت جدید بودند از روی حسد و نادانی با مرحوم رشیدیه به مخالفت برخاستند، و او را تکفیر کرده، بابی و بی دین خواندند چون اکثریت عوام از این ملایان جاهل حمایت می کردند، رشیدیه مجبور شد که دبستان خود را منحل ساخته، روانه پایتخت شود، و در آنجا به تأسیس مدرسه بپردازد.

سومین مدرسه در تبریز مدرسه کمال یا کمالیه است که در سال ۱۳۱۵ قمری بمدریت میرزا حسین کمال در محله لیل آباد افتتاح یافت. مدرسه کمال از اواخر سال ۱۳۱۵ تا اوایل سال ۱۳۲۱ بمدت ۵ سال و چند ماه دایر بود، ولی سرانجام گرفتار سر نوشت مدرسه رشیدیه شد، و مورد نهب و غارت ملانمایان و مردم عوام تبریز قرار گرفت. میرزا حسین کمال از بیم گزند دشمنان متواری گشت، و از تبریز به قفقاز (آذربایجان شوروی) مهاجرت نمود.

چهارمین مدرسه تربیت بود که به همت عده ای از دوستداران فرهنگ از قبیل مرحوم سید حسن تقی زاده، و سید حسن خان معرفت، معروف به عدالت، و میرزا محمد علی خان تربیت در سال ۱۳۱۷ در آن شهر تأسیس یافت.

مدیریت مدرسه با مرحوم سید محمد شبستری معروف به ابوالضیاء بود. این مدرسه در محل چاپارخانه نزدیک عالی قاپو افتتاح یافت، متأسفانه این مدرسه دوسه ماه بیشتر عمر نکرد، و بتحریک واعظی به نام سید محمد یزدی معروف به طالب حق که مدعی علم و برخلاف شخصی فتنه جو و هوچی بود بر چیده شد.

پنجمین مدرسه در تبریز مدرسه لقمانیه است، این مدرسه را مرحوم لقمان الممالک که پس از فراغت از تحصیل از پاریس به تبریز بازگشته بود در رجب سال ۱۳۱۷ قمری بنام لقمانیه افتتاح کرد. در اندك مدتی این مدرسه به ترقیات شگرفی نایل آمده و یکی از بهترین مدارس آنروز خاور میانه شد.

در آن مدرسه عده‌ای از فضلا و دانشمندان آن‌عصر به تدریس می‌پرداختند که از جمله ایشان شاعر معروف مرحوم سید صادق ادیب‌الممالک فراهانی است. که علاوه از شغل تدریس سمت نیابت ریاست را داشت، و ریاست مدرسه با شخص لقمان‌الملک بود. همچنین در این مدرسه مرحوم سید حسن تقی‌زاده، و میرزا محمدعلی خان تربیت و سرلشکر قاسم خان والی و میرزا مفتاح خان فخرادهم (فخرالطبباء) و مسیور و نارد، و مسیور و ویل فرانسوی تدریس می‌کردند. این مدرسه يك دبیرستان کامل محسوب می‌گردید، بقدری سطح آن بالا بود که دولت فرانسه گواهینامه آنرا معادل با تحصیلات متوسطه کامل شناخته بود. دانش‌آموختگان این مدرسه به خدمت ادارات دولتی گماشته می‌شدند. برنامه دروس این مدرسه عبارت از مواد: ادبیات فارسی، عربی، علوم دینی، تاریخ، جغرافیا، ریاضیات. فیزیک، شیمی، طبیعیات زبانهای فرانسه و انگلیسی، و روسی، تدریس بعضی از فنون مانند داروسازی، عکاسی، نقاشی. مدرسه لقمانیه باتمام این پیشرفته‌ها نتوانست بیش از چهار سال دوام بیاورد و مانند دیگر مدارس پیش از خود دچار حملات جهال و عوام و مردم مغرض گردید، و سرانجام در سال ۱۳۲۱ بدست اراذل و اوباش غارت شد، و تعطیل گشت. در سال ۱۳۲۳ پس از دو سال مرحوم لقمان‌الممالک به یاری چندین از دوستان فرانسوی و ایرانی خود دیگر باره موفق شد که آن مدرسه را از نواפתاح نماید، ولی از آن پس مدرسه دچار آشفتگی گردید، و از تدریس علوم مختلف و ادبیات فارسی و عربی در آن خودداری شد و فقط برای آموختن زبان فرانسه تخصیص یافت. مکاتب و مدارس دیگر معروف تبریز پیش از مشروطیت بترتیب مدارس ذیل بوده‌اند:

مکتب رشد و قدس به مدیریت حاج میرزا علی معروف به حاجی آخوند
ایروانی برادر بزرگ حاج میرزا حسن رشديه (۱۳۱۹-۱۳۲۵)، مدرسه بصیرت به
مدیریت میرزا احمد معروف به بصیرت (۱۳۱۹-۱۳۲۴)، دبستان ثریا به مدیریت

محمد علی خان پسر حاج میرزا عبدالله طبیب خوئی (۱۳۱۹-۱۳۲۱)، مدرسه جلالیت (سالاریه) بمدریت میرزا علی جلالیت (۱۳۲۰-۱۳۲۷)، مدرسه معرفت بمدریت عبدالله جهانشاهی (۱۳۱۹-۱۳۲۵)، مدرسه اقبال (۱۳۲۰-۱۳۳۱)، دبستان ارک به نفقه مرحوم خازن لشکر، مکتب حاج میرزا عبدالعلی معروف به حاجی مدیر، مدرسه رشیدیه بمدریت میرزا علی رشیدیه برادر مرحوم میرزا حسن رشیدیه که به احترام نام رشیدیه نام مدرسه خود را «شعبه رشیدیه» گذاشت (۱۳۲۲-۱۳۲۶).
مدرسه پرورش بمدریت میرزا رضا صحافزاده (۱۳۳۲-۱۳۳۶)، مدرسه سعادت بمدریت ابراهیم شمس (۱۳۲۲-۱۳۳۰)، مدرسه ادبیه بمدریت میرزا علی ادیب فلاحی (۱۳۲۲-۱۳۲۶)^۱.

مدارس خارجی قدیم تبریز - مدارس خارجی قدیم تبریز به دو فرقه مسیحی کاتولیک و پروتستان اختصاص داشت، بعلاوه یک مدرسه روسی نیز پیش از مشروطیت در تبریز تأسیس یافت. دانش آموزان این مدارس بیشتر ارامنه، و مسیحیان بودند.

از جمله این مدارس، مدرسه مموریال^۲ بود که نخستین مدرسه مبشران پروتستان آمریکائی در تبریز می باشد.

این مدرسه در سال ۱۸۸۴ مطابق با ۱۳۰۱ قمری در تبریز افتتاح شد، در این مدرسه علاوه بر مواد ابتدایی، دروس متوسطه نیز تدریس می شد. مدرسه مموریال متجاوز از پنجاه سال در تبریز دوام کرد. از معلمان آمریکایی معروف این مدرسه «هوارد باسکرویل» است که در نهضت مشروطیت ایران همگام آزادیخواهان شد، و در ۱۹ آوریل ۱۹۰۹ میلادی به تیر مستبدان تبریز کشته شد.

دیگر از مدارس خارجی تبریز پیش از مشروطیت مدرسه کاتولیک های فرانسوی

است که بنام «سن و نسان»^۱ خوانده می‌شد، این مدرسه در ۱۸۸۴ میلادی تأسیس و بعد از سالهای دراز در سال ۱۳۱۷ شمسی منحل گشت.

مدرسه روسی تبریز در پیش از مشروطیت «سوسنینانس» نام داشت. این مدرسه پس از دو سال جای خود را بیک مدرسه دیگر مختلط بنام «روسی و ایرانی» داد. و مانند دیگر مدارس خارجی به امر دولت ایران در سال ۱۳۱۷ منحل گشت.^۲

کتابهای درسی این دوره - پیش از مشروطیت چون هنوز کتابهایی درسی بطرز جدید تألیف نیافته بود غالباً کتابهای قدیمی تدریس می‌شد. مهمترین کتابهای درسی بقرار ذیل بود:

بدایة التعلیم، کفایة التعلیم، نهایة التعلیم، که کتب قرائت فارسی بود. کتاب علی، کتاب کوچک ابتدایی بود که هم قرائت و هم کتاب دینی بشمار میرفت. در صرف و نحو و قرائت عربی از کتابهایی مانند: قواعد الجلیه و مدارج القرائه استفاده می‌گشت.

در حساب از کتاب بسیط الحساب، و در هندسه از کتاب کفایة الهندسه استفاده می‌گردید. جامع عباسی، و نصاب الصبیان، و گاستان از قدیم همچنان تدریس می‌شد.

برای کلاس‌های اول ابتدایی کتابهای الفبای رشدیه، تعلیم الاطفال، و وظیفه الاطفال، تعلیم داده می‌شد قرائت قرآن کریم از کلاس دوم ابتدایی شروع می‌گردید. یکی از کتابهای معروف این دوره در آذربایجان «کلید ادبیات» بوده است.^۳

مدارس تبریز بعد از مشروطه - در انقلاب مشروطیت غالب مدارس تبریز

1- Saint - Vincent .

۲- تاریخ فرهنگ آذربایجان ص ۸۹-۹۰

۳- تاریخ فرهنگ آذربایجان ج ۱ ص ۸۷

با آزادیخواهان همگام بودند. نخستین مدرسه‌ای که پس از مشروطیت در تبریز افتتاح یافت مدرسه «نوبر» بود. این مدرسه به‌اهتمام چندتن از بازرگانان تبریز در بیستم شوال ۱۳۲۴ در محله «نوبر» گشوده شد.

مدرسه نوبر در سال ۱۳۲۶ هجری قمری با سه مدرسه دیگر ائتلاف کرده مدرسه واحدی بنام اتحادیه نوبر تشکیل دادند، پس از آن این ائتلاف برهم خورد، و بعدها مدرسه‌ای بنام «دب» تشکیل گردید.

نام بعضی از مدارس تبریز پس از مشروطیت بقرار ذیل است:

مدرسه ابتدایی چرن‌داب بمدریت میرزا علی اکبر خان دبیر السلطنه در ۱۳۲۵ قمری.

مدرسه اسلامیة شتر بان بمدریت میرزا حسین در ۱۳۲۵.

مدرسه فردوس در ۱۳۲۵ بمدریت سید صادق فردوس، مدرسه ارشاد در ۱۳۲۵ بمدریت میرزا مهدی ادیب، مدرسه مجد در ۱۳۲۵ بمدریت میرزا ابوالفتح، مدرسه مواسات در ۱۳۲۵ بمدریت میرزا محمد مواسات، مدرسه متحده در ۱۳۲۶، مدرسه اتحاد نوبر در ۱۳۲۶، مدرسه معرفت در ۱۳۲۶ بمدریت میرزا نقی صفایی، مدرسه ترقی در ۱۳۲۶ بمدریت میرزا محمد، مدرسه حقیقت در ۱۳۲۶ بمدریت میرزا حسن، مدرسه حقیقت و ترقی در ۱۳۲۶، مدرسه اتفاق در ۱۳۲۶، مدرسه حیات در ۱۳۲۶، مدرسه فیوضات در ۱۳۲۶ بمدریت ابوالقاسم فیوضات، مدرسه نجات ذوال ۱۳۲۶ بمدریت یوسف نجات، مدرسه افتخار در ۱۳۲۶ بمدریت سید ابوالقاسم افتخار حسینی، مدرسه حکمت در ۱۳۲۸ بمدریت حاج میرزا باقر حکمت، مدرسه شمس در ۱۳۲۸ بمدریت میرزا عبدالرحیم ساویر، مدرسه تمدن در ۱۳۲۹ بمدریت حبیب‌الله جاوید، مدرسه رشديه در ۱۳۳۰ بمدریت رضاقلی رشديه.

نخستین امتحان رسمی در تبریز - نخستین امتحان رسمی که همه مدارس

تبریز در آن شرکت کردند، و رسماً امتحان ششم ابتدایی دادند در سال ۱۳۳۴ قمری مصادف با خرداد سال ۱۲۹۵ شمسی بود در این امتحان قریب ۳۰۰ تن دانش آموز که در کلاس های ششم ابتدایی و اول و دوم و سوم متوسطه تحصیل می کردند و ناآنگاه امتحان ششم ابتدایی را نداده بودند شرکت نمودند. هیئت ممتحنه رسمی از طرف اداره معارف تعیین شد. امتحانات کتبی و شفاهی بعمل آمد، ولی با وجود زحماتی که در این راه کشیده شد به نخستین امتحان دهنندگان تصدیق رسمی داده نشد.

نخستین مدرسه متوسطه در تبریز - در ۲۱ صفر سال ۱۳۲۵ کد مصادف با اواخر قوس (آذرماه) ۱۲۹۵ شمسی بود بهمت عباس لقمان ادهم رئیس معارف آذربایجان مدرسه متوسطه ای بنام ولیعهد محمد حسن میرزا به اسم «محمدیه» تأسیس گردید که بعدها بنام فردوسی موسوم گشت؛ و فعلاً نیز دایر است. ریاست مدرسه در بدو تأسیس به آقای باقر طبعه واگذار گردید. این مدرسه متوسطه از بدو تأسیس تا مهر ۱۳۹۷ شمسی چهار کلاس داشت، و عدّه دانش آموزان آن به صد نفر می رسید. در سال ۱۳۹۸ آن مدرسه متوسطه ۶ کلاسه کامل گردید، و در خرداد ۱۳۹۹ نخستین دانش آموزان خود را بیرون داد. ریاست این مدرسه تا سال ۱۳۹۷ شمسی بعهده مرحوم ابوالقاسم فیوضات محول شد، و در سال ۱۳۹۷ وی بریاست معارف آذربایجان رسید، و بجای او مرحوم اسماعیل امیرخیزی در ۱۳۹۹ بریاست مدرسه انتخاب گردید.

نخستین رئیس معارف آذربایجان مرحوم عباس لقمان ادهم (اعلم الملك) بود که در سال ۱۳۳۰ هجری از طرف مرکز با این سمت به تبریز اعزام شد. پس از وی در سال ۱۳۹۹ مرحوم سعید سراج میر (حاج زکاء الدوله) به ریاست معارف آذربایجان منصوب گردید. پس از او مرحوم محمد علی تربیت در پائیز سال ۱۳۰۰ شمسی بریاست معارف آن استان برگزیده شد.

نخستین اقدام برای تربیت معلم - مرحوم تربیت اولین گام را برای تربیت

معلم در تبریز برداشت، و در سال ۱۳۰۱ بتمام معلمین مدارس ابتدایی که اغلب بدون مدرک تحصیلی به تدریس مشغول بودند اخطار کرد که همگی باید در کلاس‌های شبانه‌ای که در مدرسه متوسطه محمدیه (فردوسی) تشکیل خواهد شد حاضر شده، و آغاز به تحصیلات مرتبی نمایند. در این کلاس‌ها علاوه از علوم مقدماتی و ادبیات، اصول علم آموزش و پرورش نیز تعلیم داده می‌شد.

در زمان ریاست معارف مرحوم ابوالقاسم فیوضات، در سال ۱۳۰۳ شمسی نخستین کودکستان بنام «باغچه اطفال» در تبریز تأسیس شد. علاوه بر این در کودکستان مزبور مدرسه‌ای نیز برای لالها بمدیریت مرحوم جبار باغچه‌بان تشکیل گشت.

مدرسه کوران - مدرسه کوران در تبریز توسط يك مبعیون آلمانی در ۱۳۰۵
شمسی تأسیس یافت. این اقدام مورد استقبال مردم قرار گرفت. در این مدرسه تعلیم نوشتن توسط خط بین‌المللی برای کوران بکار می‌رفت. این خط را با الفبای فارسی تطبیق کرده، به کوران می‌آموختند. مواد درسی این مدرسه عبارت از خواندن و نوشتن و دیکته، و انشاء، و حساب، و تاریخ، و جغرافیا، و فیزیک، و جانورشناسی، و مجسمه‌سازی، و رسم و نقاشی و بعضی از علوم از قبیل روانشناسی، علم تعلیم و تربیت بود. این مدرسه هم پسرانه و هم دخترانه بود، و برای هر ماده درسی کتاب مخصوصی داشتند که بالمس انگشتان از روی آن می‌خواندند. این مدرسه تا ۱۳۱۵ دایر بود و پس از رفتن مبعیون آلمانی از تبریز بحال رکود درآمد، و کم‌کم از میان رفت.

مدارس متوسطه تبریز در سال ۱۳۰۵ - در این سال يك مدرسه متوسطه

شش کلاسه پسرانه دولتی، و يك مدرسه متوسطه شش کلاسه پسرانه تجارت، و يك مدرسه متوسطه دخترانه شش کلاسه بنام «دوشیزگان نوبر»، و يك مدرسه يك کلاسه صنایع مستظرفه (هنرهای زیبا) وجود داشت، که جمعاً چهار باب مدرسه میشود.

مدارس متوسطه ملی نیز سه باب بنام های : تمدن و حکمت ، و رشدیه بودند .

دارالمعلمین و دارالمعلمات تبریز - در زمان ریاست معارف دکتر احمد خان محسنی (عمادالملک) که از تیرماه ۱۳۰۵ تا خرداد ۱۳۱۲ بطول انجامید گام های بلندی در پیشرفت معارف تبریز و آذربایجان برداشته شد .

دکتر محسنی برای اینکه عده ای از دانش آموزان پسر و دختر را برای معلمی در آینده تربیت کند، به تأسیس دو باب مدرسه یکی دارالمعلمین برای پسران و دیگری دارالمعلمات برای دختران اقدام کرد . دارالمعلمین تبریز در آغاز در عمارت اداره معارف تأسیس ، و فقط دو کلاس ابتدایی پنجم و ششم و یک کلاس متوسطه داشت ، و برنامه آن مطابق برنامه دارالمعلمین تهران در آن تاریخ بود . دارالمعلمات نیز در ابتدا مانند دارالمعلمین عبارت بود از دو کلاس پنجم و ششم ابتدایی ، و یک کلاس اول متوسطه که کم کم با مرور سالها قسمت ابتدایی آن حذف ، و تبدیل به یک مدرسه متوسطه پنج کلاسه شد . این دو مدرسه پس از پنج شش سال از تاریخ تأسیس خود توانست عده ای معلم تربیت کند که در مدارس تبریز مشغول بکار شدند .

امتحان طلاب علوم دینی - یکی از اقدامات سودمند دوره ریاست عماد الملک محسنی ، توجه به تحصیلات طلاب علوم دینی بود . تا این تاریخ دوات در تحصیل طلاب نظارتی نداشت ، در سال ۱۳۰۷ بد تقلید از تهران بناد که از طلاب علوم دینی نیز امتحانی بعمل آید ، و در اردیبهشت همان سال این امتحان عملی شد . مواد امتحانی مشتمل بر دروس ذیل بود : فارسی (دیگته و قرائت و انشاء) ، عربی (شرح جامی و مغنی) ، معانی و بیان (جواهر البلاغه) ، فقه (شرایع ، شرح لمعه) ، اصول (معالم) ، فلسفه (گوهر مراد) ، منطق (حاشیه ملا عبدالله) ، حساب (خلاصه الحساب) هندسه (اقلیدس) یا حساب و هندسه جدید .

کم کم کلاس های طلاب دینی در مدرسه صادقیه تشکیل شد ، و حجره های آن

مدرسه تعمیر گردید، و حقوقهای معین از محل اوقاف بمدرسین و محصلین داده می شد، و مدرسه مزبور بصورت دبیرستان معقول و منقول درآمد.

آمار مدارس تبریز در سال ۱۳۰۸ - در خرداد این سال دومدرسه متوسطه

پسرانه و دومدرسه متوسطه دخترانه دولتی، و شش مدرسه متوسطه ملی و هفت مدرسه پسرانه ملی و هفت مدرسه ابتدائی دولتی پسرانه، و شش مدرسه ابتدایی دخترانه دولتی، و نوزده مدرسه پسرانه ابتدایی ملی، و چهار مدرسه دخترانه ابتدایی ملی، و چهار مدرسه ابتدایی پسرانه ارمنی بصورت مختلط، و سه مدرسه ابتدایی پسرانه خارجی، و دومدرسه ابتدایی دخترانه خارجی وجود داشت. که جمعاً ۴۱ مدرسه پسرانه و ۱۴ مدرسه دخترانه با ۶۶۸۴ پسر دانش آموز، و ۲۲۹۰ دختر دانش آموز در آن شهر مشغول بکار بود. گذشته از آن نه مکتب و پنج مدرسه طلبه نشین در آن شهر وجود داشت.

نخستین مدرسه صنعتی آذربایجان در زمان ریاست معارف دکتر محسنی در آبانماه ۱۳۱۰ در تبریز افتتاح یافت.

بنای دانشسرای دختران - بنای دانشسرای دختران، در زمان ریاست معارف

آقای احمد سعیدی در ۱۳۱۲ در محله مهادهمین در حیات وسیع مسجد استادشاگرد آغاز شد. آقای سعیدی از بدو ورود خود به تبریز به این امر آغاز کرد. این بنا در تابستان ۱۳۱۳ بعد از یکسال به پایان رسید، ولی ساختمان و تکمیل بناهای منضم به آن تا سال ۱۳۱۶ در زمان ریاست معارف آقای ذوقی بطول انجامید.

دانشسرای پسران - دانشسرای پسران در سال ۱۳۱۳ در تبریز تأسیس گردید.

پس از آنکه دارالمعلمین سابق تبدیل بیک دبیرستان بنام شمس شد، بناچار دانشسرای مقدماتی پسران تأسیس یافت. دانشسرای مقدماتی پسران متوقفاً در محل دبیرستان شمس افتتاح یافت. برای محل دانشسرای پسران محوطه وسیعی که سابقاً سبزه بازخانه

بود در نظر گرفته شد، و روز ۲۳ خرداد ۱۳۱۵ در زمان ریاست فرهنگ رضای فهیمی نخستین سنگ بنای آن بنام ولیعهد گذارده شد. این بنا در زمان ریاست معارف آقای حسن ذوقی در ۱۳۱۸ پایان رسید، و از جمله ابنیه زیبای شهر تبریز بشمار میرود.

نظر کلی به فرهنگ آذربایجان در دوره رضاشاه - در سال ۱۳۰۰ شمسی

فقط يك مدرسه متوسطه کامل پسران که محل آن در تبریز بود در آذربایجان وجود داشت که شمار دانش آموزان آن از ۱۵۰ تن تجاوز نمی نمود. برائپیشرفت سریع فرهنگ در سراسر کشور در خرداد ۱۳۲۰ عده دبیرستانها و دانشسراهای پسران و دختران در آذربایجان به ۴۲ باب بالغ گردید، وعده دانش آموزان به ۴۰۰۰ نفر رسید. در سال ۱۳۰۰ شمسی در سراسر آذربایجان يك کلاس اکابر رسمی موجود نبود، در صورتی که در سال ۱۳۲۰ در تمام آذربایجان ۲۵۰ کلاس اکابر به ۲۵ هزار دانشجو وجود داشت.

در سال ۱۳۰۰ کلیه دانش آموزان مدارس ومکاتب به ده هزار نفر نمیرسید، در صورتیکه در سال ۱۳۲۰ عده دانش آموزان مدارس آذربایجان بر ۶۰ هزار نفر بالغ شد. در سال ۱۳۰۰ يك ساختمان برای مدرسه در آذربایجان وجود نداشت، در صورتی که در سال ۱۳۲۰ ساختمانهای فراوانی برای دبستانها و دانشسراها بنا گردید.

پس از واقعه شهریور ۱۳۲۰ اوضاع آذربایجان برائراشغال شدن توسط قوای بیگانه آشفته گشت، و رؤسای جدیدی پس از مرحوم رضا فهیمی بنام های: فضل الله سلیمی، ملکزاده، اسماعیل امیرخیزی ومحمدیزدانفر، یکی پس از دیگری برسرکار آمدند. آذربایجان در این زمان آستان حوادث بود، و آرامش پیش از طوفان را می گذرانید. تا اینکه دوره تسلط متجاسرین فرارسید.

فرهنگ در دوره فرقه دمکرات - از ۲۱ آذر ۱۳۲۴ تا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ آذر بایجان بدست فرقه دمکرات یا متجاسرین بود. کلیه ادارات از طرف افراد آن فرقه اشغال و خود مختاری آذر بایجان اعلام گردید. در این هنگام محمد میر یا بنام وزیر فرهنگ یا باصطلاح خودشان «معارف وزیری» منصوب شد. در این زمان از طرف خانه فرهنگ شوروی مدرسه‌ای روسی در تبریز تأسیس شده بود، و معلمان این مدرسه از قفقاز فرستاده شده بودند.

«معارف وزیری» یا وزیر معارف فرقه دمکرات بخشنامه‌ای بزبان ترکی صادر کرد که بعد از این تمام دروس باید به زبان ترکی آذری تدریس شود. چون کتابهای ترکی هنوز نوشته نشده بود در آغاز از مدارس ابتدایی شروع کرده و در مدت چند ماه کتب ابتدایی را بزبان ترکی آذری تألیف کردند. زبان فارسی در کلاس‌های دبیرستان ماند و مانند یک زبان بیگانه تدریس می‌شد. تمام بخشنامه‌های فرهنگی و ادارات و اعلانات بزبان ترکی آذری بود، تابلوهای مدارس نیز عوض شد و به عبارات ترکی نوشته شد.

از کارهایی که در این مدت در تبریز انجام گرفت افتتاح دانشگاه آذربایجان یا بقول خودشان «آذربایجان او نور سیمه‌سی» در تبریز بود. محل این دانشگاه را در عمارت دانشسرای پسران تعیین کردند، و دکتر جهانشاهلو بریاست دانشگاه تعیین شده و چند تن دکتر و دبیران دبیرستان را که اعضای فرقه بودند به استادی تعیین نمودند، و این وضع تا ورود قشون دولتی در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به تبریز ادامه داشت، و پس از بیرون راندن متجاسرین تبریز و آذربایجان بوضع سابق بازگشت.

اوضاع فرهنگ تبریز از سال ۱۳۲۶ - در سال ۱۳۲۶ از محل اعانه‌آهالی و عوارض گمرکی دبیرستان مجللی ساخته شد و در سال ۱۳۲۹ به اتمام رسید، و بنام منصور استاندار وقت آذربایجان به اسم دبیرستان منصور نامیده شد. پس از رفتن دموکراتها در دی ماه ۱۳۲۵، آقای عبدالحسین صادقی نژاد بریاست فرهنگ تبریز از مرکز اعزام شد، و تا اوایل شهریور ۱۳۲۹ بدین سمت در آذربایجان باقی بود. پس از عزیمت

آقای صادقی نژاد، آقای علی دهقان که از صاحبمنصبان لایق و کاردان وزارت فرهنگ بود در مهرماه سال ۱۳۲۹ بریاست فرهنگ آذربایجان برگزیده شد. در زمان وی اقدامات مجدانه‌ای در پیشرفت فرهنگ آذربایجان انجام گرفت، و کودکانها، دبستانها، دبیرستانهای بسیاری افتتاح گشت، و ساختمانهای تازه‌ای برای محل دبستان بنا شد. این دبستانها غالباً در اراضی و قبرستانهای متروک ایجاد شد.

تا پیش از آقای دهقان آموزشگاه حرفه‌ای در تبریز وجود نداشت، دبیرستان صنعتی منحصر به هنرستان بود که در سابق جزء وزارت پیشه و هنر بود و اخیراً به وزارت فرهنگ منتقل گردید. آقای دهقان با استفاده از اعتبار سازمان برنامه به تأسیس دوباب آموزشگاه حرفه‌ای اقدام نمود که یکی دبیرستان حرفه‌ای دختران و دیگر دبیرستان حرفه‌ای پسران است^۱.

مراکز مختلف تربیت معلم در تبریز

۱- مرکز آموزش راهنمایی تحصیلی روزانه تبریز که دانشجویان آن از دیپلمه‌های آزاد انتخاب می‌شوند، و پس از دو سال کارآموزی در دوره سه ساله راهنمایی به تدریس می‌پردازند. (تعداد سهمیه آذربایجان شرقی و غربی مجموعاً ۲۵۰ نفر است).

۲- مرکز آموزش راهنمایی تحصیلی شبانه تبریز که از معلمان شاغل دبستانهای تبریز انتخاب، و پس از نه ماه کارآموزی در آن، و گذراندن امتحانات پایان سال مجاز هستند در کلاس‌های سه ساله راهنمایی به تدریس بپردازند. (تعداد سهمیه ۲۵۰ نفر).

۳- دانشسرای مقدماتی دختران تبریز که از دانش‌آموزان واجد شرایط روستاهای آذربایجان شرقی انتخاب می‌شوند، و پس از دو سال به روستاها برمیگردند، و در کلاس‌های ابتدایی تدریس می‌کنند.

۴- دانشسرای مقدماتی پسران تبریز که تعداد سهمیه هر سال ۸۰ نفر که از

داوطلبان روستاها انتخاب و مانند دختران پس از دو سال تحصیل در روستاها مشغول تدریس می‌شوند. از سال ۱۳۵۰ شمسی دانشسراهای سراسر استان آذربایجان شرقی در تبریز جمع می‌شوند تا دانش آموزان از امکانات تربیتی و آموزشی بیشتری برخوردار گردند.

آمار دانش آموزان تبریز در سال ۵۰ - ۱۳۴۵ - در این دوره ۵۸۹۶۶ پسر، و ۳۵۸۶۳ دختر که جمعاً ۹۴۸۲۹ تن می‌شوند در دبستانهای تبریز مشغول به تحصیل بودند.

۱۹۳۰۸ پسر، و ۸۲۹۸ دختر که جمعاً ۲۷۶۰۶ تن میشوند در دبیرستانها به تحصیل اشتغال داشتند.

بعلاوه تعداد ۲۶۶ تن دانش آموز پسر در دبیرستان بازرگانی، و ۲۳۸ تن در دبیرستان کشاورزی، و ۳۴۳ تن پسر، و ۱۶۷ تن دختر درسه دبیرستان حرفه‌ای، و ۶۳۳ تن پسر، و ۴۰ تن دختر درسه هنرستان، و ۴۵۶ تن پسر، و ۳۷۸ تن دختر درسه دانشسرا به تحصیل می‌پرداختند.

از اینها گذشته، ۲۴۳۴ تن پسر و دختر به ۳۱۰ کودکستان سپرده شده بودند. هنرستان صنعتی پسران تبریز - این هنرستان به دو بخش روزانه و شبانه تقسیم می‌شود، و هنرجویان درسه قسمت برق، فلزکاری، اتومکانیک، مشغول تحصیل و کارند.

دسته اول روزانه ساعت کارشان از هفت و نیم صبح آغاز شده، به دو و سه ربع بعد از ظهر خاتمه می‌پذیرد. برنامه دسته دوم از سه بعد از ظهر شروع، و در ساعت نه خاتمه می‌یابد. جمع کل هنرجویان نوبت اول و دوم هنرستان در سال تحصیلی ۵۰ - ۴۹ بالغ بر ۸۳۰ نفر بوده است، که اگر تعداد ۴۳۹ نفر دانشجویان انستیتو تکنولوژی نیز با آنها اضافه شود جمعاً ۱۲۶۹ نفر خواهند بود.

بمنظور توسعه و تکمیل ساختمان کارگاهها و کلاس‌های درسی برای پذیرفتن

تعداد بیشتر هنر جو در سال تحصیلی ۵۰ - ۱۳۴۹ ساختمان دو باب کارگاه بمساحت زیر بنای ۱۳۸۲ متر مربع که از سال پیش آغاز شده بود برای تحویل به بخش فلز کاری و جوشکاری آماده شد.

ضمناً ساختمان جدید انستیتو تکنولوژی بمساحت زیر بنای ۳۵۸ متر مربع در دو طبقه که جمعاً ۷۱۶ متر مربع می شود تکمیل، و در ایام جشن های ۲۵۰۰ ساله افتتاح گردید.

در سال ۱۳۵۰ انستیتو تکنولوژی، و دبیرستان بازرگانی تبریز به ساختمان جدید دولتی منتقل شد، و وسایل تحصیلی آن از قبیل ماشین های چاپ و تحریر، و دستگاه های الکترونیکی افزوده شد.

آموزشگاه دانش آموزان استثنایی تبریز - این آموزشگاه مشتمل بر يك باب آموزشگاه دختران کر و لال و يك باب آموزشگاه دانش آموزان نابینای دختر و پسر، و يك باب آموزشگاه متوسطه دانش آموزان نابینای باشد. علاوه بر خیاطی، و گلدوزی، و بافندگی که به دختران کر و لال تعلیم داده می شود، کلاس آرایش نیز دایر گردیده، و حصیر بافی، و بورس سازی و موسیقی نیز بآنان تعلیم داده می شود.

دانشگاه تبریز

تاریخ تعلیمات عالیّه جدید در آذربایجان به بیش از يك قرن می رسد. مادر صفحات پیش در باره دارالفنون تبریز که آنرا مدرسه مظفریه یا معلم خانه نیز می گفتند بنحو مستوفی بحث کردیم. بطوریکه از سالنامه های قدیم برمی آید يك دانشکده طب و نظام در سال ۱۲۹۳ قمری در تبریز وجود داشته است. دارالفنون تبریز یا مدرسه مظفریه در آن تاریخ پزشکان حاذقی تربیت کرد، و معروف ترین پزشکان شهر تبریز تا نیم قرن پیش طبیبان فارغ التحصیل از این مدرسه عالی بودند.

۱ - یادنامه جشن شاهنشاهی ایران از انتشارات کل آموزش و پرورش آذربایجان شرقی،

مهر ماه ۱۳۵۰ صفحات ۲۳۰ - ۲۳۱، و ۲۶۹ - ۲۷۲، و ۲۸۶ - ۲۹۰، و ۲۹۱ - ۲۹۲

بعد از انحلال دارالفنون تبریز دیگر تا سال ۱۳۲۴ مدرسه عالی در تبریز افتتاح نشد .

چنانکه گفتیم در زمان تسلط پیشه‌وری، و فرقه متجاسر دمکرات بر آذربایجان به یاری دولت شوروی مدرسه‌ای عالی بنام او نیورسیته آذربایجان در تبریز از طرف فرقه دمکرات افتتاح گردید که بیشتر جنبه تبلیغاتی، و حزبی داشت . پس از سرکوبی متجاسران در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ بر اثر تقاضای مکرر مردم تبریز دولت مرکزی بفرمان افتاد که دانشگاهی در آن شهر باز نماید .

تاریخچه دانشگاه تبریز :

در روز دوشنبه چهارم دیماه ۱۳۲۵ شمسی کمیسیونی با حضور چند تن از استادان اعزامی تهران، و آقای صادقی نژاد رئیس فرهنگ آذربایجان در دانشسرای مقدماتی تبریز تشکیل شد . پس از گفتگو اعلامیه‌ای تنظیم یافت که بایسد آن را نخستین پایه ایجاد دانشگاه تبریز دانست .

اعضای این کمیسیون عبارت از آقایان: دکتر اقبال، و مرحوم دکتر حبیبی، و دکتر خانبا با بیانی، و صادقی نژاد بودند . متعاقب آن در تاریخ دوم شهریورماه ۱۳۲۶ تصویب نامه‌ای که طرح آن از طرف آقای دکتر عیسی صدیق تهیه شده بود بشرح زیر از تصویب هیئت وزیران گذشت :

«نظر بلزوم فوری تأسیس دانشگاه تبریز، از تاریخ این تصویب نامه تا دوم ماه بهوزیر فرهنگ اختیار داده می شود که برای دانشگاه تبریز رؤسا، و معلمین بقراری که در این تصویب نامه مندرج است استخدام، و بمنظور تأسیس آن دانشگاه طرح قانونی لازم تهیه و برای تصویب بمجلس شورای ملی تقدیم نماید» .

بر اثر اقدامات دکتر عیسی صدیق وزیر فرهنگ وقت در آبانماه ۱۳۲۶ رسماً دانشگاه تبریز تأسیس یافت . در این تاریخ دانشگاه تبریز عبارت بود از يك دانشكده ادبیات به ریاست آقای دکتر خانبا با بیانی، و يك دانشكده پزشکی به ریاست مرحوم

دکتر حبیبی .

در آغاز افتتاح (آبان ۱۳۲۶) دانشکده پزشکی تنها دارای شعبه پزشکی بوده، و هفتاد تن دانشجو در سال اول آن مشغول به تحصیل شدند . در همین تاریخ دانشکده ادبیات از سه شعبه زبان، و ادبیات فارسی، و تاریخ و جغرافیا تشکیل یافت، و هشتاد و سه نفر دانشجو در آن ثبت نام کردند، بنابراین دانشگاه تبریز در تاریخ بیستم آبانماه ۱۳۲۶ با تخصیص ۶ میلیون ریال برای تأسیس دانشکده های آن افتتاح شد، و در بدو افتتاح ۱۵۳ دانشجو داشت که در دانشکده های پزشکی ، و ادبیات به تحصیل می پرداختند.

در آن تاریخ ساختمانی مخصوص دانشگاه وجود نداشت، بلکه اداره فرهنگ آذربایجان در محل دانشسرای مقدماتی دو اطاق برای این دو دانشکده اختصاص داده بود که در آنجا آغاز بکار کردند . سپس بموجب قانون ۲ خرداد ۱۳۲۸ که از تصویب مجلس شورای ملی گذشت دانشگاه تبریز مانند دانشگاه تهران دارای شخصیت حقوقی گردید ، و به موجب همان قانون مشمول تمام قوانین و مقررات و آیین نامه های دانشگاه تهران شد .

در تاریخ ۲۶ اسفند ۱۳۲۷ آموزشگاه عالی مامائی و پزشکیاری افتتاح و ضمیمه دانشگاه تبریز گردید .

در بیستم مهرماه ۱۳۲۹ شعبه دانشسرای عالی در دانشکده ادبیات تأسیس شد. پس از درگذشت مرحوم دکتر حبیبی، آقای دکتر خانبا با بیانی در سال ۱۳۲۷ به ریاست دانشگاه منصوب شد، و در شهریور ۱۳۳۰ آقای دکتر منوچهر اقبال استاندار وقت آذربایجان با حفظ سمت به ریاست دانشگاه رسید . در بهمن ماه ۱۳۳۰ آقای دکتر محمد سجادی استاندار وقت آذربایجان مقام ریاست دانشگاه را نیز یافت . پس از یکماه آقای دکتر محسن هشترو دی استاد دانشگاه تهران به تبریز اعزام ، و به ریاست دانشگاه منصوب شد .

دوره ریاست آقای دکتر هشتروودی يك سال طول کشید، و در اسفند ۱۳۳۱ از ریاست استعفا، و آقای اردلان استاندار وقت سرپرست دانشگاه تبریز گردید. در شهریور ۱۳۳۲ آقای دکتر شفیع امین رئیس دانشکده پزشکی به ریاست دانشگاه تبریز منصوب شد. پس از آقای دکتر شفیع امین دکتر بازرگان استاد دانشگاه تهران، ریاست دانشگاه تبریز را پذیرفت. در دوره او ساختمانهای جدید دانشکدههای پزشکی و کشاورزی و بیمارستان پهلوی تبریز انجام یافت. پس از وی آقای دکتر منتصری به ریاست منصوب شد. در زمان وی همه دانشکدههایی که در بیرون از بنای تازه دانشگاه در خانههای اجاری جای داشتند بمحل عظیم و جدید دانشگاه انتقال یافتند. پس از آقای منتصری آقای دکتر منوچهر تسلیمی استاد دانشسرای عالی تهران در سال ۱۳۴۸ به ریاست دانشگاه تبریز منصوب شد. در طی این مدت تحولات بزرگی در دانشگاه تبریز پدید آمده است. تعداد دانشجویان دانشگاه از ۱۵۰۰ تن به ۷۰۰۰ تن رسیده است. علاوه بر این تعداد ۷۵۰ دانشجوی در کلاسهای شبانه و ۲۷۰ دانشجوی برای نخستین بار در دوره لیسانس انستیتوهای مربوطه مشغول تحصیل میباشند.

دانشگاهی که روزی در دواطاق تشکیل شده بود امروز ده کوی دانشجویی دارد که در حدود ۱۸۰۰ دانشجو در این کویها ساکن هستند، و دانشجویانی هستند که از نقاط دیگر کشور در این دانشگاه پذیرفته شدهاند. بودجه دانشگاه تبریز از ۴۵۰ میلیون ریال در سال تجاوز میکند، اداره انتشارات و روابط دانشگاهی که بیش از ۶ سال از فعالیت آن نمیگذرد تاکنون موفق شده است در حدود ۱۵۰ جلد کتاب علمی و پرارزش انتشار دهد. از لحاظ بورسهای تحصیلی بر حسب قرار داد منعقد شده بین اداره همکاریهای فنی دولت فرانسه و دانشگاه تبریز از فارغ التحصیلان دانشکدههای کشاورزی و فنی ۷ نفر برای ادامه تحصیل و تکمیل معلومات به فرانسه اعزام شدند، و بدین ترتیب شمار افرادی که از بدو قرارداد تا این تاریخ

از بورسهای واگذاری دولت فرانسه استفاده کرده‌اند، به ۴۰ تن می‌رسد. بورس‌های مزبور که در رشته‌های مختلف دانشگاه به تحصیل می‌پردازند پس از اتمام تحصیلات، و مراجعت به کشور وارد کادر علمی دانشگاه می‌گردند. از لحاظ آزمایشگاه، دانشگاه تبریز در حدود ۴۰ آزمایشگاه مجهز در رشته‌ها و دانشکده‌های مختلف دارد.

در دانشگاه تبریز بیش از ۶۰ استاد خارجی جهت تدریس رشته‌های مختلف علوم استخدام شده‌اند. روش آموزشی دانشگاه بر اساس سیستم واحدی است. بدین معنی که دانشجویان برای اخذ یکی از درجات تحصیلی دانشگاهی باید واحدهای درسی معین آن رشته را تحصیل نموده، و در امتحانات مربوط پذیرفته شده باشند.

دانشکده‌های دانشگاه تبریز - دانشگاه تبریز اکنون دارای دانشکده‌های

زیر است:

پزشکی، ادبیات، کشاورزی، فنی، علوم داروئی و آزمایشگاهی، دانشکده علوم تربیتی، آموزشگاه عالی پرستاری.

۱- دانشکده پزشکی شامل رشته پزشکی و طب است.

۲- دانشکده ادبیات و علوم انسانی شامل رشته‌های لیسانس ادبیات فارسی، تاریخ، جغرافیا، زبان انگلیسی، و فرانسه، روان‌شناسی، علوم تربیتی، و فوق لیسانس رشته‌های زبان و ادبیات فارسی.

۳- کشاورزی شامل رشته‌های تخصصی خاک‌شناسی، آبیاری، و آبادانی و ماشین‌آلات، باغبانی، و کشاورزی عمومی.

۴- فنی شامل رشته‌های راه و ساختمان، برق و مکانیک.

۵- علوم شامل رشته‌های لیسانس فیزیک، شیمی، ریاضیات، زیست‌شناسی، و فوق لیسانس شیمی.

۶- علوم داروئی و آزمایشگاهی شامل رشته‌های لیسانس علوم داروئی، و

علوم آزمایشگاهی و بقایای دکترای داروسازی .

۷- علوم تربیتی روزانه شامل رشته‌های خانه‌داری، کتابداری، شیمی طبیعی، ریاضی، فیزیک، علوم طبیعی .

۸- شبانه علمی و ادبی شامل رشته‌های ادبیات فارسی، زبان خارجه، شیمی، طبیعی، ریاضی و فیزیک. زمین‌شناسی، زیست‌شناسی، کتابداری، جغرافیا، انگلیسی، روانشناسی و علوم تربیتی

۹- آموزشگاه عالی پرستاری شامل رشته پرستاری و دوره تکمیلی آن

۱۰- شبانه فنی شامل رشته‌های: برق، مکانیک، راه و ساختمان، ماشین‌های کشاورزی، نساجی، محیط زیست، علوم آزمایشگاهی، تولید و صنعت، علوم اداری و بازرگانی .

مساحت دانشگاه ۴۱۴۵۰۰ مترمربع است که در این فضای وسیع، هیجده عمارت عالی در بالای تپه‌ای مشرف بر باغات شهر ساخته شده، بطوری که سرخاب در دست راس و کوه سهند در دست چپ آن قرار دارد .

مدت آموزشی در هر دانشکده - مدت آموزشی دانشکده پزشکی هفت

سال برای اخذ دکترای، و مدت آموزشی ادبیات و علوم، و کشاورزی، و علوم دارویی و آزمایشگاهی، و علوم تربیتی ۴ سال برای اخذ درجه لیسانس، جهت فوق لیسانس ادبیات مدت ۲ سال، و دانشکده فنی ۴ سال برای اخذ درجه لیسانس، و یک سال جهت اخذ درجه فوق لیسانس، آموزشگاه عالی پرستاری سه سال جهت اخذ مدرک معادل لیسانس.

برنامه‌های آموزشی جدید - کلیه دانشکده‌ها با گروه‌های آموزشی خود

در سطح‌های متناسب با تعلیمات دانشگاهی مشغول به فعالیت‌های علمی هستند . .
در اجرای برنامه‌های آموزشی اساتید دانشگاه که مرکب از استادان محلی، و استادان دانشگاه تهران، و استادان خارجی: (هندی، انگلیسی، امریکائی، فرانسوی، پاکستانی) میباشند فعالیت‌های تعلیماتی خود را با استفاده از تجهیزات، و وسایل

آموزشی، و آزمایشگاهی که در ساختمان‌های جدید دانشگاه مهیا و آماده گردیده است بکار می‌برند.

دانشگاه تبریز دارای کتابخانه مرکزی معظمی بالغ بر یکصد هزار جلد کتاب، و کتابخانه‌های اختصاصی برای هر کدام از دانشکده‌ها می‌باشد، بعلاوه دانشگاه تبریز دارای بیمارستان عظیم و مجهزی است که در محوطه دانشگاه قرار داشته، و وابسته به آن می‌باشد.

کتابخانه‌های تبریز

در تبریز تأسیس کتابخانه و قرائت خانه سابقه ممتدی دارد. هر موقعی که عده‌ای از روشنفکران دوره گرد آمده یا انجمنی تأسیس کرده‌اند، و یا روزنامه یا مدرسه‌ای تشکیل داده‌اند، در صدد برآمده‌اند که برای استفاده عمومی کتابخانه، و قرائت خانه‌ای ترتیب دهند.

از کتابخانه‌های قدیم دوره اسلامی که در تبریز بگذریم، قدیمی‌ترین قرائت خانه، و کتابخانه عمومی که در قرن اخیر در تبریز تأسیس شد، کتابخانه و قرائت خانه‌ای است که در سال ۱۳۱۲ قمری جنب مکتب خانه ارك بوسییه مرحوم خازن لشکر تأسیس گشت. کتابداری این کتابخانه را مرد دانشمندی بنام شریعتمدار عهده‌دار بود. این کتابخانه عمومی بود، و هر کس می‌توانست قبض داده کتاب امانت را بگیرد، و پس از مطالعه آن را مسترد دارد، و قبض خود را دریافت کند. پس از این کتابخانه سالهای متمادی نام قرائت خانه، و کتابخانه در تبریز شنیده نمی‌شود، و در سالنامه‌ها و جراید، و مجلات آن دوره درباره کتابخانه و قرائت خانه‌ای ذکری نمی‌کنند. ظاهراً قرائت خانه دیگری که بعدها کسب اهمیت کرده است قرائت خانه نشر معارف است که در سال ۱۳۳۷ قمری تأسیس شد. این قرائت خانه بوسیله جمعیت نشر معارف در محل جمعیت کوچه مقابل ارك علی‌شاه که موسوم به کوچه قرائت خانه است تأسیس گردید.

کتابخانه تربیت - کتابخانه تربیت در سال ۱۳۰۰ شمسی توسط مرحوم محمد علی تربیت تأسیس یافت. بیش از یکسال از تاریخ تأسیس آن نگذشته بود که تعداد کتب آن به ۲۰۰۰ جلد، و پس از سه سال بر پنج هزار جلد بالغ گردید. این کتابخانه در سالهای اول تأسیس به نام «کتابخانه و قرائت‌خانه دولتی تربیت» معروف و موسوم گشت. بر اثر فعالیت‌های مداوم شادروان محمد علی تربیت کتاب‌های مؤسسات دولتی به این کتابخانه برده شد. از آن جمله در سال ۱۳۰۳ شمسی ۲۵۰۰ جلد کتب راه‌آهن آذربایجان یکجابه کتابخانه تربیت انتقال یافت. همچنین مرحوم حاج محمد علی بادامچی تعداد ۵۰۰ جلد کتب نفیس کتابخانه خود را بدانجا وقف نمود. نخستین فهرست چاپی این کتابخانه در سال ۱۳۰۳ تهیه شد. دومین فهرست کامل آن در سال ۱۳۲۷ باهتمام آقای محمد علی فرزانه بچاپ رسید. فهرست نسخ خطی آن نیز بسال ۱۳۲۹ بکوشش دانشمند مرحوم حاج محمد آقانه‌جوانی به‌حلیه طبع درآمد. در ظرف ۲۴ سال عده کتب موجودی کتابخانه به ۱۰ هزار جلد بالغ گردید. از آن پس توجه شایانی به این کتابخانه نشد، و ترقی نکرد، و فعلا عدد کتابهای آن به ۱۲ هزار جلد میرسد.

عمارت فعلی کتابخانه تربیت در سال ۱۳۱۲ ساخته شد، و بنای آن جنب دانشسرای پسران است. این ساختمان مشتمل بر تالار بزرگ قرائت‌خانه، و یک تالار کوچک و دواطاق، و یک مخزن کتاب میباشد. اداره فرهنگ و هنر آذربایجان اقدام به تجدید بنای آن کرده، و امید میرود بزودی ساختمان تازه آن افتتاح گردد.

کتابخانه ملی تبریز - هسته مرکزی کتب این کتابخانه، کتابهای اهدائی مرحوم حاج محمد آقانه‌جوانی، و برادر کوچک او حاج حسین آقانه‌جوانی است، که هر دو از بازرگانان فاضل و خیر تبریز بشمار میرفتند. این دو برادر کتابهای نفیس خود را وقف این کتابخانه کردند. در تاریخ ششم اردیبهشت ۱۳۳۷ شاهنشاه آریامهر ضمن تشریف‌فرمایی خود به آذربایجان از این کتابخانه بازدید فرمودند،

در این بازدید سند رسمی کتابخانه حاج محمد آقا نخجوانی به حضور معظم له تقدیم شد. شاهنشاه در قبال این خدمت بدست مبارکش یک قطعه نشان سباسب درجه یک به سینه مرحوم نخجوانی نصب فرمودند.

ساختمان این کتابخانه در سال ۱۳۳۵ شمسی با هزینه مردم خیر تبریز در خیابان پهلوی ساخته شد. کتابخانه ملی اکنون بالغ بر ۳۰ هزار جلد کتب سودمند دارد که مورد استفاده دانشمندان و اهل فضل است. این کتابخانه بمنظور آشنا ساختن دانش آموزان، وعادت دادن کودکان بمطالعه، تعدادی کتب داستانی مصور، و مجلات مخصوص کودکان نیز تهیه کرده، و بخشی برای آنان اختصاص داده است. کتابخانه ملی نشریه ای دارد که تاکنون چهارده شماره آن بهمت آقای عبدالعلی کارنگ منتشر شده، و محتویات آن معمولاً مقالات تحقیقی در زمینه معرفی نسخه های خطی، و مطالب ادبی است.

کتابخانه دانشکده ادبیات - این کتابخانه از آغاز تأسیس دانشگاه تبریز تأسیس یافت، و در ردیف کتابخانه های مهم کشور قرار گرفت، و در سال ۱۳۴۶ شمسی تعداد کتب آن به چهل هزار جلد رسید، ولی بعداً بسیاری از این کتب به کتابخانه مرکزی دانشگاه انتقال یافت، و اینک در این کتابخانه بالغ بر بیست هزار جلد کتاب موجود است.

کتابخانه جوانان شیر و خورشید - مقارن با احداث ساختمان خانه جوانان شیر و خورشید سرخ در تبریز که به سال ۱۳۴۵ با مساعدت مالی اولیاء جمعیت مرکزی بعمل آمد، کتابخانه ای در آنجا تأسیس گشت، که در نتیجه بالغ بر پنج هزار جلد کتاب در آنجا گردآوری شده است.

کتابخانه عمومی خانه فرهنگ - کتابخانه مجهزی است که در تاریخ اول تیر ماه ۱۳۵۰ با همکاری یونسکو، و با کوشش اداره فرهنگ و هنر تبریز در خانه فرهنگ تبریز تأسیس شده است تعداد کتب آن بالغ بر چهار هزار جلد میشود.

کتابخانه و قرائت خانه عمومی شماره ۳ - این کتابخانه در سال ۱۳۴۷

باهتمام انجمن کتابخانه‌های عمومی تبریز درمحل بلوارشش‌بهمن دایرشد، وتعداد کتب آن اکنون بالغ بر دوهزار جلد است .

کتابخانه کاخ جوانان تبریز - درکاخ جوانان تبریز که درچهارم آبانماه ۱۳۴۷ تأسیس یافته، کتابخانه‌ای نیز برای مطالعه جوانان دایر شده است، که اکنون قریب دوهزار جلد کتاب دارد .

کتابخانه کودک - کتابخانه مجهزی است که درشهریورماه ۱۳۴۵ شمسی از طرف کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان تأسیس یافته است . محل آن در سمت غربی باغ گلستان تبریز قرار دارد . دراین کتابخانه اکنون بالغ برهفت هزار وپانصد جلد کتاب نگاهداری میشود .

کتابخانه مرکزی اداره آموزش و پرورش - در اداره آموزش و پرورش آذربایجان شرقی که مرکز آن در تبریز است کتابخانه‌ای دایر شده که بالغ بر دوهزار جلد کتاب دارد .

کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز - تا سال ۱۳۴۶ شمسی دانشگاه تبریز دارای کتابخانه مرکزی نبود . در آن سال بنا به تصمیم رئیس دانشگاه وقت آقای دکتر منتصری همه کتابهای کتابخانه‌های دانشکده‌های تبریز به عمارت مخصوصی که محل کتابخانه مرکزی است انتقال داده شد . این کتابخانه اکنون بالغ بر هفتاد هزار جلد کتابهای انگلیسی، فرانسه، فارسی، عربی، ودیگر کتب خارجی است.

کتابخانه‌های ارامنه تبریز - ارامنه تبریز نیز برای همکیشان خود به تشکیل کتابخانه‌های پرداخته‌اند . نخستین کتابخانه ایشان در سال ۱۸۷۴ میلادی بنام انجمن مطالعه کنندگان تشکیل یافت . در سال ۱۸۹۲ کتابخانه‌ای بنام انجمن خیریه تبریز تأسیس گردید . در سال ۱۸۹۸ کتابخانه جدیدی درمحل مدرسه کنونی اسدی برای استفاده کودکان تشکیل، و بنام کتابخانه کودک مدارس ارامنه لیل آباد نامگذاری شد. در دنبال آن درهمین محل کتابخانه دیگری بنام کتابخانه خاچاطوریان

برای استفادهٔ عموم تأسیس یافت. در سال ۱۸۹۸ توسط عده‌ای از فرهنگ دوستان ارمنی برای اشاعهٔ مطبوعات، و ایجاد علاقه بمطالعه کتابخانه‌ای بنام «شرکت مستعین تبریز» تأسیس شد. در سال ۱۹۰۰م. کتابخانه‌های متفرقهٔ ارمنیان شهر تبریز جمع‌آوری شده، و کتابخانه، و قرائت‌خانهٔ اتحاد را تشکیل دادند.

در سال ۱۹۰۵ از طرف فرقهٔ «داش ناکسیون» تبریز کتابخانه‌ای بنام «ورژ» تأسیس یافت.

در سال ۱۹۱۵ در دبیرستان ملی ارامنهٔ تبریز که بعداً بنام دبیرستان سروش نامگذاری شد کتابخانه‌ای تأسیس شد.

در سال ۱۹۱۷ کتابخانهٔ «خانهٔ فرهنگ ارامنهٔ تبریز» تشکیل گشت.

در سال ۱۹۲۴ کتابخانهٔ جوانان بنام «کتابخانهٔ رستم» تأسیس شد.

در سال ۱۹۴۸ کتابخانهٔ «گاسپارهاکوبیان» وابسته به جمعیت فرهنگی ارامنهٔ تبریز با ۱۲ هزار جلد کتاب، و کتابخانهٔ دبیرستان ملی ارامنهٔ تبریز با ۴ هزار جلد کتاب، و کتابخانهٔ مدرسهٔ آرامیان با ۴ هزار جلد کتاب. و کتابخانهٔ مدرسهٔ ملی ارامنهٔ هایقازیان - تارماریان با سه هزار جلد کتاب، و کتابخانهٔ جوانان بنام کتابخانهٔ «رستم» با ۲ هزار جلد کتاب، در یک واحد جمع، و با ۲۵ هزار کتاب بنام کتابخانهٔ ملی رستم-گاسپار» نام‌گذاری شد، و اکنون نیز دایر است، و دارای ۱۶ هزار جلد کتاب چاپی ارمنی است.

در موزهٔ خلیفه‌گری ارامنهٔ آذربایجان واقع در کلیسای مریم مقدس در تبریز صدها جلد کتب خطی، و چاپی قدیمی ارمنی، و فارسی، و عربی موجود است. در این موزه ۱۱۷ نسخه خطی بفارسی، و عربی، و ۳۵ نسخه خطی بزبان ارمنی بشکل طومار به خط عبری روی پوست آهو موجود است.

گذشته از این کتابخانه‌های عمومی که ذکر آنها در بالا گذشت، کتابخانه‌های

خصوصی فراوانی در تبریز موجود است، که معروفترین آنها کتابخانه دانشمند معاصر آقای میرزا جعفر سلطان‌القرائی، و کتابخانه سید محمد حسین طباطبائی، و کتابخانه واعظ چرن‌دابی است^۱.

موزه تبریز

این مؤسسه که بموزه آذربایجان نامیده شده است، در خیابان پهلوی، در جنب مسجد کبود، و مدرسه جهان شاه قرار دارد.

در زمان مدیریت کل آموزش و پرورش آقای دهقان شالوده موزه آذربایجان ریخته شد، و با اهداء دویست و دو قطعه آثار باستانی در تاریخ دوازدهم مردادماه ۱۳۳۶ موزه آذربایجان در تالار فوقانی کتابخانه ملی تبریز پایه گذاری شد. سپس لوحه ساختمان جدید موزه در محل فعلی آن بدست شاهنشاه آریامهر در سال ۱۳۳۷ به سینه خاک سپرده شد، و بنای آن بلافاصله شروع، و در مهرماه سال ۱۳۴۰ بدست مبارك شاهنشاه افتتاح گشت.

قبل از افتتاح موزه، موزه آذربایجان بطور موقت در تالار فوقانی کتابخانه ملی دایر، و در سال ۱۳۳۸ در محل دبیرستان نجات اول خیابان شاه کشاده شد، و در معرض تماشای عموم قرار گرفت.

چنانکه گفتیم ساختمان موزه در بهار سال ۱۳۴۰ تکمیل، و پس از افتتاح بدست شاهنشاه شروع بکار کرد.

موزه آذربایجان از بدو تأسیس متشکل از سه غرفه متمایز بشرح زیر بود که آثار مربوط به هر دوره در یکی از تالارهای سه گانه آن متمرکز است:

غرفه باستان شناسی - حاوی آثار باستانی ادوار مختلف از تمدن، و فرهنگ

ایران از قبل از تاریخ تا دوره صفویه، که آثار متعددی اعم از سفالی، و فلزی، و چینی،

۱- رجوع شود به تاریخ فرهنگ آذربایجان ج ۱ ص ۵۵-۶۳، و ج ۲ ص ۱۴۵ و

یادنامه جشن شاهنشاهی ایران طبع تبریز ۱۳۵۰ ص ۱۰۰-۱۴۶

وسنگی از نواحی مختلف بترتیب ادوار تاریخی در قفسه‌های مخصوص چیده شده است.

۲- تالار غرفه مردم‌شناسی- آثار موجود در این تالار نموداری از لباسهای محلی پارچه‌های دستباف، والبسته‌طوایف، و طبقات مختلف، و آثار خطاطان، و خوشنویسان است.

۳- غرفه مشروطیت- این تالار با عکسهای بسیاری از رجال دوره مشروطیت ایران تزئین یافته، و بعضی از آثار و اسناد، و مدارک مربوط به آن دوره در آنجا نگهداری میشود. آثار باستانشناسی بیشتر مشتمل بر آثار مکشوفه در تپه حسنلو، و آثار لرستان، در دوره کاسی‌ها، و آثار سفالی آذربایجان، و اسماعیل آباد، وری و مراغه، و مشکین شهر، و اردبیل، و آثار مربوط به دوره پارتها مکشوفه از شوش، و آثار اسلامی اعم از ظروف سفالی، و لعابدار، و چینی از شهرهای اردبیل، و گرگان، و نیشابور است.

غرفه مردم‌شناسی، و هنرهای دستی که از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۷ جمع‌آوری شده مجموعه‌ای از آثار هنری، و اجتماعی، و ملی است؛ که عبارتست از مجسمه‌های مومی از طبقات مختلف ایلات و عشایر، و بعضی از اصناف، و لباس‌های محلی و ایلاتی، و بعضی دیگر از آثار مربوط به فرهنگ، و تمدن عامه.

غرفه مشروطیت مجموعه‌ایست از عکس‌ها و اعلان‌ها، و شب‌نامه‌های مربوط به انقلاب مشروطیت ایران، و تا آنجا که ممکن بوده است سعی شده تاریخ مصوری از انقلاب مشروطیت ایران جمع‌آوری، و در معرض تماشا، و استفاده گذارده شود. در اینجا بیش از ۴۰ قطعه عکس رهبران مشروطیت، و آزادیخواهان اعم از تبریز، و شهرهای دیگر ایران دیده میشود. و نوشتن فرمان مشروطیت، و تصمیم قانونی که عبارتست از لوحه‌ای که پیاس خدمات ستارخان سردار ملی، و باقرخان سالار ملی از طرف مجلس به ایشان اعطاء شده است. دیگر مجسمه برنزی ستارخان، و اسلحه کمبری او، و نشانهای یادبود ستارخان، و باقرخان، و لوازم تحریر (عینک، و کیف، و قلمدان، و قلم تراش) مرحوم ثقة الاسلام شهید است.^۱

۱- از راهنمایی‌های آقای سید جمال ترابی رئیس فرزانه موزه آذربایجان در اطلاعاتی که تحت اختیار نگارنده گذاشته‌اند متشکرم.

فصل چهارم

راه آهن و کشتیرانی آذربایجان

راه آهن قدیم آذربایجان - نخستین بار راه آهن آذربایجان بدست دولت روس تزاری در سال ۱۹۱۳ در آذربایجان آغاز شد، در تابستان همان سال پیش از آن که جنگ جهانی اول شروع شود نقشه برداری راه آهن جلفا آغاز، و در پایان پائیز همان سال پایان رسید.

در زمستان سال ۱۹۱۳ طرح آن تهیه، و هزینه پیش بینی شده، تنظیم، و در سال ۱۹۱۴ مجموعه آنها برای تصویب به وزارت راه روسیه ارسال شد.

در اوایل همین سال کارهای مقدماتی این راه از قبیل سفارش دادن وسایل ساختمانی، ماشین های لازم، لوازم ارتباط و غیره انجام گرفت در ماه مه ۱۹۱۴ یعنی درست دو ماه پیش از جنگ جهانی اول کارهای ساختمانی راه آهن آذربایجان آغاز شد.

در ماه دسامبر ۱۹۱۴ قشون ترکها داخل آذربایجان شد، و در ماه ژانویه ۱۹۱۵ وارد تبریز گردیدند، و خط آهن آذربایجان را تا مرند اشغال کردند. تا اواخر ماه مارس ۱۹۱۵ پس از آنکه چند زد و خورد شدید بین سربازان روس، و ترک بعمل آمد لشکریان روس نیروی ترکهارا عقب رانده، و دیگر باره تبریز را اشغال کردند بر اثر اشغال آذربایجان از طرف نیروی عثمانی راه آهن، و کشتیرانی در دریایچه رضائیه صدمات بسیار دید. لشکریان عثمانی بهیچکس، و هیچ چیز ابقاء نکردند. مردم را غارت، و خانه هایشان را خراب مینمودند، و آنچه را که موفق به غارت نمی شدند طمع

حریق میساختند. چنان‌که قایق‌های دریاچه رضائیه را منهدم، و آنچه از اثاثیه آن را که توانستند به یغما بردند، و بقیه را سوزانیدند. بنحوی که پس از عقب نشینی نیروی ترك، از اموال منقول، و غیر منقول چیزی برای استفاده راه آهن باقی نبود، و اداره راه آهن برای مرمت خرابیهای وارده حتی بیل و کلنگ نیز نداشت. در ماه اوت ۱۹۱۵ فرماندهی نیروی روس دستور اکیدی صادر کرد که راه آهن آذربایجان بایستی در مدتی کمتر از ۴ سال به ساحل دریاچه اورمیه (رضائیه) برسد. از لحاظ مقتضیات جنگی در کشیدن راه آهن تسریع شد، و هر کیلومتری که پیش میرفت لشکریان روس از پشت سر بهره برداری از آن را آغاز میکردند.

راه آهن ۱۰ روز پیش از موعد معین به بندر شر فخانه در ساحل دریاچه اورمیه (رضائیه) رسید. در نخستین روزاتمام راه آهن شش قطار نظامی ارتش روس با هلهله و شادی از جلفا به شر فخانه وارد شدند، سپس ریل گذاری بطرف تبریز آغاز، و در ۲۱ فوریه سال ۱۹۱۵ نیز قطار وارد این شهر شد.

آیین گشایش راه آهن آذربایجان با تشریفات خاص و مفصل در تاریخ ۶ ماه مه ۱۹۱۶ با حضور محمد حسن میرزا ولیعهد ایران، و سر تپ «یانوسکو تیچ» نماینده قشون روس، و رئیس سابق ستاد آن کشور، و همچنین کنسولهای خارجی مقیم تبریز بعمل آمد.

دولت روس می خواست که خط آهنی نیز از جلفا به آذربایجان غربی یعنی به باکو در طول رود ارس بکشد، ولی انقلاب روسیه آغاز شد، و در ماه اکتبر ۱۹۱۷ قشون روس آذربایجان را تخلیه کرد.

در ماه مه ۱۹۱۸ قشون ترك ناگهان خود را به دریاچه رضائیه رسانیده، و به بندر گلما نخانه حمله کردند، «کشتی آنا تول ترسکینسکی» که در بندر گلما نخانه جهت حمل مسافرین، و کارمندان راه آهن مشغول کار بود، با سر نشینان خود بسوی بندر شر فخانه براه افتاد، ولی هنوز بآن بندر نرسیده بود، که زیر آتش توپخانه

ترک‌ها که قبلاً آن بندر را اشغال کرده بودند قرار گرفت. کشتی سوراخ، و راننده آن کشته شده و ترکان به داخل کشتی راه یافته، و مسافران را کشته، و جسدشان را به دریا افکندند. بعد از شکست ترکان تنها چیزیکه از دستبرد یغماگرانۀ آنان از راه آهن آذربایجان باقی مانده بود يك دستگاه لکوموتیو کهنهٔ فرسودهٔ ۴۴ ساله، و دو دستگاه لکوموتیو بزرگ، و چند دستگاه واگن تجارتی بود که آنها بکلی متلاشی، و غیر قابل استفاده شده بودند.

سربازان ترك در هنگام توقف در تبریز تر اورس‌ها، و تیرهای سقف‌ها، و حتی پرونده‌های اداری را سوزانیده، و در زمستان وسیلهٔ گرمی خود را فراهم ساخته بودند.

پس از رفتن ایشان دولت ایران بازحماتی توانست لکوموتیوها، و واگنهای غیر قابل استفاده، و تکه پاره‌های قایق‌ها و کشتی‌ها را بعد از مدت‌ها زحمت سواره، و دایر نماید، و مجدداً راه آهن آذربایجان را بنحوی قابل استفاده سازد.

پس از انقلاب کبیر روسیه، و تشکیل دولت اتحاد جماهیر شوروی راه آهن آذربایجان و متعلقات آن نیز طبق قرار داد فوریهٔ ۱۹۲۱ به دولت ایران واگذار شد. ناگفته نماند که در ایام آشفتهٔ سال ۱۹۱۸ والی وقت آذربایجان مرحوم حاج محتشم السلطنهٔ اسفندیاری مساعدت گرانبھائی به راه آهن ورشکستهٔ آذربایجان نمود، و موجب آن شد که دولت مبلغ ۷۳۳٫۶۹۲٫۱ ریال بمؤسسهٔ مذکور وام بدهد.

مختصات فنی راه آهن قدیم آذربایجان - عرض راه آهن جلفا به تبریز، و شرفخانه به تبریز هم عرض راه آهن روسیه (۱۵۲۴ میلیمتر) بود. سازندهٔ این خط مهندس آناتول ترسکینسکی روسی بود که پس از انقلاب روسیه بتابعیت ایران درآمد، و در ساختن راه آهن همکاریهای مؤثری نمود.

از منتهی الیه پل فلزی شرکت راه آهن جلفا به تبریز تا محور ایستگاه تبریز

طول راه آهن مزبور ۱۴۷ کیلومتر، و ۱۲ متر است. هنگامی که راه آهن جلفا به تبریز را می ساختند چون بین جلفای روس، و رود ارس یعنی تا اوایل پل فلزی راه آهنی وجود نداشت شرکت جلفا به تبریز ناگزیر شد این فاصله را هم که طول آن یک کیلومتر و ۴۷۷ متر بود به هزینه خود راه آهن ساخته، و خط را به راه آهن روسیه اتصال دهد. طول راه آهن فرعی دریاچه رضائیه به تبریز یعنی از محور ایستگاه صوفیان تا محور ایستگاه شرفخانه ۵۲ کیلومتر، و ۳۱۹ متر است. از ایستگاه شرفخانه تا انتهای اسکله دریاچه رضائیه به طول ۱۹۰۶ متر می باشد. بنابراین می توان گفت که درازی راه آهن جلفا به تبریز بدون راه آهنی که بین رود ارس، و جلفای روس واقع است به انضمام دو راهه دریاچه رضائیه بالغ بر ۲۰۲ کیلومتر، و ۷۰۶ متر می باشد.

خطوط فرعی ایستگاه ها از جلفا به تبریز در حدود ۱۸۷۷۵ کیلومتر بوده، و خطوط فرعی ایستگاه های از صوفیان تا شرفخانه به درازی ۴۹۰۷ کیلومتر می باشد. که جمعاً ۲۳ کیلومتر و ۶۹۲ متر می گردد.

خط اصلی راه آهن جلفا به تبریز دارای ۹ ایستگاه و ۱۰ توقفگاه (نیم ایستگاه) می باشد، و در راه آهن فرعی دریاچه رضائیه سه ایستگاه و دو توقفگاه موجود است. پل فلزی رودخانه ارس در مرز ایران دارای یک دهانه بطول ۱۰۶۶۷ متر است که فاصله میان دو پایه آن بطول ۱۰۹۲۰ متر می باشد. عرض پل شش متر است، خیز طاق پل به بلندی ۱۶۲۰ متر، و وزن آن ۵۹۱۸۵۰ تن می باشد.

راه آهن آذربایجان طبق پیمان مورخ ۴ بهمن ۱۲۹۱ (۲۴ ژانویه ۱۹۱۳) که بین مرحوم حسن وثوق الدوله وزیر امور خارجه دولت شاهنشاهی ایران، و بانك استقراضی روسیه به امضاء رسید، از طرف دولت روسیه تزاری ساخته شد، و پس از

انقلاب روسیه، و روی کار آمدن دولت شوروی سوسیالیستی مطابق پیمان مورخ بهمن ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) تمام تأسیسات آن به دولت ایران واگذار گردید، و از آن پس اداره آن بعهده وزارت راه سپرده شد. بر آورد هزینه ساختمان راه آهن آذربایجان ۱۹۱۳۰۷۰۰۰ منات طلا بود، ولی چون بعلت وقوع جنگ قسمتی از ساختمانهای پیش بینی شده انجام نپذیرفت هزینه قطعی آن ۱۴۰۲۶۲۲۰۰۰ منات طلا برابر با ۹۶۵۰۰۰۰۰ دلار، و یا ۱۰۸۷۰۰۰۰۰۰ ریال آن روز شده است.

هزینه خط، و ساختمان معادل ۴۳۰۰۰۰ ریال برای هر کیلومتر بوده است.

چنانکه گفتیم عرض خط این راه آهن ۱۵۲۴ میلیمتر مطابق عرض خطوط روسیه بود، که از عرض خط سراسری ایران ۸۹ میلیمتر عرض تر است.

طول خطوط اصلی، و فرعی این راه آهن جمعاً ۲۲۳۲۲۵ کیلومتر است. این راه آهن جمعاً در حدود ۷۵۰ طاق پل و ابرو دارد، که مهمترین آنها پل آهنی ارس واقع در کیلومتر ۱۴۷ که طول دهانه آن ۱۰۶ متر، و عرض آن ۶ متر است. و دیگر پل سنگی آجی چای (تلخه رود) در کیلومتر شش بطول ۱۴۱ متر. راه آهن آذربایجان در طول خط خود فقط دارای یک تونل می باشد که در کیلومتر ۱۲۳ واقع گردیده، و طول آن ۱۲۴۸۵ متر است. این راه آهن دارای سه نوع لکوموتیو، و ۳۴۲ دستگاه واگن بوده است.

ایستگاه سابق تبریز - شرکت راه آهن جلفا مصمم بود ایستگاه تبریز را
در نزدیکی شهر، کنار قبرستان سابق گجیل که امروز تبدیل به باغ گلستان شده بسازد، ولی چون در مغرب شهر راه آهن بایستی بطول سه کیلومتر از زمینهای حاصلخیز عبور نماید، و خریداری باغستان و تاکستان، خانه های دهاقین، و مردم از طرف شرکت گران تمام می شد، از اینرو شرکت از کشیدن راه آهن تا آن حد

صرف نظر نمود، و ایستگاه تبریز را در محل دیگری بفاصله ۴ کیلومتر و نیم از شهر انتخاب کرد، و خیابان جدیدی را از شهر به ایستگاه راه آهن احداث نمود، و برای حمل و نقل مسافرین از شهر تراموایی اسبی بنام گونگا ترتیب داد، که هنوز ایستگاه مبدأ آن که در غرب باغ گلستان قرار دارد گونگا باشی خوانده می شود^۱.

راه آهن تهران به میانه - ساختمان خط آهن تهران به تبریز از ۱۸ آبان ۱۳۱۷ آغاز و در اواخر اسفند ۱۳۱۹ تا کیلومتر ۴۲۲ به ایستگاه پل دختر رسید. در اواخر سال ۱۳۲۰ تا زنجان برای بهره برداری تحویل بنگاه راه آهن گردید، و از زنجان تا میانه نیز کارهای زیرسازی، و ساختمان های فنی در دست اقدام بود، که بواسطه بروز جنگ جهانی، و دگرگون شدن اوضاع ایران کارها تعطیل شد. هنگامی که قوای متفقین وارد ایران شدند، راه آهن تبریز تا زنجان تمام بود، و بهره برداری می شد، ولی خط زنجان میانه بجهت تمام نشدن ساختمان تونل ها و بعضی از پلها ناتمام ماند. در این هنگام بنابه پیشنهاد متفقین دولت تصمیم گرفت که خط زنجان میانه را نیز تکمیل کرده، برای استفاده حاضر کند از اینرو از تابستان ۱۳۲۱ ریل گذاری از پل دختر یا میانه شروع و پس از سه ماه تکمیل شد، و بلافاصله قطارها تا میانه برفت و آمد مشغول شدند. پس از نهضت پوشالی حزب دمکرات آذربایجان راه آهن میانه تا زنجان بدست متجاسرین افتاد، و تا دوازدهم آذر ۱۳۲۵ در دست ایشان بود. پس از ورود قوای دولتی به آذربایجان متجاسرین عقب نشسته، و پل دختر را در میانه که یکی از آثار تاریخی بود با پنج پل از خط آهن منهدم کردند، و در نتیجه علاوه بر خسارت فوق العاده که به راه آهن وارد گردید تا ساختمان مجدد این پلها يك لکوموتیو و ۶۰ واگن در میانه برای مدت یکسال بلا استفاده ماند.

۱- رجوع شود به تاریخچه مختصر راه آهن ایران تألیف مهندس آنا تول ترسکینسکی،

پس از پایان ساختمان پلهای راه آهن در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۶ لکوموتیوی که در میانه مانده بود، با واگنهای مزبور حامل غلات آذربایجان به مقصد سیلوی تهران از میانه حرکت کرد، و بهره برداری از خط آهن میانه به تهران دیگر باره آغاز گردید.

راه آهن میانه به تبریز - چنانکه گفتیم در فاجعه شهر یورماه ۱۳۲۰ بر اثر اشغال ایران توسط قوی بیگانه ساختن راه آهن آذربایجان مانند دیگر کارهای عمرانی کشور متوقف ماند. تا اینکه پس از اتمام جنگ جهانی دوم، و تخلیه ایران از قوای بیگانه، از اوایل فروردین ماه سال ۱۳۲۶ تکمیل ساختمان راه آهن میانه به تبریز آغاز شد، و در ششم اسفندماه ۱۳۳۶ به اتمام رسید، و در تاریخ دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ شمسی به دست مبارک شاهنشاه ایران افتتاح و آغاز به بهره برداری شد.

طول این راه از تهران به تبریز ۷۴۲، و از تهران به جلفا ۸۸۸ کیلومتر است.

افتتاح ساختمان جدید ایستگاه بزرگ راه آهن تبریز که از ایستگاههای مجلل ایران می باشد و ایستگاه بیست و پنج شهر بور نام دارد، در تاریخ ۲۵ شهریورماه ۱۳۴۴ بود.

پس از اتصال خط راه آهن میانه به تبریز، دولت ایران راه آهنی را که سابقاً از طرف روس های تزاری از جلفا به تبریز و از تبریز به شرفخانه کشیده شده، و عرض آن بیش از راه آهن معمولی بود بر چیده، و از نو راه آهنی به عرض معمول راه آهن ایران یعنی ۱۴۳۵ میلیمتر، و طول ۱۴۶ کیلومتر از جلفا به تبریز کشیده شد.

اتصال راه آهن تبریز به راه آهن ترکیه - طبق قراردادی که در چهارچوب سازمان پیمان مرکزی (سنتو) بین ایران و ترکیه امضاء شد، مقرر گردید که راه آهن

ایران از ایستگاه تبریز به ترکیه متصل شود. در تاریخ بهمن ماه سال ۱۳۴۶ عملیات ریل گذاری خط شرفخانه بطرف مرز ایران و ترکیه شروع، و در تاریخ دوم تیر ماه ۱۳۵۰ شمسی انجام یافت. و به آخرین ایستگاه مرزی به نام ایستگاه رازی رسید. و در روز پنجشنبه پنجم مهر ماه همان سال در شهر وان به دست مبارك شاهنشاه آریامهر افتتاح یافت.

راه آهن میانه به تبریز دارای ۲۲ ایستگاه است، و از شهرهای میانه، و مراغه، و عجب شیر و آذرشهر میگذرد.

راه آهن تبریز به جلغا دارای ۹ ایستگاه است، و از شهرهای صوفیان و مرند عبور می کند. راه آهن تبریز به مرز ترکیه دارای ۱۲ ایستگاه است و از شهرهای صوفیان و بندر شرفخانه، و شاهپور میگذرد، و به آخرین ایستگاه مرزی که ایستگاه رازی نام دارد می رسد، و از آنجا از طریق وان به راه آهن ترکیه، و سپس در استانبول به راه آهن سرتاسری اروپا می پیوندد.

کشتی رانی دریاچه رضائیه - دریاچه رضائیه یکی از مهمترین عوامل حیاتی، اقتصادی آذربایجان بشمار میرود، و از هر حیث موجبات آبادی و عمران غرب آن استان را فراهم نموده است. این دریاچه شاهراه بزرگی است که چندین شهرستان بزرگ این استان را بوسیله بنادر به یکدیگر می پیوندد. طول آن ۱۵۰ و عرض آن ۵۰ کیلومتر است.

ارتفاع سطح دریاچه رضائیه از لحاظ کشتیرانی دارای اهمیت بسیار است چنانکه پس از ساختمان راه آهن آذربایجان بعلت خشك شدن سواحل آن، و پائین رفتن مقدار آب، وزارت راه ناچار شده است که طول اسکله ها را امتداد بدهد. اکنون در بعضی از سالها که مقدار بارندگی در آذربایجان کافی نیست سطح دریاچه به اندازه ای پائین میرود که پهلو گرفتن کشتیها به اسکله های موجود موجب اشکال فراوان می شود.

اسکله های اطراف دریاچه رضائیه بقرار زیر است :

۱- در شرفخانه يك اسکله بطول ۱۲۸ متر با يك استاكاد ۲۵۶ متری كه اسکله را به كنار دریاچه وصل می كند . این اسکله برای قطارهای راه آهن ساخته شده است .

۲- اسکله سمت مغرب دریاچه در گلخانه برای اطراف رضائیه، و خود رضائیه ساخته شده است .

۳- اسکله حیدرآباد برای نواحی جنوبی دریاچه رضائیه ساخته شده است .

۴- اسکله مشرق دریاچه دربندر دانالو برای شهر مراغه و میاندوآب .

۵- اسکله گوشه شمال غربی دریاچه در خان تختی برای نواحی شاهپور (سلماس) و دیلمان .

۶- اسکله در گنبد برای جزیره شاهی .

سطح دریاچه چنانكه گفتیم متغیر است . هنگام ساختن راه آهن ارتفاع آن ۱۲۷۶٫۸۱ متر از سطح دریا بود، و بهمین نظر از لحاظ بالا آمدن آب، و طوفانی كه ممكن است در دریاچه تولید شود اسکله را ۱۶۳ متر بلندتر ساخته اند . چون گاهی سطح آب دریاچه بالا آمده تا ۷۵ سانتیمتری زیر اسکله میرسد و ساحل و خانه های اطراف در معرض تهدید بود از این جهت برای جلوگیری از خطرات ممكنه عملیات حفاظتی انجام دادند، ولی سطح آب مجدداً پائین رفت و بر اثر پایین رفتن سطح آب وضع اسکله ها دچار اشكال شده است . مخارج تشکیلات کشتیرانی دریاچه رضائیه بالغ بر ۳۷۵۰۰۰ روبل طلا بود كه معادل با ۳۲۶٫۷۰ دلار آمریکائی است . کشتیهائی كه از روسیه برای دریاچه رضائیه وارد شده یا در محل ساخته شده است بقرار زیر می باشد :

۱- کشتی آمیرال (پهلوی امروز) دارای دو دستگاه موتور ۱۶۰ اسبی .

۲- کشتی کرچت دارای دو موتور ۱۶۰ اسبی .

۳- کشتی تلگراف دارای موتور ۲۰۰ اسبی .

- ۴- کشتی قزاق دارای موتور ۴۰ اسبی .
 - ۵- کشتی دراگون دارای موتور ۴۰ اسبی .
 - ۶- کشتی استاسینور دارای موتور ۸۰ اسبی .
 - ۷- کشتی چرتوزو بوف دارای موتور ۸۰ اسبی .
 - ۸- کشتی ایوری دارای موتور ۲۰ اسبی .
 - ۹- کشتی گئورکی دارای موتور ۲۰ اسبی .
 - ۱۰- کشتی نیکالای دارای موتور ۳۰ اسبی (بابخار) .
 - ۱۱- کشتی رازوودچیک دارای موتور ۲۰ اسبی .
 - ۱۲- کشتی یودتیچ دارای موتور ۹ اسبی .
 - ۱۳- کشتی سوکر، دارای موتور ۴۴ اسبی .
 - ۱۴- کشتی پرنس گئورکی لوو دارای موتور ۷۵ اسبی (بخاری) .
- ارتش روس اسکله‌های گلخانه، و حیدرآباد و دانالو را بزرگتر نمود چنانکه در حیدرآباد يك اسکله دیگر بنا کرد، و از طرفی يك اسکله بزرگ در شمال غربی دریاچه بنام «اژن» ساختند تا بوسیله آن باخوی، و گردنه خانسور در درسمت ترکیه ارتباط حاصل نمایند^۱ .
- در حال حاضر پنج کشتی موتوری و چهار کشتی يدك کش در دریاچه رضائیه کار می‌کنند . که مهمترین آنها کشتیهای نوح و سهند، و اختر، و شاهپور نام دارند .
- فرودگاه تبریز -** فرودگاه تبریز از فرودگاه‌های مخصوص جت است، و در شش کیلومتری شمال غربی آن شهر قرار دارد . عملیات ساختمانی آن در ۱۳۴۴ آغاز شد . مهمترین عواملی که موجب ایجاد این فرودگاه گردید از این قرار بود :
- ۱- قرار گرفتن باند در جهت دائمی باد با توجه به فصول مختلف، و اوضاع جوی آذربایجان .

- ۲- اضافه نمودن طول باند بمنظور فرود آمدن هواپیماهای سنگین و متعدد.
- ۳- آماده نمودن باند از نظر مشخصات فنی برای استفاده هواپیماهای جت ۷۲۷.
- ۴- برای جلوگیری از خطرات کوههای اطراف، فرودگاه سابق تعریض شد، و فاصله آن به کوهها بیشتر گردید.

مشخصات طول باند قدیمی ۱۹۰۰ متر بود که فقط هواپیماهای چهار موتور می توانستند از آن استفاده کنند. باند جدید ۲۶۵۸ متر طول، و ۶۰ متر عرض دارد، و دارای دو باند می باشد که ۴۵ متر آن آسفالت، و از هر طرف هفت متر و نیم شانه های باند قرار گرفته است. این فرودگاه جدید دارای ساختمان اصلی ترمینال است که يك بنای بین المللی است، و همه نوع تسهیلات از قبیل كمرك، و قرنطینه، و رستوران در آن در نظر گرفته شده است. بعلاوه يك دستگاه ساختمان وی-آی-بی (ساختمان تشریفات)، و يك دستگاه ساختمان مخصوص سرویس پذیرائی هواپیمای ملی، و يك دستگاه ساختمان هواشناسی و موتورخانه در آن بنا شده است.

فصل پنجم

صنعت و اقتصاد تبریز

در قدیم شهر تبریز در تهیه مصنوعات دستی شهرت جهانی داشت و از جمله کارخانه‌های متعددی در آن شهر برای بافت پارچه‌های زربفت برپا بود چنانکه در سال ۶۲۹ هجری پس از فتح تبریز بدست لشکر مغول مردم آن شهر خیمه‌گرا نبهائی از اطلس و سمور و سنجاب درست کرده باجماعتی از هنرمندان بنزد او کتای قاآن به مغولستان فرستادند .

در زمان اولجایتو وایلخانان مغول کارخانه‌های پارچه‌بافی و نساجی بغداد تحت نظر کارشناسان تبریزی اداره می‌شد .

غالباً بازرگانان خارجی در تبریز و بغداد پارچه‌ها و منسوجات موصل را به بهای خوب خریده به خارج صادر می‌کردند . از آن جمله در یکی از محلات موصل که، عتاییه، نام داشت يك قسم قالی و پارچه‌ای از نوع الیجه می‌بافته‌اند که مشهور عالم بوده است و همین کلمه، عتاییه، است که تغییر تلفظ داده و در زبان‌های فرنگی بصورت تاپی^۱ بمعنی قالی بکار میرود^۲ .

در اوایل صفویه پس از شکست شاه اسماعیل در چالدران ، سپاه عثمانی بر شهر تبریز دست یافته پس از غارت آن شهر که در ثروت و صنعت شهره آفاق بود، هزار

1- Tapis .

۲- عباس اقبال : تاریخ مغول ص ۵۵۸-۵۶۰

نفر از صنعت گران ماهر را از تبریز به قسطنطنیه کوچانیدند^۱.
اولیا چلبی که در زمان شاه صفی به تبریز آمده در سیاحت نامه خود
می نویسد :

تبریز استادان نقاش و رسام های قابل دارد صنعت زرگری و نقاشی و خیاطی
این شهر در سایر شهرها نیست و عالی ترین هر صنعت در این شهر موجود است .
پارچه ها و اقمشه فاخره که در این شهر بافته می شود از قبیل پارچه های حریر
قناویز، قطیفه ، دارائی و دیگر پارچه های بافت این شهر بنام قماش تبریز معروف
است^۲.

این بود نمونه مختصری از سابقه صنعتی تبریز، هنوز بافتن الیجه و پارچه های
قطنی و عبا و جاجیمهای ابریشمی، و صنعت سیاه قلم روی نقره و قالی بافی و سایر
صنایع دستی آن شهر معروف است . تاچندی پیش دو کارخانه چینی سازی در تبریز
برپا بود که متأسفانه مدتی است برچیده شده است.

قالی بافی تبریز - در کتب قدیم اسلامی آذربایجان از قرن سوم هجری از
بزرگ ترین مراکز قالی و زیلو بافی بشمار میرفته است . این صنعت همواره در تبریز
در حال توسعه و ترقی بوده چنانکه غازان خان مسجد و شبستان گنبد خود را با
قالی های زیبای آن شهر فرش کرده بوده است . در عصر تیموری تبریز در صنعت
قالی بافی پیشرفت بیشتری بدست آورد و از بهترین نقش های آن قالیچه های نقش
اسلیمی بود که بمناسبت نزدیکی آذربایجان با اروپا به بلاد فرنگ صادر می شد و امروز
بسیاری از آنها در موزه های دولتی و شخصی اروپا مشاهده میشود .

در قالی های قدیمی نوشته کم دیده می شود از روی طرز بافت می توان محل
بافت آنها را حدس زد در زمان پادشاهان صفویه صنعت قالی بافی بافی باعلی درجه

۱- مینورسکی : تاریخ تبریز، ترجمه و تحشیه آقای عبدالعلی کارنگ ص ۵۰

۲- سیاحت نامه اولیا چلبی ترجمه حاج حسین آقا نخجوانی ص ۲۱

ترقی خود رسید. شاه طهماسب صفوی که در آغاز سلطنت پایتخت او در تبریز بود. به این صنعت توجه خاص داشت تا بجدی که نقشه یکی از قالی‌های نفیس را خود طرح نموده است^۱.

در میان قالی‌های دوره صفوی آنهایی است که در وسط طرحی بصورت ترنج دارد نمونه خیلی مشهور این نقشه قالی مسجد اردبیل است که فعلا در موزه ویکتوریا و آلبرت در لندن می‌باشد.

آن فرش قالی بزرگی است که طول آن ده متر و نیم و عرض آن قدری کمتر از پنج متر و نیم است.

در این قالی دور ترنج مرکزی را نقش‌های کوچکی که به گل شاه عباسی موسوم است احاطه نموده و آن عبارت از نقش مدور یا بیضی شکلی است که وسط آن گل و دور آن را حلقه‌ای از گل با برگ گرفته و در گوشه متن قالی يك چهارم ترنج طرح آمیزی شده است. یکی از خصایص این قالی بزرگ نمایش قندیل مسجدی می‌باشد که در دو سر ترنج کشیده شده مثل اینکه از آن آویزان باشد. در حاشیه این قالی نامی از مقصود کاشانی برده شده که معلوم نیست آیا سازنده یا بافنده، یا تقدیم کننده آن باشد این قالی در سال ۹۴۶ - ۹۴۷ هجری در عصر شاه طهماسب صفوی در تبریز بافته شده است.

از نمونه‌های قالیچه ترنج دار، قالیچه‌ای است ابریشمی متعلق به موزه ایران باستان کار تبریز که با ترنجی در وسط و چهار ربع ترنج در چهار گوشه تزین یافته و در متن نقوش شاخ و برگ دیده میشود. حاشیه قالی با يك ردیف نقوش هندسی زینت شده که نقش آن بر اساس يك در میان عبارت است از دو طاووس که در دو طرف يك درخت نشسته‌اند و دو انسان بالدار که در دو طرف يك درخت نشسته‌اند و دو انسان بالدار که در اطراف آن در شاخه‌هایی بشکل شکوفه قرار دارد.

این قالیچه تبرجدار از بهترین نمونه قالی‌هائی است که در حاشیه آن اشعاری نوشته شده است .

حاشیه آن قالیچه با تعدادی کتیبه‌های هشت ضلعی تزیین یافته و در متن هر يك از آنها يك مصرع از اشعار ذیل بدنبال هم آمده است :

تا هست جهان، جهان ترا باد	بر مسند دولت بقا باد
ای بر دوشك سپهر جای	قالیچه چرخ زیر پایت
چون بر دوشك مروت جاست	خورشیدی و چارمین فلک راست
قالیچه نشین چرخ چارم	در زیلوی چار گوشه ات گم
آراسته بر رکاب اجلال	قالیچه فتح و عز و اقبال

در وسط این قالیچه باغی مجسم است که انواع حیوانات در اطراف آن دیده میشوند . روی شاخه درختان تصاویر پرندگان نقش شده است . داخل ترنج وسطی تعدادی مرغابی نموده شده و طراح به این وسیله خواسته، ترنج را بمنزله حوضی که در وسط باغ قرار دارد مجسم سازد^۱ .

يك عدده سجاده که زینت بعضی از موه‌های اروپاست و نقش اصلی آنها آیات قرآنی است شبیه به قالی‌های بافت تبریز است، گرچه هنوز نظر قاطعی در این باره ابراز نشده است^۲ .

در عصر قاجاریه نیز صنعت قالی‌بافی در آذربایجان رواج داشته و از جمله آنها قالی‌های بافت تبریز و اطراف آنست . نقش این قالیه‌ها مختلف و تار همه آنها از پنبه است .

قالی‌های کهنه تبریز اغلب دارای رنگ قرمز و نقش ترنجی هستند، ولی نقشه مخصوصی نیست که بتوان آنرا نقشه تبریز گفت . قالیه‌های ابریشمی از زمان‌های

۱- پروین برزین : قالی‌های قدیم ایران، مجله هنر و مردم شماره ۵۶ و ۵۷

۲- تاریخ صنایع ایران ص ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۲

گذشته در تبریز بافته می‌شده ولی از حیث جنس بخوبی قالیه‌های ابریشمی‌کاشان نیست و روی بیشتر آنها تصاویری نقش شده است.

از قالی‌های بسیار خوب تبریز، قالی هریس است که یکی از بخش‌های آن شهر بشمار میرود. این قالی‌ها سنگین و کلفت و پردوام است.

زمینه آن معمولاً برنگ قرمز روناسی است که از ریشه گیاهی که در آن نواحی می‌روید گرفته می‌شود. رنگ این قالی‌ها نباتی و اصل است و طرح و نقشه آنها اغلب شکل‌های هندسی است که با خطوط مستقیم کشیده شده و عموماً مزین به نقش ترنجی نیز می‌باشد. قالی بافان هریس و نواحی آن نقش کشیده ندارند بلکه نقشه را از حفظ داشته و از روی حافظه طرح آن را می‌سازند.

دیگر قالی‌های بخشایش که از روستاهای تبریز است و بافت آن شبیه قالی‌های کوراوران از نواحی مراغه است.

دیگر قالیه‌های قرمجه که در ناحیه قرمجه‌داغ در شمال تبریز بافته می‌شود. این قالی‌ها معمولاً کوچک و بشکل کناره هستند و در وسط نقش ترنج لوزی یا ستاره‌ای شکل دارند، رنگ زمینه آنها سورمه‌ای یا قرمز رنگ است.^۱

اکنون در شهر تبریز دوازده هزار دستگاه قالی بافی وجود دارد که میزان تولید سالیانه آنها ۴۹۲۰۰۰ متر مربع و ارزش آن برابر با ۱۱۵۹۷۴۲ ریال است.

در حومه تبریز نیز ۶۵۶۰ دستگاه قالی بافی مشغول کار است که میزان تولید سالیانه آنها ۱۸۶۹۵۰ متر مربع، و ارزش تولید آن ۳۵۵۲۰۵ ریال است.^۲

کارخانه ماشین‌سازی تبریز - طبق موافقت نامه همکاری فنی و اقتصادی مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۶۶ بین وزارت اقتصاد دولت شاهنشاهی ایران، و تکنواکسپرت

۱- تاریخ صنایع ایران ص ۲۱۵ - ۲۱۶

۲- طرح جامع تبریز

شرکت بازرگانی خارجی دوات جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی اقدام به تأسیس کارخانه عظیمی بنام کارخانه ماشین سازی در تبریز گردید. محل این کارخانه در قرا ملک در پشت تأسیسات راه آهن است.

در اجرای این قرارداد کارخانه ماشین سازی تبریز مجهز و قادر بساختن ماشین‌های ابزار (ماشین‌های مته، تراش، فرز و سنگزنی)، و پرس‌ها و الکترو موتورها و تلمبه‌های سانتریفوژ، و کمپرسورهای متناوب، و موتورهای دیزل با قطعات یدکی مربوط به آنها به ارزش کل تولیدی ۱۲۵۰ میلیون ریال خواهد بود، و دارای کارگاه‌های اصلی تولیدی زیرمیشد:

- ۱- کارگاه ریخته‌گری چدنی به ظرفیت ۱۰۰۰۰ تن در سال
- ۲- کارگاه ریخته‌گری فلزات غیر آهنی به ظرفیت ۲۰۰ تن در سال
- ۳- کارگاه ریخته‌گری فولاد ریزی به ظرفیت ۱۰۰ تن در سال
- ۴- کارگاه آهن‌گری به ظرفیت ۷۰۰ تن در سال
- ۵- آزمایشگاه‌های مرکزی
- ۶- کارگاه مدل سازی و انبار
- ۷- کارگاه‌های اصلی ماشین‌کاری، و مونتاژ
- ۸- کارگاه‌های فرعی، و سرویس‌های لازم مانند مرکز بخار، و انبار مواد و آستیلن، و هوای فشرده، و مرکز ترانسفورماتورها.

مصرف آب و برق کارخانه:

- ۱- قدرت کل نصب ماشین‌آلات برابر ۲۰ هزار کیلووات
- ۲- دیماندر کارخانه در ظرفیت برابر ۶۵۰۰ کیلووات
- ۳- انرژی مورد نیاز سالانه برابر ۱۴۵۰۰۰۰ کیلووات ساعت از شبکه ۲۰۰۰ ولتی نیروگاه حرارتی تبریز تأمین میگردد.
- ۴- آب مورد نیاز کارخانه در تابستان ۱۳۴۷ متر مکعب، و در زمستان ۹۷۰

متر مکعب، و سالانه ۳۱۴۵۱۶ متر مکعب می باشد، و از شبکه آب شهر، و از چاههای عمیق کارخانه تأمین میگردد.

سطح کل کارخانه برابر ۵۴۰۰۰۰ متر مربع. و زیر بنای کارگاهها ۱۱۵۰۰۰ متر مربع است.

خیابانها و کانالهای تأسیساتی لازم بمقدار ۱۲۵۰۰۰ متر مربع، و چمن کاری ۳۰۰۰۰۰ متر مربع است، و پیش بینی شده که کارخانه در آینده بمساحت ۹۰۰۰۰۰ متر مربع توسعه داده شود.

کارکنان کارخانه- طبق گزارش تفصیلی طرح تعداد کارکنان لازم در سال ۱۹۷۰، و در سال ۱۹۷۴، شمار کارکنان کارخانه در یک شیفت بشرح زیر خواهد بود:

سال اجرائی ۱۹۷۴

سال اجرائی ۱۹۷۰

۳۵۶	۲۰۱	۱- کارکنان فنی
۱۶۱	۹۰	۲- کارکنان اداری
۱۰۹۰	۵۰۰	۳- کارگران ماهر
۷۲۰	۳۹۱	۴- کارگر کمکی و نیمه ماهر
۲۳۲۷	۱۱۸۲	جمع:

هزینه تأسیس کارخانه - براساس محاسباتی که در گزارش تفصیلی طرح از طرف مهندسان مشاور اشکودا اکسپورت، و بررسی مهندسان ایرانی، و خارجی بعمل آمده، هزینه های ثابت اجرائی طرح ماشین سازی تبریز تا رسیدن به ظرفیت کامل بشرح زیر می باشد:

۱- هزینه تهیه طرح مقدماتی، گزارش تفصیلی، و نقشه های اجرائی ساختمانها ۱۲۵ میلیون ریال.

۲- هزینه خرید زمین، و ساختمانهای فنی و اداری و آموزشگاه و راهها و اتصال راه آهن، و تأمین آب، و برق ۱۲۹۰ میلیون ریال.

۳- بهای ماشین آلات ، هزینه حمل و نقل ، و بیمه و نصب ، ۱۶۰۰ میلیون ریال .

۴- بهای ابزار و آلات استاندارد، و ابزار کار ۲۴۰۰ میلیون ریال .

۵- بهای اسناد و مدارك فنی جهت ساخت محصولات، و طرز سازمان کارخانه ۲۴۰ میلیون ریال .

۶- خدمات کارشناسان خارجی قبل از دوره بهره برداری ۲۰۰ میلیون ریال.

۷- هزینه های آموزشی در کشور چکسلواکی و ایران ۱۰۰ میلیون ریال .

۸- سایر وسایل فنی، واداری ۱۵۰ میلیون ریال .

۹- هزینه های اداری، و پرسنلی قبل از بهره برداری ۲۵۰ میلیون ریال .

۱۰- هزینه های قبل از بهره برداری کامل ۵۵ میلیون ریال .

جمع ۴۲۵۰ میلیون ریال ، که با منظور نمودن سرمایه در گردش بمیزان

۱۲۵۰ میلیون ریال، جمع کل اعتبار لازم ۵۵۰۰ میلیون ریال خواهد بود .

هزینه های فوق برای تولید ۵۷۴۵۰ دستگاه محصول سالانه به وزن ۹۷۵۰ تن، و به ارزش کل فروش ۱۲۲۵ میلیون ریال در سال می باشد .

از اعتبار فوق ۱۵ میلیون دلار برابر ۱۱۵۰ میلیون ریال از محل اعتبارات

دولت چکسلواکی بعنوان وام ، و بقیه از طرف سازمان برنامه به عنوان سرمایه پرداختی خواهد بود .

مرکز آموزش - بمنظور تربیت کارگران ماهر، و استادکار، و کادر فنی که مرکز نقل نیروی انسانی کارخانه را تشکیل میدهد، کارخانه اقدام به تأسیس آموزشگاه اختصاصی نموده، و تاکنون موفق به تربیت ۵۵۰ نفر هنر آموخته در رشته های مورد نیاز کارخانه شده است . این هنر آموختگان اعم از کارگران فنی ، و استادکاران و کارگران ماهر ، و نیمه ماهر در قسمت های فنی ، و تولید ، و نصب ماشین آلات ، و باززرگانی اشتغال دارند .

... : اهم کارهای انجام شده در طرح :

۱- برای تربیت کادر فنی مورد نیاز تعداد ۴۰ نفر از مهندسان، و تکنسین‌های ایرانی به کشور چکسلواکی گسیل گردیده، که پس از طی دوره اختصاصی به ایران بازگشته‌اند، و هم اکنون در این کارخانه انجام وظیفه می‌نمایند. تعداد پنجاه نفر دیگر از کارآموزان در چکسلواکی مشغول آموزش هستند که بزودی به ایران مراجعت خواهند نمود.

۲- چهار تن از مهندسان کارخانه از بورس‌های تحصیلی در اروپا استفاده کرده‌اند، و ده نفر از تکنسین‌های کارخانه برای بکار انداختن ماشین آلات اصلی خریداری شده از ممالک دیگر مشغول کارآموزی در این کشورها هستند.

۳- کارهای ساختمانی، و تأسیسات آب و برق پیش‌بینی شده رو به تکمیل است و هم اکنون تأسیسات لازم دو این ساختمانها مثل دیگ‌های بخار و کمپرسورهای هوا، و دستگاههای تولید آستیلن، و ماشین آلات اصلی تولیدی برای ماشین‌کاری در دست نصب است. طبق برنامه پیش‌بینی شده در سال ۱۳۵۰ ماشین‌سازی با ۱۵ درصد ظرفیت کامل مشغول کار شده است.

۴- به منظور تأمین مسکن جهت کارکنان، در قطعه زمینی به مساحت ۸۰ هزار متر مربع تعداد ۲۰ دستگاه خانه‌های مسکونی، و آپارتمانی در دست ساختمان و تکمیل است، و برای ایجاد يك شهر کاری در مجاورت کارخانه اقدامات مفیدی بعمل آمده است.

کارخانه تراکتورسازی - در اجرای موافقت نامه مورخ هفدهم مردادماه ۱۳۴۵ (هشتم اوت ۱۹۶۶) و همکاری‌های اقتصادی بین دولت شاهنشاهی ایران، و دولت رومانی برای ساخت تراکتور در ایران، قرارداد تأسیس کارخانه تراکتور سازی ایران در تبریز در تاریخ پنجم مهر ماه ۱۳۴۶ منعقد گردید. که براساس این قرارداد يك کارخانه تراکتورسازی در زمینی به مساحت بیش از ۳۰ هزار هکتار

در اراضی قریهٔ رواسان واقع در ۴ کیلومتری جنوب ایستگاه راه آهن تبریز احداث گردد، و کار خود را در سه مرحله بشرح زیر شروع نماید.

- ۱- مرحلهٔ اول مونتاز ۵۰۰۰ دستگاه تراکتور در سال.
 - ۲- مرحلهٔ دوم ساخت ۵۰۰۰ دستگاه تراکتور در سال.
 - ۳- مرحلهٔ سوم ساخت ۱۰۰۰۰ دستگاه تراکتور در سال.
- فعالیت مرحلهٔ اول یعنی بهره برداری از خط مونتاز موقت کارخانه از اسفندماه ۱۳۴۸ آغاز شد، و طی سال ۱۳۴۹ بالغ بر سه هزار دستگاه تراکتور مونتاز گردید. از اول سال ۱۳۵۰ خط مونتاز اصلی کارخانه مورد بهره برداری قرار گرفت. علاوه بر تولید تراکتور، کارخانه همه ساله ۲۰۰۰ تن قطعات یدکی در مرحله دوم، و چهار هزار تن در مرحله سوم تهیه می نماید.

تراکتورهای مونتاز شده از انواع تراکتورهای يك ديفرانسیل U-650M و دو ديفرانسیل U-651M به قدرت ۶۵ اسب، و با چرخ لاستیکی است.

برق کارخانه از مرکز تولید نیروی شهر تبریز با يك خط ۲۰۰۰۰ ولتی آورده می شود. کل برق مورد نیاز در مرحلهٔ اول ۵ میلیون کیلووات ساعت در سال، و در مرحلهٔ آخر طرح ۱۱۰ میلیون کیلووات ساعت می باشد.

آب مورد نیاز کارخانه ۴۸۰ متر مکعب در روز، و با تقریباً ۷۰۰۰۰۰ متر مکعب در سال، و در مرحلهٔ دوم در حدود ده میلیون متر مکعب در سال است که از شبکهٔ آب شهر، و چاههای عمیقی که در کارخانه حفر می شود تأمین می گردد.

سرمایه اولیه این کارخانه بالغ بر ۹۰۰ میلیون ریال است که ۵۰ درصد آن برای خرید ماشین آلات لازم از دولت رومانی، و ۵۰ درصد برای احداث ساختمان ها، و تأسیسات مختلف از قبیل راه آهن، و جاده های داخلی مصرف خواهد شد.

تراکتورهای تولیدی کارخانه از نوع چرخ دار لاستیکی به قدرت ۶۵ اسب در دو نوع، يك ديفرانسیل، و دو ديفرانسیل میباشد. تا کنون در حدود چهار هزار

تراکتور از نوع یونیورسال مونتاژ، و به بازار عرضه شده است .
 به منظور تربیت تکنیسین، و کارگران ورزیده شرکت سهامی تراکتور
 سازی ایران مرکز آموزشی تأسیس نموده است، تا سالانه ۲۵۰ تا ۴۰۰ نفر کارگر
 ماهر، نیمه ماهر، استادکار و تکنیسین در رشته‌های مختلف جهت کارخانه تراکتور
 سازی، و سایر واحدهای صنعتی آموزش دهد .

کارخانه سیمان صوفیان - این کارخانه تنها کارخانه سیمان سازی تبریز
 است که بنام کارخانه سیمان صوفیان آذر بایجان معروف می باشد .
 در اردیبهشت ۱۳۴۷ کلنگ ساختمان این کارخانه بر زمین زده شد، و بهره
 برداری آن از مهرماه ۱۳۴۹ آغاز گردید . ظرفیت فعلی کارخانه ۶۰۰ تن می باشد،
 و قرار است کارخانه دیگری به ظرفیت ۱۰۰۰ تن در کنار آن نصب گردد . منابع
 سنگ آهک این کارخانه از کوههای آهکی چله خانه که مجاور آنست تأمین
 می گردد .

خاک رس آن نیز از دشت جنوبی این کوهها استخراج می شود . این کارخانه
 در سه کیلومتری تبریز، و شمال غربی آن، و درشش کیلومتری صوفیان واقع است،
 و با مشارکت سازمان برنامه (۴۹ ر. سهم)، و بخش خصوصی (۵۱ ر. سهم) تشکیل
 گردیده، و مهندسان و مأموران و کارکنان آن جمعاً ۲۲۰ تن هستند .

کارخانه دورمن دیزل - با ظرفیت تولیدی ۴۰۰۰ موتور به قدرت ۵۰ تا
 ۲۵۰ اسب بخار و با سرمایه ۴۶۶۰۰۰۰۰ ریال که از سال ۱۳۵۰ آغاز به بهره
 برداری کرده است .

بازرگانی تبریز

در عهد مغول از هنگامی که تبریز پایتخت ایلخانان شد آن شهر نه تنها بزرگترین
 مرکز تجاری ایران گردید بلکه از مهمترین دارالتجاره های آن زمان بشمار
 می رفت و حکم بغداد را در عهد خلفای عباسی بهم رسانید .

در آن ایام عموم راههای کاروانی شرق دور و هند و دریای مدیترانه ودشت قپچاق و ایران و عراق بشهر تبریز منتهی می گردید و اقسام کالاهای این نواحی به آن شهر وارد می شد .

در آن زمان تبریز از سه طریق با خلیج فارس مربوط بود :

۱- راه بصره و بغداد که از معابر کوههای کردستان گذشته به مراغه می آمد و از مراغه به تبریز می رسید .

۲- راه بندر سیراف (طاهری امروزه) بشهر شیراز و اصفهان و کاشان و قم و ری و قزوین و زنجان و میانه و تبریز منتهی می شد .

۳- راه هرموز (هرمز) و کرمان و یزد و کاشان که در این محل اخیر برآه دوم متصل می شد .

علاوه بر این سه راه تبریز بر سر جاده اصلی ابریشم قرار داشت و از طریق اردبیل و جلفا و خوی با جمیع بلاد گشتاسفی و موقان واران نیز مربوط بود این راه از ولایت توانگک هوانگک Tuang - Huang در چین بولایت کان سو Kan - Su می آمد و از آنجا داخل ترکستان شرقی شده از طریق بیش بالیغ و المالیغ و اترار به سمرقند و بخارا می رسید . در بخارا قسمت اصلی آن از راه مرو و گرگان بهری می آمد و از ری به قزوین و زنجان و تبریز و ایروان می رفت و از ایروان یا به طرابوزان و یا بیکی از بنادر شام منتهی می گردید . قسمت غربی این راه از سمرقند به خوارزم و از خوارزم به شهر سرای و هشترخان و از آنجا به کنار رود دن Don پایان می پذیرفت . تبریز با کشورهای عیسوی از دو طریق ارتباط داشت :

۱- راه ارمنستان بزرگ از طریق خوی و منازگرد (ملازگرد) ارز روم به طرابوزان که در آن زمان از بار اندازهای مهم بازرگانان بندرژن Céne در ایتالیا بود .

۲- راه ارمنستان کوچک از طریق گذرگاههای کوههای کردستان یا از طریق

ارز روم و سیواس و یاز طریق وان و دیاربکر که سرانجام در ساحل خلیج اسکندرون به بندر لاژازو Lajazzo از بندر ارمنستان صغیر و از بازارهای تجاری عمده و مرکز معامله تجار ایتالیائی و فرانسوی و اسپانیائی می‌رسید .

در عهد تیموری و زمان صفوی باز تبریز رونق بازرگانی خود را از سر گرفت و در روزگار صفویه به منتهای اعتبار خود رسید، ولی بدبختانه عامل خارجی مهمی که می‌توان آن را یکی از بزرگترین علل بدبختی ایران جدید مقارن شروع نهضت اروپا شمرد و راه اقتصادی اروپا را بر روی ایران بست ، استیلای ترکان عثمانی بر جمیع سواحل شرقی مدیترانه و مصر و شامات بود . تجار ایتالیائی و اسپانیائی چون راه مشرق را که مسبب بسته شدن آن ترکان بودند بر روی خود مسدود دیدند ناچار به فکر کشف راه جنوب آفریقا و دماغه امید نیک، و قاره جدید آمریکا افتادند. ایران که از عهد ایلخانان مغول تا اواخر صفویه در سیاست بین‌الملل و اقتصاد عالم دخالت مستقیم داشت ، بتدریج در حصارى که ترکان عثمانی و دولت تزاری روسیه در اطراف آن کشیدند محصور و منفرد ماند و روز بروز بر مرز رانب تنزل و بی‌خبر ماندن مردم آن از اوضاع دنیای جدید متمدن افزوده گردید . تا اینکه در قرن نوزدهم خفر و گشایش ترعه سوئز در سال ۱۸۶۹ میلادی و رقابت بین انگلیس و روسیه در آسیای مرکزی وضع اقتصادی آذربایجان و ایران را بس ناگوار کرد^۱ .

آخرین شکستی که بر تجارت و اقتصاد تبریز و آذربایجان وارد شد تغییر رژیم روسیه و روی کار آمدن حکومت کمونیستی در آن کشور بود چون بر اثر انقلاب، دولت شوروی تا مدتی دراز مشغول به اصلاحات داخلی و سروسامان دادن به وضع خود بود بالطبع روابط اقتصادی آن با ایران از طریق آذربایجان قطع شد و بجای تبریز و جلفا ، بندر خرمشهر یگانه راه ارتباط مهم تجاری ایران با اروپا و دنیای غرب گردید . کالاهای تجاری تبریز و آذربایجان بجای آنکه از کوه‌ها ترین

راه یعنی جلفا به اروپا صادر شود از دورترین راه یعنی خرمشهر به کشورهای غرب فرستاده میشد.

اختلافات سیاسی ایران و شوروی نیز مزید بر علت گشت و دیواری آهنین حائل بین دو کشور گردید. این بحران بیش از چهل سال ادامه داشت تا اینکه پس از مرگ استالین و روی کار آمدن زمامداران جوانتری در روسیه و بر اثر حسن سیاست و تدابیر شاهنشاه ایران، سردی بین دو کشور بگرمی گرایید و روابط اقتصادی ایران و شوروی رونق تازه‌ای یافت. پیمان منطقه‌ای سنتو نیز به رونق بازار تجارت تبریز و آذربایجان بیفزود و با ایجاد شاهراه تازه‌ای بین ترکیه و ایران راه تبریز و ارز روم که از شهر مرزی خسروی میگذرد، آذربایجان راه دیگری از طرف شمال غرب به اروپا پیدا کرد.

نه تنها کالای آذربایجان بلکه کالای دیگر قسمتهای ایران نیز از طریق آن استان از راه شوروی و ترکیه به اروپا صادر گردید.

تبریز اکنون نقش مهمی از لحاظ توزیع کالا در بازرگانی ایران و تجارت بین‌المللی دارد.

هر چند آن شهر اهمیت انحصاری قدیم خود را از دست داده ولی هنوز از نظر توزیع مواد ساخته شده و تولیدی چه در داخل آذربایجان، و چه در جمع‌آوری و صدور مواد اولیه کشاورزی آن منطقه به سایر نقاط ایران و خارج کشور دارای اهمیت خاصی است. در سالهای اخیر با توسعه شبکه راه آهن تبریز- جلفا، و تبریز- رازی (مرز ترکیه) و راه‌های شوسه و حسن روابط همجواری مبادلات بازرگانی ایران و اروپا و شوروی روزافزون است، تابعدی که شهر مرزی جلفا از نظر کثرت مبادلات بازرگانی پس از بندر خرمشهر دومین مرکز صادرات و واردات ایران بشمار می‌رود.

نظری به اقتصاد تبریز در سه ماهه اول سال ۱۳۵۰

قسمت اول : کشاورزی و دامپروری

عوامل طبیعی - مهمترین مسئله در سه ماهه اول سال ۱۳۵۰ کمی بارندگی ، کمبود آب و کاهش محصولات کشاورزی بوده است .

حداقل و حداکثر درجه حرارت و میزان بارندگی در این دوره در شهر تبریز به قرار زیر بوده است :

C.G.	۱/۸	حداقل درجه حرارت
»	۳۱/۶	حداکثر درجه حرارت
M.M.	۱۶۲/۳	میزان بارندگی

- در شهر تبریز مبارزه بر علیه آفات نباتی نیز صورت گرفته و در سه ماهه اول سال ۱۳۵۰ علاوه بر کودهای طبیعی حدود ۴۵۰۰ تن کود شیمیایی بمصرف رسیده است .
- در این دوره مبارزه با بیماریهای دامی نیز صورت گرفته و دامها بر علیه بیماریها تلقیح شده اند .

- برای اصلاح نژاد دامها اقداماتی از قبیل تلقیح مصنوعی و توزیع کوساله نر و قوچ توسط اداره دامپروری انجام شده است ، و در ایستگاه دامپروری «سردرود» در نزدیکی تبریز اقداماتی که برای اصلاح نژاد گاوشیرده صورت گرفته منجر به افزایش شیرگاو از ۵ کیلو به ۱۵ کیلو در روز گردیده است .

- در مورد مرغداری نیز بالا بودن بهای دانه ، هزینه نگاهداری باعث شده است که تعداد زیادی از مرغدارها تعطیل شده و یا با زیان روبرو شوند . برای جلوگیری از ورشکستگی مرغداران تبریزی صندوق توسعه کشاورزی مبلغ ۷۵ میلیون ریال به آنان وام داده است .

قسمت دوم : صنایع و معادن .

در سه ماهه اول سال ۱۳۵۰ در تبریز تعداد ۷ پروانه تأسیس با سرمایه ۳۲۸

میلیون ریال برای فعالیت های: آجر فشاری - موزائیک - دستگیره و لولا - کچ پزی صادر شده است و نیز تعداد ۴ پروانه بهره برداری با سرمایه ۴۰ میلیون ریال برای تولید صفحه گرامافون - یخ - موزائیک و خازنی پتو صادر شده است: میزان جمع سرمایه گذاری صنایع تبریز در سال ۱۳۴۸ بالغ به ۳۲۲,۳۳۸۹,۰۰۰ ریال از قرار درصد ذیل بوده است: صنایع نساجی ۳۵۳ درصد، مصالح ساختمانی ۱۱۱، صنایع فلزی و الکتریکی ۱۳۹، مواد غذایی ۳۱۵ صنایع چوب و سلولزی ۱۰، صنایع شیمیائی ۵۸، صنایع متفرقه ۱ درصد بوده است.

قسمت سوم: ساختمان وزمین.

۱- فعالیتهای بخش دولتی: عملیات ساختمانی خط راه آهن تبریز - ترکیه پایان یافت و در تاریخ ۲۸/۳/۵۰ راه آهن ایران به اروپا وصل گردید. اسفالت راه اهر - تبریز نیز در دست انجام میباشد.

۲- فعالیتهای بخش خصوصی: ساختمان يك سینما و يك كاخواره با هزینهای معادل ۲۰ میلیون ریال و نیز يك بیمارستان با هزینهای حدود ۱۴ میلیون ریال شروع شده است.

۳- معاملات زمین و ساختمان: بطور کلی معاملات زمین در تبریز در سه ماه اول سال ۵۰ راکد بوده و سیر صعودی قیمت زمینهای بورسی و زمینهای ساختمانی متوقف گردید. وضع عوارض نوسازی یکی از عوامل اصلی رکود معاملات زمین بخصوص زمینهای بورسی بوده است، و مشخص نبودن نقشه شهر نیز از عوامل رکود معاملات زمین می باشد. در این دور، وضع معاملات ساختمان نیز نسبتاً راکد بوده است.

۴- اشتغال کارگران ساده ساختمانی: بعلاوه رکود فعالیت های ساختمانی در این دوره عرضه کارگر بیش از تقاضا بوده و در نتیجه دستمزدها کاهش یافته و یا ثابت مانده است.

۵- تولید و داد و ستد مصالح ساختمانی: عرضه و تقاضای آجر و کاشی در تبریز

متعادل و از ثبات قیمت برخوردار بوده و قیمت سیمان نیز بدون تغییر باقی مانده است.

۶ - اعتبارات ساختمانی: در سه ماهه اول سال ۱۳۵۰ تبریز نیز از جمله ۲۱ شهری بوده که از ۷۳۴ میلیون اعتبار ساختمان بانک‌های ملی و رهنی استفاده کرده است.

قسمت چهارم : بازرگانی

کالاهای مورد مصرف داخلی کشور :

- گندم و جو : کاهش فصلی عرضه گندم و جو عامل ترقی قیمت در مراکز تولید در فصل بهار است و نیز وجود خشکسالی در افزایش قیمت‌ها مؤثر بوده است. برای رفع این مشکل در تبریز دولت توزیع و سهمیه‌بندی گندم و آرد مورد نیاز نانوایان را از طریق شهرداری از بهمن ماه سال ۱۳۴۹ شروع کرد و این امر در تخفیف افزایش شدید قیمت‌ها مؤثر بوده است.

- لبنیات : به علت خشکسالی و کمبود علوفه جهت تغذیه دامها و تلفات شدید آنها مقدار تولید شیر و لبنیات در تبریز بمقدار قابل ملاحظه‌ای نسبت به فصل مشابه سال قبل کاهش یافته و قیمت انواع فرآورده‌های لبنی بمیزان قابل توجهی افزایش یافته است.

- تخم مرغ : به علت گرانی دانه مرغ در این دوره کاهش عرضه تخم مرغ در تبریز وجود داشته است.

- روغن حیوانی و نباتی : ترقی فاحش قیمت روغن در این شهر بسبب خشکسالی لاغری و تلفات دامها بوده است.

- دام : در این دوره کاهش شدید وزن دامها بسبب خشکسالی و کمبود و گرانی علوفه موجب ترقی قیمت آن گردید.

- حبوب : برخی از انواع حبوب از جمله نخود، عدس، لوبیای سفید به علت کاهش موجودی در تبریز ترقی نمود.

- در مورد کالاهای مصرفی با دوام نصب دستگاه فرستنده تلویزیون در تبریز

موجب فروش فوق العاده تلویزیون گردید .

کالاهای سرمایه‌ای کشاورزی :

بعلت بی‌پولی کشاورزان خرید کالاهای سرمایه‌ای کشاورزی در تبریز نسبت به سال ۴۹ کاهش یافت این بی‌پولی بعلت خشکسالی و گران شدن قیمت کالاهای مذکور بوده است . کالاهای سرمایه‌ای کشاورزی فروش رفته در سه ماهه اول سال ۱۳۵۰ در تبریز به این شرح بوده است :

تراکتور و کمباین ۷۸ دستگاه

گاوا آهن و دیسک ۹۲ »

سایر کالاها ۵ »

کالاهای صادراتی :

- فرش: بازار فرش صادراتی در تبریز که تا اواخر بهار ۱۳۵۰ را کد مانده بود بعلت رسیدن چند تقاضای خرید از خارج تا حدی رونق گرفت و قیمت‌ها تا اندازه‌ای ترقی کرد.
- میوه‌ای خشک: باقتضای فصل بازار صادراتی بعضی از انواع خشکبار را کد بود، علاوه بر آن رقابت کشور ترکیه نیز بمیزان قابل توجهی در ایجاد این رکود مؤثر بوده است تا آنجا که با وجود مرغوبیت سبزه تبریز صدور آن را کد و قیمت‌ها تنزل نمودند.
- پشم و موی: با عرضه محصول تازه پشم در سه ماهه اول سال ۵۰ بازار آن رونق یافت و مقدار پشم عرضه شده در تبریز نسبت به سال ۴۹ بمیزان قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است و کمی عرضه موجب ترقی آن گردیده است .

بازرگانان تبریز در امر تجارت بسیار محتاطند و غالباً با یکدیگر همکاری ندارند و بطور پراکنده عمل میکنند چنانکه تاکنون ۱۸۰ تن از ایشان عضویت اتاق بازرگانی را پذیرفته‌اند .

قسمت پنجم : اعتبارات بانکی

سه واحد بانکی طی سه ماهه اول سال ۱۳۵۰ در تبریز افتتاح شد .

اعتبارات وارد شده از طرف بانکها در این شهر نسبت به دوره قبل افزایش یافته است .

در این دوره تغییر محسوسی در عرضه و تقاضای پول در تبریز مشاهده نگردید .

رایج ترین نرخ بهره در این سه ماه در تبریز ۲۴ درصد بوده است .

خصوصیات اقتصادی استان آذربایجان شرقی بر اساس آمار ۱۳۴۸ .

۱- در این استان که مرکز آن تبریز است ۱۴۳۵۴۳ خانوار در ۱۱۵۳۰۶ واحد مسکونی در شهرها زندگی می کنند که در هر ۱۰ خانه دوازده خانوار سکونت دارند .

بعبارت دیگر ۸۰٫۴ درصد از واحدهای مسکونی نقاط آذربایجان شرقی در اختیار يك خانوارها می باشد، و در بقیه واحدهای مسکونی که ۱۹٫۶ درصد است، ۲ یا ۳ یا ۴ یا ۶ خانوارها ، و بیشتر زندگی میکنند .

۲- ۷۹٫۴ درصد از خانوارهای آذربایجان شرقی يك تا دو اطاق دارند، و ۲۰٫۶ درصد بقیه در اماکنی زندگی می کنند که دارای سه تا ده اطاق، و بیشتر می باشد . در صورتی که ۷۹٫۹ درصد از خانوارها در نقاط شهری آذربایجان غربی يك الی دو اطاق دارند .

۳- ۷۱٫۹ درصد از خانوارها در نقاط آذربایجان شرقی مالك محل سکونت خود بصورت عرصه و اعیان، و یا فقط اعیانی هستند، و ۲۹٫۱ درصد بقیه بصورت اجاره، رهن، و مؤقفه بلاعوض بوده، که در آن زندگی می نمایند، در صورتی که در آذربایجان غربی ۶۱٫۵ درصد از خانوارها مالك ملك خود هستند .

۴- در مقابل هر ۱۰۰۰ نفر از ساکنان آذربایجان شرقی ۱۷ نفر مستخدم دولت وجود دارد، در صورتی که عده مستخدمان دولت در مقابل همین عدد در آذربایجان غربی ۲۳ نفر است .

۵- در آذربایجان شرقی در مقابل ۱۰۰۰۰۰ مستخدم دولت ۹ خانه سازمانی

ساخته شده است، در صورتی که در آذربایجان غربی در مقابل ۱۰۰۰۰ نفر مستخدم ۲۳ خانه سازمانی وجود دارد.

۵- در آذربایجان شرقی کالری جذب شده از مواد غذایی برای یک نفر در روز ۵ درصد، و در آذربایجان غربی ۲۳ درصد است.

۷- در آذربایجان شرقی هر نفر ۹۳/۳ گرم در روز مصرف پروتئین حیوانی و نباتی دارد که از سایر نقاط زیادتر می باشد. ۱۵/۸ درصد این مقدار از مواد حیوانی، و ۸۵/۳ درصد از غلات، و بقیه از سایر غذاها تأمین میگردد.

۸- مصرف مواد گوشتی در آذربایجان شرقی ۴۴/۶ گرم در روز، و در آذربایجان غربی ۳۹/۹ گرم در روز می باشد، و چنانکه ملاحظه می شود مصرف سرانه گوشت در این استان از دیگر نقاط ایران بیشتر است.

۹- شاخص هزینه زندگی بطور کلی به نسبت دیگر استانها بالا است، و تبریز از لحاظ گرانی مشابه شیراز است.

۱۰- شاخص هزینه خوراک در تهران ۱۳۴/۱، و در شیراز ۱۴۷/۵، و در تبریز ۱۴۸/۴، و در رشت ۱۵۲/۴ می باشد، و چنانکه ملاحظه میشود تبریز از نظر هزینه خوراک از رشت ارزانتر، و از سایر نقاط گرانتر است.

۱۱- شاخص هزینه مسکن در تهران ۳۱۲/۳، و در رشت ۱۵۱/۹، و در تبریز ۱۳۱/۷ می باشد.

۱۲- در استان آذربایجان شرقی ۸۰/۴ درصد از واحدهای مسکونی که از سایر استانها زیادتر است، در اختیار يك خانوارها می باشد، و یا اینکه با هر ده خانوار که در ده خانه زندگی می کنند فقط دو خانوار مستأجر وجود دارد، و نیز ۷۹/۴ درصد از خانوارها ساکن اماکن يك الی دو اتاقه می باشند. با توجه به رقم بالا ملاحظه می شود که اکثر خانهها در نقاط شهری استان آذربایجان شرقی یکی دو اتاقه بوده، که خانوارها خود غالباً مالک آن هستند، و بدین جهت اتاقهای بیشتری

در واحدهای مسکونی موجود نیست تا بدیگران به اجاره واگذار گردد. شاید بتوان عدم قبول زندگی مشترک خانوارها را در واحدهای مسکونی نمایانگر رفاه و آسایش طلبی آنان توجیه نمود.

مالکیت اماکن در این استان از سایر استانها بیشتر، و ۷۱٫۹ درصد از خانوارها را شامل میگردد. این رقم نشان دهنده آنست که اشخاص خانه‌های مازاد بر احتیاج را باندازه کافی در اختیار ندارند تا برای اجاره بدیگران واگذار نمایند. در مقایسه با شهر تهران که ۵۰ درصد از اماکن مسکونی آن در اختیار غیر مالک می باشد بخوبی روشنگر این حقیقت است، که چنانچه به علل اقتصادی، و اجتماعی، جماعتی باین استان جذب گردند قدرت پذیرائی کافی وجود ندارد تا خانوارهای مهاجر بتوانند بر راحتی مسکن تهیه کنند. از طرفی نبودن اطاق بتعداد مازاد بر احتیاج يك خانوار در واحدهای مسکونی، و نیز تمایل بمالکیت خصوصی که نسبت بسایر استانها چشمگیر می باشد خود بزرگترین دلیل است که اماکن مسکونی به اندازه لزوم احداث نگردیده، و بعلاوه صنعت ساختمان، و نوسازی که بموازات سایر اقدامات باید پیشرفت نماید عقب مانده، و متناسب با ازدیاد تقاضا، مسکن کافی عرضه نشده است، در نتیجه بازار سیاه برای این کالا ایجاد، و میزان اجاره بطور غیر متعارف، و سرسام آور که تقریباً تا ۴۰ درصد از درآمد شخص را جذب میکند بالا رفته است.

یکی از علل کندی نوسازی در تبریز، و مهاجرت پیاپی خانواده‌های آن شهر به تهران، و استان مرکزی، باقی بودن خاطرات وحشت انقلابات دوران جنگ دوم جهانی در اذهان مردم آذربایجان است، این خاطرات تبریزیان اصیل را همواره مضطرب حال داشته، و آنان را از ادامه زندگی در آن شهر، و یا دست زدن بکارهای ساختمانی که مستلزم صرف سرمایه‌های هنگفت است دلسرد می سازد. با بهبود روابط سیاسی ایران، و اتحاد جماهیر شوروی امید فراوان میرود که اعتماد مردم به ثبات اوضاع هر روز بیشتر گردد.

امار کارگاهها و کارخانجات تبریز

شماره ردیف	نام کارگاه یا کارخانه	تعداد انواع آن	تعداد تقریبی کارکنان	نشانی
۱	کشتارگاه	۱	۱۰۸	جاده کشتارگاه در راه
۲	لبنیات ایران (تهیه شیر پاستوریزه)	۱	۳۰	فرودگاه
۳	پاستوریزه تبریز	۱	۳۶	خیابان اسلامبول
۴	تهیه لبنیات	۱	۴۷	شهنار بیست متری صائب
۵	میوه خشک کنی	۷	جمعاً ۱۰۸	کوچه یوسف خانی
۶	تهیه خشک بار	۱	۱۰	خیابان چهارم اردیبهشت
۷	آرد سازی	۹	۲۲۰	
۸	تهیه آرد	۱	۵۷	خیابان اردیبهشت
۹	نانوایی	۸۳	۹۰۰	
۱۰	بیسکویت سازی ممتاز	۱	۱۰	خیابان شاه بختی
۱۱	قنادی	۲	۲۰	
۱۲	قند سازی	۱	۱۲	جاده شاه گلی
۱۳	شکلات سازی	۴	۱۰۱	
۱۴	تهیه روغن نباتی	۱	۱۲	خیابان احمدیه
۱۵	تهیه رشته فرنگی و ماکارونی	۱	۱۰	خیابان شهنار کوچه زهتاب
۱۶	یخ سازی	۱	۱۰	کوچه مجتهد
۱۷	تهیه نوشابه الکلی (نوش آذر)	۱	۴۴	کوی امید
۱۸	آبجو سازی	۲	۵۹	خیابان اردیبهشت و چهارم اردیبهشت

آمار کارگاهها و کارخانجات تبریز

ردیف	نام کارگاه یا کارخانه	تعداد انواع آن	تعداد تقریبی کارکنان	نشانی
۱۹	نوشابه غیر الکلی	۲	۱۳۰	
۲۰	کارخانه پیسی کولا	۱	۳۷	کوچه چشمه
۲۱	حلاجی	۱۰	۱۵۰	
۲۲	پارچه بافی فردوسی	۱	۱۱	جنب دروازه شاه
۲۳	بافندگی	۱۳	۲۸۰	
۲۴	تريکوبافی	۱	۳۰	خیابان چهارم اردیبهشت
۲۵	حوله بافی	۱۰	۱۴۰	
۲۶	کشبافی	۱۰	۱۵۰	
۲۷	زیرپیراهن بافی	۵	۹۴	
۲۸	جوراب بافی	۷	۸۰	
۲۹	ریسندگی و بافندگی فیروز	۱	۲۵۱	بلوار رضا پهلوی
۳۰	قالیبافی رفیعی	۱	۱۰۲	خیابان پهلوی - جنب پاسگاه ژاندارمری
۳۱	قالیبافی وصالی	۱	۱۰۳	کوچه پرورشگاه بلوار
۳۲	قالیبافی طباطبائی	۱	۱۰۶	قوچ داشی - کدخداباشی
۳۳	قالیبافی ناسوتی	۱	۱۱۶	خیابان شمس تبریزی - دربند دانش
۳۴	قالیبافی مهدی ترابی	۱	۲۸۴	انتهای خیابان بهار - روبروی کوچه قاضی
۳۵	قالیبافی محمد پور شاملو	۱	۲۳۵	خیابان سیلاب

آمار کارگاهها و کارخانجات تبریز

شماره ردیف	نام کارگاه یا کارخانه	تعداد انواع آن	تعداد تقریبی کارکنان	نشانی
۳۶	قالیبافی زرخواه	۱	۱۰۱	روبروی کارخانه جوان - کوچه حقیقت
۳۷	قالیبافی ابوالقاسم جوان	۱	۳۰۲	خیابان ملل متحد - کوچه حقیقت
۳۸	قالیبافی های دیگر	۴۵۳	۱۰۰۰	
۳۹	کفاشی	۷۰	۷۵۰	
۴۰	دوزندگی	۲۰	۲۴۰	
۴۱	حوله بافی برق لامع	۱	۱۰۹	خیابان صائب - میدان کل باشی
۴۲	تخته سازی شرکت سهامی توکل	۱	۲۶	بخش چهار - کوی توکل
۴۳	نئوریان سازی ممتاز	۱	۱۰۸	جاده باغمیشه
۴۴	در و پنجره سازی	۱	۱۱	خیابان درب باغمیشه - کوچه مجتهد
۴۵	کارگاه فنی نوکار	۱	۱۰	دیگک باشی
۴۶	مقواسازی اطمینان	۱	۱۱	خیابان تربیت
۴۷	چاپ اوراق	۳	۳۵	
۴۸	گراور سازی کاوه	۱	۱۰	شاه آباد - کوچه معصومی
۴۹	چرم سازی خسروی	۱	۲۴۳	
۵۰	چرم سازی	۲۰	۶۰۰	

آمار کارگاهها و کارخانجات تبریز

شماره ردیف	نام کارگاه یا کارخانه	تعداد انواع آن	تعداد تقریبی کارکنان	نشانی
۵۱	سالامبو سازی	۳	۴۵	
۵۲	روده پاك كنى نيكفدم	۱	۱۰	کوی دباغخانه - شهناز
۵۳	الکل سازی	۱	۳۱	کوچه دیونات
۵۴	کبریت سازی تبریز	۱	۲۰۰	جاده سردرود
۵۵	کبریت سازی توکل	۱	۲۳۳	خیابان شمس تبریزی
۵۶	کبریت سازی	۱	۴۲۶	خیابان باغمیشه
۵۷	آجر سازی	۱۵	۴۵۰	
۵۸	شیشه سازی	۲	۵۵	
۵۹	آهك پزی	۲	۳۰	
۶۰	کچ پزی	۲	۴۰	
۶۱	موزائيك سازی	۵	۷۵۰	
۶۲	سنگ بری شرق تابان	۱	۱۱	خیابان رضا پهلوی - روبروی اداره گمرک
۶۳	آب نیکل کاری	۱	۱۰	نقاره خانه - پشت خیابان شهربانی
۶۴	سماور سازی	۱۰	۷۰	
۶۵	تراشکاری	۵	۵۰	
۶۶	ساخت ظ-روف آلومینومی	۲	۴۰	

آمار کارگاهها و کارخانجات تبریز

شماره ردیف	نام کارگاه یا کارخانه	تعداد انواع آن	تعداد تقریبی کارکنان	نشانی
۶۷	بخاری سازی	۳	۳۰	
۶۸	چراغ سازی	۳	۳۰	
۶۹	کارخانه آذرمیخ	۱	۲۰	جاده مرند
۷۰	قفل سازی	۳	۳۰	
۷۱	کارخانه دورمن	۱	۵۰۰	ناحیه صنعتی
	دیزل			
۷۲	دیزل سازی (کارخانه لیلاند موتور ایران)	۱	۵۰۰	ناحیه صنعتی
۷۳	دینام سازی	۱	۴۶	
۷۴	پمپ و کولر سازی	۱	۱۱	خیابان فردوسی
۷۵	کارخانه ساخت ماشین	۱	۲۳۲۷	ناحیه صنعتی
۷۶	مونتاژ رادیو و تلویزیون	۲	۲۵	
۷۷	تعمیرات کشتی	۱	۹۵	بندر شرفخانه
۷۸	ساخت تراکتور	۱	۴۴۰۰	ناحیه صنعتی
۷۹	شرکت سهامی تراکتور سازی ایران	۱	۸۱	خیابان پهلوی باغ گلستان
	قطعات ماشین			
۸۰	تعمیرات ماشین	۱۳	۲۶۰	
۸۱	ماهوت پاک کن سازی	۱	۱۰	

آمار کارگاهها و کارخانجات تبریز

ردیف	نام کارگاه یا کارخانه	تعداد انواع آن	تعداد تقریبی کارکنان	نشانی
۸۲	صفحه گرام سازی	۱	۱۰	خیابان شمس تبریز
۸۳	شرکت راه و ساختمان	۲	۳۰	
۸۴	اداره برق	۱	۲۱	خیابان ژاله
۸۵	روشنائی تبریز			خیابان پهلوی

فصل ششم

بنگاهها و اماکن همگانی

تأثر و نمایش در تبریز - ظاهراً سابقهٔ تأثر و نمایش در آذربایجان بیش از دیگر شهرستانهای ایران است. پیش از سال ۱۲۹۱ شمسی از طرف ارامنهٔ تبریز نمایش‌هایی در آن شهر داده می‌شد. این نمایش‌ها در صحنهٔ تالار آرامیان انجام می‌گرفت ولی نخستین بار که هیئتی برای این کار تشکیل، و رسماً به دادن نمایش، آغاز کردند از سال ۱۲۹۱ شمسی است. در این سال چند تن از مردم با ذوق گردهم آمده يك هیئت آکتورال بنام خیریه ترتیب داده بودند که نمایشها را اداره نمایند و نمایشنامه‌ها تهیه کنند. این هیئت پیش از این تاریخ نمایش‌هایی داده بودند، ولی در این سال برای خود رسمیتی قائل شدند. این هیئت یا در سالن سینما سولی یا صحنهٔ تابستانی جمعیت خیریه واقع در کوچهٔ ارك، یا در تالار آرامیان نمایش می‌دادند. نمایش‌هایی که این هیئت بموقع اجرا می‌گذارند بیشتر بزبان محلی یعنی ترکی آذری بود.

دومین هیئت آکتورال در سال ۱۲۹۶ شمسی تشکیل یافت. این هیئت موسوم به آکتورال تبریز بود و تحت ریثسوری و رهبری مرحوم رضاقلی زادهٔ شرقلی که از هنرپیشگان زبردست آذربایجان بود شروع بکار کرد. در سالی که آکتورال تبریز دایر بود آکتورال دیگری نیز از ارامنه تحت ریثسوری مسیو طاشچیان تأسیس یافت.

در اواخر سال ۱۲۹۷ و اوایل سال ۱۲۹۸ شمسی يك هیئت آکتورال دیگر تشکیل یافت این هیئت تحت ریثسوری مرحوم بیوک خان نخجوان بود که تازه

از قفقاز به تبریز آمده بود و بنام آکتورال آذربایجان نامیده شد. پس از آن هیئت - های آکتورال دیگری بنام آکتورال جمعیت اصلاح و ترقی و آکتورال آربین در تبریز تشکیل شد.

در این موقع برای هنرپیشگان و هیئت های آکتورال تبریز اشکال بزرگی موجود بود و آن نقشی بود که زنان و دختران بایستی در تئاتر داشته باشند. زنان در آن زمان در حجاب بودند و نمیتوانستند آزادانه بر روی صحنه ظاهر شوند. برای رفع این اشکال پسران با تغییر قیافه نقش دختران را بازی می کردند، ولی گاهی هنرپیشگان دختران آرامنه یا زنانی که از خارجه آمده بودند باین کار می پرداختند و صحنه را با هنرنماییهای خویش رونق می بخشیدند. در این سالها علاوه بر نمایشنامه هایی مانند آرشین مالالان، نمایشنامه های دیگر از زبان فرانسه ترجمه شده و بموقع اجرا گذاشته می شد. برخی از نویسندگان نیز نمایشنامه هایی می نوشتند که از بهترین آنها میتوان نمایشنامه های ناجی بیگ را بشمار آورد، که نمایشنامه های تاریخی مانند داریوش و غیره می نوشت و حس ملیت و وطنخواهی را تحریک می کرد.

بطور کلی در این تاریخ نمایشنامه های کم دی (خنده آور) و اپرا بیشتر مورد توجه بود.

دومین مرحله تئاتر و نمایش را در آذربایجان و تبریز باید بعد از سال ۱۳۰۰ شمسی بدانیم.

بر اثر پیشرفت فرهنگ تئاتر در آذربایجان ترقی کرد. در این دوره مهمترین هیئت آکتورال تبریز هیئت آربین بود. در این مرحله گاهی نمایشها بزبان فارسی تبریز بموقع اجرا گذاشته می شد.

سالها تبریز فاقد صحنه آبرومند و مناسب برای نمایش بود. تا آنکه دریکی از گردشگاههای تبریز بنام باغ ملی ارك که مرحوم سر لشکر عبدالله امیر طهماسبی

آنرا ایجاد کرده بود از طرف شیر و خورشید سرخ با اقدامات سر لشکر امیر احمدی شروع به ایجاد بنائی برای سالن نمایش و تئاتر شد. مدت‌ها ساختمان این بنا طول کشید تا در اوایل سال ۱۳۰۰ شمسی با تمام رسید.

این تئاتر در شهر یور همان سال با حضور رضاشاه کبیر افتتاح گردید. صحنه شیر و خورشید سرخ سالن نسبتاً وسیعی است که گنجایش ۸۰۰ صندلی دارد، و در طرفین آن لوژهایی ساخته شده و لوژهای اطراف سه طبقه است، و سن آن وسعت کافی دارد. در همین سالها بود که يك سالن دیگری به سالنهای نمایش در تبریز اضافه شد و آن سالن مدرسه انائیه آمریکائیان بود. این سالن مدتها متعلق به مدرسه دخترانه آمریکائیان بود، و بعد به دبیرستان پروین، سپس به دانشسرای ایران-دخت، و بعدها به دبیرستان فردوسی وابسته گردید.

در اواخر سلطنت رضاشاه کبیر وضع نمایش و تئاتر در آذربایجان نسبتاً ترقی کرد. آنگاه در تبریز دو سالن عمومی و مهم شیر و خورشید سرخ و آرامیان موجود بود، و علاوه، بر این سالن نسبتاً بزرگ و آبرومندی در محوطه باغ گلستان ساخته شد. گذشته از اینها در سالن دبیرستانها نیز به نمایش و تئاتر می پرداختند.

پس از اشغال آذربایجان توسط نیروی بیگانه در اوضاع تئاتر تغییرات مهمی روی داد، و هیئت‌های آکتورال جدیدی از قبیل: هیئت آکتورال فردوسی، و تبریز، و ایران، و حقیقت در آن شهر تشکیل شد. در این مدت از طرف انجمن فرهنگی روابط ایران و شوروی نیز در بعضی از شهرهای آذربایجان نمایش می دادند.

در اوایل سال ۱۳۳۳ شمسی کلیه هنرپیشگان تبریز اختلافات خود را کنار گذاشته، و گرد هم آمده و هیئت بنام تئاتر و انجمن محلی آذربایجان تشکیل دادند این هیئت تا چند سال پیش مشغول کار بود، متأسفانه اکنون به هنر تئاتر در آذربایجان توجهی نمیشود.^۱

سینما در تبریز - تأسیس سینما در آذربایجان سابقه درازی دارد. سینماهای صامت که سابقاً معمول بود از هفتاد سال پیش در تبریز دایر شده است. نخستین سالن سینما در تبریز سالن سینما سولی بود که ۱۲۹۱ شمسی دایر گردید. از آن تاریخ به این طرف سینماهای متعددی در تبریز ایجاد شده، و از بین رفته است. بعضی از سینماهای دایر تبریز از قرار ذیل است:

- ۱- سینما دیانا در خیابان پهلوی.
- ۲- سینما کریستال، در خیابان شهناز جنوبی.
- ۳- سینما متروپل، در خیابان پهلوی.
- ۴- سینما مولن روز، در خیابان پهلوی.
- ۵- سینما ایران، در خیابان پهلوی.
- ۶- سینما تخت جمشید، در خیابان امین.
- ۷- سینما فرهنگیان، در خیابان پهلوی.
- ۸- سینما دریای نور، در خیابان پهلوی.
- ۹- سینما آسیا، خیابان شهناز شمالی.
- ۱۰- سینما آریا، در خیابان پهلوی.
- ۱۱- سینما سعدی، در پاساژ سعدی.

کلیسای تبریز - عیسویان تبریز که اکثر ارمنی و گریگوری مذهبند شش

کلیسا بشرح زیر دارند:

- ۱- کلیسای آدونتیستها. واقع در خیابان شهناز جنوبی.
- ۲- کلیسای ارامنه. واقع در بخش پنج- کوچه آرامیان.
- ۳- کلیسای انجیلی پروتستانها زیر نظر کشیشان آمریکایی واقع در بخش ۷

۴- کلیسای کاتولیکها زیر نظر کشیشان فرانسوی واقع در بخش ۷- پاساژ پهلوی .

۵- کلیسای دیگر آرامنه واقع در بخش ۵- کوی بارون آواک .
باید دانست که کلیسای آرامنه کریگوری زیر نظر خلیفه گری آرامنه اداره می شود که مرکز آن در خیابان شهناز است .

۶- کلیسایی نیز در کوچه والمان واقع در شهناز جنوبی که به جاده مسجد خونی منتهی میشود وجود دارد که فعلاً دبستان نورضمیمه آنست .

۷- کلیسای قدیم آرامنه تبریز موسوم به ننه مریم در بخش ۲ کوی مارالان که در عین حال زیارتگاه ایشان نیز هست ، و ما در باره آن در محله مارالان گفتگو کردیم (۱) .

رادیو و تلویزیون تبریز

رادیو تبریز - رادیو تبریز که پس از رادیو تهران از نظر تاریخ تأسیس فرستنده رادیو در ایران دومین فرستنده است، در سال ۱۳۲۴ شمسی توسط متجاسرین فرقه دمکرات، و یکمک مهندسین شوروی بر روی يك واگن شروع بکار کرد، و سپس به فرستنده موج کوتاه به قدرت ۷۵ کیلووات تبدیل گردید که در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ بدست قوای دولتی افتاد .

در سال ۱۳۳۸ يك فرستنده موج متوسط به قدرت ۵ کیلووات نصب شد ، و مورد بهره برداری قرار گرفت . فرستنده موج متوسط ۱۰۰ کیلوواتی تبریز در چهارم آبانماه ۱۳۴۷ شروع به کار کرد .

تلویزیون تبریز - تلویزیون تبریز دومین مرکز شبکه تلویزیون ملی ایران در آذربایجان است .

نخستین مرکز فرستنده تلوویزیون آذر با یجان در رضائیه بود که در مرداد ماه ۱۳۴۷ آغاز به کار نمود. طبق برنامه مقرر بود که تلوویزیون تبریز در تیر ماه ۱۳۵۰ به پایان رسد، و از مهر ماه همان سال برنامه‌های آزمایشی خود را شروع کند، اما سازمان تلوویزیون ملی ایران بر اساس تجارب گذشته خود تصمیم گرفت که بمنظور آگاهی از نظرات مردم برای طرح برنامه‌های آینده این مرکز با مردم تبریز تماس گیرد، و این تماس از طریق پخش برنامه‌های آزمایشی مرکز تبریز انجام پذیرفت، که از روز یکم فروردین ماه ۱۳۵۰، و لحظاتی قبل از پایان سال ۱۳۴۹ یعنی در ساعت ۹ بامداد در آخرین دقایق سال کهنه با سرود شاهنشاهی آغاز شد. پخش برنامه‌های آزمایشی در نیمسال اول ۱۳۵۰ به سازمان تلوویزیون ملی ایران امکان داد که از نظرات مردم تبریز آگاه شود، و در برنامه‌های اساسی که از مهر ماه آن سال آغاز میشد خواست مردم تبریز، و هدفهای سازمان را با آگاهی بیشتر مورد توجه قرار دهد.

کار نصب وسایل در آخرین ساعات روز جمعه ۲۸ اسفند ماه ۱۳۴۹ پایان یافت. برنامه‌های تبریز روز اول نوروز استثنائاً از ساعت ۹ تا ۱۲، و از ساعت ۱۵ تا ۲۳ بود، و از آن پس هر روز به مدت سه ساعت و نیم از ساعت ۱۸:۵ تا ۲۲ برنامه پخش می‌شد.

فرستنده تبریز در دوران آزمایشی ۵ وات، با قدرت تشعشع ۴ کیلووات با دکل به ارتفاع ۲۵ متر، و منطقه پوشش آزمایشی آن شهر و اطراف آن است.

فرستنده تلوویزیون تبریز در جنوب بنای دانشگاه تبریز پی‌ریزی شده است. این مرکز از آن پس با دو استودیوی متوسط و یک استودیوی کوچک، و سایر اتاقهای فنی، ۶ دوربین، و دکل به ارتفاع ۵۴ متر با فرستنده ۲ کیلوواتی، و قدرت تشعشع نصب کیلووات به کار ادامه می‌دهد.

با تشکیل سازمان رادیو تلوویزیون ملی ایران دو استودیوی پخش رادیویی

نیز در این ساختمان تعبیه شده است، و بزودی پخش رادیو نیز از این مرکز انجام خواهد گرفت.

در سال ۱۳۵۰ بانصب بیش از ده فرستنده تقویتی، بر نامه‌های تبریز در شهرهای مهم آذربایجان پخش خواهد شد، و تا یکسال دیگر یعنی پایان برنامه چهارم با تمام شبکه ماکرویو بر نامه‌های تبریز، و تهران به دیگر مراکزی که از ماکرویو استفاده می‌کنند متصل خواهد شد، و تبریز خواهد توانست که بر نامه‌های خود را در سراسر کشور پخش کند.

بیمارستانها - در تبریز ۱۲ بیمارستان بشرح زیر وجود دارد :

- ۱ - بیمارستان خصوصی آریا دارای ۲۳ تخت در اول خیابان شاه تبریز
- ۲ - بیمارستان انکو وابسته بدانشکده پزشکی دارای ۶۶ تخت، واقع در بلوار چهارم اردیبهشت.
- ۳ - بیمارستان پهلوی وابسته بدانشکده پزشکی دارای ۳۴۷ تخت، واقع در بلوار ششم بهمن.
- ۴ - بیمارستان خیریه وابسته به سازمان درمانی دانشگاه دارای ۸۶ تخت واقع در خیابان تربیت.
- ۵ - بیمارستان خصوصی دکتر اشرفی دارای ۵ تخت واقع در خیابان ثریا.
- ۶ - بیمارستان راه آهن وابسته به وزارت راه دارای ۲۵ تخت واقع در ایستگاه راه آهن.
- ۷ - بیمارستان روانی وابسته به سازمان درمانی دانشگاه دارای ۱۰۰ تخت، واقع در خیابان پهلوی.
- ۸ - بیمارستان شاهپور وابسته به دانشکده پزشکی دارای ۱۷۵ تخت، واقع در خیابان شاهپور.
- ۹ - بیمارستان ششم بهمن وابسته به بیمه‌های اجتماعی دارای ۱۸۲ تخت،

واقع در بلوار ششم بهمن .

- ۱۰- بیمارستان شیر و خورشید سرخ تبریز دارای ۱۷۶ تخت واقع در خیابان حافظ.
- ۱۱ - بیمارستان لشکر واقع در خیابان منجم .
- ۱۲ - بیمارستان فرمانفرمائیان وابسته به سازمان درمانی دانشگاه، دارای ۱۲۰ تخت واقع در خیابان شکالان کوچه فرهنگ .
- ۱۳ - بیمارستان نیکوکاری وابسته به دانشکده پزشکی تبریز ، دارای ۶۰ تخت واقع در خیابان فرح پهلوی .

۱۴ - بیمارستان فرهنگیان واقع در خیابان منجم .

آسایشگاههای تبریز - در تبریز دو آسایشگاه بشرح زیر دایر است :

- ۱ - آسایشگاه مجذومین یا جذامیان - این آسایشگاه واقع در بابا باغی در ۹ کیلومتری شمال تبریز، و ۶ کیلومتری تبریز، و مرند است، و وابسته به وزارت بهداشتی است، و دارای ۳۸۰ تخت خواب می باشد .
- ۲ - آسایشگاه مسلولین وابسته به وزارت بهداشتی دارای ۹۶ تخت در جاده استخر شاه .

مراکز بهداشتی تبریز - در تبریز ۳۱ مرکز بهداشتی، و درمانگاه دایر است، که پانزده از آنها وابسته به اداره کل بهداشتی آذربایجان، و سه به بیمه های اجتماعی، و دو به جمعیت شیر و خورشید، و بقیه وابسته به دیگر ادارات دولتی، و بخشهای خصوصی است .

تعداد آزمایشگاههای تبریز یازده آزمایشگاه است، که بجز هفت آزمایشگاه عمومی بقیه آزمایشگاه خصوصی است .

تعداد پزشکان دانشگاه تبریز ۱۲۵ تن، و تعداد پزشکان سازمان درمانی دانشگاه تبریز ۱۴، و تعداد پزشکان بهداشتی شهر تبریز ۴۹، و پزشکان دیگر سازمانهای دولتی تبریز ۲۳، و پزشکان ادارات ارتش، و ژاندارمری، و شهر بانی مجموعاً ۲۰، و دیگر

پزشكان آزاد ۲۹ تن می‌باشند، و جمعاً در تبریز ۲۶۰ پزشك مشغول درمانند .

بعلاوه ۲۱ دندانپزشك، و ۹۳ ماما در آن شهر مشغول بکار هستند .

در تبریز بالغ بر ۶۳ داروخانه وجود دارد .

نواخانه - نواخانه یا اردوی کربریز واقع در جاده سردرود است و بسته به شهرداری می‌باشد .

مهد کودک - که مرکز نگاهداری و پرورش کودکان بی‌سرپرست است در خیابان حافظ واقع است وزیر نظر شیروخورشید اداره می‌شود .

اتوبوسرانی تبریز و حومه آن

شرکت واحد اتوبوسرانی تبریز، و حومه در مهرماه ۱۳۴۵ با ۶۰ میلیون ریال سرمایه که نیم آن پرداخت شده، بموجب اساسنامه‌ای تأسیس یافته است . این شرکت دارای ۱۳۵ دستگاه اتوبوس، و يك دستگاه وانت و يك دستگاه جیپ است، که ایاب وذهاب اهالی، و کارگران کارخانجات به‌عهده آن محول است .

شرکت واحد اتوبوسرانی تبریز بالغ بر ۹۰۰ کارگر دارد که همه آنان از مزایای قانون کار استفاده می‌کنند، و ماهیانه در حدود ۵۰۰ هزار ریال بابت حق بیمه کارگران از طرف شرکت به سازمانهای امور اجتماعی پرداخت می‌شود. برای نگاهداری اتوبوسها ساختمان و محل سرپوشیده‌ای را ساخته‌اند که در حدود ۳ میلیون و پانصد هزار ریال صرف بنای آن شده است . برای جلوگیری از هرگونه سوء استفاده، و اتلاف وقت، مخزن گازوئیل گیری اتوبوسها در توقفگاه شرکت ساخته شده است. اداره شرکت واحد تبریز اکنون تحت نظر آقای علینقی مولوی از محترمین تبریز است.

اتوبوسهای شرکت واحد اکنون در ۱۸ خط بشرح زیر رفت و آمد می‌کنند :

خط ۱ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، انتهای شاهپور - و بالعکس، دارای سه دستگاه اتوبوس .

خط ۲ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، دانشگاه، بیمارستان ششم بهمن، و بالعکس دارای یازده دستگاه اتوبوس .

ضمیمه خط ۲ - دانشگاه، و کوی ولیعهد، و بالعکس - دارای دو دستگاه اتوبوس .

خط ۳ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، خیام، گازران، و بالعکس - دارای چهار دستگاه اتوبوس .

خط ۴ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، باغمیشه، و بالعکس دارای سه دستگاه اتوبوس .

خط ۵ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، چهارم اردیبهشت، راه آهن، دیزل آباد، و بالعکس - دارای یازده دستگاه اتوبوس .

خط ۶ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، منجم، نادری، و بالعکس - دارای هفت دستگاه اتوبوس .

خط ۷ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، حافظ، بیمارستان شیر و خورشید، و بالعکس - دارای سه دستگاه اتوبوس .

خط ۸ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، حافظ، انتهای خیابان نریا و بالعکس دارای شش دستگاه اتوبوس .

خط ۹ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، منجم، حکم آباد - و بالعکس دارای پنج دستگاه اتوبوس .

خط ۱۰ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، سیلاب، ششکلان - و بالعکس دارای سه دستگاه اتوبوس .

خط ۱۱ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، صائب، ۲۵ شهریور، انتهای شهناز - و بالعکس دارای شش دستگاه اتوبوس .

خط ۱۲ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، انتهای خیابان شاه و بالعکس دارای

- هفت دستگاه اتوبوس .
- خط ۱۳ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، خیابان منجم - و بالعکس دارای شش دستگاه اتوبوس .
- خط ۱۴ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، شاه بختی، خاقانی، شمس تبریزی - و بالعکس دارای یازده دستگاه اتوبوس .
- خط ۱۵ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، آخر قرا ملک، کارخانجات ماشین سازی - و بالعکس دارای چهار دستگاه اتوبوس .
- خط ۱۶ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، ملل متحد، شاه آباد، و بالعکس - چهار دستگاه اتوبوس .
- خط ۱۷ - بازار، خیابان فردوسی، پهلوی، انتهای فرح پهلوی - بالعکس دارای شش دستگاه اتوبوس .
- خط ۱۸ - خیابان امین، سردرود، ایستگاه رادار و بالعکس دارای چهار دستگاه اتوبوس .

هتل‌ها و رستوران‌های تبریز

در تبریز برای اقامت مسافران مانند دیگر شهرهای بزرگ ایران هتل‌ها، و مهمانخانه‌های فراوانی وجود دارد، که تعداد آنها به پنجاه می‌رسد. این هتلها بطرز جدید به سه درجه يك و دو، و سه تقسیم شده، و نام معروفترین آنها از این قرار است :

- ۱ - هتل سه ستاره آسیا در اول خیابان شهناز پهلوی
- ۲ - مهمانسرای دو ستاره جلب سیاحان نزدیک ایستگاه راه آهن
- ۳ - هتل دو ستاره متروپل در خیابان پهلوی
- ۴ - هتل دو ستاره کیهان در کوچه ارك
- ۵ - هتل دو ستاره کارون در خیابان پهلوی .

- ۶ - هتل يك ستاره رامسر در خیابان پهلوی
 - ۷ - هتل يك ستاره نو اول كوچه ارك
 - ۸ - هتل يك ستاره جهان نما در خیابان پهلوی
 - ۹ - هتل يك ستاره تخت جمشید در خیابان شهنشمالی
 - ۱۰ - هتل يك ستاره زیبا در خیابان پهلوی
 - ۱۱ - هتل يك ستاره گراند در خیابان پهلوی
 - ۱۲ - هتل يك ستاره مروارید در میدان باغ گلستان ، چهار راه كورش كبر .
نام بعضی از هتلهای دیگر آن شهر بقرار زیر است :
 - ۱ - هتل پالاس در مقابل باغ گلستان
 - ۲ - هتل پارك (پارك هتل) در خیابان پهلوی
 - ۳ - گراند هتل در پاساژ خیابان پهلوی
 - ۴ - هتل سپید در خیابان پهلوی
 - ۵ - هتل سعدی در خیابان فردوسی
 - ۶ - هتل ساحل در خیابان شاهپور شمالی
- رستورانهای معروف تبریز :**
- ۱ - رستوران هتل آسیا در خیابان شهنشمالی
 - ۲ - رستوران مهمانسرای جلب سیاحان نزديك ایستگاه راه آهن
 - ۳ - رستوران هتل متروپل در خیابان پهلوی
 - ۴ - رستوران هتل نو در اول كوچه ارك
 - ۵ - رستوران شفق در پاساژ پهلوی
 - ۶ - رستوران نوین در پاساژ پهلوی

چلو کبابی های تبریز - چلو از غذاهای ویژه ایرانی است که برخلاف پلواز
برنج ساده با روغن طبخ ، وبا خورش یا کباب صرف میشود . معروفترین نوع آن

چلو کباب است، که با کباب، و سماق، و تخم مرغ خورده می‌شود، و معمولاً دوغ، و پیاز نیز همراه آن است. بهترین چلو کبابهای ایران را در شهر تبریز می‌پزند، و چلو کباب این شهر در همه اقطار ایران معروف است. چلو کبابی‌های نامی این شهر بقرار زیر است:

- ۱ - چلو کبابی احمدی پور در خیابان پهلوی
 - ۲ - چلو کبابی نوبهار در خیابان پهلوی
 - ۳ - چلو کبابی آسایش در خیابان پهلوی
 - ۴ - چلو کبابی حاج علی آقا در بازار کلاه دوزان
- معروفترین غذاهای محلی تبریز: کوفته تبریزی، و کباب لوله، شلیک چلو کباب و انواع دلمه است.

کنسولگری‌های تبریز - در تبریز در زمان قاجاریه که مقر ولیعهد بوده است، کنسولگریهای بیشتر دول متحابه ایران وجود داشته است. تا این اواخر کنسولگریهای آمریکا، ترکیه، عراق، فرانسه، و انگلیس نیز در آن شهر وجود داشت. اما اکنون کنسولگریهای تبریز منحصر به کنسولگریهای آمریکا، ترکیه می‌باشد. بعلاوه انجمن‌های فرهنگی انگلیس، و آمریکا نیز در آن شهر وجود دارد.

گورستانهای شهر - در این شهر ده گورستان برای دفن مردگان بشرح زیر وجود دارد:

- ۱ - گورستان طوبائییه واقع در خیابان پهلوی
- ۲ - گورستان امامیه واقع در انتهای خیابان شهناز جنوبی.
- ۳ - گورستان شاعره واقع در خیابان نادری
- ۴ - گورستان آرامنه واقع در خیابان شهناز جنوبی
- ۵ - گورستان شتربان (دوه‌چی) واقع در انتهای خیابان شاه آباد
- ۶ - گورستان وزیر آباد واقع در آخر خیابان خیام

- ۷ - گورستان حکم آباد واقع در خیابان حکم آباد
- ۸ - گورستان حسینیّه واقع در قم تپه
- ۹ - گورستان امیر زین الدین (عمو زین الدین) واقع در جاده امیر زین الدین .
- ۱۰ - گورستان فرادستان واقع در انتهای خیابان ثریا

فصل سوم

تاریخ تبریز از آغاز
تا پایان قرن نهم هجری

فصل اول

تاریخ تبریز از آغاز تا دوره روادیان

وجه تسمیه تبریز :

نام این شهر در معجم البلدان یاقوت حموی، به کسر تاء «تبریز» آمده و ابوالفداء در تقویم البلدان می نویسد که : عامد مردم این شهر را «توریز» می نامند^۱. مینورسکی می نویسد تلفظ تبریز بکسر تاء یکی از خصایص لهجه ای منسوب به خزرها است . در لغت محلی یعنی ترکی آذری نام آن شهر بصورت تربیز Tarbiz تلفظ می شود . وای امروز مردم ایران بطور عموم آن را «تبریز» بفتح تاء تلفظ می کنند^۲.

در وجه تسمیه تبریز در کتابهای دوره اسلامی مطالبی آمده که غالباً آمیخته با افسانه است .

اولیا چلبی در سیاحتنامه خود می نویسد : «نام این شهر در زبان مغولی «تیوریس» و در زبان دری «تیوریز» و دهقانان «تاب ریز» و در فارسی «تبریز»

۱ - معجم البلدان یاقوت طبع اروپا ، ج ۱ ص ۸۲۲ ؛ تقویم البلدان طبع اروپا ، ص ۴۰۱

۲ - مینورسکی، دائرة المعارف اسلام ج ۴ ماده «تبریز»، عبدالعلی کارنگ: تاریخ تبریز (ترجمه و شرح مقاله مینورسکی) ص ۷

می گویند یعنی تب را می ریزد و آن از جهت هوای لطیف و آب گوارای آنست^۱.
در منابع ارمنی نام این شهر «تاورژ» Thâvrež و تاورش Thâvresh و داورژ Dâvrež آمده است.

ارمنیان طبق يك وجه تسمیه عامیانه «داورژ» را مرکب از : دا - ای - ورژ Da - Ivrež می پندارند که در زبان ایشان معنی عبارت «این است برای انتقام» را میدهد. گویند که تبریز را شاهی ارمنی که خسرو ارشکانی (۲۳۳ - ۲۱۷ میلادی) نام داشت بنا کرد و به یاد گرفتن انتقام اردوان پنجم اشکانی از اردشیر بابکان در آن محل قلعه ای بنا نهاد و بدان نام «داورژ» داد که بمعنی انتقام گاه است^۲.
بنابر این طبق تواریخ قدیم ارمنی قلعه تبریز در سال ۲۳۵ میلادی توسط خسرو پادشاه اشکانی ارمنی پی افکنده شده است^۳.

این داستان نبایستی اصلی داشته باشد زیرا در هیچ يك از ماخذ قدیم از این واقعه سخنی نرفته است.

تلفظ تبریز بکسر تاء یکی از خصایص لهجه مخصوص به خزرها است اما یگانه تلفظ کنونی تبریز به فتح تاء می باشد. در خود تبریز بروفق لهجه ترکی آذری آن اسم بطور مقلوب بصورت «تبریز» بفتح تاء تلفظ می شود.

فوستوس بیزانسی که در قرن چهارم میلادی می زیسته آنرا تاورژ Thâvrež و تاورش Thâvresh نوشته. و آسولیک Asolik که در قرن یازدهم می زیسته آنرا تورژ، و واردان Vardan از نویسندگان ارمنی قرن چهاردهم آنرا باز تاورژ، و داورژ

۱- سیاحتنامه اولیا چلبی، قسمت آذربایجان و تبریز، ترجمه حاج حسین آقانهجوانی

طبع تبریز ص ۱۲

۲- ایضاً مینورسکی مأخذ فوق الذکر

۳- رجوع شود به : دائرة المعارف قدیم روسی بروک گائوز Brokgauz سال ۱۹۰۱

ج ۶۳ ص ۴۶۰

Dāvrez خوانده و گویا تسمیه اخیر از لهجه عامیانه ارمنی مشتق شده و چنانکه در بالا گفتیم از روی معنای تحت‌اللفظی «این است برای انتقام» از آن قلعه‌ای برای یاد بود و انتقام اراده کرده‌اند.

پس هم منابع ارمنی تأیید میکند که نام آن نیز در قرن چهاردهم و پنجم میلادی تورژ بوده و هم بقول هوبشمان Hubschmann پیارسی تورز Tavrez تلفظ کرده‌اند. در ریشه‌شناسی عامیانه آنرا «تب ریز» یعنی «ریزنده تب» دانسته‌اند که بقول اولیا چلبی «ستمه دوکوجو» Sitma - Dokuju یعنی «ریزنده تب می‌باشد» چه: سیمه در ترکی بمعنی تب و: دوکوجو، بمعنی ریزنده است. مینورسکی می‌نویسد: «احتمال می‌رود این تسمیه یعنی تب ریز و پنهان‌کننده تف و کرما با جنبش‌های آشفشانی کوه سهند مربوط باشد. و همچنین تپ‌ریز Tapariz که نام معبری است بین بایزید و وان (ارتباط با این کلمه داشته باشد). خط ارمنی خصوصیات لهجه پهلوی شمالی را نشان می‌دهد Taw tap و بخصوص رژ Rez بدل از رچ rech، بنظر می‌رسد که بایستی تسمیه بسیار قدیمی و قبل از دوره ساسانی و شاید پیش از اشکانی باشد^۱. بر اثر همین ریشه‌شناسی‌های عامیانه شعراء و نویسندگان ایرانی اشعار و عباراتی بر آن اصل پرداخته‌اند چنانکه خاقانی فرماید:

تب ریزهای بدعت تبریز بر گرفت

تبریز شد ز رتبت او روضه السلام

باز گوید:

نه تب اول حروف تبریز است لیک صحت رسان هر نفر است

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی در یکی از منشآت خود می‌نویسد:

۱- مینورسکی، دائرة المعارف اسلام، ج ۴ ماده تبریز، و ترجمه آن تحت عنوان تاریخ تبریز بقلم آقای کارنگ.

«پرسشی از حال کرده بودی از حال مبتلای فراق که جسمش اینجا و جان در عراق است . . . بخدا که بی آن جان عزیز شهر تبریز برای من تب خیز است، بلکه از ملك آذربایجان آذرها بجان دارم»^۱.

اما همه این استنباطاتی که در وجه تسمیه تبریز آمده عامیانه و عاری از حقیقت تاریخی است، زیرا نام تبریز قدیمی تر از آنست که به دوره های اسلام وحتى به دوره ساسانی و اشکانی نسبت داده شود.

چنانکه در تاریخ آذربایجان گفتیم قدیمی ترین ذکری که از نام تبریز آمده است در يك کتیبه سارگون Sargon دوم پادشاه آشور در ۷۱۴ پیش از میلاد است که فتح نامه خود را در جنگ با روسای اول (۷۱۳-۷۳۵ ق. م) پادشاه معروف اورارتو بر آن نوشته است. سارگن در این کتیبه از شهری بنام «اوشکایا» Ushkaya که گویا همان «اسکویه» کنونی است و نیز از دژ محکمی بنام «تاروئی» Târui یاد میکند که با احتمال یقین همان تبریز است. چون کشور اورا رتو مجاور آذربایجان بوده و بسیاری از جنگهای پادشاهان اورارتو و آشور در این سرزمین روی داده احتمال می رود قلعه «تاروئی» همان تبریز کنونی باشد^۲.

گذشته از آن در یکی از کتیبه های سنا خریب پادشاه آشور (۷۰۵-۶۸۱ ق. م) شهری بنام «تربیس» بر میخوریم که پادشاه مزبور معبدی در آنجا بنام خدای نرگال Nergal ساخته بوده است.

محققان محل این شهر را درجایی بنام «شریف خان» در شمال غربی ینوا

۱- منشآت قائم مقام (کتابفروشی علمیه) ص ۲۷

۲- رك به: نظری به تاریخ آذربایجان تألیف نگارنده، ص ۸۰، نام تبریز بقول دیاکونف در سنگنبشته های آشوری «تاروئی - تارماکیس» Tarui-Tarmakis آمده که در سرزمین قبیله «دالیان» قرار داشته است (تاریخ ماد ص ۲۷۱، ترجمه کریم کشاورز)

پایتخت قدیم آشور دانسته اند.^۱

بهر حال بنظر می‌رسد که «تبریز» نامی بسیار قدیمی و مربوط به پیش از آمدن آریایی‌ها به ایران بوده و شاید بین نامهای تبریز و بتلیس (بدلیس) و تفلیس (در گرجی تیلیس Thilis) که تاحدی سه‌شهر نزدیک یکدیگرند در اصل لغت ارتباطی وجود داشته باشد.

تبریز در پیش از اسلام :

فوستوس مورخ بیزانسی Faustus de Byzance که حوادث سالهای بین ۳۴۴ تا ۳۹۰ میلادی را بطور سالنامه نگاری به یونانی نوشته و کتاب او در قرن پنجم میلادی به زبان ارمنی ترجمه شده، در کتاب خود از شهر تبریز یاد کرده می‌نویسد : «در زمان سلطنت ارشک دوم پادشاه ارمنستان (۳۶۷-۳۵۱ م)، واساک Vasak سردار ارمنی به اردوگاه شاهپور دوم ساسانی (۳۷۹-۳۰۹) که در «تاورژ» Thâvrež قرار داشت حمله آورد و بویکان Boyekan سردار ایرانی را کشته کاخ شاهی را آتش زد و تیری بسوی مجسمه شاهنشاه که در آنجا برپا ساخته بودند بینداخت و سپس موشغ Mushegh پسر واساک نامبرده لشکر ایران را در تبریز شکست داد.^۲

شاردن Chardin فرانسوی که در ۱۷۷۱ میلادی برابر با ۱۱۸۴ هجری به این شهر سفر کرده در سفرنامه خود می‌نویسد : «در بیرون شهر تبریز در سمت مشرق آثار بنائیی نمودار است و ارمنیان را عقیده اینست که خسرو پرویز پس از غلبه بر روم و فتح بیت المقدس صلیبی که حضرت عیسی را بر آن بدار کشیده بودند با خود به ایران آورد و در این قلعه که خرابه‌های آن اکنون برجاست در زیر خاک پنهان کرد.^۳

1- British Museum, A Guide to the Babylonian and Assyrian Antiquities, P 36-37. London, 1922.

۲- ایضاً مینورسکی : تاریخ تبریز ص ۸-۹

۳- سیاحتنامه شاردن ترجمه محمد عباسی ج ۲ ص ۴۰۷

تبریز در زمان فرمانروایان عرب :

در هنگام فتح آذربایجان بدست عرب اردبیل مرکز آن استان بود و تبریز اهمیتی نداشت و شاید قریه‌ای بیش نبود .

حمدالله مستوفی در کتاب نزهةالقلوب بنای تبریز را به زبیده زن خلیفه عباسی هارون الرشید نسبت می‌دهد و می‌نویسد : «تبریز از اقلیم چهارم است و شهر اسلام، طولش از جزیره خالدات «فب» (۸۲) و عرض آن از خط استوار «لح» (۳۸) آنرا زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید ساخت در سنه ۱۷۵»^۱.

شاید این اشتباه تاریخی از اینجا پیدا شده باشد که بقول یاقوت حموی پس از مصادره املاک امویان در آذربایجان شهر «ورثان» که در دو فرسنگی رود ارس قرار داشت و سابقاً از ضیاع مروان بن محمد بن مروان بن حکم بود به زبیده دخت جعفر بن منصور رسید^۲.

پس از فتح آذربایجان در ۲۱ هجری بدست سپاه عرب، طایفه ای از قبیله «ازد»

۱- نزهةالقلوب حمدالله مستوفی ، تصحیح محمد دبیرسیاقی ص ۸۵ ؛ طبع بمبئی ص ۱۵۳ .

۲- رك: البلدان ابن فقیه، طبع اروپا ص ۲۸۵ ؛ فتوح البلدان بلاذری طبع مصر ص ۳۳۸ ؛ معجم البلدان ج ۱ ص ۸۲۲ .

۳- نسب آن ازدی بفتح همزه و سکون زاء است و آن منسوب است به از دشنوة بن الغوث بنت ملك بن زید بن کهلان بن سبا (لب اللباب فی تحریر الانساب ص ۱۱) ، الازدی منسوب به ازد و نام اودراء (دراء) بن الغوث بن نبت بن مالک بن ادد بن زید بن کهلان بن سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان است (الحازمی : عجاله المبتدی و فضالة المنتهی فی النسب ص ۱۰) ؛ قبیله ازد به چهار بطن: ازدعمان، وازدالسراة وازدشنوة ، و ازدغسان قسمت میشوند ؛ سرزمین‌های اصلی ایشان در اصل بلاد یمن بوده است (دائرة المعارف اسلام ترجمه عربی، ماده ازد ص ۳۷-۳۹)

از یمن مهاجرت کرده در آذربایجان نشیمن گزیدند و بتدریج در آن منطقه صاحب نفوذ گردیدند. یکی از سران این قبیله مردی بنام «رواد» بود که در روزگار منصور خلیفه عباسی میزیست.

در کتاب فتوح البلدان بلاذری و کتاب البلدان ابن فقیه آمده است که خاندان رواد از دی و بخصوص پسراو «الوجناء» که دیواری به گرد تبریز بکشید و برادران وی، در آبادی و ساختمان آن شهر سهم بسزائی داشتند و مردم را تشویق به سکونت در تبریز می کردند.^۱

یاقوت حموی در معجم البلدان می نویسد که: تبریز تا زمان رواد از دی که در روزگار المتوکل عباسی بر آذربایجان دست یافت، قریه ای بیش نبود و او این شهر را آباد کرد و پس از او پسرش وجناء بن رواد با برادرانش در آنجا عمارات و کاخهایی ساختند و آنرا به حصار و دیواری محکم استوار کردند و مردم با وجناء در آن شهر جای گرفتند.

محمد بن جریر طبری در کتاب تاریخ الرسل و الملوك، و ابن الاثیر در کامل التواریخ می نویسند که: در زمان قیام بابك خرم دین (۲۰۱-۲۲۲هـ) در بین سرداران عرب مردی بنام محمد بن بعیث بود که دو دژ در آذربایجان بتصرف داشت، یکی بنام دژ شاهی که از ابن رواد گرفته بود و دژ دیگری که «تبریز» نامیده می شد.^۲

بقول ابن خردادبه در کتاب المسالك والممالك، تبریز در ۲۳۲هـ بدست محمد بن الرواد از دی بود در سال ۲۴۴هـ این شهر را زلزله ویران کرد، اما در همان سال به امر متوکل عباسی از نو آباد شد.^۳

بنابه نوشته اصطخری در حدود سال ۳۴۰ هجری تبریز و جابروان (نسخه

۱- طبری، طبع اروپا ج ۱۱ ص ۱۱۷۲

۲- کامل التواریخ، حوادث سال ۲۲۰هـ، طبع بیروت ج ۶ ص ۴۴۷

۳- ابن خردادبه: المسالك والممالك طبع اروپا ص ۱۱۹

بدل دهجر قان) و اشنه شهرهای کوچکی بودند که بنام بنی الردینی یا خاندان ردینی که بر آنها حکومت می کردند خوانده می شدند.^۱

در کتاب جغرافیای فارسی حدود العالم من المشرق الی المغرب که سال ۳۷۲ هـ تألیف شده آمده است که : «تبریز شهر کیست خرد با نعمت و آبادان و از گردوی باره ای و آن علاء بن احمد کرده است».^۲

مینورسکی در حواشی خود بر حدود العالم می نویسد که : «تبریز در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) شهر مهمی نبود و علاء بن احمد از دی در حوالی ۲۵۱ هـ (۸۶۵ م) مأمور مالیه ارمنستان و آذربایجان بود».^۳

بنابه نوشته طبری و ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۲۶۰ هـ ، معتمد بالله عباسی در این سال ابوردینی عمر بن علی را بجای علاء بن احمد از دی عامل آذربایجان ساخت، علاء بن احمد به جنگ اوشتافت و بدست ابوردینی کشته شد و از قلعه او دو میلیون و هفتصد هزار درهم بدست آمد.^۴

پس از ایشان بنی ساج که از فرزندان ابوالساج دیوداد بودند از ۲۶۸ تا حدود ۳۱۸ هـ بر آذربایجان حکمرانی می کردند . پایتخت ایشان در آغاز مراغه و سپس اردبیل بود و در تواریخ ذکری از دخالت ایشان در امر تبریز نرفته است.^۵

دیلمیان - پس از بنی ساج لشکری بن مردی کیلی که نخست از سرکردگان

۱- اصطخری : مسالك الممالك طبع اروپا ص ۱۸۲

۲- حدود العالم، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده طبع دانشگاه تهران ص ۱۵۸

3- Minorsky, Hudud al-âlam, London, 1937, P. 303.

و ترجمه آن به قلم میر حسین شاه، طبع کابل ص ۲۴۷

۴- تاریخ طبری طبع مصر سال ۱۹۳۹ ج ۸ ص ۱۸ ، ابن اثیر ج ۵ ص ۳۷۲

۵- رك : استانی لین پول : طبقات سلاطین اسلام ترجمه اقبال آشتیانی ص ۱۱۳-۱۱۴؛

زامیاور : معجم الانساب شماره ۱۶۳

ماکان کاکلی بود و سپس از سرداران مرداوید و وشمگیر زیاری گشت در حوالی سال ۳۲۶ هـ بر آذربایجان دست یافت. پس از آن بادیسم کرد پسر ابراهیم بجنگید و او را شکست داده براند. دیسم بهری به نزد وشمگیر پسر زیار رفت و از وی یاری خواست و با سپاهی به آذربایجان آمد و به فرمانروایی پرداخت. در این میان ابوالقاسم علی بن جعفر وزیر دیسم به او خیانت کرده به مرزبان دیلمی پیوست و به وزارت او رسید.

ابوالقاسم چون در دل از مرزبان بيمناك بود او را گفت که اگر مرا به تبریز فرستی مال فراوانی از آنجا برای تو خواهم آورد. چون دیسم به تبریز رسید با مردم آن شهر بمهربانی رفتار کرد و آنان را بر دیلمیان شورانید آنگاه نامه‌ای به دیسم بنوشت و از او خواست که از ارمنستان به آذربایجان بازگردد، و برای اطمینان خاطر وی فرمان به کشتن دیلمیان داد و سرکردگان ایشان را دستگیر کرد. دیسم به تبریز بازگشت و حکمرانی از سر گرفت. مرزبان به انتقام آن کشتگان آهنگ تبریز کرد و آن شهر را محاصره نموده. چون کار بر دیسم تنگ شد از شهر بگریخت و به اردبیل رفت و بر آنجا دست یافت. پس از فرار دیسم ابوالقاسم تاب مقاومت نیاورد و امان خواست و به مرزبان تسلیم شد ۲۳۰^۱.

تمام این حوادث به تفصیل در کتاب تجارب الامم ابن مسکویه آمده است. سپس ابن مسکویه در وصف تبریز و تبریزیان می نویسد:

«تبریز شهری بزرگ است و آن را حصارى استوار است و در اطراف آن بیشه‌ها و درختهای میوه است و آن شهری مستحکم است و مردم آن دلیر و پرهیبت و توانگرند^۲.

۱- سید احمد کسروی: شهریاران گمنام، ج ۱ ص ۵۷-۶۸

۲- ابن مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، طبع عکسی از انتشارات اوقاف گیب، ج

از سال ۳۳۰ هجری مرزبان دیلمی که از خاندان مسافری بود بر آذربایجان و تبریز نیز فرمانروایی یافت.^۱

روادیان در تبریز :

پس از مسافریان دیلمی تبریز بدست روادیان افتاد که از نسل رواد از دی بودند. در زمان ابن سلسله تبریز تختگاه آذربایجان شد. از پادشاهان معروف این سلسله ابومنصور و هسودان بن مملان است که از ۴۱۱ تا ۴۴۶ در آذربایجان سلطنت می کرد.^۲

در روزگار وی شهر تبریز بیش از پیش آبادان شد در این عصر ابو عبد الله المقدسی که در بین سالهای ۳۷۵-۴۳۰ می زیست در وصف تبریز چنین می نویسد : «تبریز وما ما یدریک ما تبریز، هی الذهب الابریز، الکیمیاء الغریز، البلد الحریز، یختار علی مدینة الاسلام، و تباهی بها اهل الاسلام، تجری خلالها الانهار و تمید فی سوادها الاشجار، و لاتسأل عن رخص الاسعار و کثرة الثمار، الجامع وسط البلد و طیبها لایحد».^۳

یعنی : «اما تبریز و نمیدانی تبریز چیست، آن زر ناب و کیمیای ارجمند، و شهری مستحکم و استوار و برگزیده مدینة السلام (بغداد) است. مسلمانان به آن فخر کنند. در میان آن نهرهای جاری، و در اطراف آن درختها به هم پیوسته است. از ارزانی قیمتها و فراوانی میوههای آن میسر، مسجد جامع در میان شهر است».

ابن اثیر در ضمن حوادث سال ۴۳۲ هجری می نویسد که : در این سال و هسودان بن مهلان (مملان) گروه بسیاری از ترکان غز را در شهر تبریز بکشت و جمع کثیری

۱- دکتر مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان ص ۱۴۳-۱۴۸

۲- ایضاً، نظری به تاریخ آذربایجان ص ۱۴۸-۱۵۲

۳- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، طبع اروپا ص ۳۷۸

از آنان را بمیهمانی دعوت کرد پس از خوردن و آشامیدن سی‌تن از پیشوایان و سران ایشان را بگرفت و دیگرانشان ناتوان شدند پس به کشتن آنان پرداخت.^۱

زلزله تبریز :

در سال ۴۳۴ هـ در تبریز زلزله مهیبی روی داد و باعث ویرانی قسمت اعظم آن شهر گردید. امیر و هسودان بن مملان هنوز در آذربایجان پادشاهی می‌کرد. شاعر معروف قطران تبریزی از سخن سرایان قرن پنجم هجری در قصیده لامیه‌ای که در مدح امیر و هسودان سروده به این زلزله‌خانه بر انداز اشاره کرده و این چند بیت از آن قصیده است :

بود محال ترا داشتن امید محال
 به‌المی که نباشد همیشه بریک حال
 نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز
 بایمنی و به مال و به نیکویی و جمال
 ز ناز و نوش همه خلق بود نوشانوش
 ز خلق و مال همه شهر بود مالا مال
 در او بکام دل خویش هر کسی مشغول
 امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل
 به نیم چندان کز دل کسی بر آرد قیل
 به نیم چندان کز لب تنی بر آرد قال
 خدا به مردم تبریز بر فکند فنا
 فلك به نعمت تبریز برگماشت زوال

۱- ابن اثیر، طبع بیروت ج ۹ ص ۳۸۴، رجوع کنید به: نظری به تاریخ آذربایجان

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
 رمال گشت جبال و جبال گشت رمال
 دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات
 دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
 بسا سرای که بامش همی بسود فلك
 بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
 کز آن درخت نمائنده کنون مگر آثار
 وز آن سرای نمائنده مگر کنون اطلال
 کسی که رسته شد از مویه گشته بود چومو
 کسی که جسته شد از ناله گشته بود چونال
 یکی نبود که گوید بدیگری که مموی
 یکی نبود که گوید بدیگری که منال
 یکی گروه بزیر اندر آمدند ز مرگ
 یکی گروه پریشان شدند از آن احوال
 گذشت خواری لیک این از آن بود بدتر
 که هر زمان بزمین اندر او فتد زلزال
 قطران در قصیده دیگر که در مدح ابونصر مملان و پسرش سروده و به این
 بیت آغاز می شود :
 آن غیرت یزدان نگرو قدرت یزدان
 از قدرت یزدان چه عجب غیرت چندان
 باز به این زلزله اشاره کرده گوید :
 رو قصه تبریز همی خوان و همی بین
 شوساحت تبریز همی بین و همی خوان

شهری بدو صد سال برآورده به گردون
 خلقی بدو صد سال در او ساختد ایوان^۱
 آن خلق همه گشت بیک ساعت مرده
 و آن شهر همه گشت بیک ساعت ویران
 بس صورت آراسته همچون بت کشمیر
 بس خانه افراخته چون دوضه رضوان
 در بوم^۲ شد آن صورت آراسته مدفون
 در خاک شد آن خانه افراخته پنهان
 آنان که برفتند ز تیمار برستند
 و آنان که بماندند، بماندند در احزان
 آن شهر بدینگونه بیاشت کد گفتم
 و آنشب که بلا داد براین خلق نگهبان
 این زلزله نشنید کس اندر همی گیتی
 وین ولوله نادیده کس اندر همه کیهان
 آرامش اینان را کز مرگ رهیدند
 اورسته شد و پور دل افروزش مملان
 از دولت احسان شد این شهر دگر بار
 بهتر ز عراقین و نکوتر ز خراسان^۳

۱- این بیت ظاهراً ابهام است به زلزله سال ۲۴۴ که در زمان متوکل عباسی در تبریز روی داد و از آن زلزله تا این زلزله که در ۴۳۴ واقع شده تقریباً دویست سال و تحقیقاً ۱۹۰ سال می گذشت و در این دوصد سال به آبادانی شهر پرداخته خانه ها و قصرهای عالی در آن ساخته بودند . یا می خواسته بگوید از عمر این شهر بیش از دویست سال نمی گذرد .

۲- بوم : زمین شیارنکرده و ناکاشته (فرهنگ فارسی دکترمعین ج ۱ ص ۶۰۶)

۳- ایضاً دیوان قطران تبریزی ص ۲۴۹

ابن اثیر در حوادث سال ۴۳۴ می نویسد که: «در این سال زلزله عظیمی در شهر تبریز روی داد و قلعه و حصار و خانه ها و بیشتر دارالاماره ویران شد و امیر (وهسودان) چون دریکی از باغها بود بسلامت ماند. شماره هلاک شدگان در این حادثه قریب پنجاه هزار تن می شد.

امیر در این مصیبت بزرگ پلاس پوشیده سیاه بر تن کرد و از بیم غزان سلجوقی به یکی از دژهای خود رفت.^۱

حکیم ناصر خسرو قبادیانی در سفرنامه خود می نویسد: «در بیستم صفر سنه ۴۳۸ بشهر تبریز رسیدم، و آن پنجم شهر یورماه قدیم بود، و آن شهر قصبه آذربایجان است، شهری آبادان طول و عرضش به گام بیمودم هریک هزار و چهارصد! پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذکر می کردند: «الامیر الاجل سیف الدوله و شرف المله ابو منصور و هسودان مولی امیر المؤمنین. مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد، شب پنجشنبه هفدهم ربیع اول سنه ۴۳۴ و در ایام مسترقه بود، پس از نماز خفتن بعضی از شهر خراب شده بود و بعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود و گفتند چهل هزار آدمی هلاک شده بودند. در تبریز قطران نام شاعری را دیدم شعری نیک می گفت، اما فارسی نیکو نمی دانست پیش آمد، دیوان منجیک، و دقتی بیارورد پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید با او گفتم و شرح آن بنوشت^۲.

یافعی در مرآة الجنان و عبرة الیقظان (ج ۳ ص ۵۴) مینویسد که: در ۴۳۴ زلزله مهیبی در تبریز اتفاق افتاد که دیوارهای آن شهر فرو ریخت و بیش از چهل هزار کس در این واقعه هلاک شدند:

ابن الجوزی در کتاب المنتظم (ج ۸ ص ۱۱۴) عده تلفات این زلزله را پنجاه هزار تن نوشته است.

۱- ابن اثیر حوادث سال ۴۳۴، الکامل طبع بیروت ج ۹ ص ۵۱۳

۲- سفرنامه ناصر خسرو به تصحیح آقای دکتر محمد دبیرسیاقی طبع تهران ص ۶

حمدالله مستوفی در کتاب نزهة القلوب درباره زلزله تبریز چنین نوشته است :
 «در مجمع ارباب المالک^۱ قاضی رکن الدین جوینی^۲ آمده که در آن وقت ابوطاهر
 منجم شیرازی در آنجا بود و حکم کرد که در فلان شب آن شهر به زلزله خراب شود .
 حکام به الزام مردم را از شهر بیرون و بصحرا بردند تا در زیر خاک هلاک نشوند، و آن
 حکم راست آمد، و آن شهر در آن شب بکلی خراب شد چنانکه بیش (از) چهل
 هزار آدمی در آن واقعه هلاک شدند . امیر و هسودان بن محمد بن روادی الازدی که
 از قبل قائم خلیفه حاکم آن دیار بود در سنه ۴۳۵ به اختیار مذکور به طالع برج عقرب
 بنیاد عمارت تبریز کرد ، و منجم مذکور مبالغه کرده است که بعد تبریز را از
 زلزله خرابی نبود مگر از سیل خوف باشد تا غایت که بر تر سیصد سال است حکم
 او راست آمده است، و هر چند در آن شهر زلزله بسیار اتفاق افتاده است اما خرابی
 نکرده است و سببش آنکه اکنون در آن زمین قنوات بسیار اخراج کرده اند و چاهها
 کنده و منافذ زمین گشوده شده است، لاجرم ابخره قوت قوی نمی تواند کرد و زلزله
 سخت اتفاق نمی افتد^۳».

حافظ حسین کربلایی می نویسد :

«تبریز را در زمان حکومت هارون الرشید بفرمان حرم محترم او زبیده خاتون
 عمارت کردند در سنه خمس و سبعین ماه (۱۷۵ هجری) . چون تبریز معمورش و مردم
 بسیار در آن بلده جمع شدند، در سنه اربع و اربعین و مائین (۲۴۴) در زمان متوکل
 عباسی چنان بزلزله خراب شد که اثر آن نماند . متوکل امر کرد باز به حلیه عمارت
 در آورند، تا در سنه ثلاث و ثلاثین و اربعم^۴ ۴۳۳ در زمان القائم بامر الله عباسی باز
 بزلزله خراب گشت . القائم بامر الله امر کرد به ملازم خود امیر و هسودان بن محمد

۱- ن - ل : ارباب الملك

۲- ن - ل خوبی

۳- نزهة القلوب به تصحیح محمد دبیرسیاقی طبع تهران ص ۸۵-۸۶

الروادی که پدر امیر مملان است تبریز را عمارت کند. امیر و هسودان بعمار ت تبریز مشغول شد.

ابوطاهر منجم از روی حساب نجوم چنان یافته بود که تبریز باز بزلزله خراب خواهد شد. شب آدینه چهارم صفر میان شام و خفتن بود که زلزله در گرفت. مردم آنچه توانستند از شهر بیرون رفتند بجانب سرخاب و نظاره شهر می کردند. صدمت زلزله چنان بحر کت آمد که مجموع شهر قاعاً صاف شد. مردمی که نتوانسته بودند بیرون رفتن، با حیوانات بسیار و اسباب بی شمار در زیر خاکها و دیوارها هلاک گشتند. باز امیر و هسودان بن محمد در همان تاریخ بعمار ت تبریز مشغول شد، و در عمار ت تبریز پاینده بماند یانه؟ متردد بود که شبی در خواب باو نمودند که برخیز مردان غیب ایستاده اند، دست در عمل بنه و اندیشه مکن. روز دیگر برخاست و مجموع علما و سادات و ائمه و مشایخ و اشراف را حاضر گردانید: یکی شیخ انونصر النجفی از النجق، دوم باله خلیل صوفیانی، سوم شیخ ابوعلی ایوبان از آران، چهارم شیخ سعید سمول از موغان بر چهار گوشه شهر مسجد جامع تبریز بایستادند و ابوطاهر، طاس بکوفت هر يك از آن اولیاء سنگی در ریخته گوشه از مسجد به دست قاضی ابوصالح شعیب بن صالح تمام شد. هم در زمان قائم بامر الله عباسی، ابوطاهر منجم بر طالعی که زایجه آن اینست بنای تبریز نمود:

«بطالع عقرب، زحل در عقرب و صاحبش مریخ در جدی که شرف اوست و مشتری در سرطان و آفتاب و زهره و عطارد در حوت و قمر در سنبله». ابوطاهر (منجم) گفت: بدین طالع که من بنیاد تبریز کرده ام محال است که دیگر این شهر بزلزله خراب شود، اما عهده سیل نتوانم کرد. بعد از آن دیگر زلزله وسیل اتفاق نیفتاد تا زمان اباقاخان چنگیزی در سنه احدی و سبعین و ستمائة (۶۷۱هـ) دودانگ از شب گذشته بود زلزله پدید شد، مردم در خواب بودند، مناری چند را سربقتاد و پاره ای منازل خراب شد.

مردم همه از شهر بدر رفتند و در باغها مقام کردند. در يك شبانه روز هجده نوبت زلزله اتفاق افتاد^۱.

مرحوم کسروی از مقایسه روایت ناصر خسرو و حمدالله مستوفی در ذکر این حادثه استنتاج کرده که چون خمسه مسترقه (پنجه دزدیده) را در آن زمان هابر آخر آبانماه می افزودند، پس بایستی این زلزله در نیمه پائیز سال ۴۳۴ هجری روی داده باشد.

از قصیده قطران برمی آید که زلزله تبریز مدتی بطور متناوب ادامه داشته است^۲. از بیان ناصر خسرو معلوم می شود که ابو منصور و هسودان شهر را از نو آباد کرده است زیرا ناصر خسرو چهار سال پس از آن حادثه در سال ۴۳۸ به تبریز رسیده و آن را شهری آبادان یافته است.

۱- حافظ حسین کر بلائی : روضات الجنان ص ۱۶-۱۸

۲- کسروی : شهر یاران گمنام ص ۹۰ ج ۲

فصل دوم

تبریز در روزگار سلجوقیان و اتابکان

طغرل در تبریز

پس از آنکه طغرل بیک مؤسس سلسله سلجوقی به خراسان و عراق دست یافت، بقول ابن اثیر روی به آذربایجان نهاد و در ۴۴۶ هجری بدون جنگ به آن سرزمین درآمد و به تبریز وارد شده امیر ابو منصور و هسودان بن محمد بن روادی به اطاعت وی درآمد و خطبه به نام او خواند و به مال و خواسته او را راضی کرد و پسر خود را بعنوان گروگان بوی سپرد^۱.

چنانکه در تاریخ آذربایجان گفتیم، از این پس خبری از هسودان بن محمد (مملان) نیامده و از تاریخ ابن الاثیر برمی آید که وی تا سال ۴۵۰ هجری بر آذربایجان فرمانروائی می کرده و شاید در همین سال در گذشته باشد. ابن الاثیر در ضمن حوادث سال ۴۵۰ هجری می نویسد که: «در این سال سلطان طغرل بک، مملان بن هسودان محمد بن مملان را بر ولایت آذربایجان بجای پدرش مستقر ساخت»^۲.

از این خبر برمی آید که هسودان بن محمد در این سال مرده و پسرش با

۱- ابن اثیر، حوادث سال ۴۴۶، الکامل طبع بیروت ج ۹ ص ۵۹۸

۲- تاریخ ابن الاثیر طبع بیروت ج ۹ ص ۶۵۰

تأیید طغرل بیک که پادشاه بزرگ سراسر ایران بوده بجای پدر نشسته است . نام این پادشاه جوان در قصاید قطران تبریزی نیز آمده است^۱ .

قبر ابن مملان بن وهسودان اکنون در جایی که مشهور به امامزاده عبدالله است بنام امیر مولا هنوز شناخته است . حافظ حسین کر بلائی می نویسد : « در محله سنجان گنبدی است مشهور به گنبد امیر مولا ، و این امیر مولا پسر امیر وهسودان بن محمد روادی است^۲ .

ظاهراً « مولا » همان کلمه « مولی » است که ناصر خسرو قبادیانی از القاب پدر وی ابو منصور وهسودان بن محمد یاد کرده و در سفرنامه خود او را « ابو منصور وهسودان مولی امیر المؤمنین می نویسد . مولی در اینجا بمعنی بنده و غلام امیر المؤمنین القائم بامر الله خلیفه عباسی است که جزء تعارفات سیاسی و مذهبی آن زمان بوده است .

سبط ابن الجوزی در مرآة الزمان می نویسد که طغرل در سال ۴۵۴ هـ تبریز را محاصره کرد زمستانی سخت بود لشکریان بزحمت افتاده از سلطان خواستند که اجازه دهد زمستان را در ری گذرانیده و نوروز برای محاصره تبریز باز گردند ، سرانجام سلطان الحاح و اصرار آنان را قبول کرده با لشکریان بهری کوچ کرد . و چون زنش التونجان خاتون به جرجان در گذشت جسد او را بری آورده در آنجا دفن کردند سپس بفکر ازدواج با دختر خلیفه افتاد^۳ .

رواندی در کتاب راحة الصدور که در تاریخ آل سلجوق است می نویسد که طغرل بیک جشن ازدواج خود را با دختر القائم بامر الله خلیفه عباسی در تبریز برپا ساخت ، چنانکه گوید : « و سلطان بجانب آذربایجان کوچ فرمود و به تبریز آمد و عمید الملك را به بغداد گذاشت و وکیل کرد تا سیده النساء خواهر خلیفه (در ابن الاثیر و دیگر

۱- شهریاران گمنام ج ۲ ص ۹۶-۹۸

۲- روضات الجنان ص ۴۵۰

۳- مرآة الزمان ص ۷۵ تا ۹۲

تواریخ دختر خلیفه) را در حباله نکاح او آورد. خلیفه در آن مضایقتی می کرد، عمیدالملک دست نواب خلیفه بر بست و معایش موقوف کرد تا خلیفه با جابت کردن مضطر شد.

آنکه خلیفه قاضی القضاة بغداد را در خدمت مهد سیده بفرستاد تا به تبریز خطبه خواند و ماذون بودند به مهر چهارصد درهم نقره و یک دینار زر، مهد سیده النساء فاطمة الزهرا، چون مهد سیده به تبریز رسید شهر را آذین بستند و نثارهای فراوان کردند و قاضی القضاة بغداد خطبه نکاح بخواند، آنگاه سلطان از تبریز سوی ری رفت تا زفاف بهدالملک باشد. اندک مایه رنج برد بقصران بیرونی بدری بدیه طجریشت^۱ (ظاهراً تجریش شمیران) از جهت خنکی هوا نزول فرمود، چه حرارت هوا بغایت بود، رعاف براو مستولی شد و بهیچ دارو امساک نپذیرفت تا قوت ساقط شد و از دنیا برد. در رمضان سنه ۴۵۵، سیده را به بغداد بردند^۲، این اثر در حوادث سال ۴۵۴ هجری درباره عقد دختر خلیفه می نویسد:

«چون خلیفه کار را سخت دید اذن داد و وکالت بنام عمیدالملک نوشت و نامه ها و قبالة را به ابی الغنائم بن المجلبان فرستاد. عقد ازدواج طغرل و دختر خلیفه در شعبان سال ۴۵۴ در بیرون شهر تبریز بود»^۳.

شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزا و غلی معروف به سبط ابن الجوزی در حوادث سال ۴۵۴ هجری از قول محمد بن الصابی می نویسد که: «سلطان طغرلبک به بیرون دروازه تبریز با لشکری گران فرود آمد و سراپرده ها بزدند و آن روز

۱- در جامع التواریخ خواجه رشیدالدین (قسمت تاریخ آل سلجوق، به تصحیح احمد آتش طبع آنقره ۱۹۶۰) ص ۲۷ «طجریشت» آمده. رجوع شود ایضاً به ری باستان تألیف آقای دکتر حسین کریمان ج ۱ ص ۴۶۰.

۲- راحة الصدور راوندی ص ۱۱۱-۱۱۲، سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری ص ۲۱

۳- ابن الاثیر طبع بیروت ج ۱۰ ص ۲۲ حوادث سال ۴۵۴ هجری.

پنجشنبه سیزدهم شعبان سال ۴۵۴ بود. عمیدالملک کندی در این سفر در خدمت سلطان بود، پس من که ابن الصابی هستم برخاستم و نامه خلیفه را که مشتمل به وکالت او در ازدواج دخترش با سلطان بود بخواندم همه حاضران و من جمله سلطان و وزیرش عمیدالملک با احترام نامه خلیفه سجده کردند. خلیفه در این نامه با چهارصد درهم مهر (که مهر حضرت فاطمه زهرا بود) بردختر خود موافقت فرمود، همه به رای و تدبیر خلیفه آفرین گفتند. سپس مردی که مسعود خراسانی نام داشت برخاست و خطبه نکاح خواند. عمیدالملک کندی چندمشت مروارید و دینار که هر دیناری ده مثقال وزن داشت به پیش تخت پادشاه بیفشاند و نیز بر سر پرده شاهی درهم و دینار بیفشاندند. در آنجا جامی خسروانی بود که پیش من آوردند و در آن هزار دینار و هزار درهم نهاده بودند آن را به من بخشیدند. و نیز فرمانی نوشته سالی ده هزار دینار برای مخارج و هزینه زندگانی من تعیین کردند. سپس سبط ابن الجوزی درباره محمد و هسودان پادشاه تبریز چنین می نویسد:

ابونصر محمد بن وهسودان معروف به مملان روادی صاحب تبریز، بدرگاه سلطان آمده سرطاعت پیش آورد، سلطان مالی بروی مقرر کرد و او مقداری از آن را بپرداخت و برای ضمان بقیه آن پسر خود را بعنوان گروگان بطغرل بیک تسلیم کرد. سپس سلطان از تبریز به شهر نخجوان رفت^۱.

محمد بن محمد بن عبدالله بن النظام الحسینی الیزدی در گذشته در سال ۷۴۳ هجری واقعه خواستگاری طغرل خواهر خلیفه را چنین نوشته است:

«خلیفه عاقبة الامر بنابر رعایت مزاج وقت اجابت فرمود، و بعد از رضا که دلیل قضا بود قاضی القضاة بغداد او را بامهد خواهر خود فاطمه بفرستاد تا در خطه تبریز خطبه بخواند. چون مهد سیده به تبریز رسید اقاضی و ادانی شهر، و حوالی بیاراستند، و اصاغر و اعالی، و اکابر و موالی استقبال کردند، و در روزی همایون در

محفل غاص مشتمل بر عوام، و خواص عقد مناکحت بستند، و خطبه مصاهرت خواندند، و سلطان به حصول این مطلب، و انجام این امر مرغوب مسرت و ابتهاج نموده، و می گفت :

امید من آنست کزین فاطمه سیرت

مانند حسین و حسنم ده پسر آید.

و متوجه دارالملک ری شد تا آنجا زفاف سازد. چون به نزدیک مقصود رسید در دیه طجرجشت جهت دفع اذاء حرارت هوا به فضاء آن صحرا فرود آمد، و لختی مزاج از حد اعتدال بچسپید، و مستقیم طبیعت به باد نکبت در گردید، و جام جان از قفس تنگ قالب به برج اعلی شد، و مهد سیده را که با وی عقد مهر بسته بودند، و عقد کرده، مهر برنگرفته به بغداد بردند.^۱

البارسلان در تبریز

در سال ۴۶۳ که سلطان البارسلان سلجوقی بقصد جنگ با رومانوس دیو جانوس امپراطور روم شرقی به ارمنستان لشکر کشید، خواجه نظام الملک وزن خود ترکان خاتون را به تبریز بگذاشت و خود با پانزده هزار سوار قصد اخلاط کرد. روزی که در حوالی ارمنستان با صد سوار در شکارگاه بود ناشناخته به چنگ دشمن افتاد و رومیان ندانستند که او البارسلان است. خواجه نظام الملک آگاهی یافت بر فور در افواه منتشر ساخت که سلطان بیمار است. در این هنگام رومیان سفرایی برای گفتگوی صلح به اردوی ایران فرستادند.

نظام الملک پس روی به سفیران کرده گفت: شما اگر صلح می خواهید پس چگونه جمعی از بندگان او را در شکارگاه گرفته اید، این نشان صلح طلبیدن نیست ایشان را باز فرستید تا گفتگوی صلح آغاز کنیم. سفیران باز گشتند و سخن نظام الملک را به رومانوس باز گفتند، وی اسیران را باز فرستاد ارکان دولت در حال

استقبال نمودند و در پیش سلطان زمین خدمت به بوسیدند . رومیان چون چون چنان دیدند متحیر بماندند، و بر از دست رفتن فرصت تأسف خوردند . سلطان بمحض آنکه به تبریز رسید، خواجگان در گاه را فرمود تا در خزائن بگشایند و چندانکه توانند لشکر فراهم آرند . باری الب ارسلان با آن سپاه بجنگ رومیان رفت و با آنکه سپاه او بمراتب از رومیان کمتر بود در ملازکرد غلبه یافت و رومانوس دیوجانوس امپراطور روم در آن معرکه اسیر شد، الب ارسلان از سرخون او در گذشت وی تعهد کرد که هر روز یک هزار دینار زر گرد آورده و سالی دو نوبت به خزانه خاص سلطان بفرستند و اسیران مسلمان را که در کشور روم در بند بودند آزاد کنند و اگر سلطان از او استمداد کند ده هزار سوار بمدد وی فرستد، و این فتح در ربیع الاول سال ۴۶۳ هجری بود^۱.

۱- سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری ص ۲۴-۲۷، راحة الصدور راوندی ص ۱۱۹ -

۱۲۰ .

برای تفصیل این واقعه تاریخی، رجوع شود به مقاله ممتع دانشمند معاصر ترك آقای پروفیسور دکتر محمد کپلان تحت عنوان :

Prof. Dr. Mehmed Kaplan, Malazgirt Savasi, Erzurum, 1959 .

که مقاله آقای دکتر حسین آلیاری در شماره ۸۳ نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۳۴۶ تحت عنوان «نبرد ملازکرد» ترجمه آنست . ملازکرد قصبه ای است از قصبات ولایت سوش در مشرق اناطولی در قدیم پیش از آنکه ارمنی ها در این ناحیه ساکن شوند تمام این نواحی جزء منصرفات دولت اورارتو بود، و حتی نام ملازکرد از نام پادشاه اورارتو منواس Menuas مأخوذ می باشد. در کتابهای اسلامی نام این محل به اختلاف : ملازکرد، منازجرد، ملازکرد ، مناذکرد آمده است (رجوع کنید به تاریخ اورارتو تألیف دکتر مشکور ص ۲۰، یادداشت های قزوینی ج ۷ ص ۱۲۹)، ایضا رجوع کنید به جامع التواریخ، قسمت تاریخ سلجوقی به تصحیح مرحوم احمد آتش ، آنقره سال ۱۹۶۰ م ص ۳۲-۳۸ ؛ ایضاً دکتر مشکور: اخبار سلاجقه روم ، تهران ۱۳۵۰ ، مقدمه ص ۷۴-۷۷

تبریز در روزگار سلجوقی

در سال ۴۹۶ هجری بین سلطان برکیارق بن ملک شاه سلجوقی و برادرش محمد بن ملک شاه جنگ افتاد گنجه و بلاد اران در این هنگام در دست محمد بود. حکومت تبریز و آذربایجان را ملک مودود بن اسماعیل بن یاقوتی پسر دایی برکیارق داشت و پیش از وی نیز پدرش اسماعیل بر آن استان حکومت می کرد سلطان برکیارق در جنگ با برادر خود محمد به کوهی بین مراغه و تبریز پناه برد و در جایی که آب و گیاه فراوان بود چند روز بماند و سپس بزنجان رفت. اما سلطان محمد با سپاه خود بسوی تبریز آمد و دعوی پادشاهی می کرد تا اینکه در سال ۴۹۷ هجری بین دو برادر صلح افتاد و آذربایجان از سپید رود (سفید رود ظاهر آ رود قزل اوزن است) تا باب‌الابواب و دیار بکر بلاد جزیره و سواحل و شام بر محمد مقرر گردید و شهر تبریز نصیب وی شد. و محمد تا آمدن یاران خود از اصفهان در شهر تبریز بماند^۱

امیر سقمان القطبی که غلام قطب‌الدین اسماعیل بن یاقوتی بود پس از ملک مودود بن اسماعیل بن یاقوتی بر تبریز حکومت یافت و تا سال ۵۰۴ هجری بر آن شهر و بعضی از ولایات آذربایجان فرمان میراند وی در سال ۵۰۵ هجری که به یاری اتابک طغتكین صاحب شام بجنگ فرنگیان رفته بود در نزدیکی حلب بیمار گشته در شهر بالس بمرد^۲.

سقمان مؤسس خاندان «شاه ارمن» یا بنی سقمان است که از ۴۹۳ تا ۶۰۴

۱- ابن اثیر، حوادث سال ۴۹۶ و ۴۷۷، الکامل ج ۱۰ طبع بیروت ص ۳۶۱ و ص ۳۸۲؛ المنتظم ابن الجوزی ج ۹ ص ۱۳۴

۲- شهریاران گمنام ج ۲ ص ۱۱۴؛ ابن اثیر حوادث سال ۵۰۵ هجری ج ۱۰

هجری در شهر اخلاط حکومت می کردند و سرانجام به دست ایوبیان منقرض گشتند^۱.

پس از سقمان امیر احمد یل صاحب مراغه پسر و هسودان که در لشکر کشی شام با وی همراه بود نزد سلطان محمد سلجوقی رفت و از او حکومت تبریز و آذربایجان را که پیش از آن با سقمان بود طلب کرد، ولی معاوم نیست که سلطان باین درخواست موافقت کرده باشد یا نه. همین قدر می دانیم که احمد یل در ۵۱۰ هـ در بغداد بدست فدائیان اسماعیلی بطور ناگهان کشته شد^۲.

در سال ۵۱۴ هجری بین سلطان مسعود بن سلطان محمد که موصل و آذربایجان او را بود با برادرش سلطان محمود سلجوقی جنگ در گرفت و مسعود هزیمت یافت. در این سال سلطان محمود سلجوقی برای رفع وحشتی که از تاخت و تاز گرجیان در دل مردم افتاده بود یکماه رمضان را در آن شهر بماند و لشکری برای سرکوبی گرجیان فرستاد^۳.

در این زمان آذربایجان بنام ملک طغرل برادر سلطان محمود سلجوقی بود وی اتابکی بنام کنتغدی داشت و در حقیقت صاحب آذربایجان او بود که در شوال سال ۵۱۶ درگذشت. سپس امیر آقسنقر احمد یلی صاحب مراغه که در آنگاه در بغداد بخدمت سلطان محمود سلجوقی بود از سلطان کسب اجازه کرده برای گرفتن اتابکی آذربایجان بنزد طغرل شتافت و او را برضد برادرش محمود برانگیخت و وعده داد که چون به مراغه رسد ده هزار سوار و پیاده برای او گرد آورد. طغرل سخن آقسنقر را پذیرفته باهم آهنگ اردبیل کردند، اردبیلیان دروازه را بسته ایشان را به شهر راه ندادند، آنان از آنجا آهنگ تبریز کردند، ولی در نزدیکی آن شهر خبر یافتند

۱- طبقات سلاطین اسلام ص ۱۵۲، ۱۵۳، معجم الانساب شماره ۲۲۱

۲- ابن اثیر حوادث سال ۵۰۵ و حوادث سال ۵۱۰

۳- ایضاً ابن اثیر حوادث سال ۵۱۴، ج ۱۰ طبع بیروت ص ۵۶۷-۵۶۸

که سلطان محمود سلجوقی سپاهی انبوه به سرداری امیر جیوش بك به جنگ ایشان به مراغه فرستاده است ناچار سر تسلیم پیش آورده نامه به محمود نوشته از او طلب عفو کردند. سلطان محمود از گناه ایشان درگذشت.^۱

در این سال سلطان محمود امیر جیوش بك صاحب موصل را ولایت آذربایجان داد و او را سردار سپاه خود ساخت ولی اندکی بعد در رمضان سال ۵۱۶ هـ وی را به سعایت دیگر امیران بر دروازه تبریز بکشت.^۲

در سال ۵۲۵ هـ سلطان محمود سلجوقی در گذشت و پسرش ملک داود بجای وی نشست و آقسنقر احمد یلی اتابك او شد و او را برداشته آهنگ آذربایجان کرد ولی برادرش مسعود بن محمود از جرجان پیشتر به آذربایجان رسیده بر تبریز دست یافت. آقسنقر به جنگ او برخاسته تبریز را محاصره کرد و مدتی این جنگ برپا بود تا در آخر محرم سال ۵۲۶ هـ کار به صلح کشید و مسعود با سپاه خود به همدان رفت و تبریز بر داود مسلم گشت و از تبریز بر آذربایجان و اران و ارمنستان حکومت می کرد.^۳

سرانجام بوساطت خلیفه المسترشد بالله عباسی بین دو برادر صلح افتاد و قرار شد مسعود سلطان، و داود ولیعهد او باشد. چون طغرل برادر سلطان محمود در این هنگام در آذربایجان بود مسعود و داود متفقاً در سال ۵۲۷ هـ برای برانداختن او آهنگ آذربایجان کردند آقسنقر نیز با ایشان بود و لشکر طغرل را شکست سختی داد، پس از آن فتح با سلطان مسعود به همدان آمد و در آنجا مانند پدرش بدست باطنیان اسماعیلی کشته شد.

۱- ایضاً ابن اثیر، حوادث سال ۵۱۶، ج ۱۰ ص ۶۹۸ و ۵۹۷، شهریاران گمنام ج ۲

ص ۱۱۵-۱۱۶

۲- ابن اثیر حوادث سال ۵۲۶، ج ۱۰ ص ۶۷۴

۳- ابن اثیر، حوادث سال ۵۱۶، طبع بیروت ج ۱۰ ص ۶۷۴

بقول ابن اثیر قتل وی به تحریک سلطان مسعود بن محمد بود^۱.

ظهیرالدین نیشابوری درباره آقسنقر می نویسد :

«اما آقسنقر اتابک مراغه و آذربایجان بنده احمد یلی بن ابراهیم و هسودان حاکم آذربایجان بوده چون احمد یلی کشته شد آقسنقر برآی و تدبیر مراغه و تبریز و آذربایجان بگرفت، همواره میان او و ایلدگز و جهان پهلوان منازعه و محاربه برقرار بود سلطان، محمدشاه بن محمود پسر خود را بدو سپرده بود، میخواست تا او را به سلطنت نشاند، چند بار به بغداد فرستاد تا خطبه بنام او کند میسر نشد. و پسر او خاص بیگ هم امیری بزرگ بود و مدتی ایالت آذربایجان و حدود مراغه به ایشان مفوض و مقرر بود^۲».

پس از وفات آقسنقر چاولی بجای او نشست و اتابک آذربایجان شد، ظاهر اَمقر اوشهر مراغه بود وی در زنجان بمرد و سلطان مسعود بن محمود منصب اتابکی پسرش و حکومت آذربایجان را پس از وی به عبدالرحمن حاجب داد^۳.

در جامع التواریخ رشیدی (قسمت سلجوقی) آمده که سلطان داود بن محمود بن محمد بن ملکشاه را باطنیان بشهر تبریز شهید کردند (۵۳۸ هـ)، و او را از آنجا به دولت خانه مرو بقبه البارسلان آوردند بجامع مرو^۴ و در آنجا به خاک سپردند.

در آخرشوال سال ۵۴۴ سلطان مسعود بن محمد بسوی آذربایجان شد و بیگ منزلی تبریز در جایی بنام « دول » مدت دو ماه بماند^۵.

۱- ابن اثیر حوادث سال ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷، شهر یاران گمنام ج ۲ ص ۱۱۸-۱۱۹

۲- سلجوقنامه ص ۷۴-۷۵

۳- سلجوقنامه راوندی ظهیرالدین ص ۵۷-۶۳

۴- جامع التواریخ ص ۱۰۴

۵- راحة الصدور راوندی ص ۳۴۴

حشری در مزارات تبریز می نویسد: «در چهارمنار تبریز قریب به گنبد قبر پیرداد شاه دو گنبد عالی واقع است که عوام آنها را مزار سلطان محمود و ایاز می دانند. یکی از آن سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی و دیگری مزار سلطان مسعود سلجوقی است». سپس از مناری معروف به «منار محمود» یاد کرده که بایستی منسوب به محمود بن محمد سلجوقی در همان محله باشد.

وصف حریری از مجلس قاضی تبریز

ابو محمد القاسم بن علی بن محمد بن عثمان الحریری صاحب کتاب مقامات حریری در گذشته در ۵۱۶ هجری، چهلمین مقامه خود را به تبریز اختصاص داده و آن را «المقامة التبریزیة» خوانده است و به این عبارات شروع می شود: «اخبار الحارث بن همام قال از معت التبریز من تبریز حین نبت بالذلیل والعزیز و خلعت من المجیر المجیز...» در آن مقامه با عباراتی مسجع و مقفی و بسیار مغلق و متکلفانه از قول حارث بن همام حکایتی نقل می کند که او ابوزید سروجی یعنی همان قهرمان خیالی مقامات را در تبریز دیده که زنی تبریزی برای استیناس در عزوبت زناشویی کرده، و بعد بین آنان اختلاف افتاده و برای طلاق کار به قاضی شهر کشیده است. قاضی تبریز از آن زن می پرسد که چرا از شوهرش تمکین نمی کند. زن شوهر خود را به انحراف و تلذذ غیر مجرای طبیعی متهم می سازد. قاضی، ابوزید سروجی را مورد توبیخ و ملامت قرار می دهد که شرم نمی کنی که دانه را در شوره زار می افکنی، ابوزید بزن می گوید که چون تو زشتی من روی ترا نمی خواهم به بینم از اینرو بسوی دیگر میل می کنم. سپس قاضی آنان را آشتی می دهد. زن می گوید که این مرد به من نفقه نمی دهد و مرا سیر نمی کند و نمی پوشاند. آنگاه ابوزید سروجی بعاتد همیشه خود حماسه گدائی را سر می دهد و خود را بی چیز و تنگدست و مستحق کمک معرفی می کند و اشعاری می خواند که مطلع آن اینست:

ولیس کفو البدر غیر الشمس.

انا السروجی و هدی عرسی

سپس زن روی به حاضران کرده شعری را که چند بیت از آن ذکر می‌شود می‌خواند:

یا اهل تبریز لکم حاکم	او فی علی الحکام تبریزا
ما فيه من عیب سوى انه	يوم الندى قسمته ضیزی
واننی ان شئت غادرتہ	اضحوکہ فی اهل تبریزا

قاضی تبریز چون پر گوئی و سماجت آن زن و شوهر را می‌بیند برای اینکه از کار قضا باز نماند به دربان خود می‌گوید که دو دینار به این دو گدا بده و زبان آنان را کوتاه کن. پس روی به ایشان کرده می‌گوید شما مردمان حیلہ‌گری هستید و احترام مجلس قضا را نگان نداشتید. باید بدانید که هر قاضی، قاضی تبریز نیست و هر وقتی هم موقع شنیدن این ارجوزه‌ها نمی‌باشد «فما کل قاض قاضی تبریز ولا کلا، وقت نسمع الا راجیز». سپس آن دوحیلہ‌گر می‌روند و دل قاضی را بدادن دو دینار می‌سوزانند.^۱

تبریز در عهد اتابکان

در زمان اتابک ایلدگز (۵۴۱-۵۶۸) مؤسس اتابکان آذربایجان شهر تبریز بدست احمد یلیان، امیران مراغه و رویئن دزاداره می‌شد آنان گاهی با او در مقام صلح و زمانی در ستیز وجدال بودند. در سال ۵۶۸ سلطان ارسلان بن طغرل بن محمد سلجوقی که مادر او زن ایلدگز بود به آذربایجان آمد و در سعید آباد در حومه تبریز مدتی بماند، سپس بالشکری به ابخاز (گرجستان) رفت و پس از ویران کردن و سوزانیدن آن شهر به نخجوان آمد و از آنجا بسوی همدان که پایتخت او بود رهسپار شد. چون به تبریز رسید خبر مرگ مادرش را که در آن سفر به بیماری وبا مبتلا شده بود بوی دادند.^۲

۱- مقامات الحریری طبع مصر ص ۴۳۸-۴۵۰

۲- راحة الصدور رواندی ص ۲۹۸-۲۹۹، سلجوقنامه ص ۸۱-۸۲، جامع التواریخ ص

در سال ۵۷۰ هـ اتابک پهلوان پسر ایلدگز روئین دز را که نشیمن فلك الدین پسر ارسلان احمد یلی بود محاصره کرده چون نتوانست آنجا را تسخیر کند مراغه را بگرفت، و قزل ارسلان برادر خود را به تبریز فرستاد. سرانجام با میانجیگری قاضی مراغه بین اتابک پهلوان فلك الدین صلح افتاد و قرار شد که تبریز از آن اتابک پهلوان باشد سپس پهلوان آن شهر را به برادرش قزل ارسلان واگذار کرد و از روزگار قزل ارسلان تبریز بجای اردبیل پایتخت آذربایجان گردید^۱.

چون اتابک قزل ارسلان بر طغرل سوم (۵۷۱-۵۹۰) سلجوقی طغیان کرد، طغرل به آذربایجان لشکر کشید، اتابک تاب مقاومت سلطان را نداشت از روی نفاق با او صلح کرد. اتابک منتظر فرصت بود تا ناگاه بر سلطان بتاخت و در نزدیکی همدان او را دستگیر کرده به قلعه کهران برکنار رود ارس برده محبوس ساخت، و خود را پادشاه خواند. اما همان شبی که می خواست فردای آن جشن سلطنت خود را بگیرد او را در بسترش کشته یافتند (شوال ۵۸۷).

چون خبر کشته شدن اتابک قزل ارسلان منتشر شد، گوتوال قلعه کهران سلطان را از بند خلاص کرد، سلطان به تبریز آمد و هر روز از جوانب سپاه بروی جمع میشدند پس روی به عراق نهاد^۲.

در سال ۶۰۲ هـ علاء الدین کر یا ارسلان احمد یلی که از طرف طغرل سوم لقب اتابکی داشت باتفاق مظفر الدین کوکبری صاحب اربل آهنگ تبریز کردند. در این زمان ابوبکر بن پهلوان بر تبریز فرمان می راند از ایدغمش (ایتغمش) امیر جبال و

۱ - شهریاران گمنام ج ۱ ص ۱۲۵ - ۱۲۸؛ ابن اثیر حوادث سال ۵۷۰ ج ۱۱

ص ۴۲۳.

۲ - راحة الصدور داوندی ص ۳۴۸، ابوحامد محمد بن ابراهیم: ذیل سلجوقنامه

ص ۸۸ - ۸۹.

همدان و اصفهان یاری خواست . ایتغمش که آنگاه با اسماعیلیان الموت در نبرد بود جنگ بگذاشت و با سپاهی به آذربایجان آمد مظفرالدین صاحب اربل بترسید و بازگشت، علاءالدین نیز چون تاب جنگ نداشت با ابوبکر از در صلح در آمد^۱.

در زمان اتابکان آذربایجان که از نسل ایلدگز بودند، بنابه تواریخ گرجی ایوان Iwane و زاخاره Zakhari دوسر دارملکه تامار Thamar پادشاه گرجستان با سپاهی به آذربایجان شتافته از مردم تبریز باج گرفتند ولی در آنجا اردوگاه نساختند^۲.

حافظ حسین کر بلائی در احوال اتابکان آذربایجان می نویسد که : « ایلدگز در اصل غلامی بود ترك مملوك كمال الدین علی سمیر می وزیر سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی، بعد از کشته شدن او (۵۱۶ هـ)، ایلدگز ملازم سلطان محمد بن محمد شد، در زمان سلطان مسعود به رتبه ارجمند رسید، سلطان زن برادر خود طغرل را که والدۀ ارسلان بود بدو داد و ایالت آران و آذربایجان بدو تفویض نمود . آخر (ایلدگز) ارسلان بن طغرل را که پسر زنش بود بسلطنت نشانده مدار الملک شد، و بر ارسلان بغیر از نام چیزی نبود آخر در ۵۶۸ در گذشت . اتابک محمد بن ایلدگز مشهور به جهان پهلوان که برادر مادری ارسلان بود، طغرل بن ارسلان را که کودک بود نامزد پادشاهی کرد، حل و عقد جمله (کارها) با او بود تا در ذی الحجه سنه ۵۸۲ در ری وفات یافت .

اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز که هم از والدۀ سلطان بود خواست با طغرل روش برادری پیش گیرد، چون او بسن رشد رسیده بود تاب نیاورده بکدورت عظیم رسید . قزل ارسلان طغرل و پسرش ملک شاه را گرفته در قلعه کهران قیان آذربایجان بند و خود داعیه سلطنت کرده تأییدی از بغداد یافته بود . در شبی که بسلطنت می نشست در شب یکشنبه غره شعبان سنه ۵۸۷ کشته شد . قاتلش معلوم نشد، وی ممدوح شیخ نظامی

۱- ابن اثیر حوادث سال ۶۰۲ ج ۱۲ ص ۲۳۶، شهریاران گمنام ج ۲ ص ۱۲۸

۲- مینورسکی، دائرة المعارف اسلام، ج ۴ مقاله تبریز، تاریخ تبریز ص ۱۶

و ظهیر فاریابی است . اتابک نصره الدین ابوبکر بن محمد بن ایلدگز در آذربایجان بحکومت نشسته (۶۰۴) میانه او و برادرش قتلغ اینانچ مکرر قتال واقع شد و ظفر اورا بود و در سنه ۶۰۷ وفات یافت^۱.

در سال ۶۰۵ هجری علاء الدین قراسنقر احمد یلی وفات یافت و اتابک نصره الدین ابوبکر از تبریز به مراغه رفت و تمام املاک اورا جز قلعه روئین دز بگرفت^۲.

وصف یاقوت حموی از تبریز

یاقوت حموی صاحب معجم البلدان که در سال ۶۱۰ تبریز را دیده آن شهر را چنین وصف می کند :

«تبریز مشهورترین شهرهای آذربایجان است . شهری آباد و زیبا و دارای سوره های محکم و استوار است که با آجر و گچ ساخته شده و در میان آن جویها و نه رهای بسیاری جاری است و دور تا دور آنرا باغستانها فرا گرفته ، قیمت میوه در آن ارزان است ، و من از زردآلوی آن که «موصول» نامیده می شود و بهتر و گوارا تر از آن ندیدم در سال ۶۱۰ هجری بخریدم هر هشت من بغدادی آن نیم دانه (گندم) زربود . عمارات آن شهر با آجر سرخ نقش دار و گچ ساخته شده و درغایت استواری و استحکام می باشد . طول این شهر هفتاد و سه درجه و یک ششم درجه و عرض آن سی و هفت درجه و نیم است . در این شهر پارچه های عبائی و سقلاطون و خطائی و اطلس و سجاده می بافند و به سایر بلاد مشرق و مغرب می برند . در سال ۶۱۸ ه لشکر تاتار (مغول) پس از خرابی دیگر بلاد به آن شهر بتاختند و مردم آن با بذل اموالی با ایشان صلح کرده و از دست ایشان برستند و خداوند آنان را از شر ایشان نگاهداشت .

گروه فراوانی از دانشمندان از آن شهر برخاسته اند که از جمله ایشان پیشوای ادیبان ابوزکریاء یحیی بن علی خطیب تبریزی است که در نزد ابوالعلائی معری در

۱- روضات الجنان ص ۳۸۶-۳۸۷

۲- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۷۵

شام درس می خواند و از ابوالفتح سلیم بن ایوب رازی و دیگران استماع حدیث کرد و ابوبکر خطیب و محمد بن ناصر سلامی از او روایت کرده اند .

محمد بن ناصر سلامی گوید که از وی شنیدم که می گفت «تبریز» بکسرتاء است . و دیگر ابومنصور موهوب بن احمد بن خضر جوالیفی است که او را تصانیف سودمندی است و در جمادی الاخر سال ۵۰۲ هـ در بغداد درگذشت .

و دیگر قاضی ابوصالح شعیب بن صالح بن شعیب تبریزی است که از ابو عمران موسی بن عمران بن هلال نقل حدیث کرد، و حداد بن عاصم بن بکران نشوئ بود دیگران از وی روایت کرده اند^۱ .

در رجب سال ۵۷۳ قاضی عمادالدین عبدالحمید بن محمد فقیه قزوینی متولد سال ۴۸۶ که با خانواده خود از قزوین بدتبریز آمده و بدان جا نشیمن گرفته بود درگذشت، جسد او را نزدیک قبر عمدة الدین ابو منصور محمد بن اسعد طوسی در گورستان چرنداب به خاک سپردند^۲ .

۱- معجم البلدان طبع اروپا ج ۱ ص ۸۳۲-۸۲۲

۲- روضات الجنان ص ۵۷۳

فصل سوم

تبریز در حمله مغول

در زمستان سال ۶۱۷ هجری گروهی از لشکریان مغول به سرداری یمه نویان به آذربایجان حمله آورده تبریز را محاصره کردند. آذربایجان در این تاریخ در دست اتابک اوزبک بن اتابک محمد جهان پهلوان (۶۰۷-۶۲۲) بود چون طاقت مقاومت با مغول را نداشت با پرداخت مبلغ هنگفتی آنان را بازگردانید.^۱

در همان سال بار دیگر لشکر مغول به تبریز حمله آورد، اتابک اوزبک که شب و روز بنوشیدن شراب اشتغال داشت و همواره مست و مخمور بود از بیم بهنجوان گریخت ولی شمس الدین عثمان طغرایی وزیر او دلیرانه ایستادگی کرد. مغولان چون آن شهر را مستحکم دیدند با گرفتن مال و پارچه آنجا را ترك گفته بسوی سراب رفتند و همه مردم آن شهر را از دم تیغ بگذرانیدند و اتابک اوزبک به تبریز بازگشت.^۲

۱- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۳۷۴. جوینی اشتباها بجای اتابک اوزبک، در تاریخ خود اتابک خاموش را که بعد از وی در روئین دز به سلطنت رسید (۶۲۲-۶۲۶) در این زمان شاه تبریز و آذربایجان دانسته می نویسد: «یمه . . . تبریز را ایل کرد و مراغه و ننجوان و آن ولایات را تمامت کشتن کرد و اتابک خاموش بایلی پیش آمد، او را کاغذ و آلت مفاداد و از آنجا به اراک آمد. (جهانگشای جوینی به تصحیح قزوینی ج ۱ ص ۱۱۶).

۲- ابن اثیر حوادث سال ۶۱۷ ج ۱۲ ص ۳۷۷ و ۳۸۲

حافظ حسین کر بلائی در این باره می نویسد :

« در شهر سنه ۶۱۷ لشکر مغول که سرخیل ایشان جبهه نویان (یمه نویان) و سويدای (سبتای) بهادر بودند متوجه تبریز شدند . حاکم تبریز در آن ولایت اتابک ازبک بود مست و لایعقل روز را به شب می آورد با اعیان و اشراف تبریز مشورت کرده گفت که اگر مغول بدین ولایت رسد بی شک از ایشان بمان رسد که بدیگران رسیده . اکنون تدبیر آنست که باختیار خویش منزل و پیشکش فرستیم که شاید این بلامنفع گردد . اکابر تبریز را این رأی موافق افتاد و انواع امته و اصناف اقمشه بر چهار پایان بار کردند و به استقبال فرستادند . چون رسول با محمولات به گریوه محمود آباد رسید چشم امرای مغول بر آنها که افتاد از راه بیرون رفته فرود آمدند و بر صندلیها نشستند، بعرض اموال اشارت کردند ، در این اثنای عرض، نظر ایشان به ظرفی افتاد که پر سیماب (جیوه) بود از حقیقت آن پرسیدند رسول جواب داد که دارویی است قاتل شپش . والی ما گفت که این لشکر از راه دور می رسند و لامحاله گزندگان در جامه های ایشان باشد . این سخن ملایم طبع امرای مغول افتاد، گفتند کسی که نخواهد در جامه های ما گزنده باشد ما ولایت او را خراب نکنیم . و شحنة جهت تبریز نامزد کرده رسول را پایزه چوبین (مدال چوبین) که نزد مغول اعتبار دارد دادند و هم از راه عنان عزیمت بسوی خوی و سلماس معطوف کردند و به تبریز نیامدند^۱ .

در سال ۶۲۱ بار دیگر مغولان به تبریز آمدند و از اتابک اوزبک خواستند که همه خوارزمیانی که در تبریز پناه بسته بودند به آنان تسلیم کند، اتابک ناتوان از بیم درخواست ایشان را اجابت کرد . گروهی از خوارزمیان را که در آن شهر بودند کشته سرهایشان را برای مغول فرستاد و دیگران را اسیر کرده پیش ایشان روانه کرد و نیز مال و پارچه و لباس و چهار پایان بسیار برای ایشان فرستاد . در این زمان ۶۰۰ تن

از خوارزمیان در تبریز به هلاکت رسیدند^۱.

سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در تبریز :

در رجب سال ۶۲۲ هـ سلطان جلال‌الدین از سوی مراغه به تبریز روی آورد و آن شهر را در محاصره گرفت، اتابك اوزبك به قلعه النجق بگریخت و اداره شهر بدست زن او ملکه که دختر طغرل سوم سلجوقی بود افتاد . پس از هفت روز محاصره مردم تبریز امان خواستند و شهر را در ۱۷ رجب سال ۶۲۲ هجری تسلیم سلطان کردند .

ابن‌اثیر می‌نویسد :

«در ابتدا لشکر سلطان جلال‌الدین به اموال مردم تبریز دست دراز کرده در مقابل اجناسی که می‌خریدند هر مقدار وجهی که دلشان می‌خواست می‌پرداختند . تا اینکه سلطان جلال‌الدین شحنة‌ای از طرف خود در تبریز گماشته و لشکریان را از ستم‌بر رعیت بازداشت . زن اتابك اوزبك که دختر سلطان طغرل بن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی بود در تبریز بماند و در غیاب شوهرش بر آن شهر فرمان می‌راند . پس از آن اهل تبریز از شحنة جلال‌الدین شکایت کرده گفتند که بیش از توانایی ما از مالیات می‌گیرد . سپس جلال‌الدین شهر را سه روز در محاصره گرفت تا آنکه مردم امان خواسته باطاعت آمدند . پس به شهر درآمد و بساط عدل و داد بگسترد و روز جمعه در مسجد جامع تبریز حاضر شد و چون خطیب بنام خلیفه‌عباسی خطبه خواند جلال‌الدین با احترام بوی برپای ایستاد و تا خطیب از دعای خلیفه فراغت نیافت او همچنان برپای ایستاده بود . سپس به کوشك اتابك اوزبك که خود وی ساخته بود درآمد و از آن جا اموال بسیاری بیرون کشید . این قصر بسیار زیبا و با شکوه و مشرف بر باغهایی بود . چون جلال‌الدین قدری در آن گردش کرد بیرون آمد و گفت این جا جایگاه تن‌پروران است و برای ما خوب نیست . پس از آن لشکر

به گرجستان کشید^۱.

جوینی درباره این وقایع چنین می نویسد:

«سلطان (جلال الدین) به جانب اران و آذربایجان روان شد در آن وقت حاکم اتابک اوزبک بود قوت محاربت او را پای ندانست از تبریز بگریخت و منکوحه خود ملکه دختر سلطان طغرل را در شهر بگذاشت. چون (سلطان) بدر شهر آمد و به محاصره مشغول شد و اعیان و حشم اتابکی آن جا بودند محاربت سخت می کردند. چون ملکه دانست که انزعاج (از جا برکندن) سلطان ممکن نیست، و در اندرون از اتابک نیز کوفته خاطر بود. در خفیه نزدیک سلطان فرستاد و اظهار مکاشحتی (دشمنی) کرد که او را با شوهرش اتابک بود، و فتاوی ائمه بغداد و شام در معنی وقوع تطلیقات (طلاقهای) ثلاثه که تعلیق (یعنی معلق به امری که در ذیل ذکر شده) کرده بود نزدیک او فرستاد و میعاد نهادند که با سلطان مصالحه کنند، و ملکه اجازت یابد تا با احمال و انتقال به نخجوان رود، بعد از آن سلطان به نخجوان آید و عقد ببندد. سلطان بنشان انگشتی بفرستاد. بعد از دو روز ملکه اعیان شهر را بخواند و گفت... صلاح باشد قضاة و معاریف را نزدیک (سلطان) فرستیم و با او میثاقی کنیم که حرم اتابکی را تعرض نرساند تا هر کجا خواهند بروند و شهر بدو تسلیم کنیم. تمامت متفق الکلمه گفتند رأی ملکه رأیی ملکانه است. قاضی القضاة عزالدین قزوینی را که از اعیان و افاضل عصر بود با جمعی حجاب نزد سلطان فرستادند. ملکه عزم خوی کرد و سلطان در سنه ۶۲۲ در شهر آمد و روزی چند آن جا مقام فرمود، و بعد از آن به نخجوان آمد و به فتاوی ائمه بر ملکه مالک شد. اتابک در قلعه النجه (النجد) بود و چون خبر دخول سلطان به نخجوان بشنید هم در آن روز از غصه جان تسلیم کرد^۲.

۱- ابن اثیر حوادث سال ۶۲۲ ج ۱۲ ص ۴۳۲-۴۳۴

۲- تاریخ جهانگشای جوینی تصحیح محمد قزوینی ج ۲ ص ۱۵۶-۱۵۷

حافظ حسین کربلائی می نویسد :

«اتابك اوزبك بن محمد بن ایلدگز بعد از اتابك نصره الدین ابوبکر والی آذربایجان شده در سنه ۶۲۲ چون سلطان جلال الدین منکبرنی قصد تبریز کرد وی به قلعه النجق رفته زن خود ملکه خاتون دختر سلطان طغرل سلجوقی را در آن جا گذاشت تا شهر را ضبط کند . در حین محاصره سلطان جلال الدین بنظر او در آمده دعوی کرد که مطلقه است و قاضی عزالدین کیان قزوینی حکم بدان کرده عقد بست . چرن این خبر به شوهرش رسید از کمال اعراض قولنج کرده در سنه ۶۲۲ وفات یافت و دیگری از ایشان بدولت نرسید^۱ .

در اصل عربی سیره جلال الدین آمده که : «در آنگاه که سلطان جلال الدین در اوجان بود رئیس نظام الدین برادر زاده شمس الدین طغرایی بخدمت سلطان رسیده و این مرد در تبریز مالک الرقاب و امر مطاع بوده و مردم آن سامان دوستی وی و اسلاف او را بوراثت پدران خویش چون خون در بدن و روان در تن داشتند . چون تبریز به سلطان تسلیم شد و به سرای سلطنت نزول فرمود دو خادم خاص خویش تاج الدین قلیچ و بدرالدین هلال را بفرستاد تا دختر طغرل را بشهر خوی رسانیدند ، و ریاست تبریز را به رئیس نظام الدین داد ، و طغرایی را همچنان قول مقبول و حکم نافذ بود لکن در امور دولت تصرف نمی کرد ، بلکه جانب مصلحت و رضای رعیت نگاه میداشت و تقویت صلحا و آزادگان و زجر مردم مفسد و نادان میفرمود بی آنکه متعمداً می و شغلی باشد تا آنگاه که وی را بگرفتند^۲ .

در آنگاه که سلطان آهنگک تفلیس داشت در این اثناء نامه شرف الملک از تبریز به وی رسید که شمس الدین طغرایی و نظام رئیس نظام الدین چنین اندیشیده اند که ناگهان وی را بخاک هلاک اندازند . این خود سخنی بی اصل و زاده حسد و کینه

۱- روضات الجنان ج ۱ ص ۳۸۷

۲- سیره جلال الدین ترجمه محمد علی ناصح ص ۱۵۵-۱۵۶

بود. سبب این افترا آنکه طغرایی مردی دیندار و بطبیعت منصف و حامی رعایا بود. و کسی را در تجاوز از حد انصاف مطلق العنان نمی گذاشت. چون از تبریزیان بنا واجب و ناروا چیزی میخواستند و تحمیل بیش از اندازه می کردند، گاهی به شفاعت و زمانی به سرزنش و تشنیع، هواداری و حمایت آنان میفرمود، و ملازمان شرف الملك این شیوه ناپسند می داشتند. چون سلطان به تبریز بازگشت (رجب ۶۲۲)، شرف الملك جمعی فرومایه و اوباش را به محضر وی حاضر آورد، بضد طغرایی و برادر زاده او شهادت دادند. پادشاه بفرمود تا آن دو را بگرفتند و رئیس نظام الدین را هم در زمان کشته در رهگذر افکندند. اما طغرایی را در زندان بداشتند و بمالی بیش از صد هزار دینار مصادره کردند. چون از استطاعت وی بیرون بود، از این مقدار کمتر از سی هزار دینار بخزانة سلطان رسید. آنگاه وی را از تبریز به مراغه بردند. شرف الملك دام میکشترد تا انگشتری سلطان را بفرمان قتل طغرایی بگرفت. لکن چون اینزد متعال نخواست که این سرور بزرگوار در معرض تلف آید، نایب دیوان جلال الدین در مراغه هلاک این مرد را روا نداشت، واسبی بوی داد تا شبانه بگریخت و به اربل و از آن جا به بغداد رفت و بسال ۶۲۵ فریضه حج بگذارد. چون مردم پیرامون کعبه انبوه شدند طغرایی مصحفی بر سر گرفته زیر ناودان رحمت بایستاد و در پیش مردم سوگند خورد که آنچه شرف الملك بمن نسبت داده جز دروغی نامقبول و بهتان مجعول نبوده است، مردم بعزم وطن خویش پراکنده گشتند، هر طایفه در راه از این مقوله سخن گفتند و خبر در خدمت سلطان بتواتر پیوست امیر حاج تبریز رسید و بدانچه در آن موقف از طغرایی مشهود دیده بود شهادت داد. سلطان برائت وی بدانست و از کرده خویش پشیمان شده و طغرایی را امان بخشیده به تبریز بازگردانید و ویرانه املاک وی را به او رد کرد و او را در مجالس مشورت احضار میفرمود.

سلطان در تبریز اقامت گزید و در ماه رمضان روزه داشته بفرمود تا در سرای سلطان منبری بنهاند و سی تن از علما و دانشمندان اطراف را معین ساخت تا تهریک

از آنان روزی موعظت گوید، و خود در کاخ در برابر منبر نشسته بود. موعظت صدرالدین علوی مراغی نیز مقام شکر و رضایت یافت.^۱

اما قاضی عزالدین قزوینی که عقد ملکه را با سلطان بست از اهل تبریز نبود، در آنگاه که سلطان به تبریز آمد او نیز بدان شهر وارد شد و طغرائی از مال خود برای وی مدرسه‌ای ساخت و تدریس چند مدرسه را هم بوی باز گذاشت. بیاری شرف‌الدین می‌خواست قاضی تبریز شود ولی طغرائی را سد راه خود می‌دید.

با آنکه طغرائی باو محبت‌ها کرده بود با وی ره نفاق می‌پیمود، تا نکبت طغرائی فرار سید و عزالدین قزوینی قاضی تبریز شد. روزی بهنگام حبس طغرائی آهنگ دیدار وی کرد، یکی از اصحاب عزالدین پیش آمد و سجاده‌ی او را بیاورد و در مجلس طغرائی بگسترد. طغرائی دست یازیده سجاده را درهم پیچیده و بصف‌نعال افکند. سپس قزوینی در آمد و بنشست و وی را به‌کشته شدن برادر زاده‌اش رئیس نظام‌الدین تعزیت گفت. طغرائی از شنیدن آن سخن هیچ بی‌تابی ننمود. آنگاه عزالدین گفت آن ستم‌دیده را برخاک راه افکنده بودند من به کفن و دفن وی برخاستم، اینگاه طغرائی بگریست گفت: خبر قتل نظام‌الدین بر من سخت نیامد، لکن تعسیل و تکفین وی بدست تو ما را ننگی بزرگ است. عزالدین بسبب غمازی و سعایت سرانجام از چشم شرف‌الملک افتاد و از منصب قضای تبریز معزل گشت و اموال وی را مصادره کرده قاضی مجیرالدین را بجای وی منصوب کردند.^۲

چون سلطان به جانب عراق بکوچید، بهنگام دخول به همدان از ناحیت آذربایجان پیاپی خبر می‌آمد که مملوکان اتابک مانند ناصرالدین اقلش مشهور به کوچک، و سیف‌الدین بن سنقر جق‌دواتدار، و سیف بک‌لک سدید، و جمعی دیگر به مخالفت سلطان اتفاق کرده‌اند، و در بیرون تبریز خیمه‌زده‌اند. قصد دارند پسر

۱- ایضاً سیره جلال‌الدین ص ۱۶۵-۱۶۰

۲- ایضاً سیره جلال‌الدین ص ۱۶۸-۱۷۰

ملك خاموش فرزند اتابك ازبك را از قلعه قوطور بیرون آرند و او را شاه سازند . سلطان جلال الدین شرف الملك را بمقابل ایشان فرستاد . وی خبر یافت که اتابکیان در بیرون تبریزند، دو گروه در بین دهخوارقان و تبریز یکدیگر رسیدند و شکست بر اتابکیان افتاد . سپس شرف الملك به تبریز آمد و واقش و بلك را در تبریز بدار زد . سپس قاضی معزول قوام الدین حدادی خواهرزاده طغرایی را گرفته بده هزار دینار مصادره کرد^۱ .

بهنگامی که سلطان در تبریز بود نجم الدین رازی و رکن الدین بن عطف از درگاه خلافت الظاهر بامر الله به رسالت پیش آمدند . سلطان قاضی مجیر الدین را بمصاحبت برای رسول خلیفه گسیل داشت . هنوز رسولان را به حضور نپذیرفته بود که خبر آمد که الظاهر بامر الله درگذشت، و خلعتها را بغداد بازگردانیدند . سپس سلطان به خوی رفت . در آنجا از حرکات ناپسند شرف الملك نسبت به ملکه دختر طغرل بن ارسلان آگاه شد . در اثنای زمستان به تبریز بازگشت آن جا را نیز چون خوی از ظلم وزیر ویران یافت، چنان اندیشید که بدفع تحمیل از آن دیار بپردازد . از این رو خراج سه ساله از اهل آن جا برگرفت و بر شرف الملك خشمگین شد^۲ .

سلطان جلال الدین در موغان دچار حمله مغول شد به اران بکوچید چون مردم تبریز از شکست سلطان آگاه شدند باندیشه تقرب به تاتار قصد کشتن اتباع سلطان را کردند .

بهاء الدین محمد بن بشیر یار بك که خود از جمله عوام شمرده می شد، و پادشاه پس از زوال دولت طغرایی و چند وزیر دیگر وی را بوزارت آن دیار برگماشته بود ، بانجام این امر با آنان موافقت نمود . اما طغرایی نگذاشت و عوام را بشدتی تمام

۱- ایضاً سیره جلال الدین ص ۲۱۵-۲۱۸

۲- ایضاً ص ۲۴۳-۲۴۵

از مفسدت جوئی باز داشت . تاروژی چند اتفاق افتاد که عامه دست به غوغا بر آوردند و شخصی از خوارزمیان را بجزای زشت رفتاری بکشتند . اینگاه طغرائی از خانه بیرون آمد و بفرمود تا سر دوتن از او باش را بریده در رهگذر افکندند و منادی کردند این سزای آنکه بر نگاهبان امت یعنی شخص شاه بر آید . بدینگونه نگذاشت که در تبریز بشیوه شهرهای دیگر خونهای ناحق ریخته شود و اموال مردم بر باطل بتاراج رود^۱ .

سلطان با اینکه از تبریزیان نفرت داشت و ایشان را در کشتن لشکریان خوارزمشاهی و فرستادن سرهای ایشان برای مغول شریک می دانست ، از سر گناهان آنان در گذشت، و ملکه زوجه اتابک را به احترام بخوی فرستاد و متعرض متصرفات او نشد . سپس شرف الملک وزیر خود را در تبریز گذاشته به جنگ با گرجیان بیرون شد .

پیش از آنکه سلطان به گرجیان دست یابد از شرف الملک نامه ای دریافت داشت که شمس الدین طغرائی و خواهرزاده او نظام الدین رئیس شهر تبریز، بطرفداری از اتابک اوزبک برخاسته اند . سلطان جلال الدین پس از غلبه بر گرجیان به تبریز آمد و نظام الدین رئیس را گرفته بکشت .

در این هنگام ملکه زوجه اتابک اوزبک به او پیغام فرستاد که مایل است بزنی او در آید و شرعاً شوهر وی او را طلاق گفته است . و او علت طلاق خود چنین گفت که شوهرش اتابک اوزبک بیکى از غلامان خود سوگند یاد کرده بود که اگر او را بکشد زوجه اش بسه طلاق مطلقه است، و چون نقض قسم کرد و آن غلام بکشت بنابراین او شرعاً مطلقه است . قاضی تبریز و بعضی دیگر از فقیهان شهر حق را به ملکه دادند و او را از قید زنی شوهر سابقش رها دانستند، پس سلطان جلال الدین او را به زنی گرفت

۱- سیره جلال الدین یا تاریخ جلالی نگاشته نورالدین محمد زیدری نسوی ترجمه

چون خبر نكاح ملكه به اتابك اوزبك در قلعه «النجك» نزديك به نخجوان كه بدانجا گريخته بود برسيد، از اندوه بيمار شده درگذشت.^۱

چون الناصر لدين الله خليفه معروف عباسی در شب آخر رمضان سال ۶۲۲ پس از ۴۶ سال و ده ماه خلافت درگذشت، و جانشینی او به پسرش ناصر الدین محمد ملقب به الظاهر بامر الله رسید، خلیفه جدید دور رسول از بغداد بنزد سلطان جلال الدین فرستاد تا مرده نشستن او را به خلافت بوی برسانند.

فرستادگان سلطان در این سال در تبریز به خدمت سلطان جلال الدین رسیدند. سلطان ایشان را با کمال احترام پذیرفت و همراه ایشان هدایایی روانه بغداد کرد، ولی چنانکه گفتیم پیش از آنکه رسول سلطان به بغداد برسد خبر مرگ الظاهر بامر الله در رسید، و رسولان باز گشتند.^۲

در سال ۶۲۳ ترکمانان ایوانید بر اشنو (اشنویه) و اورمیه غلبه کرده از اهل خوی باج بستاندند و چون سلطان جلال الدین را به جنگهای دیگر مشغول دیدند به حوالی تبریز حمله کرده راه بر بازرگانان بزدند و مال بسیاری از ایشان ببردند و از جمله بیست هزار گوسفند ایشان را که از ارز روم خریده بودند بغارت بردند. سلطان جلال الدین سپس بر آن ترکمانان دست یافت و گروه بسیاری را از ایشان بکشت و اموال تجار را از آنان باز گرفت و به تبریز آمد. در سال ۶۲۵ هجری غیاث الدین خوارزمشاه برادر سلطان جلال الدین با برادر جنگ کرده شکست خورد و قصد بلاد اسماعیلیه کرد، این خبر بسطان جلال الدین به تبریز در حالی رسید که او در میدان چوگان بازی می کرد. از شنیدن این خبر چوگانان از دست بیفکند برای گرفتن برادر

۱- سیرت جلال الدین به تصحیح استاد مجتبی مینوی ص ۱۴۰ - ۱۴۱، تاریخ مغول تألیف عباس اقبال ص ۱۱۶ - ۱۱۸، ابن اثیر حوادث سال ۶۲۲ ج ۱۲ ص ۴۳۶ - ۴۳۷ و ۴۴۹.

۲- تاریخ مغول ص ۱۳۰

بسوی بلاد اسماعیلیه رهسپار شد^۱.

سلطان بار دیگر به گرجستان و ارمنستان لشکر کشید و باز شرف‌الملک وزیر خود را به تبریز فرستاد. وی بامردم آن شهر بد رفتاری کرد و ملکه دختر طغرل سوم را که زن سلطان نیز بود بطرفداری از اتابکان متهم ساخت و به املاک او درخوی و سلماس و ارومیه دست اندازی کرد.

ملکه از ناچاری به حاجب حسام‌الدین علی که از طرف الملك الاشرف ایوبی برخلاف حکومت می کرد توسل جست حاجب علی بحدود ملکه آمد و املاک او را از کسان شرف‌الملک بگرفت و شرف‌الملک را شکست سختی داده پس از گرفتن نخجوان و خوی و مرند عازم تبریز شد. شرف‌الملک بهاران گریخت و پس از گرد آوردن لشکری به آذربایجان آمد و در پیرگری (شمال شرقی دریاچه وان) حاجب علی را شکست سختی داد و مخالفان خود را در کمال قساوت بکشت و به تبریز باز گشت (۶۲۵ هـ)^۱.

در همین سال سلطان جلال‌الدین از اصفهان به آذربایجان آمد و به تبریز وارد شد و از ظلم و بیدادگری شرف‌الملک و بد رفتاری او نسبت به ملکه و مردم تبریز آگاهی یافت، براو خشم گرفته دست وی را از کارها کوتاه کرد. و سرانجام او را در سال ۶۲۸ بکشت^۲.

در سیرت سلطان جلال‌الدین نوشته اند که وی غلامی امرد بنام «قلج» داشت که محبوب وی بود، اتفاقاً غلام را مرگ فرارسید، سلطان در این واقعه بسیار بگریست و زمام اختیار از کف او بیرون رفت و امر داد که لشکریان و امراء پیاده در تشییع جنازه او حاضر شوند، و نعش او را در محلی که تا تبریز چند فرسنگ راه بود مشایعت کنند و خود نیز مقداری از این راه را پیاده آمد تا سرانجام به اصرار بزرگان

۱- سیرت جلال‌الدین ص ۱۸۴-۱۸۹

۲- تاریخ جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۸۴، تاریخ مغول ص ۱۲۵-۱۲۸

براسب نشست .

چون نعش به تبریز رسید فرمان داد تا اهالی به جلوی تابوت بیرون آیند و بر آن غلامزاری و شیون کنند و کسانی را که در این کار قصور کرده بودند مورد مواخذه و مجازات قرار داد . علاوه بر این حرکات ناپسند، جنازه آن غلام را بخاک نسپرد بلکه هر جا میرفت آن جسد را باخود میبرد و برمرگ اومی گریست، و هر وقت چیزی از خوردنی برای او می آوردند اندکی میخورد، و مقداری از آن را برای غلام می فرستاد و کسی جرأت آن را نداشت که بگوید غلام مرده است، و اگر کسی این سخن را بر زبان می آورد فوراً کشته میشد حتی وزیر خود را بر سر این کار کشت، بواسطه این حرکات سفیهانه بود که باوجود آنهمد شجاعت و جالادت منفور خاص و عام گشت^۱.

چون در قوریلتائی (شورائی) که منتهی باختیار او کنای قاآن مغول بسلطنت گردید، قرار بر آن شده بود که کار سلطان جلال الدین را یکسره کنند، از اینرو جرماغون نویان با پنجاه هزار سپاه بقصد سلطان به آذر بایجان آمد. در سال ۶۲۸ هـ سلطان درخوی بود و چون گمان می کرد که سپاهیان مغول زمستان را در عراق خواهند ماند به تبریز آمد ولی ناگهان گرفتار مغول شد و بدیار بکر رفت و در آن جا مغولان بناگهان بر سر او ریختند، سلطان بحدود میافارقین گریخت و در کوههای اطراف آن شهر در شوال ۶۲۸ بدست کردان کشته شد^۲.

بقول ابن اثیر «در اواخر این سال مردم آذر بایجان با طاعت تاتاران مغول در آمده و اموال بسیاری از پارچه های خطائی و خویئی و عتابی و جز آنها برای ایشان فرستاده اظهار فرمانبرداری کردند . چون سلطان جلال الدین در شهر آمد از مغولان شکست

۱- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۶۹۶، تاریخ مغول ص ۱۴۰

۲- تاریخ جهانگشای جوینی ج ۲، ص ۱۹۰، سیرت جلال الدین ص ۲۷۸-۲۸۰،

تاریخ مغول ص ۱۳۷

خورد و لشکر او پراکنده شد و کسی دیگر نمانده بود که از مردم آذربایجان حمایت کند و پادشاهان اسلام هم هر يك از بیم مغول بسور اخی گریخته بودند، ناچار مردم آذربایجان سر اطاعت پیش آورده هدایائی برای ایشان فرستادند. تبریز در این زمان پایتخت آذربایجان و مرجع همگان بود. امیر تاتاران مغول بنزد يك آن شهر فرود آمد و مردم آن را باطاعت خود خواند احسان مال و تحف بسیاری از انواع پارچه‌های ابریشمی و غیره و حتی شراب برای مغولان فرستادند و اظهار اطاعت کردند. جواب آمد که امیر مغول از شما خشنود است و گروهی از بزرگان آن شهر را بحضور او بفرستید. جماعتی از اعیان جز شمس الدین طغرائی که مرجع همگان بود بنزد امیر مغول رفتند. چون به پیش او رسیدند، امیر سبب نیامدن شمس الدین طغرائی را بحضور خود پرسید. گفتند او مردی باز نشسته است و بخدمت پادشاهان نمی‌تواند برسد و ما خود نمایندگان مردم شهر هستیم. امیر خاموش شد و از ایشان خواست که پارچه‌بافان پارچه‌های خطایی و غیره را در پیش وی حاضر سازند تا برای خان بزرگ پارچه بیافند. پارچه‌بافان حاضر شدند و آنچه را که میخواست انجام دادند و بهای آن را برگردن اهل تبریز انداخت.

سپس از ایشان خواست که خرگاهی برای خان بزرگ بیافند، خرگاهی که ماندنی نداشت برای او بساختند، و آستر آن را از اطلس عالی زرکشی شده بیافند، و در داخل آن پوست سمور و سنجاب بکار بردند. مغولان مالیاتی سالانه بر تبریزیان تعیین کرده رفتند.^۱

حافظ حسین کر بلائی درباره قبر شمس الدین عثمان طغرائی چنین می‌نویسد:

«متصل بمسجد جامع کبیر در جانب غربی گنبدی است در آن مزار شمس الدین عثمان طغرائی است که وزارت تبریز بوی متعلق بوده، از بامداد تا چاشتگاه بافاده

علوم اشتغال داشتی و بعد از آن تا وقت ظهر بدیوان مظالم نشستی^۱».

جرماغون در تبریز:

پس از رفتن سلطان جلال الدین از تبریز مردم آن شهر که از حرکات او دلخوشی نداشتند و سابقاً نیز جمیع اتباع او را کشته و سرهایشان را به نزد مغول فرستاده بودند، همین که از آمدن جرماغون و نزدیک شدن لشکر مغول آگاه گشتند به صلاح دید قاضی و رئیس شهر در سال ۶۲۸ به اطاعت مغول درآمدند. سپس انواع تحف و هدایا و پارچه‌های گرانبها پیشکش سران سپاه تاتار کرده و از ایشان قبول شحنه نمودند و بر عهده گرفتند که در هر سال خراجی گزاف تقدیم دارند.

جرماغون جماعتی از پارچه بافان ماهر شهر را برای خدمت اگتای قاآن برگزید و امر داد که از برای خان بزرگ خرگاهی گرانبها و نفیس که بیرون آن از اطلس زرکش و درون آن از پوست سمور و سنجاب بود بساختند و به این تدبیر شهر تبریز از خرابی و مردم آن از کشتار مغول نجات یافتند^۲.

امیر ارغون در تبریز

در سال ۶۴۱ امیر ارغوان که از دبیران اوگتای قاآن بود از طرف گیوگ خان به آذربایجان و تبریز آمد و دست سرداران بزرگ مغول مانند جرماغون و بایجورا که با استبداد و ستم در آن حدود حکومت میکردند کوتاه کرد و در آن نواحی از جانب خود عمال و منشیان گذارد. در همین سال شرف الدین خوارزمی که شغل او محصلی مالیات و مردی ظالم و شقی بود از اردوی باتو ازدشت قپچاق به تبریز آمد، و برای وصول بقایای مالیاتی مردم آن شهر را به انواع شکنجه بیازرد حتی از بیوم زنان و یتیمان مطالبه مالیات می کرد. هر چه امیر ارغون او را منع میفرمود سودی نداشت، ناچار آن امیر از خزانه خاص خود آن مقدار را که از بیچارگان مطالبه

۱- روضات الجنان ج ۱ ص ۴۵۲

۲- تاریخ مغول ۱۴۳

می کرد بداد . بقول عطا ملک جوینی چون صحن تبریز پاك برفت از آن جا به شهر قزوین رفت .

باری او هر چه توانست به عنف و زور و ستم از مردم ولایت تبریز گرفت و سپس در رمضان سال ۶۴۲ وارد قزوین شد^۱.

جوینی فصلی جداگانه در ذکر احوال و مظالم شرف الدین خوارزمی که مأمور مالیات دولت مغول بود آورده می نویسد : «که وی پس از ستم های بسیار بر مردم و ستاندن اموال زیاد از ایشان بحد طوس رسید رنجوری که مبدأ آن از تبریز بود زیادت شد اطباء از معالجه آن عاجز شدند جمعی را بخواند و وصیت کرد و به امیر ارغون پیغام داد که کار به جان رسید، پیغام او هنوز به امیر ارغون نرسیده بود که او الی نارسقر (به آتش دوزخ) شتافت. امیر ارغون تمامت اموالی که او تقریر کرده بود ترك کرد و مجبوسان را از بند خلاص داد و کل خلائق مرگ او را راحتی شگرف دیدند. در آن وقت که آن شقی در تبریز بود جمال الدین علی نفرشی که یکی است از اکابر عراق، که جمعی معارضان او سبب حسد یا از روی حقیقت او را به شامت قدم موسوم کرده اند بدو متصل شد و در افعال و اعمال او معاون گشت . چون در پی او حالت او واقع شد (و شرف الدین خوارزمی بمرد) هر کس از اهل عصر درین باب نظمی تلفیق داده اند، یکی راست از آن طایفه :

یالیهف علی فوت ثمال الدین	کانت بیقائه معالی الدین
بالجص علی مرقده قدکتبوا	هذا عمل الصدر جمال الدین

در تبریز شاعری است او را ز جاحی گویند این قطعه گفته است :

ای مبارک قدم جمال علی	عالمی گشت شاده ان از تو
تا بطوشش برفتی اندر پی	عاقبت هم نبرد جان از تو
می نیاید برون ز هیبت تو	صاحب الزمان از تو

بهزیمت برفت از تبریز مدبرا خواجه جهان از تو
هیچ مخلوق از توجان نبرد گرگریزد به آسمان از تو^۱
چون امیر ارغون از کار تبریز و تمشیت آذربایجان بیرداخت بهاءالدین جوینی
پدرخواجه شمس الدین و عطاءملاک جوینی را به نیابت خود در آذربایجان و گرجستان
و روم منصوب کرد و بوقا نامی را به باسقاچی (مأموریت وصول مالیات) حکومت ،
گماشت و خود بدخراسان و طوس بازگشت.^۲

سال دیگر باز از طریق مازندران به تبریز و آذربایجان آمد، در زمان گیوک
خان حکومت آذربایجان و اران در دست ملک صدرالدین نامی بود که همپیمان
مغول بشمار می رفت؛ چون بار دیگر امیر ارغون به آذربایجان رسید، شنید که اتابک
نصرةالدین پسر اتابک خاموش به ضدیت ملک صدرالدین فرمان امیر تومانی تبریز
از خان مغول گیوک خان گرفته و منکفولاد نام مغول فرمان باسقاچی آن شهر را بدست
آورده است بعد از اندک مدتی از آذربایجان به خراسان بازگشت در سال ۶۴۷ منکفولاد
مغول از حکومت تبریز معزل گشت.^۳

امیر ارغون در سال ۶۵۷ که از جنگ گرجستان باز می گشت برای دادن
گزارش مأموریت خود در شام تبریز بخدمت هلاکو رسید.^۴

از این زمان یعنی دوره اول تسلط مغول بر تبریز دوسکه در دست است : اولی
سکه ای است نقره بوزن ۲۸ گرم و قطر ۲٫۲ سانتیمتر که بر روی آن داخل شش
ضلعی : قاآن العادل ، و پشت سکه داخل مربع لاله الا الله – محمد رسول الله ، و در
حاشیه : ضرب تبریز فی سنة ثلاث و اربعین و ستمائه ۶۴۳، آمده است .

۱- جهانکشی جوینی ج ۲ ص ۲۷۹-۲۸۲

۲- جهانکشی جوینی ج ۲ ص ۲۴۴

۳- ایضاً جوینی ج ۲ ص ۲۴۷-۲۴۹

۴- ایضاً جوینی ج ۲ ص ۲۶۱

و دومی نیز سکه‌ای است از نقره بوزن ۲٫۷۵ گرم و قطر ۲٫۱ سانتیمتر که روی سکه: قآن العادل، و پشت آن داخل مربع: لا اله الا الله - محمد رسول الله، و در حاشیه: . . . و خمسين . . . آمده است.^۱

هلاکو در تبریز:

هولاکو در ۶۶۱ هجری از برکای پسر جوجی بن چنگیز شکست خورده به تبریز آمد و چون خبر دادند که بوقای سردار برکای عازم است که از دربند خزر بگذرد، هلاکو شیخ شریف تبریزی را به جاسوسی از راه کوه‌های لگزستان بفرستاد، او را گرفته نزد بوقای بردند و با وی گفتگو کرد و او را از فروشوکت هولاکو بترسانید و سپس به تبریز باز آمد و گزارش مأموریت خود را عرضه داشت و مورد نواخت خان مغول واقع گردید.

هولاکو گروهی از بازرگانان دشت قپچاق را با اتهام جاسوسی برای برکای بقتل رسانید. و در سال ۶۶۲ ملک صدرالدین را همچنان به حکومت تبریز ابقاء فرمود.^۲

تفصیل این داستان چنین است که در سال ۶۶۲ برکه آغول بن نوشی بن چنگیز از امرای قبق که در دشت قپچاق و ماوراء دربند بود به اران حمله کرد و تا لب رود کور رسید. هلاکو به جلوی او شتافت در ابتدا فاتح بود و سرانجام از برکه آغول شکست یافته به تبریز آمد و فرمود که تا مردمی را که از طرف برکه آغول در تبریز به تجارت مشغول بودند و اموال بی حد و قیاس داشتند بگرفتند و بکشتند و اموال آنان را بسود خزانه ضبط کردند. بسیار از آن جماعت بودند که پیش معاریف تبریز اموالی به ودیعه گذاشته بودند که پس از مردنشان آن مالها در دست آنان بماند. برکه آغول نیز فرمود تا بازرگانان کشور ایلخان را به قتل آورند و راه تجارت بین

۱- موزه آذربایجان، رك: سکه‌های اسلامی ایلخانی و گورکانی ص ۱

۲- جامع التواریخ رشیدی چاپ تهران ج ۷۳۱-۷۳۴

دو کشور بسته شد.^۱

هولاکو در ۱۱ ربیع الثانی سال ۶۵۶ در سیاه‌کوه بود و در ۲۹ رجب همان سال به مرآغه رفت. در ۴ شعبان همان سال در تبریز بود. در این سال چون اتابک تکه از اتابکان لر بزرگ (۶۲۶-۶۵۶) که از فتح بغداد در رکاب هولاکو بود از قتل عام مسلمانان در بغداد متأثر شده و هولاکو از این معنی آگاهی یافته بود و در صدد دستگیری او برآمد. اتابک به لرستان گریخت در قلعه منگشت متحصن شد ولی هولاکو با و امان داد و وی بخدمت ایلخان رسید. هولاکو او را با خود به تبریز برد و به محاکمه کشید و وی را در ذی قعدة سال ۶۵۶ در آن شهر بقتل رسانید. هواخواهان تکه جسدش را در نهان به لرستان برده و در قریه زرده بخاک سپردند.^۲

صاحب تاریخ جهان آرا، قاضی احمد غفاری، تاریخ و قتل اتابک مظفرالدین تکه بن هزاراسب را در پانزدهم رمضان سال ۶۵۶ هجری در شهر تبریز بامر هلاکو نوشته است.^۳

هلاکو در رمضان سال ۶۵۷ از تبریز بمرآغه در هنگام حرکت به جانب حلب و شام به آلاناغ رفت. در دوم شوال ۶۶۰ در آلاناغ بود و در ۶۶۲ هجری در آن جا سرایی ساخت.

چون عزالدین کیکاوس، و رکن الدین قلیچ ارسلان، و علاءالدین کیقباد دوم که هر سه برادر و فرزندان غیاث الدین کیخسرو ثانی پادشاه سلجوقی روم بودند، پس از مرگ پدر بر سر جانشینی او اختلاف داشتند، به تدبیر وزیر صاحب شمس الدین جوینی اصفهانی و طغرانی و الیجاق و پروانه بدفرمان هلاکو مقرر گردید که هر سه در پادشاهی شریک باشند و صاحب شمس الدین وزارت آن سربرادرا مشترکاً بر عهده

۱- تاریخ و صاف ۴۹-۵۱

۲- تاریخ آل مظفر ج ۲ ص ۱۳۶-۱۳۷؛ تاریخ بختیاری ص ۷۶

۳- تاریخ جهان آرا ص ۱۷۱

گیرد (۶۴۴-۶۵۵) و یازده سال به‌رأی و تدبیر این وزیر دانشمند آن سه برادر در يك زمان سلطنت کردند. این سه برادر به‌امر هلاکو به تبریز آمده و مهیای جنگ شام و مصر شدند. ابن بی‌بی در این باره می‌نویسد: «پادشاه (یعنی هلاکو) بموجب تقریری که صاحب طغرائی و الیجاق و پروانه (معین‌الدین) در مقاسمه کرده بودند مملکت برایشان مقرر داشت، و فرمود که هر دو به تبریز روند و به ترتیب اسباب سفر و فتح بلاد شام و مصر قیام نمایند. چون سلاطین به تبریز آمدند و وجوه نبود از خزانه عامره چهار صد بالاش زر استقراض کردند تا اسباب ایشان بروفق وجوب مهیا گشت و از آن جا در خدمت (هلاکو) به طرف حلب عزیمت نمودند.^۱

هلاکو در پائیز همین سال به قشلاق زرینه رود که مغولان جغاتو نغاتو می‌گفتند رفت و در نوزدهم ربیع الثانی سال ۶۶۳ در کنار جغاتو در مراغه وفات کرد و در کوه شاهو مدفون شد.^۲

خواحه نصیر طوسی در این معنی گفته است:

چون هولاکوز مراغه به زمستان گه شد کرد تقدیر اجل نوبت عمرش آخر
سال بر ششصد و شصت و سد شب یکشنبه که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر
حافظ حسین کر بلائی می‌نویسد که: هلاکو را ایل خان می‌نوشتند یعنی حاکم
الوس^۳، و دار السلطنه اش تبریز بود.^۴

۱- اخبار سلاجقه روم: مقدمه ص ۱۰۴، متن ص ۲۹۴

۲- یاداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۳۰۹، تاریخ و صاف ص ۵۲

۳- الوس، بمعنی: جماعت قبیله، طایفه است. هر الوس بچند ایل و هر ایل به چندین اویماق و هر اویماق به چندین اوروغ و تیره تقسیم میشود.

۴- روضات الجنان ج ۲ ص ۳۳۲

فصل چهارم

تبریز در عهد ایلخانان مغول

اباقا در تبریز (۶۶۳-۶۸۰)

اباقا خان (ابقاخان) که پس از پدرش هولاگو خان به تخت نشست و مؤسس سلسله ایلخانان مغول در ایران است، شهر تبریز را پایتخت خود ساخت و از زمان او این شهر روبه آبادی نهاد تا در زمان نواده او غازان خان به منتهای وسعت و آبادی خود رسید. از حوادث این زمان آمدن نصرالدین ابراهیم شبانگاره (۶۶۲-۶۶۴) از فارس بنزد اباقا به تبریز بود. چون برادر او نظام الدین حسن در سال ۶۶۲ در جنگ بامخالفان ایلخان کشته شده بود. بموجب یاسای مغول و حکم اباقا دختر سلجوق شاه که فاطمه خاتون نام داشت به عقد وی درآمد و سرانجام مسموم گشت.

در زمستان سال ۶۷۱ زلزله سختی در تبریز حادث چنانکه بقول خواجه رشیدالدین سرمناره‌ها افتاد و بسیاری از خانه‌ها خراب شد.

و نیز خواجه رشیدالدین می‌نویسد که در ذی‌الحجه آن سال ملک صدرالدین را شهید کردند. ظاهراً او همان ملک صدرالدین است که مدتی حکومت تبریز را داشت. از حوادث این زمان کشته شدن ملک شمس‌الدین کرت از ملوک غور در تبریز

است وی در آن روزگار در تبریز می‌زیست و از زمان هلاکو در رکاب وی و پسرش اباقا خدمت می‌کرد. او نخست مورد لطف و عنایت اباقا بود، ولی نظر ایلخان از او بگردید و بفرمود تا وی را در قلعه تبریز محبوس گردانند. بقول خواجه رشیدالدین او خود را در زندان با زهری که در انگشتی داشت در سال ۶۷۶ هـ مسموم ساخته بکشت.

چون این حال بر اباقا عرضه داشتند گفت که او مردی مجیل است و ممکن است که خود را بمردن زده باشد تا خلاص یابد پس بفرمود که او را در صندوقی محکم میخ کوب کرده در گور نهانند.^۱

بقول دیگر در حمام هندوانه مسمومی باو خورانیده وی را هلاک کردند. و اباقا امر کرد جسد او را در شهر جام خراسان مدفون ساختند. وجیه‌الدین نسفی در باره تاریخ او گفته است:

بسال ششصد و هفتاد و شش مه شعبان (شوال)

قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بقال

بنام صفدر ایرانیان محمد کُرت

برآمد آیت « الشمس کُورت » در حال^۲

از زمان اباقا خان ایلخانان مغول ایران بابعضی دول اروپائی ارتباط سیاسی برقرار کردند و سفیران خارجی به تبریز آمد و رفت داشتند. اباقا در سال ۱۲۷۱ میلادی کشیشی مسیحی را بنام داوید که ظاهراً از نسطوریان آذربایجان بود بدربار پاپ به روم و دیگر کشورهای فرنگ فرستاد و اتحاد با مسیحیان اروپا برضد پادشاهان مسلمان مصر و شام خواستار شد. پادشاه انگلستان ادوارد اول در جواب اباقا چنین نوشته است: « داوید کشیش بدربار ما رسید نامه‌هایی که برای پاپ و

۱- جامع التواریخ ج ۲ ص ۷۷۰-۷۷۱؛ تاریخ جهان‌آرا ص ۱۴۸

۲- از سعدی تاجامی - ترجمه علی اصغر حکمت چاپ دوم ص ۲۳۱

پادشاهان مسیحی داشت تقدیم نمود. این نامه‌ها نشان تمایل شما به‌دین مسیح و تصمیم شما به‌کمک بمسیحیان و ارض مقدس (اورشلیم) در مقابل دشمنان مسیحیت می‌باشد. ما از آن مقام عالی خواهشمندیم که فکر مقدس را اجرا نماید. در حال حاضر ما نمی‌توانیم راجع به تاریخ ورودمان به بیت المقدس و عزیمت مسیحیان بشما اطلاعات جامعی بدهیم، زیرا هنوز در این باب از طرف پاپ تصمیمی اتخاذ نشده است. بتاريخ ششم ژانویه سال ۱۲۷۶م^۱.

اباقا برای جلب احساسات مسیحیان بدخود با مریم دختر امپراتور بیزانس که میشل پالاولوگk Michel Paleologue نام داشت ازدواج کرد و آن دختر را که از قسطنطنیه برای پدرش هلاکو فرستاده بودند، پیش از ورود او به ایران هلاکو در گذشته بود، در تبریز بزنی خود درآورد. پس از آن تاریخ با پاپ کلمان چهارم و پادشاه آراگون Aragon روابط حسنه برقرار کرد.

اباقا در سال ۶۷۳ (۱۲۷۴ م) شانزده نماینده از طرف خود به اروپا فرستاد و این امر هنگامی بود که به امر پاپ گرگوار Gregoire دهم در شهر لیون از بلاد فرانسه شورایی مذهبی منعقد شده بود. فرستادگان اباقا در جلسات شوری حضور به‌مرسانیدند و دوتن از ایشان که تانار بودند به امر پاپ تعمید یافتند. ولی با پیشرفت روز افزون مسامین، دول مسیحی جرأت حمله بمصر و شام را پیدا نکرده و دعوت اباقا را به حمله به آن ممالک اجابت ننمودند چنانکه در پیش گفتیم ادوارد اول پادشاه انگلستان بعد از آنکه نتوانست لشکری برای استخلاص بیت المقدس بفرستد مؤدبانه از قبول تقاضای اباقا معذرت خواست^۱.

تبریز در زمان سلطنت احمد تگودار (۶۸۳-۶۸۴)

بعد از اباقا احمد تگودار در آلاتاغ (الاداق) به تخت نشست و شرف اسلام

۱- تاریخ مفلول ص ۲۰۲ - ۲۰۴، دکتر کاظم صدر: تاریخ سیاست خارجی ایران

یافت در زمان اوشاهزاده ارغون بن اباقا از خراسان به بغداد آمد و بمناسبت رقابتی که باتگودار اغل داشت وعظامك جوینی و برادرش شمس الدین صاحب دیوان را که از مقر بان او بودند دشمن می شمرد، در عمال عظاملك والی بغداد به پیچید و از ایشان بقایای مالیاتی پدر خود اباقا را مطالبه نمود و آنان را شکنجه کرد و چند نایب عظاملك را که تازه وفات یافته بود از گور بیرون آورده در راه انداخت، و چون ابن خبر به عظاملك که در حدود اران (قفقاز) بود رسید، در شب شنبه چهاردهم ذی الحجه سال ۸۶۱ از اندوه و رنج هلاك گردید، نعش او را به تبریز آورده به خك سپردند، و سلطان احمد مقام او را به برادر زاده اش خواجه هارون وا گذاشت.^۱

خواجه صدرالدین علی بن خواجه نصیر طوسی در تاریخ وفات او گفته :

آصف عهد علاء حق و دین زبده کون

کرد بدرود جهان را چوسر آمدش زمان

در شب شنبه چهارم ز مه ذیحجه

سال بر ششصد و هشتاد و یکی در اران

خواجه شمس الدین صاحب دیوان در تعزیت برادر گرفته است :

گویی من و او دو شمع بودیم بهم

يك شمع بمرد و دیگری می سوزد^۲

در سال ۶۸۲ قتلغ ترکان که زنی عادل و حاکم کرمان بود و برای گزارش کارهای خود بدرگاه ایلخانی در تبریز احضار شده بود در محله چرنداب آن شهر بمرد، دخترش بی بی ترکان استخوان های او را به کرمان آورد^۳

سرانجام تگودار احمد را مغولان بامر ارغون در ۶۸۳ در سراب آذر بایجان

۱- تاریخ مغول ص ۲۲۴

۲- مجمل فصیحی ج ۲ ص ۳۵۱

۳- ایضاً مجمل فصیحی ص ۳۵۱

گرفته به قتل آوردند .

از این زمان دوسکه نقره بنام تگودار احمد، ضرب تبریز در دست است :
یکی بوزن ۲۲ گرم، و قطر ۲۱ سانتیمتر، روی سکه نام و لقب سلطان احمد
بزبان و خط اوغوری، و در زیر : احمد، و پشت سکه در مربع وسط : لا اله الا الله -
محمد رسول الله، و در حاشیه عبارت: ضرب تبریز سنه ثلاث وثمانین وستماء (۶۸۳)
نقر شده است .

و دیگری بوزن ۲ گرم و قطر ۲ سانتیمتر، روی سکه : با خط اوغوری نام و
عناوین احمد تگودار . و بخط کوفی پایین : احمد، و پشت سکه در وسط : لا اله الا الله -
محمد رسول الله، و در حاشیه : ضرب تبریز سنه احدى وثمانین وستمائه ۶۸۱، نوشته
شده است^۱ .

ارغون خان (۶۸۳-۶۹۰)

چون ارغون خان در جمادی الآخر سال ۶۸۳ بدایلخانی رسید تبریز را مقر
سلطنت خود قرار داد و نخست بوقا و سپس سعدالدوله طبیب یهودی را به وزارت
برداشت و او پسر عم خود ابومنصور را به حکومت تبریز گماشت.

قتل صاحب دیوان : چون ارغون را با صاحب دیوان خواجه شمس الدین
محمد از سالها پیش دلخوش نبود و از او کینه‌ها در دل داشت بدو سوسه بوقا بفرمود
اورا باز داشته در روز دوشنبه چهارم شعبان سال ۶۸۳ هنگام نماز عصر در شهر اهر
در کنار رودخانه بکشتند . و بوقا امیر عالی نامی را به تبریز فرستاد تا املاک و اموال
اورا توقیف نماید و بعد از مدتی در میدان تبریز پسرش یحیی را نیز بقتل رسانیدند
و دیری نگذشت که تمام بازماندگان او را از دم تیغ بی‌دریغ بگذرانیدند حتی
به کودکان خردسال نیز رحم نکردند و بقول تاریخ و صاف دو برادر هفت پسر او

۱- موزه شخصی دکتر عباس نخجوانی در تبریز، رك : سکه‌های اسلامی دوره ایلخانی

قربانی سبعیت مغولها شدند . سپس نعش او را به تبریز آورده در کنار برادرش عظاملك در گورستان چرنداب بخاك سپردند .

در تاریخ و صاف آمده که چون صاحب دیوان بخدمت ارغون رسید ابتدا ارغون او را بخوبی پذیرفت و منصب صاحب دیوانی داد و گفت باتفاق بوقا کار مملکت را اداره کند . بعد از يك هفته بوقا مشاهده کرد که صاحب دیوان زمام همه کارها بدست گرفت . پس نزد ارغون از وی سعایت کرد . ارغون صاحب دیوان را به باز خواست کشید و بند بردستها نهاد . سرانجام حکم شد او را در موضعی بنام موینه^۱ نزدیک اهر به سیاستگاه آوردند . غسل و طهارتی کرد و با قرآنی که داشت تفأل نمود پس وصیتنامه به فرزندان و این رقعہ به افضل تبریز نوشت : « چون به قرآن تفأل کردم برآمد : « ان الذین قالوربنا الله ثم استقاموا تنزل علیهم الملائكة ان لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون » . باری تعالی چون بنده خویش را در این جهان بشارت جهان باقی به او رساند، چون چنین بود مولانا محی الدین^۲ . و مولانا افضل الدین، و مولانا شمس الدین، مولانا همام الدین، و مشایخ کبار را که ذکر هر يك به تطویل می انجامید، بشارت رسانیدن واجب نمود، تا داند که قطع علایق کرده روانه گشتیم ایشان نیز به دعاء خیر مدد دهند . « چون از تحریر فارغ شد در مقام تسلیم به زبان راند : هرچ از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم » .

۱- این محل را امروز مینق Minaq گویند و آن دهی از دهستان بدوستان ازبخش هریس در شهرستان اهر است و در ۱۲ کیلومتری شوسه تبریز- اهر قرار دارد (فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ ص ۵۲۱)

۲- تفأل به قاضی مجیر الدین قاضی تبریز و شیخ همام الدین و دیگر عزیزان نوشت (مسامرة الاخبار ص ۱۴۴)

خورشید ملک صاحب دیوان شرق و غرب
 آن کش زمانه چاکر و گردون مرید شد
 در سال خ چو جیم به فاکشت متصل
 زان پس که دور مدت عمرش مدید شد
 وقت نماز دیگر اندر حدود اهر
 روز دوشنبه چارم شعبان شهید شد^۱
 قبرخواجه شمس الدین صاحب دیوان و خانواده او تاچندی درپیش درمجله
 چرنداب تبریز وجود داشت و به «صاحب خانه» معروف بود و اکنون به جای آن
 آموزشگاه حرفه‌ای شماره ۲ بنا شده است.^۲

نورالدین رصدی درباره تاریخ رثای او گفته است :

نظام عرصه آفاق صاحب دیوان محمد بن محمدکه بد یگانه دهر
 بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چار بوقت عصر دوشنبه برودخانه اهر
 بدست تسلیم از روی اختیار نه جبر ز جام تیغ لبالب چشید شربت زهر^۳

ابن الفوطی در تلخیص مجمع الادب مینویسد :

قبور جمعی از خاندان جوینی در چرنداب است، اینان در رباط شیخ فخرالدین
 ابوالفتوح تبریزی در مقبره‌ای که اختصاص به آن خاندان داشته است پهلوی
 همدیگر مدفون بوده‌اند.^۴

شهاب الدین عبدالله و صاف الحضرة در تاریخ و صاف می‌نویسد که در سال ۶۹۲
 هجری در کورستان چرنداب تبریز قبور ایشان را که عبارت از دو برادر با هفت

۱- تحریر تاریخ و صاف ص ۸۴-۸۵

۲- حواشی روضات الجنان ج ۱ ص ۵۵۷

۳- جامع التواریخ ج ۲ ص ۸۰۸-۸۱۱، تاریخ مغول ص ۲۳۱، شربت قهر (مسامرة الاخبار
 ص ۱۴۴).

۴- روضات الجنان ج ۱ ص ۵۶۹

پسر در آن جا بخاك سپرده شده بودند زیارت کرده، والقاب و اسماء ایشان را که بر صفحات توقیعات منقش بود در الواح مقابر نقش کرده بودند و از آیات قرآنی بر دیباچه لوح تربت هر يك آیتی مناسب حال او نوشته بودند، مشاهده کرده است.

سپس می نویسد که یکی از فضایل عصر در شرح کیفیت وقایع ایشان قصیده‌ای بدعربی انشاء کرده بود و بر کاغذی نوشته و بر دیوار چسبانیده بود و بعضی از آن ایات اینست :

سقاك الحیا الملك الهامی	یا جرنداب من مقابر تبریز
وجوه علی حدود کرام	فلقد اطبقوا ثراك علی غر
و نجوم حکت بدور التمام	ضم شمساً مقرونة بعلاء
سبعة فی ضیائها و الظلام	سبعة قد بکت علیهم نجوم
طبقات و سبعة الايام	و اراض سبع وسبع سموات
و هارون منجد المستضام	فرج الله ثم یحیی و مسعود
و جمیع قتلی بحد الحسام	و ابوهم محمد قد تقضوا
بك من قبل كالنار ذات ضرام	حزنونی و زاد کربی انا
صاحب دیوان ملك دارالسلام	و شجانی مثنوی عظاملك
مرد فات من ربنا بالسلام	فعلی تلکم القبور تحایا
	دیگری گفته است :

وزیری کو سر از گردون برافراشت
جهان را از بسی آفت نگهداشت
دوشنبه چارم شعبان گه چاشت

رسید الحق به تشریف شهادت
محمد صاحب دیوان که سی سال
ز هجرت ششصد و هشتاد و سه بود

فلك بين کانچنان نفسی بیازرد جهان بین کانچنان مردی بنگذاری^۱

نامه صاحب دیوان به فرزندان:

صاحب دیوان در آخرین دقایق حیات خود این نامه را چنانکه در مجمل فصیحی آمده به فرزندان نوشت و در حقیقت وصیت نامه اوست: «جماعت اعزه و فرزندان حفظهم الله تعالی سلام و تحیت بخوانند و بدانند، ایشان را بودیعت بخدای عز و جل سپرده آمد، ان الله لا یضیع ودایعه. در خاطر چنان بود که مگر ملاقات باشد وصیتی کرده آید، چون روزی، شود به آن جهان افتاد. باید که در محافظت فرزندان تقصیر نکنند و ایشان را بر تحصیل علم رغبت دهند و البته نگذارند که کرد عمل گردند و به آنچه خدای تعالی روزی کرده باشد بسازند. اگر فرزندان انا بک و والدهاش بولایت روند اجازت است نوروز و مسعود، و والده ملازم بلقا خاتون باشند. اگر از املاک چیزی مرحمت فرمایند بستانند و بدان قناعت نمایند. حرم بزرگ از تبریز کجان توان رفت؟ هم آن جا باشد برس تربت و برادران باشد. اگر عمارتی در خانقاه شیخ فخرالدین توانند بکنند، و ایشان نیز آن جا روند. و دیگر مؤمنه هرگز از ما آسایشی نیافت، اگر خواهد شوهر کند. و والده با انا بک بهم باشند. زکریا را با املاک تومان شهنشاهی و دیگر مواضع که به امیر توما داده ام بازگذارند. دیگر عرضه دارند و اگر از املاک چیزی مرحمت فرمایند فبها والا قناعت نمایند. باری تعالی بر ما رحمت کند و برایشان برکت، در این وقت خاطر با حضرت ایزدی بود همینقدر بیش نتوانستم نوشت. بنده و آزاد را نیکو دارند و بشبهای غریب ما را فراموش نکنند».

در این واقعه چهارتن از فرزندان او یحیی و فرج الله و مسعود و انا بک و سپس هرون بقتل رسیدند. بر حسب نوشته تاریخ و صاف دو برادر و هفت پسر هلاک گشتند. بقول کتاب مجمل فصیحی این دو قطعه شعر را خواجه شمس الدین در هنگام مرگ

سروده است :

ای دست اجل گرفته پای دل من حکم تو بکشتنم رضای دل من
جان پیشکشت مینکنم ازدیده و دل این بود همه عمر هوای دل من
و نیز :

در نگر ای چراغ جان کشته تا به بینی دو صد جهان کشته
کشتهگان زندگان جاویدند خاصه در دست کافران کشته^۱
بقول ابن الفوطی ظاهراً از فرزندان خواجه شمس الدین فقط عزالدین یحیی
از این قتل عام جان سلامت برده باشد^۲.

بنای شهر ارغونیه :

بقول خواجه رشیدالدین ارغون خان در عید رمضان سال ۶۸۹ فرمود در شهر
تبریز چهار منبر نهادند وقضاة وائمه جماعت وعموم مسلمانان حاضر شدند و به آیین
هر چه تمامتر نماز عید را گذاردند چون بکار عمارت سخت مایل بود دره وضع «شم»
تبریز شهری عظیم بنا نهاد و در آنجا خانه های عالی اساس افکند، او بفرمود هر
آفریده که خواهد در آنجا خانه سازد و کاریزی جاری گرداند. آن شهر را ارغونیه
نام نهاد^۳. این ساختمان بامعبدی که برای بت پرستان داشت و صورت خود ارغون
بر دیوارهای آن نقش شده بود بدست محمود غازان ویران گشت^۴.

در زمان ارغون ، صاحب فخرالدین قزوینی را که از طرف وی وزارت
ولایت روم داشت برای رسیدگی حساب دیوانی او به تبریز خـ واستند . ایلخان
بفرمود که گردن او را در میدان تبریز زدند و جسد او را سگان بخوردند^۵.

۱- از سعدی تا جامی ، چاپ دوم ص ۳۸-۴۱ ، مجمل فصیحی ج ۲ ص ۳۵۴-۳۵۶

۲- حواشی روضات الجنان ج ۱ ص ۵۷۱

۳- جامع التواریخ ج ۲ ص ۸۲۲-۸۲۳

۴- آتورپاتکان و نهضت ادبی ص ۴۹

۵- اخبار سلاجقه روم ص ۳۶۱-۳۶۲

مرگ آتش‌خاتون در تبریز

در سال ۶۸۴ اتابک آتش‌خاتون آخرین اتابک سلغریان را به جرم قتل سید عمادالدین که از طرف ایلخان به فرمانروایی فارس گماشته شده بود از شیراز به تبریز احضار کردند ، و او را با نایبانش به یرغویی محاکمه نشانده و وی را به امر ارغون خان به پرداخت جریمه‌ای سنگین بمباغ پنجاه تومان (دویست هزار دینار) در حق ورثه سید عمادالدین محکوم کردند آتش از این غصه بیمار شده پس از یکسال در ۱۱ ذی‌قعدة سال ۶۸۵ در تبریز درگذشت. او را در چرنداب تبریز برسم مغول هر چند مسلمان بود دفن کردند و ظروف زرین و سیمین را که پر از شراب کرده بودند با او بخاک سپردند . صاحب تاریخ و صاف در رثای او گفته است:

تخت را گریخت بودی کی زشه گشتی جدا

چرخ را گردیده بودی برابش بگریستی

وارث ملک سلیمان رفت در خاک ای دریغ

کو سلیمان تا بدان بلقیس خوش بگریستی

چرخ هر ساعت بچشم کو کب و اشک شفق

شایدی گر در غم آن ماه و شر بگریستی

کوس نوبت گریبنا ناله این دم درخور است

جام مجلس کو که تا در ماتمش بگریستی

گل بیاد روی او چون چهره خون آلود کرد

شاید از نرگس بر آن چشمان کش بگریستی^۱

در ربیع‌الاول سال ۶۸۷ قطعه‌ای از استخوان بوداشاکمونی (ساکيامونی) را.

که مانند مهره‌ای شفاف بود و بعضی میگفتند دندان اوست به تبرک به پیش ارغون

۱- تاریخ و صاف ، ج ۲ ص ۲۱۹-۲۲۲ ، تاریخ مغول ص ۳۹۴-۳۹۵ ، تاریخ جهان آرا ص ۱۲۷ .

آوردند و این استخوان را «شاریل» میخواندند^۱. در سال ۶۸۹ بی‌بی ترکان دختر قتلغ ترکان حاکم کرمان به علت سگته در تبریز درگذشت^۲.

مرگ ارغون

ارغون در اواخر سال ۶۸۹ در تبریز بیمار شد و در چاشت شنبه پنجم ربیع الاول سال ۶۹۰ در قرا باغ در موضع باغچه اران درگذشت او را در دخمه‌ای در کوه شجاس که بزبان مغولی او بیر گویند دفن کردند^۳.

روابط ارغون با ممالك خارجه

ارغون چون میل داشت بر خلاف سلف خود سلطان احمد تگودار کلیساهایی را که بدست او ویران شده بود مرمت نماید و بیت المقدس را از اعراب بگرفته به اروپائیان مسترد دارد باپاپ و پادشاهان اروپا داخل مکاتبه شد. از جمله نامه‌هایی به پاپ هنریوس Honorius چهارم و نیکلای چهارم نوشت. ایشان پیام‌های او را به پادشاهان انگلیس و فرانسه یعنی ادوارد اول و فیلیپ لوبل Philippe le Bel ابلاغ کردند. بعلاوه ارغون این نامه را به فیلیپ لوبل فرستاد: «این پیغام ارغون است ... ارغون به پادشاه فرانسه و برادرش می‌گوید که بین تاتارها عظمت و صداقت فرانسه معروف است. پادشاهان پیشین فرانسه برای پسر حضرت مریم و بخاطر تمام ملل مسیحی به تسخیر بیت المقدس قیام کردند. ارغون میل دارد روح و جسم خود را برای دوستی و فتح زمین مقدس فدا کند و می‌خواهد با پادشاه فرانسه در این منظور مقدس شریک و همراه باشد^۴.

ارغون در سال ۱۲۸۸ م بمنظور ارتباط با دول اروپائی يك کشیش نسطوری

۱- مجمل فصیحی ج ۲ ص ۳۶۰

۲- مجمل فصیحی ج ۲ ص ۳۶۳

۳- تحریر تاریخ و صاف ص ۱۴۶-۱۴۷: روضات الجنان ج ۲ ص ۳۳۳ و ۶۰۲

۴- تاریخ مغول ص ۲۴۵؛ تاریخ سیاسی خارجی ایران ص ۷۵-۷۶

بنام ربان سوما Rabban Sawma به اروپا فرستاد ، و سال بعد هیأت دیگری تحت ریاست بیسکارلوس دوگیزولفو Biscarellus de Giulfo از اهل جنوا به روم و سپس به فرانسه و انگلستان روان داشت . نامه‌ای را که ارغون به پادشاه فرانسه نوشته و در فوق ذکر شد در آرشیو فرانسه بخط اویغوری که با مهر چینی ممهور گشته حفظ شده است . در سال ۱۲۹۱ باز ارغون مجدداً نامه‌هایی به پاپ و پادشاه انگلیس مینویسد ولی موقع نامساعد بود زیرا فرمانبران در همان اول از شهر بطلیمیه در سوریه رانده شده و برای ادامه جنگ مؤثر در آن ناحیه فاقد منابع لازم بودند^۱ .

در آن موقع در سرزمین ایران کلیساهای اسقف‌نشین نسطوری فراوان بود ، با اینکه سوما Sawma از نظر کلیسای کاتولیک روم رافضی بشمار می‌آمد ، با آغوش باز در روم پذیرفته شد . ولی روابط دوستانه بین کلیسای کاتولیک و کلیسای نسطوری پایدار نماند و ژان دومونتکوروینو Jean de Moniecorvino که حامل نامه‌هایی به تبریز بود و سپس به دربار قوبیلای قاآن به چین رفت نسطوری‌های ایران را منحرف و مرتد خوانده و گوید آنان چنان معجب به رأی خود هستند که اجازه نمی‌دهند دیگر فرق مسیحی در ایران کلیسا و حتی نمازخانه کوچکی داشته باشند .

ارغون خان تجارت بین ایران و اروپا را تشویق میکرد ، چنانکه شخصی از مردم پیزا Pisa در تبریز سکونت داشت و گاهی به مبلغان مسیحی که به آن شهر فرستاده میشدند کمک می‌کردند . نامه‌هایی که نیکلای چهارم باو نوشته محفوظ مانده است . در زمانی که يك نمایندگان تجارتنی و نیز در عکا در سوریه قرارداد است وصیت نامه يك شخص و نیز بنام پیتر و ویگلیونی Pietro Viglioni در دست است که در تبریز مرده و آنقدر اشیاء و کالاهای ساخت ایران و اروپا باقی گذاشته که حدس

میزنند وی عامل خرید و یا نماینده یکی از دولت‌های مستقل ایتالیا بوده باشد.^۱

از زمان ارغون خان چهارسکه نقره ضرب تبریز در دست است: یکی بوزن ۲۱ گرم و قطر ۲ سانتیمتر، روی سکه: نام و لقب ارغون بزبان و خط ایغوری، در زیر: ارغون، پشت سکه در مربع وسط: لاله الاالله - محمد رسول الله، در حاشیه ضرب تبریز سنة ثلاث وثمانین وستمائه (۶۸۳).^۲

و دیگری: بوزن ۲۴۵ گرم، و قطر ۲ سانتیمتر، روی سکه: نام والقب ارغون به او ایغوری، و در یائین: کلمه ارغون، پشت سکه در وسط: لاله الاالله - محمد رسول الله، در حاشیه: ضرب تبریز سنة خمس وثمانین وستمائه ۶۸۵.^۳

و سومی بوزن ۲۲ گرم و قطر ۲۲ سانتیمتر، روی سکه: نام والقب ارغون بخط او ایغوری بانقش يك ستاره، و پشت سکه داخل مربع: لاله الاالله - محمد رسول الله، در حاشیه: ضرب تبریز سنة خمس وثمانین وستمائه ۶۸۵.^۴

و چهارمی: بوزن ۲۱ گرم و قطر ۱۲ سانتیمتر، روی سکه: بخط او ایغوری « قآن الاعظم تبریز »، تصویر يك مرغ که يك بال خود را مانند دست بجلو برده، و تصویر خورشید و يك ستاره در زیر مرغ، و در حاشیه: ارغون، و در پشت سکه: لاله الاالله - محمد رسول الله، و در حاشیه: سنة سبع وثمانین وستمائه (۶۸۷) نقش گردیده است.^۵

رواج چاو در تبریز

چون گیخاتو در تبریز به ایلخانی نشست (۶۹۰-۶۹۴) خواجه صدرالدین

۱- ایضاً معماری اسلامی ص ۱۴

۲- موزه شخصی دکتر عباس نخجوانی در تبریز

۳- موزه آذربایجان .

۴- موزه آذربایجان .

۵- موزه شخصی دکتر نخجوانی در تبریز، يك: سکه‌های اسلامی دوره ایلخانی و گورکانی

احمد خالیدی زنجانی را به صاحب‌دیوانی کل ممالک خود برگزید و او را لقب «صدر جهان» داد. در ذی‌القعدة سال ۶۹۲ جمعی از مأموران مالیه از جمله حسن، و طایجو، و دولتشاه از صدر جهان سخن‌چینی کرده گفتند که او بیشتر اموال دیوانی را شخصاً تصرف می‌کند و از هشتصد تومان (یعنی هشتصد هزار دینار) که مالیات تبریز و حومه آنست بیش از سی تومان آنرا بحواله شخصی و قروض خود می‌پردازد. این تقریرات در نزد ایلخان مسموع نیفتاد و او را مقرب‌تر گردانید.

در سال ۶۹۳ بسبب اسراف گیخاتو در مخارج، و رشکستگی در خزانه دولت روی داد و کار بی‌پولی بالا گرفت. چنانکه در مدت دو سال که صدر جهان عهده دار وزارت بود قریب پانصد تومان (پنج میلیون دینار) قرض کرده بود. در خزانه جز هشتصد تومان نماند که هفتصد تومان آن برای مخارج دولت و حقوق دیوانیان در نظر گرفته شده بود. فقر مالی دولت و نایابی پول تا آنجا کشید که گاهی برای خرید يك گوسفند جهت مطبخ ایلخان پول در خزانه موجود نبود. صدر جهان يك نفر یهودی را که رشیدالدوله نام داشت مأمور تهیه لوازم مطبخ ایلخانی نمود و قرار شد که در آخر هر ماه پولی را که او از جیب خود داده خزانه به او مسترد دارد، وی پس از صرف تمام دارائی خود چون دیگر توانائی اجرای تعهدی را که کرده بودند نداشت گریخت و کار آشپزخانه ایلخانی مختل ماند. در این میان مردی بنام عزالدین محمد بن مظفر بن عمید که از اوضاع چین اطلاعاتی داشت، به صدر جهان پیشنهاد کرد که بجای زر و سیم رایج، برسم چین پول کاغذی چاورا که نوعی اسکناس بدون پشتوانه بود در ممالک ایلخانی نیز رایج و این بحران اقتصادی را مرتفع سازند.

طرح پیشنهادی عزالدین مقبول خاطر صدر جهان و گیخاتو افتاد. صدر جهان بامشاوره با پولادچینگ سانگ سفیر قوبلای قاآن امپراطور چین به تهیه چاو و

رایج کردن آن بجای پول طلا و نقره تصمیم گرفت ، ویرلیفی از طرف ایلخان صادر شد که از آن تاریخ به بعد هیچکس با زر و سیم معامله نکند ، و بافت پارچه های زربفت جز آنچه اختصاص به ایلخان و شاهزادگان دارد و ساخت ظروف زرین و سیمین و زرینه و سیمینه آلات موقوف باشد .

این فرمان در ذی قعدة سال ۶۹۳ از طرف ایلخان صادر شد برای این کار در هر شهری اداره و دستگاهی به اسم «چاوخانه» ایجاد گردید . و از آنجمله در تبریز امیر طغاجار و آق بوقا و صدر جهان بترتیب چاو مشغول شدند و پولی کاغذی با صرف مخارج گراف تهیه نموده و مردم را نیز بزور بقبول آن واداشتند و بر شعار های دولتی چنین نوشتند :

چاو اگر در جهان روان گردد رونق ملک جاودان گیرد
تجار دکانهای خود را بسته در خانه نشستند . اوضاع اقتصادی شهر دگرگون شده مردم سر بشورش بـرداشتند و جمع شده عزالدین مظفر مؤسس آن را بکشتند .

در جامع التواریخ آمده که بیشتر مردم تبریز از راه اضطرار سفر اختیار کردند و مردم جهت میوه خوردن پناه به باغها بردند و شهری چنان انبوه از مردم خالی شد .

رنود و او باش هر که را در کوچه ها می یافتند برهنه می کردند . روزی درویشی در بازار عنان صدر جهان را گرفت و گفت :

بوی جگر سوخته عالم بگرفت گر نشنودی زهی دماغی که تراست
خواجه صدرالدین بتأثیر آن سخن بعد از خراب بصره یرلیغ صادر کرد که معاملات اطعمه به زر کنند ، بدان سبب مردم دلیر شدند و آشکارا معامله و خرید به زر می کردند . در آن روزگار در هجای صدر جهان چنین گفتند :

شنیدم من که کیغیا توشه نیکو سیر روزی
 چنین گفت از سر شفقت به احمد صاحب دیوان
 همی خواهم که تا شهر خراب آباد زنگانرا
 کنی مانند تبریز نزهتگاه و آبادان
 زمین بوسید کین نتوان ولی تبریز خرم را
 چو فرمایی بیک ساعت کنم ویران تراز زنگان
 زهی صاحب زهی صاحب بنا میزد بنا میزد
 قوانین وزارت را از این پرداخت به نتوان^۱
 چون کار رواج چاوبجائی نرسید و از سراسر ایران مردم بر ضد آن برخاستند،
 از اینرو در جمعه دوم ذی القعدة سال ۶۹۳ بفرمان گیخاتو ملغی گردید.
 و پول کاغذی مزبور را که یادی زشت از خود در خاطرها گذاشته بود، «چاو
 نامبارك» خواندند و صدر جهان به لقب «چاوبان» نامبردار شد.^۲

در هجو عزالدین مظفر نیز اشعاری ساختند که از جمله این ابیات است:

تو عز دینی و ظل جهانی	جهان راهستی تونیست درخور
از آن گبر و مسلمان و یهودی	پس از توحید حق والله اکبر
همی خوانند از روی تضرع	بنزد حضرت دارای داور
خدایا بر مراد خویش هرگز	مبادا در جهان يك دم مظفر ^۳

یکی از شاعران او را چنین هجو کرد:

سنبوس دول عمید المالك	ملك را همچو آب در فلك است
ریش شومش که پشم سگ به از او	در تناسب چو اطلس و كلك است
کار فردای او مشاهده کن	گرچه امروز جملة الملاك است

۱- مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار ص ۲۳۸

۲- تاریخ و صاف ج ۲ ص ۲۷۱-۲۷۵، جامع التواریخ ج ۲ ص ۸۳۵-۸۳۶

۳- از سعدی تا جامی ص ۴۷-۴۹

چاو عهد گیخاتو که در آغاز آنرا چاو مبارک میخواندند ، قطعه‌ای کاغذ بود بشکل مربع مستطیل که بر دورادور آن به خط ختانی کلماتی و بر بالای آن از دو طرف شهادتین نوشته بود . قدری پائین تر از آن کلمه «ایر نجین تورجی» لقب مغولی گیخاتو، در میانه دایره‌ای کشیده از نیم درهم تا ده دینار مبلغ در آن قید شده و عبارت روی آن نوشته شده بود :

« پادشاه جهان در تاریخ سنه ۶۹۳ این چاو مبارک را در مسالک روانه گردانید، تغییر و تبدیل کننده را با زن و فرزند بیاسا رسانیده مال او را جهت دیوان بردارند » در نامه‌های دولتی برای رد اعتراضات مردم این بیت را می‌نوشتند :

چاو اگر در جهان روان گردد رونق ملک جاودان گردد

در تاریخ شوال سال ۶۹۳ اول بار چاو در تبریز منتشر شد ، مردم از قبول آن امتناع کردند ، و چون مجبور به پذیرفتن آن بودند ، جمعی از شهر مهاجرت کردند .

صاحب تاریخ و صاف می‌نویسد : دوستی برای من حکایت می‌کرد که در آن روزگار در بازار اسب فروشان تبریز بودم اسبی را که پانزده دینار نمی‌ارزید صد و پنجاه دینار چاو می‌دادند و صاحب آن نمی‌فروخت.^۱

کشته شدن گیخاتو

این ایلخان گذشته از ضعف نفس مردی میخواره و فاسق بود و در مدت سلطنت کوتاه خویش بر اثر تعرض به نوامیس مردم را از خود رنجانید عاقبت باید و اغل بن طراغای که پسر عم او و نواده هلاکو بود بر او سر بعصیان برداشت و ملک طغاچار گیخاتو را در صفر ۶۹۴ کشته و باید و بر تخت سلطنت نشست (هشتم جمادی ۶۹۴هـ). در این هنگام قنچق‌بال و طولادای و دیگر امیران که در تبریز محبوس بودند به امر طغاچار خلاصی یافته به پیشگاه باید و رسیدند . گیخاتو به موغان گریخت و

بدست طرفداران بایدو اسیر شد و او را در روز جمعه هفتم جمادی الاولی سال ۶۹۴ هجری به خیمه‌ای برده به زه کمان خفه کردند. مدت پادشاهیش چهار سال بود. بایدو در جمادی الاولی همان سال در حدود شهر همدان بر تخت خانی نشست. اما سلطنت او دیری نپائید و غازان پسر ارغون خان بر او قیام کرد. بایدو بگریخت و در نزدیکی نخجوان اسیر امیر نوروز سردار غازان شد، او را به دشت اوجان پیش غازان فرستادند و به امر وی در ۲۳ ذی القعدة سال ۶۹۴ کشته شد، در آن زمان که امیر نوروز برای گرفتن بایدو به نخجوان میرفت به تبریز رسولی فرستاد تا برای سوغات مسلمانان، تمامی کلیساها و کنائس و دیرهای مجوس را که هنوز در آن شهر وجود داشت و سالها از نفائس آکنده بود غارت کردند.^۱

از گیخاتو، دوسکه نقره بدست آمده که صریحاً ضرب شهر تبریز در آن ذکر گردیده است :

یکی بوزن ۲۴۵ گرم و قطر ۲ سانتیمتر که روی سکه : کلمات اویغوری **ایرینجین تورجی**، لقب گیخاتو، و پشت سکه وسط مربع : **لااله الا الله - محمد رسول الله**، و خارج مربع و داخل دایره در چهار قطعه : **ضرب تبریز سنة ... و تسعین و ستمائده**.

و دیگری بوزن ۲۷۵ گرم به قطر ۲ سانتیمتر، که روی آن : **القاآن الاعظم العادل**، و در حاشیه : **ضرب تبریز فی سنة احدى و تسعین و ستمائده (۶۹۱)**، و پشت سکه **لااله الا الله وحده لا شریک له محمد رسول الله ﷺ**، نوشته شده است.^۲

وفات قاضی بیضاوی در تبریز :

از حوادث زمان گیخاتو در گذشت مفسر و عالم معروف اسلامی قاضی القضاة ابوالخیر ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی شیرازی در تبریز است، وی از علمای

۱- تحریر تاریخ و صاف ص ۱۶۸-۱۷۲، ۱۹۲-۱۹۷

۲- این هر دوسکه در موزه آذربایجان محفوظ است، رک : سکه های اسلامی دوره ایلخانی و گورکانی ص ۱۱.

مذهب شافعی و از اکابر دانشمندان ایرانی در عصر مغول بود. او در شیراز منصب قاضی القضااتی داشت پس از آنکه عزل شد به تبریز رفت و منظور نظر ارغون خان و علمای تبریز قرار گرفت و در آنجا بتدریس علوم دینی می پرداخت، از او چهارده کتاب در دست است که همه آنها بطبع رسیده است وفات وی در سال ۶۸۲ یا ۶۷۵ در زمان ارغون خان در تبریز اتفاق افتاد، او را در گورستان چرنداب بخاک سپردند. انوارالتنزیل و اسرار التأویل معروف به تفسیر بیضاوی از تألیفات مهم و مشهور او است.^۱

در سال ۶۹۴ عزالدین ابوالفضل محمد بن یحیی ساوی منجم که به تبریز فرود آمده بود و در آنجا اقامت می کرد درگذشت و در قبرستان چرنداب بخاک سپرده شد.^۲

مارکوپولو در تبریز :

در اواخر ایام ارغون خان یکی از زنان محبوب او وفات یافت و ایلخان مغول بنا بروصیت او تصمیم گرفت که زوجه ای بجای او اختیار نکند مگر آنکه از همان خاندان زن محبوب او که درختا مقیم بودند باشد. پس سه تن از امیران خود را بخدمت قوییلای قاآن، خاقان چین فرستاد تا وی شاهزاده خانمی را از همان خانواده روانه دربار او نماید. قوییلای قاآن دوشیزه ای هفده ساله را که بسیار زیبا بود به همراهی فرستادگان ارغون روانه ایران کرد و این فرستادگان در ۱۲۹۲ م در بازگشت از چین با سیاحان مشهور ونیزی یعنی برادران پولو Polo : نیکوپولو، مافیوپولو، مارکوپولو و همسفر شدند و از راه دریا رهسپار ایران گشتند و با سیرده کشتی و ششصد تن راه ایران را پیش گرفتند. پس از هیجده ماه در حالیکه

۱- رك : الاعلام زرکلی ج ۴ ص ۲۴۸ ، ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۹۱ ، روضات الجنان

وجنات الجنان تألیف حافظ حسین کر بلائی، طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۴ !

ص ۳۱۵ .

۲- روضات الجنان ص ۵۷۳

بیش از هفده تن از این عده کثیر زنده نمانده بودند به جزیره هرمز رسیدند . در آن جزیره شنیدند که ارغون خان مرده است ناچار از آنجا بنزد ایلخان جدید یعنی گیخانو پیغام فرستاده کسب تکلیف کردند گیخانو ایشان را بخدمت غازان پسر ارغون فرستاد سه نفر بازرگان و نیزی و یکی از سه امیر مأمور ارغون که زنده مانده بودند در ابهر زنجان بحضور غازان خان باریافتند و آن شاهزاده خانم چینی را کد برای ارغون آورده بودند تسلیم پسر او کردند غازان هم وی را به زنی خود درآورد .

ظاهراً مارکو پولو در سال ۶۹۴ هجری به تبریز آمده است تجارت خارجی ایران در این شهر بدست بازرگانان ژنی بود ، بعلاوه جماعتی از این بازرگانان امتیاز کشتی رانی در دریای خزر را نیز برای خود تحصیل کرده بودند و از راه آذربایجان باطرابوزان و دریای سیاه و اروپا ارتباط داشتند .^۱

مارکو پولو در وصف تبریز چنین می نویسد :

تبریز شهر بزرگ و زیبایی است که در میان ارمنستان و ایران قرار دارد و در ایالتی واقع است که نزدیک بغداد یا عراق می باشد . از شهرهایی که تا کنون من دیده ام تبریز از همه زیباتر و پر ثروت تر است .

مردم تبریز در تحت تسلط تاتارها هستند و غالباً مشغول تجارتند و بخصوص به بافتن پارچه های زربفت و ابریشمی می پردازند که بسیار زیبا و قیمتی است . این شهر سر راه تجارت بغداد و موصل و هند و هرمز و جاهای بسیار دیگر قرار دارد . بازرگانان لاتینی نژاد بخصوص از ژنوا (بندر ژن) برای خرید کالاهای خشکباری که از بلاد بیگانه به آن وارد میشود می آیند . در آن شهر تجارت رونق فراوان دارد و بازرگانان سود هنگفتی میبرند . در این شهر اقسام فرقه های گوناگون مسیحی از قبیل : ارمنی ، نسطوری ، یعقوبی ، گریگوری ، پارسی و نیز ستایشگران محمد (مسلمانان) یافت می شوند .

تبریزیان در میان خود بزبان دیگری گفتگو می‌کنند. شهر تبریز را باغستانهای زیبا و عالی که پر از میوه‌های گوناگون میباشد، و از هر سوی احاطه کرده است. مسلمانان شهر تبریز از شریک‌ترین و ستمگرترین و بیدادگرترین مسلمین جهانند، و به مسیحیان و کسانی که به دین و قانون ایشان نیستند آزار و خسارت فراوان می‌رسانند.

در حدود تبریز صومعه‌های مسیحی وجود دارد که بنام قدیس بلسامو Saint - Balsamo بنا شده است. در این ناحیه يك اسقف با عده‌ای راهب زندگی میکند که لباس کرمی ها Carméites را میپوشند و برای اینکه بیکار نباشند همیشه کمر بندهای کتان می‌بافند و آنهارا بر روی محراب قدیس بلسامو می‌گذارند. این راهبان مانند برادران روح مقدس Les Freres du Sint-Espris در اطراف این نواحی به گدایی می‌پردازند. آنان بدوستان و مردم مؤمن برکت میدهند و ایشان را از بیماریها شفا می‌بخشند.^۱

تبریز در عصر غازان خان (۶۹۴-۷۰۳)

غازان خان پس از قتل بایدو در چهارشنبه بیست و سوم ذی‌القعدة سال ۶۹۴ بافر و شکوه بسیار به تبریز درآمد و امرا و بزرگان و سادات و علما باستقبال او بیرون شدند و وی در مرغزار، شمس، نزول کرد و در اول ذی‌الحجه که مصادف با روز فوروز بود در آن شهر بر تخت پادشاهی جلوس نمود و بنام سلطان محمود غازان خوانده شد. نخستین یرلیغ و فرمانی که صادر فرمود دایر بوجوب قبول دین اسلام^۲ برای مغول و اجرای احکام آن دین بود. در سراسر ممالک ایلخانی بامر

۱ - Marcopolo, la Description du Monde. Traduis par, Louis Hambis, Paris, 1955.

۲- حافظ حسین کر بلائی می‌نویسد که: «این پادشاه در شهر شعبان سنه ۷۹۴ در مقام لاریت ری بدست شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ سعادالدین حموی و اهتمام امیر نوروز اسلام پذیرفت. در همان روز هشتاد هزار کس از صغیر و کبیر مغول به تبعیت او بدان سعادت سرافراز گشتند و اسموی که غازان بود (مبدل به) «محمود شد». (روضات الجنان) ج ۱ ص ۵۲۸

وی معابد یهود و کلیساها و بتکده‌های بودائی و آتشکده های زردشتی ویران شد و به مسجد تبدیل گردید. فرمود مجوس و آفتاب پرست و ثنوی اگر به توحید اقرار نکنند مقتول گردند. اما از یهود جزیه ستانند و از قتل معاف دارند و نیز جز استخفاف در ایشان ننگرند. در تبریز بت‌های بت پرستان را درهم شکستند قطعات آن‌ها را در کوچه و بازار گردانیدند. در این ایام عیسویان تبریز جز با علامت زنار و وصله‌ای نمی‌توانستند از خانه بیرون بیایند. یهود نیز برای تمیز از مسلمانان کلاه مخصوصی بر سر می‌گذاشتند.

در تبریز و بغداد که مردم مسلمان از عیسویان در دوره ایلخانان سابق اهانت بسیار دیده بودند فرصت یافته به آنان اذیت و آزار بسیار کردند. سپس فرمان رفت که آلت‌مغایا که تا آن تاریخ مربع شکل بود بشکل مستدیر مبدل گردد و کلمه شهادتین بر آن‌ها نوشته شود و نامه های دولتی را به عبارت « بسم الله الرحمن الرحیم » آغاز کنند. بفرمود صورت مهر سلطنتی را که مربع بود مستدیر گردانند، و در سکه‌ها « لا اله الا الله محمد رسول الله » نقش کنند و بر سر مکتوبات دیوانی « الله اعلی » نویسند.

مغولان نیز کلاه تبری را ترك کرده به امر ایلخان عمامه بر سر نهادند.

قتل صدر جهان

غازان بر وزیر خود خواجه صدرالدین زنجانی ملقب به صدرجهان خشم گرفت و بفرمود در ۱۷ رجب سال ۶۹۷ او را بازداشتند و در روز یکشنبه ۲۱ رجب ۶۹۷ در جوی جاندار به دو نیم کردند. درباره تاریخ او گفته اند :

یکشنبه صد آنکه نود بود و هفت	صبح احد از رجب بیست و یک
که تیغ قضا نام چای شوم	ز سر دفتر مهتری کرد حک

۱- تاریخ و صف ج ۳ ص ۳۲۴ ، جامع التواریخ ج ۲ ص ۹۱۶ - ۹۱۸ ، تاریخ مغول ص ۲۵۹-۲۶۰ ، از سعدی تاجامی طبع دوم ص ۵۱ .

دیگری گفته :

برون رفته از هجرت احمدی	یکی ششصد آنکه نود بود و هفت
صبحاح احد قدرت سرمدی	گذشته دوده با یکی از رجب
بخون دل احمد خالدی ^۱	لب جوی جاندار آلوده کرد

و برادرش قطب الدین و عموزاده او قوام الملک را در دوشنبه ۲۱ شعبان همان سال بر دروازه ویجویه (ورجونه) تبریز بیاسا رسانیدند .

قاضی رکن الدین هم که از خویشان ایشان بود شبانگاه از زندان تبریز بگریخت و بجانب گیلان رفت و پس از دوسه سال باز آمد اورا بگرفتند و بکشتند . در دهم شوال ۶۹۷ مردم تبریز غوغا کرده بقیه کلیساها را خراب کردند غازان خان آن شورش را فرو نشانده فتنه گران را سیاست فرمود^۲ .

غازان پس از کشتن صدر جهان منصب وزارت را در ذی حجه سال ۹۶۷ به خواجه سعدین محمد مستوفی ساوجی مفوض و نیابت اورا بعهدده خواجه رشیدالدین فضل الله طیب همدانی وا گذاشت^۳ .

آرشیو دولتی در تبریز :

غازان خان برای بهبود حال رعیت و وصول مالیات و حسن اداره کارها ، قوانین و یاساهایی وضع نمود و رسوم و قوانین سابق را که برخلاف عدل و داد تشخیص داده بود لغو کرد . وی برای آنکه رسم و قواعد مالیاتی او برقرار بماند و کسی از مقدار مالیاتی که برای هر ولایت تعیین کرده و در جزوه جمع مالیاتی آن قید شده است تجاوز نکند مقرر کرد که از تمام ولایات دفاتر قانون مزبور یعنی صورت مالیات و اراضی ملکی و خالصه و وقف و اسامی مؤدیان مالیاتی و متولیان و

۱- مسامرة الاخبار ص ۲۳۹ .

۲- جامع التواریخ ص ۹۳۶ ، تاریخ مفول ص ۲۶۵ .

۳- ایضاً جامع التواریخ ص ۹۳۶ ، تاریخ مفول ص ۲۶۶

بهره‌بران را به کتابخانه‌ای که در تبریز بنا کرده بود بفرستند ، و قانون هر قسمت از ممالك ایلخانی را بر تخته پاره یا قطعه سنگی یا صفحه‌ای از معدنیات نقش کنند و در موضعی در آن ولایت نصب نمایند ، و تغییر دهنده را به لعنت ابدی یاد کنند و بر آن بنویسند که صورت آن صفحه در کتابخانه تبریز محفوظ است و رعایا می‌توانند در صورت ضایع شدن آن به کتابخانه تبریز که حکم يك آرشیو دولتی را داشت مراجعه نمایند . در این باب در ریلخ خاص چنین آمده است :

« که چون بموجب قانون دیه به دیه و موضع به موضع مفصل و مقرر و مقنن کشته ، تمامیت کتب ولایات را در کتب خانه که متصل گنبد و خانقاه و ابواب البر است که در تبریز ساخته‌ایم جمع گردانیده‌اند و به معتبران سپرده و مرسوم ایشان داده تا محافظت نمایند ، و به آن وقفی معین کرده ، چنانکه در وقفیه آمده و لعنت نامه نوشته و اگر کسی را شرط نامه یا لوحی که داده شده ضایع گردد ، نسخه از آنجا بدهند . و نسخه‌ای از آن در دیوان بزرگ و یکی در هر ولایتی ، تا به موجبی که مقنن کشته ، در هر دیهی و موضعی بر تخته سنگی یا صحیفه مس و آهن بنویسند و بر آن نقش کنند ، و اگر خواهند به گچ کنده‌گری و بر در دیه یا مسجد یا مناره بنویسند و از آن یهود و نصاری بر در معابد و در دیه و موضعی که خواهند ، و از آن صحرا نشینان میل بسازند به موضعی که صلاح دانند .

باید که هر قسمی را چنانکه در مسوده (یعنی آرشیو تبریز) مذکور است بر لوح نویسند تا به میعاد و موسوم معین و جوه العین را رؤسا و رعایای هر دیهی و موضعی خویشتن بر گیرند و به میدان آورند ، چه مقرر چنانست که محصل خیمه در میان شهرزند ، و از ابتدای میعاد تا آن روز که مهلت داده باشد هر روز پنج نوبت وجوهات تمام یا فرعی به خزانه داری که در هر ولایت معین فرموده ایم بیارند و تسلیم کنند »

کشته شدن سید علوی در مسجد جامع:

حافظ ابرو در مجمع التواریخ می نویسد که در پادشاهی غازان خان سال ۷۰۲ در مسجد جامع (تبریز) علوی ای را بجرم آنکه بعد از اداء نماز جمعه نماز فرض را باز گذاشت و دعوی او آن بود که نماز در عقب این امامان (سنی) درست نیست بکشتند . غازان از آن حرکت ناپسندیده بسیار رنجیده و گفت که به جهت کثرت نماز چگونه یکی را می توان کشت خصوصاً علوی را .

معلوم نیست که غازان در این واقعه چه اقدامی کرده و آیا مسببان این قتل را به مجازات رسانیده است یا نه ولی چنانکه در دنبال این مطالب در مجمع التواریخ آمده غازان خان را میلی تمام بدان طایفه (یعنی شیعیان) بودی ، اما هرگز از غایت کنایت اظهار نکردی و رعایت مصلحت عام فرمودی ^۱ »

در روز پنجشنبه بیست و دوم محرم سال ۷۰۳ غازان به تبریز وارد شد و چشم درد سختی بوی عارض گشته مدتی دوام یافت . در روز دوشنبه چهاردهم صفر غازان خان در قلعه تبریز « طویی » بزرگ (جشنی بزرگ) ترتیب داده بزرگان و شهزادگان مغول را دعوت کرد و دختر خویش « الجای » را نامزد شهزاده بسطام کرد ^۲ .

داستان پیر یعقوب داغستانی

در جمادی اول سال ۷۰۳ هنگامی که غازان خان برای گذرانیدن فصل تابستان در کنار قزل اوزن اقامت داشت به خواجه سعدالدین صاحب دیوان چنین خبر رسید که یکی از شیادان تبریز بنام پیر یعقوب داغستانی که دعوی غیبگوئی و کرامت می کرد جمعی از تبریزیان را گرد خود جمع کرده و مردم را به سلطنت آلافرنگ پسر ارشد گیخان و بشارت داده، یکی از مریدان خود را بنام محمود به اردو فرستاده

۱- تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران ص ۲۹

۲- مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۰

تا آنان را در پنهان با خود همداستان کند. خواجه این خبر را به عرض ایلخان رسانید. محمود را بگرفتند آن مرد از روی نادانی آن راز را آشکار کرد و گفت «شخصی که چهل گز قد و بالا دارد و پنج گز پهنا. از کوههای مرند و ایقان (؟) پیش شیخ یعقوب می آید و او را تربیت می فرماید و این اسرار بروی کشف می کند و اکنون پادشاهی به شهزاده آلافرنگ داده، و پادشاهی از آن اوست و درویشان بدو ارزانی داشته اند.

غازان کسی را بنام اختاجی، به تبریز فرستاد، بعد از ده روز باز آمد و پیر یعقوب و جمعی را با وی بنام ناصرالدین ایلچی قاآن چین، و شیخ حبیب که خلیفه رشید بلغاری و شیخ خواجه صدرالدین زنجانی بود، و سید کمال الدین هم که از ملازمان او بود، به اردو آوردند.

چون غازان ایشان را بدید گفت بخاطر من می آید که این فتنه گران وابستگان به خواجه صدرالدین زنجانی باشند، چون تفحص کردند همچنان بود. فرمود که این صدرالدین زنجانی با وجود آن که مرده است هنوز فتنه می انگیزد. ایلخان شخصاً بمحاکمه آن جماعت پرداخت و معلوم شد که پیر یعقوب و مریدان او بد بعضی از عقاید مزدکی عقیده دارند. پس بفرمود که پیر یعقوب را از بالای کوهی که بر آنجا بود فرو انداختند، و دیگر یاران او را بکشتند.

اما گناه آلافرنگ را ببخشید. او گفت که کسانی مرا دوسه نوبت در تبریز به بهانه آن که بشکار میرویم نزد شیخ یعقوب بردند و او و مریدانش در حال سماع بودند، و از این شیوه کرامت می گفتند و مرا غرور پادشاهی می دادند، اما من از ترس جرأت نداشتم این راز را آشکار کرده و پنهان می داشتم. پس غازان فرمود کسان دیگر را که در این توطئه دست داشتند بکشتند.^۱

روابط غازان و کشورهای خارجی

در زمان غازان در تبریز ملیت‌های مختلف سکونت داشتند و تبریز يك شهر بین‌المللی شده بود. در این شهر منجمان و پزشکان چینی مشغول کار و فعالیت بودند و تجارت با کشورهای مغرب زمین رونق داشت. بازرگانان ونیزی در آن موقع در تبریز بودند و در آن شهر کنسولی از طرف دولت جمهوری ونیز نیز وجود داشت و نمایندگان مخصوص بازرگانی بین ایران و ونیز مبادله می‌شد و پیمانی بین دو دولت منعقد شده بود که به اتباع و بازرگانان ونیزی آزادی استفاده از همه جاده‌های ایران و معافیت از مالیاتها، بجز عوارض گمرکی و عوارض راه می‌داد. برای محاکمه کنسولی جهت خلافهای مدنی و جزائی در میان افراد اقلیت ونیزی ترتیباتی خاص داده شده بود. بازرگانان جنوا Genoa نیز در تبریز تجارتخانه داشتند و در دریای خزر نیز کشتی‌رانی می‌کردند.

کنسولگری جنوا در تبریز شورایی مرکب از بیست و چهار عضو داشت که به کنسول کمک می‌کرد و کنسولگری اختیاراتی نسبت به اتباع جنوا داشت و می‌توانست برای امور بازرگانی در داخل ایران اعتباراتی به آنان بدهد.^۱

روابط ایران و ممالک اسلامی با وجود آنکه غازان خان اسلام نپذیرفته بود خوب نبود و غازان خان از نظر سیاست خارجی همواره جانب دول اروپائی و مسیحی را می‌گرفت.

غازان در سال ۷۰۰ هـ از شام غازان نصیرالدین تبریزی وقاضی قطب‌الدین موصلی را بعنوان رسالت پیش الملك الناصر فرستاد، ولی این سفارت نتیجه‌ای نداد و در ۷۰۲ جنگی بین ایران و مصر اتفاق افتاد و در رمضان سال ۷۰۲ در مرج الصفر در نزدیکی غوطه دمشق شکست سختی بر لشکر غازان افتاد.

غازان در سال ۶۹۲ دوفتر رسول با هدایای گرانبها از تبریز بدربار تیمور خاقان جانشین قوییلای قاآن بد چین فرستاد . بعد از فتح اول غازان در مجمع - المروج ۶۹۹ هجری وشکست الملك الناصر ، در عیسویان اروپا مسرتی دست داد وجیمز Jaems دوم پادشاه آراگن Aragon از ممالك اسپانیا بتاریخ رمضان ۷۰۰ ه نامه ای به غازان نوشت و اورا مقتدرین پادشاهان مغول خواند و گفت که برای استرداد فلسطین و بیت المقدس حاضر است در رکاب او بجنگد . غازان نیز سفرائی به اروپا فرستاد سفیر او در انگلیس بخدمت ادوارد اول پادشاه آن کشور رسید ونیز سفیری بانامه ای بنزد پاپ روانداشت . ولی باشکست او در مرج الصفر همه امید اروپائیان در استرداد بیت المقدس وفلسطین نقش بر آب شد .

وفات کرمون خاتون :

سحر گاه شب سه شنبه دوازدهم جمادی الآخر سال ۷۰۳ کرمون خاتون که زن غازان خان بود در قشلاق حدود سرای جومه به مرگ ناگهانی فجئه درگذشت و چون او در غایت جوانی بود و از دنیا تمتع نیافته ، غازان را مرگ او سخت دشوار آمد و بسیار بگریست و بفرمود جسد او را به آیین هر چه تمامتر به تبریز نقل کردند و در آن شهر بخاک سپردند .^۱

مرگ غازان :

غازان از مرگ زن محبوب خود سخت اندوهگین بود و هروقت او را یاد می کرد آب در دیده می گردانید و در قشلاق قزل اوزن بیمار شد و مداوا سودمند نیفتاد ، ناچار در اوائل بهار از حوالی قزل اوزن بسوی ساوه حرکت کرد و خواجه سعدالدین ساوجی در این منزل که موطن او بود از ایلخان پذیرائی شاهانه کرد . در ساوه اندکی حالت مزاجی او بهبود یافت و چون از آنجا به ری رسید

بیماریش شدت یافت و از ری بسوی قزوین آمد و درپیشکله^۱ (فشکل دره، پشکل دره)^۲ در عصر یکشنبه یازدهم شوال سال ۷۰۳ هجری دارفانی را درسی و سه سالگی وداع گفت، جنازه او را از آنجا به تبریز بردند و در قبه عالی که در محل شم (شنب) غازان در حیات خود احداث کرده بود دفن کردند.^۳

شهاب الدین عبدالله و صاف الحضرة درباره تاریخ وفات او گفته است:

خان عادل شاه غازان سايس قانون ملك

ظل حق خورشيد دولت خسرو ميمون خصال

آن که رایش مرجهان را حصن بودی بی خلل

و آنکه سهمش مرعدو را مرك بودی بی قتال

آنکه از او بود با فر و فروغ و نور و زیب

تخت و افسر و تیغ و خنجر گنج و گوهر ملك و مال

روز یکشنبه و قد قيل الاحد يوم البنا

یا الف بگذشته از شوال سال جیم و ذال

رفت از این عالم ان"العمر یفنی بعد حین

سوی آن گیتی و ان"الدهر حال بعد حال^۴

دیگری گفته است:

نماز عصر حادی عشر شوال

ز هجرت بود رفته جیم با ذال

بیفشاند از غبار تن پر و بال

که مرغ روح شه غازان عادل

۱- جامع التواریخ ج ۲ ص ۹۶۰

۲- فشکل دره یا پشکل دره نام بلوکی است از قزوین متصل به بلوک طالقان و در جنوب غربی آن (یادداشت های قزوینی ج ۴ ص ۸۳، ج ۶ ص ۱۱۱)

۳- جامع التواریخ ج ۲ ص ۹۶۲-۹۶۳؛ روایات الجنان و جنات الجنان، حافظ حسین کر بلائی تبریزی ص ۵۲۸

۴- تاریخ و صاف ج ۱ ص ۴۵۹

دیگری گفته :

روز یکشنبه قریب عصر سال ذال و جمیع
 یازده بگذشته از شوال سلطان جهان
 شاه عادل خان غازان از خط قزوین برفت
 تا بدارالملک باقی زین دنی دنیای فان
 مدت عمر او سی و دو سال و شش ماه و دوازده روز بود، و هشت سال و دو ماه
 و سیزده روز پاشاهی کرد.^۱
 شد از نواحی قزوین شه جهان غازان
 بسوی خلد که باد آن جهان از اینش بد
 بسال هفتصد و سه بد ز هجرت و شوال
 بروز یازدهم وقت عصر یکشنبه^۱

قلعه و باروی تبریز:

غازان خان در سال ۷۰۲ قلعه تبریز را تعمیر کرد و دور شهر بارویی بطول
 ۵۴۰۰۰ گام که قریب چهار فرسنگ و نیم باشد بکشید عرض آن دیوار ده گز و
 مدار دیوار شهر بر چرنداب و سرخاب و بلیان کوه و تمام بساتین و باغات شهر محیط
 بود. و پنج دروازه بزرگ عالی هر یک بسمتی از جهات ممالک تعبیه کرد و بنام :
 دروازه بغداد، و عراق و خراسان و اران و روم نامید. و در بین آنها هشت دروازه
 کوچک دیگر جهت قرب مسافت صادر و وارد بساخت. پس بفرمود که در فضای
 داخل این شهر در اراضی موات هر کسی بتواند درختکاری کند و خانه سازد، تا مردم
 تشویق شده در آبادانی شهر بکوشند.^۲

۱- مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۱

۲- تاریخ و صاف ج ۳ ص ۳۸۵

سکه‌های غازانی

از سلطان محمود غازان پنج سکه نقره و يك سکه طلا و يك مس ضرب تبریز بدست آمده است:

اول - بوزن ۲٫۶ گرم و قطر ۲ سانتیمتر که روی آن : شاهنشاه اعظم غازان خان خلد ملکه ، پشت سکه داخل مربع : لا اله الا الله محمد رسول الله ، و در حاشیه : ضرب تبریز آمده است.

دوم - بوزن ۲٫۳ گرم و قطر ۲ سانتیمتر ، روی سکه : پادشاه اسلام شهنشاه اعظم غازان خان خلد الله ملکه ، پشت سکه وسط مربع : لا اله الا الله . محمد رسول الله حاشیه خارج مربع و داخل دایره در چهار قطعه : ضرب تبریز ... تسعین و ستمائه (۶۹۰ هـ) بدست آمده است.

سوم - سکه‌ای است از طلا بوزن ۴ گرم و قطر ۲٫۲ سانتیمتر ، روی سکه : بسه خط چینی ، او یغوری و عربی : غازان محمود نقر شده . پشت سکه داخل مربع : لا اله الا الله - محمد رسول الله - صلی الله علیه . در حاشیه سنه سبع و تسعین و [ستمائه] ضرب تبریز (۶۹۷) نوشته شده است.

چهارم - بوزن ۲٫۶ گرم و قطر ۲ سانتیمتر ، روی سکه : غازان محمود ، بخط عربی و او یغوری و چینی ، پشت سکه : لا اله الا الله - محمد رسول الله صلی الله علیه ضرب تبریز ، و حاشیه : سنه احدى و سبعمائ هـ ۷۰۱ آمده است.

پنجم - بوزن ۲ گرم و قطر ۲٫۱ سانتیمتر ، روی سکه : شاه جهان سلطان اعظم غازان محمود خلد الله ملکه ، پشت سکه وسط مربع : لا اله الا الله - محمد رسول الله حاشیه : ضرب تبریز نقش شده است.

ششم - بوزن ۲ گرم و قطر ۲ سانتیمتر ، روی سکه : غازان محمود - سه خط عربی ، او یغوری ، و چینی ، پشت سکه : وسط گل پنج پر : لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه ضرب تبریز ، و حاشیه : وسلم ... سنه ست تسعین و ستمائه ۶۹۶.

هفتم - سکه‌ای از مس بوزن ۴ گرم و قطر ۲٫۵ سانتیمتر ، روی سکه در وسط

وسط گل پنج پر: لا اله الا الله - محمد رسول الله، در خلال شهادتین . ضرب تبریز و غازان محمود باخط عربی و او یغوری، حاشیه بالا و چپ: يك خر گوش، پشت سکه: صلی الله علیه، حاشیه پایین : ضرب تبریز..
شنب غازان

بطوریکه در تاریخ غازان گفتیم آن پادشاه در هنگام ورود به تبریز در ارغونیه در قصری که ارغون خان در قریه شم، تبریز در مغرب شهر در ساحل چپ آجی چای بنا کرده بود اقامت گزید غازان پس از بازگشت از جنگ اول شام و شکست دادن مسلمین در مجمع المروج در ۶۹۹ تصمیم گرفت که بنام «شم» سابق الذکر را که در ۶۹۶ اساس آن را گذارده بود برای خود آرامگاه ابدی سازد، از این رو با کمال کوشش و پشتکار به احداث بناهای عظیمی در محله شم که خارج شهر بود پرداخت که تا آن روز نظیر آن در عالم اسلام کمتر دیده شده بود. در این بنای بزرگ علاوه بر يك مقبره گنبددار يك مسجد و دو مدرسه و يك دارالسیاده و يك رصدخانه و يك کتابخانه و يك دیوانخانه و چند گرما به بساخت که شرح آنها در زیر بیان خواهد شد:

لغت شنب یا شام : در فرهنگهای فارسی کلمه شنب به فتح شین و گاهی به ضم آن بمعنی گنبد و قبه آمده است. ظاهراً شنب، به این معنی در فارسی قدیم نیست. و از بعد از ساختن قبه و گنبد غازانی در آن زبان بکار رفته و تصحیف شده «شم» است. در جامع التواریخ خواجه رشیدالدین نام محل بنای گنبد غازانی شم Sham و در تاریخ و صاف و نزهة القلوب «شام» Shâm آمده است.

در بعضی از تواریخ این نام را مأخوذ از لفظ «شام» بمعنی کشور سوریه دانسته و نوشته اند که چون غازان پس از بازگشت از شام و فتح در آن نواحی بساختن این بنای عظیم آغاز کرد، به این مناسبت آن را شام نامیده اند. این سخن درست

نیست زیرا پیش از غازان این محله را «شم» می خواندند و چنانکه در پیش نوشتیم ارغون خان پدر غازان هم عمارات ارغونیه را بنام خود در همین محل «شم» بنا کرد این نام را ظاهراً عوام مقصور بصورت «شم» Sham و خواص بصورت ممدود تلفظ می کردند . حتی بعضی از دانشمندان ایران مانند مولانا نظام الدین شامی که مؤلف نخستین ظفر نامه تیموری است منسوب به همین قریه و محل است نه شام سوریه ، و نام همین محل است که برگنبد غازانی اطلاق گردید و آنرا شام غازان (شنب) غازان می کرده اند . لغت «شم» خوانده اند . از قدیم این محل دشتی وسیع بوده که در آن سبزیکاری و کشاورزی (شام) در زبان فهلوی آذری بمعنی اراضی مسطح و سبزیزار است و هم اکنون در بعضی از بلاد آذربایجان به دشتهای مزروع و چمنزار بخصوص جاهایی که برنج می کارند و برای آبیاری آن از آب رودخانه استفاده می کنند، «شام» گویند . بنظر میرسد که این کلمه بالفظ «کمپوس» Campus بمعنی سرزمین مزروع در زبان لاتین بی ارتباط نباشد که در زبان فرانسه بصورت «شام» Champ در آمده است . لفظ «شنب» هم با کلمه «شام» یکی است و بهمان معنی یعنی سبزیزار بایستی بوده باشد و معنی ثانوی قبه و گنبد در آن تازه و جدید است .

چگونگی بنای گنبد غازانی

صاحب جامع التواریخ می نویسد: غازان در شب شانزدهم ذی الحجه سال ۶۹۶ هجری در میان باغ عادلیه در محله شم بنیاد قبه و گنبد بلندی را نهاد و در آن کارهوی و شعفی تمام داشت و همواره بر سر استادان بنا و عمله تردد می کرد . مهندسان سؤال کردند که در چند موضع جهت روشنائی روزن بگذاریم فرمود که از بهر چه ، گفتند تا زیرزمین (یعنی محل قبر) روشن باشد جواب داد که روشنی آنجا را از این جا می باید برد والا روشنائی عارضی در آن موضع سودی ندهد^۱ . باز در اینجا دیگر

می‌نویسد که آنجا اختیار فرمود در خارج شهر در جانب غربی در موضع شنب، خویشتن طرح کشیده، آن را بنیاد نهاد و این زمان چند سال است که تابعمارت آن مشغولند. و از گنبد سلطان سنجر سلجوقی به‌مرور که معظم‌ترین عمارت عالم است بسیار با عظمت‌تر، سپس صاحب جامع‌التواریخ صورت موقوفات آن بنای عظیم را بتفصیل ذکر می‌کند.^۱

گفتار و صاف‌الحضره

صاحب‌تاریخ و صاف‌درباره ساختمان شنب‌غازان اطلاعات جامع‌تر و دقیق‌تری می‌دهد و می‌نویسد: که در سال ۷۰۲ غازان برای ساختن (شم - شنب) تبریز که قبة الاسلام است مهندسان را از اطراف حاضر کرد و آهن و ارزین (قلع) از روم بی‌آورد و از آن شمشها و طوقها ساختند و حجاران سنگها بتراشیدند و با سنگهای تراشیده بنیانی هرچه استوارتر برآوردند و چون دایره بنا مقداری از زمین بالا آمد دیواری از آجر بر روی آن بساختند ضخامت هر دیوار پانزده‌گز برابر با سی‌وسه آجر چسبیده بیکدیگر بود که هر کدام از آن آجرها به تنهایی ده‌من تبریز وزن داشت، در این بنا هر روز چهارده‌هزار و چهارصد عمه کار میکردند که سیزده‌هزار تن از آنان مستمراً و هزار و چهارصد تن بعنوان کمک استخدام شده بودند.

ارتفاع قبه (گنبد) ۱۳۰ گز (ذرع) و طول دیوارها هشتاد‌گز و کتیبه‌وشرفات یعنی هر يك از مثلثها و یا مربعهای بالای دیوار ده‌گز، و طاق مقرنس گنبد چهل‌گز و محیط دایره گنبد پانصد و سی‌گز است. چه قطر دایره آن پنجاه در پنجاه است که مضروب آن دوهزار و پانصد باشد، و چون سبع و نصف سبع آن در آن ضرب و از آن وضع تفریق کنند تقریباً همین مقدار در حساب آید. این بنا منشوری دوازده ضلعی بوده که هر ضلع آن را بشکل برجی ساخته و مانند کمر بند بر گنبد محیط ساخته بودند.

به هر چهارگز که این بنا بالا میرفت يك تومان زر که معادل ده هزار مثقال طلا بود خرج آن میشد(؟) آن قصر و عمارت را بستانسرا و قصر عادلیه میگفتند اسباب و آلات زینت آن قندیلها و لگنها و شمعدانهای زرین و سیمین، و از جمله قندیلی به وزن هزار مثقال از طلا بود. کتیبههای داخل و خارج گنبد به نقشها و خطوط بسیار نیکو مزین بود و تنها سیصد من لاجورد کوبیده در نقاشی و رنگ آمیزی آن بکار رفته بودند سپس در اطراف قبه ساختمانهای زیر را احداث کرد:

- ۱- مسجد جامع
 - ۲- خانقاه درویشان.
 - ۳- مدرسه‌ای بر اساس فقه شافعی برای طلاب آن مذهب.
 - ۴- مدرسه‌ای بر اساس فقه حنفی برای طلاب آن مذهب.
 - ۵- دارالشفایا بیمارستان.
 - ۶- بیت‌المتولی که يك نفر متولی در آنجا مأمور تدبیر منزل و ترتیب مصالح مردم و منزل دادن ایشان بود.
 - ۷- بیت‌الکتب یا کتابخانه.
 - ۸- رصدخانه.
 - ۹- حکمتیه جهت اقامت حکما و تعلیم علم حکمت.
 - ۱۰- حوضخانه و آب‌انبار.
 - ۱۱- بستان و قصر عادلیه.
 - ۱۲- بیت‌القانون جهت گذاردن دفاتر و قوانین که غازان خان وضع کرده بود.
 - ۱۳- بیت‌السیاده یا دارالسیاده که میهمانخانه‌ای برای پذیرائی سادات بود.
 - ۱۴- گرما به.
- وصاف‌الحضره می‌نویسد: ایلخان موقوفاتی بر آن تعیین فرمود و تولیت

شرعی آن را به مخدوم اعظم صاحبقران رشیدالحق والدین مفوض داشت. همچنین از سایر ولایات املاکی را به آن اختصاص داد چنانکه هر سال بیش از صد هزار تومان (یک میلیون دینار) زر عایدات آنها است و برای جمع آوری آن دیوانی خاص ترتیب داد و اداره آن را به «گور تیمور و ترمناز سپرد»^۱.

وصف عمارت گنبد غازانی در شهنامه شمس الدین کاشانی^۲.

کنون من به ارشاد خواجد رشید	یکی داستان گفت خواهم مفید
غزان خان خداوند عدل و کرم	که برداشت آئین بخل و ستم
یکی قبه در شام تبریز کرد	غزان سان نه کسری نه پرویز کرد
هزاران تمن زر بدان خرج شد	فلک را بر رفعتش ارج شد
چنان گنبدی در جهان کس نساخت	که از گنبد چرخ نتوان شناخت
به چشم ستاره ندید آسمان	بروی زمین بر اساسی چنان
در و چوب و تخته هزاران هزار	بیسته بدند اوستادان کار
که تکیه بر آن استواری کنند	چو از هر طرف خرده کاری کنند
درختان عادی در آن ژرف کار	به گردونه ها برده سیصد هزار
چو دارد بر آنسان بلندی اساس	توان کرد از آن چوب بندی قیاس
ز تخته بیسته دو صد نردبان	که تا بر سرش رفتن آسان توان
بد جرثقیل آلت گونه گون	همی برد بر سقف او رهنمون
چو زان پیش کان قبه گردد تمام	غزان خان روان شد به دارالسلام
به گنبد درون خانه ای ساختند	بسان بهشتش بپرداختند

۱- تاریخ و صاف ج ۳ ص ۳۸۲-۳۸۴ : تحریر تاریخ و صاف ص ۲۲۹-۲۳۱

۱- نسخه اصلی این منظومه که مأخوذ از شهنامه شمس الدین کاشانی است در موزه آثار

ترك و اسلام استامبول به شماره ۱۹۵۳ مضبوط است.

Armagan, Iran Shehinshahlivin 2500 Kurulush yildonumune, Istanbul, 1971.

بهر گونه شمعی برافروختند
 قنادیل زرین در آویخته
 مربع یکی مرقد از چوب ساج
 مرصع به در و مفرغ به زر
 در او فرش از ابریشم انداخته
 چو واقف شدی از مقامات او
 چو آنها که آن قبه می ساختند
 در آن موضع افتاد حالی شکفت
 یکی روز آن ساقه های درخت
 شکسته شدند از گرانی بار
 چنان آمد آن پرده ها بر زمین
 ز گرد سیه ، روز شب فام شد
 بلرزید یکسر حوالی شهر
 چو مزدور و خر بود دوسه هزار
 بسی گرجی و خرد در آن جایگاه
 یکی پیر ربانی آنجا رسید
 کد آرامگاه من این قبه است
 چو در کعبه گرجی ناپاک و خر
 شکفت اینک وقتی که آن چوب بست
 از آن مرقد شاه بی پاک ماند
 سر روضه آسیب چوبی نیافت
 شکسته شد آن چوبها یکسره
 بماند آنقدر چوب بندی پیا

شب و روز عنبر همی سوختند
 در و لعل و گوهر در او ریخته
 نهاده برای خداوند تاج
 ندیدست کس روضه زان خوبتر
 ز زربفت پرده پرداخته
 شگفتی نبوش از کرامات او
 ز کار عمارت پرداختند
 که آن از کرامات شاید گرفت
 که بر یکدگر بسته بودند سخت
 که بودند بیرون ز حد و شمار
 که افتاد در طاس گردون طنین
 به شام اندرون بام چون شام شد
 برآمد غریب از اهالی شهر
 همیشه درآمد شد و کار و بار
 از آسیب آن چوبها شد ناه
 بگوش دل از روضه آوا شنید
 که در پاکی و جاه چون کعبه است
 نهد پا سزد گر بر آید ز سر
 بدان سهمناکی بهم در شکست
 هم از خاک، عالی درش پاک ماند
 وز آن شور و آشوب کوبی نیافت
 مگر آنکه بد بر سر مقبره
 که در زیر آن روضه را بود جا

به مقدار آن جای آرام و خواب	نشده هیچ از آن تیر و تخته خراب
مجاور که در تربت شاه بود	از آن بیم و زحمت نی آگاه بود
به حکم خدا خانه معمور ماند	وز او رنج آن واقعه دور ماند
هر آنکس که در قبه آن حال دید	به صدق و کرامات شه بگروید
غزائر اکرامات از بنسان بسی است	که منشور بر خاطر هر کسی است
وفا بین که بعد از وفات غزان	چه خوش می سرایم صفات غزان
چو رنجور باز آمد از مرگ وی	به قزوین در آمد ز سرحد ری
به بالینش آمد سروش اجل	نیوشید گوشش خروش اجل
بدانست کش آفتاب حیات	فرو رفت خواهد بکوه ممات

(انتهی)

از منظومه شمس الدین کاشانی که آنرا در توصیف عمارت غازانی به اشاره خواجه رشیدالدین فضل الله سروده ، چنین برمی آید که :

غازان خان قبه ای در شام تبریز بنا کرد که در بلندی و رفعت نظیر نداشت . هزاران تومان خرج آن شد . هزاران هزار از چوب و تخته برای چوب بست آن بکار بردند . درختان را بریده و برای ساختن چوب بست به عرابه ها نهاده به آنجا حمل کردند . آن تخته ها را سرهم کرده و قریب دویست نردبان بسیار بلند ساخته تا معماران و بنایان بتوانند از آنها بالا رفته آن بنای رفیع را بسازند . افزار و آلات بنایی را که از جمله آنها الوار سنگین بود با جرثقیل حمل می کردند .

پیش از آنکه آن قبه تمام شود غازان خان بمرد و او را در سردابی در زیر آن گنبد ب خاک سپردند . در هر گوشه ای شمعی برافروخته و در آنجا شب و روز عود و عنبر می سوختند . قندیل های آن قبه از زو مرصع به در و گوهر بود .

صندوقی مربع از چوب ساج برای مرقد غازان خان ساختند . در آن هر قد فرشای ابریشمی گسترده و پرده های زربفت در آن اطاق آویختند

اندکی پس از مرگ غازان خان ناگهان شکستی در آن بنای رفیع روی داده
 قید فرو ریخت و چوب بستها از گرانی بار شکسته شد .
 از صدای آن یکسره حوالی شهر بلرزید و گرد و خاک همه جا را فراگرفت
 بسیاری از مزدوران گرجی و خران بار بردار کد به دوسه هزار تن میرسیدند ، زیر
 آن آوار و چوب بستها تباه و هلاک شدند . همه آن چوب بستها شکسته شد ، جز آن
 چوبهایی که بر سر مقبر بوده همچنان استوار و پای بر جا ماندند .
 مقبره بد قدرت خدا آباد و از آن حادثه دور ماند . مردمی که این وضع را
 مشاهده نمودند ، همه آن حال را بر کرامات غازان خان حمل کردند .
 غازان از این کرامات بسیار داشته که در خاطرهای مردم هنوز مانده است .
 با آنکه او مرده و اکنون قدرتی ندارد ، من صفات او را این شعر میسرایم .
 چون غازان را بیماری مرگ فرارسید از قزوین به سرحد ری آمد و در آن
 جا سروش اجل به بالین او شتافت و ندای حق را لبیک گفت .

خلاصه وقفنامه :

پس از اتمام این ابنیه ، غازان خان از املاک خالصه خود مقدار کثیری بر
 بقاع مزبور وقف نمود ، چنانکه تمامت قضاة و علما به صحت آن فتوی داده و امضاء
 کردند مقرر شد : «چندین نفر حافظ قرآن به تلاوت کلام الله مجید همواره اشتغال
 ورزند ، و از اوقاف مزبور آن جماعت را وظیفه دهند ، و در هر شب جمعه به نان حلوا
 مردم آن ناحیه را ضیافت کنند . دیگر آنکه هر جماعت که افضل و اکمل عصر باشند
 در بقاع مزبور نوبت گرفته و وظیفه گیرند ، و بی ضرورت شرعی غیبت نکنند . دیگر
 آنکه پس از فوت واقف هر يك از امرای مغول و اشراف تازیك (ایرانی) که بخواهد
 قبر او را زیارت کند ، خدام مقبره منوره آنکس را به کوشك عادلیه که نزدیک بقعه
 مذکوره است برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند .

دیگر آنکه در هر سال در روزی که واقف وفات یافته متولی آشی بزرگ ترتیب داده، علما و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکور و ارباب استحقاق را جمع گرداند تا ختم قرآن نمایند.

دیگر آنکه در شبهای جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا پخته به ساکنان آن دهند.

همچنین در دو عید فطر و اضحی و دیگر ایام و شبهای متبر که حلوا و اطعمه لذیذ ترتیب نموده بمجاوران و مسافران بخشش کنند. دیگر آنکه پنج نفر معلم و استاد تعیین فرموده که در مکتب نشسته پیوسته صد کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلم و متعلمان را از اوقاف واصل گردانند. و مقرر کرد هر کودک که قرآن را ختم کند چه مبلغ به معلم هدیه دهند، و فرمود که جهت مکتب خانه هر سال صد مجلد مصحف مجدد بخرند، و پنج ضعیفه (زن) را جهت غمخواری کودکان موجب دهند. دیگر آنکه هر سال دوهزار توپ پوستین از پوست گوسفند خریده بمستحقان رسانند. دیگر آنکه اطفالی را که بعضی از ضعیفا بر درها و بقاع و سر راهها می اندازند بردارند و دایه به اجرت گیرند، که تعهد حال ایشان نماید، و سایر مایحتاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد و تمیز بدهند.

دیگر آنکه هر غریبی در تبریز بمیرد و از او چیزی نماند تجهیز و تکفین و تدفین نمایند. دیگر آنکه در سال شش ماه که هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره ریزند تا طیور برچینند، و هیچکس آن مرغان را نگیرد. دیگر آنکه هر سال پانصد نفر بیوه زن عاجز را دوهزار من پنبه مخلوج (زده) دهند چنانچه حصه هر يك چهار من باشد.

دیگر آنکه متولی امینی در تبریز نصب کنند تا هر گاه غلامی یا کنیزی ظرفی را که جهت آب کشیدن برداشته بشکند و از مالک خود بترسد آن را عوض خریده بوی دهند. دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع را از سنگ پاک

کنند، و برانهار كوچك پل بندند تا فقيران بسهولة عبور توانند كرد.»
غازان هفت وقفنامه از این اوقاف نوشته به دستخط قضاة و علما مسجل ساخت و یکی را به متولی موقوفات سپرده، دیگری را به مکه معظمه ارسال داشت، وقف نامه سوم را در دارالقضاة تبریز نهاد، وقف نامه چهارم به نزد قاضی بغداد فرستاد، سد وقف نامه دیگر را نزد اشراف اطراف فرستاد تا نگاهدارند. و فرمود که در هر چندگاه قضاة بغداد و تبریز بروقفیت آن املاك وصحت شروط آن حکمی مجدد دهند.^۱

غازان جهت مقبره چندتن قاری حافظ قرآن و جهت دارالسیاده و خانقاه و حوض خانه و حمام چند خدمتگزار، و جهت کتابخانه چند کتابدار، و جهت مدارس و حکمتیه و رصدخانه استادان و مدرسان متعدد، و برای دارالشفای بیمارستان طبیبان و چشم پزشکان چندی معین کرد، و مقرر فرمود که وظیفه مستمر بگیرند و بر سر خدمت خود باشند. دروقف نامه شرط کرد که درخانقاه هرصبح و شام فقرا و مساکین را غذا دهند و ماهی دو نوبت صوفیان گرد یکدیگر فراهم آمده برقص و سماع مشغول شوند.^۲

ابن الفوطی در تلخیص مجمع الادب (کتاب الام و المیم ص ۳۵۰) گفته است که غازان خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی را متولی قبه خود درشمتبریز کرده بود.^۳

صاحب تاریخ و صاف در وصف این گنبد این شعر عربی را سروده است:
یا قبة باهت بك الملوان هرمان عند بلوغك الهرمان

- ۱- جامع التواریخ ج ۲ ص ۹۹۸-۱۰۰۴؛ چهل مقاله نخجوانی ص ۴۰-۴۱
- ۲- تاریخ حبیب السیر ج ۳ طبع کتابخانه خیام ص ۱۸۷ - ۱۸۹؛ تاریخ مغول ص ۳۰۵-۳۰۶
- ۳- تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران ص ۹۳

يا شام منها قد يغار عليكما	اعراف خلد في رياض جنان
ثانيك في الدنيا عديم مثلما	بانيك لم يوجد له من ثان
ابقيت سامية العماد محوطة	الاطراف والاكناف والبنيان
لازال بانيها على افق العلى	بالعز والتأييد و السلطان

كتيبه گنبد غازانی:

بنابتوار بخ کتیبه ای به انشاء یکی از دانشمندان عصر بزبان عربی درپیشانی گنبد غازان بر آجرهای کاشی باخطی عالی نقش شده بود که اینک در دست نیست ، خوشبختانه نسخه وسواد آنرا وصاف الحضرة در تاریخ خود آورده است و آن کتیبه این است:

الحمد لله القديم الذى بقائه دائم و وجوده واجب الكريم الذى نعمائه على العالمين فياض، وجوده صائب، الصانع الذى دلالات وجوده بدائع الاشياء و روائع الغرائب، وآيات وجوده صنایع الالاء و سوابغ الرغائب، القادر الذى رفع السماء مزينة بزينة الكواكب، ودحا الارض و وطدها بمراسى الاطواد الرواسى الرواسب، وزينها بانوار الانبياء المجتبى منهم محمد المصطفى المبعوث الى المشارق والمغرب صلى الله عليهم ذوى المكارم والمناقب، ماطلع طالع وغرب غارب، حمد النعمة جالب وفضله وكرمه جالب، ثم الحمد له ثانيا على ما ائد الدين واعز الاسلام و المسلمين بسايلنته من هو كافل لارزاق العباد وحافل درر الاموال لاحياء البلاد، وصارت عتبته العلية مقبلة بشفاء اعظم السلاطين و اوضحت شهب سطوته على سماء الملك رجوما للشياطين، واصبح تراب سدته المنيفة مسجدا للجباه وامسى لازال نعمته الهنيء مورد الافواه وهو القاآن المعظم والايلىخان الاعظم، مولا خواقين العالم، مالك رقاب الامم سلطان السلاطين، ظل الله فى الارضين، مطاع اهل الماء والطين محرز ممالك الدنيا مظهر كلمة الله العلياء المنصور من السماء، المطفر على الاعداء، كهف الثقلين لطف الله

فی الخافقین ، الناصر لدين الله ، القاهر لاعداء الله ، حافظ الارض بـ السيف و السنان شامل الخلق بالامن والامان ، باسط بساط العدل والاحسان ، معين الدولة القاهرة ، مغيث الملة الزاهرة ، نصره الدنيا والدين غازان محمود بن القاآن المعظم ، الايلخان الاعظم ارغون خان بن القاآن المعظم الايلخان الاعظم ابا قاخان ، حرس الله ظلال ايامه على القريب والبعيد ، وجعل النصر والظفر حافين بلوائه عن اليمين وعن الشمال قعيد ، ثم نحمده ثلثا على ما وفقه الله تعالى لبناء هذه الخيرات . وتأسيس هذه المبررات المتصلة المحيطة بهذه الروضة العليا الرفيعة البناء المنيعه ، الفناء الواسعة الارحاء كالقبة الخضراء ، حتى استصغر في جنبه الهرمان واستحقق لديه النسر والسرطان المجعول شرفاتها كقصور الافلاك منازل و ابراجا وعواطفها من انوار النيرين سراجا وهاجا ؛ اوجها يساوي السماك ، وقطرها يضاحي الافلاك ، بلهى روضة من رياض الجنان فيها مغفرة ورحمة ورضوان ، وقد اتفق الابتداء بابتنائها في اول شهر ...^۱

در اینجا سواد کتیبه گنبد غازانی تمام می شود و متأسفانه معلوم نیست که این بنای عظیم را غازان در چه ماهی آغاز کرده است زیرا سوادى که در تاریخ و صاف آمده ناقص است.

دونالد ویلبر می نویسد:

از قرار معلوم عملیات ساختمانی در شنب غازان بد سرعت پیشرفت می کرده است ، زیرا کمتر از یکسال بعد از آغاز ساختمان مقبره ، یکی از پسران غازان در گذشت ، بنا آنقدر پیش رفته بود که توانستند او را همانجا ب خاک بسپارند . گفته می شود که در حدود چهارده هزار کارگر که آرامنه و گرجی ها نیز در میان آنان بوده اند در ساختن آن کار کرده اند . عمارت مقبره مطابق نقشه دوازده طرفه بوده وزیر یا در کف زمین سردابی داشته است . در بالای قرنیسها دیوارهای

خارجی گنبد بزرگی ساخته شده و دور قرنیس هم سطح مقبره کتیبه‌ای بخط زرین نقش گردیده بود که ذکر آن در بالا گذشت.

شرحی که از بنای مزبور در کتابهای آن زمان چون تاریخ و صاف و غیره داده شده به آسانی قابل فهم و تعبیر نیست ولی خوشبختانه برای این امر میتوان از تصویری که در یکی از نسخ خطی معاصر ساختمان بنا وجود دارد استفاده کرد. این سند میناتوری است که از قرار معلوم پیش از سال ۱۳۱۸م در حومه رشیدیه در سمت مقابل شهر تبریز کشیده شده و دروازه تقوی در آن نشان داده شده است. این میناتور صحن حیاط وسیعی را نشان می‌دهد که دور آن را گذرگاه طاقدار گرفته است. در سه طرف صحن ابنیه مفصل دیده می‌شود و ساختمان سمت راست کتیبه‌ای به این مضمون دارد:

«سلطان محمود غازان خان خلدالله ملکه و خلافته» بر سمت چپ این کتیبه این عبارت دیده می‌شود: «لا اله الا الله محمد رسول الله». ساختمان عقب صحن بصورت برجی نشان داده شده که طرح آن مربع و گنبدی بالای آن است. بالای دیوار برج کتیبه‌ای است که متن آن درست خوانده نمی‌شود. دانشمند مرحوم فرانسوی سواژه J. Sauvaget متن اصلی را که در کتابخانه ملی فرانسه است، مورد دقت قرار داد و کتیبه مزبور را خوانده است. بنا باظهار وی این کتیبه يك حديث معروف است، و چنین استنباط می‌شود که در همه حواشی بجای کتیبه يك سلسله آیات و احادیث جای داشته است ولی معلوم نیست که نقاش عین متن کتیبه را در میناتور خود نقل کرده باشد.

جالب توجه این است که این دستگاه ساختمان در این میناتور با روایت ابن بطوطه مطابقت می‌کند.

وی می‌نویسد:

«در محلی بنام شام، که قبر غازان در آنجا است بر سر قبر او مدرسه و زاویه‌ای است که بمسافران در آنجا غذا داده میشد». شاید مدرسه و زاویه ساختمانهای سمت

چپ و راست مینیاتور باشد. بدون تردید ساختمان چهارمی در جلوی صحن وجود داشته ولی برای وضوح تصویر در مینیاتور نشان داده نشده است.

بقول شمس الدین ، و ابوالقاسم کاشانی که از مورخان معاصر غازان بودند اتمام عملیات ساختمانی و انجام تزیینات این بنا تا سال ۷۰۶ هجری ادامه داشت . در پنجشنبه دهم ربیع الآخر آن سال ناگهان چوب بست قبه غازانی سقوط کرد و پنجاه نفر از کارگران مسلمان و ارمنی و گرجی در این حادثه هلاک شدند^۱ و پرده‌های فاخر و قیمتی داخل بنا بر اثر سقوط خاک و آجر همه پاره شد.

آندره گدار عقیده دارد که مقبره مزبور بشکل برج بلندی بود که روی آن گنبدی عظیم ساخته بودند و بیشتر به برجهای مراغه شباهت داشت تا به مقبره سلطان سنجر یا به مقبره الجایتو در سلطانیه .

بر طبق تاریخ و صاف که شرح آن گذشت این بنای دوازده ضلعی دیواری داشته که ۳۲ آجر کلفتی آن بوده و هر آجرده من وزن داشته و ضخامت دیوار ۱۵ گز و بلندی بنای پایه گنبد ۱۳۰ گز، و قریس آن ۱۰ گز و ارتفاع عمودی گنبد ۴۰ گز و محیط گنبد ۵۳۰ گز بوده است .

در کتابهای فارسی کلمه « گز » معمولا ذرع یا ذراع ترجمه شده و گاهی گز و ذراع را مساوی هجده اینچ (۴۵٫۷) سانتیمتر دانسته‌اند و گاهی ۳۰ سانتیمتر . و صاف در شرح مقبره اولجایتو میگوید که قطر گنبد آن ۱۰۰ گز و هر ضلع مقبره ۶۰ گز طول دارد.

در حقیقت قطر گنبد مقبره اولجایتو ۲۴٫۴۰ متر است . باین تناسب گز در حدود ۲۵ سانتیمتر می‌شود . بنا بر این اگر فرض شود که هر گز ۲۵ سانتیمتر است و این اندازه فرضی به ابعاد مقبره غازان تطبیق شود ، بنایی بدست می‌دهد که دیوار آن ۳٫۷۵ متر ضخامت و بلندی آن تاپای گنبد ۳۲٫۵۰ متر و ارتفاع قریس خارجی

۲۵۰ متر، و ارتفاع عمودی گنبد ۱۰ متر، و قطر گنبد ۴۲ متر است. ساختمانی با این ابعاد دارای هماهنگی و تناسب نیست. ضخامت دیوار درست بنظر میرسد، ولی قطر گنبد خیلی زیاد و بلندی و عمودی گنبد بسیار کم است مگر آنکه این رقم مربوط به گنبد کم عمق داخلی باشد. در هر حال اگر ارقامی را که صاحب تاریخ و صاف داده حمل بر صحت کنیم، معلوم می شود که اندازه گز زیادتر از آنچه در اینجا بر آن قائل شدیم نیست.

درباره تزیینات بنا اطلاعات مفیدی در دست است. صاحب و صاف میگوید: که آن گنبد حاشیدای داشته که بروج دوازده گانه بر روی آن نقش گردیده بوده است. این تزیین را میتوان با نغولهای سنگی پل جزیره بن عمر در عراق مقایسه کرد که علایم بروج دوازده گانه روی آنها حجاری شده است. پروسه Preusser عکسهای خوبی از این پل که بر روی دجله در محلی در حدود ۱۵۰ کیلومتری شمال موصل قرار دارد چاپ کرده است. هر تسفلد معتقد است که بنای این پل به نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی تعلق دارد. و صاف از کتیبه مطالائی صحبت میکند که ممکن است در سطح قرنیس بنا را احاطه کرده بود و می نویسد که ۳۰۰ من لاجورد برای تزیینات بنا بکار برده شده است. در محل فعلی این بنا آجرهایی به ابعاد ۲۷ سانتیمتر مربع و کلفتی ۷ سانتیمتر در خاک افتاده بود، و همچنین قطعاتی با حروف کوفی پیدا شده و نیز تعداد زیادی آجر که پوشش لعابدار آبی دارند و شاید زمانی در سطح گنبد بکار میرفته اند پیدا شده است. قطعات سفالی فراوان شامل قطعات آبی و نیلی و کاشی سیاه است. این رنگها با ترکیبات مختلف در طرحهای تسمه ای و یا نقوش گنجانیده شده در ساختمان آجری، بکار میرفته است. کاشیهای لعابدار که بشکل کثیرالاضلاع و قطعات بادبادک مانند در آورده شده نیز یافت گردیده است. بنا بنوشته جامع التواریخ پنجره های سردر از سطح زمین بالاتر بوده است. بنا بر این کف اطاق مقبره می بایست از سطح زمین بلندتر بوده باشد.

اطاق مقبره بلندتر از سطح زمین مخصوص مقبره های برجی آسیای صغیر بوده که از سنگ تراش ساخته می شده است.^۱

گفتار ابن بطوطه : ابو عبد الله محمد بن عبد الله الطنجی معروف به ابن بطوطه (۷۰۳-۷۷۷) که در سال ۷۲۷ هجری به تبریز آمده و قبه غازانی را دیده در باره آن چنین می نویسد :

چون به تبریز رسیدیم در بیرون شهر در موضعی معروف به «شام» منزل کردیم، گورقازان (غازان) پادشاه عراق در آنجا است. بر سر قبر او مدرسه ای زیبا بنا کرده اند در آنجا زاویه ای است که آیندگان و روندگان غذایی از نان و گوشت و برنج که با روغن و حلوا پخته شده است می دهند. امیر (علاءالدین) مرا در آنجا فرود آورد. این زاویه و بنا در بین آبهای روان و فواره ها و درختان سبز و انبوه قرار دارد.^۲

گفتار حمد الله مستوفی : در زیر شهر به موضعی که شام می خوانند خارج با روی غازانی، غازان خان شهر چاه ای بر آورده است و جهت خوابگاه (یعنی آرامگاه) خود در آنجا عمارات عالی به کرده چنانکه مثل آن در تمامت ایران نیست.^۳

گفتار اولیا چلبی : اولیا چلبی که در ۱۰۵۰ هجری در زمان شاه صفی به ایران آمده در اوصاف مقبره محمود غازان چنین می نویسد : «این محل در عهد محمود غازان شاه، باغ ارم مثال بود، و چون از حیث کثرت باغات و خضر و ات شبیه به شام (سوریه) بود نامش را شام گذاشته اند. محمود غازان يك قلعه بسیار محکم در این

۱- دونالد ویلبر: معماری اسلامی در دوره ایلخانان (ترجمه دکتر فریار) ص ۱۹-۲۰

۱۳۵-۱۳۷

۲- رحلة ابن بطوطه طبع قاهره سال ۱۳۲۲ ج ۲ ص ۱۷۳

۳- نزهة القلوب، به تصحیح محمد دبیر سیاقی ص ۸۷

محل بنا کرده و این مقبره شبیه غلطه قلعه‌سی، (یعنی قلعه غلطه) در استانبول می‌باشد و قبه آن بر افلاک سرکشیده است.

اما هنگامی که دیدیم يك طرف این مقبره از زلزله خراب شده بود باتفاق خان به داخل گنبد رفته و قبر محمود غازان را زیارت کردیم و بروح آن مرحوم فاتحه خواندیم. در جوار این مقبره يك تکیه بسیار عالی بود که در آنجا متجاوز از دویست تن از دراویش و فقرا ساکن بودند. در خارج این مقبره از کله‌های قربانی يك قله عظیم درست شده بود. تمام اهل ایران به شاه محمود غازان اعتقاد کامل دارند و هر سال هزاران قربانی به این مقبره به عنوان نذر می‌فرستند. چاه (قنات) بزرگی در این محل هست که عمق آن ده ذرع است. در ماه تموز آبش مثل یخ است.^۱

حاج خلیفه کاتب چلبی که در سال ۱۰۴۵ هجری با لشکر عثمانی به تبریز آمده در کتاب معروف خود جهان نما در عظمت این قبه و آبادی اطراف آن چنین نوشته است:

عمارت موسوم به شام غازان مانند «قلعه غلطه» اسلامبول از میان باغ‌های باصفا و انبوه اشجار از مسافات بعیده نمایان بود کثرت باغ‌ها و اشجار بقدری بود که عساکر عثمانی برای گذراندن سپاه و مهمات، چندین روز متوالیا مشغول قطع اشجار آنجا شدند. لیکن عساکر از اعشار آن را نتوانستند قطع نمایند و سواد درختان مثل اول نمایان بود.^۲

گفتار سیاح ایتالیائی: يك سیاح ایتالیائی بنام جمیلی کاری^۳ که در

۱- سیاحتنامه اولیا چلبی، قسمت آذربایجان، ترجمه حاج حسین آقا نخجوانی، طبع

تبریز ص ۲۹

۲- چهل مقاله نخجوانی ص ۳۸

ژوئن ۱۶۹۴ به تبریز آمده در سیاحت نامه خود در باره شنب غازان چنین نوشته است :

«روزشنبه فردای آن روز به تبریز برای دیدن برج شام غازان روان شدیم . يك ایرانی ادعا می کرد که این بقیه برج بابل است ، یا درجای آن قرار گرفته ، برج عظیمی که به ارتفاع دویست قدم من و محورش چهل قدم بود از آجر نیمه بجا است . دیوارهای آن دوازده قدم است ، ولی بدبختانه بنایی به این زیبایی خراب شده و از دو طرف شروع بدریختن نموده است . صدویست پله بشکل حلزونی شخص را به اطاقی که در آن برج واقع شده هدایت می کند . بردیوارهای این بنا اعداد و حروفی نوشته شده که من نتوانستم بخوانم این حروف و نوشته ها بر روی کاشی نگاشته شده بود . در این بنا محجری قبری را احاطه کرده که بقول ایرانیان مقبره مؤسس این بنا است و نام او میر محمود است^۱ .»

گفتار تاورنیه : مسیو تاورنیه که در سال ۱۰۴۶ هـ عمارت شام غازان را دیده در سفر نامه خود چنین می نویسد: دريك لیو (چهار کیلومتر) در شمال غربی تبریز دريك مزرعه برج بزرگی از آجر ساخته شده که شانبازون (شام غازان) نام دارد. قطر محور آن پنجاه قدم میشود . اگر چه نیمه خراب است ، اما هنوز خیلی ارتفاع دارد . معلوم میشود که این برج متعلق به قصری بوده است و در اطراف آن هنوز دیوارهای بسیار بلند باقی است و چمنزار دور آن دلالت بر قدمت آن می نماید . بطور یقین کسی نمیداند که بانی آن که بوده است ولی چند کلمه عربی که در بالای سر در آن دیده میشود ثابت میکند که از بناهای مسلمانان است . در سال ۱۶۵۱ میلادی در تبریز زلزله بزرگی روی داد که بسیاری از خانه ها را زیر و رو کرد این برج هم از بالا تا پایین شکاف بزرگی برداشت و يك قسمت از آن فرو میریخت ، و بر اثر آن محوطه

داخلی برج پر شد.^۱

ژان شاردن که در سال ۱۶۷۳ در زمان شاه سلیمان صفوی تبریز را دیده می‌نویسد.

«از مقبره غازان امروز فقط يك مناره بلند ویران شده باقی است که «منار غازان خان» نامیده میشود.^۲

گفتار نادر میرزا: نادر میرزا در کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز می‌نویسد:

«این بنا تا زمان پادشاه اسلام پناه (شاه صفی) صفوی باقی بود و چون وی به سبب استواری سور شنب غازان احتمال میداد که وقتی ممکن است لشکر عثمانی آنجا را مأمن و پناهگاه خود سازند، حکم به انهدام آن فرمود. و اطراف حصار را میان لشکریان ایران تقسیم کرد تا به چهار روز بنیاد آن حصار استوار برافکنند که (جز) مسجد و مدرسه جایی نماند آن نیز بزلزله‌ها خراب شد. من بسال ۱۲۵۸ هـ بدیدن آن آثار شدم، بعضی از دیوارها و حجره‌ها مانده بود خاراکنان و سنگتراشان تبریز آجرها و سنگها را می‌کنند و سودها میبردند. از آجر و نیمه و چهاریکه و سنگ بردار از گوشه‌ها حمل می‌کردند آجرهای دیگری بود کوچکتر از سه چهارم يك ذرع بقطر پنج انگشت، بسختی همچون سنگ، چون می‌شکست چنان سخت بود که بلور شکسته شود. گچی که برای ملاط بین دو آجر بکار برده بودند باندازه يك درهم ضخامت داشت. چنان سخت بود که با صعوبت تمام از آجر جدا می‌شد، چون می‌شکست چون شکستن ظرف صدایی داشت. اکنون از آن بنا تلی برجای است. همه از شکسته‌های آجر و کاشی. اراضی شنب غازان ملکی گران بها است ارکان و همشهران شهر بدانجا باغهای نیکو و مزارع دلگشا دارند. قیمت آن اراضی گران

۱- کتاب تاودنیه طبع تهران سال ۱۳۳۱ قمری ص ۱۱۹-۱۲۰

۲- Chardin, P. 290

است، هر يك من بهر یسمان دو یست دینار، يك تومان قیمت دارد. حاصل آن در هر سال يك من گندم و يك من گاه بوزن يك هزار مثقال است. کانهایی که کنده بودند هر يك از آن شخصی بود و علامت داشت.

قسمتی را نشان دادند که این کان از آن کر بلائی زین العابدین است، از رئیس عملدها که مردی خوش محاوره و کانش نزدیک بنا و مقبره غازانی بود سؤال کردم که آیا در این مگاها از سکه سیاه و سفید و یا اشیاء فلزی یافت میشود؟ گفت از این قبیل نیافتدیم، ولی اغلب اوقات تیرهای کمان که دهویست عدد را يك دسته بسته بودند، نیم پوشیده پیدا کرده ایم، و سمتی را نشان داد که سه چهار سال قبل حفر میکردیم، طاقی زیر زمین مانند، بیرون آمد مملو از باروت بود، یکی از عملدها بی اجازه ما شبی باروت را آتش زد قوه انفجار باروت طاق را ده قدم دورتر از جای خود کنده و انداخته بود.

باز می نویسد: «پانزده سال قبل نیز حقیر به این مکان آمدم، دو ستون از سنگ سیاه که هر يك تقریباً يك ذرع تبریز قطر و دو ذرع طول داشت و بسیار سنگ سخت شفاف و براق بود بطور اسلیمی (طرحهای تزیینی مرکب از پیچ و خمهای متعدد) همه سنگ را حجاری و نقاری کرده بودند، در حفره وسطی نزدیک مقبره غازان خان در دو جنب در محکم و برقرار بود از وسط این دو ستون چندین ذرع نقب کنده بودند، حال از آن دو ستون و از نقب علامتی نمی باشد»

وضع کنونی شنب غازان: اکنون آن قبه و عمارات عالی بکلی ویران و با خاک یکسان شده، حتی يك وجب هم از بناهای آن پابرجا نیست و يك آجر بر روی زمین سالم نمانده است، و جز چند پشته آجر و کاشی شکسته از آن همه آثار چیزی باقی نیست.

نگارنده این اوراق که در اوایل فروردین ماه ۱۳۴۶ پس از چند سال به تبریز

رفتم چیزی از آن آثار جز توده‌ای آجر شکسته و چند قطعه سنگ بزرگ حجاری شده که بنظر میرسد پاسنگهای دورقه بوده و فعلا در گودالی افتاده است، ندیدم. خاک کهنه این آثار را کشاورزان باحفر گودالهایی برداشته و بجای کسود در زراعت بکار میبرند از این جهت احتمال نمیرود اگر هم از نظر باستانشناسی کاوشهایی در این محل شود چیزی از مقبره غازان خان بدست بیاید.

مسجدی هم در نزدیک این گودالها در قرون اخیر ساخته شده که مقداری از آجرهای کهنه ابنیه غازانی در جدار آن بکار رفته است.

تبریز در عصر اولجایتو و سلطان ابوسعید

پس از مرگ غازان خان سلطان محمد خداوند اولجایتو در روز دوشنبه پانزدهم ذی الحجه سال ۷۰۳ در شهر اوجان که در نزدیکی بستان آباد تبریز واقع بود بر تخت سلطنت جلوس کرد. وزارت خود را کما فی السابق به خواجه رشیدالدین فضل الله طبیب همدانی داد، خواجه سعدالدین محمد ساوجی را به مشارکت اودر امور دیوانی و وزارت گماشت. پس از ورود به تبریز تولیت اوقاف را به قتلغ قیا، و بهاءالدین یعقوب سپرده، و دوتن از فرستادگان سلطان مصر را که در سالهای آخر سلطنت غازان به ایران آمده و در آن شهر تحت نظر بودند آزادی بخشید و در خدمت خود نگاه داشت.

پس از آن سفرای تیمورقاآن (۶۹۴ - ۷۰۳) جانشین قوییلای قاآن والوس یعنی کسان اوگتای و جغتای را در تبریز پذیرفت. در نتیجه این ملاقات بین ایلخان ایران و امپراطور چین و جانشینان اوگتای و جغتای رشته دوستی و اتحاد استوار گردید. سپس از تبریز به مراغه رفت و رصدخانه آن شهر را بازدید کرده، خواجه اصیل الدین پسر خواجه نصیرالدین طوسی را به اداره و تصدی آن گماشت و پس از بازگشت به تبریز بدشت موقان رهسپار شد تا در فصل زمستان را در آن منطقه قشلاقی

بگذارند.^۱

شب آدینه هفتم ربیع الآخر سال ۷۰۴ در شهر تبریز صاعقه و زلزله مهیب واقع شد در سال ۷۰۴ عزالدین ... بن فخرالدین احمد بن عثمان مراغه‌ای کاتب که پدرش در عهد هلاکو معمار رصدخانه مراغه بود و بعد از وی پسرش عزالدین دبیری دیوان را داشت ، به اتهام خیانت به امر اولجایتو در ذیقعدۀ این سال کشته شد.^۲

بنای سلطانیه : در بهار سال ۷۰۴ هجری ، الجایتو در پنج فرسنگی زنجان وند فرسنگی ابهر در محلی که غازان خان در اواخر عمر اساس شهری نورایی افکنده بود بنای شهر سلطانیه را آغاز کرد و در سال ۷۱۳ هجری در مدت ده سال ساختمان آن را به اتمام رسانید و بجای تبریز آن را پایتخت ممالک ایلخانی ساخت. این شهر را به مغولی قنغر آلانگ (سلطانیه) می گفتند. ولی با وجود کوششی که سلطان در آبادی سلطانیه داشت شهر تبریز مقام و اهمیت خود را از دست نداد و در سال ۷۱۵ هجری سفیر از بکان قیچاق بجای راه کوتاه مغان - اردبیل و سلطانیه ، راه تبریز را پیش گرفت و از آنجا بخدمت الجایتو رسید^۳

در روز سه شنبه بیست و هشتم ربیع الاول سال ۷۰۹ «آشیل» خاتون غازان وفات یافت تابوت او را به تبریز آورده در گنبد عالی غازان دفن کردند^۴

در روز پنجشنبه دوم شعبان سال ۷۰۹ بلغان خاتون در کوشک بغداد وفات یافت و نعش او را با امیر ترماس (ترمتاز) به تبریز نقل کرده در گنبد عالی در کنار جفت او غازان خان دفن کردند . شعر :

۱- تاریخ الجایتو ص ۴۱ ؛ تاریخ و صاف ج ۴ ص ۴۷۷

۲- تاریخ منول ص ۳۰۸-۳۰۹ ؛ تاریخ و صاف ج ۴ ص ۴۷۷

۳- تاریخ اولجایتو ص ۸۹

۴- مجمع الآداب و معجم الالقباب ج ۱ ص ۴۰

سال غربت گذشته هفصد و نه روز پنجمیند غره شعبان
 سوی دارالسلام زدارسلام رفت خاتون بانوان بلغان^۱
 از الجایتویک سکه نقره ضرب آذر بایجان بدست آمده که وزن آن ۴ گرم بد
 قطر ۲٫۷ سانتیمتر، و روی سکه داخل مربع: السلطان الاعظم غیاث الدیناوالدین
 خدا بنده محمد خلدالله ملکه (گلشش پر مابین سطر اول و دوم)، حاشیه: سنة ست
 و سبعمائه (۷۰۶)، پشت سکه داخل گل پنج پر: لا اله الا الله - ضرب آذر بجان محمد
 رسول الله - صلی الله علیه، حاشیه از پایین: وسلم ابوبکر عمر عثمان علی^۲
 » در سنه سبع و سبعمائه ۷۰۷ میانه صدر جهان بخاری که مذهب ابوحنیفه
 داشت و در آن ولاعازم حج بود و خواجه عبدالملک شافعی که قاضی القضاة ممالک
 سلطان بود در باب مذهب مباحثه دست داد، تقبیح بل تکفیر یگدیگر کردند و کار
 بجائی رسید که مدتی شعائر اسلام از ظاهر مرتفع بود و در سنه ثمان و سبعمائه ۷۰۸
 (در بعضی متون خطی ۷۰۹) در قشلاق بغداد بسعی امیر ترمناز (طرمناز) مذهب اثنی
 عشریه اختیار کرده و در این باب احکام به جمیع ممالک اصدار یافت. آخر سلطان
 در شب عید فطر سنه ۷۱۶ فرمان یافت، سنش سی و شش سال بود و سیزده سال پادشاهی
 کرد.^۳

و در ابواب البر قلعه که جهت خوابگاه ساخته مدفون شد^۴
وفات قطب شیرازی در تبریز: در سال ۷۱۰ هجری شیخ محمود بن مسعود
 مصلح فارسی کازرونی ملقب به قطب الدین و معروف به قطب شیرازی که از اکابر علمای
 شافعی مذهب اوائل قرن هشتم هجری و از شاگردان بنام خواجه نصیر الدین طوسی

۱- تاریخ اولجایتو ص ۹۰ و ۸۹

۲- سکه های اسلامی دوره ایلخانی و گورکانی ص ۲۱

۳- روضات الجنان ج ۲ ص ۳۳۳

۴- تاریخ گزیده

و صدرالدین قونیوی بشمار میرفت و سپس به ملاقات مولانا جلال الدین رفت و به تبریز آمد و در نزد ایلخانان میزیست در هفتادوشش و بقولی در هشتادوشش سالگی در هفدهم رمضان سال ۷۱۰ در تبریز به علت ذات الجنب وفات یافت. او را در قبرستان چرنداب جنب قبر قاضی بیضاوی بخاک سپردند. یکی از فضلا در تاریخ وفات او گفته است:

روز یکشنبه قریب عصر سال ذا ویا
یا وزا بگذشته در تبریز از ماه صیام
روح پاک قطب دین محمود شیرازی، برفت
سوی فردوس برین با صد هزاران احتشام^۱
جمال الدین ترکه در این معنی گفته است:
قطب فلک وجود آن جان جهان
چون قطب فلک ز چشمها گشت نهان

در هفتصد و ده ز هجرت اندر تبریز
یکشنبه هفدهم ز ماه رمضان^۲
در روز یکشنبه بیست و چهارم صفر سال ۷۱۴ مولانا همایون الدین شاعر تبریزی،
در تبریز وفات یافت بوجهی ناپسندیده در گرمابه در حوض گرم رفته بود تا عرق کند،
بعد از یکساعت متعلقان او برابر سر آب مرده و غرقه شده یافتند و : اغرغوا
فادخلوا ناراً بر خوانند:

چارده سال و هفصد از هجرت از صفر بیست و پنج روز تمام

۱- ریحانة الادب ج ۴ ص ۳۰۹ ، مواد التواریخ ص ۱۶۹ و ۱۷۴ ، منتظم ناصری ج ۲
ص ۱۸ ، روضات الجنان و جنات الجنان ، ص ۳۲۴-۳۳۰ ، مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۸ ، تاریخ
المظفر ج ۲ ص ۲۷۸

۲- کاشانی : تاریخ اولجایتو ۱۱۸

در سحر که به خطه تبریز او فتاد این سخن به خاص و به عام
مقتدای جهان هماد الدین رفت و بی هیچ شک به دار سلام^۱
صاحب مجمل فصیحی می نویسد که هماد الدین تبریزی در بیست و پنجم صفر
۷۱۴ که صد و شانزده سال از عمر او گذشته بود در تبریز به حمام رفت اورا غشی آمد
و در گذشت. کربلائی در روضات الجنان می نویسد که مرقد او در حوالی مزار
حضرت بابا مزید بجانب شرق واقع است: در غزل در وصف تبریز گفته:
خانه امروز بهشت است که رضوان اینجاست
وقت پروردن جان است که جانان اینجاست
شکر از مصر به تبریز میارید اگر
بحديث لب شیرین شکرشان اینجاست^۲
در روز پنجشنبه چهارم رجب سال ۷۱۵، الجانیو به تبریز آمد در آن سال در
تبریز علت سرسام و ماشره و حناق بسیار بود. پادشاه دو روز به عمارت ربع
رشدی نزول کرد و از کنار شهر به شام غازان رفت و به کوشک پدرش ارغون نزول
فرمود، و در جنب گنبد غازانی دو روز اقامت کرد و درویشان و مستحقان را صدقات
و خیرات داد.^۳
در چهاردهم صفر سال ۷۱۵، نجیب الدوله حاکم نو بندگان وفات یافت. تابوت
اورا به تبریز آوردند و برسم مسلمانان بر او نماز کردند و ویرا در گورستان گجیل
دفن کردند.^۴

و نیز ابوالقاسم کاشانی می نویسد:

- ۱- تاریخ اولجایتو ص ۱۶۶
- ۲- روضات الجنان ج ۱ ص ۱۰۵، دانشمندان آذربایجان ص ۳۹
- ۳- تاریخ اولجایتو ص ۱۷۸
- ۴- تاریخ اولجایتو ص ۱۹۸

از وقایع سال ۷۱۵ خروج شخصی بود در تبریز که میگفت من یحیی پسر صاحب دیوان هستم که از سی و دو سال باز او را در میدان تبریز شهید کرده بودند، و دعوی کرده که مرا از زندان بگریزانیدند و به جای من شخص مجهولی را به قتل آوردند، و من گریخته پانزده سال به مازندران بودم و گوش کر مادر زاد مرا آنجا طبیبی ممالجه کرد، شنوا شد، پانزده سال دیگر در میان عرب ساکن بودم. با آنکه یحیی به جوانی از عربیت و صرف و نحو بهره تمام داشت، به مجرد آنکه به کردستان گذشته بود زبان و لهجه کردی فرا گرفته زبان عربی فراموش کرد. و همچنین خطی خوب می نوشت و شعر می گفت، اکنون از همه عاری و خالی بود و معلم را «مالم» می گفت.

بعضی نوخاستگان و زنان سخن او را باور کردند. ولی از این نکته غافل بودند که او در آن زمان جوان بود و بلند گردن، اینک او مردی کوتاه گردن بود. زیرا در تبریز هر دعوی محال که بکنند همه باور دارند بی ثبوت و حجتی و صحت بیستی^۳.

خواجه علیشاه

در سال ۷۱۱ هجری خواجه تاج‌الدین علیشاه جیلانی به بنای مسجد عظیمی در خارج کوی مهاده مبین تبریز پرداخت، که امروز بنام وی بهارک علیشاه معروف است. در همین سال خواجه سعدالدین محمد ساوجی که به مشارکت خواجه رشیدالدین فضل‌الله به وزارت می پرداخت به وسوسه و توطئه تاج‌الدین علیشاه مزبور به فرمان الجانیو در قریه محول در یک فرسنگی بغداد به قتل رسید، و سلطان بجای او به اشاره خواجه رشیدالدین، تاج‌الدین علیشاه را به مقام وزیر مقتول برگزید. تاج‌الدین علیشاه بن ابی بکر جیلانی تبریزی در آغاز دلال جواهر و احجار کریمه بود و فضل و سوادى نداشت ولى مردى قابل و زرنگ و کارآمد بود، و در ضمن معاملات تجارتی خود با غایب اعیان و امیران رفت و آمد و آشنایی پیدا کرد و بوسیله ایشان خود را در پیش سلطان مقرب ساخت.

نفوذ تاج‌الدین علیشاه در دربار باعث وحشت خواجه سعدالدین شد. برای اینکه او را از حضور ایلخان دور کرده باشد، و براى روانه بغداد کرد تا کارخانه‌های نساجی آن شهر را اداره نماید.

علیشاه به بغداد رفت و بزودی امور کارخانجات آنجا را بخوبی مرتب نمود، و پارچه‌های نفیس گرانبهایى بافت که پیش از او سابقه نداشت.

چون او لجایتو به بغداد آمد، مقداری هدایا و تحفهی که خود در این کارخانه‌ها فراهم ساخته بود به سلطان تقدیم داشت که موجب اعجاب وی شد. و هر روز بر قدر او بیفزود. هنگامی که اردو به سلطانیه رسید، علیشاه در آن شهر بخرج خود بناهای

زیباساخت و بازاری بنا کرد که تا آن وقت نظیر آن در سلطانیه دیده نشده بود اولجایتو او را بیشتر مورد نوازش و توجه قرار داد. خواجه سعدالدین که از روی حسد نمیتوانست ترقیات علی‌شاه را به بیند به تحقیر او پرداخت و از بر خاستن جلوی او امتناع میکرد. برخلاف او خواجه رشیدالدین، تاج‌الدین علی‌شاه را احترام می‌نمود و همین امر موجب کدورت بین دو وزیر شد، تا آنجا که خواجه سعدالدین در صدد آزار خواجه رشیدالدین برآمد و در مجلس ضیافتی که علی‌شاه از سلطان و وزیران کرده بود، خواجه سعدالدین در حال مستی بارشیدالدین بدرستی رفتار کرد. خواجه رشیدالدین در جواب سکوت کرد و سلطان از این معنی بیشتر بر سعدالدین آشفته شد. خواجه رشیدالدین نیز در خفاء در صدد انتقام برآمد و او را در پیشگاه ایلخان متهم به خیانت در اموال و مالیات دیوانی کرد. الجایتو امر به محاکمه او داد و چون جرم وی ثابت گشت بامر ایلخان بقتل رسید. و خواجه تاج‌الدین علی‌شاه جیلانی بجای وی برمسند وزارت نشست و در آن امر با خواجه رشیدالدین شریک گشت.^۱

کر بلائی در روضات الجنان می‌نویسد که حضرت شیخ رکن‌الدوله علاءالدین سمنانی را نسبت به مشارالیه التفتائی بوده و قطعه‌ای در نصیحت وی گوید:

نظام‌الملک تاج‌الدین علی‌شاه	نه‌ای بیرون ز خاطر گاه و بیگاه
وزارت وزیر باشد باش از آن دور	که تا باشی ز نزدیکان درگاه
زمن بنیوش پند آصف صفا، تا	که باشد کار تو بروفق دلخواه
رعیت را و لشکر را نکو دار	که تا آسوده باشد خاطر شاه
شب و روز تو باشد عید نوروز	جوانتر بخت تو هر سال و هر ماه
اگر این پند را دستور سازی	تمتع با شدت از عمر و از جاه

هم در ایام سلطنت پادشاه مذکور (ابوسعید) در سنه ۷۲۳ به مرض طبیعی در

اوجان بی‌جان گشت وی را از آنجا به تبریز آوردند و در مقبره‌ای که بنا کرده بود دفن کردند.

باز می‌نویسد که: «مرفد و مزار آن وزیر آن در محله مهادهمین، در عقب طاق مسجدی که بنا کرده وی است مقبره‌ای است که هم‌خود بنا کرده، آنجا مدفون است.

صاحب خیرات و مبرات بوده، از بنای عالی‌عمارت مسجد وی همتش را قیاس می‌توان نمود، در ربع مسکون بر فعت طاق مسجد وی طاقی واقع نشده، از طاق کسری که در مدائن است ارفع است^۱.

مثل آن طاقی نباشد در همه روی زمین

طاق خواهد بود آخر در جهان طاق چنین

سال وفات او در تاریخ‌گزیده و حبیب‌السیر و دیگر مآخذ ۷۲۴ آمده است نه ۷۲۳ هجری. به سعایت او خواجه رشیدالدین به فرمان سلطان ابوسعید کشته شد تاج‌الدین علیشاه پس از توطئه در قتل حریف مقتدر خود خواجه رشیدالدین فضل‌الله از شادی در پوست نمی‌گنجید بشکرانه این موفقیت هدیه‌ها بخشید و و خیرات بسیار و از آن جمله در سال ۷۱۷ دو حلقه طلا که هر کدام هزار مثقال وزن داشت به حرم کعبه فرستاد. ولی روزگار وزارت او نپایید و در سال ۷۲۴ بیمار گشت، در ایام ناخوشی او ابوسعید شخصاً به عیادت او می‌آمد تا آنکه وی در جمادی‌الآخر سال ۷۲۴ جان سپرد، جسدش را با احترام از شهر اوجان به تبریز آورده در مسجد بخاک سپردند^۲.

فصیح‌احمد خوافی می‌نویسد که تاج‌الدین علیشاه را در محله میدان کهن تبریز در محراب مسجد جامعی که خود بنا کرده بود دفن کردند^۳.

حافظ ابرو در ذیل جامع‌التواریخ می‌نویسد: «خواجه تاج‌الدین علیشاه در

۲- تاریخ مغول ص ۳۲۹

۱- روضات الجنان ج ۱ ص ۲۹۶

۳- مجمل فصیحی ج ۳ ص ۳۶

اوایل شهور سنه ۷۲۴ بر حمت ایزدی پیوست و در عهد دولت مغول که در ایران زمین سلطنت کرده اند از ابتدا تا به آن روز هیچ کس که منصب وزارت یافته است جز او بدمرگ خود نمرده بود و آن حال در او جان واقع شد، او را به تبریز بردند و در پهلوی مسجد جامعی که ساخته است دفن کردند. فرزندان و نزدیکان او را پادشاه تربیت و نوازش کرد و فرمود که وزارت بفرزند او دهند. دو برادر بایکدیگر به جهت منصب منازع گشتند و اصحاب دیوان دو فرقه شدند و بایکدیگر تلاش نمودند تا مناجات ایشان منجر شد که هر دو را بگرفتند و بیم کشتن بود. هر چه به دتهای مدید پدر و قوم ایشان اندوخته بودند، مجموع بدادند و از منصب معزول گشتند.^۱

مسجد علیشاه

ساختمان مسجد او از سال ۷۱۱ هـ تا سال مرگ او یعنی ۷۲۴ در مدت سیزده سال طول کشید و بالاخره نیز تمام نشد.

بنا بنوشته کتاب «نساء الاسحار» «خواجه علیشاه در مدینه السلام تبریز مدرسه ای مینو نمای رفیع بنای بنا فرمود، و در بیابانها و طرق نیز رباطات و خانات (کاروانسراها) ساخت و به انشای مسجدی عالی طاق، رفیع رواق که در اقطار و آفاق اگر تمام شدی طاق نمودی اشارات راند.^۲»

بنابر این عبارت هنوز بنای مسجد به آخر نرسیده بود که خواجه تاج الدین علیشاه را اجل فرا رسید و این بنا ناتمام کرده بماند. نادر میرزا نیز از علائم و آثاری که در موقع حفر در اراضی آن ظاهر شده به ناامامی آن مسجد استدلال می کند.

از مقبره تاج الدین علیشاه در پشت طاق مسجد او اثری بجای نیست.

۱- ذیل جامع التواریخ رشیدی ص ۱۱۷-۱۱۸

۲- نساء الاسحار، طبع دانشگاه تهران ص ۱۱۷

محمود بن محمد بن آفرانی در کتاب مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار که در ۷۲۳ هجری تألیف شده می نویسد : « تاج الدین علیشاه وزیر ی صاحب خیر بود، و مسجد جامعی در تبریز اساس نهاده است که غیر از مسجد جامع دمشق مثل آن در جهان نیست، در هیچ اقلیمی نشان نمی دهند و نظیر ندارد.^۱ »

ابن بطوطه که در ۷۲۷ هـ در زمان پادشاهی سلطان ابوسعید بهادر خان به تبریز آمده در کتاب رحله خود در وصف این مسجد می نویسد : « پس از آن به مسجد جامعی رسیدیم که آنرا وزیر علیشاه معروف به جیلانی بنا کرده است. در بیرون مسجد در دست راست روی به قبله مدرسه ای، در طرف چپ زاویه ای که صحن آن از مرمر فرش شده و دیوارهای آن کاشی کاری بود وجود داشت این کاشیها صاف و لغزنده بودند. از میان آن مسجد نهر آب جاری بود، و انواع درختان (از قبیل) انگور و درخت یاسمین در آن رسته بود. رسم و عادت ایشان آن بود که هر روز سوره «یس» و «الفتح» و «عم» را پس از نماز عصر در آن مسجد میخواندند و اهل شهر در صحن مسجد برای استماع آن گرد می آمدند.^۲ »

حمدالله مستوفی در وصف این مسجد می نویسد : « وزیر خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی در تبریز در خارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش دویست و پنجاه گز در دویست گز و در او صفه ای بزرگ، از ایوان کسری به مد این بزرگتر. اما چون در عمارتش تعجیل کردند فرمود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات بتقدیم رسانیده و سنگ مرمر بی قیاس در او بکار برده و شرح آن را زمان بسیار باید.^۳ »

کاتب چلبی معروف به حاج خلیفه که در تاریخ ۱۰۴۵ هجری به تبریز آمده

۱- مسامرة الاخبار ص ۳۱۴

۲- رحله ابن بطوطه طبع مصر ۱۳۲۲ ج ۲ ص ۱۷۴

۳- نزهة القلوب تصحیح محمد دبیرسیاقی ص ۸۷

در کتاب جهان نمای خود می نویسد: وزیر خواجه تاج الدین علیشه در طرف جنوب غربی شهر تبریز در محله نیارمیان مسجد جامع عظیمی بپا کرده که بزرگتر از ایوان کسری است. صفه ای دارد و حمد الله مستوفی در نزّهة القلوب شرح این جامع را مفصلاً نوشته، لیکن حالا بهمان اوصاف مذکوره نیست.

در سنه ۱۰۴۵ هجری با مرحوم سلطان مراد خان (رابع) سه روز متوالی در آن جا بودیم در حالی که آن جا را خراب میکردند برای العین دیدیم. باروها و حصارهای بنا بکلی خراب و اثری از آنها باقی نیست، تنها يك قسمت از بقیه بنای خراب شده که عبارت از يك طاق عالی مسجد جامع و صفه آن باقی مانده است.^۱»

شاردن در سیاحتنامه خود در باره این مسجد می نویسد: «تعداد مساجد تبریز دویست و پنجاه است. مسجد علیشه تقریباً تمام مخروبه و منهدم شده است. قسمتهای پایین را که بگذارند نماز مردم اختصاص دارد و مناره آنرا که بسیار بلند است، مرمت کرده اند. هنگام ورود از ایروان نخستین اثری که از تبریز مشاهده می شود همین مناره است چهارصد سال میشود که این مسجد را خواجه علیشه بنا کرده است.^۲»

مادام دیولافوآ در سفرنامه خود از این بنا تعبیر به ارك کرده می نویسد: «در ضمن گردش در شهر در ۱۷ آوریل ۱۸۸۱ به عمارت ارك قدیمی برخوردیم این بنای با عظمت که بیست و پنج متر ارتفاع دارد و قبل از ورود به شهر هم از فاصله زیاد نظر مسافران را جلب میکند، در مرکز میدان وسیعی قرار گرفته و از دیواری بشکل کثیرالاضلاع محصور گردیده و دارای برجهای مرتفعی است و اطراف آن هم خندق

۱- چهل مقاله نخجوانی ص ۲۸

۲- سیاحتنامه شاردن ترجمه محمد عباسی ج ۳ ص ۴۰۴

عریض و عمیقی بوده که اکنون يك قسمت آن پر شده است . دیوار آن بامهارت خاصی ساخته شده بقسمی که اگر بطور مایل بر آن نگاه کنید درزهای قائم آجرها بشکل خطوط متوازی بنظر می آید که تمام متساوی البعد و در هر جا فاصله مابین آنها یکسان است . در اطراف این بنای نیمه خراب ابنیه نظامی برپا شده که مخصوص سربازان ساخلوی تبریز است . و يك کارخانه توپ ریزی هم هست که اکنون متروک شده و بدون استفاده مانده است . پله کان خرابی منتهی به بام می گردد و در بالای بام منزلگاه کوچکی است برای دیده بانها که اتصالا بنوبه در آنجا باید باشند و حریق و یاسایر حوادث ممکنه را اطلاع دهند^۱ .

نادر میرزا در تاریخ دارالسلطنه تبریز در صفت این مسجد نوشته است :

«اکنون آنجا را ارك نامند انبار اسلحه دولت و غلات است» . این مسجد را علیشاه وزیر که جیلانی لقب داشت بنیاد نهاده .

حشری (در مزارات) نوشته که : او دلاکی به گرمابه مهادمهین بود روزی دده علی از مشایخ کبار بدان گرمابه شد، علیشاه موی سر او بستر د و مزد نستد گفت
براه خدا کردم» شیخ فرمود ترا خداوند بزرگ کند و از آن دعا بود که دستور بزرگ شد وزیر غازان که با خواجه رشید بدین کار مشارکت داشت .

این مسجد را به فرمان پادشاه عمارت کرد و با تمام آن تعجیل کرد و چون گنبد آن مسجد عمارت کردند بنیان که تازه بود و هنوز سخت نشده فرو نشست و طاق بشکست این بنا عبارت بوده از چهار دیوار و در انتهای مسجد این بنا را ساخته اند . طول این مسجد از در اول تا طاق یکصد و هشتاد و پنج قدم است و خود طاق را مربع طوری با گچ و آجر بالا برده اند که طول هر ضلع از اضلاع چهارگانه نود قدم است . جلوه دهنه این طاق محرابی سی و هشت قدم است و ارتفاع این طاق از سطح محراب تا قله طاق بیست

و چهار ذرع تبریزی است و شصت و نه پله که ارتفاع هر پله قریب نیم ذرع است تا کله طاق .

در کله طاق بقدر يك ذرع و نیم بطور غلام گردش ساخته شده است، و دور این غلام گردش نود و هفت قدم است . در انتهای این غلام گردش روبه مغرب بالاخانه ساخته شده است، در طول شش ذرع چیزی کم که مؤیدالدوله مرحوم تعمیر کاری و ارسی بکار گذارده است . دیوار اصلی اطراف مسجد بکلی خراب و نابود شده است این دیوار حالیه که از گچ و آجر ساخته شده تازه ساز است، بقدر ده پانزده ذرع از دیوار قدیم این بنا طرف دست راست در اولی مسجد باقی مانده و پشت آن خانه ساخته اند . يك طرف دیوار خانه را همین دیوار خراب شده باقی مانده قرار داده اند . باقی نمایان است تقریباً هشت نه ذرع ارتفاع و چهار ذرع عرض دارد . دور این دیوار را با آجرهای تراش و کاشی های الوان بسیار ممتاز کاشی کاری نموده اند . همه اطراف این بنا در اصل همینطور دو روبه کاشی بری بوده است . از این باقی مانده دیوار معلوم است که چه صنعت سازی در کلیه این دیوار بکار رفته بوده است . خاک و اغلب آجرهای این دیوار مانند آرد نخود زرد رنگ است . و به قسمتی محکم این دیوار را ساخته اند که حال بقدر بادامی اگر شخص از این آجرها با گل و گچی که باو کار نموده اند بخواهد بکند کمال اشکال را دارد . بنای خود طاق در محکمی مافوق ندارد و هیچ جای این طاق کاشی بکار نبرده اند . پاره جاهای این طاق را بطور محراب ساخته و با گچ سفید کاری نموده اند که الآن هم گچ کاری دیوار باقی است .

سپس نادر میرزا می نویسد : که وزیر علیشاه در انمام این بنا عجله کرد و آن سقف عظیم که چون گنبد برافراشته بودند منهدم شد و این مسجد با تمام نرسید . نوشته اند که سنگ رخام بسیاری به این بنا بکار برده بودند، بظاهر هیچ اثری نباشد ، سال یک هزار و دویست و نود و هشت انباری در یکسوی این بنا می ساختند که غلات

حکومت را آنجا نهند، ستونی از رخام در عمق چهار ذرع تبریز خاک بود بیرون کشیدند، ستونی است بی‌عیب دراصل يك ذرع و نیم تبریز و بار تفاع سد ذرع و نیم سخت موزون و بقانون هندسی حجاری کرده، هنوز تمام نشده و سیقل نزده بودند از این توانیم دانست که همه این رخامها بریز خاک اندرست.^۱

محمد رضا بن محمد صادق الحسینی الطباطبائی التبریزی مؤلف کتاب تاریخ اولاد الاطهار نوشته: «کتیبه‌هایی نیز در اطراف این مسجد قرارداد بودند که تمام کلام الله مجید را در آن کتیبه‌ها بخط خوبی نوشته بودند و بعضی از آن کتیبه‌ها که بخط ثلث و نسخ نوشته‌اند الحال نیز موجود است. خصوصاً در برج قریب بدر ارك شاهی.^۲»

منارهای بلند آن بر اثر زلزله فرو ریخته و اکنون جز سه دیوار عظیم و يك محراب چیزی بجا نیست ظاهراً به جهت بلندی و ارتفاع بسیار از روزگار صفویه از این مسجد استفاده دیده‌بانی نظامی و قلعه‌گی می کردند چنانکه در افواه مردم شهرت آن به ارگ بیش از مسجد است و هم اکنون نیز قبر سر باز گمنام در آنجا واقع است ارتفاع این مسجد از سطح کف محراب تا انتهای طاق قریب ۲۶ متر است و تا بالای طاق شصت و نه پله می‌خورد. در بالای طاق بقدر يك متر و هفتاد سانت غلام‌گردشی ساخته شده است که دور آن نود و هفت قدم می‌باشد. این بنا تحت شماره ۱۷۰ جزء آثار ملی به ثبت رسیده است

دو نالد و یلبر در باره این مسجد می‌نویسد:

«تا چندی پیش از این ساختمان به عنوان قلعه‌ای مستحکم استفاده می‌شده گلوله‌های توپ که در قرن هجدهم به آن انداخته شده فقط آسیب مختصری به دیوارهای

۱- تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۱۰۵-۱۰۷

۲- تاریخ اولاد الاطهار ص ۱۳۷

عظیم آن وارد آورده است. از این جهت اهالی آن را ارك علیشاه نامند، در صورتی که نام صحیح آن: مسجد علیشاه است. غیر از حمدالله مستوفی وابن بطوطه، بدرالدین الحسینی (در گذشته بسال ۸۵۵هـ) که یکی از همراهان سفیر قاهره به دربار ابوسعید بهادر بوده، در کتاب مفصل معروف خود عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان، توصیفی از این مسجد کرده و تیزنهاوزن Tiesenhausen خلاصه‌ای از آن انتشار داده است. در نقشه‌ای که در این کتاب چاپ شده، سعی گردیده که طرح اصلی بنا و ساختمانهای مجاور آن نشان داده شود. البته باید در نظر داشت که در این نقشه دو ناحیه‌ها شور زده بر اساس مطالب ادبی کشیده شده است. در ناحیه هاشور زده عبارتند از «بقایای موجود بنای اصلی» و «بقایای موجود تجدید ساختمان اولیه».

اکنون این دستگاه ساختمانی را می‌توان به دقت مورد بررسی قرار داد: اول خود ایوان عظیم است که ۱۵متر عرض آنست و دیوارهای کنار آن ۴۰متر ضخامت و ۶۵متر عمق فرضی و ارتفاع احتمالی آنها تا خط آغاز طاق ۲۵ متر بوده است. ناحیه‌ای که در نقشه دو بار قلم زده شده بدون شك قسمتی از ساختمان اصلی ایوان بوده است دهنه‌های دو طرف محراب، سردر نبوده بلکه پنجره‌هایی بوده است که برای دخول نور به بنا ساخته شده و آستانه آنها از سطح زمین در خارج چندین متر ارتفاع داشته است. بررسی دقیق محراب نشان میدهد که در ساختمان آن مهارت زیاری بکار رفته و ضمن پیشرفت کار، تغییرات عمده‌ای در نقشه‌ای داده شده بوده است. از جمله روکش نهائی چند آجر روی کالبد ساختمانی می‌باشد. در بالای رأس محراب سه طاق برجسته داخل دیوار ساخته شده، هر سه و پیش آمد گیهای دیوار بوسیله تیر چوبی نگه‌داشته میشده و قطع طول روکش در دو طرف محراب مساوی و یکسان نیست. ناحیه قلم زده شده در دیوارهای جناحی راست و چپ با سطح تمام شده جرز سردر پایان می‌یابد. خطوط آغاز قسمت علیای بنای نشان می‌دهد که دهنه‌های طاقدار بسیار بلند در این نقاط ساخته شده بوده است. ناحیه‌ای که يك رج قلم

زندگی دارد و درست راست ایوان است، کوششی است برای پر کردن شکل نقشه اصلی ایوان. ناحیه قلم زده شده قسمت چپ ایوان ظاهراً در تاریخ بعدتری ساخته شده باشد زیرا مجاور و متصل به جرزهای سردر ساخته شده است. کناره دهنه‌های صفحه شرقی یعنی چپ این دیوار تزئیناتی دارد که مخصوص گچکاری قرن چهاردهم میلادی است. ایوان این بنا در اصل دارای سقف بشکل طاق استوانه‌ای متقاطع بوده است. حمدالله مستوفی گواهی می‌دهد که بنا کمی بعد از اتمام ساختمان فرو ریخته است. احتمال اینکه مقصود اوسقوط طاق بوده، با قرائت نوشته دقیق يك بازارگان ایتالیائی که در سال ۱۵۱۴ بنای مزبور را دیده تأیید می‌شود. وی می‌نویسد: «مسجدی بسیار بزرگ است، ولی وسط آن هرگز پوشیده نشده است. در سمتی که مسلمانان به نماز می‌ایستند محلی است که طاق بزرگی دارد و بلندی آن بقدری است که تیر به آن نمی‌رسد، ولی ساختمان آن تمام نشده است.»

در تصویری که شاردن کشیده، جزئیات این بنا بقدری خوب نشان داده شده که می‌توان بخوبی دید که در آن زمان کلیه دیوار غقب، که طاق در مقابل آن ساخته شده بود و همچنین قسمتی از خود طاق متقاطع سر جای خود وجود داشته است. بدین ترتیب احتمال می‌رود که کمی بعد از آنکه طاق ساخته شده، قسمتی از آن ولی نه همه آن سقوط کرده است، دیوارهای کناری و طاقهای یکی از سردرها کناری بر اثر سقوط طاق و یاسستی بنا آسیب دید. تعمیراتی که در آن زمان بعمل آمد، شامل تجدید بنای سمت چپ و پر کردن دهنه سردر می‌باشد. کناره‌های دهنه سمت شرقی این دیوار ارتباط نزدیکی با ساختمان شبستان واقع در همان ناحیه داشت. آثار خطوط اتصال طاق با گنبد باقی مانده، و نقوشهای گچی تزئین شده در دهنه جدید ایوان قرار داشت. این دهنه بعداً مسدود گردید ولی در نقشه جای آن با خطوط نقطه‌دار معین شده است. بنا به شهادت بدرالدین العینی طاق نوك تیز محراب بوسیله دو ستون مسی اندلسی نگاه داشته می‌شد و قباب محراب با طلا و نقره تزئین و نقاشی

شده بوده است. احتمال می‌رود که آنچه او دیده است محراب سفالین بوده که جلای فلزی داشته است.

بر سطوح دیوارهای آجری داخلی سوراخ‌های چوب بست در فواصل منظم دیده می‌شود. سوراخ‌های دیگر بر سطح دیوار وجود دارد ولی تعداد آنها باندازه‌ای نیست که بتوان آنها را نقاط اتصال سفال یا پوشش دیگری محسوب داشت. ایوان تا بالای کف اصلی از خاک خرابه پر شده، بطوریکه از ازاره چیزی دیده نمی‌شود، ولی احتمال می‌رود که ازاره اطاق از سنگ تراش یا مرمر بوده است. ممکن است که سطوح دیوارهای داخلی با گچ سفیدکاری شده بوده ولی احتمال قویتر آنست که روی آنها پارچه بافته آویزان می‌کرده‌اند. بدرالدین العینی می‌نویسد: چراغ‌هایی که با طلا و نقره تزیین شده بود و از زنجیر مسی آویزان بودند داخل اطاق را روشن می‌کرد و هر پنجره مشبك بیست قطعه مدور شیشه مزین به طلا و نقره داشته است.

بازرگان ایتالیائی صحن مسجد را به این ترتیب شرح می‌دهد:

« در اطراف آن با سنگ‌های عالی طاق‌هایی ساخته شده که ستون‌های مرمر آنها را نگاهداشته است این ستونها بقدری عالی و شفاف است که به بلور شباهت دارند و ضخامت و ارتفاع همه آنها یکسان است و بلندی آنها در حدود پنج یانش قدم است. در کنار در اصلی مسجد جویی زیر طاق‌های سنگی جریان دارد. در وسط بنا حوض بزرگی است که یکصد قدم طول و به همین اندازه عرض آنست و در وسطش پا عمق دارد و در میان آن حوض سکویی است که تازه ساخته شده است. »

اما بدرالدین عینی طول و عرض حوض مربع مزبور را ۱۵۰ ذراع نوشته و می‌نویسد: که آن از مرمر پوشید شده بود و سکویی در وسط آن قرار داشت که در

زندگی دارد و درست راست ایوان است، کوششی است برای پر کردن شکل نقشه اصلی ایوان. ناحیه قلم زده شده قسمت چپ ایوان ظاهراً در تاریخ بعدتری ساخته شده باشد زیرا مجاور و متصل به جرزهای سردر ساخته شده است. کناره دهنه‌های صفحه شرقی یعنی چپ این دیوار تزئیناتی دارد که مخصوص گچکاری قرن چهاردهم میلادی است. ایوان این بنا در اصل دارای سقف بشکل طاق استوانه‌ای متقاطع بوده است. حمدالله مستوفی گواهی می‌دهد که بنا کمی بعد از اتمام ساختمان فرو ریخته است. احتمال اینکه مقصود اوسقوط طاق بوده، با قرائت نوشته دقیق يك بازارگان ایتالیائی که در سال ۱۵۱۴ بنای مزبور را دیده تأیید می‌شود. وی می‌نویسد: «مسجدی بسیار بزرگ است، ولی وسط آن هرگز پوشیده نشده است. در سمتی که مسلمانان به نماز می‌ایستند محلی است که طاق بزرگی دارد و بلندی آن بقدری است که تیر به آن نمی‌رسد، ولی ساختمان آن تمام نشده است.»

در تصویری که شاردن کشیده، جزئیات این بنا بقدری خوب نشان داده شده که میتوان بخوبی دید که در آن زمان کلیه دیوار عقب، که طاق در مقابل آن ساخته شده بود و همچنین قسمتی از خود طاق متقاطع سر جای خود وجود داشته است. بدین ترتیب احتمال می‌رود که کمی بعد از آنکه طاق ساخته شده، قسمتی از آن ولی نه همه آن سقوط کرده است، دیوارهای کناری و طاقهای یکی از سردرها کناری بر اثر سقوط طاق و یابستگی بنا آسیب دید. تعمیراتی که در آن زمان بعمل آمد، شامل تجدید بنای سمت چپ و پر کردن دهنه سردر میباشد. کناره‌های دهنه سمت شرقی این دیوار ارتباط نزدیکی با ساختمان شبستان واقع در همان ناحیه داشت. آثار خطوط اتصالی طاق با گنبد باقی مانده، و نقوشهای گچی تزئین شده در دهنه جدید ایوان قرار داشت. این دهنه بعداً مسدود گردید ولی در نقشه جای آن با خطوط نقطه‌دار معین شده است. بنا به شهادت بدرالدین العینی طاق نوك تیز محراب بوسیله دو ستون مسی اندلسی نگاه داشته میشد و قباب محراب با طلا و نقره تزئین و نقاشی

شده بوده است. احتمال می‌رود که آنچه او دیده است محراب سفالین بوده که جلای فلزی داشته است.

بر سطوح دیوارهای آجری داخلی سوراخ‌های چوب بست در فواصل منظم دیده می‌شود. سوراخ‌های دیگر بر سطح دیوار وجود دارد ولی تعداد آنها با اندازه‌ای نیست که بتوان آنها را نقاط اتصال سفال یا پوشش دیگری محسوب داشت. ایوان تا بالای کف اصلی از خاک خرابه پر شده، بطوریکه از ازاره چیزی دیده نمی‌شود، ولی احتمال می‌رود که ازاره اطاق از سنگ تراش یا مرمر بوده است. ممکن است که سطوح دیوارهای داخلی با گچ سفیدکاری شده بوده ولی احتمال قویتر آنست که روی آنها پارچه بافته آویزان می‌کرده‌اند. بدرالدین العینی می‌نویسد: چراغ‌هایی که با طلا و نرّه تزیین شده بود و از زنجیر مسی آویزان بود داخل اطاق را روشن می‌کرد و هر پنجره مشبك بیست قطعه مدور شیشه مزین به طلا و نرّه داشته است.

بازرگان ایتالیائی صحن مسجد را به این ترتیب شرح می‌دهد^۱:

« در اطراف آن با سنگ‌های عالی طاق‌هایی ساخته شده که ستون‌های مرمر آن‌ها را نگاهداشته است این ستون‌ها بقدری عالی و شفاف است که به بلور شباهت دارند و ضخامت و ارتفاع همه آن‌ها یکسان است و بلندی آن‌ها در حدود پنج یانش قدم است. در کنار در اصلی مسجد جویی زیر طاق‌های سنگی جریان دارد. در وسط بنا حوض بزرگی است که یکصد قدم طول و به همین اندازه عرض آنست و در وسطش پا عمق دارد و در میان آن حوض سکویی است که تازه ساخته شده است. »

اما بدرالدین عینی طول و عرض حوض مربع مزبور را ۱۵۰ ذراع نوشته و می‌نویسد: که آن از مرمر پوشید شده بود و سکویی در وسط آن قرار داشت که در

1- Grey, A narrative of Italian Travels in Persia in the fifteenth and Sixteenth centuries, London, 1873, P. 167.

هر سوی آن مجسمه شیری گذاشته بودند که از دهان آنها آب بداخل حوض جاری بود . بالای سکو فواره هشت گوشی بود که دو دهانه آب پیران داشت . این مسجد دو مناره بلند داشته که هر کدام هفتاد ذراع و ارتفاع پنج ذراع عرض داشته اند .»

بازرگان ایتالیایی در باره سد در مسجد چنین می نویسد :

« این مسجد سه در دارد که فقط دو تای آنها مورد استفاده و دارای طاق هستند . این درها چهار قدم عرض و بیست قدم ارتفاع و يك ستون دارند که از مرمر نیست بلکه از سنگهایی برنگهای مختلف است بقیه طاق باطبقات گچ تزیین شده است . در هر درگاه لوحه ای از مرمر شفاف است، حتی از مسافت يك میل این لوحه ها را که از هر طرف سدیارد (قریب ۳ متر) هستند میتوان دید . دری که باز و بسته میشود سه یارد عرض و پنج یارد ارتفاع دارد و از الوارهای بلند ساخته شده و روی آن قطعات بزرگ برنز که صیقلی و مطالاشده کوبیده اند . »

این درگاهها ممکن است همه در دیوار چپ در جلو، یعنی انتهای باز ایوان قرار داشته اند، و ممکن است در مدخل اصلی صحن و یا اینکه جداگانه در سه سمت صحن قرار گرفته بوده اند . تصویر شاردن نشان میدهد که جلوی ایوان دیوار ، حاجبی وجود داشته، ولی این دیوار ممکن است در دوره بعد اضافه شده باشد . احتمال بیشتر آنست که سه درگاه در چنان مدخل عظیم ایوان، که در نقشه نشان داده شده، قرار داشته اند و درگاه مرکزی فقط در مواقع معین باز میشد . در ساختمان این بنا ظاهراً قصد آن بوده که از لحاظ اندازه از ایوان مدائن بزرگتر و عالیتر باشد . بدرالدین عینی می نویسد که علیشاه دستور داد آن را شبیه ایوان مدائن بسازند و بر ارتفاع و عرض آن ده ذرع بیفزایند (ظاهراً علیشاه در هنگام اقامت در بغداد تحت

تأثیر عظمت ایوان مدائن قرار گرفته باشد) در حقیقت عرض دهنه ایوان تبریز از دهنه ایوان مدائن زیادتر است و پوشش و سرایوان عریض تر و بلندتر از کلیساهای بزرگ اروپا است.^۱

ابوسعید بهادر

پس از مرگ اولجایتو در شوال ۷۱۶ هـ پسرش سلطان ابوسعید بهادر در دوازده سالگی بجای او نشست و او آخرین ایلخان مقتدر مغول است. از حوادث زمان این ایلخان اعزام سی تن از فدائیان اسماعیلی در سال ۷۲۰ هجری از مصر به تبریز بود. ظاهراً این فدائیان مأموریت داشتند که قراسنقر نامی از امرای یاغی الملك الناصر را که در عهد اولجایتو به ایران گریخته و بعنوان پناهنده سیاسی در حمایت دولت ایلخانی میزیست، محرمانه بقتل برسانند، ولی بمقصد نرسیده و غالب ایشان دستگیر و کشته شدند. این واقعه در ایران تأثیر بدی کرد زیرا چنین شهرت یافت که فدائیان مزبور نه تنها قصد کشتن قراسنقر را داشتند بلکه میخواستند سلطان ابوسعید و امیر چوپان سپهسالار او و خواجه تاج الدین علیشاه وزیر او را بکشند. برسر این واقعه روابط ایران و مصر تیره شد و بالاخره در سال ۷۲۱ میان دولتمین معاهده‌ای مبنی بر مودت بین دو کشور در مصر بامضاء رسید.^۲

کشته شدن ملک اعدل در تبریز: بطوریکه مجمل فصیحی در حوادث

سال ۷۲۴ می نویسد:

در اواخر این سال ملک اعدل شیخ عزالدین عبدالعزیز طیبی آخرین حاکم شیوخ طیبی که مقاطعه کار ایلخانان مغول در فارس و شبانکاره و لار تا سواحل خلیج فارس بودند، به دربار ایلخان ابوسعید به تبریز رفت، و در سال ۷۲۵ هجری

۱- معماری اسلامی در دوره ایلخانان ص ۱۵۸-۱۶۱

۲- تاریخ مغول ص ۳۴۶-۳۴۷

به سعایت امیر دمشق خواجه پسر امیر چوپان سلدوز بامر ابوسعید در آن شهر کشته شد، وایلخان حکومت فارس و کرمان و عراق را به امیر تالش بن امیر حسین چوپانی برادرزاده دمشق خواجه سپرد. جسد ملک اعدل را از تبریز به شیراز برده و در جوار پیدرش شیخ جمال الدین بن ابراهیم بھاك سپردند در سال ۷۳۴ ملک اعلم شمس الدین بن جمال الدین برادر ملک اعدل مقتول در شهر تبریز وفات یافت.^۱

در سال ۷۲۷ دمشق خواجه بامر سلطان ابوسعید کشته شد قبر او در محله دمشقیه است.^۲

در سال ۷۲۸ هجری بشرحی که در تواریخ مسطور است امیر چوپان را به امر ابوسعید بهادر در هرات بقتل آوردند و در همان سال شیخ محمود یکی از پسران او را که حکومت ارمنستان و گرجستان داشت گرفته به تبریز آورده بکشتند.^۳

سلطان ابوسعید بهادر در سیزدهم ربیع الاخر سال ۷۳۶ در بیلقان اران درگذشت سنش سی و دو سال بود و بیست سال پادشاهی کرد و از او نسلی نماند. درباره تاریخ او گفته اند:

دریغ شاه جوان بخت بوسعید سعید

که شد ز مسند شاهی بزیر خاک نهان

بروز سیزدهم بود از ربیع دوم

بسال هفتصد و سی و شش بحکم قران

گذشته مدت شش روز از مه اسفند

که بود سال خراجی بزعم پاریسیان

۱- مجمل فصیحی خوانی، تاریخ عصر حافظ تألیف دکتر قاسم غنی ص ۳-۴

۲- رجوع شود به ص ۱۲۸ همین کتاب

۳- ذیل جامع التواریخ رشیدی ص ۱۳۹

ز تخت بخت روان شد به تخته تابوت

روان بهمرکز اصلی سپرد و روان^۱

کشته شدن امیر محمود : در سال ۸۲۸ هجری امیر محمود بن امیر چوپان که حکومت ارمنستان و گرجستان را داشت پس از واقعه قتل برادرش دمشق خواجه که در ۷۲۷ در سلطانیه واقع گردید، به امر سلطان ابوسعید دستگیر شده در تبریز بقتل رسید^۲.

از سلطان ابوسعید بهادر بیش از دیگر پادشاهان پیش از صفویه سکه بضر تبریز بدست آمده و شانزده مسکوک از آنها از اینقرار است .

۱- سکه‌ای از نقره بوزن ۲/۹ گرم و به قطر ۲/۱ سانتیمتر، روی سکه : ضرب فی ایام دولة السلطان الاعظم ابوسعید خلد الله ملکه، اطراف سکه : ... الله...، حاشیه : ضرب تبریز سنة سبع عشر و سبعمائ (۷۱۷)، پشت سکه در وسط : لا اله الا الله - محمد رسول الله ابو بکر عمر عثمان علی، حاشیه : الله وهو...

۲- سکه‌ای از مس بوزن ۵/۱ گرم و به قطر ۲/۳ سانتیمتر، این سکه دو بار ضرب شده و خطوط و ضرب با هم زاویه سی درجه تشکیل میدهد . در واقع بعد از ضرب سی درجه دور آن و دوباره ضرب شده و با اصطلاح مجموعه داران Erreure (اشتباه) نامیده می‌شود . در قالب سکه ۱۲۷ ضرب شده .

روی سکه : سلطان الاعظم ابوسعید خلد ملکه ضرب تبریز فی سنة اربع و عشرين و سبعمائ (۷۲۴) . پشت سکه : لا اله الا الله - محمد رسول الله - حاشیه : ابو بکر عمر عثمان علی .

۳- سکه‌ای از مس بوزن ۵ گرم و قطر ۲/۵ سانتیمتر، روی سکه در وسط : السلطان الاعظم ابوسعید خلد ملکه . حاشیه : ضرب تبریز فی سنة اربع و عشرين

۱- ذیل جامع التواریخ ص ۱۴۴ ، روایات الجنان ج ۲ ص ۳۲۴

۲- تاریخ عصر حافظ ص ۲۳، ۳۰

وسبعمائۃ (۷۲۴). پشت سکه : لا اله الا الله محمد رسول الله . حاشیه : ابوبکر عمر عثمان علی .

۴- سکه ای از نقره بوزن ۲/۷۵ گرم و قطر ۲/۲ سانتیمتر،
روی سکه داخل گل هشت پر : ضرب مدینه تبریز سنة عشرين وسبع مائه
(۷۲۰) .

پشت سکه داخل شکل محراب : لا اله الا الله - محمد رسول الله - ابوبکر عمر عثمان، علی . حاشیه : الله وهو السميع ...

۵- سکه ای از مس بوزن ۲/۵ گرم و قطر ۲/۱ سانتیمتر روی سکه داخل
گل هشت پر : السلطان الاعظم ابوسعید بهادر خان خلد الله ملكه ضرب تبریز .
حاشیه : خمس عشرين و سبعمائۃ (۷۲۵) . پشت سکه داخل گل شش پر : لا اله الا
الله - محمد رسول الله . حاشیه : نام چهار خلیفه که سائیده شده است .

۶- سکه ای از مس بوزن ۲/۴ گرم و قطر ۱/۹ سانتیمتر . روی سکه داخل
گل پر شش پر : السلطان الاعظم ابوسعید بهادر خان خلد الله ملكه ضرب تبریز .
پشت سکه داخل گل هشت پر : لا اله الا الله - محمد رسول الله . اطراف سکه : نام
چهار خلیفه : ... عمر عثمان ...

۷- سکه ای از مس بوزن ۴ گرم و قطر ۲/۱ سانتیمتر . روی سکه داخل گل
چهار پر : السلطان ابوسعید بهادر خان خلد الله ملكه ضرب تبریز . حاشیه : خمس ...
وسبعمائۃ پشت سکه : لا اله الا الله - محمد رسول الله . اطراف سکه : ابوبکر ... علی .

۸- سکه ای از مس بوزن ۲/۳ گرم و قطر ۱/۸ سانتیمتر . روی سکه : السلطان
ابوسعید خلد الله ملكه ضرب تبریز . طرفین از بالا بچپ : ثلاثین وسبعمائۃ (۷۳۰) پشت
سکه : لا اله الا الله - محمد رسول الله . طرفین سکه : ابوبکر عمر عثمان علی .

۹- سکه ای از مس بوزن ۲/۵ گرم و قطر ۱/۹ سانتیمتر . پشت سکه در وسط :
گل شش پر که جمعاً از هفت دایره تشکیل یافته . حاشیه : لا اله الا الله محمد رسول الله .

صلی الله. روی سکه: ضرب تبریز. حاشیه قسمتی خراب شده و در زیر آن: السلطان ابوسعید خلد الله ملکه. سنة احدى و ثلاثین و سبعمائنه (۷۳۱).

۱۰- سکه ای از مس بوزن ۲/۵ گرم و قطر ۲ سانتیمتر. روی سکه وسط مثلث: سلطان ابوسعید. حاشیه: ضرب تبریز اثنین و ثلاثین و سبعمائنه ۷۳۲. پشت سکه در وسط: لا اله الا الله. خارج گل قسمت بالا: محمد رسول الله.

۱۱- سکه ای از نقره بوزن ۲٫۸۵ گرم و قطر ۱٫۹ سانتیمتر. روی سکه: السلطان العالم العادل بهادر خان خلد ملکه ضرب تبریز. در وسط: عنوان ایغوری سلطان. حاشیه: ضرب فی ثلاث و ثلاثین (۷۲۲) الخانیة. پشت سکه در وسط: لا اله الا الله - محمد رسول الله. حاشیه: ابوبکر عمر عثمان علی، و هشت ستاره شش پر.

۱۲- سکه ای از نقره بوزن ۲٫۸۵ گرم و قطر ۲ سانتیمتر، روی سکه در وسط: السلطان العادل بهادر خان خلد ملکه (عنوان ایغوری در وسط) ضرب تبریز. اطراف ضرب فی سنة ثلاث و ثلاثین الخانیة (۷۳۳) پشت سکه در وسط: محمد رسول الله - صلی الله علیه. اطراف: ابوبکر عمر عثمان علی.

۱۳- سکه ای از مس بوزن ۳٫۵ گرم و قطر ۲٫۱۵ سانتیمتر، روی سکه داخل مربع: السلطان العادل بهادر خان ضرب تبریز، حاشیه: سنه ... و سبعمائنه (۷۰۰)، پشت سکه داخل گل چهارپر: لا اله الا الله - محمد رسول الله، حاشیه: ابوبکر عمر عثمان علی.

۱۴- سکه ای از مس بوزن ۲٫۹ گرم و قطر ۲٫۳ سانتیمتر، روی سکه. در وسط السلطان الاعظم ابوسعید بهادر خان خلد ملکه، حاشیه: ضرب تبریز سنة ست و عشرين و سبعمائنه (۷۲۶). پشت سکه دو مثلث متقاطع داخل شش ضلعی: ابوبکر عمر عثمان علی، داخل شش رأس مثلثها: حروف ناخوانا، مثلثهای مابین ستاره و دایره: لا اله الا الله - محمد رسول الله.

۱۵- سکه ای نقره بوزن ۳٫۲ گرم و قطر ۱٫۲ سانتیمتر. روی سکه در متن:

السلطان الاعظم ابوسعید بهادرخان خلدالله^۱ ملکه ضرب تبریز. حاشیه : ضرب فی سنة تسع عشرین و سبع مائه (۷۲۹). پشت سکه داخل گل هشت پر : لا اله الا الله - محمد رسول الله ابو بکر عمر عثمان علی .

۱۶- سکه ای از مس بوزن ۳ گرم و قطر ۲٫۲ سانتیمتر، روی سکه وسط گل : السلطان الاعظم ابوسعید بهادرخان خلدالله^۱ ملکه، حاشیه : ضرب تبریز سنة ثلاثین و سبع مائه (۷۳۰)، پشت سکه دو مثلث متقاطع داخل شش ضلعی : ابو بکر عمر عثمان علی، داخل مثلث ها ستاره : حروف ناخوانا، حاشیه : لا اله الا الله - محمد رسول الله .

ربع رشیدی

در احوال خواجه رشیدالدین

خواجه رشیدالدین فضل الله ابن ابی الخیر (عمادالدوله) بن علی^۲ (موفق الدوله) همدانی که از وزرای دانشمند و مورخان نامی دوره مغول است بر اثر تحریکات و سعایت خواجه تاج الدین علیشاه تبریزی در اواخر رجب سال ۷۱۸ هجری از وزارت معزول شد و برای استراحت از سلطانیه به تبریز رفت. امیر چوپان که در این هنگام فرمانروای آذربایجان بود خواجه را با اصرار وادار بقبول وزارت کرد، ولی چیزی نگذشت که تاج الدین علیشاه توطئه جدیدی علیه خواجه ایجاد کرده او را متهم به قتل و مسموم ساختن الجایتو کرد، و بعرض امیر چوپان رسانید که باعث مرگ الجایتو شربت دارش ابراهیم پسر خواجه رشیدالدین بوده است. امیر چوپان ساده دل باور کرد و به این ترتیب نیز میان رشیدالدین و امیر چوپان را که پشتیبان خواجه بود برهم زد، و این حدیث را با دو گواه کاذب بعرض سلطان ابوسعید رسانید. ابوسعید این اتهام را باور کرد و حکم قتل خواجه رشیدالدین و پسرش عزالدین

۱- سکه های اسلامی دوره ایلخانی و تیموری ص ۲۵-۴۰

۲- درس لوك مقریزی ج ۲ ص ۱۸۹ نام جد او بجای علی : عالی آمده است

ابراهیم را که شربت‌دار خدا بنده و متهم به زهر دادن به وی بود صادر فرمود .
 دژخیمان، نخست فرزند بی‌گناهی عزالدین ابراهیم را که در آنگاه شانزده سال
 بیش نداشت پیش چشم پدر پیرش کشتند .
 بقول حافظ ابرو:

« چون جلاد پیش خواجه رسید گفت با علیشاه بگویند که بی‌گناه قصد من
 کردی و روزگار این کینه از تو باز خواهد ، تفاوت این مقدار باشد که گور من
 کهنه بود و از آن تو نو این بگفت و جلاد از میان بدو نیمش کرد» .
 باری آن وزیر فاضل و یگانه یعنی خواجه رشیدالدین فضل‌الله را در هجدهم
 جمادی‌اولی سال ۷۱۸ در قریه جرگر از محال ابهر زنجان دو نیمه کردند و شمع
 روشن آن وجود با کفایت و درایت را از روی کین و غضب خاموش ساختند . سن او
 در هنگام قتلش هشتاد سال یا قریب به آن بود بنابراین در حدود سال ۶۳۸ تولد
 یافته بوده است .

ابن حجر (در الکامنه ج ۱ ص ۳۴۸ و ج ۲ ص ۲۳۲) و عبدالله کاشانی صاحب
 تاریخ اولجایتو لقب او را رشیدالدوله نوشته‌اند . ظاهراً پس از ارتقاء بمقام وزارت
 رشیدالدین لقب مادریش به رشیدالدوله تغییر یافته است . وی مدت بیست و یکسال
 از سال ۶۹۷ هجری که به اشتراک سعدالدین محمد ساوجی به وزارت غازان رسید
 تا سال ۷۱۸ یعنی زمان ابوسعید بهادر وزارت مغول را داشته است .^۱

جسد او را به تبریز برده و در ربع رشیدی که از ابنیه او بود بخاک سپردند ،
 ولی پیکر بی‌جان او نیز در زیر خاک براحت نیارامید ، و یک قرن بعد میرانشاه پسر
 امیر تیمور که بر اثر سقوط از اسب اختلال حواسی باو دست داده بود ، به نهمت
 یهودیگری امر داد استخوانهای خواجه رشیدالدین را از مسجدی که در ربع

۱- تاریخ مغول تألیف عباس اقبال ص ۳۲۶-۳۲۹؛ چهل مقاله نخبجویی ص ۳۱ ؛

رشیدی تبریز بود، بیرون آورده در گورستان یهودیان بذاك سپردند.

بلوشه در مقدمه بر تاریخ مغول از ذیلی بر ابن خلکان که بشماره ۲۰۶۱ در کتابخانه ملی پاریس به ثبت رسیده مطلبی درباره خواجه رشیدالدین نقل نموده که مفاد آن اینست: «رشیدالدین ابوالفضل... چون او را پیش امیر چوپان آوردند از او به امر پادشاه پرسیدند آیا سلطان خربنده (الجایتو) را تو کشتی؟ گفت چگونه می توانم من قاتل او باشم در حالی که من مردی یهودی و عطاری طبیب بودم توسط این خاندان بر کشیده شدم و بمقام وزارت رسیدم و مال و ثروت و املاک بسیار پیدا کرده ام. آنگاه طبیب جلال الدین الحرائی پزشک سلطان خربنده را برای مواجهه با او طلبیدند و از کیفیت مرگ الجایتو پرسیدند. گفت پادشاه به هیضه یعنی اسهال توأم با استفراغ مبتلا شد و قریب سیصدبار بیرون رفت و مرتب قی می کرد پزشکان به این اتفاق کردند که دواهای قابض به او بدهند تا اسهال او را بند بیاورند ولی خواجه رشیدالدین مخالفت کرد که او محتاج به استفراغ است، از اینرو ما ناچار شدیم بنابه رأی او بهوی مسهل دهیم، سپس قریب هفتادبار بیرون رفت و بمرد. خواجه رشیدالدین گفتار او را تصدیق کرد. آنگاه به کشتن او فرمان دادند و سر او را به تبریز آورده و در کوچه و بازار گردانیدند و ندا دردادند که این سر آن یهودی است که کلام خدا را تغییر داده است، سپس اعضای او را از هم جدا کرده هر قطعه ای را بگوشه ای از کشور فرستادند».

مرحوم قزوینی در یاداشتهای خود می نویسد: «دلیلی صریح به یهودی الاصل بودن خانواده رشیدالدین طبیب، کتاب صفوة الصفای ابن بزاز (ص ۱۲۷) است، و دیگر حکایت تحریک رشیدالدین به کشتن تاج الدین آوجی بادوپسرش برای اینکه ایشان در مشهد ذوالکفل نبی مناره و حرم و غیره بنا کرده بودند. و بقول عبدالله کاشانی صاحب تاریخ الجایتو، رشیدالدین که یهودی الاصل بود، ایشان را بکشتن داد. و نیز مطایبه ای است در عبیدزاکان (ص ۹) دال بر اینکه وی اصلاً یهودی بوده

است . و نیز صاحب مسالك الابصار (ج ۲۳) در حوادث سال ۷۱۸ هجری چنین می نویسد:

«وفیها قتل رشیدالدین فضل الله بن ابی الخیر بن عالی الهمدانی مدبر ممالک التتار وکان عطاراً یهودیاً خاملاً قال به الحبل الی ان صار الوزراء والامراء من تحت اوامره و کثرت امواله بحیت انه وزن فی نکتته الف الف دینار .

یعنی: «در این سال (۷۱۸ ه) رشیدالدین فضل الله بن ابی الخیر بن عالی همدانی وزیر ممالک تاتار کشته شد. وی نخست عطاری یهودی و گمنام بود و کار وی بجایی رسید که وزیران و امیران زیر فرمان او بودند . و آنقدر مال بیندوخت که در روز نکتت او نقدینه او را به یک میلیون دینار وزن کردند.»

اما محققانی از قبیل کاترمر Quatremere نسبت یهودی بودن او را رد کرده و آنرا حمل به دشمنی مخالفان کرده اند^۱.

طباطبائی در اولاد الاطهار می نویسد: «جد خواجه از جهودان قلعه خیبر بوده و رسول خدا به او امان داده و بدست حضرت علی مسلمان شده و اجدادش در همدان توطن کرده اند، خواجه در استعداد و فضیلت نظیر نداشته و خطوط را خوش می نوشته و شعر بسیار خوب می گفته و پنجاه و دومجلد از تصنیفات او را در مدرسه اش مدرسین درس می گفته اند، و طبیب حاذق بوده و کتاب تورات را ترجمه کرده و همه جا بدلائل عقلیه الزام و رد یهودان نموده است^۲

درباره اتهام یهودی بودن رشیدالدین باید گفت که خانواده او یهودی و خود او چنانکه در احوال صدر جهان وزیر گیخاتو گفتیم نخست یهودی بود ،

۱- یادداشتهای قزوینی ج ۳ ص ۱۱۰ و ج ۵ ص ۲۷؛ ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف شهاب الدین عبدالله خوافی معروف به حافظ ابرو، به تصحیح دکتر خانبابایی چاپ تهران سال ۱۳۱۷ شمسی ، ص ۷۸-۸۰

۲- تاریخ اولاد الاطهار ص ۱۳۵

و رشیدالدوله نام داشت، و صدر جهان او را مأمور تهیه لوازم مطبخ ایلخانان نموده بود. در مجمع الامثال شبانکاره‌ای آمده که:

«در اوایل دین موسوی داشت، و چون به مملکت سلطان همکنکاج شد، و با ائمه اسلام بحثها کرد، او را معلوم شد که دین حق و صراط مستقیم شریعت محمد است بشرف اسلام مشرف گشت».

ظاهراً یهودیان مأمور دیوان در عصر مغول سعی می‌کردند که القاب مضاف به «الدوله» داشته باشند، و این امر برای آن بوده که القاب مضاف به «الدین» را بجز مسلمانان کسی نمی‌توانست داشته باشد، بدلیل آنکه دین مطلق دین اسلام شناخته می‌شد.

وی پس از آنکه بدین اسلام گروید خود را رشیدالدوله خواند، دوستان و هواخواهان او که اسلام وی را حقیقتی دانسته‌اند از قبیل مؤلف تاریخ و صاف و ابن فوطی همه او را رشیدالدین یا رشیدالدوله والدین خوانده‌اند بنابر این اسلام رشیدالدین بدون شبهه از روی اخلاص و صدق بوده است^۱.

از جمله اتهاماتی که به خواجه رشیدالدین وارد آورده‌اند سعایت او در قتل سعدالدین ساوجی وزیر غازیان و الجایتو می‌باشد. دشمنان سیاسی رشیدالدین خواسته‌اند تا قتل سعدالدین ساوجی را با یهودیت رشیدالدین مربوط سازند. مورخ زیر دست رشیدالدین ابوالقاسم کاشانی که از دشمنان سرسخت او بود، در این باب چنین می‌نویسد: «و جرم آوجی آن بود که او در مشهد ذواکفل النبی محرابی و منبر و مناری انشاء کرد بر غم انف یهود، رشیدالدوله را از این غبن و غصه خون در رگ بجوشید. سادات مشهد را بر او آغالید و ایشان به غمازی او دندان تیز کردند، در رأی سلطان عرض داشتند که او گناهکار است و مستوجب قتل پادشاه فرمود که سادات را چگونه و به کدام رخصت کشم، رشید گفت من درست

و روشن کنم که او علوی نیست. در اثنای مناظره با آوجی می گوید که به علویت تو که گواهی دهد؟ گفت این «نسب نامه»، از او بستد که در شب مطالعه کند، و به خانه نام او از کاغذ کشط کرد (پاک کرد)، و هم نام او باز جای نوشت و بامداد آن کاغذ به پادشاه عرضه کرد که اینک نسب نامه او نام کسی از اینجا کشط کرده است، و نام خود باز نوشته. سلطان اعجاب و شگفتی نمود و علوی گوئی او (ادعای سیادت وی) به دروغ یقین کرد و به خون او رخصت داد. باید دانست که دشمن سرسخت سعدالدین تنها رشیدالدین نبوده بلکه تاج الدین علیشاه در این کار بیشتر دست داشت، و سبب قتل وی همین تاج الدین علیشاه بوده است، و نه رشیدالدین و تاریخ نویسان آن روزگار بر این معنی تصریح دارند^۱.

رشیدیه

خواجه رشیدالدین از زمان سلطنت غازان خان تا اواخر عمر خود که در زمان سلطنت سلطان ابوسعید بهادر بود يك سلسله عمارات زیبا در محل رشیدیه که بنام خود اوست ساخته که به ربع رشیدی معروف گردیده است. تمام این عمارات و ساختمانها بیکدیگر متصل بوده و حصارى بدور آن کشیده شده بود که ظاهراً دارای برج و باروئى نیز بوده است. خرابه های این عمارات اکنون در آخر محله ششگلان تبریز که به محله باغیمشه و ولیانکوه (بیان کوه) منتهی می شود در طرف چپ در دامنه کوه سرخاب قرار دارد و از نقاط خوش آب و هوای تبریز بشمار می رود. چون اثری جز چند تل خاک از این آثار باخاک یکسان شده بجای نمانده، ناچار بشرح آن ابنیه از کتابهای قدیم می پردازیم تا شاید بتوانیم چگونگی آن بناهای رفیع را تا حدی در این مختصر بیان نمائیم:

۱ - مجموعه خطابه های تحقیقی در باره رشیدالدین ص ۱۳۱ - ۱۳۴؛ تاریخ و صاف

ص ۵۳۴؛ تاریخ گزیده طبع تهران ص ۶۰۸.

حمدالله مستوفی در ۷۴۰ هجری می نویسد :

«در بالای شهر وزیر سعید خواجه رشیدالدین طاب ثراه بموضع ولیان کوه داخل باروی غازانی شهر چه دیگر ساخته و آنرا ربع رشیدی نام کرده و در و عمارات فراوان و عالی بر آورده ، و پسرش وزیر غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر آن عمارات بسیار افزوده^۱ :

دولتشاه سمرقندی در گذشته در ۹۰۰ ه در تذکرة الشعراى خود در باره ربع رشیدی می نویسد:

«خواجه رشیدالدین که در اصل همدانی بوده، در تبریز عمارت رشیدی را او ساخته و از آن عالی تر عمارتی در عالم نشان نمی دهند کس بر کتابه آن عمارت نوشته که همانا ویران کردن این عمارت از ساختن عمارت دیگر مشکلتر باشد.^۲»
حافظ حسین کر بلائی در گذشته در ۹۹۷ ه در روضات الجنان و جنات الجنان می نویسد:

«مرقد و مزار آن دو وزیر عالیجاه صاحب خیر شهید اسعد، خواجه رشیدالدین فضل الله و خلف صدق وی، خواجه غیاث الدین محمد ، در عمارتی که بایشان منسوب است مدفونند».^۳

جلال الدین عتیقی در تاریخ آن واقعه گفته است:

«رشید ملت و دین چون رحیل کرد به عقبی

نوشت منشی تاریخ او که طاب ثراه (۷۱۸ ه) .

۱ - نزهة القلوب ، به تصحیح محمد دبیر سیاقی ص ۸۷ .

۲ - تذکرة الشعراى دولتشاه سمرقندی طبع تهران ص ۲۴۱ .

۳ - روضات الجنان ص ۵۱۱ - ۵۱۴ .

وقفنامهٔ ربیع رشیدی

وزیر بزرگ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی پس از بنای عظیم ربیع رشیدی موقوفاتی را برای مخارج آن شهر دانشگاهی وقف کرد. این املاک موقوفه در نواحی مختلف ایران، و بیرون از ایران کنونی قرار داشته است، وی برای اینکه عایدات آن املاک به مصارف معینی برسد، وقف‌نامهٔ مفصلی نوشت که قسمتی از آن بدخط واقف، و مابقی به خط حاکم شهر تبریز نویسانده شده است. عمدهٔ عایدی املاک موقوفه از برای پرداخت مصارف لازم بجهت نگاهداری تأسیساتی مثل مدرسه، بیمارستان، دارالایتام، و دیگر اینگونه دستگاههای عام‌المنفعه تعیین شده و اهمیت این وقف‌نامه بیشتر از این لحاظ است. توقیع این وقف‌نامه در اول ربیع الاول سال ۷۰۹ هجری می‌باشد. از قراریکه از همین وقفنامه برمی‌آید پنج نسخه از آن نوشته بودند، و نام آن «الوقفیة الرشیدیة بخط الواقف فی بیان امور الوقف والمصارف» بوده است. نسخهٔ اصل توسط خود رشیدالدین مقابله شده بوده، و در ورق ۱۰۴ عبارت «باغت‌المقابله» بخط او دیده می‌شود.

نسخهٔ اصل وقفنامه که از تصاریف روزگار مصون مانده است، در این اواخر در تصرف شادروان حاج ذکاءالدوله سراج‌میر از محترمین تبریز بود، که پس از وی به بازماندگان او رسید. طبق توصیهٔ مجلس علمی که از یازدهم تا شانزدهم آبان‌ماه ۱۳۴۸ خورشیدی در دانشگاههای تهران و تبریز تشکیل گردید، قرار شد که انجمن آثار ملی از نظر سهمی که در حفظ میراث کهن ایران دارد، آن وقفنامه را از خانوادهٔ سراج‌میر خریداری نماید. پس از خریداری آن نسخه، انجمن به‌زور به چاپ عکسی آن تحت اشراف استاد مجتبی مینوی و آقای ایرج افشار اقدام نمود.

محتویات این وقفنامه بطور کلی عبارت از مطالب ذیل است:

۱- قسمتی که رشیدالدین خود در متن بدان اشاره کرده، و در ابتدای وقفنامه

باصطلاح خودش «در بالای وقفید» قرارداد، مطالبی است کلی در فایده خیرات و مبرات و اهمیت آن، و نیز دستورهایی درباره تحریر تألیفات او، از جمله مجموعه الرشیدیه.

۲- سجلات متعدد از علما و قضات، و ارباب دیوان از قبیل: محمد بن عبدالسلام ابن عبدالمجید بن عبدالحمید جربازقانی (گلپایگانی)، و محمود بن محمد بن یوسف فخرهمدانی، و مسعود بن سعد بن محمد یزدی و حسن بن قاسم نیلی، و قاضی مجدالدین عبدالله بن عمر بن محمد قاضی تبریز، و محمد بن محمد بن بخاری حنفی، و محمد بن عبدالله شافعی، و احمد بن علی بن جعفر، و محمد بن سعید کاتب، و رجب بن علی بن احمد ساباطی، و محمد بن محمد بن کوفی هاشمی، و عبدالصمد یوسف بن حسین حنفی، و عبدالمنعم بن نوری، و حسین بن محمد بن دامغانی، و عده‌ای دیگر از سالهای ۷۰۹ بیعد، و نیز گواهی‌هایی از سالهای ۷۵۰ و ۷۸۵ در آن وجود دارد.

۳- متن قسمت اساسی وقفنامه که حدود و شرایط، و وظایف است به خط خواجه رشیدالدین، و در آغاز صفحه‌ای تذهیب شده دارد حاوی نام وقفنامه با سه شمس (تصویر مدور و منقش)، و در میان این سه شمس به خط خواجه رشیدالدین این عبارات کنایت شده است:

«شرط مؤ کد بافرزندان خویش نسلاً بعد نسل، و عقباً بعد عقب، و در مقابله حقوق پدری که در ذمت ایشان عقلاً و شرعاً و عرفاً لازم است، در عهده ایشان کرده، سوگندان غلاظت داد ایشان رامی‌دهم، خصوصاً با آن که بر حسب شرط واقف در هر عهدهی نوبت تولیت، و اشراف، و نظر بدیشان رسد، و مباشر این اشغال خیر گردند. در آنچ این وقفیه را به هر ماهی یک نوبت مطالعه کنند، تا بر احوال شروط آن کماینبعی واقف شوند و در کیفیت تصرفات واقف گردند، و نیز نصیحتی که ایشان را کرده‌ام ملکه گردد، تا در محافظت شروط آن به اقصی‌الغایه بکوشند؛ و نصایح را به دل و جان قبول کرده، رعایت آنرا واجب شمرند، تاحق تعالی، و جمیع ملائکه و انبیاء و

اولیاء، و روح این ضعیف نیز بواسطه امانت و دیانت، و نیکو زندگانی ایشان از ایشان راضی باشند، و ایشان را نیکنامی دنیوی، و ثواب اخروی مدخر گردد. ان شاء الله تعالی.

در انتهای قسمت اصلی وقفنامه به خط خود شرحی درباره طریق اجرای امور وقف توسط متولیان نوشته است، و می گوید: «چون پادشاه سعید مغفور غازان خان انارالله برهاند در وقفیه ابواب البرشنب (غازان) که در تبریز است شرط فرموده، در آنچه هر قاضی که در دارالملک تبریز متولی و منصوب گردد، باید که اول حکم او این باشد که وقفیه شریفه ابواب البرشنب را محکوم به و مسجل گرداند، و بر آن اشهاد کند، و نشاید که قطعاً در آن اهمال نماید، یقین حاصل که تمامت قضائی که فیما بعد بد قضای آنجا منصوب گردند، تیمناً و تبرکاً امثال و انقیاد این شروط که او فرموده بر خود لازم شمرند، و هیچکدام از رعایت دقیقه در نگذرند، بنابراین قضیه این بنده ضعیف از خدمت آن قضاات التماس می نماید تا چون این وقف ریزه که این ضعیف کرده، و خیری است که منافع آن به عمل صلحا، و مستحقان هر عصری می رسد، ایشان نیز خود را در جریده اجر این ثواب آرند، و بر ولای تسجیل وقفیه شریفه غازانیه این وقفیه را مسجل فرمایند در آن حکم و بر آن اشهاد کنند. این وصیت و نصیحت و شرط و التماس جمله بر این وجه که تقدیم یافت کرده شد... و ذلك اتفق تحریره فی غرة ربیع الاول سنة تسع و سبع مائه هجریه. (۷۰۹)

این وقف بدین موجب که در این وقفیه بخط خویش مبوب و مفصل نویسته ام کردم، به شرایطی که بر سبیل تفصیل مشروح در قلم آوردم، و به مضمون این وقفیه از اول تا آخر آن اقرار کردم و اعتراف آوردم، و علم من به کیفیت و کمیت هر يك از افراد این موقوفات و موقوف علیه آن محیط است، و بر این جمله بر خود گواه گرفتم، کتبه کاتب هذه الوقفیه فضل الله بن ابی الخیر بن عالی المشتھر بالرشد الطیب

الهمدانی فی التاریخ المذكور فیہ^۱

فهرست وقفنامه رشیدی

۱- بیان خاصیت و فایده وقف

۲- سجلات متفرقه از جمله: مسعود بن فضل الله عبیدی در ۷۸۵ هجری، قاضی مجدالدین عبدالله عمر بن محمد حاکم قاضی القضاة تبریز مورخ ۷۱۱ هجری، عبدالله بن محمد بن علی العمری در ۷۵۰ هجری، قوام الدین عبدالرحیم الخراسانی، محمدرضا النقیب در ۸۰۱ هجری، ابوالظفر الحسن بن قاسم النیلی در ۷۱۰ دایر بر ثبت شهادت چند تن از جمله: محمد بن عبدالسلام بن عبدالمجید بن عبدالحمید الجربازقانی، و محمود بن محمد بن یوسف المعروف به فخرالهمدانی، و مسعود بن سعد بن محمد الیزدی.

شهادت علی بن ابی الثمر (؟) بن عبدالله، محمد بن محمد بن محمد البخاری، عبدالله بن محمد بن ابی بکر الریرایی (کذا)، محمد بن عبدالله الشافعی، عبدالله بن ابراهیم بن...، الایوانی، احمد بن علی بن جعفر، احمد بن ابی حامد، محمد بن مزروع الحنفی، علی بن الحسین بن قاسم بن احمد بن محمد الق... وی، محمد بن سعید الكاتب رجب بن علی بن احمد الساباطی، محمد بن احمد بن صاعد، محمد بن محمد بن الکوفی الهاشمی، ابراهیم الکلینی، احمد بن داود بن ابی نصر المقری، محمد بن حیدر، عبدالصمد بن یوسف بن الحسین الحنفی، محمد بن الکواز المالکی البصری، محمد بن عبدالعزیز بن محمد بن علی بن الکواز النطنزی، عبدالمنعم بن النوری، ابراهیم بن عبدالله بن ابراهیم الایوانی، محمد بن محمود بن قاسم البرری، الحسین بن محمد بن الدماغانی، محمد بن عبدالجبار بن عکبر، احمد بن عبدالسلام بن تمیم بن عکبر، محمد بن ابی المعالی المالکی، محمد بن احمد بن عثمان النصیبینی، عبدالمحسن بن محمد بن عبدالمحسن الواعظ.

محمد بن علی بن جعفر، محمد بن جعفر بن نما الاسدی، محمد بن الحسن بن ابی... الحمی (؟)، علی بن تامر بن علی بن حصین، یحیی بن علی بن معه (کذا) ، عمر بن یوسف بن... ، محمد بن محمود بن محمد الجیل ، الحسن بن احمد بن محمود الردی (؟)، احمد بن علی بن... البدر ، عبدالعزیز بن ابی طالب بن خلید، عبدالملک بن فضل الله عبیدی در محضر علاءالدین محمد بن عبدالوهاب در سال ۷۸۵ ، ابوالثنا محمد بن عبدالوهاب بن محمد (قرن هشتم)، شهادت عبدالله بن عمر بن محمد التبریزی الحسینی حاکم مدینه تبریز به تاریخ ۷۰۹ ، علی بن احمد انصاری ، الحسین (یا الحسن) بن مطهر در سال ۷۱۰ ، محمد بن عبدالسلام بن عبدالحمید الجربازقانی ، محمود بن محمد بن یوسف، مسعود بن سعد یزدی.

۳- متن «الوقفیة الرشیدیة» (در حواشی این قسمت نیز سه فقره سجلات، از جمله یکی به خط هادی بن محمد الشیبانی وجود دارد).

خطبة وقفنامه

باب اول- در تفصیل موقوف علیه از رقبات و اولاد و غیر هم و شروطی که بدان متعلق است مشتمل بر دو فصل است. فصل اول در تفصیل رقبات بقاع ابواب البر ربع رشیدی .

قسم اول - در بیان اصول موقوف علیه (روضه ، خانقاه ، دارالضیافه، دارالشفاء) قسم دوم - توابع و مرافق (سرای متولی ، سرای مشرف ، سرای ناظر ، حجره ها ، حوضخانه دوسراچه ، انبارها ، سقایه ها ، دهلیز ، سراستان، خزانه).

فصل دوم - در بیان اولاد که موقوف علیه اند: (علی ، جلال ، ابراهیم ، مجد ، عبداللطیف، محمد، احمد، محمود، شهاب)

باب دوم - در ذکر موقوفات و تفصیل و تعیین آن ، و آن مشتمل است بر دو فصل:

فصل اول - آنچه در تاریخ سابق وقف کرده‌ام ... و تفصیل آن بر این وجه است :

املاك بلده يزد و نواحی آن، املاك بلده همدان و شراه ، املاك بلده تبریز و نواحی آن.

املاك بلده يزد، املاك بلده همدان و شراه و تبریز ، املاك ممالك شیراز از كوره فارس، املاك بلده اصفهان و موصل
باب سوم : در شرایط این وقف و بیان قسمت حاصل اوقاف بر مصارف و جوب آن.

قسم اول : در شروط عامه.

فصل اول: در تعیین متولی و مشرف و ناظر

فصل دوم : در شرایط مباشران این اعمال

فصل سوم : در وظایف آن اعمال از عمارت و تحصیل ارتقاعات و عقود اجارات.

فصل چهارم : در بیان مرسوم این اعمال از متولی و مشرف و ناظر به حق تولیت و

اشراف و نظر و بیان حصه ایشان ، و حصه سایر اولاد:

قسم دوم : در شروطی که مختص است به بزرگ از این رقبات موقوف علیها

فصل اول : در تفصیل امور مصالح مسجد صیفی

فصل دوم : در بیان احوال مدرسان و معیدان و فقها و متعلمان علم تفسیر

و حدیث .

فصل سوم : در تفصیل و ترتیب امور دارالمصاحف ، و کتب الحدیث در جوار

مسجد شتوی روضه

فصل چهارم : در تفصیل مصالح بیت‌التعلیم و اهل آن از معلم و متعلمان ایتم

و اتابك ایشان .

فصل پنجم : در تفصیل و ترتیب و تدبیر امور دارالحفاظ

فصل ششم : در تفصیل امور خانقاه و مصالح آن

فصل هفتم : در تفصیل امور دارالضیافه و توابع آن از مطبخ و بیت الحوائج

فصل هشتم : در باب کیفیت آتش دادن به درویشان و مساکین از دیگی که معروف است به دیگ مسکینان .

فصل نهم : در تفصیل امور دارالشفاء و شرابخانه و مخزن ادویه .

فصل دهم : در شرایط امور بیت‌الکتاب که در سرای متولی مبنی است .

فصل یازدهم : در باب غلامان ترك و سایر اصناف که وقف ربع رشیدی اند .

فصل دوازدهم : در بیان شروط نان دادن مجاوران و مسافران و عملۀ ربع رشیدی و غیرهم .

فصل سیزدهم : در بیان انواع روشنائیها که در ابواب البر ربع رشیدی معین کرده ام .

فصل چهاردهم : در تعیین مساکن مجاوران و ملازمان و عملۀ ربع رشیدی داخل و خارجاً .

حرف اول : مشتمل است بر مسکن مجاوران ربع رشیدی و عملۀ آن .

دفعۀ اول : احوال و مسکن مجاوران .

قسم اول : جماعتی که ایشان عزب و مجرد باشند .

قسم دوم : جماعتی که ایشان کدخدا باشند (متولی ، مشرف ، ناظر ، مفسر ، محدث ، مدرس ، فراش ، کلیددار ، طبیب ، شرابدار ، خادم ، مطبخی ، خازن ، کحال ، بواب ، مرتب ، مؤذنان) .

دفعۀ دوم : احوال مسکن عملۀ ربع رشیدی .

قسم اول : جماعتی که ایشان را مسکن در محله صالحیه باشد (من جمله سقایان و مشعل‌داران)

قسم دوم : جماعتی که ایشان را مسکن در صالحیه نباشد .

حرف دوم : و آن مشتمل است بر مواضعی که هر يك جهت چیزی معین شده
 دفعه اول : مواضع که آن جهت جمعیت هر وقت و هر قوم معین است.
 قسم اول : مواضع جهت جمعیت و هر چیز معین گشته
 قسم دوم : مواضع که خالی باشد
 دفعه دوم : مواضع که آن جهت مخزن چیزهای متنوع و انبارها معین گشته
 قسم اول : مواضع که جهت انواع مخازن و انبارها که داخل ربع رشیدی
 معین گشته
 قسم دوم : مواضع که جهت انواع انبارها و مصالح ربع رشیدی خارج ربع در
 ربض و شهرستا معین شده .
 فصل پانزدهم : در بیان آنکه جهت عیدین و ایام عاشورا و نوروز و وصول
 واقف به عالم باقی و هر روزی مثل آن بوده باشد.
 فصل شانزدهم : در بیان شروط و اموره جاری آنها جهت ساکنان شهر تبریز و
 شهرستان رشیدی و اهل محلات داخلی و خارجی آن هر دو بقعه و حمامات تبریز از
 میادین شهر... و کاغذخانه آنجا و گازرگاه و حمام رشیدی به محله شش گیلان وقف
 سیبل کرده ام.
 بابت اول : آنچه از جهت ساکنان شهر تبریز به محلات بیرونی شرقی و محلات
 اندرونی آن و حمامات آنجا وقف کرده ام.
 بابت دوم : آنچه جهت ساکنان شهرستان رشیدی و مواضع محلات آن وقف
 مسبل کرده ام .
 فصل هفتم : در بیان امور ارامل (بیوه زنان)
 خاتمه : فصلی است مشتمل بر بیان مصارف منال و محصولات این يك نیمه که
 معروف است به وقف ربع رشیدی از تمامت موقوفات ، مورخ ۷۰۹ هجری.

اوراق نسخه‌های دیگر مشتمل بر: شرط واقف که هر سال از مصنفات او نسخه بردارند و فهرستی از آن آثار. سجلات بخطوط مختلف از جمله خط احمد و طاهر و محمد پسران عبدالله بن عمر بن محمد الشریف - اوراقی مربوط به املاک موقوفه در تبریز و شراه و مرند و وزنوز که در ابتدای آن تاریخ ۷۱۶ قید شده است.^۱ اینک به نقل بعضی از قسمتهای این وقفنامه که مربوط به تاریخ تبریز میشود در اینجا می‌پردازیم:

ربع رشیدی :

«در تفصیل رقبات بقاع ابواب البر ربع رشیدی که این ربع رشیدی عبارت از دو موضع است، که یکی پیشتر بنیاد رفته بود و باروی آن کشیده و آنرا درگاهی ساخته که منارها متصل آن درگاه است، و یکی پس‌تر بارو کشیده و اضافه از بارو (ی) اولین کرده و متصل آن گردانیده و دروازه دیگر بیرون آن ساخته و همه بهم یکی کرده و آن مجموع را ربع رشیدی نام نهادیم، و بقاع خیر و توابع آن که در داخل آن ساخته بعد از گنبد که آن بموجب معهود زیرزمین دارد جهت مدفن واقف و بعد از ما جهت اولاد که ایشان متولی باشند .

در هر عصری و غیر ایشان را در آنجا دفن نکنند، و چون بعد کار متمادی گردد و در آنجا جای دفن نماند متولیان را نیز در آنجا دفن نکنند، و بالای این زیرزمین گنبد است که آنرا بیت الحفظ گردانیده با آن صفة کوچک که متصل گنبد است و پیش آن بشبکه چوبین برآورده تا در بعضی احیان در گنبد خوانند و بعضی احیان در آن صفة مذکور بموجبی که در فصل حفاظ بشرح یاد کنیم، و هر چه غیر آن گنبد مذکور است از ابواب البر ربع رشیدی منقسم می‌شود به دو قسم: قسم اول در اصول موقوف علیه و قسم دوم در توابع و مرافق آن .

قسم اول : در بیان اصول موقوف‌علیه

تقدیر اول یا بحسب استفادت علوم و مباحثات باشد که طریقهٔ علماست و بعضی از روضه جهت آن معین شده یا بحسب ... که طریقهٔ متصوفه است و خانقاه جهت آن معین گشته، و بر تقدیر دوم آن اشخاص که صحیح المزاج باشند و بیدل مایهٔ تحالیل محتاج دار الضیافه جهت آن معین، و اگر مریض باشند جهت معالجه و رد صحت ایشان دار الشفا مقرر تا مستکمال آن در آن ساکن باشند بهر وجه که خواهند آنجا ایشان را شاید بودن و استکمال کردن، و آن چهار موضع مذکور اینست بدین تفصیل:

روضه: که حوض آب در میان صحن آنست و آن مشتمل است بر دو مسجد، یکی مسجد صیفی که آن صفحهٔ صدرست نماز جمعه و عیدین همانجا گزارند. و اگر کثرت مردم باشد در صحن روضه و بر تمامت صفه‌های آن نیز مردم بایستند و اقتدا کنند، و در تابستان درسها (ی) علوم که شرح آن خواهد آمدن و هم در آنجا گویند، و یکی دیگر مسجد شتوی و آن گنبدی است که متصل صفهٔ صدرست و به زمستان در آنجا گزارند، و درسها (ی) علوم از تفسیر و حدیث و غیرهما هم در آنجا گویند، و همچنین مشتملست بر دارالمصاحف و کتب الحدیث و آن در جوار مسجد شتوی است، و بر بیت‌التعلیم ایتام و بر دیگر حجره‌ها و سراپدها و مرافق و لواحق که جهت مساکن هر کس معین بموجبی که در فصل مساکن مشروح و مفصل می‌گردد.

خانقاه: با توابع و مرافق هم بموجبی که در فصل مساکن مشروح و مفصل می‌آید.

دار الضیافه: همهٔ مجاوران و مسافران بامطبخ و حوائج خانه و توابع آن از تحتانی و فوقانی جانب ایمن جهت مجاوران، جانب ایسر جانب مسافران.
دار الشفاء: و شرابخانه و مخزن ادویه با رواق المراتبین که مطبخ و گلابخانه و مسکن بعضی عمله در آنجا باشد و سرای طبیب که آن نیز بدان متصل است و شرح و تفصیل و شروط آن من بعد در فصل مشروح می‌آید.

قسم دوم : توابع و مرافق که به سبب آن انتفاعات باصول بقاع علی اتم الوجوه میسر و محصل تواند بود.

سرای متولی: که متصل روضه است و در آن متصل است بدر ایسر ربع رشیدی و آن سرای و حجره ایست متصل بهم و دارالکتاب و مخزن هم در آن بجاست. سرای مشرف : و آن متصل است به دارالشفاء و یک جانب آن با کوچه سرای متولی وحد دیگر با بارو وحد دیگر با کوچه ای که به روضه می رود. سرای ناظر: که او مانند نایب متولی است و آن بر سردرگاه روضه است از جانب ایسر.

حجره ها : که نزدیک در خانقاه است همه مساکن حفاظ و غیر هم و آن معروف است به حجره های سابط و بعضی حجره ها که بر بالای دارالشفاء است.

حمام : با مرافق آن بهم و این حمام وقف است بر مصالح اصول بقاع و مقرر چنان است که عمارت آن بر نسبت سایر موقوفات می کنند و آنرا به اجارت میدهند و هر که به حمام رود اجرت میدهد و آن اجرت در مصالح مواضع صرف می کنند، چه اگر مقرر شود که اجرت ندهند احوال آن مخبط شود.

حوض خانه : که آب از آن بر می گیرند.

دوسراچه: و دیگر حجره ها متصل بهم در بالای درگاه ربع رشیدی بیرونی. انبارها: و بعضی عمارات که در دور بیرونی که گفتیم که پستمر ساخته شده.

سقایه ها : به چند موضع جهت مشرب (?)

دهلیز بزرگ که آنرا ممر بزرگ می گوئیم و از بازار که می گذرند بر آنجا بیلا می آیند تا به دروازه ربع رشیدی می رسد و متصل است بدروازه مذکور، آنرا از تعداد ربع رشیدی نهادیم و گفته ایم و شرط کنند که عمارت آن با عمارت آن رقبات در یک سلك باشند و از آن جدا ننهند.

سرا بستان ، در پشت گنبد مسجد که داخل روضه است.

خزانه : جهت بزّ و قماش نهادن داخل دارالمتولی است.

این بقاع خیر که ذکر هریک مجملاً نوشتند شد هریک از آن مشتمل است بر خانه‌ها و حجره‌ها از تحتانی و فوقانی و صفه‌ها و میان سرای و زیرزمین و غیره و سراچدها و تفصیل آن و آنک هریک جهت مسکن کدام و جهت چه چیز معین رفته در فصل مساکن آمده و شروطی که بدان تعلق دارد مشروح نوشتیم تا بدان موجب پیش گیرند و از آن تجاوز نمایند ، و اصول بقاع وقف کرده است بر خیراتی که اسم آن از آن مبنی است و به تفصیل ذکر قاطنان و ساکنان هریک و وظیفه استحقاق ایشان و کمیت مرسومات و مساکن بعضی از آن جماعت که خارج ربع رشیدی خواهند بود می‌آید، و سایر توابع و مرافق هم وقف است بر جهانی که معین گشته ، و از اسامی آن معلوم می‌گردد و به تفصیل فی مابعد می‌آید و آنچه خارج ربع رشیدی است اضافه آن گشته از مساکن و غیره‌ها وقف است بر مصالح آنجا و جهت سکنی (ی) مرتزقه آن بقاع از قاطنان و حواشی معین گشته چنانکه بتفصیل خواهد آمد در فصل بیان مساکن^۱.

فصل دوم در بیان احوال مدرسان و معیدان و فقها :

در بیان احوال مدرسان و معیدان و فقها و متعلمان علم تفسیر و حدیث و سایر علوم که در مسجد صیفی و شتوی تعیین شده است و شرح کیفیت درسها و تعلم و اعادت و استفادت و شرایطی که بدان تعلق دارد بدین موجب و ترتیب

این درسها در دو مسجد صیفی و شتوی که در روضه ربع رشیدی است گویند:

شرط کرده آمده که متولی دومدرس را تعیین کند ، یکی عالم باشد بر علم تفسیر و حدیث و متقن باشد در آن، و موصوف باشد بحسن سیرت و هر روز غیر از ایام جمعاعات و ثلاثا و سایر ایام تعطیل درسی از تفسیر و درسی از حدیث جهت دو نفر طالب علم

نیک سیرت القاء کند. جهت یکی از تفسیر و جهت حدیث، و همچنان باید این مدرس در ایام جمعاعات احادیث نبوی را بعد از نماز جمعه روایت کند. اما بتابستان در صفة بزرگ روزه، و اما در زمستان در قبه روزه. چه آن مسجد زمستانی است. و تعبیر احادیث که مدرس روایت کند مفوض باوی است. و مدرسی دیگر مردی باشد فاضل عالم بد اصولین و به فروغ، نیکو سیرت و مشهور بصلاح و اگر متقن باشد و عالم باشد به علوم عقلی و حسابی و صاحب ذوق باشد در سلوک اولی تر باشد تا جهت آن متعلم که متولی تعیین کند بشرط آنک نیکو سیرت باشد و به ملازمت درس خوانند از آنچ خواهند از اصول دین و اصول فقه و از علم فروغ و آن فقه است در مسجد روزه بغیر از ایام تعطیل درس گوید. و اگر از باقی علوم عقلی و شرعی و ادبی و حسابی و غیرها تحصیل کند روا باشد. و همچنان شرط کرده آمد که متولی معیدی را معین کند که درسهای این ده متعلم جهت ایشان اعادت کند، بشرط آنک فاضل باشد و در مرتبه مدرس باشد یا نزدیک بدو. و «چون اغلب مدرسان متعلمان تبریز بر مذهب حق ائمه انام و فقهای اسلام اثنتی عشریه علیهم الصلوٰه والسلام بوده اند»^۱، لاجرم شرط رفت که تمامت مدرسان و محصلان مذکور از اهل این مذهب باشند و شرط نیست که مدرس تفسیر و حدیث و دو نفر که در این دو علم از وی استفادت کنند در حجره ها (ی) روزه که جهت ایشان بموجبی که در فصل مساکن تعیین خواهد رفت مجرد در آنجا ساکن باشند، و مدرس دیگر و معید درسهای وی و ده نفر طالب علم هم چنین بموجبی که در فصل مساکن معین می آید^۲.

فصل شانزدهم: در بیان شروط و امور مجاری آنها که جهت ساکنان شهر تبریز

و شهرستان رشیدی و اهل محلات داخلی و خارجی آن هر دو بقعه و حمامات تبریز

۱ - این سطرها که با حروف سیاه مشخص شده ظاهراً الحاقی است و بایستی بعداً در عصر شیعه شدن مردم تبریز افزوده شده باشند، زیرا خط آن با خط دیگر وقفنامه اختلاف دارد.

۲ - رك : وقفنامه ربیع رشیدی ص ۱۶۴ - ۱۶۶ .

از میادین شهر با حمامات که خارج دروازه و بجویه است و حمامات شهرستان و کاغذ خانه آنجا و گازر خانه و حمام رشیدی به محله شش گیلان وقف مسبل کرده ام و حقایقه باغ نزهة و حقایقه باغهای خانههای شهرستان مشتمل بر دو بابت:

بابت اول: آنچه جهت ساکنان شهر تبریز بمحلات بیرونی شرقی و محلات اندرونی آن و حمامات آنجا وقف مسبل کرده ام با حقایقه حمام رشیدی شهرستان و کاغذ خانه و حمام رشیدی که در محله شش گیلان است بموجبی که مشروح نویسته میشود و آن سه ممر است که موسوم اند به ممر ایمن و ممر وسطائی و ممر ایسر بدین تفصیل:

ممر ایمن: فنوائی که از جانب یمین رودخانه تبریز می آیند در ممری که موسوم است به ممر ایمن که آن از بالای باغچه نی کش جاری شده بر راه جاده کندرود و تانزدیک در باغ فتح آباد و دروازه عراق و از آنجا هم بر جاده می آید تا پول سنگین که بقرب خانقاه جاندار است و از آنجا با کاروانسرای خاصه که مشهور است بدقبر نو و از آنجا بد مصلی تبریز که در شش گیلان است، و از آنجا راه بر راه می رود تا رودخانه به نزدیک دروازه ری، و از آنجا در زیر رودخانه گذرانیده در جنب سدی و نقبی که جهت این رودخانه ساخته ام می گذرد، در جنب دروازه ری که مشهور است به دروازه نو در شهر می رود و آن فنوائی که آبهای آن در این ممر مذکور جاری است پنج اند بدین تفصیل:

کهریز دروازه عراق که از آنجا کاروانسرای سرکیس چینار است هم در نفس ممر آمده آن مقدار پانصد گز بریده شده.

کهریز معروف به کهریز نی کش دهنه آن در نفس باغچه نی کش است و آمده آن مقدار هفتصد گز بر راه بالا باغچه بریده شده و چندانک خواهد می توان برید. ربعی از این کهریز که حاجت من بود جهت حوض خانه ممر تبریز و مصالح شهر تبریز وقف مسبل کرده ام و سه ربع دیگر... غازان خان انارالله برهانه بر سقایه دروازه سنجاران جهت

مصالح شهر وقف فرموده.

کهریزچه زیرین که آبدۀ آن در اندرون فتحاباد است و نهصد گز خشکلوه (کذا) دارد، ششصد گز از زیر فتحاباد تا نزدیک راهی که به ممر کهریز مذکور می پیوندد و سیصد گز در اندرون فتحاباد و آبدۀ آن در اندرون فتحاباد است. کهریز که معروفست به کهریز کاروانسرای رشیدی فتحاباد و هم در این ممر که بالای کاروان سرای است صد گز خشکلوه بریده شده تا آب ده بریده شده و از آنجا در نفس فتحاباد بریده شده.

کهریزچه بالائی و دهنۀ آن هم درین مذکور است موضعی است که تقریباً پانصد گز زیر باغچه نی کش است و آبدۀ آن در زیر جوی فتوح آباد در داخل فتحاباد در جنب دیوار میرود.

ممر وسطائی و ممر ایسر که هر دو از جانب یسار رودخانه تبریز می آید. ممر وسطائی و این ممر بقرب موضعی که آنرا پل سنگین خوانند بقرب خانقاه جامدار (جامدار) به ممر ایمن می رسد که شرح آن داده شد و باهم افتاده بجانب شهر می روند و در این ممر وسطائی آب چهار کهریز جاری است بدین تفصیل:

کهریز مشهور به کهریز علاءالدین خشکوا (خشکلوه) آن قریب دوهزار گز میرود تا نزدیک پل بله یجان و آبدۀ آن قدیمآ هم در این ممر بوده در جنب رودخانه بحدود آسیا (ی) بله یجان و تقریباً یک هزار گز باشد.

کهریز مشهور بکهریز در حمام رشید آباد که آبدۀ آن تا اندرون باغ رشید آباد میرود و قریب ششصد گز و در زیر حمام مذکور مقدار صد گز خشکوا بریده شده تا با آبدۀ کهریز نزهۀ که ذکر کرده شد می پیوندد و با همدیگر جاری میشوند و حقایقه حمام رشید آباد مذکور و حقایقه کاغذخانه های رشیدی هر يك بمقدار کفاف از این

کهریز مذکور است و مابقی آن بشهر تبریز رود و بشرایطی که ذکر آن می آید سیل باشد.

کهریز مشهور به کهریز نزهة آبدۀ آن نزدیک قیصریه شهرستان رشیدی کد مقدار پانصد گز باشد تا حدود حمام رشیدی و خشکواي آن هم در اندرون شهرستان بریده شده تا آنجا که دروازه تبریز و مسجد شهرستان است و از آنجا بر سر راه بریده شده تا نزدیک بلهيجان بحدود خانه پیر حمزه به ممر ایمن می رسد و با همه یکسر افتاده بجانب شهر می رود.

ممر ایسر که به حدود مصلی شش گیلان از آنجا که باغ شیرین اکجی است و ممر ایمن و وسطائی بهم می رسند آغاز کرده بطرف دروازه روم شهرستان مموری بریده شده معروف به ممر سرخاب و از آنجا بجانب جوی پیر آباد که به شهرستان می گذرد بریده شده و آب این ممر از سه کهریز است بدین تفصیل:

کهریز بالائین که آن معروف به کهریز جلال آباد و دهنه آن در باغ جلال آباد است و آبدۀ آن در باغ مختار آباد و آن دو شعبه است:

شعبه ای در نفس باغ مختار آباد به مواضعی که چند درخت نشانده ام
شعبه ای از باغ مختار آباد که بشهر می رود .

کهریز به حدود مصلی شهرستان که آبدۀ شعبه های آن در زمینی است معروف به پهلوان سعید کل آن داخل شهرستان شده و منبع آن در باغ رشید آباد است. این کهریز نیز در مموری که معروفست به سرخاب و شرح آن داده شد اندازند تا بکهریز ممر ایمن و وسطائی پیوند که معروف است به جلال آباد جاری شده

کهریز مشهور به کهریز علاءالدین ایضاً آبدۀ آن در داخل شهرستان بجانب دیوار باغ اسیلان می رود تا دروازه مغان و از آنجا تا دوراه کوه سرخاب می توان بریدن حالی قریب سیصد گز بریده شد و خشکواي آن قریب هفتصد گز باشد تا به کهریز نزهة می رسد بحدود باغ اسیلان مذکور و با همدیگر بجانب شهر می رود

و مقرر شده که آب آن کهریز در ممري که در بداء حال جهت کهریزها بود با حداث من در ملک من ساخته با آب کهریزهای او بهم جاری باشد تا شهرستان و محدود دروازه روم به مقسمی عدل از انهار او بهمان مقدار که در مبدأ با آن آمیخته شده باشد جدا کند و در ممري سرخاب مذکور اندازند تا به ممري ایمن وسطائی پیوند.

کهریز جاندار آب این کهریز به موضعی که می بایست باشد و کس در آن تصرفی نتواند کرد قیمت کرده يك ربع جدا کنند و هم درین ممري مذکور اندازند تا با هم دیگر جاری باشد و سدر ربع دیگر به ممري معهود آن کهریز... و شرط چنانست که چون آب این کهریزها (ی) سدگانه درین ممري... بهم پیوسته باشد به مقسمی عدل دودانک در آنجمله جهت حقایقه باغ نزهت جدا کنند و چهار دانک آن جهت سیل خانهها و حمامات و سقایات محلات شهر تبریز باشد، اعنی محلات داخلی و محلات خارجی شرقی آن و شرایطی که ذکر آن می آید و کیفیت شرط انتفاع بدان مشروح نوشته می شود.

جملگی این هر سه ممري مذکور و تمامت کهریزها و حصص کهریز که آب آن درین ممريها جاری است از منابع با مظاهر با تمامت توابع و مضافات آن بغیر از آنچه استثناء کرده شد که ملک فرزندان اعزا کرم علی ابقاه الله است وقف مسبل کرده ام بموجبی که ذکر رفت وقفی درست شرعی معتبر، و شرط آنست که آب این کهریزها مذکور را قطعاً هیچکس از ممري اصلی نگرداند و بخانهها و کوچهها نبرد الا آنقدر که در بالای شهر جهت حمامی احتیاج باشد بلوله معین بر گیرند تا بابدانجا میرود و بیرون از آن تصرفی دیگر نکنند. و در محله شش کیلان آنقدر آب که جهت حمام رشیدی شش کیلان احتیاج باشد از آن مجری بقدر کفاف ببرند چه حقایقه آن ازین آبها است و از آنجا بسقایهها آب که برابر مسجد جامع رشیدی است رود و از آنجا به دولها و... که جهت آن سقایه ساخته شده و در آنجا نهاده بیرون آید و بر وجهی که قطعاً کسی چیزی در آن نشوید و مصرفی نتواند کردن الا آنکه به کوزه و سبواب از

آنجا بر گیرند فحسب.

و چون از آنجا بگذرد در ممری که معین است شهر رود و به هر موضع که سقایه ساخته شده می گذرد و بهر موضع که سرچاهی سنگین نهاده باشد آب بکوزه بر گیرند و در سبوها کنند و در جنب سرچاهها سنگین حوضهای سنگین نهاده تا بکوزه آب در آن کنند یا چهارپایان باز خورند و قطعاً جایز نداشته‌ام که هیچ چیز در آن سقایه‌ها شورند و هم چنین جایز نداشته‌ام و رخصت نداده‌ام که از خانه‌ها سوراخ در ممر آب کنند یا در حوض خانه‌ها کنند چه اگر چنین کنند آب بی صفا و چرکین گردد همانقدر جایز داشته‌ام که از سرچاهها و سقایه‌ها که بر سر راهها ساخته شده آب بسبوه کنند و بر گیرند فحسب.

و اگر آب زیادت از این باشد که در همه شهر از بیرون و اندرون بکوزه و سبوه می گیرند جهت حمامات گنگ و آب بمجری نهاده مقداری که هر حمام را ضروری باشد بدهد بشرط آنکه در مسلخ هر حمامی فواره‌ای بسازند تا آب بالای فواره بیرون آید و از آن فواره بدخوض گرم و سرد حمام رود و اگر زمین موضع حمام چنان باشد که فواره نتوان ساختن در مسلخ حمام حوضی سنگین در جنب دیوار نهند و چنان سازند که لوله‌ها در دیوار نشانده باشند بروجهی که چون آن لوله‌ها باز گیرند آب در آن حوض ریزد و مردم بدان وضو توانند ساختن و ثواب حاصل آید، و بر ممر این کهریزها (ی) مذکور جهت اهالی شهر تبریز و مواضع مسبل کرده‌ام و بر آن ستایه‌ها و سرچاهها ساخته آمده اگر جماعتی که اهل خیر باشند خواهند که در میان راهها و کوچه‌ها بموجبی که من ساخته‌ام سرچاهها سنگین و حوض سنگین بسازند و سوراخ در پشت آن ممر کرده بنهند و آن موضع جهت آن لایق و مناسب باشد و چنانکه ظاهر بود و نه در خانه‌ها و باغها و محوطه‌ها باشد تا مردم محله و صادر و وارد آب بسبوه و کوزه از آن بر گیرند و بدان انتفاع یابند جایز داشته‌ام و سازنده آنرا لاشک ثواب باشد.

وجه عمارت این کهریزها و ممر آن مقدار احتیاج از ابتداء منابع تا انتهاء آب از شهر تبریز بیرون رود بدروازه و بجویه و دروازه سرد و غیره بچند شاخ و عمارت و سقایه ها که بر آن ساخته ام بیرون آنچه در وقفیه مسجد رشیدی معین کرده ام، و از موقوفات آنجا واجب که برسانند مابقی مایحتاج آن تمامت از محصولات و اوقاف ربع رشیدی و آنچه از اجرت و منال فضلها این آبها که از دروازه های مذکور بیرون رفته و مرم بیقاعده بر ندبر استی حاصل شود می رسانند و بدان صرف می کنند و بر متولی واجب است که عمارت آن نیکو بکند چنانکه همواره آب در این ممرها و سقایه ها جاری باشد و نگذارد در آن نقصانی یا خللی ظاهر گردد.^۱

کتابخانه ربع رشیدی :

ملاحشری در سال ۱۰۱۱ هـ در مزارات تبریز می نویسد: «مزار خواجه رشید - الدین محمد در گنبدیست و آن گنبد در قرب همان عمارت عالی است که از آن عالی همت بر صفحه روزگار بیادگار مانده است ، الحق عمارتی است که از کمال صفا و لطافت هوا حیرت افزای نظار گیانست... مکتوبی از او در عرصه عالم هست که تفصیل املاک خود بد علمای زمان نوشته ، آنچه صرف ربع رشیدی نموده و آنچه به اولاد قسمت کرده عاقل قبول نمی کند که يك شخص را مکننت و جمعیت باشد . از آن جمله نوشته که دوهزار مصحف در دارالکتب نهاده ام و وقف ربع رشیدی کرده ام . آنچه نوشته چهارصد جلد اول بخط باقوت ، ششصد جلد بخط اکابر ، بیست جلد او بخط خوب ، پانصد و هشتاد جلد دیگر و شصت هزار جلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار ، آن مکتوب طولی دارد به هر يك از علمای زمان خود نوشته که در پیش ایشان باشد که بعد از خواجه فرزندان بر یکدیگر ستم نمایند»^۲

۱- وقفنامه ربع رشیدی ص ۲۵۹-۲۶۴

۲- مزارات حشری یا تاریخ ملاحشری ص ۵۸؛ اولاد الاطهار ص ۱۳۴

در ربع رشیدی دو بیت الکتب یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ گنبد ساخته بودند که تنها هزار جلد مصحف در آن وجود داشت و از آن جمله چهار صد بجل طلا و ده جلد بخط یاقوت و هشت جلد بخط ابن مقله و بیست جلد بخط احمد سهروردی و بیست جلد بخط اکابر و بزرگان و پانصد و چهل و هشت جلد بخطهای روشن و خوب نوشته شده، و شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال از ممالک: ایران، توران، مصر، مغرب، روم، چین و هند فراهم ساخت و وقف شده بود. اثاث البیت و قندیلها و آلات طبخ و دارالشفاء هم در آن فراوان بود، و از آن جمله هزار خمره شربت از چین آورده بودند^۱.

در مکاتبات رشیدی راجع بدکتابخانه ربع و عظمت آن مطالب مفیدی آمده که از جمله این مطلب است: «دیگر دو بیت الکتب که در جوار خود از یمین و یسار ساختم، از جمله هزار عدد مصحف در آن نهاده‌ام، وقف کرده‌ام بر ربع رشیدی و مفصل آن بدین موجب است:

آنجکه بجل طلا نوشته است	۴۰۰ عدد
آنجکه بخط یاقوت است	۱۰ «
آنجکه بخط ابن مقله است	۲ «
آنجکه بخط احمد سهروردی است	۲۰ «
آنجکه بخطوط اکابر است	۲۰ «
آنجکه بخطوط روشن خوب نوشته است	۵۴۸ «

دیگر شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و حکایات و امثال و غیره که از ممالک: ایران، توران، مصر، مغرب، روم، چین و هند جمع کرده‌ام، همه را وقف گردانیده‌ام بر ربع رشیدی.

دیگر اثاثات و قنادیل و شمعدانها و بسط و مسانید و آلات طبخ دارالضیافه

و آلات دار الشفاء که ذکر مفصل آن از حد بیرون است، و بسالها جمع شده . از جمله هزار خمره شربت از چین آورده اند و بغایت متکلف ساخته و اسمای اشربه بر آن نوشته و بالقاب این ضعیف موشح کرده اند . و قوتیهای معاجین هم در چین ساخته اند اگر مفصل مجموع اثانات ربیع رشیدی بنویسم موجب ملال و کلال باشد.^۱

خواجده رشیدالدین فضل الله که دانشمندی جامع و عارف به زبانهای فارسی و عربی و ترکی و مغولی بوده، جمیع اوقاتی را که از مشاغل دیوانی فراغت می یافت بمطالعه یا کتابت می گذرانید و علاوه بر جامع التواریخ که در چهار جلد در تاریخ مغول و عالم است مؤلفات بزرگ و دیگری از قبیل کتاب الاحیاء والمآثر، در بیان سرما و گرما و فصول و کشاورزی و امراض نباتات و معدنیات بدعربی داشته که در دست نیست. دیگر توضیحات بدعربی شامل نوزده نامه که در باب مسائل کلامی و دینی و عرفانی است که بدامر سلطان اولجایتو آن را تدوین نموده است . دیگر «الرساله السلطانیه» بدعربی که کتاب دیگری است از همین مقوله که در نوزدهم رمضان سال ۷۰۶ آن را برشته تحریر آورده است.

و ماحصل مباحثی که در موضوعات کلامی در حضور سلطان اولجایتو مابین علمای وقت اتفاق افتاده جمع آوری کرده است.

دیگر کتاب لطائف الحقایق، مشتمل بر چهار رساله در مسائل کلامی و عرفانی سه کتاب فوق الذکر بزبان عربی است.

دیگر کتاب «بیان الحقایق» که کتابی مشتمل بر هفده رساله در مسائل کلامی و طبیبی بوده است. دیگر تاریخی بزبان ترکی جغتائی نوشته در اصل و تبار چنگیز خان که نادر میرزا صاحب تاریخ دار السلطنه تبریز نسخه خطی آنرا دیده است. دیگر دستورالملکه یا آیین کشورداری در وضع مالیات و طریق وصول آن و اداره امور کشور که در تاریخ و صاف (ج ۴ ص ۴۳۵) به آن اشاره رفته است.

دیگر مجموعه منشآت و مکاتبات او است که غالباً بفارسی و در مسائل سیاسی و مالیاتی نگارش یافته و به پسران خود یا به عمال مختلف حکومت مغول که در دستگاه وزارت زیر دست او بوده‌اند نوشته و آنها را منشی وی محمد ابرقوئی جمع‌آوری و تنظیم نموده است.

فهرست آثار خواجه رشیدالدین

۱- توضیحات رشیدیه: دو نسخه کامل از روایت عربی آن جزو کتب او چنجی احمد در کتبخانه طوپ‌قایوسرای بدشماره ۲۳۰۰ و ۲۳۲۲، اولی مورخ ۷۱۴ و دومی مورخ ۷۱۵ هجری موجود است. این کتاب مشتمل بر نوزده مقاله یا رساله است که غالباً درباره مباحث دینی است.

۲- مفتاح‌التفاسیر: مقدمه مانندی است که بر تفسیر کبیر خود نوشته است، و محتوی رسائل و مقالاتی در مباحث دینی و کلامی از قبیل: خیر و شر، جبر و قدر، تناسخ و حشر، سعادت و استعداد و غیره. نسخه‌ای از آن در کتبخانه شهید علی پاشا بشماره ۳۰۴ مورخ ۸۵۸ و نسخه‌ای دیگر در قاهره بشماره خاص ۸۹۷ و شماره عام ۹۵۱۵۰ مضبوط است.

۳- کتاب سلطانی: نسخه‌ای از روایت فارسی آن در نور عثمانیه به شماره ۳۴۱۵ مضبوط است. این کتاب غیر از آنچه مربوط به خصال پادشاه اسلام، و احوال شخص مصنف است، عموماً در مباحث دینی است، و جداولی در شعب انساب اولیاء و خلفاء، و اقوام و طوایف دارد.

۴- کتاب الطایف: که نسخه‌ای از آن هنوز بدست نیامده است.

۵- بیان الحقایق: نسخه‌ای از روایت عربی آن بشماره ۸۳۴ قدیم، و ۸۵۴ جدید مورخ ۷۱۱ هجری در کتبخانه سلیمانیه هست، و مشتمل است بر هفده رساله در مباحث کلامی، و طبی.

۶- آثار و اخبار: که بعضی از رسالات آن مانند رساله معرفت اشجار نباتات بطبع رسیده است.

۷- جامع التواریخ رشیدی: در چندین مجلد که ظاهراً بهترین نسخ آن در کتابخانه سلطنتی تهران است.

۸- نسب نامه انبیاء و ملوک و سلاطین: که قسمتی از جامع التواریخ است. در طوپ قاپوسرای بشماره ۲۹۳۷.

۹- مکاتیب رشیدالدین: که نسخه‌ای از آن در کمبریج است و از روی آن مولوی محمد شفیع لاهوری همه را منتشر کرده است.

این مکاتیب را چنانکه گفتیم، شخصی به نام محمد ابرقوئی جمع‌آوری کرده است. استاد مجتبی مینوی در پشت صفحه عنوان کتاب مکاتبات رشیدی تصحیح محمد شفیع، طبع لاهور ۱۹۳۷، درباره آن مکاتیب به خط خود چنین اظهار می‌دارند: «این محمد ابرقوئی (اگر واقعاً اسمش چنین بوده) لابد یکی از منشیان باسواد و فرهنگ دیده قرن هشتم بوده، و چیزهایی از احوال رشیدالدین، و اوضاع مملکت در عهد او می‌دانسته، و به بعضی از نوشته‌های او دستی یافته بود، و برای دلخوشی پسر رشیدالدین (شاید غیاث‌الدین) این مجموعه منشآت را فراهم آورده، در اینک تمام آنها مجعول است، من تقریباً شك ندارم».

۱۰- کتاب طب اهل ختا (تنکسوق نامه) مورخ بسال ۷۱۳ هجری که باهتمام استاد مجتبی مینوی از طرف دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۰ بطبع رسیده است.

۱۱- کتاب ادویه مفردة ختائی: خواه آنچه نزد ما مستعمل است و خواه آنها که نیست.

۱۲- کتاب ادویه مفردة مغولی.

۱۳- کتاب سیاسات و تدبیر پادشاهی، بر حسب آنچه عادت ایشان است.

از این سه کتاب اخیراً نسخه‌ای سراغ نرفته و فقط نام آنها در فهرست مجموعه مصنفات رشیدالدین در ابتدای توضیحات رشیدیه آمده است.
 ۱۴- گویا خواجه رشیدالدین يك كتاب جغرافیای بانقشه نیز داشته است ، چه در مقدمه توضیحات رشیدیه بآن کتاب بعنوان «احوال المسالك والممالك» اشاره کرده است.^۱

۱۵- تقریرات خواجه رشیدالدین فضل‌الدین همدانی. در کتابخانه ناصریه واقع در شهر لکهنواز شهرهای شمالی هندوستان رساله‌ای از تقریرات خواجه رشیدالدین فضل‌الدین همدانی به قلم فقیه عالیقدر علامه حلی جزء ذخائر کتابخانه مزبور است . علامه حلی در آغاز بحث گوید : بدربار باشکوه ایلخانی احضار شدم هنگام اقامت درپای تخت سلطان یکی از شبها به مجلس درس و بحث خواجه رشیدالدین فضل‌الله شرکت کردم تا از فضل و دانش آن وزیر دانشمند استفاده کنم و در آن شب دو سؤال مشکل در محضر وزیر مطرح شد :

اول وجه جمع بین آیه شریفه (وقل رب زدنی علماً) و کلام امیر المؤمنین (ع) (لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً)

دوم تفسیر و بیان آیه مبارکه (وقفوهم انهم مسئولون) و آیه شریفه (فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان)

رساله نامبرده در یازده صفحه بدخط فصیح اصفهانی تحریر شده و تاریخ ندارد و چنین می‌نماید که باید در قرن نهم نوشته شده باشد و بد شماره ۷۱۶ در دفتر کتابخانه ثبت شده است^۲

۱- رك به مقدمه استاد استاد مجتبی مینوی بروقننامه ربع رشیدی ، ص ۲۱-۲۲

۲- از افادات دانشمند رجال آقای حاج شیخ عزیزالله عطاردی .

خواجه رشیدالدین برای حفظ و جلوگیری از تلف شدن نوشته‌ها و آثار خود مساعی فراوانی بکاربرد:

اولاً مقرر داشت که چند نسخه از مؤلفات او برای دوستان و علم‌ا و دانشمندان استنساخ شده و به ایشان عاریه داده شود و آنان مجاز بودند از روی آن نسخه برداری نمایند.

ثانیاً بفرمود تا آثار فارسی او را به عربی و آثار عربی وی را بفارسی برگردانند تا اگر یکی از آنها از بین برود ترجمه آن در دست باشد.

ثالثاً بفرمود از اصل و ترجمه این آثار نسخ متعددی نوشته برای مطالعه اهل علم در کتابخانه مسجد ربع رشیدی بگذارند.

رابعاً بفرمود از مجموع تمام مؤلفات خود يك نسخه ضخیم کبیر بنام جامع التصانیف الرشیدیه، بانقشه‌ها و صور لازم ترتیب دهند و در ربع رشیدی بگذارند. تا مردم نسخه‌های خود را با آن مقابله کنند. خواجه رشیدالدین چهارمجلد از کتبی را که در طب و طرز حکومت مغول تحریر نموده بود، مقرر داشت که به سه زبان فارسی و عربی و چینی ترجمه و تحریر شود. باین نیز قانع نشده همه ساله از محل موقوفاتی که برای مسجد و مدرسه در ربع رشیدی وقف نموده بود مبلغی را برای استنساخ کتب خود بکی بفارسی و دیگری بعربی اختصاص داد که همه ساله يك نسخه کامل تحریر شود و بیکی از کتابخانه‌های شهرهای ممالک اسلام هدیه نمایند. وی قرار گذاشته بود که این نسخ را روی بهترین کاغذ بغدادی و به بهترین و خوانا ترین خطی بنویسند و با نسخه اصل دقیقاً مقابله و تطبیق نمایند. محررین و نسخه بردارانی که برای این امر تعیین شده بودند، همه را بدقت و با رعایت خوشی خط و سرعت قلم انتخاب کرده در نواحی مدرسه و مسجد ربع رشیدی منزل داده بود که تحت نظر نظارت این امر خیر مشغول کار باشند. بعد از آنکه هر نسخه پایان می-

پذیرفت آنرا صحافی و تذهیب کرده و بد مسجد می بردند و در کتابدانی مابین منبر و محراب قرار میدادند و این دعا را که مولف بد قلم خواجه بزبان عربی بر آن نوشته بود میخواندند :

«اللهم يا ملهم الاسرار ويا معلم الاخبار والآثار، كما وفقت عبدك المفتقر الى رحمتك الواسع رشيد الطبيب لتصنيف هذه الكتب المشتملة على التحقيقات المقوية لقواعد الاسلام والتدقيقات الممهدة لبيان الحكم والاحكام المفيد للمتأملين في بدايع المصنوعات النافعة للمتفكرين في غرائب المخلوقات، و وفقته ايضا لان وقف بعض املاكه شارطا ان يتخذ من منالها نسخ من هذه الكتب لينتفع بها المسلمون من اهل البلدان في كل حين واوان، فتقبل اللهم كله منه قبولا حسنا، واجعل سعيه مشكورا وذنبه مغفورا ، واغفر للساعين في امام هذا الخير والمستفيدين من هذه الكتب ، و الناظرين فيها والعاملين بما في مطاويها وآاته الحسنة في الدنيا والاخرة انك اهل التقوى واهل المغفرة».

عين این دعا را نیز در پایان هر نسخه کتاب نوشته و مناجات مختصری که باز بد قلم خود رشیدالدین بود بر آن الحاق میکرده اند. سپس خاتمه ای بقلم ناظری که کتاب در تحت نظر او تحریر یافته بود متضمن تاریخ تحریر و اینکه برای کدام شهر آن نسخه تحریر یافته، و همچنین نام و نسب آن ناظر بر آن منضم مینمودند که مؤمنان او را بدعای خیر یاد نمایند. بعد از انجام این امور کتاب را نزد قضاة تبریز میفرستادند که ایشان شهادت می دادند که تمامت رسوم و تقاریری که مؤلف بر آن عهده کرده بود انجام یافته است. آنگاه آن کتاب را بشهری که برای آن شهر تحریر یافته بود میفرستادند و در کتابخانه عمومی آن شهر می نهادند.

باوجود جمیع این احتیاطها چنانکه کار ترمر میگوید: قسمت عمده از مؤلفات این مورخ دانشمند از دست رفته تمام وسائلی که برای حفظ آثار خود بعمل آورده

همه بی فایده مانده است، جهتش آنست که ربع رشیدی دوبار یکی پس از قتل آن وزیر و دیگری پس از کشته شدن پسرش خواجه غیاث الدین بغارت رفت، و بسیاری از نقایس و نسخ کتب او بچنگ مردم جاهل افتاده و بهمن علت و حوادث دیگر برخلاف آرزوی آن وزیر سعید بیشتر مؤلفات او نابود گردید^۱.

ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی (القاشانی)، در تاریخ اولجایتو مدعی است که جامع التواریخ را او نوشته و خواجه رشیدالدین آن را برداشته بخود نسبت داده است چنانکه مینویسد:

«آدینه دهم شوال دستور ایران خواجهرشید کتاب جامع التواریخ را که تألیف و تصنیف ابن بیچاره بود، بدست جهودان مردود بر رأی پادشاه عرضه کرد و جایزه آن پنجاه تومان مال از املاک و دیه ضیاع بستد و هر سال از محصول مستدرکات و ربوع ارتفاعات آنجا بیست تومان نقد عفواً صفواً بهوی میرسید و باوجود وعده به تصنیف يك درم به مؤلف و مصنف آن نداد که سعی بلیغ و جهد نجیح نموده بود و به سالها جمع کرده:

رنج بردم من ولی مخدوم من آن به نام خویشان بر کار کرد
و فراوان نواخت سیور غامیشی یافت^۲.

درباره این تهمت بلوشه و دیگر مورخان بحث کرده اند. ما این تهمت را فقط از خود کاشانی می شنویم که ظاهر اکتاب تاریخ خود را پس از قتل خواجه رشیدالدین نوشته است. باید دانست که رشیدالدین جامع التواریخ را تنها ننوشته است، و بخصوص در تاریخ مغول و ترك و فرنگ از دانشمندان چینی و مغولی و فرنگی استفاده کرده

۱- تاریخ مغول ص ۴۹۰؛ از سعدی تاجامی چاپ دوم ص ۹۶-۱۱۶

۲- تاریخ الجایتو طبع تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۴۸، ص ۵۴-۵۵

است، و چنین کار مهمی تنها از وزیر مقتدر و توانگری مانند رشیدالدین ساخته‌است و از کاشانی که کاتبی بیش نبوده است بر نمی‌آید. خود کاشانی که عرایس الجواهر را از تنسوق‌نامه‌ی خواجه نصیرالدین طوسی گرفته است، نامی از او نبرده بیشتر در محل این تهمت است.^۱

سند دیگری که دلالت بر بطلان قول کاشانی دارد، گفتار ابن الفوطی است، در شرح حال عفیف‌الدین محمد نقاش که او را در سال ۷۰۵ در اران در خیمه‌ی سلطان اولجایتو دیده بود که کتاب رشیدالدین را نقاشی می‌کرده است. این کتاب جز جامع التواریخ نتواند بود، زیرا فقط نسخه‌های جامع التواریخ است که نقاشی داشته‌است بنابراین بعید بنظر می‌رسد که این امر تا سال ۷۰۶ آشکار نباشد، و رشیدالدین در شوال ۷۰۶ آنرا بنام خود به پادشاه عرضه کند. اما به قراینی احتمال دارد که ابوالقاسم کاشانی مانند دیگران در تدوین قسمتی از جامع التواریخ و بخصوص تاریخ پیش از مغول زیر نظر رشیدالدین شرکت داشته است.^۲

دو نالدویلبر مینویسد :

رشیدالدین در کتاب عظیم خود جامع التواریخ بهترین و موثق‌ترین منابع را در دست داشت، از جمله وقایع نامدهای رسمی مغول مورد استفاده قرار گرفت و یک زاهد کشمیری در تدوین تاریخ هندوستان به او کمک کرد. دو عالم چینی برای ترجمه منابع چینی برای او کار می‌کردند. اطلاعات او درباره‌ی اروپا و اوضاع سیاسی آن از نظر صحت و درستی ممتاز است. در آن زمان او خیلی بیشتر از آنچه اروپائیان از آسیا می‌دانستند از اوضاع اروپا باخبر بود حتی میدانست که در ایرلند مارو وجود

۱- رك: سعيد نفیسی: تاریخ نظم و نشر در ایران در زبان فارسی ج ۲ ص ۷۳۳

۲ - مجموعه‌ی خطابه‌های تحقیقی ص ۱۳۴-۱۳۵؛ ابن الفوطی: تلخیص مجمع الاداب ج ۱

ندارد. وقتی جامع التواریخ در رشیدیه تهیه میشد با تصاویر و نقاشی‌ها زینت می‌یافت.

از مدارك برمی‌آید که نقاشان چیره دست در این مهم با او کار میکردند. بعضی از کارهای آنان انعکاس طرزکار و سبك مكتب نقاشی بغداد در قرن سیزدهم است.

بسیاری از تصاویر سلاطین ایلخانی را با لباس چینی و در میان زنان خود نشان میدهند، ایرانیان با کلاه مخصوص خود کمتر کشیده شده‌اند. تصاویر بیشتر چینی است. ساختمانها اغلب شکل بناهای ستوندار و بام پیش آمده مشرق را دارند^۱.

ربع رشیدی بنا به منشآت رشیدالدین

ربع رشیدی در حقیقت دانشگاهی بود که آنرا میتوان از نامه‌ای که وی به پسرش خواجه سعدالدین فرمانروای قنسرین نوشته اقتباس کرد:

«چون از مائده نعم و خوان کرم باری تعالی نواله شافی و بهره کافی بهمارسیده، دردل چنان راسخ گشت که پیش از آنکه دست روزگار بنای زندگانی را از پای در آورد... و نوبت وزمان وزارت بآخر رسد... باید که بعروۀ وثقی عقل و حبل متین عدل متمسك باشیم... و قصر مملکت و حصن سلطنت را مشید سازیم و رغبت رعیت در مطاوعت و متابعت اوامر و نواهی خود زیادت گردانیم... و بمحاسن شیم از ملوک عرب و عجم و وزرای ترك و دیلم بگذریم و به مکارم اخلاق و اکابر آفاق گوی مسابقت ببریم و اصناف رعایت در بارۀ رعیت مبذول داریم و درصغیر و کبیر بنظر احترام و توقیر نگیریم... بدینجهت بهاستعجال تمام رسائل بارجاء و انحاء پیش علمای زمان و فضالای دوران فرستادیم که عنان عزیمت بهصوب ما معطوف فرمایند و ربع رشیدی

که طرح انداخته و تهیۀ عمارت آن ساخته بودیم اکنون بدینمن همت فضلا بداتمام پیوست».

درهمین نامه میگوید که در ربع رشیدی بیست و چهار کاروانسرا و هزار و پانصد دکان و سی هزار خانه با حمامها و بساین و طواحین و کارخانههای شعر بافی و کاغذ سازی و رنگریز خانه و دارالضرب ساخته شد که در دارالقرآن دو بیست نفر حافظ به ادرارات از اوقاف شیراز و روم مقرر بودند. در کوچه علمای این دانشگاه چهار صد نفر از عالمان و فقیهان و محدثان با ادرارات (هزینه تحصیل) و جامه و صابون و حلوا سکونت داشتند که هزار نفر شاگرد ساکن محله طلبه از ایشان درس میخواندند و شش هزار طالب علم دیگر از ممالک اسلام در تبریز ساکن شدند که از حاصل جزیۀ روم و قسطنطنیه و هند بدانجا آورده شده بودند. پنجاه طبیب حاذق از هند و چین و شام و مصر در دارالشفای آن بودند که هر یکی ده نفر آموزندۀ طب زیر تربیت خود داشت و کحالان و جراحان هریکی پنج نفر را در صنعت کحالی و جراحی می پروریدند و این مردم در کوچه معالجان در عقب دارالشفای باغ رشید آباد بوده اند، که این قسمت ربع رشیدی مانند دانشکده پزشکی امروزی بوده است که سرسلسله آن اطباء محمد بن الفیلی بوده و بدپیشنهاد او خواجه رشیدالدین از خواجه علاءالدین از هند انواع روغن ها و ادویه را که در تبریز نبوده خواسته است.

علاوه بر این اهل صنایع و محترفد نیز هریکی در کوچه های مخصوص این شهر بوده اند که میتوان آنرا بمثابه دانشکده صنعت و هنر دانست. در نامه ای سفارش شده که صوف بافان انطاکیه و سوس و طرسوس را برای این مؤسسه صنعتی با لطف و مهربانی بفرستند، از پادشاه قبرس نیز بیست نفر پشمینه باف را خواسته به تبریز اعزام دارند.^۱

ربع رشیدی دارالشفای دارالقرآن و دارالحديث و دارالضيافه و دارالحجاج و موقوفات فراوان داشت که از آن جمله در شهر خبیص پنج هزار و در طبس هزار نخل و دو بیست و پنجاه هزار گوسفند و بیست هزار مرغ و ده هزار غاز و ده هزار اردک و هزار گاو و هزار رأس خر و وقف آن بوده، و هر سال از حاصل موقوفات رشیدی هفتصد و چهل و هشت هزار من نان و سیصد و بیست هزار من گوشت بهار باب استحقاق می دادند.^۱

از وقفنامه ربع رشیدی و ناءه‌های خواجه رشیدالدین به پسرش سعدالدین چنین برمی آید که در این شهر علمی و دانشگاهی خانقاه مخصوصی برای پذیرائی درویشان و مستحقان و دارالضیافه‌ای برای مجاوران و مسافران با مطبخ و بیت - الخلو و باصطلاح حوائج خانه و توابع آن دارالشفای و شرابخانه و سرای طبیب و کتابخانه بزرگ که می گویند از مهمترین کتابخانه‌های زمان خود بود و بیش از شصت هزار جلد کتاب نفیس در آن بود، بیست و چهار کاروانسرای رفیع، و هزار و پانصد دکان و سی هزار خانه و حمامها و بساتین بسیار و کارخانه‌های شعر بافی و کاغذ سازی و یک دارالضرب، و یک صباغخانه یا رنگ خانه وجود داشته است.

در دارالشفای ربع رشیدی طبق وقفنامه طبائی که به خدمت دارالشفای مأمور می شدند می بایستی هر کدام نوبه و کشیک داشته باشند تا اینکه شبانه روز همیشه یک نفر طبیب یا شاگرد و داروسازی درس کار خود بوده، و هر طبیبی باید دو نفر متعلم (شاگرد) را درس طب و داروسازی بیاموزد.

مسکن اطباء و متعلمین درس راها و حجره‌های مخصوص مقرر بود. دوره تحصیل هر یک از محصلین طب پنج سال بود، و اگر پس از پنج سال استاد ایشان را «معلوم شود که لایق آن شده اند که در علاج بیماران شروع کنند و در آن ماهر گشته باشند ...

باید که طبیب مذکور تمامت کسانی را که در ربع رشیدی مجاور یا مسافر یا عمله آنها باشند و رنجور شوند علاج کند، و مناسب مزاج دارو و مزوره دهد، و بعد علاج دیگری مشغول نشود، چد او را جهت علاج مجاوران و مسافران ربع رشیدی معین کردیم. روزهای دوشنبه و پنج شنبه مقرر بود که به همسایگان ربع رشیدی و اولاد واقف و غلامانی که واقف آنان را آزاد ساخته، و برزیگران موقوفات ربع رشیدی داروی مجانی دهد. اگر مسافری رنجور می گردید باید هر کجا که متولی مصلحت میداند، او را بخواباند و طبیب به علاج او پردازد تا شفا یابد و پس از شفا یافتن سفر کند. در زمینه تعلیمات حرفه ای هم کار رشیدالدین جالب توجه است، زیرا در مورد دویست و بیست نفر غلام و دویست و بیست نفر کنیز که همسران غلامان بودند، و به کار آ باد نگاهداشتن باغات و مزارع و خدمت می پرداختند می نویسد: «فرزندان ایشان را هریکی بدصنعتی و حرفتی که مالیم و موافق حال او باشد از خطاطی، و قوالی، و نقاشی، و زرگری، و باغبانی، و کهریز کنی، و دهقنت «دهقانی»، و معماری، و سایر حرف می گماشت.

چنانکه گفتیم خواجه رشیدالدین در نامه ای که به پسرش خواجه جلال الدین

۱ - خواجه رشیدالدین را پسران متعددی بوده، و علاوه بر سعدالدین و جلال الدین و عزالدین که در نامه های رشیدی نام ایشان آمده پسران دیگری نیز داشته است. خواجه عزالدین ابراهیم در همان سال قتل پدرش در ۸۱۸ کشته شد وی پسری داشته بنام عمادالدین عبدالؤمن که در ۲۷ شعبان ۷۰۳ ولادت یافته و در ۸ شوال ۷۳۴ در سلطانیه در گذشته و در رشیدی مدفون شده است.

پسران دیگرش: غیاث الدین محمد در ۷۲۷ وزیر شده و در ۷۳۶ وی را با برادر دیگرش در سه گنبدان مراغه کشته اند. دیگر شرف الدین احمد در گذشته در ۲۱ ربیع الاول ۷۳۴، و رکن الدین محمود متولد در میدان سلیمان شاه در میان همدان و بغداد در روز دوشنبه ۱۳ جمادی الاخر سال ۷۰۹ و در گذشته در ۷۴۴ در یزد، و مدفون در کرمان، و ضیاء الدین

که حاکم روم بود نوشته که چهل نفر غلام و کنیز رومی جهت عمل کشت و زرع ربع رشیدی اعزام دارد تا در یکی از مراکز کوشك او که در ربع رشیدی احداث نموده ساکن شوند. نخست می نویسد: باغی در آنجا ساخته که در صفا و دلکشی بمانند بهشت برین است. سپس می نویسد: چون ربع رشیدی محلی وسیع است پنج قریه در آن احداث کرده ایم و اکنون چهار قریه آباد شده است از اینرو در هر يك از قراء، زنگیان، و گرجیان، و قردیان و حبشیان، چهل نفر ذکور و اناث مسکن دارند. قریه دیگر که از رعیت خالی و از عمارت عاری مانده است می خواهیم که قریه رومیان باشد، توقع که چهل غلام و کنیزك رومی بدار السلطنه تبریز فرستید که در قریه مذکور ساکن و به عمارت مشغول شوند. در نامه دیگر به پسر دیگرش خواجه سعدالدین حاکم قنسین نوشته می نویسد: که بیست و چهار کاروانسرای رفیع که هر يك چون قصر خورنق منیع است و هزار و پانصد دکان، و سی هزار خانه، و چندین حمام، و باغهای با صفا، و چندین آسیا و کارخانه شعر بافی و کاغذ سازی، و دار الضرب (ضرابخانه)، و رنگخانه (صبافی) و غیره احداث کرده و از هر شهری جماعتی را آورده و در آنجا ساکن گردانید.

از جمله دو یست نفر حافظ و قاری قرآن در جوار گنبد جای دادیم و از راست و چپ برای هر صد نفری کوچه ای احداث کرده و دست راستی ها را از حاصل اوقاف شیراز و دست چپی ها را از حاصل اوقاف شام برخوردار ساختیم. این قاریان که از کوفه و بصره و واسط و شام آورده شده بودند، بعضی سبعة خوان، و بعضی عشره دان بودند و بفرمودیم تادر دار القراء هر روز تا وقت چاشت به تلاوت قرآن مجید مشغول

عبدالمطیف در گذشته در ۷۴۴، و جمال الدین و پسرش کمال الدین حسین در ۲۸ ربیع الاول سال ۷۱۲ در سلطانیه ولادت یافته است. (سعید نفیسی: تاریخ نظم و نشر در ایران تا پایان قرن دهم ج ۲ ص ۷۳۱).

باشند و چهل نفر از غلامزادگان خویش را به ایشان بسپردیم تا آنان را سبعت خوانی تعلیم کنند. و بدفاریان خوارزمی و تبریزی و دیگر بلاد بفرمودیم که بعد از چاشت تا وقت زوال (ظهر) بدتلاوت کلام الله مشغول باشند، و باز می نویسند که از علما و فقها و محدثان چهار نفر را در کوچهای که آنرا کوچه علما خوانند منزل دادیم و وظیفه و مواجب و جامه سالیانه و پول صابون و حلوای ایشان را مقرر ساختیم.

و هزار طالب علم را در محله ای که آنرا محله طلبه خوانند نشان دیدیم، و شش هزار طالب عام دیگر که از ممالک اسلام بامید تربیت ما آمده بودند، در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که مخارج ایشان را از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه کبری، و جزیه هند بدهند، و معین داشتیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند، و دیدیم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام علم است از اصول و فروع و نقلی و عقلی، بخواندن آن علم امر فرمودیم، و گفتیم که هر روز از این طلبه که در ربع رشیدی و بلده تبریز ساکن اند همد به مدارس ما و نزد فرزندان ما در رفت و آمد باشند.

پنجاه طبیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر و چین و شام و دیگر ولایات آمده بودند گفتیم که هر روز در دارالشفای (بیمارستان) تردد نمایند، و پیش هر طبیب ده کس از طالب علما مستعد نصب کردیم تا به این فن شریف مشغول گردند.

کحالان و جراحان و مجربان را که در دارالشفای ماهستند (محلّی) به قرب باغ رشید آباد که آنرا «معالجه معالجان» خوانند بنیاد فرمودیم.

دیگر اهل صنایع و حرف را که از ممالک آورده بودیم هر يك را در کوچهای ساکن گردانیدیم. غرض از نوشتن این مکتوب آنست که پنجاه نفر صوف باف از آنطاکیه و سوس و طرسوس بفرستید، اما نه بزجر و زور بلکه به لطف و مواسات، و همچنین بیست نفر صوف باف از ملک نوفل بن سحابیل طلب کنند تا از قبرس روانه

دارالسلطنه تبریز کنند^۱.

در نامه دیگری که به خواجه علاءالدین به همد نوشته برای دارالشفای ربع رشیدی بعضی از ادهان (روغن های طبی) از هر يك به تناسب پنج من و ده من و صدمن خواسته است.

خاورشناس شوروی ایلیا پاولویچ پطروشفسکی در کتاب کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول می نویسد: «از مکاتبات رشیدی نیز پیدا است که از بردگان مستقر در اراضی زراعتی، همچون برزگران بهره کشی می شده است. رشیدالدین گذشته از غلامانی که طبق وصیت نامه وقف اماکن خیریه و ربع رشیدی در تبریز کرده بود، به فرزندان ذکور خود ۵۰۰ غلام و بدخترانش ۴۰۰ کنیز بخشید. در نامه ای که رشیدالدین به مجدالدین فرزند خویش نوشته می گوید که ۱۰۰۰ برده که نیمی مرد و نیمی زن بودند بنام باغ فتح آباد و ۲۰۰ برده (نیمی مرد و نیمی زن) جزو جمع باغ باغ رشید آباد ثبت گردد.

رشیدالدین در نامه دیگر غلامان و کنیزانی را که جزو جمع باغ فتح آباد محسوب داشته، مزارعان فتح آباد، خوانده است. عبارت دیگر از آنان نیز مانند رعایای تابع فتودال و مزارعان و وروئی بهره کشی می شده است. در نامه ای که رشیدالدین به مجدالدین پسرش نوشته صورت ریز پوشاکی که به غلامان و کنیزان باغ های فتح آباد و رشید آباد در سال لباس های زیر را دریافت می داشته اند:

قمیص (پیراهن کرباس) ۲ ثوب

شلوار ۲ »

جبه (قبا) ۱ »

۱- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۱۴۳ - ۱۴۷، از سعدی تا جامی چاپ دوم

کپنک	۱ ثوب
گوال (جوال)	۱ »
کفش	۱ جفت
میان بند (کمر بند)	۱ »
دستار	۱ »

هر يك از ۵۰۰ كنيز باغ فتح آباد پوشاك فوق‌الذكر را دریافت میداشته‌اند ، جزاینكه بجای كپنك يك چادر سر و بجای دستار عصابه (سر بند) می‌گرفتند . صد غلام و صد كنيز باغ رشید آباد نیز بقرار فوق پوشاك دریافت میداشتند . تمایل رشیدالدین بداین بودكه در هر يك از پنج قریه مزبور غلامان و كنيزانی از يك نژاد بنشانند و ضمناً ایشان زن و شوهر باشند تا توالد و تناسل نمایند و بماندن در آن مكان بیشتر علاقه نشان دهند . اگر بطور متوسط برای هر زوج دو فرزند در نظر گیریم جمع عده بردگانی كه در پیرامون باغ مزبور بوده‌اند به ۳۶۰۰ نفر میرسیده است .

تفاوت بردگانی كه در اراضی زراعی مستقر گشته بودند با رعایای روستاها تنها از لحاظ وضع حقوقی نبود ، بلكه فرق بارز دیگری نیز داشته‌اند ، به این معنی كه كمالكان برده و ملك و مال شخصی ارباب خود بوده‌اند ، و وی میتوانسته هر گاه میل كند او را از زمین جدا كرده و بدون زمین بفروشد ، و یا حتی بدون ترس از مجازات او را بقتل برساند . بردگان مزارعه‌گر ، برخلاف رعایا فاقد حق اعیانی و وسائل و آلات كشاورزی و گاو بودند ، و حتی سهم محصولشان آنقدر نبود كه پوشاکی برای خود تهیه كنند و بی شك از نظر اقتصادی ناتوان‌ترین گروه روستائی را تشكيل میدادند^۱ .

میس‌لمتون درباره این اوقاف چنین می‌نویسد : «در وصیت نامه وزیر اعظم

۱- كشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول ، ترجمه کریم كشاورز ج ۲ ص ۱۴۸-

۱۵۱؛ رك ايضاً مكاتبات رشیدی نامه‌های شماره ۳۴، ۳۲، ۱۷

خواجه رشیدالدین فضل‌الله سیاهه‌ای از اموال او بدست آمده است، این سیاهه اولاً مشتمل بر املاکی است که او در ربع مسکون خریده و بر اولاد ذکور و بعضی را بر فرزندان و علما وقف کرده است. ثانیاً سیاهه مشتمل بر املاکی خالصه‌ای است که از طرف غازان بدو انتقال یافته است. رشیدالدین طبق وصیت به اولادش منتقل می‌کند اما املاک واقع در توران را که بعضی از آنها عطیه (سیورغال) پادشاهان بود و بعضی از آنها را پیشکاران او خریده بودند بجهت آنکه در جاهای دور دستی واقع شده بود در این وصیت‌نامه وقف بر جمیع اولاد ذکور و اناث می‌کند. همچنین املاک خود را در سوریه و یمن که بعضی عطیه (سیورغال) ملک ناصر پادشاه مصر سیورغال ملک اشرف پادشاه یمن بود و بعضی از آنها را پیشکاران او بوکالت شرعی خریده بودند وقف کعبه و اورشلیم می‌کند. در سند دهند نیز املاکی داشته که بعضی از آنها را خریده بوده و بعضی از آنها عطیه (سیورغال) سلاطین هند بوده است. او اینها را وقف خانقاه شهاب‌الدین عمر سهروردی می‌کند. نخلهایی را که بعضی را خریده و برخی را خود در ولایات مختلفه کاشته بود وعده آنها به ۳۹۰۰۰ اصله میرسید عده‌ای از آنها را بدملکیت فرزندان خویش و دیگران درمی‌آورد. باغهای میوه و تاکستانهایی را که وی در ولایات داشت و در سند دیگر بخط عمادالملک حدادی ثبت کرده بود ظاهراً وقف خیرات و مبرات می‌کند. رشیدالدین علاوه بر اغنام و احشامی که داشت، ظاهراً دارای عده بی‌شماری طیور اهلی بود که بدهقانان بر مبنای نوعی قرارداد اجاره داده بود. این طیور مشتمل بر ۲۰۰۰۰ ماکیان بود که در دست رعایای دهات تبریز و سلطانیه و همدان بود و در وصیت‌نامه اینها را وقف بیماران می‌کند. ده هزار غاز و ده هزار اردک که بدست روستائیان تبریز و مراغه سپرده بود برای فرزندان باقی می‌گذارد. هزار رأس گاو نر و هزار رأس خر بجهت حمل میوه و سماد (کود مخلوط) و کود و سنگ و غیره بر ربع رشیدی و بستانهای تبریز که او انشاء کرده بوده است وقف می‌کند. و این چهار پایان را بدست دهقانان سهم بر یعنی

«مزارعان» دهات مهران رود و باغبانان فتح آباد ورشید آباد می‌سپارد.^۱
خانقاه رشیدیه : از جمله تأسیسات ربع رشیدی خانقاهی بوده که اختصاص بدصوفیه و درویشان داشته است و در آنجا به‌سماع نیز می‌پرداختند .
 در صفوة‌الصفای ابن بزاز آمدن شیخ صفی‌الدین اردبیلی به تبریز و نزول او بدخانقاه رشیدیه یاد گردیده است :

«حکایت : دام برکته‌گفت که چون شیخ قدس سره در تبریز بدخانقاه رشیدیه که در عمارتست بالتماس وزیر غیاث‌الدین نزول فرموده بود ...»
 در جای دیگر می‌نویسد که «مولانا شمس‌الدین روایت میکند از مولانا شمس‌الدین محمد بن مولانا کمال‌الدین احمد که در آن زمان که شیخ (یعنی شیخ صفی‌الدین) به تبریز آمده بود، در خانقاه رشیدیه، وی در صحبت مولانا شمس‌الدین کرده، شیخ بخدمت شیخ رفت» .

باری در چند جای کتاب صفوة‌الصفای بدخانقاه رشیدیه در شهر تبریز اشارت رفته است . خانقاه ربع رشیدی مسجد جامع بزرگی داشت که در آن مجالس وعظ و تبلیغ برگزار می‌شد .

در صفوة‌الصفای حکایتی آمده که خلاصه آن در اینجا آورده میشود :
 «حکایت : ادام‌الله بر کتبه گفت که وقتی که شیخ قدس سره در تبریز در جامع عمارت رشیدی بود، روز جمعه به نماز حاضر شده بود، بعد از نماز مولانا شمس‌الدین طوطی وعظی گفت که مثل آن در ادوار روزگار کمتر دیده شود ... چون شیخ رمزی از رازی که بر غیر اوعیان نبود بشنود بی‌اختیار از وی نعره‌ای صادر شد و در سماع رفت و وجد بروی غالب شد ... مولانا شمس‌الدین طوطی بر پایه منبر حیران بماند و مجال نطق و حرکت نداشت تا چند آنکه سماع با آخر رسید و مردم بیارمید ... پس خواجه غیاث‌الدین قوال طلبید و خواست که چیزی گوید تا شیخ را حالی دیگر پدید

آید، قوال آغاز کرد و خواست چیزی گوید تا شیخ را حالی دیگر پیدا شود و بسیاری بگفت میسر نشد. عاقبت خواجه قطب الدین برخاست و سماع کرد شیخ را خوش آمد و بوی دعا کرد که مرا سبکبار گردانیدی و خاطر از بند رها نیدی^۱.

اوحدی و وصف ربیع رشیدی : اوحدی مراغه‌ای که از شعرای معروف آذربایجان در قرن هشتم و از اولیای صوفیه و صاحب منظومه جام جم است و در سال ۷۳۳ هجری در شهر مراغه در گذشته، و از ستایشگران سلطان ابوسعید و وزیرش خواجه غیاث الدین محمد فرزند خواجه رشید الدین فضل الله است در وصف ربیع رشیدی اشعاری سروده که این ابیات از آنها است :

ای همایون بنای فرخنده	کد شد از رونقت طرب زنده
طاق کسری زد فقرت کسری است	هشت جنت ز گلشنت قصری است
خاکت از مشک و سنگت از مرمر	بادت از خلد و آبت از کوثر
کاشی آجرت بهر خورده	مال قارون بدم فرو برده
چون ز سرخاب روی شاهدشنگ	داده سرخاب را جمال تو رنگ

در صفت مدرسه و خانقاه ربیع رشیدی گوید :

ای در علم و خانه دستور	چشم بد باد ز آستان تو دور
شد سعادت طلایه بر تبریز	تا فکندی تو سایه بر تبریز
از پی ضبط سفره و خوانت	تا مهیا شود سبک نانت
آسمان گشت کوکبی انبوه	آسیابان بر آب بیلانکوه
مال تبریز خرج خوان تو نیست	مال سرخاب را توان تو نیست

سرانجام ربیع رشیدی : چنانکه گفتیم پس از کشته شدن خواجه رشید الدین در ۷۱۸ عمارت ربیع رشیدی بغارت رفت و آثار زیبا و نفایس آن بدست عوام افتاد و با معدوم شد، آنچه مانده بود بار دیگر پس از کشته شدن پسرش خواجه غیاث الدین

محمد در ۲۱ رمضان ۷۳۶ بغارت برده شد .

در واقعه حمله توقتمیش خان قیچاق به تبریز یعنی ذیقعده سال ۷۸۷ هجری. چنانکه در شعر کمال خجندی آمده رشیدیه در آن تاریخ کاملاً خراب بود، و تعمیر آن از آرزوهای محال بشمار میرفته است. امیر ولی استرآبادی که در این زمان در دولتخانه تبریز میهمان سلطان احمد جلایر بود، در غیبت سلطان از لشکر توقتمیش شکست خورد. و فرهاد آغا نامی حکومت شهر را داشت. کمال خجندی که در این زمان در تبریز میزیست درباره این واقعه منظومه‌ای سروده و به خرابی ربع رشیدی نیز اشاره کرده است :

گفت فرهاد آغا ^۱ به میر ولی	که رشیدیه را کنیم آباد
زر تبریزیان به آجر و سنگ	بدهیم از برای این بنیاد
بود مسکین به شغل کوه کنی	که ز موران کوه و دشت زیاد
لشکر پادشاه توقتمیش	آمد و هائف این ندا در داد
لعل شیرین نصیب خسرو شد	سنگ بیهوده ^۲ میکند فرهاد ^۳

اگرچه خواجه غیاث الدین پسر دانشمند خواجه رشیدالدین بقول حافظ ابرو و بقول حمدالله مستوفی و اوحدی پس از وی به تأسیسات رشیدیه بیفزود و سرای معمور و مسجد جامع و مدرسه و خانقاه آنرا به سنگ مرمر و شمشه‌های زرین و کاشی کاری و آجر و گچ رواقها و گلبن‌ها آراست ولی چون وزیر غیاث الدین محمد نیز مانند پدرش کشته شد زیادت از هزارخانه افر با اتباع او را در تبریز غارت کردند و از ربع رشیدی و خانه‌های وزیران و صفات و نفود و اقمشه و امتعه و

۱- ن. ل، فرهاد را

۲- ن. ل : کوه بیهوده

۳- مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۲۵ ،

کتب نفیسه بسیار بیرون آوردند^۱.

در حدود سال ۱۰۱۹ به حکم شاه عباس کبیر در دامن کوه سرخاب قلعه‌ای در خرابه‌های ربع رشیدی ساخته و حصن حصینی پرداختند، و حاکم تبریز بدانجا نقل کرد^۲.

و اکنون از آن همه آثار جز تل خاکی دیده نمی‌شود و مردم عوام آن محل نیز سنگ و آجر آن بنای عظیم را تماماً برکنده و برده‌اند. گاهی تکه پاره‌کاشی‌ها و کتیبه‌های شکسته از زیر خاک پیدا می‌شود شاید اگر حفاری کنند کتیبه‌ها و کاشی‌نوشته‌ها و اشیای دیگر پیدا شود.

شاردن سیاح معروف فرانسوی که در سال ۱۰۸۴ هجری به ایران سفر کرده در سیاحتنامه خود می‌نویسد که: در بیرون شهر تبریز در سمت مشرق آثار قلعه‌ای پدیدار است که الحال ویران است. این قلعه رشیدیه نام داشته و از بناهای خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان صاحب تاریخ رشیدیه در احوال مغول است که آنرا در چهارصد سال قبل بنا کرده است... شاه عباس صدسال پیش به تعمیر قلعه رشیدیه پرداخت و آنرا بحالت اولیه در آورد ولی پادشاهان صفوی پس از وی تعمیر قلعه را مصلحت ندیده بحال خود گذاشتند تا ویران شد^۳.

گفتار نادر میرزا: نادر میرزا در تاریخ دارالسلطنه تبریز می‌نویسد: «این بنا شهری محکم و حصین بود، بدان سال که من به تبریز آمدم اثری از آن بجای مانده بود، در دامنه کوه سرخاب همه از آجر و گچ، طاقها و دیوارها بیشتر مقرنس و سنگها همه یک‌رو تراش کرده و باصل دیوار بکار برده. بومیان تبریز اینجارا رشیدیه گویند، آجر این بنا را مردم بی‌تریت برکنند و بردند و اکنون هیچ از آن

۱- حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ ص ۷۹، ۱۵۱

۲- عالم‌آرای عباسی ص ۵۸۴

۳- سیاحتنامه شاردن ج ۲ ص ۴۰۶

بجای نمانده مگر گودالها که برای استخراج سنگ و آجر حفر کرده اند .
پی برجی عظیم در تلی مشرف به کوی باغمیشه و این بنا به شمال تبریز بجای
است، چون با سنگ و آجر و آهک خالص با کمال دقت عمارت شده متین و استوار
است . دیوارهای حصار و سرای ها تا بروزگار سلاطین صفوی برپای بوده بیشتر
لشکرکشی های عثمانیان به تبریز و صدمه زلزل این بنیان را برانداخت . در این جا
هیچ نوشته و تاریخ نیافتم تا ایراد کنم . همانا فضل الله دبیر شیرازی نیابت این وزیر
تاریخ بنای این عمارت را بسال ۶۹۹ هجری نگاشته است^۱ .

باید دانست که هیچیک از عناصر حومه رشیدیّه در محل بصورت فعلی قابل
تشخیص نیست . آنچه از همه بیشتر آشکار است پایه برجها و خط دیوار استحکامات
دور حومه است که بر روی بزرگترین تپه های آن ناحیه قرار دارد و ممکن است این
استحکامات همان هایی باشند که در قرن چهاردهم میلادی ساخته شده اند، یا بقایای
آثاری باشد که شاه عباس در اوایل قرن هفدهم در آن محل بنا کرده است . قاطع ترین
نشانه مبنی بر اینکه در این محل در زمان مغول ساختمان هایی بوده است، وجود قطعات
سفالی کاشی است که بسیاری از آنها شبیه قطعات متعلق به مقبره غازان است . این
این قطعات شامل کاشی های هشت گوش لعابدار نیلی و آبی می باشد که لعاب بعضی
قسمتهای آنها کنده شده و طرح های دیگری روی کاشی ها در آورده شده و طرح های
تسمه ای یا باریک های سفالی نیلی و آبی که بعضی سوراخ های آنها با گچ بری پر شده
و قطعات کتیبه که با کندن و تراشیدن لعاب زمینه بصورت حروف درست شده، در این
قطعات وجود دارد . ضمناً قطعات متعددی از کاشی چند رنگه کامل از دوره صفوی
نیز در این محل پیدا شده است . در پایه های برجها یکی شایان توجه است . این
پایه از دیگر پایه ها بزرگتر است و از لحاظ نقشه با آنها فرق دارد، زیرا شامل مقطع
مستطیلی است و نیز با دقت بیشتری ساخته شده است . زیرا روی پی ناصاف آن

قطعات سنگ تراش قرار داده اند. قسمت های بزرگ قطعات روی بنا که هنوز در محل خود باقی است، نشان میدهد که قسمت بالای برج پیشامدگی داشته است. اغلب این قطعات مرمر سیاه است و اگر همه آنها دوباره بکار برده نشده باشند، بعضی از آنها مستعمل است. پایه های ستون از زمان پیش از اسلام و تعدادی سنگ قبر از دوره اسلامی در آنجا وجود دارد محل برجسته پایه برج و ساختمان شگرف آن میرساند که ممکن است پی و اساس رصدخانه بوده باشد از اینکه خواجه رشیدالدین بعلت علاقه شدید به پیشرفت علم در این محل رصدخانه ای ساخته باشد مستبعد بنظر نمی رسد. بعلاوه در یکی از منشآت رشیدی اشاره به گنبدی شده است که غالباً به مقبره گنبد دار اطلاق میشود، ولی ممکن است مقصود از ساختمان برجسته و نمایان گنبد رصدخانه باشد.^۱

تبریز از نظر جغرافی نویسان و سیاحان عصر مغول

گفتار ابوالفدا - عمادالدین اسماعیل بن محمد امیر حماة معروف به ابوالفداء در گذشته در ۷۳۲ هـ در کتاب تقویم البلدان خود در وصف تبریز در زمان مغول مینویسد:

«تبریز مشهورترین شهر آذر بایجان است و عامه آنرا «توریز» گویند. ابن حوقل گفته که آن در بزرگی بمانند خوی است، تبریز پایتخت جانشینان هلاکو از قوم تاتار بود، و سپس پایتخت به شهر تازه ای که خربنده (سلطان محمد خدا بنده) ساخت انتقال یافت. ابن سعید گفته که آن شهر در عصر ما مرکز آذر بایجان است، ابنیه آن از کاشی و گچ و آهک است. و در آن مدارس زیبایی وجود دارد و آنرا دره زیبایی است سران و مدبران آن شهر از تاتارند.^۲»

گفتار ابن بطوطه: ابو عبدالله محمد بن عبدالله الطنجی معروف به ابن بطوطه (۷۰۳-۷۷۷) که در سال ۷۲۷ هجری به تبریز آمده، در وصف شهر تبریز چنین

۱- دونالد ویلبر: معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان ص ۱۴۱-۱۴۲

۲- تقویم البلدان، طبع اروپا ص ۴۰۱

می نویسد: «از دروازه بغداد به شهر تبریز در آمدیم و به بازار بزرگی که معروف به بازار قازان (غازان) است رسیدیم و آن از بهترین بازارهایی بود که در همه شهرهای دنیا دیده بودم. هریک از پیشه‌وران در این بازار جایی جداگانه دارند که با دیگری مخلوط و آمیخته نیست. سپس به بازار گوهر فروشان رفتم، و از انواع جواهری که در آنجا دیدم چشم خیره گشت. غلامان زیبا با جامه‌های فاخر که دستارهای حریر بر کمر بسته و نزد بازار گانان ایستاده بودند جواهرات را بد زنان ترك عرضه می کردند، و ایشان بسیار می خریدند و بر یکدیگر سبقت می جستند و من در آنجا چشمان فتانی دیدم که بایستی از آنجا بخدا پناه برد.

پس بد بازار عنبر و مشک فروشان در آمدیم، همان وضع را عیناً در آنجا بلکه با رونق بیشتر دیدیم. سپس به مسجد جامعی که آنرا وزیر علیشاه جیلان (گیلان) ساخته بر رسیدیم. در بیرون آن از طرف راست رو بروی قبله مدرسه‌ای و از طرف دست چپ زاویه‌ای قرار دارد، و صحن آن با سنگهای مرمر فرش شده، و دیوارهای آن بدکشی که چیزی لغزنده شبیه زلیج است پوشانیده شده. نهر آبی از میان آن می‌گذرد و انواع درختان و موها و درخت یاسمین در آن رسته است. عادت ایشان آنست که هر روز پس از نماز عصر در صحن این مسجد سوره یس و الفتح و عَم می‌خوانند و مردم شهر برای شرکت در این قرائت در آنجا گرد می‌آیند. يك شب در تبریز بماندیم ... و من در تبریز با هیچیک از علما ملاقات نکردم.^۱

گفتار حمدالله مستوفی: حمدالله مستوفی متوفی در ۷۴۰ هجری در کتاب نزهة القلوب درباره شهر تبریز چنین نوشته است: «وزیر خواجده تاج‌الدین علیشاه جیلانی در تبریز، در خارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش دوست و پنجاه گز و در صفحه‌یی بزرگ از ایوان کسری به مداین بزرگتر، اما چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد. در آن مسجد انواع تکلفات بتقدیم رسانیده‌اند

و سنگ مرمر بی قیاس در او بکار برده و شرح آن زمان بسیار باید. اکنون چندان عمارت عالی و خوب که در تبریز و این دوشهرچه (شام غازان و ربع رشیدی) است در تمامت ایران نیست. شهر تبریز باغستان بسیار دارد، آب مهراثرود که از کوه سهند می آید و نهمصد و چند کاریز که از باب ثروت اخراج کرده اند در آن باغات صرف میشود، و هنوز کافی نیست، و آب کاریزها و رود همه ملک است، الا کاریز زاهد به دروازه دری، و کاریز زعفرانی به دروازه نارمیان، و دو دانگ از کاریز رشیدی که برش کیلان سبیل است.

هوای تبریز به سردی مایل است، و آبش گوارا، و آب رودش بهتر از کاریز، و کاریز بهتر از چاه بود. در تبریز چاه سی گز کمابیش بآب رسد، و در شام (شنب غازان) به ده گز میرسد، و در ربع رشیدی از هفتاد گز بگذرد.

در آن غله و سایر حبوب و سبزیها بغایت نیکومی آید. میوه هایش در غایت خوبی و بسیاری و ارزانی بود. بخصوص امرود تخم خلف و پیغمبری، و سیب سلطانی (میلانی) و زرد آلوی حلوائی، و تخم احمد و انگور خرده رازقی، و ملکی و طبرزد، و خربزه مجدالدینی، و یاقوتی و ملکی، و آلوی زرد مثل آنجانیست. مردم آنجاسفید چهره و خوش صورت و متبکر و صاحب نخوت باشند. و اکثرشان سنی و شافعی مذهبند، و از مذاهب و ادیان دیگر بشمارند در او معاشران بغایت لطیف و شیرین سخن و صاحب جمال هستند، و در حق ایشان گفته اند «انّ الکبیر احلی من الشاب» فقیر و غنی از کسب خالی نباشند، و در آن دیار متمول بسیار است. ایشان در صحبت و دوستی سخت سست نهادند و در این معنی گفته اند:

هر گز نشود به طبع تبریزی دوست

مغزند همه جهان و تبریزی پوست

آنها که به دوستی نیابی صادق

گر نیز غریب است که تبریزی خوست

مولانا همادالدین در جواب گفته است :
 تبریز نکو و هر چیز آنجاست نکوست
 مغزند میندار تو ایشان را پوست
 با طبع مخالفان موافق نشوند
 هرگز نشود فرشته با دیوان دوست
 و من این دور باعی را گفتم :

تبریز چو جنت است و قوهش ز صفا
 چون آینه اند پاک از زنگ جفا
 گفتمی که به دوستی نه صادق باشند
 از آینه جز عکس نگردد پیدا
 و ایضاً :

تبریز بهشت است و گروهش چون حور
 حوری بود از لطف و زبد فعلی دور
 با ناکس و ناجنس نمی آمیزند
 زیرا نشود جمع بهم تن و بخور
 و رنود آنجا سخت خیره کش باشند، و این حال حالی ناخوش است بر روی
 خوشیهای آن شهر. در آنجا مقابر بچند موضع متفرق است؛ چون سرخاب، و چرنداب،
 و گجیل و شام، و ولیان کوه، سیاران (سنجاران) و غیر ذلک .
 در این مقابر مزارات متبرکه بسیار است، مثل :

فقیه زاهد، و امام جمعه، و ابراهیم کواهان، و بابا فرج، و بابا حسن و خواجه
 صابن الدین، و کمالینی، و بالینی تبریزی، و حسن بلغاری، و شیخ نورالدین بیمارستانی
 (سمارستانی) در مقبرة الشعراء به سرخاب : انوری، و خاقانی، و ظهیرالدین فاریابی،
 و شمس الدین سجاسی، و فلکی شروانی، و دیگر شعرا .

به دید کجوجان مزار خواجه کجوجانی، و به دید شادآباد پیرشروان و اکابر بسیار است.

از صحابه رسول (ص) به کوه سپند مزار اسفہسالار اسامه بن شریک، و برکنار سراورود مزار ابوالمحجن، و به دید سردرود مزار قیس، و در باویل رود مزار عجل برادر حمزه، و به مقبره سرخاب مزار امیه بن عمرو بن امیه، و مزارات اکابر در شهر و ولایت بسیار است و ذکر تمامت مالات افزاید.

حقوق دیوانی آن بدتمغا مقرر است و درسنه اربعین خانی مبلغ هشتصد و هفتاد تومان و پنجهزار دینار، بر روی دفاتر دیوانی مثبت است، و هفت ناحیت است: اول ناحیت مهرانرود بطرف شرقی شهر است، از در شهر تا آنجا پنج فرسنگ، و کندرود و اسفنج (فهو سفنج، با سمنج) و سعیدآباد از معظمت آنست.

دوم ناحیت سردرود، با باغات شهر متصل است و اکثر باغستان آن مواضع باهم پیوسته است، چنانکه فرق نتوان کردن که از توابع کدام قریه است. و میوه های خوب دارد، و سردشت، و دوش، و جولاندرق، و الفاندر، و کجآباد، و لاکدرج (لاکدزج) از معظمت اوست. و ناحیت صحرا غله روست، آب سراورود بزراعت آنجا می نشینند.

سیم ناحیت باویلرود، و در زاویه غرب و جنوب است و بر چهار فرسنگی شهر افتاده است. ولایتی است سخت نزه، و بحقیقت همچون یک باغ، و ناسخ نسخه سفد سمرقند و غوطه دمشق و رشک شعب بوان، و ماوشان رود همدان است و بیست و پنج دیه است، و باویل و خسر و شاه و میلان، و اسکو، و فسقندیس، از معظمت آن ناحیت است.

چهارم ناحیت ارونق به غرب شهر است، آغازش سه فرسنگی شهر است تا پانزده فرسنگی، و عرضش پنج فرسنگ باشد، و حاصلی نیکو دارد از غله و انگور و میوه، و مدار تبریز به ارتفاعات آن باشد، و سی باره دیه است و اکثرش معظم که هر یک قصبه ایست چون سیس و شبستر و ایقان و کوزه کنان و صوفیان و غیره.

پنجم ناحیه رودقات، در پس کوه سرخاب بر شمال، به یک فرسنگی تا چهار

فرسنگی شهر است و غله روی تمام دارد، آنجا ده من آرد و شانزده من نان کند و قریب چهل پاره ده باشد، و رود هند و سارو، والنجق، و او فرید از معظمت آن. ششم ناحیت خانم رود.

هفتم ناحیت بدوستان هم بر شمال شهر است خلف رود قات، سی پاره ده است، و مادر گاو، و اوریشاق از معظمت آن. حقوق دیوانی این نواحی صد هزار دینار و کسری است، و مواضع اینجو هم در این نواحی که بوقف خاص غزائی (غازای) تعلق دارد، صد و هفتاد و پنج هزار دینار مقرری دارد، و تمامیت حقوق ولایت بیست و هفت تومان و نیم می باشد و با تمغای شهر هم صد و پانزده تومان می شود.

از تبریز تا دیگر ولایات آذربایجان مسافت بر این موجب است: اوجان: هشت فرسنگ. اردبیل: سی فرسنگ. اشنویه: سی فرسنگ، ارمیه: بیست و چهار فرسنگ، اهر: چهارده فرسنگ، مشکین: (پیشکین) هجده فرسنگ، خوی بیست: فرسنگ. سلماس: هیجده فرسنگ، و به راه مراغه بیست و شش فرسنگ: سراو بیست و سه فرسنگ، مراغه: بیست و سه فرسنگ. دهخوارقان: هشت فرسنگ، مرند: پانزده فرسنگ، نخجوان: بیست و چهار فرسنگ^۱

فصل پنجم

تبریز در دوره ایلخان کوچک مغول

پس از مرگ سلطان ابوسعید بهادر در سیزده ربیع الآخر ۷۳۶ هجری سلسله ایلخانان مغول با سرعت روی به انحطاط نهاد و مقام ایلخانی بدست چندتن از شاهزادگان بی لیاقت چنگیزی افتاد.

ارپاکاون (ارپاخان) (۱)

چون ابوسعید پسر نداشت خواجه غیاث الدین محمد دوزیر وی پس از شور با دیگر امیران و خاتونان مغول یکی از نوادگان اریق بوکا برادر هولاکو را که ارپاکاون نام داشت و ابوسعید نیز او را جانشین خود ساخته بود به ایلخانی برداشت وی از سیزده ربیع الآخر تا چهارم شوال ۷۳۶ یعنی مدت هفت ماه پادشاهی کرد. هنوز سلطنت او قوام نگرفته بود که دلشاد خاتون و حاجی خاتون زن و مادر ابوسعید بگرد امیر علی پادشاه که رئیس طایفه اویرات بود فراهم آمده او را به مخالفت با ارپاکاون برانگیختند.

امیر علی پادشاه، موسی خان نواده باید و خان را در دیار بکر به ایلخانی

۱ - این نام در ذیل جامع التواریخ «ارپای کاون» بن سفتان بن ملک تیمور بن اریق بوکا بن تولوی خان بن چنگیز خان آمده. این همان است که در منهل الصافی ج ۱ باسم ارپکون نوشته شده است. مسیو بلوشه عقیده داشت که نام وی ارپاقااون یعنی گراز است (یادداشت‌های قزوینی ج ۱ ص ۴۰).

برداشته به آذربایجان رهسپار شد و در جنگی که در کنار رود جغاتو در تاریخ ۱۷ رمضان ۷۳۶ اتفاق افتاد لشکر ارپاکاون و خواجه غیاث الدین را شکست داد هر دو را بقتل آورد. باری خواجه غیاث الدین و برادرش بیرسلطان را در سه گنبدان مراغه بگرفتند و او را پیش امیر علی بردند.

از وقایع زمان ارپاخان کشته شدن امیر شرف الدین شاه محمود از ملوک اینجو در شب سال ۷۳۶ به امر ارپاخان در تبریز بود. در حین این واقعه امیر مسعود پسر او نیز در آن شهر بود و از آنجا بروم رفت به شیخ حسن بزرگ پیوست.^۱

قتل خواجه غیاث الدین: این وزیر دانشمند فرزند خواجه رشید الدین فضل الله همدانی بود و از وزرای فضل دوست و دانش پرور ایران بشمار میرود. علی پادشاه پس از دستگیری این خواجه فاضل به اصرار امرای مخالف، آن وزیر بی نظیر را در پنجشنبه ۲۱ رمضان سال ۷۳۶ هجری بکشت.

یکی از شعرا در رثای او گفته است.

جای آنست کاختران امروز بر سر از دست چرخ خاک کنند
 دردمندان مهر از سر درد جامه در بر چو صبح چاک کنند
 الغیاث الغیاث در گیرند ناله و آه دردناک کنند
 که وزیری به آن عزیزی را بچنین خواری می هلاک کنند

برادرش بیرسلطان را بادوسه امیر در روز یکشنبه کشتند. بعد از قتل خواجه غیاث الدین، دشمنان او دست بغارت منازل وی و اتباع و ملازمانش در تبریز گشودند و ربع رشیدی را بار دیگر بباد چپاول سپردند و بقول صاحب کتاب حبیب السیر: «چندان کتب نفیسه و اوانی مرصعه و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید».^۲

۱ - تاریخ جهان آرا ص ۲۲۱.

۲ - تاریخ مفول ص ۳۴۹ - ۳۵۱.

بقول حافظ ابرو بعد از کشتن وزیر، امیرسلطان شاه را یا دوامیر دیگر به گرفتن اموال وزیر غیاث الدین و اقربا و اتباع او به تبریز فرستادند از ربع رشیدی و خاندانهای وزیر و خویشان و کسان او چندان اقمشه و مرصعات و امتعه و کتب نفیس بیرون آوردند که شرح آنرا مدتی مدید باید، باوجود آنکه او باش آنها را به ارزانی بعشر معشار کمتر می فروختند، بسیاری از مردم بی نوا از آن مایه های فراوان اندوختند و صاحب ثروت گشتند، و اربابخان را در ولایت سبجاس گرفتند و بد او جان بردند و در روز چهارشنبه سوم شوال همان سال بدست ملک شرف الدین محمود شاه اینچودادند تا بقصاص بکشند.^۱

موسی خان

پس از کشتن خواجه غیاث الدین و ارباکاون، امیرعلی پادشاه، موسی خان نواده باید و را در شهر اوجان بر تخت ایلخانی نشاند، (از شوال تا ۱۴ ذی الحجه ۷۳۶) ولی هنوز سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که دو تن از بزرگان امرای ابوسعیدی سر بطغیان برداشتند از مقر خود به آذربایجان لشکر کشیدند.

ابن دویکی امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی پسر امیر حسن گورکان حکمران بلاد روم، و دیگری حاجی طغای پسر امیر سونتای حاکم ارمنستان و دیار بکر بودند امیر شیخ حسن بزرگ یکی از نمیره زادگان منگوتیمور بنام محمدخان را نامزد ایلخانی کرده به آذربایجان رهسپار شد.

از موسی خان سکه ای از نقره بوزن ۲٫۸۵ و قطر ۲ سانتیمتر پیدا شده که روی سکه: السلطان العالم العادل موسی خان خلد الله ملک، و در حاشیه: ضرب تبریز سنه ست و ثلاثین و سبعمائ (۷۳۶)، و پشت سکه: لا اله الا الله - محمد رسول الله، و در حاشیه: ابوبکر عمر عثمان علی نقش شده است.^۲

۱ - ذیل جامع التواریخ رشیدی ص ۱۵۰ - ۱۵۱.

۲ - سکه های اسلامی دوره ایلخانی و گورکانی ص ۴۷.

محمد خان

سپس محمد خان در تبریز به تخت نشست (از ذیحجه ۷۳۶ تا ذیحجه ۷۳۸) شهر تبریز دوباره پایتخت ایلخانان مغول گردید. امیر شیخ حسن ایلکانی بازماندگان خاندان خواجه رشیدالدین را مورد محبت خود قرار داد، و وزارت ایلخانی را بدو تن از ایشان یکی داماد خواجه، یعنی امیر جلال الدین مسعود شاه اینجو، و دیگری دختر زاده او خواجه محمد زکریا سپرد^۱.

پس از استیلاي امیر شیخ حسن ایلکانی بر آذربایجان گروهی از امرابا او از در دشمنی درآمده و بخراسان رفتند و در آنجا یکی از شاهزادگان چنگیزی را که در مازندران اقامت داشت و طغا تیمور خوانده می شد به ایلخانی برداشتند و به آذربایجان رهسپار گشتند.

طغا تیمور

در حدود آذربایجان موسی خان دست نشاندۀ امیر علی پادشاه هم که از جنگ، امیر شیخ حسن ایلکانی گریخته بود به ایشان ملحق شد. طرفداران طغا تیمور و موسی خان قرار گذاشتند که پس از دفع امیر شیخ حسن، خراسان طغاتیمور را باشد و عراق و آذربایجان موسی خان را ولی در جنگی که بین امیر شیخ حسن و مخالفان در نیمه ذی القعدة ۷۳۷ در نزدیکی مراغه اتفاق افتاد، طغاتیمور بگریخت. موسی خان به چنگ امیر شیخ حسن افتاد و در دهم ذی الحجة آن سال کشته شد. طغا تیمور هم بدخراسان باز گشته و در آن سرزمین به ایلخانی پرداخت (۷۳۷-۷۵۴)^۲.

قیام امیر شیخ حسن کوچک

پس از کشته شدن موسی خان و گریختن طغاتیمور به خراسان مدعی دیگری از بلاد روم (آسیای صغیر) ظهور کرد و او یکی از پسران امیر تیمور تاش بن - امیر چوپان سالدوز بود که او نیز شیخ حسن خوانده می شد و برای تمیز از شیخ حسن

۱ - ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو ص ۱۵۴.

۲ - تاریخ مغول ص ۳۵۲ - ۳۵۴.

بزرگ او را شیخ حسن کوچک نامیده‌اند و لقب او علاءالدین بود. سرانجام دو شیخ حسن بزرگ و کوچک در بیستم ذی‌الحجه سال ۷۳۸ در حدود آلاناغ نخجوان باهم روبرو شدند شیخ حسن بزرگ یا ایلکانی شکست‌یافته بگریخت و راه تبریز پیش گرفت ولی پس از چندی از آنجا رانده شد و محمد ایلخان نیز بدست شیخ حسن کوچک یا چوپانی افتاد و بقتل رسید.

شیخ حسن چوپانی پس از کشته شدن پدرش تیمورتاش بدست کسان‌الملک - الناصر تاسال ۷۳۸ پنهانی میزیست در این سال بهوس کشورگیری برخاسته قراجری یکی از غلامان ترک را که پیدرش تیمورتاش مختصر شباهتی داشت علم کرده، شهرت داد که تیمورتاش از زندان قاهره گریخته و تا این تاریخ پنهانی بوده و خروج نموده است. برای اینکه این نقشه بخوبی عملی گردد، مادرش را نیز باز دواج آن غلام در آورد و خود نیز در رکاب قراجری پیاده میرفت. الملك الناصر بتصور اینکه تیمورتاش بقتل نرسیده و کسانی که مأمور کشتن او بوده‌اند او را فریب داده‌اند از وحشت ظهور امیر تیمورتاش خیال راحت نداشت. و از حاجی طغای فرمانروای دیار بکر پیوسته تقاضای اتحاد برضد او داشت. پس از شکست شیخ حسن بزرگ ایلکانی و کشته شدن محمدخان، قراجری یا تیمورتاش دروغی بخیال کشتن شیخ حسن کوچک یا چوپانی افتاد و ناگهان کاردی بر او زد ولی کارگر نیفتاد و شیخ حسن کوچک به نزد ساتی بیگ دختر اولجایتو وزن امیر چوپان و پسرش امیر سیورغان عم خود که پسر ششم جدش امیر چوپان بود گریخت. و چون شنید که قراجری قصد جنگ او را دارد به حوالی تبریز آمده تیمورتاش دروغی را بسوی بغداد گریزان ساخته و خود بد شهر تبریز وارد شد. و سرانجام قراجری در سال ۷۳۹ بقتل رسید.

پادشاهی ساتی بیگ -- (۷۳۹ تا ۷۴۱) پس از ورود امیر شیخ حسن کوچک شانزده تن از بازماندگان خاندان چوپانی پیش وی آمده خواستند که یکی از افراد

خاندان هولاکو را به ایلخانی بردارد، چون مردی از آن خانواده نمانده بود سانی بیک دختر اولجایتو و خواهر ابوسعید بهادر را به ایلخانی برداشتند و از خاندان خواجه رشیدالدین فضل‌الله رکن‌الدین شیخی، و از فرزندان خواجه تاج‌الدین علیشاه جیلانی، غیاث‌الدین محمد را به وزارت او گماشتند.

از سانی بیک سکه‌ای نقره ضرب تبریز بوزن ۲٫۱۵ گرم و قطر ۱٫۷ سانتیمتر پیدا شده که از مسکوکات کمیاب است. روی سکه در وسط: السلطانة العادلة سانی بیک خلد الله ملکها سنة تسع... (۷۳۹) تبریز، حاشیه: زنجیره با پشت سکه داخل دایره: لا اله الا الله ما بین برگهای گل چهار دایره: محمد امین رسول الله، حاشیه بین گل چهار پر لبه سکه: ابوبکر عمر و عثمان و علی^۱

پادشاهی سلیمان خان (از سال ۷۴۱ تا ۷۴۵)

پس از چندی شیخ حسن چوپانی در سال ۷۴۰ هجری بد بهانه آنکه شاهی و ایلخانی از زنی ساخته نیست دستگاه سانی بیک را غارت کرده یکی از نبیره زادگان یشموت پسر هولاکو را که سلیمان خان نام داشت به ایلخانی منصوب کرد و سانی بیک را به جبر به زوجیت او داد در جمادی الاولی سال ۷۴۱ سلیمان خان پس از جنگ با مخالفان خود به تبریز بازگشت و زمستان را در آنجا گذراند. سلیمان خان در قریه دول (دولان) نزدیک تبریز بر تخت خانی نشست و غیاث‌الدین محمد علی شاهی را وزارت داد^۲ و در ماه صفر ۷۴۱ امیر شیخ حسن از همدان به تبریز آمد و در ربیع الاول همان سال بحکم و فرمان سلیمان خان امیر سیورغان را به امارت عراق عجم نامزد فرمود.^۳ در تابستان ۷۴۲ شیخ حسن کوچک خواجه غیاث‌الدین محمد علیشاهی وزیر را به

۱ - سکه های اسلامی دوره ایلخانی ص ۴۳ .

۲ - مجمل فصیحی ج ۲ ص ۵۷ .

۳ - ذیل جامع التواریخ رشیدی ص ۱۶۳ .

سلطانیه فرستاد و امیر سیورغان پسر سائی بیک و امیر چوپان را که در باطن بایاران طغانیمور ساخته بود گرفته به تبریز آورد. شیخ حسن کوچک پس از تنبیه همدستان او امیر سیورغان را دریکی از قلاع روم زندانی کرد. در ۷۴۱ در تبریز عماراتی عالی از مسجد و مدرسه و خانقاه ساخت،

در جمادی الاول سال ۷۴۱ سلیمان خان و امیر شیخ حسن به تبریز آمدند و زمستان را در آنجا اقامت کردند. در تابستان وزیر غیاث الدین محمد علیشاهی به سلطانیه رفت تا امیر سیورغان را بدست آورد و او را به تبریز آوردند. امیر شیخ حسن از نواب اوده مرد معتبر را بر قناره زد و از کثرت تیر باران چون خار پشت گردانید، و امیر سیورغان را مدتی در تبریز محبوس داشت امیر شیخ حسن عمارتی بس عالی از مسجد و مدرسه و خانقاه و غیره در میدان کهن تبریز بنیاد نهاد و باندک زمانی بر آورد و اکثرش با تمام رسید، چنانکه در تبریز از آن به تکلف تر عماتی نبود^۱

در سال ۷۴۳ امیر پیر حسین بن امیر محمود بن امیر چوپان که در شیراز فرمان میراند چون آوازه وصول پسر عمش ملک اشرف بن تیمورتاش بن امیر چوپان را از تبریز به طرف اصفهان شنید در شیراز بابیست هزارتن به مقابل او شتافت، در دو منزلی اصفهان در شب یکشنبه آخر صفر قسمت عمده لشکرش به ملک اشرف پیوستند پیر حسن بیمناک شده نزد پسر عم خود امیر شیخ حسن کوچک به تبریز رفت، امیر شیخ حسن او را بگرفت و مخیر کرد که بزهر یا به تیغ هر کدام را اختیار کند او راهلاک سازد. او زهر را اختیار کرد و با خوردن آن در ربع رشیدی تبریز به هلاکت رسید^۲.

کشته شدن شیخ حسن کوچک، شیخ حسن در سال ۷۴۴ سپاهی به همراهی

۱- ذیل جامع التواریخ ص ۱۶۶

۲- ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو، مجمل فصیح خوافی، حبیب السیر حوادث

سال ۷۴۰-۷۴۳

سلیمان خان و امیر یعقوب شاه از امیران روم را به تسخیر بلاد آسیای صغیر فرستاد ایشان شکست یافته بازگشتند. شیخ حسن امیر یعقوب شاه را به زندان افکند، زن شیخ حسن کوچک عزت ملک خاتون که در نهان با امیر یعقوب راه داشت به گمان اینکه شوهرش به رازاوی برده باد و سوزن از محرم های خود همدست شده در شب سه شنبه ۲۷ رجب سال ۷۴۴ همینه شیخ حسن وارد خانه شد با او و یخته بیضه های وی را گرفته آنقدر فشرد که امیر قهار چوپانی جان سپرد. سلمان ساوجی در این حادثه گفته است:

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار

در آخر رجب افتاد اتفاق حسن

زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان

بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن

گرفت محکم و می داشت تا به مرد و برفت

زهی خجسته زنی خایه دار و مردافکن

گویند که نماز پیشین شیخ حسن مذکور از مولانا فخرالدین جاربردی پرسیده بود که اگر مسلمانی را فروگیرند که مجال نطق ندهند و او کلمه شهادت نتواند گفت آیا مسلمان مرده باشد! مولانا گفت بلی الاعمال بالنیات، چون نیت مسلمانی باشد هر آینه مسلمان مرده باشد، و شب این امر واقع شد - مدت حکومت او پنج سال و هفت ماه بود.^۱

عزت ملک چون شوهر خود را کشت گریخته و با جامه کهنه بازنان بحمام رفت چنانکه کسی ایشان را شناخت^۲

واقعه کشته شدن امیر شیخ حسن چوپانی دو سه شبانه روز پنهان ماند زیرا

۱ - مجمل فصیحی ج ۲ ص ۶۷ - ۶۸

۲ - ذیل جامع التواریخ ص ۱۷۳

از ترس امیر شیخ حسن هیچکس به اندرون رفت و آمد نداشت، روز سوم امیران و درباریان او آگاه شده عزت ملک خاتون را دستگیر کرده بهزاری و خواری کشتند و اجزای بدن او را به سرکارد قطعه قطعه کرده خوردند^۱

مسجد استاد شاگرد: این عمارت را علاءالدین امیر حسن بن تیمور تاش معروف به شیخ حسن کوچک در جمادی الاول سال ۷۴۱ مقارن با سال دوم پادشاهی سلیمان خاا ایلخانی بنام این سلطان در تبریز بنا نهاده و در ذی حجه سال ۷۴۳ هجری با تمام رسید^۲ آن را در نسبت به بانی که علاءالدین لقب داشت، «علائیه» و گاهی در نسبت به سلیمان خان «سلیمانیه» نیز گفته اند و عمارت زیبا و پرتکلف سلیمانیه که در تبریز به اوصاف هنری موصوف بوده ظاهراً غیر از این عمارت جای دیگر نیست. در وجه تسمیه آن به استاد شاگرد گفته اند که چون کتیبه های آن را استاد خط خواجه عبدالله صیرفی با دستیاری شاگردش حاجی محمد بندگانیر نوشته است به این نام شهرت یافته است.

متأسفانه از این کتیبه ها و خط های خوش هیچگونه اثری نیست.

مؤلف مطاع السعدین در وصف این مسجد می نویسد: «امیر شیخ حسن کوچک وزیر خود غیاث الدین محمد علیشاهی را به سلطانیه فرستاد... و در میدان کهن تبریز عمارات عالی از مسجد و مدرسه و خانگاه بنیاد نهاده بداندك زمانی تمام کرد چنانکه در تبریز از آن به تکلف تر عمارتی نبود^۳.

خواجه عبدالله صیرفی فرزند خواجه محمود صراف تبریزی که از مشاهیر خوشنویسان ایران است در سال ۷۴۲ و بروایتی در ۷۴۴ درگذشت و در چرنداب بخاک سپرده شد. بیشتر کتیبه های عمارات تبریز حتی کتیبه های عمارات ربع رشیدی و غیائیه و دمشقیه را نیز همین خواجه عبدالله صیرفی نوشته بوده است.

۱ - تاریخ منول ص ۳۵۶ - ۳۶۲؛ تاریخ عصر حافظ ص ۵۸ - ۵۹

۲ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۶۰ - ۶۲

۳ - نقل از حواشی روضات الجنان ج ۲ ص ۶۷۱

مالک دیلمی خوشنویس درباره او گفته است.

صیرفی ناقد جواهر خط کز نی کلک گشت گوهر ریز
هست بر حسن خط او شاهد در و دیوار خطه تبریز

این مسجد بمرور ده‌ور چندین بار بر اثر زلزله و بی‌توجهی مردم ویران شد و از آن بنای اولی‌علائییه یا مسجد استاد شاگرد اصلی اثری باقی نیست.

در زمان فتحعلیشاه قاجار حاجی میرزا یوسف آقا طباطبائی (در گذشته در ۱۲۴۳) که در میان طبقه علما به حاجی میرزا یوسف کبیر مشهور است، بامساعدت نایب‌السلطنه عباس میرزا و مردم کوی میار میار بر روی خرابه‌های این عمارت مسجد بزرگی بشکل جوامع قدیم که باعتبار مکان، به مسجد «استادو شاگرد» معروف شده از نو ساخت و خود در آن امامت می‌کرد، این مسجد هم که با گچ و آجر بنا شده بود پس از درگذشت حاجی میرزا یوسف آقاروی به ویرانی نهاد، تا در سال ۱۲۹۵ قمری حاج میرزا محمدعلی قرجه داغی عوانصری از علمای معروف تبریز بکمک اهالی بد تعمیر اساسی این مجد همت گماشت وی در تحریض و تشویق مردم به تعمیر این مسجد، رساله‌ای نوشته بطبع رسانید که به رساله **زین المعابد فی فضیلة المساجد** موسوم است. پس از تعمیر اساسی حاج محمدعلی قرجه داغی، چندبار تعمیرات مختصری از طرف اهالی شهر در این مسجد شده است؛ در سال ۱۳۱۳ شمسی اداره فرهنگ تبریز جزء اعظم این مسجد را از عمارت شبستانی آن جدا کرده در عرصه آن که جای وسیعی داشت دانشسرای دختران را احداث نمود و ملک الشعراى بهار در ماده تاریخ آن که بر کاشی به خط زیبایى بر سر در آن نوشته شده گفته است :

در همایون عهد شاهنشاه ایران پهلوی

خسرو دانش پروه و داور کیهان خدای

شده به امر حکمت آن فرزانه دستور علوم

این چنین کاشانه فرهنگ از حکمت بی‌پای

بهر تاریخ بنای عالیش هائف سرود

«مجد ایراندخت» شد تاریخ این دانشسرای^۱

پادشاهی انوشیروان عادل (۷۴۴-۷۵۶)

پس از کشته شدن امیر شیخ حسن چوپانی، سلیمان خان اموال و خزاین او را میان امیران تقسیم کرد. و چون خود عرضه و کفایتی نداشت به قرا باغ رفت و امرا ملك اشرف پسر دیگر تیمورتاش، و یاغی باستی پسر هشتم امیر چوپان را که عم ملك اشرف بود از فارس به تبریز خواستند. چون ایشان به تبریز رسیدند سلیمان خان و امرا و وزرا در قرا باغ بودند. نوکران یاغی باستی و ملك اشرف چون به تبریز آمدند تبریزیان بایشان استهزاء می کردند ناگاه غوغای عام شد و مردم شهر بایشان جنگ آغاز کردند، شهریاران را مجال مقاومت نماند و بگریختند و جمعی کشته شدند، مولانا نظام الدین غوری و جمعی از اکابر بشفاعت در میان آمدند و آن فتنه را فرو نشانند. امرادر گنبد غازان نزول کردند صاحب مطلع السعدین درباره این واقعه چنین می نویسد: «امیر ملك اشرف و امیر یاغی باستی توجه جانب شیراز فسخ کرده عازم آذربایجان شدند، و نوروز سلطانی را به سلطانی رسیده عزم او جان کردند و به تبریز آمدند شهریان به ضعف حال لشکرایشان استهزاء می کردند و کار به جنگ رسید عوام را طاقت نماند گریختند مولانا نظام الدین غوری و تاج الدین کرکهری و دیگر معاریف به شفاعت آن فتنه را نشانند و امرا به شنب غازان فرود آمدند». چون سیورغان از زندان روم آزاد شده نیز آمده بود مردم تبریز سیورغان و یاغی باستی را بزرگتر میدیدند و هر کس را مهمی بود به ایشان رجوع می کردند. ملك اشرف از این معنی منفعل بود پیش مغول فرستاد که مغول را مصلحت آنست که در دامن کوه

۱ - روضات الجنان ص ۵۶۷، تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۱۰۷، چهل مقاله نخجوانی

ص ۸۸ - ۹۳، تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز تألیف رضا امین سبحانی چاپ تبریز ص

باشند، وقاعده نیست در شهر بودن سپس بطرف کوه سهد روانه شد و چند روز آنجا بود. شبی امیر جلال پسر امیر قتلغ شاه که امیر بزرگ غازان بود، از تبریز رسید و ملک اشرف را گفت که سیورغان و یاغی باستی لشکر مرتب کرده اند که بر توشه یخون زنند ولی در آن شب خبری نشد چون روز شد ملک اشرف بسوی تبریز آمد و در سیسان نزول کرد و سپس به تبریز آمد و در شمس غازان فرود آمد^۱. ملک اشرف و یاغی باستی به آنز بايجان آمدند و امیر سیورغان هم که در روم زندانی بود رهایی یافته به ایشان پیوست و امیرزاده چوپانی باشکوه و جمعیت بسیاری به تبریز وارد شدند و اندکی پس از ورود به تبریز بین ایشان اختلاف افتاد، ملک اشرف، سیورغان و یاغی باستی را در حدود نخجوان شکست داده انوشیروان نامی را که بعضی او را قبیچاقی و برخی از فرزندان هولاکو و بعضی هم از نژاد ایرانیان قدیم و از نسل کاویان دانسته اند به ایلخانی برگزیدند و به او لقب عادل داد،

این انوشیروان آخرین کسی است که از طرف امرای مغول به مقام ایلخانی منصوب شده است پس از انتصاب انوشیروان عادل به ایلخانی، یاغی باستی و سیورغان با ملک اشرف صلح کردند و یاغی باستی بخدمت او شتافت. ملک اشرف یاغی باستی را با خود به تبریز آورد و بعد از آنکه مدتی او را در نهران بکشت و شهرت داد که گریخته است. سیورغان هم به دیار بکر نزد ابلاکن پسر امیر شیخ حسن بزرگ رفت و پس از چندی بدست او کشته شد.

در سال ۷۴۲ امیر شیخ جمال الدین ابواسحاق محمود شاه به نزد ملک اشرف به تبریز آمد و او را با خود به شیراز برد و امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود چوپانی از بیم او بگریخت^۲

از انوشیروان ایلخانی دوسکه نقره ضرب تبریز پیدا شده است:

۱ - ذیل جامع التواریخ ص ۱۷۴ - ۱۷۶

۲ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۶۲ .

یکی از نقره بوزن ۱۵ گرم و قطر ۱۷ سانتیمتر، روی سکه در وسط :
السلطان العادل نوشیروان خلدالله ملکه و در حاشیه: ضرب تبریز سنه خمس و اربعین
وسبع مائه (۷۴۵) پشت سکه : لا اله الا الله - محمد رسول الله

حاشیه : ابوبکر عمر عثمان علی

و دیگری : سکه‌ای از نقره بوزن ۱۴ گرم به قطر ۱۷ سانتیمتر، روی
سکه در وسط : نوشیروان خلد... حاشیه :

ضرب تبریز خمس (۷۴۵) پشت سکه وسط :

لا اله الا الله - محمد رسول الله، حاشیه : ابوبکر عمر عثمان علی^۱

در سال ۷۴۲ وزیر غیاث الدین محمد علیشاهی امیر سیورغان را در سلطانیه
دستگیر کرده و او را به تبریز پیش امیر شیخ حسن چوپانی فرستاد. امیر شیخ حسن
فرمود که ده نوکر معتبر او را بر قناره زده تیر باران کردند و خود او را در بند نهاده
به قلعه حصار روم فرستادند، سپس امیر سیورغان از آنجا بگریخت و به خزاین امیر
شیخ حسن دست یافت و به ملک اشرف و یاغی باستی پیوست و در سال ۷۴۴ با اتفاق هم به
تبریز آمدند مردم تبریز بعضی از لشکریان ایشان را بکشتند. در همین سال (۷۴۴)
امیر یاغی باستی به دست برادر زاده خود ملک اشرف بن تیمورتاش کشته شد و امیر
سیورغان چوپان که از ملک اشرف گریخته بود بدست ایلکان پسر شیخ حسن بزرگ
هلاک شد^۲

در رجب سال ۷۴۳، عبیدالله بن محمد الهاشمی الحسینی الفرغانی معروف به
عبری از علمای بزرگ شافعی که شارح کتب بیضاوی است و مدتی به قضای
سلطانیه و تبریز می‌پرداخت در تبریز جهان را بدرود گفت. در آن زمان در

۱ - سکه‌های اسلامی دوره ایلخانان و گورکانی تألیف سید جمال ترابی طباطبائی ،

تبریز ۱۳۴۷ ص ۴۸ - ۴۹ .

۲ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۶۶ - ۶۹ .

آذربایجان و عراق و خراسان قحطی سختی بود، ولی وضع تبریز از جاهای دیگر بهتر بود.^۱

ملك اشرف

ملك اشرف از این تاریخ یعنی از سال ۷۴۴ بکلی مستقل شد و قریب چهارده سال (۷۴۴-۷۵۹) در تبریز به ظلم و ستم پرداخت سرانجام کارا نو شیروان نیز مانند سلیمان خان معلوم نیست و مسکوکاتی از او تا سال ۷۵۶ باقی است.

در سال ۷۴۷ ملك اشرف به تبریز آمد و ملك منتصر برادر خود را بگرفت با خواجه علی والنکی بهادر و برادر خویش رادر قفس آهنین کرد. در این سال و بابی عظیم در تبریز آمد و ظلم ملك اشرف بغایت رسید ملك اشرف از ترس و با از تبریز بیرون رفت و در حدود ابهر بود و تازمستان شد به قشلاق قرا باغ اران رفت و سپس به تبریز آمد و از آنجا قصد بغداد کرد.^۲

در سال ۷۵۰ ملك اشرف خواجه عبدالحی وزیر را از وزارت عزل کرد و او را به گیلان به نزد کیا اسماعیل حاکم آن ولایت تبعید نمود سپس پیشمان شده و او را به تبریز خواست و به قلعه النجق فرستاد و محبوس کرد.^۳

حافظ ابرو مینویسد: «ملك اشرف در اول بهار سال ۷۴۶ از قرا باغ به تبریز رسید، منتصر ملك برادر خود را بابایجی جاندار و خواجه علی، والیکی بهادر بگرفت، و برادر را در قفس آهنین کرد و آن سه را بقتل آورد. ارتوق پسر خواجه مجدالدین رشیدی را که گرفته بود و به قلعه تكله فرستاد. محمدرومی غلامی بود از آن ملك اشرف، ملك اشرف او را برکشیده بود، چنانکه دوهزار سوار داشت. چون ملك اشرف در زمستان آن سال به قرا باغ رفت، محمدرا در تبریز گذاشت، او طغیان کرد و امیر ارتوق رشیدی و امیر نصر را از قلعه بیرون آورد و به شیراز رفت ملك اشرف چون

۱ - الدرر الكامنه فی اعیان المآة الثامنة ج ۲ ص ۴۳۳ - ۴۴۴ طبع هند ۱۳۴۹ هـ .

۲ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۷۲ - ۷۴ .

۳ - ایضاً مجمل فصیحی ج ۳ ص ۷۶ .

این بشنید از قرا باغ به تبریز آمد. در سنه ۷۴۷ و بای عظیم بود. ملک اشرف از ترس و با از شهر بیرون رفت و در حدود بود تازمستان شد و بقرا باغ رفت و با کاوس امیر شروان مصالحه کرد و در بهار سال ۷۴۸ به تبریز آمد و توقف ناکرده عزیمت بغداد نمود.^۱

هنوز سه سال از دوره حکومت ملک اشرف در آذربایجان نگذشته بود که غالب مردم تبریز از بیدادگری او جلای وطن کردند. خواجه شیخ کججی به شیراز رفت و آنجا عمارت عالی ساخت و خواجه صدرالدین اردبیلی به گیلان پیاده برد و چون در سال ۷۴۷ و بای عظیمی نیز در آن شهر بروز کرد آن شهر بکلی از اعتبار افتاد، با این حال ملک اشرف جز اندوختن مال و آزار مردم کاری نمی کرد، تائیکی از علما و واعظ تبریز که قاضی محی الدین بردعی نام داشت بسوی شهر سرای (غازان) نزد جانی بیك خان اوزبك پادشاه مغول مسلمان دشت قپچاق که پادشاهی متدین و علم دوست بود رفت و در آن شهر به موعظه مشغول شد، روزی که جانی بیك هم در مجلس وعظ حاضر بود، قاضی محی الدین بردعی بنحو تأثر انگیزی از مظالم ملک اشرف سخن راند و از او در رفع ظلم از تبریزیان استمداد کرد، سخنان او بطوری مؤثر واقع شد که جانی بیك و سایر حضار همه اندوهگین شدند و جانی بیك مصمم به نجات مسلمین تبریز شد.

جانی بیك در تبریز: جانی بیك در ظرف يك ماه سپاهی فراهم آورده و در سال ۷۵۸ از راه دربند قفقاز به آذربایجان لشکر کشید و به تبریز وارد شد، ملک اشرف چون خبر رسیدن لشکریان جانی بیك را شنید اموال هنگفتی را که به جور و بیداد گرد آورده بود بر چهار صد استر و هزار شتر بار کرده روانه شهر خوی کرد، و خود در اوجان اردوزد سپاهیان جانی بیك به آسانی اردوی ملک اشرف را پراکنده ساختند و ملک اشرف باشتاب بدنبال گنج های خود روان شد ولی او را در خوی

بگرفتند و به تبریز آوردند و به اصرار حکمران شروان و قاضی محی الدین بکشتند و خزائن او نصیب جانی بیک گردید:

و این شعر معروف از آن روزگار بیادگار مانده است

دیدنی که چه کرد اشرف خر او مظلوم برد و دیگری زر

حافظ ابرو می نویسد: در سنة ۷۵۸ پادشاه جانی بیک از آب کر عبور کرده متواتر خبر بملك اشرف رسید و از ربع رشیدی که مدتها بود که بیرون نیامده بود بیرون آمد و در شمش غازانی نزول کرد و خاتونان و دختران و ذخایر و جواهر و زرسرخ و نقره و اجناسی را که بقلعه النجق فرستاده بود بیاورد و هزار قطار اشتر خزاین را بار کرده بود. در شمش غازانی غلبه سوار و پیاده برو جمع شدند، از رسوم ایشان وجهی بداد و لشکری عظیم مرتب کرد و به جانب او جان فرستاد، ملك اشرف بر کنار رودخانه مهرا نرود نزول کرد، اخی جوق بالشکریان بود روز دیگر کوچ کرد و بقلعه سعید آباد رفت بر سر پشته سعید آباد جبهه خانه خاصه را فرمود که به لشکر دهند. پادشاه جانی بیک از جانب سر او بر رسید ملك اشرف بر پشته سعید آباد ایستاده بود از لشکر جانی بیک روی بگرا نید و بطرف تبریز روانه شد و آن شب را در شمش غازانی نزول کرد، بامداد بطرف خواتین و خزاین روانه شد. دو غلامك گرجی با او بودند، خواجه لؤلؤ و خواجه شکر و خربندگان و شتر بانان دست بغارت خزانه زدند و خاتونان نیز تفرقه شدند، ملك اشرف چون آن حال بدید بطرف خوی روانه شد و خانه های شیخ محمد بالغی در صحرای خوی بود ملك اشرف را بد خانه خود برد و کس فرستاد پیش جانی بیک و خبر کرد، جانی بیک امیر بیاض را فرمود که ملك اشرف را بیاورد، خواجه محمود صاحب دیوان در شهر آمد با امیر بیاض بخانه های ملك اشرف رفتند و سپس به خوی رفته ملك اشرف را بیاورد، چون به تبریز رسید مردم در کوچه ها از بامها خاکستر بر سر او میریختند و بی حرمتی هر چه تمامتر می کردند او را بخانه خواند بیکى والدۀ شیخ کججی بردند و امیر کاوس شروانی آنجا بود، بامولامحی الدین بردعی ملك اشرف دست کاوس را بوسه داد و تضرع و زرای می کرد

کلاس او را استمالت داد بعد او را پیش جانی بیگ بردند پادشاه با او خطاب کرد که این مملکت را خراب کردی ، در جواب گفت که نوکران خراب کرده اند ، سخن من نشنیدند، پادشاه از او جان کوچ کرد و بد هشترو درفت. پادشاه میخواست که ملک اشرف را نکشد و به مملکت خود برد کلاس و محی الدین مبالغه کردند، فرمود خود دانید در راه او را از اسب فرو کشیدند و شمشیر در پهلوی او کردند چنانکه سر شمشیر از جانب دیگر بیرون آمد سر او را به تبریز آوردند و در میدان بدر مرغان بیابو بختند مردم شهر شادیها کردند.

پادشاه جانی بیگ باده هزار سوار آمد و در دولتخانه نزول کرد یک شب در تبریز بود و بامداد بد مسجد علی شاه رفت و نماز گزارد لشکر او بر در خانه هیچ مسلمانی نرفتند. چون جانی بیگ انحرافی در مزاج داشت پسر خود بیردی بیگ خان را با پنجاه هزار مرد در تبریز بگذارند و دختر ملک اشرف، سلطان بخت، و تیمورتاش پسر او را با خود برد. محمود صاحب دیوان، پادشاه بیردی بیگ را بر تخت سلطنت نشانید. سرای تیمور و پسر امیر جاروق را بوزارت او مقرر کرد و در عقب پادشاه روان شد. بیردی بیگ خان جهت علفخوار متوجه زرقان شد. سرای تیمور در تبریز ماند. امراء و نوکران ملک اشرف پیش ملک تیمور جمع شده بودند خبر رسید از خواهر ملک اشرف یک تنه جواهر نشان در مرند پیدا شده، اخی جوق نیم تنه را از مرند بیاورد. پس جانی بیگ بیردی بیگ را بنزد خود به سرای طلبد و سرای تیمور در عقب او روانه شد^۱.

اخی جوق در تبریز : اخی جوق پس از رفتن جانی بیگ و پسرش در تبریز مستقر گشت و خواجه عماد الدین محمود کرمانی را باتفاق امیر ابوبکر بن خواجه علی شاه جیلانی وزارت داد (۷۵۸ هـ) و تا سال ۷۵۹ در تبریز حکومت میراند. در بهار این سال سلطان اویس بن امیر شیخ حسن بزرگ از بغداد لشکر به تبریز کشید و

اخی جوق درکوههای بین آذربایجان و کردستان در حدود کوه سیتای شکست سختی خورده به تبریز منهزم شد و از مردم مطالبه مال فراوان کرد و از آنجا به نخجوان گریخت و سلطان او یس فائحانده به شهر تبریز وارد شد. و اخی جوق و اشرفیان بجانب نخجوان رفتند.^۲

فصل ششم

تبریز در دورهٔ جلایریان

آل جلایر در تبریز

سلطان اويس در رمضان سال ۷۵۹ به تبریز وارد شد و در ربع رشیدی مقرر کرد و قریب ۴۷ تن از امیران منافق ملک اشرف را بکشت، دیگران نیز گریخته به نزد اخی جوق به نخجوان رفتند و در نخجوان به گردآوری سپاه پرداختند. سلمان ساوجی در قصیده‌ای که این بیت از آنست در ستایش سلطان اويس و قدوم وی به تبریز گفته است .

شهر تبریز از قدوم موکب سلطان اويس

چون مقام مگه از پیغمبر آمد با صفا
سلطان اويس یکی از امیران خود بنام امیر علی پیلتن را به جنگ ایشان
بد نخجوان فرستاد ، امیر علی ناجوانمردانه به آقای خود خیانت کرده به سپاه
دشمن پیوست و شکست در لشکر سلطان افتاد . سلطان اويس پس از این شکست
تاگهانی ناگزیر شد که در وسط زمستان به بغداد باز گردد .

امیر مبارزالدین در تبریز

بعد از هزیمت او اخی جوق باردیگر در تبریز مستقر شد. از جانب دیگر
امیر مبارزالدین محمد پادشاه مظفری فارس که همواره خیال تصرف آذربایجان را

درس خود می‌پرورانید، همینکه آگاه گردید که سلطان اویس تبریز را تخلیه کرده و ببغداد باز گشته و جانی بیك نیز در دشت قبیچاق مرده است، در سال ۷۵۹ با سپاهی فراوان به تبریز لشکر کشید و اخی جوق با وجود سی هزار سپاهی که داشت نتوانست کاری از پیش ببرد و رانده شد. امیر مبارزالدین تبریز را تسخیر کرد و چهار ماه در آن شهر بماند. سلطان اویس پس از شنیدن این اخبار از بغداد به عزم تبریز حرکت کرد^۱. امیر مبارزالدین بدمحض شنیدن این خبر بی آنکه مقاومتی کند از تبریز خارج شده راه شیراز پیش گرفت و سلطان اویس پس از شکست دشمنان و کشتن اخی جوق و امیر علی پیلان در تبریز بدتختگاه سلطنت جای گرفت و تبریز را پایتخت دوم خویش ساخت و این شهر را بیلاق و بغداد را قشلاق خود کرد (۷۶۸ هـ). در مدت غیبت سلطان در سال ۷۶۷ کاوس شروانی دوبار بدتبریز آمد و مردم را کوچ داده و خرابی کرد.

از حوادث زمان سلطان اویس شیوع بیماری و با در سال ۷۷۱ هـ در تبریز است که هلاک شدگان این مرض را برسیصد هزار تن بالغ دانسته اند^۲. ولی در ذیل جامع

۱ - اخی جوق در نزدیکی میانه (بقول تاریخ جهان آراء دروزقان گرم رود) از امیر مبارزالدین شکست سختی خورد و شاه شجاع و شاه محمود پسران امیر مبارزالدین گریختگان را تانخجوان دنبال کردند، سپس به تبریز بخدمت پدر رسیدند. امیر مبارزالدین بجای آنکه آن دو را مورد عنایت قرار دهد، بعلت آنکه خمر خورده و مرتکب فسق و حضور در مجلس میگساری شده بودند بسخنان درشت بیازرد. و در فتح نامه‌ای که صادر کرد نامی از پسران نبرد. و شجاعت شاه یحیی نوۀ خود و پسر شرفالدین مظفر را ستود.

امیر مبارزالدین پس از ورود به تبریز در روز جمعه شخصاً بالای منبر رفت و خطبه خواند و خلفای عباسی مصر را که چندی پیش بیعت آنان را پذیرفته بود دعا کرد، سپس به نماز پرداخت. چون منجمان به او گفته بودند که از جوان ترك بلندبالایی ملالتی خواهید دید. و او این صفات را در سلطان اویس میدید، به این جهت از او بیمناک شده از تبریز بیرون رفت و تا اصفهان در هیچ جا توقف ننمود، و چنانکه در تواریخ مسطور است در همانجا در شب جمعه ۱۹ رمضان ۷۶۰ پسرش شاه شجاع او را دستگیر کرده و چشمانش را کور کرد (دکتر حسینقلی ستوده: تاریخ آل مظفر ج ۱ ص ۱۱۸ - ۱۱۹).

۲ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۰۳.

التواریخ آمده که «چون وبا آخر شد هیچ معلوم نبود که کسی از تبریز تلف شده از معموری و غلبه مردم». در سال ۷۷۲ سیلی در تبریز آمد که بیشتر عمارات آن شهر خراب شد^۱

مرگ سلطان اویس : سلطان اویس در موقعی که عازم جنگ با امیر ولی حاکم مازندران که به ساوه دست اندازی کرده بود میشد، در تبریز بیمار گشت و به عمارت ربع رشیدی نقل نمود و در دوم جمادی الاولی سال ۷۷۶ هجری پس از نوزده سال سلطنت به سن ۳۸ سالگی در گذشت و در بستر مرگ پسر که ترش حسین را به جانشینی خود برگزید و پسر مهترش حسن را حکومت بغداد داد. ولی در همان شب امر را برای رفع اختلاف پسر مهتر اوشیخ حسن را به قتل آوردند، بطوریکه پدر و پسر در یک وقت، پدر را در شادی آباد مشایخ و پسر را در عمارت دمشقیه دفن کردند.

سلمان ساوجی در رثای سلطان اویس شعری گفته که مطلع آن این بیت است :
ای سپهر آهسته روکاری نه آسان کرده ای

ملك ايران را به مرگ شاه ويران کرده ای^۲

قاضی احمد غفاری قزوینی می نویسد که : سلطان اویس را در جمعه ۲۷ ربیع الآخر در تبریز صداعی عارض شده در سه شنبه دوم جمادی الاولی سنه ۷۷۶ وفات کرد . گویند سه ماه پیش از آن ، مرگ خود را گمان برده و کفن و تابوت تربیت داده بود^۳

قبر سلطان اویس : قبر سلطان اویس را در شادی آباد مشایخ نوشته اند که اکنون در قریه «پینه شلوار» (پیران شروان) درشش کیلومتری جنوب شرقی تبریز و در دو کیلومتری استخر شاه (شاه گلی) قرار دارد از قرار معلوم این قبرستان اختصاص به عرفا و مشایخ صوفیه داشته است . این قبرستان کهنه در دامنه يك تپه

۱ - ایضاً مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۰۴ .

۲ - تاریخ منقول ص ۴۵۵ - ۴۵۹ ، تاریخ عصر حافظ ص ۲۸۶ - ۲۸۷ : تاریخ آل جلاز ص ۳۳ - ۵۰ ؛ ذیل جامع التواریخ ص ۱۹۷ .

۳ - تاریخ جهان آرا ص ۲۱۶ .

بزرگ واقع شده است. در آنجا موضعی است که روستاییان: «زیوه گولی» یعنی استخر زاویه گویند.

قبر سلطان اویس در شمال مزار بابا احمد چسبیده به مرقد اوست
روی قبر سلطان سنگی بزرگ است بشکل مکعب مستطیل که ابعاد آن از
طول بالغ بر دو متر و از عرض نیم متر میباشد و قریب هفتاد سانتیمتر ضخامت دارد.
بالای سر این سنگ بزرگ، سنگ سیاه شفاف است از مرمر عالی بطول یک متر و
نیم و بعرض چهل سانتیمتر که بشکل مرغوبی حجاری و بطور عمودی نصب شده
است. در اطراف این قبر آجرهای کهنه و قدیمی ریخته و پاشیده بر روی هم انباشته
شده و معلوم میشود وقتی در بالای قبر گنبدی قرار داشته و یا خواسته اند که گنبدی
بسازند که ناتمام مانده و بمرور زمان خراب و متلاشی شده است. این سطور بخط جلی
و ثلث بر سنگ بالای قبر بطور برجسته کنده شده است:

«نفسی الفداء لقبر انت ساکنه. انتقل السلطان الاعظم المغفور والخاقان الملهم
المسرور الراجی عفو الله الغفور معز دین الله المنصور شیخ اویس بهادر خان علیه رحمة
الرحمن والرضوان من دار العمل الی فردوس الجنان فی الثالث جمادی الاول سنة ست
وسبعین و سبعمائة»^۱

قبر بابا احمد و شیخ اویسی بادوسه قبر مخروبه دیگر که شاید یکی از آنها
مدفن پدر بابا احمد و یکی قبر جداست پهلوی همدیگر و در تحت یک قبه بوده اند
و اکنون آن قبه و عمارت ویران و با خاک یکسان است اشخاص زیر از جمله مدفونین
این مزارند، اسامی و القاب و تاریخ وفات آنها را در میله های قبور و الواح مرقد های
ایشان باین عبارات نفر کرده اند:

الشاب الفقیر الی عفو الله سلاله المشایخ، باباخواجه. توفی فی محرم سنة ثمان
عشر و سبعمائة.

الفقیر الی الله الشیخ محمد، توفی فی رجب سنة عشرين و سبعمائة سلاله الصدور

۱- چهل مقاله نخجوانی ص ۵۱ - ۵۲؛ روضات الجنان ج ۲ حواشی ص ۳۲۵

بابا حاجی بن شیخ صدرالدین توفی فی شوال سنة تسع و ثلاثین و سبعمائه

الشیخ الزاهد العابد ، محمد بن حسین بن علی

الشیخ صدرالدین بن الشیخ محمد ، توفی فی سنة سبعین و سبعمائه^۱ . حافظ حسین کر بلائی مینویسد : «گویند در وقت وفات (شیخ او یس) امراء و ارکان دولت و خواجه شیخ محمد کججانی مشهور به خواجه شیخ ، وقاضی شیخ علی صدر، بر سر بالین او آمده وصیت طلبیدند ، جواب داد که : ولایت عهد تعلق به حسین می دارد و حکومت بغداد به شیخ حسن آن جماعت گفتند که شیخ حسن برادر بزرگتر است باین معنی همداستان نخواهد شد . سلطان فرمود که شما می دانید . امرا این سخن را بر اجازه قتل حمل کرده شیخ حسن را مقید ساختند بعد از آن سلطان او یس را مجال تکلم نماند و از عالم فانی به عالم باقی رحلت نمود.

در همان شب شیخ حسن بقتل رسید. سلطان او یس را در پیران شادباد ، و شیخ حسن را در عمارت دمشقیه دفن کردند»^۲

خدمات سلطان او یس به تبریز : سلطان شیخ او یس در باز کردن راه تجارتی قدیم بین تبریز و طرابوزان و ونیز سعی بسیار داشت ، وی دو نامه به امیر طرابوزان و بازرگانان ونیزی مقیم آن بندر نوشت و به ایشان اطمینان داد که راهها مانند زمان ابوسعید بهادر امن و بی خطر است ، تجار ونیزی بامنیت طرق اطمینان کردند و عده ای از ایشان که به عزم تبریز حرکت نمودند، در راه دچار راهزنان شدند. اگرچه او یس راهزنان را تنبیه نمود ولی مسلم شد که هنوز اطمینانی به راههای کاروانی نیست.

سلطان او یس در تبریز به ساختن بناهای عالی اقدام نمود و عمارتی ساخت بنام دولتخانه که بگفته یکی از مسافران اروپائی عهد او دارای بیست هزار اتاق و منزل لگه بود .

۱ - حواشی روضات الجنان ج ۲ ص ۵۳۱ .

۲ - روضات الجنان ج ۲ ص ۶-۸ .

دمشقیه : درباره این عمارت اطلاعات کمی در دست است. حافظ حسین کر بلائی صاحب روضات الجنان می نویسد:

«همچنین قریب به تکیه شاه حسین عمارتی است مشهور به دمشقیه بنای بغداد خاتون دختر امیر چوپان سلدوز که سالها جمله الملك ایران و روم بود، گویا بواسطه برادر خود دمشق خواجه بنا کرده و از آن جهت دمشقیه گویند آن موضع را. این بغداد خاتون اول زوجه امیر شیخ حسن بن امیر حسن بن آق بوقابن امیر ایلکان جلایر بود که از جانب مادر خواهرزاده سلطان محمد خدا بنده بوده ... بعد از مدتی مشارالیه زوجه محبوبه خود را که در حسن و جمال یگانه آفاق بود طلاق داد، سلطان ابوسعید وی را در حباله نکاح در آورد و این عمارت در زمان سلطان مذکور ساخته و پرداخته شد. عمارتی است در کمال علو و ارتفاع مدفن بعضی امرا و سلاطین است از آن جمله دمشق خواجه ولد امیر چوپان و مشارالیه را در سنه ۷۲۷ مصر خواجه بامر سلطان ابوسعید بقتل رساند. دیگر شیخ حسن پسر سلطان اویس جلایر ، و دیگر برادران وی سلطان حسین بن شیخ اویس و دیگر سلطان احمد که قاتل و برادر سلطان حسین مذکور بود همانجا مدفون است»^۱

مصصح و محشی کتاب روضات الجنان ، دانشمند معاصر آقای میرزا جعفر سلطان القرائی در تکمله این بیان چنین می نویسد :

«کتابه های این عمارت که به نسبت دمشق خواجه دمشقیه می خوانند، و همچنین کتابه های عمارت علائیه (مسجد استاد شاگرد) از مآثر شیخ حسن کوچک برادرزاده همین دمشق خواجه ، با خط خواجه عبدالله صیرفی بوده است. و دمشقیه نام محلی کوچک است از محلات شرقی تبریز که معروفست ، و نام باغ بزرگ و آبادی بود در آنجا در این محله و شاید در حوالی آن باغ ، مقبره مخروبه و آثاری از يك گورستان قدیمی تا چهل سال پیش مشهود بود. حاجی میرزا کاظم اعتماد الممالك مسجدی در خاک آن مقبره بنانهاده و قبر میرزا محمد قاضی پسر میرزا تقی قاضی

طباطبائی نیز در آن مقبره است .

اکنون که سال ۱۳۸۱ هجری قمری مطابق با ۱۳۴۱ هجری شمسی است از عمارت دمشقیه و مقابر آل جلایر که مؤلف کتاب (روضات الجنان) از آن خبر میدهد نشانی در این شهر باقی نیست^۱

دولتخانه - این عمارت را که به امر سلطان اویس ساخته بودند ظاهر اعمارت دیوانی و یا قصر شاهی بوده است روایاتی که درباره آن بجای مانده میرساند که کاخی بس عظیم بوده است کلاویخو سیاح معروف اسپانیایی که در زمان تیمور لنگ در سفر خود به تبریز این عمارت عظیم را دیده در وصف آن چنین می نویسد :

«از اینگونه ساختمانها کاخ بزرگی را دیدیم که در پیرامون آن دیواری کشیده شده بود . نقشه این کاخ بسیار زیبا بود و در آن بیست هزار اطاق و دستگاههای مجزا و مستقل دیده میشد . معلوم شد که این کاخ بزرگ را پادشاهی ساخته است بنام سلطان اویس . وی این کاخ را بامصرف کردن همه موجودی خزانه خویش که سلطان مصر در اولین سال سلطنت وی بعنوان خراج پرداخته بود بساخت . این محل اکنون بنام دولتخانه معروف است که همچنین میشود «خانه اقبال» قسمت اعظم این کاخ عظیم هنوز استوار و پابرجا است و باید آرزو کرد که همه اینگونه ساختمانهای تبریز بهمان حال آغاز ساختمان بمانند ، اما متأسفانه بسیاری از آنها را اخیراً به فرمان «میرانشاه» همان شاهزاده‌ای که پسر ارشد تیمور است ویران ساخته اند»^۲ . این عمارت که معروف به دولتخانه کهنه بوده در محل شش گیلان (ششکلان) امروز قرار داشته است^۳ پس از انقراض دولت جلایری، قراقویونلوها در همین دولتخانه بتخت سلطنت نشستند و به عمارت و تزئینات آن افزودند.

سلاطینی که پیش از جهانشاه قراقویونلو بودند در آنجا منزل داشتند و سپس

۱ - ایضاً روضات الجنان ج ۱ ، حواشی ص ۶۱۳ .

۲ - سفرنامه کلاویخو ، ترجمه مسعود رجب نیا ص ۱۶۱ .

۳ - رك : روضات الجنان ج ۱ ص ۴۷۰ - ۵۹۸ .

جهانشاه دولتخانه را به صاحب آباد برد که به دولتخانه جدید معروف گشت.

سلطان حسین (۷۷۶ - ۷۸۴) پس از سلطان اویس پسر او سلطان حسین به تخت نشست در آنگاه اوهشت سال داشت و تبریز را مقر خود ساخت. در این زمان قرا محمد و برادرش بیرام که از رؤسای ترکمان قراقویونلو در مشرق آسیای صغیر و حوالی آن بودند سر بشورش برداشتند و آذربایجان را مورد حمله قرار دادند، در ۷۷۷ سلطان حسین لشکری بر سر آنان برد و آنان را به اطاعت آورد.

دومین دشمن سلطان حسین، شاه محمود مظفری داماد سلطان اویس بود، وی بعنوان اینکه با سلطان اویس بر سر تصرف ایالات سهم و شریک بوده است از اصفهان بطرف تبریز لشکر کشید ولی در بین راه در گلپایگان به بیماری سختی دچار شده در گذشت.^۱

شاه شجاع در تبریز: پس از مرگ محمود برادرش شاه شجاع قصد او را دنبال کرده از شیراز به تبریز لشکر کشید. مردم تبریز هم که از عیاشی و بی‌مبالائی سلطان حسین آزرده دل بودند پیوسته او را تحریض به تسخیر آن شهر می‌کردند. شاه شجاع در سال ۷۷۷ هـ با دوازده هزار سپاهی به تبریز حمله آورد و در چرماخواران، سلطان حسین و سردار او عادل آقا^۲ را شکست داد و سلطان به بغداد گریخت و شاه شجاع مظفرانه به تبریز وارد شد و بر تخت سلطنت آذربایجان نشست. شاه شجاع مدت چهار ماه در تبریز گذراند و غالباً به عیش و عشرت می‌گذرانید. «چون شاه شجاع به اوجان رسید اکابر و اشراف شهر او را استقبال نمودند،

۱ - ذیل جامع التواریخ رشیدی ص ۱۹۸.

۲ - مورخان عصر تیموری او را «سارو عادل و ساری عادل» نوشته‌اند در عهد سلطان اویس زمانی حکومت ری به وی تعلق یافت، و در عهد سلطان حسین شوکت و قدرت عظیم پیدا نمود و از سلطان جزاسم سلطانی چیز دیگر نماند سرانجام او را در چهارشنبه بیست و هفتم شعبان سال ۷۸۸ هجری در تبریز گرفته و سه روز بعد بامر تیمور به قتل آوردند (روضات الجنان ج ۲ حاشیه ص ۶۴۱).

بتخصیص خواجه شیخ کججی او را بشهر بردند وشهر بر او قرار گرفت واین در اول خزان بود. شاه شجاع به عیش وعشرت مشغول بود وخاتونی را در صحبت آورده مشغول او بود ، او را حرم بومی میگفتند ، بعد از چند روز خبر رسید که مسافر ابوداجی از قلعه قمقه بیرون آمده متوجه تبریز است. شاه شجاع چون اطراف و جوانب خود را پر آشوب دید متوجه سلطانیه گشت. برف بسیار بود چون لشکریان او گرمسیری بودند بیشتر از سرما هلاک شدند^۱ .

سلمان ساوجی مداح سالخورده آل جلایر در این ایام که آخرین روزهای عمر او بشمار است در تبریز بود، بدون رعایت حق نمک آل جلایر وسلطان حسین در این وقت قصائدی درباره رقیب و دشمن اوشاه شجاع سروده که از جمله قصیده ای است که این چند بیت از آن است:

زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی

همایون فال شد بومی که بودش سر بویرانی

شهنشاه قدر قدرت شجاع آن عالم عادل

که عدلش بر جهان دارد حقوق منت جانی

مبارک باد ومیمون باد وفرخ باد وفرخنده

بر آذربایجان ظلّ ظلیل یزدانی

صاحب مطلع السعدین نوشته که چون شاه شجاع قصاید سلمان ساوجی را شنید تحسین بسیار نموده گفت : «ما آوازه سه کس از مشاهیر تبریز شنیده بودیم مختلف احوال یافتیم ، سلمان زیاده بود و یوسف شاه مساوی وخواجه شیخ متناقض. مقصود شاه شجاع از این سخن سلمان ساوجی شاعر معروف، وحافظ یوسف شاه موسیقی دان و آوازه خوان مشهور و خواجه شیخ کججی که جانی یکی از علمای تبریز است.

بظن قوی خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی غزل معروف خود را که مطلع آن این بیت است :

ای صبا گر بگذاری بر ساحل رود ارس

بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس

در این زمان یعنی سال ۷۷۷ در مدح شاه شجاع سروده و برای وی به تبریز فرستاده است.

عیش و کامرانی شاه شجاع در تبریز چندان طولی نکشید زیرا دو نفر از امرای صحرائشین کنار آب جغتو موسوم به سردار شبلی داود ، و عمر چوب دستی (چوب کشتی ، یا طرحوت دشتی) در او جان به امیر اصفهان شاه حمله برده او را اسیر کردند و بسیاری از سپاهیان او را کشتند ، مسافر آقا نیز از جانب سلطان حسین از بغداد به مراغه آمد.

شاه شجاع در موقع اقامت در تبریز حکومت آذربایجان را به این ترتیب بین شاهزادگان و امرای مظفری تقسیم کرد :

- ۱- حکومت سلطانیه و ری و قزوین و همدان را به سلطان شبلی داد .
- ۲- حکومت دربند و شیروان و شماخی را به شاه منصور وا گذاشت.
- ۳- حکومت ارومی و اشنو و جغتو و نفتو (نقده) را به امیر معزالدین اصفهان شاه بن سلطان شاه جاندار سپرد.
- ۴- حکومت نخجوان را به فرخ نامی داد.
- ۵- امیر سلجوق را فرمود تا در او جان باشد.^۱

در این بین شاه نصره‌الدین یحیی حاکم یزد برادر زاده شاه شجاع بسودای تسخیر فارس و عراق برخاست، از طرف دیگر شاه شجاع مبتلا به درد پا شده و چون زمستان تبریز را در پیش میدید ، همه اینها سبب شد که با عجله از تبریز حرکت نماید و تاکاشان در هیچ جا توقف نکرد پس از رفتن شاه شجاع از تبریز ، سلطان

حسین جلایری که در بغداد بسر می‌برد باشتاب تمام به آذربایجان بازگشت و پس از دو ماه به تبریز رسید و سفیری نزد شاه شجاع فرستاد و تقاضای مصالحه کرد ۷۷۸ هـ، از جمله از شرایط صلح یکی این بود که شاه شجاع دوتن از امرای تبریز را که اسیر بودند پس فرستد تا او هم در عوض امیر اصفهان شاه را برگرداند. خواهر سلطان حسین نیز بزنی زین العابدین پسر شاه شجاع در آید پس از انجام این قرارداد باز سلطان حسین بر تبریز مستولی گردید.

در سال ۷۷۹ قمری محمد ترکمان در تبریز بخدمت سلطان حسین شتافت و مقرر شد که در آن شهر ملازم خدمت باشد و سلطان بر او مالی مقرر فرمود^۱

سلطان حسین چون به تبریز رسید صفر شاه ابایلو را که ملازم او بود بفرمود بگرفتند و برهنه کردند و بر یسمان مقید کردند و به تبریز بردند، و خود به ضبط سرک‌وچه‌ها و عقده‌ها و درخت انداختن و جوی‌کنندن و خندق راست کردن مشغول شد. مردم این شهر را این معنی بغایت موافق افتاد. پس از آن عادل آقا روانه تبریز شد و چون به آنجا رسید صفر شاه را که در تبریز محبوس بود و مخالف او بود بقتل آورد و در حق هر یک از امرا انعامی مقرر کرد.^۲

گشته شدن سلطان حسین - سلطان حسین در سال ۷۷۹ برای گذراندن بهار به چمن‌اوجان رفت و عادل آقا حاکم سلطانیه که سرداری دلیر و مقتدر بود بخدمت او شتافت. در سال ۷۸۲ سلطان حسین و عادل آقا اردویی عظیم از تبریز حرکت داده رهسپار بغداد شدند و پس از سرکوبی مخالفان، سلطان حسین به تبریز بازگشت. عادل آقا از سرداران باوفای سلطان حسین بود و همواره از او حمایت می‌کرد و اما در سال ۷۸۳ دیگر باره شاه شجاع به عزم تسخیر تبریز حرکت کرد ولی بر اثر صلحی که میان او و عادل آقا در ناحیه سلطانیه اتفاق افتاد به شیراز بازگشت.^۳

۱ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۱۲

۲ - مجمل التواریخ ج ۳ ص ۱۱۷

۳ - ذیل جامع التواریخ ص ۲۰۶ - ۲۰۹

پس از مراجعت به تبریز سلطان حسین لشکریان و امرای خود را بنزد عادل آقا به سلطانیه فرستاد تا او را در گرفتن بعضی از قلاع ری از چنگ امیر ولی کمک نمایند.

چون در این هنگام از امیران و لشکریان سلطان کسی در تبریز نبود برادر او احمد از شهر خارج شده به اردبیل و موقان واران رفت و لشکریانی تهیه دیده به تبریز بازگشت و ناگهانی بر سر سلطان حسین تاخته او را دستگیر کرد و در یازدهم صفر سال ۷۸۴ بقتل رسانید و خود بجای او پادشاه شد. جسد سلطان حسین را در عمارت دمشقیه به خاک سپردند^۱

پادشاهی سلطان احمد (۷۸۴-۸۱۳) پس از کشته شدن سلطان حسین برادر دیگر او بایزید گریخته به سلطانیه بنزد عادل آقا رفت و عادل آقا او را به پادشاهی نصب کرده برای سرکوبی سلطان احمد بسوی تبریز رهسپار شد، سلطان احمد در آغاز کار گروهی از امرای عادل آقا را بطرف خود کشانید و عادل آقا را ناگزیر به بازگشت نمود. عادل آقا امرای مخالف او را با خود همراه کرد و سلطان احمد شکست خورده به نخجوان گریخت و در آنجا بیاری قرامحمد ترکمان مخالفان را شکست داده به تبریز بازگشت.

اندکی بعد سلطان احمد با عادل آقا از در صلح خواهی درآمد، ولی عادل آقا اعتنائی نکرده به تبریز نزدیک شد. سلطان احمد به موقان واران گریخت. سرانجام امیر ابخاز و شروان امیر هوشنگ آن دو را آشتی داد و قرار شد که آذربایجان بالاستقلال در تصرف سلطان احمد قرار گیرد و عراق در تصرف برادرش بایزید و تحت حمایت عال آقا باشد، عراق عرب را هم سلطان احمد و عادل آقا به مشارکت اداره کنند.

در سال ۷۸۶ امیر ولی از مازندران به تبریز آمد سلطان احمد از بغداد به

۱ - تاریخ مغول ص ۴۵۹ - ۴۶۱ : تاریخ عصر حافظ ۲۸۸ - ۳۰۵ : تاریخ آل جلائر ص ۵۵، ۶۹ : مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۱۸ : ذیل جامع التواریخ ص ۲۲۱ .

تبریز بازگشت و سپس به اوجان رفت و امیر ولی و امیر سنتای را با جمعی لشکر برای رام کردن عادل آقا به سلطانیه فرستاد.^۱ پس از مصالحه سلطان احمد و عادل آقا، عادل آقا به سلطانیه بازگشت و از طرف خود تورسون را به حکومت بغداد فرستاد. سلطان احمد تورسون را بعلت بی‌لیاقتی از کار برداشت و خود به بغداد رفته تورسون گرفتار شد و بقتل رسید. سلطان احمد در سال ۷۸۵ خواجه یحیی سمنانی را بحکومت بغداد گذاشت و خود به تبریز بازگشت. قتل تورسون و تصرف بغداد از طرف سلطان احمد که برخلاف قرار سابق بود، دیگر باره عادل آقا را به جنگ با سلطان احمد واداشت. جنگی در حوالی مراغه بین آن دو روی داد و عادل آقا شکست یافته به سلطانیه گریخت. سلطان احمد در تعقیب او تا سلطانیه پیش رفت عادل آقا به همراهی سلطان بایزید بطرف همدان رفت و از شاه شجاع کمک خواست. شاه شجاع بهوس تسخیر آذربایجان و به بهانه کمک به عادل آقا حرکت کرد. در نزدیکی گلپایگان عادل آقا و سلطان بایزید به اردوی وی پیوستند و با اتفاق روی به همدان گذاشتند. سلطان احمد چون چنین دید ایلچیانن نزد شاه شجاع فرستاد و پیغام داد بایزید برادر من است و من ملک و مال ازوی دریغ ندارم، و هر چه در باب او فرمائید از آن سر نمی‌چم. اما عادل آقا بنده ما است و عاصی شده تقاضا آنکه او را تقویت نکنند. شاه شجاع از این موقعیت استفاده کرده خواست سلطانیه را بنام سلطان بایزید ایلکانی از سلطان احمد بگیرد و خود آن را مسخر سازد و عادل آقا را که چندان طرف اعتماد نبود از میان بردارد. به این جهت حکم کرد امرا و لشکریان از عادل آقا اطاعت ننمایند و مطیع سلطان بایزید باشند، سلطان احمد نیز بدین امر راضی شد و به تبریز بازگشت^۲

در هنگامی که شاه شجاع از شیراز به کمک سلطان بایزید و عادل آقا میرفت به سعایت مفسدان برپرس خود شبلی بدگمان شد و در جمادی الاول سال ۷۸۵ او را در

۱ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۲۴؛ ذیل جامع التواریخ ص ۲۲۴ - ۲۳۶

۲ - دکتر ستوده، تاریخ آل مظفر ج ۱ ص ۱۹۲ - ۱۹۵

قلعه اقلید فارس زندانی کرد. دوسه روز بعد در حال مستی فرمان داد تا چشم او را میل کشند. خواجه جلال الدین توران شاه وزیر که در این موقع در تبریز بود قاصدی پیش شاه شجاع فرستاد و التماس نمود که شاه از سر تقصیر فرزند درگذرد. شاه شجاع تقاضای وزیر را پذیرفت و حکم کرد تا به چشم شاهزاده آسیبی نرسانند. ولی وقتی این پیغام به قلعه اقلید رسید که شاهزاده شبلی نابینا شده بود^۱

در همین ایام بود که خبر آمدن سپاه امیر تیمور گورکانی از ماوراءالنهر به خراسان و از آنجا به قومنس و ری رسید ایلچیان آن امیر به نزد سلطان احمد به تبریز آمدند. از سال ۷۸۸ تا ۸۱۳ که تاریخ کشته شدن سلطان احمد است، این پادشاه تمام مدت را در سرگردانی و زردوخورد با مخالفان و پیریشانی و نومیدی میگذرانید. امیر تیمور در ۷۸۸ آذربایجان را تسخیر کرد و سلطنت سلطان احمد منحصراً به عراق عرب گردید. هفت سال پس از این واقعه بغداد نیز بتصرف امیر تیمور درآمد. سلطان احمد به مصر گریخت و تا امیر تیمور زنده بود جرأت هیچگونه اقدام نداشت^۲

لشکر توقتمیش در تبریز - توقتمیش، خان دشت قبیچاق بود هنگامی که خبر حمله امیر تیمور به ایران به وی رسید وی به دفعات رسولانی نزد سلطان احمد جلایر فرستاد و از او درخواست اتحاد برضد امیر تیمور کرد آخرین رسولی که بنزد وی آمد در زمانی بود که امیر تیمور استرآباد را فتح کرده آهنگ ری داشت^۳

۱ - ایضا ص ۱۹۶

۲ - تاریخ مغول ص ۴۶۱ - ۴۶۳؛ تاریخ آل جلایر ص ۷۰ - ۷۸، تاریخ عصر حافظ

ص ۳۰۵ - ۳۰۷

۳ - توقتمیش (توقتمش) خان از خوانین مشهور دشت قبیچاق از نوادگان باتو پسر چنگیز بود. با امیر تیمور پنج بار جنگ کرد و سرانجام مغلوب شده به لیتوانی بشهر کیف گریخت و به فرمانروای آن «کنیا زویطوفت» پناه برد. باز او هم توقتمیش را از خود رانده، وی در بییشه‌ها و جنگلها سرگردان بود تا در سال ۸۰۸ هجری در لیتوانی در قریه تومین درگذشت تاریخ جلوسش بر تخت سلطنت ۷۸۰ هجری بود و تاریخ برکناری او از سلطنت ۷۹۷ و مدت استقلالش ۱۷ سال بود. او تقریباً آخرین خوانین دشت قبیچاق است. قلمرو وی از دورترین نواحی شمال تا سواحل قرم (کریمه) بود. در شهر سرای پایتخت داشت و آن شهر در سال

این فرستاده که قاضی سرای (غازان) و از بزرگان دشت قبیچاق بود به سلطان احمد پیغام آورد که توقتمیش خان پنجاه هزار سپاه فراهم آورده و در انتظار اتحاد با وی است.

در بین همراهان قاضی، پسر جوان و بسیار زیبایی وجود داشت که سلطان احمد دل‌باخته جمال او شده و چشم‌طمع به وی دوخته بود. قاضی که از این کار آزرده خاطر و خشمگین شده بود آنرا توهینی نسبت به خود تلقی کرد و بدون گرفتن هیچگونه نتیجه دربار سلطان احمد را ترك گفت و به دشت قبیچاق باز گشت و گزارش آن واقعه را به خان باز گفت.

توقتمیش که این مسأله را اهانتی بخود دانسته بود با همان سپاه درزی القعه سال ۷۸۷ عازم تبریز شد و سپاهیانش شهر را غارت کردند، و تمام مساجد و مدارس و بناهای بزرگ را ویران ساختند و گروه بسیاری از مردم بی‌گناه را بکشتند و چون خبر نزدیک شدن امیر تیمور را شنیدند بسرزمین خود باز گشتند.

لشکریان توقتمیش به تبریز آمدند و به کشتار و چپاول پرداختند و در مسجد آتش افروختند و مسلمانان را داغ می کردند و شکنجه مینمودند و خمر میخوردند و زنا می کردند. نجم‌الدین سمار، و قاضی قطب‌الدین عیب‌دی، و صاحب اعظم امیر اتابک دزماری، و خواجه غیاث‌الدین کافی همدانی، و خواجه نورالدین مسکی را بکشتند، و امیر سید رضی آذربایجانی را به آتش شکنجه کردند و ضیاء‌الدین بزازی را حمالی سبوی شراب دادند. این وقایع در رساله‌ای بنام «رسالة فی الواقعة الکبری فی تبریز یا نفثة المصدور تبریز» آمده که اصل آن در کتابخانه عارف حکمت در

۸۰۸ بحکم امیر تیمور غارت و ویران گردید (تلفیق الاخبار ج ۱ ص ۶۳۴)، یادداشتهای

قزوینی ج ۲ ص ۱۱۰

این نام در تواریخ اسلامی: توقنامیش، توقتمیش، تقتمش، توغتمش، تختمش، توختمش، تنماق، تخمش آمده است. در لهجه آذربایجانی آنرا با تبدیل قاف به خاء: توختمش، تختمش خوانند. (روضات الجنان ج ۲ ص ۶۴۷)

شهر مدینه طیه موجود است. مؤلف خود این واقعه را دیده و بنام امیر شجاع-الدین بهادر (عادل آقا) آن رساله را پرداخته است تاریخ آن واقعه از اوایل ذی-القعدة سنه ۷۸۷ تا ۲۷ همین ماه بوده است^۱

این واقعه در ذیقعدة سال ۷۷۷ هجری روی داد و امیر ولی استرآبادی در این زمان در دولتخانه تبریز میهمان سلطان احمد جلایر بود و در این واقعه از لشکر توقتمیش شکست خورد. کمال خجندی که در این زمان در تبریز میزیسته در باره این واقعه و فرهاد آگاه که حاکم شهر بود گفته است:

گفت فرهاد آغا به میرولی	که رشیدیه را کنیم آباد
زر تبریزیان به آجر و سنگ	بدهیم از برای این بنیاد
بود مسکین به شغل کوه کنی	که زموران کوه و دشت زیاد
لشکر پادشاه توقتمیش	آمد و هاتف این ندادرداد
لعل شیرین نصیب خسرو شد	کوه بیهوده میکند فرهاد

ظاهرا یکی از سرداران توقتمیش امیر دقدق نام داشت و وی که از تغماق آمده بود در تبریز سفاکی بسیار کرد و گویا وی مقدم ترکان ترکمان قیطاق بود^۲ یکی دیگر از شعرای آن عصر در باره تاریخ این واقعه گفته است :

ماه ذیقعدة از قضا که نبود	هیچکس را از او بحیله گریز
از ملاعین عساکر دقدق	جمله بی رحم و مفسد و خونریز
نهب تبریز و قتل و غارت او	بود تاریخ « نازنین تبریز »

^۳ ۷۸۷ هـ

۱ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره مسلسل ۸۳ ، ص ۳۶۲ : تاریخ واقعه تبریز مقاله محمدتقی دانش‌پژوه .

۲ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۲۵ : تذکره الشعراى دولتشاه سمرقندی طبع تهران ص ۳۶۴ .

۳ - تاریخ آل جلایر ص ۷۸ ، از سعدی تا جامی ص ۳۵۴ ، مواد التواریخ ص ۴۴۷

عبدالرزاق سمرقندی در مطلع السعدین می نویسد : «در سال هفتصد و هشتاد و هفت سلطان احمد ایلخانی در تبریز بیمار و در بستر ناتوانی افتاد. برای رفع ضعف که به مزاجش استیلا یافته بود هوای بغداد را مناسب دید. سلطان امیر ولی را به حکومت تبریز منصوب ساخته عازم بغداد شد. چون لشکر توقتمش خان از راه دربند شروان به تبریز رسید ، امیر تاب مقاومت نیاورد ، فرار نمود تبریزیان به استحکام قلعه تبریز پرداخته به جنگ برخاستند. لشکریان توقتمش خان به حیل و کثرت عدت غالب و وارد شهر شدند ، و از قتل و نهب و بی ناموسی هیچ فروگذار نکردند قندیل های مساجد شکسته و محراب ها انداختند و منبرها سوختند ، مدارس ، رباط الخیل بود و درس و تلاوت ، کلام اللیل ، به جای دعا و درود سرود می گفتند ، و در مقام علم و حکم زیرو به می نواختند ، نه از خدای ترس و نه از خلق حجاب و آزرم.

و هر چه سالها از اموال و نفایس در چنان شهری جمع شده بود به غارت و تاراج رفته ، و اسیر و برده گرفته هم در زمستان مراجعت نمودند».

حافظ ابرو در ضمن وقایع سال هفتصد و هشتاد و هشت می نویسد : «... امیر عادل و امیر محمد سلطان شاه و سایر امرا به تبریز رفتند ، تبریزیان عن قریب از ورطه لشکریان توقتمش خلاص یافته بودند ، در بیان هر یک بدین بیت مترجم :

دغدغه دغدغان می نرود از دماغ

کیست که از دغدغان بردل او نیست داغ

بیشتر خلایق مجروح و مفلوک گشته ، و بیشتر دختران و پسران را اسیر کرده بودند ، و داغها بر جگر هر یک نهاده بودند. عادل آقا مردم تبریز را استمالت داده و هر کسی را به کاری و مهمی مشغول گردانید ، و خود به اوجان رفت و در قروق او جان متمکن گشت»^۱

نقشه‌المصدر تبریز-

چنانکه در بالا گفتیم شرح این واقعه پیراندوه در رساله‌ای بنام : « رساله فی الواقعة الکبری فی تبریز یا نقشه‌المصدر تبریز » آمده که اصل آن در کتابخانه‌عارف حکمت در شهر مدینه طیبه موجود است. مؤلف این رساله خود این واقعه را دیده و بنام امیر شجاع الدین عادل بهادر (عادل آقا) آن رساله را پرداخته است. این رساله در دو نسخه یکی به خط نستعلیق در اول رجب ۸۷۹ در بیست برگ و سیزده سطر به شماره ثبت ۵۱۴ ، و نسخه دیگر نسخ به خط یوسف درویش تبریزی در ۱۲۶۷ کتابت شده است ، و شماره ثبت آن ۵۱۴ است. آغاز آن :

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين ، الحمد لله العزيز القهار و الصلوة على رسوله سيد الاخيار و سند الابرار صلوة دائمة بدوام الليل والنهار.

و آخر آن : تمت الرسالة في اول رجب المرجب لسنة تسع وسبعين و ثمانمائة و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله و صحبه الطاهرين اجمعين ، على يد عبد الضعيف المحتاج الى رحمة الملك الرؤف غيب الله بن معروف غفر الله ذنوبهما و جعل الجنة مثواهما. اللهم اغفر للمؤمنين والمسلمين.

این رساله را دانشمند محترم آقای سلطان القرائی در تکمله و استدراک جلد دوم کتاب روضات الجنان ، و جنات الجنان تالیف حافظ حسین کربلائی آورده اند، و ما برای تکمیل این بحث ملّحّض و لبّ آنرا با عین عبارت در این مختصر یاد می کنیم : «اما بعد چون واقعه کبری ، و مصیبت عظمای قبه الاسلام تبریز واقع شد، و این واقعه پرغصه در جهان شایع گشت هر يك از ارباب فضایل حسب المقدور بر سبیل نقشه‌المصدر کتب و رسایل ساختند. جمععی از دوستان صادق ، و یاران موافق این ابن فقیر را التماس می کردند که رساله‌ای مشتمل بر تاریخ این واقعه تألیف رود ، و آنچه از این حال به عین الیقین مشاهده رفته، سمت تحریر یابد. تا مملکت آذر بایجان

به عز و دولت امیر شجاع الحق والدین، عادل بهادر آراسته شد، و قبة الاسلام تبریز بعد خرابها به مقدم شریفش پیراسته شد. گفتیم: گاه آنست که آن وعده (که در نوشتن آن رساله کرده ام) به انجام مقرون گردد. پس آنچه قریحه بدان سماحت نمود از تفصیل آن احوال سطری چند در قید تحریر می کشد:

قبة الاسلام تبریز شهری با صفا و خطه ای معروف، و دلربا بود. ریاضش سرسبز و تازه، و میاهش خوشگوار و بی اندازه، خلایقش را از اخلاق دلپذیر، و شمایل موزون، و اعظم سلاطین به سلطنت او مفاخرت نموده. از رشک او بغداد در خوی خجالت مراغه میزد. نوای او عراق را زیر افکنده، و اصفهان را کوچک شمرده. بیت:

خطه تبریز رشک خلد برین بود

نیست بر این شبهه ای و عقل بر این بود

اما چون هر اقبالی را ادباری متصور است، و هر کمالی را نقصانی وزوالی بر اثر لاجرم دورش از خوشی دور شد و قصورش بر خرابی، و ناخوشی مقصور گشت. ابتدای این قصه پر غصه چنان بود که اشکر کفار خونخوار از جانب «سرای» به قصد این مملکت متوجه شده بودند، و مملکت آذربایجان تا اران، شروان از عساکر اسلام خالی مانده، نه صاحب شوکتی که شمشیر انتقام از نیام برکشد، و نه مدبری که دفع، و منع ایشان را وجهی اندیشد.

در اوایل ذی القعدة سنهٔ سبع و ثمانین و سبعمائه ۷۸۷ خبر رسید که فوجی ترکان بیباک ناپاک از «آب کر» عبور کردند، و دست تعدی به تاراج و غارت برگشادند، و استفتاح به اسم «تخمش» (توقتمش) می کنند، و خود را بدو منسوب می گردانند. بعضی بر این عقیده بودند که آن ملاعین از تراکمه قیطاق^۱ اند، که پسر امیر

۱ - این اسم را: قیتاغ نیز نوشته اند. ایل قیطاق ظاهراً در ماوراء در بند قفقاز از

هواداران توقتمش خان بودند.

هوشنگ^۱ بدیشان التجاء کرده است، وایشان به معاونت و مساعدت او آمده، طایفه‌ای بر آن بودند که جمعی از قمقیان^۲ اند، و بعضی می‌گفتند گروهی شروانیان اند ایلها از آب می‌گذرانند، و این آوازه در آن روز بود، و امیر غیاث‌الدین ولی مازندرانی^۳ در تبریز خروج کرده بود، و سلطنت، و مملکت ایران زمین را مطمح نظر گردانیده.

چون او از این حال واقف شد. جواسیس متوجه گردانید، و احوال ایشان تفحص کرد.

چون از کثرت و ازدحام ایشان خبر یافت عزیمت خروج کرد، و با اهل شهر چنین گفت:

که جمعی متوجه شده‌اند، و حقیقت حال ایشان معلوم نیست، و من نیز بیرون می‌رم تا بعد از تفحص و تفتیش تدبیر ایشان بیندیشم. شمارا از وظیفه احتیاط غافل نشاید بود، و با اهل و عیال متوجه «اوجان» شد.

چون آن طایفه نزدیک رسیدند نواب و معتمدان خود را با تحف و هدایا به استقبال ایشان فرستاد. چون او را امان دادند با امراء و متقدمان ملاقات کرد، و بر قول ایشان واثق گشت، و به شهر مراجعت کرد، و در ربع رشیدی که منزل او بود نزول کرد، و اهل شهر راهنوز بر کماهی احوال ایشان اطلاعی نبود. تا مقدمه ایشان به آب قاضی نزول کرد، و از آنجا ایلچی به نزد شیخ کمال‌الدین خجندی^۴ فرستادند،

۱ - امیر هوشنگ پسر ملک کاوس از ملازمان دربار سلطان اوئیس بود. پس از مرگ پدر سلطان او را بجای وی منصوب ساخت.

۲ - اینان را به لهجه ترکی عثمانی «کموک» خوانند، و آنان از ایل جنگوی «قموق» بودند.

۳ - امیر ولی پسر امیر شیخ علی هندو، از تربیت یافتگان طغاتی‌مور خان بود. پس از قتل طغاتی‌مور بر استرآباد و جرجان تسلط یافت. بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه را نیز تصرف کرد. سپس از امیر تیمور گورگانی شکست یافته به تبریز پناه برد، و در ربع رشیدی منزل ساخت. تا تیمور به آذربایجان آمد، و به امر وی، او را در نواحی خلخال کشته و سرش را بریده پیش امیر تیمور فرستادند.

۴ - مقصود شاعر معروف کمال‌الدین خجندی است. به سه صفحه قبل مراجعه شود.

واهای شهر را طلب داشتند. ایلچی چنین تقریر کرد که: این طایفه را سلطان تخمش فرستاد تا ضبط و نسق این مملکت بر قانون معدلت بر جای آورند، و جهت ناموس سلطنت تغییر سکه، و خطبه کنند، و متوجه بغداد شوند، و زیادت از این توقعی نیست.

القصة در ثلث عشرین ذی القعدة السنة ۷۸۷، نوایر غضب الهی مشتعل گشت. باقریب نود هزار اترک کافر، و ظالم، بیرحم، بیشرم، بی اندام، مؤنث اشکال، مخنث افعال، لیثم کردار، شیران دیو مخبر، خنزیران در لباس بشر، به مثال یاجوج و مأجوج در اطراف، و جوانب شهر ریختند، و در نواحی تبریز دست به تاراج، و قتل رجال، و سبی عورات، و اطفال بر گشودند. عموم خلایق در هراس و بیم در قلق و اضطراب افتادند.

نه روی قرار داشتند، و نه پشت فرار. فی الجمله چون وقت تنگ شد اهل تبریز به حکم ضرورت به جنگ جازم شدند، و هر طایفه دروازه ای بگرفتند، و دل بر جنگ نهادند.

و به قضای آسمانی رضا دادند. هر روز آن کفار مطروده سواری چند معدود می دوانیدند تا نزدیک دروازه ها می رسیدند، و بطریق روباه بازی خود را اندک می نمودند. جمعی از ارادل شهر نیز روی بدیشان می نهادند، و جنگ در می پیوستند امراء و مقتدایان ایشان تا مدت سه روز اهالی شهر را مشغول می داشتند، و بر سبیل وعده و وعید، و امید و تهدید پیغام ها می فرستادند، و اهل شهر را غافل می گردانیدند تا در سابع عشرین ذی القعدة السنة ۷۸۷ تمامت لشکر محاصره شهر کردند، و چون دایره بر مرکز محیط شدند. اهل شهر نیز در جنبش آمدند، و با ملاعین کفار کوشش ها کردند. تا مدت سه روز بر این نمط شیری شد. روز چهارم آن کفره فجره از تمامت اطراف، و جوانب شهر مدخل ساختند، و به یکبار روی به محاربه آوردند، و تیر بر مثال تگرگ بر اهل شهر باران می کردند. از طرف مومنان نیز صدای صلوات، و

تکبیر بر کرهٔ اثر می‌رسانیدند. بعد از آنکه سهم بسیار از کفار بر مومنان آمد، و زخم بیشمار به موحدان رسید، دروازه بگذاشتند، و در محلات مجتمع شدند. بر هردی حربی از سر گرفتند، و در هر بندی چندی به دفع و منع مشغول گشتند. (وسر انجام) دست از حرب باز داشتند، و پای در دامن عجز کشیدند، و اسلحه و آلات حرب بینداختند، و با اهل و عیال خود پیوستند، و بریشان حال گشتند. آن ملاعین کفار اولاً: از دروازهٔ مهاده مین، و بوجویه مدخل ساختند، و محله به محله، و سرای به سرای می‌گرفتند. تا تمامت شهر مسلم شد. و عموم خلایق را گردن در چنبر تقدیر افتاد. ای بسا چشم‌ها که بی‌حشمت گشتند.

آه از اطفال معصوم که معروض شمشیر آبدار شدند. و اوایلا از مخدرات ابکار که در قبضهٔ کفار نابکار اسیر گشتند. و احسرتا از اصحاب حسن و جمال که در تصرف رجال آمدند.

و افضیحتا از ارباب کمال که در دست هر گدائی پایمال شدند. آن ملاعین کفار دست تعدی به غارت، و تاراج بر گشادند تا هر چه بر روی زمین بود از نفوذ و اجناس و ملبوسات، و مفروشات و مأكولات، و مرکوبات بتمامی استیفاء نمودند. بعد از آن توجهٔ حفربیوت، و قلع دفاین کردند. بعد از آن قصد عورات، و ذراری غلمان اهل اسلام کردند تا قریب پنجاه هزار موحدان دیندار اسیر قهر کفار گشتند. دختران جمیله از جنب مادران، و زنان عفیفه از کنار شوهران می‌کشیدند، و چند آنکه جزع و فریاد می‌کردند، و سر در پای نامبارک کفار مینهادند ابقاء و محابا نمی‌کردند.

بدین طریق مظلومان معصوم را از شهر به صحرا می‌بردند. بسیاری از عورات و ابکار که در دست آن نابکاران اسیر بودند دل از جان برگرفته، و از ننگ و عار با آن کفار مختلط نشدند و موت بر حیات اختیار کردند تا بضرع شمشیر آبدار به درجهٔ شهادت رسیدند.

آن ظلمهٔ کفار پس از نهب و غارت مالها و سبی عورات بنیاد مصادرت نهادند

و مومنان موحدرا شکنجه می کردند ، و به آتش می گذرانیدند تا بقیه (اموال) که از نظر ایشان مخفی مانده بود بدست خود بدیشان می دادند . چون اهل اسلام از خوف شکنجه ، و عذاب ، و عقوبت بهروز درمساکن خود قرار نداشتند ، در نیمه شب به مسجد جامع ، و سایر مساجد ، و مجامع جمع می شدند ، و در وقت آنکه طلوعه صبح صادق آشکار می شد آن ملاعین (مانند مورچه) در مساجد ، و مجامع می ریختند و عقوبت ، و عذاب اهل اسلام می کردند ، و آنچه می دیدند می ستدند ، و زیادت می طلبدند ... خمر می آشامیدند ، و منبرها می کوفتند ، و قنادیل می شکستند ، و مصاحف پاره می کردند ، و اوراق دریای می انداختند .

و چنین استماع افتاد که بعضی از آن ملاعین کفار مصاحف می سوزانیدند ، و چون طایفه ای در آمدندی و هر چه ممکن بودی از ایشان صادر شدی ، و برقتندی علی الفور طایفه دیگر در آمدندی ، و قتل و نهب ، و اسر ، و عذاب و عقوبت از سر گرفتندی .

شبی آن ملاعین به صحرا نرفتند ، و در شهر باز ماندند . این فقیر حقیر را مقید کرده ، به مسجد جامع بردند ، چون از در مسجد در آمدم مسجد را دیدم که از شعله آتشها که افروخته بودند چون روز روشن شده بود .

مسلمانان را بدان آتش می گردانیدند ، و شکنجه می کردند . کاسات خمر دایر بود ، و زنا و انواع فسوق شایع . منبرها می کوفتند ، و داربازینها^۱ می شکستند ، و می سوزانیدند ، و چهارپایان در مساجد جل کشیده بودند ، و به اطراف راهها گشوده سواره می آمدند و می رفتند و هر ملعونی جوقی از عورات و اطفال اسیر کرده و در گوشه ای باز داشته بودند ، و نوکران به اطراف فرستاده ، تابه چراغ و مشعل در گلخن ها ، و خرابه ها می رفتند ، و مسلمانان را از سوراخها بیرون می کشیدند ، و عذاب و عقوبت می کردند . (گروهی از بزرگان را بکشتند) : مولانا اعظم نجم الملة

۱- داربازین: محجری که در پیش درهای اطاق سازند ، و هر تکیه گاه خواه محجروستون و یادیوار باشد و جز آن (فرهنگ نفیسی) .

والدین السمسار را در این واقعه به درجه شهادت رسانیدند ، و مولانا قاضی قطب الدین عبیدی، و صاحب اعظم امیر اتابک دزماری ، و صاحب سعید خواجه غیاث الدین کافی همدانی ، و خواجه نورالدین مشکی را نیز بدیشان ملحق گردانیدند. و سبط رسول امیر سیدرضی را که مقدم سادات آذربایجان است به انواع عقوبات تعذیب کردند.

حاصل آنکه از غره ذی الحجه السنة ۷۸۷ تا عید اضحی امتان احمد مختار ذبیح لشکر کفار می شدند. اما در این مدت هشت روز، و هفت شب صدمات غضب قهاری بیشتر بود. در یوم النحر به طرف خسرو شاه، و مراغه و ارونق متفرق شدند. اهل اسلام دو گروه شدند ، طایفه ای که قید اهل و عیال نداشتند ، و به پیاده رفتن قادر بودند ، و متوجه ولایت دزمار ، و سراه ، و اردبیل شدند . گروهی که مقید بودند یا جراحی داشتند به حکم ضرورت توقف کردند ، و بزحمت تمام قوتی بدست می آوردند، روزی به شب می گذرانیدند، تا مدت ۱۲ روز بگذشت. روز سیزدهم ثالث ذی الحجه از طرف مراغه ، و خسرو شاه (ترکان) مراجعت کردند ، و باز چون مور و ملخ بر محلات و بیوتات بجوشیدند، و از اسروقتل و سببی عورات و اطفال حقا که مجلدات به شرح آن وفا نکند. در کره اولی ، و ثانیه قریب ده هزار مومنان موحد در شهر و ولایت تبریز بقتل آوردند ، و صد هزار اسیر کردند ، و اندرون اکثر خانها بکنند ، و در بعضی مواضع آتش افکندند.

در ثانی الحال عزیمت ارتحال کردند. در وسط فصل زمستان تمامی خلایق در حال حیات در پرده رفتند، و پلاس و نمدر خود پیچیدند . تاسوزه چون دل مغمومان از جای برخاست.

کس لب ز طرب به خنده نگشود امسال

وز فتنه جهان دمی نیآسود امسال

وزخون گلم که چهره بنمود امسال

با وقت چنین چه وقت گل بود امسال»

انتهی

عادل آقا در تبریز : پس از بازگشت خان دشت قبیچاق ، باردیگر جنگ بین عادل آقا و سلطان احمد در گرفت و پس از چند نبرد ، عادل آقا به تبریز رفت و شهر را فتح کرد و برای آنکه وضع خود را در آذربایجان و عراق استوار سازد، یکی از امرای خود را بنزد میرانشاه پسر امیر تیمور و حاکم خراسان فرستاد و توسط وی به تیمور اظهار اطاعت کرد . امیر تیمور پیشنهاد اتحاد او را پذیرفت و چندتن از امیران خود را به یاری وی فرستاد این امر را در نزدیکی ری به عادل آقا پیوستند و به اتفاق عازم تبریز گشتند شمس الدین حاکم تبریز از جانب سلطان احمد ، امیر شیخ حسن قبیچاقی را بادو هزار کس بجلوی ایشان فرستاد ولی در نزدیک میانه سپاه سلطان احمد شکست خورد و امیر ولی حاکم گرگان که بطرفداری سلطان احمد با عادل آقا می جنگید نیز بقتل رسید .

مردم تبریز که هنوز نتوانسته بودند خرابیهای توقیمش را جبران کرده باشند بآسانی تسلیم شد^۱

تیموریان

چهارماه پس از تسخیر تبریز بدست عادل آقا ، امیر تیمور به آذربایجان رسید و تمام این سرزمین را فتح کرد ۷۸۸ هـ در این هنگام سلطان احمد که از بغداد به تبریز آمده بود هنوز دو هفته در آن شهر نگذرانیده بود که خبر حمله امیر تیمور را شنیده روی به بغداد نهاد.

زمانی که امیر تیمور به عراق عجم رسیده بود عادل آقا به اطاعت او درآمد و امیر تیمور او را به خوشی پذیرفت و حکومت عراق عجم را به او داد ولی هنگامی

۱ - تاریخ آل جلایر ص ۷۹ - ۸۰ ، ذیل جامع التواریخ ص ۲۳۷ - ۲۳۹ .

که امیر تیمور به پایتخت خود سمرقند بازگشت وی به خرج کردن اموال خزانة مشغول شد و درس خیال استقلال می‌پروراند. در این سفر که امیر تیمور به تبریز رسید دستور داد عادل آقا را دستگیر کرده به تبریز آوردند و او را بکشتند و بنا به نوشته «جامع التواریخ حسنی»، او را در زیر دیواری کرده بنه‌اش را غارت کردند^۱ کشته شدن او در بیست و هفتم شعبان سال ۷۸۸ بود کسان او بگریختند و در خانه‌های تبریز مخفی شدند^۲

امیر تیمور تابستان آن سال را در تبریز بماند و در اول پائیز امیر محمد سلطان شاه را در آن شهر گذاشته خود به جانب نخجوان رهسپار شد. در سال ۷۹۰ قرا محمد ترکمان به تبریز آمد و در هجدهم جمادی الاولی همان سال در قروق هشت‌رود باشلی جنگ کرد و او را بقتل آورد و شاه علی خود را بصورت درویشان در آورده بگریخت^۳.

قحطی تبریز

پس از تسخیر آذربایجان بدست تیمور در سال ۷۹۰ هـ، قحطی بزرگی در تبریز روی داد، بطوریکه هر کس يك من حبوبات در خانه‌اش یافت میشد بجرم احتکار باشکنجه هلاک می‌گردید. در زمستان نان به‌سنگ تبریز يك من ده دینار فروخته می‌شد. در این قحطی قریب صد هزار نفر هلاک گشتند در این موقع خبر رسید که سلطان احمد بانیروی رهسپار آذربایجان است، مردم قحطی زده از این خبر بسیار شادمان شدند، ولی وقتی معلوم شد که این خبر دروغ است در این حال گروهی از مردم به قرا محمد ترکمان پیغام دادند که عرصه خالی است او هم به تبریز لشکر کشید^۴

۱ - حبیب السیر ص ۴۳۸ ، جامع التواریخ حسنی ص ۶۹۶ .

۲ - ذیل جامع التواریخ ص ۲۴۲ .

۳ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۳۰ .

۴ - ذیل جامع التواریخ رشیدی ص ۲۴۴ .

قراقویونلوها در تبریز : در این موقع امیرشاه علی و امیر شبلی که طرفدار سلطان احمد بودند از شهر خارج شدند ولی تر کمانان آنان را گرفتند و امیر شبلی را کشتند و امیرشاه علی موفق به فرار شد و مدتی در تبریز بسر می برد. در این اثنا خبر رسید که تر کمانان آق قویونلو، قرامحمد را کشته اند. و قراقویونلوها از تبریز خارج شده اند.

پس از آن هر يك از رؤسای ترکان و امرای آذربایجان چند روزی زمام امور آن شهر را بدست میگرفت و بادیگر مخالفان و امرا بجنگ می پرداخت، چندی بعد قرا یوسف ترکمان از حدود خوی متوجه تبریز شد و چند روزی در شهر بود و بامردم بهستم رفتار کرد و سائل میش و خلیل نامی را به حکومت شهر برگزید. خلیل چون از مردم بیم داشت مدرسه شیخ علی را مانند قلعه ای مستحکم ساخت و اسباب و آلات جنگ بدانجا برد.

ظلم و تعدی قراقویونلوها بقدری بود که مردم را بزور لخت می کردند و اگر کسی می مرد و کسانش می خواستند او را دفن کنند، باید به این دزدان باج بدهند تا تشییع کنندگان از غارت مصون بمانند. بسیاری از مردم تبریز بر اثر این مظالم جلای وطن کردند در این هنگام آلتون رئیس قلعه النجق که مردی دلیر و از طرفداران سلطان احمد بود برای تصرف شهر به تبریز آمد.

در سال ۷۹۳ هجری محمود خلخال و شیخ حاجی از سلطانیه به تبریز حمله کرده و با آلتون حاکم آن شهر جنگ کردند. آلتون گریخته به النجق رفت و محمود خلخال مدت شش ماه در تبریز حکومت کرد. بعد از آن به خلخال رفت و ملك عزالدین را بجای خود در تبریز بگذاشت.

در همان سال قرا یوسف ترکمان از جانب خوی به تبریز آمد و اموال مردم را مصادره کرد و سائل میش و خلیل نامی را به حکومت تبریز منصوب کرد. خلیل خود مدرسه شیخ علی قاضی را قلعه ساخت^۱

چون خلیل وساتلمیش جور فراوان می کردند ناگاه محمد سیاه کوهی به لشکر فراوان به تبریز آمد ، خلیل وساتلمیش ترکمان محصور شدند ولی سرانجام شکست یافته و محمود سیاه کوهی به دست ذوالنون محمد جمشید گرفتار شد. سپس محمود خلخال بیامد و در شمشیران نزول کرد. بامدادان محمود خلخال و حاجی له از شمشیران بیرون آمده و به آلتون حمله کرده و او را بطرف قلعه النجق منهدم ساختند. در بهار سال ۷۹۴ قریوسف و ترکمانان به شهر تبریز آمده در شمشیران نزول کردند^۱

چون قریوسف خلیل مذکور را نیز از مدتی قبل به پیش خود احضار کرده بود ، بدین ترتیب شهر بدون حاکم بدست آلتون افتاد . قریوسف مجدداً بازگشت و قریب یکماه در شهر بماند و چون برفت برای بار دوم ساتلمیش را در شهر گذاشت پس از رفتن وی یادگار شاه حاکم مراغه به تبریز حمله برد و جنگ سختی بین او و یاران قریوسف در گرفت. در همین موقع خبر رسید که امیر تیمور برای بار دوم عازم آذربایجان شده است با انتشار این خبر ترکمانان قراقویونلو آذربایجان را تخلیه کردند و یادگار شاه هم بطرف مراغه گریخت.

در سال ۷۹۴ خرم نامی که آذربایجان را ضبط کرده بدست آقجکی و شیخ حاجی کشته شد. حکومت آقجکی در آذربایجان و تبریز پنج سال بود و در غرض ربيع الاول سال ۷۹۵ بعثت بیماری طاعون در گذشت^۲

در ۷۹۵ هجری امیر تیمور حکومت آذربایجان را به پسرش میرانشاه سپرد و خود به گرفتن بغداد شتافت^۳. در سال ۷۹۸ هجری میرانشاه حکومت تبریز را به محمد دواتی و قرا بسطام داد ، و قرا بسطام باشاه علی و شبلی نامی یار شد و محمد دواتی را

۱ - ذیل جامع التواریخ ص ۲۴۸ - ۲۴۹ .

۲ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۳۴ و ۱۳۶ .

۳ - تاریخ آل جلائر ص ۸۰ - ۸۳ .

بند کردند و تبریز را گرفتند^۱

میرانشاه در تبریز : در پائیز سال ۷۹۸ میرانشاه که از طرف پدر متصدی اداره آذربایجان و همه ایران بود بر اثر حادثه‌ای در شکارگاهی از اسب فرو افتاد و مغز او آسیب دید و از آن صدمه اختلال حواس پیدا کرد. طبیبان برای تسکین درد او تجویز شراب کردند. وی نوازندگان و خوانندگان را گرد آورد و به باده‌گساری مشغول شد. چون فکر او پریشان بود به مجرد کوچکترین توهمی خون‌بی‌گناهی می‌ریخت از جمله حرکات ناشایست او بیرون آوردن استخوانهای خواجه رشیدالدین فضل‌الله از قبر و دفن آن در کورستان یهودیان بود که شرح آن در پیش گذشت . دیگر آنکه به زن محترم خود خاندزاده خاتون تهمت تبهکاری زد. آن زن از شوهر رنجیده در سال ۷۹۹ از تبریز به سمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور از یورش هندوستان بازگشته بود ، حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را به عرض او رسانید. امیر تیمور به ایران آمد و میرانشاه را از حکومت خلع کرد و حکومت ایران را به پسر او عمر شیخ داد ، و چون به تجویز طبیبان جمعی از موسیقی دانان به منادمت شاهزاده میرانشاه می‌پرداختند ، بفرمود گروهی از ایشان را که از جمله مولانا محمد کاخکی و قطب‌الدین نائی و حبیب عودی و عبدالؤمن مغنی بودند و هر يك در فن موسیقی در آن روزگار نظیر نداشتند بگرفتند و بیگناه بردار کردند. مولانا محمد کاخکی در وقت مردان این رباعی بسرود^۲ :

پایان کار و آخر عمر است ملحدان

گر بایدت و گرنه بدست اختیار نیست

مردانه وار گر ببرندت به پای دار

مردانه پای دار جهان پایدار نیست

بار دیگر امیر تیمور در اوایل ذی حجه سال ۸۰۳ پس از فتح بغداد بجانب

۱ - مجمل‌التواریخ ج ۳ ص ۱۳۹ .

۲ - حبیب‌السیر ج ۳ ص ۴۸۱ - ۴۸۳ ؛ مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۴۰ .

تبریز آمد و دریلاق آق مشهد نزول کرد و در آن مقام سادات و علما و اشراف و اعیان تبریز برسم استقبال بحضور وی رسیدند و سپس به تبریز آمده در دولخانه فرود آمد و پس از چندی از آنجا روانه نخجوان شد^۱

پس از عزل میرانشاه ابوبکر پسر او از طرف جد خود تیمور به حکومت تبریز رسید. چون تیمور در هفدهم شعبان سال ۸۰۷ درگذشت سلطان احمد و قرايوسف و دیگر مخالفان سر برداشتند و ملک موروث را خواستار شدند.

در سال ۸۰۸ شیخ خسرو شاهی نامی از سمرقند گریخته به تبریز آمد و امیر عمر بهادر که در آنگاه حکومت تبریز را داشت او را وزارت داد. وی دست ستم بر گشاد و به مال و جان رعیت تجاوز کرد مردم از دست ستم او به ابوبکر شکایت بردند او وی را از وزارت برداشته و بردار کرد^۲

باز آمدن سلطان احمد به تبریز

در این هنگام که سلطان احمد و قرايوسف در زندان سلطان فرخ در مصر بودند از زندان آزاد شده به سوریه و از آنجا به بغداد آمدند و سلطان احمد بار دیگر در بغداد بر تخت سلطنت جلوس کرد.

در سال ۸۰۸ امیر شیخ ابراهیم حاکم شروان به تبریز حمله آورد همینکه سلطان احمد از این خبر آگاه شد با سپاهی به تبریز رهسپار گشت امیر شیخ ابراهیم بشنیدن این خبر، بسبب احترامی که به سلطان احمد داشت به شروان بازگشت و سلطان احمد به تبریز وارد شد و آن شهر را از نو فتح کرد. مردم شهر که تصویری کردند وی عادات زشت و خوی بد خود را پس از اینهمه سرگردانی و دربدری از دست داده به گرمی وی را پذیرفتند و با ورود او شادیها کردند. اما سلطان احمد پس از چندی کارهای ناشایست پیشین را از سر گرفت و معلوم شد که در این حوادث هیچگونه تغییری نکرده و تجربه ای نیاموخته است. سلطان احمد در روز سه شنبه

۱ - ایضاً حبیب السیر ج ۳ ص ۵۰۱ - ۵۰۲.

۲ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۶۲ - ۱۶۳.

بیست و ششم محرم سال ۸۰۹ از بغداد به تبریز آمد و خواجه شمس الدین محمد کججی و خواجه جعفر و خواجه مسعود شاه و خواجه زین الدین قزوینی را مأمور امور دیوان تبریز فرمود^۱

وی بیشتر اوقات خود را در میان زنان و پسران زیبا به عیش و عشرت و می-گساری میگذراند و هیچ در فکر مردم و آبادانی کشور خود نبود^۲

میرزا ابوبکر در تبریز - در این هنگام ابوبکر نواده امیر تیمور از اصفهان عازم تبریز گردید مردم که بکلی از سلطان احمد ناامید شده بودند او را به گرمی پذیرفتند. سلطان احمد از تبریز رانده گشت و به بغداد روانه شد. میرزا ابوبکر در آخر جمادی الآخر سال ۸۰۸ به تبریز در دولتخانه تبریز فرود آمد و سپس محمد دواتی و زین الدین قزوینی را برای عمارت باروی شهر در تبریز گذاشته عازم اصفهان شد. پیش از آنکه میرزا ابوبکر به تبریز درآید امیر بیان ترك در پانزدهم جمادی الاول شهر در آمد و در شنب غازان نزول کرد و رونود و او باش شهر را که به سرگردگی شیخ قبانی و قاضی عماد بن براوقیام کرده بود شکست داد و شیخ قصاب را که به کمک آنان آمده بود متواری ساخت^۳.

روملو در احسن التواریخ آورده است که میرزا ابوبکر تخت زرین ترتیب داد، و میرزا میران شاه را بر آن نشاند. میرزا عمر از جانب گاورود به مراغه شتافت به اتفاق امیر جالق ترکمان و سالق برلاس، و مردمان سلدوز متوجه تبریز گشت، و سالق و جالق قبل از میرزا عمر بادلوران جوشن و ربه تبریز آمده، دست به اموال رعیت دراز کرده شهریاران نیز آغاز مخالفت کرده، خواجه پیرعلی را که به تحصیل (مالیات) آمده بود بقتل آوردند، و کوچه بند کرده مستعد قتال وجدال شدند. میرزا عمر مردمان سخندان نزد شهریان فرستاده، از صلح سخن را ندر عایای تبریز گفتند

۱ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۷۱ . ۲ - تاریخ آل جلائر ص ۹۹ - ۱۰۲ .

۳ - مطلع السعدین و مجمع البحرین، تألیف کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی به تصحیح

محمد شفیع ج ۲، جزء اول ص ۴۲ - ۴۴ .

که میرزا عمر شاهزاده ماست، اگر به شهر آید حاکم است. اما تر کمانان را نمی گذاریم. میرزا عمر تر کمانان را به افروختن آتش پیکار مأمور گردانید، ایشان به اراده جنگ به کوچه بند آمدند، وقاضی غیاث الدین و خواجه عبدالحی قزوینی با جمعی پیاده ها به ضرب تیر کمانان را متفرق گردانیدند. در آن اثناء خبر توجه میرزا ابوبکر (به تبریز) محقق گشت، و میرزا عمر بطرف مراغه گریخت. در آن اثناء میرزا ابوبکر میران شاه را از سلطنت عزل کرد، و خود بر سریر پادشاهی جلوس نمود و امیر بیان را با جمعی سواران پیشتر به تبریز فرستاد. رنود و اوباش او را راندادند امیر بیان در شنب غازان نزول نمود. در این اثناء شیخ قبانی وقاضی عمادالدین بادو هزار دلاور با امیر بیان که چهار صد کس داشت جنگ کرده، مغلوب شدند.

امیر بیان شیخ قصاب را که سر کرده اوباش بود تعقیب کرد، و بسیاری از آنان را بکشت و به شنب غازان باز آمد. سپس امیر دولدای شیخ قصاب و خواجه عبدالحی را گرفته، خواست سیاست کند امیر بیان نگذاشت. میرزا ابوبکر با سپاه وافر در اواخر جمادی الاخر آن سال به تبریز نزول نمود^۱

بعد از رفتن میرزا ابوبکر به اصفهان امیر بسطام جاگیر به تبریز آمد و چون دوانی نتوانست مقاومت کند، امیر بسطام در ششم شوال سال ۸۰۹ به تبریز آمد و چند روز با مردم خوش رفتاری کرد. سپس امیر شیخ ابراهیم در آخر ذی حجه سال ۸۰۹ به تبریز آمد و پس از آن به اوجان رفت و چون شنید سلطان احمد به تبریز باز می گردد به احترام او تبریز را گذاشته عازم شروان شد. سلطان احمد به تبریز آمد و کار دیوان را به خواجه محمد کججی و امیر جعفر و خواجه مسعود شاه و خواجه زین الدین قزوینی داد. چون خبر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابوبکر در اصفهان فاتح شده متوجه تبریز گشته اند ترسیده به بغداد بازگشت.

۱ - احسن التواریخ ج ۱ به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، طبع تهران سال ۱۳۴۹

حسن روملو می نویسد : «در آن اوان خواجه سید محمد کججی بدرگاه قرا یوسف رسید ، ووی را بجانب تبریز تحریک نمود. قرا یوسف گفت از صاحب قران امیر- تیمور اولاد فراوان مانده اند من عهد کردم با ایشان نزاع نکنم. این جنگ از جانب میرزا ابوبکر واقع شده است ، مرا با سلطنت کاری نیست. سید محمد کججی بحسن تقریر و کلمات دلپذیر نوعی نمود که قرا یوسف جمعی را به حراست تبریز فرستاد .

بعد از فرار قرا یوسف ، سلطان احمد با سپاه بسیار در دولتخانه تبریز نزول کرد. قاضی عمادالدین به ملازمت رسید. سلطان او را به عمارت قلعه النجق فرستاد و خود پیوسته به استماع نغمات دلاویز و ترنمات شورانگیز ، و به کبوتر بازی و صحبت با امردان مشغول بود. بدینجهت شیخ علی اویرات و امیر علی عرب مکتوبات بجانب میرزا ابوبکر فرستادند ، و او را به آمدن تبریز تحریک و ترغیب نمودند. سلطان دریافت و ایشان را مقید ساخته روانه بغداد گردید ، و میرزا ابوبکر بعد از چند روز به تبریز رسید.^۱

میرزا ابوبکر باردیگر در هشتم ربیع الاول ۸۰۹ به تبریز آمد و به سبب بیماری طاعون که در شهر شیوع یافته بود به شهر در نیامده به شنب غازان نزول نمود. چون از حال فقر و بیماری مردم آگاهی یافت به آزار ایشان برنخاست و عدالت پیشه کرد

در این اثنا شنید قرا یوسف که پس از مرگ تیمور نیروئی بهم رسانیده - بود قصد حمله به تبریز را دارد. میرزا ابوبکر با سپاهی به مقابل او شتافت و در چهارشنبه دوم جمادی الاولی سال ۸۰۹ از تر کمانان شکست خورده به مرند عقب نشست و سپاه او هر چه آنجا یافتند غارت کردند و به تبریز رفته در آن شهر نیز دست به غارت گشودند . چون شب شد شیخ قصاب از معاریف تبریز که از آن شهر گریخته بود

فرمود تا در صحرا آتش بسیار برافروختند. لشکر میرزا ابوبکر آتش‌ها را دیده می‌پنداشتند که ترکمانان به سراغ ایشان آمده‌اند. میرزا ابوبکر ترسیده، بامدادان تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت^۱

پس از رفتن میرزا ابوبکر خواجه سید محمد کججی که از مشایخ تبریز بود در نخچوان بخدمت امیر قرایوسف رسید و مصائب تبریزیان را در پیش او بازگفت و داروغه و استمالت نامه ستانده به تبریز بازگشت^۲

پس از چندی میرزا ابوبکر بعزم انتقام و ستیز متوجه تبریز گشت در این زمان مرض طاعون نیز در تبریز شیوع داشت امیر قرایوسف با اتفاق سپهسالار خود امیر بسطام جاکیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان مانند: پیر عمر بیگ، و بیرام بیگ، و جلال‌الدین خلیفه، و جلال‌الدین و بزک، و پیرک و برادرش یادگار به جلوی او شتافت و در بیست و چهارم ذی‌قعدة سال ۸۱۰ در سردرود جنگی بین فریقین روی داد با وجود دلیری میرزا ابوبکر سرانجام شکست بر لشکر وی افتاد، ولی پیرک بدست ابوبکر کشته شد.

ز تبریز تا دامن سردرود روان گشت خون‌سپاهی چورود در این میان پدرش میرانشاه که در این جنگ با وی بود بدست غلامی ترکمان کشته شد. میرزا ابوبکر بگریخت و به کرمان رفت و پس از چندی در آن دیار کشته شد. پس از این فتح امیر قرایوسف قاتل میرانشاه را قصاص کرده بفرمود تاسر او را به بدنش متصل کنند و به آیین پادشاهان در گورستان سرخاب بخاک سپارند، بعد از مدتی شمس‌الدین غوری استخوان او را به ماوراءالنهر برد، و در قبة الخضراء کش مدفون ساخت^۱

۱ - مطلع السعدین ج ۲ جزء اول ص ۹۰ - ۹۵ .

۲ - حبیب‌السیر ج ۳ ص ۵۶۹ .

۳ - حبیب‌السیر ج ۳ ص ۵۷۰ - ۵۷۱ ، مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۷۹ ، مطلع السعدین

ج ۲ ص ۱۱۴ - ۱۱۶ و ۱۲۰ ؛ روضات الجنان ج ۱ ص ۷۳ - ۷۵ .

کلاویخو سفیر اسپانیولی که در سال ۸۰۶ تبریز را دیده و وصف او را از تبریز سابقا نقل کر دیم می نویسد:

حاکم تبریز از خویشان تیموراست و او را داروغه می نامند . در تبریز مساجد و گرمابه های زیبا و عالی بسیار است که در جهان کم نظیر هستند.

نه روز در تبریز ماندیم و چون زمان عزیمت ما رسید برای ما اسب آوردند، این اسب ها متعلق به شخص تیمور بود. باید دانست که از تبریز تا سمرقند همه جا تیمور چاپارخانه هایی ساخته که همواره در آنها اسب آماده حرکت داشتند. چاپارها و پیکها می توانند شب و روز بدون آنکه لنگ بمانند راه پیمایی کنند . این چاپارخانه ها یکروز و گاهی نیمروز راه باهم فاصله دارند در بعضی از آنها از پنجاه تا دویست اسب همواره آماده است^۱

کلاویخو در جای دیگر می نویسد :

«در سابق سلطانیه و تبریز باهمه قسمت های مغرب ایران زیر فرمان میرانشاه پسر ارشد تیمور بود».

«چون این شاهزاده به تبریز رسید همچون دیوانگان درسش راه یافت که همه خانه های شهر را ویران کند. فرمان داد که مساجد و بسیاری از عمارات را خراب نمایند، سپس از تبریز به سلطانیه آمد و همان عمل را در این شهر معمول داشت»^۲

۱ - سفرنامه کلاویخو ترجمه مسعود رجب نیا ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۳۷،

ص ۱۵۹ - ۱۶۳ .

۲ - ایضا کلاویخو ص ۱۷۰ - ۱۶۹ .

فصل هفتم

قراقویونلوها در تبریز (۸۱۰ - ۸۷۲ هـ)

در آن هنگام که قرا یوسف قراقویونلو پسر قرا محمد باسلطان احمد از بیم تیمور به مصر گریخته و در تبعید می زیستند بر سر تقسیم متصرفات خود در آینده باهم پیمان برادری بستند ، اتفاقاً زن قرا یوسف پسری آورد که نامش را پیر بداق نهادند. سلطان احمد پسر را به فرزندی برداشت و به او لقب امیرزاده داد.

پس از مرگ تیمور چنانکه گفتیم سلطان احمد به عراق عرب بازگشته و مدت پنج سال در بغداد سلطنت کرد و قرا یوسف از طرف سلطان احمد مأمور تصرف آذربایجان شد . وی پس از راندن میرزا ابوبکر و گرفتن تبریز با مردم به مهر بانی و عدالت رفتار کرده ولی چون حکومت وی بر ایالت آذربایجان ممکن بود برای مردمی که سالها تحت تسلط جالایریان بودند قابل تحمل نباشد، همچنین برای بدست آوردن دل سلطان احمد و قانونی جلوه دادن حکومت خود به حیل های متوسل شد و پسر کوچک خود پیر بداق را به تخت سلطنت این ایالت نشاند، به این بهانه که سلطان احمد او را به فرزندی پذیرفته است. پس نامه ای برای سلطان احمد به بغداد فرستاد که « چون حضرت سلطانی پیر بداق را بفرزندی قبول نموده بودند ، ما آن عزیز فرزند را بر تخت سلطنت نشانیدیم و خود در مقام لشکر کشی و دفع شر معاندان کمر اجتهاد بر میان بستیم تا بر رای عالی واضح باشد». سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهت پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی فرستاد سپس قرا یوسف بفرمود که از آن پس طغرای فرمانها و احکام سلطنتی را به ترکی چنین نویسند :

«پیر بداق بهادر خان یرلیغدن ، ابوالنصر یوسف بهادر سوزومیز»

وهر گاه پیر بذاق به مجلس در آمدی قرا یوسف دست او را گرفته بر تخت نشاندی و خود دریای آن بد وزانوی ادب نشست.

سلطان احمد که یارای مخالفت نداشت ظاهراً این عمل را با شادمانی تلقی می کرد و همواره بین او و قرا یوسف مکاتبه و روابط دوستانه برقرار بود^۱

اما این روابط دوستانه دیری نپائید پس از چندی علاءالدوله پسر سلطان احمد که در سمرقند بامر تیمور زندانی بود بعد از مرگ وی در شب دوشنبه اول شوال سال ۸۰۸ با عده ای از یاران خود از سمرقند گریخته به تبریز آمد و توسط قرا یوسف به گرمی و مهربانی و احترام پذیرفته شد ، و پس از چند روز توقف در آن شهر برای دیدار پدر به بغداد رهسپار گشت ولی چون آذربایجان را ملک خود می دانست و قرا یوسف و پیر بذاق را غاصب می انگاشت از اشتغال قرا یوسف در خوی استفاده کرده از بین راه بازگشت و سر بطنعیان برداشت و دعوی سلطنت کرد.

قرا یوسف چون از این امر اطلاع یافت به حاجی کوچک رکابدر که حاکم تبریز بود فرمان داد که او را دستگیر کرده در قلعه عادل جوز زندانی سازند .

خاوند شاه می نویسد : «علاءالدوله در زمانی که امرای عراق از سمرقند باز می گشتند ، و به آذربایجان می رفتند ، مورد توجه آنان قرار گرفت ، و آنان وی را بر خود حاکم ساختند ، ولی او در رسیدن به استرآباد بدست پیر پادشاه شوهر خواهر خود اموال آن جماعت را غارت کرد ، و سپس پیش پدر رفت . اما چندی بعد از پدرش سلطان احمد رنجید ، و به نزد قرا یوسف رفت ، و قرا یوسف پس از چندی به صلاح دید رجال دربار خود وی را به نزد پدرش فرستاد ، و تأکید کرد که بهیچوجه به تبریز نرود ، تا مردم بر او مجتمع نشوند ، و فتنه و آشوبی پدید نیاید . او نیز قول داد ، ولی بعد به تبریز رفت ، و طایفه ای به دور او جمع شدند ، اما حاجی کوچک حاکم تبریز او را مهلت نداد ، و در بند کشید ، و نزد قرا یوسف فرستاد ، و امیر ترکمان که از جسارت علاءالدوله به خشم آمده بود ، فرمان داد تا او را به قلعه عادل جوز برده

در چاه زندان قلعه نگاهدارند.^۱

کشته شدن سلطان احمد

چون این خبر به سلطان احمد رسید برج و باروی بغداد را مستحکم گردانیده قاصدان نزد امیر یوسف و پیر بداق خان فرستاد و پیغام داد بواسطه ضعف مزاج و شدت حرارت هوای بغداد بهار آینده در «النگ» همدان بیلاق خواهد کرد، اما از باب زندانی شدن علاءالدوله چیزی نگفت. قرا یوسف نیت سلطان را بدانست و خود برای دفع مخالفان از آن شهر خارج شد و شاه محمد پسر بزرگش را به حکومت تبریز منصوب کرد.

سلطان احمد فرصت غنیمت شمرده با سپاهی انبوه، در دوازدهم ماه محرم سال ۸۱۳ باشکوه هر چه تمامتر بد تبریز وارد شد و شاه محمد به خوی گریخت. چون امیر قرا یوسف خبر ورود سلطان را به تبریز شنید از ارزنجان به سوی آن شهر رهسپار شد و در روز جمعه بیست و هشتم ربیع الثانی سال ۸۱۳ جنگی سخت بین آندو در دشت شب غازان اتفاق افتاد. قرا یوسف غالب آمد و سلطان احمد بطرف شهر گریخت در حین فرار ترکمانی دوزبیت نادانسته بروی زد تا از اسب در افتاد آنگاه جامه و اسلحه او را بر گرفته بر رفت.

سلطان احمد بهوش آمد و از رهگذر آبی خود را به باغی بینداخت پیری کفش دوز بنام بهاءالدین جولاه او را شناخته گفت ای پادشاه این چه حالت است. سلطان گفت خاموش باش و سر مرا فاش نکن که مردم ما در این شهر بسیارند چون شب شود برویم زر و اسب و آنچه خواهیم از ایشان بستانیم و تو را رعایت کنم و هرگاه به بغداد رسم ببلوک یعقوبه برسم پاداش بتو سپارم. پیر کفش دوز قبول کرد و بخانه رفت او را زنی پیر بود که فال می گرفت شوهر را گفت میان ما و یعقوبیه بسیار بعید است و از آن رهگذر سودی بما نخواهد رسید، حیف است که چنین صیدی از دام

بیرون رود، بر فور پیش قرایوسف رو و صورت حال بازگو و مریدگانی بستان. کفش دوز سخن زن پسندیده پیش قرایوسف رفت و جای سلطان را نشان داد. امیر قرا یوسف ستلمش (ستاتلمیش) و تنگری از کسان خود را بفرستاد تا آن پادشاه را باقبایی کهنه و دستاری پاره به بارگاه آوردند. چون سلطان را با آن حالت پریشان و مسخره به بارگاه آوردند قرایوسف در ظاهر حال به تعظیم او پرداخته او را پهلوی خویش نشاند و بهوی سخنان درشت گفت و او را بر نقض عهد و پیمان ملامت کرد پس او را به پائین مجلس فرستاده بفرمود تا بخط خویش در باب تفویض ایالت آذربایجان به پیر بذاق خان کاغذی به آب زر نویسد، و منشور دیگر تحریر کرده حکومت بغداد تعلق به شاه محمد پسر دیگر امیر یوسف دارد.^۱

حسن روملو در شرح این واقعه می نویسد: (پس از اسارت سلطان احمد) «پیر بذاق خان به مجلس درآمد، و امر گفتند که الکای توبه پیر بذاق خان می رسد، برای تفویض مملکت آذربایجان به اسم پیر بذاق خان نشان به آب زر (یعنی آلتون تمغا) بنویس. بنابر تکلیف ایشان نشان بخط خود نوشته، آنگاه قرایوسف گفت که ما شاه محمد را در آذربایجان گذاشته بودیم، ویرا اخراج کردی، اکنون جای قدیمی خود را بوی عنایت کن».

در آن باب نشانی دیگر به يد خود قلمی نمود مضمون آنکه: «فرزندان از محمد و ابوالقاسم که در بغدادند، و کوتوالان قلعه تکریت بدانند که تختگاه بغداد و دیار عراق عرب را به فرزند اعزاز شد غیاث الدین شاه محمد بهادر ارزانی داشتیم می باید که چون از توجه او آگاه شوند فی الحال بایراق و پیشکش به استقبال شتابند و مفاتیح و قلاع و خزاین باوی سپارند و ابواب مخالفت مسدود گردانند». قرایوسف به سلطان گفت با وجود آنکه عهد شکستی و بقصد من آمدی ترا نمی کشم.

امیر بسطام به سلطان گفت خاندان سلطان اویس را خراب کردی ، و بازماندگان وارکان دولت او را کشتی ، و از تو هیچ کاری که لایق دولت باشد صادر نگشتند و نخواهد شد . شمشیر از میان کشیده پیش قرا یوسف انداخت که حیات این کس متضمن شرو شور و موجب فتنه است.

امرای عراق به اتفاق گفتند که امان دادن به سلطان احمد صلاح نیست . قرا یوسف گفت من سوگند خورده ام که او را نکشم امیر بسطام گفت که سلطان احمد خونهای ناحق بسیار کرده است ، اگر شما قصد او نمی کنید حمایت هم مکنید . قرا یوسف ساکت شد . امرای عراق او را به مدرسه قاضی شیخ علی بردند و خواجه جعفر تبریزی که سلطان احمد برادر او را به ناحق کشته بود ، وی را که در خانه ساتلمیش محبوس بود هلاک کرد^۲.

چون خبر قتل سلطان احمد به شاه رخ پسر تیمور رسید ، خواجه عبدالقادر گوینده مراغی را که سالها خدمت سلطان احمد کرده بوده طلبیده گفت : در باب قتل سلطان احمد چه گفته ای ، خواجه این رباعی را بزبان آورد :

عبدالقادر ز دیده هــ ردم خون ریز با چرخ جفا کار دگر رومستیز
 کان مهر سپهر سروری را ناگاه تاریخ وفات گشت « قصد تبریز » (۸۱۳)
 از آن پس دولت سلاطین ایلکانیه منقرض گشت . از این طبقه چهار کس سلطنت کردند بدین تفصیل :

امیر شیخ حسن بزرگ و سلطان اویس و سلطان حسین ، سلطان احمد مدت سلطنت ایشان هفتاد و چهار سال بود^۱

فخری هروی در روضة السلاطین می نویسد: «سلطان احمد آخر به افیون میل کرد چنانکه دماغش از قانون صحت منحرف شد و بدست قرا یوسف تر کمان گله بان پدرش به درجه شهادت رسید . خاطرش لحظه ای از عیش فارغ نبوده این مطلع او

مشهور است :

دلا گدایی ورنیدی ز پادشاهی به دمی فراغت خاطر زهرچه خواهی به^۱
پادشاهان قراقویونلو

قراقویونلوها که بمعنی سیاه گوسفندان هستند و آق قویونلوها که بمعنی سفید گوسفندان هستند، دو طایفه ترك بودند که نخستین در شمال دریاچه وان و دیگری در ناحیه دیار بکر نشیمن داشتند. در علت تسمیه ایشان گفته اند که چون بر پرچمهای قراقویونلوها نقش گوسفند سیاه و بر پرچمهای آق قویونلوها نقش گوسفند سفید بود از این جهت آنان را «گوسفندسیاهان» و «گوسفند سفیدان» خوانده اند. ظاهراً این حیوان نوتۀ آن دو قبیله چادر نشین ترك بوده است. ترکمانان قراقویونلو قریب نیم قرن زودتر از آق قویونلوها روی کار آمدند و پیرو مذهب شیعه بودند و پیش از آنکه به تشکیل سلطنت موفق شوند دائماً با تیمور و بعداً هم با جانشینان او و تیموریان در جنگ و ستمیز بودند. در صورتیکه طایفه آق قویونلو برخلاف ایشان سنی مذهب بودند و همچنین در یورشهای تیمور به او یاری می کردند. قراقویونلوها از زمان امیر تیمور در آذربایجان مستقر شدند. یکی از رؤسای ایشان بنام بیرم خواجه از طایفه ترك بهارلو (که هم اکنون بقایای آنان در فارس در حدود دارا بگرد اقامت دارند) بخدمت سلطان اویس وارد شد، و پس از مرگ او شخصاً شهرهای موصل و سنجار و ارجیش را متصرف گشت و در سال ۸۷۲ در گذشته پسرش قرامحمد بجای او نشست. قرامحمد نیز مانند پدر در خدمت سلطان احمد بن اویس بود و سرانجام در جنگی در ناحیه شام در سال ۷۹۲ کشته شد و پسرش قرایوسف جانشین او گردید. قرایوسف نخستین کسی است از طایفه قراقویونلوها که به شاهی رسید و پایتخت خود را شهر تبریز قرارداد. پس از حمله امیر تیمور قرایوسف به ایلدرم بایزید، سلطان عثمانی پناه برد و بعد از آن بغداد را تسخیر نمود. اندکی پس از آن میرزا- ابوبکر نوۀ امیر تیمور را از آنجا براند و از بیم امیر تیمور با هزارتن از همراهان

خود به مصر گریخت. سلطان مصر از ترس خشم امیر تیمور او را به زندان افکند. پس از مرگ امیر تیمور با سلطان احمد جلایر از زندان آزاد شده دیار بکر را فتح کرد. در سال ۸۰۹ میرزا ابوبکر را در نجوان شکست داد و تبریز را مسخر ساخت و چهار سال بعد مخدوم خود سلطان احمد حلایر را که در مصر هم زندان او بود شکست داده بکشت.^۱

چنانکه گفتم قرا یوسف می خواست سلطان احمد را همچنان در زندان نگهدارد ولی به صوابدید امرا فرمان داد که او را خفه کردند و او را در تبریز چند روز کشته انداخته بودند تا بخواهش تبریزیان جسدش را در کنار سلطان حسین در عمارت دمشقیه بخاک سپردند، ۲۹ ربیع الثانی سال ۸۱۳. شاهزاده ولد بن شیخ علی بن سلطان اویس را که همراه سلطان احمد به تبریز آمده بود نیز کشته و در دمشقیه دفن کردند، در همان اوان پسر او علاءالدوله را نیز در زندان قلعه عادل جوز بقتل رسانیدند. چون سلطان احمد از شیخ ابراهیم دربندی فرمانروای شروان برای دفع قرا یوسف کمک خواسته و وی پسرش کیومرث را بالشکری به یاری او فرستاده بود، در همان روز قتل سلطان احمد کیومرث به تبریز رسید و گرفتار شد. او را بند نهاده به قلعه ارجیش فرستادند. پدر او متقبل مالهای سنگین شد ولی مفید نیامد. در این سال امیرزاده رستم در بیست و چهارم جمادی الاخر از اصفهان به تبریز رسید و مورد استقبال قرا یوسف قرار گرفت و در روز سیزدهم رجب بسوی اصفهان مراجعت نمود و قرا یوسف تا مراغه او را بدرقه کرد.^۲

در چهارشنبه بیستم رجب سال ۸۱۵ هجری قرا یوسف که به محاصره قلعه سلطانیه و جنگ با امیر بسطام جاگیر رفته بود به تبریز باز آمد و در بیست و دوم شعبان همان سال به اران رفت و در ماوراء رود (کور) با امیر شیخ ابراهیم دربندی و سیدی ۱ - از سعدی تا جامی ص ۵۶۰ - ۵۶۱؛ اقبال آشتیانی تاریخ مفصل ایران ج ۲

ص ۶۵۱.

۲ - حبیب السیر ج ۳ ص ۵۷۶-۵۷۸؛ تاریخ آل جلایر ص ۱۰۴-۱۰۸

۳ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۰۲-۲۰۳

احمد شکی و قسطنطین بیل گرجی بجنگید. در پنجمین شب آخر شوال به تبریز باز آمد و امیر شیخ ابراهیم و برادر او شیخ بهلول و مولانا ظهیرالدین قاضی بایزید را بند کرده با خود بیاورد و مالی فراوان از ایشان بستد و امیر شیخ بهلول و مولانا ظهیرالدین را در روز پنجمین شب بیست و هفتمین شب حجه اجازه بازگشت داد. سپس امیر شیخ ابراهیم را آزاد کرده امان داد و زمستان در تبریز نگاه داشت^۱

سلطان ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول نمود که به خزانه قرايوسف فرستد، و پس از آن در بهار روانه شروان گردید^۲

در سال ۸۱۶ در آذربایجان قحط و غلای عظیم واقع شد. در این سال امیرزاده اسکندر از اصفهان به قصد تبریز آمد امیر قرايوسف به جنگ او بیرون شد در راه او را مرضی روی نموده به تبریز بازگشت و امیرزاده اسکندر جنگ ناکرده به اصفهان مراجعت کرد. در این سال بابا حاجی که مدتها یاغی گری کرده بود به پوزش خواهی پیش قرايوسف آمد، قرايوسف او را گرامی داشت و در روز چهارشنبه دهم جمادی الاخر به تبریز نزول کرد^۳

در سال ۸۱۸ امیر حسنکه (حسنک) که از طرف شاهرخ برسالت به نزد قرايوسف رفته بود از آذربایجان باز آمد.

در سال ۸۲۱ پیر بوداق بن امیر قرايوسف که امیر قرايوسف او را به خانی برداشته بود در گذشت، قرايوسف در سال ۸۲۲ بر شیخ ابراهیم فرمانروای شروان و قسطنطین پادشاه گرجستان پیروز شد.

در سال ۸۲۳ امیر اعظم شاه ملک بهادر که از امرای شاهرخ بود از پیش خود ایلچی بنزد قرايوسف فرستاد و نصیحت کرد که قزوین و سلطانیه را به شاهرخ بگذارد و صلح کند. قرايوسف بخشم اندر شده ایلچی را در تبریز بند کرد. بر اثر آن شاهرخ

۱ - مطلع السعدین ج ۲ جزء اول ص ۲۴۲-۲۴۳

۲ - احسن التواریخ ج ۱ ص ۸۵

۳ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۱۲-۲۱۳

شاه دل بر جنگ نهاد و بفرمود که روز پنجشنبه هفتم ذی قعدة دوازده هزار بار سوره الفتح را بخوانند^۱

مرگ قرايوسف : قرايوسف پس از کشتن سلطان احمد عراق عرب را نیز ضمیمه حکومت خود کرد و عراق عجم را تاحدود ری بگرفت و از طرف مغرب نیز تاحلب پیش راند و هنگامی که در لشکرگاه اوجان مشغول تدارك جنگ با میرزا شاهرخ پسر تیمور بود در روز پنجشنبه هفتم ذیقعدة سال ۸۲۳ هـ پس از چهارده سال سلطنت در شصت و پنج سالگی به مرگ ناگهانی در اوجان درگذشت . بعد از مرگش در اردوی او هرج و مرج افتاد و خزائن وی به غارت رفت و حتی جامه او راکنده گوشه‌پایش را برای ربودن گوشواره‌های طلای او بریدند و جسدش را عریان در بیابان انداختند. عبدالرزاق سمرقندی صاحب مطلع السعدین این قطعه را در تاریخ وفات او در اوجان ذکر میکند که تضمین غزل حافظ است:

دل منه بر دینی و اسباب او	زانکه از آن، کس وفاداری ندید
پندگیر از حال میر تر کمان	آنکه از شمشیر او خون می‌چکید
از نهیش بچه می افکند شیر	در بیابان نام او چون می‌شنید
عاقبت تبریز و بغداد و عراق	چون مسخر کرد، و قتش در رسید
«بوده وقتش» گشته تاریخ و یقین	هر که را وقتش رسد خواهند دید
هر که اوجان باشدی بیند یقین	آنچه او در منزل اوجان بدید ^۲

دیگری گفته است :

وفات میر یوسف شاه تبریز کتابت شد بتاریخ کتابت (۸۲۳ هـ)
سپس تبریزیان نوکر امیر اعظم شاه ملك بهادر را از حبس بر آورده حاکم خود ساختند.

آنگاه با جماعتی از مردم تبریز به اوجان رفته جسد قرايوسف را به تبریز

۱ - ایضا مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۲۰ و ۲۳۵ و ۲۴۱

۲ - حبیب السیر ج ۳ ص ۶۰۷-۶۰۸، از سعدی تاجامی طبع دوم ص ۵۶۲

آوردند و اختاجیان و سگبانان او جسدش را به ارجیش برده بخاک سپردند او را شش پسر بنام : پیر بوداق ، که در زمان پدرتس درگذشت.

اسکندر ، جهانشاه ، شاه محمد ، اسپان (اسپند) و ابوسعید بود ، وزرای او امیر جعفر جوجه و اخی امیر شیخ بودند^۱

میرزا بایسنقر و شاهرخ در تبریز - چون قرایوسف درگذشت میرزا بایسنقر پسر میرزا شاهرخ تیموری در اواسط ذیقعه سال ۸۲۳ وارد تبریز شد و خطبه و سکه بنام پدرش میرزا شاهرخ کرد . میرزا شاهرخ پس از شکست دادن اسکندر و اسپند (اسپان) پسران قرایوسف از راه خوی به تبریز آمد و در نیمه شعبان سال ۸۲۴ به این شهر وارد شد و پس از چند روز اقامت در آن شهر بسوی خراسان بازگشت.^۲

ابوبکر طهرانی می نویسد: «بعد از وفات امیر قرایوسف شاهرخ میرزا از ری متوجه تبریز گشت و شاهزادگان نامدار : بایسنقر میرزا و جوکی میرزا و امرا در ظل رایت او بی جنگ و ستیز بخطه تبریز نزول اجلال فرمودند . چون اصفهان بیک از اولاد قرایوسف (که جماعت سعدلو او را در آذربایجان به سلطنت برداشته بودند) مشاهده این حال نمود بی امهال بطرف اسکندریک توجه نمود ... شاهرخ علی بیک را به امارت تبریز نصب فرمود (۸۳ - ۸۸) و رایات جهان پناه به جانب خراسان برافراشت. علی بیک چندروزی در تبریز قرار گرفت ، چون در تبریز بواسطه عبور لشکر گرانی و پریشانی بود و تبریزیان میل به جانب قراقویونلو داشتند و اصفهان بیک قرایوسف را داعیه قائم مقامی پدر و برادر بود و بدین عزم لشکر بجانب تبریز کشید و علی بیک بگریخت و متوجه دیاربکر شد، اصفهان بیک پسر قرایوسف بر تبریز مستقر شد . پس از چندی اسکندر برادر او از اردبیل

۱- مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۴۲ ، مطلع السعدین جلد دوم جزء اول ص ۴۰۹-۴۱۳؛

احسن التواریخ ج ۱ ص ۱۱۶

۲ - حبیب السیر، ج ۳ ص ۶۰۸-۶۱۲

متوجه تبریز شد و تبریز والنjq را از برادر بگرفت. اصفهان بیک فرار نموده به آوینک و ارزن الروم رفت. باز شاهرخ به آذربایجان آمد و تبریز را بگرفت و قلعه النjq را که کوتوالان اسکندر محافظت می نمودند محاصره کرد و اسکندر به روم پناه برد^۱

در این سال علاءالدین علیکا کوکلتاش در دوم محرم سال ۸۲۴ و خواجه سید احمد بن خواجه شیخ کججی و برادران او و بزرگان تبریز در قرا باغ اران به اردوی شاهرخ تیموری آمدند. از کسانی که در تبریز پیش میرزا بایسنقر آمد: امیر علی بیگ پسر امیر قرا عثمان بود که امیر قرایوسف او را گرفته و در تبریز محبوس داشته بود و بایسنقر او را مورد عنایت قرار داده اجازه رفتن به قرا باغ اداد^۲

در اوایل سال ۸۲۶ امیر منوچهر پسر شیخ ابراهیم، میرزا اسکندر را به شروان طلبید و میان برادرش جنگی روی داده، منوچهر منهزم به تبریز رفت، سپس میرزا اسکندر با سپاه به شروان آمده، محمود آباد را غارت کرد^۳

اسکندر بن قرایوسف - پس از مرگ قرایوسف طایفه قراقویونلو امیر اسکندر پسر او را در ۲۷ رجب در تبریز به پادشاهی برداشتند (۸۲۳ - ۸۳۹)

پس از یک هفته چنانکه گفتیم بایسنقر بر تبریز دست یافت و اسکندر شکست خورده بگریخت ولی چون شاهرخ به خراسان بازگشت آذربایجان را به تصرف خود در آورده در سال ۸۲۸ بر حاکم اخلاط و در ۸۳۰ بر فرمانروای کردستان پیروز شد و در ۸۳۲ سلطانیه را هم از دست کسان شاهرخ بگرفت.

بار دیگر شاهرخ به آذربایجان لشکر کشید و در دنبال اسکندر از قلعه

۱- ابوبکر طهرانی: کتاب دیاربکر به ص ۸۱-۸۹، ۹۵، ۱۰۷-۱۰۹؛ احسن التواریخ

ج ۱ ص ۱۳۲

۲- مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۴۶؛ مطلع السعدین ج ۲ جزء اول ص ۴۱۳ - ۴۱۸

ص ۴۶۳.

۳- احسن التواریخ ج ۱ ص ۱۷۸

سلطانیه به تبریز درآمد و در شعبان سال ۸۳۲ از آن شهر به سلماس (شاپور) رفت و در آنجا خنگی بین دو گروه در گرفت، واسکندر شکست یافت. در نوزدهم صفر سال ۸۳۳ شاهرخ به قرا باغ آمد و زمستان را در آنجا گذراند در اینجا امیر ابوسعید بن قریوسف سر اطاعت پیش نهاد و بخدمت شاهرخ رسید. میرزا شاهرخ آذربایجان را به او بخشید و بعد از اقامت در شنب غازان و تبریز به سلطانیه رفت.

در سال ۸۳۳ شاهزاده ابراهیم سلطان بهادر تیموری از نخجوان و آب ارس گذشته در سه شنبه یازدهم محرم الحرام از راه تبریز متوجه قرا باغ اران جهت قشلاق شد.

شاهرخ در پنجشنبه یازدهم شعبان همین سال از قشلاق قرا باغ بازگشته و بایسنقر در جمعه دوم رمضان همان سال به تبریز آمد و عمارات تراکمه قراقویونلو را در تبریز خراب کرد^۱

در یکشنبه سوم شوال سال ۸۳۴ هجری مورخ معروف شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو و صاحب کتاب مجمع التواریخ سلطانی که در سفر آذربایجان همراه شاهرخ تیموری بود در سرچم نزدیک زنجان وفات یافت او را به زنجان آورده در مزار شیخ اخی ابوالفرج زنجانى ب خاک سپردند.

بسال هشتصد و سی و چهار در شوال

وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود^۲

محمد کاتبی ترشیزی از شعرای قرن نهم که ازدیار شروان به آذربایجان رفت در مدح اسکندر بن قریوسف قصیده ای انشاء کرد و بقول دولتشاه سمرقندی «آن ترکمان جلف بغور سخن او نرسید و بدو زیاده التفات و احسانی نفرمود، از تراکمه و اسکندر ملول شد و این قطعه را در حق اسکندر و شکست وی از ترکان جغتائی یعنی لشکر شاهرخ گفت» و از تبریز عزیمت اصفهان نمود :

۱ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۶۵

۲ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۶۶

زن و فرزند ترکمان را گاد
همچو مادر سکندر بد رای
آنچه ناگاده مانده بود از وی
داد گادن به لشکر جغتای^۱
در سال ۸۳۴ ابوسعید بن قرا یوسف از طرف شاه رخ حکمران تبریز گردید.
در این سال در تبریز قحطی واقع شد و قریب به صد هزار آدمی تلف
شدند.^۲

در زمستان سال بعد ابوسعید بدست برادرش اسکندر کشته شد ۸۳۵ ه. و
دیگر باره اسکندر بر تبریز و آذربایجان تسلط یافت. در سال ۸۳۶ شاه محمد بن
قرا یوسف ترکمان بدست بابا حاجی عراقی دز آذربایجان کشته شد^۳ و بابا حاجی
شهر تبریز را تالان یعنی غارت کرد.^۴ شاه رخ برای بار سوم در ۸۳۸ به قصد آذربایجان
لشکر کشید و چون برف و سرما در آن فصل سخت بود زمستان را درری بسر برد
و در آنجا امیر جهان شاه بن قرا یوسف به خدمت او رسید و سر اطاعت پیش آورد.
در این سال شاه رخ اداره مهمات شهر تبریز را به امیر علاء الدین علیکا کوکلتاش
واگذار کرد و امیر بر آنخواجه بخشی را به تبریز فرستاد^۵

در بهار ۸۳۹ شاه رخ به تبریز آمد، و تابستان در آن شهر بماند در اوائل
زمستان همان سال آذربایجان را به جهان شاه بن قرا یوسف که ملتزم رکاب او بود
سپرد و خود بسوی دارالملک هرات بازگشت. در اوایل سال ۸۴۰ در هفت چشمه
حوالی صوفیان جنگ سختی بین اسکندر و جهان شاه در گرفت و اسکندر شکست
یافته به قلعه النجق پناه برد^۶

۱ - تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی، تصحیح محمد لوی عباسی ص ۴۳۲

۲ - احسن التواریخ ج ۱ ص ۲۰۳

۳ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۷۲

۴ - ذیل جامع التواریخ ج ۱ ص ۸۳۷

۵ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۷۸

۶ - مطلع السعدین ج ۲ جزء ۲ ص ۶۸۳ - ۶۹۰، کتاب دیار بکریه ص ۱۳۸

دولتشاه سمرقندی در تذکره خود در این باب نوشته است: «شاهرخ سلطان هر چند مملکت آذربایجان به اولاد و امرای بزرگ عرض کرد، از ترس اسکندر بن قرایوسف همچنان آنرا قبول نکردند، بالضروره باز آن مملکت را بی سامان گذاشته به دارالملک اصلی معاودت نمودند. عزیزی این بیت مناسب آن حال می-فرماید:

اسکندر لشکر شه را زد و جست

شه ما مملکت بگرفت و بگریخت^۱

کشته شدن اسکندر: اسکندر پسر قرایوسف را معشوقه‌ای بنام خان سلطان و ملقب به لیلی بود قباد پسر اسکندر در نهان با معشوقه پدر راه داشت، پس از آنکه به قلعه النجق رفت با قباد و لیلی بنای خشونت را گذاشت که چرا شما پیشکش برای میرزا شاهرخ فرستاده‌اید و آنان را تهدید به کشتن کرد. قباد و لیلی گمان کردند که اسکندر به معاشقه نهانی آن دو پی برده است. باهم متفق شده و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده و بر بام خفته بود، لیلی بخلاف معهود نردبان را بالا نکشید و قباد به بام بالا رفت و خنجر بر پدر زد و او را بکشت، در آن حال اسکندر به خیال آنکه بیگانه‌ای قصد کشتن او را دارد پسرش قباد را به یاری می‌خواند، غافل از آنکه در آن تاریکی شب قاتل وی همان پسر او قباد است. این واقعه در تابستان سال ۸۴۱ هجری در بیست و پنجم شوال روی داد^۲

این داستان را ابوبکر طهرانی چنین آورده است: «چون قباد که از دختر «بخشی» بطور نامشروع از پدر اسکندر یعنی قرایوسف متولد شده بود، باز پدر خود «لیلی» یعنی زن اسکندر که نامادری او بود رابطه نامشروع پیدا کرد و به تحریک مادرش قصد قتل پدر کرد با جمعی از امرای که قریب چهل نفر بودند همدست

۱ - تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی طبع تهران ۱۳۳۷ ش ص ۴۳۹.

۲ - حبیب السیر ج ص ۶۱۸ - ۶۲۰ و ۶۲۳ تا ۶۲۷، منتظم ناصری ص ۵۵ - ۵۹.

شد و آنان به کمک پسر به خوابگاه او شتافته ویرا به قتل آوردند.^۱
حافظ کربلائی می نویسد: «آخر بین الاخوان (اسکندر و جهانشاه) در اوائل سنه ۸۴۰ در صوفیان میان تبریز و مرند جنگ شده اسکندر منهزم به قلعه النجق رفت و در آنجا شب یکشنبه بیست و پنجم شوال سنه ۸۴۱ بردست پسرش شاه قباد کشته گشت و نعش او را به قلعه اخی سعدالدین آوردند و در همین جا که مقبره او است در جنب اخی سعدالدین دفن کردند. میرزا جهانشاه، شاه قباد پدرکش راقصاص کرده پیدر رسانید^۲

چون دوبرادر و پدر او: شاه محمد و اسپان در قید حیات نبودند، جهانشاه بدون معارض بر تخت نشست.

جهانشاه بن قرا یوسف - (۸۳۹ - ۸۷۲) وی از پادشاهان معروف سلسله قراقویونلو است در زمان او این دولت به اوج قدرت و عظمت خود رسید. جهانشاه تبریز را پایتخت خود قرار داد و خود را ملقب به ابوالمظفر و مظفرالدین ساخت. عنوان طغرای فرمانهای او چنین بود «ابوالمظفر جهانشاه بهادر سوزمز». در سال ۸۴۱ در شهر تبریز طاعون روی داد، و جهانشاه قراقویونلو در بردع (تفلیس) قشلاق نمود^۳

در سال ۸۴۵ جهانشاه جمعی از حروفیان را که سپس درباره ایشان سخن خواهیم گفت در شهر تبریز بعد از مناظره بقتل آورد.^۴

جهانشاه در ۸۴۴ گرجیان را شکست داد. در ۸۵۶ عراق عجم و اصفهان و سپس فارس و کرمان را متصرف شد و در ۸۶۱ روی به خراسان آورد و در ۸۶۲ مازندران را فتح کرد، و سپس در پانزدهم شعبان سال ۸۶۲ در هرات پایتخت تیموریان بر تخت نشست و میرزا علاءالدوله پسر بایسنقر که تاب مقاومت نداشت بگریخت در

۱ - کتاب دیاربکره ج ۱ ص ۱۴۴ - ۱۴۶ .

۲ - روضات الجنان ج ۱ ص ۴۹۸ .

۳ - احسن التواریخ، ج ۱ ص ۲۳۳ - ۲۴۶ .

۴ - ایضاً احسن التواریخ ص ۲۴۶ .

همین احوال سلطان ابوسعید تیموری از بلخ برای دفع اولشکر کشید. جهانشاه در تدارك جنگ با او بود که پس از شش ماه سلطنت درهرات شنید فرزندش امیرزاده حسنعلی که قریب پانزده سال در آذربایجان در قلعه ماکو به امر پدر محبوس بود از زندان گریخته و دعوی پادشاهی می نماید. (۸۶۳ هـ).

بقول ابوبکر طهرانی: «حسنعلی خود را از حبس رها نید و امیر عربشاه و محمود بیک آق قویونلو را نیز از بند بیرون آورد و به تبریز رفت و زنان امرا که در شهر بودند همه را به امرا و نوکران خود بخشید و دختران شهر را به هر کس میداد. مردم اطراف از اراذل و اوباش روی بدو آوردند. جهانشاه درهرات این خبر شنید با سلطان ابوسعید مصالحه کرده بسوی تبریز روان شد. چون جهانشاه بهری رسید شهباز بیک و سولان بیک و پیرعلی و علیشکر را پیشاپیش به تبریز فرستاد حسنعلی، حسون اوغلی را به مقابل ایشان فرستاد جنگی در سر آب تلخ تبریز (تلخه رود یا آجی چای) در گرفت و حسون اوغلی کشته شد، حسنعلی بترسید و به قلعه ماکو رفت و متحصن گشت^۱

جهانشاه ناچار با ابوسعید از در صلح در آمده خراسان را به او وا گذاشت و باطنی هر روز ۱۲ فرسنگ خود را به آن ایالت رسانید و حسنعلی پسر یاغی خود را دستگیر کرد جهانشاه میخواست حسنعلی را بدار بیاویزد اما به شفاعت همسر خود خاتون جان بیگم نامادری او وی را به عربستان فرستاد و او در سال ۸۶۸ از همانجا به خدمت پدر رسید و مورد استقبال او قرار گرفت. اما پس از چندی دیگر باره در قلعه ماکو محبوس داشت.

پس از سرکوبی حسنعلی پسر دیگرش پیربداق که به حکومت بغداد فرستاده بود بر پدر یاغی شد جهانشاه یکسال شهر بغداد را محاصره کرده بر او دست یافت و وی را بکشت و فرزند دیگر خود محمد را بجای او نشانده و با شکوه فراوان

۱ - دیار بکر به ج ۲ ص ۳۶۰ - ۳۶۱، احسن التواریخ ج ۱ ص ۴۰۱، روذات الجنان

به تبریز بازگشت (۸۶۹)^۱

کشته شدن جهانشاه - پس از بازگشت به آذربایجان امیر حسن بایندری یا اوزن حسن که صاحب دیاربکر بود و سرسلسله پادشاهان آق‌قویونلو بشمار میرود با جهانشاه از در مخالفت درآمد آن پادشاه به دیاربکر لشکر کشید و در دهم ماه شوال سال ۸۷۱ از تبریز بیرون شد امیر حسن در یکی از دره‌های تنگک سر راه بر او گرفت و سپاه جهانشاه را شکست داد و مدتی در صحرای موش اطراق کرد و چون بعلت فرارسیدن سرمازندگی در آنجا بر سپاهیان دشوار شد از جهانشاه اجازه انصراف طلبیدند و وی بدون رعایت احتیاط آنان را رخصت مراجعت داد و خود بامقربان سرا پرده زده به عیش و نوش پرداخت. اوزن حسن که توسط جاسوسان خود مراقب او بود با دوهزار سوار بر سر او تاخت جهانشاه چون هجوم ناگهانی دشمن را بدید روی به گریز نهاد ترکمنی بنام اسکندر بوی رسید به او شمشیری زد و او را دستگیر ساخت. جهانشاه گفت مرا نکش و پیش حسن بیگ رسان چون از جراحت ناله می‌کرد آن شخص خواست او را از آن رنج برهاند او را بکشت و جامه‌های گرانبهای او را پوشیده سر وی را از فترک بیاویخت.

این واقعه را عبدالرزاق سمرقندی طور دیگر نوشته، می‌نویسد: چون جهانشاه بگریخت بعد از دوسه روز جامه میرزا جهانشاه را که به وقت فرار در بر داشت در اردو باز شناختند و تفحص نموده او را در پای درختی یافتند که از سرما مرده بود و خشک شده، سراو را به درگاه امیر حسن بیگ آوردند و اولاد میرزا جهانشاه را گرفتند. امیرزاده محمدی (محمد) بقتل رسید، و امیرزاده یوسف (در کتاب دیاربکر به ابو یوسف آمده) نابینا گردید^۲

چون امیر حسن در جستجوی جهانشاه بود کسان او آن ترکمن را به پیش وی

۱ - حبیب‌السیر ج ۴ ص ۷۲ - ۷۵ ، ۸۴ - ۸۶ ؛ مطلع‌السمدین ج ۲ جزء سوم ص ۱۱۸۲ و ۱۲۷۱ - ۱۲۷۳ ، ص ۱۳۰۶ - ۱۳۱۰ .
 ۲ - مطلع‌السمدین ج ۲ ، جزء سوم ص ۱۳۱۹ ، تاریخ دیاربکر به ص ۴۰۶ - ۴۳۱

آوردند سرجهانشاه را که از فتراک او افتاده بود یافتند (۱۲ ربیع الثانی ۸۷۲) پس امیر حسن بفرمود که سرجهانشاه را به خراسان پیش سلطان ابوسعید تیموری فرستاده و جسد او را به تبریز برده در عمارت مظفریه (گوگ مسجد - مسجد کبود) بخاک سپردند.

منجم‌باشی در صحایف الاخبار تاریخ این فاجعه را در قطعه ذیل بنظم آورده که به حساب جمل سال ۸۷۲ می‌شود.

اردوی جهان‌شاه بهادر نویان
با آن همه اسباب زبردستی و پشت
ثانی عشر ماه ربیع الثانی
ویران شد و تاریخ حسن بیک بکشت
از فرزندان او محمدی و ابویوسف اسیر گشتند^۱

جهانشاه پادشاهی شیعی مذهب بود و از حامیان آن‌کیش بشمار میرفت و میل بسیار به آبادانی داشت وی ابنیه عالی ساخت که از جمله آن‌ها مسجد کبود تبریز است که قسمتی از آن تاکنون باقی است. منجم‌باشی مورخ ترک و سنی مذهب در کتاب تاریخ معروف خود صحایف الاخبار او را شاهی بدسیرت و خونخوار و ستمگر خوانده و نوشته است که به کفر و زندقه مایل و به احکام الهی به اعتنا بود، از صبح تا به‌شام می‌خفت و شبها تا به صبح به فسق و فجور می‌گذرانید بهمین دلیل است که او را «خفاش» نامیده‌اند وی در هفتاد سالگی پس از سی و دو سال سلطنت هلاک شد.

محاكمه منجم‌باشی که سنی متعصبی بوده درباره جهان‌شاه که به تشیع منسوب است شاید از روی غرض باشد، چه مورخان دیگر بر خلاف آن نوشته‌اند^۲

جهانشاه شاهی دانشمند و شاعر بود و حقیقی تخلص می‌کرد. وی بعد از برادرش

۱ - دیاربکره ج ۲، ۴۲۴ - ۴۳۳.

۲ - حبیب‌السیر ج ۴ ص ۸۴ - ۸۷، از سعدی تاجامی طبع دوم ص ۵۶۷ - ۵۷۱، صحایف الاخبار طبع اسلامبول سال ۱۲۸۵ - ج ۳ ص ۱۵۰، تاریخ تبریز ص ۴۳.

میرزا اسکندر و قتل برادرزاده اش قباد در ۸۳۹ بر تخت سلطنت آذربایجان جلوس نمود. سیزده سال از جانب میرزا شاهرخ در آذربایجان و غیر آن فرمانفرما بود و ۲۲ سال بالاستقلال در عراقین و آذربایجان و کرمان و هرمز و خراسان و فارس سلطنت کرد مجموع سلطنت او ۳۵ سال میشود. وی پنج پسر داشت از اینقرار: پیربوداق، حسنعلی، قاسم بیگ، میرزا محمدی و میرزا یوسف. وی دودختر علیشکر بیگ بهارلو را به عقد پسران خود میرزا محمدی و میرزا یوسف آورد. عنوان او در نامه ها: «ابوالمظفر جهانشاه بهادر سوزمز» بود.

وی ابیات ذیل را به پسر خود پیربوداق که در بغداد برپدریابی شد و دعوی سلطنت کرد و سرانجام بدست پدر کشته آمد نوشته است:

ای خلف از راه مخالف متاب
 تیغ بیفکن که منم آفتاب
 شاه منم ملک خلافت مراست
 تو خلفی از تو خلافت خطاست
 غصب مکن منصب پیشین ما
 غصب روا نیست در آیین ما^۱

جانشینان جهانشاه

بعد از رسیدن خبر قتل جهانشاه یکی از لوطیان تبریز بنام «ساربان قلی» که در کوی شتربانان خانه داشته او باش شهر را دور خود جمع کرده دست به غارت اموال مردم زد و دودختر اسکندر بن قرا یوسف بنام آرایش بیگم و شاه سرای بیگم جامه رزم پوشیده و نقاب بر روی انداخته با او باش به جنگ پرداختند و او را از پای در آورده پاره پاره ساختند. آرایش بیگم دعوی سلطنت داشت و شاه محمد گاورودی

۱ - مآثر رحیمی، دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۰، از سعدی تا جامی ج ۲ ص ۵۶۸ -

۲ - خانه ساربانقلی در حوالی قبر پیر ترک در محله شتربان بوده (روضات الجنان

وامیر علاءالدین صدیق کججی را به دیوان امارت و وزارت تعیین کرد.

چون از سلطنت نومید شد هر دو خواهر بر پادشاهی برادر منزوی و متعبد خود حسین علی موافقت کرده با حضور علی بیگ جغتای که به رسالت از طرف سلطان ابوسعید نزد جهانشاه آمده و هنوز در تبریز بود برادر را که حسینعلی درویش می خواندند در تبریز به سلطنت برداشتند و بنام اوسکه زدند او پادشاهی را با اکراه پذیرفت. اما بیگم خاتون زن بیوه جهانشاه نقشه ایشان را برهم زد و یکی از دخترانش را با دو برادر خود حمزه بیگ و قاسم بیگ و گروهی سوار به تبریز فرستاد. قاسم بیگ حسینعلی درویش را در حوالی صاحب آباد که دواخانه جهانشاهی بود کشته و دختران اسکندر را دستگیر کرد.

از سوی دیگر حسنعلی میرزا مهتر فرزندان جهانشاه که روی هم بیست و پنج سال در زندان ما کو مانده و اختلال دماغ پیدا کرده بود پس از کشته شدن پدر از حبس نجات یافت به یاری جمعی از اوباش تبریز به تخت سلطنت نشست و امیر علاء الدین صدیق و مجدالدین اسمعیل شیرازی را وزارت داد. سپس چند قلعه معتبر پرازسیم وزر و دیگر نفایس را گشادند و یکصد و هشتاد هزار سوار را علوفه دادند. عبدالرزاق سمرقندی می نویسد: که خود وی از سلطان ابوسعید گورکانی استماع نمود که فرمود: از وقت چنگیز خان تا این زمان کسی از پادشاهان صد و هشتاد هزار سوار علوفه نداد و از سلاطین ماضیه نیز^۱

چون عقل درستی نداشت خزائن پدری را بر باد داد و عده ای از شاهزادگان از جمله برادر خود ابوالقاسم و نامادریش بیگم خاتون و برادر او قاسم و حمزه را به هلاکت رسانید و با سلطان ابوسعید تیموری برضد امیر حسن آق قویونلو متحد شد و عراق و فارس را که پدرش جهانشاه از تیموریان گرفته بود به ایشان و ابوسعید مسترد داشت^۲

۱ - مطلع السعدین ج ۲ ص ۱۳۲۱: دیار بکریه ج ۲ ص ۴۳۴ - ۴۳۷.
 ۲ - ایضا مطلع السعدین ج ۲ ص ۱۳۲۷، کتاب دیار بکریه ج ۲ ص ۴۳۴ - ۴۴۲ و ص ۴۳۴ - ۴۴۲.

پس از خروج حسنعلی دوسه هزار کس براو مجتمع شدند ، وشاه حاجی بیك گاورودی و برادرش شاه محمد وسیدی قاسم پسر قلیچ اصلان و حاجی حسن آقاجری بخدمت او رسیدند تا عدد لشکرش به دویست هزار رسید ، و یعقوب چهره که کوتوال قلعه النجق بود، خزائن پدرش را بخدمت او آورد. قلعه داران اوزنتو نیز خزائن را تسلیم نمودند. حسنعلی بقرب یکصد و پنجاه هزار تومان تبریزی از طلا و نقره ، واقمشه به نوکران قسمت کرد ، و جماعتی که در وقت مخالفت او با پدر در بیابانها سرگردان می گردیدند ایشان را محرم خود گردانید ، و چولی نام نهاد ، و امیر سعید عاشور ، و امیر علاءالدین صدیق کججی را به وزارت مقرر گردانید ، و امیر مجدالدین اسماعیل شیرازی را که وزیر میرزا پیر بوداق بود با ایشان هم قلم ساخت. محمود بیك آق قویونلو را که عم حسن پادشاه بود امیر دیوان گردانید ، وشاه حاجی بیك گاورودی را با چندی دیگر از امراء مثل جمشید بیك آق قویونلو ، وحاج حسن آقاجری ، وشاه قلی پسر الله صفر شاه ، و دینی بیك جغتای ، وجهانگیر را با پنجهزار سوار بایراق به ضبط عراق فرستاد ، وهر شهری را به امیری نامزد کرد ، و خاتون جان بیگم که زن جهان شاه پادشاه ومادر سایر فرزندان بود به عهد و پیمان با اعزام امیر نعمت الله ثانی از قلعه جوشین آورده ، بقتل رسانید ، و برادران خاتون جان بیگم : حمزه وقاسم را بکشت^۱.

چون اوزون حسن به صحرای موش رسید ، رسولان حسنعلی بدرگاه وی آمدند و مکتوبی که او فرستاده بود بوی دادند . مضمون آن نامه آن بود: «که از برای خون پدر و برادر هیچ غیاری به خاطر فقیر نرسیده ، وایشان را بامن از ابوت و اخوت بجز صورتی خالی از معنی نبود ، و ابوت بی عطوفت ، و اخوت بی مروت عین بیگانگی است ، و نعمت قتل ایشان علاوه سایر ایادی است. اگر بدین جانب نهضت فرمایند اصلا غباری بخاطر بنده نمی شنید».

در این اثناء سلطان محمود حاجیلو که به حسنعلی خدمت بسیار کرده بود ، و

وعده نموده بود که چون پادشاه شود. وی را نوازش کند. بنابر التماسش حسن پادشاه وی را به اتفاق ایلچیان به نزد حسنعلی فرستاد چون به اردوی حسنعلی رسید، امرا به حسنعلی گفتند که اگر پادشاه رخصت دهد، ما این رسول را باسی نفر نوکر که همراه دارد بقتل آوریم، تا حسن پادشاه را مشخص شود که ما تابع او نخواهیم شد، بنابر آن حسنعلی ایشان را به امراء تسلیم نموده، امراء سلطان محمود را باسی نفر از نوکران او بقتل آوردند.

از آن جانب حسنعلی از ترس کمان‌کندی بتدریج به‌مرند آمد از چهار طرف اردوی خود را خندق برید. حسن پادشاه فوج فوج لشکر خود را به اردوی حسنعلی می‌فرستاد، تا دستبرد می‌زدند. از آنجمله ساتلمش میرآخور باجمعی از جوانان باتهور برکنار خندق رفته، جمعی از ملازمان حسنعلی را بقتل آورد. حسنعلی از بیم لشکر حسن پادشاه از خندق پای بیرون نمی‌توانست نهاد، و اردوی او از غایت مکث و کثرت حیوانات متعفن شده، آب و علف ناپیدا گشت. حسن پادشاه يك منزل پس نشست تا حسنعلی به فرار فریفته‌شود، و از خندق بیرون آید، و حسنعلی از غایت خوف اصلا قدم از خندق بیرون ننهاد. در آن اثناء حسنعلی، شاه منصور، و شاه سوار بيك، و امیر ابراهیم شاه را با فوجی از سپاه به قراولی فرستاد، ایشان طریق بیوفائی مسلوك داشته به حسن پادشاه پیوستند. چون این خبر به حسنعلی رسید، متعلقان ایشان را بقتل آورده، و از امرای عظام سولان بيك علی پادشاه را نیز به یاساق رسانید. اما اردو بهم برآمده، بعضی به ملازمت حسن پادشاه رفته، و فوجی روانه اردوی سلطان ابوسعید شدند، و قریب سی هزار خیمه در یورت ماند. بعد از آن عساكر حسن پادشاه غارت نمودند، و حسنعلی خود را به بردع انداخت. فرزندان پیری قرامانی خواستند که او را مقید ساخته، به درگاه حسن پادشاه فرستند. آخر نادم شده، دست از او برداشتند تا او خود را به اردبیل انداخته، روانه اردوی سلطان ابوسعید گردید. حسن پادشاه اغور لومحمد را بجانب جوشین

و یوسف را به جانب سراب گسیل داشت، و ابویوسف میرزا (یوسف میرزا پسر جهانشاه) را که در اردو مقید بود، میل کشیده بجانب تبریز فرستاد تا بر سر گورخانه پدر (در عمارت مظفریه) مجاور باشد. گو توال قلعه ماکو نیز زن حسینعلی را گرفته به درگاه اوزون حسن فرستاد، و اوزون حسن سلطان خلیل را از برای تسکین فتنه روانه تبریز نمود. در خوی خبر رسید که شاه علی بیك پر ناك قلعه النجق را تسخیر کرده است. داروغه جغتای که از طرف سید مزید ارغون (منقلای) بود چون این خبر را شنیده کیفیت حال را به امیر سید مزید ارغون اعلام کرد. در آن اوان امیر سید مزید که در دامنزلی تبریز رسیده بود، روانه اردوی سلطان ابوسعید گردید و به اتفاق متوجه میانه شدند. چون حسن پادشاه از توجه سلطان ابوسعید خبردار گردید، خلیل میرزا را از تبریز طلب کرد. در آن اثناء خبر آمد که حسینعلی با سپاه بسیار به میانه آمده است.

مکتوبی که حسینعلی به سلطان ابوسعید فرستاده بود چنین بود: «عراق را ملازمان شهریار آفاق تصرف نمایند، که ما را با آق قویونلو کار عظیم افتاده است. و محافظت آن دیار نمی توانیم کرد.»^۱

کشته شدن ابوسعید تیموری - در سال ۸۷۳ ابوسعید تیموری به عزم تسخیر آذربایجان به سلطانیه آمد. امیر مزید و دیگر امیران با او بودند. قبلا اوزون حسن به امیر مزید نوشته بود که امرای جغتای باید از تبریز بیرون روند که من آن شهر را به پسر خود اغرلو محمد داده ام. سلطان ابوسعید به زیارت قبر سلطان محمد خدا بنده رفت، چون به گنبد درآمد از مجاور آن پرسید که این قبر کیست؟ وی گفت که از آن سلطان ابوسعید (یعنی ابوسعید ایلخانی است).

این سخن در دل حاضران کارگر شد. يك هفته سلطان در سلطانیه مكث نمود در آن اثناء حسینعلی، و اولاد امیر بایزید بسطام به اتفاق شیخ جعفر صفوی بدرگاه رسیدند، و هم در آن اثناء پسر حسینعلی، سلطانعلی نام که در سن چهارده بود، و از

پدرگریخته ، در خدمت سلطان می بود ، به اشارت آن حضرت دست پدر را بوسه داد. سلطان ابوسعید را رقت قلب به گریه درآورد ، و از برای تسلی او وعده های مشفقانه نمود. حسنعلی نیز خود را در معرض فرزندگی درآورده گفت: از پدر خود هرگز عطفوت ندیده ام ، ودائم مرا محبوس میداشت. سه نوبت خروج کردم ، فایده بر آن مترتب نشد. اگر شفقت پادشاهانه شامل حال این مخلص باشد ، در گوشه ای منزوی خواهم شد^۱. باید دانست که این ملاقاتها در میانه روی داده ، نه سلطانیه. صاحب مطلع السعدین در این مورد و در رسیدن ابوسعید به میانه می نویسد: « امیر حسنعلی و ولد او امیر سلطانعلی جوانی بغایت خوب منظر ، و امیرزاده یوسف پسر دیگر جهان شاه که امیر حسن بیك اورامیل کشیده بود ، و امرای تراکمه : عمر بیك پسر امیر بایزید بسطام ، و پیرعلی ، و یارعلی ، و پیری بیك و پسران علی شکر همراه او بودند. ابوسعید ، امیرزاده یوسف محنت کشیده را فرمود که در تبریز بر سر قبر والد خود مجاور باشد ، و فرمان نوشت ، و تولیت تمام اوقاف آنجا را به او مفوض کرد^۲»

چون سلطان ابوسعید به میانه رسید قرب پنجاه هزار سوار قراقویونلو به دفعات به اردوی او ملحق شدند. از امراء مثل : پیرعلی ، و یارعلی ، و بیرام بیك ، پسران امیرعلی شکر ، و حاجی قنبر که در زمان جهان شاه حاکم یزد بود ، و محمود بیك عم حسن پادشاه ، و علی بیك آقاجری و شاه علی حاجیلو ، و اوئیس اینال ، و سهراب پسر رستم ترخان ، و پسر قلیچ اصلان به اردوی ابوسعید ملحق گشتند. سلطان ابوسعید گفت : که حسن بیك می باید آذربایجان را بربازگذارد ، که گورخانه پدر من است ، و دیگر آنکه فرزندان را بجانب روم و شام خواهیم فرستاد. چون آن دیار مسخر گردد ، ولایتی بعوض آذربایجان به او عنایت میکنیم^۳»

۱ - احسن التواریخ ص ۴۷۵ .

۲ - مطلع السعدین ، ج ۲ ، ص ۱۲۳۱ - ۱۲۳۳ .

۳ - احسن التواریخ ، ص ۴۷۶ - ۴۷۷ .

این احوال دیری نپائید ، و لشکر ابوسعید از اوزون حسن آق قویونلو شکستی سخت یافت.

سلطان از این شکست ترسان و هراسان شد ، و راه استخلاص و نجات خود را در پیغام صلح یافت ، وسید غیاث الدین و مادر خود را باسید عبدالحی وسید ابراهیم قمی به نزد اوزون حسن فرستاد . اوزون حسن گفت : با وجود بیمرو تیهائی که از سلطان ابوسعید میرزا صدور یافت ، اگر خود تشریف آورد ، هر چه مدعای اوست چنان خواهد شد . مادرش گفت که او از آمدن متعذر است . و خجالت عظیم دارد . اوزون حسن گفت : اگر شاه محمود میرزا را نیز بفرستد التماس او قبول خواهد شد . چون سلطان ابوسعید بیوفائی امرای خود را دید فرمود که نقره زدند و به انتظار فرزندان ساعتی توقف نمود . چون سلطان محمد و شاهرخ میرزا به اردو پیوستند ، معلوم شد که شاه محمود میرزا با جمیع امرا به طرف سلطانیه فرار نموده است . سلطان ابوسعید نیز بر مرکب گریز سوار شد ، و فرار نمود . سلطان خلیل و زینل پسران اوزون حسن ، و شاه علی بیرامی و جمعی دیگر از امراء او را تعقیب کرده ، و در جائی بنام «مدعا» او را دستگیر نموده بخدمت پدر آوردند . چون سلطان به مجلس اوزون حسن درآمد ، حسن او را استقبال نمود ، و از خرگاه بیرون رفته باوی معانقه کرد ، و چون به خرگاه درآمدند ، با او در نشستن نواضعی لایق فرمود .

وامیر شاه علی را براو مقدم نشاند . سلطان فرمود : که جای من نه اینست ، حسن پادشاه در جواب گفت : اگر خود میآمدی جای تو بلند می بود ، چون ترا آورده اند جای تو آنجاست . سلطان فرمود که میان ما و خاندان شما دوستی صدساله است ، و به عداوت سه ماهه حقوق دوستی قدیم به اندک دشمنی ضایع نباید ساخت . حسن پادشاه گفت : که دوستی میان خاندان شاهرخ ، و خاندان ما بوده است ، و ما را با شما هیچ قسم دوستی نبوده ، اکنون از خاندان شاهرخ یادگار محمد میرزا است و او در

پیش ماست. رعایت حقوق جد بزرگوارش ضایع نیست. بعد از آن سلطان فرمود: اگر بامن نیکی کنی ضایع نخواهد بود، و مرا فرزندانند که در جمیع ماوراءالنهر و خراسان پادشاهانند. حسن پادشاه فرمود که مرا از تو چه باك باشد، که از ایشان اندیشناك باید بود. چون صحبت متمادی شد، حسن پادشاه اشاره فرمود که او را بیرون برند، و به منزلی فرود آورند. چند روزی او را محافظت کردند، و آخر قرار بر قتل افتاد. حسن پادشاه برای اینکه سلطان ابوسعید، گوهر شاد بیگم را که حرم شاهرخ بود، بقتل آورده بود، به یادگار میرزا اشارت فرمود که او را به قصاص رساند.

گوتوالان او را سوار کرده، به درخانه یادگار محمد بردند، و نوکران یادگار محمد او را در بیست و دوم رجب سال ۸۷۳ به اغوای قاضی شروان، و استصواب جمعی از امرای ترکمان بقتل رسانیدند.^۱

سفیری ونیزی بنام کونتارینی Contarini که در اصفهان بحضور اوزون حسن پذیرفته شد. در تاریخ ۶ نوامبر ۱۴۷۴ م. بیک پرده نقاشی که سر بریدن سلطان ابوسعید را نشان می داد اشاره می کند که چگونه اغورلو محمد پسر اوزون حسن، او را به طنابی بسته به قتل گاه می آورد، و این پرده در اطاقی بوده که اغورلو بنا کرده بود. جسد ابوسعید را به استدعای مادرش که وی نیز اسیر بود به خراسان فرستاده به احترام و عزت دفن کردند^۲

مولانا جلال الدین دوانی در ماده تاریخ ابوسعید تیموری گفته است:

سلطان ابوسعید که در فر خسروی

چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید

الحق چگونه گشته نگشتی که گشته بود

تاریخ سال «مقتل سلطان ابوسعید»

۱ - احسن التواریخ ص ۴۷۷ - ۴۸۷؛ مطلع السعدین ص ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳، دیاربکره

ج ۲ ص ۴۵۷ - ۴۹۱.

۲ - از سعدی تا جامی چاپ دوم ص ۵۸۲، کتاب دیاربکره ص ۴۷۱ - ۴۹۱.

و هم در سال ۸۷۳ میرزا ابوالقاسم پسر جهان‌شاه در حوالی میانه بدست امرای حسنعلی، و به فرمان حسنعلی بقتل آمد. در آن هنگام که جهان‌شاه بقتل آمد ابوالقاسم میرزا در ک- زمان بود، و به اصفهان آمد و از آنجا کوچ کرده، روانه جربازقان (کلپایگان) گردید، و در حوالی خروه از امیر سید مزید ارغون شکست یافته، در نزدیک میانه بدست امرای حسنعلی افتاد و کشته شد.^۱

سرانجام کار حسنعلی - در آن هنگام که سلطان ابوسعید متوجه قرا باغ بود حسنعلی را به تبریز فرستاده چون لشکر جغتای از اوزون حسن شکست یافت عده‌ای از ایشان با پسر علی شکر به کنار خندق آمده، سلطانعلی پسر حسنعلی را برداشته فرار نمودند. پس از کشته شدن ابوسعید، حسنعلی متوجه همدان گردید، و قریب شش هزار سوار گرد آورد، و بسوی آن شهر براه افتاد.

شاه ویس حاجی پیری، و برادرش شاه محمد، و جهانگیر شاه حاجی به اتفاق احمد بیگ احمدلو که بفرمان حسن پادشاه در آن دیار حکومت می کردند، از حسنعلی شکست سختی خوردند، و شاه ویس، و احمد بیگ با قریب ششصد تن کشته شدند. سپس اغور لومحمد پسر اوزون حسن با کسانش بر سر حسنعلی ریخته، او را دستگیر کرده بکشتند.^۲ (۸۷۴)

چون حسنعلی به همدان گریخت و سلطان خلیل به حکومت تبریز نشست، و با کشته شدن حسنعلی سلسله ترکمانان قراقویونلو منقرض شد.

بعداً برادرزاده او گروهی از ترکمانان قراقویونلو را گرد آورده بر شیراز تسلط یافت و بدست اوزون حسن آق قویونلو برافتاد.^۳

اوزون حسن در اوایل قرن پنجم سال ۸۷۳ از اردبیل و سراب در میان استقبال

۱ - احسن التواریخ ص ۴۸۹ .

۲ - ایضاً : احسن التواریخ ص ۵۰۶ .

۳ - حبیب السیر ج ۴ ص ۸۹ - ۹۰ ، صحایف الاخبار ج ۳ ص ۱۵۳ - ۱۵۴ ، از سعدی تا جامی ص ۴۴۳ ، تاریخ تبریز ص ۴۴ - ۴۵ ، مطلع السعدین جلد ۲ ص ۱۴۰۴ ، دیار بگریه ج ۲ ص ۵۰۹ .

اهالی به تبریز آمد و در روز دوشنبه عید اضحی (قربان) به مسجد و خانقاه مظفریه که احداث خاتون جهان‌شاه و مدفن پادشاهان قراقویونلو بود وارد شد.

در این بنا جهان‌شاه و خاتون زوجه او و فرزندان محمدی و ابوالقاسم به خاک سپرده شده بودند. اوزون حسن چون به وسط مسجد و خانقاه رسید برای آن درگذشتگان فاتحه خواند و درباره نگاهداری و حفظ آن ابنیه عظیم فرمانهایی صادر کرد سپس از راه میدان (صاحب آباد) به خانه صاحب آباد که از ابنیه جهان‌شاه است فرود آمد و در روز دوم نزول خود به تبریز علما و سادات و بزرگان را به حضور پذیرفت و همه قضات را معزول کرد. یکی از موالی (غلامان) ترک را به توصیه ابوبکر طهرانی صاحب کتاب دیار بکریه به حکومت شریات تبریز معین کرد و سپس از تبریز بسوی همدان رهسپار شد^۱

مظفریه و مسجد کبود

نام عمارتی بوده که ابوالمظفر جهان‌شاه بن قرایوسف در جوار مسجد کبود تبریز بنا کرده تا قرن یازدهم هجری هنوز آبادان بوده است.

حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان و جنات الجنان درباره این عمارت چنین می نویسد:

« در درآمد تبریز به جانب شرق که خیابان گویند عمارتی است در کمال لطافت و نیکویی موسوم به مظفریه از مآثر ابوالمظفر جهان‌شاه بن قرایوسف بن توره قش بن بیرام خواجه ترکمان.

گویا این عمارت به سعی و اهتمام حرم محترمه وی خاتون جان بیکم انارالله برهانه‌ها بنا شد و مشارالیها بسیار خیر و صالحه و عقیقه بود، در همان بقعه مدفون است. میرزا جهان‌شاه که حقیقی تخلص کردی و در دوازدهم شهر ربیع الثانی ۸۷۲ بدست حسن پادشاه کشته گشت با اکثر اولاد در آن مقبره مدفونند^۲ »

۱ - کتاب دیار بکریه ج ۲ ص ۵۲۲ - ۵۲۴ .

۲ - روضات الجنان و جنات الجنان ص ۵۲۴ .

ظاهراً مسجد کبود با ساختمان‌ها و ملحقات زیادی از قبیل خانقاه و صحن و حوضخانه و کتابخانه مجموعاً مظفریه نامیده می‌شده که اکنون خانقاه و کتابخانه مقبره آن از میان رفته و فقط مسجد کبود ویران بجای مانده است. بعضی از دانشمندان و مورخان از جمله عالم معروف قرن نهم و دهم هجری قاضی امیر حسین میبدی مقتول بسال ۹۰۹ هجری بنای این عمارت را به صالحه خاتون دختر جهان‌شاه بن قرا یوسف نسبت داده‌اند. چنانکه قاضی مزبور بعد از تعمیر مظفریه بدست سلطان یعقوب آق قویونلو، در یکی از منشآت خود چنین نوشته است:

«اتفق تمهید هذا السقف وتشیید هذا البيت المطبوع فی ایام السلطان الاعظم الاعدل الخاقان الاکرم باسقط بساط الامن علی البرية قاسم سهام الفضل علی السوية ناصب لواء الشريعة البيضاء رافع بناء الطريقة الزهراء المتوکل علی المہيمن الرحمن ابی المظفر یعقوب بهادر خان ایدالله تعالی ملکه و اجرى فی التوفیق فلکه وماهی الاحسن من حسنات المخدومة العظمی المعصومة الفخمی الموسومة بکمال الاحسان الخاتون صالحه بنت الخاقان المطاع الفارس الشجاع السلطان جهان‌شاه»^۱

یعنی: «گسترده شدن این سقف و استواری این خانه زیبا در روز کارپادشاه بزرگ ابوالمظفر یعقوب بهادر خان که خدا پادشاهی او را جاویدان دارد اتفاق افتاد و این نیست جز از کارهای نیک صالحه خاتون دخت خاقان مطاع سلطان جهان‌شاه». قاضی میبدی در جای دیگر درباره استاد خود ملاجلال الدین دوانی نوشته که وی در آن روزگار در تبریز بود و کتاب شواکل الحور فی شرح هیاکل النور را در یکی از زوایای آن عمارت تألیف فرموده و در پایان کتاب خود چنین نوشته است:

«قد نجز تحریره بيمين مؤلفه بعد العشاء الاخر من ليلة الخميس الحادی عشر من شوال. ختم بالخیر والاقبال لسنة اثنین و سبعین و ثمان مائة الهجرية بدار

الموحدین تبریز فی الزاویه المبارکة المظفریة شکر الله سعی بانیهما السلطان ابی المظفر جهانشاه و رفع درجاته فی العالمین و کان نهضة الی جانب دیار بکر فی اوایل هذه السنة و وقع هجوم الاعداء علیه و اغتیا له فی الثالث عشر من ربيع الاول للسنة المذكورة^۱ یعنی «تحریر این کتاب بدست مؤلف آن پس از نماز خفتن شب پنجشنبه یازدهم شوال سال ۸۷۲ هجری به خیر و اقبال در شهر یکتا پرستان تبریز در زاویه مبارکه مظفریه که خداوند سعی بانی آن ابوالمظفر جهانشاه را مشکور دارد انجام پذیرفت. حمله جهانشاه به جانب دیار بکر در اوایل این سال بود و در سیزدهم ربيع الاول همین سال بدست دشمنان از میان رفت».

چون زمان قاضی امیر حسین میبیدی مقدم بر زمان حافظ حسین کر بلائی بوده بلکه همعصر با سلاطین قراقویونلو بوده است بنا بر این بایستی قول او در نسبت بنای این عمارت به صالحه خاتون دخت جهانشاه بن قرا یوسف صحیح تر بنظر برسد ولی چنانکه در وقفنامه آن مسجد آمده چنین نیست و سازنده آن خاتون جان بیکم زن جهانشاه بوده است. بهر حال چه منسوب به زن یا دختر او باشد این مسجد از همان روزگار بنام جهانشاه خوانده شد و در حقیقت بانی واقعی بنا اوست.

وقفنامه مظفریه یا مسجد کبوتر تبریز

این مسجد که از ابنیه تاریخی دوره پادشاهان قراقویونلو بشمار میآید با مدرسه و مقبره و جمیع عمارات ملحق به آن بنام ابوالمظفر جهانشاه بن قرا یوسف (۸۳۹ - ۸۷۲ هـ) مظفریه خوانده میشده است. حافظ حسین کر بلائی از صوفیه قرن دهم هجری در روضات الجنان و جنات الجنان درباره این تأسیسات عظیم مینویسد «در درآمد تبریز جانب شرق که خیابان گویند، عمارتی است در کمال لطافت و نیکویی موسوم به مظفریه از آثار ابوالمظفر جهانشاه بن قرا یوسف بن توره قش بن بیرام خواجو ترکمان، گویا این عمارت به سعی و اهتمام حرم محتربه وی خاتون جان

بیکم انارالله برهانه‌ها بنامد و مشار الیه‌ها که بسیار خیر و صالحه و عقیقه بود، در همان بقعه مدفون است^۱ بنا به قطعه کاشی مدتی که سال گذشته در بایه جنوبی طاق شبستان سمت راست کشف کن پیدا شده و عبارت :

«بسرکاری عزالدین قایوجی بن ملک» بر آن نقش گشته^۲ معلوم میشود که این بنای عالی بسرکاری و نظارت عزالدین در بان بانجام رسیده است.

ویرانه‌های این مسجد اکنون در محله خیابان در سمت شمال شاهراه تبریز تهران واقع شده و در تداول ترکی «گوی مسجد» یعنی مسجد کبود خوانده میشود که نامی است، خود از صفت بنا و کاشی‌های آبی رنگ آن.

خوشبختانه و قفنامه این بنای عالی اخیراً در کتابخانه سلطنتی پیدا شده است. نام این و قفنامه صریح‌الملک است و در چند جای کتاب صریحاً آن اسم ذکر شده و معمولاً اینگونه اسناد دولتی را صریح‌الملک میخوانده‌اند.

این و قفنامه در سال ۱۲۶۵ هجری در دار السلطنه تبریز ابتیاع شد و به توسط امیر نظام گروسی به خزانه سلطنتی فرستاده شد سواد دستخط مرحوم امیر نظام که در بالای ورق اول کتاب صفحه (ب) مرقوم رفته از اینقرار است:

باسمه تعالی - این کتاب مستطاب صریح‌الملک بر حسب امر قدر قدرت جهانمطاع اعلیحضرت قویوشوکت شاهنشاه صاحبقران السلطان المظفر المؤید ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی‌العالمین بره و احسانه با بلاغ جناب مستطاب میرزا علی‌خان امین‌الدوله العلیه العالیه رئیس‌دارالشوراء الکبری بدستگیری این چاکر در گاه از وراثت مرحوم حاجی میرزا باقر خطیب‌باشی آذربایجان دریافت شده بدار الخلافه الباهره فرستاده شد و عدد اوراق آن سیصد و شصت و سه ورق است. یوم یکشنبه بیست و پنجم شهر صفر یک هزار و سیصد و پنجم هجری (۱۳۰۵ هـ)

۱ - روایات الجنان ص ۵۲۴ ج ۱

۲ - نقش‌ها و نگاشته‌های مسجد کبود تألیف آقای سید جمال‌نرایی

وانا العبد للدولة البهیة العلیه حسنعلی الکروسی (مهر امیر نظام).
وزن این کتاب در حدود شش کیلو کرم و طول و عرض آن با جلد ۳۷ × ۲۷ و ضخامت آن با جلد ۹٫۵ و بدون جلد ۸٫۵ سانتیمتر است و هر صفحه یازده سطر دارد جلد آن از چرم ممتاز یشمی و پشت روی آن در هر طرف در پنج محل بطور عمودی تذهیب شده است و تحت شماره ۲۴۵۸ به ثبت اداره بیونات سلطنتی رسیده و در اطاق اسناد دولتی مضبوط است.

این وقفنامه را فقیه و عالم زمان شیخ نجم الدین اسکویی در ظهر آن مجلد به شرح زیر تصدیق و تأیید کرده است:

الله حی

ثبت و تحقق بما هو طریق الثبوت وطریق التحقیق شرعاً ان الخاقان الاعظم الاعدل الاعلم سلطان السلاطین العرب والعجم مالک سر الخلافة بالاستحقاق ناشر الویة المعدلة فی الافاق المظفر من السماء المنصور علی الاعداء هادم اساس الجور والظلم والفساد . مهده قواعد الشریعة فی البلاد المجاهد فی سبیل الله المؤید من عند الله الموفق بتوفیق الله السلطان جهانشاه خلد الله خلافته وسلطانه و اوضح علی العالمین بره واحسانه وقف و تصدق علی مصالح ابواب البر المذکورة فی هذه الوقفته بحدودها بعد ان تملکها ابد الله ظلال معدلته بمبیعات شرعیه ومملکات سمعیه حسبما نطق بها تمسکات شرعیه وانی نفذته وامضیته مسؤولاً ، حرره الداعی للدولة الباهرة القاهرة افقر العباد نجم الدین الاسکوئی مولداً ثم التبریزی مسکناً ومنشأً عفی الله عن هفواته بالنبی وآله فی شهور سنة تسع وستین وثمانمأة (۸۶۹)^۱

این وقفنامه به عربی است و چنین آغاز می شود :

«بسم الله الرحمن الرحیم ذلک من فضل الله علینا ، الحمد لله العلی القادر الولی الناصر الملی القاهرة الغنی الشاکر^۲ .. بعد از حمد خدا و نعت رسول او محمد (ص)

۱ - نقل از ورق اول کتاب صفحه .

۲ - ورق ۲ ب تا ورق ۱۰ الف .

وستایش «السلطان جهان‌شاه» و ذکر امثال و آیات و شواهدی در بی‌ثباتی دنیا می‌نویسد که : جهان‌شاه به همسر وزن خود **خاتون جان خاتون** معروف به بیگم بنت صاحب الاعظم غیاث الملة والدین ، امر فرمود که بقعه‌ای را که مشتمل بر ابواب خیرات و مبرات باشد بنا کند. و این بقعه در بیرون شهر تبریز در دروازه جدید در محله پس کوشک در جایی بنام «فخر آزاد» ساخته شد و آن عمارتی عالی و رفیع‌البنیان است و مشتمل بر مسجدی و قبه (گنبد) شامخی است که آن زن آنرا برای مدفن خود و فرزندان و شوهرش در نظر گرفته است. و نیز مشتمل بر خانقاهی است که در باغی پر گل و ریحان قرار گرفته و اطافها و غرفه‌های تابستانی و زمستانی دارد و آنها را محلی برای ذکر و تسبیح خداوند قرار داده ؛ و وقف علماء و فقهاء و متصوفه و زهاد کرده است.

و نیز آن بقعه مشتمل بر قناتی است که متصل به خانقاه مذکور است که آنرا با گنبدی که بر دهانه آن ساخته و دو حوضی که زیر آن قبه است وقف بر جمیع مسلمین کرده است^۱

موقوفات داخل شهر تبریز

اما املاکی را که در داخل تبریز واقع است و وقف این بقعه کرده از این قرار است:

- ۱- حمام معروف به حمام صباحی در شهر تبریز در نزدیکی بازار سمساران .
- ۲- باغی که معروف به «لیلوا» است و در بیرون شهر در خارج دروازه «نهاد مهران» (مهاد مهبین؟) می‌باشد و محدود به باغ «نوخیز» و بیاغ ورثه سدیدالطیب و باغ احمد آباد و امیر منصور بن اخی زاهد ، و باغچه خواجه مطهر ، و بیاغ کولخیز و بکوچه «نوخیز» و به کوچه «لیلوا» است که روی هم منقسم بر هشت قسمت است که هفت قسمت آن محدود به حدود مذکور از موقوفات سلطان و یک قسمت آن ملک امیر منصور بن اخی زاهد است.

۳- باغ برج که متصل بباغ لیلوا و باغ پیلتن، و باغ نوخیز و باغ سداالدین طبیب است^۱

۴- باغ نوخیز، که حدود آن متصل به باغ برج و باغ شیخ تاج الدین و باغ قاضی آباد، و باغ محمود آباد، و باغچه خواجه مطهر و باغ لیلاباد (لیلوا) است

۵- باغ احمد آباد در دروازه نامبرده و محدوده بباغ لیلوا و به زمین شاد آباد و کوچه حجاران، و باغ خواجه یوسف:

۶- باغ معروف به باغچه خواجه مطهر محدود به باغ لیلوا و باغ نوخیز و باغ قاضی آباد، و کوچه نوخیز.

۷- یازده سهم از چهارده سهم قنات معروف به لیلوا که دهانه آن در نزدیک کنبه «جفیان» ظاهر شده و انتهای چاههای آن نزدیک غار معروف به محمدختابی است.

۸- ربع از قنات معروف به صدریه که دهانه آن در باغ معروف به صدریه و انتهای چاههای آن در جایی بنام «قلاقه نشین» است^۲

۹- هفده سهم مشاع از اصل هفتاد و دو سهم قنات معروف به نوخیز که دهانه آن در استخر باغ نوخیز آفتابی میشود.

۱۰- قناتی که معروف به نورین است از قنات دروازه مذکور.

۱۱- جمیع حریم قنات معروف به قنات پیلتن، از قنات دروازه مذکور.

۱۲- ثلث و طسوج مشاعی از قنات معروف به «سدول» که حسین آباد نامیده می شود و از قنات دروازه مذکور است.

۱۳- ربع مشاع از قنات معروف به «برزناو» در دروازه مذکور. قنات پیلتن در باغ پیلتن آفتابی می شود و چاههای آن تاده کججان به سدول ادامه می یابد. اما

۱- چنانکه در ورق ۳۶ الف آمده نام این بقعه «بیگم آباد مظفریه» بوده است.

۲- ورق ۱۲ ب.

۳- ورق ۱۴ الف تا اول ۱۴ ب

قنات سدول ، و قنات برزناو ، بین راه کججان ، و «هوزه بران» آفتابی شده و چاههای سدول به راه هوزه بران ، و چاههای برزه تا به موضع سدول کشیده می شود.^۱

۱۴ - همه زمینهایی که «محمد آباد» خوانده می شود و بیرون از دروازه «ویجویه» نزدیک «حکما باد» که محدود به زمین محمد آباد می باشد و آن از موقوفات «مدرسه محمودیه» و «باغ نومو» معروف به خواجه پیر حسین بن خواجه ناصرالدین عمر ، در راه «شنب عتیق» در زمین «ربیباباد» است.

۱۵ - همه عمارت باغ معروف به «شمساباد» به دروازه مذکور در موضعی که از سه طرف محدود به اراضی حکما باد ، و از جهتی محدود به اراضی محمد آباد است و آن از جمله موقوفات «مدرسه محمودیه» و «باغ خلفان و باغ «نوموی» مذکور است.

۱۶ - همه اراضی که «ربیباباد» خوانده می شود و به دروازه مذکور واقع است و حدود آن متصل به اراضی موقوفه محمد آباد ، و اراضی صدر آباد است.

۱۷ - همه عمارت باغ محمد آباد دروازه مذکور و زمین این باغ از موقوفات مدرسه محمودیه است^۲

۱۸ - سه سهم از هفت سهم قنات معروف به محمد آباد از قنات دروازه ویجویه که دهانه آن در باغ خلفان آفتابی می شود و چاههای آن به دروازه «طاق» منتهی می گردد . و این هفت سهم عبارت از هجده سهم از چهل و دو سهم است.

۱۹ - همه باغ بزرگی که معروف به باغ «خلفان» واقع به دروازه مذکور در نزدیکی «حکما باد» است و حدود آن به باغ محمد آباد ، و شمس آباد و اراضی «ماره» و اراضی «نزه زار» و راهی که به شنب عتیق می رود محدود است.

۲۰ - همه اراضی واقع در «حکما باد» که بیرون از دروازه ویجویه است با

قناتی که معروف به قنات «حکما باد» است و آن قطعه زمینی معروف به زمین «بخش ضیا» است که به کوچه های صدرآباد و از دوجانب به ساقیه^۱ صدرآباد و زمینی که معروف به امیر زین العارفین است محدود می باشد.

۲۱-- و نصف اراضی واقع در موضع مذکور که از دوجانب محدود به ساقیه صدر آباد و زمین معروف به امیر زین العارفین و به زمین معروف به خواجه حسن سفریجی محدود است. این زمین کشتزار هشتادمن ، و زمین اول کشتزار صدمن از گندم است^۲

۲۲-- زمین معروف به «باغ برج» که از دوجانب به ساقیه احمدآباد و بزمین معروف به صاحب الاعظم السعید تاج المله و الدین آقاخی ، و بزمین خواجه علی تاجر و بزمین مولی الاعظم نظام کاشی محدود است، و آن کشتزار یکصد و چهل من می باشد.

۲۳ - همه زمینهایی که موسوم به «تیم بخش» است و محدود به ملک خواجه علی تاجر که نیز معروف به «قرا باد» می باشد و محدود به اراضی حکما باد، و اراضی خواجه حسن سفریجی ، و ساقیه صدرآباد ، و ساقیه عزآباد است و کشتزار سی من از گندم می باشد.

۲۴-- اراضی ماره بزرگ محدود بباغ خلفان و باغ نومو عمرآباد، و باغ شمس آباد و ملک ماره بابا احمدان ، و آن کشتزار دویست و هشتاد من است^۳

۲۵-- زمین معروف به ماره کیار که از دوجانب محدود ، بزمین برزا، و تاج باد ، و ماره دوله ، می باشد و آن کشتزار دویست و سی من است.

۲۶-- زمین معروف به خواجه فتح الله بهشتی ، که محدود بباغ برج، و بملک نظام کاشی ، به زمین موقوفه قاضی ، و بزمین مرحوم سعید آقاخی ، و آن کشتزار چهل من است .

۱ - ساقیه : جوی خرد

۲ - ورق ۱۵ ب

۳ - ورق ۱۶ الف

- ۲۷- زمین واقع در حکما باد و محدود به ساقیه صدر آ باد و موقوفات قاضی ، زمین شیخ ابی یزید و کشتزار شصت من است .
- ۲۸- زمین جدا شده از ماره کوچک که کشتزار یکصد و پنجاه من است و محدود به کوچه های صدر آ باد و اراضی شمس آباد و ماره بزرگ ، زمین امیر زین العارفین ، زمین شیخ ابی یزید حمامی و بقیه اراضی ماره کوچک است^۱
- ۲۹- زمین ماره بزرگ که کشتزار دویست من است ، و به شمس آ باد واقع است ، و زمین ماره کوچک.
- ۳۰- زمین جدا شده از ملک صلاح خان که کشتزار یکصد و بیست من است . و به ملک صالحان متعلق به کمال الدین ، و ملک صدر آ باد ، و راه صدر آ باد و محمد آ باد و شمس آ باد محدود است.
- ۳۱- زمینی که معروف به «دوله ماره کوچک» است و کشتزار چهل من می باشد و به زمین امیر عارفین و شرکاء او و زمین شیخ ابی یزید حمامی و بزمین قاضی آ باد (قاضیا باد) و زمین ماره بزرگ محدود است.
- ۳۲- زمینی که از زمین صلاح خان جدا شده و کشتزار یکصد و بیست من است ، و محدود به زمین شمس آباد و به قطعه ای که از زمین صلاح خان و ساقیه صدر آ باد است.
- ۳۳- زمینی که از ملک ماره کوچک جدا شده و کشتزار ، شصت من است و حدود آن متصل به زمین ماره بابا احمدان ، و زمین ماره بزرگ ، و زمین ماره دوله ، و زمین امیر زین العارفین و شرکاء او می باشد^۲
- ۳۴- زمین محدود به ملک خواجه حسن سفریجی ، و موقوفات شیخیه کججیه ، زمین نظام کاشی ، و زمین امیر زین العارفین و شرکاء اوست ، و کشتزار شصت من است .

- ۳۵ - زمینی که کشتزار چهل من است و از يك طرف بزمین موقوفه، و از جهت دیگر بزمین شیخ ابی یزید حمامی ، و باغ برج محدود است .
- ۳۶ - زمین احمدآباد و آن کشتزار سیصد من است و متصل بزمین صاحب السعید خواجه ناصرالدین عمر و زمین معروف به کوشك امیر قتلغشاه ، و بزمین امیراوزون شمس الدین و بناء برج است.
- ۳۷ - زمینی که کشتزار سیصد و شصت من است و محدود به زمین کوشك امیر قتلغشاه و زمین عزآباد ، و ازدوجانب محدود بزمینی که از موقوفات شیخیه، و بزمین قاضیان صالحی می باشد.
- ۳۸ - زمینی که کشتزار یکصد و بیست من است و محدود به ساقیه صدرآباد و زمین بخش ضیا ، و براه صدرآباد می باشد^۱
- ۳۹ - زمینی که کشتزار هشتاد من است و محدود به ساقیه حکما باد و بزمین ورئه شیخ ابی یزید حمامی است.
- ۴۰ - زمینی که کشتزار شصت من است و محدود براه صدرآباد و بزمین ماره کوچك، بزمین شیخ ابی یزید ، به ساقیه ماره است.
- ۴۱ - زمینی که محدود به اراضی عزآباد ، و نیم بخش ، ساقیه صدرآباد، و راه صدرآباد است.
- ۴۲ - زمینی که کشتزار پنجاه من است و محدود به زمین خواجه علی تاجر از موقوفات سلطانی ، و بموقوفات قاضی ، و به زمین احمدآباد و باغ برج است.
- ۴۳ - سی و دو «هفتوی» و نصف «هفتوی» از اصل چهل و هشت «هفتوی» از حریم قنات معروف به قنات حکما باد که دهانه آن در نزدیکی حکما باد آفتابی شده و چاههای آن يك رشته به خان المولی لطف الطیب ، رشته دیگر به نزدیکی کوچه عالم ناسك خواجه فقیه زاهد منتهی می شود^۲

فصل دوم املاک واقع در توابع تبریز

- ۱- سراة (سراب)
- ۲- القریه مشهور به دودزان (دوز دوزان)
- ۳- قریه رزلق از قراء ناحیه زرند از نواحی سراة
- ۴- قریه بارداران ، از قراء بر آغوش از اعمال شهر سراة
- ۵- قریه باسنیق از قراء خان بر آغوش از نواحی شهر سراة
- ۶- قریه باشتق که آن را اشتلق گویند از توابع خان بر آغوش^۱

در فصل سوم نام این قریه‌ها آمده است:

- ۱- فخر آباد ، از قراء صحرا از اعمال تبریز
- ۲- زمین معروف به بوشان.
- ۳- زمین معروف به اراضی فقیه
- ۴- زمین معروف به اراضی هراوجان
- ۵- زمینی که یلمان خوانده می‌شود.
- ۶- زمین معروف به راه رواسجاں
- ۷- زمین معروف به خواجه کرشت
- ۸- زمین معروف به حلالان
- ۹- زمین معروف به کویین دشت
- ۱۰- زمین معروف به آسیا
- ۱۱- زمین معروف به هراوج قضاة
- ۱۲- زمین معروف به اهمقیه
- ۱۳- زمین معروف به اراضی اصیلان^۲
- ۱۴- دمنیان

۱ - ورق ۱۸ ب و ۱۹ الف

۲ - ورق ۱۹ ب و ۲۰ الف

- ۱۵۔ نیمہ ترہ
- ۱۶۔ سنیکنانہ
- ۱۷۔ اخئی بالہ
- ۱۸۔ اشترود
- ۱۹۔ پیرزن
- ۲۰۔ باغ صنعت
- ۲۱۔ اخئی رز
- ۲۲۔ اخئی احمد تاش
- ۲۳۔ باغچہ بابا احمد
- ۲۴۔ باغچہ فضلان
- ۲۵۔ باغ کوك
- ۲۶۔ باغ موزہ دوزان
- ۲۷۔ اشتردوك
- ۲۸۔ باغ اصیلان
- ۲۹۔ باغ سوزن کنان
- ۳۰۔ باغ محمود شاہ^۱
- ۳۱۔ باغ قارونی
- ۳۲۔ کوچہ قارونی
- ۳۳۔ کوچہ فضلان
- ۳۴۔ باغ زکی
- ۳۵۔ زمین کاک
- ۳۶۔ باغ برزین کمران

۳۷- باغ حاجیان

۳۸- خرمنگاه

۳۹- باغ دیلان

۴۰- باغ اصطرخ

۴۱- قنات بلوق از قنوات فخر آباد که در زمین سکیمانه آفتابی شود و چاههایش تا به قریه اهمقیه می‌رسد.

۴۲- قنات معروف به حاجب^۱ که در زمین «باو» آفتابی شده و چاههایش تا قریه «جولان دزق» کشیده می‌شود.

۴۳- جوی جدید معروف به انشاء مولی حاکم اعظم قاضی عبدالملک حدادی شیبانی که از نهر سراه رود منشعب است و بنزدیکی ممدآباد (یل ممدآباد) در اراضی اطراف تبریز جاری است و از قریه رواسجان و خواهنبر می‌گذرد.^۲

فصل چهارم املاکی که در جایهای مختلف تبریز و آذربایجان پراکنده است

۱- قریه هیروی ، از قراء مهرانرود از اعمال تبریز

۲- قریه زرنق

۳- قریه مردناب

۴- قریه فهوسفنج (باسمنج)

۵- قریه بیرق (برق)

۶- قریه سقین سره ، از قراء مهرانرود از نواحی تبریز

۷- قریه کزناب

۸- قریه خوشاب

۹- قریه سرسکان

۱- ورق ۲۰ ب و ۲۱ الف

۲- ورق ۲۱ ب

- ۱۰- زمین کلوجه
 - ۱۱- قریه کندرو (کندری)
 - ۱۲- محمد آباد
 - ۱۳- قریه سعید آباد (سیداوا)
 - ۱۴- باغ یاقوت
 - ۱۵- شاه آباد علیا
 - ۱۶- قریه باوتکین
 - ۱۷- برکشاط ازاعمال ارسبار
 - ۱۸- قریه ملک یونس
 - ۱۹- قریه بره دره
 - ۲۰- سنگی که ازدها داسی خوانند
 - ۲۱- قریه سالور
 - ۲۲- اندر آب ، از نواحی بشکین^۱
 - ۲۳- نهر بیلقان منشعب از ارس
- و من جملة الاملاك:

- قریه نمور من قری هشترو ازاعمال مراغه درجایی بنام رودخانه آیدوغمش
- ۲- قریه سنجه ازقراء هشترو
 - ۳- قریه دیکنان که جدیداً قره واران خوانده می شود از نواحی هشترو^۲
 - ۴- کوکر چنلک ازقراء هشترو
 - ۵- قریه نثره ویران
 - ۶- قریه کوشاب

۱- ۲۱ ب ، ۲۲ الف

۲- ۲۵ ب ، ۲۶ الف

- ۷- قریه نخستار
- ۸- قریه بولاغ که ینگجه خوانده شود
- ۹- قریه قره آغاج
- ۱۰- قریه زاویه جوك- از قراء هشترود
- ۱۱- قریه بیات از قراء هشترود.
- ۱۲- قریه مصقلی از قراء هشترود
- ۱۳- رودخانه سیاه کلاه
- ۱۴- قریه ترخان
- ۱۵- قریه یوز آباد
- ۱۶- قریه زربیل^۱
- ۱۷- قریه آغاجری
- ۱۸- قریه لمسان ، از ناحیه هشترود
- ۱۹- قریه انجه کنیتی ، از قراء هشترود
- ۲۰- قریه وسینه
- ۲۱- بزه دیکار
- ۲۲- ایاز سرخاب
- ۲۳- بایقران از قراء هشترود که سابقا نخور نام داشت.
- ۲۴- اراضی تلخاب
- ۲۵- قریه کنجان
- ۲۶- قریه دزگاه
- ۲۷- خرم آباد
- ۲۸- قره بالغ

- ۲۹- ساروجه
- ۳۰- حسین لان
- ۳۱- کیکه هله
- ۳۲- تولکته (توکلته)
- ۳۳- حسن کینتی^۱
- ۳۴- قریه نولق
- ۳۵- قریه احمدلو
- ۳۶- قواخلو
- ۳۷- دیجدی
- ۳۸- قراباد
- ۳۹- قریه خراسانی
- ۴۰- کج کباب
- ۴۱- صومعه
- ۴۲- خجستان
- ۴۳- دیجه تاب
- ۴۴- کشه خیزد
- ۴۵- ارغناپ
- ۴۶- کلفا
- ۴۷- و نستق
- ۴۸- وهرانی
- ۴۹- وزد تاب
- ۵۰- سهند
- ۵۱- ساچ ایاغ

- ۵۲- بالفوز آغاج
 ۵۳- ارختو
 ۵۴- کلتو
 ۵۵- آغ چشمه
 ۵۶- کرزنه
 ۵۷- کاروان
 ۵۸- افشینه
 ۵۹- اغاجری بقلی
 ۶۰- قلعجوق
 ۶۱- ویران جه کنت (طاس لوجه)
 ۶۲- کوکر حسین لك
 ۶۳- جزغلان
 ۶۴- قزلجه^۱
 ۶۵- نیکان لو
 ۶۶- لوهل جوك
 ۶۷- طاطاب
 ۶۸- هر ناباد
 ۶۹- شیخاباد
 ۷۰- قمن قو
 ۷۱- باریك آب
 ۷۲- عمر آباد
 ۷۳- کور ناباد

۷۴- قوشجی

۷۵- ارباد

۷۶- باغ زیارت

۷۷- کون تو

۷۸- خرم درق

۷۹- شبیلو من توابع لیلان^۱

اما املاکی که در شهر تبریز و بلهجان واقع است:

۱- صالحان باو

۲- یونجه لغ

۳- نهر شاهباد

۴- قنات مزرع از قنوت بلهجان علیا

۵- کنل نشانندن

۶- شهرستان رشیدی

۷- برج فتح آباد^۲

۸- زمین جعفر دولق در تبریز در دروازه آهنین درمخازات پل عمر دیو

۹- قنات کبودان

۱۰- خانه زغال لان

۱۱- محله سرانگش^۳

۱۲- حمام امیر علی بدروازه ماهانغلق در بازار مهادین .

۱۳- خان (کاروانسرا) اسفندیار

۱۴- بازار تاکهان یاسوق السکاکین

۱ - ۲۹ الف

۲ - ورق ۳۶ الف - ۳۷ الف

۳ - ورق ۳۷ ب - ۳۸ الف

- ۱۵- محله پس کوشک^۱
- ۱۶- درب ویجویه
- ۱۷- بریان خانه
- ۱۸- باب السنجار (سنجاران)
- ۱۹- راه بنه ووزه
- ۲۰- حمام اخی احمد شاه بدر وازه ویجویه^۲
- ۲۱- دکان معروف به گوشت خانه
- ۲۲- باغ سواران در ربع رشیدی بیرون دروازه اعلی
- ۲۳- کوچه خواجه مجدالدین
- ۲۴- باغ نقاشان در ربع رشیدی^۳
- ۲۵- محله فخر آزاد
- ۲۶- خان سدلان در محاذات مسجد جامع عتیق
- ۲۷- کوچه دولتشاه
- ۲۸- خان اخی یادگار در محله پس کوشک^۴
- ۲۹- باب ماهانقلق
- ۳۰- فالیز امیر عبدالله
- ۳۱- خان اخی یادگار
- ۳۲- زمین جعفر دولق
- ۳۲- قنات کریمان در قریه بارنج از ناحیه مهرانرود که دهانه آن در باغ ابی اسحق آفتابی شده چاههایش تا حاجی بینام ننیکش ادامه پیدامی کند.

۱ - ورق ۳۸ ب - ۳۹ الف

۲ - ورق ۴۲ ب تا ورق ۴۲ الف

۳ - ورق ۴۳ ب تا ۴۴ الف

۴ - ۴۴ ب تا ۴۷ ب

اما املاکی که درویدهر از اعمال تبریز واقع است :

- ۱- جوی زیر
- ۲- باغ پشت دروازه دهخوارقان
- ۳- خاتون آباد
- ۴- بیگم آباد
- ۵- باغ خطیبان از قریه بیرام از ناحیه ویدهر از اعمال تبریز
- ۶- قریه خسرو شاه
- ۷- راه دیزه کوچه
- ۸- روقات از قراء تبریز متصل به اراضی قریه هرزنق^۱
- ۹- زمین اسبست زار معروف به عثمان کلو
- ۱۰- فاطمه کلو
- ۱۱- کبود وار
- ۱۲- شتر بانان
- ۱۳- یونجلق
- ۱۴- بلوژه
- ۱۵- لواش پز
- ۱۶- سعادت آباد^۲

بعضی از اقرارنامه‌هایی که در این وقفنامه بپارسی آمده است:

- ۱- بخرید وکیل خاتون عظمی بانوی کبری بیگم و وکیل او خواجه میرک .. و او نیز فروخت همه و تمام دودانگه کامل مقسوم و مفروز از اصل شش دانگ قطعه زمین معروفه و مشهوره به نوباغ بدار السلطنه تبریز خارج درب و بجویه محدود به رودخانه تبریز و به شارع سهلان و به زمین حظیره ... و بیع پندر شانزده خروار

۱- ۴۹ ب

۲- ۵۰ الف تا ۵۲ ب

نخم است و حقایق آن از چشمه عز آباد به توابع بمبلغ نه هزار دانه زرسفید رائج شهر تبریز... در غره رمضان سنه احدی وستین و ثمانمأه (۸۶۱) بخط قاضی احمد بن علی الملکی^۱

۱- باغ الصاحب الاعظم الخواجه شمس الدین محمد بن الخواجه بخشایش بن الخواجه بابا احمد در تبریز.

۲- حمام لیلی و مجنون در تبریز

۳- باغ ففقاغین در تبریز در دروازه جدید در محله پس کوشک^۲

۴- باغ سواران در تبریز در ربع رشیدی در بیرون دروازه اعلی محدود به باغ نقاشان و باغ سهروردی، به خانقاه شاهی خاتون (خوانون)^۳

۵- باغ پهلوان پیری کیان بیاب ماهانقلق در محله پس کوشک در کوچه مولی سلیمان دیوبند^۴

۶- باغ تنکرومش بن منکلی بدرب ماهانقلق^۵

۷- مصبغه (رنگرزی) - و این مصبغه مشتمل است بر خمها و صحن و دو کوشک و یک خانه که آنرا بر خانه گویند در بلده تبریز بدرب جدید پس کوشک^۶

۸- مسجد خواجه معروف به سبزی فروش در تبریز^۷

تولیت موقوفات

تولیت این موقوفات را خاتون جان بیگم بخودش اختصاص داده و برای خود قائمقامی معین کرده است و یک عشر از محصولات آن موقوفات را بوی مخصوص

۱- ورق ۵۷ ب تا ۵۸ الف

۲- ورق ۶۶ الف

۳- ورق ۷۷ الف

۴- ورق ۲۸ ب

۵- ورق ۸۵ ب

۶- ورق ۸۹ ب

۷- ورق ۹۳ الف

گردانیده است و این شرایط را برای او در نظر گرفته است:
 اولاً قائم مقام متولی را نایبی برای ضبط موقوفات باشد.
 ثانیاً دودبیر یا کاتب داشته باشد که در تبریز بماند و دیگری در ولایات گردش
 کرده موقوفات را بازرسی نماید و محاسبات آن رسیدگی کند.
 سپس می نویسد که خاتون جان بیکم جمیع املاک آن موقوفات را وقف دو
 خواهر خود صالحه سلطان و حبیبیه سلطان و دختران آن دومی نماید^۱
 و شیخ متقی متشرعی را که بطریق صوفیه و متخلق به اخلاق حمیده و دارای
 مذهب اهل سنت و جماعت باشد برای امامت مسجد در نظر گیرند و بایستی از موقوفات
 هر سال پنجاه هزار دینار از وجه نقد بیض رائج تبریز به او بدهند.
 و ده تن نیز حافظ قرآن تعیین گردد که بهر کدام در سال سه هزار دینار
 بپردازند.

و دومدرس برای مدرسه تعیین گردد که مشغول تدریس علوم شرعیه از تفسیر
 و حدیث و فقه و مقدمات آن باشند و بهر کدام از آن دو در هر سال ده هزار دینار نقد
 رائج تبریز بپردازند^۲
 و نیز خطیبی برای نمازهای جمعه و اعیاد معین کرد که باو در سال پنج هزار
 دینار رائج تبریز بپردازند.
 و مقرئی که خطیب را کمک می کند و باو در سال سه هزار دینار بپردازند.
 و به دربان که در مسجد را باز کرده و سرایدار آنست در هر سال سه هزار
 دینار بپردازند.

و فراشی که فرش می اندازد و چراغها را روشن می کند و آنرا جاروب می-
 کند هر سال سه هزار دینار باو بپردازند.
 و دو مؤذن کودک خوش آواز که اذان گویند که به هر کدام از آنها چهار

۱- ورق ۳۱۵ الف تا ۳۱۷ ب

۲- ورق ۳۱۹ ب و ۳۲۰ الف

هزار دینار بپردازند.

وسقائی که هر سال به او هزار دینار دهند.

و دو خادم که آب را در هنگام اجتماع مردم دور بگردانند و بفارسی به ایشان «مشر به دار» گویند و بهر کدام از آن دو... دینار (جایش سفید است) بپردازند.

و برای مصرف شمع و روغن قندیلها هر سه سال سه هزار دینار صرف کنند.

و برای جاروب و تطهیر و برف روی مسجد هزار دینار در سال بپردازند
برای خانقاه - دو طبّاخ که به آنان «باورچی» گویند تعیین کرد و آنها موظف به پختن دو نوع خوراک هستند یکی: «قلیه برنج» و دیگری «حلیم آب گندم» و در آنکار هر سال هشت هزار دینار صرف کنند.

و دو نقیب برای خانقاه معین نمایند که وظیفه آنان پهن کردن و جمع کردن سفره و آوردن غذا است و بهر کدام در سال شش هزار دینار بدهند.

و خادمی که او را «حوائج دار» گویند که حافظ و نگاهدار غذاها است و باو در هر سال سه هزار دینار بدهند و خادم دیگر و باو «ایاغچی» گویند و او حافظ و مواظب ظروف و متعلقات به آن است و به او هر سال سه هزار دینار بدهند.
 و فراشی که مأمور پهن کردن فرشها و بساطها و زیلوها است و باو هر سال سه هزار دینار بدهند.

و چهار شتردار که بآنان «شتر بانان» گویند که مأمور چراندن شترها هستند و به هر کدام از ایشان هر سال چهار هزار دینار بپردازند.
 و چهار نفر طبّاال که به ایشان «نقاره چیان» گویند و بهر کدام در سال هزار دینار بدهند.

و معلمی که ده یتیم را قرآن بیاموزد و به او هر سال پنجهزار دینار بدهند.
 و ایتم مذکور را در خانقاه اطعام کنند.

و معرفی که در مسجد و خانقاه مشغول به حمد و ستایش خدا و مدح رسول باشد

و به او سه هزار دینار در سال بدهند^۱

و يك سقاكه آب را به مطبخ مبارك میبرد به او هر سال يك هزار و پانصد دینار از مرسومات مسجد و خانقاه بطور مناصفه بپردازند.

مصارف غذای خانقاه :

دو نوع خوراك پختنی یکی از برنج و گوشت که به فارسی آنرا «قلیه برنج» (قیمه پلو) و دیگر از گوشت و گندم که به فارسی آنرا «حلیم آب گندم» گویند بپزند و در شبهای متبرکه از دو عید (فطرو قربان) و شب قدر و لیلة البراءة (لیلة البرات ۱۵ شعبان) و لیلة الرغائب و شب میلاد پیغمبر و دیگر شبهای رمضان در هر سال پانزده هزار دینار صرف اطعام مردم و مساکین شود ، و سزاوار است که در هر شب از شبهای رمضان غذایی مخلوط با عسل که آنرا به فارسی «رشته قطائف گویند» فراهم آورند و برای پلاس و پالان شتران و اقسام آنها که به فارسی آنرا «رخت اشتران» گویند در هر سال دو هزار دینار صرف کنند، و شتران را هم هر سال از این مبلغ روغن مالی کنند^۲

امام و پیش نماز مسجد باید خوش لهجه و نیکو سیرت و مواظب برادای نماز و ملازم طریقت اهل صلاح و حافظ قرآن باشد ، و سوره های دراز و کوتاه را از بر بخواند و بتواند مانند دیگر ائمه آن سوره را در نماز و در تعقیب آن بخواند . و بوی هر سال شش هزار دینار بدهند.^۳

و واعظی که در هر هفته دو بار روز جمعه و روز دوشنبه وعظ کند و بهره کافی از علوم تفسیر و حدیث و فقه داشته و عالم به قصص و اخبار و نکات و امثال و نصائح و پیرو مذهب سنت و جماعت باشد ، در هر سال به وی چهار هزار دینار بدهند . و يك قاضی بر این اوقاف ناظر قرار دهند و او قاضی قطب الدین عتیق بن المولی

۱ - ۳۲۱ ب تا ۳۲۲ الف

۲ - ورق ب ص ۳۲۲ - الف ۳۲۳

۳ - ورق ۳۲۴ الف

قاضی جلال الدین محمد عتیقی است و بعد از او فرزندان وی نسلاً بعد از نسل ناظر این موقوفات خواهند بود و در حکم وکیل و مأمور ادعاهای کاذبه بر این موقوفاتند و هر سال به ایشان هجده هزار دینار بدهند^۱

تاریخ اواخر وقفنامه مذکور

غره شهر ربیع الثانی سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه ۸۹۸ (ورق ۳۳۰ ب) کمال بن فتوح الدین بن کمال الدین الاصفهانی.

آخر کتاب به این عبارات خاتمه می یابد:

«الله وله الهدایة والتوفیق ، ما حوی الزبر الاسلامی الموسوم بصریح الملك من الاملاك المفصلة المحصلة المحصلة بمساعی امناء الحضرة العالیة العفیفة الطاهرة البانیة للخیرات المرضیة والمبرات الحسبیه خلد الله تعالی سلطنتها وافاض علی كافة البرایا برها و مرحمتها وصیج لدی واتضح بین یدی بما هو طریق الثبوت والایضاح شرعا وافی اثران امرت بتبجیل فحاوی الحجج والتمسكات المحررة... بقیه افتاده و ناقص است و ظاهراً صفحه بعد از المحررة فصانتها آغاز می شده است^۲ و یک صفحه آخر کتاب ناقص است.

اصطلاحات

۱- التجصیص والتطیین وما یدعی بالفارسی آهک کاری^۳

۲- کنک نشانندن^۴

۳- طاس دمشقی مدور برنج زر اندر سیم

۴- طاس برنجی دمشقی نقره کوفت.

۵- شربتیی نقره کوفت سفید.

۶- آبخور حلبی

۱ - ورق ۳۲۴ ب و ۳۲۵ الف

۲ - ورق ۳۵۹ ۳۶۰ سیاه ب

۳ - ورق ۸۰ الف

۴ - ورق ۸۰ ب

۷- طشتك حلبی

۸- گلاب‌دان کمبود باسمه

۹- شربت‌ی بلدی زرد.

۱۰- سبوجه کمبود فقاعی لاجوردی^۱

۱۱- کاغذ سمرقندی ، کاغذ تبریزی^۲

۱۲- دوشاب ، دبس،

۱۳- پیراهن کرباس

۱۴- پوستین کول.

اخبار سیاحان درباره مسجد کبود

اینک برای اطلاع بیشتر و صف این مسجد را از قلم مورخان و سیاحان به ترتیب تاریخی در این مختصر می‌آوریم :

اولیا چلبی که ۱۰۵۰ هجری به تبریز سفر کرده در سیاحتنامه خود این بنا را «مسجد شاه جهان» خوانده و در وصف آن چنین می‌نویسد:

« مسجد دیگری بنام مسجد شاه جهان است که بسیار تعریف دارد. در گاه آن مسجد بلندتر از طاق کسری است و يك بنای عالی است که باکاشی‌های چینی بسیار زیبا آراسته شده قبه‌های عالی دارد. جمله درودیوار آن باکاشی‌های الوان مزین است. يك مسجد جامع بسیار زیبایی است ، هر کس داخل آن مسجد بشود دلش نمی‌خواهد بیرون برود. لیکن شیعه‌ها مایل به رفتن آن مسجد نیستند»^۳

تاورنیه که در ۱۶۳۶ میلادی به ایران سفر کرده و از تبریز عبور نموده در

وصف این مسجد می‌نویسد :

۱ - ورق ۹۰ ب

۲ - ورق ۱۹۷ ب

۳ - سیاحتنامه اولیا چلبی (قسمت آذربایجان و تبریز) ترجمه و تلخیص حاج حسین نخجوانی، طبع تبریز ۱۶

«یکی از مساجد تبریز که بهتر و عالی تر از دیگر مساجد است در خارج شهر سر راه اصفهان واقع شده و ایرانیها آنرا متروک گذارده مثل معبد کفار در آن نظر می کنند زیرا که سنی ها یعنی پیروان عمر آنرا بنا کرده اند. بنای این مسجد بسیار عالی و نمای آن که پنجاه قدم ارتفاع دارد هشت پله از کف زمین معبر کرسی دارد و از خارج دیوارهای آن همه از کاشی اعلی به رنگهای مختلف پوشیده شده و از طرف داخل با نقش و نگارهای عالی به سبک معماری اعراب به خط عربی از طلا و لاجورد زینت یافته است. از دو طرف بناد و مناره با برج خیلی بلند اما کم قطر ساخته اند که در میان آنها راه پله تعبیه شده است که بالا میروند. سطح ظاهر مناره ها کاشی است و این آجرهای منقش براق زینت معمولی است که در ایران ابنیه را بدان می آرایند. اغلب بناها منتهی می شود به يك گلوله بشکل عمامه که ایرانیها بر سر می گذارند (یعنی مثل گنبد است). درب مسجد چهار پا یا بیشتر عرض ندارد. در وسط يك تخته سنگ سفید شفاف تراشیده اند که بیست و چهار پا طول یعنی ارتفاع و دوازده پا عرض آن است.

از راه روی مسجد داخل گنبد می شوند که سی و شتر قدم قطر آن است. این گنبد از داخل بر روی دوازده مجردی بنا شده که شانزده مجردی هم از خارج تکیه گاه آن است. این مجردیها خیلی بلند و شش پای مربع حجم آنها است. قسمت پائین در اطراف سکوی سی از مرمر سفید ساخته شده که زیر آن خالی و خانه خانه است، برای اینکه کفشها را که وقت ورود به مسجد می کنند در آن سوراخها بگذارند. این گنبد از طرف داخل با آجرهای کوچک مربع از کاشی های الوان مختلف گل و بوته دار موزائیک شده که در میان آنها به تناسب کلمات عربی گنجایده و بقدری خوب جفت گیری و قرینه سازی کرده اند که گویا يك پرده نقاشی است که تمام باقیچی و پرگار ساخته شده است. از این طاق گنبدی داخل طاق کوچکتری می شویم که خیلی زیباتر از اولی است. در قعر آن از سنگ مرمر شفاف چیزی ساخته شده که شباهت

به‌دوری دارد که باز نمی‌شود. این‌گنبد مجردی ندارد اما ازاره آن بقدر هشت پا ارتفاع از سنگ‌مرمر سفید است. تمام این‌گنبد از مینای بنفشه رنگ است که روی آن اقسام گلها نقاشی شده، سطح خارجی هر دو گنبد از همین کاشیها پوشیده شده ولی نقاشی آنها برجسته است. روی گنبد اول گلهای سفید دارای زمینه سبز، و روی گنبد دومی ستاره‌های سفید دارای زمینه سیاه نقش شده است که همه آنها چشم انسان را آرامش و فرح خاصی می‌بخشد. نزدیک در ورودی که از طاق گنبدی بزرگ وارد طاق گنبدی کوچک می‌شوند، در طرف چپ منبری از چوب گردو به دیوار تکیه داده‌اند که نجاری آن تعریفی نداشت. اما در طرف راست منبر چهار پله دیگر از همان چرب بردیوار تکیه داده‌اند که نجاری آن خیلی عالی بود و بالای سر آن سایبانی از همان چوب افراشته و دور محل نشیمن آن از چوب نرده کوچکی کشیده‌اند. در سمت جنوب مسجد دو تخته سنگ خیلی بزرگ سفید و شفاف که نور از آنها می‌گذرد نصب شده که وقتی آفتاب به آن می‌تابد سرخ رنگ می‌شوند، بطوریکه چند لحظه بعد از غروب آفتاب می‌توان به‌روشنایی و تلالو آنها مکتوبی را قرائت کرد. این رقم سنگ نوعی از آل‌بائر (سلیمانی) است که در اطراف تبریز پیدا می‌شود. روبروی مسجد در طرف دیگر معبر يك كریاس عالی و نمای دیگر دیده می‌شود که از يك بنای دیگر بجای مانده و بقیه آن بکلی خراب شده، و اینجا منزل امام جماعت مسجد بوده است. همچنین حمامهای بزرگی داشته که همه خراب شده ولی چند تاي آنها که از همه بدتر هستند بجای مانده که در حفظ آنها مراقبت می‌نمایند^۱

شاردن سیاح فرانسوی که در ۱۷۷۱ میلادی به تبریز سفر کرده این مسجد را مسجد دومنار خوانده و در باره آن باختصار چنین می‌نویسد: «این مسجد در ۸۷۸ توسط یکی از پادشاهان ایران بنام جهان‌شاه یا شاه جهان بنا شده و دارای دومنار

۱ - رك : كتاب تاوونيه ، ترجمه ابوتراب نوری ، طبع تهران ۱۳۳۱ قمری ص

کوچک میباشد ولی دو مناره آن دارای ساختمان خاص و بسیار دقیق و صنعتی است، چنانکه یکی بر روی دیگری افراشته شده است، مناره بالایی از حیث ارتفاع و قطر خیلی بیشتر و بزرگتر از مناره پائین است که پایه آن می باشد^۱

مادام دیولافوآ که در آوریل سال ۱۸۸۱ میلادی در مسافرت خود به ایران

از تبریز عبور کرده در سفرنامه خود درباره این مسجد می نویسد:

« شهر تبریز ابنیه قدیمی زیادی ندارد اما آنچه مانده شایان توجه است بهترین نمونه آن مسجد کبود است که در قرن پانزدهم میلادی در زمان جهانشاه قراقویونلو ساخته شده است. عظمت بنا و زیبایی سردر آن و ظرافت معماری و موزائیک های کاشی که در اطراف این سردر بکار رفته حیرت آور است و چقدر تأسف آور است که گنبد های این بنای زیبا بواسطه زلزله تکان خورده و خراب شده است. يك علت دیگر هم در کار بوده و آن اینکه چون این مسجد بادست سنیان ساخته شده شیعیان چندان مقید به نگهداری آن نبودند. این مسجد حیاط بزرگی داشته که در اطراف آن طاقنماهای جالب توحهی بود، و در صحن آن هم حوض بزرگی برای وضو گرفتن وجود داشته است. امروز تمام این بنای عالی نفیس خراب شده حتی زمین آنرا هم اهل محل تصرف کرده و در روی آن خانه هایی برای خود ساخته اند و يك راه کاروان رو نیز در پهلوی پله های جلوخان آن ایجاد شده است. سردر این مسجد در زمین مرتفعی بنا شده و در قسمت فوقانی آن قوس بیضی شکل وجود دارد. در دو طرف آن ستونهای متصل به بنا بشکل مارپیچ بالا رفته و در قسمت فوقانی هلال بیضی شکلی تشکیل میدهد. این ستونها همه از کاشیهای نفیس فیروزه ای رنگ با نقش و نگارهای خوش نما پوشیده شده است. سطوح داخلی رواق از کاشیهای رنگارنگ مستور است. این کاشیها با قطعات کوچک بریده شده و بامهارت استادانهای چنان به هم متصل شده اند که گویی يك پارچه هستند. یعنی کلی است که اجزای ترکیبی آن در نظر اول دیده نمی شود، (منظور کاشی های معرق است). در نقاشی و ترکیب رنگها

باندازه‌ای لطافت و ظرافت بکار رفته که انسان خود را در مقابل تابلوی بسیار عالی پراز سبزه و گل می‌بیند. در میان رنگهای آبی و روشن و سبز تیره و زرد و سفید و شاخ و برگها و گلها يك هماهنگی ممتاز و بی‌نظیری وجود دارد. رنگ کبود زمینه آن یکنواختی نقاشیها را از میان میبرد بدون آنکه از زیبایی و لطافت مجموع بکاهد و شاید بهمین مناسبت به مسجد کبود مشهور شده است.

این سبك كاشی کاری قابل مقایسه با ترکیبات هندسی خاص صنایع زمان سلجوقی و مغول نیست بلکه بدرجات بر آن برتری و امتیاز دارد. يك درب کم ارتفاعی از این سردر اصلی به شبستان باز میشود. شبستان مرکب از دو تالار بزرگ است که از هم متمایز و سابقا دارای گنبدهایی بوده که اکنون خراب شده‌اند. تالار اول از موزائیک‌هایی باالوان مختلف زینت یافته و طرز کاشی کاری آن مانند مدخل نیست. نقشه‌های آن بواسطه ترصیع کاشیهای خاکستری رنگ و گل‌سرخي يك نوع برجستگی و منظره خاصی به آن میدهد ولی ترکیب هزاره‌ها طور دیگری است و نقش نگار آن با بدنه تفاوت دارد. تالار دوم که در آن محراب واقع شده از کاشی‌های تراشیده کبود هشت ضلعی کوچک زینت یافته که رنگ مینایی لاجوردی آنها به شاخ و برگهای طلایی و زمینه‌های عاج مانند کتیبه‌ها جان می‌بخشد. کتیبه‌ها دارای نوشته‌هایی است به خط عربی که با شاخ و برگها و گلها آمیخته شده است. سنگ فرش کف این عمارت باشکوه و خوش منظره است، این سنگ‌ها را از معدن دریاچه اورمیه استخراج کرده‌اند که هنوز هم آسیبی ندیده و سختی آنها باعث شده که از دستبرد مصون بماند. تالار یا شبستان دوم مسجد دارای يك نوع ابهت و عظمت است که با تالار اول اختلاف کلی دارد، و يك نوع سکون و آرامش قلبی به بیننده می‌بخشد و او را وادار میکنند که بی‌اختیار در مقابل این عظمت و شاهکار عظیم سر تعظیم فرود آورد^۱.

مفصل‌ترین و دقیق‌ترین توصیف این مسجد توسط مرحوم نادرهمیزا که تاریخ دارالسلطنه تبریز را تا سال ۱۳۰۲ هجری قمری برشته تحریر آورده بعمل آمده و ماعین گفتار او را با اختصار و حذف بعضی از مطالب مکرر در این مختصر می‌آوریم:

«ارتفاع طاق جلو این بنا پانزده ذرع و دهنه آن هفت ذرع و يك چارك كم میباشد. طول صفا تا در مسجد چهار ذرع و نیم، دهنه در طاق مسجد سه ذرع و نیم است. طول فرش اند از آن از دهنه در مسجد تا دهنه طاق مسجد مرمر بیست و چهار ذرع، عرض مسجد بیست و يك ذرع و نیم است. دور گنبدی که محیط بر این مسجد بوده پنجاه و پنج ذرع است. دیوارهای مسجد بارتفاع يك ذرع و نیم از زمین بیالا را با کاشی فیروزه رنگ که خوشتر از فیروزه اصل است کاشی کاری نموده و میان این کاشی را با کاشی سیاه و زرد بطور حصیر بافی کاشی بری کرده، بالای این کاشی را به عرض نیم ذرع حاشیه قرارداده‌اند و بقدر چهار انگشت از این حاشیه را با کاشی کبود فرش کرده و میان این کاشی را با کاشی سفید و زرد بطور حصیر بافی کاشی بری کرده: بالای این کاشی را به عرض نیم ذرع حاشیه قرارداده‌اند و بقدر چهار انگشت از این حاشیه را با کاشی کبود فرش کرده و میان این کاشی را با کاشی سفید و زرد و فیروزه و سیاه نیز بطور اسلیمی شاخ و برگ و گل و بوته طرح سازی و کاشی بری نموده‌اند.

بطوری این کاشی‌ها را بیکدیگر وصالی کرده‌اند که به اشکال درز آنها معلوم میشود. بالای این حاشیه را بعرض يك چارك حاشیه دیگری قرارداده‌اند و متن این حاشیه را هم با کاشی کبود کاشی کاری نموده‌اند. وسط این کاشی را با کاشی سفید بخط ثلث بسیار خوش که بعرض يك انگشت پهنای خطوط است سورمبار که قرآن را کاشی بری کرده‌اند.

جميع اطراف مسجد بهمین نحو بیک میزان کاشی کاری شده است و این خطوط را بقسمی کاشی بری کرده‌اند که در هر جای مسجد بیک اندازه و يك میزان است. اگر پرگار گذارند کلمات بقدر سر موئی از یکدیگر کم و زیاد ندارند در یکی

از حاشیه دیوارها سوره شریفه حمد را با کاشی مذکور کاشی بری نموده و بسم الله الرحمن الرحیم را بلا انفصال متصلاً با خط ثلث بطرز خوش کاشی کاری نموده بعد از اتمام سوره حمد این آیه کریمه را متصل به بقیه حاشیه کاشی بری کرده اند: الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور والذین کفروا تا آخر، دو ذرع و نیم بالای این حاشیه و متن دیوار را با آجر تراش خود رنگ کاری نموده، و از خود آجر ترنجها و بند رومیها به طورهای خوش، طرح اندازی نموده اند. در درزهای این آجرها بهمان گچی که در ابتدا کار گذاری شده اکتفا نموده و بند کشی دوباره نکرده اند. با وجود این درزهای آجرها بطوری صاف و اجزا به یکدیگر متصل است که گویی بجای گچ، سرب و آهن را گداخته و بدرزها کشیده باشند. ابدأ يك آجر تاحال سرمویی از یکدیگر پست و بلند نگشته و درز هیچکدام باز نشده است. میان دیوار و اطراف آجرها را بشکل ترنج شش ضلعی که طول هر ضلع تا ضلع دیگر نیم ذرع است با چهار رنگ کاشی بری نموده اند. دوباره تمام این ترنجها را با کاشی فیروزه رنگ، به پهنای يك انگشت کاشی کاری نموده و متن آنها را با کاشی کبود با شاخ و برگ و گل و بوته را با کاشی سیاه و زرد و سفید کاشی کاری نموده اند. طوری این کاشیهای الوان را گل سازی و خالی کرده اند که در بادی نظر بصورت نقاشیهای بسیار ممتاز فرنگ که گل و برگ و شاخه را رنگ آمیزی میکنند می آید.

بالای ترنجها که نزدیک به طاق است و دور مسجد را حاشیه از کاشی کبود بقدر نیم ذرع قرار داده اند. وسط این حاشیه ها را کلاً از آجر خود رنگ بخط ثلث بسیار ممتاز که عرض خطوط دو انگشت می شود بطور برجسته درآورده سور قرآن را با آجر مذکور خط سازی نموده و اسماء الله را در نصف اول مسجد که شخص داخل میشود در دیوارها در هر جایی بالاتر از حاشیه در میان لوحه ها کاشی سازی کرده با کاشیهای کبود و سفید کاشی بری نموده و این اسمهای سه گانه را که: یا وتر، یا دائم یا فرد باشد در بسیاری از طاق و دیوارهای بالای حاشیه با کاشی سفید در میان لوحه

های کاشی کبود مکرر نوشته‌اند .

واسماء الله بسیاری در نصف اول مسجد در طاقها کاشی کاری کرده‌اند در يك طاق بالای حاشیه بطورهای مختلف از کاشی بطرز گل و بوته بشکل مربع و مثلث لوحها از کاشی کبود طرح کرده این اسماء مبارکه را با کاشی سفید کاشی بری نموده در میان لوحه‌ها بکار گذارده‌اند : یا شکور ، یا مرحوب ، یا مدلول ، یا مرغوب در نصف طرف طاقهای دیوارهای انتهای مسجد که سمت درمر مر است طاقهای طرفین بالاتر از حاشیه را لوح سازیهای غریب و عجیب به اقسام والوان کاشیهای ممتاز کاشی بری نموده که متن همگی کاشی کبود است. واسماء الله ذیل را با کاشی زرد در الواح بخط ثلث کاشی بری نموده‌اند : یا احد ، یا صمد ، یا رحیم ، یا عزیز ، یا خلاق ، یا وهاب ، یا شافی ، یا کافی ، یا باقی ، یا مجیب ، یا قریب ، یا ثواب .

در جلو درگاه دومی که داخل مسجد است در طرف دست چپ در دیوار طاق بارتفاع سه ذرع و نیم لوحی بطول نیم ذرع از کاشی سیاه کاشی کاری شده و به خط ثلث عریض تر از دوانگشت از آجر خود رنگ بر جسته در میان لوح این يك مصرع را خط بری کرده نوشته‌اند :

« کردار بیار و گرد گفتار مگرد » بهمان ارتفاع و اسلوب در طرف دست راست درگاه مصرع دوم نوشته‌اند : « چون کرده شود کار بگویند که کرد ».

تیرها و چوبها که در کل جدار و بالای حاشیه‌ها که باصطلاح در افسار گویند بکار گذارده شده ، همه از چوب عود بوده و در يك دوجای بالای حاشیه بارتفاع دو ذرع که جای در افسار است از چوبهای مانده بطور مربع تراشیده‌اند و هر ضلعش به ضخامت يك چارک میباشد بطول دو ذرع . از تیرهایی که بدو پوسته گنبد بکار رفته سرپاره بعضی نمایان و اغلب ریخته و برده‌اند و جاهای آنها در میان گچ و آجر به قطر يك ذرع و نیم نمایان است. طاق جلوخان که ابتدای طاق مسجد و بطور محرابی زده شده بارتفاع پانزده ذرع است. در وسط طاق اسم سلطان «جهانشاه» از کاشی سفید که

به عرض سه انگشت است بخط ثلث بسیار اعلی در میان حاشیه کبود که بطور لوح دور تا دور طاق بکار برده تا دو سال قبل در کاشی باقی بود ، حال کاشی اسم سلطان ریخته و بقیه کاشی سفید که یوسف شاه خلد الله ملکه است باقی است . در بالای همین طاق با کاشی سفید بخط کوفی که در کاشی کبود بکار برده اند چندین سطر نوشته اند که گویا اسماء الله است. در بالای همین طاق با کاشی سفید که در متن کاشی کبود لوحها و بندرومی و ترنجی بطورهای مختلف کار شده و اسماء الله نگاشته گشته و در منتهای طاق بنحو مذکور یا مفتوح الابواب کاشی سازی شده است . دهنه این طاق را از زمین الی منتهای طاق که پانزده ذرع ارتفاع دارد بطور مارپیچی با کاشی سفید اسماء الله را کاشی کاری کرده اند .

از طاق انتهای این مسجد ، به مسجد مرمر که در انتهای آن بنا شده داخل میشوند . دهنه این طاق سه ذرع و نیم است ، طول فرش انداز مسجد الی محراب پانزده ذرع . عرض مسجد چهار ذرع است . دور گنبد که محیط بر این مسجد بوده پنجاه و يك ذرع ، اطراف این مسجد دور تا دور از مرمر بوده است . بالاتر از مرمر جمیع این مسجد را با کاشی کبود يك رنگ که هزاران طعنه بر بنای فرنگ دارد با آجر پنج ضلعی که فاصله هر ضلع دیگر سه انگشت است کاشی کاری شده و روی کاشی را با آب طلا گل سازی و طرح اندازی نموده اند . هزاره دور این مسجد از مرمر بوده و مزین از بیست و چهار پارچه مرمر است . سوای مرمر محراب ارتفاع همه این مرمرها دو ذرع تبریز و يك چارك كم است ، و يك اندازه و قرار در بالای مرمرها بقدر يك چارك حاشید و لوحه قرار داده و سوره های مبارکه کتاب کریم را با خط ثلث بسیار اعلی بطور برجسته حجاری و نقاری نموده اند .

در این تاریخ تحریر که هزار و سیصد و يك از هجرت میگذرد سیزده پارچه از بیست پارچه مرمر مذکور در جای خود منصوب و بر قرار است و بقیه در زیر خاک هستند یکی از این مرمرهای منصوب که يك مرمر از طرف راست مرمر محراب

فاصله دارد از حیث طول و اعتبار از جمیع مرمرها ممتاز و سه ذرع تبریز طول آن و نزدیک به نیم ذرع عرض دارد. در طول حاشیه این مرمر سوره مبارکه عم ۱۰ باهمان خط ثلث حجاری نموده اند. طول باقی مرمرها مختلف است: دودرعی، دو ذرع و نیمی، دو ذرع و یک چارک.

مرمر محراب درست از وسط تراش طاق محرابی که مرکز وسط آن است شکسته، و طول کلیه این مرمر دودرعی و نیم تمام است.

در اطراف دیوار این دو مسجد از طرف بیرون که در حقیقت بمنزله یک مسجد در یک محوطه هستند دو ست و پنجاه قدم متعارفی می باشد^۱.

کتیبه سردر مسجد با خط ثلث بسیار عالی بر کاشی سفید نوشته شده که متن آن آبی رنگ و بر آن این عبارت مسطور است:

« السلطان المعظم المطاع والخاقان الاعظم الاعلم ابوالمظفر سلطان (جهانشاه بن شاه) یوسف نویان رفع الله العلی الاعلی بدوام خلافته لواء الدین الافاضته مبراته مبانی الملك ودعائم قباب الحق المبین آمین ».

در حاشیه طاق درگاه مشرف به خیابان طرف راست چنین مسطور است:

« بسم الله الرحمن الرحیم انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر و اقام الصلوة ولم یخس الا الله ... ان یكونوا من المهتدین ... اجعلتم سقایة الحاج ... »

بالای درگاه قسمت فوقانی تماماً ریخته، در حاشیه طرف چپ مشرف به خیابان نیز مقداری از اول مطلب ریخته بقیه عبارات چنین است:

« المبین والصلوة علی نبیه محمد وصحبه وآله الطیین العمارة المباركة المظفریه فی رابع ربیع الاول من سنة سبعین و ثمانمائة اقل العباد نعمة الله بن محمد البواب ».

خوشبختانه تاریخ این بنا که مظفریه نام داشته کاملاً سالم و بی خطر مانده و کاتب خطوط آن چنانکه نام او در کتیبه فوق‌الذکر آمده نعمت‌الله بن محمد البواب بوده که در سال ۸۷۰ هجری این نوشته‌ها را رقم زده است. چنانکه نادر میرزا صاحب تاریخ دارالسلطنه تبریز می‌نویسد این کاتب از مردم روستای انارجان تبریز بوده است. باید دانست که سبک معماری و کاشی‌کاری معرق و نقوش هندسی شکل این بنا و مرمرهای ضخیم و موج‌دار آن در هیچ‌یک از ابنیه سلجوقی و یا صفوی دیده نشده، حتی کاشیهای این مسجد از کاشیهای مسجد گوهرشاد آغا در مشهد مقدس با اینکه تقریباً هر دو در یک عصر ساخته شده بهتر و عالی‌تر است^۱

سطح خارجی دیوارهای دو طرف با کاشیهای معرق و تزیینات نخمیری پوشیده بود که در بعضی قسمتها بخصوص در دیوارهای سمت شرقی آثاری از آن باقی نمانده و کلیه بنا از آجر سنگی داشته و از سنگهای یک پارچه و بزرگ که در بعضی قسمتها اکنون هم موجود و روی کار باقی است. پس از سردر و دهلیز واقع در پشت آن که فعلاً مبدل به مسجد کوچک و ساده گنبد داری شده، محل شبستان بزرگ واقع است بطول و عرض ۱۶ × ۵۰ متر، که از قسمت جنوب به شبستان کوچک مسجد متصل می‌شود و در هر دو محوطه بوسیله گنبدی از کاشی پوشیده بوده است. دیوارهای داخلی محوطه زیر گنبد بزرگ با کاشیهای سفید و فیروزه‌ای و لاجوردی بطور اسلیمی با شاخ و برگ و گل و بوته داد که حاوی آیات قرآنی بخط ثلث سفید رنگ است، طرح ریزی و معرق‌کاری شده و در این عمل چندان مهارت بخرج داده‌اند که درز معرقها با شکل معلوم میشود و تماماً یک پارچه بنظر میرسد. تیرها و چوبها که در میان دیوارها برای کلافه‌کشی و در افسارها بکار برده شده تماماً از چوب سخت و محکمی معروف به چوب عود بوده که سر بعضی از آنها فعلاً نمایان و قسمتی ریخته و محل آنها در میان گچ و آجر دیده می‌شود. از باقیمانده پایه‌ها و هشت دهانه بالای

شبستان بزرگ (محوطه زیرگنبد اول) چنین معلوم میشود که گنبد بر روی هشت چشمه یا دوازده مجردی بنا شده، و شانزده مجردی یا پایه عریض هم از خارج تکیه گاه آن بوده است. در سه طرف شمالی و غربی و شرقی شبستان بزرگ رواقی بعرض ۴/۴۰ متر ساخته شده که با طاقهای ضربی و گنبد های پست پوشیده شده و دیوار های رواقها با کاشیهای معرق سیاه و سفید و مرکب از اشکال هندسی، و قسمتهای بالا با تزیینات تخمیری که اغلب حاوی الواح معرق از آیات قرآنی است پوشیده بوده است. شبستان کوچک بشکل کثیرالاضلاع هشت پهلو است که پهنای داخلی آن ۱۵/۵۰ متر و ازارۀ دیوارهایش از سنگهای مرمر صاف به ارتفاع دو متر پوشیده شده که در قسمت بالای آن سوره «النبأ» را با خط نسخ برجسته حجاری کرده اند که قسمت بیشتر آن ها ریخته و در زیر خاکها مانده بود و در تعمیرات سال ۱۳۱۹ شمسی از زیر خاک در آورده شد و در کنار دیوارها نصب و نگهداری می-شود. محل محراب اکنون معلوم نیست، ولی از باقیمانده یکپارچه سنگ مرمر عریض که بدیوار شبستان کوچک نصب شده معلوم میشود که در موقع آبادی مسجد محراب عبارت از همان سنگ مرمر صاف بوده که در دیوار سمت جنوب شبستان قرار گرفته بود.

اکنون از این بنای عظیم و نفیس که در زمان خود از شاهکارهای بزرگ معماری بوده جز سردر و چند جزر و پایه های شبستان و سنگهای مرمر و قطعاتی از کاشی های معرق چیزی باقی نمانده است. در چند سال اخیر در حفظ این اثر تاریخی کمال مجاهده بعمل آمده است، و هم اکنون تعمیرات آن ادامه دارد.^۱

اینکه بعضی از سیاحان نوشته اند که یکی از علل عمده خرابی این مسجد انتساب آن به اهل سنت و عدم اعتنای شیعیان به آن بوده درست نیست. زیرا بنابه

۱ - آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان ص ۷۶ - ۸۰، فهرست بناهای تاریخی

و اماکن باستانی ص ۴-۵.

مدارك و اسنادی که در دست است جهان‌شاه پادشاهی شیعی مذهب بوده و حتی به داشتن آن مذهب فخر میکرده است و سبب نسبت زندقه دادن به وی از طرف مورخان سنی همین امر بوده است و هنوز کتیبه‌های وی در مسجد کبیر یزد موجود است که تصریح به تشیع وی دارد. مسلماً علت اصلی خرابی این بنای معظم و سایر ابنیه عالیه تبریز زلزل مخرب بوده که در طول زمان در تبریز روی داده است.

فتنه حروفیه در تبریز یا يك پیغمبر تبریزی

از حوادث زمان جهان‌شاه قیام فرقه‌ای بنام حروفیه در تبریز است. این فرقه که خود را اهل حق یا اهل الحقیقه می‌دانستند پیرو فضل‌الله نعیمی تبریزی استرآبادی بودند که آن مذهب را در زمان تیمور بدعت گذارد. وی پسر ابو محمد تبریزی بود و عقیده داشت که همه حروف مقدسند و در هر حرفی رازی وجود دارد، و حروف الفبا ممسوخات انسانی می‌باشند یعنی مظهر حروف جمال انسان است^۱، و آدمی در نتیجه ریاضت و کمال نفس می‌تواند به درجه الوهیت برسد. حروفیه، حروف را در صورت‌های زیبا متجلی دانسته و زیبارویان را مقدس و شایسته عشق ورزی می‌پنداشتند و عقیده داشتند که خداوند، عرش و سدره المنتهی را در خط چهره آدمی مستقر ساخته و معراج حضرت ختمی مرتبت، در یافتن خطوط سیمای خود و مشاهده جمال فضل‌الله بود.

فضل‌الله استرآبادی تعالیم و عقاید خود را در کتابی عجیب بنام جاودان‌نامه، یا کتاب جاویدان کبیر، که قسمتی به عربی و بعضی به فارسی و برخی به لهجه استرآبادی و مشحون از خرافات و موهومات می‌باشد نوشته است.

۱ - باید دانست که اعتقاد به مقدس بودن حروف فکر تازه‌ای در اسلام نیست و در قرن دوم هجری مغیره بن سعید عجلی که فرقه مغیره از غلاة شیعه بوی منسوبند خداوند راشیئی ای از نور دانست و اعضای او را به حروف هجاء تشبیه کرد و گفت الف بمانند دو گام اوست و عین چشم وی است (رك: دکتر مشکور: تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۷۵).

فضل الله استرآبادی متولد در ۷۴۰ هجری نخست مردی صوفی بود و بر ریاضت می گذرانید و آنقدر در تقوی و پرهیزکاری شهرت یافت که او را « حلال خور » لقب دادند . گویند اوسید و از اولاد علی بن ابیطالب بود . پدر خود را در کودکی از دست داد . در هجده سالگی برای بار اول به حج بیت الله الحرام رفت (۷۵۸ ه) و در بازگشت مدتی در خوارزم ماند . برای بار دوم که میخواست به حج رود در خواب ملهم شد که نخست بزیارت مشهد حضرت رضا رود سپس بار دوم به مکه رفت . در بازگشت دیگر باره در خوارزم رحل اقامت افکند . از آنجا به خراسان آمد و سپس به اصفهان رفت و در مسجد طوقچی جای گرفت (۷۷۱ ه) و پیروان و مریدان بسیاری پیدا کرد . وی از گرفتن هدایا و نفقات مریدان خودداری می کرد و در آن شهر به صنعت کلاه مالی مشغول شد . فضل الله علاوه بر علم قرآن به تورات و انجیل و زبور نیز آگاهی داشت و در تعبیر خوابهای خود در جاودان نامه به آیات آنها استشهاد می نماید . فضل الله برخلاف صوفیان زمان خود از وجد و سماع استنکاف داشت و فقط به زهد و ریاضت می پرداخت . وی در سن چهل سالگی به تبریز که مسقط الرأس پدرانش بود بیامد و بمبانی غیبی کتب آسمانی و تفاسیر آنها ملهم شد و بعد از سه روز حالت ابجد و خلسه شنید که هاتقی از غیب می گوید این مرد جوان کیست ؟ این ماه زمین و آسمان کیست ؟ هاتقی دیگر جواب میداد : این صاحب الزمان و سلطان پیغمبران است . وی تمام این وقایع را در حالت کشف و شهود مشاهده کرد . از آن زمان فضل الله صوفی به مرتبه نبوت و امامت رسید و مؤسس مذهب جدید حروفیه گردید سپس از تبریز به اصفهان بازگشته مدتی در غاری عزلت گزید و پس از آن بظهور کبریائی پرداخته دعوت خود را آشکارا کرد (۷۸۸ ه) ، و کتاب اساسی و آسمانی خود را که جاویدان نامه کبیر باشد در سال ۷۹۶ در زندان شروان تألیف کرد . آنگاه بدعوت امیران و پادشاهان زمان خود پرداخت . بنا بنوشته دانشمند معاصر او ابن حجر عسقلانی در کتاب انباء الغمر فی انباء العمر : « فضل الله پسر ابو محمد تبریزی یکی از مبتدعینی است که طریقه ریاضت

نفسانی پیش گرفته معتقد است که حروف الفباء ممسوخات انسانی می باشد. وی امیر تیمور را بدین وعفیدت خود دعوت کرد. امیر تیمور امر به قتل او نمود. وی به تبریز بنزد میرانشاه پسر تیمور پناه برد. میرانشاه بامر پدر بدست خود سر او را قطع کرد. تیمور سر و جسد او را طلب کرد و امر به سوختن آن فرمود و این واقعه در سال ۸۰۴ هجری اتفاق افتاده^۱

حاجی خلیفه کاتب چلبی در کشف الظنون در شرح کتاب عرشنامه می نویسد: سید جلال الدین فضل الله بن عبدالرحمن استرآبادی برای همین کتاب در ۸۰۴ به تیغ دین کشته شد.

از میان نوشته های نامفهوم و پر ابهام او تنها نوشته ای که قابل فهم و مطالعه است همانا فرصت نامه ای است که به یکی از شاگردان خود در شب قتل خویش نگاشته، و از این نامه همچو برمی آید که فضل الله را در شروان آذربایجان بمقتل رسانیده اند وی آن مکان را با اشاره به واقعه شهادت امام حسین، کربلا و مقتل خود خوانده است.

بعضی از نسخ کتاب جاویدان کبیر یا جاودان نامه دارای ضمیمه ای است بنام نومنامه که در آن حوادثی را به یکی از لهجه های فارسی (استرآبادی) نگاشته و آن شامل یک سلسله از رؤیاها و خوابها می باشد که شخص فضل الله دیده و بسیاری از این خوابها را با تاریخ ذکر کرده که قدیم ترین آن بسال ۷۶۵ ه و آخرین آن بسال ۷۹۶ واقع شده است. از این رو یک دوره سی ساله را متضمن می باشد.

در آثار بکتاشیه که متأثر از تعلیمات حروفیه است. تولد فضل الله استرآبادی در ۷۴۰ ه و ظهور و دعوت او در ۷۸۸، و شهادت وی ۷۹۶ واقع شده است.

بر حسب روایت عبدالمجید فرشته زاده مولانا سید فضل الله نه خلیفه برای

1- A. Bausani, Encyclopedie de L' Islam Nouvelle edition, Tome III, Hurufiyya, P. 620-622.

خود قرارداد که چهارتن از ایشان مجرم اسرار او بودند^۱.

گویند در آنگاه که میرانشاه بن تیمور در آذربایجان حکومت داشت چون از سخنان کفرآمیز فرقه حروفیه آگاه شد، فضل الله را از شروان به تبریز احضار کرده به فتوای فقهای عصر بکشت پس از آن طنابی به پای او بسته و جسد او را در کوچه و بازار کشیدند. حروفیه در کتب خود این پادشاه را دجال یا مارانشاه خوانده اند. بطوریکه در بالا اشاره رفت طبق وصیت نامه‌ای که از فضل الله استرآبادی مانده پروفیسور برن معتقد است که وی را در شروان کشته‌اند. محل قبر او در النجف نخجوان نیز این مسئله را تأیید میکند.

اصول عقاید ایشان :

اصول عقاید حروفیه در کتابی بنام «مجرم نامه» که در سال ۸۲۸ تألیف گردیده مسطور است. آنان عالم را قدیم میدانند که آن به دوران ازلی سرمدی همواره در حرکت می‌باشد. تغییراتی که در عالم مشاهده میشود معلول همان حرکت است. تبدل اوضاع جهان بطور ادواری نمودار میگردد. هر دوری را آغازی و انجामी است که به مظاهر مشابه یکدیگر ظاهر میشوند. ظهور آدم در ابتدا، قیام قیامت در انجام تکرار می‌گردد. خداوند متعال در شخص انسان متجلی میشود مخصوصاً در صورت او زیرا «خلق الله الادم علی صورته». این مظاهر الهی در صور متوالیه انبیاء و اولیاء و بالاخره بصورت الوهیت ظهور می‌کند. محمد بن عبدالله آخرین و خاتم پیغمبران بوده و بعد از او نوبت به اولیاء میرسد که عبارتند از: علی بن ابیطالب تا حسن عسکری امام یازدهمین، و فضل الله استرآبادی خود خاتم الاولیاء و آخرین آن مظاهر است، ولیکن خود را سرآغاز دوری جدید و مظهر الوهیت میدانند. وجود او صورت تام حق تعالی است. انسان بر سایر موجودات بقوه ناطقه «کلمه» امتیاز دارد و آنرا بوسیله بیست و هشت حرف الفبا به تحریر می‌آورد. برای حساب جمل که

از ارزش عددی این حروف استخراج میشود، این طایفه تأثیرات عظیم قائل هستند، و ظاهراً این حساب حروف و اعداد را از فرقه اسماعیلیه و باطنیه اقتباس کرده باشند. بعلاوه حروف الفبارا نیز به طبقه‌بندی خاصی تقسیم می‌کنند. حروفی که دارای يك يا دو یاسه یا چهار علامت باشند در يك طبقه دسته قرار میدهند. همچنین بر آنند که خطوط سیما و صورت نیز هفت خط است: مژگانها، ابروان، موی، ریش و سبیلان چون این خطوط سبعة را در عدد چهار که شماره عناصر اربعه است ضرب کنند حاصل آن بیست و هشت میشود که مساوی با عدد حروف الفبا است.

بر خلاف سایر اصناف در اویش این جماعت هیچگونه ورد یا ذکر ندارند و از آداب ایشان است که هر بامداد در خانه رئیس روحانی خود که او را «بابا» می‌گویند اجتماع میکنند و او بهر يك از آنان بدست خادمی يك پیمانه شراب و يك لقمه نان و يك قطعه پنیر عطا میکند و آنان با نهایت ادب گرفته و از آن قدری بصورت و چشمان خود می‌زنند و سپس آنرا می‌نوشتند. از آداب ایشان يك نوع اعتراف سری است از گناهان خود که در نزد بابا بعمل می‌آورند.^۱

آقای عبدالباقی گل‌پینارلی عارف و دانشمند معاصر ترك نسخه خطی وصیت نامه فضل‌الله حروفی را به‌پسرش از کتابخانه دانشگاه استانبول بدست آورده و در شماره دوم «شرقیات مجموعه‌سی» طبع استانبول ۱۹۵۸ ص ۵۲-۶۲ بطبع رسانیده است. اول آن با این عبارت آغاز میشود: وصیت نامه این پدر آنست که قصه ما حالیا با حق تعالی افتاده است....، و آخر آن چنین است:

«سوار دولت جاوید در گذار آمد

عنان او نگرقتند از گذار برفت»^۲

فضل‌الله در جاودان نامه خود: خوش‌را و «ومن عنده علم الكتاب» خوانده و

۱ - از سعدی تا جامی طبع دوم ص ۵۰۵-۵۰۷.

2 - Sharkiyat Mecmuasi II, Istanbul, 1958.

فضل را چون شد شهاب الدین لقب

حروفیه خود را به تقلید اهل حق، اهل فضل نامیده‌اند.

در آثار حروفیه مصرح است که فضل‌الله استرآبادی (تبریزی) نخستین بار دین خود را در ۷۷۵ یا ۷۷۸ در شهر تبریز در کوی «ولی دوا» آشکار کرده است.

در حاشیه یکی از صفحات کرسی نامه این عبارت آمده است :

« اول تاریخ دهن موجودات که قدام اشیاء باوست بر ضمیر منیر حضرت ف رب العالمین نزول کرد آخر ماه مبارک شعبان المعظم که هم چهارده است بر سال هفتصد و هفتاد و پنج در محله ولی دوله ... در بلده طیبه رب غفور المسمی بالتبریز و من دخله کان آمنا منافی تاریخ حرف بسم الله نیست از برای آنکه تاریخ بسم الله بعد از این تاریخ بود که اصل است دلیل بتوان گفت م ». در کرسی نامه در ذیل عنوان سر وجود چنین آمده است :

ز اولیا هر کس که در تبریز راه
جست و جو میکرد بود از فضل شاه
عاشق روی ولی سر فراز
کرد با این آستان از حق نیاز
معنی تبریز را نیکو بدان
تا به بیرون آوری سر نهان
کرد در تبریز ذات حق ظهور
بی حجاب آنجا شد از سی و دونور
در گذشت از جمله اقران به فضل
معنی تبریز دیگر کرد فضل
در جای دیگر آمده :

چون در آذربایجان شد آشکار
رستخیز از حق ز فضل کردگار
آفتاب وحدت فضل و دود
چون در آذربایجان اول نمود
هست آن وادی مقدس از خدا
سجده گاه انبیاء و اولیاء

چون فضل الله در النجق (النجه) که قلعه‌ای در نزدیک نخجوان است کشته شده و قبر وی در آنجاست از این جهت آن مکان کعبه و قبله گاه پیروان او گردیده است. آداب عبادت در آن قلعه بنا به دستورهائی که در استوارنامه در شرح اعمال حج آمده چنین است :

« در مقتل گاه بعد از طواف بیست و هشت بر در مقتل گاه چهل عارف را از شرق و مغرب عالم یاد آرند ، و در رودخانه مقتل گاه در آیند و سه بیست و یک سنگ شکسته بردارند که همه شصت و سه سنگ باشد . بیست و یک سنگ درازاء خاك و بیست و یک سنگ درازاء آب و بیست و یک سنگ درازاء باد ، بر بیست و یک آتش اصل شیطان رو بطرف قلعه آن ملعون مارشه (میرانشاه) پلید که در مقابل قلعه النجق آمن من الآفات والبلیات است که آنرا قلعه سنجر میگویند بیندازند و از احرام بیرون آیند» . در کرسی نامه در باب سر وجود آمده است :

در النجه رو کن و در سجده آ	قبله تحقیق آنست از خدا
کنز مخفی ذات پاک غیب بین	شد چو ظاهر در النجه شد دین
بود هم نزدیک تبریز از بلاد	آنکه بود از حق ارم ذات العباد ^۱

جانشینان او : پس از کشته شدن فضل الله استرآبادی شاگردان و جانشینان او بر آن شدند که در ممالك اسلامی پراکنده گشته به انتشار تعالیم حروفیه بپردازند .

یکی از جانشینان نامدار او که ملقب به «علی الاعلی بود» به اناطولی گریخت و به خانقاه حاجی بکتاش در آمد و به عزت و انزوا در آنجا بزیست و جاویدان نامه را به صوفیان آن خانقاه تعلیم دادن گرفت حاجی بکتاش و پیروان او را پذیرفتند و از آن پس حروفی مذهب شدند . وفات علی اعلی را در سال ۸۲۲ هـ نوشته اند . در ایران یکی از این طایفه که احمد لرنام داشت در روز جمعه بیست و سوم ربیع الاخر سال

۸۳۰ در هرات هنگامی که میرزا شاهرخ تیموری از مسجد جامع بیرون می‌آمد به بهانه تقدیم عریضه او را کاردی بزد که کارگر نیفتاد، علی سلطان قوچین یکی از ملازمان شاهرخ بود وی را در حال بقتل رسانید. شاهرخ بزودی از این جراحت مختصر که باو رسیده بود بهبودی یافت و در این واقعه عده‌ای از مردم بی‌گناه بدست میرزا بایسنقر پسر شاهرخ هلاک گشتند که از جمله ایشان خواجه عضالدین دخترزاده فضل‌الله استرآبادی بود.

در زمان جهان‌شاه بن قرا یوسف دختر فضل‌الله و مردی بنام یوسف در تبریز به ترویج طریقه حروفی پرداختند و جمع کثیری از مردم دو محله سرخاب و چرنداب به ایشان بگرویدند و فتنه بزرگی برپا شد و عده‌ای قریب پانصد تن کشته شده و یا آنان را به آتش بسوختند و آتش فتنه فرونشست.

حافظ حسین کربلائی در شرح این واقعه در مزار پیرترابی واقع در راهی که از بازارچه نوبر بجانب سرکوچه دراز و میدان می‌روند می‌نویسد :

« بدست راست مزاری است که مردم آنجا که می‌رسند استمداد همت می‌نمایند، چنین استماع افتاد که وی قصابی بوده جذبه‌ای به وی رسیده و از خوف الهی چندان گریه کرده که به جوار رحمت حق پیوسته، دختر مولانا فضل‌الله نعیمی حروفی که در زمان جهان‌شاه با جمع کثیری از حروفیان کشته‌اند در همان مزار مدفون است و این رباعی شعراوست :

در مطبخ^۱ عشق جز نکورا نکشند لاغر صفتان زشت خورا نکشند

گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار بود هر آنچه او را نکشند

بیان این واقعه چنین است که طبقه حروفیه که منسوبند به مولانا فضل‌الله حروفی متخلص به نعیمی استرآبادی، و میرانشاه پسر امیر تیمور گورکان او را در پنجشنبه ششم شهر ذی‌قعدة سال ۷۹۶ بقتل آورد و قبر وی الکای النجق نخجوان و در

قریه خانقاه که مدفن شیخ ابو نصر النجفی می باشد مدفون است . در زمان (جهانشاه در تبریز) نشوونمای تمام یافتند و بزرگ ایشان مولانا یوسف نامی بود و دختر میرزا فضل الله نیز عمده آن جماعت بود. این طبقه مشهور به اباحت و ترندنق اند . جهانشاه باشاره مولانا محمد نیلی که در قریه نیل انزاب مسکن داشته و فتاوی علمای آذربایجان دفع این طایفه را واجب دانست^۱. ولی از علمای آن زمان مولانا نجم الدین اسکویی که در کمال امانت و دیانت و تقوی بود ابتدا حکم به قتل آن جماعت ننوشته بود و پادشاه نیز بواسطه همین در آن امر اهتمام نمی کرد و به امروز و فردا می گذرانید (ولی آخر نجم الدین اسکویی را نیز وادار به فتوای به قتل ایشان کردند) و قریب به پانصد کس را کشتند و سوختند . گویند بسیاری از آنها بواسطه مصاحبت و مصادقت آن طبقه به باد رفتند. مخفی نماند که درباره میر فضل الله نعیمی اکثر اهل حقیقت بر آنند که در وی قصوری نبوده و مشارالیه در کمال تعبد و تزهّد بوده و نان کسی نمی خورده ، خود طاقیه^۲ دوزی می کرده و از آن کسب چیزی حاصل می نموده و صرف معاش می کرده ، غایتش این که معرفت وی را معتقدانش نفهمیده اند و در اباحت و زندقه و الحاد افتاده اند^۳

غیاث الدین محمد در استوار نامه از دو پسر فضل بنام : امیر سلام الله ، و امیر کلیم الله ، و دو زن یا دو دختر او بنامهای بی بی فاتحه الکتاب ، بی بی ام الکتاب یاد میکند و مینویسد که هر چهار در ۸۲۶ به مرض طاعون بمردند .
ظاهراً دختر او که بامر جهانشاه در تبریز کشته شده کلمة العلیا (کلمة الله هی العلیا) و نیز «قرة العین» لقب داشته است^۴.

۱- در کرسی نامه نام یکی از این قضات که فتوای قتل فضل الله را دادند «شیخ ابراهیم» یاد شده است .

۲- طاقیه : نوعی کلاه بلند مخروط شبیه به کلاه درویشان (فرهنگ دکتومعین) .

۳- روضات الجنان ص ۴۶۸-۴۸۱

۴- دکتر صادق کیا : واژه نامه گرگانی ص ۲۸۴-۲۸۵ .

از این بیت که در توحیدنامه آمده پیداست که در دین حروفیه به آمدن کسی پس از فضل الله بشارت داده نشده است :

هیچکس زین پس نخواهد آمدن

جز بفرمان بردن و پیرو شدن^۱

از حروفیه کتابهایی به فارسی و ترکی مانده که غالباً با کلمه نامه همراه است مانند : نومنامه ، جاودان نامه . آدم نامه ، آخرت نامه ، هدایت نامه ، استوار نامه ، کرسی نامه ، محرم نامه ، محبت نامه ، فضیلت نامه ، فقر نامه ، عرش نامه ، بشارت نامه توحیدنامه . از شعرای ایشان می توان سید عمادالدین نسیمی ، ولطیفی و عاشق چلبی و رفیعی را نام برد که غالباً اشعار خود را به ترکی سروده اند .

با وجود تقیه ای که حروفیه در حفظ اسرار مذهب خود می کردند بارها در ترکیه عثمانی گرفتار تعقیب و شکنجه و آزار حکومت های آن کشور شدند. از جمله در زمان سلطان محمود خان در ۱۲۴۰ هجری گروه بسیاری از حروفیه و بکتاشیه را کشتند و خانقاههای آنان را ویران کرده اموال آنان را به صوفیان نقشبندیه دادند و بسیاری از آنان که جان بدر بردند در سلك در اویش : قادریه و رفاعیه و سعدیه و نقشبندیه منسلک شدند^۲ .

مستر کبک تحقیقاتی در تاریخ حروفیه کشور ترکیه کرده از دو شاعر حروفی ترك يکي نسیمی متولد در بغداد و دیگر رفیعی که شاگرد نسیمی بوده بحث می کند ولی نتوانسته اثری از این طایفه پیش از او اسط سده دهم هجری در شعرهای ترکی بیابد. در این بیت نسیمی می توان رابطه معنوی او را با فضل الله استرآبادی درك کرد :

۱- ایضاً ص ۲۹۷ .

۲- از سعدی تاجامی چاپ دوم ص ۵۰۵ - ۵۲۳ ، حبیب السیر ج ۳ ص ۶۱۵ - ۶۱۷ ؛

تاریخ تبریز ص ۴۰ - ۴۳ ؛ مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۶۱ وقایع سال ۸۳۰ .

علم حکمتدن بلورسک گل بروگل ای حکیم

سن نسیمی منطقندن دگله فضل اللهی گور

یعنی: اگر علم حکمت می‌طلبی، ای حکیم بیا و منطق نسیمی را بجو و فضل اللهی را تماشا کن. دردو واقعه از تواریخ ترك بدست می‌آید که چگونه در عثمانی این فرقه را مورد آزار و شکنجه قرار داده‌اند. واقعه اول نقل از الشقایق النعمانیة فی علماء الدولة العثمانیه تألیف ملا احمد بن مصطفی معروف به طاشکپری زاده (۹۰۱-۹۶۸) است که در آن روایت می‌کند چگونه فخرالدین عجمی مفتی ایرانی اسلامبول و شاگرد میرسید شریف جرجانی چند تن از پیروان حروفیه را گرفته و آنان را باوجود حمایت سلطان محمدخان فاتح مانند زندان زنده سوزانیده است.

واقعه دوم نقل از تذکرة الشعراء ترکی تألیف لطیفی است که می‌گوید چگونه يك شاعر حروفی را بنام تحتانی باچند تن دیگر از آن فرقه به مرگ محکوم کرده و زنده سوزانیدند. در باب قلع و قمع این طایفه در قرن یازدهم هجری اسکندر بیک منشی در کتاب عالم آرای عباسی در وقایع سال ۱۰۰۲ هجری که مقارن هفتمین سال جلوس شاه عباس اول است اشاره به قتل و زجر فرقه حروفیه کرده می‌نویسد که چگونه پیشوای ایشان درویش خسرو قزوینی را که از جماعت نقطویه^۱ بود و در قزوین مسکن داشت و تکیه‌ای بنا نهاده بود به امر شاه جوان در آن شهر بقتل رسانیدند. همچنین جمعی از علمای آن فرقه مانند مولانا سلیمان طبیب ساوجی، و هنر سیند احمد کاشی که پادشاه بادرست خود با شمشیر او را دوپاره کرد، که رساله‌ای در علم نقطه نوشته بود، بقتل رسیدند. درویش کمال اقلیدی و درویش بریانی با سه چهارتن از مریدان او را در اصفهان بدیار عدم فرستادند. و از اترک، پیر بداغ بیگ

۱ - نقطویه پیروان مردی بنام محمود پسرخانی گیلانی بودند که نخست از پیروان فضل الله استرآبادی حروفی بود و سپس بر اثر اختلاف عقیده داندۀ درگاه وی شد و در نزد آن طایفه محمود مطرود و یا مردود لقب یافت.

دین‌اعلی استاجلورا که مرید درویش خسرو نامبرده بود بکشتند .
 نکته جالب توجه در کلام اسکندربیک منشی ارتباط این جماعت با هندوستان
 و بخصوص باشیخ ابوالفضل علامی دکنی وزیر معروف جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه
 هند است. نامه‌ای از او بنام میرسید احمد کاشی مذکور بدست آمد و نیز فرار شریف
 آملی از بزرگان آن فرقه به هندوستان و تقرب او نزد پادشاه هند در کتاب عالم‌آرای
 عباسی مسطور است^۱

اما محمود پسیخانی نقطوی علی‌رغم استاد و مرشد خود فضل‌الله حروفی، در
 سال ۸۰۰ هجری دین نوی آورد که پیروان او را نقطویه گفتند.
 محمود اصل همه موجودات را خاک میدانست و بهمین مناسبت آن را «نقطه»
 میخواند. ایشان را واحدیه و امناء نیز خوانده‌اند. زیرا ایشان هر کس را زناشوئی
 نکرده بود «واحد» و هر کس که کرده بود. «امین» میخواندند. بایشان پسیخانیه و
 و محمودیه نیز گفته‌اند. آنان قایل به تناسخ و رجعت اموات بودند. محمودمانند فضل‌الله
 خود را همان مهدی موعود می‌خواند که پیامبر اسلام بآمدن وی بشارت داده است .
 او میگفت دور عرب بیایان رسید، و از این پس دور دور عجم است، و مدت این دور
 هشت هزار سال خواهد بود. و در آن دوران هشت مبین خواهند آمد که نخستین
 ایشان خود اوست .

از این جهت خود را «مرکب المبین» خواند. از کتابهای زیادی که محمود
 نوشته تنهایک کتاب بنام «میزان» بدست ما رسیده است. این طایفه در زمان پادشاهان
 صفویه تحت تعقیب و تفتیش عقاید حکام آن روزگار واقع شده و قتل عام شدند و
 گروهی از ایشان گریخته به هندوستان رفتند و مورد حمایت ابوالفضل مبارکی وزیر

۱- از سعدی تا جای چاپ دوم ص ۵۰۵-۵۲۳؛ حبیب‌السیر ج ۳ ص ۶۱۵-۶۱۷ با

تاریخ تبریز ص ۴۰-۴۲؛ مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۶۱ وقایع سال ۸۳۰.

اکبر شاه گورکانی قرار گرفتند . محمود پسیخانی مدتی دراز در ساحل رود ارس میزیست وی مردی ظاهرالصلاح و باتقوی بود و هیچگاه زن نگرفت و در سال ۸۳۱ هجری درگذشت^۱.

.

۱- رک دکتر صادق کیا : نقطویان یا پسیخانیان . شماره ۱۲ در سلسله انتشارات ایران کوده .

فصل هشتم

تبریز در روزگار پادشاهان آق قویونلو

آق قویونلوها یا گوسفند سفیدان چنانکه در پیش گفتیم از قبایل ترك نژاد بودند که در دیاربکر می زیستند آنان را ترکمانان بایندری نیز می گفتند . نخستین امیر معروف این طایفه بهاءالدین قراعثمان، ملقب به قراایلوك (زالوی سیاه) می باشد که از فرط خونخواری این لقب را به او داده بودند . وی بعد از آنکه رقیب خود قرایوسف قراقویونلورا شکست داد، از دست دیگر برادران نالایق تر از خود احمد و پیرعلی گریخته بخدمت قاضی بهاءالدین به سیواس رفت . در سال ۸۰۰ هجری به میزبان جوانمرد خود خیانت کرده اورا کشته ولایتش را بدست آورد، و چون شنید که اردوی عثمانی بسر داری شاهزاده سلیمان خان بطرف سیواس و ارزنجان در حرکت است فرار کرد . وی در هنگام حمله تیمور به آسیای صغیر و شام بخدمت او درآمد و در پاداش، فرمان حکومت دیاربکر را از آن پادشاه بگرفت . قراعثمان در ۸۳۹ بمرد و پسرش علی بیك بجایش نشست .

قاضی غفاری در تاریخ جهان آراء ، شجره نسب اوزون حسن را با پنجاه و دو واسطه به اغوز خان میرساند . نخستین فرمانروای آق قویونلو که از احوال او مختصر اطلاعی در دست است شخصی بنام علاءالدین بن تورعلی بیك است که توانست موصل را تسخیر کند . پس از وی برادرش فخرالدین قتلو (قتلغ) بیك به حکومت رسید . پس از وی پسرش بهاءالدین عثمان بیك قره ایکوک بریاست قبیله آق قویونلو نائل آمد .

قراعثمان در هنگام جنگ با اسکندر بن قرا یوسف که در برابر شاه رخ تیمور به حوالی ارزروم گریخته بود از اسب افتاد و در هشتاد سالگی درگذشت. (۸۳۹ هـ)، نعش او را پسرش شیخ حسن در ارزروم بخاک سپرد. اسکندر پس از تسخیر ارزروم دستور داد تا قبر او را نبش کنند و سر از جسد او بر گیرند. آنگاه سر وی را به نزد دشمن او سلطان ملک اشرف از مماليك مصر به قاهره فرستاد. ملک اشرف دستور داد تا سه روز تمام آن سر را از دروازه «زويله» بیاویزند.

علی بیک - قراعثمان در وقت مرگ هفت پسر داشت: بایزید که با پدرش در ارزروم کشته شد، علی که در دیاربکر، حمزه که در کماخ، یعقوب که در ارزنجان، محمود که در دیاربکر، محمد، قاسم، و شیخ حسن بودند.

پس از قراعثمان پسرش علی بیک جانشین او شد. وی جهانگیر پسر ارشدش را در شهر آمد گذاشت و پسر کوچکتر خود حسن (اوزون حسن) را بعنوان وثیقه وفا داری خود به قاهره فرستاد. سلطان ملک اشرف این شاهزاده جوان را زندانی ساخت و به ماردین و آمد لشکر کشید. جهانگیر نیز در آمد اسیر گشت و او را به قاهره نزد برادرش اوزون حسن فرستادند. پدرشان علی بیک با اندوه فراوان به خرپوت رفت تا با قرا اسکندر بجنگند. در این هنگام گرفتار طغیان برادرش حمزه شد، علی گریخته به نزد سلطان مراد دوم پادشاه عثمانی پناه برد. سپس پسران او از زندان مصر آزاد شده نزد پدر آمدند. علی بیک، اسکلیب را از سلطان عثمانی به تیول گرفت و سپس به حلب رفت. سلطان جقماق برای او مستمری تعیین کرد و از حمزه خواست تا قدری از اراضی خود را به برادرش وا گذارد.

علی بیک در سال ۸۸۴ در حلب درگذشت.

جهانگیر - پس از وی برادرش حمزه ریاست آق قویونلو را یافت. او پس از خود جهانگیر برادرزاده خود را که برادر اوزون حسن بود جانشین خود ساخت (۸۴۸ هـ) جهانشاه رئیس قرا قویونلو شهرهای دیاربکر و ماردین را از چنگ او خارج

ساخت، جهانگیر به حلب گریخت. سلطان جقماق يك لشکر کمکی بدانجا فرستاد تا از شبیخون قراقویونلوها جلوگیری کند (۸۸۵هـ) سپس جهانگیر برادرش اوزون حسن را به جنگ عمویش شیخ حسن فرستاد، اوزن حسن شیخ حسن را شکست داده به نزد جهانگیر بازگشت.

در بهار سال ۸۵۶ جهان‌شاه قراقویونلو ناگزیر شد از دیار بکر به تبریز برگردد و با جهانگیر قرار داد صلح امضاء نماید.

اوزن حسن

سپس اوزون حسن بر جهانگیر قیام کرد و به ارز نجان لشکر کشید در این جنگ از اسب زمین خورد و پایش بشکست و به وساطت مادرش سارا خاتون ناگزیر شد موقتاً از برادرش جهانگیر اطاعت کند، جهانگیر به مادرین و اوزون حسن به شهر آمد بازگشت. سپس جهانگیر از جهان‌شاه برضد برادر کمک خواست جهان‌شاه یکی از سرداران خود که رستم بیگ نام داشت به جنگ اوزون حسن فرستاد، رستم بیگ در ساحل فرات بدست اوزون حسن گرفتار و کشته شد (۸۶۱هـ). پس از این واقعه اوزون حسن به مادرین رفت و برادرش جهانگیر را محاصره نمود و باز به وساطت مادرش سارا خاتون از محاصره دست برداشت. سپس ارز نجان را مسخر ساخت و اسرای قراقویونلو را با هدایای بنزد جهان‌شاه به تبریز فرستاد.

بعد از لشکر کشیهای سلطان محمد فاتح به آناتولی و شکست متحدان اوزون حسن، پادشاه آق‌قویونلو مصلحت دید که با اعزام مادرش سارا خاتون به همراه حسن کرد حاکم چمشگزک به دربار سلطان محمد باب مذاکره و مصالحه را با وی بگشاید. ایشان توانستند يك نوع صلحی بین دو پادشاه ترك برقرار نمایند. پس از شکست قراقویونلو، اوزون حسن در سال ۸۷۲ یکی از سرداران معروف خود بنام سلیمان بیگ بیژن اوغلور اماً مور تسخیر قلعه بدلیس کرد. سرانجام امیر ابراهیم بن حاجی محمد، فرمانده بدلیس پس از سه سال دفاع حاضر به تسلیم شد و به تبریز رفت و به اوزون حسن عرض

خدمت کرد. اوزون حسن نیز برای وی در شهر قم وظیفه‌ای مقرر داشت. پس از آن اوزون حسن ایالت کردی جزیره را مسخر کرد و ترکی را بنام چلبی بیک در آنجا حکومت داد.

کنیه حسن بیک ابوالنصر بود و بمناسبت قامت بلندی که داشت او را «اوزون حسن» و به عربی «حسن الطویل» میخواندند. وی تبریز را پایتخت خود ساخت و پس از برانداختن جهان‌شاه به آذربایجان، و بعد از قتل سلطان ابوسعید بر عراق عجم و فارس و کرمان نیز مسلط شد.

اوزون حسن از سال ۸۶۲ تا ۸۸۱ هجری بعنوان جهاد پنج بار به گرجستان لشکر کشید. او هر بار از این لشکرکشی‌ها غنائم فراوان به همراه آورد ولی نتوانست آن کشور را تسخیر کند.

بر اثر دست‌اندازی اوزون حسن به بعضی از بلاد سوریه بین او و سلاطین ممالیک مصر جنگ در گرفت. پادشاه مصر در آن روزگار سلطان خشقدم نام داشت آق قویونلوها چهار بار به سرزمین ممالیک حمله کردند. این لشکرکشی‌ها در بین سالهای ۸۶۶-۸۸۰ هجری واقع شد. در یکی از آنها پس از تسخیر شهر خرپوت برای استمالت از سلطان مادر خود سارا خاتون را که بعلت کیاست و لیاقتش از وی بعنوان سفیر استفاده میکرد، به نزد سلطان خشقدم به قاهره فرستاد و کلیدهای شهر خرپوت را به سلطان تقدیم داشت.^۱

اوزون حسن در اول محرم سال ۸۷۶ به تبریز رسید و در خیرات و مبرات را بر فقرا و مساکین بگشاد و هر روز بر حسب استمرار سفره عام برای درویشان مهیا میکرد و سرسلسله این درویشان بابا عبدالرحمن بود، که سلطان از برکت فیض محضر او

۱- برای اطلاعات تفصیلی درباره اوزون حسن و سلاطین آق قویونلو رجوع شود به :

(تشکیل دولت ملی در ایران (حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی) تألیف والتر هینتس،

ترجمه کیاکوس جهاننداری تهران ۱۳۴۶ ص ۵۵-۸۵ : ص ۱۶۵-۱۸۸

بهره‌مند میشد .

اوزون حسن پس از یکماه اقامت در تبریز بعضی از امراء چون مهمادیک، و سلیمان بیک پورقاک، و بایندر بیک را با دو هزار مرد بجای بدلیس و دیار ارمن فرستاد . در اوائل ربیع‌الاول از شهر تبریز بجانب سهند، و از آنجا بدشت اوجان رهسپار شد و در دوازدهم آن ماه که روز میلاد حضرت رسول اکرم است در اوجان انجمنی از علما و صلحا در اردوگاه خود بیاراست و بعد از ختم کلام الله مجید با طعام عام قیام نمود . هم در آن روز آواز معاودت حجاج بیت الله به اردوی او رسید خلایق به امر او به استقبال حاجیان شتافتند، پس از آن دعوتی عام ترتیب داد و مراسم ختان (ختنه) شاهزاده مقصود در آن هنگام انجام گرفت، سپس به شهر تبریز بازگشت و بعد از چند روز از تبریز خارج شد، در چمن مرند نزول اجلال نمود . در آن اوان مولانا علی قوشچی (صاحب شرح تجرید) از خراسان آمده منظور نظر وی شد و بیست هزار تنگه شاه‌رخی و یک دو قوز قماش به او عنایت گردید^۱.

اوزون حسن با سلطان محمد خان دوم عثمانی که فاتح قسطنطنیه بود به رقابت و دشمنی پرداخت . در جنگی که بین او و سردار عثمانی مرادپاشای گلربیگی رومیلی در کنار فرات در نزدیک ملاطیه اتفاق افتاد شکست سختی به دشمن وارد آورد و دوازده هزار تن از سپاهیان عثمانی را نابود ساخت (۸۷۷ هـ) . ولی سال بعد سلطان مصطفی حاکم قرامان پسر سلطان محمد ثانی، نزدیکی قونیه در ۱۴ ربیع‌الاول سال ۸۷۷ سپاه اوزون حسن را شکست داده و پسرش زینل میرزا را بقتل رسانید .

اوزون حسن پس از این شکست به تبریز بازگشته برای انصراف خود از این ناکامیها به شکار می پرداخت لیکن آرامش وی جهت طغیان پسرش اغورلو محمد در شیراز بهم خورد . اغورلو محمد چون شنید که پدرش با لشکری جرار به سرکوبی او می آید از بیم به قسطنطنیه گریخت و مورد نوازش و استقبال سلطان

عثمانی واقع گشت سلطان به او وعده کرد که بزودی او را بجای پدرش بتخت پادشاهی ایران خواهد نشاند . اوزون حسن برای دفع شر پسر تدبیری اندیشیده خود را به بیماری زده سپس آوازه در انداخت که از شدت اندوه طغیان پسرش مرده است . اغورلو محمد چون از خبر وفات پدر آگاهی یافت از بیم آنکه مبادا برادرانش خلیل و یا یعقوب پیش از او تخت سلطنت را تصاحب نمایند با شتاب بسوی تبریز براه افتاد ولی چون به آنجا رسید پدر را در کمال صحت و سلامت دید و بجای تخت سلطنت او را بزندان انداخته سرازتنش جدا کردند . اغورلو محمد بعد از خلیل فرزند دوم اوزون حسن است، و اغورلو بمعنی مسعود و مبارک است و چون بر پدرش عصیان کرد او را اوغور سیزی یعنی نامبارک خواندند^۱ .

کاترینوز نو در سفر نامه خود می نویسد: سبب پیکار میان پدر و پسر آن بود که کردان که مردمی کوه نشین اند و مادر اوغورلو محمد از ایشان بود به شکوه و عظمت اوزون حسن رشک برده خواستند تا با افشاندن تخم نفاق بین پدر و پسر اختلاف انداخته و از هرج و مرج استفاده نمایند^۲ .

حسن روملو می نویسد : «راقم حروف از بعضی مردم چنین استماع نمود که در آنگاه که سراغورلو محمد را نزد حسن پادشاه آوردند، وی بیمار بود . بسیار برخاطرش گران آمده و گفت اگر از این مرض خلاص یابم، از قاتلان او انتقام بکشم . سلجوق شاه خانم از این سخن ترسیده ، ویرا خفه نمود . اما در تاریخ عالم آراء مسطور است که حسن پادشاه در حین بیماری فرزند ارشد خود سلطان خلیل را که در آن اوان در شیراز بود طلب کرد، و امر سلطنت به او تفویض فرمود، و در آن اوان از فرزندان صلبی پنج شاهزاده بودند : سلطان خلیل، و مقصود بیک، و یعقوب بیک، و یوسف بیک، و مسیح میرزا^۳ .

۲- از سعدی تاجامی ص ۶۴۷

۱- کتاب دیار بکره ص ۱۶۳

۳- احسن النواری ص ۵۶۸

از حوادث زمان اوزون حسن آمدن جلال‌الدین محمد بن اسعد الصدیقی دوانی معروف به ملاجلال دوانی (۸۳۰-۹۰۸) از فقها و متکلمان اسلام در قرن نهم هجری و از اهل قریه دوان‌کازرون فارس، به تبریز بود. وی در حضور اوزون حسن با دیگر علمای تبریز مناظره کرد و یکی از شاگردان خود ملاحسین میبدی یزدی را فرمود که با دیگر دانشمندان مباحثه کند و برایشان غالب آید.^۱

اوزون حسن و دول اروپائی :

رب و وحشتی که در سراسر اروپا مخصوصاً در ایتالیا از توسعه قدرت روز افزون دولت عثمانی پدید آمده بود باعث شد که سفرایی پیاپی از ونیز به ایران آمده، دولت ونیز کوشش کند که اوزون حسن را بر ضد ترکها با خود متحد سازد بامید آنکه از جانب مشرق اسباب نگرانی سلاطین عثمانی را فراهم آورند و ایشان را از ادامه فتح و لشکر کشی در جهت مغرب باز دارند.

این سفیران ونیزی درباره ایران و دربار اوزون حسن سفرنامه‌هایی نوشته و در توصیف قدرت اوزون حسن گاهی مبالغه کرده‌اند. یکی از آنان بنام رموزیو Ramusio از مقدمه‌ای که بر سفرنامه کاترینوزنو Caterino zeno نوشته، اوزون حسن را به جلالت و قدرت ستوده و حتی می‌گوید که در میان پادشاهان مشرق زمین، از زمانی که سلطنت از ایرانیان بدست یونانیان افتاده «هیچیک از آنان در شکوه و جلال، برابر داریوش بزرگ و اوزون حسن نبوده‌اند». کونتارینی Contarini ونیزی که در سال ۱۴۷۴ میلادی بحضور اوزون حسن رسیده می‌نویسد: «وی با غذای خود شراب می‌نوشد و ظاهراً آدم خوش‌مشربی است و دائماً جمعی از نوازندگان در نزد او حاضرند. او مردی لاغر اندام و بلند بالا است، و از جبهه او اندک قیافه تاتاری نمودار است. بشره‌ای گندم‌گون دارد. چون شراب می‌نوشد دست او میلرزد. ظاهراً هفتاد ساله بنظر می‌رسد (و در حقیقت پنجاه ساله است) وقتی که

مستی او از حد میگذرد خیلی خطرناک میشود . رویهم رفته شخص خوش طبعی است . بازرگان و نیز می نویسد : «آسام بی (اوزون حسن بیك) چنان مرد ممتاز و فعالی بود که در آن ایام در ایران تالی نداشت . منجم باشی در کتاب صحائف الاخبار درباره او می نویسد :

«اوزون حسن سلطانی عاقل و شجاع و متقی و دیندار و دوستدار اهل علم و صلاح بود . به اعمال خیر و کارهای عام المنفعه راغب، و عمارات بسیار به نیت مقاصد مذهبی بنیاد نهاد . وی تبریر را تختگاه خود ساخت و از ممالک مجاور و دیار اطراف بسیاری از دانشمندان را در آنجا گرد آورد، یکی از معروفترین آن رجال دانشمند که از دست وی پاداش و نیکی بسیار یافتند، مولانا علاءالدین علی قوشچی (متکلم و ادیب و منجم در گذشته در ۸۷۹هـ) است که چون از مکه برمی گشت عبور او بکشور وی افتاد .

اوزون حسن در اوان جوانی که امارت دیار بکر را داشت زنی مسیحی را به ازدواج خود در آورده که به یونانی کوراکاترینا Kyra Katerinā نام داشت و به ترکی دسپینا خاتون Despina Khatun نام یافت . وی دختر کالویوانس Kalo joanns آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان و به خانواده کومننی Comenni منسوب بود . مسافرو تاجرایتالیانی این زن را چنین توصیف میکنند :

«این خاتون بسیار زیبا بلکه زیباترین زنان عصر خود بشمار میرود و در سراسر ایران شهرت لطف و ملاحظت وی منتشر است» کالو یوانس از این نظر که اوزون حسن حامی او در مقابل سلطان محمد فاتح است با ازدواج دخترش با وی موافقت کرده بود .

اوزون حسن از این زن يك پسر و سه دختر پیدا کرده یکی از آنها دختری

۱- از سدی تا جامی چاپ ۲ ص ۵۷۲-۵۷۶ : والتر هینتس : حکومت آق قویونلو

و ظهور دولت صفوی (ترجمه کیلوس جهاننداری) ص ۳۹-۴۳

بنام مارتا خاتون Marta بود که بعد ها به زنی شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل درآمد .

بر اثر سقوط قسطنطنیه در ۱۴۵۳ م (۸۵۷ هـ) بدست سلطان محمد فاتح عثمانی باز در اروپا رژی‌ها و خیالات جنگهای صلیبی تجلی کرد، در سال ۱۴۵۶ پاپ کالیکست Calixt سوم ، یکی از راهبان فرانسیسکانی را که لودویکو دابولینا Lodovico da Bologna نام داشت به طرابوزان و گرجستان فرستاد تا امیران آن نواحی را بر ضد ترکان تحریک کند . سپس این راهب در سال ۱۴۵۹ م (۸۶۳ هـ) به حضور اوزون حسن رسید و موافقت همه گرجستان و طرابوزان و ملل قفقاز و آناتولی را با قیام بر ضد سلطان عثمانی بیان داشت و کمک او را خواستار شد . چون همه آنان سفرایی برای اعزام به حضور پاپ و دربارهای اروپایی تعیین کرده بودند، اوزون حسن نیز سفیرانی برای گسیل داشتن به دربارهای اروپایی تعیین نمود. این سفیران بالباسهای عجیب خود وارد شهر رم شدند . نماینده اوزون حسن بیش از سایر سفرا جلب توجه کرد . آنان در ماه مه ۱۴۶۱ م (۶ - ۸۶۵ هـ) به خدمت دوك بورگوند شرفیاب شده و به پیوس دوم اطمینان دادند که از جانب مشرق لشکری به جنگ عثمانی‌ها خواهند فرستاد، بشرط آنکه همزمان با این اشکر کشی ممالک اروپایی نیز از طرف مغرب به دولت عثمانی حمله نمایند . در بارهای فرانسه و بورگوند از اینکه «سلطان بین‌النهرین» (ایران) نیز سفیری فرستاده همه غرق حیرت بودند و اوزون حسن را که او بر خلاف سلطان محمد دوم (فاتح) که «ترك کبیر» خوانده می‌شد «ترك صغیر» نامیدند . این سفرا با وجود پذیرایی‌های گرمی که از آنان در اروپا شد دریافتند که پادشاهان اروپایی خود در اختلافند و همت برپا کردن يك جنگ صلیبی بزرگ را علیه ترکان ندارند . از این جهت به مشرق زمین باز گشتند . در مقابل دولت عظیم عثمانی جز فکر اتحادیه سه گانه طرابوزان، گرجستان ، ایران باقی نماند .

داوید کامنناس David Camnenas پادشاه طرابوزان و برادر زن اوزون حسن، از خیال اقدامی که بر ضد عثمانی در سر داشت می‌ترسید و می‌خواست برای بقای خود با آن دولت بزرگ در صلح باشد از این جهت از برادر زن خود اوزون حسن درخواست کرد از سلطان محمد عثمانی بخواهد از مطالبه سالانه سه هزار سکه طلا که او را ملزم پیرداخت آن کرده بود چشم‌پوشد. اوزون حسن هیأتی را بریاست مراد بیک برادر زاده خود به کشور عثمانی فرستاد. مراد بیک در سال ۱۴۵۹ (۴ - ۱۶۳ هـ) به استانبول وارد شد.

سفیر اوزون حسن نه تنها از سلطان خواست که از گرفتن باج از داوید شاه خود داری کند بلکه تقاضا کرد که فرمانروای خود او را نیز از تحویل زمین اسب، قالی و عمامه که سلطان ایلدرم بایزید پادشاه عثمانی بر عهده آق‌قویونلو گذاشته بود و شصت سال معوق مانده بود نیز معاف دارد. از آن گذشته از سلطان خواست که ایالت کاپادوکیه را که اوزون حسن بعنوان جهیزیه از پدر زنش کالیوانس گرفته بود مسترد دارد. لیکن سلطان عثمانی بدرخواست او اعتنایی نکرد و فقط در جواب گفت: او شخصاً خواهد آمد و موضوع باج را حل خواهد کرد^۱

دیری نگذشت که سلطان محمد فاتح به طرابوزان حمله برد و آنجا را مسخر ساخت و داوید کامنناس آخرین نماینده سلطنت بیزانطیه را به اسارت به استانبول آورده و در آنجا بقول جیوان ماریا آنجیوللو Givan Maria Angiolello با او به احترام رفتار کرد تا سال ۱۴۶۲ میلادی وفات یافت.

منجم باشی میگوید پیش از آنکه اوزون حسن نخستین حمله را به گرجستان نماید سفارتی به ریاست خورشید بیک بنزد سلطان محمد دوم فرستاد و التماس کرد که از حمله به طرابوزان صرف نظر نماید ولی سلطان آنجا را در ۱۴۶۱ م فتح کرد.

اوزون حسن چون از اتحاد با عثمانی نومید شد از این جهت برای آنکه متحدانی در اروپا پیدا کرده باشد در سال ۱۴۷۲ م (۷-۸۷۶ هـ) سفیری بنام حاجی محمد که در ایتالیا «ازیماومت» Azimaomet شهرت یافت به آن کشور گسیل داشت و ضمناً توسط او از جمهوری ونیز توب و توپچی تقاضا کرد. بقول جیوزف باربارو Giozafat Barbaro محمولات جنگی درخواستی از ونیز با کشتی جنگی باهدایای ملکه ونیز به قرامان سواحل جنوبی آناتولی رسید. این سلاحها عبارت بود: از شانزده توپ بزرگ، دویست گلوله کمان Spingarde از مفرغ و آهن، یک هزار تفنگ، سه هزار سمبه آهنی برای تفنگ‌ها، باروت و سایر وسایل جنگی. علاوه بر اینها یک فوج تفنگدار و توپچی تحت نظر چهار فرمانده کل و یک سرهنگ بنام: توماسوداایمولا Tommaso da Imola در آن کشتی‌ها بودند.

آنژیوللو Angiolello می‌نویسد مابهنگام ورود به قبرس (آوریل ۱۴۷۳) اطلاع حاصل کردیم که سلطان محمد همه شهرهای قرامان را گرفته است بهمین دلیل ناچار شدیم مدتی در «فاماغوسته» بمانیم.

در آبهای آن نواحی در آن زمان حداقل نود و نه کشتی ونیزی، شانزده کشتی ناپلی، بیست و دو کشتی روسی، شانزده کشتی پاپ، و پنج کشتی سلطان قبرس علیه عثمانی‌ها در حرکت بودند. فرماندهی این سفاین با دریاسالار موچینگو Mocenigo بود. در سلفکه (سلوکیه) قدیم قریب یکصد کشتی بقول باربارو در اختیار اوزون حسن قرار گرفت. در این هنگام شاهزاده کاترین زنو Caterino Zeno از طرف دولت ونیز سفیر مقیم دربار اوزون حسن بود. سفیر اوزون حسن که حاجی محمد نام داشت نیز به همراهی سفیر کرس و فرانسه و باربارو همراه دریاسالار موچینگو بودند. باربارو در هشتم ژوئن ۱۴۷۳ از بندر قرقو به اوزون حسن می‌نویسد: اگر من با سفرایی که ذکرشان رفت بتوانم شرفتاب شوم به فرمان بانوی گرامی خود (ملکه ونیز) اسلحه بیشماری از توپ عمود زن، گلوله کمان، تفنگ و تعداد بی‌شماری از

ادوات دیگر با مردانی کارآمد از هر رشته و فنی را به حضور عالی تحویل میدهم تا از این رهگذر بتوان به اقدامات بزرگی دست زد».

اوزون حسن در هفدهم ژوئن ۱۴۷۳، از خریوت به باربارو پاسخ می‌دهد:

«به اطلاعات می‌رسانیم که سی هزار تن از مردان دلیر جنگ دیده را که فرزندم اوغورلو محمد سردار آنها است برای جنگ با عثمانیها فرستادیم، قلاع قرامان را بگیرد و بکمک توپهای عمود زن استحکامات را از چنگ دشمنان خارج سازد، مانیز قسمتی از لشکریان خود را میفرستیم تا شمارا به اینجابدرقه کنند»^۱.

در زمان اوزون حسن روابط تجاری بین ایران و اروپا رونق داشته بطوریکه دولت ایران در جزیره قبرس یک نمایندگی مجهز تجارتی داشته که کالاهای بازرگانی ایران در آنجا جمع میشده و از آنجا به دو جمهوری ونیز و ژن و دیگر ممالک اروپایی حمل می‌گردیده است.^۲

علل دشمنی سلطان محمد فاتح با اوزون حسن:

از آثاری که از مورخان ونیزی مذکور و مؤلف کتاب تاجر ونیزی در ایران بافضام آنچه را که مورخان شرق مانند منجم باشی و عبدالرحمن شرف بیگ نگاشته‌اند، گذشته از نخوت و غرور روزافزون اوزون حسن که از نامه‌هایی که طبق منشآت فریدون بیگ به سلطان نوشته مشهود است، علل اربعه ذیل موجب دشمنی سلطان محمد فاتح با وی بوده است:

- ۱- مذاکراتی که اوزون حسن با دولت ونیز برای اتحاد با آن و حمله مشترک به دولت عثمانی می‌کرده است.
- ۲- کشتن جهان‌شاه قراقویونلو و حمله به سلطان حسین بایقرا تیموری که آن هر دو با سلطان محمد فاتح روابط دوستانه داشته‌اند.

۱- حکومت آق قویونلو و ظهور صفویه ص ۷۲-۷۸.

۲- یادداشت‌های قزوینی ج ۴ ص ۱۴۷.

۳- مواعیدی که بامپراطوران مسیحی طرابوزان داده و آنان را علیه دولت عثمانی تحریک می کرده است.

۴- جانبداری و حمایت از پیر احمد و سایر شاهزادگان خاندان قرمان که دشمن دیرین آل عثمان بوده اند.

سرانجام این اختلافات منجر به جنگ بین دو کشور گردید و این در تاریخ، اولین جنگ بین ایران و عثمانی است. نبردی که در سال ۸۷۷ هـ (۱۴۷۲ م) آغاز و در سال ۸۷۸ هـ (۱۴۷۴ م) خاتمه یافت دو صورت جداگانه را نشان میدهد. چنانکه گفتیم در اولی پیروزی از آن ایرانیان و در دومی نصیب ترکان شد.

در پیکار نخستین که در سواحل فرات در بلده توقات نزدیک ملاطیه اتفاق افتاد بعثت حملات جسورانه مراد پاشا بیکلریبکی رومیلی به شکست عثمانی منتهی گردید. بسیاری از آنان علاوه بر کشته شدن در میدان جنگ در گردابهای فرات هلاک شدند و دوازده هزار تن از آنان که در میان آنان افسران عالیرتبه بودند از میان رفته و نابود گشتند.

آنجیو للمومی نویسد: هنگامی که به فرات رسیدیم (دوم اوت ۱۴۷۳ م) در آن سو اوزون حسن بالشکریاناش ظاهر شد و در تردید بود که از کجا بگذرد زیرا در این موضع رودخانه پر از گودالها و گردابها است هنگامی که اوزون حسن اردوی سلطان را دید به بهت فرو رفت و مدتی خاموش ماند آنگاه بزبان ترکی گفت: «های قبحه سن نه دریا دور،» یعنی ای مادر بخطا چه دریایی است، و خواسته است این لشکر جرار را به دریا تشبیه کند.

کاترینوزنو در سفرنامه خود راجع به این جنگ می نویسد:

قشون اوزون حسن در این جنگ مرکب از ایرانیان و گرجیان و کردان و تاتاران بود سرداران بزرگی که بر آنان فرمان میراندند عبارت بودند از:

اغورلومحمد، خلیل، زینال، پسران اوزون حسن، و پیر احمد امیر قرمان

برخی بر آنند که فرا رسیدن شب دست اوزون حسن را از پیروزی بزرگی کوتاه کرد، چنانکه محمد پاشا شکست میخورد ایرانیان فتح عظیمی حاصل می کردند و چون سلطان عثمانی نمی توانست در آن سرزمین کوهستانی توپخانه خود را بکاربرد یا سواره نظام او میدان وسیعی را فراگیرد و بیقین طعمه دشمن میشد. هنگام زد و خورد در رود بیش از پانصد تن از سپاهیان ایران کشته شدند، اما از لشکر ترك پانزده هزار تن کشته یا در آن غرق شدند وعده ای بی شمار به اسارت درآمدند.

پس از این فتح که در دوازدهم اوت ۱۴۷۳ روی داد، جنگ دیگری واقع شد و ترکان بطرف طرابوزان عقب نشسته و در اواخر اوت سال ۱۴۷۴ نزدیک ترجان جنگ سختی روی داد و لشکر اوزون حسن بدست سلطان مصطفی حاکم قرامان پسر سلطان محمد فاتح بکلی شکسته شد، و پسرش زینل نیز در این نبرد بقتل رسید. ظاهراً علت شکست او آن بود که وی نتوانست توپهای ونیزی را که بدون فایده بر کشتیها بر سینه آبهای قرامان شناور بود به مقابله با توپخانه عثمانی که سواران او را چون برگ خزانگی بزمین میریخت بفرستد.

بقول حسن روملوسپاه سلطان محمد دوم در این جنگ مشتمل بر بیست هزار عرب و ده هزار ینکچری و ده هزار قپوخلقی و شصت هزار دیگر بود. درینکی شهر سلطان مصطفی فرزند سلطان با امرای قرامان و سپاه فراوان به اردوی پدر ملحق گردید. عده سپاه اوزون حسن در حدود هفتاد هزار تن بودند. ابتدا اعزلو محمد حمله آورده و مراد از سرداران ترك را با چهار هزار نفر بقتل آورد، سپس به پدرش اوزون حسن پیغام داد که صلاح است که در همین روز به عقب شکست یافتگان رویم و محمود پاشا سردار ترك را مغلوب کنیم. اوزون حسن میخواست که در همان روز با رومیان (عثمانیان) مقابله نماید اما سلجوقشاه خانم که مادر خلیل و دیگر فرزندان بود مانع شد و به عرض رسانید که اعزلو محمد داعیه دارد که شکست روم بدست او واقع شود تا در میان لشکر اعتبار تمام یابد.

پس از چند روز اوزون حسن با سپاه بسیار متوجه میدان رزم شد هر چه خلیل موصللو که از سرداران بزرگ بود نصیحت کرد که جنگ کردن مصلحت نیست ، حسن پادشاه (اوزون حسن) به سخن وی التفات ننمود سرانجام در روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول سال ۸۷۸ در محلی بنام ترجان دو لشکر باهم مقابل شدند عثمانی‌ها دارای سلاح آتشین چون توپ و تفنگ بودند زینل بیگ پسر اوزون حسن که مردانه می‌جنگید بدست محمود آقا از سرکردگان عثمانی کشته شد، اغرلو محمد و پدرش اوزون حسن که دلیرانه رزم میکردند شکست یافته بگریختند .

سلطان بایزید لشکریان ایران را تعقیب نموده و جمعی کثیر را به قتل آورد در این جنگ با میرزا محمد باقر و میرزا زینل و میرزا مظفر که فرزندان میرزا سید احمد بن میرزا میرانشاه بن تیمور گورکان بودند دستگیر شدند و به امر سلطان محمد دوم در قلعه آماسیه محبوس گشتند . سلطان میخواست که در دنبال حسن پادشاه لشکر به ایران کشد، اما محمود پاشا که مردی بارای و کیاست بود، سلطان را از رفتن به دیار عجم مانع شد. بعد از آن سلطان قاضی محمود شریحی و خواجه سیدی محمد منشی که منصب انشاء حسن پادشاه به او تعلق داشت ، و قاضی علی حصن کیفی که بامانت و مصاحبت حسن پادشاه منسوب بود منظور نظر خویش ساخت . سپس سلطان به شکرانه این فتح چهل هزار غلام آزاد نمود ، و مقدار یکصد خروار نقره که هر خرواری صد هزار آقچه رومی بود به امراء و لشکریان انعام فرمود. پس بفرمود که همگی طایفه آق قویونلورا در حضور او یکان یکان گردن زدند . و در یک روز بدین ترتیب سه هزار تن را به قتل رسانید . سپس بفرمود که جسدهای ایشان را بر سر راه اندازند . یکی از فضلا در ماده تاریخ این واقعه گفته است:

عون^۱ لدین المصطفی سلطان محمد بن مراد

سل سيف الحق المقهر علی الخصم الغوی

عن لسان القلب من غیب جبری تاریخه

دام منصوراً بعون الله والحکم القوی (۸۷۸)

در تاریخ ترکی رومی مشهور است که حسن پادشاه روز چهارشنبه را بر خود مبارک دانسته بود، زیرا درین روز جهان‌شاه پادشاه و سلطان ابوسعید را گرفته بود. ولی در این نوبت در روز چهارشنبه جنگ کرده مغلوب گردید. سلطان از آنجا متوجه استانبول شد، حسن پادشاه نیز پس از این شکست به آذربایجان آمد و در تبریز نزول اجلال کرد.^۱

بقول آنجیوللو اگر اوزون حسن به فتح اول خود قانع شده بود و صلح می کرد سرزمین‌هایی را که صاحب شده بود از دست نمی داد. خبر شکست اوزون حسن در بیستم سپتامبر همان سال به اروپا رسید و همه آرزوهای دشمنان سلطان را در مغرب زمین بر آب انداخت.^۲

شکستی که اوزون حسن از عثمانیها یافت بافتحی که بر لشکر مصر در اورفا حاصل نمود جبران شد و سپس پیروزی جدیدی در گرجستان بدست آورد و تفلیس را نیز مسخر ساخت.^۳

اوزون حسن برای تأدیب حکام گرجستان که بلافاصله پس از شکست او از سلطان محمد فاتح سر به نافرمانی برداشته بودند با بیست هزار تن سوار و شش هزار عقبه دار از تبریز بطرف شمال غرب براه افتاد و پس از شکست و گوشمالی مخالفان، شاه قسطنطین سوم را با نیربهی اشغالی ترکمن در تفلیس گذاشت و به تبریز بازگشت (۸۸۲ هـ) در حالیکه پنج هزار تن اسیر با خود داشت.

یکی از معاریف بزرگ ایران در قرن نهم که به خدمت اوزون حسن رسید

۱ - احسن التواریخ روملو .

۲ - حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی ص ۷۹ - ۸۰ ؛ از سعدی تا جامی ص ۵۸۴ - ۵۸۶ ، دائرة المعارف اسلامی ترجمه عربی مقاله مینورسکی تحت عنوان اوزون حسن ج ۳ ص ۱۳۹ - ۱۵۰ .

۳ - از سعدی تا جامی چاپ دوم ص ۵۸۷ .

علاءالدین علی بن محمد بن القوشجی، متکلم و ادیب و منجم سمرقندی بود که در ۸۷۹ درگذشت. پدرش قوشچی میرزا الغ بیک بوده و خود او درسمرقند بالغ بیک در تألیف زیج اوشرکت کرد و بعد از مرگ ابوسعید تیموری در حدود سال ۸۷۵ هـ که از سفر مکه بازمی گشت در تبریز بخدمت اوزون حسن رسید. این پادشاه او را بسیار اکرام کرد و بواسطه جلالت و مرتبتی که داشت وی را در سال ۸۷۶ به سفارت به دربار سلطان محمد فاتح فرستاد. سلطان، علاءالدین قوشچی را با احترام هر چه تمامتر پذیرفت و از او عهد گرفت پس از انجام مهم سفارت به قسطنطنیه باز آید. چون باز آمد او را به منصب تدریس در مسجد ایاصوفیه با حقوق روزانه دویست آقچه (= چهل مارك) منصوب فرمود و تا آخر عمر در آن شهر به تدریس مشغول بود تا در سال ۸۷۹ در استانبول درگذشت و در ایوب بخاک سپرده شد.

یکی دیگر از بزرگان قرن نهم ایران که بخدمت اوزون حسن رسید مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی است (۸۱۷-۸۹۸ هـ) این شاعر بزرگ از هرات مسقط الرأس خود براه افتاد تا بزیارت مکه برود. بهنگام بازگشت درست روزی به حلب رسید که اوزون حسن نزدیک تر جان از سپاه عثمانی شکست خورده بود (۱۲ اوت ۱۴۷۳)، آنگاه جامی از طریق بیراهه به شهر آمد سفر کرد. محمد بیک حاکم آمد بعلت جنگ و غیر عادی بودن اوضاع سیصد تن ترکمن همراه او کرد و جامی در حمایت ایشان در هفدهم اکتبر ۱۴۷۳ (= ۸۷۸ هـ) به تبریز وارد شد. اوزون حسن دوست و مورخ مخصوص خود قاضی ابوبکر طهرانی و درویش قاسم شقادل را به استقبال او فرستاد. دیگر بزرگان و اعظم شهر بدنبال آن دو بودند. مولانا جامی با اغزاز تمام به حضور اوزون حسن رسید و از او مهربانی فراوان دید. اوزون حسن از وی خواست که در دربارش بماند. جامی ده روز در نزد آن پادشاه بماند و آنگاه به این بهانه که می خواهد یک بار دیگر مادر کهنسال خود را به بیند به هرات بازگشت^۱.

۱ - حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی ص ۱۴۴-۱۴۶ و ۱۵۳؛ از سمدی تا جامی چاپ دوم ص ۵۷۵-۵۷۶.

اوزون حسن گذشته از علما به مشایخ و صوفیه نیز عنایت داشته چنانکه دده عمر آید ینی مشهور بروشنی را که از صوفیه بزرگ قرن نهم در آناتولی بود به تبریز فراخواند و به خواش همسرش سلجوق خاتون در حق او ملاحظت بسیار کرد. سلجوق خاتون قطعه عمارت وزمینی را در اختیار شیخ گذارد که از ابنیه زن جهان شاه خاتون در تبریز بود. شیخ تا آخر عمر در تبریز بود و در سال ۸۹۲ در آن شهر درگذشت. جماعت روشنیان در مصر و ممالک عثمانی با و منسوبند. مسقط الرأس او آیدین از استانهای پنجگانه آناتولی غربی بود^۱.

دیگر بابا عبدالرحمن مجذوب بود که از عرفای قرن نهم اسلام است و اوزون حسن او را از شام به تبریز آورد و دولتخانه کهند را در محله ششکلان بوی تفویض فرمود و قبر وی نیز در همانجا است^۲.

چنانکه گفتیم توسعه روز افزون سلاطین عثمانی در اروپای شرقی دول اروپا بخصوص جمهوری ونیز را بر آن داشت که با عقد اتحاد با اوزون حسن که قدرتی عظیم در مشرق به شمار میرفت مانع از دست اندازی عثمانیان به خاک اروپا شوند. از اینرو جمهوری ونیز در ۱۴۶۳ سفیری بنام کویرینی Quirini بدربار اوزون حسن اعزام داشت اوزون حسن نیز در ۱۳ مارس ۱۴۶۴ نخستین سفیر خود را بنام حاجی محمد به ونیز فرستاد. سپس دربار و نیز شاهزاده‌ای محترم بنام کانرینوزنو Caterino zeno به سفارت به نزد پادشاه ایران اعزام داشت این سفیر در بیستم آوریل ۱۴۷۱ به تبریز رسید. چون اوزون حسن از جمهوری ونیز طلب مهمات جنگی و مر بیان نظامی کرده بود، در آوریل سال ۱۴۷۴م جیوزف باربارو Giosafat Barbaro پس از مدت‌ها انتظار به همراهی یک دسته دویست نفری از تفنگداران و افسران، با شش عراده توپ و ششصد قبضه تفنگ و مقدار زیادی اسلحه و مهمات وارد تبریز شد

۱- حکومت آق قویونلو ص ۱۵۷؛ روضات الجنان ص ۶۰۱

۲- روضات الجنان ص ۴۷۰-۴۷۲؛ کتاب دیار بکریه فهرست ص ۵۸۹ تحت عنوان

بابا عبدالرحمن تاج المجاذیب.

مربیان و نیزی ایرانیان را با اسلحه‌آتشین آشنا کرده فنون نظامی اروپائی را به سپاهیان اوزون حسن بیاموختند این سفیر زندگی پر شکوه و با تجمل تبریز را توصیف کرده می‌نویسد که او در یکی از طالارهای کاخ با شکوه هفت آپتیزی Haft-Aptisi که ظاهراً اصل پارسی آن هفت آبدیز بوده پذیرائی باشکوهی بجای آوردند. در اینجا فواره‌ای که در میان رواق قرار داشت هوارا تلطیف می‌کرد.^۱

شهر تبریز در زمان اوزون حسن بسیار آباد گشت و مشهور آفاق شد. تاجر و نیزی گمنامی که در این عصر تبریز را دیده در سفرنامه خود از آبادی آن شهر و شکوه دربار اوزون حسن توصیف بسیاری میکند.

اوزون حسن پس از فتح تفلیس در سال ۸۸۱ به تبریز بازگشت و در آخر رمضان و شب عید فطر سال ۸۸۲ هـ درگذشت. جسد او را در مدرسه نصریه که از بناهای خود وی بود بخاک سپردند.

شهر

بهر تاریخ وفاتش همه کس به دین پرور عادل گفتند^۲ روملو می‌نویسد: «در سال ۸۸۲ حسن پادشاه بن علی بن قراعثمان بن قتلوق بیك بن دورعلی بیك بن پهلوان بیك، به غزای گرجستان رفته، از سادات و مشایخ و هر کس که از اهل سیورغال (تیول) بود همراه برده، ولایت گرجستان را مسخر کرده، اسیر بسیار گرفت. هر يك از سادات و مشایخ را نصیبی داده مراجعت نموده و در شب عید فطر از دست ساقی اجل جرعه فنا نوشید، و در باغ نصریه که از تعمیرات اوست مدفون شد. ایام عمرش پنجاه سال بود. مادرش سرای خانم است. پادشاهی صاحب شوکت و با عدالت بود، و با علماء مجالست مینمود، و از حدیث و تفسیر در مجلس او میگذشت. مدت سلطنتش یازده سال و کسری بود. مملکتش دیار بکر و آذربایجان، و عراق عرب، و عراق عجم، و فارس، و کرمان بود. بعد از فوتش

۱- والتر هینتس: حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی ۸۳-۱۸۲۰-۱۸۳۰

۲- تاریخ جهان‌آرا ص ۲۵۳؛ روضات الجنان ج ۱ ص ۵۲۴.

ارکان دولت، سلطان خلیل را بجای او نصب کردند. سلطان حکومت دیار بکر را به سلطان یعقوب داد، و سلیمان بیک بیجن اوغلی را لله اوگردانید.^۱

نوشته های سیاحان و نیزی در باره اوزون حسن

آمبروزیو کنتارینی سفیر فرمانروای ونیز در سفر نامه خود در باره تبریز می نویسد.^۲

در این روز [چهارم اوت ۱۴۷۴] نزدیک غروب به شهر تبریز وارد شدیم که در دشتی نهاده است و محصور با دیوارهای گلی غم انگیز. نزدیک این شهر چندین کوه سرخ رنگ دیده میشود که میگویند کوههای توری^۳ خوانده میشود. هنگامیکه وارد این شهر شدیم سخت پر آشوب بود و با زحمت بسیار توانستم به کاروانسرای برسیم و در آن جا اقامت کردیم. هنگامیکه از میان پاره ای از ترکان می گذشتیم شنیدیم که می گفتند، « اینان سگان هستند که برای تفرقه افکندن در میان مسلمانان بدین جا می آیند و باید آنان را قطعه قطعه کنیم. » همین که در کاروانسرا فرود آمدیم آزامو^۴ که مردی نیک نفس مینمود دواطاق در اختیار ما نهاد. نخستین چیزی که بمانگفت آن بود که از سالم رسیدن ما به مقصد حیرت کرد زیرا بنظر او چنین می نمود که این کار باور نکردنی است، و به ما فهماند و من خود نیز مشاهده کرده بودم که کوچه های شهر را تمام سنگربندی کرده بودند. چون خواستم سبب این کار را بدانم گفت که اغورلومحمد^۵ پسر دلیر اوزون حسن سراز فرمان پدر پیچیده

۱- احسن التواریخ ص ۵۶۶-۵۶۷.

۲- M. Ambrosio Contarini در سال ۱۴۷۴ برای رسیدن بحضور اوزون حسن به تبریز آمد.

۳- در متن Tauri. این کوههای سرخ رنگ باید همان کوه سرخاب باشد که بمناسبت دوزماری که بر فراز آن است عوام اینال زینال خوانند.

۴- در متن Azamo ظاهراً حاجی محمد باشد

۵- در متن Gurlumameth.

ویکی از شهرهای ایران را که شیراز^۱ خوانده میشود و اوزون حسن آن را به سلطان خایل و مادرزنش واگذار کرده بود متصرف شده است. از این رو اوزون حسن لشکری جرار فراهم آورده و به سوی شیراز رفته است، تا فتنه پسر را دفع کند. فرمانروای یکی از قبایل کوهستانی که نامش زگرلی^۲ بود نیز باغورلومحمد همدست شده بود و با سه هزار سواری که در زیر فرمان دارد به تاخت و تاز و غارت کردن آن سامان پرداخته و تا تبریز پیش رانده است. و اکنون از ترس اوست که کوچه ها را سنگربندی کرده اند. وی نیز گفت که سوباشی تبریز که برای مقابله با زگرلی از شهر خارج شده بوده است از وسخت شکست یافته و هر چه داشته است بغارت رفته و شکر خدا را بجا آورده که توانسته است سلامت به تبریز بازگردد. هنگامیکه پرسیدم چرا همه شهر یکباره به دشمن، نمیتازند پاسخ داد که آنان مردمی جنگجو نیستند و از هر سر کرده ای که شهر را بتصرف در آورد فرمان می برند.

من خواستم بهر تدبیر از تبریز بیرون بروم و به دنبال شاه بروم اما کسی را نیافتم که با من همراه شود و سوباشی نیز لطفی ننمود. ناگزیر در کاروانسرا ماندم و صاحب آن گفت که خود را از انظار مخفی کنم. با این همه گاهی ناچار بودم که برای خرید خواربار بیرون روم یا ترجمان خود را بفرستم یا مردی را به نام آس توستین^۳ که از مردم پاویا^۴ و از شهر کفا (کیف) درزمره همراهان من در آمده بود بدین کار بگمارم، چه تاچه حدی بازبان اهل محل آشنا بود. مردم این دوتن را به باد ناسزا می گرفتند و میگفتند که باید آنان را قطعه قطعه کرد. پس از چند روز یکی از پسران اوزون حسن بنام مقصود بیک^۵ با هزار سوار از راه در رسید تا حکومت

۱- در متن Siras (م).

۲- در متن Zagarli.

۳- Astustin.

۴- Pavia نام شهر است در شمال غربی ایتالیا در ناحیه لومباردی (م).

۵- در متن Massubei.

تبریز را بدست گیرد زیرا زگرلی همه را بیمناک ساخته بود . پس به نزد او رفتم و باز حمت بسیار باریافتم . ناچار قطعه شالی بردم و پس از سلام کردن بروی گفتم که عازم زیارت شاه می باشم و خواهش کردم که پاسدارانی همراه من کند .

چند کلمه بیشتر جواب نداد و اعتنایی به من ننمود . پس به اقامتگاه خود باز گشتم . آنگاه بد بترشد و چون مقصود بیک خواست از مردم برای بسیجیدن سپاه مال بستاند دست رد بر سینه اش نهادند و دکان ها را بستند از اینرو ناگزیر کاروانسرا را ترك گفتم و به کلیسای ارمنیان رفتم و در آنجا محوطه کوچکی را برای اقامت خود و بستن اسب هایمان در اختیار گرفتم ، و نمی توانستم که به هیچ يك از همراهان خود اجازه خروج دهم . هر کس میتواند حال ما را در آن ایام قیاس کند که چگونه از احتمال آزار و بد رفتاری مردم در اضطراب بودیم . اما لطف و عنایت خدای بزرگ که تا آن هنگام شامل حال ما شده و آن همه خطرات را زما دفع کرده بود باز هم مایه نجات ما شد . در ۵ سپتامبر ۱۴۷۴ [۸۷۸/۸۷۹ هـ] هنگامیکه هنوز در تبریز بودیم ، بارتولومولیوم پاردو^۱ که مرا در کفا ملاقات کرده بود به اتفاق برادر زاده اش ، بران کالیون^۲ از سوی عالی جناب فرمانروای و نیز به رسالت نزد شاه اوزون حسن آمد . وی که از راه طرابوزان آمده بود يك ماه پس از من به تبریز رسید اینک بر آن شدم که اگوس تینو^۳ را که پیش از این ازو نام برده ام از راه حلب با نامه های خود به و نیز بفرستم و عالی جناب فرمانروای و نیز از آنچه روی داده بود آگاه کنم و او پس از روبرو شدن با مخاطرات بسیار به سلامت به مقصد رسید . من تا تاریخ ۲۲ سپتامبر در تبریز ماندم و در باره این شهر نمیتوانم شرحی مبسوط بیان کنم زیرا پیوسته در مخفی گاه بسر می بردم . تبریز

Bartholomeo Liompardo - ۱

Brancalion - ۲

Augustino - ۳

شهریست بزرگ و کهر با در آن بسیار دیده میشود . می‌پندارم که پر جمعیت نباشد . هر گونه خوار بار در آن دیار فراوان اما بسیار گرانست . بازارهای بسیاری دارد و راه عبور کاروان هائیست که مقدار فراوانی ابریشم و فاستونی و تقریباً هر نوع کالا به مقصد حلب حمل میکنند . از نیک بختی من قاضی عسکر^۱ یکی از رجال مهم در بار اوزون حسن که به سفارت و برای بستن پیمان نزد سلطان عثمانی رفته و ناکام بازگشته بود به تبریز آمد تا از این راه نزد شاه فرمانروای خود برود . همین که از این خبر آگاه شدم درخواست ملاقات کردم و تحفه‌ای به او دادم و خواهش کردم که به من اجازه دهد تا همراه او سفر کنم و گفتم که برای کاری مهم به نزد شاه می‌روم . وی درخواست مرا از روی نهایت لطف و محبت پذیرفت و گفت که همراهی مرا با خشنودی می‌پذیرد و توکلش به خداست که بتواند مرا سلامت نزد شاه خود برساند این در نظر من نشانه عنایت پروردگار بود و از این رو شکرش را به جا آوردم . قاضی دوبرده^۲ اسلاو که اسلام آورده بودند همراه داشت که از یاران صمیم نوکران من شده و آنان گفته بودند که آماده یاری با ایشان هستند . به من نیز وعده داده بودند که هر گاه اربابشان عزم سفر کرد مرا آگاه کنند و چنین کردند و چون این خبر برای من مغتنم بود به آنان هدایائی دادم .

در تاریخ بیست و دوم چنانکه گفتم تبریز را به اتفاق قاضی عسکر ترک گفتیم^۳ .

در جای دیگر مینویسد :

در ۳۰ مه ۱۴۷۵ [۸۷۹/۸۸۰هـ] در پانزده میلی تبریز مردی بنام راهب لودو ویکودا بولونیا^۴ که خود را بطریق انطاکیه میخواند همراه شش تن سوار به اردوی شاه آمد و گفت که فرستاده^۵ دوك بورگونی^۶ است . شاه بی درنگ کس فرستاد و پرسید

۱- در متن Cadi lascher

۲- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران ، ترجمه دکتر منوچهر امیری ص ۱۳۵-۱۳۸

۳- Friar Lodovico da Bologna

۴- Duke of Burgundy

که آیا اورا می‌شناسیم یا نه وما دربارۀ وی جوابی مساعد به اعلیحضرت دادیم . در ۳۱ مه شاه بامدادان کس بدنبال او وما فرستاد و بد همه ما بارداد بطریق سه‌جامه زربفت و سه جامه از مخمل ارغوانی و سه جامه از مخمل بنفش همراه آورده بود که به شاه تقدیم کرد . شاه مارا به خیمه خود خواند و از سفیر خواست که غرض از رسالت خود را معروض دارد ، و بطریق گفت‌وگو او فرستاده دوك بورگونی است و بنام او پیشنهادهایی مهم تقدیم نمود .

سفیر خطابه‌ای مفصل ایراد کرد که به ظاهر چندان تأثیری در شاه ننمود و تکرار آن درین جا لازم نیست .

ناهار را با اعلیحضرت خوردیم و وی بسیار چیزها از سفیر پرسید و پاسخ شنید و پس از آن به چادرهای خود بازگشتیم . در ۲ ژوئن ۱۴۷۵ [۸۷۹/ ۸۸۰هـ] بد تبریز وارد شدیم و منزلی در اختیارمان نهادند و در تاریخ هشتم ماه ما و بطریق نامبرده به دربار احضار شدیم . پیش ازین شاه چهار بار به من گفته بود که باید بد کشور فرانک ها برگردم و عالی جناب مستر جوزا فا بار بارو نزد او بماند . اما من پیوسته به این کار اعتراض کرده بودم و هرگز کمان نمی‌بردم که وی باردیگر درین باره سخنی گوید . هنگامی که در پیشگاه شاه حاضر شدیم اعلیحضرت به بطریق فرمود « تونزد مخدوم خود باز می‌گرددی و وی را آگاه میکنی که من بر آنم که بعهد خود وفا کنم و باترکان عثمانی بجنگم و بزودی چنین خواهم کرد . » سپس شمه‌ای در این معنی گفت . آنگاه روی به من کرد و گفت « تونیز با این کشیش نزد سرور خود باز می‌گرددی و می‌گویی که من نیز در آستانه جنگ با عثمانیان ایستاده‌ام و آنان نیز نبرد می‌جویند . من سفیری بهتر و کاردان تر از تو نتوانم فرستاد . تو در اصفهان بسر برده و با من بدین جا بازگشته‌ای و هر چه باید ببینی دیده‌ای و می‌توانی به مخدوم خود و همه بزرگان عالم مسیحیت حقیقت را گزارش دهی ، وقتی این را شنیدم سخت آزرده خاطر شدم و در پاسخ گفتم که این کار از من بر نمی‌آید و دلیل و برهان آوردم . سپس شاه بانگاهی

غضب آلود گفت: « من میخواهم و به تو فرمان میدهم که بروی و مضمون این امر را در نامه‌ای به مخدومت خواهم نوشت » آنکه از بطریق و جوزافا خواهش کردم که آنچه درین باره می‌اندیشند بر زبان آرند و هر دو گفتند که چاره جز فرمان بردن ندارم. پس به پاس عقیده ایشان و اراده شاه پاسخ دادم: « خدایگانا اگر چه ازین کار بیزارم اما چون خشنودیت در آن نهفته است هر چه فرمان دهی می‌پذیرم و هر جا که بروم از قدرت عظیم اعلیحضرت و حسن نیتش سخن خواهم گفت. تا شاهزادگان مسیحی خشنود شوند و از کجا که نخواهند از اعلیحضرت سر مشق بگیرند.» چنین می‌نمود که شاه از پاسخ من خشنودست و از روی عنایت جوابی کوتاه و مهر آمیز داد. از حضرت سلطان که مرخص شدیم مارا به جای دیگر بردند و من و بطریق دو قبای بسیار نازک که به طرز ایرانی دوخته بودند و شاه خلعت داده بود دریافت کردیم. دوباره به پیشگاه شاه رفتیم و پس از درود فرستادن بروی به اطاق خویش باز گشتیم. و او برای هر يك از ما اندکی وجه بایک اسب و اشیایی که چندان ارزش نداشت فرستاد.

شاه همان روز از تبریز بیرون رفت و ما تا تاریخ دهم ماه در آن جا ماندیم و در آن روز باهم به نزد شاه رفتیم که در بیست و پنج میلی تبریز (میل معمول در بین ما) در جایی که آب و چراگاه نیکو داشت اردو زده بود. در تاریخ دهم از تبریز به راه افتادیم و به اردوی شاه رفتیم و در محل معهود چادر زدیم و بسیار روزها در آن جا ماندیم تا ستوران و چهارپایان هر چه علف بر زمین بود خریدند. سپس رو به راه نهادیم و پانزده میلی به پیش رانیدیم تا به محلی رسیدیم که در آن جا تا تاریخ بیست و هفتم که شاه از ما جدا شد ماندیم. در طی دوران اخیری که با شاه همراه بودیم گاه بی آنکه کاری مهم پیش آمده باشد ما را به حضور خویش فرامیخواند و گاه خوردنی‌هایی اعطا می‌فرمود. در تاریخ بیست و ششم اعلیحضرت مارا به دربار احضار کرد و درباریان پیش از آنکه باریابیم پاره‌ای از اشیاء بسیار سبکی که در آن اواخر

ساخته بودند بهما نشان دادند. نیز سه قطعه از تحف و هدایایی که آماده اهدا بود دیدیم. یکی از آنها را به دوک بورگنی اختصاص داده بودند تا توسط بطریق بفرستند دیگری مخصوص دوک و نیز فرمانروای ما بود و سومی را می خواستند توسط مردی بنام مارکو روسو^۱ که از جانب دوک مسکووی یا فرمانروای روسیا بیانکا^۲ به سفیری آمده بود برای وی بفرستند. این هدایا از مصنوعات کسدی^۳ و عبارت بود از دو شمشیر و تولوم بان تی^۴ و همه اینها اشیائی کم ارزش بود. آنگاه به پیشگاه اعلیحضرت باریافتیم و در آنجا دو تن از ترکان دربار او نیز حضور داشتند که شاه میخواست ایشان را به رسالت، یکی را نزد دوک بورگونی و دیگری را نزد دوک مسکووی بفرستند. هنگامی که من و بطریق بروی درود فرستادیم لب بدین سخنان گشود: « شما نزد سروران خویش و شهریاران مسیحی باز میگردید و میگویید که چگونه من خود را آماده جنگ با سلطان عثمانی نموده‌ام. اما چون شنیده‌ام که وی در قسطنطنیه است و میخواست تا پایان سال در آنجا بماند صلاح در آن ندیدم که خود به جنگ مردم عثمانی بروم. از این رو بخشی از نیروهای خود را بد سرکوبی فرزند سرکش خود کمارده و بخشی را مأمور آسیب رساندن بدقوای سلطان عثمانی کرده‌ام و من خود بدینجا آمده‌ام تا در آینده آماده کارزار با او باشم. این مطالبی است که شما باید به فرمانروایان مخدوم و به شهریاران مسیحی بازگویید. به فرستاده خویش نیز فرمان داد که همین سخنان را بازگوید. من از این لحن سخن گفتن که در گذشته و حال بکار برده بود سخت ناخشنود بودم اما چاره نبود جز این که بگوییم که او امرش را بکار خواهیم بست. سپس به ما رخصت داد و همین که عازم سفر شدیم ما را تاصبح نگاه داشتند. در ضمن به همه سربازان پیاده فرمان رسید که در دامنه کوه گرد آیند و بامدادان ما را از روی تحکم به خیمه‌ای فرستادند که یکی از

۱- Marco Rosso

۲- Rossi a Bianca روسیه سفید (م)

۳- Gesdi

۴- Tulumbanti (؟)

روئی شاسان^۱ نشسته بود وی مأمور رسیدگی به کارسفیران بود و پس از آنکه از هردی باما سخن گفت چنین فرمود: گروه فراوانی از پیادگان ما آمده اند تا مایه تفرج^۲ (یعنی سرگرمی) شما شوند، غلامانش گفتند که عده فراوانی از پیادگان ما آمده اند، اما عده فراوانی از آنان نیز در عقب اند. سر بازان از دامن کوه رژه رفتند تا، آنان را بهتر بنگریم و پس از آنکه رفتند گفته شد که عده آنان به ده هزار تن میرسیده است. از آن جا که میخواستیم همه چیزها را بدانیم پرسیدیم و معلوم شد که پیادگان همان سر بازانی هستند که در التزام رکاب شاه آمده اند و مقصود از ترتیب دادن آن سان و رژه این بوده است که ما آنچه دیده ایم به فرمانروایان خود گزارش دهیم. پس از پایان رژه شاه نامه ها را به ما داد و به چادرهای خود بازگشتیم. پس از تحقیق از اشخاص مختلف و از جمله جوزا فا بار بارو در باره شماره سوار نظامی که در خدمت اعلیحضرت بودند معلوم شد که عده آنان بر روی هم بیش از بیست و پنج هزار تن است. اسلحه آنان تیرو کمان و شمشیر و سپر است که روی آن ابریشم یاریمان کار کرده اند. نیزه به کار نمیبند و بیشتر سر بازان کلاه خودها و چارآینه های بسیار زیبا و اسبهای خوب و خوش اندام دارند. بیش از این چیزی درباره ایرانیان نمیگویم چه درباره کشورشان و آداب و رسومشان و دیگر مطالب به حد کافی سخن گفته و از بیم ملول کردن خوانندگان از تفصیل و اطناب چشم پوشیده ایم.^۳

کونتارینی درباره قلمرو اوزون حسن چنین می نویسد:

کشور پهناور اوزون حسن محدود است به امپراطوری عثمانی و قرامان^۴، نخستین ولایتی که به آن میرسم ترکمنستان^۵ است که در حدود ناحیه حلب به سر زمین

۱- Ruischassan (۴)

۲- در متن Tanfaruzzo و در سفرنامه های دیگر این مجموعه تفرج (م)

۳- سفرنامه های ونیزیان در ایران، ص ۱۴۴-۱۴۷

۴- Caramania

۵- Turcomania

سلطان عثمانی متصل میشود. پایتخت و مقر حکومت ایران تبریز است که اوزون حسن آن را بدمدد بخت سازگار و نه با قدرت نظامی بیشتر از چنگال یائوسا^۱ (جهانشاه) درآورده و سپس او را به هلاکت رساند. آخرین ولایتی که به آن میرسیم شیراز است که به مسافت بیست و یک روز راه از تبریز است و در جهت جنوب شرقی آن قرار دارد. امپراطوری ایران نیز محدود است بدکشور جغتای^۲، که این جغتایان فرزند سلطان تاتار ابوسعید^۳ به شمار میروند و اوزون حسن پیوسته با او در جنگ است، و مایه نگرانیست. ایران نیز محدود است بدماد که متعلق است به شروانشاه^۴ فرمانروای شماخی^۵ که به اوزون حسن خراج سالانه میپردازد. ایران با گرجستان نیز هم مرزست که پادشاهش پان کرانی^۶ است. ایران نیز محدود است به گرجستان^۷ که آن سوی دشت ارزنجان^۸ قرار دارد. میگویند که اوزون حسن نیز صاحب سرزمینی است که آن سوی فرات در جهت امپراتوری عثمانی واقع است. سراسر ایران تا اصفهان^۹ پایتخت آن که من آن را دیده‌ام از آن جا و تاشیرازشش روز راهست. سرزمینی است بسیار خشک بدندرت درختی دیده میشود و در غالب جاها آب گوارا بدست نمی‌آید. باین همه هر گونه خواربار و میوه که با آب دستی به عمل می‌آورند در ایران یافت میشود.

۱- در متن Iausa

۲- در متن Zagati

۳- در متن Sultan busech

۴- در متن سیوانزا Sivanza

۵- در متن Sumachi

۶- در متن Pancrati

۷- در متن گرگرا Goragora (۲)

۸- در متن Arsigan که در حاشیه به ارسنجان معنی شده است و باید ارسنجان باشد و اقلیمی در دیاربکر نه ارسنجان فارس.

۹- در متن Spama که در حاشیه آن را اصفهان نوشته‌اند.

اوزون حسن در نظر من مردی هفتاد ساله مینمود . لاغرو کشیده قامت و نیکو منظر بود امانتدراست به نظر نمیرسید. پسر ارشدش که از زنی کرد بود واغور لومحمد نام داشت بسیار نامدار بود، وبا همین پسر بود که پدر جنگ داشت . اوزون حسن از زن دیگر سه پسر داشت که بزرگترین آنان سلطان خلیل نامیده میشود و می گفتند سی و پنج ساله است و اوزون حسن شهر شیراز را به وی سپرده بود . پسر دوم موسوم بدیعقوب^۱ بیك گویا پانزده ساله بود امانام پسر سوم را که هفت سالی داشت بیادندارم. شاه از زن دیگر پسری داشت به نام مقصود بیك^۲ که با پدر پیکار جسته بود و من او را که به زنجیر کرده بودند هر روز می دیدم و گناهش این بود که به اتفاق اغور لومحمد بر ضد پدر توطئه کرده بود و سرانجام بفرمان اوزون حسن وی را کشتند. سخت راغب بودم که از اشخاص مختلف میزان نیروی اوزون حسن را تحقیق کنم . پاره ای از کسان که میزان قدرت او را به حد اعلی تخمین میزدند می گفتند که پنجاه هزار سوار دارد و اگر چه همه سوارانش زبده نبودند .

همچنین میخواستم بدانم که در جنگی که اوزون حسن با عثمانیان کرد عده سپاهیان وی چند بود و به من گفته شد که گویا بیش از چهل هزار تن در نبرد شرکت جسته بودند، و این را از کسانی شنیدم که خود در آن جنگ پیکار کرده بودند . اما آنان می گفتند که غرض از این لشکر کشی مضاف دادن با عثمانیان نبود بلکه مقصود آن بود که پیر محمد فرمانروای قرامان را به کشورش که در تصرف عثمانی بود باز گردانند . اوزون حسن نیز آهنگی جزین نداشت و کسانی که جزین می پندارند به عقیده غالب مردم در اشتباهند . من این فرصت را داشتم که همه چیز را بشنوم و بدانم و درین جا آنچه دیده و شنیده ام بیان میکنیم و از ذکر بسیاری چیزهای دیگر که در ضمن بسیار مهم شمرده میشوند چشم می پوشم . زیرا نمیخواهم که داستان سفرم

۱- در متن Lacubei

۲- در متن Masubei

پر به درازا کشد»^۱.

سلطان خلیل - بنا به تاریخ حیدری، اوزون حسن در اواخر پاییز سال ۸۲۲ (۱۴۷۷م) که از جنگ با گرجیان باز میگشت چنان ضعیفی بر او مستولی شد که بستری گردید. سلجوق شاه بیکم زوجه او تدبیری کرده قاصدی نزد امیرزاده خلیل که از همه پسران بزرگتر بود به شیراز فرستاد خلیل نزد پدر بیمار شافت و اوزون حسن در پنجاه و چهار سالگی در گذشت.

خلیل پس از مرگ پدر کس فرستاد و مقصود برادر ناتنی خود پسر ملکه دسپینا را زهر داده و در عین حال با خنجر کشتند.

کوتارینی سفیر و نیز که پیش از این واقعه بارها مقصود را دیده بود می نویسد: «او همواره در زنجیر بود زیرا با کورلومان (اوغورلو محمد) بر ضد پدر توطئه کرده بود». خلیل در هنگامیکه بر تخت نشست در حدود ۳۵ سال داشت و در قصر صاحب آباد بعنوان پادشاه براریکه سلطنت جلوس کرد. در کنار او یعقوب که بیست سال از او کوچکتر بود نشسته بود.

پس از اندکی یعقوب که به برادر ظنین شده بود با وجود یخبندان و کولاشدید در معیت مادرش به مقر حکمرانی خود رفت.

عمادالدین سلمان دیلمی وزیر سلطان خلیل بود. در دوران کوتاه پادشاهی خلیل قاضی بیهقی در مقام صدربا بعبارت دیگر رئیس روحانیان به امور مربوط به موقوفات رسیدگی می کرد و همو بود که خبر مرگ اوزون حسن را در استانبول به باب عالی رسانید. زن اوزون حسن، که سلجوق شاه بیکم نام داشت و مادر سلطان خلیل و یعقوب بود چه در دوره زندگی شوهرش و چه در زمان فرمانروایی پسرانش در امور کشور نفوذ کلام داشت و تا زمان مرگش در سال ۸۹۴ هـ از این حیثیت برخوردار بود توسعه بنای مسجد جمعه تبریز از آثار خیر اوست^۱.

۱- سفرنامه های ونیزیان در ایران ص ۱۸۱-۱۸۳

۲- والتر هینتس: حکومت آق قویونلو ص ۸۱-۸۲، ص ۱۲۸، ۱۴۴

حسن روملو می نویسد: «چون سلطان خلیل به تخت سلطنت جلوس نمود، برادرش مقصود بیک را که محبوس بود بقتل رسانید، و برای اعلام خبر مرگ پدرش حسن پادشاه، قاضی علاءالدین بیهقی را بخدمت سلطان محمد پادشاه روم فرستاد، و حکومت فارس را بدفرزندش الوند ارزانی داشت، و مبلغ پنجهزار تومان تبریزی در وجه خورش آن شاهزاده مقرر داشت.

در سال ۸۸۳ مراد بیک بر جهانگیر که برادر زاده حسن پادشاه بود، باسلطان خلیل آغار مخالفت نمود، باسپاه بسیاری از قراقویونلو واکراد از ساوه بطرف تبریز در حرکت آمد. سلطان خلیل، منصور بیک پورناک را باجمعی از دلاوران بدفع او روان گردانید. منصور بیک در آلتنگ سلطانیه از وی شکست یافته، راه فرار پیش گرفت. سلطان خلیل خود باسپاه بسیار متوجه میانه گشت. مراد بیک چون از آمدن وی آگاهی یافت بگریخت، و به قلعه فیروزکوه رفت. سرانجام دستگیر گردیده در شب چهارم ربیع الاول سال ۸۸۳ کشته شد. در بهار سال ۸۸۳ یعقوب بیک به همراهی الله اش سلیمان بیک از دیاربکر به آذربایجان لشکر کشید. و در چهاردهم ربیع الاول در قریه ولدیان بین خوی و مرند جنگی بین دو برادر در گرفت، و سرانجام شکست بر لشکر سلطان خلیل افتاد، و در آن معرکه بدست فرزندان شیخ علی بیک مهرداد، و باشلامیش امیر آخور از پای درآمد و کشته شد.^۱

سلطان یعقوب آق قویونلو :

سلطان یعقوب مدت دوازده سال از ۸۸۳ تا ۸۹۶ هجری پادشاهی کرد، در دوره پادشاهی او آرامش بیشتری در آذربایجان و ایران حکمفرما بوده. دبیری او را مورخ معروف ادریس بن حسام بدلیسی از امرای کرد عهده داشت. وی صاحب کتاب هشت بهشت، در تاریخ سلاطین آل عثمان است و در زمان شاه اسماعیل صفوی به خاک عثمانی پناه برد و در ۹۳۰ ه در همان جا درگذشت. سلطان یعقوب در خلال سلطنت

خود شیخ حیدر پسر شیخ جنید صفوی را که قدرت روزافزون او وی را بدو حشت انداخته بود بکمک شروانشاه بقتل رسانید ۸۹۳ هـ، و پسران او را که از آن جمله اسماعیل مؤسس و بانی سلسله صفوی بود در قلعه اصطخر فارس زندانی ساخت. سر حیدر را بنزد سلطان یعقوب فرستادند و در ماه اوت سال ۱۴۸۸ (۸۹۳ هـ) بفرمان سلطان یعقوب در کوچه‌های تبریز گردانیدند و بابی حرمتی تمام از موضعی آویختند و کسی از پیروان شاه اسماعیل آنرا ربود و پنهان ساخت و بعداً بحضور آن پادشاه تقدیم کرد و پاداش خوبی دریافت کرد.^۱

کاترینوزنو مینویسد: سر شیخ حیدر را برنیزه کرده بدتبریز فرستادند و در ملاء عام در معرض تماشای مردم نهادند و پس از جشنی که بافتخار این فتح برپا کردند سر شیخ را نزد سگان انداختند، خبر بداردیل رسید زن حیدر و فرزندان که در آن جا بودند ماتم گرفتند، تا این حال سکوت را برگزیده غم خود را پنهان کردند تا بهانه‌ای بدست یعقوب ندهند و خشم او را برنینگزند.

حسن روملومی نویسد: «کد سلیمان بیجن سر مبارک آن حضرت را جدا کرده، نزد سلطان یعقوب فرستاد، و وی امر کرد که آن سر را در میدان تبریز آویختند شخصی سر آن حضرت را دزدیده و نگاهداشت، و در سال ۹۰۷ که خاقان اسکندر شان (شاه اسماعیل) تبریز را گرفت، آن شخص آن سر را نزد آن حضرت آورده، نفع تمام یافت».

دربار سلطان یعقوب مجمع ادبا و اهل فضل بود.^۲ در سال ۸۹۳ و ۸۹۵ در تبریز مرض طاعون شایع گشت سلطان یعقوب از تبریز بدواسفج (باسمنج) رفت تا از آن

۱- حکومت آقا قویونلو ص ۱۰۸ - ۱۰۹.

۲- احسن التواریخ، ص ۶۱۸.

۳- مینورسکی - مختصر تاریخ عالم آرای امینی - لندن ۱۹۵۷ ص ۸۷ و ۱۰۷ که عنوان انگلیسی آن چنین است: Minorsky: Persia in 1478-1479, London, 1957.

بیماری در امان باشد چون داروغه تبریز به او خبر داد که طاعون هنوز در شهر کشتار می‌کند شاه به سراب وارد بیل گریخت.^۱

مرگ سلطان یعقوب : بنا به سفرنامه تاجر ونیزی سلطان یعقوب را زنی هوسران بود که دل در عشق یکی از رجال دربار گرفتار داشت، به فکر کشتن شوی خود افتاد تا پس از مرگ به عقد عاشق خود درآید. بدین قصد زهری کشنده فراهم ساخت روزی سلطان با پسر هشت ساله خود به حمام رفته بود و مدت بیست و دو ساعت به عادت آن روز در حمام بماند سپس بیرون آمده به اندرون خود که در نزدیک حمام قرار داشت رفت. در آنجا زن پیش آمد و پیاله‌ای از طلای ناب که محتوی شربت زهر آگین بود پیش آورد تا به عادت معهود بنوشد و از گرمی حمام راحت یابد چون بیش از حد معمول نسبت به شوهر مهر بانی نشان داد سلطان در باره او بدگمان شد و فرمود که نخست وی از آن شربت بیاشامد زن بهد کردار بناچار اندکی از آن بنوشید سپس جام زرین را به شوهر داد، سلطان با فرزند هشت ساله خود از آن جام بیاشامیدند و هر سه تن بر اثر آن زهر جانگداز در نیمه شب بمردند. پسر یعقوب که باوی مسموم شده ظاهر آفرزندی است که یعقوب از ازدواج باشاهزاده خانم شروانی داشته و از این زن دارای یک دختر به نام تاجلو خانم نیز بوده که بعدها به عقد شاه اسماعیل صفوی در آمده است.^۲

قاضی احمد غناری می‌نویسد: «در سنه ۸۸۸ هـ (سلطان یعقوب) طرح هشت بهشت انداخته اکثر اوقات بیلاقش سهند و قشلاقش در تبریز می‌بود و اوقات به عیش و طرب می‌گذرانید مادرش در بیست و هشتم ذی الحجه سنه ۸۹۵ فوت شد. یوسف بیک برادرش و خودش هر دو بیمار بودند واقعه (مرگ) والده از ایشان پنهان داشتند تا در شب جمعه شب عاشورا یوسف بیک مرده و قضیه او را نیز مخفی داشتند. مرض یعقوب بیک

۱ - احسن التواریخ ص ۶۱۵.

۲ - از سعدی تاجامی ص ۵۹۱، حکومت آق قویونلو ص ۱۱۴؛ لب التواریخ ص ۲۲۲-۲۲۳.

روز بروز زیاده گشته، و در عصر پنجشنبه یازدهم صفر سنه ۸۹۶ وفات کرد صوفی خلیل که الله بایسنقر پسرش بود، سلطان علی میرزا بن سلطان خلیل را که داعیه سلطنت داشت در شب رحلت یعقوب با گروهی از بایندریه بکشت و نیز جمعی را از میان برداشت از جمله قاضی عیسی صدر را در دوشنبه سیزدهم صفر در اردو بازار از حلق کشید^۱.

حسن روملو می نویسد: «سبب فوتش آن بود که مادرش سلجوق شاه بیکم اراده نمود که مسیح میرزا پسر حسن پادشاه را مسموم گرداند به این قصد در ظرفی که قیسی در آب کرده بود سم داخل کرد. یعقوب پادشاه از حمام بیرون آمده، به اتفاق برادرش یوسف بیگ تناول نمودند. در این اثناء سلجوق شاه خانم نیز خبردار گشته، از روی اعراض او نیز از آن قیسی تناول نمود، بعد از آن پهلوی بر بستر ناتوانی نهادند. یوسف بیگ و سلجوق شاه خانم فوت شدند. در یازدهم شهر صفر سال ۸۹۶ یعقوب پادشاه نیز از این جهان انتقال نمود. مدت عمرش بیست و هشت سال و ایام سلطنتش دوازده سال و دوماه بود.

مولانا بنائی شاعر در آن واقعه گفته:

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری

عزیزان یوسف ارگم شد، چه شد یعقوب را باری

و ایضاً گوید:

دگر بار ای فلک احوال عالم را دگر کردی

شوی زیر و زبر آفاق را زیر و زبر کردی

ز روی دست بردی یوسف و یعقوب را باهم

توای خونخوار گرگ آخر عجب دستی بدر کردی

مولانا جامی راست:

بود یعقوب بن حسن شاهی
 آسمان قبول را ماهی
 ملک از روم تا خراسان داشت
 و ز بدی ها دلی هراسان داشت
 قاضی علاءالدین در واقعه سلطان یعقوب گوید :
 دوشینه به خواب دیدم از روی یقین
 در خلد برین یوسف و یعقوب قرین
 تاریخ وفات هر دو را پرسیدم
 گفتا که چه گویم بجز از خلد برین^۱

خبر مسموم شدن سلطان یعقوب را منجم باشی و دیگر تواریخ شرقی ذکر نکرده اند . در تاریخ عالم آرای امینی درباره وفات سلطان یعقوب آمده که «در یازدهم شهر صفر سنه ۸۹۶ از دار فنا انتقال به دار بقا فرمود . . . بعد از رعایت وظایف تجهیز و تکفین در منزل قرا آغاج جسد آن حضرت را دفن کردند و پس از زمانی از آن منزل به دار السلطنه تبریز نقل نمودند و در فضای مسجد نصریه دفن نمودند . بعد از مدتی مدید طایفه طاغیه یاغیه (صفویه) او را از قبر بیرون آوردند و به آتش ظلم و تعدی سوختند و از جهت او اجر و از برای خود وزیر اندوختند^۲»

مورخ دربار سلطان یعقوب فضل الله روبهان مشهور به خواجه ملا است و از مردم اصفهان بوده است . وی در سال ۸۹۱ به آذربایجان رفت و در ماه شعبان آن سال در اردوی تابستانی سلطان یعقوب در سهند بخدمت او رسید و کتاب خود را بنام «عالم آرای امینی» به وی تقدیم داشت کتاب وی در زمان سلطنت بایسنقر یعنی بین سالهای

۱- احسن التواریخ ج ۱ ص ۶۲۶-۶۲۸

۲- تاریخ عالم آرای امینی نسخه عکسی از آقای عبدالعلی کارنگ بنقل آقای

سلطان القرائی در حواشی روضات الجنان ص ۶۱۵

۸۹۵ تا ۸۹۸ به پایان رسید^۱.

جانشینان سلطان یعقوب : در سال ۸۹۶ هجری سلطان یعقوب در گذشت و پسر ده ساله او بایسنقر به سعی صوفی خلیل در تبریز بجای او نشست . هنوز بیش از یکسال و هشت ماه پادشاهی نکرده بود که پسر عمش رستم بن مقصود نواده اوزون حسن بروی شوریده بجای او نشست و بایسنقر به شروان گریخت و لشکری گردآورده به تسخیر آذربایجان آمد .

باید دانست که پس از مرگ سلطان یعقوب ترکمانان آق قویونلو بر دو دسته تقسیم شدند . گروهی به آخرین پسر اوزون حسن که مسیح نام داشت و بیست و دو ساله بود گردن نهادند ، بعضی دیگر به بایسنقر گرویدند . بایسنقر پیروز شده بر تخت نشست و مسیح کشته شد و رستم نوّه ملکه دسپینا که با او همدست شده بود در قلعه النجق زندانی گشت .

چون میرزا بایسنقر بر دشمنان دست یافت ، منصب امیرالامرائی را به فرخ بیک داد ، و شیخ محمد کججی را وزیر کرد ، چنانکه گفته اند :

برگرفت از زمانه کار کجی راست کاری خواجه کججی

و این محمد کججی مردم را بدمالازمت رستم بیک ترغیب می نمود . هم در آن اوان (سال ۸۹۶) سلطان با یزید رسولی برای پرشش حال بایسنقر میرزا فرستاد . بایسنقر میرزا رسول را با اعزاز و اکرام تمام به دیار روم روانه فرمود .

چون زمام کارها در دست صوفی خلیل قرار یافته بود ، همگی سرداران از او رمیده شدند . سلیمان بیک بیجن با فوجی از لشکریان از دیار بکر متوجه تبریز گردید . بایسنقر میرزا ، و صوفی خلیل مغلوب شدند ، و بایسنقر اسیر گشت . سلیمان بیک سپس صاحب اختیار گردید ، و به اتفاق بایسنقر میرزا در آن شهر جای گرفت . در این هنگام سلطان بایندر به اتفاق لشکر قاجار از قرا باغ بدقلعه النجق رفته ،

رستم بیك را از قلعه بیرون آورد، و متوجه تبریز گشت. بایسنقر میرزا سپس به اتفاق شیخ نجم بجانب شروان فرار نمود. و سلیمان بیك نیز به دیار بکر گریخت. رستم بیك متوجه تبریز شد، و بر تخت سلطنت نشست. بایسنقر میرزا با كمك فرخ یسار پادشاه شروان به آذر بایجان لشكر كشید. رستم بیك بیاری صوفیان صفوی، و رئیس ایشان سلطانعلی ایشان را در نزدیکی رود كركشكست داده، به تبریز بازگشت. بار دیگر رستم بیك بایسنقر را به بیاری سلطانعلی شكست داد، و سرانجام بایسنقر بدست سیدعلی پرنك گرفتار شد، و وی را در روز پنجشنبه شانزدهم شعبان سال ۷۹۷ به تبریز آوردند، و در شب شنبه هفدهم ماه رمضان در كوه سهند بكشتند^۱.

این واقعه را هینتس چنین نوشته: پس از چندی امیران از جمله امیرایبه، به رستم که از بایسنقر بزرگتر بود روی آوردند و او را از زندان برآورده در نزدیك مرند بایسنقر را شكست دادند، در نتیجه بایسنقر گریخته به نزد شروانشاه، عمو و پدر زن خود رفت و رستم به شاهی نشست^۲.

رستم به دشمنی با بایسنقر پسران شیخ حیدر صفوی، سلطان علی و دیگران را که در قلعه استخر زندانی بودند آزاد ساخت و آنان را بفرستاد تا انتقام خون پدر خود را از بایسنقر بخواهند. رستم، سلطان علی صفوی و پیروان وی را در تبریز به احترام پذیرفته به عزم جنگ با بایسنقر بسوی اهر روان شد و در آنجا بایسنقر را بكشت (۸۹۹ هـ). رستم بیك نیز در ۹۰۲ هجری بدست احمد بیك بن اعزلو محمد كشته شد و احمد بجای وی بر تخت نشست. احمد نیز در فصل زمستان در هجدهم ربیع الثانی سال ۹۰۳ در حدود اصفهان بدست ایبه سلطان بقتل رسید. محمد میرزا پسر یوسف بیك بن حسن پادشاه همراه احمد بیك بود از آنجا گریخته به یزد رفت نورعلی بیك بایندر و اشرف بیك برادرش او را به پادشاهی برداشتند تا سال ۹۰۵ که با سلطان

۱ - رك : احسن التواریخ ص ۶۳۵-۶۳۰

۲ - حكومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی ص ۱۱۶-۱۱۷

مراد پسر یعقوب پادشاه در موضع عسکران (اسگران)، تیران، کرون که در نواحی اصفهان است جنگ کردند، محمدی میرزا بعد از غلبه و استیلا بنا به بی احتیاطی مغلوب گشت و اسیر گردیده به قتل رسید و سلطان مراد شاه شد.

سپس الوند بیک پسر یوسف بیک که از برادر گریخته به دیاربکر رفته بود باز گردیده پادشاه شد. وی در ۹۰۷ در ناحیه شرور نخجوان از شاه اسماعیل صفوی شکست خورده متواری شد. سپس به بغداد و از آنجا به دیاربکر رفت و در آخر سال ۹۱۰ هجری بدست طرفداران صفویه کشته شد. اما سلطان مراد پسر یعقوب پادشاه که حاکم عراقین، و فارس بود لشکر کشیده، در نواحی همدان با شاه اسماعیل جنگ کرد، و در روز شنبه چهارم ذیحجه سال ۹۰۸ شکست یافته، به شیراز رفت، و از آنجا به دزفول، و از آنجا به بغداد، و نزدیک پنج سال و نیم سمت سلطنت آنجا داشت. آخر در سال ۹۱۴ از توجه لشکر قزلباش هر اسان شده باباریک (یاریک) بیک پرناک (پورناک) که سالها حاکم مطلق العنان عراق عرب بود به دیاربکر گریخت و مدتی در آنجا بود تا در سال ۹۲۰ هجری کشته شد.

مزارات، و مدفن ایشان نیز در تبریز در نصریه، و مقصودیه، و خیابان است، و یا در حصن کیف (کیفا) که بلده ایست از بلاد دیاربکر^۱.

ابنیه و آثار پادشاهان آق قویونلو

پادشاهان آق قویونلو در آبادانی تبریز سعی وافیه مبذول می داشتند، و از خود ابنیه و کاخهایی باقی گذاشتند که جز نام از آنها در صفحات تاریخ نمانده است. آن بناها از اینقرار است:

عمارت نصریه در صاحب آباد این عمارت و مسجد در باغ صاحب آباد تبریز واقع بود، و منسوب است به ابوالنصر حسن بیک سرسلسله پادشاهان آق قویونلو که جسد وی را نیز در همان جا بخاک سپردند.

«از آثارش مسجدی است در تبریز که هیچیک از پادشاهان عمارتی بدینگونه پرفیض بر سطح مرکزی خاك نکرده اند. طشت زرین مهر از انفعال طشت زرنگار دیوارش هر صبح سرخ بر آید، و رنگ فیروزه سپهر از رشک فیروزی لاجورد کاشی اش به کبودی میل نماید. دومانر بر یمین و یسار این مسجد سر از سپهر دوار کشیده است. در زمان حسن پادشاه از جزویات مأکول و ملبوس و غیرها در بقعه حاصل و مهیا بود. اما در این زمان که تاریخ هجری به نه صد و هشتاد رسیده است، رونق مسجد بر عکس زمان حسن پادشاست.

دیگر از آثارش قیصریه ایست که معماران مهـارت شعار قایلند که تا غایت عمارتی بدین زیبایی و پرکاری بنان شده است»^۱.

اولیاء چلبی در وصف این مسجد چنین می نویسد: این مسجد به جامع سلطان حسن موسوم است، و قبرش در نزدیک این جامع است. محراب و منبر این مسجد بسیار زیبا ساخته شده، و نمونه ای از صنایع ظریفه است.

قبه های این مسجد کاشی کاری شده، و روزه های آن که به چهار طرف باز می شود از صنایع ظریفه آهنگری است، و با سنگهای نجفی (شاید مرمر مخصوصی باشد) مزین و آراسته شده است.

در اطراف اربعه این مسجد اشکال گوناگون و نقشه های اسلیمی و کتیبه های ترنجی منقش و گل بونه هایی از گچ بری و کاشیکاری هست که استادان و هنرمندان چیره دست در نقش و نگار آنها مهارت خود را نشان داده اند

بالای این درها و روزه ها کتیبه هایی است که تماماً با خط ثلث شبیه خط یاقوت مستعصمی نوشته شده است. در طرفین این مسجد دو قطعه ستون سنگی زرد رنگ است که هر یک از آنها برابر باج و خراج ایران و توران است و گویا از کهر با است و نظیر این ستونها در عالم وجود ندارد.

بنای این عمارت را با سنگ و سرب نهاده اند و بطرز جوامع سلاطین آل عثمان در استانبول مزین و آراسته است.^۱

کاتب چلبی که در ۱۰۴۵ هـ با سلطان مراد به تبریز آمده در تاریخ جهان نما می نویسد که اسماء چهاریار بر سر در این مسجد نوشته شده بود که از طرف قزل باشا پاك و فقط نام علی ابقاء گردیده است.^۲

سیاح ایتالیائی «کاری» در سفر نامه خود درباره این مسجد می نویسد :
 «این مسجد جلوخان زیبائی دارد که کاشی کاری آن در نهایت ظرافت و هنرمندی بعمل آمده است، ازاره و اطراف درب آن از مرمر خوش رنگی حجاری شده و در آن مرغها و گلها و بوته های بهم آمیخته که بی شباهت به اسلوب ایتالیائی نیست تعبیه گردیده است . درب سنگی این مسجد مرمر یکپارچه ضخیم صورتی رنگ است که حجاری آن نیز ظرافت و عظمتی دارا میباشد . این در به دالانی باز میشود که راهی به حیاط مربع وسیعی دارد و میتوان باگذشتن از زیر سه طاق بزرگ وارد مسجد شد . در قسمت جلوی مسجد دو برج مزین به کاشی قرار گرفته و داخل مسجد در قسمت وسط گنبد وسیع و بلندی دارد که از پارچه های مرمر سفید حجاری شده و طلا و لاجورد مرصع است .

ظریف ترین و قشنگترین نقشه های عربی (مقصود نقشه های هندسی تو در توئی است که به واسطه حروف و خطوط کوفی و غیره تشکیل و پس از استیلای اعراب در سبك معماری تدریجاً شروع و در زمان صفویه به حد کمال رسیده) مزین است . محراب زیبا و مجلل دارد که مردم هنگام نماز رو بآن میایستند . در اطراف درهائی وجود دارند که به حجره های متعدد متصل اند . ایوان یا رواقی در دور تا دور طبقه فوقانی تعبیه شده که هر طرف سه ستون زیبای سنگی دارد ولی معلوم نیست چرا

۱- سیاحتنامه اولیا چلبی ص ۱۶؛ روضات الجنان ص ۱۳۶

۲- تاریخ تبریز حواشی ص ۸۸

این ستونها باهم برابر نیستند و ستونهاییکه در طرف مغرب و مشرق قرار گرفته‌اند متساوی و کوتاهتر از شش ستون دیگر شمالی و جنوبی میباشند. دیوارهای مسجد از مرمر کبود بسیار نفیس و قیمتی پوشیده شده. منبر ۱۵ پله‌ای مسجد از چوب گردو ساخته شده و منبت کاری ظریفی دارد.

کف این مسجد عالی‌راکه اینهمه وسائل و لوازم قیمتی در بنای آن صرف شده یکپارچه حصیر مندرس پوشیده مفروش میکند چه مسلمانهای ایران به این مسجد که توسط پیروان عمر بنا شده بنظر حقارت مینگرند.

در قسمت جنوبی این مسجد باز باغ بزرگ مشجری وجود دارد. در جوار این مسجد يك بنای دیگری نیز هست که معاصر و از حیث معماری شبیه همین مسجد است و فعلاً رو بخرابی میرود.

میگفتند که اینجا مقبره و غسل‌خانه است. بین مسلمانان رسم است که مرده - های خود را در کنار مسجد غسل میدهند. در این نزدیکی‌ها آثار کلیسای مخروبه‌ای نیز وجود دارد.

میان ارامنه مشهور است که سنت هَلَن يَك قسمت از صلیب عیسی را به این معبد فرستاده است.

در میدان مشرف به این مسجد ورو به روی آن قصر زیبایی از طرف ترکها هنگام حکمرانی در تبریز بنا شده هر روز هنگام غروب در یکی از ایوانهای آن يَك کنسرت مطبوع شیپور (نقارخانه) بگوش میرسد^۱.

بطوریکه در بالا گفتیم این عمارت و مسجد در جایی موسوم به باغ صاحب آباد منسوب به خواجه شمس‌الدین محمد جوینی معروف به صاحب دیوان واقع بوده است.

والترهینتس مینویسد: «امرای آق قویونلو در صاحب آباد دربار و دستگاهی داشتند. این ناحیه بقول بازرگان و نیزی توسط نهری از خود شهر تبریز جدا می- شد. طبق گفته او در آنجا بنائی وجود داشته که از نظر عظمت و شکوه ممتاز بوده است. مسجد اوزون حسن در يك میدان بسیار بزرگ واقع بود، اطاقهای بسیار داشت که همه با گچ بری و رنگ آمیزی های آبی طلائی آراسته بود. بقول صاحب عالم آرای عباسی (ص ۱۱۸) در سال ۹۴۱ شاه طهماسب دستور داد تا دوتن جنایتکار را در يك قفس آهنین در فاصله بین دو منار این مسجد بیاویزند و بسوزانند. در لشکرکشی ها و خرابیهای سلطان مراد چهارم در ۱۶۳۵ میلادی فقط مسجد اوزون حسن سالم و دست نخورده باقی ماند. در جانب مغرب میدان وسیع دروازه بزرگ سفید رنگی بود و طاقی بر روی آن زده بودند که باغ شاه در پس آن واقع بود و با گذشتن از آن به قصر پادشاهی راه می شد یافت.

به مسجد اوزون حسن مدرسه ای عالی برای طلاب علوم دین ضمیمه بود که اوزون حسن را در صحن باغ آن دفن کردند. این بنا نیز از آثار او است مدرسه نصریه نامیده می شود. به نوشته شرف نامه بدلیسی در نزدیکی این مدرسه مسجد دیگری بنام مقصودیه واقع بود که در دوره مقصود فرزند دسپینا خانم ساخته شده بود.

بنا بنوشته فضل الله روزبهان در عالم آرای امینی، سلطان یعقوب در تبریز هم مسجدی ساخته که نصریه نامیده می شده. اما این وجه تسمیه موجب ظن می شود و ما را به یاد مدرسه نصریه اوزون حسن که ذکر آن در بالا گذشت می اندازد. شاید این بنا همان مسجد نصریه پدرش بوده که سلطان یعقوب آن را به اتمام رسانیده است. در میدان صاحب آباد جز يك قصر کوچکتر که پادشاهان آق قویونلو مسابقات و بازیهارا تماشا می کردند و یا سفیران خارجی را در آن جا به حضور می پذیرفتند،

يك بیمارستان بزرگ هم وجود داشت که فقط يك دیوار حد فاصل آن و مسجد اوزون حسن بود. مقدم بر این بیمارستان سکوئی تعبیه کرده بودند و سرتاسر آنرا زنجیر محکمی از آهن کشیده بودند، بطوریکه هیچ اسبی نه به بیمارستان و نه حتی به دیوار آن می توانست نزدیک شود. بنا به شهادت بازرگان و نیزی در زمان اوزون حسن و یعقوب، بیش از هزار مستمند در این بیمارستان که اطاقهای وسیعش با قالی مفروش بود بسر میبردند. تزیینات داخلی این بیمارستان بهتر از تزیینات مسجد بوده است.

در سفره خانه مجاور که به فقرا اختصاص داشت به هزینه دربار به تهیدستان غذا داده می شد. متأسفانه این تأسیسات که برای ایران تازگی داشت پس از یعقوب برچیده شد. بقول شاردن در تبریز بازار زیبایی بنام قیصریه از آثار اوزون حسن بصورت هشت گوشه وجود داشت که بسیار وسیع بود و در آنجا کالاهای گرانبها مانند جواهر، پارچه های قیمتی و غیره فروخته می شد.^۱

نادر میرزا در تاریخ دارالسلطنه تبریز مینویسد: حسن پادشاه در میدان صاحب آباد مسجد و مدرسه و خانقاهی عظیم بنا کرده بود همه با سنگ رخام و کاشی های معرق و به چند مرتبه بزرگتر از مسجد جهان شاه بود. اکنون مسجدی است آنجا با چوب مسقف و مدرسه کوچک و ویران و باندازه يك كف دست اینجا آجر و سنگ نباشد.^۲

دانشمند معاصر آقای سلطان القرائی در حواشی کتاب روضات الجنان می نویسد:

« باغ صاحب آباد که اکنون در تبریز به میدان صاحب الامر شهرت دارد،

۱- حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی ۱۳۹-۱۴۴

۲- تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۱۱۰

سابقاً میدان بزرگ و وسیعی بود جماعت دهات اجناس و امتعه خود را در آنجا می فروختند و جمعی از کسبه در زیر چادرهایی که نصب می کردند بساط انداخته کسب می کردند کم کم جای چادر نشینان دکان شده اکنون بازار معتبری است و از میدان جایی که اطلاق اسم میدان به آن صحیح باشد در آن محل باقی نیست .

مدرسه میرزا مهدی قاضی، و مدرسه و مسجد بزرگی که هر دو بنام حسن پادشاه شهرت دارد، و مسجد معروف به مقام صاحب الامر که زیارتگاه است و مسجد ثقة الاسلام و مدرسه اکبریه از مستحدثات میرزا علی اکبرخان مترجم که حیاط مقام میخوانند همه اینها در همین محل است^۱.

قصر هشت بهشت : قصر هشت بهشت در عرصه باغ صاحب آباد بوده است چنانکه در عالم آرای امینی آمده است که سلطان یعقوب آق قویونلو این قصر را بنا نهاد و آن عمارتی است در وسط باغ « فیروزه رنگ » وضع بنایش بر صورت مئمن است .

در سال ۸۹۳ سلطان یعقوب قصر هشت بهشت را که در دولتخانه تبریز واقع است، بنامود، و در وسط تابستان به ییلاق سپهند رفت^۲.

قاضی محب الدین ابی بکر دمشقی (۹۴۶ هـ ۱۰۱۶ م) که در سال ۹۹۳ هجری به تبریز آمده در کتاب رحله تبریزیّه خود می نویسد: که چون عثمان پاشا تبریز را فتح کرد خواست قلعه ای سازد « باغ قصر شاه را از هر جهت مناسب یافت و فرمود در اندک مدتی قلعه محکمی در آنجا ساختند، قصر شاهی (یعنی قصر هشت بهشت) را هم داخل قلعه بنا کردند، این قصر در زیبایی و استواری نظیری در عالم ندارد و شکل آن مسدس (شش گوش) است. بر سر در آن چنین نوشته است: «کمل هذا القصر المعلى والصرح الممرد والمحل الذى لم يوضع مثله فى الجنان ولم يخطر مثاله

۱- روضات الجنان ص ۵۷۰

۲- احسن التواریخ ص ۶۲۲

للجنان» و تاریخ آن سال ۸۸۹ است.

منجم باشی (ج ۳ ص ۵۵۷) نیز به این بنای عالی تصریح دارد و می‌نویسد وی قصر تابستانی هشت بهشت را در بیرون تبریز بساخت منتهی برخلاف قاضی محب - الدین دمشقی شکل هندسی آنرا مثنی (هشت گوش) نوشته و نیز تاریخ ساختمان آن را بایکسال اختلاف در ۸۸۸ می‌نویسد.^۱

تاجر گمنام و نیزی در سیاحتنامه خود این قصر را آستی بیستی Astibisti خوانده می‌نویسد «در سقف ایوان بزرگ این قصر تصویر جنگهای مهم ایران و تصاویر سفیران و غیره نقاشی شده بود. حرمسرای شاهی که در آن هزار زن سکونت داشت، در پهلوی قصر هشت بهشت بود، يك میدان بزرگ، يك مسجد و يك بیمارستان که آمادۀ پذیرائی بیش از هزار بیمار در هر روز بود در کنار این کاخ وجود داشت.

این بیمارستان یا «مارستان» Maristan دارای ابنیه بسیار است حتی داخل آنرا زیباتر از مسجد آراسته‌اند. تالارهای آن غالباً هر يك ده یارد و پهنایشان چهار یارد است، و هر کدام را با فرش که درست به اندازه آنهاست فرش کرده‌اند.

میان بیمارستان و مسجد فقط دیواری کشیده‌اند، و خارج بیمارستان از يك سو تاسوی دیگر مصطبه‌ای بار تفاع يك ذراع و پهنای دو یارد ساخته‌اند. زنجیری آهنین نیز گرداگرد مصطبه کشیدند تا اسب‌وارد بیمارستان و مسجد نشود.

تاجر و نیزی بنای این قصر را به اوزون حسن نسبت میدهد شاید ساختمان آن در زمان اوزون حسن آغاز شده و در روزگار سلطنت پسرش سلطان یعقوب تکمیل گردیده باشد، زیرا طبق صاحب تاریخ عالم آرای امینی این کاخ در سال ۸۹۱

۱- روضات الجنان؛ حواشی آقای سلطان القرائی ص ۵۹۸-۵۹۹؛ از سعدی تا جامی

هجری باتمام رسیده است . بازرگان و نیزی مشروحاً این کاخ را وصف می کند : «بر روی ساختمان مرکزی يك طبقه ای که مشتمل بر چهار اطاق و چهار رخت کن میشده قبه مدور باشکوهی قرار داشته است . همه اطاقها به صورتهای گوناگون باکشی و طلاکاری زینت شده بود . این کاخ در وسط باغی بر مصطبه ای قرار داشت . در هر گوشه این مصطبه فواره ای بشکل ازدها از مفرغ گذارده بودند . این فواره ها بقدری بامهارت ساخته بودند که گویی آن ازدهاها جان داشتند . در داخل این کاخ بر طاق تالار بزرگ صحنه هایی از نبردهای متعدد اوزون حسن و همچنین شرفیابی نمایندگان باب عالی را به حضور اوزون حسن باطلا ، نقره ورنك آبی تصویر کرده اند ، مجالسی از شکار اوزون حسن را که سوار بر اسب نمایانده شده با سگها و بازها و دیگر اتفاقات رسم کرده اند . قالی بسیار بزرگ ابریشمین بر کف تالار گسترده شده است . تقریباً به فاصله برد يك تیر که از کمان رها شده باشد ، حر مسرای يك طبقه ای قرار دارد که در اطاقهای متعدد آن هزار زن را می توان جای دارد . در يك جانب آن يك خانه بیلاقی بسیار مجلل ساخته اند و با کاشیهایی شفاف بر يك طایلی و نقره ای آنرا آراسته اند . در این خانه ملکه و ندیمه هایش با سوزن دوزی خود را سرگرم می کنند . خود باغ دارای سه در ورودی است رو به شمال و جنوب و مشرق ، در شرقی همانطور که ذکر شد بسوی میدان باز می شود .

ارتفاع این کاخ سی گام و محیطش در حدود هفتاد یا هشتاد یارد است و به هشت قسمت تقسیم میشود و هر بخش به چهار اطاق و چهار اطاق انتظار منقسم میگردد . در مدخل هر اطاقی يك اطاق انتظار ساخته اند و بقیه کاخ عبارت از گنبدی مدور زیبا و بنائی يك طبقه است که در زیر يك سقف ساخته شده . برای رسیدن به بنای گنبدی و اطاقها فقط يك پله ساخته اند که همه راه در و درش از محوطه گنبدی است

این ساختمان در طبقه هم سطح زمین چهارم دخل دارد . اطاقها همه کاشی کاری شده و مذهب است.

این کاخ در وسط باغ بر روی صفه‌ای بار تفاع يك ياردونيم قرار گرفته و در جلوی هريك از درها راهی با مرمر سنگفرش کرده‌اند که به صفه منتهی میشود . در جلو در اصلی کاخ پلکانی کوچک از بهترین مرمرها ساخته‌اند که از آن به صفه میروند. در مرکز صفه جوی آبی با مهارت در دل سنگهای مرمر تراشیده‌اند که بصورت مارپیچ جاری است. سه یارد بالاتر از صفه را با سنگ مرمر اعلا ساخته قسمتهای پایین آنرا با گچ‌بری بر نگهای گوناگون در آورده‌اند.

در داخل کاخ تصویر سفیران و اوزون حسن ، و همچنین جانوران شکاری چون فیل و کرگدن و نخجیر گاه را میتوان دید و بقدری بامهارت کشیده شده که تصاویر همه زنده است.

بر کف تالار فرش باشکوهی از ابریشم گسترده‌اند که دارای طرحهای ایرانی است. این فرش گـرد است و درست بانداژه کف تالار و اطاقها می‌باشد . این تالار نور ندارد و از اطاقهای اطراف روشنایی میکرد.

به مسافت پرتاب تیر از کاخ، حرمی يك طبقه دیده میشود که در آن هزار زن به آسایش میتوانند زندگی کند .

از میان تالار مرکزی آن جویبی از آب زلال روان است که پهنایش يك ذراع و ژرفایش همینقدر است. در يك سوی این حرم حوضخانه‌ای به بزرگی چهار یارد مربع است ، که آنرا بامینا و طلا و لاجورد با مهارت و استادی آراسته‌اند . این حرم سه مدخل دارد یکی رو به جنوب ، و دیگری رو به شمال ، و سه دیگر رو به مشرق. در جنوبی هلالی و از آجر ساخته شده و به باغ منتهی میشود .

از این در که بگذریم به مسافت پانزده قدم در جانب چپ دالانی است که

درازایش به قدر پرتاب تیر و پهنایش شش گام است ، و از این سر تا آن سر کرسیهایی از مرمر اعلا دارد که سقف آن گچبری و طلاکاری شده است. از این سر تا آن سر دالان ستونهایی از مرمر ساخته اند و در برابر آن حوضی از سنگ مرمر به پهنای نیست و پنج قدم می باشد که چهار پنج قو در آن شناور است.

در سمت شمال باید از جایی معین که مانند نمازخانه است و آن را آجر فرش کرده اند و برگردش کرسی هایی از سنگ مرمر نصب کرده اند گذشت . این مکان چندان بزرگ است که سیصد اسب در آن جای میکرد. در زمان امیر حسن امیرانی که به دربار می آمدند در اینجا پیاده میشدند.

در اینجا دری است که به باغ در راهی که منتهی به کاخ شاهی میگردد باز می شود. و آن عبارت از طاقی بلند با ارتفاع پانزده و پهنای چهار یارد می باشد. در دیگری که در سمت مشرق است در میدانی بزرگ قرار دارد و به باغ باز میشود. این در دیواری آجری به شکل طاق دارد که ارتفاعش سه یارد و پهنایش دو یارد است و روی آن ساختمانی بزرگ با طاقهای بسیار و تالار سر پوشیده ای ساخته اند که مشرف به باغ است. در طرفی که روبه میدان است ایوانی گرد دیده میشود به رنگ سفید. هر وقت مراسم جشن در این میدان برپا میشد حسن بیگ با امیران خود به این عمارت می آمدند. این ساختمان دارای طاقهای فراوان است و سفیرانی که بدربار اوزون حسن می آمدند در این مکانها به ایشان جا می دادند. از این عمارت منظره باشکوه میدان و مسجد و بیمارستان به خوبی دیده میشود.^۱

صفویه بعدها از روی این قصر برای خود در اصفهان قصری ساخته و آن را هشت بهشت نامیدند که هنوز بقایای آن بر جا است .

مولانا عبدالرحمن جامی قصیده ای بلیغ دارد که تغزل را در وصف وستایش

این قصر معروف آغاز کرده سپس در مدح سلطان یعقوب سخن گفته و می‌گوید :

این نه قصر است ، همانا که بهشتی دگر است

که گشاده برخ اهل صفا هشت در است

جای آن دارد اگر هشت بهشتش خـوانند

چون زهر نقش در آن حوروشی جلوه‌گر است^۱

اولیا چلبی از مسجدی نام میبرد که « مسجد شاه مقصود » خوانده می‌شد و از بزرگی آن تعریف می‌کند و می‌نویسد که آن مسجد دوست ستون داشته‌است . این مسجد منسوب به شاهزاده مقصود پسر اوزون حسن و ملکه دسپینا بوده که چندی والی بغداد بود و این مسجد را مقصودیه نیز می‌گفتند . ظاهراً محله مقصودیه تبریز منسوب به همین شاهزاده باشد . درباره آن مسجد چنین مینویسد: در قرب جامع اوزن حسن، جامع دیگری بنام شاه مقصود است که بر در سراج خانه قرار دارد . جامعی بی‌عیدیل است و بسیار بزرگ، از در روبه قبله آدمی را که در محراب بوده باشد باشکال میشود دید . این مسجد دوست ستون دارد و با آجر بنا شده است^۲ .

۱- حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی ص ۱۴۰-۱۴۱

۲- سیاحتنامه اولیا چلبی ص ۱۷

بخش چهارم

تذکره رجال تبریز
تا قرن نهم هجری

تذکره رجال تبریز تا قرن نهم هجری^۱

۱- آیتی - بنا به قول مناقب هنروران ، اورانام ملا آیتی تبریزی است ، و یکی از چهل تن خوشنویس دربار شاهزاده بایسنقر گورکانی است ، که در تحت سر-پرستی میرزا جعفر تبریزی در کتابخانه آن امیرزاده به کار کتابت مشغول بودند. (مهدی بیانی : احوال و آثار خوشنویسان ج ۱)

۲- ابراهیم- خواجه ابراهیم جدمشایخ کججان که از رجال قرن هفتم هجری است. وی برادر خواجه محمد کججانی است ، که از عرفای بزرگ تبریز در دوره هلاکو و اباقا بوده است . پدرش خواجه صدیق بن حاجی محمد بن حاجی سلمان است ، و او را سیدهاشمی نسب دانسته اند. خواجه ابراهیم راسه پسر به نام: خواجه احمدشاه، و خواجه حاجی، و خواجه صدیق بود. قبرش در محله چرنداب تبریز بوده است . (حافظ حسین کر بلائی : روضات الجنان ج ۲ ، ص ۳۹)

۳- ابراهیم جابرودی - ابراهیم بن احمد بن حسن جابرودی از علمای شافعی تبریز ، وی به دمشق رفت ، و در آنجا به تدریس و تألیف پرداخت ، و در همان شهر در سال ۷۱۲ هجری در گذشت. (عمر رضا کحاله : معجم المؤلفین ، ج ۱ ص ۴)

۴- ابراهیم- خواجه ابواسحاق ابراهیم مشهور به پیرچوپان ولی، از عرفای تبریز بود ، و او را از سادات حسنی نوشته اند . قبرش در قریه بادامیار تبریز در ۱- این بخش را مؤلف به توصیه استاد فقید شادروان بدیع الزمان فروزانفر بر تاریخ تبریز بیفزود، خداوند او را بیاورد و غریق رحمت خویش فرماید.

جنب مزار پیر خود خواجه‌علی بوده ، و گنبد بلندی از سنگ خارا بر مرقدش نصب کرده بودند، که بیست و شش ذراع قطر داشته است. (روضات الجنان ، ج ۲ ص ۷۸ ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۲)

۵- ابراهیم سیروزی - ابراهیم بن اسحاق بن سلیمان ، ابواسحاق سیروزی تبریزی یکی از علما و زهاد قرن هفتم است. کتاب : « اسرار السور بالوصول الی عین النور » از اوست.

(معجم المؤلفین : ج ۱ ص ۱۲)

۶- ابراهیم سلماسی - از علمای مشهور فقه و حدیث و تفسیر در قرن نهم است وی از فرزندان شیخ ابوبکر زهرازان ارموی است. مردی باتقوی و از عرفای عصر اوزون حسن آق قویونلو بود و قبرش در حوالی مزارات حدادیه بوده است . (روضات الجنان ، ج ۱ ص ۴۴۴)

۷- ابراهیم کلجاهی شیخ ابراهیم کلجاهی از مردم قریه کلجاه بود که امروز آنرا کله‌چاه خوانند ، و دهی از حومه بخش اسکوی شهرستان تبریز بشمار میرود. وی مرید شیخ یعقوب رومی است . واصل و منشأش از قریه خسرو شاه تبریز می- باشد. در آخر عمر ساکن قریه کلجاه گردید . او از عرفای مشهور زمان خود بود ، و کراماتی به وی نسبت داده‌اند . قبرش در قریه کله چاه است . (روضات الجنان ، ج ۲ ص ۶۵)

۸- ابراهیم بن یحیی جوینانی وی مقدم مشایخ و عرفای تبریز است ، و در سال ۲۷۵ هجری در گذشت از مردم جوینان کاشان است، که امروز در تقسیمات جغرافیائی جزو نطنز می باشد. در جوانی به ارادت بایزید بسطامی در آمد . برخی گویند جوینان کوچه‌ای در تبریز بوده ، که در حوالی حمام سله کنان قرار داشته و ظاهراً همان کوچه‌ای است که مسجد منسوب به شیخ ابراهیم جوینانی در آنجا

بوده است. شیخ ابراهیم بروزگار المتوکل والمعتمد بالله عباسی می زیست، وزلزله معروف سال ۲۴۴ تبریز در زمان وی روی داد.

گویند شیخ ابراهیم آن واقعه را پیش بینی کرده بود. وفات وی بروزگار معتمد عباسی در ۲۷۵ بوده است. مزارش در گورستان چرنداب بود. در تاریخ گزیده نام وی شیخ ابواسحاق ابراهیم بن یحیی کوانان آمده است.

(روضات الجنان: ج ۱ ص ۲۷۴، ج ۲ ص ۶۷۰؛ تاریخ گزیده ص ۶۴۵)

۹- **ابوبکر اسعد** - ابوبکر اسعد بن امام ابو منصور محمد حنفه عطاری طوسی مانند پدرش از فضلا و علمای تبریز بود، و در قرن ششم هجری می زیست، و خاقانی شروانی به وی ارادت داشت، و مرثیه پدرش امام محمد حنفه را مدّیل به مدح وی ساخته و نیز در قصیده دیگر با اشاره به فرزندش رشید، و مرشدش امام محمد حنفه پسروی ابوبکر اسعد راستوده، و او را عمدة الدین خوانده است:

فرزند بمرد و مقتداهم	ماتم زپی کدام دارم
بر واقعه رشید مویم	یا تعزیت امام دارم
سلطان ائمه عمدة الدین	کز خدمتش احترام دارم

(روضات الجنان، ج ۱ ص ۲۹۰)

۱۰- **ابوبکر بن بدیل** - قاضی ابوبکر بن بدیل تبریزی از معاصران خطیب تبریزی، و ابوالحسن فالسی است. یاقوت حموی از قول خطیب تبریزی روایت می کند: که علی بن احمد بن سلك الفالی در گذشته در ۴۴۸، نسخه ای از کتاب جمهره ابن درید را که سخت مورد علاقه اش بوده، از فرط فقر و تنگدستی به قاضی ابوبکر بن بدیل تبریزی بفروخت. خطیب تبریزی در بعضی از مجلدات آن کتاب، نامه ای به خط الفالی یافت که ابیاتی در باره علت فروش آن کتاب در آن رقعہ سروده بود و این سه بیت از آن است:

انست بها عشرین حولا، و بعتهما فقد طال شوقی بعدها و حنینی

و ماكان ظنى اننى سابعها ولو خلدتنى فى السجون ديونى
ولكن لضعف و افتقار وصيبة صغار عليهم تستهل شئونى

(معجم الادباء ياقوت ج ۱۲ ص ۲۳۸)

۱۱- **ابوبکر سله باف** - شیخ ابوبکر بن اسماعیل تبریزی سله باف، پیر شمس الدین محمد تبریزی، مرشد مولانا جلال الدین مولوی است. سله به فتح سین و تشدید لام به معنی زنبیل و سبد باشد، و سله باف به معنی زنبیل باف است. مرقد او در گورستان چرنداب در غرب مزار امام حفده بوده است.

(روضات الجنان، ج ۱ ص ۲۹۱، دانشمندان آذربایجان ص ۱۷۹)

۱۲- **ابوالحسن حروفی** - وی علی الاعلی لقب داشت، و نخستین خلیفه فضل-الله حروفی بود، و به خاک روم (آسیای ضعیف) رفت، و در آنجا ساکن شد. این منظومه‌ها از اوست:

بشارت نامه در بحر رمل که در حدود سال ۸۳۰ آنرا بپایان رسانیده، قیامت نامه به بحر هزج در ۸۱۴، کرسی نامه به بحر رمل در ۸۱۰، توحید نامه به بحر رمل. کتابی نیز به نام محشر به نثر از او باقی است.

(سعید نفیسی: تاریخ نظم و نثر در ایران تا پایان قرن دهم ص ۷۷۱)

۱۳- **ابوسعید تبریزی** - وی مردی حکیم و متبحر در معقولات بود. از کلمات اوست: اذا احسنت طنك بالانام اهلكتك، الغنى من لم يكن فى قيد الحرص اسيراً، من مدحك بما ليس فيك فقد خدعك.

(تاریخ الحكماء بیهقی؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۴)

۱۴- **ابوسعید تبریزی** - از محدثان و عرفای نامی قرن ششم هجری بود، و هفتاد مرید کامل و واصل مانند: جلال الدین تبریزی داشت. بعضی او را با ابوسعید فوق الذکر یکی دانسته‌اند.

(دانشمندان آذربایجان ص ۲۴ به نقل از تذکره حسینی)

۱۵- ابوصالح - قاضی شعیب بن صالح بن شعیب تبریزی که از ابی عمر ان موسی بن عمران هلال سلماسی روایت حدیث میکرد، و ابوالفضل حداد (خداداد؟) بن عاصم بن بکران النشوی خازن دارالکتب در جنزه (شهری دراران بین شروان و آذربایجان گنجه کنونی) از وی روایت کرده است.

مولانا قاضی ابوصالح تبریزی همان کس است که در عهد وهسودان بن رواد از دی، منصب قضاوت تبریز با وی بود، و یکی از مشایخ چهار گانه نیز می باشد که در سال ۴۳۴ هنگام تأسیس بنای مسجد تبریز حضور داشته اند.

(ابن ماکولا: الاکمال، ج ۱ ص ۵۴۳؛ الانساب سمعانی ص ۱۰۳؛ معجم البلدان یاقوت، طبع اروپا ج ۱ ص ۸۲۳؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۶)

۱۶- ابو محمد تبریزی - از مورخان اوایل قرن ششم هجری بود، و تاریخ الامم والملوک محمد بن جریر طبری (در گذشته در ۳۱۰) را از عربی به فارسی ترجمه نمود، و وقایع سالهای بین ۳۱۰ و زمان خود را بدان بیفزود و به سال ۵۱۲ در گذشت. (قاموس الاعلام ترکی؛ ریحانة الادب ج ۵ ص ۱۶۷)

۱۷- اچی بیگی - از زنان و عارفات تبریز در قرن نهم، که تربیت از ماماعصمت یافته بود. زنی صاحب جمال نیز بوده است. باید دانست اچی به فتح همزه، ترکی و به معنی پیرزن است، و «اچه» در لغت جغتای، مادر و «آجی» ماما و جدۀ را گویند. (روضات الجنان ج ۲ ص ۵۴)

۱۸- احمد الحکیم - از علماء و اطباء تبریز در قرن هشتم است، که در دوم شعبان سال ۷۴۲ هجری وفات یافت، و ظاهراً رومی الاصل بود. قبر او در خواب دزپهلوی مزار پیرلیفی بوده، و این عبارات به خط خواجه عبدالله صیرفی خطاط بر لوح مرقد او نوشته شده بود:

«هذه روضة المولى الامام الاعظم، والحبر الهمام الاعلم، برهان الحكماء،

سلطان الاطباء حائز الکمالات، حاوی السعادات، فخر الحق، والملک والدين، الواصل الى رحمة رب العالمين، الحکيم الرومی طاب ثراه، توفي الثاني من شعبان سنة اثنین واربعين وسبعمائته .

(روضات الجنان، ج ۱ ص ۱۷۵)

۱۹- احمد بن ابراهيم - خواجه احمد شاه پسر خواجه ابراهيم کججانی از مشايخ و عرفای تبریز بود، که در بیست و دوم ذیحجه سال ۷۲۰ در آن شهر در گذشت . قبر وی در همان مقبره مخروبه کججان است، که مزار خواجه بزرگ شیخ محمد کججانی آنجاست . صندوق قبرش شکسته، و صورت ضریح فروریخته، و تنها میله قبرش که درازای آن دو متر است مانده و عبارات ذیل در پای آن نقر گردیده است : «الله هذه روضة الفقير الى الله الكبير، زين الحاج والحرمين احمد شاه بن ابراهيم بن حاجی صديق توفي فی اثنی و عشرين من ذی حجة سنة عشرين وسبعمائته .»

(روضات الجنان، ج ۲ ص ۳۹ - ۵۳۳)

۲۰- احمد بن اسماعیل کورانی (۸۱۳ - ۸۹۳) احمد بن اسماعیل بن احمد بن رشید بن ابراهيم شهرزوری، همدانی، تبریزی، الکورانی، القاهری، الشافعی الحنفی، از دانشمندان تبریزی الاصل بود، و شرف الدین یا شهاب الدین لقب داشت و از علمای روم (آسیای صغیر) بشمار میرفت، و در آنجا منصب قاضی عسکری و فتوی داشت، او در ۸۹۳ در قسطنطنیه در گذشت.

بعضی از آثار وی از این قرار است : شرح صحیح بخاری، کشف الاسرار عن قراءة الائمة الاخيار، شرح جمع الجوامع فی اصول الفقه، غاية الامانی فی تفسیر الکلام الربانی، قصيدة فی العروض. (معجم المؤلفین ج ۱ ص ۱۶۶)

۲۱- احمد بن الحسن - فخر الدین احمد بن الحسن بن يوسف الجابردی (چار

بردی). شیرازی الاصل و ساکن تبریز بود، و از اکابر علمای روزگار خویش بشمار

میرفت ، و معاصر خواجه سعدالدین ساوجی وزیر غازان بود ، و کتاب شرح شافیه ابن حاجب را در صرف به نام این وزیر نوشته است ، که از بهترین شروح آن کتاب شمرده می شود . در تبریز به تربیت طلاب علوم مشغول بود . در طبقات اسدی آمده : که وی منہاج بیضاوی ، و حاوی الصغیر را شرح ولی آنرا تمام نکرد . او را بر تفسیر کشف زمحشری حواشی مفیدی است . وفاتش به روزگار سلیمان شاه از ایلخانان کوچک در سال ۷۴۶ بود . قبر وی در حوالی مزار امام حفده پیش چشمه آبی بوده ، که مردم از آنجا آب برمیداشتند . (روضات الجنان ، ج ۲ ص ۳۳۶ ؛ روضات الجنات - خوانساری ص ۹۱ ؛ رجال حبیب السیر ص ۳۳)

۲۲- احمد بن سلیمان - احمد بن سلیمان تبریزی شافعی از علمای قرائت

قرآن است . در سال ۳۱۷ در گذشت . کتاب « الاستخاره والاستشاره » از اوست .

(کشف الظنون ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۳۰)

۲۳- احمد بن عبداللطیف - افضل الدین احمد بن عبداللطیف تبریزی از

علمای قرن هفتم است . وی ظاهر آ همان است که سعدالدین و راوینی مترجم و محرر مرزبان نامه در مقدمه کتاب خود او را به علم و ادب ستوده ، که در طبع لیدن به تصحیح مرحوم قزوینی نسبت او به جای تبریزی ، تبریزی آمده است . تفسیر « مجمع الالطاف فی الجمع بین لطایف البسیط و الکشاف » که نیمه اول آنرا در سال ۶۱۷ به پایان رسانیده از اوست . (روضات الجنان ، ج ۱ ص ۵۶۳ ؛ مرزبان نامه ص ۳)

۲۴- احمد بن عبداللطیف - عمده الدین ابوالمظفر احمد بن نجم الدین

عبداللطیف قاضی و روای ابن احمد التبریزی الوراوجی . فقیه کاتب از خاندان قضات بود ، و ابن الفوطی در سال ۶۵۹ او را دیده و گوید : مردی شیوا و نویسنده است . وی را نامه ها و اشعاری به فارسی است ، و مدتی در وراوی تولیت قضا داشت ، و بین او و نورالدین محمد بن شهاب الخادم جورندی رصدی والی پیشکین و اهر و وراوی ، و سراب ، و کلبر ، و برکشادستیز و گفتگوهائی روی داده است .

او را اشعاری در مدح خواجه شمس الدین صاحب دیوان است. باید دانست که وراوی شهر کوچکی بین تبریز و اردبیل بوده ، و مترجم و محرر مرزبان نامه سعد-الدین و راوینی از آنجاست.

(ابن الفوطی : مجمع الاداب فی معجم الالقباب ج ۲ ص ۸۸۶)

۲۵- احمد بن محمد - از مورخان قرن هشتم بود و به نوشته کاتب چلبی کتاب تاریخ النوادر را تألیف کرده ، و منظومه احمدی یا شهنشاہ نامه از تصنیفات اوست ، که از عهد یاقوت بن نوح تا سال ۷۳۸ به نام سلطان ابوسعید بهادر به رشته نظم کشیده و نسخه خطی آن در موزه بریتانیاست ، و اولش این بیت است:

بنام خداوند جان آفرین نگارنده آسمان و زمین
و نیز گفته است:

شهنشاہ نامه نهم نام این بنام شهنشاہ روی زمین
(دانشمندان آذربایجان ، ص ۳۲ ؛ فرهنگ سخنوران ص ۲۸)

۲۶- احمد بن محمد الحسینی لاله‌ای احمد بن محمد الحسینی الحسینی الموسوی الباب الابوابی ، مشهور به لاله‌ای ، و ملقب به بدرالدین از عرفای تبریز است ، و در شب جمعه پنجم جمادی الاخر سال ۸۴۰ در اواخر سلطنت اسکندر قراقویونلو در باب الابواب تولد یافت ، و نسب او به امام موسی بن جعفر می‌رسد . مدفن او در گورستان گجیل بوده است. (روضات الجنان ، ج ۲ ص ۱۰۹)

۲۷- احمد بن مهران - احمد بن مهران ، ابوبکر تبریزی ، عبادی او را در طبقه زاهر سرخسی آورده است .

(طبقات الاسنوی ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۳۵)

۲۸- اچی شال پوس از عارفات تبریز ، زنی صالحه و عابده و باخواجه نجم الدین معاصر بود . مرقد او در حوالی مزار خواجه نجم الدین در گورستان گجیل

بوده است. باید دانست که «اچی» به فتح همزه همان «آچی»، و به معنی ماما و مادر بزرگ است. (روضات الجنان ج ۱ ص ۴۴۱)

اخی اوران - رك : پیررومی

۲۹- اخیون قاضی قطب الدین محمد بن عمر بن الفضل الفضیلی تبریزی ملقب به اخیون. زادگاه وی در ۶۸۰ هجری در تبریز بود بعد از سفر به بغداد در آنجا به منصب قضا رسید، و فقیه‌ی اصولی و درعین حال مفسر و نحوی و کاتب بود، و خط نیکو می‌نوشت، و از تنگدستان و درویشان دستگیری می‌کرد. وفات او در سال ۷۳۶ بود. (الدرر الکمنه؛ دانشمندان آذربایجان، ص ۳۶)

۳۰- اخی خیرالدین - از عرفای تبریز است، و در محله چهارمنار زاویه‌ای داشت، و به تربیت طالبان مشغول، و آن زاویه تا آخر حکومت سلاطین آق‌قویونلو دایر بود. چنانکه مولانا عبدالرحمن جامی در بیست و چهارم جمادی الاول سال ۸۷۹ در روزگار اوزون حسن به آن زاویه فرود آمد. اخی خیرالدین به شغل بکسماد^۱ پزی مشغول بود، و آن نانی است که درفرن (بهضم فاء به معنی تابه می‌پزند)، و به جای هیمه، چراغ نفتی در زیر آن می‌گذاشت، و پدر وی نیز همین شغل را داشت. اخی خیرالدین سرانجام بدست یکی از امیر زادگان آق‌قویونلو کشته شد. مدفن او در گورستان سرخاب در نزدیک مزار بهلول در حوالی گنبد دوله عرب بود. (روضات الجنان ج ۱ ص ۱۶۷)

۳۱- اخی سعدالدین - از اکابر عرفای تبریز بود، و در آن شهر تولد یافت. مزارش بر تپه‌ای در مشرق تبریز است که آنرا قله گویند، و به نام قله اخی سعدالدین مشهور است. این قله به شکل مستطیل از شرق به سوی غرب کشیده شده، و مشرف

۱- بکسماد، یا بکسمات Bakasmat اصلاً کلمه ایست یونانی و معرب آن بقسمات است، و آن نوعی نان روغنی است که خمیر آنرا چهار گوش بریده، پزند. (فرهنگ معین ج ۱ ص ۵۵۹)

بر باغات محلات خیابان و باغمیشه وولیان کوه است. آنجا مدفن جماعتی از اکابر زهاد و عرفا بوده است. شهرداری تبریز در سال ۱۳۷۸ هجری قمری آن قبور را خراب و با خاک یکسان کرد. بر لوح مزارش چنین نوشته شده است:

«هذا مرقد العارف الكامل مرشد الطريقة والحقیقة والیقین سعدالدین محمود بن ابوالقاسم التبریزی توفی فی اول رجب سنة سبع وسبعین وخمساءه» (۵۷۷).

۳۲ - اربخشایش - از عرفا و مجذوبان تبریز در قرن نهم است. وی همدم و هم صحبت مولانا ابراهیم شاه بود. مزارش در کوچه‌ای بوده که بر در آن مرقد مولانا عبدالعظیم بن پریجان بن عبدالمجید قرار داشته است. باید دانست که پیشاوند «ار» در این اسم ترکی است، و به معنی مرد و نر می‌باشد، که در اول بعضی از نامهای ترکی مستعمل بوده است مانند: ارطغرل، ارتاس، اردیوانه، ارتنا.

(روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۹۲ و ۶۰۷)

۳۳ - اردشیر بن حسن معاذی - از احفاد معاذ بن جبیل بود، و بهین جهت معاذی تخلص میکرد، و در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم می‌زیست. وی ستایشگر شروان شاهان مانند: امیر هوشنگ بن کلاس بن کیقباد (۷۷۴ - ۷۸۴)، و امیر شیخ ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد (۷۸۰ - ۸۲۰) بود، و چهل سال مداحی این خاندان را کرد، و در آذربایجان، واران، و گیلان سفر می‌نمود. سپس ستایشگر میران شاه بن تیمور شد، و نیز به ستایشگری حکمرانان لاهیجان و گیلان مانند: امیر رضی‌الدین، و امیر سید رضا کیا (متوفی در ۸۲۹ یا ۸۳۰) پرداخت. او کمال خجندی را درک کرد و پیروی از سبک سلمان ساوجی می‌نمود. دیوانش مشتمل بر پنج هزار بیت از قصاید و غزلیات می‌باشد. (دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۹، تاریخ نظم و نثر، ج ۱ ص ۳۴۱، چهل مقاله حاج حسین نخجوانی ص ۲۸۳ - ۲۹۱)

۳۴ - اسماعیل - بدرالدین اسماعیل مکنی به ابوالمعمر تبریزی از ثقات محدثان بود، و کتاب الانوار، و کتاب الاربعین از اوست، و در ۶۰۱ هجری درگذشت

(اسماء المؤلفین ج ۱ ستون ۲۱۱)

۳۵- اسماعیل توریزی اسماعیل بن محمد بن ابی‌یزید بن جمال الدین توریزی (تبریزی)، و چون مدتی در یمن و مکه می‌زیست، او را زبیدی و یمانی، و مکی گفته‌اند. وی از علمای شافعی است، و معروف به ابن بنت غنا می‌باشد. فقیه و نحوی بود، و از آثارش شرح بر الفیه ابن مالک در نحو است.

(معجم المؤلفین، ج ۲ ص ۹۴)

۳۶- اسماعیل بن محمد تبریزی - از حکمای قرن هفتم ایران بود، و در دربار یوسف شاه بن الب ارسلان ارغون از اتابکان لرستان می‌زیست، و در زبان فارسی کتبی چند در حکمت پرداخته، و از آن جمله حیاة النفس، و رساله نصیریّه است. (تاریخ فظم و نشر، ج ۱ ص ۱۵۰)

۳۷- اسماعیل سیسی - شیخ اسماعیل مجدالدین سیسی از قریه سیس از بلوک ارونق از توابع تبریز بود، و از بزرگان عرفای آن شهر بشمار میرفت، و با قاسم انوار، و حاجی محمد عصار تبریزی معاصر بود، و عمری درازیافت، و در چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی سال ۷۸۵ در قریه سیس در صد و هجده سالگی در گذشت و قبر وی در آنجاست.

(روضات الجنان ج ۲ ص ۹۵ - ۱۰۷؛ دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸)

۳۸- اسماعیل شام غازی - امیر سید اسماعیل حسینی شام غازی از اهل محله شنب غازان تبریز. از دانشمندان و علمای معروف زمان خود بشمار میرفت. مدتی در هرات در نزد ملاعلی قوشچی، و مولانا شیخ حسین منطقی تلمذ کرد، و از آنجا به شیراز رفت، و در محضر درس ملاجلال دوانی حاضر می‌شد. سپس به تبریز آمد، و به افاده و ارشاد طالبان علم پرداخت. او شرحی بر فصوص الحکم فارابی نوشته که در حکمت اشراق است، و در سال ۱۳۱۵ هجری قمری در تهران به طبع رسیده است. به روز شنبه هیجدهم شهر محرم سال ۹۱۹ در ۶۹ سالگی در گذشت، و او

را در گورستان کجیل به خاک سپردند.

(روضات الجنان ، ج ۱ ص ۴۳۴ ؛ رجال حبیب السیر ص ۲۴۹ ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۳۲)

۳۹- اشرف - درویش اشرف ابوعلی حسین بن حسن مراغی تبریزی از اهل محله خیابان ، و درویشی نمدپوش و دیرجوش بود . در تذکره صفح ابراهیم آمده که وی مصاحب شاهزاده پیر بوداق خان پسر جهان شاه قراقویونلو بود . بعد از کشته شدن پیر بوداق در ۸۶۱ بدست پدرش درویش اشرف به تبریز آمد ، و در بروی مردم بست ، و تازنده بود باکسی انس و الفت نداشت ، تا در سال ۸۶۴ در گذشت . درویش اشرف دو برابر خمسه نظامی شعر گفته ، و منظومه های متعددی دارد ، که از آن جمله دیوان قصاید و غزلیات او مشتمل بر چهار مجلد است که این ابواب را دربر دارد : عنوان الشباب ، خیر الامور ، باقیات الصالحات ، مجددات التجلیات .

گذشته از اینها چند مثنوی سروده است از این قرار :

- ۱- ترجمه منظوم صد کلمه قصار حضرت علی بن ابیطالب
- ۲- منهج الابرار در برابر مخزن الاسرار نظامی که در ۸۳۲ بپایان رسانیده
- ۳- شیرین و خسرو در ۸۳۶
- ۴- لیلی و مجنون در ۸۴۲
- ۵- هفت اورنگک یاعشق نامه

۶- اسکندنامه یا ظفر نامه در ۸۴۸ هجری

مولانا اشرف در ضمن مثنوی هایش از دو فرزند خود که یکی علاءالدین علی ، و دیگری نظام الدین خضر نام داشته یاد کرده است . خمسه او به زبان ترکی است ، و خسرو و شیرین او ریاض العاشقین نام دارد . تاریخ وفات او را تذکره نویسان ۸۵۴ نوشته اند ، و مرحوم تربیت ۸۶۴ دانسته است

(دانشمندان آذربایجان ، ص ۱۴۷ ؛ تاریخ نظم و نثر ص ۳۰۹ و ۷۸۷)

۴۰ - اظهر تبریزی - ظهیر الدین اظهر ملقب به استاد استادان از مشاهیر خوشنویسان تبریز بود ، و شاگرد میرزا جعفر بایسنقری است و در بدایت حال از تبریز به هرات رفت ، و ملازم سلطان ابوسعید بن محمد میرانشاه گردید. سپس در کتابخانه بایسنقر میرزا به کتابت مشغول شد. پس از وی در سمرقند به خدمت الخ بیک میرزا درآمد. وی در نوشتن خط نستعلیق استاد بود ، و بیش از هشتاد سال عمر یافت. گویند در اواخر عمر به کرمان و مکه معظمه ، و بیت المقدس سفر کرد ، و در آنجا به سال ۸۸۰ به رحمت ایزدی پیوست. مولانا سلطان علی مشهدی، و سلطان علی قاینی از شاگردان او بوده اند. (بیانی : احوال و آثار خوشنویسان ، ج ۱ ص ۶۸ تا ۷۴ ؛ ریحانة الادب، ج ۱ ص ۲۰۲ ؛ عبدالمحمد ایرانی، پیدایش خط و خطاطان ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۴۳)

۴۱ - افضل الدین محمد - افضل الدین ابو عبدالله محمد بن نام آور بن عبدالملک تبریزی خونیجی ، از علمای شافعی ، و از فلاسفه و فقها و اطباء آذربایجان است . در جمادی الاول سال ۵۹۰ زائیده شد و در پنجم رمضان سال ۶۴۶ در قاهره در گذشت ، و او را در القرافه به خاک سپردند ، که جائی در دامنه جبل المقطم است. وی در مصر منصب قضا و فتواداشت ، و این کتابها از آثار اوست: الموجز، الاسرار، مختصر نهایة الامل فی الجمل ، که همه آنها در علم منطق است دو کتاب دیگر یکی بنام : مقالة فی الحدود و الرسوم و دیگری : ادوار الحمیات داشته ، که اولی در منطق و دومی در پزشکی است . (ابن ابی اصیبعه : عیون الانباء ج ۲ ص ۱۲۰-۱۲۱ ؛ معجم المؤلفین ، ج ۱۲ ص ۷۳ ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۴۶)

۴۲ - افضل الدین محمد - ابو حامد افضل الدین محمد بن اسعد بن محمود ، از محدثان تبریز بود. بیشتر اوقات در مسجد کهنه فروشان ، سرتیز مزاد که به قول حافظ حسین کر بلائی اکنون مسجد شاهی به جای آن است ساکن بود. وفات او در زمان ابا قاخان در ۶۷۶ واقع شد. مرقدش در سرخاب در حوالی مزار پیرلیفی بوده

است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۱۷۶)

۴۳- اکمل الدین مظفر بزازی - عارفی محدث و مفسر، و مفتی و فقیه، و از

افضل روزگار خود بود. جدوی ضیاء الدین حسین تبریزی بزازی نام داشت. اکمل

الدین توبه نامه معروفی داشته که آن را در پنجشنبه شانزدهم محرم سال ۸۰۸ نوشته،

قبروی در سرخاب نزدیک به مرقد بابامزید بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۹۷)

۴۴- امام طلحه - ظاهر آوی برادر امام محمد حفده عطاری طوسی است، و از

متقدمان عرفای تبریز می باشد. مرقدوی در حوالی گنبد و دوله عرب بوده است.

(روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۸)

۴۵- امیر مشکی - شیخ امیر مشکی از عرفای تبریز است، و در زاویه جهان شاهی

جای داشت. پیروی مولانا محمد مجذوب گر به خور بوده که وقتی در غلیان جذبه،

گر بهای از پیش وی میگذشته، گرفته و آنرا یکباره فرو برده است. مرقد شیخ امیر

مشکی در حوالی مزار مولانا نظام الدین یحیی در سرخاب بوده است.

(روضات الجنان ج ۱، ص ۱۱۵)

۴۶- امین الدین تبریزی - حاجی امین الدین تبریزی مشهور به حاجی دده

در علم تفسیر و حدیث ماهر، و در فن شعر استاد بود. اکثر امین و گاهی به سبب

آنکه مرید شیخ نورالدین اسفراینی بوده، نوری تخلص می نموده است. قصاید

متعددی در مدح امیر شیخ حسن ایلکانی گفته، و روزگاری هم در بغداد به منادمت

پسرش سلطان اویس گذرانیده، و در آخر عمر از بغداد به تبریز سفر کرده، و در

آنجا باغی ساخته؛ و به افاده مشغول شده، و در ۷۵۸ در گذشته است. دیوان او

مشمول بر دوهزار و پانصد بیت است. (صحف ابراهیم؛ دانشمندان آذربایجان ص ۵۳)

۴۷- امین الدین مظفر - امین الدین مظفر بن اسماعیل بن علی الوارنی تبریزی

شافعی کنیه اش ابوالثناء و محدث و فقیه و عالمی اصولی بود. در بغداد فقه آموخت

و فتوی داد و تدریس می کرد. در ۵۵۸ زائیده شد، و در ذیحجه ۶۲۱ در شیراز درگذشت. از تصانیف او: کتاب مختصر المحصول فخرالدین رازی فی اصول الفقه، و سماء التنقیح، و سمط المسائل الفقهیه، و مختصر التبریزی فی فروع الفقه الشافعی است. (معجم المؤلفین، ج ۲ ص ۲۹۸)

۴۸ - انیسی - مولانا عبدالرحیم خوارزمی مشهور به انیسی از هنرمندان و خطاطان و رجال تبریز در قرن نهم است. پدرش عبدالرحمن خوارزمی، و خود او و برادرش عبدالکریم از خوشنویسان نامدار عصر سلطان یعقوب آق قویونلو و از مقرران دربار او بودند. انیسی تخلص شعری اوست، و سلطان یعقوب او را انیس خطاب می کرد. عبدالرحمن خوارزمی خط نستعلیق را که از زمان خواجه میرعلی واضع تبریزی در مکاتب خوشنویسان بر سیل تقلید دور می زد با طرح جدیدی آراست و تصرفات عمیقی در شیوه آن نمود. پسرش عبدالرحیم انیسی در تمام شئون حروف و کلمات سبک پدرش تجدید نظر کرد، و مکتب جدیدی در تکمیل این خط که به مکتب انیسی شهرت دارد احداث نمود. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۴۵، ۵۹۳؛ احوال و آثار خوشنویسان ج ۲ ص ۳۸۴)

۴۹ - بابا ابی شبستری - از عرفای تبریز در عصر ایلخانان مغول بود و از عهد اباقا تا زمان سلیمان خان در آن شهر می زیست. وی از معاصرین و منافسین شیخ محمود شبستری صاحب گلشن راز است. گویند از او در پیش سلطان محمود غازان سعایت کردند که وی مردی شیاد است. و عارف نیست. برای امتحان وی غازان فرمان داد شیری شرزه را که در سلسله داشت سر دهند، حالی که شیر پیش بابا رسید چون گر به ای رام شد بابا دست بر سر آن حیوان کشیده به زبان ترکی چنین گفت: «غزان و کوچیله لار» یعنی ای «سگ بچگان غازان». این عبارت را حافظ حسین کربلائی «ای سگ غازان» معنی کرده که با اصل ترکی آن موافقت ندارد. سپس غازان را به وی ارادتی حاصل شد. کربلائی می نویسد که در مرض موت حضرت مولانا سعد-

الدین شیخ محمود شبستری ، بابا ابی به عیادت او رفت چون میخواست خارج شود در منزل مولانا را بیست . مولانا فرمود : «که بابا ابی در راجهم کرد. اشاره به این نمود که در خانه من بسته باشد ، حال آنکه وی را نیز این صورت دست خواهد داد و در این زودی بهم خواهیم پیوست». در همان سال بلکه در همان ماه بابا ابی وفات یافت. این حکایت درست نیست ، زیرا وفات شیخ محمود شبستری در ۷۲۰ هجری است، در صورتیکه بقول حافظ حسین کر بلائی بابا ابی در پنجشنبه هفده ربیع الاول سال ۷۴۰ در گذشته است. مرقد بابا ابی در قریه شبستر است. (روضات الجنان ، ج ۲ ص ۹۲ و ۵۷۴)

۵۰- بابا احمد۔ بابا احمد بن بابا حسین بن بابا نعمت شاد آبادی از عرفای تبریز است ، که تربیت از جد خود بابا نعمت یافت . او را تصانیف بسیار بود از آن جمله تفسیری است که در سال ۵۰۶ از تألیف آن فراغت یافته ، و «الکفایه» نام داشته و در پشت آن تفسیر به خط خود نوشته بود: «عرضت هذا التفسير للکفایة علی النبی صلی الله علیه وسلم فی مسجد شاد باد، فقال احسنت احسنت یا احمد بشرک الله فی الدارین» مرقد وی در قریه شاد آباد است از قراء مهران رود. سلطان اویس جلایری را در جوار او به خاک سپردند. نام این ده را در بعضی اسناد قدیمه «شاد باد ارواح مشایخ نوشته اند. بنابراین «شاد باد» اختصار آن و همان ده پیران شروان است، که اراضی آن به خاک محله مارالان متصل می شود ، و عامه به تحریف «پینه شلوار» گویند . آن گورستان در شرق دهکده ، در بالای تپه ای واقع و مدفن جمعی از زهاد و علما و جای باصفائی است. آبادی رونق سابق آنرا از آثار و قطعات کتابه ها و سنگهای تزئینی که شکسته و پاره های آنها در عرصه محل پراکنده گشته می توان یافت . اکنون خراب و صندوق اکثر مقابر به خاک فرورفته ، و میله ها و الواح آن ضایع و متفرق گشته است. قبر بابا احمد تاسی چهل سال پیش از این با صورت اصلی مشخص و زیارتگاه بود ، و حالا منهدم و از آثار آن فقط نیمی از لوح قبر که در محل تربت

او به خاک نشانده اند ، باقی و آن نوشته ها چنین است :

«... قدوة المشايخ ، الشيخ بابا احمد بن بابا حسين قدس الله روحه».

سه قبر مخروبه دیگر که شاید یکی از آنها مدفن بابا احمد، و دیگری از جد او باشد پهلوی یکدیگر و در زیر يك گنبد واقع است . موضعی به نام «زیوه گولی» یعنی استخر زاویه هم در آن نزدیکی معروف است . (روضات الجنان ، ج ۲ ص ۴ و ۵۳۱ ؛ دانشمندان آذر بایجان ص ۵۸)

۵۱- بابا احمد قمچی باف - قمچی کلمه ایست ترکی و به معنی تازیانه و شلاق می باشد . بابا احمد از عرفای تبریز بود . قبر او در کنار مدفن مولانا محمود اژادادی در دو منار سرخاب بوده است . (روضات الجنان ، ج ۱ ص ۲۲۱)

۵۲- بابا اسماعیل - از فرزندان شیخ الاسلام احمد جامی بود و از عرفای تبریز بشمار است . قبر او در دو منار سرخاب قرار داشت ، و آن خانقاهی بود که خواجه سعدالدین ساوجی وزیر غازان خان بساخت . (روضات الجنان ، ج ۱ ص ۲۱۴)

۵۳- بابا بختیار از عرفای تبریز بود ، و زنش نیز از عارفات آن شهر بشمار میرفت . در همان جا که مدفن وی است ، دکانچه ای بوده که او با زنش در آنجا بسر می برد . چون در گذشت از دحامی عظیم روی داد ، که ممکن بود موجب فتنه ای شود از این رو جنازه اش را تشییع نکرده و در همان دکانچه به خاک سپردند . مدفن وی در پای منار مسجد جامع در محله قضاوت بوده است (روضات الجنان ، ج ۱ ص ۴۸۶)

۵۴- بابا بلال - از عرفای تبریز و از مریدان بابا فرج و پیر نظروی بود ، و به تبرک نظر او به درجات عالیات ارباب حالات رسید . قبر وی در گورستان گجیل چند قدم پیش از مزار حضرت بابا فرج قرار داشته است . (روضات الجنان ، ج ۱ ص ۳۹۰)

۵۵- بابا حامد - از بزرگان عرفای تبریز و صاحب کشف و کرامات بود . او را دیوانه حامد نیز می گفتند گویند نظر از بابا حسن داشت . وفات وی در محرم سال ۶۹۰ به روزگار ارغون خان بن ابا قحان روی داد . مدفن وی در قریه هریر آباد

(هزبر آباد) که عامه آنرا «هزبران» گویند واقع است، و آن از قراء سردرود می-باشد، که آنرا به نام وی قریه باباحامد نیز می گفتند. قبور اکثر اولاد و امجاد بابا حامد نیز در آن قریه است. قبر باباحامد در میان عامه به «بابامیت» شهرت دارد، که تصحیف شده اسم بابا حامد است.

(روضات الجنان، ج ۲ ص ۴۴ و ص ۵۳۷)

۵۶- باباحسن - از اکابر عرفای تبریز و مرید شیخ المحققین پیر محمد مشهور به پیر همه است، و او مرید شیخ صدیق، و وی مرید بابا احمد شادآبادی، و وی مرید محمد خوشنام، و او مرید اخی فرج (مرده در ۴۵۷) زنجانی است. باباحسن از پیشوایان مشایخ قرن ششم هجری است. زادگاه او در قریه نهند (اممند، از قراء رودقات تبریز است) و بسال ۶۱۰ هجری درگذشت.

گویند در زمان وی هفتاد تن از اولیاء بودند، که همه ملازمت آستان او را داشته اند. مدفن وی در محله سرخاب نزدیک مقبرة الشعراء و خانقاه او نیز در همان جا بوده است. مولانا سعدالدین محمود شبستری در کتاب سعادت نامه حکایتی از بابا حسن آورده است.

(روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۹-۵۴؛ دانشمندان آذربایجان ص ۵۸)

۵۷- بابا دوستم - از عرفای تبریز در قرن نهم و ترکی دردمند و مجذوب بود. گویند طیور را باوی انسی بود. بروزگار سلاطین آق قویونلو می زیست. مزارش در سرخاب است.

(روضات الجنان، ج ۱ ص ۱۹۴)

۵۸- باباشادان - از عرفای تبریز و خادم بابا فرج بود، در ایام سلطنت اتابک

نصرت الدین ابوبکر بن محمد بن ایلدگز بسال ۵۹۵ در تبریز درگذشت. قبر او در گورستان چرنداب بالاتر از مزار امام حنفیه قرار داشته است.

(روضات الجنان، ج ۱ ص ۲۹۰)

۵۹- باباشکرالله - از عرفای تبریز در قرن ششم است. وی پسر پیر حیدر بود، قبر او در کنار مزار پدرش در قریه اسکو از بخشهای تبریز قرار داشته است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۵۷)

۶۰- باباعبدالرحمن - از عرفای تبریز در قرن نهم است. اصل وی از شام بود، و در زمان اوزون حسن آق قویونلو می زیست، و چون سلطان ابوسعید گورکانی به آذربایجان آمد. باباعبدالرحمن که اوزون حسن را به وی اعتقادی تمام بود به او گفت: «قم باذن الله»، و اوزون حسن آن سخن را به فال نیک گرفت و سلطان ابوسعید را شکست داده او را بکشت. گویند چون باباعبدالرحمن به تبریز آمد، اوزون حسن دولتخانه کهنه را که در شش گیلان قرار داشت، و محل اقامت سلاطین پیش از جهان شاه بود به وی داد. ابوبکر طهرانی از وی کرامات بسیار نقل کرده. و او را تاج-المجنوبین یا تاج المجاذیب خوانده است. مرقد وی در محله شش گیلان در موضعی معروف به دولتخانه بوده است.

(روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۷۰-۴۷۲؛ ابوبکر طهرانی: کتاب دیار البکریه، فهرست ص ۵۸۹)

۶۱- بابافرج - تاج الاولیاء و المحققین بابافرج از بزرگان عرفای تبریز در قرن ششم هجری است.

صاحب تاریخ گزیده مینویسد که وی معاصر شیخ فقیه زاهد بود. در روضه-الاطهار آمده که بابافرج پیر نظر شیخ نجم الدین کبری است. مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس نوشته که:

«روزی شیخ نجم الدین کبری که در تبریز به تحصیل مشغول بود، با استاد خود به در خانه بابافرج آمدند، و بواسطه باباشادان خادم وی اجازه ورود خواستند. آن خادم درون رفت، و اجازت خواست. بابافرج گفت: اگر چنانکه به درگاه خداوند تعالی می روند می توانند آمد، گو در آیند. شیخ گفت من سخنش فهمیدم، هر چه

پوشیده بودم بیرون آوردم و دست بر سینه نهاده پیش بابا فرج در آمدم». گویند بزرگی به خدمت بابا فرج رسید، از وی پرسیدند که بابا را چون یافتی، او این بیت بر خواند:

در سه گز قد عالمی پنهان شده بحر اعظم در نمی پنهان شده

نسب او را بابا فرج بن بدل بن فرج تبریزی نوشته اند نجم الدین ابوبکر زرکوب که از اجله مشایخ بود نوشته که شیخ عبدالعزیز هر وی که از اکمل اولیاء بوده هفت سال خدمت بیت الخلای خانقاه بابا فرج تبریزی کرده است. گویند که بابا فرج خرقة دریده خود را بر شیخ نجم الدین احمد کبری پوشانید، و بالا پوش فرجی که در اصطلاح صوفیه آمده منسوب به همین بابا فرج تبریزی است، چنانکه مولانا جلال الدین بلخی فرماید:

صوفی بدید جبه در حرج پیش آمد بعد بدیدن فرج
کرد نام آن دریده فرجی این لقب شد فاش زان مرد نجی

وفات وی بسال ۵۶۸ در زمان سلطنت اتابک ایلدگز که سرسلسله اتابکان است واقع شد. مرقداو در گورستان گجیل بوده است. بقول حافظ حسین کر بلائی در زاویه متبرکه ایشان که در ۷۵۵ تجدید بنا شده القاب او را به این نوع نوشته اند.

«هذا مشهد الشيخ الزاهد العابد الفاضل الكامل شيخ الطائفة، سلطان المحققين ملك العارفين، بابا فرج بن بدل بن فرج التبریزی». نیز می نویسد که «وقفه (زیارت) حضرت بابا روز شنبه واقع شده است. ذکور و اناث در آن روز متوجه آن کعبه مراد می گردند، و هر کس بقدر اخلاص خود بهره مند می شوند. اکابر دین مواظبت زیارت قبله آن اهل یقین را چون اکسیر اعظم دانسته اند. شیخ محمود شبستری در سعادت نامه بعضی از سخنان او را برشته نظم کشیده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۳۷۶-۳۸۶؛ دانشمندان آذربایجان ج ۱ ص ۵۹؛ تاریخ گزیده ص ۶۶۷؛ تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۲ ص ۱۰۱۳)

۶۲- بابا فرج و ایقانی - وایقان از دیه های دهستان ارونق از شهرستان تبریز

است، و به اراضی شبستروقریه اممند، و شند آباد متصل میباشد. بابا فرج از مریدان شیخ شهاب الدین محمود اهری بود، و ازین تربیت وی درجه کمالات یافت. مرقد او درقریه وایقان ازقراء ارونق است.

(روضات الجنان، ج ۲ ص ۸۲؛ دانشمندان آذربایجان ص ۶۱)

۶۳- بابا فقیه اسبستی - اسبست به فتح همزه و سکون سین و ضم یاء دهی است از نواحی تبریز متصل به قریه اسفهلان، و آن در میان قریه سردرود و خسرو شاه واقع، و از آنجا به تبریز در حدود سه فرسنگ است. بابا فقیه را نام احمد بود، از عرفای بزرگ تبریز بشمار میشود. منشأش از قونیه در آسیای صغیر بود، در علم فقه تبحر داشت، و ظاهراً از مریدان شیخ شهاب الدین محمود اهری، و از جمله هفتاد بابای تبریز است، که در یک زمان میزیسته، و باهم صحبت می داشته اند. قبر وی درقریه اسبست است. (روضات الجنان، ج ۲، ص ۴۸)

۶۴- بابا مزید - مولانا محمد معروف به بابا مزید از عرفای تبریز است، و او را قطب الابدال می خوانده اند. و صاحب مقامات و کرامات می دانسته اند. وی از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی است. مولدش در عمو دزج تبریز که مزرعه ای در کوه سرخاب است بوده، و ده سال پس از مرگ بابا احسن در گذشته است. (در حدود ۶۲۰ هجری)، مرقد وی در محله سرخاب در پیش مزار شیخ معین الدین صفار بوده است. (روضات الجنان، ج ۱، ص ۵۷؛ دانشمندان آذربایجان ص ۶۱)

۶۵- بابا محمود - از عرفای تبریز است و او را محمود دیوانه می گفتند. گویند شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی با وی صحبت داشته، و در اوایل حال ازوی در یوزۀ خاطر می نموده. وفات وی در سال ۶۹۱ به روزگار ارغون خان بوده است. مرقد وی در اخی سعد الدین تبریز است. در درآمد آن قله، زاویه ای بوده و گنبدی بر سر قبر وی ساخته بودند که اکنون اثری از آن بجای نیست. نام او را در بعضی از نسخ «موله محمود» نیز نوشته اند. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۹۹)

۶۶- باله حسن بنیسی - از عرفای تبریز است، و اهل قریه بنیس از قرای ارونق. وی مرید معین الدین اصحاب است، که از مریدان شیخ شهاب الدین اهری بشمار میرفت. پدرش خواجه یوسف بنیسی نیز اهل حال و صاحب کرامات بود، و از معاصرین خواجه محمد کججانی است. «باله» به زبان رازی (لهجه رازی) بمعنی بزرگ و جوانمرد و صاحب ایثار باشد. مزار او در دیه بنیس است، که هنوز آثار قبر- هائی مخروبه از احفاد او در آن دهکده موجود است. این بیت از باله حسن است.

چشم دلم گشادی غیر از تو کس ندیدم

غیری که دیده بودم آن غیر هم تو بودی

(روضات الجنان، ج ۲ ص ۸۲ و ۵۴۵؛ دانشمندان آذربایجان ص ۶۲)

۶۷- باله خلیل صوفیانی - از عرفای قرن پنجم، و از متقدمان صوفیه آذربایجان، و از اهل قریه صوفیان از قراء ارونق از محال تبریز، و مرید اخی فرج زنجانی (مردۀ در ۴۵۷ هـ) است. باله خلیل از مشایخ چهارگانه ای است که در واقعه زلزله تبریز که بسال ۴۳۳ هجری در روزگار خلافت القائم بامر الله روی داد، پس از خرابی آن شهر، بفرمان امیر و هسودان بن محمد، سنگ بنای مسجد جامع تبریز را بگذارند. مرقد وی در قریه صوفیان است، و اکنون در آن ده بنام امامزاده ابراهیم خلیل است. در اطافی که به عمارت مزار اتصال دارد، و از توابع آن محسوب می شود، قبری است بنام «شیخ قولی» که در لوح آن چنین نوشته اند:

بیار روی ارادت به اعتقاد جمیل

بیر مراد خود از آستان موله خلیل

شاید «موله» مصحف بوله، و مماله «باله» باشد. (دانشمندان آذربایجان

ص ۶۳؛ روضات الجنان ج ۲ ص ۱۰۷ و ۵۵۷)

بدرالدین اسماعیل - رکن اسماعیل

۶۸- بدرالدین محمد بن عبدالرحیم - بدرالدین محمد بن عبدالرحیم

العمری میلانی تبریزی از مشاهیر شاگردان امام فخرالدین جاربندی است، و کتاب مغنی او را که در نحو است در رجب سال ۸۰۱ شرح کرده است. نسخه‌ای از این شرح در کتابخانه حضرت رضا موجود، و به این عبارت آغاز می‌شود:

الحمد لله الفاطر الحکیم القادر. (فهرست کتابخانه آستانه، ج ۳؛ دانشمندان آذربایجان ص ۶۵)

۶۹- بدرالدین محمد -- بدرالدین محمد ملقب به حاجی محمد بندگان، از اساتید خطوط سبعة و از هنرمندان و شاعران تبریز است. وی در سال ۷۸۸ بمنصب دبیری و منشی حضوری تیمور رسید، و از طرف او بسفارت فوق العاده نزد سلطان ملک فرج به مصر رفت. نامه‌های مفصلی بخط خود به ملوک و پادشاهان آن عصر نوشته که از جمله منشور مفصلی است به پهنای سه و درازای هفتاد ذراع مشتمل بر هزار و هفتصد و پنجاه سطر با آب طلا و خط نسخ است، که به سلطان مصر نوشته است کتابه مدرسه قاضیه واقعه در محله چهارمنار تبریز از آثار اوست. گویند وی شاگرد امیرعلی تبریزی بود. وفاتش بسال ۸۰۰ هجری روی داد، او را در محله چرنداب تبریز در حوالی مرقد مولانا عبدالصمد به خاک سپردند. (دانشمندان آذربایجان ص ۲۳۸؛ پیدایش خط و خطاطان ص ۱۳۷؛ احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳ ص ۶۶۵)

۷۰- بدل تبریزی - ابوالخیر بدل بن اسماعیل ابوالعمر، ملقب به بدر

الدین حافظ در اصفهان و خراسان، و دمشق استماع حدیث کرده و در اربل توطن اختیار نمود، و در دارالحدیث آنجا حدیث می‌گفت. چون مغول آن شهر را بگرفت، به حلب رفت، و پس از چندی در ۶۳۶ در آن شهر بمرد. از آثارش: تحفة الاولیاء فی ذکر حال الاتقیاء، و اربعون حدیث (چهل حدیث) می‌باشد که آنرا در ۶۰۱ نوشته است. (معجم المؤلفین، ج ۳ ص ۴۰؛ ابن ماکولا: الاکمال، ج ۱ حواشی ص ۲۲۵)

۷۱- بدیع تبریزی -- منوچهر ملقب به بدیع وی از سخنوران قرن هشتم و در سبک شعر پیرو عبدالواسع جبلی است، از شاگردان کمال خجندی است و در

۷۹۴ با پدرش برای تجارت به روم رفت. وی از دبیران آن عصر بوده مثنوی حجت‌نامه موسوم به انیس العارفین، والاحیاء فی حل المعما از اوست. (دانشمندان آذربایجان ص ۶۵؛ فرهنگ سخنوران ص ۸۱).

۷۲- بدیع بن نفیس- شیخ صدرالدین بدیع بن نفیس طبیب، از دانشمندان تبریزی الاصل است. وی به قاهره رفت، وطیب الظاهر شد. آن پادشاه اورا گرامی شمرد، و اورا در ریاست طب با علاءالدین بن صغیر شریک کرد، و تا تاریخ ربیع الاول سال ۷۹۷ که در گذشت، این منصب را همچنان داشت. وی عموی فتح‌الله بن مستعصم بن نفیس است. (الدر الکامنه فی اعیان المائنة الثامنة ج ۱ ص ۴۷۲).

۷۳- برهان‌الدین واعظ- برهان‌الدین واعظ هروی از اهل هرات و ساکن تبریز بود. وی پدر مولانا شهاب‌الدین واعظ، مشهور به مولانا زاده است، که در مسجد هروی تبریز وعظ می‌کرد. مولانا برهان‌الدین در تصوف از سلسله شیخ زین‌الدین ابوبکر خوافی است. مرقدش در محله سرخاب بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۱۱۴).

۷۴- بشیر زینبی (۵۷۰-۶۴۶)- بشیر بن ابی بکر حامد بن سلیمان بن یوسف بن سلیمان بن عبدالله الهاشمی، الجعفری، الزینبی، الشافعی تبریزی است، و کنیه اش ابونعمان، و لقبش نجم‌الدین بود. وی اصالتاً تبریزی بود، و در اردبیل تولد یافت، و در مکه معظمه اقامت گزید، و در صفر سال ۵۷۰ در گذشت. تفسیر الکبیر، واحسن الکلام، ومحاسن الکرام، و اربعون حديثاً فی امور الدین از اوست. (معجم المؤلفین ج ۳ ص ۴۶).

۷۵- بلغاری - شیخ حسن بن عمر نخجوانی بلغاری تبریزی از بزرگان عرفا و از نوادگان عارف بزرگوار شیخ سلمان است، که در درگزین همدان مدفون می‌باشد. شیخ بلغاری در ۶۰۳ در همدان زائیده شد. در پانزده سالگی پدرش در گذشت، و با مادر و برادر خود جلای وطن کرده به خوی رفت. بیست و سه ساله بود که مادر خود را از

دست داد. سپس گرفتار مصائب گوناگون شد، و در هنگام حمله امیر جرماغون، مغولان او را به اسیری بردند. هفت سال در دشت قیچاق بسر برد، و سپس مورد ملاطفت آنان قرار گرفت. چون لشکر مغول گرجستان را تسخیر کرد، حسن بدانجا رفت، و برده بسیاری بخريد، تا به تبریز آورد و بفروشد. در بین راه مرقد عارف معروف شیخ حسین پروانان (مرده در ۴۶۷) را که در پروانان آران مدفون است زیارت کرد. جذبه‌ای نو یافت، و به مکاشفاتی رسید، و در عالم خلسه حضرت علی بن ابیطالب را ملاقات کرد. شیخ حسن بلغاری میفرمود:

«دائم کنیزی با خود می داشتم، از بیم آنکه مبادای اختیارم در وحل خلاف شریعت آلوده گردد». پس از آن تغییر حالت به محضر مشایخ تبریز می شتابد، و سرارادت به شیخ شمس الدین رازی می سپارد. چنانکه گفتیم او درسی و سه سالگی به جذبه‌ای قوی مشرف گشت و نظر از حضرت شاه اولیاء علی مرتضی یافت، و نه سال در بلغار بود و سه سال در بخارا^۱ و بیست و هفت سال در کرمان، و یک سال در مراغه، و بقیة عمر را در تبریز بسر آورد، و در نود سالگی در همان شهر درگذشت. وی مورد تعظیم و احترام علاءالدوله سمنانی بود، و آن دو بایکدیگر مکاتبه داشتند. مرقد او در محله سرخاب بالاتراز دره گراب قرار داشت، و بر لوح مزار وی چنین نوشته بودند: «هذه الروضة للمشيخ العالم العارف المحقق، قطب العالمین، وارث الانبیاء والمرسلین، لسان القدس، ترجمان الرحمن، سر الله فی الارضین، غوث البرایا، خاتم المشایخ، صلاح الحق والملة والدين، الحسن بن عمر النخجوانی قدس الله سره». (روضات الجنان، ج ۱ ص ۱۲۸؛ مجمل فصیحی ج ۲ ص ۳۸۰؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۶)

۷۶- بهاء الدین محمد خاکی - از عرفای تبریز است، و در طلب اسم اعظم

۱- شیخ حسن بلغاری در بخارا بخدمت خواجه غریب رسید، و در باره او گفته است: «در ایام حیات خود اصحاب دل و اصحاب سر را خدمت کردم، کسی را به مرتبه خواجه غریب بخاری ندیدم». (تاریخ ملازاده، در مزارات بخارا ص ۷۱)

سالمای دراز معاشر علمای ادیان و صوفیه بود، تا اینکه شبی حضرت پیغمبر را در خواب دید، و به آرزوی خود نائل گشت. مزارش در سرخاب در حدود قبر بابا دوستم، و در عقب خانه ساربان قلی بوده است. وقفه و روز زیارت او روز شنبه بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۱۹۶)

۷۷- بیانی تبریزی - از شعرای تبریز در قرن نهم، و از مداحان سلطان یعقوب آق قویونلو بود. (مجالس النفائس؛ فرهنگ سخنوران ص ۹۴)

۷۸- بی بی چه خلوتی - زنی عارفه بود و در قرن نهم و در روزگار سلطان جهان شاه قراقویونلومی زیست. قبر او در محله سرخاب از دامنار گذشته، در مزاراتی مشهور به مالمیر بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۲۲۲)

۷۹- بیکلار - عزالدین ابوالفضل بیکلار بن مجدالدین محمد بن عبدالمجید تبریزی، از بزرگان و اعیان آن شهر بود، و بپدرش مجدالدین در امارت تبریز شرکت داشت. در نزد مولانا شمس الدین عبیدلی تحصیل ادب کرد، و دبیری چیره دست شد. ابن الفوطی می نویسد: که من او را در سال ۶۶۴ در محضر مولانا سعیدابی جعفر محمدطوسی دیدم، جوانی پر نشاط و فربه بود. (ابن الفوطی: مجمع الاداب فی معجم الالقباق قسم یک ص ۴۵)

۸۰- پرتوی - از زنان سخنور تبریز بود، و در شاعری درجه ای بلند داشت، و ظاهراً پیش از قرن نهم می زیسته است. (دانشمندان آذربایجان، ص ۷۵؛ فرهنگ سخنوران ص ۱۰۲)

۸۱- پیر اسکندر - از عرفای تبریز در قرن هفتم و مرید خواجه محمد زرین کمر است. وفاتش در سال ۷۰۳ هجری در ایام سلطنت سلطان احمد جلایر بود. مرقدش در دهخوارقان است. (روضات الجنان ج ۲ ص ۷۵)

۸۲- پیر باب - از اقطاب و عرفای تبریز و ظاهراً پیر باب لقب او بوده است، چنانکه مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس در ذکر باب فرغانی می نویسد:

که در فرغانه درویشان و مشایخ بزرگ را «باب» می خوانند : مزار وی در سرخاب در پای دره گراب نزدیک به کوه بوده است . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۸ ؛ نفحات الانس، طبع توحیدی پور ص ۲۸۲)

۸۲- پیر بداغ- پسر میرزا جهان شاه قراقویونلو، که از طرف پدر حکومت بغداد داشت. در آنجا سربه عصیان برداشت، و به تدبیر پدر بدست برادر خویش محمدی در سال ۸۷۰ در آن شهر کشته شد . او گذشته از مقام شاهزادگی و صفت دلیری و شجاعت شاعری نامبردار بود، و در تذکرها وی را از شاعران آذربایجان نوشته اند . گویند وقتی در بین طهران و سمنان در جائی خشک هوس احداث باغی کرد . او را گفتند که اینجا بی آب و علف است . سیب و بهی از آن حاصل نگردد، و زحمت در آن بی فایده است . این بیت را به ترکی گفت :

استمیرم ایواسنی نارنی

قوی دیسونلر پیر بود اغون باغی وار

یعنی : من از اینجا سیب و بهی چشم ندارم، تنهامیخواهم که گفته شود پیر بداغ را باغی است .

در جواب نامه منظوم پدرش که او را از مخالفت با خویش بر حذر داشته، و گفته بود :

ای خلف از راه مخالف بتاب

نیغ بیفکن که منم آفتاب

گفته بوده است :

ای دل و دولت به لقای تو شاد

باد ترا شوکت و بخت و مراد

نیستم آن طفل که دیدی نخست

بالغم و ملک به بالغ درست

شرط ادب نیست مرا طفل خواند
 بخت چو بر جای بزرگم نشاند
 پخته ملکی دم خامی مزین
 من ز تو زادم نه تو زادی ز من
 خطه بغداد به من شد تمام
 کی دهم از دست به سودای خام
 چون تو طلب می کنی از من سریر
 من ندهم گر تو توانی بگیر

(لغت نامه دهخدا، حرف پ ص ۶۵۶؛ فرهنگ سخنوران ص ۱۰۶)

۸۴- پیر بوبک - پیر ابوبکر معروف به پیر بوبک یا پوپک از عرفا و مجذوبان تبریز بود، و در واقعه توقمیش خان بدست سردار او دق در تبریز شهید شد. کویند که سر خود را بر گرفته، و تاجائی که قبر وی بوده آمده است. مرقد او در درگاه گورستان سرخاب بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۲۱۳-۲۷۲)

۸۵- پیر ترابی - از عرفای تبریز و قصابی مجذوب بوده، و از خوف خدا چندان گریه کرده که به جوار حق پیوسته است، مرقد وی در نزدیکی بازارچه نوبر سر کوچه دراز بوده است. دختر مولانا فضل الله نعیمی حروفی که در زمان جهان شاه با جمع کثیری از حروفیان کشته شد، در همان مزار مدفون است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۷۸)

۸۶- پیر ترخان - از عرفای تبریز که بقولی در زمان بابا حسن، و هفتاد تن بابا که معاصر او بوده اید می زیست، و در میان آن جماعت منصب ترخانی یعنی امارت داشت. مرقد او در محله ویجویه پائین تر از مزار مولانا عبدالعظیم بود. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۹۳)

۸۷- پیر حسین - از عرفای تبریز بود، و در زاویه خواجه زاهد فقیه به کسب کاردگری اشتغال داشت. پدر وی مولانا شیخ قاسم کاردگر است که از فضایل روزگار

خود بود، و پس از زیارت خانه کعبه از آنجا در تتبع حدیث به مصرفت، و در همان دیار به رحمت ایزدی پیوست. بعضی درویش حسین را از نوادگان خواجه فقیه زاهد، و از سلسله امیر سید محمد نور بخش دانسته اند، که در همدان دست ارادت به وی داده است. وفات او در سال ۹۱۱ در روزگار شاه اسماعیل صفوی روی داد. مرقدش در گورستان گجیل در قبله مزار پیر خلیل واقع بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۳۹۶)

۸۸- پیر حیدر - از عرفای تبریز و سمنانی الاصل بود، و ممکن است از سلسله شیخ علاءالدوله سمنانی باشد. در تبریز در محله مهانقلق مشهور به «سرمکله» منزل داشت. سپس آن شهر را ترک گفت، و در قریه اسکو منزوی شد، و در دوازدهم صفر سال ۸۵۶ به روزگار جهان شاه قراقویونلو در آن قریه درگذشت، و مزارش در همانجا است. (روضات الجنان، ج ۲ ص ۵۷)

۸۹- پیر خلیل حلاج - از عرفای تبریز در قرن نهم بود و به شغل پنبه زنی اشتغال داشت. مرقدش در گورستان گجیل در حرم خواجه فقیه زاهد و پائین مزار حاجی محمد بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۳۹۵)

۹۰- پیر خموش - از عرفای مشهور تبریز در قرن هشتم است، که در قصبه مرند مسکن داشت، و مرقدش نیز آنجا است. شاه قاسم انوار در مرند او را ملاقات کرده، و درباره وی چنین گفته است:

نفس مرید مرتد من با کمال نطق

آمد مرید پیر خموش مرند شد

(دانشمندان آذربایجان ص ۷۷)

۹۱- پیر دده شاه - از عرفای تبریز و از معاصران شاه حسین سرپلی است. مرقد او در سربازار سراجان به زیر کنبدی بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۸۵)

۹۲- پیردازیار - از عرفای تبریز است . گویند از هندوستان بدان شهر آمده بود . مرقد او در محله سرخاب در جنب باغ بیگم بوده است . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۲۰۷)

۹۳- پیر رجب سیسی - از عرفای تبریز بود، و قبر او در مسقط الراس وی قریه سیس است . اکنون اهالی کور او را بنام قبر حاجی رجب می شناسند . مزارش در غرب آن دهکده، بالای کوهی بوده و مخروبه است، و تنها اطاقی باصورت قبری از آن باقی است، که زیارتگاه مردم می باشد . (روضات الجنان، ج ۲ ص ۵۵۶)

۹۴- پیر رومی - از عرفای تبریز و قبر وی در عقب باغ نصریه بوده است . در درآمد آن درگاهی بوده از سنگ که کتیبه ای به خط خواجه عبدالله صیرفی به این مضمون بر آن نوشته شده بود: «امر بیناء هذه العمارة المباركة صاحب الاعظم، سلطان ارباب المروة، افتخار ایران ناصر الدولة والدين اخي اوران عز نصره فی تاریخ الاول سنة ست واربعين وسبعمائه» (۷۴۶) معلوم نیست که این پیر رومی همین اخي اوران است یا وی این بقعه را به جهت پیر رومی بنا کرده . دباغان سلسله خود را به اخي اوران درست می دارند، کوئیا مرد میان بسته ای بوده است . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۵۲۷)

۹۵- پیر زنگی - از عرفای تبریز در قرن نهم است، و اصلاً از مردم زنگبار بوده، و مرقدش در قریه بنیس نزدیک به مزار حضرت باله حسن بنیسی است، و پیش از وی می زیسته است . (روضات الجنان ج ۲ ص ۷۸)

۹۶- پیر ستاره - از اولیاء و عرفای تبریز و قبرش در مسجدی جنب شیشه گر خانه بوده است . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۵۳)

۹۷- پیر شرفشاه - از بزرگان عرفای تبریز بود، و به خدمت حضرت شیخ سعدالدین حموی مشرف گشت، و از جمله مشایخی است که شیخ بلغاری محضر ایشان را درک کرده است . مرقدش در محله « کونه سیس » نزدیک حمام در زیر گنبدی که پسرش

زکی بن شرفشاه بنا کرده بوده است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۴۹۴)

۹۸- پیر سلیمان شاه جوهری - از عرفای تبریز بود، و جهان شاه قراقویونلو بدوی ارادت داشت، و به سال ۸۴۶ به رحمت ایزدی پیوست . مرقدش در شمال مزار پیرلیفی بوده، و زاویه‌ای در حوالی صاحب آباد داشته است . مردم آنجا به خدمتش می‌رسیدند و در یوزۀ خاطر می‌کردند . بر لوح مزارش نوشته شده بود که : وی مرید شیخ محمود و او مرید خاند شمس الدین بوده است . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۱۷۵)

۹۹- پیر شعیب - دو پیر شعیب‌اند : که یکی را ژنده پوش، و دیگری را پینه دوز می‌گفتند، و هر دو از عرفای تبریز بودند . پیر شعیب ژنده پوش از جمله مشایخی است، که حضرت شیخ حسن بلغاری به خدمت او رسیده . در حوالی عمارت مقصودیه کوچه‌ای بوده مشهور به کوچه عبدالحق که آن دو پیر در آنجا مدفون بودند . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۷۸)

۱۰۰- پیر شیخعلی - پیر شیخعلی بن تاج الدین حسن بن اخی فریدون بن خواجه خسرو بن خواجه محمد بن بابا فرج تبریزی، از بزرگان مشایخ آذربایجان است . مقالاتش که مشعر بر حالات وی بوده، در فترت عثمانیان به یغما رفت . او از رجال عهد سلطان یعقوب و داماد اوست . قبر وی در پای قلۀ گجیل در طرف شرقی در دروازه سردرود واقع بوده است . (دانشمندان آذربایجان ص ۷۷)

۱۰۱- پیر صدر قلندر - از عرفای تبریز و ظاهراً از نوادگان خواجه فقیه زاهد بود، و در سلسلۀ سید جمال الدین مجرد ساوجی بشمار میرفت، که ایشان را جوالقی می‌گفتند، و جوالق همان گوال (جوال) بوده . که قلندران می‌پوشیدند . وی معاصر بایر شیخعلی پسر پیر حاجی حسن زهتاب بود، و مرقدش در محله گجیل در تکیۀ زنجیری بوده است . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۲۸)

۱۰۲- پیر صدیق - از عرفای تبریز و در آغاز حال از حرامیان و قاطعان طریق بود، و بین مراغه و تبریز راه بر مردم می‌زد . سپس بدست بابا احمد شادبادی توبه

کرد، و به حلقه درویشان در آمد. قبرش در قریه میان کججان، و سفید، خانی (اکنون اسبره خون) بوده، و آن دهکده بعدها ویران شده، و مزارعش را مردم کججان زراعت می کردند. (روضات الجنان، ج ۲ ص ۸)

۱۰۳- پیر عمادالدین - از بزرگان عرفای تبریز در قرن نهم و از مریدان شیخ صدرالدین رواسی بود. وی در هنگامی که به قصد زیارت خانه کعبه می رفت، در تبریز به خدمت شیخ مزبور رسید، و از او اجازه روایت گرفت. نسخه این اجازه نامه در کتاب روضات الجنان مسطور است، و مورخ بد تاریخ ۸۴۸ می باشد. جایگاه پیر عمادالدین در محله چهارمنار تبریز بود. کسانی که به خدمت او ارادت داشتند و ریاضتی می کشیدند، چون کمالی می یافته اند اجازه پیر، دیگری بوده که به وی میداده است، یعنی ناز و آش در راه خدامی باید داد. مرقد او در سرخاب در بالای دره گراب برپشته کوهی قرار داشته است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۱۶۰)

۱۰۴- پیر قندیلی - از عرفای تبریز بود. در تذکره ارحام الدین حامد کرمانی نام وی نیز پیر قندیلی آمده، ولی بعضی را عقیده این است که ممکن است نام او «پیر قنبوری» بوده باشد. مرقدش در در آمد محله سرخاب بالاتر از مزار امیه بن عمرو بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۲۰۸)

پیر قنبوری - رك : پیر قندیلی

۱۰۵- پیر لیفی - از عرفای تبریز و یکی از جمله هفتاد بابائی است، که در زمان حضرت بابا حسن بوده اند، و به خدمت بابا مشرف می شده اند. مرقد وی در سرخاب است، و در آن مزار، سنگی است که بر آن نوشته بودند: که این جا قدمگاه حضرت شیخ شهاب الدین عمر سهروردی است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۱۷۵)

۱۰۶- پیر مجدالدین موسی - از بزرگان عرفای تبریز، و نسبش به مالک بن انس میرسد. مرقد وی در محله دباغستان بوده است. (روضات الجنان، ج ۱)

س ۴۸۹).

۱۰۷- **پیر محمد حلوینی** - از عرفای تبریز و از جمله هفتاد باباست که در يك زمان می زیسته اند. شهرت وی مأخوذ از کلمه حلوانی یا حلوانیه از انواع قیسی است، و ظاهراً زرد آلود می فروخته است. و منسوب به این کلمه را حلوینی نوشته اند. مرقدش در قلعه اخی سعدالدمن است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۹۹)

۱۰۸- **پیر محمد** - پیر حاجی محمد از عرفای تبریز، و گویند از نوادگان خواجه فقیه زاهد بوده است، و زاویه وی در محله و بجویه بود. مرقدش در گورستان گجیل به جانب قبله نزدیک مزار خواجه فقیه زاهد قرار داشت. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۳۹۴)

۱۰۹- **پیر محمد حمامی** - درویش پیر محمد مشهور به استاد پیری حمامی از عرفای تبریز، و به امر گرما به داری اشتغال داشت، و در حمام پس کوشک تبریز در حوالی میدان آن شهر مشغول کار بود. وی مرید پیر خواجه خان امرودی (خانمرودی) است. مرقدش در مقابر سرخاب در حوالی مزار خاقانی شروانی بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۲۰۶)

۱۱۰- **پیر محمد شیفته** - از عرفای تبریز و مرقدش در قریه فیسه قندیس (پسندیس، پسندیز) از قراء متصل به قصبه اسکو بود. در نزدیکی یکی از گورستانهای قدیمی این ده هنوز مسجدی بنام «مسجد پیر» وجود دارد. (روضات الجنان، ج ۲ ص ۵۶)

۱۱۱- **پیر محمد** - ممد که مصحف پیر محمد است، از عرفای تبریز بود. گویند خرقة از او به بابا حسن رسید. مرقدش در سرخاب در حوالی مزار بابا حسن به جانب مشرق بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۵۴)

۱۱۲- **پیر نورالدین سیسی** - از عرفای تبریز بود. مزارش مانند مرقد پیر رجب سیسی در قریه سیس است. مقبره اش در محله طاش قاپی نزدیکی کوچه ای

بنام او تا این اواخر معمور بوده، و اهالی به هوس توسعه دادن عرصه مسجدی که در جوار قبروی واقع شده افتادند، و با فتوای ملای ده مقبره اش را خراب کرده داخل زمین مسجد کردند. معمرین محل جای قبر او را در آن مسجد می شناسند. (روضات الجنان، ج ۲ ص ۱۰۷ و ۵۵۶)

۱۱۳- پیر یعقوب - از عرفای تبریز و استاد طریقت شیخ محمود شبستری بوده، و مرقدش در پهلوی مزار شاگردش شیخ محمود شبستری است، و زیارتگاه عرفا می باشد. (دانشمندان آذربایجان ص ۷۷)

۱۱۴- تاج الدین حسن - تاج الدین حسن بن مولانا نظام الدین عبدالصمد مانند پدر از علما و دانشمندان تبریز بود. پس از مرگ والد ماجد خود به یک هفته تاب مفارقت پدر نیاورد، و در دوشنبه یازدهم جمادی الاول سال ۷۶۶ در گذشت، و در گورستان چرنداب در کنار پدر به خاک سپرده شد. مولانا محمد عصار تبریزی در رثای او گفته است:

خدایگان افاضل امام ابن امام

کمال ملت و دین نور چشم مولانا

یگانه ای که به انواع فضل و علم و هنر

نبود چون پدرش در جهان کسی همتا

به سال هفتصد و شصت و شش و قریب الظهر

دوشنبه حادی عشر از جمادی اولی

روانه شد یکم از هفته ز بعد پدر

از این سراچه فانی به سوی دار بقا

(روضات الجنان، ج ۱ ص ۳۶۳)

۱۱۵- تاج الدین عبدالرحمن - تاج الدین عبدالرحمن بن محمد بن ابی حامد تبریزی معروف به بابا افضلی از وعاظ و فقهای تبریز بود، و در ۶۶۱ در آن شهر

زائیده شده بعدها به عراق، و دمشق رفت، و در هنگام بازگشت از سفر حج به بغداد، در سال ۷۱۹ بدان شهر درگذشت. در شذرات الذهب مرگ او در رمضان ۷۱۸ نوشته شده است. وی در طعن خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر معروف مبالغه می کرد، و رشیدالدین به سبب و جاهتی که عبدالرحمن در میان مردم داشت نمیتوانست با او کاری کند. (دانشمندان آذربایجان ص ۸۳؛ درر الکامنه ج ۲ ص ۳۴۱)

۱۱۶- تاج الدین علی (۶۷۷-۷۴۶) - شیخ تاج الدین علی بن عبدالله بن ابی

الحسن بن ابی بکر تبریزی از علمای شافعی بود، وی در نزد بسیاری از علمای مبرز عصر خود مانند: قطب الدین شیرازی، و نظام طوسی، و علاء الدین نعمان خوارزمی، و جمال الدین حسن شیرازی، و فخر الدین جارا الله جار بردی، علوم مختلف را تحصیل کرد. کتاب مفصلی در احکام علم حدیث نوشت، و علوم الحدیث ابن الصلاح را مختصر کرد، و احادیثی را که در المیزان ذهبی آمده به ترتیب ابواب مرتب نمود، و نیز شرح بزرگی مانند شرح رضی بر الکافی ابن حاجب نوشت، و از تسوید آن در سه روز از محرم مانده سال ۷۴۲ فراغت یافت. وی در دهم رمضان سال ۷۴۶ به قاهره دزگذاشت. صفدی صاحب الوافی بالوفیات در رثای او گفته است:

يقول تاج الدين لما قضی من ذا رأی مثلی بتبریز
و اهل مصربات اجمعهم يقضی علی الكل بتبریزی

این کتابها از اوست: القسطاس فی احکام الحدیث، افراد الاحادیث الضعفا فی الجزئین، تنقیح المفتاح للسكاکی فی علم المعانی والبیان، حاشیه علی الحاوی الصغیر للقرطوبی، مبسوط الاحکام فی تصحیح ما یتعلق بالکلم والکلام. (درر الکامنه؛ اسماء المؤلفین ج ۱؛ معجم المؤلفین ج ۷ ص ۴۹، ۱۳۴؛ دانشمندان آذربایجان ص ۸۳)

۱۱۷- تاج الدین علی منشاری - از علمای تبریز و در علم قرائت سرآمد

روزگار خود بود، و از شاگردان مولانا جمال الدین امیر قواس بشمار می رفت، و مولانا غیاث الدین محمد نقاش از شاگردان او است. وی در محله و بجوبه مسجدی بنا کرد،

و منزلش در همان کوچه بود . به قول حافظ حسین کر بلائی در وقفنامه مسجد القاب او چنین آمده است : «المولی الاعظم، العلامة الاکرم ... فخر الملة والحق والدين ناصح الملوك والساطين، احمد بن الشيخ نجم الملة والدين محمد، تاج الدين على المنشاری» . میانه وی و کمال الدین خجندی اندک نقاری بوده، و چون کمال الدین عارف، و او عالمی فقیه بود لاجرم اختلاف مشرب داشتند . قبر او در سرخاب در آن طرف دره گراب به جانب شمال بوده است . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۱۵۸)

۱۱۸ - تاج الدین کر کهری - از عرفای تبریز در قرن هشتم، و اصلاً از کر کهر همدان، و معاصر سلطان محمود غازان است . بامولانا شیخ علاءالدوله سمنانی حسن ارتباط و مکاتبه داشت، و علاءالدوله در نامه های خود، به وی فرزند خطاب می کرده، و بعضی از این نامه ها در کتاب روضات الجنان مسطور است . حمد الله مستوفی با او هم عصر بود، و نام وی را تاج الدین کهرندی نوشته، و او را اصلاً همدانی دانسته است، و می نویسد : که در تبریز در خانقاه صاحبی ساکن، و در غایت روح و صفا و تواضع و طاعت است، و درجه ای عالی دارد. ظاهر آقا تاج الدین کر کهری تا اواخر سلطنت ابوسعید بهادر یعنی حدود ۷۳۶ زنده بوده است. مرقدش در محله چرنداب به طرف راه کججان در جنب باغ پیر محمد سراج بوده است . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۳۳۹-۳۴۵؛ تاریخ گزیده ص ۶۷۶)

۱۱۹ - جارا الله نقیب - سید جارا الله بن ضیاء الدین بن سید رضای نقیب از سادات و نقیب زادگان تبریز و متصدی بیت المال آن شهر در قرن نهم بود . او خالی از لایا بالیتی نبود، و مردم آن عصر از بی قیدی های وی نقل ها می کردند . به مناسبت سیادتش بعضی را درباره او حسن ظنی بود، و کراماتی هم به وی نسبت می دادند . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۱۵۶)

۱۲۰ - جبریل بن حسین بن محمد تبریزی - وی در ۳۲۲ عزائیده شد، و بعدها سفر کرده به قاهره، و اسکندریه رفت، و در آنجا درس حدیث می گفت، و سپس ساکن

حلب شد، و در دوازدهم ربیع الثانی سال ۷۰۳ در گذشت. (در الکامنه، ج ۱ ص ۵۳۳)

۱۲۱- جعده - شیخ امام جعده تبریزی از عرفای آن شهر، و معاصر شیخ فقیه زاهد بود، و در گورستان گجیل مدفون است. (تاریخ گزیده ص ۶۶۷؛ دانشمندان آذربایجان ص ۹۴)

۱۲۲- جعفر بایسنقری مولانا کمال الدین جعفر بن علی تبریزی بایسنقری از معروفترین نستعلیق نویسان، و تذکره نویسان، و مورخان دوره تیموری است. وی از اهل تبریز و از شاگردان خلوتی بود، و اینکه بعضی او را هروی دانسته اند بواسطه امتداد اقامت او در شهر هرات بوده است. يك بار هم از هرات به هندوستان رفته، و بدان شهر بازگشته است. وی تربیت یافته میرزا شاهرخ بن تیمور، و مورد توجه و تشویق فرزند هنرپرورش بایسنقر میرزا (۸۰۲-۸۳۷) بوده است. پس از مرگ بایسنقر نزد فرزند او میرزا علاءالدوله (مردۀ در ۸۶۳) بسر میبرد. او علاوه بر خط نستعلیق در عموم خطهای اسلامی متداول عصر خود استاد مسلم بود. اظهر تبریزی، شهاب الدین عبدالله طباطبائی، و شیخ محمود که از هنرمندان عصر تیموری اند از شاگردان او بودند. تذکره نویسان نوشته اند که در کتابخانه بایسنقر میرزا چهل تن خوشنویس، و دیگر هنرمندان پیوسته به ریاست و سرپرستی جعفر تبریزی به کار کتابت، و مصوری، و وصالی، و مجلدی، و از اینگونه هنرها مشغول بوده اند. مولانا جعفر که او را ثانی اثنین یا قوت مستعصمی شمرده اند، و کتابه های اکثر عمارات هرات خصوصاً گارزگاه به خط اوست در ۸۸۵ هجری در شصت و پنج سالگی در هرات در گذشت و قبرش در آن جاست. نسخه شاهنامه فردوسی که به امر بایسنقر میرزا که بانسخه هایی چند مقابله شده، و مقدمه ای بر آن افزوده اند به خط اوست، و دقیق ترین شرایط هنر کتابی چون تذهیب، و ترصیع، و تجلید به بهترین وجهی در این شاهنامه رعایت گردیده، و آنرا در پنجم جمادی الاولی سال ۸۳۳ در دارالسلطنه هرات به اتمام رسانیده است. غیر از

این شاهنامه، نسخه‌های نفیس دیگری نیز به خط اوست. میرزا سنگ‌لاخ در تذکره الخطاطین نوشته که وی از هرات بدماوراءالنهر رفت، و سه سال در بلخ بماند، و از آنجا به خوارزم رهسپار شد، و در سمرقند چندی اقامت گزید، و سرانجام در بخارا درگذشت. ظاهر آگفته میرزا سنگ‌لاخ مستند به سند و مدرکی نباشد. مولانا جعفر شاعری توانا نیز بود، و قصیده‌های خوب می‌گفت، و جعفر تخلص می‌کرد. (احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱ ص ۱۱۴-۱۲۳؛ رجال حبیب السیر ص ۱۱۶؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۳۴۱؛ چهل مقاله نخجوانی ص ۲۹۲)

۱۲۴- جعفر بن جعفر تبریزی - وی پسر جعفر بایسنقری است، و از خوشنویسان عصر تیموری بشمار میرود، و دوست محمد هر وی در مقدمه مرقع بهرام میرزا از او یاد کرده است. (احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱ ص ۱۲۳)

۱۲۵- جلال الدین اخی - درویش جلال الدین اخی از عرفای تبریز در قرن نهم است. در اوایل جوانی رند و الا ابالی بود، و سپس به حلقه اهل طریقت درآمد، و به خدمت شیخ بایزید خلخال رسید، و کمالات عالیه یافت. مرقدش در قریه خسرو شاه است. (روضات الجنان، ج ۲ ص ۷۰)

۱۲۵- جلال الدین تبریزی - از عرفای قرن هفتم و مرید ابوسعید تبریزی، و مراد شیخ زاهد گیلانی است. پس از شیخ ابوسعید به خدمت شیخ شهاب الدین اهری رسید، و با وی به زیارت مکه معظمه نائل شد، و در آن سفر با اوحد الدین کرمانی همراه بود. وی خواجه معین الدین چشتی را که از همدان به دیدن استادش شیخ ابوسعید تبریزی آمده بود، نیز ملاقات کرده و پس از مراجعت از سفر دوم خراسان از بغداد به همراهی خواجه قطب الدین بختیار کاکی (مرد در ۶۳۶) به هندوستان رفت، و در آنجا از خلفای نامی صوفیه چشمتیه شد، و در دهلی مورد استقبال شمس الدین ایلتمش (۶۳۳ - ۶۰۷) قرار گرفت. ولی در آن شهر با شیخ نجم الدین صغری که شیخ الاسلام وقت بود سازش نکرد، و به بنگاله رفت، و در آن خطه مقیم شد، و به سال

۶۴۲ در آن سرزمین درگذشت . مرقدش زیارتگاه اهل عرفان است . در تاریخ وفات او گفته اند :

شد چو از دنیا جلال‌الدین به خلد

سال وصلش آن شه والامکان

« زبده دین صاحب التوحید » گو

« نیر اکبر جلال‌الدین » بخوان

(دانشمندان آذربایجان، ص ۹۷ که این مطالب را از خزینة الاصفیاء نقل کرده است) .

۱۲۶- جلال‌الدین عتیقی - وی فرزند قطب‌الدین عتیقی است، و از شعرا و علمای تبریز در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می‌باشد . او با خواجه رشید الدین فضل‌الله وزیر مناسباتی داشته، و از جمله دوستان نوری است که در تاریخ ۷۰۶ هجری بر تفسیر خواجه رشیدالدین فضل‌الله تقریظ نوشته‌اند . وی در شعر مانند پدرش قطب‌الدین، عتیقی تخلص می‌کرد، و از او دیوان بزرگی که در تاریخ ۷۴۴ است کتاب شده، در کتابخانه فاتح استانبول موجود است . مولانا جلال‌الدین عتیقی در عمارت غیاثیه تبریز از ابنیه خواجه غیاث‌الدین محمد بن خواجه رشیدالدین که ظاهراً در جنوب شرقی آن شهر، و در محله‌ای که امروز غیاث نام دارد، و عظمی کرده است . گویند نسبت وی به برادر شیخ شهاب‌الدین اهری می‌رسد . حافظ حسین کر بلائی نسب خاندان عتیقیان را به شرح زیر چنین نوشته است : « نظام‌الدین بن عبد الحمید بن کمال‌الدین عتیق بن شرف‌الدین عبدالله بن نظام‌الدین عبدک بن الخواجا عمدة الدین محمد بن شرف‌الدین عبدالله بن کمال‌الدین عتیق بن نظام‌الدین عبد اللطیف بن پیر بدل بن پیر فرج بن شهاب‌الدین محمود تبریزی بن عبد اللطیف بن شیخ عمادالدین محمد بن شیخ علی بن شیخ یحیی بن شیخ محمد بن شیخ شهاب‌الدین سهروردی بن عبدالله بن محمد معروف به عمویه » . وفات جلال‌الدین در ربیع الاخر

سال ۷۴۱، و قبر وی در محله چرنداب بد نزدیک مزار پیرلیفی، و پیر بر کن بوده است (روضات الجنان ج ۱ ص ۳۵۶ و ۵۶۵؛ هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۲۶؛ رجال حبیب السیر ص ۳۱؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۰؛ تاریخ نظم و نشر ص ۲۱۷)

۱۲۷- جلال الدین نقیب - سید جلال الدین مهدی بن سید مرتضی نقیب تبریزی، از سادات حسنی تبریز است. در روزگار غازان خان و سلطان محمد خدا بنده می زیست، و منصب دیوانی داشت، و مردی فاضل و دانشمند بود، و در بیست و سه جمادی الاول سال ۷۰۹ در گذشت. قبر وی در سرخاب بد نزدیک مزار حسن بلغاری بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۱۵۵)

۱۲۸- جلال طره - جلال الدین ابراهیم طره ختنی ازدبیران عهد اباقا در تبریز وزارت داشت، و خانقاهی در سرپل نوبر منسوب به وی است. وی در بین سالهای ۶۶۷ و ۶۷۷ در شیراز حکومت داشته و با شیخ اجل سعدی مربوط بوده و در همان شهر در گذشته است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۵۵ و ج ۲ ص ۶۷۲-۶۷۴)

۱۲۹- جمال الدین - محمد بن محمد بن محمد تبریزی آقسرائی از ادبای قرن هشتم هجری بود. وی در ۷۴۰ هجری شرحی بر کتاب لباب اسفرائینی که در نحو است نوشت، و آنرا «کشف الاعراب» نام نهاده، و در آن هنگام بیش از شانزده سال نداشته است. (کشف الظنون؛ دانشمندان آذربایجان ص ۹۸)

۱۳۰- جمال الدین اشهری - از شاعران تبریز بود، و به سال ۶۰۰ هجری بدان شهر در گذشت. قبرش در سرخاب است. (تاریخ گزیده، ص ۷۲۵)

۱۳۱- جمال الدین تبریزی - از مرشد و عرفای تبریز که مرشد شیخ ابراهیم زاهد گیلانی بود. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۲۴۹)

۱۳۲- جمال الدین عتیقی - از خاندان عتیقی تبریز و از شعرای قرن هشتم است. این بیت از یکی از غزلیات اوست:

از خالكف پايت هر گرده كه برخيزد
جانهاش فرو بارد دلهاش فرو ريزد

(تاریخ گزیده ص ۷۲۵)

۱۳۳- جمال الدین یوسف - جمال الدین یوسف بن محمود که شافعی مذهب و سرائی الاصل بود، و در تبریز سکنتی داشت، و از دانشمندان آذربایجان است، و در ۸۰۸ درگذشت. این کتابها از اوست: حاشیه بر کشف زمحشری، شرح الاربعین للنووی در حدیث، شرح منهاج الوصول الی علم الاصول للبیضاوی. (اسماء المؤلفین، ج ۱ ستون ۵۵۹؛ لغت نامه دهخدا حرف ت ص ۳۳۴)

۱۳۴- جمالی - تخلص خانزاده خانم تبریزی دختر نیکوپیکر امیر یار گار و از شاعران آذربایجان است. این بیت از اوست:

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه

انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه

(دانشمندان آذربایجان ص ۹۸)

۱۳۵- جوهری تبریزی - عبدالله جوهری زرگر و کیمیاگری تبریزی در قرن هفتم بود و بین سالهای ۶۵۰ و ۶۹۰ میزیست. وی سفرهایی به شام و مصر کرد. از آثار او قصیده‌ای است بنام حولیة در ۱۵۴ بیت بدفارسی است که شرحی بر آن به همان زبان بنام بحر الفوائد نوشته که نسخه خطی آن در کتابخانه شخصی آقای محیط طباطبائی است. (از افادات استاد محمد محیط طباطبائی)

۱۳۶- جمال تبریزی - شیخ محمد شیخ الاسلام شیراز که از علماء و شعرای تبریزی در قرن نهم است. (فرهنگ سخنوران ص ۱۳۶)

۱۳۷- حاجی علی از عرفای تبریز، و قبرش در گورستان گجیل در درآمد دزج مغنا با فان بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۲۶)

۱۳۸- حامد بن عبدالوهاب - قطب الدین ابوالفتح حامد بن عبدالوهاب بن عبدالخالق تبریزی از محدثان آذربایجان بود. (ابن الفوطی، قسم چهارم ص ۶۲۶)

۱۳۹- حسام‌الدین - حسام‌الدین حسن بن شرف تبریزی که ساکن ماردین، و از شاگردان خیرالدین خلیل بن علاء بخاری بود، و در ماردین به روایت حدیث اشتغال داشت. شیخ بدرالدین ابن سلامه از وی اخذ علم کرد. حسام‌الدین در ۷۹۳ در ماردین درگذشت. او را کتابی بنام: «دامغة المبتدعین و ناصرة المهتدین» بوده، و آن کتاب مختصری در دو جزء می‌باشد: جزء اول در مشایخ طریقت، و جزء دوم در کردار و رفتار این طایفه که به قول وی مخالف شریعت اسلام است. (دررالکامنه، ج ۲ ص ۱۱۴؛ کشف‌الظنون؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۴)

۱۴۰- حسن زال - حافظ حسن زال از علماء و عرفای تبریز بود، و در مسجد سرکه بازار مکتب داشت. مرقد او در پائین پای بابامزید بوده است. وی پدر مولانا شمس‌الدین محمد حامدی بیگی است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۷۶)

۱۴۱- حسن زهتاب - شیخ الاسلام پیر حاجی حسن زهتاب از علماء و عرفای بزرگ تبریز است، و گویا از صوفیه اویسی، و در زمان خود شیخ‌الشیوخ تبریز بود. در سال ۸۳۲ که شاهرخ بن تیمور برای سرکوبی میرزا اسکندر به تبریز آمد به خانقاه شیخ رفت، و از او در یوزۀ خاطر نمود. چون شاهرخ به خراسان بازگشت، و میرزا اسکندر قراقویونلو به تبریز آمد، همینکه دانست که شاهرخ با پیر حاجی حسن ملاقات کرده، دستور داد که ابوبکر پسر بیگناه او را در میدان تبریز بدار زدند. سپس نعش او را از دارپائین آورد، به زاویه خانقاه پدرش که در درب سرد (دروازه سرد رود) واقع بود بردند. می‌گویند وقتی که نظر حضرت پیر حاجی حسن زهتاب بر مرده پسر افتاد: به زبان آذری فرمود: «اسکندر رودم را کشتی رودت کشاد» یعنی ای اسکندر پسر مرا کشتی، پسرت ترا بکشد. نفرین پیر کارگرافتاد، و اسکندر را پسرش قباد در قلعه النجق بکشت. حاجی حسن زهتاب در محرم سال ۸۳۵ به روزگار اسکندر قراقویونلو درگذشت. مرقدش در گورستان گجیل در پهلوی مزار بابا فرج است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۳۸۸-۳۹۰)

۱۴۲- حسن کمانکش - مولانا حافظ حسن کمانکش از پهلوانان و عرفای تبریز است. گویند گاهی کمان پرزوری می کشیده که در عصر وی کسی دیگر نمی توانست آنرا کشیدن، و آنرا به زور ولایت می کشید نه بزور قوت بشری. وی از حافظان قرآن بود، و مدتی در شروان مکتب داری می کرده است. مرقد او در محله سرخاب نزدیک مزار افضل الدین محمد بن اسعد است. بر سنگ مزارش از جهت کمانکشی، صورت کمانی نقش کرده بودند. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۱۹۲)

۱۴۳- حسین بن احمد بن محمد تبریزی - از رجال نامی قرن هشتم است، که در سالهای ۷۳۰ و ۷۳۴ و ۷۶۱ ممالک حجاز، مصر و قدس، و عراق را سیاحت کرده، و کتب و احادیث را از مشایخ محدثان عصر خود استماع نموده، و چهل حدیث از آنها را که متعلق به اسرار عرفانی بوده انتخاب کرده، و چهل حدیث دیگر از احادیث قدسیه را هم بر آنها افزوده است، که مجموع آنها هشتاد حدیث می شود. سپس احادیث را موافق مسلك اهل تصوف شرح و توضیح داده، و به «مفتاح الكنوز و مصباح الرموز» موسوم نموده است. (كشف الظنون؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۶)

۱۴۴- حسین تبریزی نحوی - عمادالدین حسین از ادبای آذربایجان است، و خواجه رشیدالدین فضل الله وی را برای تعلیم فرزندان برگزیده بود. ابن الفوطی می نویسد: که من او را در تبریز در خدمت شمس الدین عبدالکافی عبیدی دیدم، و مرا گفت که در سال ۶۴۱ در تبریز زائیده شده است. (ابن الفوطی، قسم ۲ ص ۷۱۴)

۱۴۵- حسین بن عبدالغفار - میرسید حسین بن عبدالغفار اسکوئی از سادات و عرفای تبریز است، و نسب او به حضرت امام جعفر صادق می رسد. استاد امیربیک نقاش از مریدان او بود، و به روز دوشنبه بیست و یک شعبان ۹۱۸ درگذشت. مزارش در قریه اسکو است. (روضات الجنان، ج ۲ ص ۵۶)

۱۴۶- خضر بن ابراهیم - عمادالدین ابوالحیاء خضر بن ابراهیم بن محمد مؤمنی تبریزی ملقب به نایب ازبزرگان واعیان آذربایجان مردی نیک محضر بود . ابن الفوطی می نویسد که خواجه رشیدالدین فضل الله مرا برای گرفتن انعامی بهوی حواله داد . او بیش از آنچه را که خواجه سفارش کرده بود بهمن بخشید، و مرا از رجوع دوباره به خواجه بی نیاز کرد، و آن واقعه در سال ۷۰۷ اتفاق افتاد، و من این ابیات را نوشته بهوی تقدیم داشتم :

اری اهل دارالملک تبریز کلهم

یمیلمون نحو الکفر فی کل موطن

و ما فیهم غیر رئیس المعظم

العمید عمادالدین یدعی بمؤمن

کمؤمن حامیم الذی جاء ذکره

و یقرأ فی نص الکتاب المبین

عمادالدین در سال ۷۱۰ به بغداد آمد . (ابن الفوطی، قسم دو ص ۷۱۸)

۱۴۷- حیدر تونی - سلطان میرحیدر تونی از عرفای تبریزی الاصل و از سلسله درویش قلندریه متشبه به ملامتیه بود . مولد و منشأ او در باکوی شروان است، و بسیار سفر کرده، و به بعضی از بلاد که می رسیده، تکیه ای می ساخته، و درویش از طرف خود در آنجا میگمارده است. در زمان میرزا اسکندر قراقویونلو در تبریز می زیست، و در روزگار پادشاهی وی در سال ۸۳۰ در گذشت، و به درب اعلی در تکیه ای که بنام او تکیه میرحیدر خوانده می شد مدفون گشت . این محل امروز در اوایل محله سرخاب بین جنوب غربی مقبره سید حمزه، و ساحل شمال مهران رود تقریباً در جهت غربی محله ششکلان نزدیک به پل قاری واقع است که معروف به تکیه میر حیدر می باشد، و درب اعلی هم در آن حوالی بوده است . تا زمان شاه عباس بزرگ درویشان بلاد عثمانی و ایران بدانجا رفت و آمد داشتند . شاه عباس آن مکان را با

لوث تهمت فسق آلوده کرده منهدم ساخت . اکنون از آن ویرانه جز نام اثری باقی نیست . ظاهراً قسمتی از زمین تکیه باحیاط آن داخل خیابانی است که از جنوب به شمال کشیده اند . این میرحیدر تونی نسبتی باقطب الدین حیدر ترك نژاد (مرده در ۶۱۸) که مرید خواجه احمد یسوی است، و در خراسان در محلی که به نسبت قبرش تربت حیدریه می گویند ندارد . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۶۷ و ۵۹۶)

۱۴۸- حیدر حسینی - میرحیدر حسینی از خطاطان قرن نهم که اصالت تبریزی بود، و در بخارا می زیست، و او را یکی از هفت تن شاگرد برجسته میرعلی دانسته اند . (آثار و احوال خوشنویسان ج ۱ ص ۱۷۰)

۱۴۹- حیدر حفار - درویش حیدر حفار چرندابی از عرفای تبریز، و مردی ثقه و معمر بود . مرقدش در چرنداب بوده است . (روضات الجنان ، ج ۱ ص ۲۷۴)

۱۵۰- خاتمی تبریزی - از شعرای دربار سلطان یعقوب، و از رجال تبریز در قرن نهم است . گویند شغل او کتاب فروشی بود، و این مطلع از اوست که در جواب درویش دهکی گفته است :

من که حیران رخت باچشم گریان مانده ام

چشم چون بردارم از روی تو حیران مانده ام

(تحفه سامی، دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۸ ؛ فرهنگ سخنوران ص ۱۹۷)

۱۵۱- خطیب تبریزی - ابوزکریا یحیی بن علی بن محمد بن حسن (حسین)

بن موسی بن بسطام شیبانی، معروف به خطیب تبریزی از مشاهیر ادبای اسلام و از بزرگان آذربایجان است . در ۴۲۱ هجری در تبریز زائیده شد، و پس از نشو و نما از آنجا در طلب علم به سفرهای دراز پرداخت، و به بغداد و بصره و مصر و شام رفت، و در نزد ابوالعلائی معری (مرده در ۴۴۹)، و عبدالقاهر جرجانی (مرده در ۴۷۱)، و ابن سهیل بیضاوی، و خطیب بغدادی، و ابن دهان، و ابن برهان علم آموخت . در بصره

استماع حدیث کرد، وادب را از ابی هلال صابی، و ابن سراج، و ابی الطیب طبری، و جزایشان فراگرفت. وی بسیاری از دوا رین اشعار، و کتب ادب عرب را بدخط خود بنوشت. گویند تولیت کتابخانه، و ریاست تدریس علوم ادبیة مدرسه نظامیة بغداد با او بود، و جوالیقی (مرده در ۵۳۶) صاحب کتاب المعرب از شاگردان اوست. یاقوت حموی در معجم الادبا می نویسد: که سبب توجه خطیب از تبریز به سوی ابوالعلاء، و معرفة النعمان شام آن بود که او را نسخه تهذیب اللغة از هری بدست آمد، که محتاج به تحقیق معانی آن گردید. وی را برای فهم آن کتاب دلالت بدابوالعلاء معری کردند. خطیب را چیزی نبود که آن کتابها را با بارو کراید حمل نماید، ناچار آنها را در توبره گذارده، بر کنف خود نهاد، و از تبریز به معرفة النعمان شتافت. عرق پشت او به کتابها رسید، سطرهای آن نسخه ها را محو کرد، چون بد بغداد رسید، و کتابها را باز کرد جز نشان عرق در آن ها چیزی نبود.

خطیب نقل می کند که در معرفة النعمان روزی در مسجد برابر استاد نشسته مشغول استماع درس او بودم، و مدت دو سال بود که از یاران دیار خود اطلاع نداشتم. در این بین یکی از همسایگان من در تبریز به مسجد در آمد. از دیدن او زیاده از حد شادمان شدم. ابوالعلاء با آنکه کور بود، تغییر حالت مرا دریافت، و پرسید ترا چه شد؟ گفتم یکی از همسایگان مادر تبریز رسیده است. گفت برخیز و از احوال شهر، و کسان خود با خبر شو. گفتم از افادات آن وجود بزرگوار بیش از دیدن همسایه محظوظم. گفت برو و تا آمدن تو منتظر خواهم ماند. برخاسته و رفتم، و چیزهایی از هم شهری خود پرسیده و برگشتم. ابوالعلاء پرسید این چه زبانی بود که با وی سخن گفتمی؟ گفتم زبان آذربایجان (فهلوی آذری). گفت زبان شما را نفهمیدم، اما هر چه گفتید بیاد سپردم، سپس آنچه را که گفتگو کرده بودیم بی کم و بیش ادا کرد، و من از سرعت انتقال و قوه حافظه او زیاده از حد در شگفت ماندم. باخرزی (مرده در ۶۷۷) در دمیة القصر شرح حال مختصری از وی نوشته، و قصیده ای مشتمل بر ۶۴

بیت در مدح نظام الملك، و فتح خرشنه، و گرفتاری فضلون در سال ۴۶۴ به رشته نظم کشیده است .

خطیب مداومت بر میکساری داشت، و لباس حریر می پوشید، و عمامه زربفت بر سر می گذاشت، و شاگردانش کتابهای او را در حالیکه مست بود بر روی قرائت می کردند. گویند مردی پر خور و متهم به فسق بود، و در سه شنبه بیست و هشتم جمادی الآخر سال ۵۰۲ به مرگ فجأة (سکته) در هشتاد و یک سالگی در بغداد، و به قول سمعانی در تبریز در گذشت . تألیفات او از این قرار است : تفسیر القرآن و الاعراب، تهذیب اصلاح المنطق، کنز الحفاظ فی کتاب تهذیب الالفاظ، شرح دیوان حماسه ابوتمام، تهذیب غریب الحدیث، شرح اصغر کتاب حماسه، شرح اکبر کتاب حماسه، شرح اوسط کتاب حماسه، شرح دیوان متنبی، شرح سقط الزند ابوالعلائی معری، شرح لمع ابن جنی، شرح مفضلیات، شرح معلقات سبعة، الکافی فی علم العروض والقوافی، شرح ابن درید، شرح کافیة ابن حاجب، اسرار الصنعة فی النحو، مقاتل الفرسان. (الانساب سمعانی، طبع عکسی، ورق ۱۰۳؛ اللباب فی تهذیب الانساب . ج ۱ ص ۱۶۹؛ منتظم ابن الجوزی ج ۹ ص ۱۶۱؛ معجم الادبای یاقوت ج ۱۶ ص ۲۱۸؛ معجم البلدان یاقوت طبع اروپا ج ۱ ص ۸۲۳؛ مرات الجنان یافعی ج ۳ ص ۱۷۲؛ روضات الجنان خوانساری ص ۷۸؛ معجم المطبوعات ج ۱ ص ۶۲۵؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۳۷؛ ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۹۸ و ج ۶ ص ۳۵۴؛ آقای دکتر نادر نظام تهرانی رساله دکترای خود را به زبان عربی درباره خطیب تبریزی نوشته است.)

۱۵۲- خطیب تبریزی - معروف به صدرالدین برادر تاج الدین تبریزی

بوده، و محله خطیب در تبریز منسوب به اوست . (وقفنامه رشیدی؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۳۹)

۱۵۳- خطیب العمری - شیخ ولی الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله الخطیب

العمری تبریزی، از علمای حدیث در اواخر قرن هفتم، و نیمه اول قرن هشتم و

در گذشته در ۷۴۹ هجری است . از تألیفات او این کتابها است :
الا کمال فی اسماء الرجال که بامشکاة المصابیح در ۱۳۱۹ در کلمتہ چاپ شده
است .

مشکاة المصابیح فی شرح مصباح السنة بغوی (مردہ در ۵۱۴)، که مشتمل بر
۴۷۱۹ حدیث می باشد، و آن در کلمتہ در ۱۸۹۸ میلادی، و در پطرس پورغ و در ۱۹۰۹
در قازان روسیه بد طبع رسیده است . (معجم المطبوعات العربیہ . ج ۱ ص ۶۲۷ :
دانشمندان آذربایجان ص ۱۳۹)

۱۵۴- خلف تبریزی - از شاعران تبریز در قرن نهم هجری، و از ندمای
بدیع الزمان میرزای تیموری است . وی از شیخ زادگان النجق است . خلقی مرغوب
داشت، و در طلب علم از مولد خود بدهرات رفت، و با بدیع الزمان میرزا مصاحب
گردید، و این رباعی از اوست :

صد شکر که وصل یار واقع شد باز

سوز دل و آب دیده نافع شد باز

خورشید بدیع وصل او غارب بود

طالع مددی نمود و طالع شد باز

این بیت نیز از اوست :

بیگانه است از همه کس آشنای تو

ای سنگدل بگو چه کند مبتلای تو

(مجالس النفاوس طبع تهران (فهرست) ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۱ :

تاریخ نظم و نثر در ایران ص ۳۴۴ ؛ فرهنگ سخنوران)

۱۵۵- خلوتی - خواجه عبدالرحیم پسر مولانا شمس الدین محمد اقطابی

مشرقی تبریزی، و از عرفا و شعرا، و خطاطان معروف آذربایجان است . در غره محرم
سال ۸۵۹ در زمان سلطنت قرا یوسف ترکمان در گذشت . او را در مقبره بابامزید در

سرخاب به خاک سپردند. این تألیفات از اوست: مفاتیح الغیب، حاشیه بر شرح اصطلاحات الصوفیه عبدالرزاق کاشی، شرح بر رباعی حورائیه ابوسعید ابوالخیر، تعلیقات بر بعضی از ابیات مشکله گلشن راز، شرح فصوص شیخ صدرالدین قونیوی، و شرح بر قصیده میمیه خمربه فارضیه، رساله سرمدیه، رساله مرات البلاد فی معرفه المعاد. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۸۳؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۱؛ تاریخ نظم و نثر ج ۲ ص ۷۹۵)

۱۵۶- خواجه حاجی - فرزند خواجه ابراهیم کججانی، از عرفای تبریز که قبر وی در قریه کججان است. (روضات الجنان، ج ۲ ص ۳۹)

۱۵۷- خوردك آهنگر - آهنگری تبریزی بود که حالی نیز داشته، و در نزد عوام از مجذوبان بشمار میرفته، مزارش در چرنداب نزدیک مرقد خواجه عبدالله صیرفی بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۳۷۳)

۱۵۸- دده علی - از عرفا و مجذوبان تبریز است که در قرن هشتم و اواخر عصر ایلخانان می زیسته، و با خواجه تاج الدین علی شاه گیلانی معاصر بوده. قبر وی در درسخاب است. (روضات الجنان ج ۱ ص ۲۷۱)

۱۵۹- دده عمر ایدینی - از معاریف مشایخ صوفیه در قرن نهم است. اصل وی از بلاد روم یعنی آسیای صغیر بود. وی و برادرش علاءالدین هر دو از مریدان سید یحیی باکوئی بشمار میرفتند. دده عمر مشهور به روشنی است. تحصیلات خود را در روم، و شهر بروسه کرده، و از آنجا به روان رفته، و دست ارادت به شیخ یحیی شروانی باکوئی داده است. مدتی نیز در قره آغاج می زیست. اوزون حسن آق قویونلو، و سلطان حیدر صفوی او را محترم می داشتند. اوزون حسن او را به تبریز خواند، و زاویه یعنی خانقاهی را که زن جهان شاه قراقویونلو در تبریز بنا کرده بود به وی اختصاص داد. دده عمر در آن خانقاه ساکن بود. تا در زمان سلطان یعقوب در ۸۹۲ درگذشت. سلجوق خاتون زن اوزون حسن از ارادتمندان وی بود. جماعت روشنیان

مصر و عثمانی که منسوب به دده عمر روشنی هستند از مریدان اویند . پس از وی پسرش نعمت الله روشنی زاده قاضی مدینه جانشین او شد . اشعارش غالباً به زبان ترکی است، و در آنها روشنی تخلص می کرده . مرقد وی در حوالی باغ شمال تبریز بوده، و ظاهراً در محله مقصودیۀ امروز باشد . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۷۲ و ۶۰۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۲ ص ۷۹۶؛ ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۰۰)

۱۶۰- دیوانه - از هنرمندان و نقاشان و شاعران تبریز در قرن نهم است، و در مجلس سلطان یعقوب آق قویونلو منصب ندیمی داشت و دیوانه تخلص می کرد، و این مطلع مشهور از اوست :

غلط کرده طلب کردیم جاه و سر بلندی را

دریغا ما ندانستیم قدر دردمندی را

(تحفه سامی؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۱؛ فرهنگ سخنوران ص ۲۱۴)

۱۶۱- نقیب - سید رضابن احمد بن مهدی نقیب حسنی، از نقبای سادات تبریز و از رجال قرن هشتم است . شرف الدین یزدی در ظفر نامه خود نوشته که : «چون سلطان صاحبقران (تیمور) به تبریز تشریف آوردند، سید رضای نقیب حسنی ملاقات آن سلطان کردند با تحف و هدایای لایق، و آن پادشاه آن سید عالی شأن را معزز و مکرم داشته آسیبی به اهل شهر نرسید . (ظفر نامه شرف الدین یزدی؛ روضات الجنان ج ۱ ص ۱۵۶)

۱۶۲- رضوان شاه - خواجه رضوان شاه فرزند خواجه زکی تبریزی از

هنرمندان، و موسیقی شناسان دوره سلطان حسین، و سلطان احمد جلایری، و از رجال قرن هشتم است . (دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۰)

۱۶۳- رکن الدین جرجانی - امیر سید رکن الدین جرجانی از علمای جرجانی

الاصل تبریز است، و از بزرگان و دانشمندان روزگار خود بشمار میرفت . وی در اواخر دوره ایلخانان مغول، و عهد سلطان محمد الجایتو می زیست . او را سه شرح :

کبیر، ومتوسط، وصغیر بر کتاب کافیه ابن حاجب در نحو است. مرقداو درسریل
نوبر در زیر گنبدی عالی در جنب خانقاه جلال طره بوده است. (روضات الجنان، ج ۱
ص ۴۵۵)

۱۶۴- روحانی تبریزی - از سخنوران قرن نهم وعهدسلطان حسین بایقرا
است. این دوییت از اوست :

گفتم روم ز کویش بگرفت اجل ره من
بنگر چهاست در ره بیچاره آدمی را
و ایضاً :

ز حمت شانه مده منت آئینه مبر
روی آراسته را باز چه می آرائی
(دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۱؛ فرهنگ سخنوران ص ۲۴۰)

۱۶۵- زرکوب - نجم الدین ابوبکر زرکوب تبریزی، از عرفا و مشایخ و
شعرا ی آذربایجان است، ونظر از شیخ سعدالدین حموی (مرده در ۶۵۰) یافته است.
خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر در کمال ادب باوی مکاتبه می کرد. در تاریخ
گزیده آمده، که نجم الدین زرکوب معاصر ابا قحطان بود، و اشعار خوب داشت، و این شعر
از اوست :

منم زرکوب و محصولم ز صنعت
بجز فریادی و بانگی نباشد
از تصانیف اورساله ای در بیان فتوت وجوانمردی است. وی در زمان سلطان
محمد خدا بنده در ۷۱۲ هجری در گذشت. مرقدش در کورستان گجیل است، و بر لوح
مزار وی چنین نوشته شده بود : «هذه روضة الشيخ العالم الزاهد العابد ... صاحب
النظم والنثر نجم الملة والدين الواصل الى جوار رب العالمين ابي بكر بن محمد بن
مودود الطاهري المشتهر بنجم الدين زرکوب انتقل من دار الفناء الى دار البقاء في خامس

عشر رجب سنه اثنی عشر و سبعمائه». (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۱۸-۴۲۰؛ تاریخ گزیده؛ مونس الاحرار؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۶؛ فرهنگ سخنوران)

۱۶۶- زکریا کججانی - امیرزکریا از وزراء و رجال آذربایجان در قرن

نهم هجری، و از اعقاب خواجه شیخ محمد کججانی تبریزی است. از وزرای معتبر آق قویونلو بود و در سال ۹۰۶ که اوایل خروج شاه اسماعیل است به جهت اعتقادی که به خاندان ولایت داشت در قشلاق محمود آباد به نزد شاه اسماعیل آمد. شاه مقدم او را بدفال نیک گرفت، و کلید آذربایجانش خواند. وی در ۹۰۷ از طرف شاه اسماعیل به وزارت رسید، و در ۹۱۸ درگذشت. (روضات الجنان ج ۱ ص ۴۲ و ۵۳۴؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۷)

۱۶۸- سراج الدین قاسم - درویش سراج الدین قاسم بن خواجه عمر از

عرفا و بزرگان تبریز بود. پدرش در جمیع علوم عقلی و نقلی مهارت داشت، و مدت هیجده سال در آذربایجان، عراق، و فارس و خراسان سفر کرد. پس از آن در دیار بکر سکنی گزید، و به افاده علوم مشغول شد، و در شهر موصل در گذشت. ولادت درویش قاسم در ۸۴۰ در اواخر سلطنت میرزا اسکندر در دیار بکر بود. پس از تحصیلات مقدماتی ملازمت میرزا یوسف بن جهان شاه را اختیار کرد، و تا پایان عمر آن شاهزاده که در حدود شیراز بدست لشکریان اغرلو محمد کشته شد قریب بیست سال ملازم وی بود. پس از او قصد ملازمت اوزون حسن را کرد. سلطان آنگاه در قم اقامت داشت. سخن چینان در حق وی بدگوئی کردند. اوزون حسن امر به قتل او داد، و به شفاعت قاضی حسن صدر که در آن مجلس حاضر بود نجات یافت، و به زندان افتاد. مدت ها در حبس بسر می برد. چون والده سلطان دانست که او پسر خواجه عمر است، در نزد پسرش شفاعت کرده، وی را برهانید، و منصب مهمانداری به وی مفوض شد. سپس از این مقام بالاتر رفته، منصب پروانه چی یافت، و صاحب اسرار پادشاه شد. بعدها از طرف اوزون حسن به ایلیچی گری بنزد سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی رفت. پس از مرگ اوزون حسن به وصیت آن

پادشاه و امر سلطان یعقوب متولی مقبرهٔ اوزون حسن شد . درویش سراج‌الدین قاسم در بیست و نه سالگی بد زیارت عتبات عالیات و کاظمین نائل گشت، و از جمیع مناه‌ی و ملاهی توبه کرد، و هر مکتوبی که می‌نوشته عنوان «هو الفیاض» بر آن تحریر می‌کرده . سرانجام به جهت حمایت و طرفداری از مهدی ترکمان که میرک ترسا (نصرانی) راکشته بود . سلطان یعقوب آق‌قویونلو در حال مستی در غروب روز شنبه هیجدهم سال ۸۹۱ به قتل او فرمان داد . قبر او در سرخاب در مقبرهٔ بابامزید در جنب مزار عبدالله خوشنویس بوده است. در ماده تاریخ وفات او گفته اند :

رفت درویش قاسم از ره فقر

زین سرای خراب سوی ریاض

کلك گردون سواد هستی او

برد بر لوح نیستی بیاض

دست جودش چه بود فیض رسان

گشت تاریخ رفتنش فیاض

(روضات الجنان ، ج ۱ ص ۸۸ - ۹۶)

۱۶۸- سراج‌الدین یوسف - از عرفای اخلاطی الاصل، و ساکن تبریز بود . اخلاط شهری است از ولایت بتلیس در شمال غربی دریاچهٔ وان . وی در ذی‌قعدة سال ۷۲۵ به روزگار پادشاهی سلطان ابوسعید بهادر در گذشت . مرقدش در محلهٔ ویجویه، در محلی مشهور به زاویهٔ اخلاطیه بوده، و این عبارت بر صندوق قبر او نوشته شده بود: «توفی الشیخ الکبیر الزاهد، ... برهان الطریقه . . . الحاج یوسف الاخلاطی فی ذی القعدة سنة خمس و عشرين و سبع مائه» . (روضات الجنان ، ج ۱ ص ۴۹۴)

۱۶۹- سعدالله - مولانا جلال‌الدین حافظ تبریزی ملقب به سعدالله از فصحا و بلغای روزگار خود بود، و مدتی با سعدالدین خطیب بر سر منبر با یکدیگر

کشمکشها داشتند . سعدالله از جمله مریدان شیخ قاسم انوار بود ، و چون مرد بی باکی بود ، شیخ قاسم او را از خانقاه خود بیرون کرد . (دانشمندان آذربایجان ص ۱۷۷ ؛ فرهنگ سخنوران ص ۲۶۸)

۱۷۰- سعدالدین - مولانا سعدالدین تبریزی از خطاطان آذربایجان ، و از شاگردان حاجی بدرالدین محمد بندگیر و اوستاد شمس الدین مشرقی قطابی است ، و در سال ۸۱۲ در شهر حلب از بلاد شام درگذشت . (دانشمندان آذربایجان ص ۲۳۹)

۱۷۱- سعدالدین - حافظ سعدالدین محمد مشهور به مولانا سعدالدین از عرفای قرن نهم است . وی و برادرش حافظ حیدرعلی اصلا خراسانی و طبسی بودند ، و در تبریز ساکن گشتند . مولانا سعدالدین از عارفان و مجذوبان بود ، و در تبریز درگذشت . قبر او در گورستان گجیل بوده است . (روضات الجنان ، ج ۲ ص ۲۰۶)

۱۷۲- سلار شیخ ابویعلی سلار (سالار) بن عبدالعزیز دیلمی طبرستانی فقیهی بزرگوار بود ، و حمزه نام داشت ، و از شاگردان معتبر شیخ مفید و سید مرتضی است ، و در قریه خسروشاه در دهکده ویدهر مدفون است ، و بنام ابویعلی سلار بن عبدالعزیز دیلمی شهرت دارد . (روضات الجنان ، ج ۱ ص ۵۴۲ - ۵۴۳)

۱۷۳- سلطان پیر - محمد بن یحیی ملقب به سلطان پیر از عرفای تبریز در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم است . قبر وی در انتهای محله «قله‌غان» از آبادی‌های جنوبی سردرود نزدیک به استخری واقع است . از نقش لوح فروریخته‌ای که بر روی قبر مخروبه اوست این عبارت به دشواری خوانده می‌شود : «... الی رحمة الله ... استاد محمد بن یحیی ... غره رجب سنه خمس و عشر و سبعمائه» معلوم می‌شود که نام او محمد بن یحیی بوده ، و سلطان پیر شهرت اوست ، و در ۷۱۵ درگذشته است . (روضات الجنان ص ۵۴۵)

۱۷۴- سلمان ساوجی - خواجه جمال‌الدین سلمان بن علاءالدین محمد

ساوجی، در جوانی در سلك مداحان خواجه غیاث الدین محمد بن رشید الدین فضل الله در آمد، و سپس ستایشگر خاندان آل جلایر شد، و در بغداد پایتخت ایشان اقامت گزید. مدتی نیز مداح شاه شجاع بود، و غالب اوقات در تبریز بسر می برده و سرانجام در شب سه شنبه سیزدهم ماه صفر سال ۸۸۷ در ایام سلطنت سلطان حسین بن سلطان اویس جلایری در گذشت. قبر او در محله چرنداب بوده است. در تاریخ وفات او گفته اند:

گذشته هفتصد و هفتاد و هشت از هجرت

شب سه شنبه که بد سیزده ز ماه صفر

یگانه اشعر دوران جمال دین سلمان

ز خاک تیره روان شد به عالم انور

بر لوح مزارش این قطعه نوشته بود :

بود در بند تعلق سلمان بکمند تو در افتاد و برست

ذره ای بود به خورشید رسید قطره ای بود به دریا پیوست

روضات الجنان ج ۱ ص ۳۴۲ و ۵۶۴؛ تاریخ نظم و نثر ص ۲۰۲

سله باف : رك : ابوبكر سله باف

۱۷۵- سلیمان - قاضی سلیمان که منشأ و مولد او شوشتر بود، و از فقها و

علماء بشمار میرفت، به تبریز آمده، و در قریه خلیجان باغی گرفته ساکن گشت. سپس

به خدمت بایرید خلخال رسید، و سرانجام در حلقه ارادت احمد الحسینی لاله ای

در آمد. وی از دانشمندان قرن نهم است، در تبریز وفات یافت، و مرقدش در گورستان

گجیل در زیر پای مرشد او بوده است. (روضات الجنان ج ۲ ص ۱۹۶)

۱۷۶- شاه حسین سرپلی - از بزرگان عرفای تبریز، و از نوادگان شیخ الاسلام

شهاب الدین عمر سهروردی بکری است. سید محمد نوربخش در صحیفه الاولیاء

شاه حسین را به ولایت ستوده، چنانکه گوید :

دگر شاه حسینی که او سرپلی است بعین یقین دیده ام کو ولی است

از این جهت وی را حسین ولی نیز گفته‌اند. مادرش فاطمه خاتون خواهرزاده شیخ صفی‌الدین اردبیلی است، که در جمعه شوال سال ۷۶۶ به نکاح پدرش شیخ حسن درآمد، و در صبح اول رجب سال ۷۶۷ شاه حسین ولی تولد یافته است. نسبت سببی دیگر شاه حسین سرپلی با خانواده النجفیه است که منسوب به شیخ بزرگوار ابونصر النجفی می‌باشند. شاه حسین پس از تحصیلات ظاهری به صحبت شیخ کمال خجندی مشرف گشت، و پس از آن به شام و حجاز سفر کرد. بعد از زیارت کعبه با شیخ طائی، و شیخ محمد حلّی ملاقات کرده، و سپس در سمرقند به خدمت شیخ حسن سمرقندی رسید. پس از سفر دوم به مکه در تبریز بر سرپل سنگی باغ‌میشه ساکن گشت، از این جهت مشهور به سرپلی شد. امیر تیمور خواهرزاده خود جهان خاتون را به عقد وی درآورد. وی عمری دراز یافت، و در ۸۶۱ در نود و پنج سالگی درگذشت. مرقدش در پل سنگین در تکیه‌ای که مشهور به شاه حسین ولی است می‌باشد. در این اواخر دبستانی بنام شاه حسین ولی در خاک آن محل بنا کرده‌اند، و قبری که در آنجاست زیارتگاه می‌باشد. این شعر از اوست:

اندر این عالم به نعمت داشتی ما را عزیز

بر نهادی بر سر ما از کرم تاج سپاس

اندر آن عالم دگر ما را مکرم دار از آنک

خوش نباشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس

(روضات الجنان ج ۱ ص ۵۲۰ و ۶۱۰؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۷)

شاه حسین ولی: رك: شاه حسین سرپلی

۱۷۷- شاه خاتون - از عارفات و زاهدات تبریز است. وی دختر فخرالدین

احمد صاحب مزرعه معروف بوده، و در ۶۷۲ درگذشته است. بر لوح قبر او چنین

نوشته شده بود: «هذه الروضة الزاهدة العابدة الصالحة شاه خاتون بنت فخرالدین

احمد». (دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۸)

۱۷۸ - شجاع‌الدین کربالی - از بزرگان و عرفای تبریز، و مرید همام‌الدین کربالی از اجل خلفای سید قاسم انوار می‌باشد، و شرح خوبی بر گلشن راز شیخ محمود شبستری نوشته است. مرقد او در چرنداب در جنب مزار مولانا قطب‌الدین بوده است. (روضات الجنان ج ۱ ص ۳۳۱)

۱۷۹ - شرف‌الدین عبدالرحمن تبریزی - وی به روزگار سلطنت علاء‌الدین کیقباد (سوم) بن فرامرز بن کیکاوس که در قرن هشتم هجری از سلاجقه روم بود، در حدود سال ۶۹۸ هجری به استیفای ممالک روم معین گشت، و در فنون سیاحت مهارتی تمام داشت، و به تحریک نظام‌الدین یحیی پسر خواجه وجیه زخم خورده، در ۶۹۹ هجری کشته شد. (دکتر مشکور: اخبار سلاجقه روم، فهرست ص ۵۷۶)

۱۸۰ - شرف‌الدین رامی - مولانا شرف‌الدین حسن بن محمد رامی از شعرا و سخنوران دانشمند تبریز و معاصر سلمان ساوجی است. وی در صنایع شعری مهارت داشت، و در مقابل کتاب حدائق السحر فی دقائق الشعر رشیدالدین وطواط کتابی به عنوان حدائق الحدائق بنام سلطان اويس جلایری تألیف کرد. یکی دیگر از تألیفات او انیس العشاق است، که مجموعه مترادفات از جوارح و اعضاء، و یا سفینه سرپای معشوقه است، و بدین سبک در زبان پارسی کتابی نوشته نشده است. وی عمری دراز یافت، و در زمان شاه منصور آخرین پادشاه مظفری ملک الشعراى او بود، و در ۷۹۵ هجری درگذشت. (دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۹-۱۹۱؛ تاریخ نظم و نثر ص ۱۸۷؛ دکتر صفا: تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ ص ۲۸۶)

۱۸۱ - شرف‌الدین عمر - شیخ شرف‌الدین عمر بن ابی‌البدر فولادی، از بزرگان و عرفای تبریز در قرن ششم است. زنان تبریز را به زیارت قبر او ارادتی خاص بوده، و روزهای شنبه بر سر مزار او جمع می‌شدند، و برای دفع امراض ختمی می‌گرفتند، و بر چند عدد سنگ فاتحه و قل‌هوالله می‌خواندند، و کله پخته و گاورس (دانه شبیه به ارزن) می‌آوردند. کله را به فقرا و حضا آنگاه تقسیم می‌کردند،

وگاورس را بر سر قبر او می ریختند که پرندگان از آن تمتع یابند . مرقد وی در گورستان گجیل در حوالی مزار بابا فرج بوده است . وفاتش در سال ۵۹۷ در روزگار اتابك نصره الدین ابوبکر بود . (روضات الجنان ج ۱ ص ۴۲۰)

۱۸۲- شرف الدین عنتری - شیخ شرف الدین عنتری تبریزی از عرفای تبریز در قرن ششم، و از مریدان خواجه معین الدین فقیه زاهد بوده است . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۳۹۲)

۱۸۳- شرف الدین نوری - شیخ شرف الدین نوری طارمی از بزرگان و عرفای تبریز در قرن هشتم، و از جمله خلفای شیخ صفی الدین اردبیلی بوده، و آن شیخ وی را بهادر معسکر تصوف خوانده، و به وی التفات بسیار داشته مرقد او در محله سرخاب بوده است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۲۲۲)

۱۸۴- شرف الدین یعقوب - شیخ شرف الدین یعقوب رومی اصلاً اهل روم (آسیای صغیر)، و از عرفای تبریز در قرن نهم هجری بشمار میرفت، و از معاصران امیرسید اسماعیل شنب غازی بود . وفات او در شعبان ۹۱۲ هجری بوده و مرقدش در قریه خسرو شاه در جلوی خانقاه او بود . (روضات الجنان ج ۱ ص ۶۹)

۱۸۵- شکر الله قاری - از قاریان مشهور و علمای تبریز بشمار میرفت . مردی کوسج بود، و عمری دراز یافت . قبر وی و پسرش معین الدین در محله گجیل در حوالی حظیره حدادیه از طریق کوچه قاسم بیك بوده است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۴۴۴)

۱۸۶- شمس تبریزی - مولانا شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی، مرید شیخ ابوبکر سله باف تبریزی، و شیخ رکن الدین سجاسی، و مراد و مرشد مولانا جلال الدین بلخی رومی، و از عرفای بزرگ قرن هفتم است . مولانا جلال الدین پس از ملاقات و تلقینات وی به درجه ای تغییر حال پیدا کرد که اسم او را تخلص خود قرار داده، و تمام غزلیاتش را بنام شمس منظوم ساخته است . شمس الدین

صوفی رحال بود، و پیوسته از شهری به شهری سفر می کرد، و او را از کثرت اسفار شمس پرنده می گفتند. وی در بامداد روز شنبه بیست و ششم جمادی الاخر سال ۶۴۲ به قونیه آمده و در آنجا مولانا جلال الدین او را دیده مجذوب وی شد. بعد از مدتی شمس از جهت تعصب عوام، و حسد یاران مولانا در پنجشنبه بیست و یک شوال ۶۴۳ قونیه را ترک گفت، و به دمشق رهسپار شد. چندی بعد به اصرار و دعوت مولانا در سال ۶۴۴ دیگر بار به قونیه بازگشت، و در نزد مولانا بماند. در سال ۶۴۵ دشمنان وی به تحریک علاءالدین محمد پسر مولانا او را در آن شهر زخم زدند، و از آن سال ناپدید شد، و سرانجام وی معلوم نیست. از وی کتابی بنام «المقالات» در دست است، که ملفوظات او را مریدانش جمع کرده، و بدان نام خوانده اند. (فروزانفر: زندگانی مولانا جلال الدین محمد، ص ۵۵-۸۳؛ دکتر مشکور: اخبار سلاجقه روم مقدمه ص ۱۱۸-۱۲۱؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۲-۲۰۵؛ ریحانة الادب ج ۲ ص ۳۳۸؛ دولتشاه سمرقندی ص ۲۱۶ هفت اقلیم امین احمد رازی ج ۳ ص ۲۱۰؛ نفعات الانس جامی ص ۶۷۴؛ تاریخ نظم و نثر ج ۲ ص ۷۳۵)

۱۸۷- شمس الدین تبریزی - از دانشمندان آذربایجان، و نویسنده و شاعر بود، و کتابی به روش کلیله و دمنه بنام «فرائد السلوک» برای اتابک ازبک از ۶۰۷ تا ۶۱۰ در تبریز تألیف کرده است. (نفیسی: تاریخ نظم و نثر ج ۲ ص ۷۲۹)

۱۸۸- شمس الدین تبریزی - نایب صاحب (وزیر) قزوینی در زمان حکومت گیغاتو (کیخاتو) در روم بود، و در آق سرا در حمام درد شکم گرفت و درگذشت. (۶۸۹ هجری) (دکتر مشکور: اخبار سلاجقه روم ص ۳۶۴)

۱۸۹- شمس الدین خسروشاهی - شیخ شمس الدین عبدالحمید بن عیسی خسروشاهی، از علما و اطباء بزرگ، و از شاگردان فخرالدین خطیب الری بشمار می رفت. به شام و مصر سفر کرد، و در مصر به خدمت الملك الناصر صلاح الدین داود رسید، و در نزد وی قرب و منزلت یافت. سپس متوجه دمشق شد، و تاهنگام مرگش

درشوال ۶۵۲ در آنجا اقامت گزید . اورا در جبال قاسیون به خاک سپردند . عزالدین اربلی در رثای او گفته است :

بموتك شمس الدين مات الفضائل

و اودی بیدر الفضل و البدر کامل

فتی عالم بالحق بالخیر عامل

و ما کل ذی علم من الناس عامل

(دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۶)

۱۹۰- شمس الدین طغرائی - شمس الدین عثمان طغرائی از علمای دین و

قضات و وزرای دوره اتابکان مغول بود، و وزارت، و ریاست تبریز داشت . از بامدادان تا چاشتگاه به افاده علوم اشتغال داشتی ، و بعد از آن تا وقت ظهر به دیوان مظالم نشستی . وی از رجال قرن هفتم هجری است . در روزگار اتابکان و همچنین در زمان سلطان جلال الدین، و نیز در روزگار حکام مغول در آن شهر محترم می زیست . در عهد حکومت شرف الملک بر تبریز صدماتی به وی رسید . سرانجام سلطان جلال الدین اورا امان بخشید . ظاهراً وفات او در زمان حکومت جرماغون بر تبریز بود، که در بین سالهای ۶۳۰- ۶۴۰ بر آن شهر فرمانروائی داشت . مرقد وی در زیر گنبدی متصل به مسجد جامع کبیر قرار داشته است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۴۵۲)

۱۹۱- شمس الدین طوطی - مولانا شمس الدین طوطی از وعاظ تبریز در

قرن هشتم است، که غالباً در مساجد آن شهر و جامع رشیدی وعظ می کرد، و در پای منبر او خواجه غیاث الدین محمد وزیر، و مولانا فخر الدین احمد چاربردی حاضر می شدند . (روضات الجنان ج ۱ ص ۳۳۶-۳۳۸)

۱۹۲- شمس الدین عبدی - فیلسوف از علمای ریاضی تبریز و تا عهد غازان

زنده بود، و از فلاسفه زمان خود بشمار میرفت . از آثار او شرح مطالع و متن اقلیدس، و رساله الحساب است . (تاریخ گزیده تصحیح براون ص ۸۰۶)

شمس الدین العبیدی : رك : العبیدی

۱۹۳- شمس الدین محمد اقطاعی - مولانا شمس الدین محمد اقطاعی مشرقی که در تبریز تولد یافت، و ضیاء الملک لقب داشت، پدرخواجه عبدالرحیم خلوتی از عرفای تبریز است. سفرهای دراز کرده، و به نخبوان، و شام، و ممالک عثمانی رفته، و در سال ۸۱۲ در حلب در گذشته است. (روضات الجنان ج ۱ ص ۸۳)

۱۹۴- شمس الدین محمد بیکی حامدی - از عرفای تبریز، و پسر مولانا حافظ زال است. مولانا بیکی مانند پدرش در سر که بازار تبریز در مسجدی مکتب‌داری می کرده است. مولانا شمس الدین محمد بیکی حامدی مشهور به میرزا بیک چماقلوست. وی حافظ قرآن، و مردی ثقه بود، و در قرن نهم به روزگار سلاطین آق‌قویونلو می‌زیست. (روضات الجنان ج ۱ ص ۷۶ و ۴۴۵)

۱۹۵- شمس الدین محمد طبری - از اکابر قضات و علمای تبریز و عالمی عامل بود نسبت ارادتش به شیخ سعدالدین حموی می‌رسید، و در محله و بجوئه پائین تر از مسجد مولانا فخرالدین اره‌گر خانه داشت، و در جمادی الاخر سال ۶۷۶ درگذشت. مرقدش در جانب غربی گورستان گجیل در حوالی کوچه‌ای مشهور به کوچه قاسم بیک بوده است. (روضات الجنان ج ۱ ص ۴۳۸)

شمس الدین مغربی : رك : مغربی

۱۹۶- شمس الدین مؤید - شمس الدین مؤید بن شیخ الاسلام منور بن شمس الدین مؤید ابوسعیدی، از نوادگان شیخ ابوسعید ابوالخیر است. وی در سال ۷۲۸ در تبریز وفات یافت. پسرش خواجه قطب الدین فضل الله جسد او را به قریه مهنه در خراسان نقل کرد، و در روضه ابوسعید به خاک سپرد. (مجمل فسیحی ص ۴۰)

۱۹۷- شهاب الدین واعظ - مولانا شهاب الدین واعظ فرزند برهان الدین واعظ هروی از واعظ تبریز در قرن نهم بود، و دمی گرم داشت، و در اوایل سلطنت شاه اسماعیل بدست عمال او کشته شد. مرقدش در مسجد هروی در محله مها نفلق

(که شاید در جنوب شهر و در حوالی نوبر قرار داشته) بوده است. زاویه وی نیز در جنب همان مسجد قرار داشت. (روضات الجنان ج ۱ ص ۴۸۱)

۱۹۸- شهاب الدین محمود - شهاب الدین محمود تبریزی عتیقی اهری از بزرگان اولیاء و عرفای تبریز، و صاحب کشف و کرامات بود، و از صوفیه قرن هفتم هجری است. وی در اهر از بلاد آذربایجان در گذشت. اواز ارادت کیشان رکن الدین سجاسی است، و در مدرسه سرخاب تبریز سه چله ریاضت کشید، و پس از عقد نکاح دختر شیخ رکن الدین که خدیجه سلطان نام داشت، از طرف وی به اهر رفت، و تا آخر عمر به هدایت و ارشاد مردم مشغول بود. شیخ جمال الدین تبریزی، و پیر باله بنیسی، و بابا فرج وایقانی از مریدان او بودند. (روضات الجنان، حواشی ص ۶۰۴؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۹)

۱۹۹- شیخی بیک خرزی - خواجه نعمت الله شیخی بیک خرزی از جمله شیخ زادگان کججی است، و نسبت وی به خواجه علی کججی می رسد. از عرفای تبریز بود. مرقدش در محله گجیل در سر راه خسرو شاه نزدیک دزج مغنا بافان (مقنعه بافان) قریب به مزار بابا فرج بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۲۴)

۲۰۰- صابن الدین یحیی - خواجه صابن الدین یحیی پسر خواجه عبدالعزیز تبریزی، از عرفا و شعرای معروف آذربایجان است. وی از معاصران خواجه محمد کججانی است، و شش سال پس از او وفات یافت. مولانا صابن الدین از دست پدر خود خواجه عبدالعزیز، و او از دست خواجه فقیه زاهد خرقة پوشید. سلسله ایشان به شیخ جنید بغدادی متصل می شود. خواجه صابن الدین در دهم رجب سال ۶۸۳ در گذشت. مزار او در چرنداب بوده است. این رباعی از اوست :

دوش این دلم از درد جدائی می سوخت

ز اندیشه آن تا نو کجائی می سوخت

تا از شب تیره روز روشن بدمید

بیچاره دلم چو روشنائی می سوخت

(روضات الجنان، ج ۱ ص ۲۹۶؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۲۶)

۲۰۱- صاین الدین یحیی - خواجه صاین الدین یحیی بن خواجه غیاث الدین محمد نقاش قاری از عرفا و هنرمندان تبریز است، و در ۸۳۴ در زمان سلطنت اسکندر بن قریوسف به بیماری وبا درگذشت. مدفن او در گورستان کجیل بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۲۲-۵۸۵)

۲۰۲- صدیق - خواجه علاءالدین صدیق از خاندان کججانی تبریز بود. در روزگار جهانشاه، و پسرش حسنعلی قراقویونلو می زیست جهانشاه پس از غلبه بر پسر، خواجه صدیق را به گناه آنکه در قیام پسرش حسنعلی دست داشت، بگرفت و در جزیره شاهی در دریاچه اورمیه مقید و محبوس کرد. پس از مرگ جهانشاه آرایش بیگم دختر اسکندر، و برادر زاده جهانشاه قیام کرده دعوی سلطنت نمود، و امیرشاه محمد گاورودی، و امیر علاءالدین صدیق کججی را وزارت داد. چون شاهزاده حسنعلی پسر جهانشاه از قلعه ماکو بیرون آمده، و دیگر باره به سلطنت رسید، خواجه علاءالدین صدیق را به اتفاق امیر عاشور وزارت داد. (کتاب دیار بکر به ج ۱ ص ۲۵۸ و ج ۲ ص ۴۳۵-۴۳۹)

۲۰۳- صفی الدین شاه محبتی - پسر بدرالدین احمد لاله ای از عرفای تبریز در قرن نهم بوده است.

۲۰۴- ضیاءالدین حسین -- مولانا ضیاءالدین حسین بزازی از علما و عرفا و عاظم تبریز، و جد مولانا مظفر بزازی است. مرقدش در سرخاب در حوالی مزار بابامزید بوده است. (روضات الجنان ج ۱ ص ۱۰۷)

۲۰۵- ضیاءالدین تبریزی - شیخ ضیاءالدین تبریزی از شاعران آذربایجان در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم بود، و در سال ۷۱۳ درگذشت. قبر او در

چرنداب بوده است . امین احمد رازی می نویسد : که شیخ ضیاء الدین مستجاب الدعوه بود، وبا وفور زهد و تقوی گاهی زبان به شهد شعر شیرین می ساخت . (تاریخ گزیده ص ۶۷۲ ؛ هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۱۵؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۱؛ تاریخ نظم و نثر ج ۲ ص ۷۶۹)

۲۰۶- عبدالله بن علاءالدین - فلك الدین ابوالمعالی عبدالله بن علاءالدین علی بن محمد تبریزی از علماء و دبیران و از خاندان علم و ریاست، و مردی نیک خو بود، و بر توضیحات رشیدیه تعلیقه ای نوشت، و از دانشمندان قرن هفتم می باشد . (ابن الفوطی : مجمع الاداب ج ۳ ص ۵۰)

۲۰۷- عبدالله بن علی بن محمد - معروف به علاء تبریزی نحوی از علمای تبریز در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن ششم هجری، و صاحب کتاب «الهادیة الی حل الکافیة» در نحو است، که آنرا در حدود ۷۰۰ هجری به امیر حاجی بن محمد ساوجی اهداء کرده است . کتاب دیگر او «الضوابط الکافیة للتعریف فی خلاصة النحو والصرف» می باشد . (معجم المؤلفین ج ۶ ص ۹۳)

۲۰۸- عبدالله بن محمد عبیدلی - قاضی القضاة عبدالله بن محمد عبیدلی فرغانی صاحب منصب قضاء تبریز بود، و تا آخر عمر بدان امر قیام می نمود . در فقه شافعی و حنفی مهارت تمام داشت . او را تصنیفات و تألیفات چندی است که از آن جمله : «شرح الغایة در مذهب امامی شافعی، و شرح طوالع، و شرح منهاج قاضی ناصرالدین بیضاوی می باشد . وفات وی به سال ۷۴۳ است . (رجال حبیب السیر ص ۳۲)

۲۰۹- عبدالله تبریزی - میر عبدالله تبریزی فرزند میرعلی است که گویند واضع خط نستعلیق بود، و میر عبدالله پسرش واسطه نشر و تعلیم آنست . متأخران تذکره نویس مانند سپهر به او لقب «شیرین قلم» داده اند . وفاتش در ۸۶۰ هجری بوده است . (بیانی : احوال و آثار خوشنویسان ج ۲ ص ۳۵۲)

۲۱۰- عبدالله صیرفی - خواجه عبدالله صیرفی پسر محمود صراف تبریزی،

از مشاهیر خوشنویسان خط‌های ششگانه، و شاگرد بلا واسطه سید حیدر گنده نویس است، که از شاگردان ششگانه یاقوت مستعصمی بود. صیرفی مخترع خط مثنی است، و آثارش در آذربایجان بسیار، و کتیبه‌های اکثر بناهای تاریخی تبریز، خصوصاً کتابه‌های عمارات استاد شاگرد، و ابنیه رشیدیه، و غیائیه، و دمشقیه به خط او بوده است. مالک دیلمی در باره او چنین گفته :

صیرفی ناقد جواهر خط کز نی کلک گشت گوهر ریز
هست بر حسن خط او شاهد در و دیوار خطه تبریز

گویند کتابه‌های عمارت عالیه معروف به استاد شاگرد را در عرض یک سال به سال ۷۴۲ به اتمام رسانید. اما در مدرسه دمشقیه منسوب به دمشق خواجه که اکنون به باغ «گومش قبه» معروف است، بر کاشی کاری بیرون پنجره مسجد عبدالله صیرفی بیت ذیل را نوشته بوده است :

هذا المنازل و الآثار والطلل مخبرات بان القوم قدر حلوا
سند استادان عراق و خراسان مستند به خواجه عبدالله صیرفی است، و از آن فارسیان به پیریحیی صوفی .

مدفن او در گورستان چرنداب در حوالی مقبره مولانا عبدالصمد بوده است .
(روضات الجنان ج ۱ ص ۳۶۹ ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۳۸)

۲۱۱- عبدالحی - خواجه عبدالحی پسر مولانا شمس الدین محمد اقطاعی مشرقی است، و از خطاطان تبریز بشمار میرود . وی از پیروان مکتب یاقوت مستعصمی بود، و در ۸۲۵ در اوایل سلطنت اسکندر قراقویونلو در تبریز وفات یافت . قبرش در سرخاب در پهلوی مزار مولانا محمد مغربی است، و مولانای مزبور وی را فرزند خوانده بود . (روضات الجنان ج ۱ ص ۸۴)

۲۱۲- عبدالحی - خواجه عبدالحی مشهور به خواجه پیر شیخ برادر خواجه مشایخ است، و از مریدان شیخ اسماعیل سیسی بوده است. (روضات الجنان، ج ۲ ص ۴۴)

۲۱۳- عبدالرحیم اژابادی - خواجه عبدالرحیم اژابادی از بزرگان عرفای تبریز است. وی منسوب به کوچه اژاباد (اچاباذ) تبریز بود، که در حوالی درب اعلی قرار داشت. در آغاز حال به صنعت بافندگی ابریشم می پرداخت، و از این بابت او را دخلی و ثروتی حاصل می شد. روزی بابا مزید وی را دیده، و به نظر حقیقت شناخته، و گفته: «عبدالرحیم بوری بوری» یعنی عبدالرحیم بیابیا، که دیگران را نان از بازار است، و ترا از خانه. سپس به حلقه ارادت بابا مزید در آمد، و دوازده سال به سیر و سفر پرداخت، و سرانجام به تبریز بازگشت، و به مسجدی بر سر کوچه اژاباد رفت، و پس از چند سال پسرش را که در آن مسجد به نماز ایستاده بود بشناخت، و در تبریز بماند، و به ارشاد اهل دل مشغول شد. وفات او در سال ۶۵۵ یک سال پیش از فتح بغداد بود. مرقد او در سرخاب است، و در هر سال، سه شنبه آخر ماه رجب اکابر و بزرگان شهر به زیارت قبر او می روند، و هفده بار سوره حم و دخان می خوانند. (الجنان ج ۱ ص ۱۱۵-۱۲۲)

۲۱۴- عبدالرحیم بن ابراهیم - از فقیهان و علمای تبریز در قرن هشتم است، و تألیفات و مصنفاتی داشت. (معجم المؤلفین، ج ۵ ص ۲۰۱)

۲۱۵- عبدالصمد تبریزی - مولانا نظام الدین عبدالصمد تبریزی از فحول علمای آذربایجان در قرن هشتم، و از حافظان و قاریان قرآن، و ساکن بغداد بود، و به روزگار سلطان اویس جلایر درگذشت. از آثارش: «مختصر الشاطبیه فی القرآن السبع» است، که در آن مطالب قصیده شاطبی معروف را که عبارت از ۱۱۷۳ بیت، و مشتمل بر قرآات هفتگانه می باشد در ۵۲۰ بیت مختصر کرده است. اسم و نسب او را حافظ حسین کربلائی از قول صاحب طبقات المدنی چنین آورده است: ابو محمد نظام الدین عبدالصمد بن حامد بن ابی البرکات بن عبدالصمد. مولدش در جمادی الاخر سال ۷۰۳ بود، و در تبریز زائیده شد، و در ۷۶۲ از طریق شام به حج رفت، و پس از

باز گشت به مقام قاضی القضاتی تبریز رسید. وی در مسجدی در سر بازار استوان (رستوان) که مشهور به محتسب خانه کهنه بود جای داشت، و در روز سه شنبه پنجم جمادی الاول سال ۷۶۶ به روزگار سلطان اویس ایلکانی در گذشت. مرقش در درآمد گورستان چرنداب بوده است. شمس الدین حاجی محمد عصار در قصیده‌ای وی را مدح کرده، و این ابیات از آن است:

سپیده دم که دلم در سرای ذوق حضور

ز شوق بود به اسرار معرفت مسرور

خدیو تخت شریعت نظام ملت و دین

که آسمانش مطیع است و اختران مأمور

سپهر مرتبه عبدالصمد که در گه او

شده است قبله ارباب و سجده گاه صدور

(دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۵؛ روضات الجنان ج ۱ ص ۳۶۲؛ معجم المؤلفین

ج ۵ ص ۲۳۴)

۲۱۶- عبدالعزیز بن عبدالرحمن تبریزی - از دانشمندان آذربایجان

است، کتابی در شصت فصل به عنوان مفتاح النجوم برای پسر خود عبداللطیف تألیف نموده است. (کشف الظنون؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۷)

۲۱۷- عبدالعزیز بن عثمان - عبدالعزیز بن عثمان بن یوسف بن مجد تبریزی،

از دانشمندان آذربایجان در قرن هشتم بوده و از ایران به دمشق رفت، و دعوی حفظ دو صحیح (صحیح بخاری و مسلم)، و مقامات، و مفتاح، و کشاف، و جامع المسانید میکرد، و در آن شهر آنچه را که از برداشت برابن کثیر بخواند، و سپس از دمشق به مصر رفت. (درر الکامنه ج ۲ ص ۳۷۷)

۲۱۸- عبدالغفار طباطبائی - امیر عبدالغفار بن امیر سید عمادالدین امیر

الحاج بن سید فخرالدین، از سادات و بزرگان طباطبائی تبریز در قرن نهم، و از

عرفای آن شهر بشمار میرفت . سلطان حسن آق قویونلو بهوی ارادت داشت ، و در زمان سلطنت او در گذشت . نوادگان میرزا میرانشاه پسر امیر تیمور گورکان که در آذربایجان بودند ، و به حضرت میر اعتقاد تمام داشتند ، جسد او را به مقبره خانوادگی خود در دومنار سرخاب برده ، و در آنجا به خاک سپردند . (روضات الجنان ج ۱ ص ۲۱۴)

۲۱۹- عبدالقادر نخجوانی - از بزرگان عرفای تبریز در قرن هشتم است ، و از نوادگان شیخ اوحدالدین حامد کرمانی می باشد ، و به سال ۸۰۱ هجری به روزگار سلطنت سلطان احمد جلایر در گذشت . مولانا محمد مغربی در روز ختم وی که در آن مجلس اعیان و بزرگان شهر حاضر بودند ، سفره ای گسترد ، مرقدش در سرخاب در پیش مزار حضرت بابامزید بوده است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۶۰)

۲۲۰- عبدالقاهر (۶۴۸-۷۴۰) - عبدالقاهر بن محمد بن عبدالواحد بن محمد بن موسی القاضی خطیب جمال الدین تبریزی حرانی ، دمشقی ، شافعی ، از علمای اواسط قرن هفتم ، و اوایل قرن هشتم بود . اصل وی از تبریز است ، و در ۶۴۸ در حران زائیده شد ، و در دمشق پرورش یافت ، و در صدد و دمیاط به منصب قضاوت رسید ، و در آن شهر به سال ۷۴۰ در گذشت . وی مردی خطیب بوده و او را مجموعه ای از کتب است . (ابن شاکر کتبی : فوات الوفيات ج ۱ ص ۲۹۶ ؛ معجم المؤلفین ج ۵ ص ۳۱۱)

۲۲۱- عبداللطیف - شیخ عبداللطیف بن بدل از علماء و مفسران ، و زهاد ، و قضات تبریز ، و از اساتید شیخ شهاب الدین سهروردی است . مرقدش در گورستان چرنداب در راه مزار شیخ ابراهیم جوینانی بوده است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۳۵۴)

۲۲۲- عبدالمحسن - عبدالمحسن بن محمد حسینی مؤلف اخلاق معزی که بنام معزالسلطنه امیرانشاه تیموری در آذربایجان تألیف کرده ، و در روز جمعه دوازدهم

ذیحجه سال ۷۷۸ آنرا پیاپی رسانیده است . (تاریخ نظم و نثر ج ۲ ص ۷۵۶)
۲۲۳- عبدالملك - عبدالملك بن علی بن علی بن مبارك شاه بن ابی بکر البکری الصدیقی ساوجی، تبریزی، شافعی صوفی مکنی به ابوالوقت، از علمای تبریز است، و این کتابها از تألیفات اوست : هدیه المحبین فی الاخبار والادعیة والاذکار، الحبیل المتین فی الاذکار و الادعیة المأثوره عن سید المرسلین، درر المعانی الجلیة . (معجم المؤلفین ج ۶ ص ۱۸۶)

۲۲۴- عبدالواحد - عبدالواحد بن ابراهیم مشهور به امام واحدی از علمای تبریز در قرن هفتم است . مرقدش در محله گجیل در کوچه ای از کوچه های دزج مغنابافان بوده است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۴۲۶)

۲۲۵- عبدالوهاب کلجاهی - خواجه عبدالوهاب کلجاهی از عرفای تبریز، و از مریدان بابا حسن سرخابی است . وی از مردم قریه کلجاء (به فتح اول و ثانی) از قراء رودخانه ویدهر است . قبروی نیز در همان جاست . کلجاء امروز دهی معمور و متصل به خاک اسکومی باشد، و عامه آنرا «کله جاخ» گویند . عبدالوهاب را مردی سیه چرده نوشته اند . (روضات الجنان ج ۲ ص ۱۶ و ۵۴۳)

۲۲۶- عبیدی - شمس الدین عبدالکافی عبیدی از علمای ذوفنون شافعی تبریز در قرن هفتم هجری است . وی منصب قضاوت آن شهر را داشت، و درپانزدهم ذیقعد سال ۷۰۷ درقبریز درگذشت . شرح مطالع، و متن اقلیدس، و رساله الحساب از تصنیفات اوست . (مرآة الجنان ج ۴ ص ۲۴۳؛ مجمل فصیحی ج ۳ ص ۷۰۷؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۶۹)

۲۲۷- عثمان بن علی - از رجال تبریز که در جوانی به سال ۷۰۱ درگذشت . قبر او در قریه کلجاء از قراء مجاور اسکواست . بر لوح قبر وی چنین نوشته شده است : «هذا القبر المرحوم المظلوم، الشاب الاجل، عثمان بن علی، الواصل الی رحمة الله تعالی فی اوائل رمضان سنة احدى و سبع مائة» . (روضات الجنان ج ۲)

(حواشی ص ۵۴۳)

۲۲۸- عزالدین ابوالعباس حدادی - عزالدین ابوالعباس احمد بن قوام الدین محمد بن عبدالملک الحدادی از علمای قرن هفتم، و از خاندان حدادیان تبریز بود. دربغداد زائیده شد، و درهمان جا پرورش یافت، و به شهاب الدین داود عبدوس پیوست، و با وی به حله رفت، و سپس از راه محمودیه به شام سفر کرد، و در همان جا درگذشت. (ابن الفوطی قسم یک ص ۱۶)

۲۲۹- عزالدین ابو عبدالله - عزالدین ابو عبدالله حسین بن سعدالله بن حمزة بن سعدالله ابی السعادات عبدلی از ساکنان کر بلا بود. ابن الفوطی گوید: من او را در سال ۷۰۷ در تبریز دیدم، و او بازرگانی است بزرگوار که برای تجارت به شام سفر می کند. (ابن الفوطی ج ۱ ص ۱۲۱)

۲۳۰- عزالدین ابو جعفر - عزالدین ابو جعفر حسین بن سعدالله بن ابی السعادات حمزة بن سعدالله عبیدلی مشهدی تاجر از سادات و تجار تبریز در قرن هفتم. ابن الفوطی می نویسد که او از بزرگان سادات است، و من او را در تبریز دیدم، و اکنون برای تجارت سفر به شام کرده است. (ابن الفوطی، ج ۱ ص ۱۱۹)

۲۳۱- عزالدین ابوعلی - عزالدین ابوعلی حسن بن علی بن احمد معروف به ابن طیوری کوفی، قاری و ساکن تبریز بود، و از قراء نیکو قرائت بشمار میرفت. ابن الفوطی گوید او مردی نیک سیرت و خوش برخورد است، و من در خدمت امیر ابی نصر محمد بن ابی المناقب بن المستعصم بالله در رمضان سال ۷۰۶ به خانه او فرود آمدم، و او بر حسب وسع و طاقتش از ما پذیرائی کرد. او برادر تاج الدین محمد بن طیوری فقیه است. (ابن الفوطی قسم یک ص ۷۷)

۲۳۲- عثمان لاکوشی - شرف الدین عثمان لاکوشی از علمای حدادیه بود، و در مدرسه سرانگشت که در محله انگچ کنونی تبریز قرار دارد، تدریس میکرد. حدادیه با تشدید دال منسوب به حدادی به معنی بواب و دربان است. عده ای از

علمای تبریز به این عنوان شهرت داشتند . مرقد علمای حدادیه در درآمد کوچۀ قاسم بیک به جانب دست راست از درب سرد که به کوچۀ قاسم بیک می آمدند قرار داشته است . (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۲۲ و ۵۹۱)

۲۳۳- عزالدین ابوالفضائل - عزالدین ابوالفضائل . . . ابن عبدالمجید القاضی القزوی، متولد در جمادی الاول سال ۵۶۴ از علماء و فقهای مبرز قزوین که در زمان سلطان جلال الدین منکبرنی از قزوین به تبریز آمد، و در آنجا وطن گرفت، و به جاه و مال رسید، و اهل و عیال و فرزندی پیدا کرد . وی نزد پادشاهان محترم بود، و در ذیحجه سال ۶۴۰ درگذشت . او پدر شیخ محی الدین ابوالحسن بن ابوالفضائل است . مرقدش در محله سرخاب بوده است . (ابن الفوطی، ج ۱ ص ۲۷۴؛ روضات الجنان ج ۱ ص ۱۲۶)

۲۳۴- عزالدین ابوالفضل - عزالدین ابوالفضل بیکلار بن مجدالدین محمد بن عبدالمجید تبریزی از اکابر اعیان تبریز بود، و از حکام آن شهر بشمار میرفت. جوانی سبک روح و فربه بود، و در نزد عالم بزرگوار مولانا شمس الدین عبیدلی علم ادب می آموخت . ابن الفوطی گوید : من او را به سال ۷۶۴ در نزد مولانا ابوجعفر طوسی دیدم . (ابن الفوطی قسم یک ص ۴۵)

۲۳۵- عزالدین ابوالفضل - عزالدین ابوالفضل محمد بن شمس الدین عبدالرحمن بن محمد اهری . پدرش از اهل شهر اهر بود، و به تبریز منتقل شد، و در آنجا مسکن گزید . عزالدین در تبریز مکتب داری میکرد، و فرزندان بزرگان، و خواجگان را تربیت می نمود . خطی خوش داشت . ابن الفوطی گوید : من او را در سال ۶۰۴ در اهر در خدمت جلال الدین عبدالحق بن مطهر اهری، و سپس در تبریز در خانه خطیب شهاب الدین حداد دیدم . (ابن الفوطی قسم یک ص ۳۱۷)

۲۳۶- عزالدین ابوالفضل ساوی - عزالدین ابوالفضل محمد بن یحیی ساوی منجم، که اصلاً از مردم ساهه، و ساکن تبریز بود . ابن الفوطی می نویسد که من

بسال ۶۶۴ او را در تبریز دیدم . مردی نرم سخن و خوشخو بود، و در سال ۶۹۹ به تبریز بمرد . وی را در کورستان چرنداب به خاک سپردند . (ابن الفوطی قسم يك ص ۳۴۴)

۲۳۷- عزالدین ابوالفضل موصلی - عزالدین ابوالفضل حسن بن حسین بن یوسف موصلی، مردی نقاش و شاعر بود، و در تبریز جای داشت، و او را شیخ عارف می خواندند . مردی بلند همت و نیک خو و ظریف و عارف مشرب بود . به هنر نقاشی و زردوزی می پرداخت، و در پیشگاه بلغان خاتون زن سلطان محمود غازان به خدمت اشتغال داشت، و به جاه و مال رسید . با وجود آن مقام دوستدار درویشان و غریبان بود، و زاویه ای در تبریز اختیار کرده که پادشاهان و بزرگان بدانجا می رفتند . ابی الفوطی می نویسد که من او را دیدم، و از زاد گاهش پرسیدم، گفت به سال ۶۴۲ در موصل زائیده شده ام . وفاتش در تبریز به سال ۷۱۰ هجری بود . (ابی الفوطی قسم يك ص ۶۶)

۲۳۸- عزالدین ابو محمد انصاری - عزالدین ابو محمد قاسم بن علاءالدین علی بن حمیدالدین احمد انصاری طوسی، از ادبا و دبیران و وزیران بود، و از دانشمندان بشمار میرفت، و وزارت امیر قتلغ شاه سپهسالار ایلخانی را بر عهده داشت . نیک شعر میگفت، و او را تصانیفی در علوم عقلی و نقلی است . ابن الفوطی می نویسد : که من وی را در ۷۰۷ در تبریز دیدم، و در سال ۷۱۲ به بغداد آمد . (ابن الفوطی قسم يك ص ۴۲۴)

۲۳۹- عزالدین ابو محمد زنجانى - عزالدین ابو محمد عبدالوهاب بن ابراهیم بن محمد خرجی زنجانى، ادیبی فاضل و ساکن تبریز و عالم به علوم معقول و منقول بود . وی مدتی در موصل اقامت گزید، و سپس به خراسان، و ماوراءالنهر، و بخارا سفر کرد، سرانجام به تبریز بازگشت چون خواجه نصیرالدین طوسی به تبریز آمد، او از خواجه درخواست کرد که کتابی برای او در علم هیئت تصنیف کند . خواجه

کتاب «التذکره» را جهت اوتصنیف فرمود. از تصانیف عزالدین کتاب «التذکره المجدیّه» است. وی به سال ۶۶۰ در گذشت. (ابن الفوطی قسم یک ص ۲۳۴)

۲۴۰- عزساوشانی - ساوشان یا سیاوشان دهی از محال ارونق است، و عز ساوشانی (سیاوشانی) منسوب به آنجاست. وی از علماء و زهاد تبریز در قرن ششم است. مرقدش اکنون در قریه سیمس می باشد. مزار او را اهالی «سلطان سواشان» می خوانند. بر لوح سنگ او چنین نوشته شده: هذا المشهد المطهر والمرقد المنور لشیخ الربانی شیخ عزالساوشانی تغمده الله بغفرانه، توفی سنة سبع وسبعمائه. (۷۰۷). (روضات الجنان ج ۲ حواشی ص ۵۵۹)

۲۴۱- عزالدین ساوی - از دانشمندان تبریز در قرن هفتم بود. ابن الفوطی می نویسد که من او را در سال ۶۶۰ در تبریز دیدم. مردی خوش زبان و نیک محضر بود، و به آموختن ادب اشتغال داشت، و در سال ۶۷۳ در گذشت. (ابن الفوطی قسم یک ص ۲۹۱)

۲۴۲- عصار تبریزی - مولانا خواجه شمس الدین حاجی محمد عصار تبریزی از سخنوران نامی عهد سلطان اویس جلایر، واز مداحان اوست، وگاهی در غزلیاتش محمد نیز تخلص می کند. در علوم ریاضی و فلکیات، و رمل و اسطرلاب از فضلا و دانشمندان عصر خود بود، واز شاگردان مولانا عبدالصمد منجم تبریزی بشمار میرفت. عصار در مکتب تصوف مرید شیخ اسماعیل سیسی است. سرانجام وی از مدیحه سرائی دلسرد شده به انزوا پرداخت. مثنوی مهر و مشتری او که نظم آنرا در دهم شوال ۷۷۸ هجری درپانصد و شصت بیت به پایان رسانیده، یکی از منظومه های بزمی و عاشقانه زبان پارسی است. گویند عبدالرحمن جامی وقتی که این مثنوی بنظرش رسید آنرا تحسین کرده و فرمود: «این مرد روی مردم تبریز را سفید کرده، و محال است که در این بحر کسی مثنوی بدین خوبی تواند گفت». در این داستان مهر پسر شاهپور، شاه استخر و مشتری دختر وزیر اوست، و این دو بیت از آن

مثنوی است :

بنام پادشاه عالم عشق
که نامش هست نقش خاتم عشق
چنانم در فراغت ای گل اندام
که از من تا در مرگ است يك گام

عصارچند کتاب هم در عروض و قافیه نوشته که از آن جمله رساله‌ای بنام «الوافی فی تعداد القوافی» است . امیرسید محمد نوربخش (مرده در ۸۶۹) در سلسله اولیاء نوشته که حاجی محمد عصار تبریزی عالم به علوم ظاهر و عارف به حقایق باطن و مردی پارسا بود . او را اشعاری در تصوف است . به سال ۷۹۲ یا ۷۹۳ در زمان سلطان احمد جلایر درگذشت، و وی را در گورستان چرنداب به خاک سپردند . حافظ حسین کز بلائی می نویسد که قبر او در حوالی مرقد مولانا عبدالصمد است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۳۶۳ - ۳۶۶ ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۵ ؛ تاریخ نظم و نثر ج ۱ ص ۲۰۳ ؛ هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۲۷ ؛ فرهنگ سخنوران ص ۳۹۴ ؛ ریحانة الادب ج ۳ ص ۸۸) .

۲۴۳- عطاری طوسی - امام ابو منصور محمد حفده ملقب به عطاری طوسی از علما و فقها، مفسرین، و زهاد، و عرفای تبریز است . اصلاً خراسانی، و از شهر طوس بود، و سپس ساکن تبریز گشت . وی از شاگردان امام محی السنه ابو محمد حسین بن مسعود بغوی معروف به ابن الفراء است . وفات او در اول ربیع الاول سال ۵۷۱ هجری به روزگار سلطنت اتابک محمد بن ایلدگز می باشد . افضل الدین خاقانی شروانی قصیده‌ای در رثای او گفته که مطلع اش این بیت است :

آن پیر ما که صبح لقائست خضر نام

هر صبح بوی چشمه خضر آیدش ز کام

مرقد او در گورستان چرنداب است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۲۸۵ - ۲۹۰)

۲۴۴- عقیف الدین محمد - عقیف الدین محمد بن صدیق بن داشم القصاری، از علماء و قراء و مفسرین و زهاد تبریز بود، و به خطابت و امامت مسجد جامع اشتغال داشت. مرقد وی در گورستان گجیل در جانب شمال مزار بابا فرج بوده است. (الجنان ج ۱ ص ۴۲۷)

۲۴۵- علاء علوی تبریزی - از شاعران تبریز در قرن هشتم هجری بود. (تاریخ نظم و نشر ج ۱ ص ۲۲۶)

۲۴۶- علاء الدین ابوالحسن قونوی - امام علامه شیخ علاء الدین ابوالحسن علی بن اسماعیل بن یوسف تبریزی قونوی اصلاً تبریزی بود، و در ۶۸۰ در شهر قونیه زائیده شد، و در دمشق به مقام قاضی القضاة رسید، و از علمای شافعی بشمار میرفت، در دبیری و نامه نگاری استاد بود، و در مکاتیب خود به آیات و احادیث مناسب استشهاد می کرد، و شعر نیز میگفت. در ذیقعده سال ۷۲۹ به دمشق درگذشت. وی را در دامنه کوه قاسیون دفن کردند. از تألیفات او: الحاوی الصغیر فی فروع الفقه الشافعی، و مختصر منهاج الدین للحلیمی فی شعب الایمان، و التعریف لمذهب التصوف للکلابادی، و کتاب حیاة الانبیاء، و الشافعی فی الاصول است. (مرآة الجنان ج ۴ ص ۲۰۸؛ الوافی بالوفیات؛ معجم المؤلفین ج ۷ ص ۳۷)

۲۴۷- علاء الدین افریدون - علاء الدین ابو محمد افریدون بن بهرام المستحفظی تبریزی امین، از بزرگان و مهتران آن شهر بود، و پدر عارف کامل امام همام الدین ابوالفضل محمد عارف است. (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۹۹۹)

۲۴۸- علاء الدین علی بن حسین بن عبد الله صوفی - وی از عرفا و مشایخ تبریز بود، و در قریه بنچاق از محال مراغه خانقاهی داشت، و بدانجا باغی زیبا بر آورده بود. ابن الفوطی می نویسد که وی جوانی باکیاست و خوشخوی است، و خرقة از دست شیخ محی الدین علی بن صادق هواری پوشید، و من در سال ۶۷۰ به خط خود برای وی اجازه ای نوشتم. (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۱۰۴۸)

۲۴۹- علاءالدین علی بن الحسن - علاءالدین علی بن حسن بن محمد بن ابی الهیجاء تبریزی صوفی، از بزرگان صوفیه تبریز بود، و در طلب معرفت و کلام و اخبار و حکایات آن طایفه به سفر می پرداخت. (ابن الفوطی قسم ۱ ص ۱۰۴۶)

۲۵۰- علاءالدین صدیق - خواجه علاءالدین صدیق کججانی از بزرگان تبریز بود، و در زمان جهانشاه و پسرش حسنعلی قراقویونلو به وزارت رسید، و از رجال قرن هشتم بشمار میرود. (روضات الجنان ج ۲ ص ۵۳۴)

۲۵۱- علمالدین - علمالدین ابوالفضل محمد بن تاجالدین ابی بکر محمد بن بکر بن محمد بن عبدالمنعم بن عبسون سنجاری، ابن الفوطی می نویسد که او از خاندان علم و قضاء است. وی را به سال ۶۷۵ در تبریز دیدم، و او شاعری نیک و فاضلی کامل بود. (ابن الفوطی قسم ۱ ص ۶۲۱)

۲۵۲- علی بن محمد بن عثمان کججی - خواجه علی بن محمد بن عثمان بن محمد بن خواجه حاجی کججی، از مشایخ صوفیه طایفه کججیه است. وی دخترزاده خواجه پیرشین حامدی است. در ایام سلطنت جهانشاه همسر او بیگم برای مشورت درباره بنای عمارت مظفریه بزرگان آن زمان را حاضر کرد، و خود مستور و محجوب در جائی نشسته به ایشان مینگریست. چون نظرش به خواجه علی افتاد گفت این همان کس است که در خواب دیدم که بنای مسجد بدست او خواهد شد. وفات وی در سال ۸۸۴، و قبرش در مقابر کججیه هنوز موجود است، و سنگی به قطع ۷۴ × ۲۳۳ و لوحی به قطع ۳۵ × ۶۰ سانتیمتر بر قبر اوست. نقش لوح او این است: «هذه الروضة المنورة المقدسة للشيخ الكاشف المدقق المحتاج الى رحمة الله المنجي، علي بن محمد بن عثمان الكججي تغمده الله بغفرانه في سنة . . .». (روضات الجنان ج ۲ ص ۳۴ و ۵۳۴)

۲۵۳- علی بادامیاری - خواجه علی بادامیاری از عرفا و شعرای تبریز در قرن هفتم بود، و علی تخلص میکرد. مرقد او در قریه بادامیار از نواحی دهخوارقان

است . وی مرید خواجه یوسف دهخوارقانی بود . تربیت از وی یافت . وفاتش در ۶۹۹ بهروزگار سلطان محمود غازان بوده است . (روضات الجنان ج ۲ ص ۷۵-۷۷- نفیسی : تاریخ نظم و نشر ج ۲ ص ۷۴۷)

۲۵۴- علی شطرنجی - خواجه علی تبریزی شطرنجی حافظ کلام الله بود، و تمام صحیح بخاری را نزد شیخ محمد جزری قرائت کرد، و در علم حدیث ممارست حاصل نمود . در فن شطرنج آنقدر وقوف داشت، که صغیر و کبیر آن روزگار استادی وی را مسلم داشتند، و غایبانه مانند حاضرانه به غایت نیکو می باخت، و در مجلس امیر تیمور گورکان به آن لعب می پرداخت . (رجال حبیب السیر ص ۷۶)

۲۵۵- علی تبریزی واضع - خواجه میر علی واضع فرزند حسن تبریزی از جمله معارف خطاطان و شاعران و هنرمندان عصر تیموری، و قرن هشتم است، که جعفر بایسنقری، و مولانا اظهري هردو از شاگردان وی بشمار میروند . وی از معاصرین کمال خجندی است، و از بهم آمیختن دو خط نسخ و تعلیق خط سومی ابداع کرد، که آنرا نستعلیق گویند، از اینجهت وی معروف به واضع شده است . سلطان علی مشهدی درباره این اختراع گوید :

نسخ و تعلیق کر خفی و جلی است

واضع الاصل خواجه میر علی است

وضع فرمود او ز ذهن دقیق

از خط نسخ و ز خط تعلیق

نی کلکش از آن شکر ریز است

کاصلش از خاک پاک تبریز است

(دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۸؛ احوال و آثار خوش نویسان ج ۲ ص ۴۴۴-

۴۴۶؛ ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۰۲؛ پیدایش خط و خطاطان ص ۱۷۷)

۲۵۶- علی سپاه پوش - سلطان علی بن صدرالدین موسی مشهور به خواجه

علی سیاهپوش از مرشد صوفیه، و از سلسله نوربخشیه تبریز است. مدت سی و هشت سال پس از پدرش بر سجاده ارشاد متمکن، و به تاریخ سه شنبه هیجدهم رجب سال ۸۳۰ در بیت المقدس از دنیا رفت، و قبرش در آنجاست، و به مزار سید علی عجم مشهور است. گویند امیر تیمور از پدرش شیخ صدرالدین موسی پرسیده بود این سیاه پوشیدن چیست؟ گفت: «من نفس خود کشته‌ام، به تعزیت آن سیاه پوشیده‌ام. امیر فرمود اگر کشتنی بود چرا تعزیت اوگیری؟» شیخ را جواب نبود. او را دیوان شعری است که در آن از منیت بسیار دم زده است، چنانکه گوید:

منم آن بحر بامعنی که موج پرگهر دارم

منم آن روح روحانی که از معنی خبردارم

(سلسلة النسب صفویه؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۹؛ رجوع کنید به صفحات

۳۵۳ تا ۲۵۶ این کتاب)

۲۵۷- عمادالدین ابوالحیاء - عمادالدین ابوالحیاء خضر بن ابراهیم بن محمد

مؤمنی تبریزی نایب، از اعیان و اشراف آذربایجان، و مردی نیک محضر بود. ابن الفوطی می‌نویسد که من در سال ۷۰۷ این اشعار را در تبریز به خدمت وی فرستادم:

اری اهل دارالملک تبریز کلهم

یمیلیون نحو الکفر فی کل موطن

و ما فیهم غیر رئیس المعظم

العمید عماد الدین یدعی بمؤمن

کمؤمن حامیم الذی جاء ذکره

ویقرأ فی نص الکتاب المبین

عمادالدین در سال ۷۱۰ به بغداد آمد. (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۷۱۹)

۲۵۸- عمادالدین ابوعبدالله - عمادالدین ابوعبدالله محمد بن عبدالرحمن

بن عبدالمجید بن عبدالله عبیدی تبریزی، از افاضل علمای تبریز، وقاری قرآن، و محدث، و فقیه، و نویسنده بود، و خطی زیبا داشت. ابن الفوطی می نویسد که من او را در سوم ربیع الاخر سال ۷۰۶ در مدرسه عتیق سلطان در تبریز دیدم. (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۸۲۶)

۲۵۹- عمادالدین ابوعلی - ابونصر عمادالدین ابوعلی، و ابو نصر محمد الحسن بن شمس الدین محمد بن عبدالواحد طبری، از فقها بود، و در تبریز سکنی داشت، و در همان جا زائیده شده، و دارای خانه بود. امیر قتلغ قیا بهوی اجازه استخراج معادن مس را در بعضی از نواحی تبریز داد. چون به مس دست یافت، به مال و ثروت فراوان رسید، و دشمنانش در صدد هلاک او برآمدند. (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۷۱۰)

۲۶۰- عمادالدین ابو علی قلانسی - عمادالدین ابوعلی حسین بن یوسف بن حاجی تبریزی معروف به قلانسی، از فقیهان تبریز بود، و عالمی عامل بشمار میرفت. (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۷۱۴)

۲۶۱- عمادالدین ابومحمد - عمادالدین ابومحمد مسافر بن موسی بن علی تبریزی مراغی از بازرگانان خوش ذوق و ادب دوست تبریز بود. ابن الفوطی مینویسد: که وی مردی درستکار و خوش معامله میباشد، و پارچه های ابریشمی و کتانی و پنبه ای می فروشد، و علماء و دانشمندان را می شناسد، و با ایشان معاشرت می کند. او را در سال ۷۰۶ برهان الدین محمد نجیب کاشغری به من معرفی کرد. (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۸۶۱)

۲۶۲- عمادالدین ابوالمکارم - محمد بن عزالدین عبدالوهاب بن ابراهیم خرجی زنجان تبریزی، از عالم زادگان تبریز و متصدی اوقاف آن شهر بود، و به فارسی شعر نیکو می گفت، و خواجه شمس الدین جوینی صاحب دیوان را مدح کرده است، و ابن الفوطی با او در سال ۶۷۰ در تبریز ملاقات کرد. (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۸۶۱)

(ص ۸۳۱)

۲۶۳- عمادالدین ابونصر - ملك عمادالدین ابونصر محمد بن ملك صدرالدین بن محمد بن ابی محمد تبریزی جوانی نیکو روی بود، و در ۶۶۸ بجای پدرش ملك صدرالدین به حکومت تبریز رسید، و خواجه شمس الدین صاحب دیوان خواهر او را به زنی داشت. عمادالدین در جوانی به سال ۶۷۶ بمرد، و او را در نزد پدرش در مدرسه صدریه تبریز ب خاک سپردند. (ابن الفوطی قسم ۲)

۲۶۴- عمادالدین حسین تبریزی - مردی نحوی و ادیب بود، و از معلمان فرزندان خواجه رشیدالدین فضل الله بشمار میرفت. ابن الفوطی گوید: من او را در محضر شمس الدین عبدالکافی عبیدی در تبریز دیدم، و گفت مولد من به سال ۶۴۱ در آن شهر بوده است. (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۷۱۵)

۲۶۵- عمادالدین حمد بن محمود بن احمد بن حسن از فحول علمای تبریز بود، و به روزگار اتابک محمد ایلدگز می زیست، و در پنجم جمادی الاولی سال ۵۸۰ وفات یافت. مرقدش در جانب غربی راه خسرو شاه در برابر مزار بابا فرج بوده است. (روضات الجنان، ج ۱ ص ۴۲۷)

۲۶۶- عمادالدین عبدالحمید - بن ابوالفتح شهاب الدین بن علاء الدین مؤید بن عبدالحمید قزوینی تبریزی، اصل وی از دیلم است، و نسبش به فیروز از اصحاب پیغمبر میرسد. وی از خاندان قضائی بود که از قزوین آمده، و در تبریز اقامت گزیدند، و قضاوت آن شهر را بر عهد گرفتند. (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۸۵۲)

۲۶۷- عمادالدین محمد خواجه بن ملك مجدالدین محمود بن ملك جلال الدین مظفر تبریزی، از منشیان و دبیران دستگاه ایلخانی بود. (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۸۵۲)

۲۶۸- عمادالدین محمد بن علی بن محمد بن علی تبریزی. از بزرگان واعیان،

و دبیران دیوان ، و از نواب وزیر تاج‌الدین علی‌شاه بود . (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۸۳۶)

۲۶۹- عمادالدین محمد بن عمر بن محمد تبریزی . از بزرگان و فضایی تبریز بود، و ابن الفوطی او را در تبریز دیده است . (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۸۴۲)

۲۷۰- عمادالدین معاذ بن محمد فارقی -- عمادالدین محمد بن علی بن نباته فارقی . از خانوادهٔ وعظ و خطابه و دانش است . این دانشمند در ماه صفر سال ۷۷۰ به تبریز آمد، و ساکن آن شهر شد . تولدش در جمادی الاول سال ۶۰۷ بود . (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۸۶۶)

۲۷۱- عمدةالدین ابومنصور محمد بن اسعد طوسی ، مردی محدث و ساکن تبریز بود ، و در نزد ابوحامد غزالی به طوس، و در پیش محمد بن منصور سمعانی به مرورود فقه آموخت، و در سال ۵۵۱ به بغداد آمد . سپس به تبریز سفر کرد، و در آنجا سکنی گزید، و به سال ۵۷۳ درگذشت . مولدش در ۴۸۶ بوده است . (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۸۹۱)

۲۷۲- عمر الانقی -- اصل وی از ساوه، و از نوادگان شیخ عثمان ساوجی مشهور به قطب عراق، و از جملهٔ هفتاد بابای تبریز است، که در يك زمان می زیسته اند . بابا حسن سرخابی به وی عنایت داشت . مرقدش در قریهٔ الانق که عامه آنرا اکنون آلانا گویند، و از قراء مهرانرود میباشد بوده است . (روضات الجنان ج ۲ ص ۴)

۲۷۳- عمر شاه آسنجانی -- از عرفای تبریز بود، و به سال ۸۸۴ در اوایل سلطنت سلطان یعقوب آق قویونلو بدان شهر درگذشت . (روضات الجنان ج ۲ ص ۴۳)

۲۷۴- عوض کلجاهی - خواجه عوض پسر خواجه عبدالله کلجاهی از عرفای تبریز است، و قبرش در قریهٔ کلجاه از قراء متصل به اسکو میباشد . (روضات الجنان ج ۲ ص ۶۱ - ۶۵)

۲۷۵- غیاث‌الدین ابوالفتح کیخسرو - غیاث‌الدین ابوالفتح کیخسرو بن

ابوالمجد محمد بن احمد برهانی قزوینی، در قرن هفتم می‌زیست، و از خانواده رؤسای قزوین بشمار میرفت، که ساکن تبریز شده بودند. این بازرگان مردی خوش صورت و نیک‌سیرت بود، و به دامادی خواجه اکیل الدین حسن بن خواجه نصیرالدین طوسی در آمد، و دختر او را به زنی گرفت، و بدین وسیله در دستگاه دولت به ریاست رسید. (ابن الفوطی قسم ۲ ص ۱۲۰۵)

۲۷۶ - غیاث الدین محمد - از عرفای تبریز در قرن نهم بود. گویند چهارصد بار رسول خدا را در خواب دید، و بعضی از آن رویاها را در دفتری مرتب کرده، و خوابنامه‌ای از آنها ترتیب داده بود. قبر او در سرخاب بالاتر از گنبد عرب برکنار دوله عرب واقع بوده است. (روضات الجنان ج ۱ ص ۱۶۸)

۲۷۷ - غیاث الدین کجج - غیاث الدین خواجه شیخ محمد کجج پسر خواجه ابراهیم بن خواجه صدیق، و برادرش خواجه محمد کججانی معروف است. وی از دانشمندان و علماء و شعرای تبریز بود، و کجج تخلص می‌کرد، و غزل بسیار خوب می‌سرود. گذشته از مقام شعر و ادب، شیخ الاسلام اعظم ملک اشرف، و سلطان اویس، و سلطان حسین بود، و از سوء رفتار ملک اشرف مدتی در دمشق، و شام، و بغداد می‌زیست. در زبده‌الابکار آمده که شیخ غیاث الدین مزبور به علت تعلق خاطری که به سلطان اویس داشته، پس از مرگ او دیگر شعر نگفته است، چنانکه در رثای آن پادشاه گوید:

بعد دارای جهان سلطان معزالدین اویس

بر کجج یکبارگی شد بسته ابواب سخن

وفات غیاث الدین کجج در ۷۷۸ هجری بوده است. ظاهراً وی پسری بنام شمس الدین کججی داشته، که در سال ۸۰۹ که سلطان احمد جلایر از بغداد به تبریز رفته بود، وی را به ریاست دیوان خود گماشت. (دانشمندان آذربایجان ص ۲۸۹؛ تاریخ نظم و نثر ص ۲۱۳ و ۷۶۳؛ تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۳۴۵ - ۳۴۷؛ هفت

اقلیم ص ۳۱۴؛ فرهنگ سخنوران ص ۴۸۴)

۲۷۸ - فتح الله تبریزی درصنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود، ومدتی مدید ملازمت میرزا شاهرخ تیموری می نمود، و به لوازم منصب صدارت قیام میکرد و باوجود اشتغال بدان شغل گاهی به مراسم درس و افاده می پرداخت. در سال ۸۶۷ که شاهرخ تیموری به فتح شاهرخیه همت گماشت، مولانا فتح الله را به بستن تیمچه ولایت هرات رود واداشت، و مولانا آن مهم را انجام داده، به دارالسلطنه هرات شتافت، و در سوم ربیع الآخر همان سال وفات یافت. (رجال حبیب السیر ص ۱۳۶)

۲۷۹ - فخرالدین اره گر فخرالدین احمد بن شیخ نجم الدین محمد بن تاج الدین علی منشاری از علماء و وعاظ و محدثان بود، و در محله و بجویه می نشست و در همان کوچه مسجدی بنا کرد. قبر وی در محله سرخاب در آن طرف دره گراب به جانب شمال قریب به مزار پیر باب بوده است. (روضات الجنان ج ۱ ص ۱۵۹)

۲۸۰ - فخرالدین ابوبکر - فخرالدین ابوبکر احمد بن میکائیل بن عبدالله قونوی ساکن تبریز بود. ابن الفوطی می نویسد که من در سال ۷۰۵ وی را که جوانی فاضل بود دیدم، و مرا گفت که در دمشق در نزد حکیم مذهب طبیب یهودی به تحصیل طب اشتغال داشته، و در ۶۶۳ در قونیه زائیده شده، و به مصر سفر کرده است (ابن الفوطی قسم ۳ ص ۱۰۸)

۲۸۱ - فخرالدین ابوالثناء عبدالعزیز بن مسعود خلیلی از بزرگان قضاة تبریز بود، و وی پدر قاضی فاضل ضیاء الدین عبدالعزیز تبریزی است. (ابن الفوطی قسم ۳ ص ۲۶۹)

۲۸۲ - فخرالدین ابو جعفر عمر بن احمد بن عمر جذرائی تبریزی. ابن الفوطی می نویسد: من او را در جامع تبریز دیدم، و وی دانای به تفسیر و حدیث و فقه بود و شرح السنه امام محی الدین بغوی را از قول ظهیر الدین رمضان بن محمد تبریزی روایت می کرد. (ابن الفوطی قسم ۳ ص ۲۲۶)

۲۸۳ - فخرالدین ابوعلی احمد بن ابی غسان بن محمود فالی . از دانشمندان بزرگ بوده و به تبریز آمد ، و خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان را در قصیده ای غرا که ابیات آن به صد و پنجاه بیت می رسد به عربی مدح کرد ، که مطلع آن بیت است :

حشد الوفود بمنتوی تبریزا و استوسقوا بفجا جها حجیزا
سپس به بغداد رفت ، و برادر وی عظاملك جوینی را مدح گفت ، و سرانجام در مراغه اقامت گزید . (ابن الفوطی قسم ۳ ص ۹۶)

۲۸۴ - فخرالدین ابوالفرج احمد بن خطاب معروف به ابن الشوا تبریزی .
پدرش از بازاریان تبریز بود . وی درس خوانده ، و دبیری اردو را به عهده گرفت ، و سپس به بغداد آمد و به خدمت صفی الدین عبدالمومن فاخر ارموی رسید ، و سرانجام در اران به سال ۶۹۸ در گذشت . نعش او را به تبریز آورده در آنجا به خاک سپردند . (ابن الفوطی ج ۳ ص ۷۹)

۲۸۵ - فخرالدین ابوالفضل احمد بن محمد بن عبدالملك حدادی . وی از قضاة تبریز بشمار میرفت ، و مردی فقیه و فاضل بود . ابن الفوطی گوید : من از وی از نسب حدادیان تبریز پرسیدم ، گفت : جد ما کلیدخانه کعبه را با خود داشت ، از اینرو ما را حدادی گویند . ولی به سخن او اعتماد نتوان کرد . (ابن الفوطی ج ۳ ص ۱۰۰)

۲۸۶ - فخرالدین ابوالفضل اسماعیل بن المثنی ، از واعظ دانشمند تبریز بود ، و او کسی است که امام صدرالدین محمد بن عبد اللطیف خجندی در سفر خود به تبریز به سال ۵۴۳ ، وی را ستوده ، و این دوبیت از آن شعر است :

سألت عن المبرز فی المعانی	بتبریز فقالوا ابن المثنی
فقلت فهل له ثان یلیه	فقيل هو الوحيد ^۱ فلا یثنی

وی صاحب کتاب « تاریخ آذربایجان »^۱ است . وفاتش در سال ۵۴۰ بود . (ابن الفوطی قسم ۳ ص ۱۱۸)

۲۸۷- فخرالدین ابوالفضل هبة الدین محمود بن محمد بن احمد خجندی، از فضایی روزگار، و علمای ماوراءالنهر است، و در همه بلاد اسلامی به علم و دانش مشتهر بود. وی کتاب مفتاح العلوم سکاکی را از برداشت، و به خدمت سلطان محمود غازان رسید، و با وی به بغداد درآمد. ابن الفوطی گوید: من او را در آن شهر دیدم. سرانجام در رمضان ۹۸۶ به تبریز در گذشت، و من شعر او را در کتاب « نظم الدر الناصعه فی شعراء المائة السابعة » نوشته ام. (ابن الفوطی قسم ۳ ص ۴۶۳)

۲۸۸- فخرالدین ابوالمحاسن یوسف بن رشیدالدین ابی طالب یحیی بن محمد بن زید همدانی، بغدادی، معروف به ابن المشهدی از عالم زادگان بود، و در اول سال ۶۷۸ در تبریز زائیده شد. مردی ملیح و نویسنده ای ادیب بود. وزیر سعدالدین ساوجی او را به تعلیم فرزندان خود گماشت، و با ایشان به سلطانیه رفت. (ابن الفوطی ج ۳ ص ۴۵۵)

۲۸۹- فخرالدین ابوالظفر محمد بن اشرف علی بن محمد بن جعفر بن ابوالقاسم. از فضایی سادات علوی تبریز بود، و کلامی فصیح، و خطی ملیح داشت. ابن الفوطی گوید: من او را در عمارت خواجه رشیدالدین در تبریز دیدم. وی در سال ۶۷۷ در بغداد زائیده شد، و در سال ۷۰۷ برای من بعضی از اشعارش را بخواند. او را دیوان شعری است، که به ده جلد می رسد، و در وصف تبریز چنین گفته است:

حل تبریز شادن	سلب الروح و البدن
سکن مذ عرفته	فی صحیح الحشاسکن
و بساجی لحاظه	صد عن مقلتی الوسن

۱- اگر نسخه این تاریخ آذربایجان که فخرالدین ابوالفضل مثنی نوشته پیدا شود فوز بزرگی برای تاریخ کشور ایران خواهد بود .

انا من فرط حبه ذو غرام و ذوشجن
عجمی ان قلت من همت فيه يقول من
و اذا ما عذاره لاح فی وجهه الحسن

(ابن الفوطی قسم ۳ ص ۳۴۸-۳۴۹)

۲۹۰- فخرالدین ابوالفضل احمد بن حسن بن محمد آملی تبریزی. از اعیان

و اشراف تبریز بود، و در رمضان سال ۷۱۹ از طرف خواجه تاج الدین علی شاه وزیر مأمور رسیدگی به حساب اوقاف بغداد که بدست جمال الدین ابن العاقولی بود گشت، و وی را از آن کار برداشت. (ابن الفوطی قسم ۳ ص ۷۴)

۲۹۱- فخرالدین ابوالمعالی محمد بن، محمد بن یوسف الخلاطی. ساکن

تبریز بود، و از خطاطان آن شهر بشمار میرفت. ابن الفوطی می نویسد: من او را به سال ۶۶۴ در تبریز دیدم، مکتبی در مسجد مقابل دارالضیافه خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان در محله میدان داشت. آن مکتب پر از بچه های خوشکل بود، و در میان ایشان به نوادگان امام المستعصم بالله (آخرین خلیفه عباسی) برخوردیم. فخرالدین به من گفت که نسبتش به شیخ ابواسحاق بن شهریار کازرونی می رسد. (ابن الفوطی قسم ۳ ص ۳۷۱)

۲۹۲- فخرالدین ابوالمکارم بن احمد بن قاضی مجدالدین عبدالله بن امام

الدین عمر بن حسین شریف الحسینی تبریزی. از بزرگان و اشراف تبریز، و از خاندان علم و معرفت بود، و در رمضان سال ۷۱۹ منصب دبیری و حسابداری دیوان اوقاف را داشت. (ابن الفوطی قسم ۳ ص ۸۵)

۲۹۳- فخرالدین احمد لاکوشی تبریزی. وی پس از فخرالدین محمد

مستوفی به وزارت رسید، و وزارت غیاث الدین مسعود بن کیکاوس (در گذشته در ۶۹۷) از سلاجقه روم را یافت، و انتظامی در کار آن ولایت برقرار کرد. (اخبار سلاجقه روم ص ۳۹۳).

۲۹۴- فخرالدین ابوجعفر، عمر بن احمد بن عمر چندرانی تبریزی . ابن الفوطی گوید وی عالمی محدث و فقیه بود . من او را در مسجد جامع تبریز دیدم، و به حجره وی رفتم ، و برای من اجازه ای نوشت . در علم حدیث و تفسیر و فقه استادی داشت ، و روایت از امام ظهیرالدین رمضان تبریزی می کرد. (ابن الفوطی قسم ۳ ص ۲۶۶)

۲۹۵- فخرالدین موسیقاری وی از فرزندان بزرگان بود ، و در پیش صفی الدین عبدالؤمن اشتغال به موسیقی داشت، و ابن الفوطی او را در ۶۶۹ در نزد خواجه شمس الدین صاحب دیوان دیده است. (ابن الفوطی قسم ۳ ص ۲۲۴)

۲۹۶- فدائی تبریزی از شعرای قرن نهم است . (تاریخ نظم و نثر ج ۱ ص ۳۴۶)

۲۹۷- فضل الله بن امیر عمادالدین محمد فلکی تبریزی در سال ۷۵۱ به شیراز در گذشت. (مجموع فصیحی ج ۳ ص ۷۷)

۲۹۸- فضل الله تبریزی مولانا فضل الله تبریزی از بزرگان اطباء در اواخر هشتم و اوایل قرن نهم هجری است. وی طبیب معالج تیمور در هنگام مرگ او بود (از سعدی تاجامی ص ۲۷۴)

۲۹۹- فقیه زاهد معین الدین محمد بن رمضان معروف به فقیه زاهد از اکابر اولیاء تبریز بود . پیر نظر وی خواجه محمد خوشنام ، و پیر تربیتش شیخ محمد سالم ، و پیر خرقة اش شیخ عبدالله تمیمی است، و این هر دو مرید شیخ جنید بغدادی بودند. شیخ فخرالدین چندرانی از مریدان وی بشمار میرفت. وفاتش به سال ۵۹۲ در زمان سلطنت اتابک نصره الدین ابوبکر بود ، و او را در گورستان گجیل به خاک سپردند. خانقاهش در محله و یحوئه بوده است.

این رباعی از اوست:

از درد فراق جان من سوخته شد وز آتش هجر سینه افروخته شد

عمرم بگذشت و هیچ نامد حاصل جز حسرت و دردها که اندوخته شد
روضات الجنان ج ۱ ص ۳۹۱ ؛ تاریخ کزیده ص ۶۶۶ ؛ دانشمندان آذربایجان
ص ۱۶۲) .

۳۰۰ - فلك الدين ابوالمعالي عبدالله بن علاء الدين على بن محمد معروف
به علاء . از فضلاء و حکماء تبریز ، و دبیران آن شهر بشمار میرفت . ابن الفوطی
گوید که من او را در تبریز دیدم ، مردی نیک خو بود ، و نامه ها و رسائل بلیغ داشت .
بر کتاب توضیحات الرشیدیّه خواجه رشیدالدین فضل الله شرحی نوشته است . در
حدود سال ۷۰۰ شرح مختصر و مفیدی بر کافیّه ابن حاجب به عنوان « الهادیة الی
حل الکافیة » به نام سعدالدین محمد ساوجی وزیر غازان نوشت . کتابی دیگر به
نام « سعادت نامه » در همان تاریخ برای پسر آن وزیر تألیف کرد ، و در ۷۰۶ تقریظی
بر تفسیر خواجه رشیدالدین به قلم آورد .

(ابن الفوطی قسم ۳ ص ۵۰۲ ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۱)

۳۰۱ - قاسم انوار - سید معین الدین هارون بن ابوالقاسم حسینی ، معروف
به قاسم انوار . نسب او را به حضرت امام موسی کاظم رسانیده اند . وی در ۷۵۷ در
نزدیک سراب تولد یافت . به قول مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس او در
آغاز مرید شیخ صدرالدین اردبیلی بود ، و سپس دست ارادت به شیخ صدرالدین
علی یمنی داد . بعد از آن به گیلان و خراسان رفت ، و در هرات مقیم شد ، و به مقام
ارشاد رسید . پس از آن سفری به بلخ و سمرقند کرد ، و دیگر باره به هرات بازگشت .
چون نسبت به شاه رخ میرزا و اولاد او استغناء طبع نشان میداد ، لذا بعد از واقعه
حروفیه مورد تهمت بایسنقر میرزا قرار گرفت ، به سمرقند رفت ، و به الغ بیک
میرزا پناه برد . (۸۳۰ هـ) پس از چندی به خراسان بازگشت ، و در خرگرد یا
خرجورد نزدیک جام ساکن شد ، و در همان جا در چهارشنبه بیست و دوم ربیع الاخر
۸۳۷ در گذشت ، قبرش در همانجا است . او از شعرا و عرفای بزرگ ایران است ، و

در شعر قاسم وقاسمی نخلص میکرد، و در بیان عقاید خود متهور و بی باک بود. بعضی او را اشتراکی مذهب، و برخی حروفی و کافر دانسته اند. گاهی به زبان ترکی و گیلکی نیز شعر میگفت. گذشته از دیوان غزلیاتش که معروف است، چند اثر دیگر مثنوی مانند: توجه نامه یا واقعه هرات که در ۷۷۹ به پایان رسیده، و انیس العاشقین، و انیس العارفین، و سؤال و جواب، و رساله وجود، و مکاتیب، و رساله الامانة که در ۷۷۹ به پایان رسیده از آثار اوست. این شعر از وی است:

قضا شخصی است پنج انگشت دارد
 چو خواهد از کسی کامی برآرد
 دو بر چشمش نهد و آنکه دو بر گوش
 یکی بر لب نهد گوید که خاموش

(نفحات الانس ص ۵۹۲؛ رجال حبیب السیر ص ۸۸ و ۹۸؛ هفت اقلیم ص ۲۱۵؛ تذکره دولتشاه ص ۳۸۵؛ تاریخ نظم و نثر ص ۲۹۱ و ۷۸۶؛ از سعدی تاجامی ص ۶۹۴؛ احسن التواریخ ج ۱ ص ۶۸۶؛ دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۴؛ فرهنگ سخنوران ص ۴۶۲؛ مقدمه دیوان او به قلم سعید نفیسی طبع تهران ۱۳۳۷ شمسی).

۳۰۲ - قاضی اخی مذهبی - از خانواده مذهبیان تبریز، و مرید پیر حاجی محمد، و از توانگران معروف آن شهر بود. گویند در زمان وی از او توانگر تر در آذربایجان نبوده است.

مقابر خانواده مذهبی در سرخاب در برابر عمارت دو منار قرار داشته است.

(روضات الجنان ج ۱ ص ۳۹۴ و ۵۵۲)

۳۰۳ - قاضی علی بن یعقوب بن یوسف - از عرفای تبریز در قرن نهم بود، و نسبت او به امام موسی کاظم میرسید. وی در زمان اوزون حسن صدر قضاة تبریز بود، و چون دست ارادت به دده عمر داد، از آن منصب تقاعد جست، و به روزگار سلطان یعقوب در گذشت.

(روضات الجنان ج ۱ ص ۴۷۷)

۳۰۴- قطب الدین ابوالثناء - محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی ، حکیم و مهندس ایرانی در قرن هفتم . اصلاً شیرازی بود ، و در ۶۳۰ تولد یافت . در جوانی به مراغه رفت ، و در امر رصدخانه باخواجه نصیرالدین طوسی در ۶۵۸ همکاری میکرد ، و به علم هیئت می پرداخت . سپس به روم رفت ، و در سیواس منصب قضای آن شهر را بر عهده گرفت . سرانجام به آذربایجان بازگشت ، و در تبریز ماندگار شد ، و در همان شهر در ۷۰۲ وفات یافت . او را در گورستان چرنداب به خاک سپردند . (ابن الفوطی ج ۴ ص ۷۱۶)

۳۰۵- قطب الدین ابوسلیمان - بن محمد بن داود تبریزی از فقیهان و بزرگان تبریز بود .

(ابن الفوطی قسم ۴ ص ۶۳۷)

۳۰۶- قطب الدین ابوعبدالله محمد بن محمد عنتری تبریزی ، از صوفیه و محدثان ، و مردی خوش برخورد و خوشرو بود . ابن الفوطی گوید : من او را در کاروانسرای که تاج الدین معتزسروی حاکم بلاد روم در تبریز بنا کرده بود به سال ۶۷۵ دیدم . مدرسه او را در مجاورت این کاروانسرا قرار دارد ، و قطب الدین ابوسلیمان شیخ آن مدرسه است .

۳۰۷- قطب الدین ابوالفرج - عبد الرحمن بن عبدالله بن احمد خونجی . فقیهی اصولی ، و از حکمای زمان خود بود ، و در تبریز سکونت داشت . او را تصانیفی مفید در منطق است . مردی فکور و گوشه گیر و کم حرف بود .

(ابن الفوطی قسم ۴ ص ۶۵۷)

۳۰۸- قطب الدین ابوالفضل ، عبد الرحمن بن کمال الدین عتیق بن عبداللطیف عتیقی . از بزرگان و دانشمندان تبریز بود ، و از مفسران و وعاظ آن شهر بشمار میرفت ، و از امام الناصر الدین الله عباسی اجازه روایت کتاب « روح المعارفین »

را داشت . او و برادرش شرف‌الدین به نوبت قرآن را تفسیر می‌کردند . در دوازدهم ربیع‌الاول سال ۶۷۵ به تبریز درگذشت ، و رشیدالدین یحیی بن زید بن المشهدی او را رثا گفت :

ان طحنت حبة قلبی فقد دارت رحاء الموت علی القطب

یا اوحد الوعظ فوق الثری لانت لی اوعظ فی الترب

(ابن الفوطی قسم ۴ ص ۶۶۰)

۳۰۹- قطب‌الدین ابوالکرم - محمد بن عمر بن محمد بن ابوالفضل فضلی

تبریزی . از علماء و دبیران ، وقضاة ، وافضل آذربایجان بود . در ۶۶۸ زائیده شد . ابن الفوطی می‌نویسد که من او را در ۷۰۶ در تبریز دیدم ، و مرا از «وقفنامه» ای که برای ملک افتخارالدین دامغانی در سال ۶۸۸ نوشته بود آگاه کرد . قطب‌الدین به سال ۷۱۷ به بغداد رفت ، و منصب قضای آنجا را به عهده گرفت ، و در سوم ربیع‌الاول ۷۱۸ به ریاست محکمه امور قضاة عراق نائل آمد ، و در باب الغربه در سرای قاضیان ساکن گشت . (ابن الفوطی قسم ۴ ص ۷۰۰)

۳۱۰- قطب‌الدین راوندی - از عرفای تبریز منسوب به لوات از محلات

قریه خسروشاه در ویدهر از قراء نزدیک تبریز است ، که در اصل نام آن «راوند» بوده ، و عامه در آن اسم تصرف کرده ، و اکنون آنرا «لوات» گویند . قبرش در آن ده و در زیر قبه‌ایست که تازه تعمیر کرده‌اند و زیارتگاه مردم است . ولی اثری از سنک قبر او نمانده است . افندی در ریاض‌العلماء می‌نویسد که قبر قطب راوندی را در قریه خسروشاه زیارت کرده‌است . البته این قطب راوندی غیر از قطب راوندی دیگری است ، که در قم در صحن حضرت معصومه مدفون میباشد .

(روضات الجنان ج ۱ ص ۵۴۴)

۳۱۱- قطب‌الدین عتیقی - از ائمه و بزرگان عرفا و شعراء تبریز است ، و پدر

جلال‌الدین عتیقی است . وفاتش در ۶۷۵ هجری بود . قبرش در سرخاب بوده‌است ،

و این شعر را که به غلط به امیر خسرو دهلوی نسبت داده اند از اوست:
 ز موری بیندیش کو صفدریست
 ز خاری بهرهیز کو خنجری است
 مرنجانُ دل خسته پشه ای
 که از هردلی سوی حضرت دری است
 به عزت نگر بر مکس زینهار
 که اوهم در این بارگه مهتری است
 خرابات را نیز عزت بدار
 که در عرصه مملکت کشوری است
 به کفر و به اسلام یکسان نگر
 که هریک ز دیوان او دفتری است

(روضات الجنان ج ۱ ص ۳۵۶؛ تاریخ گزیده ص ۷۴۵)

۳۱۲- قطب الدین کلجائی - از عرفای تبریز و پسرخواجه عوض است، و نظر از چلبی (به معنی آخوند ودانا) براق رومی دارد که در سلطانیه مدفون است. قطب از معاصرین شیخ صفی الدین اردبیلی است، و از عرفای قرن هشتم بشمار میرود و به واسطه التماس وی بود که شیخ صفی الدین به تبریز آمد. قبر او در قریه کلجاء از قراء ناحیه ویدهر است.

(روضات الجنان ج ۲ ص ۶۱ و ۶۴)

۳۱۳- قطران تبریزی - ابو منصور قطران بن منصور از دی ارموی تبریزی از شعرای بزرگ و سخنور آذربایجان در قرن پنجم است. گویا اصلاً از مردم اورمیه (رضائیه) بوده، ولی در تبریز تولد یافته، و در همان شهر درگذشته است. بعضی مولد او را در شادی آباد مشایخ که قریه‌ای متصل به تبریز است دانسته‌اند. خود او نیز در این معنا گفته است:

خدمت توهم به شهر اندرکنم بر جای غم

گرچه ایزدجان من درشادی آباد آفرید

نام او در نسخه‌ای از دیوانش در ۵۲۹ هجری: ابومنصور قطران الجبلی الاندربيجانی آمده، و عوفی او را شرف الزمان قطران العضدی (الازدی صحیح است) التبریزی آورده، و بعضی لقب او را فخر الشعرا نوشته‌اند. به قول خودش وی از طبقه دهقانان بوده، که سپس شاعر پیشه گشته است چنانکه گوید:

یکی دهقان بدم شاها شدم شاعر ز نادانی

مرا از شاعری کردن توگرداندی به دهقانی

وی شاعر دربار سلاطین آذربایجان بود. از امرای معاصر و ممدوح او نخست، امیر ابوالحسن علی لشکری حاکم گنجه، و دیگر ابومنصور و هسودان بن محمد و پسرش ابونصر محمد بن و هسودان معروف به مملان، و دیگر فضون ابی السوار حکمران گنجه، و دیگر ابودلف پادشاه نخجوان و ممدوح اسدی طوسی است. حکیم ناصر خسرو قبادیانی در سفر خود به تبریز در سال ۴۳۸ قطران را ملاقات کرده و در سفر نامه گوید که او مشکلات دیوان منجیک، و دقیقی را از من می‌پرسید. همین امر دلیل بر آن است که زبان مادری قطران فهلوی آذری بود، و زبان پارسی دری را در مکتب آموخته بود. از قصیده‌ای که قطران در زلزله مهیب سال ۴۳۴ تبریز، و از مدایحی که در مدح امراء معاصر خود سروده معلوم می‌شود که وی در بین سالهای ۴۱۰ و ۴۸۴ هجری میزیسته است.

حاج خلیفه در کشف الظنون، کتابی بنام «تفاسیر فی لغة الفرس» یعنی فرهنگ زبان فارسی به وی نسبت داده، و در منابع فرهنگهای قدیم نیز از کتاب لغتی منسوب به قطران یاد شده است. از دیوان اشعار قطران نزدیک به هفت هزار بیت در دست است، و بجز آن منظومه‌ای به اسم «کوش نامه» دارد، که از داستانهای قدیم ایران است. در شهرت و تخلصش به قطران خیلی احتمال دارد که مردی سیاه چرده

بوده است، و چون قطران به معنی تیره و سیاه است، از این جهت او را چنین لقب داده‌اند.

(دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۷؛ تاریخ نظم و نثر ص ۴۸، یادداشت‌های قزوینی ج ۶ ص ۱۶۶؛ دکتر صفا: تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۴۲۱؛ مقدمه دیوان قطران تصحیح حاج محمد آقا نخجوانی طبع تبریز ۱۳۳۳ شمسی).

۳۱۴- قوام‌الدین ابو عبدالله - محمد بن عبدالملک بن محمد حدادی قاضی، و از خانواده قضاة تبریز بود، و در رمضان سال ۶۷۴ بدان شهر درگذشت.

(ابن الفوطی فسم ۳ ص ۸۲۵)

۳۱۵- کالی‌بالی - دو عارف مجذوب و ظاهراً دو برادر بودند، که در درب و یجویه جای داشتند، و مسجدی نیز در آنجا به ایشان منسوب، قبرشان در گورستان کجیل در عقب تکیه زنجیری بوده است.

(روضات الجنان ج ۱ ص ۴۳۱)

۳۱۶- کججانی - خواجه محمد کججانی فرزند خواجه صدیق بن محمد بن حاجی ابیل بن حاجی محمد بن خواجه صدیق الاصغر بن خواجه صدیق الاکبر. از علماء و سادات و عرفای تبریز است، که نسب او به حضرت امام زین العابدین میرسد و برادر خواجه غیاث‌الدین کججی است، و به روزگار مغول میزیست، و در زمان سلطنت اباقادر ذیحجه سال ۶۷۷ در تبریز وفات یافت. مرقد وی در قریه کججیان است. کجج و کججیان به ضم کاف و جیم دهی است معروف از قراء تبریز که از چهار-سوی متصل به اراضی شادباد، خلیجان، اسنجان، انارجان هزبر آباد (هزبران)، لاله، ورواسان است، و عامه آنرا «کُر جان» گویند. نسبت به آن را کجججانی، کجججانی، کنججانی نوشته‌اند. قبر خواجه محمد در نزدیک دهکده کججیان در مقبره مخروبه است که مدفن جماعتی از بزرگان و مشایخ کججیان بوده است. بر سر قبر او میله‌ای از سنگ سیاه به درازای یک متر و نیم که سرپای آن با پارچه سیاه

پوشیده شده قرار دارد ، و نام وی و پدر و جدش را بر آن چنین نوشته اند : « الله . هذا روضة الفقير الى الله الكبير محمد بن الحاج صديق بن محمد . في ذي الحجة سنة سبع وسبعين و ستمائة (۶۷۷) . شيخ محمود شبستري و سيد محمد عصار از او به احترام و اجلال در شعار خود یاد کرده اند . (روضات الجنان ج ۲ ص ۹ و ۵۳۲ ؛ تاريخ گزيده ص ۶۷۲ ؛ رجال حبيب السير ص ۱۴ ؛ يادداشتهاي قرويني ج ۳ ص ۲۶۱ ؛ دانشمندان آذربايجان ص ۳۱۳) .

۳۱۷ - کمال الدين باکوئي - از عرفای بزرگ تبریز در قرن هشتم ، و مرید شيخ محمود مزدقاني ، و پير سيد علي همداني است . مرشدش شيخ محمود مرید شيخ علاءالدوله سمناني بود . وفات او در زمان سلطنت قرايوسف واقع شد . (روضات - الجنان ج ۱ ص ۳۹۷) .

۳۱۸ - کمال الدين خجندی - از عرفا و زهاد و شعرای ایران در قرن هشتم است . در شهر خجند زائیده شد ، و به عزم سفر حج از دیار خود بیرون رفت ، و در مراجعت به تبریز رسید ، و در آن شهر رحل اقامت افکند . در فتنه تغتیمش خان قیچاق اسیر شد ، و او را به شهر سرای بردند ، و مدت چهار سال از ۷۸۷ تا ۷۹۰ در آنجا می زیست (به قول صاحب روضات الجنات مدت یازده سال در بلاد قیچاق بود) پس از آزادی به تبریز آمد ، و پادشاهان جلایری دست ارادت به وی داده ، و سلطان حسین برای او در تبریز خانقاهی ساخت . در زمان تیمور مقرب دربار میرانشاه پسر او شد ، و سرانجام در ۸۰۳ در تبریز درگذشت ، و در باغی که زاویه وی در آنجا قرار داشت به خاک سپرده شد . مقبره وی در ولیانکوه در باغی بنام شيخ کمال است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۵۰۰ ، ۶۱۰-۶۱۲ ؛ تذکره دولتشاه ص ۳۶۳ ؛ از سعدی تا جامی ص ۴۲۳-۴۴۴ ؛ مقدمه دیوان کمال خجندی به تصحیح آقای عزیزدولت آبادی ؛ حاج حسین آقا نخجوانی : مواد التواریخ ص ۳۵۳ ؛ تاریخ نظم و نشر ج ۱ ص ۲۱۰) .

۳۱۹ - کمال الدين عبدالملك بن عبدالباقی بن محمد زجاجی تبریزی .

از دبیران دیوان در دوره ایلخانان مغول بود، و در سال ۷۱۹ در مصاحبت خواجه فخرالدین احمد تبریزی برای رسیدگی به حساب ابن العاقولی که متصدی اوقاف بغداد بود به آن شهر رفت.

(ابن الفوطی قسم ۳ ص ۷۴)

۳۲۰ - لاغری - درویش لاغری از عرفای تبریز است. تکیه‌ای نیز در ششکیان (ششگلان) به وی منسوب بود که خانقاه درویش سلسله نعمت الهی در آن قرار داشته است. وی را در همان تکیه به خاک سپردند.

(روضات الجنان ج ۱ ص ۴۷۰)

۳۲۱ - ماما عصمت - از عارفات تبریز و بزرگان صوفیه آن شهر در قرن هشتم بشمار میرود. وی معاصر با کمال‌الدین باکوئی، واصل او از قریه اسبست مابین سردرود، و اسکویه در جنب دیه اسفهان بود. از وی حکایات و کراماتی نقل کرده‌اند. اعیان و سلاطین آن روزگار به وی ارادت داشتند، چنانکه مادر جهان‌شاه که شکرخاتون خوانده میشد، به زیارت او آمد، و جهان‌شاه را که در آنگاه طفلی بود به پای ماما انداخت. ماما فرمود این پسر پادشاه عظیم الشانی خواهد شد. وفات ماما به روزگار سلطنت قرايوسف بود، و مرقد او در قریه اسبست است.

(روضات الجنان ج ۲ ص ۴۹-۵۴)

۳۲۲ - مالین تبریزی - از عرفا و مشایخ تبریز در قرن هفتم هجری است. (تاریخ گزیده ص ۶۷۷).

۳۲۳ - مجدالدین ابوالمظفر تبریزی - وی دبیر برکه پسر با تو بود، و با سیف‌الدین بتیکچی، و عزیز الدین اسعد رئیس گرجستان در رجب سال ۶۶۰ در نواحی تبریز حضور داشت. (ابن الفوطی قسم ۱ حاشیه ص ۵۰۶)

۳۲۴ - مجدالدین بن محمد حلوائی خونجی - از دانشمندان و صوفیان

تبریزی الاصل است . در مصر اقامت گزید ، و از آثار او : « تأدیب النفس و تصحیح الاعتقاد لاهل الصفا والوداد » است .
(معجم المؤلفین ج ۸ ص ۱۷۷)

۳۲۵- مجدالدین محمد بن - مجدالدین عبدالحمید بن عزالدین مظفر ،

ملکی از جماعت ملکان تبریز بود . (روضات الجنان ج ۱ ص ۴۶۹ ، ج ۲ ص ۶۷۶)

۳۲۶- مجدالدین محمد انصاری (قاضی) - وی پسر قاضی قوام الدین محمد

و مشهور به قاضی زاده انصاری است ، و در سیسی جان نخجوان زائیده شد ، و از دانشمندان آذربایجان در قرن نهم بشمار میرود . جهانشاه قراقویونلو او را به سبب فضائلش از سیسی جان به تبریز خواند ، و وی در آن شهر مسکن گزید . او در فن انشاء استاد بود ، و مولانا شمس الدین معرف از شاگردان وی بشمار میرفت ، و چون قاضی زاده درگذشت ، این رباعی را در رثای او گفت :

ای داده به قدرت سخن داد سخن

زین واقعه خود کرا بود یاد سخن

شاگرد سخن ، سخن چه داند گفتن

اکنون که به خاک رفت استاد سخن

قبرش در محله سرخاب بوده است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۱۱۴)

۳۲۷- محمد بزرگ خسروشاهی (شیخ) - از بزرگان صوفیه تبریز ، و از

مشایخ شیخ حسن بلغاری است . مرقدش در قریه خسروشاه از نواحی تبریز است .

(روضات الجنان ج ۲ ص ۶۷)

۳۲۸- محمد امین بلغاری - از عرفای تبریز در قرن نهم است ، که در قریه

لاله در خانقاه درویش آباد سکنی داشت . وی اکثر اوقات خود را صرف کتابت و تلاوت مینمود ، و کتب و رسائل بسیار به خط خود بنوشت . وفاتش به روزگار سلطنت رستم بیك آق قویونلو بود . مزارش در گورستان گجیل در بالای سرمولانا

کمال الدین باکوئی بوده است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۴۱۶)

۳۲۹- محمد بندگیر - مولانا حاجی محمد بندگیر تبریزی از خطاطان و هنرمندان تبریز در قرن هشتم، وشاگرد خواجه عبدالله صیرفی است. کتابه مدرسه قاضیه چهارمنار تبریز به خط اوست، و چون وی و استادش خواجه عبدالله صیرفی کتابه های مسجد علائیه، منسوب به علاءالدین امیر حسن سلدوز، معروف به شیخ حسن کوچک را که در ۷۴۲ در تبریز بنیاد نهاد نوشته اند، از این جهت آن بنا بعدها به مسجد اوستاد وشاگرد معروف گشت. مرقدش در گورستان چرنداب در جنب قبر خواجه عبدالله صیرفی در حوالی مقبره مولانا عبدالصمد بوده است.

(روضات الجنان ج ۱ ص ۳۶۹-۳۷۱ و ص ۵۶۷)

۳۳۰- محمد تاجر - خواجه محمد تاجر بازرگانی تبریزی بود، که به صحبت درویشان درآمد، و شبی بد غایت سرد باری که داشت، و مایه تجارت او بود، برای گرم شدن آنان بر آتش نهاد، و به یمن نفس ایشان از اولیاء حق شد. مزار او را در گورستان گجیل نزدیک به نمازگاهی بوده که در آنجا بر مردگان نماز میگرداند. (روضات الجنان ج ۱ ص ۴۳۷)

۳۳۱- محمد جانان - از دانشمندان و عرفای تبریز است، و بر لوح قبرش لقب وی را «مفخر العلماء» نوشته بودند. وفاتش به روزگار سلطنت ابا قاسم مغول در سیزدهم شعبان سال ۶۸۰ بود. وی را در گورستان گجیل به خاک سپردند.

(روضات الجنان ج ۱ ص ۴۱۸)

۳۳۲- محمد الحنفی - از علمای تبریز در قرن نهم بود، که کتاب آداب البحث مولانا عضدالدین عبدالرحمن احمدایجی را شرح کرده است.

(معجم المطبوعات العربیه ج ۱ ص ۶۲۸)

۳۳۳- محمد خاکشو (خواجه) - از عرفای تبریز بود، که گویا پیش از سلوک خاک طلا می شسته، و قبر وی در گورستان گجیل میانه تکیه بابا زنجیری، و مزار مشکیان بوده است.

(روضات الجنان ج ۱ ص ۴۳۷)

۳۳۴ - محمد خوشنام (خواجه) از عرفای تبریز ، و اصلاً نخبجوانی ، و از مریدان اخی فرج زنجانی بوده ، و در قرن پنجم هجری می زیسته است ، گراماتی به او نسبت داده اند . قبر وی در چهار فرسنگی تبریز در قریه ای به همین نام یعنی خوشنام قرار داشته است .
(روضات الجنان ج ۲ ص ۱)

۳۳۵ - محمد زرین کمر (خواجه) - از عرفای تبریز ، و از اهل ده خوارقان است ، و مسکن و موطن وی در آنجا بوده ، پس از مرگش بنا به وصیت او ، وی را در دره ای سیل گیر بالاتر از مزار خواجد سلمان ساوجی در چرنداب تبریز به خاک سپردند .
(روضات الجنان ج ۱ ص ۳۵۴)

۳۳۶ - محمد زرین مکو (خواجه) - از عرفای تبریز ، و به شغل بافندگی اشتغال داشت . گویند شبی مکو یا افزار جولا هیش به قدرت خدا در دست وی تبدیل به طلا شد ، از این جهت او را زرین مکو خوانده اند . قبر او در گورستان گجیل ، میان مزار شمس الدین محمد طبری و مزار مشکیان بوده است .
(روضات الجنان ج ۱ ص ۴۳۷)

۳۳۷ - محمد کاخی - از دانشمندان نامی تبریز بود ، و در علوم معقول و منقول و سخن نظم و نثر از بزرگان زمان خویش بشمار میرفت . وی از ندیمان میرزا میرانشاه پسر تیمور بود ، و چون در سال ۸۰۲ هجری امیر تیمور فرمان داد که ندیمان پسرش را بکشند ، او را هم در آن واقعه گرفته ، و به دار کشیدند . وی شعر فارسی نیکو می گفت ، و از اشعار او اندکی مانده است .

(نفیسی : تاریخ نظم و نثر ج ۱ ص ۲۱۹)

۳۳۸ - محمد بن احمد تبریزی - از دانشمندان آذربایجان در قرن هشتم است ، و کتاب دستور القضاة از اوست .
(معجم المؤلفین ج ۸ ص ۲۴۲)

۳۳۹ - محمد بن احمد بن حسن بن علی - محدثی تبریزی بود که از ابی نصر محمد بن محمد بن زینبی روایت می کرد .
(ابن ماکولا : الاکمال ج ۱ حاشیه ص ۵۴۴)

۳۴۰- محمد بن احمد بن کر دان آذری- از محدثان بود .

(معجم البلدان یا قوت ج ۴ ص ۷۸۵)

۳۴۱- محمد شاد یا بادی - محمد بن داود بن محمد بن محمود شاد یا بادی از

ادبای قرن نهم تبریز بود، و کتابی در شرح قصائد خاقانی نوشته است.

(تاریخ نظم و نثر ص ۲۵۷)

۳۴۲- محمد بن داود بن یوسف تبریزی که ابوالفرج کتیه داشت از علمای

حدیث است، و شرحی بر «مشکلات المصابیح بغوی» نوشته است .

(معجم المؤلفین ج ۹ ص ۲۹۸)

۳۴۳- محمد بن رجب تبریزی- از علمای شافعی تبریز، و صاحب کتاب «نفح-

المسک فی شرح تمة السلك» است، که در سال ۹۰۹ از تحریر آن فراغت یافته است.

(معجم المؤلفین ج ۹ ص ۳۰۷)

۳۴۴- محمد بن عبدالله - ابو عبدالله ولی الدین محمد بن عبدالله الخطیب

التبریزی العمری، از محدثان بود، و در سال ۷۳۷ کتاب المصابیح فی الحدیث را تکمیل کرد، و بر ابواب آن ذیلی نوشت، و آنرا مشکلات المصابیح خواند. کتاب دیگر او الاکمال فی اسماء الرجال است .

(معجم المؤلفین ج ۱ ص ۲۱۱؛ معجم المطبوعات ج ۱ ص ۶۲۷)

۳۴۵- محمد بن سید محمد بن عبدالله حسینی عقیفی- از علمای شافعی تبریز

و ساکن مدینه بود، و به سال ۸۵۵ در گذشت. این کتابها از اوست: حاشیه بر اربعین النبویه، حاشیه بر شمائل، مولد النبی صلی الله علیه و سلم، نفائس التنصیص فی شرح التلخیص . (اسماء المؤلفین ج ۲ ص ۱۹۸؛ لغت نامه دهخدا)

۳۴۶- محمد بن عبدالواحد - کمال الدین محمد بن عبدالواحد بن ابراهیم

از عباد وزهاد تبریز بود، و در جمادی الاخر سال ۷۱۹ به روزگار سلطان ابوسعید

بهادر درگذشت . او را در محله گجیل در کوچه‌ای از کوچه‌های ذرح مغنابافان به خاک سپردند .
(روضات الجنان ج ۱ ص ۴۲۶)

۳۴۷ - محمد بن عبدالکریم - نظام‌الدین ولد محمد بن عبدالکریم بن علی

تبریزی مقری . از محدثان تبریز ، و مردی نیکو تلاوت بود . در ۶۱۳ در آن شهر زائیده شد ، و در طلب علم و جمع حدیث به سفر پرداخت . در حلب از ابن رواحه ، و ابن شداد ، و دیگران سمع حدیث کرد ، و بر سخاوی و صفراوی قرائت نمود . سپس به اسکندریه مصر رفت ، و سرانجام در دمشق مسکن گزید ، و در ربیع الآخر سال ۷۰۴ در نمود سالگی درگذشت .

(در الکافنه ج ۴ ص ۲۰۳)

۳۴۸ - محمد بن ملک صدرالدین - عمادالدین ابونصر محمد بن ملک صدر -

الدین بن محمد بن ابومحمد تبریزی ، جوانی خوش صورت بود ، و در سال ۶۶۸ در نزد صاحب‌دیوان منصب پدربافت . خواهر وی زن خواجه شمس الدین جوینی صاحب‌دیوان بود . وی در جوانی به سال ۶۷۶ درگذشت ، و او را در پیش پدرش در مدرسه صدریه تبریز به خاک سپردند .
(ابن الفوطی قسم ۲ ص ۸۴۸)

۳۴۹ - محمد بن محمد بن داود - عماد الدین ابوالحارث محمد بن محمد

داود تبریزی از فقهای آن شهر بود ، و از علمای قرن هفتم بشمار میرفت .

(ابن الفوطی قسم ۲ ص ۸۴۶)

۳۵۰ - محمد بن محمد بن محمد (جمال الدین آقسرائی) - عالمی نحوی بود ،

و کتاب کشف الاعراب فی شرح اللباب اسفرائینی را در سال ۷۴۰ بنوشت .

(معجم المؤلفین ج ۱۲ ص ۲۷۳)

۳۵۱ - محمد بن محمد ، عزالدین محمد بن محمد بن محمد بن پندار

تبریزی . عالمی تبریزی الاصل بود ، و در قدس تولد یافت ، و در بعلبک نشو و نما پیدا کرد ، و از جرائدی سمع حدیث نمود ، و به منصب قضاء شهر غزه رسید ، و از

آنجا به دمشق بازگشت ، و در همان جا مقیم شد . وی از علماء قرن هشتم می باشد ، و کتاب روضه و جامع الاصول را مختصر کرده است . در گذشته در ۷۲۵

(در الکامنه ج ۴ ص ۲۲۷ و ۲۵۲ ؛ معجم المؤلفین ج ۱ ص ۲۹۹)

۳۵۲- محمد بن مودود - عزالدین محمد بن مودود از فقهای بزرگ تبریز بود ، و شعر نیکو میگفت ، و خط خوب می نوشت ، و سخن گیرا داشت ، و سفرهای بسیار در بلاد عرب و عجم کرد .

(ابن الفوطی قسم ۱ ص ۳۲۴)

۳۵۳- محمد گازر - شیخ محمد گازر خسروشاهی از بزرگان عرفای تبریز ، و از جمله بابایان مشهور آن شهر است ، از اینجهت او را باباگازی گفتند . مرقدش در قریه خسروشاه است .

۳۵۴- محمد کججی ثانی - از احفاد برادر خواجه محمد کججانی بزرگ است . مولانا خواجه محمد کججانی بزرگ برادری داشته خواجه ابراهیم نام ، که مشایخ کججان از فرزندان او هستند ، و اوسه پسر داشت : خواجه احمدشاه ، خواجه حاجی ، خواجه صدیق . خواجه احمدشاه را پسری بوده ابراهیم نام ، و ابراهیم دو پسر داشته یکی خواجه شیخ الاسلام ، و دیگری خواجه محمد ثانی مشهور به خواجه شیخ ، و هر دو شیخ الاسلام بوده اند . شهرت خواجه محمد مشهور به خواجه شیخ عالم را فرا گرفته ، و مآثر خیریه بسیاری از مساجد و مدارس ، و خانقاه در تبریز و بغداد و شام از وی بجای ماند . در وقت توجه به مکه معظمه در دیار بکر به شهر ماردین که رسید ، ملک صالح پادشاه آن دیار دختر خود را به حباله نکاح وی در آورد ، و چون خود پسر نداشت از حضرت خواجه التماس نمود که سلطنت آنان را قبول فرماید . خواجه از قبول آن پیشنهاد امتناع کرد ، و به این دوبیت متکلم شد :

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد

با فقر گر بود هوس ملک سنجرم

تا یافت جان من خبر از ملك نیم شب

صد ملك نیم روز به يك جو نمی خرم

به واسطه این پیش آمد سلطان احمد جلایر او را در نهان در بغداد به قتل رسانید ، ومدفن وی در آنجا است . خواندمیر در حبیب السیر می نویسد : چون شاه شجاع در سال ۷۰۷ به تبریز نهضت فرمود ، خواجه شیخ محمد کججانی باسادات و قضات ، و اهالی و اشراف به خدمت سلطان رسید.

از این خواجه شیخ محمد کججی ثانی وقفنامه ای بنام « وقفیة ابواب البر خواجه شیخ محمد کججی » در دست است ، که اکنون در کتابخانه ملی ایران نگهداری می شود . مقدار مهمی از آن افتاده و ناقص است . قسمتی که امروز در آن کتابخانه موجود است ، طوماری است به درازی دوازده متر ، و آن سوادی است که در دوره صفویه از متن يك نسخه فرسوده و مندرس استنساخ کرده اند . مهرهائی با نقوش « اللهم صل علی محمد سید المرسلین و آله ۱۱۰۸ ، و عبده محمد اسمعیل - الحسینی المدرس ، و عبده عنایت الله الحسینی ۱۱۲ » ، در مقاطع شقه های موصوله طومار ، و مواضع دیگر آن دیده می شود .

نسخه اصل و اول این سند در طوماری که مشتمل بر سی و هشت شقه و حاوی هشتصد و ده سطر بوده در سال ۷۸۲ در عهد سلطان حسین جلایر ایلکانی مرقوم ، و با حکم و امضای جمعی از فقها و علماء و شیوخ ، و قضاة تبریز ، و سلطان وقت لزوم و ثبوت پذیرفته است .

باری این خواجه شیخ محمد همان است که سلطان حسین ایلکانی ، و سلطان احمد او را پدر و والد می خوانند .

خواجه شیخ محمد ثانی مشهور به خواجه شیخ چنانکه گفتیم از احفاد خواجه ابراهیم اول است :

خواجه شیخ محمد بن خواجه ابراهیم ثانی بن خواجه احمد شاه بن خواجه ابراهیم اول بن صدیق، و این خواجه ابراهیم اول چنانکه مذکور شد برادر خواجه بزرگ شیخ محمد کججانی اول می باشد.

طومار مذکور، و وقفنامه ابواب البر از خواجه محمد ثانی است، که مشتمل بر موقوفاتی در تبریز از مسجد و مدرسه، و دارالحديث، و بیت‌التعلیم، و خانقاه، و زوایا میباشد. این طومار غیر از صریح الملك اکبر خواجه مذکور، و غیر از اموال موقوفه و صدقات اوست، در سایر بلاد.

از این وقفنامه بسیاری از اعلام انسانی، و جغرافیائی تبریز که تا کنون مجهول بوده معلوم میگردد. (روضات الجنان حواشی ج ۲ ص ۵۳۷ و ۶۷۴؛ رجال حبیب السیر ص ۸۲؛ دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۳).

۳۵۵ - محمد گرده بازو - شمس‌الدین محمد گرده بازو از عرفای اواخر قرن هفتم، و اوایل قرن هشتم تبریز، و قزوینی‌الاصل است. وی در هفدهم ربیع‌الآخر سال ۷۳۵ بروزگار سلطان محمد خدا بنده در تبریز درگذشت. مرقدش در گورستان چرنداب در جنب مزار مولانا تاج‌الدین کرکهری بوده است.

(روضات الجنان ج ۱ ص ۳۴۵)

۳۵۶ - محمد لیث نجفی - از سادات و اعیان عصر آق قویونلو و قدوة نقباء نجف، و زبده اهل شرف، و اوقاتش به اصناف طاعات و عبادات مصروف بود، و در تبریز سکونت داشت. وی از معاصران قاضی یحیی بن مولانا محمد طالشی در گذشته در ۹۱۱ است.

(روضات الجنان ج ۱ ص ۴۵۰؛ رجال حبیب السیر ص ۲۵۲)

۳۵۷ - محمود اژادادی - اژاد (اچاباد) کوچه‌ای در تبریز بود که امروز نام ونشانی از آن پیدا نیست. محمود اژادادی از عرفای تبریز است، و قبر وی در

دومنار سرخاب درجنب مرقد بابا احمد قمچی باف بوده است .

(روضات الجنان ج ۱ ص ۲۲۲)

۳۵۸ - محمود (حاجی) - مولانا حاجی محمود تبریزی از دانشمندان

آذربایجان در اواخر قرن هشتم ، و اوایل قرن نهم ، و از معاصران ملاجلال دوانی ، و شارحان کتب اوست .

(روضات الجنات خوانساری ص ۱۶۴ ، طبع تهران)

۳۵۹ - ملك محمود تبریزی - پسر ملك مظفرالدین ، و از معاصران خواجه

رشیدالدین فضل الله بود ، و در دوران ایلخانان مغول می زیست ، و رشیدالدین قریه زنوز را از او و برادرانش خریده بود . ملك محمود شعر نیکو میسرود ، و از اشعار او اندکی باقی است .

(تاریخ گزیده ص ۷۵۲ ؛ وقفنامه رشیدی ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۹ ؛

فرهنگ سخنوران ؛ تاریخ نظم و نثر ص ۲۲۴ و ۷۴۹)

۳۶۰ - محمود دیوانا (شاید دیوانه ؟) - از عرفای تبریز در دوره ایلخانان

مغول است . زاویه ای در آن شهر داشت ، و سخنش در نزد مغول مسموع بود ، و از درویشان و تنگدستان دستگیری می کرد ، و به رقص و سماع می پرداخت . گویند وقتی در هنگام سماع جوانی را به سوی خود خواند ، و دستاری که بر سر داشت به وی بخشید ، و گفت من ترا سلطنت دادم . این حکایت را برای غازان نقل کردند . در خشم شده بفرمود تا شیخ ، و جوان را کشتند .

(در الکامنه ج ۴ ص ۳۴۴)

۳۶۱ - محمود بن عبدالله - عقیف الدین ابوالمحامد محمود بن عبدالله ، از

عرفا و صوفیه تبریز بود ، و این شعر را در جنگ یکی از یارانش نوشته است :

ما الزهد صوم یذوب الصائمون به

ولا صلاة ولا صوف علی الجسد

و انما الزهد ترك الشر اجمعا

و نزعتك القلب من غش و من حسد

(ابن الفوطی قسم ۱ ص ۵۲۹)

۳۶۲ - محمود بن علی (۷۱۹ - ۷۵۸) - شیخ ابوالثناء محمود بن علی بن

اسمعیل بن یوسف تبریزی ، قونوی ، مصری ، شافعی . فقیهی اصولی ، و تبریزی الاصل بود ، و در مصر زائیده شد ، و در آنجا نشو و نما کرد ، و به تدریس پرداخت ، و صاحب فتوی گشت ، و در ربیع الاول سال ۷۵۸ به قاهره درگذشت . از آثار اوست : شرح مختصر المنتهای ابن حاجب در اصول فقه ، که آنرا « نهایة مقصد الراغب » نامیده و دیگر : اعتراضات علی شرح الحادی فی الفقه می باشد که پدرش آنرا شرح نموده است . (معجم المؤلفین ج ۱۲ ص ۱۸۱)

۳۶۳ - محمود شبستری - شیخ سعدالدین محمود بن امین الدین عبدالکریم

بن یحیی شبستری تبریزی از اجله عرفای ایران است . وی در سال ۶۸۷ بروزگار کیخانو در قصبه شبستر و مرکز ارونق از توابع تبریز زائیده شد ، و به سال ۷۲۰ در همانجا وفات یافت .

مولانا شیخ محمود شبستری غالب اوقات خود را به سیر و سیاحت ، و درس و بحث گذرانیده ، و با بسیاری از علمای عصر مکاتبه کرده ، و یا مر او ده داشته است . مرقدش در قصبه شبستر در وسط باغچه ای موسوم به گلشن است ، و در جنب قبر او مرقد استادش بهاء الدین یعقوب تبریزی قرار گرفته ، و آن قبر در زیر گنبدی است ، و زیارتگاه عموم می باشد . مقبره او مکرر تعمیر شده ، چنانکه حاجی میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه قاجار ، و میرزا حسینخان سپهسالار ، و ظفرالدوله پسر سردار مؤید از عامرین این مقبره اند . در سال ۱۲۶۷ هجری قمری دو قطعه سنگ مرمر بزرگ بر روی آن دو قبر نصب شده ، و بر سنگ شیخ محمود شبستری نوشته اند که وی در ۷۲۰ هجری درسی و سه سالگی از این دارفانی به عالم باقی رحلت فرموده است

آثارش از این قرار است : مثنوی گلشن راز در اسرار تصوف ، که عبارت از جوابهایی است که در مقابل سؤالات هفده گانه امیر حسین هروی متخلص به حسینی منظوم فرموده ، و هر سؤالی را با کمال اختصار پاسخ داده ، و مجموع آن نهصد و نود و سه بیت است . این منظومه شرحهای بسیاری خورده است که بالغ بر بیست شرح می شود ، و بهترین آنها شرح عبدالرزاق لاهیجی است . دیگر مثنوی سعادت نامه در سه هزار بیت ، که منقسم بر هشت باب ، و هر باب مشتمل بر فصول ، و حکایات ، و تمثیلات می باشد .

منظومه دیگر او مثنوی شاهد نامه است ، و نیز چند رساله در تصوف دارد ، که از آن جمله : عین الیقین ، و مرآت المحققین است . (روضات الجنان ج ۲ ص ۸۲ و ۵۴۸ ؛ هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۱۳ ؛ روضات الجنات خوانساری ص ۷۲۴ ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۳۳۴ ؛ از سعدی تا جامی ص ۱۸۶ ؛ تاریخ نظم و نثر ج ۱ ص ۱۶۹ و ۷۴۲) .

۳۶۴- محی الدین ابوالفضایل - قاضی محی الدین محمد بن عزالدین عبدالمجید ابوالفضایل قزوینی عالم به فقه و اصول بود ، و در قزوین از امام رافعی استماع حدیث کرد ، و بپدرش عزالدین به تبریز آمد ، و قاضی القضاة آذر بایجان شد . مردی عادل و نیک و با تقوی بود ، و در ذیقعد سال ۶۹۷ به روزگار سلطنت غازان خان در گذشت . مرقد او در سرخاب در حوالی مزار خواجه عبدالرحیم است احتمال دارد که قبر پدرش نیز در همانجا بوده باشد .

(ابن الفوطی قسم ۱ ص ۲۷۵ ؛ رجال حبیب السیر ص ۲۴ ؛ روضات الجنان ص ۱۲۶)

۳۶۵- مسافر بن موسی - عمادالدین ابومحمد مسافر بن موسی بن علی تبریزی مراغی . بازرگانی نیکو رفتار ، و عارف به اقسام پارچه های ابریشمی و کتانی و پنبه ای بود ، و دانشمندان را خوب می شناخت ، و از محضر ایشان بهره می جست . وی در ۷۰۶ هجری در تبریز در گذشت .

(ابن الفوطی ج ۲ ص ۱۶۱)

۳۶۶ - ملک مسعود - ابوالفتح ملک مسعود بن ملک جلال الدین مظفر بن خواجه مجدالدین محمد بن مجدالدین عبدالمجید ، مشتهر به زین الکتاب از رجال ودبیران تبریز در دوره ایلخانان مغول است، که به روزگار سلیمان خان در ربیع - الثانی سال ۷۴۴ درگذشت. مرقدش در عقب تکیه سید حیدر نزدیک کوچه بطل آباد بوده است.

(روضات الجنان ج ۱ ص ۴۶۸)

۳۶۷ - مشکی تبریزی - از شعرای آذربایجان در قرن نهم بود.

معادی : رك : اردشیر بن حسن .

(تاریخ نظم و نثر ج ۱ ص ۳۴۷)

۳۶۸ - معین الدین صفار - از عرفای تبریز در قرن هفتم ، و از جمله مشایخی است که اوحدالدین کرمانی از وی تربیت یافته است. چنانکه در مصباح الارواح گوید:

نا گه پیری به که برآمد شادان به میان ما در آمد
خوش لهجه و سر وقد و مه روی لاله و ش و گل رخ و سمن بوی
آن خضر مبارك نکو کار نبود بجز از معین صفار

مرقدش در محله سرخاب در حظیره بابا مزید بوده است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۵۵) .

۳۶۹ - معین الدین فتح الله تبریزی - از دانشمندان عهد میرزا الغ بیك بود و پیش وی مرتبه صدارت داشت ، و مدتی مدید در خدمت سلطان ابوسعید گورکانی به لوازم صدارت قیام مینمود. با وجود اشتغال به شغل دیوان ، گاهی به مراسم درس و افاده می پرداخت ، و سرانجام در سوم ربیع الاخر سال ۸۶۷ درگذشت. (رجال حبیب السیر ص ۱۳۶ ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۴) .

۳۷۰ - مغربی تبریزی - مولانا محمد بن عزالدین بن عادل بن یوسف تبریزی

مشتهر به محمد شیرین از اعظم صوفیه ، و عرفای آذربایجان در قرن هشتم است. در

قریه اممند از قراء رودقات تبریز زائیده شد ، و در آنجا نشو و نما کرد . گویند چون در دیار مغرب بسر میبرد ، از اینرو تخلص مغربی اختیار کرده است . در نفحات الانس جامی آمده که وی مرید شیخ اسمعیل سیسی است . وی باشیخ کمال-الدین حجندی معاصر و معاشر بود ، و در شصت سالگی در ۸۰۸ درگذشت . او را در حظیرة بابامزید به خاک سپردند . بعضی قبر او را در اصطهبانات فارس دانسته اند ، و اینکه برخی مولد وی را در نائین نوشته اند درست نیست . خواجه عبدالرحیم خلوتی سال وفات او را در ۸۱۰ دانسته ، و باماده تاریخ «خیر» مطابقت داده است ، چنانکه گوید :

چون مغربی از مغرب تن رفت به مشرق

در جنت فردوس بدیدم که به سیر است

پرسیدمش از عاقبت و سال وفاتش

خندان و خرامان شد فرمود که «خیر» است

مرقد وی در سرخاب تبریز در حظیرة بابامزید بوده است.

مغربی غزل را به سبک مخصوص عرفای ایران در منتهای روانی میسروده ، و دو ترجیع بند بسیار معروف در توحید دارد که بسیاری از او تقلید کرده اند . دیوان وی نزدیک به دو هزار بیت غزل است ، که در آن میان غزلیات شور انگیز بسیار دارد ، و غزلیاتش به دوهزار بیت می رسد . رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحا می نویسد بجز از دیوانش : نزهة الساسانیة ، مرآة العارفین در تفسیر سورة فاتحه ، در الفرید فی معرفة التوحید ، جام جهان نما یا کلیات علم توحید یا مراتب وجود ، ترجمه و تلخیص از مشارق الدراری الزهر سعدالدین فرغانی که شرح خمیه ابن فارض است ، و نیز منظومه جام جم می باشد . رضا قلی خان هدایت می نویسد :

« مذهبش وحدت وجود است ، و مشربش لذت شهود ، و بجز یک معنی در همه

گفتارش نتوان یافت . ترجیعاتش همه مشحون به حقایق توحید است . »

(روضات الجنان ج ۱ ص ۶۶-۷۶؛ دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۱؛ ازسعدی تاجامی ص ۴۴۴-۴۵۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ص ۲۰۹، ۷۶۲؛ فرهنگ سخنوران ص ۵۵۶).

۳۷۱- موسی بن امیر حاج (حاجی) بن محمد تبریزی معروف به مصلح الدین امیر حاج (۶۶۹-۷۳۶) فقیهی اصولی بود، و به دمشق، و قاهره سفر کرد. در طریق حجاز در وادی بنی سالم در حالیکه قصد زیارت مرقد رسول خدا را در مدینه داشت در بیستم ذیحجه سال ۷۳۶ درگذشت. از تألیفات وی شرح البدیع ابن ساعاتی، در اصول فقه است که آنرا «الرفیع فی شرح البدیع» خوانده است.

(معجم المؤلفین ج ۱۳ ص ۳۶)

۳۷۲- میرک تبریزی - از شعرای آذربایجان در قرن نهم است. (تاریخ نظم و نثر ج ۱ ص ۳۴۸).

میرعلی تبریزی - رک : علی تبریزی.

۳۷۳- نازکی تبریزی به قول صاحب مناقب فروران نازکی مکتب دار بود، خط نستعلیق را خوش می نوشت، و از زمره هنرمندان چهل گانه کتابخانه بایسنقری است. (احوال و آثار خوشنویسان ج ۳ ص ۹۳۶)

نجم الدین زرکوب - رک : زرکوب.

۳۷۴- نجم الدین سمساری - مولانا نجم الدین سمساری از فضلا و دانشمندان تبریز، و از ذوق صوفیانه بهره داشت. گویا مرید مولانا نظام الدین یحیی است. در ذیحجه سال ۸۷۸ در تبریز درگذشت. مرقدش در محله سرخاب زیر قدم مولانا نظام الدین یحیی بوده است. (روضات الجنان ج ۱ ص ۱۱۳).

۳۷۵- نجم الدین طارمی - مردی دانشمند بود، و تذکره خواجه محمد کججی را که مولانا حسن پلاسی به عربی نوشته مولانا نجم الدین به فارسی خوبی ترجمه کرده است، و شیخ کمال الدین خجندی این قطعه را برای وی گفته :

منشی چرخ را و ترا ای فرید دهر
 با آنکه هردو نجم گرفتند طارمی
 باشد تفاوتی ز زمین تا به آسمان
 زان نجم تا به تربیت این نجم طارمی
 مرقد وی در سرخاب در جنب مزار شیخ نوری طارمی بوده است .
 (روضات الجنان ج ۱ ص ۲۲۳)

۳۷۶ - نجم الدین محمد اسکوئی - از دانشمندان تبریز، و در زمان جهانشاه
 منصب قاضی القضاتی داشت . مفسر و محدث بود ، و سند وی در حدیث بسیار عالی
 است : بخدمت کمال الدین باکوئی رسیده ، و مولانا ابراهیم سلماسی از شاگردان
 اوست . گویند اکثر اوقات پیاده تردد مینموده ، و اگر احیاناً سوار میشده بر خری
 می نشست ، هرگز از هیچکس چیزی نمی گرفته ، حتی حق نکاح ، و حق تحریر و
 کتابت . در آخر روزگار سلطنت جهانشاه در ۸۷۹ وفات کرد . در تاریخ وفات وی
 گفته اند :

کشاف علوم و نجم اصحاب علامه و افتخار عالم
 آن لحظه که کرد مرغ روحش پرواز بسوی عرش اعظم
 از سال وفات او خبر داد « قرآن و حدیث » هردو باهم
 مرقد او در طرف شرقی میدان اسکو بوده است . (وقفنامه مظفریه ، روضات
 الجنان ج ۲ ص ۵۸ ؛ دانشمندان آذربایجان ص ۳۷۳)

۳۷۷ - نجم الدین محمد برگ باف - پسر مولانا احمد قاری ، و از عرفای
 تبریز است . نظر از خواجه محمد پارسا یافته . در دوم ماه رجب سال ۸۸۲ وفات
 یافت ، و مرقدش در گورستان گجیل نزدیک به مزار شیخ شمس الدین طبری بوده
 است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۴۴۰)

۳۷۸ - نصر الله طبیب تبریزی - از استادان هفتگانه خط است ، و بیواسطه

شاگرد یاقوت مستعصمی است ، و این استادان سبعة یاقوت است باشش تن از شاگردان او که عبارتند از : شیخ زاده احمد بن یحیی بن محمد بن شیخ شهاب الدین عمر سهروردی ، عمر خواجه ارغون کاملی ، خواجه مبارک شاه بن عبدالله زرین قلم ، نصرالله طبیب ، سید حیدر گنده نویس ، یوسف مشهدی . نصرالله طبیب علاوه بر خطاطی به صناعت طب نیز می پرداخته . مرقدش در سرخاب بوده است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۲۷۰)

۳۷۹- نظام تبریزی- از ادیبان و شاعران زمان خود بود ، و در تاریخ ۷۶۸

کتاب : سلوان المطاع فی عدوان الاتباع ، در سیاست و ادب تألیف شمس الدین ابو عبدالله محمد بن ابی محمد معروف بدابن ظفر صقلی (مکی) (۴۹۷-۵۶۵) را که در ۵۵۴ به عربی تألیف شده ، بنام سلطان اویس ، به عنوان ریاض الملوك فی ریاضات السلوك به پارسی ترجمه کرد ، و نیز داستان بوذاسف ، و بلوهر را که سرگذشت بودا است برای آن پادشاه از عربی به فارسی درآورد . (دانشمندان آذربایجان ص ۳۷۹ ؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۲ ص ۷۵۷ ؛ معجم المطبوعات العربیه ج ۱ ص ۱۴۹) .

۳۸۰- نظام الدین شامی- نظام الدین عبدالواسع شامی یاشنب غازانی از اهل

محلّه شام غازان (شنب غازان) تبریز بود ، و در بغداد سکنی داشت ، و نخستین کسی بود که در سال ۷۹۵ با هیأتی به اردوی امیر تیمور رفت ، و فتح آن شهر را به او تهنیت گفت . به سبب علم و ادبی که داشت تیمور او را برکشید ، و مقرب درگاه خود کرد . وی در لشکر کشیها و سفرهای جنگی با وی بود . در سال ۸۰۳ نظام الدین شامی که از طرف تیمور به سفارت به شهر حلب رفته بود ، در آن شهر وی را حبس کردند . وی چگونگی فتح آن شهر را بدست لشکریان تیمور که به رأی العین دیده در کتاب خود وصف می کند .

تیمور در ۸۰۴ هجری او را مأمور کرد که کتابی به زبان ساده در تاریخ جهانگشائیهای وی بنویسد ، و از انشاء مظنن ، و عبارات مغلق اجتناب ورزد . او

ظفر نامه را از روی اطلاعات رسمی که در آن زمان به اومی رسیده نوشته ، و تا وقایع سال ۸۰۶ را در آن کتاب آورده است ، و چون شاعر بوده ، اشعار خود را بالمناسبه در ضمن آن کتاب تضمین کرده است . در سال ۸۰۶ نظام الدین شامی در اردوی امیر تیمور نزدیک اردبیل به مناسبت عید فطر خطبه عید خواند . پس از آن هنگامی که تیمور عازم سمرقند بود به وی اجازه داد که به وطن خود تبریز باز گردد ، و نامه ای در توصیه او به نوهاش عمر بهادر پسر میرانشاه که حاکم تبریز بود بنوشت . ظاهراً نظام الدین در همان سالها در تبریز وفات یافته باشد ، زیرا ظفر نامه بعد از این تاریخ دیگر ادامه پیدا نکرده است . بعد از نظام الدین مزبور ، شیخ المشایخ محمود زنگی معروف به عجم قلندر کرمانی که در تاریخ ۸۰۶ در هنگام مراجعت به سمرقند از پل تفلیس افتاد و غرق شد ، وقایع امیر تیمور را به عنوان «جوش و خروش» به نظم در آورده است . سپس حافظ ابرو در سال ۸۱۴ به امر میرزا شاهرخ ذیلی بر ظفر نامه شامی نوشته ، و تاریخ امیر تیمور را تا سال آخر حیات او به قلم آورده است . پس از آن در سال ۸۲۸ شرف الدین علی یزدی به درخواست ابراهیم سلطان بن شاهرخ کتابی به شیوه جهانگشای جوینی ، در شرح وقایع تیمور بنام ظفر نامه تیموری نوشته ، که مطالب آنرا بیشتر از ظفر نامه شامی اقتباس کرده ، و حتی اغلب اشعار و آیات قرآن را عیناً از آن کتاب نقل کرده است . در قرن نهم عبدالله هانفی جامی در گذشته در ۹۲۷ که از شاعران زبردست زمان خود بوده ، شرح جهانگشایهای تیمور را بنام «تمر نامه» از روی ظفر نامه شرف الدین علی یزدی یا ظفر نامه تیموری به سبک اسکندر نامه نظامی به رشته نظم کشیده است . (دانشمندان آذربایجان ص ۳۸۰ ؛ از سعدی تاجامی ص ۴۹۶-۵۰۰ ؛ تاریخ نظم و نثر ص ۲۵۰ و ۳۱۴)

۳۸۱- نظام الدین عبدالحمید - از دانشمندان و فقها و قضات تبریز در قرن

نهم بود ، و در ربیع الاول سال ۹۰۹ وفات یافت . قبرش در قریه ویدهر از توابع تبریز است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۵۴۲)

نظام‌الدین عبدالصمد - رك : عبدالصمد .

۳۸۲ - نظام‌الدین یحیی غوری - اصل وی از غور و غرستان است ، و از جمله مشایخی است که امیر سید علی همدانی به ملازمت وی مشرف گشته است . نوبه‌ای به مزار بابا مزید آمده ، و خادم آن مزار شخصی بوده ، که از وی بعضی نامشروعات سر میزد ، مولانا از روی قهر به این عبارت فرموده : « این سگو هنوز زنده است » در حال آن خادم مرده . مولانا در ۷۵۲ بروز کار سلطنت ملک اشرف بن تیمورتاش در تبریز وفات یافت . مرقدش در سرخاب نزدیک به مزار بابا مزید بوده است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۱۸۰-۱۱۳)

۳۸۳ - نظام‌الدین یحیی مهنه‌ای - نظام‌الدین یحیی بن خواجه مؤید مهنه‌ای از نوادگان ابوسعید ابوالخیر بود ، و در تبریز میزیست . به سال ۸۲۴ که از تبریز در حال بیماری عازم میانه بود ، در ابتدای سفر گفته بود :

اگر ز خطه تبریز با میانه رسم امید هست که باردگر به خانه رسم
اتفاقاً در بین راه به همان بیماری در گذشت . (مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۴۸)
۳۸۴ - نظام تبریزی - خطاط و نقاش و شاعر و ادیبی زبردست بود ، و ابوالقاسم عزیزان بن محمد نام داشت ، و در قرن پنجم هجری میزیست . باخرزی در دمیة القصر وعصره اهل العصر ، که در شرح حال گروهی از ادبا و شعرا ، و رجال زمان نوشته است ، می نویسد که : صاحب (عمیدالملک کندی) او را برکشید ، و وی را در مدرسه معموری در نیشابور جای داد . نظامی به خط خود درها را در سرزمین کاغذها می کاشت ، و بر آنها بالهای طاووسان را می پراکند . او را قصیده ای بنام «نظامیه» بوده ، که در آن چکامه گفته است :

ان من ايقن ان لم يجد زخرف الدنيا سوى الذكر الحسن
كان بسط الكف طلقاً وجهه كالاجل صاحب القرم الحسن
(دمیة القصر؛ دانشمندان آذربایجان ص ۳۸۵)

۳۸۵ - نفیس بن داود بن عانان، داودی تبریزی . وی طبیبی یهودی بود ، و در سال ۷۵۴ با خدم و حشم به قاهره آمد . یهود آن شهر بروی گرد آمده ، و از آمدنش شادمان شدند . او امیر قبلائی را که مرض مفصل داشت معالجه کرد . این طبیب یهودی پس از مناظره با ابو امامه بن نقاش مسلمان گشت ، و در مصر صاحب رواتب ، و اقطاع شد . پسرش معتصم به تبریز بازگشت ، و او را فرزندی بنام فتح الله بود . اما بدیع بن نفیس فرزند دیگر او در قاهره بماند ، تا پدرش نفیس بن داود بمرد . (در الکامنه ج ۴ ص ۳۹۶)

۳۸۶ - نورالدین - مولانا ابو محمد نورالدین عبدالرحیم بزازی ، فرزند مولانا ضیاءالدین بزازی بزرگ ، و از عرفای نامی تبریز در قرن هشتم است . وی در سفر و حضر در ملازمت مولانا محمد مغربی بود . نوبه ای شوق مولانا محمد مغربی بر خدمت مولانا نورالدین غالب گشته ، از منزل خود که در درب اعلی در کوچه بطل آباد بوده ، تا به منزل مولانا نورالدین که در محله «انکو» در حوالی مسجد جامع قرار داشته پهلوی پهلوی ، غلطان غلطان آمده است . مزارش در چرنداب در مقبره مولانا عبدالصمد در عقب تکیه میرسید محمد مفتول بند بوده است . (روضات الجنان ج ۱ ص ۳۶۶-۳۶۸)

۳۸۷ - نورالدین بیمارستانی - از بزرگان و عرفای تبریز ، و گویا مرید شیخ حسن بلغاری بود . قبرش در سرخاب در کناره دره گراب در جانب مشرق مزار شیخ حسن بلغاری بوده است .

(روضات الجنان ج ۱ ص ۱۵۷)

نوری تبریزی - رك : امین الدین تبریزی .

۳۸۸ - واران - واران تبریزی - مظفر بن ابوالخیر بن اسمعیل واران ، از مردم واران (ظاهر آ بارانلوی کنونی از دهستان خسرو شاه) بود . در موصل نزد ابوالمظفر علی بن محمد بن علوان بن مهاجر فقه آموخت . سپس به بغداد رفت ، و در نزد علی بن

فضلان به آموختن آن علم پرداخت . در مدرسه نظامیه بغداد به معیبدی رسید ، و کتبی تصنیف نمود .

(معجم البلدان چاپ اروپا ج ۴ ص ۸۸۱)

۳۸۹ - ولی الدین خطاط - از خوشنویسان تبریز بود ، که صاحب شمس - الدین محمود طهرائی معروف به بابا از وزرای سلاجقه روم در نزد وی مشق خط میکرد . (دکتر مشکور ، اخبار سلاجقه روم ص ۲۶۳)

۳۹۰ - همام تبریزی - خواجه همام الدین فرزند علاء (علاء الدین فریدون) از مشاهیر شعرای آذربایجان در قرن هفتم و اوایل قرن هشتم است ، یکی از بهترین غزلسرایان ایران بشمار میرود . وی با خاندان جوینی پیوستگی تام داشت ، و به قول عبدالغنی فخر الزمانی در سال ۶۷۶ که خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان ، از طرف اباقا برای ضبط اموال معین الدین پروانه به مملکت روم فرستاده شد ، همام تبریزی نیز از جمله همراهان او بوده است . وی نیز از جمله دوستان نوری است که در تاریخ ۷۰۶ بر تفسیر خواجه رشید الدین فضل الله تقریظ نوشته ، و در آخر آن چنین مرقوم داشته است :

« و توضیحات مخدومی شاهد تر عدلی ، و عدل تر شاهی است ، و چون بنده ضعیف همام التبریزی احسن الله عاقبتہ ، در مطالعه این رسائل کی و سائل اهل فضایل است بمشارب معارف و حقایق آن آب حیوة معانی سیراب شده دوسه بیت در قلم آورد » . بعضی از آن ابیات این است :

آب حیوة در ظلمات است سوی آن	جز خضر ره نیافت کس از خلق کائنات
ای روح بخش تر سخنت ز آب زندگی	وی مفتخر به بندگیست لهجۀ نبات
حاصل شود بیک نفسی از اشارت	دل را شفا و جان فرومانده را نجات
از آب علم بحر دلت باد موج زن	تا هست سوی بحر روان دجله و فرات

بنا به روایت دولتشاه سمرقندی شیخ اجل سعدی ، و پور بهاء جامی در اواخر قرن هفتم به تبریز آمده ، و با خواجه همام ملاقات کرده ، و با او ظرافتها و

مزاحها داشته اند .

بنا به نوشته فصیحی، همام در پانزدهم صفر سال ۷۱۴ در صد و شانزده سالگی در حمام درگذشت. ظاهراً این مطلب درست نیست و بنا به مقدمه یکی از نسخ دیوانش عمر او هفتاد و هشت سال بوده است. دیوان غزلیات او مشتمل بر دو هزار بیت است. مثنوی صحبت نامه‌ای نیز از او در دست است، که بنام شرف‌الدین هارون بن شمس‌الدین جوینی به نظم آورده است. دولتشاه سمرقندی وی را از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی، و از اقران مولانا قطب‌الدین محمود علامه شیرازی دانسته است. قبر او در سرخاب در حوالی مزار بابا مزید بوده است. (روضات الجنان ج ۱ ص ۱۰۵؛ دولتشاه سمرقندی ص ۲۲۴ و ۲۴۱؛ مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۲؛ دانشمندان آذربایجان ص ۳۹۶؛ از سعدی تاجامی ص ۱۹۶؛ تاریخ نظم و نثر ص ۱۶۷؛ هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۲۲؛ تاریخ گزیده ص ۷۵۶؛ فرهنگ سخنوران ص ۳۳۳ مقدمه دیوان همام تبریزی به تصحیح دکتر رشید عیوضی تبریز ۱۳۵۱).

۳۹۱ - همام الطیب - محمد بن محمد بن ابی طالب، مشتهر به همام الطیب تبریزی، از دانشمندان نامی آذربایجان بود، و در علم هیئت و طب، و ریاضیات دست داشت.

از جمله تألیفاتش: کتاب الارشاد فی معرفة الاعداد، به فارسی است که بنام شیخ ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد نوشته. دیگر: شرح مختصری است که بر تلخیص معروف محمود بن محمد چغمینی به قلم آورده، و آنرا در هفتم جمادی الاخر سال ۸۲۴ بیان رسانیده، و در آنوقت نود سال داشته است. بنابراین سال وفات او در حدود همین سال است. (دانشمندان آذربایجان ص ۳۹۸؛ تاریخ نظم و نثر ص ۸۷۲).

۳۹۲ - یار احمد - یار احمد بن حسین رشید تبریزی، از ادبای قرن نهم است وی در تاریخ ۸۶۷ نسخه‌ای از رباعیات حکیم عمر خیام را بر حسب موضوعات

مختلف ، و مطالب متنوع ، در ده باب محبوب کرده ، و آنرا طربخانه نامیده ، و مقدمه‌ای بر آن نوشته ، و حکایات غریب و عجیبی را که در باره زندگینامه خیام شنیده ، و یا خوانده بود ، در آن آورده است . نسخه آن کتاب در کتابخانه نور عثمانیه استانبول موجود است . در باب تبویب آن کتاب گوید :

به ده فصل این نسخه اتمام یافت به ترتیب احسن بوجه نکو
 طرب میفزاید ز هر صفحه‌اش ورت نیست باور بین روبرو
 طربخانه اهل فضل است و هست طربخانه تاریخ اتمام او
 (دانشمندان آذربایجان ص ۴۰۰؛ تاریخ نظم و نثر ص ۲۵۷؛ روضات الجنان ج ۱ ص ۲۰۷) .

۳۹۳- یزدانبخش - یزدانبخش بن احمد تبریزی ، از خوشنویسان و هنرمندان تبریز است ، و سنگ مسجد جامع کرکان که به فرمان ابوالمظفر جهانشاه در سال ۸۶۲ هجاری شده به خط اوست . (راهنمای کتاب سال پانزدهم شماره ۳ و ۴ ص ۳۱۳) .

۳۹۴- یوسف بن حسین تبریزی - به روزگار المقتدر بالله عباسی میزیست ، و از صوفیه بود ، و در ۳۰۰ هجری درگذشت . از سخنان اوست: «آفت صوفی صحبت احداث و معاشرت اضداد و رونق زمان است. (تاریخ گزیده ص ۶۴۸) .

۳۹۵- یوسف بن محمود سرائی تبریزی - از شاگردان قاضی عضد الدین ایجی صاحب مواقف ، و از علمای قرن هشتم ، و از شارحین کشف زمخشری ، و منهاج بیضاوی ، و اسماء الله الحسنی است. (روضات الجنات خوانساری ص ۷۲۲) .

۳۹۶- یوسف حیران - خواجه یوسف حیران دهخوارقانی از بزرگان عرفای تبریز است . در چهارده سالگی به جذبه‌ای قوی رسید ، و با عم خود باباپور سفر بسیار کرد ، و به شام و مصر رفت . در مصر به تهمت جاسوسی به زندان افتاد ، و پس از چندی رهائی یافت . چون به تبریز بازگشت ، در محله مهادهین ساکن شد . سپس

از مردم آن شهر رنجیده ، به دهخوارقان رفت، و دوبرادر خود لیث ، و حاجی حسن را در آنجا بیافت ، و تا آخر عمر در آنجا بزیست ، و در سال ۶۷۰ بروزگار ابا قاسم در گذشت . مرقد او اکنون در دهخوارقان است، و در گورستان کهنه ای قرار دارد ، که «قبرستان پیران» خوانده می شود ، و قبۀ تازه ای بر آن ساخته اند. صورت قبر هائی از اوایل قرن هفتم در این گورستان هنوز موجود است .

(روضات الجنان ج ۲ ص ۷۱ و ۵۴۴)

۳۹۷ - یوسف شاه خواننده - از مغنیان و خنیاگران معروف تبریز است . خواند میر مینویسد: «چون شاه شجاع به سال ۷۷۷ به تبریز آمد ، خواجه یوسف شاه که صیت حسن صوتش زهره خنیاگر را به رقص می آورد ، مجلس همایون را به نغمات دلگشای ، و الحان فرح افزای زیب و زینت بخشید . شاه شجاع گفت : که ما آوازه سه کس از مشاهیر این ولایت شنیده بودیم ، و ایشان را مختلف الاحوال مشاهده فرمودیم ، سلمان ساوجی از آنچه در وصف او می گفتند زیاده بود ، و خواجه یوسف شاه مساوی ، و خواجه شیخ محمد کججانی متناقض .

(رجال حبیب السیر ص ۸۲)

تکمله

۳۹۸ - سعید بن یوسف تبریزی - سعید بن یوسف تبریزی یا سفریزی از علمای تبریز بود و بسال ۵۰۲ هجری در گذشت (شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی : الضوء اللامع لاهل القرن التاسع ، طبع بیروت ج ۳ ص ۲۵۶) .

۳۹۹ - ضیاء بن عماد الدین تبریزی - از محدثان و قراء بود ، و بسال ۸۰۱ هجری در گذشت (الضوء اللامع ج ۴ ص ۲) .

۴۰۰ - عبدالکریم بن عبدالجبار بن ابراهیم بن کرشان تبریزی. از مفسران است و کتاب تفسیری نوشته بود . بقول ابن فهد در سال ۸۳۱ هجری هفتاد و چهار سال داشته است (الضوء اللامع ج ۴ ص ۳۱۰) .

۴۰۱- عبیدالله بن یوسف تبریزی - برهان الدین عبیدالله بن امام عز- الدین یوسف از علمای بزرگ دین بود ، و در قاهره اقامت داشت و او را امام العلامه میخواندند و از محدثان بشمار میرفت .

(الضوء اللامع ج ۵ ص ۱۲۰)

۴۰۲- محمد بن بدل بن محمد شمس بن بدر اردبیلی ، تبریزی . از حافظان قرآن و حدیث بود و از علمای قرن نهم است و بسال ۸۴۳ در گذشت .

(الضوء اللامع ج ۷ ص ۱۴۹)

۴۰۳- محمد بن عبدالله توریزی : محمد بن عبدالله بن محمد بن عبد - الناصر بن عبدالعزیز بن رشید بن محمد ناصر الدین بن کمال توریزی . عالمی تبریزی الاصل و شافعی مذهب و ساکن قاهره بود . وی در ششم محرم سال ۸۰۶ در قاهره در قنطره امیر حسین زاییده شد . در جوانی به خدمت دیوان انشاء درآمد ، و بسال ۸۳۳ به تصدی محاسبات بندری رسید ، و بسال ۸۴۰ در گذشت .

(الضوء اللامع ج ۸ ص ۱۰۹)

۴۰۴- محمد بن محمد بن عبدالسلام ، بن عیسی ولی الدین تبریزی از علمای ساکن مکه بود و در ذیقعد سال ۸۴۳ در گذشت .

(الضوء اللامع ج ۹ ص ۱۰۶)

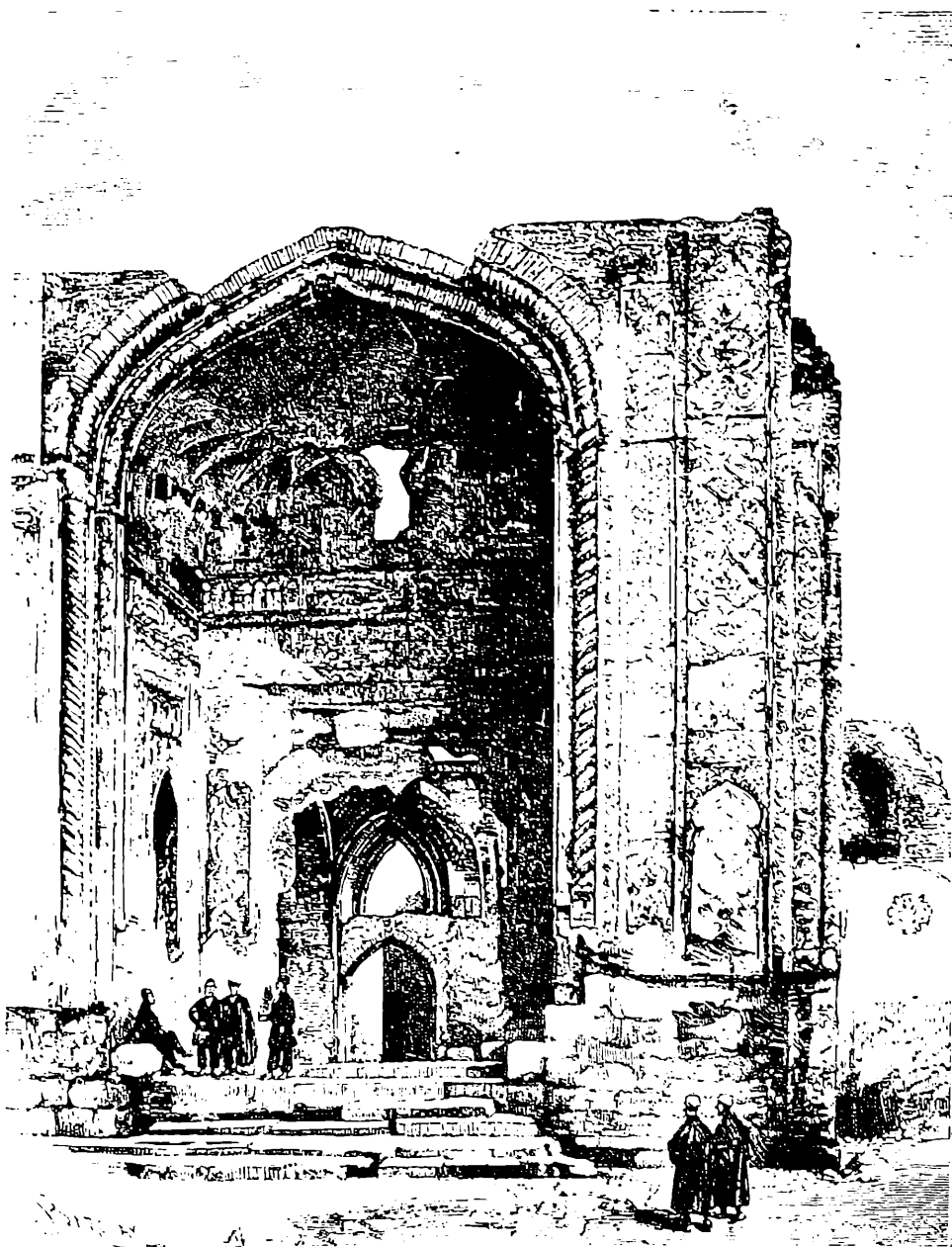
۴۰۵- محمد بن علی بن یوسف الجمال توریزی - محدثی تبریزی الاصل و قاهری المنسکن بود ، و بیازرگانی اشتغال داشت ، و در عدن از بلاد یمن در تجارتگاه سلطانی به نقل حدیث مشغول شد ، سپس به قاهره بازگشت ، و در سال ۸۳۸ در آنجا در گذشت .

(الضوء اللامع ج ۸ ص ۲۲۷)

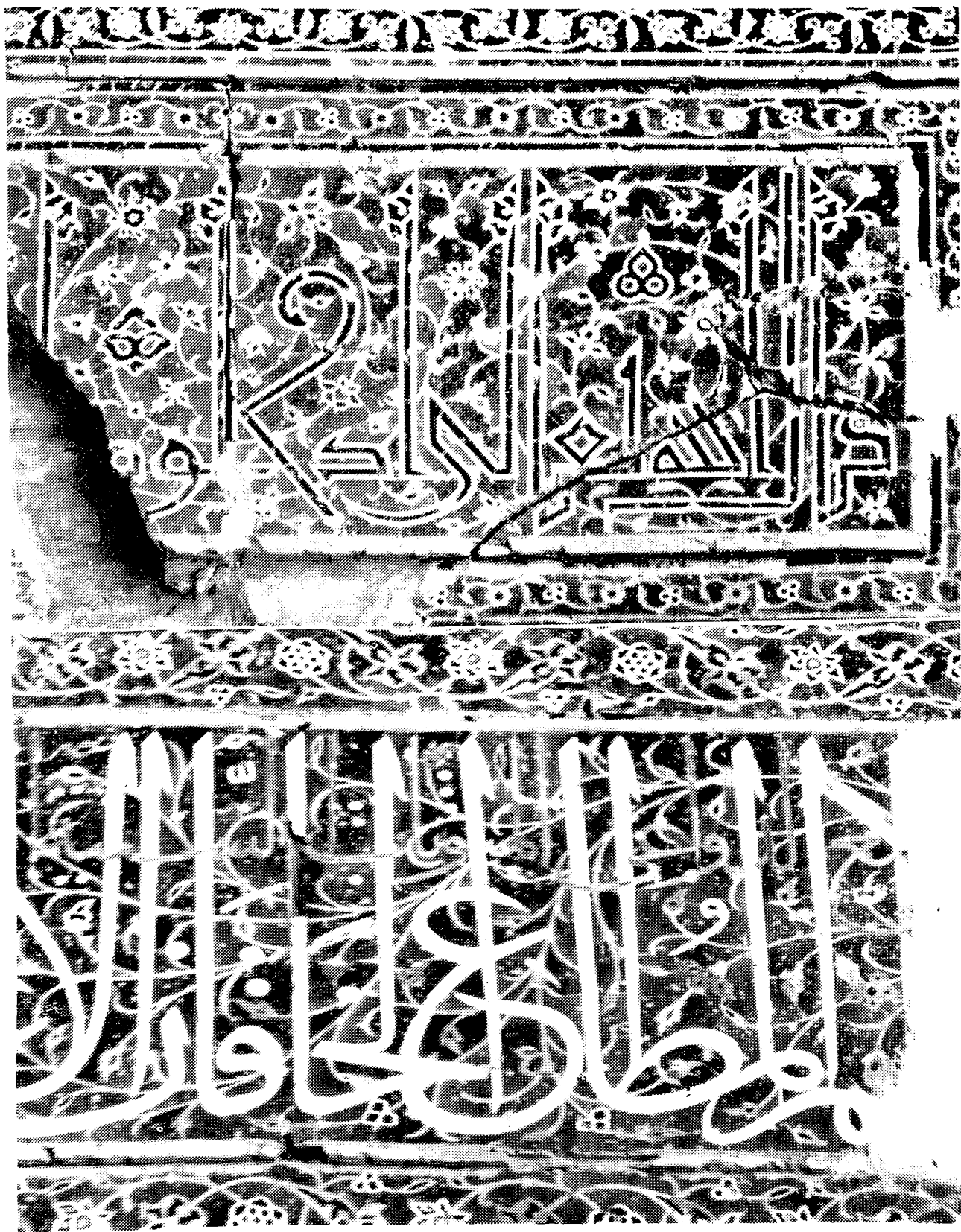
و تمت التذکرة والکتاب بعون الله الملك الوهاب وارجو منه حسن العاقبة وخیر المآب، اقل العباد محمد جواد مشکور.

بخش پنجم

تصاویری از تبریز

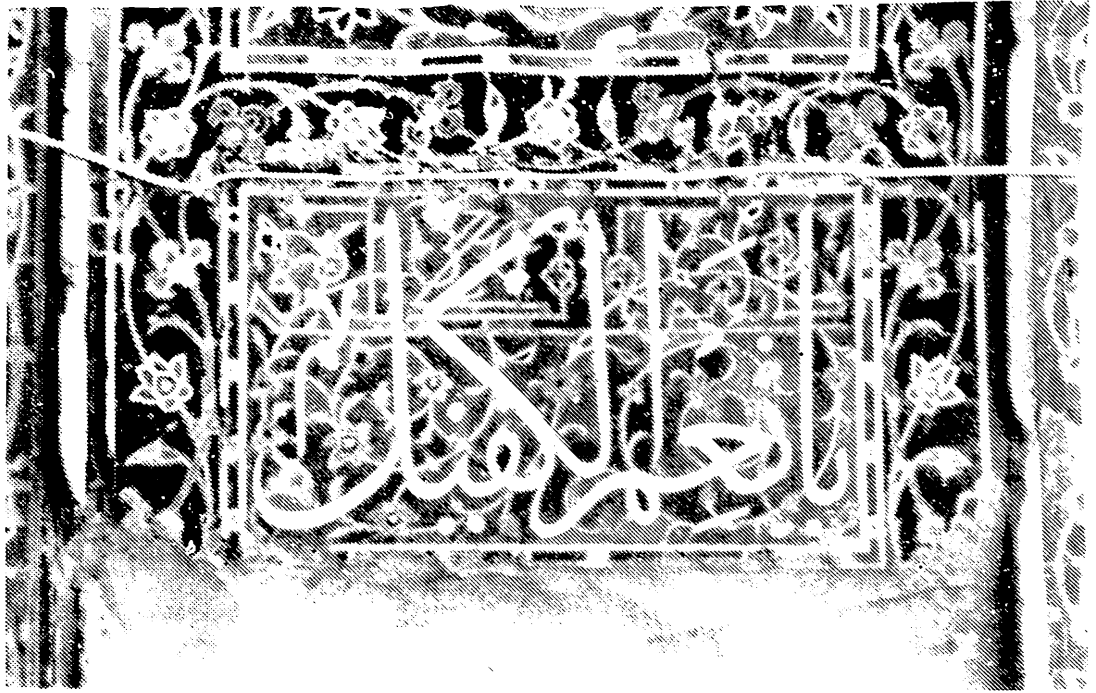


سر در مسجد کبود از کتاب مادام دیولافوآ

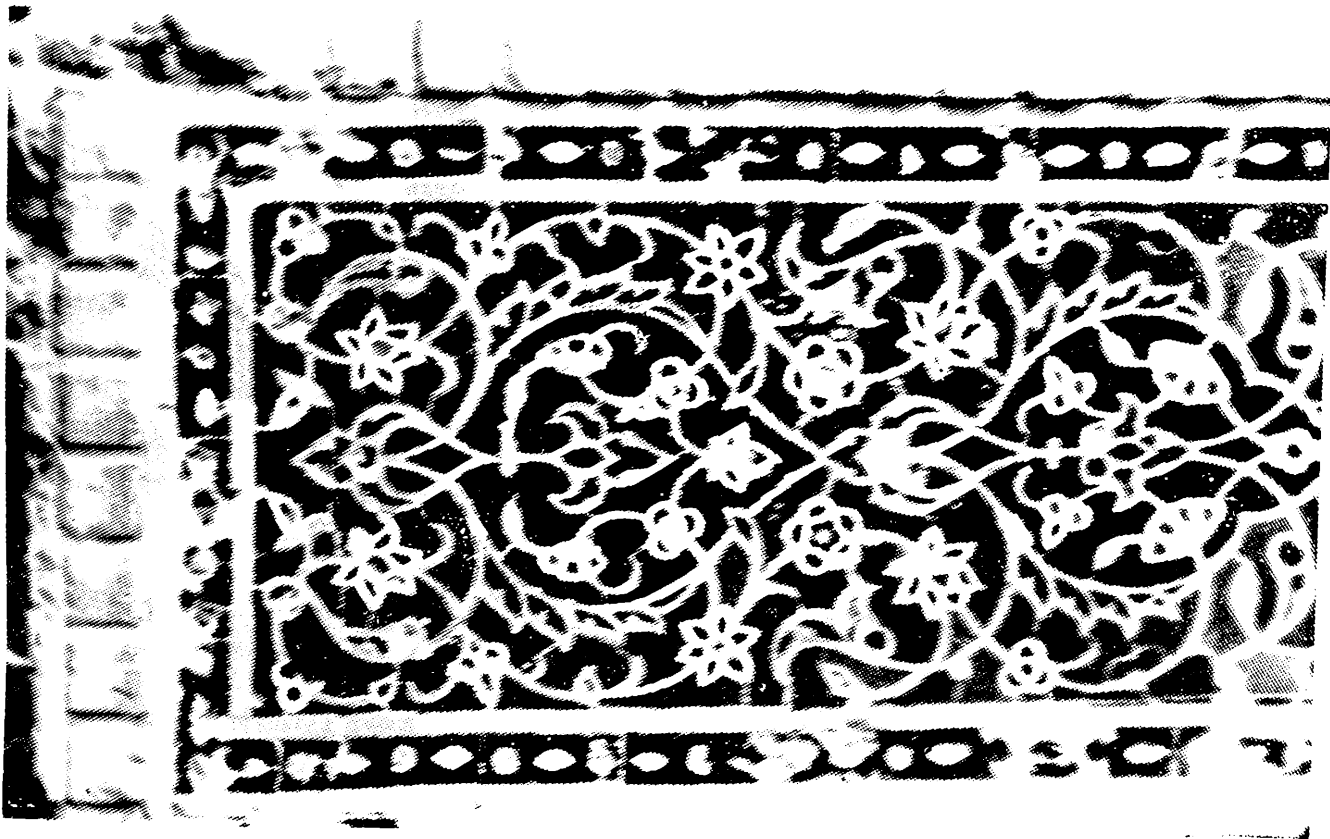


کاشی کاریهای سر درب و دری مسجد کبود که با خطوط

خوش تزئین یافته است



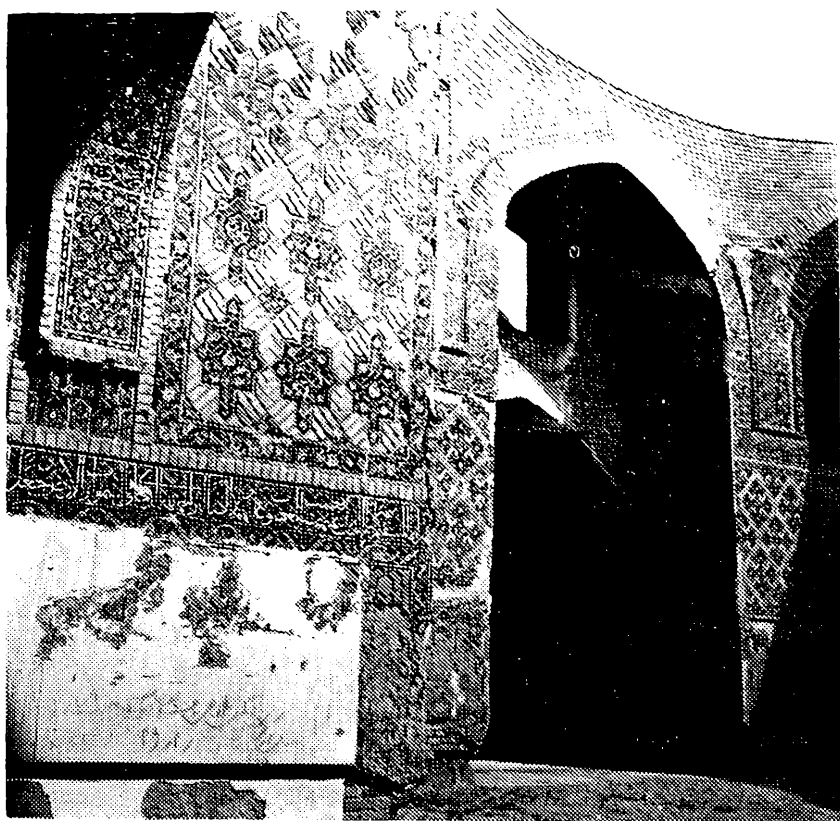
نقش بعضی از آیات و ادعیه بر کاشیهای داخلی مسجد کبود



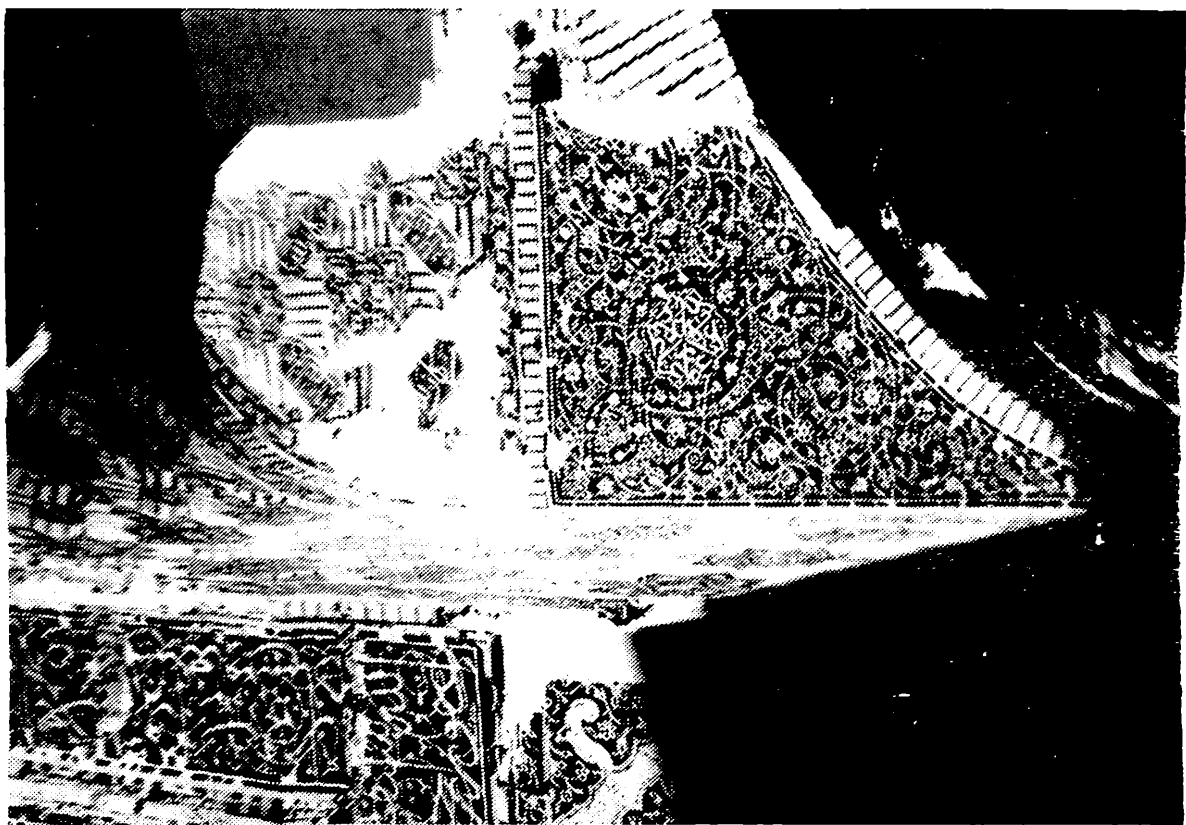
از انواع کاشیکاریهای زیبای مسجد کبود



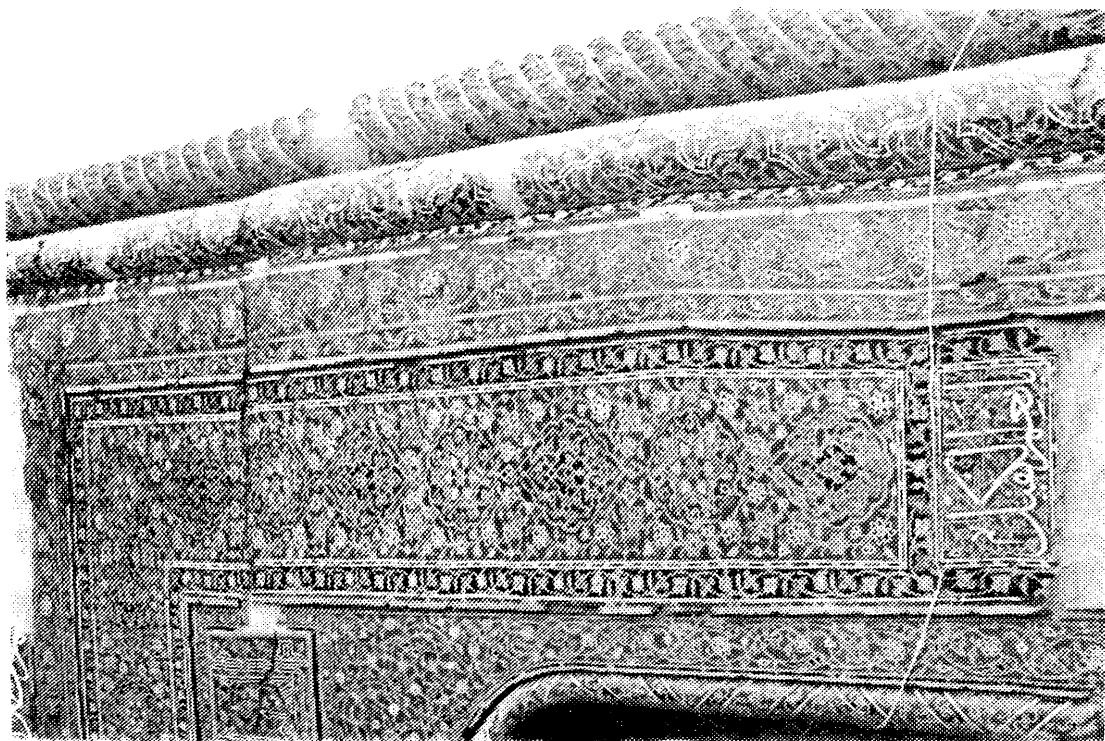
طاقنمای کفش کن داخل صحن بزرگ



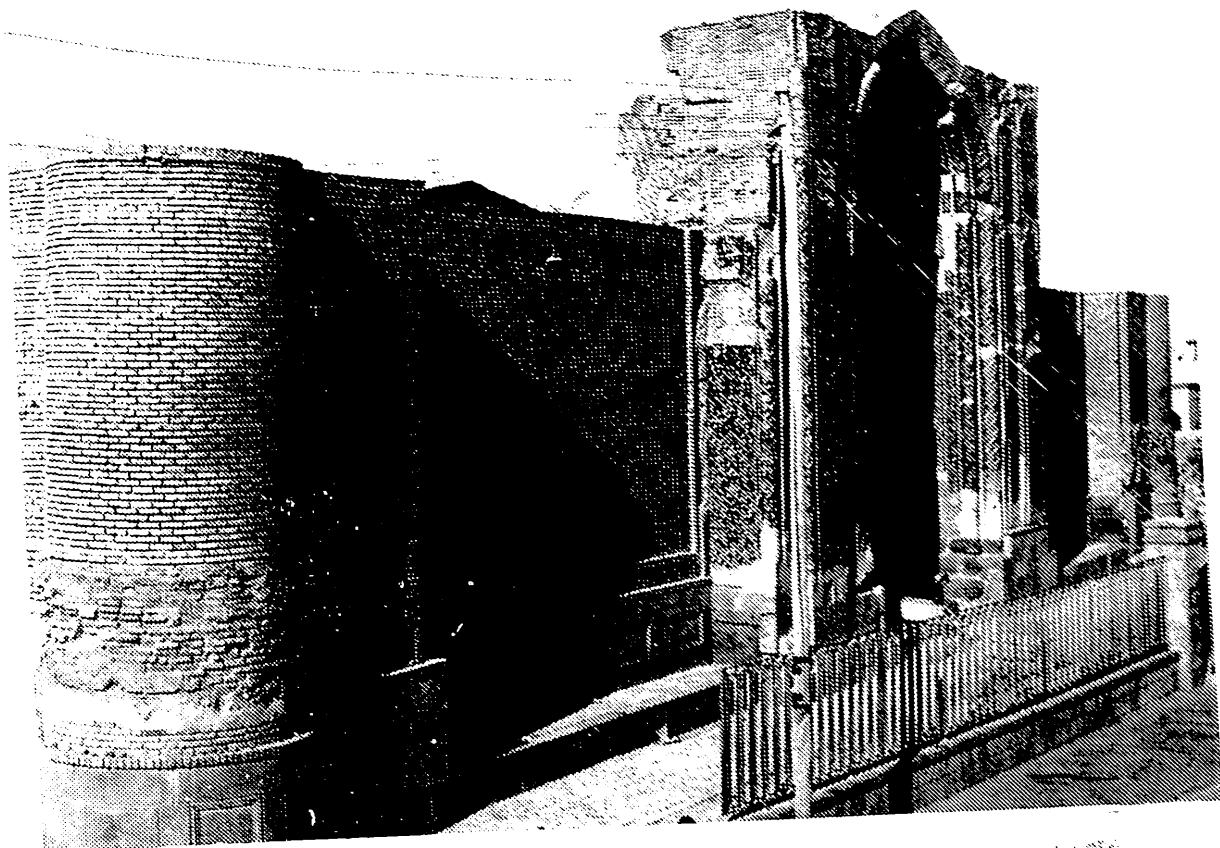
یکی از طاقنماهای دیوار جنوبی شبستان



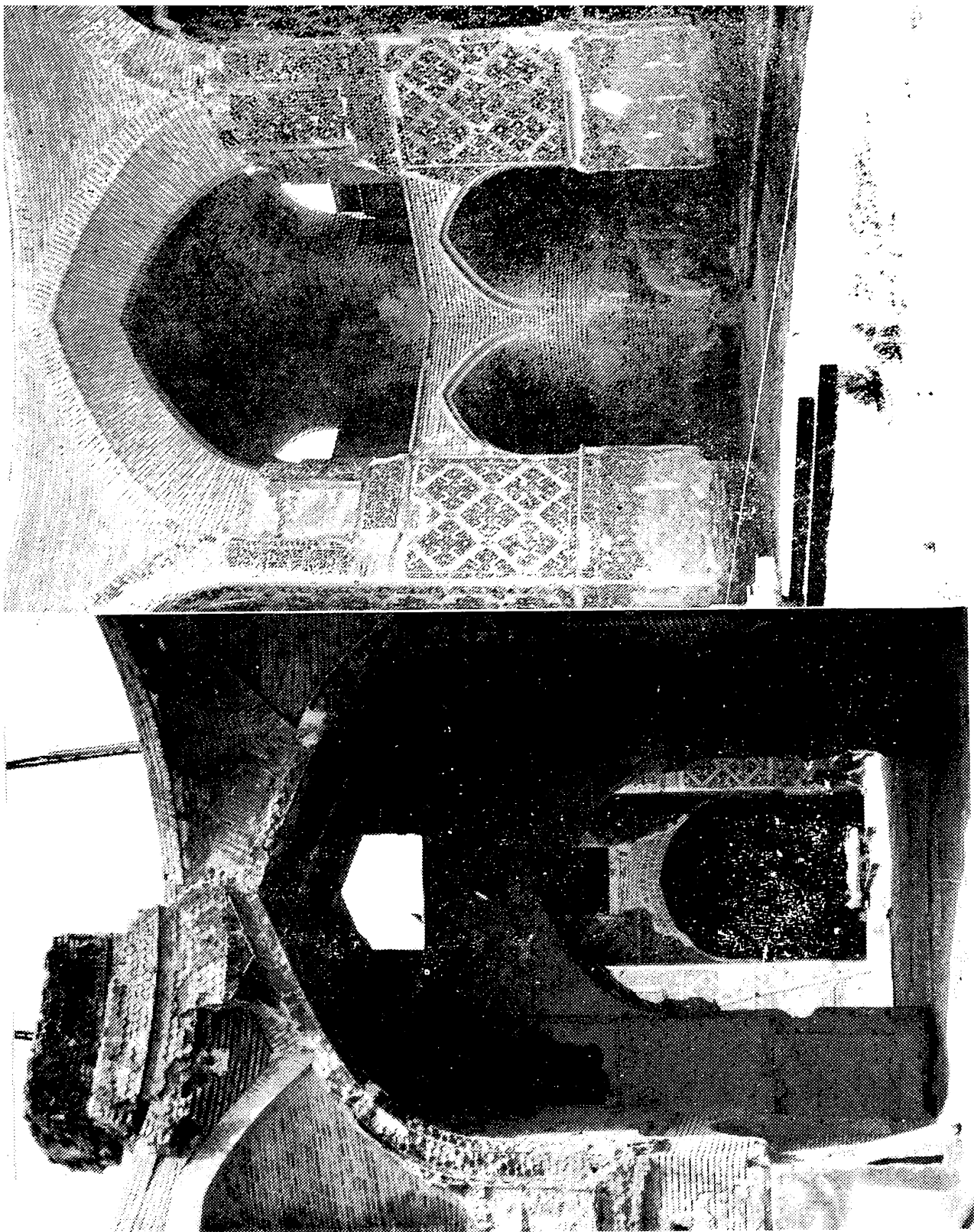
دست راست از طاقمهای شرقی مسجد کبود

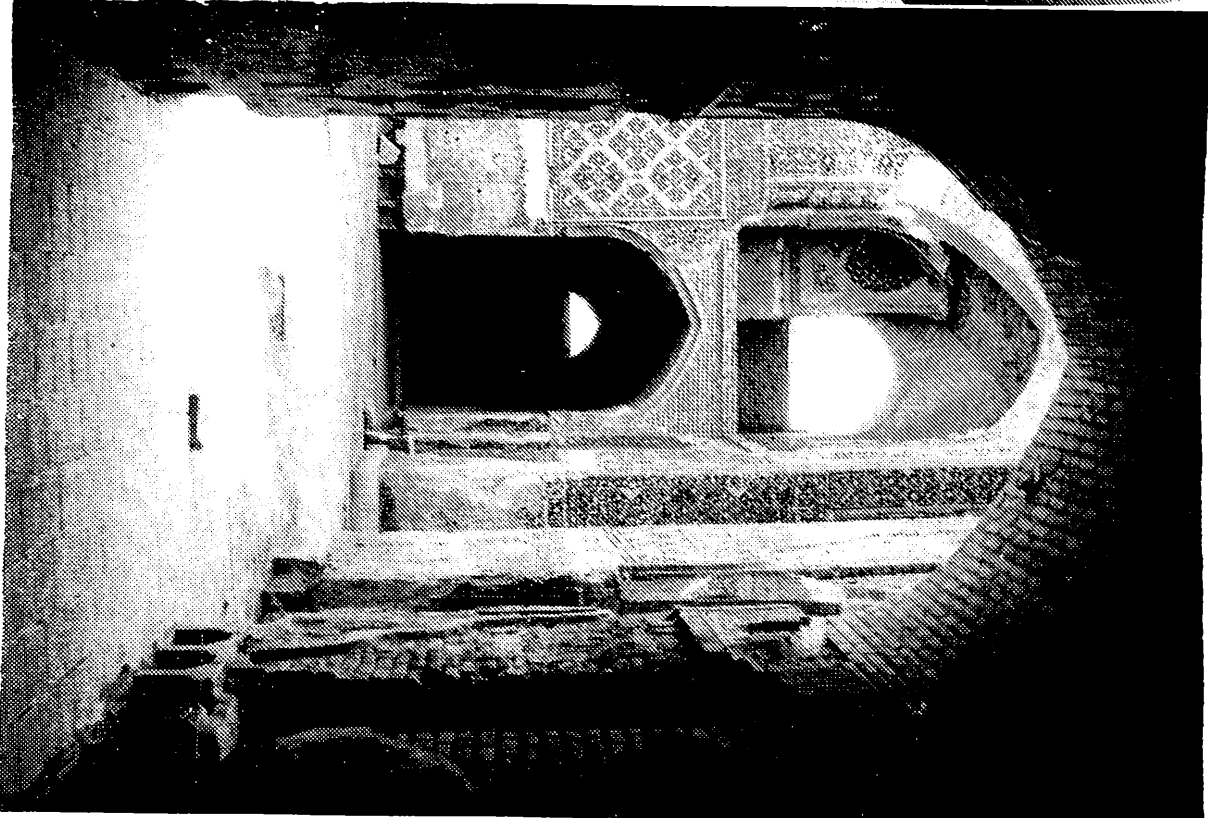
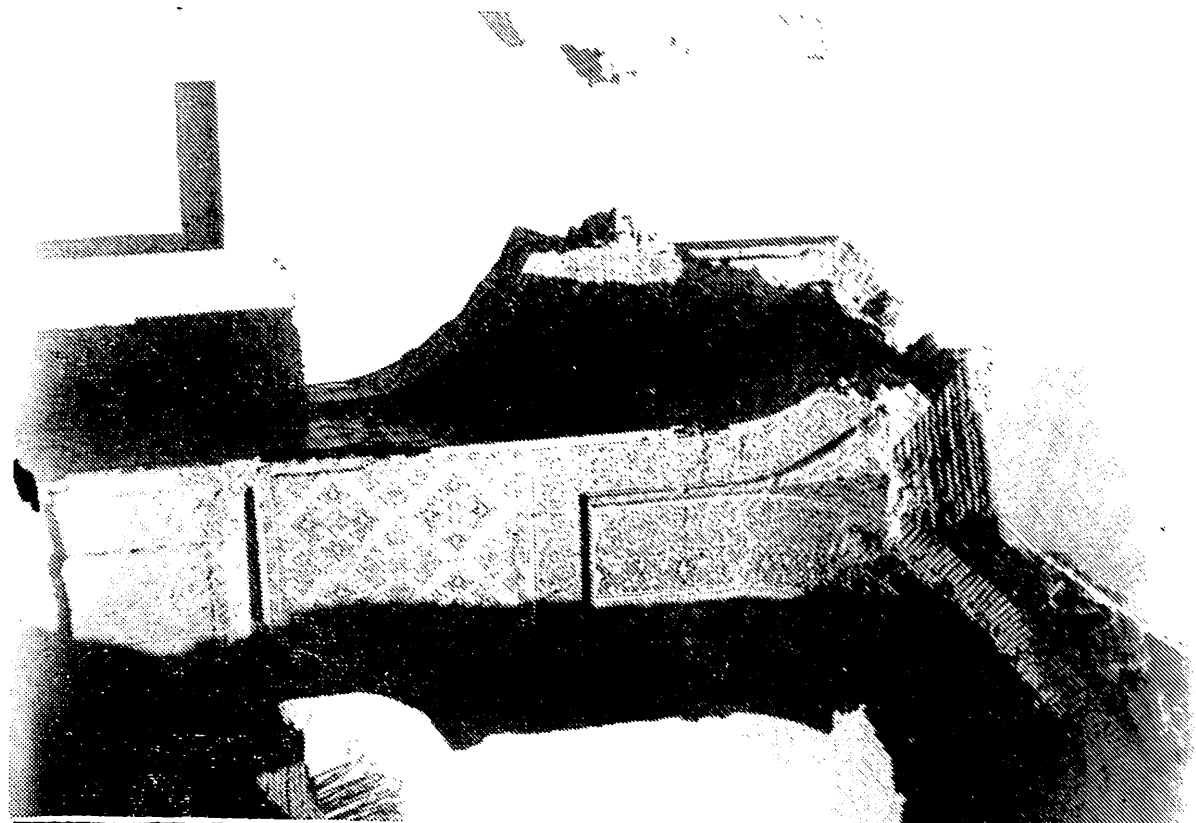


دست چپ دیوارکاشیکاری شده بر درب غربی آن



از مناظر طاقهای مسجد کبود

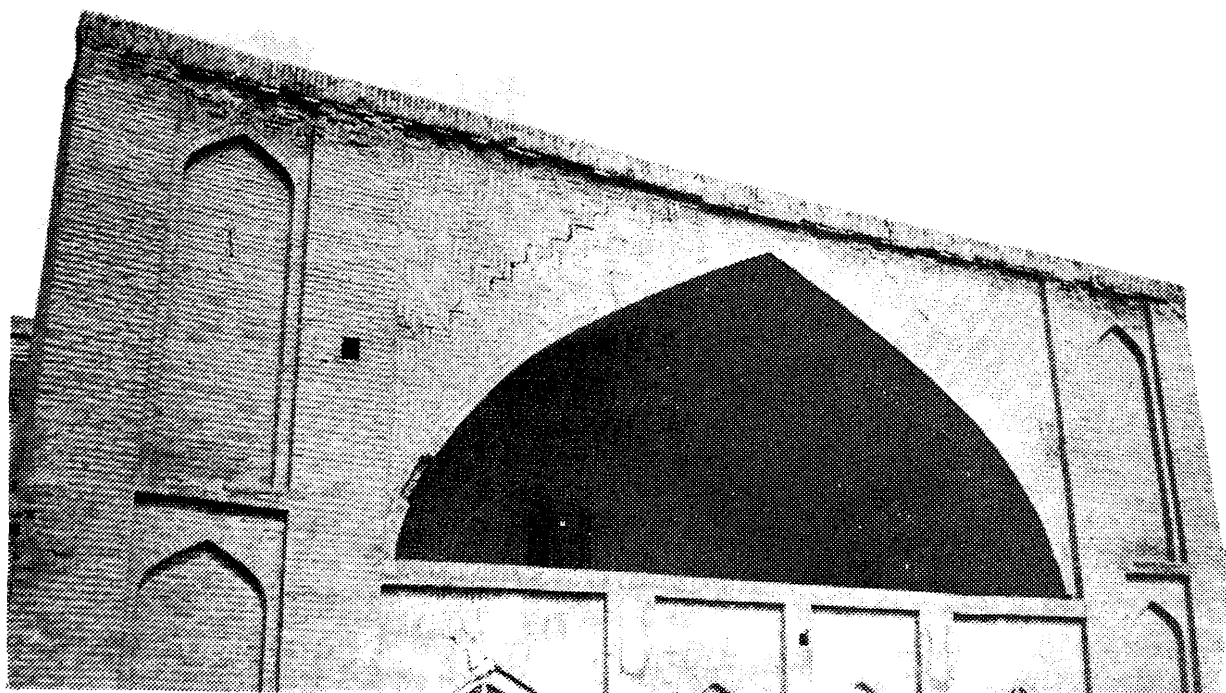




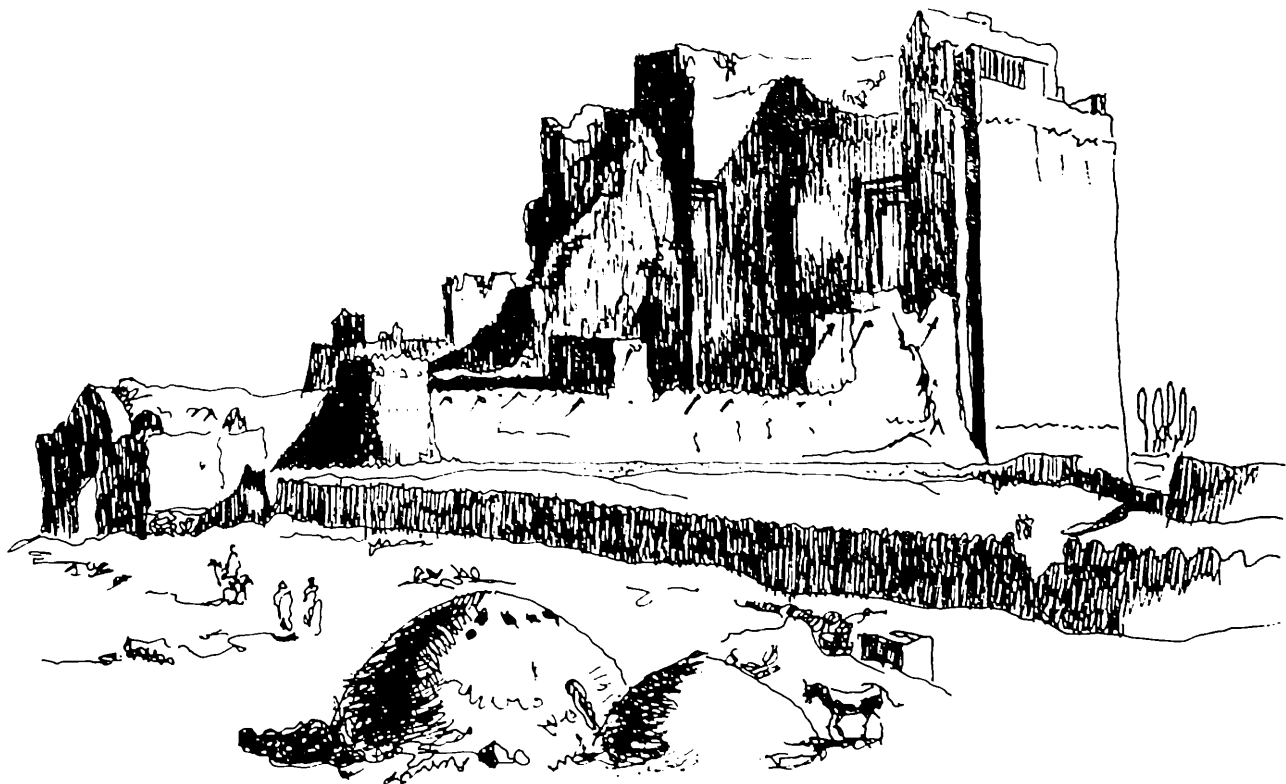
از مناطق طاقها و دیوارهای شکسته مسجد کبود



اطلال ربع رشیدی



مسجد استاد ستارا

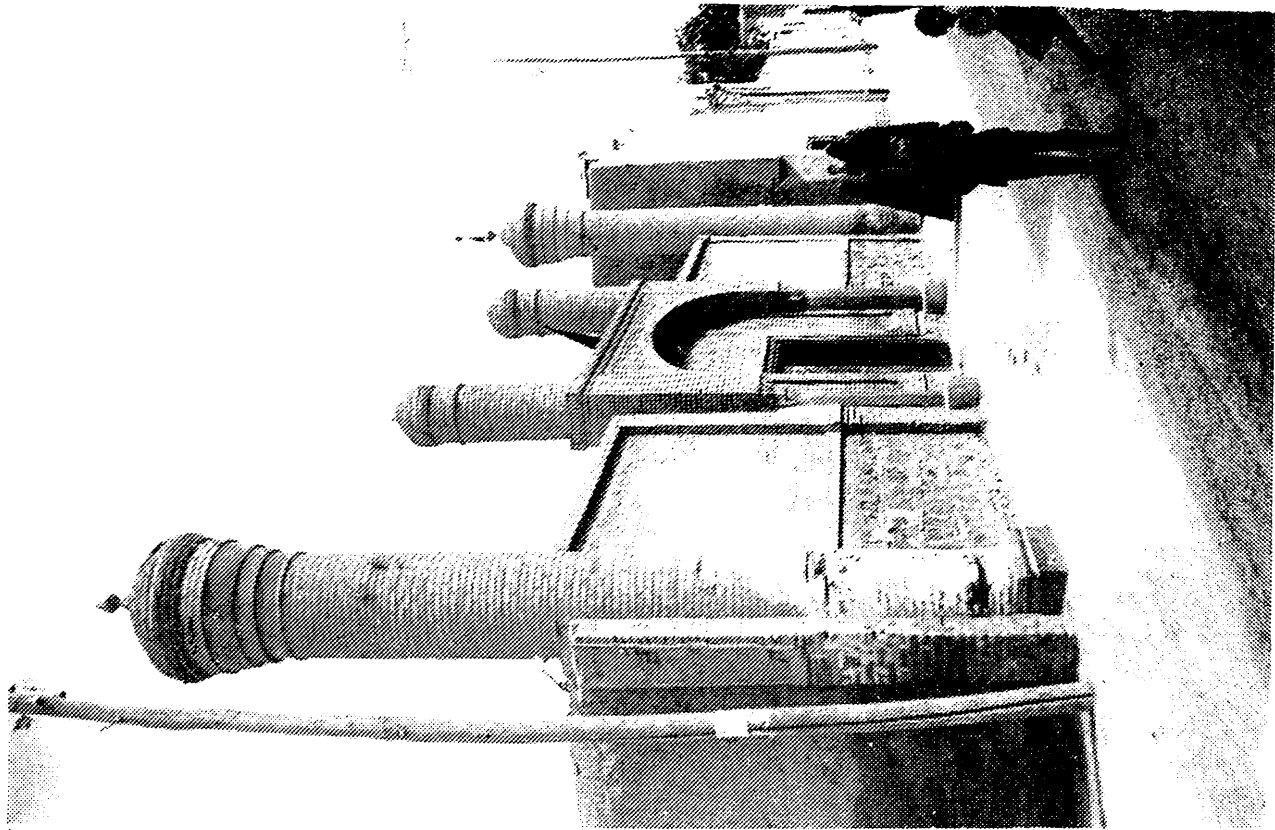


نمای مسجد جامع علیشاه «ارک» در سال ۱۶۷۰ میلادی

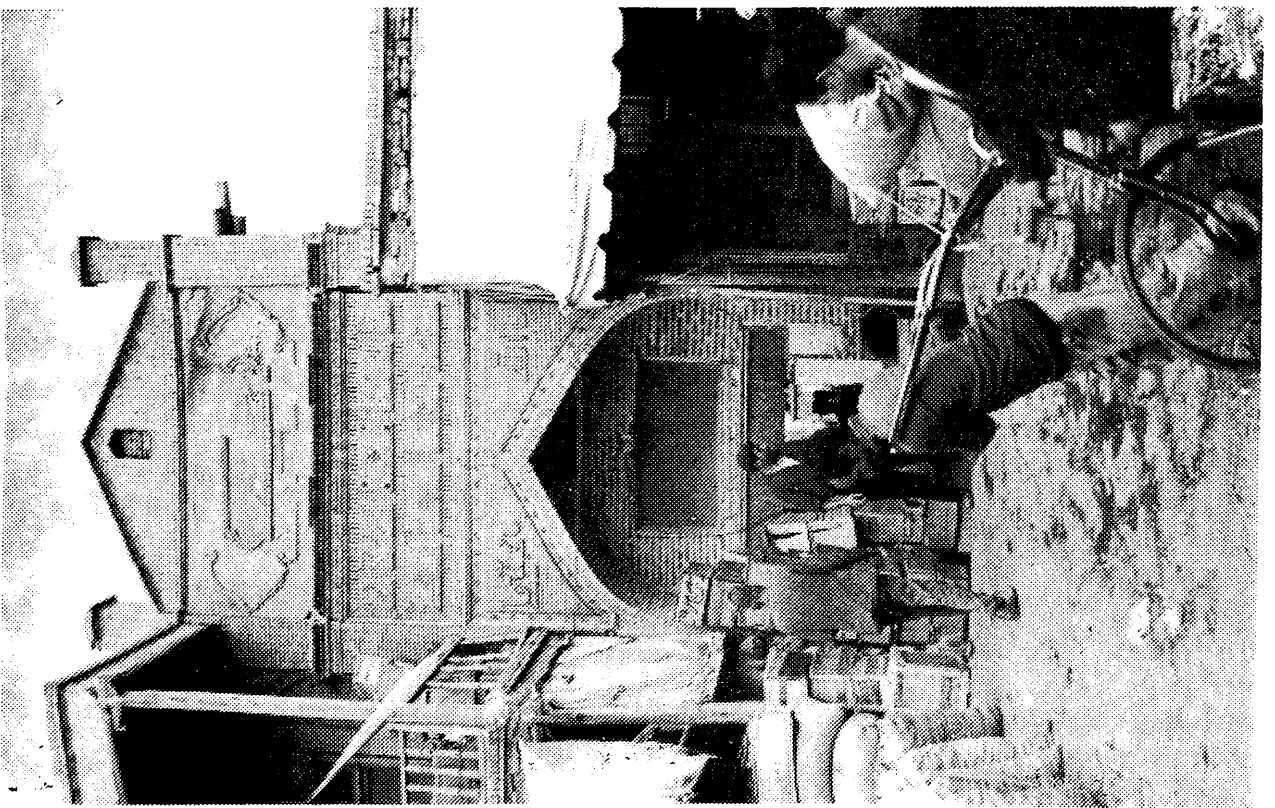


وضع کنونی مسجد (ارک) علیشاه

نمونه یکی از مساجد تبریز

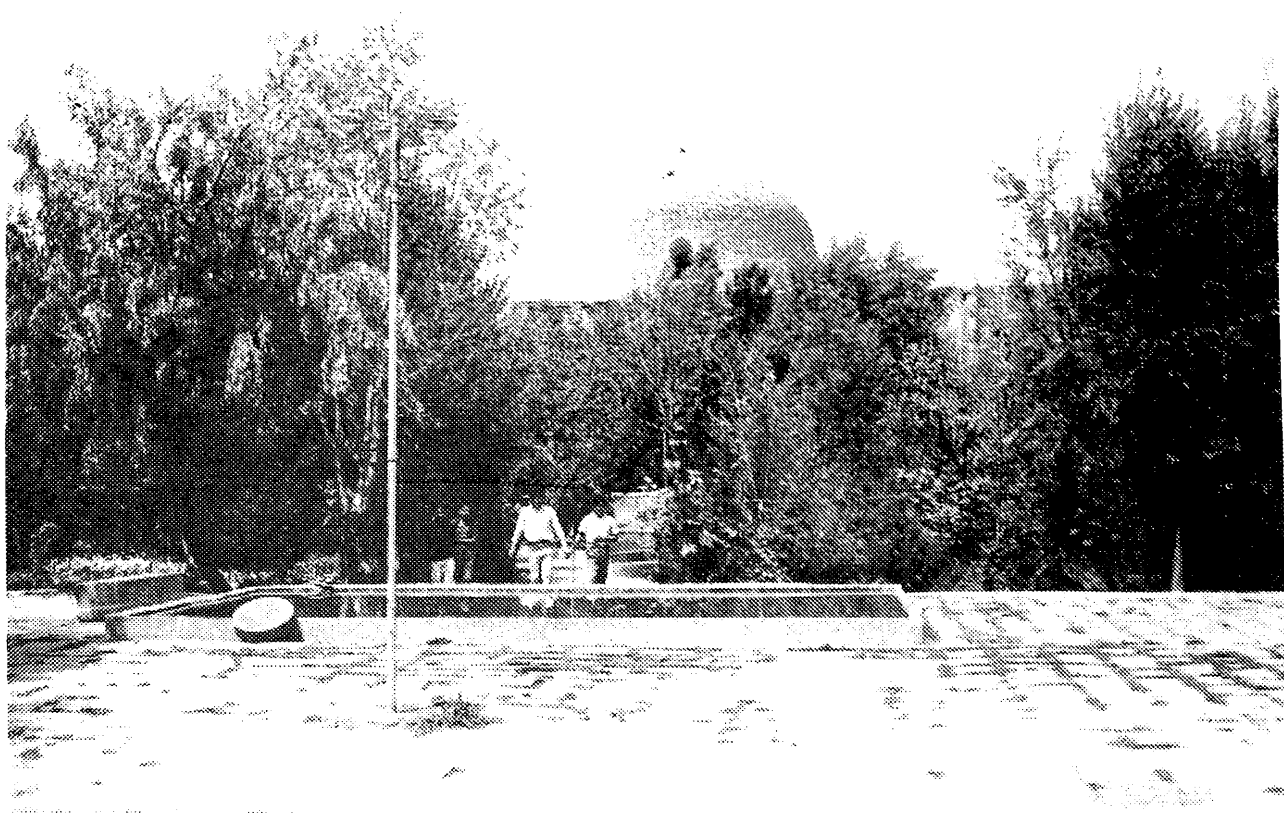


بقایای مسجد حسن پادشاه





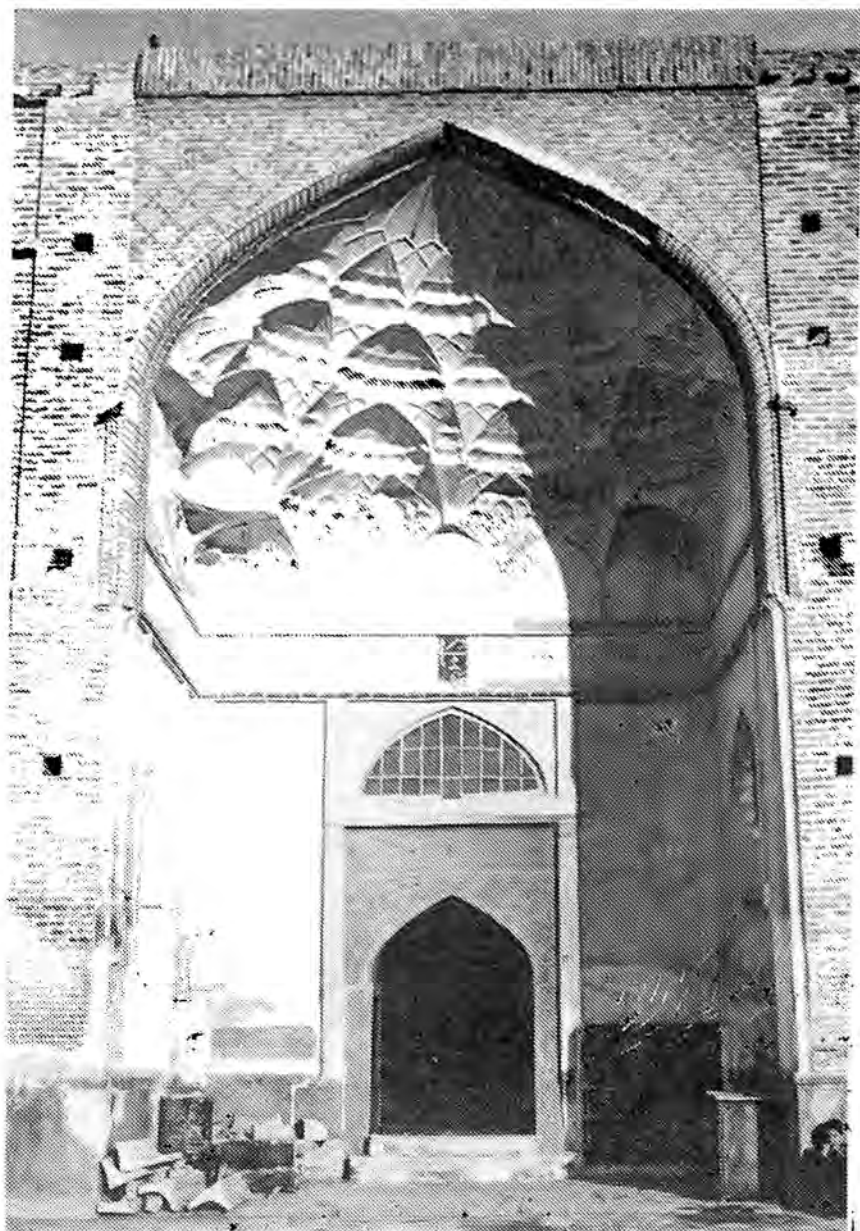
درگاهها و طاقنماهای مسجد صاحب الامر



بقعه و گنبد سید حمزه



کفبد و مناره صاحب الامر



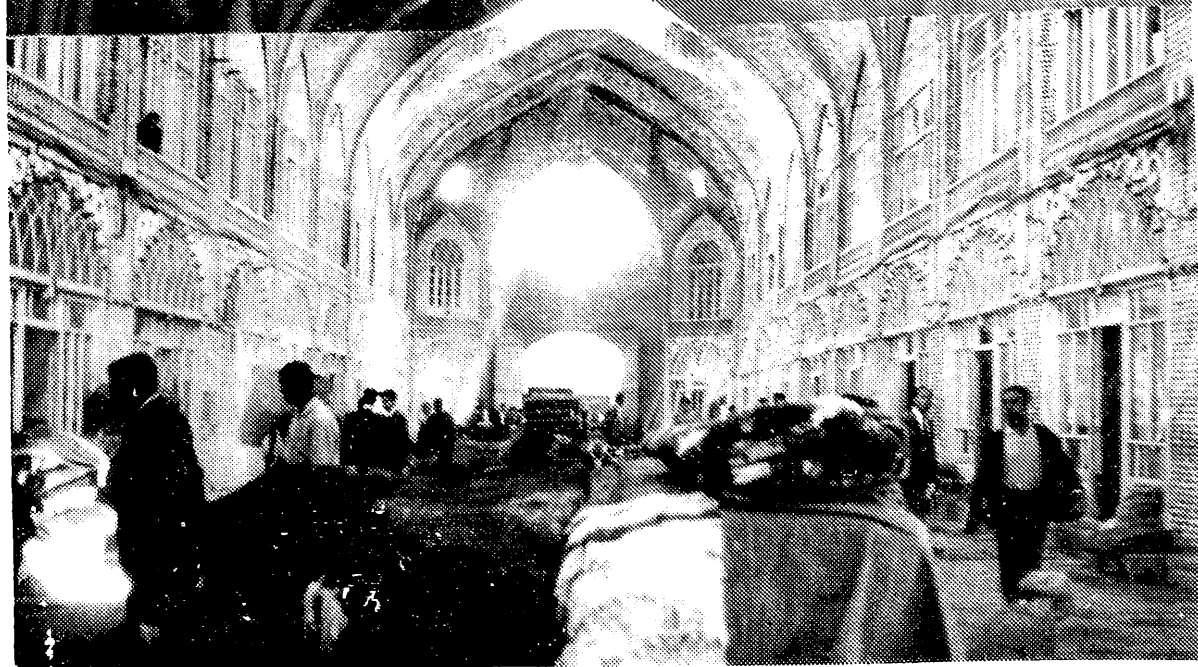
مدخل مقام صاحب الامر

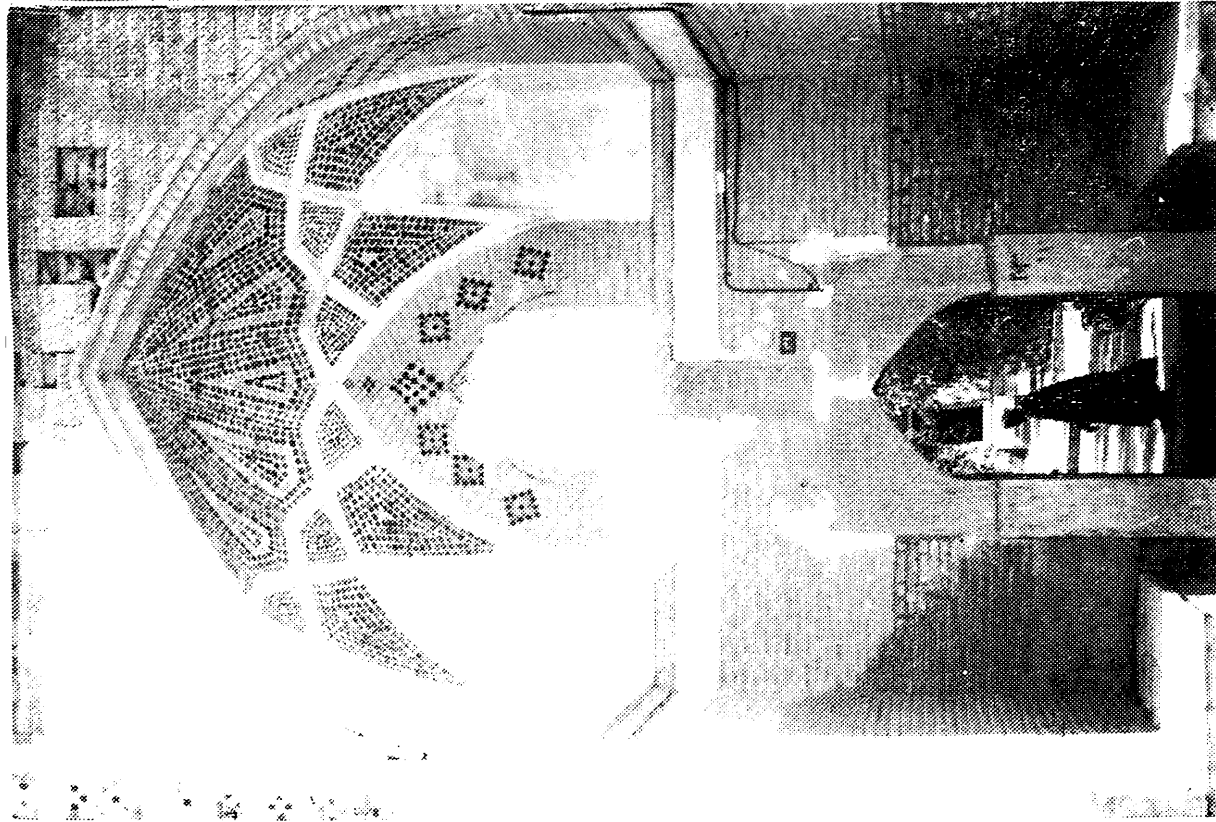


تیمچه‌ای در بازار تبریز

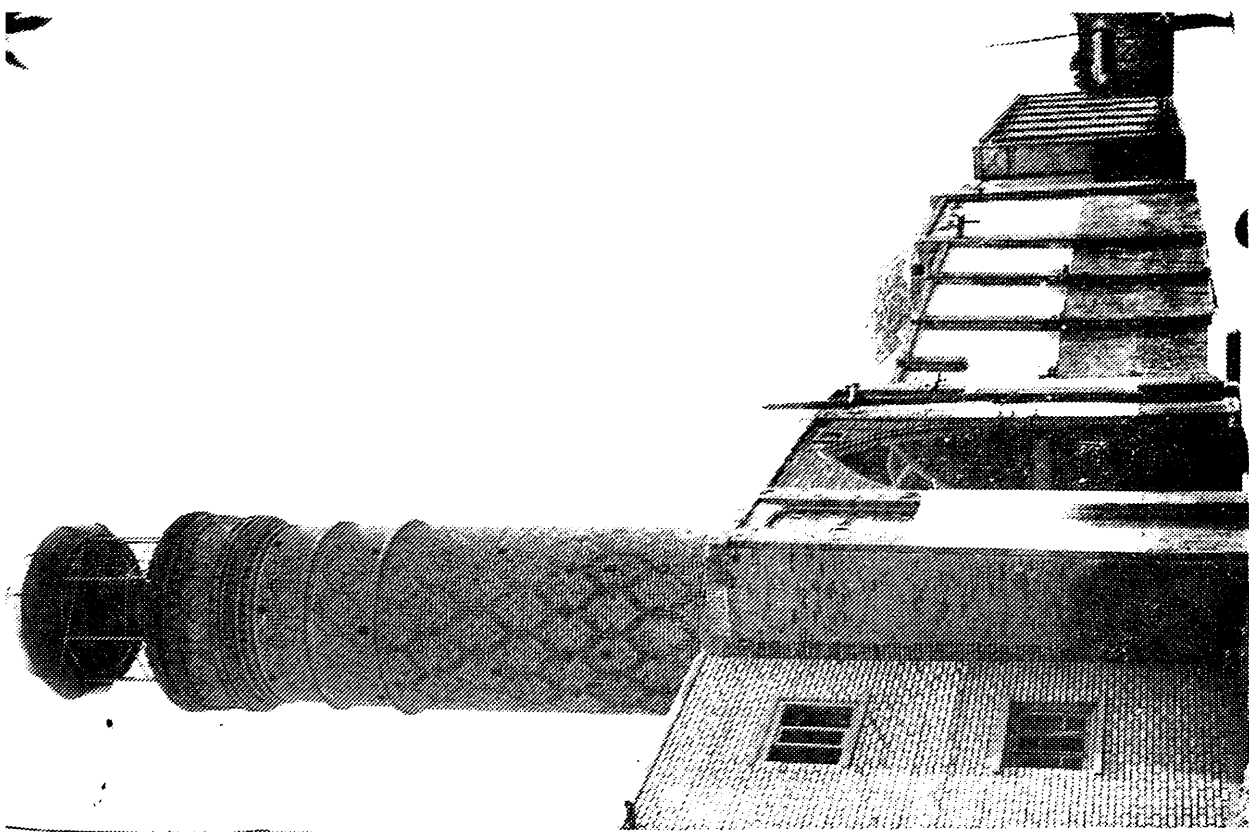


کلیسای ادا منه تبریز

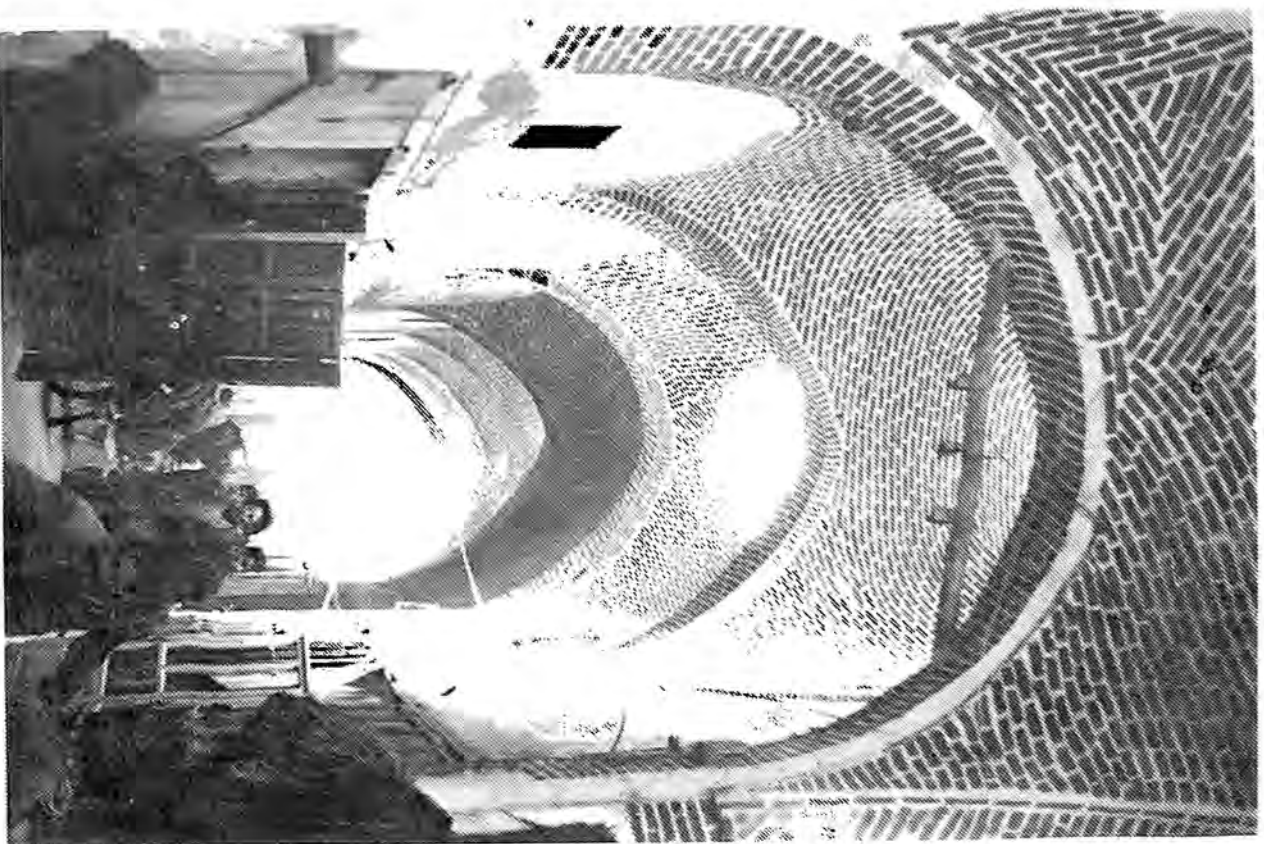




درب صحن بقعه سید حمزه



مناره مسجد سید حمزه



بازار تبریز



یکی از میدانهای قدیم تبریز

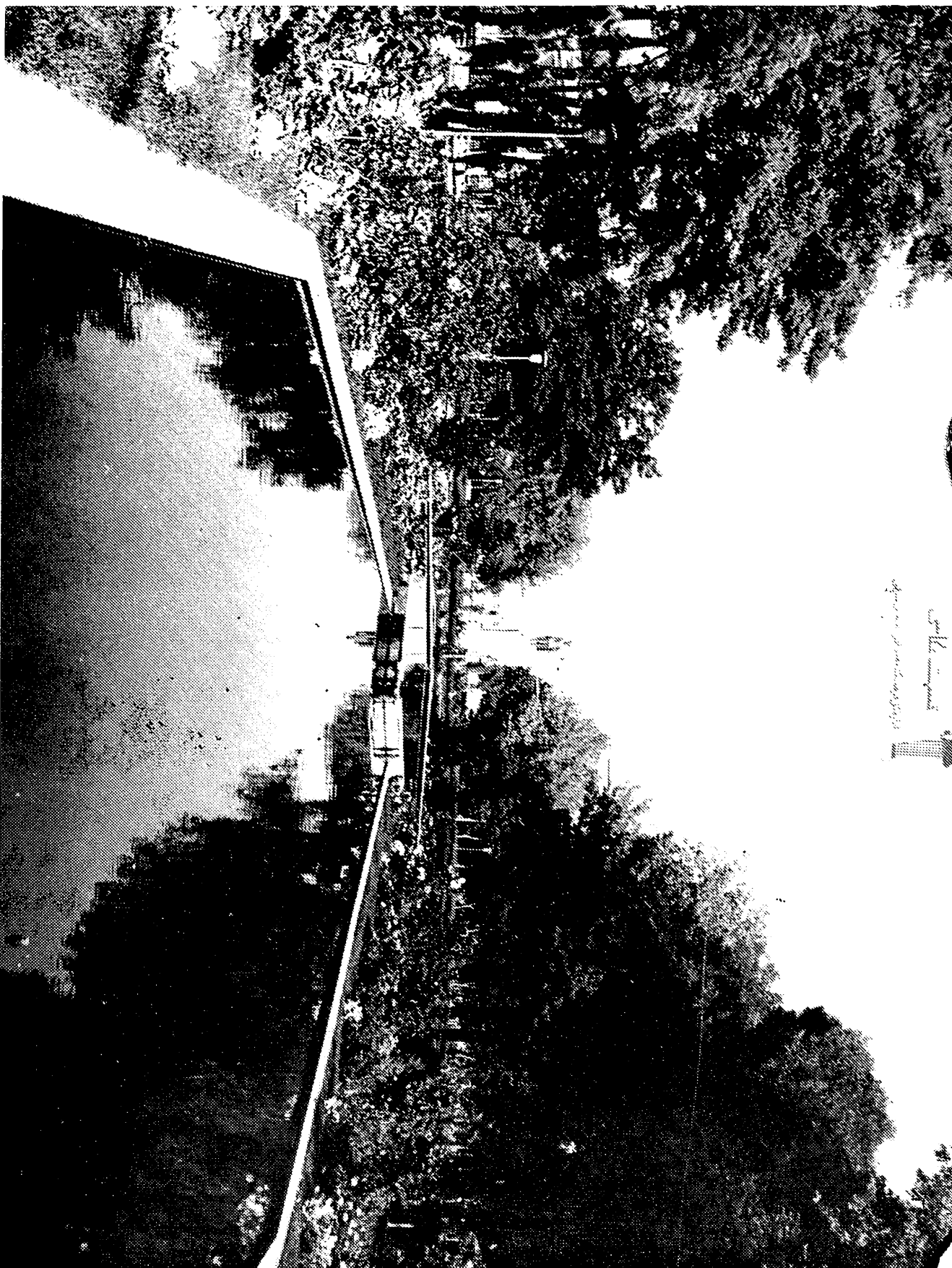


ستخر شاه (شاهگلی)

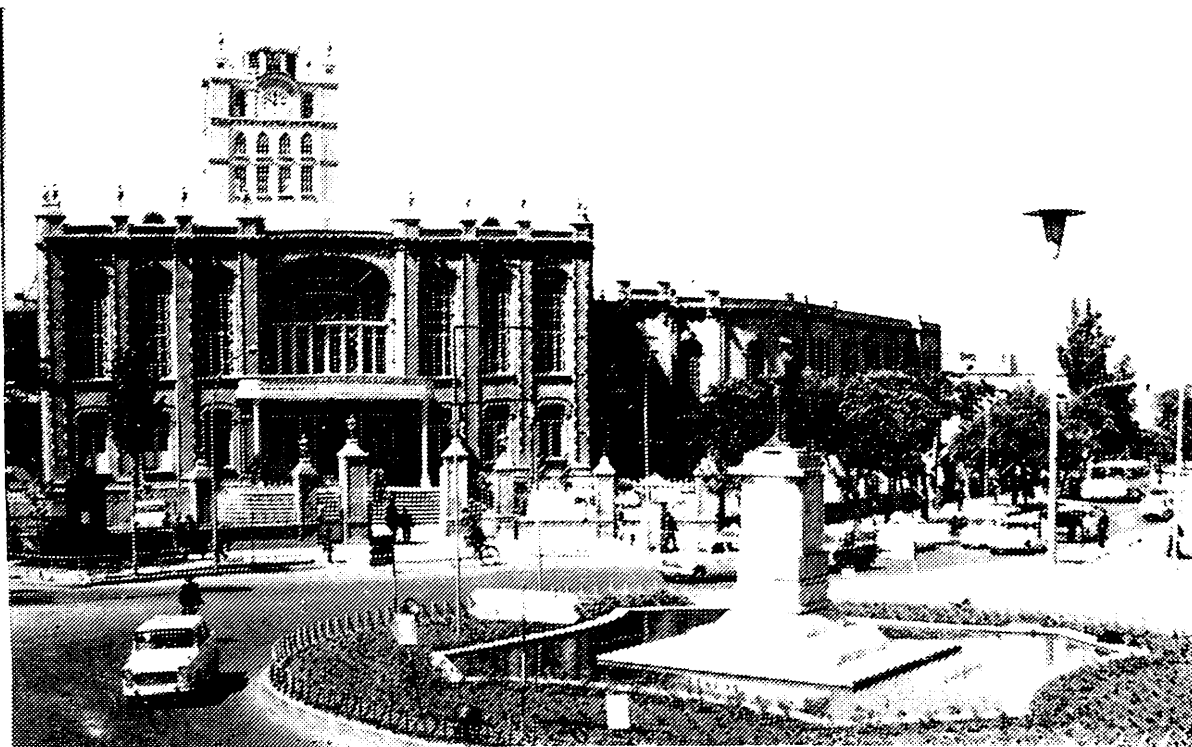


مهرانرود در داخل شهر

سید محمد مصدق
مجلس شورای ملی
۱۳۰۵



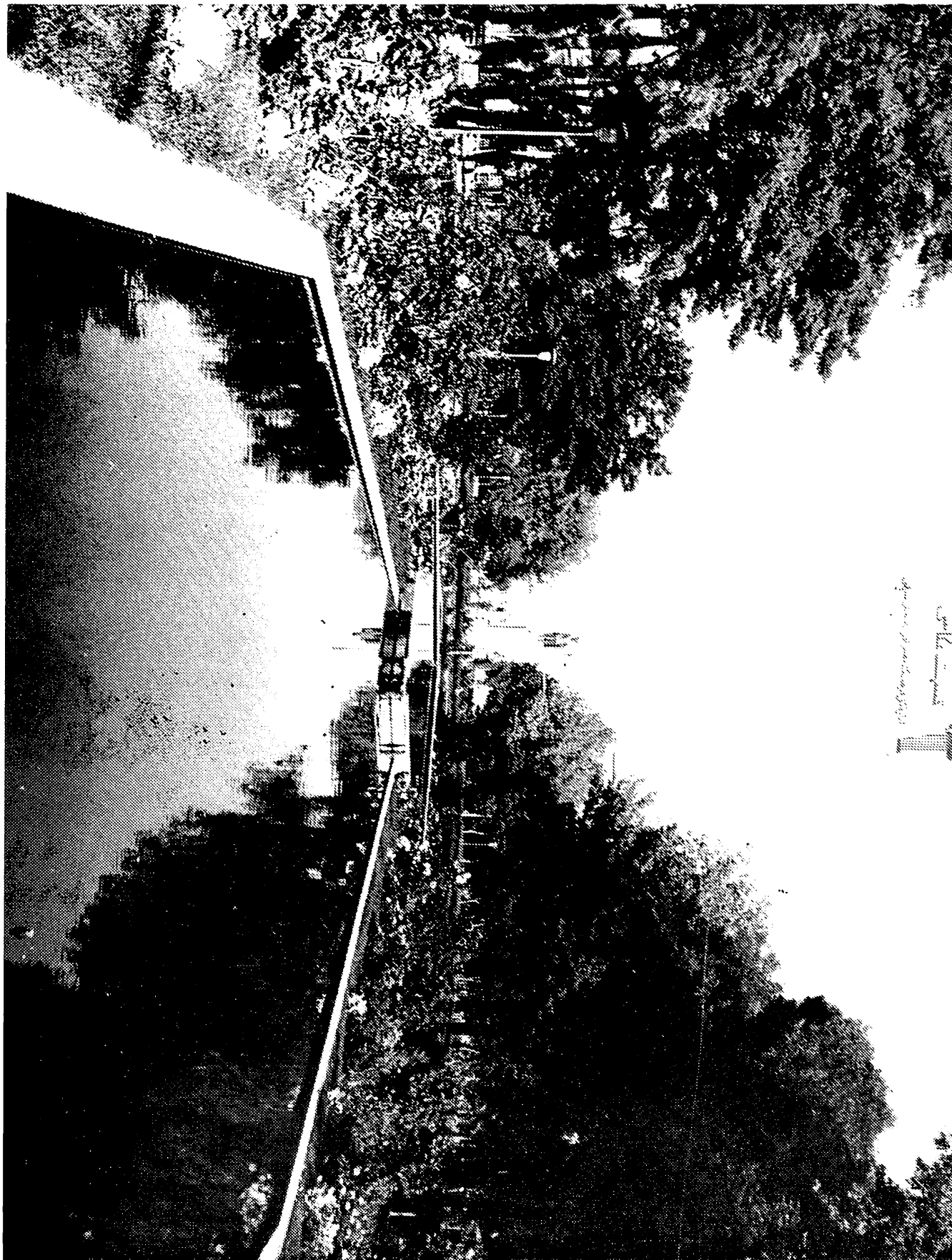
باغ گلستان تهران



میدان و عمارت شهرداری تبریز



منظره دریاچه رضاییه از بندر شرفخانه

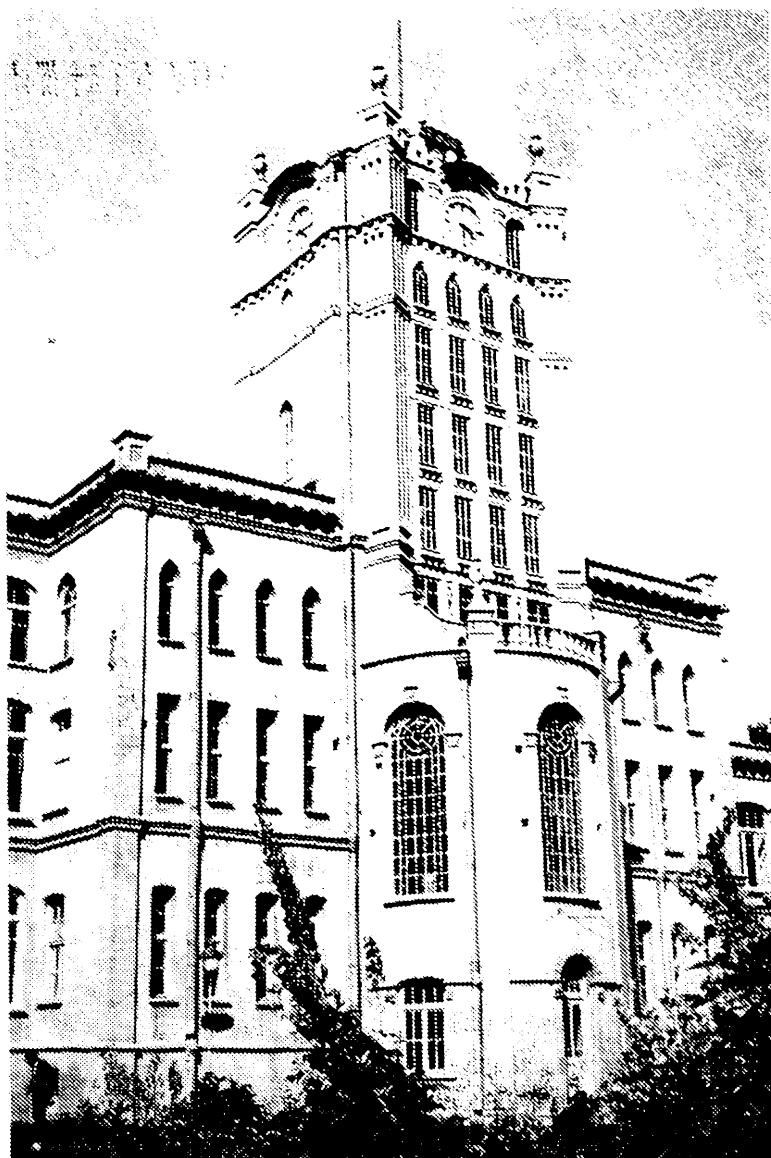




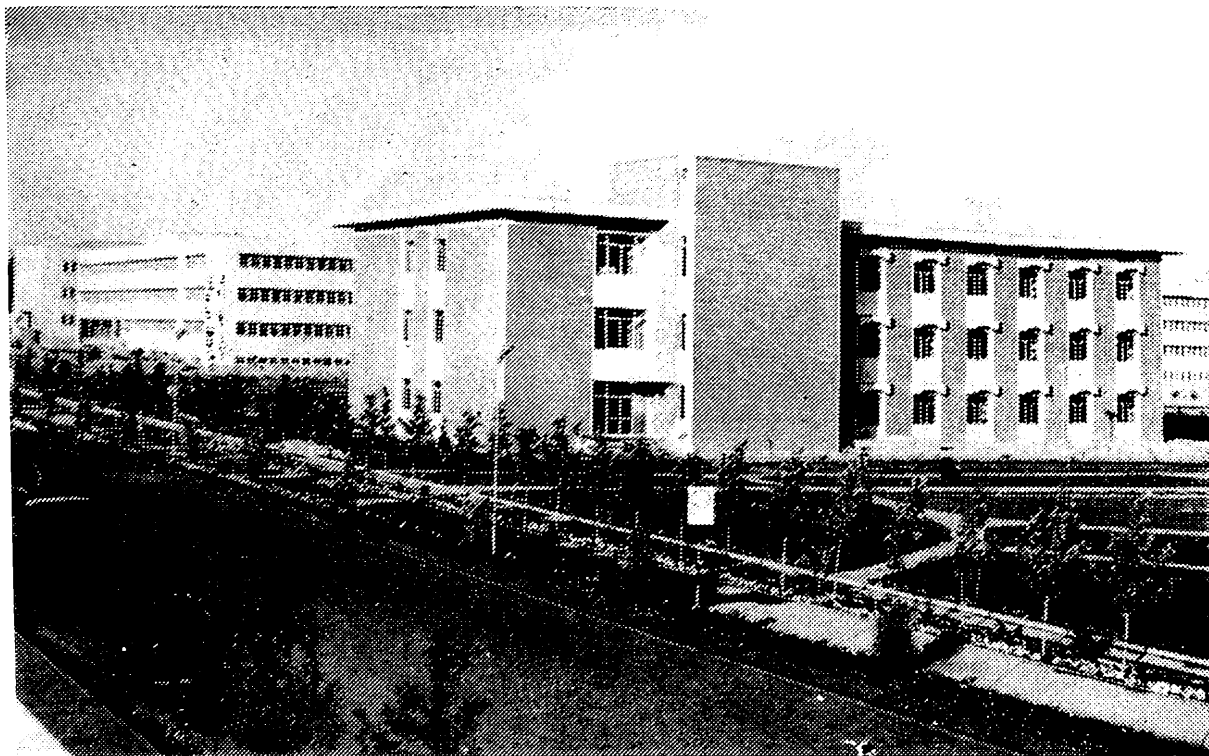
میدان و عمارت شهرداری تبریز



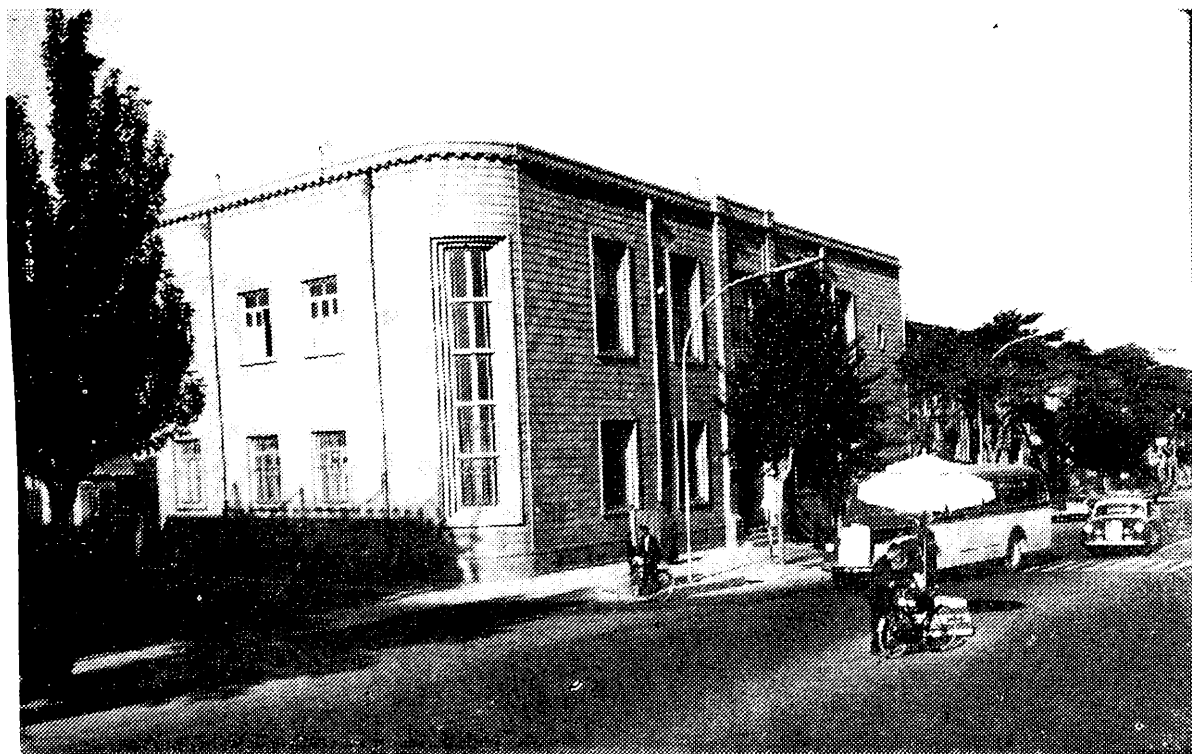
منظره دریاچه رضائیه از بندر شرفخانه



برج ساعت شهرداری تبریز



یکی از ساختمانهای دانشگاه تبریز



عمارت کتابخانه ملی تبریز

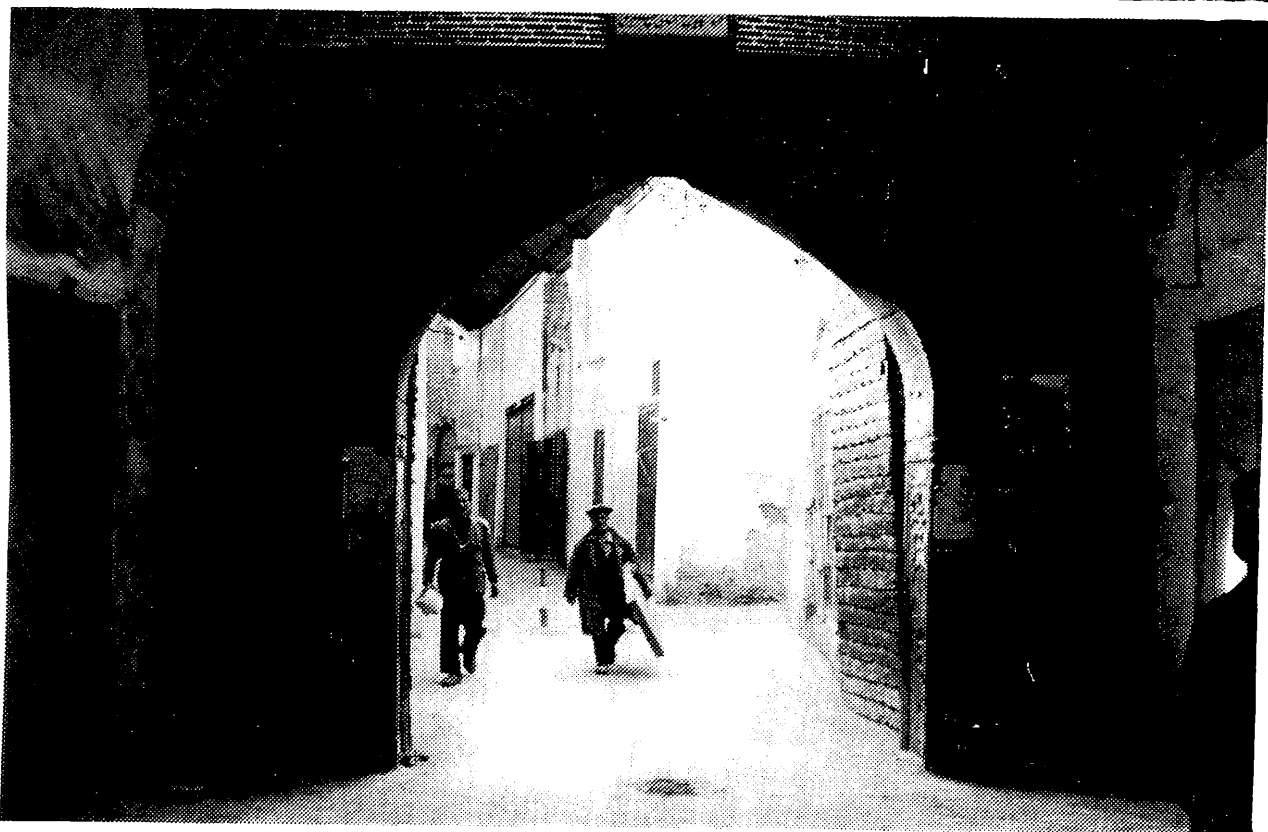


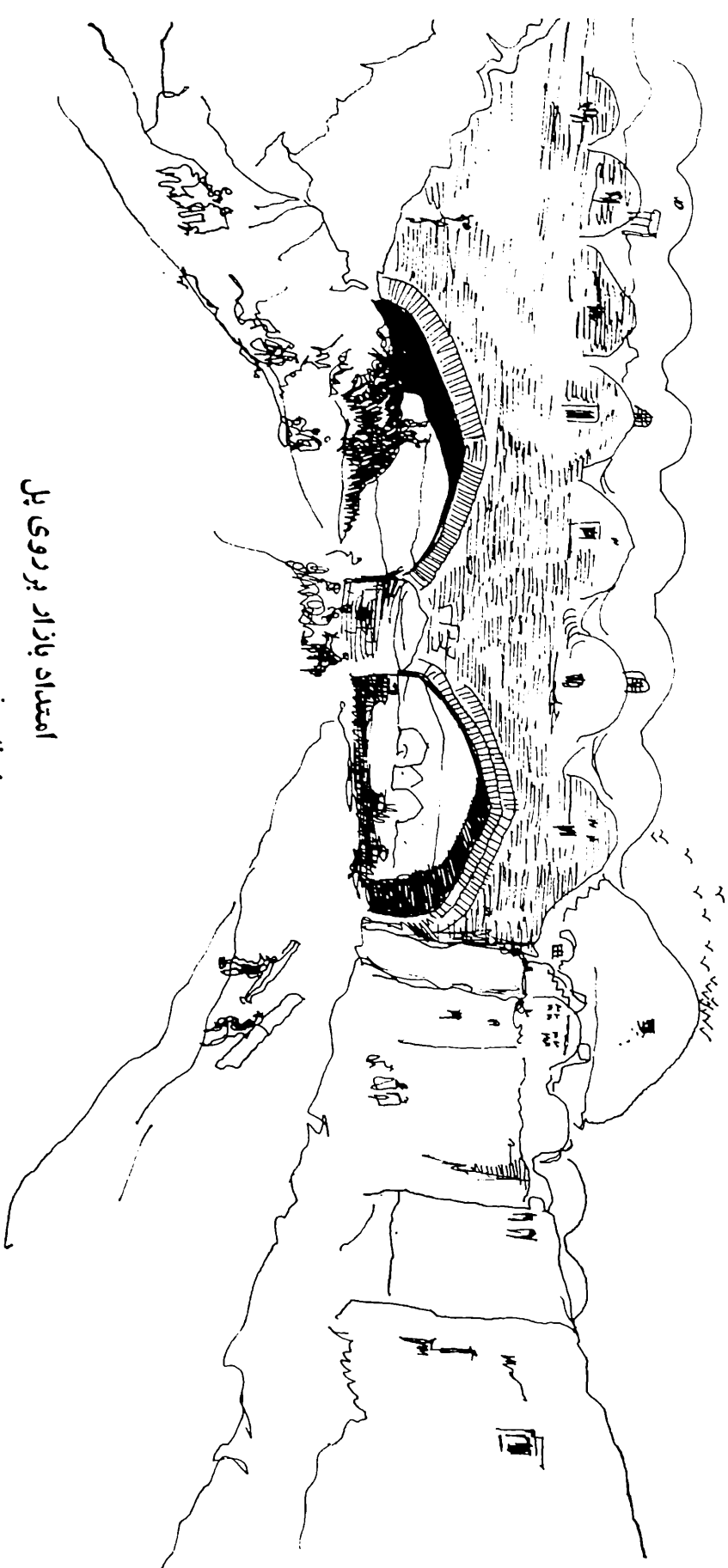
دروازه قدیم تبریز از کتاب دونکور



پل تبریز بر مهران رود

→ نیمی از دروازه باغمشه





امتداد بازار بروی بل
« سفر نامه فریدر یچارد ۱۹۰۰ میلادی »



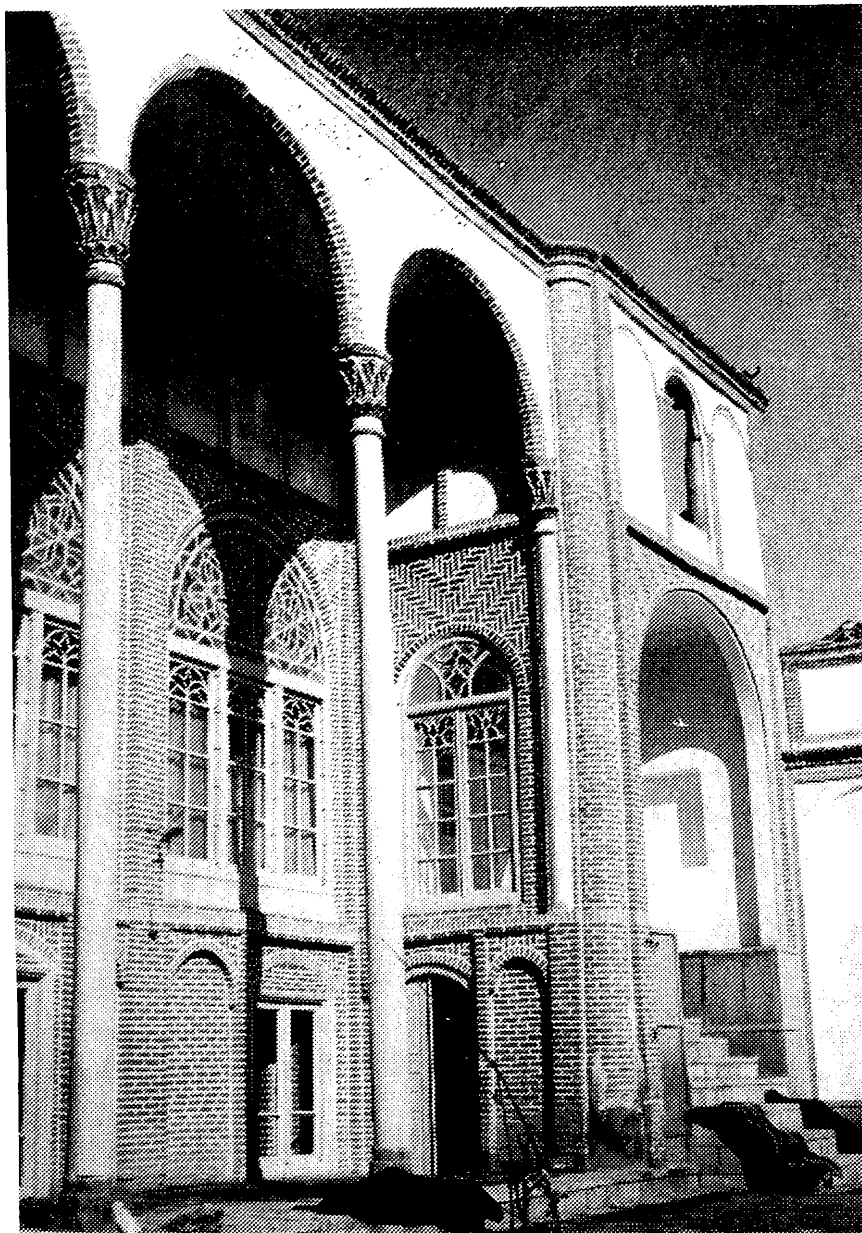
انقلابیون مشروطه در حیات عالی قاپو
(فرمانداری)



نمونه‌ای از خانه‌های تبریز در دوره انقلاب

→ يك خانه قديمی اعیانی در تبریز





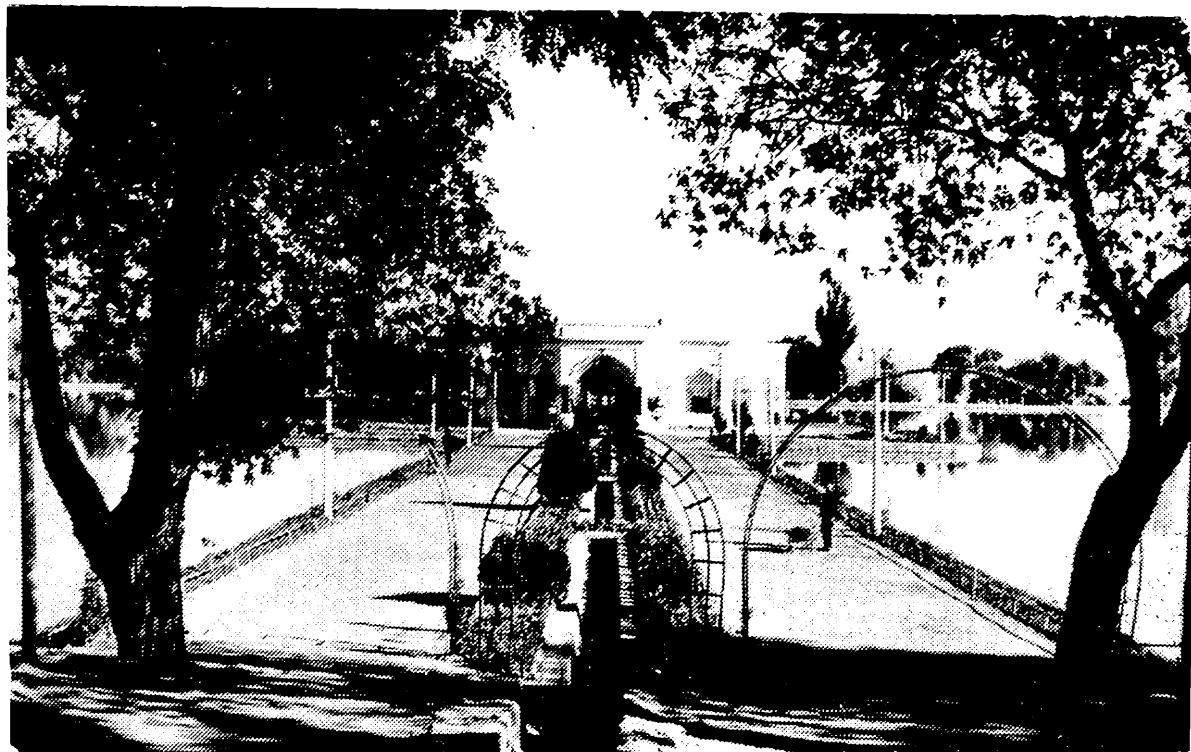
ایوان يك خانه قدیمی



در ورودی یک خانه در تبریز



منظره شهر از ربع رشیدی



عمارت وسط استخر شاه تبریز



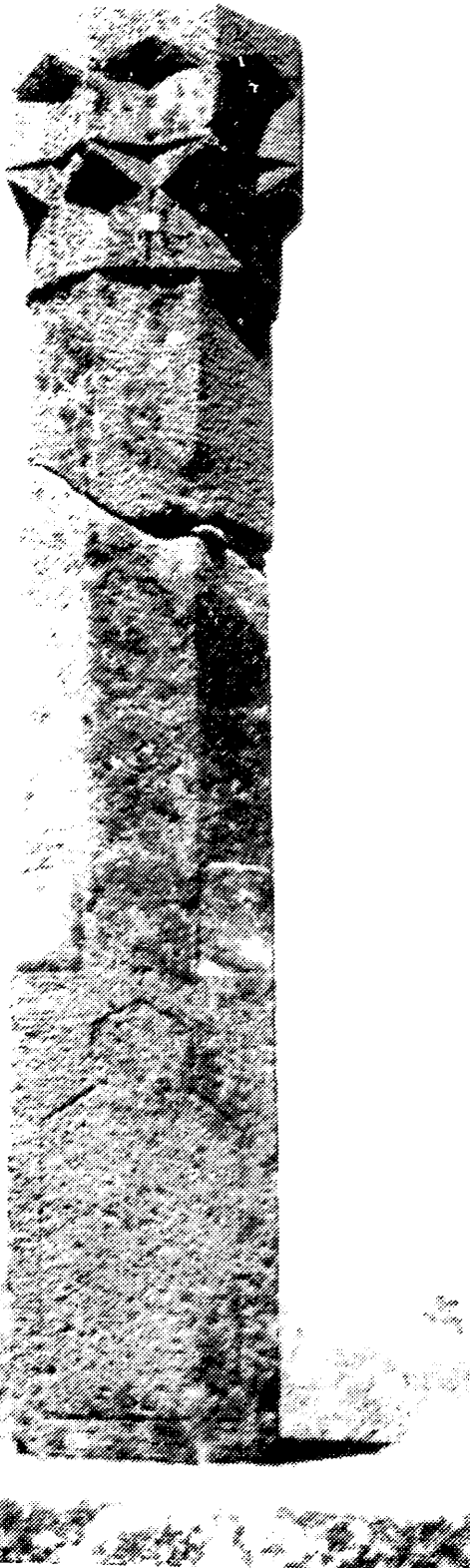
سنگ بسم الله الرحمن الرحيم در امامزاده ابراهیم بر سر
قبر میرزا اسفغلاخ



منظر بدای از شهر تبریز در قدیم



سنگ قبر سلطان اویس جلایر در شادآباد مشایخ



از ستونهای مقابر شادآباد مشایخ (پینه شلوار)



عمارت شهربانی در تبریز



سالن تئاتر آرامنه در تبریز



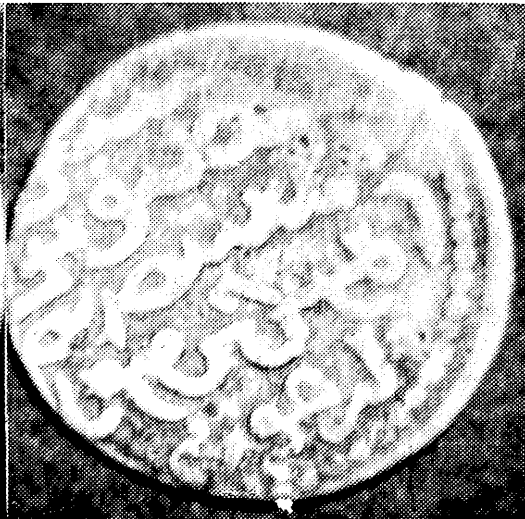
قآن العادل (اوکنای قآن)

ضرب تبریز ۶۴۳ هجری



احمد (تکودار)

ضرب تبریز ۶۸۳

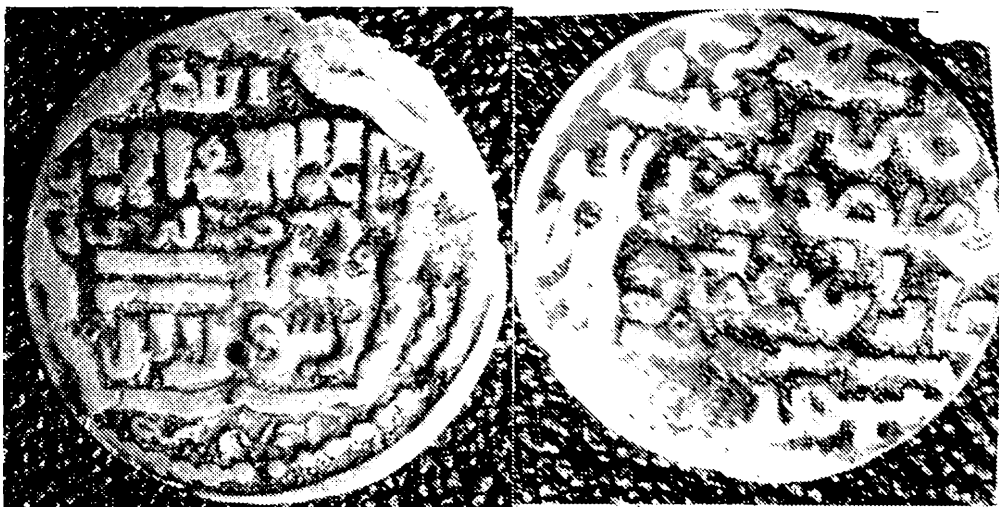


۶۸۵

ارغون - ضرب تبریز



کیجاتو - ضرب تبریز ۶۹۱



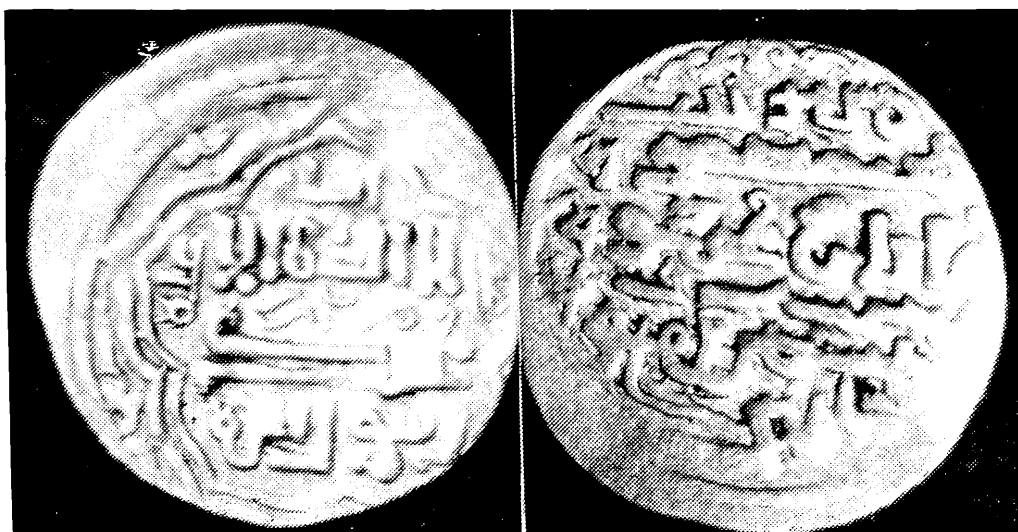
غازان محمود - ضرب تبریز



شاهنشاه اعظم غازان خان - ضرب تبریز



غازان محمود - ضرب تبریز ۶۹۷



غازان محمود - ضرب تبریز ۷۰۱



خدا بنده مهر - ضرب آذربایجان ۷۰۶



بہادر خان (ابوسعید) ضرب شهرستان رشیدیہ
۷۳۳ ہجری



ابوسعید (بہادر) ضرب تبریز ۷۱۷



ابوسعید بہادر بضر تبریز ۷۲۰



ابوسعید ضرب تبریز ۷۲۴



ابوسعید ضرب تبریز ۷۳۰



بهادرخان (ابوسعید) ضرب تبریز ۷۳۳ هجری



موسی خان - تبریز ۷۳۶



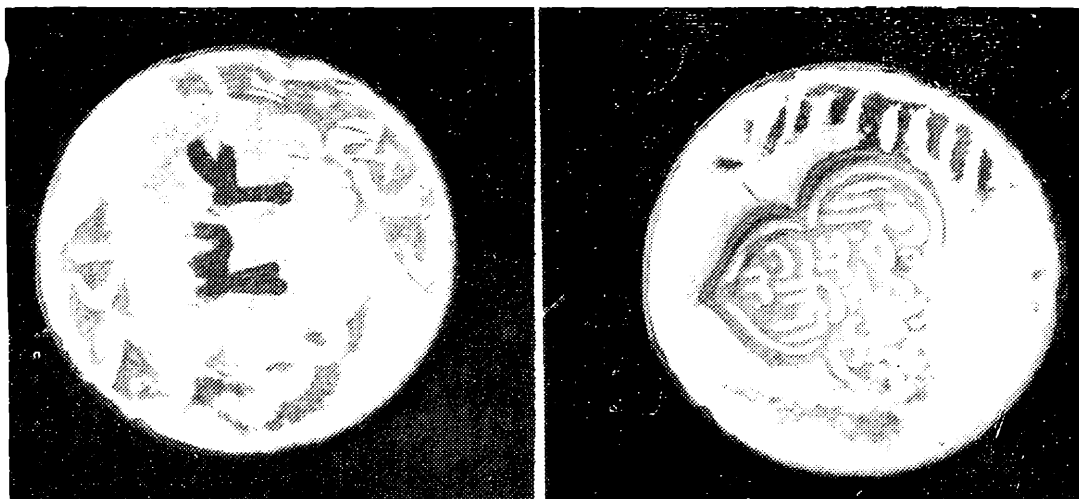
ساتی بیگ خان تبریز ۷۳۹



انوشیروان - تبریز ۷۴۵



انوشیروان تبریز ۷۴۵



ابوالنصر حسن (اوزون حسن)

بخش ششم

فهارس کتاب

فهرست منابع کتاب

امیری - منوچهر : سفر نامه های ونیزیان در ایران (شش سفر نامه)، ترجمه دکتر منوچهر امیری تهران ۱۳۴۹ ش
ابن حجر : الدرر الكامنه فی اعیان المأه الثامنه ، طبع حیدرآباد دکن سال ۱۳۴۹ هـ.

امین- فضل الله بن جمال الدین روزبهان خنجی اصفهانی : عالم آرای امینی ، نسخه عکسی پاریس
امین سبحانی- رضا : تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز ، ج ، ۱ . سال ۱۳۴۷ شمسی

امین احمد رازی: تذکره هفت اقلیم ، طبع کلکته و تهران
آقسرائی - محمود بن محمد : مسامرة الاخیار و مسایرة الاخبار ، طبع آنقره ۱۳۴۴ م .

آنا تول ترسکینسکی : تاریخچه مختصر راه آهن ایران ، تهران ۱۳۲۶ ش
آیتی - عبدالمحمد : تحریر تاریخ و صاف ، طبع بنیاد فرهنگ ایران (تهران) ۱۳۴۶ ش

ابن اثیر- عزالدین ابوالحسن : الكامل فی التاریخ ، طبع بیروت ۱۹۶۷ م .

ج ۱۳

ابن بزاز - توکلی بن اسماعیل : صفوة الصفا ، چاپ بمبئی ۱۳۲۹ هـ .
ابن بطوطه - شرف الدین ابوعبدالله محمد : تحفة النظار فی غرائب الامصار و

عجایب الاسفار ، معروف به رحله ابن بطوطه ، طبع قاهره ۱۳۲۲ هـ . ۲ ج
ابن الفقیه - ابوبکر احمد بن محمد همدانی : مختصر کتاب البلدان ، لیدن
۱۸۸۵ م.

ابن الجوزی - ابوالفرج عبدالرحمن بن علی : المنتظم فی تاریخ الملوك والامم
طبع حیدرآباد ۱۳۵۷ هـ . ۱۰ ج
ابن الفوطی - کمال الدین ابوالفضل : مجمع الاداب فی معجم الالقاب ، بغداد
۴ ج ۱۹۶۲ م.

ابن مسکویه - احمد بن محمد بن یعقوب : تجارب الامم و تعاقب الهمم ۳ ج ،
چاپ عکسی لیدن ۱۹۰۹ م.
ابوبکر طهرانی : کتاب دیار بکریه ۲ ج طبع آنقره ۱۹۶۲ - ۱۹۶۴ م.
ابوالفداء - الملك المؤید ، اسماعیل بن ابوالفداء : المختصر فی اخبار البشر
۴ ج طبع آستانه ۱۲۸۶

اسامی دهات کشور (نشریه اداره کل آمار) ج ۱ سال ۱۳۲۹ ش
اسکندر بیگ ترکمان منشی : تاریخ عالم آرای عباسی ۲ ج تهران ۱۳۳۴ ش
الاعطخری - ابواسحاق ابراهیم بن محمد : صور الاقالیم ، لیدن ۱۹۲۷ م .
اعتماد السلطنه - محمد حسن خان : مرآت البلدان ج ۱ سال ۱۲۹۴ هـ
استانلی (لین پول) : طبقات سلاطین اسلام ، ترجمه عباس اقبال ، طبع
تهران .

ارمغان - نشریه دولت ترکیه به مناسبت دوهزاروپانصدمین سال شاهنشاهی
کورش تهران ۱۳۱۲ ش

Armagan , Istanbul 1971

اقبال (دکتر علی) : زمین شناسی آذربایجان ، ترجمه از کتاب دکتر هوبرت
ریبن ، تبریز ۱۳۲۸

اقبال - عباس : تاریخ مغول ، تهران ۱۳۴۱

اولیاء چلبی : سیاحتنامه (قسمت آذربایجان و تبریز) ترجمه حاج حسین

آقا نخجوانی تبریز ۱۳۳۸ ، سیاحتنامه طبع استانبول ۱۹۱۴ م.

اوئاریوس : مسافرت بدمسکو و تاتارستان و ایران

Olearius, A. Relation de Voyage en Moscovi, Tartars et Perse de Adam Olearius., Paris 1639.

الکساندر رود : مسافرت های بسیاری به چین و دیگر مملکتها و بازگشت

بسوی اروپا از طرف ایران و ارمنستان

Alexander . de Rhodes, Divers Voyage en la Chine et autres royaumes.. Paris . 1981.

ایران شهر : نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران ، ۲ ج تهران

۱۳۴۲ - ۱۳۴۳

براون (ادوارد) : تاریخ ادبیات ایران ، از سعدی تا جامی ، ترجمه و تحشیه

علی اصغر حکمت ، طبع دوم ۱۳۳۹ شمسی ، تاریخ الادب فی ایران من الفردوسی

الی سعدی ، ترجمه دکتر امین الشواری ، مصر ۱۹۵۴

بارتولد : تذکره جغرافیای تاریخی ایران ، ترجمه حمزه سردادور ، تهران

۱۳۰۸

برزین (پروین) : قالی های قدیم ایران ، مجله هنر و مردم شماره ۵۶ و ۵۷

بلاذری - ابوالعباس احمد بن یحیی : فتوح البلدان ، لیدن ۱۸۷۶ م.

بوزانی : مقاله حروفیه در دایرة المعارف اسلام ج ۳

A. Bausani , Encyclopedie de L'Islam Nouvelle edition . Tome III . Hurufiyya. P. 620 - 622

بیانی - مهدی : احوال و آثار خوشنویسان (نستعلیق نویسان) ۳ ج ، تهران

۱۳۴۵ - ۱۳۴۸

بیانی - دکتر شیرین : تاریخ آل جلایر ، تهران ۱۳۴۵ ش

بولای لوگور : سفرها و مشاهدات بولای لوگوز

Boullaye le Gouz. F.de M. de la. Les Voyages et observations de Sieur de la Boullaye le Gouz.. Paris 1657

بروک گاوز : دایرةالمعارف قدیم روسی

Brokgawz Vol 63. P. 460 (Tabriz) - 1901

بطروشفسکی : کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهدمغول ، ۲ ج ترجمه

کریم کشاورز ، تهران ۱۳۴۴ ش.

پوله : سفرهای تازه لوان

Poulet. A Nouvelles relations du levant 2 vol. Paris . 1668

تربیت - محمدعلی . دانشمندان آذربایجان : تهران ۱۳۱۴ ش

تاریخ فرهنگ آذربایجان ، ۲ ج تبریز ۱۳۳۲ و ۱۳۳۴

تاریخ کمبریج

The Cambridge History of Iran. vol 1 (The land of Iran)

تاوورنیه : سفرهای ژان باتیستا تاوورنیه که قسمت ایران آن توسط ابوتراب

نوری در ۱۳۳۱ هجری ترجمه شده است.

Tavernier . J.B. The Six voyages of John Baptista Tavernier... through Turkey in to Persia and the East Indies. 1678. les six voyages de Jean Bap. Tavernier.. en Turquie. en Perse, et aux Indes . 3 Vol . Paris

تراپی - سیدجمال : سکه های اسلامی دوره ایلخانی و گورکانی ، نشریه شماره

۳ موزه آذربایجان تبریز ۱۳۴۷ ؛ نقش ها و نگاشته های مسجد کبود تبریز ، تبریز

. ۱۳۴۸

تکتاندر : شرح سفراتین کاکاش زبوکانی در ۱۶۰۲ به ایران

Tectander . Description du Voyage en Perse par Etienne Kakache de zaboukanny en 1602.

ثقة الاسلام شهيد - ميرزا علي آقا: تاريخ امكنه شريفه ورجال برجسته تبريز
۱۳۳۲ ش

جمال الدين احمد : عمدة الطالب في انساب آل ابوطالب
جنیدی - دکتر محمد جواد: چشمه های معدنی ایران جلد اول طبع دانشگاه
تبریز ۱۳۴۸

جوینی - عظاملك : تاريخ جهانگشا به تصحيح مرحوم محمد قزوینی ۳ ج
طبع اروپا
حافظ ابرو - عبدالله خوافی : ذیل جامع التواریخ رشیدی به اهتمام دکتر
خانبا بیانی تهران

الحازمی : عجاله المبتدی وفضالة المنتهی فی النسب
حافظ حسین کر بلائی تبریزی : روضات الجنان و جنات الجنان ۲ ج تصحيح
جعفر سلطان القرائی ، تهران ۱۳۴۴ و ۱۳۴۹

حدود العالم من المشرق الى المغرب ، طبع دانشگاه تهران ، ۱۳۴۰ ش.
حمدالله مستوفی : نزهة القلوب ، طبع بمبئی ۱۳۱۱ هـ ؛ و طبع تهران به
اهتمام دکتر دبیرسیاقی ۱۳۳۶ ش ؛ تاریخ گزیده ، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی
تهران ۱۳۳۹

حریری - ابو محمد القاسم بن علی : مقامات الحریری ، طبع مصر
خواند میر - غیاث الدین: حبیب السیر فی اخبار افراد البشر ۴ ج ، تهران
۱۳۳۳ شمسی

خیامپور - دکتر عبدالرسول : فرهنگ سخنوران ، تبریز ۱۳۴۰ ش
دائرة المعارف الاسلامیه ترجمه عربی شانزده جلد

طبع قدیم و جدید

دانش پژوه : تاریخ واقعه تبریز نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، شماره

مسلسل ۸۳

دولت آبادی - عزیز : مقبرة الشعراى سرخاب (نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره سوم سال شانزدهم) ؛ زلزله‌های تبریز ، (نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۶ شماره ۲)

دولت‌شاه سمرقندی : تذکرة الشعرا ، طبع تهران به اهتمام محمدعباسی ۱۳۳۷

شمسی .

دیاکونوف : تاریخ ماد ، ترجمه کریم کشاورز تهران ۱۳۴۵

دیباچ - اسماعیل : آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان تهران ۱۳۴۶ ؛

دیباچ و کارنگک راهنمای تبریز ۱۳۴۲ ش.

دیولافوا (مادام) : سفرنامه مادام دیولافوا ، ترجمه مترجم‌هایون فره‌وشی

طبع تهران ۱۳۳۲ ش.

دومرگان (ژاک) : هیئت علمی فرانسه در ایران ، ترجمه دکتر کاظم ودیعی

تبریز ۱۳۳۸ ؛ جلد دوم جغرافیای غرب ایران تبریز ۱۳۳۹

راوندی - محمد بن علی بن سلیمان : راحة الصدور و آية السرور در تاریخ

آل سلجوق تهران ۱۳۳۳

راهنمای شهرستانهای ایران ، تهران ۱۳۴۶

راهنمای بریتیش میوزیوم (موزه بریتانیا)

British Museum , A Guide to the Babylonian , and Assyrian Antiquities
London 1922 .

رزم‌آرا - جغرافیای نظامی ایران (آذربایجان خاوری و باختری) تهران

۱۳۲۰ ش

رشیدالدین فضل الله (خواجه) : جامع التواریخ (قسمت تاریخ آل سلجوق)
 به تصحیح احمد آتش آنقره ۱۹۶۰ ؛ جامع التواریخ طبع تهران به تصحیح دکتر
 بهمن کریمی ، دوره مغول ، دو جلد طبع تهران ؛ وقفنامه ربع رشیدی به اهتمام استاد
 مجتبی مینوی ، و ایرج افشار طبع انجمن آثار ملی ؛ مکاتیب رشیدالدین به اهتمام
 مولوی محمد شفیع لاهوری ، طبع لاهور ۱۹۳۷

روملو : احسن التواریخ به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی ، طبع بنیاد-
 فرهنگ ؛ جلد دوم به اهتمام چارلس سیدن طبع کلکته ۱۹۳۱ م.

زامباور معجم الانساب والاسرات الحاكمة فی التاریخ الاسلامی ، ترجمه دکتر
 محمد حسن بك وحسن احمد محمود ، ۲ ج طبع قاهره ۱۹۵۱ - ۱۹۵۲

Zambaur, E. Manuel de Généalogie, et de Chronologie pour l'Histoire
 de l'Islam, Hanovre, 1927.

زیدری - محمد نسوی: ترجمه سیره جلال الدین منکبرنی، ترجمه محمد
 علی ناصح ، تهران ۱۳۲۴ ؛ سیرت جلال الدین مینکبرنی به تصحیح مجتبی مینوی
 تهران ۱۳۴۴

زنوزی - محمد حسین: ریاض الجنة (نسخه خطی کتابخانه ملی تبریز شماره
 ۴۵۷۸) : بحر العلوم ، نسخه خطی کتابخانه ملی تبریز (شماره ۳۵۵۶)

سانسون: سفرنامه و دولت کنونی ممالک محروسه ایران ...

Sanson N. Voyage ou Relation de l'etat du royaume de Perse avec une
 divertation Curieuse sur les moeurs , religions et gouvernement de cet état en
 1685. Paris. 1695.

سامی - شمس الدین محمد : قاموس الاعلام ترکی ۶ ج استانبول ۱۳۰۶ هـ .

سبط ابن الجوزی - ابوالمظفر شمس الدین یوسف : مرآة الزمان فی تاریخ

الاعیان ج ۸ ، طبع شیکاگو ۱۹۰۷

ستوده - دکتر حسینیقلی : تاریخ آل مظفر ۲ ج ، طبع دانشگاه تهران
۱۳۴۶ - ۱۳۴۷

سعدالدین وراوینی : مرزبان نامه به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی
طبع اروپا

السخاوی - شمس الدین : الضوء الملامع لاهل القرن التاسع ، ۱۲ ج ، بیروت
(چاپ افست)

السمعانی - عبدالکریم بن محمد : کتاب الانساب ، لیدن ، طبع عکسی ۱۹۱۲ م.
شاردن - سیاحتنامه شوالیه شاردن ، ده جلد ، ترجمه آقای محمدعباسی

Chardin, J. Journal du Chevalier Chardin en Perse , inde Orientales par la Mer Noir. 4 vol , Amesterdam, 1735 ; voyage du Chevalier Chardin , en Perse et autre lieux de l'orient 10 vol ' paris 1811 .

شرقیات مجموعه سی - طبع دانشگاه استانبول ، ج ۱ و ۲ ، ۱۹۵۶ - ۱۹۵۷
Sharkiyat Mecmausi. Istanbul 1956 - 1957 . vol. 1.2.

صدر - دکتر نظم : تاریخ سیاست خارجی ایران ، تهران ۱۳۲۲
صریح الملك : درخشاننامه مسجد کبود یا مظفریه (نسخه خطی منحصر بفرد
کتابخانه سلطنتی ایران)

طبایطبائی تبریزی - محمدرضا : تاریخ اولاد الاطهار ، تبریز ۱۳۰۴ ه.
طبری - محمد بن جریر : تاریخ الرسل والملوک ، ۱۳ ج ، لیدن ۱۸۷۶ -
۱۹۰۱ م.

طرح جامع تبریز (خلاصه مرحله يك و دو تیرماه ۱۳۴۹ سازمان برنامه)
تحت نظر مهندس مقتدر ، آندرف ، میشل کوشار ، مهندسین مشاور و شهرساز
طهرانی - ابوبکر : کتاب دیار بکر به در تاریخ آق قویونلو ، دو جلد به تصحیح
نیجاتی لوغال ، فاروق سومر ، آفره ۱۹۶۲

ظهیرالدین نیشابوری : سلجوقنامه ، به انضمام ذیل سلجوقنامه ، تألیف ابو حامد محمد بن ابراهیم ، از نشریات کلاله خاور ، تهران ۱۳۳۲ ش.

عظاملك جوينی : تاریخ جهانگشا به تصحیح مرحوم محمد قزوینی ، ۳ ج طبع اروپا

عبدالباقي نهاوندى مآثر رحیمی ، کلکته ۱۹۲۴ م.

عبدالرزاق سمرقندی : مطلع السعدین و مجمع البحرین به تصحیح محمد شفیع لاهوری ، لاهور ۱۹۴۶ م.

غنی - دکتر قاسم : تاریخ عصر حافظ یا تاریخ فارس و مضافات تهران ۱۳۲۱

فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران - اولین نشریه سازمان ملی

حفاظت آثار باستانی ایران ، تهران ۱۳۴۵

فخری هروی : تذکره روضة السلاطین ، به تصحیح دکتر خیامپور ، تبریز

۱۳۴۵ ش.

فردی - بمون : شهری ایران

Bémont Fredy. Les viles de l. Iran. paris 1964.

فرهاد میرزا : جام جم ، طبع تهران ۱۳۰۵ هـ ؛ زنبیل : طبع تهران ۱۳۲۹ هـ.

فرهنگ جغرافیائی ایران : استان سوم و چهارم (آذربایجان ، دایره

جغرافیائی ارتش)

فصیحی خوافی : مجمل فصیحی - به اهتمام محمود فرخ ۳ ج مشهد ۱۳۳۹ -

۱۳۴۱ شمسی

فقیه - آنورپاتکان و نهضت ادبی ، طبع تهران

فیلیپ اقدس اقانیم ثلاثه : سفر مشرق

Philippe de latrés - saint trinité. Voyage d. orient en 1629. Traduit de latin. Iyon. 1669.

قاضی احمد غفاری : تاریخ جهان آرا ، طبع تهران ، کتابفروشی حافظ ؛

تاریخ نگارستان ، طبع بمبئی ۱۲۷۵ هـ .

قاضی نورالله شوشتری : مجالس المومنین ، تهران ۱۲۹۹ هـ .

قزوینی - زکریا : آثارالبلاد و اخبارالعباد ، لیدن ۱۸۴۸

قزوینی - علامه محمد : دوره یادداشتهای قزوینی ، طبع دانشگاه تهران

قزوینی - یحیی بن عبداللطیف : لب التواریخ ، تهران ۱۳۱۰ ش .

قطران : دیوان قطران تبریزی به تصحیح حاج محمد آقا نخجوانی ، تبریز

۱۳۳۳ ش .

کاتب چلبی - مصطفی بن عبدالله (حاجی خلیفه) : تقویم البلدان ، جهان نما

که هر دو در استانبول به طبع رسیده است ؛ کشف الظنون ، طبع استانبول

کاپلان - محمد : ملازگرد ، طبع ارزروم ۱۹۵۹ ، ترجمه دکتر حسین آلیاری

در شماره ۸۳ نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۳۴۶ .

Prf. Mehmed Kaplan . Malazgirt Savasi . Erzurum . 1959

کارنگ - عبدالعلی : تاریخ تبریز ، ترجمه و تحشیه مقاله مینورسکی در

دایرةالمعارف قدیم اسلامی ، تبریز ۱۳۳۷ ش ؛ خاطراتی از شرق ، ترجمه رساله

دوروتی اسمیت ، تبریز ۱۳۴۴ ش ؛ آثار و ابنیه تاریخی آذربایجان ، نشریه کتابخانه

ملی تبریز ، شماره چهارده ۱۳۴۷ ؛ ترجمه مقاله ای از کتاب جهان نمای کاتب چلبی

تحت عنوان تبریز در نشریه مجله معلم سال اول طبع تهران

کارری - جملی : سفرنامه کارری ، ترجمه دکتر عباس نخجوانی و عبدالعلی

کارنگ ، تبریز ۱۳۴۸

کاشانی - ابوالقاسم عبدالله : تاریخ اولجایتو ، به اهتمام مهین هنبلی

(حاجیانپور) ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۸

کریمان - دکتر حسین : ری باستان ج ۱ ، تهران ۱۳۴۵

کسروی ؛ شهریاران گمنام ، ج ۳ ، تهران ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ ش

کلاویخو : سفرنامه کلاویخو ، ترجمه مسعود رجب‌نیا ، تهران ۱۳۳۷ ش.
کیا - د کتر صادق: واژه‌نامه گرانگی، تهران ۱۳۲۷؛ نقطویان یاپسیخانیان
 نشریه ایران کوده ، شماره ۱۲

کیهان - مسعود : جغرافیای مفصل ایران ۳ ج ، تهران ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱
گارسیدوسیلوا : سفارت گارسیدوسیلوا سفیر کشور اسپانیا در دربار شاه
 عباس بزرگ.

Garcias de Silva, l'ambassade de D. Garcias en Perse en 1617 . traduit
 de l'Espanol, en 1667

گری : شرح سفرهای سیاحان ایتالیائی در قرن پانزدهم به ایران
 Grey, A Narrative of Italians Travels in Persia in fifteenth and Sixteenth
 Centuries, Lonclon, 1873.

لسترنج - کی: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ، ترجمه احمد
 عرفان .

le Strange G. The lands of Eastern Caliphate. Cambridge 1930
لمتون (میس) : مالک وزارع در ایران ، ترجمه د کتر منوچهر امیری ،
 تهران ۱۳۳۹

لوکاس - پل: سفرنامه پل لوکاس

Lucas , Paul. voyage du Sieur paul Lucas au Levant, vol2, Contenant
 la description de la perse , paris 1731.

مارکوپولو : توصیف عالم

Marcopolo , la Description du Monde . Traduit par Louis Hambis,
 Paris 1955.

مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله - نشریه دومین
 کنگره تحقیقات ایرانی ، مشهد ۱۳۵۰

محمد بن محمد بن عبدالله بن النظام الحسنى : العراضة فى الحكاية السلجوقية
طبع ليدن ۱۹۰۹

مدرس تبریزی : ریحانة الادب فى تراجم المعرفین بالکنیة واللقب ، ۶ ج
طبع تهران

مرتضوى - دکتر منوچهر : تحقيق درباره دورة ايلخانان ، طبع تبریز ،
کتابفروشى تهران

مشکور - دکتر محمدجواد : نظرى به تاريخ آذربايجان و آثار باستانى و
جمعيت شناسى آن ، تهران ۱۳۴۹ ؛ اخبار سلاجقه روم ، طبع تهران ۱۳۵۰ ؛ تاريخ
اورارتو ، تهران ۱۳۴۵ ؛ تاريخ مذاهب اسلام ، تهران ۱۳۴۴

مصاحب - دکتر غلامحسين : دايرة المعارف فارسى ج ۱ ، بنگاه فرانکلين
معين - دکتر محمد : فرهنگ فارسى ۵ ج

مقدسى - شمس الدين ابو عبدالله : احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم ، ليدن
۱۹۰۶ .

مقدم - صادق : آبهای معدنى آذربايجان و آب و لجن درياچه رضائيه ،
تهران ۱۳۳۴

مقریزى - تقى الدين ابو العباس احمد بن على : السلوك لمعرفة دول الملوك ،
طبع مصر

ملاى حشرى : روضة الاطهار : يا تاريخ ملاحشرى ، يامزارات حشرى ، طبع
تبریز ۱۳۰۳

ملکوتى - مجتبى : راه آهـن ايران ، تهران ۱۳۲۷

منجم باشى : صحايف الاخبار ، ۳ ج طبع استانبول ۱۲۸۵

مينورسكى : مقاله تبریز در دايرة المعارف اسلام ، ترجمه آقاى عبدالعلى

کارنک ، شرح حدود العالم

Minorsky, V. Hudud al - Alam , The Regions of the world , London
1937

مختصر تاریخ عالم آرای امینی

Minorsky, v. Persia in 1478 - 1479, London, 1957.

La Perse au xve siecle entre la Turquie et venise , 1933

ایران در سده پانزدهم (نهم هجری) بین ترکیه و ونیز، ترجمه دکتر محمد
باقر امیرخانی (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز شماره ۲۴ شماره
مسلسل ۱۰۲)

نادر میرزا : تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، نسخه خطی کتابخانه سلطنتی
کاخ گلستان؛ و طبع تهران ۱۳۲۳ هجری
ناصر خسرو : سفرنامه ناصر خسرو به تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی ،
تهران ۱۳۳۵

ناصح - محمدعلی : ترجمه سیره جلال الدین ، تهران ۱۳۲۴
ناصرالدین - منشی کرمانی : نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزراء
طبع دانشگاه تهران ۱۳۳۸ ش .
نخجوانی - حسین : چهل مقاله ، تبریز ۱۳۴۳ ؛ مواد التواریخ تهران
۱۳۴۳ .

نفیسی - سعید : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم
تهران ۱۳۴۴

نوری - ابوتراب : ترجمه سفرنامه تاورنیه ، تهران ۱۳۳۱

وصاف : تاریخ و صاف ، طبع افست ، تهران ۱۳۳۸

ویلبور - دونالد : معماری اسلامی در دوره ایلخانان ، ترجمه دکتر عبدالله

فریاری، تهران ۱۳۴۶؛ باغها و کوشکهای ایران، تهران ۱۳۴۸
 ویلسن -- کریستی: صنایع ایران، ترجمه دکتر عبدالله فریاری، ۱۳۱۷؛
 زلزله در ایران (نامه علمی و فنی سازمان برنامه)، اسفند ۱۳۳۶ و فروردین
 ۱۳۳۷.

هربرت -- توماس: سفرنامه هربرت

Thomas Herbert, Relation du voyage de Perse en 1627, Traduit de l'Anglais, Paris, 1662.

هینتس - والتر: تشکیل دولت ملی در ایران، حکومت آق قویونلو و ظهور
 دولت صفوی، ترجمه کیکوس جهاننداری، تهران ۱۳۴۶ ش.
 یادنامه - جشن شاهنشاهی ایران، از انتشارات اداره کل آموزش و پرورش
 آذربایجان شرقی، مهرماه ۱۳۵۰

یافعی - ابو محمد عبدالله بن اسعد: مرآة الجنان وعبرة اليقظان، طبع حیدر
 آباد دکن ۱۳۳۷ هجری، ۲ ج

یاقوت حموی -- ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله: معجم البلدان ۶ ج، لیبزیک
 ۱۸۶۶ - ۱۸۷۳ م؛ معجم الادب بطبع مصر ۲۰ ج

اڤلام همومي

آرزو ۲۰
 آزامو ۷۲۲
 آسایش (چلو کبابی) ۳۸۵
 آسایشگاه مجذومین ۳۸۰
 آسایشگاه مسلولین ۳۸۰
 آستارا : ۴۴ ، ۴۷
 آستی بیستی Astibisti ۷۴۷
 آس توستین Astustin ۷۲۳
 آسولیک Asolik ۳۸۹
 آسیا ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۸ ، ۸۱
 آسیای صغیر ۴۷ ، ۴۷۸ ، ۵۷۸ ، ۵۹۶
 ۷۰۳ ، ۷۷۳ ، ۸۰۱ ، ۸۱۰
 آسیای مرکزی ۳۵۸
 آشور ۳۹۱ ، ۳۹۲
 آشور سفلی ۸۱
 آشیل ۴۹۳
 آکتورال آذربایجان ۳۷۴
 اکتورال آرین ۳۷۴
 اکتورال جمعیت اصلاح و ترقی ۳۷۴
 آق بوقا ۴۵۵
 آق بولاغ ۷
 آقسنقر احمدیلی ۴۱۲ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴
 آق سرا : ۸۱۱
 آقسرائی ۸۵۳

آ
 آب ارس : ۶۲۵
 آب جغتو : ۵۹۸
 آب نهد : ۷۰۶
 آبش خاتون : ۴۵۰
 آت میدانی : ۸۳ ، ۸۷
 آثار و اخبار ۵۴۵
 آجاباد (کوچه) ۱۳۶
 آجی جای (رک ، تلخه رود)
 آخار باخار ۱۲
 آخرت نامه ۶۹۹
 آخوله ۶
 آخوند ملاکظم ۲۹۲
 آخونی ۱۰۰ ، ۱۱۰ ، ۱۲۹ ، ۱۴۷ ، ۱۵۵
 ۱۵۷
 اخیخونی (اخی خونی) ۹۶ ، ۱۱۱
 آداب ۶۹
 آداب البحث ۸۵۰
 آدم نامه ۶۹۹
 آذربادگان (آذربایجان) ۱۷۰ ، ۸۶۸ ، ۸۷۱
 آذر شهر ۱۶ ، ۱۷ ، ۳۴۲
 آراگن ۴۴۲ ، ۴۶۸
 آرایش بیگم ۶۴۲ ، ۸۱۵

آنژیوللو Angiolello ۷۱۳ ، ۷۱۵ ، ۷۱۸	آق قویونلو ۶۸ ، ۱۴۵ ، ۲۹۷ ، ۶۲۹،۶۱۵
آندره گدار ۴۸۵	۶۴۶ ، ۷۰۳ ، ۷۰۶ ، ۷۱۲ ، ۷۱۷
آواجیق ۴۳	۷۴۰ ، ۷۴۴ ، ۷۶۱ ، ۷۷۰ ، ۸۰۴
آوینک ۶۳۴	۸۵۶
آیتی ۷۵۳	آق مشهد ۶۱۸
آیدین ۷۲۰	آق یل ۲۵
الف	آقاجری (حاجی حسن) ۶۴۳
آباخان چنگیزی ۴۰۳ ، ۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲	آقا صادق ۱۴۳ ، ۱۷۵
۴۴۳ ، ۷۵۳ ، ۷۶۵ ، ۷۶۷ ، ۷۶۹	آقامیر اسماعیل ۱۰۴
۷۹۲ ، ۸۴۶ ، ۸۵۰ ، ۸۶۸ ، ۸۷۱	آقامیرزا بابا ۲۰۴
ابخاز (رك : گرجستان)	آقامیرزا محمد ۱۰۶
ابخاز ۶۰۰	آقاج چی ۱۰۲
ابراهیم ۳۹۶	آقجکی ۶۱۶
ابراهیم (خواجه) ۷۵۳ ، ۸۳۴	آق مسجد ۱۷۴
ابراهیم (میرزا) ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۱۰۲	آلانا ۸۳۳
۱۰۵ ، ۲۴۱	آلسلجوق ۴۰۶
ابراهیم (امیر شیخ) ۶۱۸ ، ۶۲۰ ، ۶۳۴ ، ۶۳۱	آل جلایر ۸۰۷ ، رك : جلایریان
۷۵۵ ، ۷۶۲ ، ۸۶۹	آل عثمان ۷۱۵ ، ۷۳۳ ، ۷۴۲
ابراهیم بن خواجه رشیدالدین ۵۱۶	آلاناغ ۴۳۸ ، ۴۴۲ ، ۵۷۵
ابراهیم بن عبدالله بن ابراهیم الایوانی ۵۲۶	آلاف رنگ (پسر گیخان) ۴۶۵ ، ۴۶۶
ابراهیم بن یحیی جوینانی ۷۵۴ ، ۸۲۰	آلتون ۶۱۵ ، ۶۱۶
ابراهیم بن امام موسی کاظم (حضرت) ۲۵۱	آلچاق مسجد ۲۱۸
ابراهیم پاشا ۷۱ ، ۸۰	آماسیه (قلعه) ۷۱۷
ابراهیم پیرچوپان ۷۵۳	آمبروزیو کنتارینی ۷۲۲
ابراهیم دربندی (شیخ) ۶۳۰	آمد (شهر) ۷۰۴ ، ۷۰۵ ، ۷۱۹
ابراهیم دنبلی (شیخ) ۲۴۶	آمورا ۸۰
ابراهیم جاربردی ۷۵۳	آناختون ۷ ، ۱۴۳
ابراهیم خان قاجار ۱۰۵	آناطول ترسکینسکی ۳۳۷
ابراهیم زاهد گیلانی ۷۹۲	آناطولی ۱۰۹ ، ۶۹۶ ، ۷۰۵ ، ۷۱۲ ، ۷۱۳
ابراهیم سلطان بهادر تیموری ، ۶۳۵ ، ۸۶۵	۷۲۰
ابراهیم سلماسی ۷۵۴ ، ۸۶۳	آنتوان دوگوا ۷۱

ابن شداد ۸۵۳	ابراہیم سیروزی ۷۵۴
ابن الشوا تبریزی ۸۳۶	ابراہیم شاہ (مولانا) ۷۶۲
ابن الصابی ۴۰۸	ابراہیم شالچی اوغلی ۱۸۷
ابن الطیب طبری ۷۹۸	ابراہیم شاہ (امیر) ۶۴۵
ابن طیوری کوفی ۸۲۲	ابراہیم شمس ۳۱۱
ابن ظفر صقلی ۸۶۴	ابراہیم قمی (سید) ۶۴۸
ابن العاقولی ۸۴۸	ابراہیم کججانی ۷۵۳ ، ۷۵۸ ، ۸۵۴ ، ۸۵۶
ابن فقیہ ۳۹۴	ابراہیم کلجاهی ۷۵۴
ابن الفراء ۸۲۶	ابراہیم الکلبینی ۵۲۶
ابن فارض ۸۶۱	ابراہیم کوانان (شیخ) ۶۶
ابن الفوطی ۱۱۸ ، ۴۴۶ ، ۴۴۹ ، ۴۸۱ ، ۵۲۰	ابراہیم کواہان ۵۶۸
۵۵۰ ، ۷۶۰ ، ۷۵۹ ، ۷۷۸ ، ۷۹۳	ابن ابی اصیبعہ ۷۶۵
۷۹۵ ، ۷۹۶ ، ۸۱۶ ، ۸۲۳ ، ۸۵۹	ابن اثیر ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۴۰۱ ، ۴۰۵
ابن فہد ۸۷۱	۴۰۶ ، ۴۱۴ ، ۴۲۳ ، ۴۳۲
ابن کثیر ۸۱۹	ابن الاعرابی (صاحب الطوق) ۲۵۰
ابن ماکولا ۷۵۷ ، ۸۵۱ ، ۷۷۵	ابن برہان ۷۹۷
ابن مسکویہ ۳۹۶	ابن بطوطہ ۴۸۴ ، ۴۸۷ ، ۵۰۲ ، ۵۰۷ ، ۵۶۵
ابن المشہدی ۸۳۷	ابن بی بی ۴۳۹
ابن مقلہ ۵۴۲	ابن الجوزی ۴۰۱
ابواب الجنان ۲۸۷	ابن حاجب ۸۰۳ ، ۸۴۰
ابو اسحاق ۷۵۳ ، ۸۳۸	ابن حجر ۵۱۷
ابو امامہ ۸۶۷	ابن حجر عسقلانی ۶۹۰
ابوبکر ۴۱۸ ، ۷۹۴	ابن حوقل ۵۶۵
ابوبکر بن علی (ع) ۲۳۵	ابن خردادبہ ۳۹۴
ابوبکر (میرزا) ۶۱۸ ، ۶۱۹ ، ۶۲۰ ، ۶۲۱	ابن خلکان ۵۱۸
۶۲۲ ، ۶۲۴ ، ۶۲۹ ، ۶۳۰	ابن دہان ۷۹۷
ابوبکر اسعد ۷۵۵	ابن رواحہ ۸۵۳
ابوبکر بن بدیل ۷۵۵	ابن ساعاتی ۸۶۲
ابوبکر بن پهلوان ۴۱۷	ابن سراج ۷۹۸
	ابن سہیل بیضاوی ۷۹۷
	ابن سعید ۵۶۵

ابوسعید بن قرا یوسف (امیر) ۶۳۵ ، ۶۳۶	ابوبکر بن حواجه علی شاه گیلانی (امیر) ۵۸۷
ادوسعید تیموری ۶۳۹ ، ۶۴۱ ، ۶۴۳ ، ۷۱۹	ابوبکر طهرانی ۶۳۳ ، ۶۳۷ ، ۶۳۹ ، ۶۵۱
۷۷۱ ، ۷۶۵	۷۷۱ ، ۷۱۹
ابوسعید تبریزی ۷۵۶ ، ۷۹۰	ابوبکر خطیب ۴۲۰
ابوصالح شعیب بن صالح ۴۰۳ ، ۴۲۰ ، ۷۵۷	ابوبکر زنهاران ارموی ۷۵۴
ابوطالب (میرزا) ۲۹۵	ابوبکر سله باف تبریزی ۶۹ ، ۷۵۶ ، ۸۱۰
ابوطالب بن امام علی النقی (ع) ۲۵۸	ابوالثنا محمد بن عبدالوهاب بن محمد ۵۲۷
ابوطاهر سلفی ۶۹	ابوجعفر طوسی ۸۲۳
ابوطاهر منجم شیرازی ۴۰۲ ، ۴۰۳	ابوحامد افضل الدین محمد ۷۶۵
ابوعبدالله المقدسی ۳۹۷	ابوحامد غزالی ۸۳۳
ابوالعلائی معری ۴۱۹ ، ۷۹۷ ، ۷۹۸	ابوالحسن حروفی ۷۵۶
ابوعلی ایوبان (شیخ) ۴۰۳	ابوالحسن حکیم باشی (میرزا) ۱۰۳
ابوعلی مراغه ای (ملا) ۲۰۳	ابوالحسن (امیر علی لشکری) ۸۴۵
ابوعمران موسی بن عمران بن هلال ۴۲۰ ، ۷۵۷	ابوالحسن فالی ۷۵۵
ابوالفتح (میرزا) ۳۱۳	ابوالحسن موسی ۱۴۵
ابوالفتح سلیم بن ایوب رازی ۴۲۰	ابودجانه انصاری ۲۳۶
ابوالفداء ۳۸۸ ، ۵۶۵	ابودرداء ۱۹۵
ابوالفرج ۸۵۲	ابودلف ۸۴۵
ابوالفضل (میر) ۱۰۲	ابوردینی عمر بن علی ۳۹۵
ابوالفضل حداد (خداداد) ۷۵۷	ابوزکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی ۴۱۹
ابوالفضل مبارکی ۷۰۱	ابوزید سروجی ۴۱۵
ابوالفضل علامی دکنی (شیخ) ۷۰۱	ابوالساج دیوداد ۳۹۵
ابوالقاسم ۶۲۷ ، ۶۴۳ ، ۶۵۱	ابوسعید ابوالخیر ۸۶۶ ، ۸۰۱ ، ۸۱۳
ابوالقاسم افتخار حسینی (سید) ۳۱۳	ابوسعید بهادر (سلطان) ۴۹۲ ، ۴۹۹ ، ۵۰۰
ابوالقاسم بن جهان شاه (میرزا) ۶۵۰	۵۰۲ ، ۵۰۷ ، ۵۱۱ ، ۵۱۲ ، ۵۱۳
ابوالقاسم ربیب الدین (خواجه) ۲۱۵ ، ۲۱۶	۵۱۴ ، ۵۱۵ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۲۱
ابوالقاسم عزیزان بن محمد ۸۶۶	۵۶۱ ، ۵۷۱ ، ۵۷۶ ، ۵۹۳ ، ۵۹۴
ابوالقاسم علی بن جعفر ۳۹۶	۶۳۳ ، ۶۴۳ ، ۶۴۵ ، ۶۴۶ ، ۶۴۷
ابوالقاسم فیوضات ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵	۶۴۸ ، ۶۴۹ ، ۶۵۰ ، ۷۰۶ ، ۷۱۸
ابوالقاسم قائم مقام فراهانی (میرزا) ۳۹۰	۷۳۰ ، ۷۶۰ ، ۷۸۸ ، ۸۰۵ ، ۸۵۲
ابوالقاسم کشانی ۴۸۵ ، ۴۹۶ ، ۵۲۰ ، ۵۴۹	۸۶۰

- ابوالقاسم مستوفی (میرزا) ۱۰۳
 ابوالمحجن ۵۶۹
 ابومحمد نبریزی ۶۸۹ ، ۶۹۰ ، ۷۵۷
 ابومحمد نورالدین عبدالرحیم البزازی ۱۳۶
 ابومنصور ۴۴۴
 ابومنصور قطران ۸۴۵
 ابومنصور محمد (عمدةالدین) ۱۴۰
 ابومنصور موهوب بن احمد بن خضر جوالیقی ۴۲۰
 ابومنصور محمد بن وهسودان ۴۰۸ ، ۸۴۵
 ابونصر حسن بیک ۷۴۰
 ابونصر محمد بن محمد زینبی ۸۵۱
 ابونصر مملاان ۳۹۹
 ابونصر النجفی (شیخ) ۴۰۳ ، ۶۹۸ ، ۸۰۸
 ابوالوقت ۸۲۱
 ابویوسف ۶۴۱ ، ۶۴۶ (میرزا پسر جهانشاه)
 ابویعلی سار ۸۰۶
 ابهر ۴۶ ، ۴۹۳ ، ۵۱۷ ، ۵۸۴
 ابی هلال صابی ۷۹۸
 ابی یزید حمامی (شیخ) ۶۶۱
 ابی عبد الله (شیخ) ۶۹
 انابك ۴۴۶
 انابك ازبك : ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۲۸ ،
 ۴۲۹ ، ۴۳۰
 انابك ازبك بن محمد بن ایلدکز ۲۱۵ ، ۴۲۵ ،
 ۸۱۱
 انابك ازبك بن انابك محمدجهان پهلوان ۴۲۱
 انابك پهلوان ۴۱۷
 انابك تكله ۴۳۸
 انابك خاموش ۴۳۶
 انابك دزماری (صاحب اعظم) ۶۰۳ ، ۶۱۲
 انابك طفتکین ۴۱۱
 انابك نصره الدین ۴۳۶ ، ۷۷۰ ، ۸۱۰ ، ۸۳۹
 انابكان ۴۰۵ ، ۴۱۶ ، ۴۳۱
 انابكان آذربایجان ۴۱۶ ، ۴۱۸ ، ۷۷۲
 انابكان لر بزرگ ۴۳۸ ، ۷۶۳
 اتحاد جماهیر شوروی ۳۳۷ ، ۳۶۶
 اترار ۳۵۷
 ائكو (محله) ۱۲۱ ، ۸۶۷
 اتین کاکاش ۷۰
 اجاباد (کوچه) ۱۳۵
 اجی بیک ۷۵۷
 اجی شال پوش ۷۶۰
 اثیر الدین اخسیکتی ۱۴۱
 احاسن الکلام ۷۷۶
 احسن التواریخ ۲۷۷ ، ۶۱۹ ، ۸۴۱
 احمد (برادر قرعثمان) ۷۰۳
 احمد (میرزا) ۱۶۵
 احمد آقا مجتهد (میرزا) ۲۰۷
 احمد جلاپیر (سلطان) ۵۶۲ ، ۵۹۴ ، ۶۰۰ ،
 ۶۰۱ ، ۶۰۲ ، ۶۰۳ ، ۶۰۴ ، ۶۰۵ ،
 ۶۱۳ ، ۶۱۴ ، ۶۱۵ ، ۶۱۸ ، ۶۱۹ ،
 ۶۲۰ ، ۶۲۱ ، ۶۲۴ ، ۶۲۵ ، ۶۲۶ ،
 ۶۲۸ ، ۶۳۰ ، ۶۳۲
 احمد سهروردی ۵۴۲
 احمد الحکیم ۷۵۷
 احمد بصیرت (میرزا) ۳۱۰
 احمد بن ابراهیم ۷۵۸
 احمد بن ابی حامد ۵۲۶
 احمد بن اسماعیل کورانی ۷۵۸
 احمد بن الحسن ۷۵۸
 احمد بن اویس (سلطان) ۶۲۹

- احمد بن خواجہ شیخ کجی (خواجہ سید) ۶۳۴
احمد بن داود بن ابی نصر المقری ۵۲۶
احمد بن سلیمان ۷۵۹
احمد بن عبدالسلام بن تمیم بن عکبر ۵۲۶
احمد بن عبداللطیف قاضی ۷۵۹
احمد بن علی الملکی (قاضی) ۶۷۲
احمد بن علی بن جعفر ۵۲۴ ، ۵۲۶
احمد بن محمد ۷۶۰
احمد بن محمد الحسینی لالہ ای ۷۶۰ ، ۸۰۷
احمد بن مہران ۷۶۰
احمد بن یحیی ۸۶۴
احمد بیک احمدلو ۶۵۰
احمد بیک بن اغرلو محمد ۷۳۹
احمد پاشا ۱۱۸ ، ۱۱۹
احمد تگودار ۴۴۲ ، ۴۵۱
احمد جام (شیخ الاسلام) ۱۴۲ ، ۷۶۹
احمد جلایر (سلطان) ۷۷۸ ، ۸۰۲ ، ۸۲۰
۸۲۶ ، ۸۳۴ ، ۸۵۵
احمد الحکیم ۷۵۷
احمد خان دنبلی ۹۲ ، ۲۰۴ ، ۲۴۰
احمد خان سر تپ ۳۰۱ ، ۳۰۸
احمد خان محسنی (دکتر - عماد الملک) ۳۱۶
احمد سعیدی ۳۱۷
احمد شاہ (خواجہ) ۷۵۳ ، ۸۵۴
احمد شکی (سیدی) ۶۳۰
احمد غفاری (قاضی) ۴۳۸ ، ۵۹۱ ، ۷۳۵
احمد کاشی (میر سید) ۷۰۱
احمدار ۶۹۶
احمدلو (قریہ) ۶۶۷
احمدی پور (چلو کبابی) ۳۸۵
احمد قاری ۸۶۳
احمدی سوی (خواجہ) ۱۳۵ ، ۷۹۷
احمدیل (امیر) ۴۱۲
احمدیلیان ۴۱۶
احمدیلی بن ابراہیم و ہسودان ۴۱۴
احوال المسالك والممالك ۵۴۶
احوال و آثار خونیویساں ۷۵۳ ، ۷۶۵ ، ۷۹۷
۷۶۷ ، ۷۷۵ ، ۷۹۰ ، ۸۱۶ ، ۸۲۹ ،
۸۶۲
الاحیاء فی حل المعاء ۷۷۶
اختاجی ۴۶۶
اخبار سلاجقہ روم ۸۰۹ ، ۸۱۱ ، ۸۳۸ ، ۸۶۸
اخلاط ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۱۲ ، ۴۳۴ ، ۸۰۵
اخلاق معزی ۸۲۰
اخوین ۷۶۱
اخوی ابو الفرج زنجانی (شیخ) ۶۳۵
اخوی اوران ۷۸۲
اخوی امیر شیخ ۶۳۳
اخوی جوق ۵۸۶ ، ۵۸۷ ، ۵۸۸ ، ۵۸۹ ، ۵۹۰
اخوی خیر الدین تبریزی ۱۴۲ ، ۷۶۱
اخوی سعد الدین ۱۱۱ ، ۱۱۵ ، ۷۶۱ ، ۷۷۳
اخوی سعد الدین (قلعہ) ۶۳۸
اخوی فرج زنجانی ۷۷۰ ، ۷۷۴ ، ۸۵۱
اخوی مذہبی ۸۴۱
ادریس بن حسام بدلیسی ۷۳۳
ادوار داوول ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۴۸ ، ۴۵۱
ادوار الحمیات ۷۶۵
ادویہ مفردہ مغولی (کتاب) ۵۴۵
ادویہ مفردہ ختایی (کتاب) ۵۴۵
ادھمی ۵۹
ادیب الممالک فراہانی (سید صادق) ۳۱۰

اراسطو ۶۰	ارامنه ۷۳ ، ۹۷ ، ۱۶۸ ، ۳۳۱ ، ۳۷۳ ، ۴۸۳
ارسلان احمدیلی ۴۱۷	
ارسلان بن طغرل (سلطان) ۴۱۸ ، ۴۱۶	اران ۴۶ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۲۵۱ ، ۳۵۷ ، ۴۰۳ ، ۴۱۱ ، ۴۱۳ ، ۴۱۸ ، ۴۲۴ ، ۴۲۸ ، ۴۳۱ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۴۳ ، ۴۷۰ ، ۵۱۲ ، ۶۰۰ ، ۶۰۷ ، ۶۳۰ ، ۷۵۷ ، ۸۳۶ ، ۷۶۲
ارشك دوم ۳۹۲	اربخشایش ۷۶۲
ارغون خان ۵۶ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۴۳ ، ۴۳۶	اربغون حدیث ۷۷۵ ، ۷۷۶
۴۴۴ ، ۴۴۵ ، ۴۴۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۱	اربغین ۷۶۲
۴۵۲ ، ۴۵۳ ، ۴۵۸ ، ۴۵۹ ، ۴۶۰	اربیل ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۲۶ ، ۷۷۵
۴۷۲ ، ۴۷۳ ، ۴۹۶ ، ۷۶۹ ، ۷۷۳	اریاخان (اریاکون) ۵۷۱ ، ۵۷۲ ، ۵۷۳
ارغونیه (شهر) ۴۴۹ ، ۴۷۲ ، ۴۷۳	ارتوق ۵۸۴
ارفع الملك جلیلی (حاجی) ۲۶۴ ، ۲۶۶	ارجیش ۴۵ ، ۴۶ ، ۶۲۹ ، ۶۳۰ ، ۶۳۳
ارکعلیشاه ۱۰۸ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹	اردبیل ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۶۵ ، ۷۹ ، ۸۱ ، ۳۳۴ ، ۳۵۷ ، ۳۹۳ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶
۲۷۶ ، ۳۲۸ ، ۴۹۸ ، ۵۰۷	۴۱۲ ، ۴۱۷ ، ۴۹۳ ، ۵۷۰ ، ۶۱۲ ، ۶۳۳ ، ۶۴۵ ، ۶۵۰ ، ۷۳۴ ، ۷۳۵
ارمن (دیار) ۷۰۷	۷۶۰ ، ۷۷۶ ، ۸۶۵
ارمنستان ۳۸ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۱۶۹ ، ۳۵۷	الارشار فی معرفة الاعداد ۸۶۹
۳۹۲ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶ ، ۴۰۹ ، ۴۱۳	اردشیر بابکان ۳۸۹
۴۳۱ ، ۴۶۰ ، ۵۱۲ ، ۵۱۳ ، ۵۷۳	اردشیر بن حسن معاذی ۷۶۲
ارمنستان صغیر ۳۵۸	اردلان ۳۲۵
ارنت (کوه) ۷۶ ، ۷۷	اردوان پنجم ۳۸۹
اروپا ۴۲ ، ۴۴ ، ۷۲ ، ۷۴ ، ۳۵۴ ، ۳۵۸	ارزروم ۴۲ ، ۴۶ ، ۸۳ ، ۲۰۹ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸
۳۵۹ ، ۳۶۱ ، ۴۴۱ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲	۳۵۹ ، ۴۳۰ ، ۶۳۴ ، ۷۰۴
۴۶۰ ، ۴۶۸ ، ۵۱۱ ، ۵۵۰ ، ۷۰۹	ارزنجان ۴۶ ، ۶۲۶ ، ۷۰۳ ، ۷۰۴ ، ۷۰۵
۷۱۱ ، ۷۱۳ ، ۷۱۸ ، ۷۲۰ ، ۷۵۷	۷۳۰
۷۹۹	ارس (رود) ۲ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۳۳۶ ، ۳۳۸
اروپای شرقی ۷۲۰	۳۹۳ ، ۴۱۷ ، ۵۹۸ ، ۶۶۵ ، ۷۰۲
اروپای غربی ۴۷	ارسباران ۱ ، ۶
ارومیه ۴۶ ، ۱۷۰ ، ۵۹۸ (رک: اورمیه)	
ارومیه (دریاچه) (رک: دریاچه رضائیه)	
ارونق ۱۱ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۶۴ ، ۱۶۸ ، ۲۳۹	
۵۶۹ ، ۶۱۲ ، ۷۶۳ ، ۷۷۲ ، ۷۷۳	
۷۷۴ ، ۸۲۵ ، ۸۵۸	

الاسرار ۷۶۵	اریق،وکا ۵۷۱
اسرار السرور بالوصول الى عين	ازبك ۷۵
النور ۷۵۴	ازد (فيله) ۳۹۳
اسرار الصنعه ۷۹۹	ازسعدی تاجامی ۸۳۹ . ۸۴۱ ، ۸۴۷ ، ۸۵۹
اسفنجاق ۱۱	۸۶۲ ، ۸۶۹
اسفهان ۷۷۳ ، ۸۴۸	ازمیر ۳۹
اسکلب ۷۰۴	اسامه ۲۳۶
اسکندر (پسر قرايوسف) ۱۳۴ ، ۱۵۳ ، ۶۳۱	اسامة بن شريك ۵۶۹
۶۳۳ ، ۶۳۴ ، ۶۳۵ ، ۶۳۶ ، ۶۳۷ ، ۶۳۸	اسب آباد ۷-۸
۶۴۲ ، ۶۴۳ ، ۷۰۴ ، ۷۶۰	اسیر ۲۱
۷۹۴ ، ۷۹۶ ، ۸۰۴ ، ۸۱۵ ، ۸۱۷	اسیره خون ۷۸۴
اسکندربيك منشی ۷۰۰ ، ۷۰۱	اسپان ۶۳۳ ، ۶۳۸
اسکندرچای : ۶	اسپانیا ۵۱ ، ۷۰ ، ۱۲۷ ، ۴۶۸
اسکندریه ۳۰ ، ۹۳ ، ۷۸۸ ، ۸۵۳	اسپراخون ۸ ، رک : اسیره خون
اسکندرنامه ۷۶۴ ، ۷۶۵	اسیت ۷۷۳ ، ۸۴۸
اسکو ۵ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۸ ، ۵۶۹ ، ۷۷۱ ، ۷۵۴	اسپینک چا Spingtcha ، ۸
۷۸۵ ، ۷۹۵ ، ۸۲۱ ، ۸۳۳ ، ۸۶۳	استاد و شاگرد ۸۷ ، ۱۲۰ ، ۸۱۷ ، ۸۵۰
اسکویه ۸۴۸	استاری ۳ ، ۹ ،
اسکی کندی ۱۲	استالین ۳۵۹
اسلام ۱۹۷ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۴۶۱	استانبول ۵۷ ، ۶۷ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۶ ، ۱۰۰ ،
اسلامبول (رک : استانبول)	۲۴۸ ، ۳۰۱ ، ۳۴۲ ، ۴۸۸ ، ۷۰۰ ،
اسلامبول (دروازه) ۱۱۱	۷۱۲ ، ۷۱۸ ، ۷۱۹ ، ۷۳۲ ، ۷۴۲ ،
اسلاو ۷۲۵	۸۷۰
اسماء بنت عمیس ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۹	الاستخاره والاستشارة ۷۵۹
اسماء الله الحسنى ۸۷۰	استخر (قلعه) ۷۳۹ ، ۸۲۵
اسماء المؤلفين ۷۶۳ ، ۷۹۳ ، ۸۵۲ ، ۷۸۲	استخر شاه ۲۷۵ ، ۳۸۰ ، ۵۹۱
اسماعیل (سید) ۵۸ ، ۹۹ ، ۱۲۲	استر آباد ۸۲ ، ۶۰۲ ، ۶۲۵
اسماعیل (میرزا) ۱۰۵ ، ۲۷۷	استوارنامه ۶۹۶ ، ۶۹۸ ، ۶۹۹
اسماعیل (ملا) ۲۰۴	استوان (رستوان) ۸۱۹
اسماعیل (بدرالدین) ۷۶۲	اسحق خان (میرزا) ۱۰۲
	اسدی طوسی (حکیم) ۱۳۹ ، ۱۴۲ ، ۸۴۵

- اسماعیل صفوی (شاه) ۵۸ ، ۷۹ ، ۱۳۵ ، ۱۳۹
 ۱۴۲ ، ۱۹۷ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ،
 ۳۴۶ ، ۷۱۱ ، ۷۳۳ ، ۷۳۴ ، ۷۳۵ ،
 ۷۴۰ ، ۷۸۱ ، ۸۰۴ ، ۸۱۴
 اسماعیل آباد ۳۳۴
 اسماعیل امیرخیزی ۳۱۴ ، ۳۱۸
 اسماعیل بن محمد تبریزی ۷۶۳
 اسماعیل بیک ۳۰۴
 اسماعیل توریزی ۷۶۳
 اسماعیل خان نجم‌الاطباء ۳۰۷
 اسماعیل‌خویی (آقا) ۱۰۳
 اسماعیل دیباج ۴۸
 اسماعیل سیسی ۷۶۳ ، ۸۱۷ ، ۸۲۵ ، ۸۶۱
 اسماعیل شام‌غازانی ۷۶۳ ، ۸۱۰
 اسماعیلیان الموت ۴۱۸
 اسماعیلیه ۴۳۱ ، ۶۹۳
 اسنجان ۸۴۶
 اشاقه مسجد ۱۵۵
 اشتهاارد ۲۲۱ ، ۲۳۳ ، ۲۹۶
 اشرف (درویش) ۷۶۴
 اشرف بن تیمورتاش بن امیر چویان (ملک) ۵۷۷
 اشرف بیک ۷۳۹
 اشک (کوه و جزیره) ۲۱
 اشکانی ۳۹۰ ، ۳۹۱
 اشکودا اکسپورت ۳۵۲
 اشویه ۴۶ ، ۴۳۰ ، ۵۷۰ ، ۵۹۸ ، ۳۹۵
 اشهر سبز واری ۱۴۱
 اصطرخر (قلعه) ۷۳۴
 اصطرخری ۳۹۴
 اصطلاحات الصوفیه ۸۱۰
 اصطهبانات ۸۶۱
 اصفهان ۳۰ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۶۵ ، ۷۲ ، ۷۴ ،
 ۷۷ ، ۸۱ ، ۸۷ ، ۹۱ ، ۲۲۲ ، ۲۸۱ ،
 ۲۹۳ ، ۳۵۷ ، ۴۱۱ ، ۴۱۸ ، ۴۳۱ ،
 ۵۲۸ ، ۵۷۷ ، ۵۹۶ ، ۶۰۷ ، ۶۱۹ ،
 ۶۲۰ ، ۶۳۰ ، ۶۳۱ ، ۶۳۵ ، ۶۳۸ ،
 ۶۴۹ ، ۶۵۰ ، ۶۷۸ ، ۶۹۰ ، ۷۰۰ ،
 ۷۲۶ ، ۷۳۰ ، ۷۳۸ ، ۷۳۹ ، ۷۴۰ ،
 ۷۵۰ ، ۷۷۵
 اصفهان بیک ۶۳۳ ، ۶۳۴
 اصفهان‌شاه (امیر) ۵۹۸
 اصیل‌الدین (خواجه) ۴۹۲ ، ۸۳۴
 اظهر تبریزی ۷۶۵ ، ۸۲۹ ، ۷۸۹
 اعتراضات علی‌شرح‌الحاوی فی‌الفقه ۸۵۸
 اعتماد السلطنه ۱۲۱ ، ۱۴۵ ، ۱۵۵ ، ۱۶۸ ،
 ۱۷۷ ، ۲۲۳ ، ۲۷۹ ، ۲۸۳ ، ۲۹۹ ،
 ۳۰۲
 اعتماد الممالک (حاجی میرزا کاظم) ۵۹۴
 اعراب ۴۵۱
 آغا جری (قریه) ۶۶۶
 آغجه کنتی (قریه) ۶۶۶
 اغرلو محمد ۶۴۵ ، ۶۴۶ ، ۶۴۹ ، ۷۰۷ ، ۶۵۰ ،
 ۷۰۸ ، ۷۱۴ ، ۷۱۵ ، ۷۱۶ ، ۷۱۷ ،
 ۷۲۲ ، ۷۲۳ ، ۷۳۱ ، ۷۳۲ ، ۸۰۴
 اغوزخان ۷۰۳
 افتخارالدین دامغانی ۸۴۳
 افراد الاحادیث الضعفا ۷۸۷
 افریقا ۳۹ ، ۷۵ ، ۳۵۸
 افشار ۲۰
 افضل‌الدین (مولانا) ۴۴۵ ، ۷۵۹
 افضل‌الدین محمد ۷۶۵

الکساندر دورود ۷۵	افضل الدين محمد بن اسعد ۷۶۵ ، ۷۹۵
الله قلي بيك استاجلو ۱۸۴	افندی ۸۴۳
الله وردیخان ۵۸	آقامیر اسماعیل ۱۰۶
المابالینگ ۳۵۷	اقبال (دکتر) ۳۲۳
النجق (قلعه) ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۳۰	اقتس ۴۲۸
۵۷۰ ، ۵۸۴ ، ۵۸۶ ، ۶۱۵ ، ۶۱۶	اقلیدس ۷۰ ، ۸۱۲ ، ۸۲۱
۶۲۱ ، ۶۳۴ ، ۶۳۶ ، ۶۳۷ ، ۶۴۴	اقلید فارس (قلعه) ۶۰۲
۶۴۶ ، ۶۹۲ ، ۶۹۶ ، ۷۳۸ ، ۸۰۰	اقلیمیا (دختر عباس میرزا) ۲۲۳
۷۹۷ ، ۸۰۸	اکبانان ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۸۲
النگ ۶۲۶ ، ۷۳۳	اکبر شاه گورکاني ۷۰۲
النکی بهادر ۵۸۴	اکمل الدین مظفر بزازی ۱۷۳ ، ۷۶۶
الوس ۴۹۲	اگنای قآن ۳۴۶ ، ۴۳۲ ، ۴۳۴ ، ۴۹۲
الوند ۷۳۳	اگوستینو Augustino ۷۲۴
الوند آقا ۵۹	الاکمال ۷۵۷ ، ۷۷۵ ، ۸۵۲ ، ۸۰۰
الوند بیک ۷۴۰	البارسلان ۴۰۹ ، ۴۱۰ ، ۴۱۴
اليجاق ۴۳۸ ، ۴۳۹	البرز ۳۸
الیکي بهادر ۵۸۴	التونجان خاتون ۴۰۶
ام البنین بنت خرام بن ربیعہ ۲۳۵	الجاى (دختر غازان خان) ۴۶۵
ام الدرداء ۱۹۵	الجایتو ۲۲۶ ، ۲۲۹ ، ۳۴۶ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳
امامزاده ابراهیم خلیل ۷۷۴	۴۹۴ ، ۴۹۶ ، ۴۹۸ ، ۴۹۹ ، ۵۱۱
امامزاده سید ابراهیم ۱۵۳ ، ۲۴۵ ، ۲۶۰	۵۱۶ ، ۵۱۸ ، ۵۲۰ ، ۵۴۳ ، ۵۵۰
امامزاده ابوالحسن موسی (صاحب الطوق) ۱۴۳	۵۷۶ ، ۵۷۵
۲۵۱	الچاق مسجد ۲۰۶
امامزاده کهنه ۲۵۳	الخانیه ۵۱۵
امامزاده عبدالله ۲۵۹ ، ۴۰۶	الدررالکامنه ۷۶۱
امامزاده موسی بن جعفر الجمال ۲۵۰	الغ بیک ۷۱۹ ، ۷۶۵ ، ۸۴۰ ، ۸۶۰
امام طلحه ۷۶۶	الفابندلیس ۶۳
امام قلي میرزا ۱۰۳	الفابندر ۵۶۹
امامیه (گورستان) ۳۸۵	الفیه ابن مالک ۷۶۳
ام حبیب ۲۳۵	القاص میرزا ۵۶
امریکا ۱۷۰ ، ۳۵۸ ، ۳۸۵	الکای النجق ۶۹۷

امیر یادگار ۷۹۳	اممندی ۷۷۳ ، ۸۶۱
امینی (صاحب تاریخ عالم آرا) ۲۱۷	امویان ۳۹۳
امین احمدرازی ۸۱۶	امیر ابراهیم بن حاجی محمد ۷۰۵
امین الدوله (میرزا علی خان) ۶۵۴	امیر احمدی (سر لشکر) ۳۷۵
امین الدین تبریزی ۷۶۶ ، ۸۶۷	امیر ایبه ۷۳۹
امین الدین محمد بن مظفر ۷۰ ، ۷۶۶	امیر بیک نقاش ۷۹۵
امین لشکر ۹۸	امیر تیمور ۵۱ ، ۲۵۵ ، ۵۹۵ ، ۶۰۲ ، ۶۱۳
امیه بن عمرو بن امیه ۵۶۹ ، ۷۸۴	۶۱۴ ، ۶۱۶ ، ۶۱۷ ، ۶۱۸ ، ۶۲۱
انارجان ۸۴۶	۶۲۳ ، ۶۲۴ ، ۶۲۵ ، ۶۲۸ ، ۶۲۹
انباء الغمر ۶۹۰	۶۳۰ ، ۶۳۲ ، ۶۸۹ ، ۶۹۱ ، ۶۹۷
انجمن فرهنگی روابط ایران و شوروی ۳۷۵	۷۰۳ ، ۷۷۵ ، ۸۰۲ ، ۸۰۸ ، ۸۲۰
انجیل ۱۷۰ ، ۶۹۰	۸۲۹ ، ۸۳۰ ، ۸۴۷ ، ۸۵۱ ، ۸۶۴
اندرآب ۵ ، ۶۶۵	امیر زین الدین ۹۶ ، ۱۱۲
انزاب ۱۶۸ ، ۶۹۸	امیر سلجوق ۵۹۸
انرجان ۹	امیر سیدلیث نجفی (حضرت) ۲۵۱
انزلی ۴۷	امیر جلیل ۱۱۱
الانساب سمعانی ۷۵۷ ، ۷۹۹	امیر جیوش بک ۴۱۳
انطاکیه ۵۵۲ ، ۵۵۶ ، ۷۲۵	امیر چوپان ۱۲۸ ، ۵۱۱ ، ۵۱۲ ، ۵۱۶ ، ۵۱۸
انق ۸۳۳	۵۷۵ ، ۵۷۷ ، ۵۹۴
انگج ۱۷۴ ، ۸۲۲	امیر حسن امیرانی ۷۵۰
انگلیس ۹۸ ، ۱۷۰ ، ۲۴۳ ، ۳۵۸ ، ۳۸۵	امیر خسرو دهلوی ۸۴۴
۴۶۸ ، ۴۵۱	امیر خیز ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۷ ، ۱۱۱ ، ۱۱۸
انگلستان ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۵۲	۱۵۰ ، ۲۹۲
انوار التزیل و اسرار التأویل ۴۵۹	امیر علی ۵۷۲
الانوار ۷۶۲	امیر کبیر (میرزا تقی خان) ۲۹۸
انوری ۵۶۸	امیر مشکی ۷۶۶
انوشیروان ۵۸۲ ، ۵۸۴	امیر مولا ۴۰۶
انوشیروان عادل ۵۸۱	امیر نظام گروسی ۱۸۱ ، ۱۸۷ ، ۲۹۹ ، ۳۰۳
انیس العارفین ۷۷۶ ، ۸۴۱	۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۶۵۴ ، ۶۵۵
انیس العشاق ۸۰۹	امیر نوروز ۴۵۸
انیس العاشقین ۸۴۱	امیر هقین (رک ، امیر خیز)
انیسی ۷۶۷	

۷۵۱ ، ۷۵۰ ، ۷۴۹ ، ۷۴۸ ، ۷۴۷	اوجان ۳ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۱ ، ۵۴ ، ۵۶ ، ۱۰۰
۸۰۵ ، ۸۰۱ ، ۷۷۱ ، ۷۶۱ ، ۷۵۴	۴۲۵ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۷۰ ، ۵۷۳
۸۴۱	۵۸۱ ، ۵۸۵ ، ۵۸۶ ، ۵۸۷ ، ۵۹۶
اوزون شمس‌الدین (امیر) ۶۶۱	۵۹۸ ، ۵۹۹ ، ۶۰۱ ، ۶۰۸ ، ۶۲۰
اوزنیل (قله) ۴	۶۳۲
اوشکایا (شهر) ۳۹۱	اوجان (دشت) ۷۰۷
اوفرید ۵۷۰	اوجان‌چای ۷
اولادالطهار ۳۹ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۱۱۱ ، ۱۱۸	اوجان‌عباس ۴
۲۳۶ ، ۲۲۳ ، ۲۰۴ ، ۱۴۲ ، ۱۱۹	اوج کلیسایی ۱۷۰
۵۱۹ ، ۲۶۰	اوجنچی احمد ۵۴۴
اولتاریوس آدم Olearius Adam ۷۶ ، ۷۷	اوحدالدین حامد کرمانی ۷۸۴ ، ۷۹۰ ، ۸۲۰
۲۰۳	۸۶۰
اولیاء چلبی ۱۰ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۱۴۲ ، ۲۰۱	اوحدی مراغه‌ای ۵۶۱ ، ۵۶۲
۴۸۷ ، ۳۹۰ ، ۳۸۸ ، ۳۴۷ ، ۲۷۸	اورارتو ۱۰ ، ۳۹۱
۷۵۱ ، ۷۴۱ ، ۶۷۷	اورخان ۸۴۲
اویرات ۵۷۱	اورفا ۷۱۸
اویس (شیخ) ۳۰ ، ۹۳ ، ۱۲۰	اورشلیم ۴۴۲ ، ۵۵۹
اویس (سلطان) ۵۲ ، ۵۸۷ ، ۵۸۸ ، ۵۸۹	اوریشاق ۵۷۰
۵۹۵ ، ۵۹۳ ، ۵۹۲ ، ۵۹۱ ، ۵۹۰	اورمیه ۲۰ ، ۴۳ ، ۴۷ ، ۴۳۰ ، ۸۱ ، ۴۳۱
۷۶۸ ، ۷۶۶ ، ۶۲۹ ، ۶۲۸ ، ۵۹۶	۵۷۰ ، ۸۴۴ ، ۸۱۵ ، ۸۴۴ (رک: ارومیه و رضائیه)
۸۳۴ ، ۸۲۵ ، ۸۱۹ ، ۸۱۸ ، ۸۰۹	اوزون حسن (آق‌قویونلو) ۵۸ ، ۶۸ ، ۶۹
۸۶۴	۸۱ ، ۹۹ ، ۱۱۶ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۴۳
اویس‌اینال ۶۴۷	۱۵۰ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۲۰۵ ، ۲۴۶
شیخ اویس (درویش) ۲۵۱	۲۸۱ ، ۲۹۷ ، ۶۴۰ ، ۶۴۱ ، ۶۴۳
اویغوری ۴۴۴ ، ۴۵۳ ، ۴۵۸	۶۴۴ ، ۶۴۵ ، ۶۴۶ ، ۶۴۷ ، ۶۴۸
اھر ۴ ، ۵ ، ۴۳ ، ۴۶ ، ۵۱ ، ۵۴ ، ۱۰۰	۶۴۹ ، ۶۵۰ ، ۶۵۱ ، ۷۰۳ ، ۷۰۴
۷۵۹ ، ۷۳۹ ، ۵۷۰ ، ۴۴۵ ، ۳۶۱	۷۰۵ ، ۷۰۶ ، ۷۰۷ ، ۷۰۸ ، ۷۰۹
۸۲۳	۷۱۰ ، ۷۱۱ ، ۷۱۲ ، ۷۱۳ ، ۷۱۴
اھراب ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۱۳ ، ۱۶۳	۷۱۵ ، ۷۱۶ ، ۷۱۷ ، ۷۱۸ ، ۷۱۹
اھری باغمیشه‌ای ۲۹۴	۷۲۰ ، ۷۲۱ ، ۷۲۲ ، ۷۲۳ ، ۷۲۴
ایاز ۴۱۵	۷۲۵ ، ۷۲۹ ، ۷۳۰ ، ۷۳۱ ، ۷۳۲
	۷۳۳ ، ۷۳۶ ، ۷۳۸ ، ۷۴۱ ، ۷۴۶

با با باغی (کوه) ۷، ۳	ایتالیا ۸۳، ۳۵۷، ۴۵۳، ۷۰۹، ۷۱۳
با با باغی ۳۸۰	ایتنمش ۴۱۷، ۴۱۸
با با بختیار ۱۲۰، ۱۲۱، ۷۶۹	ایران شهر ۴۸
با با بلال ۷۶۹	ایرج افشار ۵۲۳
با با پور ۸۷۰	ایرلند ۵۵۰
با با حاجی بن شیخ صدرالدین ۵۹۳	ایروان ۵۷، ۸۲، ۸۳، ۸۸، ۱۷۰، ۲۴۹
با با حاجی عراقی ۶۳۱، ۶۳۶	۵۰۳، ۳۵۷
با با حامد ۷۶۹، ۷۷۰	ایستگاه رادار ۳۸۳
با با حسن (حضرت) ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۵۶۸	ایقان ۵۶۹
۷۶۹، ۷۷۰، ۷۸۰، ۷۸۴، ۷۸۵	ایکی قاپولی ۱۰۴
۸۲۱، ۸۳۳	ایلانلو (قنات) ۱۲۳
با با دوستم ۷۷۰، ۷۷۸	ایلخانان مغول ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۵۸، ۴۳۷
با با زنجیری ۸۵۰	۴۴۰، ۴۵۵، ۷۶۷، ۸۰۱، ۸۰۲
با با شادان ۷۷۰، ۷۷۱	۸۴۸، ۸۵۷، ۸۵۸
با با شکرالله ۷۷۱	ایلدرم بایزید (سلطان) ۷۱۲، ۶۲۹
با با عبدالرحمن ۷۰۶، ۷۲۰، ۷۷۱	ایلدگز ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۷۷۲
با با فرج میمندی ۶۶، ۵۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰	۸۲۶، ۸۳۲
۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۹۴	ایلکان ۵۸۲، ۵۸۳
با با فرج وایقانی، ۸۱۰، ۸۱۴، ۸۲۷، ۸۳۲	ایلکانیه (سلاطین) ۶۲۸
با با فقیه اسبستی ۷۷۳	ایلیا یا اوویچ بطروشفسکی ۵۵۷
با با گازی ۸۵۴	اینجو ۵۷۰، ۵۷۲
با با محمود ۷۷۳	ایوان Ivane ۴۱۸
با با مزید ۱۲۷، ۱۵۲، ۴۹۶، ۷۷۳، ۷۹۴	ایوان کسری ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۶۶
۸۰۰، ۸۰۵، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۲۰	ایوان مداین ۵۱۰، ۵۱۱
۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۶، ۸۶۹	ایوبیان ۴۱۲
با با نعمت ۷۶۸	
با با ی مراغه ای (شیخ) ۲۵۴	
باب الابواب ۴۷، ۴۱۱، ۷۶۰	باب
باب تبریز ۶۶	با با ایی شبستری ۷۶۷، ۷۶۸
باب عالی ۷۳۲	با با احمد ۵۹۲، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۸۳
باب الغربه ۸۴۳	با با احمد قمچی باف ۷۶۹، ۸۵۷
	با با اسمعیل ۱۴۲، ۷۶۹

جابلک خرمدین ۳۹۴
 جابل ۸۱
 جاتو ۴۳۴ ، ۸۴۸
 جاجروان ۴۶
 جاجرزی ۸۶۶ ، ۷۹۸
 جادامیار ۳ ، ۷۵۳ ، ۸۲۸
 جادکوبه ۱۳۵
 جارانداز ۲۰
 جارانلو ۶ ، ۸۶۷
 جاربورو ۷۱۴
 جارتلد ۴۸
 جارتولومولیوم یاردو ۷۲۴
 جارداران (قریه) ۶۶۲
 جارماقلیق ۱۰۳
 جارانج ۸ ، ۱۰ ، ۲۹ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۳۳ ،
 ۱۱۴ ، ۱۲۴ ، ۲۳۹
 جارون آواک (کوی) ۳۷۷
 جاروی غازانی ۱۴۵
 جاریک بیک پرناک ۷۴۰
 بازار اسب فروشان ۴۵۷
 بازار امیر ۱۷۸ ، ۲۷۳
 بازار جمعه مسجد ۲۲۰ ، ۲۲۲
 بازار چرکچی ۲۷۳
 بازار حرمخانه ۲۷۳ ، ۲۹۷
 بازار حلاجان ۱۷۸
 بازار راستون ۱۲۱ ، ۱۷۷
 بازار راسته کهنه ۲۲۱
 بازار زرگران ۹۰
 بازارچه سید ۱۳۲
 بازار سراجان ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۲۷۳ ، ۷۸۱
 بازار سمساران ۶۵۶
 بازارچه شتریان ۱۷۸
 بازار شیشه گرخانه ۱۷۸ ، ۲۶۸ ، ۲۷۳ ،
 ۲۹۱
 بازار صفی ۱۷۸
 بازار صادقیه ۱۷۸ ، ۲۲۲ ، ۲۷۳
 بازار قند فروشان ۲۷۳
 بازار قیز بستی ۲۷۳
 بازار کفاشان ۱۲۷ ، ۱۶۱ ، ۱۷۸ ، ۲۷۳
 بازار کلاهدوزان ۱۷۸ ، ۳۸۵
 بازار کهنه ۱۷۵
 بازار مسکران ۱۰۳
 بازار مقبره ۲۷۳
 بازارچه آقا میرزا محمد ۱۴۵
 بازارچه سید حمزه ۲۲۵ ، ۲۳۱
 بازارچه سیلاب ۱۴۶
 بازارچه کلانتر ۱۱۴ ، ۱۱۵
 بازارچه نوبر ۶۹۷ ، ۷۸۰
 بازارگان ۴۳
 بازارگان (دکتر) ۳۲۵
 باسمنج ۸ ، ۱۰ ، ۱۸ ، ۳۷ ، ۶۳ ، ۵۶۹ ، ۶۶۴ ،
 ۷۳۴
 باسنیق (قریه) ۶۶۲
 باشتق (اشلق) (قریه) ۶۶۲
 باشلامیش ۷۳۳
 باطنیان اسماعیلی ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۶۹۳
 باغ اراک ۲۷۵ ، ۲۷۶
 باغ بیگم ۱۳۸ ، ۷۸۲
 باغ تخت شیراز ۲۸۴
 باغ شمال ۹۹ ، ۱۰۸ ، ۱۵۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ،
 ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۲۷۶ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ،
 ۲۸۲ ، ۸۰۲

بایزید (شهر) ۳۹۰	باغ فتح آباد ۲۸۵
بایزید ۶۰۰ ، ۷۰۴	باغ فیروزه رنك ۷۴۶
بایزید بسطامی ۶۴۷ ، ۶۴۶ ، ۷۵۴	باغ یحیی خان ۱۵۲
بایزید خلخالی ۸۰۷ ، ۷۹۰	باغ گلستان ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵
بایسنقر (میرزا) ۶۳۳ ، ۶۳۵ ، ۶۳۸ ، ۶۳۴	۲۶۶ ، ۲۷۱ ، ۲۷۰ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵ ،
۷۳۶ ، ۷۳۷ ، ۷۳۸ ، ۷۳۹ ، ۷۵۳ ،	۲۸۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۷۱ ،
۷۶۵ ، ۷۸۹ ، ۸۴۰	۳۷۵
بایسنقری ۸۶۲	باغ ملی ارك ۳۷۴
بایندربك ۷۰۷	باغچه اران ۴۵۱
بایندریه ۷۳۶	باغچه اطفال ۳۱۵
بایندر (سلطان) ۷۳۸	باغمیشه ۴ ، ۲۹ ، ۳۵ ، ۹۱ ، ۹۶ ، ۱۰۰ ،
بتلیس (بدلیس) ۳۹۲ ، ۸۰۵	۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۲۴ ، ۱۳۳ ،
بحرالانساب کبیر ۲۵۱	۱۴۶ ، ۲۷۱ ، ۲۷۵ ، ۳۶۹ ، ۳۸۲ ،
بخارا ۳۵۷ ، ۷۷۷ ، ۷۹۰ ، ۷۹۷ ، ۸۲۴	۵۲۱ ، ۵۶۴ ، ۷۶۲
بخشایش ۳۵۰	باغمیشه قابوسی (دروازه باغمیشه) ۱۱۴
بدرالدین احمدلاله ای (امیر) ۱۶۲	باغ نصریه ۷۸۲ رك: نصریه
بدرالدین اسماعیل ۷۶۲	باقرخان سالارملی ۱۲۴ ، ۳۳۴
بدرالدین بن سلامه ۷۹۴	باقرطلیعه ۳۱۴
بدرالدین الحسین ۵۰۷	باکو ۴۷ ، ۱۳۴ ، ۳۳۶ ، ۷۹۶
بدرالدین العینی ۵۰۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۰	بالس (شهر) ۴۱۱
بدرالدین کرمانی (شیخ) ۶۶	باله حسن ۷۷۴ ، ۷۸۲
بدرالدین محمد ۸۰۶ ، ۷۷۴ ، ۷۷۵	باله حمیل صوفیانی ۴۰۳ ، ۷۷۴
بدرالدین هلال ۴۲۵	بالینی تبریزی ۵۶۸
بدل تبریزی ۷۷۵	بانہ ۲۰
بدلیس (قلعه) ۷۰۵ ، ۷۰۷	باوتکین (قریه) ۶۶۵
بدوستان ۶۴ ، ۵۷۰	باویل ۵۶۹
بدیع بن نفیس ۷۷۵ ، ۷۷۶ ، ۸۶۷	باویل رود ۵۶۹
بدیع الزمان میرزا ۸۰۰	بایجو ۴۳۴
بر آغوش ۶۶۲	بایجی جاندار ۵۸۴
براتخواجه بخشی (امیر) ۶۳۶	باید واغل بن طراغای ۴۵۷ ، ۴۵۸ ، ۴۶۱ ،
برادران خواجه فقیه ۱۷۴	۵۷۱ ، ۵۷۳
	بایزید (سلطان) ۷۱۷ ، ۷۳۸

۴۲۶ ، ۴۲۸ ، ۴۳۰ ، ۴۳۸ ، ۴۴۳ ،

۴۴۶ ، ۴۶۰ ، ۴۶۲ ، ۴۷۰ ، ۴۸۱ ،

۴۹۳ ، ۴۹۴ ، ۴۹۸ ، ۵۱۰ ، ۵۷۵ ،

۵۸۴ ، ۵۸۵ ، ۵۸۷ ، ۵۸۹ ، ۵۹۰ ،

۵۹۱ ، ۵۹۳ ، ۵۹۶ ، ۵۹۸ ، ۶۰۱ ،

۶۰۲ ، ۶۰۴ ، ۶۰۵ ، ۶۰۷ ، ۶۰۹ ،

۶۱۳ ، ۶۱۶ ، ۶۱۷ ، ۶۱۸ ، ۶۱۹ ،

۶۲۰ ، ۶۲۱ ، ۶۲۴ ، ۶۲۶ ، ۶۲۹ ،

۶۳۲ ، ۶۳۹ ، ۶۴۲ ، ۶۹۹ ، ۷۴۰ ،

۷۶۱ ، ۷۶۶ ، ۷۷۹ ، ۷۸۰ ، ۸۰۷ ،

۸۱۸ ، ۸۲۴ ، ۸۳۳ ، ۸۴۳ ، ۸۴۸ ،

۷۵۴ ، ۸۵۵ ، ۸۶۴ ، ۷۸۷ ، ۷۹۷ ،

۷۹۹ ، ۸۶۷ ، ۸۶۸

بغداد خاتون ۱۲۸ ، ۵۹۴

بغوی ۸۵۲

بکتاشیه ۶۹۱ ، ۶۹۹

بکلك ۴۲۸

بلاذری ۳۹۴

بلخ ۷۹۰ ، ۸۴۰

البلدان ۳۹۴

بلژیک ۹۸

بلغاری (حسن) ۷۶۶ ، ۷۸۲ ، ۸۶۷ ، ۷۷۷ ،

۷۸۳ ، ۸۴۹ ، ۸۰۸ ، ۷۹۲

بلغان خاتون ۴۹۳ ، ۸۲۴

بلوار چهارم اردیبهشت ۲۶۶ ، ۳۷۹

بلوار دانشگاه ۲۷۵

بلوار رضایه‌لوی ۱۱۰ ، ۱۴۷ ، ۲۶۵ ، ۲۷۰ ،

۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۳۶۸

بلوار ششم بهمن ۳۳۱ ، ۳۷۹ ، ۳۸۰

بلوار کورش ۲۶۹

بلوار منجم ۲۷۵ ، ۲۷۶

بلوار ولیعهد ۲۷۶

بران کایون ۷۲۴

Brancalion

براون (پروفسور) ۶۹۲

برج بابل ۴۸۹

بردسور ۲۰

برزه ۴۵

بردع ۶۳۸ ، ۶۴۵

برده ۴۶

برکای ۴۳۷

برکه آغوش بن توشی بن جنگین ۴۳۷ ، ۸۴۸

برکیارق بن ملک شاه سلجوقی ۴۱۱

برگشاد ۷۵۹

بره‌دره (قریه) ۶۶۵

برهان‌الدین محمد کاشغری ۸۳۱

برهان‌الدین واعظ ۷۷۶ ، ۸۱۳

برهان قاطع ۱۱۳

برهانیه ۹۳

بزغوش (کوه) ۵۰۴

بستان آباد ۸ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۷ ،

۲۹ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۹۲

بسطام جاگیر (امیر) ۶۲۰ ، ۶۲۲ ، ۶۲۸ ،

۶۳۰

بشارت نامه ۶۹۹ ، ۷۵۶

بشیر زینبی ۷۷۶

بصره ۳۵۷ ، ۴۵۵ ، ۷۹۷

بطل آباد ۱۳۶ ، ۸۶۷

بطریق ۷۲۶ ، ۷۲۷ ، ۷۲۸

بطلیمیه ۴۵۲

بعلبک ۸۵۳

بغداد ۳۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۷۷ ، ۲۹۴ ، ۳۵۶ ،

۳۵۷ ، ۳۹۷ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ ،

۴۰۹ ، ۴۱۲ ، ۴۱۴ ، ۴۱۸ ، ۴۲۴ ،

بھلول (شیخ) ۶۳۱	بلوئہ ۵۱۸ ، ۵۴۹
بیاض (امیر) ۵۸۶	بلوھر ۸۶۴
بیان الحقایق ۵۴۳ ، ۵۴۴	بلھجان ۱۱۵
بیان (امیر) ۶۲۰ ، ۶۱۹	بلیان کوه ۴۷۰ (رك : وليانكوه)
بیانی ۷۶۵ ، ۷۷۸	بنایی (مولانا) ۷۳۶
بی بی ام الكتاب ۶۹۸	بندخان ۵۸
بی بی ترکان ۴۴۳ ، ۴۵۱	بنگالہ ۷۹۰
بی بی چہ خلوتی ۷۷۸	بنی ساج ۳۹۵
بی بی خاتون ۲۵۸	بنیس ۷۸۲ ، ۷۷۴
بی بی فاتحۃ الكتاب ۶۹۸	بنی سوقمان ۴۱۱
بیت اللہ الحرام ۶۹۰	بوداشا کمونی ۴۵۰ ، ۸۶۴
بیت المقدس ۳۹۲ ، ۴۴۲ ، ۴۵۱ ، ۴۶۸ ، ۷۶۵	بودایی ۴۶۲
۸۳۰	بوذاسف ۸۶۴
بیرام ۵۹۶	بورگونی ۷۲۵ ، ۷۲۶ ، ۷۲۸
بیرام بیک ۶۲۲	بوستان سعدی ۲۹۲
بیرام خواجہ ۶۲۹	بوقا ۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۴۴ ، ۴۴۵
بیردی بیک خان ۵۸۷	بولاغ (قریہ) ۶۶۶
بیرسلطان ۵۷۲	بولاق خان ۵۸
بیرق ۸ ، ۶۶۴	بوہم ۷۰
بیزانس ۴۴۲	بویکان Boyekan ۳۹۲
بیزانطیہ ۷۱۲	بہاء الدین (قاضی) ۷۰۳
بیکارلوس دو گیزولفو ۴۵۲	بہاء الدین جولاہ ۶۲۶
Biscarellus de Gizulfo	بہاء الدین جوینی ۴۳۶
بیش بالیغ ۳۵۷	بہاء الدین قرا عثمان ۷۰۳
بیشادی (قاضی) ۴۵۸ ، ۵۸۳	بہاء الدین محمد بن بشیر باریک ۴۲۸
بیکلار ۷۷۸	بہاء الدین محمد خاکی ۷۷۷
بیکم ۱۸۱ ، ۶۷۱ ، ۶۴۳	بہاء الدین یعقوب ۴۹۲ ، ۸۵۸
بیلان (بیلائنکوه) ۵۰ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۲۷۵	بہادر معسکر ۸۱۰
۵۶۱	بہارلو (طایفہ) ۶۲۹
بیلقان ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۱۲ ، ۶۶۵	بہرام میرزا ۷۹۰
بیلقانی ۱۴۱	بھلول (کوه) ۷ ، ۳

پرتوی ۷۷۸
پرتغال ۷۱
پروانان ۷۷۷
پروانه ۴۳۸
پروجی ۸۰۴
پروسه Prrusser ۴۸۶
پطرسبورغ ۸۰۰
پطرف ۱۷۰
پکهچین (کوه) ۵
پل باغ ۵۸ ، ۶۱
پل پیرك ۱۳۶
پل جزیره بن عمر ۴۸۶
پل دختر ۳۶۰
پل سنگی ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۱۲۴
۱۴۶ ، ۱۵۴ ، ۱۶۲ ، ۵۳۶ ، ۸۰۸
پل قاری ۱۰۵ ، ۱۳۴
پل نوبر ۱۷۴
پل و نیار ۵ ، ۶
پل یوسف بیگ ۱۳۶
پوربهای جامی ۸۶۸
پوطی (بندر) ۲۴۹
پولادچینگ سانگ ۴۵۴
پول لوکا Paul Lucas ۸۲ ، ۲۰۲
پوله poulet ۷۶
پهلوان آقامحمد ۱۸۵
پهلوان اصلان ۱۸۵
پهلوان شرف ۱۸۵
پهلوان شیخی کار ۱۸۵
پهلوان علای حسنجان ۱۸۵
پهلوان عوض ۱۸۵
پهلوان یاری ۱۸۴ ، ۱۸۵

بیمارستان خصوصی آریا ۳۷۹
بیمارستان انکو ۳۷۹
بیمارستان پهلوی ۳۷۹
بیمارستان خصوصی دکتر اشرفی ۳۷۹
بیمارستان خیریه ۳۷۹
بیمارستان راه آهن ۳۷۹
بیمارستان شاهپور ۳۷۹
بیمارستان ششم بهمن ۳۷۹ ، ۳۸۲
بیمارستان شیروخورشید ۳۸۰ ، ۳۸۲
بیمارستان فرمانفرمائیان ۳۸۰
بیمارستان فرهنگیان ۳۸۰
بیمارستان لشکر ۳۸۰
بیمارستان نیکوکاری ۳۸۰
بیوک خاک ۹۹
بیوک خان نخجوان ۳۷۳
بیهقی (قاضی) ۷۳۲

پ

پاپ ۱۷۰ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۴۶۸
پاپ کامان چهارم ۴۴۲
پاپ کالیکست ۷۱۱
پاپ گرگواردهم ۴۴۲
پارتنها ۳۳۴
پارتنها ۳۳۴
پارسی ۴۶۰
پارک رضا پهلوی ۲۷۶
پاریس ۷۶ ، ۸۲ ، ۳۰۹
پان کرانی ۷۳۰
پاویا ۷۲۳
پایان (گردنه) ۱ ، ۴ ، ۵
پراگ ۷۰

پیر خموش ۷۸۱	پیترو ویگلیونی ۴۵۲
پیر حواجه‌خان امرودی ۷۸۵	Pietro viglioni
پیر حواجه امرودی ۲۵۴	پیدایش خط و خطاطان ۷۶۵ ، ۶۶۵ ، ۸۲۹
پیر داده‌شاه ۱۱۹ ، ۴۱۵ ، ۷۸۱	پیر احمد ۷۱۵
پیر راریار (حضرت) ۱۳۸ ، ۷۸۲	پیر اسکندر ۷۷۸
پیر رجب سیسی ۷۸۲ ، ۷۸۵	پیران شادباد ۵۹۳
پیر رومی ۷۸۲	پیر باب ۸۳۵ ، ۷۳۸
پیر رنگی ۷۸۲	پیر باش ۵۹
پیر ستاره ۷۸۲	پیر باله بینسی ۸۱۴
پیر سلیمان‌نشاہ جوهری ۱۳۶ ، ۷۸۳	پیر بداغ بیگ ۷۰۰
پیر سنت آندره ۷۴	پیر بداق ۵۸ ، ۷۱ ، ۲۳۸ ، ۶۲۴ ، ۶۲۵
پیر سهراب ۱۴۲	۶۲۶ ، ۶۲۷ ، ۶۳۱ ، ۶۳۳ ، ۶۳۹
پیر سیدعلی همدانی ۸۴۷	۶۴۲ ، ۶۴۴ ، ۷۷۹ ، ۷۶۴
پیر شروان ۵۶۹ ، ۷۶۸	پیر بزرگن ۷۹۲
پیر شرمشاه ۷۸۲	پیر بوبک ۷۸۰
پیر شیخ حامدی ۸۱۷ ، ۸۲۸	پیر بادشاه ۶۲۵
پیر شعیب ۲۵۸ ، ۷۸۳	پیر ناج خراسانی ۱۴۲
پیر شیخعلی ۷۸۳	پیر ترابی ۷۸۰
پیر شیروان ۱۰	پیر ترخان ۷۸۰
پیر صدر ۷۸۳	پیر ترک ۱۴۱
پیر صدیق ۷۸۳	پیر چوپان ۳۰
پیر علی ۲۵۶ ، ۶۱۹ ، ۶۳۹ ، ۶۴۷ ، ۷۰۳	پیر حاجی محمد ۷۸۵ ، ۸۴۱
پیر علی بن نورعلی بن محمد سیاهپوش (آقا) ۲۵۵	پیر حاجی حسن زهتاب ۷۸۳ ، ۷۹۴
پیر عمادالدین ۷۸۴	پیر حسن بن خواجه ناصرالدین عمر (خواجه) ۶۵۸
پیر عمر بیک ۶۲۲	پیر حسین ۷۸۰
پیر قنبوری ۷۸۴	پیر حسین بن امیر شیخ محمود چوپانی (امیر) ۵۸۲
پیر قندیلی ۱۳۹ ، ۷۸۴	پیر حسین بن امیر محمود چوپان (امیر) ۵۷۷
پیرک ۶۲۲	پیر حیدر ۷۷۱ ، ۷۸۱
پیر گری ۴۳۱	پیر خلیل ۷۸۱
پیر لیلی ۱۳۶ ، ۷۵۷ ، ۷۶۵ ، ۷۸۳ ، ۷۸۴	
۷۹۲	

۵۰۲ ، ۵۰۳ ، ۵۱۱ ، ۵۱۶ ، ۵۲۱ ،
 ۵۷۶ ، ۸۰۱ ، ۸۳۳ ، ۸۳۸ ،
 تاج‌الدین عبدالرحمن ۷۸۶ ، ۷۸۷ ،
 تاج‌الدین (شیخ) ۶۵۷ ،
 تاج‌الدین علی ۷۸۷ ، ۷۸۸ ،
 تاج‌الدین قلیچ ۴۲۵ ،
 تاج‌الدین کرکهری ۵۸۱ ، ۷۸۸ ، ۸۵۶ ،
 تاج‌الدین محمدطیوری ۸۲۲ ،
 تاج‌الدین معتزسروری ۸۴۲ ،
 تاج‌الملک والدین آقاخی ۶۵۹ ،
 تاجرونیزی (کتاب) ۷۱۴ ،
 تاحلوخانم ۷۳۵ ،
 تاریخ آذربایجان ۸۳۷ ،
 تاریخ ان‌الائیر ۴۰۵ ،
 تاریخ ادبیات دکتر صفا ۷۷۲ ، ۸۰۹ ، ۸۴۶ ،
 تاریخ الجایتو ۵۱۷ ، ۵۱۸ ، ۵۴۹ ،
 تاریخ الحكماء ۷۵۶ ،
 تاریخ الرسل والامم والملوک ۷۵۷ ،
 تاریخ اولاد الاطهار ۱۳۵ ، ۲۲۷ ، ۲۴۵ ،
 ۵۰۶ ،
 تاریخ تبریز ۱۲۸ ، ۱۴۵ ، ۲۵۷ ، ۲۷۸ ،
 ۲۹۵ ، ۲۹۶ ،
 تاریخ جهان‌آرا ۴۳۸ ، ۷۰۳ ،
 تاریخ جهان‌نما ۶۷ ، ۷۴۲ ،
 تاریخ حشری ۲۲۷ ،
 تاریخ حیدری ۷۳۲ ،
 تاریخ دارالسلطنه تبریز ۲۰ ، ۴۸ ، ۴۹۰ ،
 ۵۰۴ ، ۵۴۳ ، ۵۶۳ ، ۶۸۲ ، ۶۸۷ ، ۷۴۵ ،
 (همچنین رک : تاریخ تبریز)
 تاریخ رشیدی ۵۶۳ ،
 تاریخ عالم‌آرا ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۷۰۸ ،

بیرمجدالدین موسی ۷۸۴ ،
 بیرمحمد شیفته ۷۸۵ ،
 بیرمحمد ۷۳۱ ، ۷۸۸ ، ۷۷۰ ، ۷۸۵ ،
 بیرمحمدحمای ۷۸۵ ،
 بیرنورالدین ۷۸۵ ،
 بیریبیک ۶۴۷ ،
 بیریحیی صوفی ۸۱۷ ،
 بیریمقوب داعستانی ۴۶۵ ، ۷۸۶ ،
 پیزا Pisa ۴۵۲ ،
 پیلنن (امیر علی) ۵۸۹ ، ۵۹۰ ،
 پیشکله (پشکل دره) ۴۶۹ ،
 پیشکین ۷۵۹ ،
 پیشه‌وری ۳۲۳ ،
 پیمان منطق‌های سنتو ۳۵۹ ،
 پینه‌نملوار (پیران شروان) ۵۹۱ ،
 پیوس دوم ۷۱۱ ،

ت

تأدیب النفس و تصحیح الاعتقاد لاهل الصفا والوداد
 ۸۴۹ ،
 تاب‌ریز ۵۶ ،
 تاب‌ناپ (کوه) ۱۵ ،
 تاب‌ناپان ۱۶ ، ۱۷ ،
 تاتار (مغول) ۴۱۹ ، ۴۲۸ ، ۴۴۲ ، ۴۶۰ ،
 ۵۶۵ ،
 تانارستان ۷۵ ، ۸۱ ،
 تاتروانجمن محلی آذربایجان ۳۷۵ ،
 تاج‌الدین آوجی ۵۱۸ ،
 تاج‌الدین حسن ۷۸۶ ،
 تاج‌الدین تبریزی ۷۹۹ ،
 تاج‌الدین علیشاه (خواجه) ، ۶۷ ، ۲۲۹ ، ۵۰۰ ،

تاریخ گزیده ۵۰۰، ۷۵۵، ۷۷۱، ۷۷۲،	تحفه سامی ۷۹۷، ۸۰۲،
۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۲، ۸۰۳، ۸۰۴،	تذکره الشعراى ترکی ۷۰۰
۸۱۲، ۸۱۶، ۸۴۰، ۸۴۴، ۸۴۷،	تذکره الخطاطین ۷۹۰
۸۴۸، ۸۵۷، ۸۶۹، ۸۷۰،	تذکره المجدیه ۸۲۵
تاریخ معجم ۲۸۷	تذکره حسینی ۷۵۶
تاریخ مغول ۵۱۸	تذکره صحفا ابراهیم ۷۶۴
تاریخ النوادر ۷۶۰	تراس ۳۹
تاریخ نظم و نشر در ایران تا پایان قرن دهم ۷۵۶	تربت حیدریه ۱۳۵، ۷۹۷،
۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴،	تربت (محمد علی) ۷۶۴
تاریخ و صاف ۵۰، ۵۱، ۲۲۹، ۲۸۷، ۲۹۳،	ترجان ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۹،
۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۷،	ترحان (قریه) ۶۶۶
۴۷۲، ۴۷۴، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵،	ترسل ۲۸۷، ۲۹۲،
۴۸۶، ۵۲۰، ۵۴۳، ۷۵۶، ۷۶۲،	ترعشؤنر ۳۵۸
۷۶۳، ۷۶۴، ۷۹۰، ۷۹۲، ۸۰۰،	ترك ۷۹، ۱۴۲،
۸۱۱، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۲۶، ۸۲۹،	ترکها ۷۴۳
۸۳۴، ۸۴۷، ۸۵۲، ۸۶۴،	ترکان قیطاق ۶۰۴
تاریخ هندوستان ۵۵۰	ترکان خا و ن ۴۰۹
تازه کند ۷، ۴۶، ۹۱۰،	ترکان عثمانی ۳۵۸، ۷۲۶،
تالار آرامیان ۳۷۳	ترکان غز ۳۹۷
تالش بن امیر حسین چوپانی (امیر) ۵۱۲	ترکستان شرقی ۳۵۷
تامارا (ملکه) ۴۱۸	ترکمانان ایوانیه ۴۳۰
تانکواز ۹۴	ترکمانان بایندری ۷۰۳
تاوردیه ۸، ۹، ۱۷۷، ۲۴۰، ۲۹۶، ۴۸۹،	ترکمانان فراقویونلو ۵۹۶، ۶۱۶، ۶۵۰،
۶۷۷	۷۳۸
تبت ۷۵	ترکمان کندی ۶۴۵
تپه حسلو ۳۳۴	ترکمنستان ۷۲۹
تپه غازان ۱۶۶	ترکی آذری ۳۷۳، ۳۸۸، ۳۸۹،
تپه های جاجاداق ۱۶۶	ترکیه ۲، ۱۹، ۲۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۵۳،
تجارب الامم ۳۹۶	۸۴، ۸۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۹، ۳۴۴،
تحفة الاولیاء فی ذکر حال الانقیاء ۷۷۵	۳۶۱، ۳۶۳، ۳۸۵، ۶۹۹،
	ترماس (امیر) ۴۹۳، ۴۹۴،

۲۰، ۹۵، ۹۷، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷،	تسوج (طسوج) ۳۸، ۴۰، ۴۴
۱۱۹، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳،	التعرف لمذهب التصوف ۸۲۷
۱۷۳، ۱۸۸، ۲۴۳، ۲۷۵، ۳۳۹،	تغدی (خواجه) ۵۹
۴۷۲، ۶۳۹،	تغتمیش (رک توقتیش) ۸۴۷
نلخیس مجمع الاداب ۴۸۱	تفاسیر فی لغة الفرس ۸۴۵
تمرنامه ۸۶۵	تفسیر القرآن و الاعراب ۷۹۹
تنبيه الفلین ۲۸۷	تفسیر الكبير ۷۷۶
تنقیح المفتاح للسکاکی فی علم المعانی والبیان	تفلیس ۴۶؛ ۵۷، ۶۵، ۲۴۹، ۳۰۴، ۳۹۲،
۷۸۷	۴۲۵، ۷۱۸، ۷۲۱، ۸۶۵
تنگ آلتی (کوه) ۹	تغماق ۶۰۴
تنگ رواندوز ۴۷	توقتمش ۵۶۲، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵،
تنگری ۶۲۷	۶۰۷، ۶۱۳، ۷۸۰
توانگ هوانگ ۳۵۷	تقویم البلدان ۳۸۸، ۵۶۵
توچیدنامه ۶۹۹، ۷۵۶	تقی (میرزا) ۱۰۳، ۱۲۸
توحیدی پور ۷۷۹	تقی خان ۵۷
توجه نامه یا واقعه هرات ۸۴۱	تقی قاضی طباطبایی (میرزا) ۵۹۵
تورات ۵۱۹، ۶۹۰	تکاب ۴۵
توران ۵۷	تکتاندر ۷۰
تورسون ۶۰۱	تکله (قلعه) ۵۸۴
توروس (کوه) ۷۲، ۷۶	تکنواکسپرت ۳۵۰
توضیحات رشیدی ۸۱۶، ۸۴۰	تکیه بولاق خان ۲۰۲
توقات ۷۱۵	تکیه حیدر ۱۳۴، ۲۰۲، ۸۶۰
توماسودا ایمولا ۷۱۳	تکیه دراویش ۵۸
Tonmasodaimola	تکیه شاه حسین ۵۹۴
توماس هربرت ۷۱	تکیه شمس تبریزی ۲۰۲
تون ۱۳۵	تکیه عقیل ۲۰۲
تویسرکان ۱۳۳	تکیه میرمهدی ۳۰
تهران ۲، ۵، ۱۰، ۱۲، ۳۷، ۴۸، ۹۳،	تکیه میرمهدی ۱۳۶
۱۸۷، ۲۲۲، ۲۶۳، ۳۰۵، ۳۰۷،	تگودار احمد ۴۴۳، ۴۴۴
۳۶۶، ۳۷۹، ۷۶۳، ۸۰۰،	تگودار اغل ۴۴۳
	تلیخه رود ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱،

- تهذیب اصلاح المنطق ۷۹۹
 تهذیب اللغة ۷۹۸
 تهذیب غریب الحدیث ۷۹۹
 تیران ۷۴۰
 تیز نهاوزن ۵۰۷
 Tiesenhausen
 تیمچہ امیر ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۲۷۳
 تیمچہ پرتوی ۲۷۴
 تیمچہ حاج ابوالقاسم ۲۷۴
 تیمچہ حاج قی ۲۷۴
 تیمچہ حاج شیخ ۱۷۹ ، ۲۷۳
 تیمچہ حاج محمدقلی ۱۷۹ ، ۲۷۳
 تیمچہ خراز ۲۷۴
 تیمچہ سہدالان ۱۷۹
 تیمچہ قندفروشان ۱۷۹ ، ۲۷۴
 تیمچہ مظفریہ ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۹۴ ، ۲۷۳
 تیمچہ ملک ۲۷۴
 تیمور ۶۰ ، ۷۷۵ ، رک : امیر تیمور
 تیمورتاش بن امیر چوپان سلدوز ۵۷۴ ، ۵۷۵
 ۵۸۱ ، ۵۸۷
 تیمور خاقان ۴۶۸
 تیمورقاآن ۴۹۲
 تیموریان ۶۳۸ ، ۶۴۳
 تیوریس ۵۵
 ث
 ثقہ الاسلام (میرزا علی آقا) ۱۵۳ ، ۲۲۳ ، ۲۲۹ ، ۲۳۱ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۴ ، ۲۶۸ ، ۲۷۷ ، ۲۹۴ ، ۳۳۴
 ج
 جابروان ۳۹۴
 جارالله نقیب ۷۸۸
 جاروق (امیر) ۵۸۷
 جامجم ۲۷۸ ، ۵۶۱
 جامجهان نما ۸۶۱
 جام (کوه) ۲
 جام (شهر) ۴۴۱ ، ۸۴۰
 جامع اوزون حسن ۲۰۲
 جامع الاصول ۸۵۴
 جامع التصانیف الرشیدیہ ۵۴۷
 جامع التواریخ ۴۱۴ ، ۴۵۵ ، ۴۷۲ ، ۴۷۳ ، ۴۷۴ ، ۴۸۶ ، ۵۰۰ ، ۵۹۰ ، ۵۴۳ ، ۵۴۵ ، ۵۵۰ ، ۵۵۱
 جامع التواریخ حسنی ۶۱۴
 جامع دمشقہ ۲۰۱
 جامع رشیدی ۸۱۲
 جامع سلطان حسن ۷۴۱
 جامع شاه عباس ۲۰۲
 جامع شادمقصود ۲۰۲
 جامع عباسی ۲۸۷ ، ۲۹۲ ، ۳۱۲
 جامع علیشاه ۶۷
 جامع سلطان محمود ۲۰۱
 جامع المسانید ۸۱۹
 جامع المقدمات ۲۹۲
 جامی (مولانا) ۷۳۶
 جالق ترکمان (امیر) ۶۱۹
 جان بیگم (حانون) ۶۳۹ ، ۶۴۴ ، ۶۵۱ ، ۶۵۳ ، ۶۵۶ ، ۶۷۲ ، ۶۷۳
 جانی دیک ۵۸۵ ، ۵۸۷ ، ۵۸۶ ، ۵۹۰
 جاودان نامہ (کتاب) ۶۸۹ ، ۶۹۰ ، ۶۹۱
 ۶۹۳ ، ۶۹۴ ، ۶۹۶ ، ۶۹۹
 جبار باغچه بان ۳۱۵

جبار خان ارفع الحکماء (میرزا) ۳۰۷	جفاتو (رود) ۵۷۲
جبال ۴۱۷	جفانونغاتو ۴۳۹
جبریل بن حسین ۷۸۸	جنتای ۴۹۲ ، ۶۴۶ ، ۶۵۰ ، ۷۳۰ ، ۷۵۷
جبل مقطم ۷۶۵	جغتو ۵۹۸
جبه نویان ۴۲۲	جفته چی عثمان آغا ۶۲
جبه خانه (دهنه) ۱۲۷	جقمق (سلطان) ۷۰۴ ، ۷۰۵
جرباذقان ۶۵۰ (رك : گلپایگان)	جلال الدین اخی ۷۹۰
جر جان ۴۰۶ ، ۴۱۳	جلال الدین (مولانا) ۱۳۷ ، ۴۹۵ ، ۷۵۶ ،
جر جانی ۲۰۲	۷۷۲ ، ۸۱۰ ، ۸۱۱
جر گر (قریه) ۵۱۷	جلال الدین (حواجه) ۵۵۴
جر ماغون نویان ۴۳۲ ، ۴۳۴ ، ۷۷۷ ، ۸۱۲	جلال الدین تبریزی ۷۵۶ ، ۷۹۰ ، ۸۰۵
جر ما حوران ۵۹۶	جلال الدین خوارزمشاه ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵ ،
الجزیره ۱۴۰	۴۲۸ ، ۴۲۹ ، ۴۳۰ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ ،
جزیره (ولاد) ۴۱۱	۴۳۴ ، ۸۱۲ ، ۸۲۳
جعه (امام) ۵۶۸ ، ۷۸۹	جلال بن (میر قتلغ شاه (امیر) ۵۸۲
جعفر ۱۲۵ ، ۲۳۵ ، ۷۹۰	جلال الدین حلیفه ۶۲۲
جعفر (حواجه) ۶۱۹	جلال الدین محمد بن اسعد الصدیقی دوانی ۶۴۹
جعفر (امیر) ۶۲۰	۷۶۳ ، ۶۵۲ ، ۷۰۹ ، ۸۵۷
جعفر بایستقری ۸۲۹ ، ۷۶۵ ، ۷۸۹ ، ۷۹۰	جلال الدین توران شاه ۶۰۲
جعفر بن منصور ۳۹۳	جلال الدین عتیقی ۵۲۲ ، ۷۹۱ ، ۸۴۳
جعفر پاشا ۵۷ ، ۶۶ ، ۸۰	جلال الدین فضل الله بن عبدالرحمن استرآبادی
جعفر تبریزی (حواجه) ۶۲۸ ، ۷۵۳ ، ۷۹۰	۶۹۱
جعفر جوجه (امیر) ۶۳۳	جلال الدین محمد اکبر ۷۰۱
جعفر خان مشیر الدوله (میرزا) ۲۴۹	جلال الدین مسعود شاه اینجو (امیر) ۵۷۴
جعفر خان ملک الشعراء (میرزا) ۳۰۴	جلال الدین نقیب ۷۹۲
جعفر درداری ۱۸۶ ، ۱۸۷	جلال الدین وبزك ۶۲۲
جعفر صفوی (شیخ) ۶۴۶	جلال طره ۱۷۴ ، ۷۹۲ ، ۸۰۳
جعفر سلطان القزابی (میرزا) ۳۳۳ ، ۵۹۴	جلالیریان ۵۸۹ ، ۶۲۴ ، ۸۴۷
جعفر صادق ۷۹۵	جلالیه ۳۰ ، ۹۳
جعفر فلیخان دنبلی ۲۰۴ ، ۲۳۱ ، ۲۴۱	جلفا ۲ ، ۱۵ ، ۲۹ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۲۶۵
جعفر فلیخان باطمان قلیچ ۲۴۰	۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱ ،
	۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹

جولایقی ۷۹۸	جلفای روس ۳۳۸
جوجی بن جنگیز ۴۳۷	جلیل (میرزا) ۱۰۴
جوزافا ۷۲۷	جلیل چاپارباشی (میرزا) ۱۰۳
جوزافا باربارو ۷۲۶ ، ۷۲۹	جلیل خان صیوری (دکتر) ۳۰۷
جوش و خروش ۸۶۵	جملی کارری ۸۲ ، ۴۸۸
جوشین (قلعه) ۶۴۴ ، ۶۴۵	جمال آباد ۴۳
جوکی (میرزا) ۶۳۳	جمال الدین ابن العاقولی ۸۳۸
جولان دروق ۶۳ ، ۵۶۹	جمال الدین ابواسحاق محمود شاه ۵۸۲
جولاهی ۸۵۱	جمال الدین احمد ۲۵۰
جویان ۷۵۴	جمال الدین اشهری ۷۹۲
جوهری ۷۹۳	جمال الدین امیر قواس ۷۸۷
جوینی ۱۱۸ ، ۴۲۴ ، ۸۶۸	جمال الدین بن ابراهیم ۵۱۲
جهان پهلوان ۴۱۴	جمال الدین تبریزی ۷۹۲ ، ۸۱۴ ، ۷۹۳
جهان خاتون ۸۰۸	جمال الدین ترکه ۴۹۵
جهان شاه قراق یونلو ۳۰ ، ۶۰ ، ۶۹ ، ۹۳ ، ۱۱۲ ، ۱۲۴ ، ۲۵۸ ، ۵۹۵ ، ۵۹۶	جمال الدین حسن ۷۸۷
۶۳۳ ، ۶۳۶ ، ۶۳۸ ، ۶۳۹ ، ۶۴۰ ، ۶۴۱ ، ۶۴۲ ، ۶۴۳ ، ۶۴۴ ، ۶۴۷	جمال الدین عتیقی ۷۹۲
۶۵۱ ، ۶۵۳ ، ۶۵۵ ، ۶۵۶ ، ۶۹۷ ، ۶۸۹ ، ۶۸۶ ، ۶۸۴ ، ۶۸۰ ، ۶۷۹	جمال الدین علی ۴۳۵
۶۹۸ ، ۷۰۵ ، ۷۰۶ ، ۷۱۴ ، ۷۱۸ ، ۷۳۰ ، ۷۶۴ ، ۷۷۱ ، ۷۷۸ ، ۷۷۹	جمال الدین مجرد ساوجی ۷۸۳
۷۸۰ ، ۷۸۱ ، ۷۸۳ ، ۸۰۱ ، ۸۱۵ ، ۸۲۸ ، ۸۴۹ ، ۸۶۲ ، ۸۷۰	جمال الدین یوسف ۷۹۳
جهان شاهلو (دکتر) ۳۱۹	جمالی ۷۹۳
جهان کشای جوینی ۸۶۵	جمشید آباد ۱۱۲ ، ۱۱۶ ، ۱۲۲ ، ۱۵۶ ، ۲۷۵ ، ۱۶۳
جهانگیر ۷۰۴ ، ۷۰۵ ، ۶۴۴	جمشید بیک آق قویونلو ۶۴۴
جهانگیر خان ناظم الملك (میرزا) ۳۰۵	جمع الجوامع فی اصول الفقه ۷۵۷
جهانگیر شاه حاجی ۶۵۰	جمهره ابن درید ۷۵۵
جهانگیر میرزا ۱۳۳	جزه ۷۵۷
جهان نما ۴۸۸ ، ۵۰۳	جنوا (Genoa) ۴۶۷ ، ۴۵۲
	جنید بغدادی ۸۱۴ ، ۸۳۹
	جنید صفوی (شیخ) ۷۳۴
	جواد خان (میرزا) ۱۳۲
	جواد خان سرنیپ (میرزا) ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۷

جیرانلار ۲۰

جیمزدوم ۴۶۸

جیمزموریه ۳۷ ، ۳۸ ، ۱۷۸

جیوان ماریا آنجیوللو ۷۱۲

Giuana maria angiolella

جیوزفت باربارو ۷۱۳ ، ۷۲۰

چ

چارچی ۱۶۶

چاکری ۵۹

چالدران ۳۴۶

چار ۴۵۳ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، ۴۵۶ ، ۴۵۷

چاولی ۴۱۴

چپ‌اللهیار ۱۸۶

چرنداب ۵۰ ، ۶۵ ، ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۱۳ ،

۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ،

۱۷۱ ، ۲۰۱ ، ۲۵۸ ، ۴۴۳ ، ۴۴۵ ،

۴۵۰ ، ۴۵۹ ، ۴۷۰ ، ۵۶۸ ، ۵۷۹ ،

۶۹۷ ، ۷۵۳ ، ۷۷۵ ، ۷۷۸ ، ۷۹۲ ،

۷۹۷ ، ۸۰۱ ، ۸۰۷ ، ۸۰۹ ، ۸۱۴ ،

۸۲۰ ، ۸۲۴ ، ۸۲۶ ، ۸۴۲ ، ۸۵۰ ،

۸۵۱ ، ۸۵۶ ، ۸۶۷

چشمه داش‌حسن ۱۷

چشمه حسن‌پادشاه ۱۵۴

چشمه کود‌طلا ۱۶۴

چشمه‌های مرمر ۲۹

چغاله‌زاده ۵۷

چفته‌چی عثمان‌آغا ۲۷۸

چکسلواکی ۳۵۱ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴

چماقلو (میرزا بیک) ۸۱۳

چمشگزک ۷۰۵

چمن شیخ مرجان ۱۹

چمن مرند ۷۰۷

چلبی براق‌رمی ۸۴۴

چلبه بیک ۷۰۶

چنگیزخان ۶۰ ، ۵۴۳ ، ۶۴۳

چوست دوزان ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ،

۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۲ ، ۱۴۳ ، ۱۷۴

چوست دوزلو ۹۶

چهارسوی عربان ۱۷۱ ، ۱۷۳

چهارشنبه‌سوری ۱۸۹

چهارمنار ۵۸ ، ۹۶ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ،

۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۴۳ ، ۱۴۵ ،

۱۴۶ ، ۲۰۵ ، ۲۷۱ ، ۴۱۵ ، ۷۷۵ ،

۷۶۱ ، ۷۸۴ ، ۸۵۰

چهریق ۱۹

چهل‌چشمه ۲۰

چهل‌مقاله حاج‌حسین نخجوانی ۷۶۲ ، ۷۹۰

چیچست ۳۰ ، ۲۳۸ (همچنین رك : دریا-اچنه

رضائیه)

چین ۷۵ ، ۴۵۲ ، ۴۵۴ ، ۴۵۹ ، ۴۶۸ ، ۴۹۲

۵۴۲ ، ۵۴۳ ، ۵۵۲ ، ۵۵۶

ح

حاج اسحق تبریزی ۲۱۹

حاج‌اللهیار ۱۸۷

حاج‌حسین آقا نخجوانی ۳۲۹

حاج‌حیدر ۱۲۲

حاج‌حلیفه ۳۹ ، ۸۴۵

حاج‌ذکاءالدوله سراج‌میر ۵۲۳

حاج‌شیخ ابوجعفر قزوینی ۱۷۹

حاج‌شیخ حسینعلی واعظ ۲۹۳

حاج‌صفرعلی ۲۲۲

حاج‌علی آقا (چلو کبابی) ۳۸۵

- حاج طالب خان ۲۱۹ ، ۲۲۰
 حاج محمد آقا نخجوانی ۳۲۹ ، ۳۳۰
 حاج محمدالترخانی ۲۵۵
 حاج محمد باقر خویی کلکته چی ۲۲۱
 حاج ملاهادی سبزواری ۲۹۸
 حاج میرزا ابوالحسن آقا انگی ۲۹۳
 حاج میرزا باقر حکمت ۳۱۳
 حاج میرزا حسن آقا مجتهد مدرس ۲۹۳
 حاج میرزا حسن رشیدی ۳۰۸ ، ۳۱۰
 حاج میرزا عبدالعلی آقا ۲۱۸
 حاج میرزا عبدالعلی معروف به حاجی مدیر ۳۱۱
 حاج میرزا عبدالله طبیبخویی ۳۱۱
 حاج میرزا عبدالله مجتهدی ۲۹۴
 حاج میرزا علی (حاج آخوندایروانی) ۳۱۰
 حاج میرزا لطفعلی ۲۲۲
 حاج میرزا محمد معروف به بالامجتهد ۲۱۸
 حاج میرزا مسعودخان عدلالملک ۳۰۷
 حاج میرزا مسعود طبیب ۳۰۷
 حاجی آقا خان قلعه بیگی ۱۷۰
 حاجی ابراهیم ۱۰۷
 حاجی ابوالقاسم ۱۰۵
 حاجی اسماعیل (کوی) ۱۷۲
 حاجی امیرخان کندوزان ۱۶۴
 حاجی باقر ۱۰۶
 حاجی بن محمد ساوجی ۸۱۶
 حاجی تقی گنجه ای ۱۰۴
 حاجی جبار توپچی ۱۰۳
 حاجی جعفر ۱۶۵
 حاجی جعفر دلال ۹۹
 حاجی حسن ۱۰۶ ، ۸۷۱
 حاجی حسن میرزا ۱۳۳
 حاجی حسین ۱۰۲ ، ۱۰۵
 حاجی حسین علی ۱۰۶
 حاجی خاوند ۵۷۱
 حاجی حلیفه کاتب چلبی ۶۹۱
 حاجی خلیل ۱۰۲
 حاجی خواجه ۷۵۳ ، ۸۰۱ ، ۸۵۴
 حاجی دراز ۱۸۵
 حاجی رجبعلی داروغه ۱۸۶
 حاجی رستم بیگ ۲۲۸
 حاجی رضای معیر ۹۹
 حاجی سید باقر یزدی ۱۰۵
 حاجی سید حسن یزدی ۱۰۲
 حاجی سید حسین ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۶۵
 حاجی سید حسین اصفهانی ۱۰۶
 حاجی شیخ جعفر ۱۰۵
 حاجی شیخ کاظم ۱۰۴
 حاجی صالح ناچر ۱۶۷
 حاجی صدرالدوله ۱۰۵
 حاجی صفرعلی ۹۹ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴
 حاجی طغای ۵۷۳
 حاجی عبدالعلی ۱۰۶
 حاجی عبدل ۸ ، ۱۰
 حاجی علی اکبر ۱۰۲
 حاجی کریم ۱۰۲
 حاجی محمد ۷۱۳ ، ۷۲۰ ، ۷۸۱
 حاجی محمد امین ۱۰۳
 حاجی محمد باقر کلکته چی ۲۹۵
 حاجی محمد نندگیر ۱۲۰ ، ۵۷۹
 حاجی محمد تقی خان ۱۷۰
 حاجی محمد جعفر ۱۰۲

حاجی نصیر ۱۰۴	حاجی محمد حسین ۱۰۶
حاجیه شهرزاد ۲۵۳	حاجی محمد حسین قونسول ۱۰۶
حارث بن همام ۴۱۵	حاجی محمد قلی قرا باغی ۱۰۵
حاشیه برار بعین نبوی ۸۵۴	حاجی مطلب خان ۱۰۲
حاشیه بر شمائل ۸۵۲	حاجی ملا بائی ۱۰۷
حاشیه بر کشاف ۷۹۳	حاجی مناف ۱۰۷
حاشیه علی الحاوی الصغیر ۷۸۷	حاجی میرا بوالحسن ۱۰۴
حافظ ابرو ۴۶۵ ، ۵۰۰ ، ۵۱۷ ، ۵۶۲ ، ۵۷۳	حاجی میر جعفر ۱۰۵
۸۶۵ ، ۶۳۵ ، ۶۰۵ ، ۵۸۶ ، ۵۸۴	حاجی میرزا آقاسی ایروانی ۱۲۵
حافظ (خواجہ شیرازی) ۵۹۸ ، ۶۳۲	حاجی میرزا جواد آقا مجتهد ۲۰۷
حافظ حسن زال (مولانا) ۱۵۹ ، ۷۹۴ ، ۸۱۳	حاجی میرزا اسمعیل امام جمعه ۱۵۱
حافظ حسن کمانکش ۷۹۵	حاجی میرزا شفیع ۹۹ ، ۱۰۳ ، ۲۴۴
حافظ حسین کر بلائی ۱۳۷ ، ۱۶۲ ، ۲۱۷	حاجی میرزا صادق خان ۱۰۳
۲۲۵ ، ۲۳۵ ، ۲۵۰ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱	حاجی میرزا عبدالنبی خوش نویس ۱۰۳
۴۰۲ ، ۴۰۶ ، ۴۱۸ ، ۴۲۲ ، ۴۲۵	حاجی میرزا علی ۱۳۲
۴۳۳ ، ۴۳۹ ، ۵۲۲ ، ۵۹۳ ، ۵۹۴	حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام ۱۰۴
۶۰۶ ، ۶۳۸ ، ۶۵۱ ، ۶۵۳ ، ۶۹۷	حاجی میرزا علی امام جمعه ۱۵۱
۷۵۳ ، ۷۶۵ ، ۷۶۷ ، ۷۶۸ ، ۷۷۲	حاجی میرزا کاظم ۱۲۳
۷۲۷ ، ۸۱۸ ، ۷۸۸ ، ۷۹۱	حاجی میرزا کاظم اعتضاد الملک ۱۲۸
حافظ یوسف شاه ۵۹۷	حاجی میرزا لطف علی امام جمعه ۱۵۱
حافظ حیدر علی ۸۰۶	حاجی میرزا محمد امین ۱۰۲
حافظ سعد الدین ۸۰۶	حاجی میرزا محمد حسین مدرس ۲۹۱
حامد بن عبدالوهاب ۷۹۳	حاجی میرزا موسی ۱۵۰
حاوی الصغیر ۷۵۹ ، ۸۲۷	حاجی میرزا موسی آقا ۱۰۴ ، ۲۴۵
حبل المتین فی الاذکار والادعیه ۸۲۱	حاجی میرزا مهدی ۱۱۵
حبیب (شیخ) ۴۶۶	حاجی میرزا نصیر خان ۱۲۳ ، ۱۵۸ ، ۱۶۳
حبیب السیر ۲۲۹ ، ۵۰۰ ، ۵۷۲ ، ۸۵۵	حاجی میرزا یوسف آقا ۱۰۵ ، ۵۸۰ ، ۲۰۷
حبیب الله جاوید ۳۱۳	حاجی میر محمد حسین سپاهانی ۱۶۷
حبیب الله خان ۱۱۷ ، ۱۶۴ ، ۱۷۰	حاجی میر محمد حسین ناظم التجار ۱۰۳
حبیب عودی ۶۱۷	حاجی میر یحیی ، ادب العلماء زنوزی ۲۹۲

- حبیبه سلطان ۶۷۳
حبیبی (دکتر) ۳۲۳ ، ۳۲۴
حجار ۷۹۵ ، ۸۰۸ ، ۸۶۲
حجة الاسلام ۱۰۲ ، ۲۹۴
حداد ۱۳۰
حدادی ۸۳۶ ، ۸۲۲ ، ۸۳۶
حداد بن عاصم بن بکران نشوی ۴۲۰
حدادیه ۱۳۰
حدایق الحدایق ۸۰۹
حدایق السحر ۸۰۹
حدود العالم من المشرق الى المغرب ۳۹۵
حرانی ۸۲۰
حرمخانه (بازارچه) ۱۱۴ ، ۱۵۴
حروفی (طریقه) ۶۹۷
حروفیه ۶۸۹ ، ۶۹۰ ، ۶۹۱ ، ۶۹۲ ، ۶۹۴
۶۹۶ ، ۶۹۹ ، ۷۰۰ ، ۸۴۰
حریری ۴۱۵
حسام آقا ۵۹
حسام الدین علی ۴۳۱
حسام الدین حسن ۷۹۴
حسن (کاروانسرا) ۱۰۲
حسن ۴۵۴
حسن (مولانا) ۱۶۰
حسن (امام) ۱۳۵
حسن (میرزا) ۳۱۳
حسن آباد ۱۷۶ ، ۲۵۴
حسن آق قویونلو ، رک : اوزون حسن
حسن ایلکابی ، رک : شیخ حسن بزرگ
حسن بلغاری ، رک : بلغاری
حسن بن احمد محمود الردی ۵۲۷
حسن بن قاسم نیلی ۵۲۴ ، ۵۲۶
حسن بن سلطان اویس جلایر (شیخ) ۵۹۴
حسن بلغاری (شیخ) ۶۶ ، ۱۴۱ ، ۱۵۲ ، ۵۶۸
حسن پلاسی ۸۶۲
حسن تبریزی ۸۲۹
حسن تقی زاده (سید) ۳۰۹ ، ۳۱۰
حسن سمرقندی ۸۰۸
حسن صدر ۸۰۴
حسنک (امیر) ۶۳۱
حسن کوچک ۸۵۰ ، رک : شیخ حسن کوچک
حسن گورکان ۵۷۳
حسن مجتبی (امام) ۲۵۹
حسن میمندی ۵۷
حسن وثوق الدوله ۳۳۸
حسین (امام) ۶۳ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴
۲۳۵ ، ۶۹۱
حسین بن احمد ۷۹۵
حسین بایقرا ۷۱۴ ، ۸۰۲ ، ۸۰۳
حسین (میرزا) ۲۸۲
حسین صفوی (سلطان) ۲۱۰
حسین (سلطان) ۲۷۷ ، ۵۹۴ ، ۵۹۶ ، ۵۹۷
۵۹۸ ، ۶۰۰ ، ۶۲۸ ، ۶۳۰ ، ۸۰۷
۸۳۴ ، ۸۴۷ ، ۸۵۵
حسین بن عبدالغفار ۷۹۵
حسین بن محمد بن دامغانی ۵۲۴ ، ۵۲۶
حسین یزدانان ۷۷۷
حسین تبریزی نحوی ۷۹۵
حسین جلایری (سلطان) ۵۹۹
حسین سپهسالار ۸۵۸
حسن چگمه دوز ۱۸۵
حسن خان معرفت (سید) ۳۰۹

حکیم مہذب ۸۳۵	حسن ذوقی ۳۱۸، ۳۱۷
حلب ۴۷، ۵۹، ۴۱۱، ۶۳۲، ۴۳۸، ۴۳۹،	حسن بیک روملو ۲۷۷، ۶۱۹، ۶۲۱،
۷۰۴، ۷۰۵، ۷۱۹، ۷۲۴، ۷۲۹،	۶۲۷، ۷۰۸، ۷۱۶، ۷۲۱، ۷۳۳،
۷۷۵، ۷۸۹، ۸۱۳، ۸۵۳، ۸۶۴،	۷۳۴، ۷۳۶
حلیمہ حاتون ۲۵۸	حسن سفر بجی (خواجہ) ۶۵۹، ۶۶۰
حمام محمد رضا بیک ۱۴۵	حسن زنوزی (خواجہ) ۲۴۰
حمام وزیر ۱۰۲	حسن عسکری ۶۹۲
حمد اللہ مستوفی ۳، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰،	حسنعلی (امیر زادہ) ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۳،
۵۱، ۵۴، ۶۸، ۶۹، ۱۳۵، ۳۹۳،	۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۵۰، ۸۱۵،
۴۰۲، ۴۰۴، ۴۸۷، ۵۰۲، ۵۰۳،	۸۲۸
۵۰۷، ۵۰۸، ۵۲۲، ۵۶۲، ۵۶۶،	حسن قبچاقی (شیخ) ۶۱۳
۷۸۸	حسن کرد ۷۰۵
حمزہ ۶۴۳، ۶۴۴، ۷۰۴، ۸۰۶،	حسین زنوزی (سید) ۲۹۱
حمزہ بیک ۶۴۳	حسین علی ۶۴۳، ۶۴۶
حمزہ سردادور ۴۸	حسینقلی خان دنبلی ۲۰۵
حنفی (مولانا) ۶۹، ۸۱۶،	حسینقلی میرزا ۱۰۳
حورائے ۸۰۱	حسین کمال (میرزا) ۳۰۹
حیاء الانبیاء ۸۲۷	حسین منطقی ۷۶۳
حیاء النفس ۷۶۳	حسین هروی ۸۵۹
حیدر آباد ۳۴۳، ۳۴۴،	حسینی ۱۹۳، ۸۵۹
حیدر (سلطان) ۱۳۵، ۲۵۴، ۸۰۱،	حسون اوغلی ۶۳۹
حیدر (سید) ۱۳۵، ۸۱۷، ۸۶۴،	حشری (ملا) ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹،
حیدر (شیخ) ۷۳۴، ۷۳۹،	۲۵۲، ۲۵۸، ۴۱۵، ۵۰۴،
حیدر حفار چرندابی ۷۹۷	حشمت الدولہ ۲۴۳
حیدری ۸۱	حشمت الدولہ حمزہ میرزا ۱۶۸
خ	حصار روم (قلمہ) ۵۸۳
خاتمی ۷۹۷	حفہ ۷۵۶، ۷۵۹، ۷۷۰،
خاتون (ملکہ) ۴۲۵	حکم آباد ۸، ۳۴، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۱،
خازن لشکر ۳۲۸، ۳۱۱،	۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،
خاص بیک ۴۱۴	۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۳،
خاقانی ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۳۹۰،	۱۷۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۷۵، ۳۸۲،
۵۶۸، ۷۵۵، ۷۸۵، ۸۲۶، ۸۵۲،	۶۵۸

خالدات (جزیره) ۳۹۳	حدیجه سلطان ۸۱۴
خامت خان ۴۲۸	خراسان ۳۰، ۳۱، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۶۹
خاموش (ملک) ۴۲۸	۸۰، ۱۳۵، ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۵۰، ۴۰۰
خانبا بایانی ۳۲۳، ۳۲۴	۴۰۵، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۷۰،
خان باباحقی خان (کاروانسرا) ۵۹	۵۷۴، ۵۸۴، ۶۰۲، ۶۱۳، ۶۳۳،
خان باغی ۱۲۹	۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۹،
خان بندر (کاروانسرا) ۵۹	۶۹۰، ۷۳۷، ۷۷۵، ۷۹۰، ۷۹۴،
خان بیگم (کاروانسرا) ۵۹	۷۹۷، ۸۰۴، ۸۰۶، ۸۱۳، ۸۱۷،
خان تختی ۳۴۳	۸۲۴، ۸۴۰
خان تمذیح خان (کاروانسرا) ۵۹	خرپوت ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۱۴
خان جمعه ریه (کاروانسرا) ۵۹	خرچرد (حرگرد) ۸۴۰
خاندزاده حا و ۶۱۷	خروه ۶۵۰
خاندشمس الدین ۷۸۳	خرم ۶۱۶
خاس سلطان ۶۳۷	حرم آباد (ملعه) ۲۳۶، ۲۳۷
خان فیروزخان (کاروانسرا) ۵۹	حرم آباد لرستان ۲۶۳
خانقاه (قریه) ۶۹۸	خرمشهر ۳۵۸، ۳۵۹
خانقاه حاجی بکتاش ۶۹۶	خزرها ۳۸۹
خانقاه درویش آباد ۱۶۲	خرینه الاصفیاء ۷۹۱
خانقاه شیخ فخرالدین ۴۴۸	خسرو ۷۷
خان کلانتر (کاروانسرا) ۵۹	خسرو آباد ۱۷۰
خان گوهرخان (کاروانسرا) ۵۹	خسروادشکائی ۳۸۹
خانم امامزاده (مقبره) ۱۱۸، ۲۰۱، ۲۵۸	خسرو پرویز ۳۹۲
خانمرود ۶، ۶۴، ۵۷۰	خسروشاه ۱۱، ۵۶۹، ۶۱۲، ۶۷۱، ۷۵۴،
خانه ۴۴	۷۷۳، ۸۰۶، ۸۱۰، ۸۱۴، ۸۳۲،
خانیکوف ۳۶، ۱۴۰	۸۴۳، ۸۴۹، ۸۵۴، ۸۶۷، ۷۹۰،
خاوندشاه ۶۲۵	خسروشاهی (شیخ) ۶۱۸
خبیص ۵۵۳	خسروی ۳۵۹
حتا ۴۵۹	خشقدم (سلطان) ۷۰۶
خچند ۸۴۷	خضر بن ابراهیم ۷۹۶
خدا بنده ۵۸	خطاویعوزی ۴۵۲
خدا داد خان ۹۲	خط ختایی ۴۵۷

خطیب ۹۶ ، ۱۲۹ ، ۱۴۹ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ،	خوردک (روستا) ۶
۷۹۹	خوردک آهنگر ۸۰۱
خطیب باشی آذربایجان (حاجی میرزا باقر) ۶۵۴	خورشیدبیک ۷۱۲
خطیب بغدادی ۷۹۷	خوزستان ۸۱
خطیب تبریزی ۷۰ ، ۷۵۵ ، ۷۹۷ ، ۷۹۹	حوناب (قریه) ۶۶۴
خطیب شهاب الدین حداد ۸۲۳	خوشنام ۸۵۱
خطیب العمری ۷۹۹	خوله بنت جعفر بن قیس ۲۳۵
خطیره حدادیه ۸۱۰	خونج ۴۶
خلاصه الحساب شیخ بهایی ۲۹۳	حوی ۴ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ،
خاچان (قریه) ۲۳۶	۴۶ ، ۶۹ ، ۲۲۲ ، ۳۴۴ ، ۳۵۷ ، ۴۲۲ ،
خلخال ۱ ، ۴۷ ، ۶۱۵	۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۸ ، ۴۲۹ ، ۴۳۰ ،
خلعت پوشان ۸ ، ۹۵ ، ۹۷ ، ۹۸	۴۳۱ ، ۴۳۲ ، ۵۶۵ ، ۵۷۰ ، ۵۸۵ ،
خلف انصار ۶	۵۸۶ ، ۶۱۵ ، ۶۲۵ ، ۶۲۶ ، ۶۳۳ ،
خلف تبریزی ۸۰۰	۶۴۶ ، ۷۳۳ ، ۷۷۶
خلونی ۸۰۰	خیابان (محله) ۹۱ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ،
خلیجان ۹ ، ۱۱ ، ۳۴ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۷ ،	۱۰۶ ، ۱۱۶ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ،
خلیج اسکندرون ۳۵۸	۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۵۴ ، ۱۷۴۰ ، ۷۶۲ ،
خلیج فارس ۷۱ ، ۳۵۷ ، ۵۱۱	خیابان آریا ۲۷۲
خلیل ۶۱۵ ، ۶۱۶ ، ۷۰۸ ، ۷۱۵	خیابان احمدیه ۳۶۷
خلیل (سلطان) ۶۴۶ ، ۶۴۸ ، ۶۵۰ ، ۷۲۲ ،	خیابان اردیبهشت ۳۶۷
۷۲۳ ، ۷۳۱ ، ۷۳۲ ، ۷۳۳	خیابان اسلامبول ۳۶۷
خلیل بیک ۱۰۵	خیابان امین ۳۷۶ ، ۳۸۳
خلیل موصللو ۷۱۷	خیابان باغ شمال ۲۶۷
خمسه نظامی ۷۶۴	خیابان باغمیشه ۳۷۰
خواجه (ده) ۷	خیابان بهادری ۲۷۲
خواجه شاه ۵۸	خیابان بهار ۲۷۱
خواجه علی ۵۸۴	خیابان بیست و پنج شهریور ۱۶۳ ، ۲۶۹ ، ۳۸۲ ،
خواجه میحان (خواجه مرجان) ۱۱۳	خیابان پهلوی ۲۶۳ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ،
خوارزم ۳۵۷ ، ۶۹۰ ، ۷۹۰	۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۳۳۰ ،
خواف ۲۲۶	۳۳۳ ، ۳۶۸ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۷۶ ،
خواندمیر ۱۳۵ ، ۸۵۵ ، ۸۷۱	۳۷۹ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۴ ،
	۳۸۵

خیابان شهناز جنوبی ۲۷۰، ۲۷۴، ۳۸۵	خیابان تربیت ۱۷۶، ۲۶۸، ۲۷۴، ۳۶۹
خیابان شهناز شمالی ۳۷۶، ۳۸۴	۳۷۹
خیابان صائب ۱۶۳، ۲۶۹، ۳۶۹، ۳۸۲	خیابان تلویزیون ۲۶۵
خیابان فرح پهلوی ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۸۰	خیابان ثریا ۱۶۶، ۲۶۸، ۲۷۴، ۳۷۹
خیابان فردوسی ۱۷۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹	۳۸۲، ۳۸۶
۲۷۶، ۳۷۱، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴	خیابان ثقة الاسلام ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۷۰، ۲۷۱
خیابان لاله زار ۲۷۲	۲۷۲
خیابان ملل متحد ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲	خیابان چهارم اردیبهشت ۱۵۷، ۲۶۷، ۲۷۶
۲۷۳، ۲۷۵، ۳۶۹، ۳۸۳	۳۶۷، ۳۶۸
خیابان منجم ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵	خیابان حافظ ۲۶۹، ۲۷۶، ۳۸۱، ۳۸۲
۲۷۶، ۳۸۰، ۳۸۳	۳۸۰
خیابان منصور ۲۶۷، ۲۷۰	خیابان حکم آباد ۳۸۶
خیابان مه پیکر ۲۶۷	خیابان حقانی ۲۷۰، ۲۷۲، ۳۸۳
خیابان نادری ۱۵۵، ۲۷۵، ۳۸۲، ۳۸۵	خیابان خسروی ۲۶۹
خیابان ولیعهد ۲۷۲	خیابان خیام ۱۱۳، ۲۶۶، ۲۶۹، ۳۸۲، ۳۸۵
خیابان یوسف خان ۲۶۹	خیابان دارایی ۱۷۶، ۲۴۵، ۲۷۰، ۲۷۳
خیابانی (شیخ محمد) ۱۲۴	خیابان زاله ۳۷۲
خیابان ۴۳	خیابان رضا پهلوی ۳۷۰
خیابان ۸۶۱	خیابان سرک ۲۷۰
خیابان خیرالدین خلیل ۷۹۴	خیابان سیلاب ۳۶۸
خیابان (قلعه) ۵۱۹	خیابان شاه ۵۵، ۲۶۹، ۳۷۹، ۳۸۲
۵	خیابان شاه آباد ۳۸۳، ۳۸۵
دارا بجرد ۶۲۹	خیابان شاه نجاتی ۱۷۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۳۶۷
دارالحديث ۸۵۶	۳۸۳
دارالعنون ۲۹۸، ۲۹۹	خیابان شاهپور ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۶
دارالفنون تبریز ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۲۲	۲۸۲، ۳۸۴
دارپوش بزرگ ۷۰۹	خیابان ششم بهمن ۲۶۵
داش کن ۳۰	خیابان شمس ۱۵۳
داش ناکسیون ۳۳۲	خیابان شمس تبریزی، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴
دامغة المبتدعین و ناصرة المتهدين ۷۹۴	۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۸۳
دانشسرای ایران دخت ۳۷۵	خیابان شهناز ۱۶۳، ۲۶۹، ۳۶۷، ۲۷۷
	۳۸۲، ۳۸۳

دبیرستان نجات ۳۳۳	دانشسرای عالی تهران ۳۲۵
دبیل ۴۵ ، ۴۶	دانشگاه تبریز ۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶
دجله ۴۸۶	۳۲۸ ، ۳۳۱ ، ۳۷۸
دحان ۸۱۸	دانشگاه تهران ۳۲۴
دده اوغلی ۱۸۵	دانشمندان آذربایجان ۷۵۴ ، ۷۵۶ ، ۷۵۷
دده شریمی ۵۹	۷۵۹ ، ۷۶۰ ، ۷۶۱ ، ۷۶۲ ، ۷۶۳
دده علی ۵۰۴ ، ۸۰۱	۷۶۴ ، ۷۶۵ ، ۷۶۶ ، ۷۵۴ ، ۷۵۶
دده عمرالایدینی ۱۵۶ ، ۷۲۰ ، ۸۰۱ ، ۸۰۲	۷۵۷ ، ۷۵۹ ، ۷۶۰ ، ۸۷۰
دزفول ۷۴۰	دال و زال (بقعه) ۲۰۰
دزکاه (قریه) ۶۶۶	دالامیرداغ ۲۰
دزمار ۶۱۲	دالان میرزارضا ۱۲۴
درب اعلی ۹۱ ، ۱۱۶ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶	دالی راسته (بازار) ۱۲۱
۱۸۵ ، ۲۶۱ ، ۸۶۷ ، ۷۹۶ ، ۸۱۸	داوود (ملك) ۴۱۳
دربری ۱۵۴	داوودبن محمودبن محمدبن ملکشاه (سلطان)
درب سرد ۱۰۱ ، ۱۳۰ ، ۱۸۵ ، ۸۲۳	۴۱۴
درب سنجار ۱۴۳	داوید ۴۴۱
درب مهادهمین ۲۲۳	داویدشاه ۷۱۲
درب میدان ۱۸۵	داوید کامتناس ۷۱۲
درب نوبر ۱۸۵	دانالو (بندر) ۳۴۳ ، ۳۴۴
دربند ۴۳۷ ، ۵۹۸	دانیال ۷۲ ، ۷۷
دربند امامزاده ۲۵۰ ، ۲۵۳	دباغ خانه ۱۰۲
دربند خزر ۴۳۷	دباغستان ۷۸۴
دربند شروان ۶۰۵	دبستان ارك ۳۱۱
دربند ققاز ۵۸۵	دبستان ثریا ۳۱۰
دربند موسی ۱۴۳	دبستان نور ۳۷۷
دربالکامنه ۷۶۱ ، ۷۷۶ ، ۷۸۸ ، ۷۹۴	دبیرستان پروین ۳۷۵
۷۸۷ ، ۸۱۹ ، ۸۵۳ ، ۸۵۴ ، ۸۵۷	دبیرستان رضا شاه کبیر ۲۸۲
۸۶۷	دبیرستان شمس ۳۱۷
درب المعانی الحلیه ۸۲۱	دبیرستان فردوسی ۳۷۵
درگزین ۷۷۶	دبیرستان ملی ارامنه تبریز ۳۳۲
دره گراب ۸۶۷	دبیرستان منصور ۳۱۹

دروازه اسلامبول ۱۴۵	دریاچه وان ۴۳۱ ، ۶۲۹
دروازه باغمیشه ۲۶۱	دریان ۳۳
دروازه بغداد ۵۶۶	دریای خزر ۲ ، ۴۴ ، ۴۶ ، ۷۰ ، ۱۰۹ ، ۴۶۰
دروازه خیابان ۵۸	۴۶۷
دروازه ری ۵۰ ، ۵۶ ، ۱۲۷ ، ۵۳۶ ، ۵۶۷	دریای سیاه ۲ ، ۴۷ ، ۱۰۹ ، ۴۶۰
دروازه رویله ۷۰۴	دریای مدیترانه ۴۷ ، ۳۵۷
دروازه سرخاب ۵۸	دریای مغرب ۴۷
دروازه سردرود ۵۰ ، ۷۹۴	درج مفتابافان ۸۱۴ ، ۸۲۱
دروازه سنجان ۵۳۶	د-پینا (ملکه) ۷۳۸ ، ۷۴۴ ، ۷۳۲ ، ۷۵۱
دروازه عراق ۵۳۶	دستورالقضاة ۸۵۱
دروازه گجیل ۱۰۶	دستورالملکه یا آیین کشورداری ۵۴۳
دروازه میخواران ۵۰۸	دستی شاه ۴۹ ، ۱۰۰
دروازه نارمیان ۵۶۷	دشت اوچان ۴۵۸
دروب (دروبجو) ۴۹ ، ۱۰۰	دشت قچاق ۶۰۳ ، ۶۱۳ ، ۷۷۷
دروتی اسمیت ۱۷۹	دقدق (امیر) ۶۰۴ ، ۷۸۰
درویش آبادلاله ۱۶۱	دقیقی ۴۰۱ ، ۸۴۵
درویش اشرف ۷۶۴	دیگ (دروازه) ۵۸
درویش بریانی ۷۰۰	دلایلزن بازار ۱۰۴ ، ۱۷۸
درویش حسین ۷۸۱	دلخون ۱۲۴
درویش خسرو قزوینی ۷۰۰ ، ۷۰۱	دلشادخانون ۵۷۱
درویش قاسم شقادل ۷۱۹	دماغه امیدنیک ۳۵۸
درویش کمال اقلیدی ۷۰۰	دمشق ۳۹ ، ۶۸ ، ۱۹۵ ، ۴۶۷ ، ۵۶۹ ، ۷۵۳ ، ۷۷۵ ، ۷۸۷ ، ۸۱۹ ، ۸۲۰
درویشلار ۱۱۷	۸۲۷ ، ۸۳۴ ، ۸۳۵ ، ۸۵۴ ، ۸۶۲
دره گراب ۷۷۷ ، ۷۷۹ ، ۷۸۴ ، ۷۸۸ ، ۸۳۵	دمشق خواجه (امیر) ۱۲۸ ، ۵۱۲ ، ۵۱۳ ، ۵۹۴
دره نادره ۲۸۷	۸۱۷
دری ۳۸۸	دمشقیه ۳۰ ، ۵۸ ، ۹۳ ، ۱۱۶ ، ۱۲۴ ، ۱۲۸
دریاچه اورمیه ۶۸ ، ۶۸۱	۵۷۹ ، ۵۹۱ ، ۵۹۳ ، ۵۹۴ ، ۵۹۵
دریاچه رضائیه ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۵ ، ۶ ، ۱۹ ، ۲۰	۶۳۰ ، ۸۱۷
۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۴۷	دمیاط ۸۲۰
۶۱ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۸ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳	دمیرداغی ۲
۳۴۴	دمیه القصر ۷۹۸ ، ۸۶۶

اعلام عمومی	۹۶۹
دن (رود) ۳۵۷	دیاربکر ۳۵۸ ، ۴۱۱ ، ۴۳۲ ، ۵۷۱ ، ۵۷۳
دنبللی ۵۵ ، ۹۱	۵۷۵ ، ۶۲۹ ، ۶۳۰ ، ۶۳۳ ، ۶۴۰ ،
دمیرقچو ۵۷ (رك: باب الابواب)	۶۵۳ ، ۵۸۲ ، ۷۰۳ ، ۷۰۴ ، ۷۰۵ ،
دوانی ۶۱۶ ، ۶۱۹ ، ۶۲۰	۷۱۰ ، ۷۲۱ ، ۷۲۲ ، ۷۳۳ ، ۷۳۸ ،
دولداى (امير) ۶۲۰	۷۳۹ ، ۷۴۰ ، ۸۰۴ ، ۸۵۴ ،
دوان كازرون (قریه) ۷۰۹	دیاربكریه (كتاب) ۶۵۱ ، ۷۷۱ ، ۸۱۵ ،
دوه چى ۹۶ ، ۱۰۲ ، ۱۴۲ (همچنين رك ،	دیزج ۸ ، ۲۷۵ ،
شتربان)	ديرل آباد ۳۸۲ ،
دورمر كوتن ۷۱	دیزه ۱۲۳ ،
Dormer coton	ديسم ۳۹۶ ،
دوز دوزان ۶۶۲	ديكباشى ۵۸ ، ۱۰۶ ، ۱۷۴ ، ۳۶۹ ،
دوست محمدهروى ۷۹۰	ديكنان (قریه) ۶۶۵ ،
دوشت ۶۳ ، ۵۶۹	ديلم ۸۳۲ ،
دوك بورگوند ۷۱۱	ديلمان ۳۴۳ ،
دول (نام محل) ۴۱۴ ، ۵۷۶	ديلميان ۳۹۵ ، ۳۹۶ ، ۸۰۶ ،
دولتخانه تبریز ۵۶۲ ، ۵۹۳ ، ۵۹۵ ، ۵۹۶ ،	دينى بيك جغتای ۶۴۴ ،
۶۰۴ ، ۶۱۸ ، ۶۱۹ ، ۶۲۱ ، ۷۴۶ ،	ديوان حافظ ۲۹۲ ،
دولخانه كهنه ۷۲۰ ، ۷۷۱	ديه ان منچيك ۴۰۱ ، ۸۴۵ ،
دولت شاه سمرقندى ۱۳۴ ، ۱۳۹ ، ۴۵۴ ، ۵۲۲ ،	ديوانه ۸۰۲ ،
۶۳۵ ، ۶۳۷ ، ۸۱۱ ، ۸۳۴ ، ۸۴۱ ،	ذ
۸۴۷ ، ۸۶۹ ، ۸۶۸	ذوالنون محمد جمشيد
دوله عرب ۸۳۴	ذهنى ۱۹۳ ،
دونالدويلير ۲۸۱ ، ۲۸۴ ، ۴۸۳ ، ۵۰۶ ،	ر
۵۵۰	راحة الصدور ۴۰۶ ،
دومنار ۸۲۰ ، ۸۴۱ ، ۸۵۷	رازى ۵۹ ، ۳۴۲ ، ۳۵۹ ،
دوويل (مسيو) ۳۱۰	راسته بازار ۱۲۱ ، ۱۸۰ ، ۱۷۸ ، ۲۷۳ ،
دهخوارقان ۳ ، ۱۰ ، ۲۰ ، ۳۰ ، ۴۴ ، ۴۵ ،	راسته كوچه ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۲۴ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ،
۴۶ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۴۲۸ ، ۷۷۸ ، ۵۷۰ ،	۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۷۱ ،
۸۲۸ ، ۸۵۱ ، ۸۷۱	۱۷۴ ، ۱۷۶ ، ۲۰۱ ، ۲۱۹ ، ۲۵۰ ،
دهقان ۳۳۳	۲۵۳ ، ۲۷۱ ،
دهلى ۷۹۰	رافعى ۸۵۹ ،
ديولا فوآ (مادام) ۶۸۰	راوندى ۴۰۶ ،

رضاقلی رشیدیہ ۳۱۳	راختمای کتاب ۸۷۰
رضاقلی زاده شرقلی ۳۷۳	ربان سوما ۴۵۲
رضی (میرزا) ۱۰۳	ربع رشیدی ۱۱۴ ، ۴۹۶ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۲۲
رضی (امیرسید) ۶۱۲	۵۲۳ ، ۵۲۹ ، ۵۳۰ ، ۵۳۱ ، ۵۳۴
رسالة السلطانیه ۵۴۳	۵۴۱ ، ۵۴۲ ، ۵۴۷ ، ۵۴۹ ، ۵۵۱
رستم ۷۳۹	۵۵۳ ، ۵۵۴ ، ۵۵۵ ، ۵۵۶ ، ۵۵۷
رستم (امیرزاده) ۶۳۰	۵۵۹ ، ۵۶۰ ، ۵۶۱ ، ۵۶۳ ، ۵۶۷
رستم بن مقصود ۷۳۸	۵۷۲ ، ۵۷۳ ، ۵۷۷ ، ۵۷۹ ، ۵۸۶
رستم بیك ۷۰۵ ، ۷۳۹ ، ۸۴۹	۵۸۹ ، ۵۹۱ ، ۶۷۲
رستم حاکم ۵۸	رجال حبیب السیر ۷۵۹ ، ۷۶۴ ، ۷۵۹ ، ۷۹۰
رستم حاکم سالار سپه ۲۱۲	۷۹۲ ، ۸۱۶ ، ۸۲۹ ، ۸۳۵ ، ۸۳۶
رستم خانده ۵۸	۸۴۷ ، ۸۵۶ ، ۸۵۹ ، ۸۶۰ ، ۸۷۱
رستوران شفق ۳۸۴	رجب بن علی بن احمد الساباطی ۵۲۴ ، ۵۲۶
رستوران مهمانسرای جلب سیاحان ۳۸۴	رحله تبریزیه (کتاب) ۷۴۶
رستوران نوین ۳۸۴	ردینی ۳۹۶
رستوران هتل آسیا ۳۸۴	رسالة الامانة ۸۴۱
رستوران هتل متروپل ۳۸۴	رسالة الحساب ۸۱۲ ، ۸۲۱
رستوران هتل نو ۳۸۴	رسالة سرمدیه ۸۰۱
رشت ۳۶۵	رسالة مرآت اللادفی معرفة العباد ۸۰۱
رشیدیہ ۳۰۹	رسالة نصریه ۷۶۳
رشید ۷۵۵	رسالة وجود ۸۴۱
رشیدالدوله (رك : رشیدالدین فضل الله)	رصدخانه مراغه ۴۹۳
رشیدالدین فضل الله همدانی (خواجه) ۱۴۰	رضا (امام) ۲۵۸
۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۴۴۹ ، ۴۶۳ ، ۴۷۲	رضا (میرزا) ۱۰۲
۴۷۶ ، ۴۷۸ ، ۴۸۱ ، ۴۹۲ ، ۴۹۸	رضابای ۵۹
۵۰۰ ، ۵۰۴ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸	رضابیک کدخداباشی (آقا) ۱۵۰
۵۱۹ ، ۵۲۰ ، ۵۲۱ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳	رضائیه ۲۳ ، ۳۸ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۳۴۳ ، ۳۷۸
۵۲۴ ، ۵۴۳ ، ۵۴۴ ، ۵۴۶ ، ۵۴۷	رضافهیمی ۳۱۸
۵۴۸ ، ۵۴۹ ، ۵۵۰ ، ۵۵۲ ، ۵۵۳	رضاشاه کبیر ۲۲۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۶
۵۵۴ ، ۵۵۹ ، ۵۶۱ ، ۵۶۲ ، ۵۶۳	۲۷۶ ، ۲۸۵ ، ۳۷۵ ، ۳۱۸
۵۶۵ ، ۵۷۲ ، ۵۷۴ ، ۵۷۶ ، ۶۱۷	رضاصحاف زاده (میرزا) ۳۱۱
۷۸۷ ، ۷۹۱ ، ۷۹۵ ، ۷۹۶ ، ۸۰۳	

رودسر ۱۱	رشیدالدین محمد (خواجه) ۵۴۱
رودفات ۶۴ ، ۵۶۹ ، ۵۷۰ ، ۶۷۱ ، ۷۷۰ ، ۸۶۱	رشیدالدین وطواط ۸۰۹
رودلف ۷۰	رشیدالدین یحیی ۸۴۳
رودهند ۵۷۰	رشیدیہ ۳۰ ، ۹۳ ، ۴۸۴ ، ۵۲۱ ، ۵۶۲ ، ۸۱۷
روزنامه فاضری ۳۵ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴	۵۶۴ ، ۸۱۷ ، (همچنین رك: ربع رشیدی)
روزنامه احتقر ۳۰۱ ، ۳۰۵	رضاقلی خان هدایت ۸۶۱
روس ۹۸ ، ۱۷۰ ، ۲۴۰ ، ۲۶۴ ، ۳۲۵ ، ۳۳۶	رضای لقب حسنی ۸۰۲
۳۴۴ ، ۳۴۱	رضوان شاه ۸۰۲
روسای اول ۳۹۱	رضی الدین ۷۶۲
روسیا ایبانتک (روسیه سفید) ۷۲۸	رفاعیه ۶۹۹
روسیه ۲ ، ۴۷ ، ۷۰ ، ۱۱۰ ، ۲۴۹ ، ۳۳۷	رفیع مستوفی (میرزا) ۱۰۳
۳۳۹ ، ۳۴۲ ، ۳۵۸	الرفیع فی شرح البدیع ۸۶۲
روشنیان ۸۰۱ ، ۸۰۲	رفیعی ۶۹۹
روضات الجنات ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۷ ، ۱۳۱	رکن الدین (قاضی) ۴۶۳
۱۳۴ ، ۱۴۴ ، ۱۵۲ ، ۱۵۴ ، ۱۵۹	رکن الدین جرجانی (امیرسید) ۱۷۴ ، ۸۰۲
۱۶۲ ، ۱۷۱ ، ۱۷۷ ، ۲۱۷ ، ۲۲۳	رکن الدین جوینی (قاضی) ۴۰۲
۲۵۰ ، ۲۵۴ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۴۹۶	رکن الدین سجاسی ۶۹ ، ۸۱۰ ، ۸۱۴
۴۹۹ ، ۵۲۲ ، ۵۹۴ ، ۵۹۵ ، ۶۰۶	رکن الدین شیخی ۵۷۶
۶۵۱ ، ۶۵۳ ، ۷۴۵ ، ۷۵۳ ، ۷۵۴	رکن الدین قلیچ ارسلان ۴۳۸
۷۵۵ ، ۷۵۶ ، ۷۵۷ ، ۷۵۸ ، ۷۵۹	رکن الدین بن عطف ۴۲۸
۷۶۰ ، ۷۶۱ ، ۷۶۲ ، ۷۶۳ ، ۷۶۴	رم ۷۴ ، ۸۳ ، ۷۱۱
۷۶۶ ، ۷۶۷ ، ۷۶۸ ، ۸۶۸ ، ۷۶۹ ، ۷۷۰	رموزیو ۷۰۹
۷۷۱ ، ۷۷۲ ، ۷۷۳ ، ۷۷۴ ، ۷۷۶	رواد ۳۹۴
۷۷۷ ، ۷۷۸ ، ۷۷۹ ، ۷۸۰ ، ۷۸۱	روادیان ۳۸۸ ، ۲۹۷
۷۸۲ ، ۷۸۳ ، ۷۸۴ ، ۷۸۵ ، ۷۸۶	رواد ازدی ۳۹۷
۷۸۸ ، ۷۹۰ ، ۷۹۲ ، ۸۷۱	رواسان ۱۵۶ ، ۱۶۰ ، ۸۴۶
روضات الجنات ۷۵۹	رواندوز ۴۲
روض الممطار ۶۹	روت ۶۳
روضه ۸۵۴	روح العارفین ۸۴۲
روضة الاطهار ۲۵۹ ، ۷۷۱	روحانی ۸۰۳

زبان فهلوی آذری ۴۷۳	روضه اوسعید ۸۱۳
زبدۃ الالبکر ۸۳۴	روضه السلاطین ۶۲۸
زبور ۶۹۰	روضه الشهدا ۶۳
زبیده خانون ۵۶، ۵۸، ۷۸، ۱۲۴، ۱۲۵،	روم ۴۵، ۵۱، ۱۰۰، ۳۹۲، ۴۰۹، ۴۱۰،
۱۲۶، ۲۰۱، ۳۹۳، ۴۰۲	۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۷۰،
زجاجی ۴۳۵	۴۷۴، ۵۵۲، ۵۵۶، ۵۷۲، ۵۷۳،
زرجو (دروازه) ۵۸، ۶۱	۵۷۴، ۵۸۱، ۵۸۲، ۶۳۴، ۶۴۷،
زربیل (قریه) ۶۶۶	۷۳۳، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۵۶، ۷۵۸،
زردشتی ۴۶۲	۷۷۶، ۸۰۱، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۴۲،
زرد کوه ۴	۸۶۸
زرده (قریه) ۴۳۸	رومیان ۴۱۰
زرکوب ۸۰۳	رومانی ۳۵۴، ۳۵۵
زرفیق (قریه) ۶۶۴	رومانوس دیوجانوس ۴۰۹، ۴۱۰،
زرقان ۵۸۷	رونارد ۳۱۰
زرلق (قریه) ۶۶۲	روئین زر ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹
زرند ۶۶۲	ری ۴۹، ۵۴، ۱۰۰، ۱۲۷، ۳۳۴، ۳۵۷،
زرین مکو ۸۵۱	۳۹۶، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۷۹،
زربنه رود ۲۰، ۴۳۹	۴۶۸، ۴۶۹، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۲،
زکریا کججانی ۸۰۴	۶۱۳، ۶۳۲، ۶۳۹
زگرلی ۷۲۳، ۷۲۴	ریاض الجنه ۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲
زکی بن شرفشاه ۷۸۳	ریاض العلماء ۸۴۳
زمخشری ۸۷۰	ریاض الملوک فی ریاضات السلوک ۸۶۴
زناده ۷۰۰ زکی تبریزی ۸۰۲	ریچارد بن ۳۸
زنجان ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۳۴۰،	ریحانه الادب ۷۵۷، ۷۶۵، ۷۵۷، ۷۶۵،
۳۵۷، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۹۳، ۵۱۷،	۷۹۹، ۸۰۲، ۸۱۱، ۸۲۶، ۸۲۹
۶۳۵	ز
زنجاناب ۹، ۱۰	زاخاره ۴۱۸
زنجان رود ۴۷	زاویه اخلاطیه ۸۰۵
زندیه ۵۵، ۹۱	زاویه جوک (قریه) ۶۶۶
زنگبار ۷۸۲	زاهد فقیه ۷۸۰
زنوز ۵۳۱، ۸۵۷	زاهد ابراهیم گیلانی (حضرت شیخ) ۲۵۴، ۷۹۰،
	زاهر سرخسی ۷۶۰

- زولاجای ۱۹
 زیدبن علی ۲۳۶ ، ۲۳۹
 زینل ۷۱۵
 زینب پاشا ۱۸۱
 زین الدین ابوبکر خوائی ۷۷۶
 زین الدین (امیر) ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۵۸ ، ۱۲۲
 ۱۷۵
 زین الدین قروینی (خواجه) ۶۱۹ ، ۶۲۰
 زین العابدین (امام) ۲۴۵ ، ۸۴۶
 زین العابدین بن شاه شجاع ۵۹۹
 زین الع رفین (امیر) ۱۱۲ ، ۶۵۹ ، ۶۶۰
 زین علی ۲۳۷
 زین الکتاب ۸۶۰
 زینل بیک ۷۱۷
 زینل (میرزا) ۶۴۸ ، ۷۰۷ ، ۷۱۶ ، ۷۱۷
 زیوه گولی ۵۹۲ ، ۷۶۹
 ژ
 ژاک دومرگان ۲۷ ، ۴۸ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳
 ژانشاردن ۴۹۰
 ژان بانیت تاورینه ۷۲ ، ۷۳
 (همچنین رک : تاورینه)
 ژان دومونتکوروینو ۴۵۲
 ژرژواندوم ۸۸
 ژزوئیت ۸۳
 زن ۵۲ ، ۳۵۷ ، ۴۶۰ ، ۷۱۴
 ژوبر ۹۳
 س
 ساتلمیش ۶۱۵ ، ۶۱۶ ، ۶۲۸ ، ۶۴۵
 سانلو ۶
 ساق بیک ۵۷۵ ، ۵۷۶ ، ۵۷۷
 ساراخاتون ۷۰۵ ، ۷۰۶
 ساربان قلی ۶۴۲ ، ۷۷۸
 سارگون دوم ۳۹۱
 سارو ۵۷۰
 ساریداش (کوه) ۱۹
 سازمان پیمان مرکزی (سنتو) ۳۴۱
 ساسانی ۳۹۰ ، ۳۹۱
 ساعدالملک (میرزا احمد) ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۵
 سالق برلاس ۶۱۹
 سانسون ۸۱
 Sanson
 سالور (فریه) ۶۶۵
 ساوجیلاغ ۴۳
 ساوشان ۸۲۵
 ساه ۴۶۸ ، ۵۹۱ ، ۸۲۳ ، ۸۳۲
 ساوای علیا ۱۴
 سبط ابن الجوزی ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸
 سبزی میدانی ۱۲۲
 سیلان ۲ ، ۴ ، ۵ ، ۱۹ ، ۲۰
 سپهر ۸۱۶
 ستارخان ۱۱۲ ، ۱۸۷ ، ۳۳۴
 ستلمش (رک : ساتلمیش)
 سچاس ۵۷۳
 سچاس (کوه) ۴۵۱
 سخاوی ۸۵۳
 سدیدالدین طیب ۶۵۷
 سراب ۱ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۵۴
 ۵۶ ، ۶۹ ، ۴۲۱ ، ۴۴۳ ، ۴۴۶ ، ۵۷۰
 ۶۵۰ ، ۷۳۵ ، ۷۵۹ ، ۸۴۰
 سراه ۶۱۲ ، ۶۶۲
 سراج اوغلی ۱۰۵
 سراج الدین قاسم ۸۰۴

۱۰۳، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵	سراج‌الدین یوسف ۸۰۵
۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶	سراجه‌بازار ۱۰۴
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۴	سرانگشت ۱۳۰، ۸۲۲
۲۰۵، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۳	سراو : (رك : سراپ)
۲۶۱، ۲۷۲، ۳۲۷، ۴۰۳، ۴۷۰	سراورد ۵۱، ۱۰۰، ۵۶۹
۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۹، ۷۷۶، ۷۷۷	سرای ۳۵۷، ۸۴۷
۷۸۴، ۷۸۵، ۷۷۸، ۷۸۸، ۸۶۴	سرای‌امیر ۱۷۹، ۲۷۴
۵۶۱، ۵۶۸، ۵۶۹، ۶۹۷، ۸۶۶	سرای‌بوعلی ۲۷۴
۸۶۷	سرای‌تیموو ۵۸۷
سرخاب (دوه) ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۹۵، ۹۴	سرای جومه ۴۶۸
۱۵۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸	سرای‌حاج سیدحسین ۱۱۷۹، ۲۷۴
۲۳۹، ۵۲۱، ۵۳۸، ۵۶۳، ۷۷۳	سرای‌حاجی رسول ۲۷۴
سرخاب (گورستان) ۵۶۹، ۶۲۲	سرای‌خان ۵۸
سرخایان ۱۳۱	سرای‌خانم ۷۲۱
سرد ۴۹، ۹۲، ۱۰۰	سرای‌درعباس ۲۷۴
سردرود ۹، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۶۰، ۶۴، ۶۳	سرای‌دودری ۱۷۹، ۲۷۴
۱۰۰، ۱۳۰، ۲۱۶، ۲۷۰، ۳۶۰	سرای‌سیدحسین میانه ۲۷۴
۳۸۳، ۶۲۲، ۵۶۹، ۷۷۳، ۷۸۳	سرای‌سیدحسین کهنه ۲۷۴
۷۷۰، ۸۰۶، ۸۴۸	سرای‌کچه‌چی ۲۷۴
سردشت ۵۶۹	سرای‌کرچیلر ۱۷۹، ۲۷۴
سرسکین (قریه) ۶۶۴	سرای‌میراسمعیل ۲۷۴
سرکه‌بازار ۸۱۳	سرای‌میرزا جلیل ۱۷۹
سرکیس‌چینار ۵۳۶	سرای‌میرزا جلیل ۲۷۴
سرویجویه ۱۳۱	سرای‌میرزا شفیع ۲۷۴
سعادت‌نامه ۷۷۰، ۷۷۲، ۸۴۰، ۸۵۹	سرای‌میرزا محمد ۲۷۴
سعدالله ۸۰۵	سرپل‌نوبر ۸۰۳
سعدالدوله طیب ۴۴۴	سرپلی ۸۰۸
سعدالدین ۸۰۵، ۸۰۶	سرچشمه ۱۳۱
سعدالدین محمد-ساجی (خواجه) ۲۲۶، ۲۲۹	سرچم ۶۳۵
۴۶۵، ۴۶۸، ۴۹۲، ۴۹۸، ۴۹۹	سرخاب ۷، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۵۰، ۶۱، ۶۰
۵۱۷، ۷۶۹، ۸۳۷، ۸۴۰، ۵۲۰	۶۵، ۶۶، ۶۷، ۹۱، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰
۵۲۱، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۵۵، ۷۵۹	

سلسلۃ النسب ۸۳۰	سعد الدین حموی ۷۸۲ ، ۸۰۳ ، ۸۱۳
سلسلۃ الاولیاء ۸۲۶	سعد الدین فرغانی ۸۶۱
سلطان القرایبی ۱۳۴ ، ۱۴۴ ، ۲۱۹ ، ۲۵۶	سعد الدین الوراوینی ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۷۵۹ ، ۷۶۰
۶۰۶ ، ۷۴۵	سعد الدین محمد مستوفی سارجی (خواجہ) ۴۶۳
سلطان بخت ۵۸۷	سعدی ۲۵۰ ، ۸۶۸ ، ۷۹۲
سلطان پیر ۸۰۶	سعدیہ ۶۹۹
سلطان سلیم ۷۲	سعید آباد (رود) ۹
سلطان شاه (امیر) ۵۷۳	سعید آباد (قریہ) ۱۰ ، ۳۸ ، ۶۳ ، ۶۶ ، ۶۱۶
سلطان کوه ۲ ، ۳ ، ۸ ، ۹	۵۶۹ ، ۵۸۶ ، ۶۶۵
سلطان علی ۶۴۶ ، ۶۴۷ ، ۶۵۰ ، ۷۳۹	سعید سراج میر ۳۱۴
سلغریان ۴۵۰	سعید سمول (شیخ) ۳۰۳
سلطانیہ ۴۶ ، ۴۷ ، ۵۶ ، ۸۲ ، ۴۸۵ ، ۴۹۳	سعید نفیسی ۷۵۶
۴۹۸ ، ۴۹۹ ، ۵۱۳ ، ۵۱۶ ، ۵۵۹	سعید بن یوسف ۸۷۱
۵۷۷ ، ۵۷۹ ، ۵۸۱ ، ۵۸۳ ، ۵۹۷	سعید عاشور ۶۴۴
۵۹۸ ، ۵۹۹ ، ۶۰۰ ، ۶۰۱ ، ۶۱۵	سغن ۶۸ ، ۵۶۹
۶۲۲ ، ۶۲۳ ، ۶۳۰ ، ۶۳۱ ، ۶۳۴	سغریزی ۸۷۱
۶۳۵ ، ۶۴۶ ، ۶۴۷ ، ۶۴۸ ، ۷۳۳	سفیدرود ۴۷ ، ۴۱۱
۸۳۷ ، ۸۴۴	سقن ۲۰
سلماس ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۱۷۰ ، ۴۲۲ ، ۴۳۱	سقمان القطبی (امیر) ۴۱۱ ، ۴۱۲
۵۷۰ ، ۶۳۵	سقین درہ ۶۶۴
سلماس سوحی ۱۱۸ ، ۵۷۸ ، ۵۸۹ ، ۵۹۱	سکندر ۹۲
۵۹۷ ، ۷۶۲ ، ۸۰۶ ، ۸۰۹ ، ۸۵۱	سلاجقہ ۹۹ ، ۲۱۷ ، ۸۶۸ ، ۸۰۹ ، ۸۳۸
۸۷۱ ، ۷۷۶ ، ۸۲۱ ، ۸۷۱	سلاز ۸۰۶
سلیم ۷۹ ، ۱۴۲	سلام اللہ (امیر) ۶۹۸
سلموان المطاع فی عدوان الاتباع ۸۶۴	سلجوق ۴۱۱ ، ۶۸۱ ، ۶۸۷
سلیمان (شاه) ۷۱ ، ۷۲ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۲۲۲	سلجوق خاتون ۷۲۰ ، ۸۰۱
۷۵۹ ، ۸۰۷	سلجوق شاه ۴۴۰
سلیمان بیجن ۷۳۴ ، ۷۳۸	سلجوق شاه بیگم ۲۰۵ ، ۲۱۷ ، ۷۰۸ ، ۷۱۶
سلیمان بیک بیجن اوغلی ۷۰۵ ، ۷۲۲ ، ۷۳۳	۷۳۶ ، ۷۳۲
۷۳۹	سلجوقیان ۲۰۵ ، ۴۰۵
سلیمان بیک پورقاک ۷۰۷	سلدوز ۶۱۹

۷۹۰ . ۲۵۰	سلیمان خان ۵۷۶ ، ۵۷۷ ، ۵۷۸ ، ۵۷۹ ، ۵۸۱
سن و نسان ۳۱۲	۵۸۴ ، ۷۶۷
سوازه ۴۸۴	سلیمان صفوی (شاه) ۷۷ ، ۲۳۲ ، ۴۹۰
سواشان ۸۲۵	سلیمان خان قانونی ۵۶
سوآل و جواب ۸۴۱	سلیمان خان (شاهزاده) ۷۰۳
سوریه ۷۵ ، ۴۵۲ ، ۴۷۲ ، ۵۵۹ ، ۶۱۸ ، ۷۰۶	سلیمان طبیب ساوجی (مولانا) ۷۰۰
سوس ۵۵۲ ، ۵۵۶	سلیمان (قاضی) ۸۰۷
سولان بیك ۶۳۹ ، ۶۴۵	سلمانیه ۳۰ ، ۹۳ ، ۵۷۹
سوسنیاس ۳۱۲	سماء التفتیح ۷۶۷
سوما ترا ۷۲	سمرقند ۶۸ ، ۳۵۷ ، ۵۶۹ ، ۶۱۴ ، ۶۱۷ ، ۶۱۸ ، ۶۲۳ ، ۶۲۵ ، ۷۱۹ ، ۷۶۵
سونای (امیر) ۵۷۳	۷۹۰ ، ۸۰۹ ، ۸۴۰
سویدای ۴۲۲	سه طائل المسائل الفقیه ۷۶۵
سهراب بن رستم ترخان ۶۴۷	سمعانی ۷۹۹
سهراب بیك ۱۸۵	سمنان ۷۷۹
سهرورد ۴۶	سن (رود) ۸
سهند ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۷ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲	سناخریب ۳۹۱
۱۹ ، ۲۰ ، ۲۷ ، ۳۶ ، ۵۸ ، ۶۷ ، ۹۵	سنتای (امیر) ۶۰۱
۲۳۶ ، ۲۸۰ ، ۳۲۷ ، ۳۹۰ ، ۵۶۷	سنت دین ۷۳ ، ۷۴۳
۵۶۹ ، ۵۸۲ ، ۷۰۷ ، ۷۳۵ ، ۷۳۷	سند ۵۵۹
۷۴۶ ، ۷۳۹	سنجار ۶۲۹
سهند آباد ۱۷	سنجاران ۴۹ ، ۵۰ ، ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۶
سه گنبدان ۵۷۲	۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۳۰ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴
سیابان ۱۱۵	۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۸۴ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱
سیاسات و تدبیر پادشاهی (کتاب) ۵۴۵	۲۵۹ ، ۴۰۶ ، ۵۶۸
سیاوان ۹۶	سنجر (ملک) ۸۵۴
سیاوشان ۸۲۵	سنجر (قلعه) ۶۹۶
سیاه پوش (درویش شیخ محمد) ۱۷۶ ، ۲۵۳	سنجه (قریه) ۶۶۵
۲۵۴	سند آباد ۷۷۳
سیاه پوش (شیخ علی) ۲۰۰	سن ژوره ۱۴
سیاه کلاه (رودخانه) ۶۶۶	سنگلاخ (میرزا) ۱۵۳ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹

- سیاه کوه ۴۳۸
سیتای (کوه) ۵۸۸
سیدابراهیم ۲۵۰ ، ۲۰۰
سیدجمال الدین ۲۵۳ ، ۲۰۱
سیدحسن (حاجی) ۱۴۳
سیدحمزه ۹۹ ، ۱۰۳ ، ۱۳۸ ، ۲۰۰ ، ۲۲۵ ،
۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲ :
۲۳۴ ، ۲۵۳ ، ۲۵۵
سیدرضی آذربایجانی (امیر) ۶۰۳
سیدسلیمان کمشدور ۱۲۰
سیدعبدالله (امامزده) ۱۵۲
سیدی قاسم ۶۴۴
سیده النساء ۴۰۶
سیدی ۵۹
سیدی محمدمنشی (خواجه) ۷۱۷
سیراف (بندر) ۳۵۷
سیس ۵۶۹ ، ۸۲۵ ، ۷۶۳ ، ۸۷۲ ، ۷۸۵
سیسی جان ۸۴۹
سیمان ۵۸۲
سیف بککک سیدی ۴۲۷
سیف الدین بن سنقر جق دواندار ۴۲۷
سیف الدین بیتکچی ۸۴۸
سیلاب ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۱۳۲ ،
۱۴۶ ، ۱۵۴ ، ۳۸۲
سیلاب قوشخانه ۱۵۲
سیلاب ملازینال ۱۵۲
سیمه: هرود ۲۰
سینما آریا ۳۷۶
سینما آسیا ۳۷۶
سینما ایران ۳۷۶
سینما تخت جمشید ۳۷۶
سینما دریای نور ۳۷۶
- سینما دیانا ۳۷۶
سینما سعدی ۳۷۶
سینما سولی ۳۷۳ ، ۳۷۶
سینما فرهنگیان ۳۷۶
سینما کریستال ۳۷۶
سینما متروپل ۳۷۶
سینما مولن روز ۳۷۶
سیواس ۴۶ ، ۳۵۸ ، ۷۰۳ ، ۸۴۲
سیوان ۴
سیورغان (امیر) ۵۷۵ ، ۵۷۶ ، ۵۷۷ ، ۵۸۱
۵۸۳ ، ۵۸۲
سیوطی ۲۹۳
- ش
شابی ۵۹
شادآباد ۵۶۹ ، ۸۴۶ ، ۷۶۸ ، ۸۴۴
شادآبادمشایخ ۱۰ ، ۵۹۱
شاردن ۸ ، ۹ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۹ ، ۵۴ ،
۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۱۰۰ ، ۱۷۶ ،
۱۷۷ ، ۲۰۳ ، ۳۹۲ ، ۵۰۳ ، ۵۰۸ ،
۵۱۰ ، ۵۶۳ ، ۶۷۹ ، ۷۴۵
شارع باباحسن ۱۳۶
شارع بابامزید ۱۳۶
شاطبی ۸۱۸
شام ۲۱۶ ، ۳۵۷ ، ۴۱۱ ، ۴۲۰ ، ۴۲۴ ،
۴۳۶ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ،
۴۷۲ ، ۴۷۳ ، ۴۸۷ ، ۵۵۲ ، ۵۵۶ ،
۵۶۸ ، ۶۲۹ ، ۶۴۷ ، ۷۰۳ ، ۸۷۰ ،
۷۷۱ ، ۷۹۳ ، ۷۹۷ ، ۸۰۸ ، ۸۱۳ ،
۸۱۸ ، ۸۲۲ ، ۸۳۴ ، ۸۵۴
شامات ۳۵۸
شام غازان (شنب غازان) ۵۱ ، ۵۴ ، ۵۶ ، ۵۵ ،

شاه گلی ۹۸ . ۲۸۲ . ۲۸۴ . ۲۸۵ . ۳۶۷ . (همچنین رك : استخرشاه)	۵۷ ، ۶۷ ، ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۱۰ ، ۱۲۲ .
شاه محمد ۶۲۶ . ۶۲۷ . ۶۳۳ . ۶۳۸ . ۶۴۴ . ۶۵۰	۱۲۹ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۶ .
شاهنشاه آریا مهر ۳۲۹ . ۳۳۳ . ۳۴۲ .	۱۵۷ ، ۱۸۳ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۹۴ .
شاه نظر قلمه ۱۸۵	۴۶۷ ، ۴۶۹ ، ۴۷۲ ، ۴۷۳ ، ۴۷۴ .
شاه نعمت الله یزدی ۲۷۷	۴۸۳ ، ۴۸۸ ، ۴۸۹ ، ۴۹۰ ، ۴۹۱ .
شاهو (كوه) ۴۳۹	۴۹۶ ، ۵۶۷ ، ۵۸۱ ، ۵۸۲ ، ۵۸۶ .
شاهفوری نیشابوری ۱۳۸ . ۱۳۹ . ۱۴۰ .	۶۱۶ ، ۶۱۹ ، ۶۲۰ ، ۶۲۱ ، ۶۳۵ .
شاه منصور ۸۰۹	۸۶۴ ، ۷۶۳
شاهنامه ۷۸۹	شاه آباد (محلّه) ۱۲۹ ، ۱۴۹ ، ۱۵۹ ، ۳۶۹ .
شاهویس حاجی پیری ۶۵۰	شاه بختی ۲۶۷ ، ۲۷۰
شاهی ۲۰ . ۳۴۳	شاهپور ۱۹ ، ۳۰ ، ۴۴ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۸۱ .
شاوا (رك : شاه آباد)	۸۲۵ (همچنین رك : سلماس)
شبانكاره ۵۱۱	شاهپور دوم ساسانی ۳۹۲
شبرو كو كورف (پروفسور) ۲۴	شاهجهان ۵۷ (رك : جهان شاه)
شبهستر ۱۵ . ۴۴ . ۵۶۹ . ۷۶۸ . ۷۷۳ . ۸۵۸ .	شاه حسین سرپلی ۱۶۲ ، ۷۸۱ ، ۸۰۷ ، ۸۰۸ .
شبللی ، ۶۰۱ . ۶۰۲ . ۶۱۴ . ۶۱۵ . ۶۱۶ .	شاه حسین ولی ۸۰۸
شبللی (گردنه) ۵ ، ۷ ، ۴۲ ، ۲۰۱ .	شاه خاتون ۸۰۸
شبللی داوود (سردار) ۵۹۸	شاهسرای بیگم ۶۴۲
شتر بیان ۲۷ . ۵۰ . ۵۸ . ۶۰ . ۹۱ . ۹۶ .	شاهدنامه ۸۵۹
۱۰۰ ، ۱۰۲ ، ۱۱۱ ، ۱۲۷ ، ۱۳۲ .	شاهرخ تیموری ۶۲۸ ، ۶۳۱ ، ۶۳۳ .
۱۳۳ ، ۱۵۰ ، ۲۵۲ ، ۱۸۵ ، ۲۰۵ .	۶۳۴ ، ۶۳۵ ، ۶۳۶ ، ۶۳۷ ، ۶۴۲ .
۲۴۴ ، ۲۴۶ ، ۲۶۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ .	۶۴۸ ، ۶۴۹ ، ۶۹۷ ، ۷۰۴ ، ۷۸۹ .
۶۴۲ ، ۶۷۱	۷۹۴ ، ۸۳۵ ، ۸۴۰ ، ۸۶۵
(همچنین رك : دوهچی)	شاهرخیه ۸۳۵
شجاع الدین کربالی ۸۰۹	شاهسوار بیک ۶۴۵
شذرات الذهب ۷۸۷	شاهشجاع ۵۹۶ ، ۵۹۷ ، ۵۹۸ ، ۶۰۱ ، ۵۹۹ .
شراه ۵۲۸ ، ۵۳۱	۸۷۱ ، ۸۰۷ ، ۸۵۵
شرح اصغر کتاب حماسه ۷۹۹	شاه علی (امیر) ۶۱۴ ، ۶۱۵ ، ۶۱۶ .
	شاه علی چریك ۱۸۵
	شاه قاسم ۷۸۱
	شاه قلی پسر الله صفر شاه ۶۴۴

- شرح اکبر کتاب حماسه ۷۹۹
 شرح الاربعین ۷۹۳
 شرح البديع ۸۶۲
 شرح تجرید ۷۰۷
 شرح السنه ۸۳۵
 شرح الغايه ۸۱۶
 شرح اوسط کتاب حماسه ۷۹۹
 شرح دیوان حماسه ابو تمام ۷۹۹
 شرح دیوان متبني ۷۹۹
 شرح سقط الزند ۷۹۹
 شرح نافیه ابن حاجب ۷۵۹
 شرح صحیح بخاری ۷۵۸
 شرح طوالع ۸۱۶
 شرح کافیه ابن حاجب ۷۹۹
 شرح لسع ابن جنی ۷۹۹
 شرح مختصر المنتهای ابن حاجب ۸۵۸
 شرح مطالع ۸۱۲ ، ۸۲۱
 شرح معلقات سبعة ۷۹۹
 شرح مفضلیات ۷۹۹
 شرح منهاج الوصول ۷۹۳
 شرح منهاج قاضی بیضاوی ۸۱۶
 شرح ابن درید ۷۹۹
 شرفخانه ۱۵ ، ۱۸ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۷۱ ، ۳۴۳
 شرف الدین ۴۲۷ ، ۸۴۳
 شرف الدین ابو عبدالله محمد بوصیری ۲۴۷
 شرف الدین خوارزمی ۴۳۴ ، ۴۳۵
 شرف الدین رامی ۸۰۹
 شرف الدین شاه محمود ۵۷۲
 شرف الدین طارمی ۱۴۲
 شرف الدین عبدالرحمن ۸۰۹
 شرف الدین عثمان لا کوشی ۱۳۰
 شرف الدین علی یزدی ۸۶۵
 شرف الدین عمر ۸۰۹
 شرف الدین عنتری ۸۱۰
 شرف الدین محمود شاه اینجو (ملک) ۵۷۳
 شرف الدین نوری ۸۱۰
 شرف الدین هارون جوینی ۸۶۹
 شرف الدین یزدی ۸۰۲
 شرف الدین یعقوب ۸۱۰
 شرف الزمان قطرا ۸۴۵
 شرف الملك ۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۲۸ ، ۴۲۹ ، ۴۳۱ ، ۸۱۲
 شرف نامه بدلیسی ۷۴۴
 شرقیات مجموعه سی ۶۹۳
 شروان ۵۱ ، ۵۴ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۷۷ ، ۱۳۵ ، ۲۰۹ ، ۲۵۰ ، ۵۸۵ ، ۵۸۶ ، ۵۹۸ ، ۶۰۰ ، ۶۰۷ ، ۶۱۸ ، ۶۲۰ ، ۶۳۰ ، ۶۳۱ ، ۶۳۴ ، ۶۳۵ ، ۶۴۹ ، ۶۹۰ ، ۶۹۱ ، ۷۳۹ ، ۷۵۷ ، ۷۹۵ ، ۷۶۲ ، ۷۹۶
 شروانشاه ۷۳۰ ، ۷۳۴ ، ۷۳۹
 شرور ۷۴۰
 شریعتمدار ۳۲۸
 شریف آملی ۷۰۱
 شریف تبریزی (شیخ) ۴۳۷
 شریف جرجانی (سید) ۷۰۰
 شریف خان ۳۹۱
 ششکلان ۹۶ ، ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۱۲۴ ، ۱۳۲ ، ۱۳۴ ، ۱۴۶ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۸۵ ، ۲۷۰ ، ۲۷۴ ، ۳۸۰

شمس الدین طغرای ۱۴۴ ، ۱۴۶ ، ۴۲۶ ، ۴۲۵	۳۸۲ ، ۵۲۱ ، ۵۳۰ ، ۵۳۶ ، ۵۳۸ ،
۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۳۳ ، ۴۲۱ ، ۴۳۸ ،	۵۳۹ ، ۵۶۷ ، ۵۹۵ ، ۷۲۰ ،
۴۳۹ ، ۸۶۸ ، ۸۱۲	شش گیلان (رک : تشکلات)
شمس الدین طوطی (مولانا) ۵۶۰ ، ۸۱۲	شعاع السلطنه ۱۰۸ ، ۷۹۶ ، ۷۷۱ ، ۸۴۸ ،
شمس الدین عبدی ۸۱۲	شعبه وان ۶۸ ، ۵۶۹ ،
شمس الدین عبیدی ۷۰ ، ۸۱۳ ، ۷۹۵ ، ۸۳۲	شعیب ۲۵۷
شمس الدین عبیدلی ۷۷۸ ، ۸۲۳	شعیب بن صالح ۷۵۷
شمس الدین غوری ۶۲۲	شفیع (میرزا) ۱۰۴
شمس الدین علی بن سید محمود ۱۳۵	شفیع امین (دکتر) ۳۲۵
شمس الدین کاشانی ۴۷۸	شقایق النعمانیه فی علماء الدولة العثمانیه ۱۵۶ ،
شمس الدین کججی ۸۳۴	۷۰۰
شمس الدین کورت (ملک) ۴۴۰	شکر (خواجه) ۵۸۶
شمس الدین محمد بن علی ملکداد ۶۹ رک : شمس	شکر الله فارسی ۸۱۰
تبریزی	شکر خاوند ۸۴۸
شمس الدین محمد اقطابی ۸۰۰ ، ۸۰۶ ، ۸۱۳ ،	شماخی ۵۷ ، ۸۲ ، ۲۵۰ ، ۵۹۸ ، ۷۳۰ ،
۸۱۷	شم غازان (رک ، نام غازان)
شمس الدین محمد بیکی حامدی ۸۱۳ ، ۷۹۴	شمر ۶۳
شمس الدین محمد طبری ۸۱۳	شمس برنده ۸۱۱
شمس الدین محمد بن مولانا کمال الدین احمد ۵۶۰	شمس تبریزی ۵۸ ، ۵۵ ، ۸۱۰ ، ۸۱۱
شمس الدین محمد عصار ۸۱۹ ، ۸۴۷	شمس الدین ایلتمش ۷۹۰
شمس الدین مظفر ۱۱۸	شمس الدین (مولانا) ۴۴۵ ، ۴۴۹ ، ۴۸۵ ،
شمس الدین معرف ۸۴۹	۵۶۰ ، ۶۱۳
شمس الدین مغربی ۸۱۳ ، رک : مغربی	شمس الدین ابد عبدالله محمد ۸۶۴
شمس الدین مؤید ۸۱۳	شمس الدین جوینی (خواجه) ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۴۳۶
شنب غازان (رک : شام غازان)	۴۴۳ ، ۴۴۴ ، ۴۴۶ ، ۴۴۸ ، ۶۷۲ ،
شب غارانی ۸۶۴	۷۴۳ ، ۸۶۸ ، ۷۶۰ ، ۸۳۱ ، ۸۳۶ ،
شد آباد ۳۴	۸۳۸ ، ۸۳۹ ، ۸۵۳
شواکل الحور فی شرح هیاکل النور ۶۵۲	شمس الدین اصفهانی (صاحب) ۴۳۸
شوروی ۴۲ ، ۴۴ ، ۳۲۲ ، ۳۳۹ ، ۳۵۸ ،	شمس الدین خسرو شاهی ۸۱۱
۳۵۹ ، ۳۷۷	شمس الدین رازی ۷۷۷
شوره کند ۶	شمس الدین سجانی ۶۶ ، ۱۴۲
	شمس الدین سجاسی ۵۶۸

شوش ۳۳۴

شوشتر ۸۲ ، ۸۰۷

شهاب‌الدین داود عبدوس ۸۲۲

شهاب‌الدین عبدالله حوافی ۶۳۵

شهاب‌الدین عبدالله وصاف الحضرة ۴۴۶

شهاب‌الدین عبدالله صباح ۷۸۹

شهاب‌الدین عمر سهروردی ۵۵۹ ، ۷۷۳ ، ۷۸۴

۸۰۷ ، ۸۲۰

شهاب‌الدین واعظ (مولانا) ۱۲۰ ، ۸۱۳ ، ۷۷۶

شهاب‌الدین محمود اهری ۷۷۳ ، ۷۷۴ ، ۷۹۰

۷۹۱ ، ۸۱۴

شهرچای ۲۰

شهواریک ۶۳۹

شهنار پهلوی ۲۶۹

شهنامه شمس‌الدین کاشانی ۴۷۶

شهنشاه‌نامه ۷۶۰

شهیدان (کوه) ۲۰

شهید علی‌باشا ۵۴۴

شیخ الاسلام (خواجه) ۸۵۴

شیخ حاجی ۶۱۵ ، ۶۱۶

شیخ حسن ۵۷ ، ۹۳ ، ۵۹۱ ، ۵۹۳ ، ۵۷۸ ،

۵۷۹ ، ۷۰۴ ، ۷۰۵

شیخ امام ۸۷

شیخ حسن بزرگ ۵۷۲ ، ۵۷۳ ، ۵۷۴ ، ۵۷۵ ،

۵۸۲ ، ۵۸۳ ، ۵۹۴ ، ۶۲۸

شیخ حسن کوچک ۵۷۴ ، ۵۷۵ ، ۵۷۶ ، ۵۷۷ ،

۵۷۹ ، ۵۸۱ ، ۵۸۳ ، ۵۹۴ ، ۸۵۰

شیخ سلیم ۲۶۸

شیخ نجاع ۶۶

شیخ قبانی ۶۱۹ ، ۶۲۰

شیخ قصاب ۶۱۹ ، ۶۲۰ ، ۶۲۱

شیخی‌بیک خرزى ۸۱۴

شیخیه ۳۰ ، ۹۳

شیخ عبدالرحیم کلیری ۲۹۳ ، ۶۵۰ ، ۷۰۷ ،

۷۰۸ ، ۷۲۳ ، ۷۳۰ ، ۷۳۱ ، ۷۳۲ ،

۷۴۰ ، ۷۶۳ ، ۷۶۷ ، ۷۹۴ ، ۷۹۳ ، ۸۰۴

شیراز ۳۵۷ ، ۳۶۵ ، ۴۵۰ ، ۴۵۹ ، ۵۱۲ ،

۵۲۸ ، ۵۲۷ ، ۵۸۲ ، ۵۸۴ ، ۵۸۵ ،

۵۹۰ ، ۵۹۶ ، ۵۹۹ ، ۶۰۱

شیر هزارنیر (کوه) ۲

شیرین‌جاں ۷

شیرین‌وخسرو ۷۶۴

شیرین‌چای ۸۴

شیرین‌قلم ۸۱۶

شیشه‌گر خانه ۷۸۲

شین کالی ۸

شیوخ طیبی ۵۱۱

ص

صائبی ۵۹

صاحب‌آباد ۱۳۶ ، ۱۵۳ ، ۲۴۱ ، ۵۹۶ ، ۶۴۳

۷۳۲ ، ۷۴۰ ، ۷۴۳ ، ۷۴۴ ، ۷۴۶ ، ۷۸۳

صاحب‌الامر ۱۳۳ ، ۲۰۰ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۷۴۶

صاحب‌خانه ۴۴۶

صاحب‌دیوان (رك ، شمس‌الدین جوینی)

صاحب‌طغرایى (رك : شمس‌الدین طغرایى)

صادق (میرزا) ۸۸ ، ۹۰ ، ۲۲۱

صادق آقا مجتهد (میرزا) ۲۹۳

صادق وردوس (سید) ۳۱۳

صادق‌نژاد ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۳

صادقیه ۹۹ ، ۱۰۴ ، ۱۳۰ ، ۲۹۸

صافی ۱۹۳

صالح (ملك) ۸۵۴

صفر شاه ابایلو ۵۹۹	صحاله خاتون ۶۵۲ ، ۶۵۳
صفوة الصفای ابن بزاز ۵۱۸ ، ۵۶۰	صاین الدین (خواجه) ۵۶۸ ، ۸۱۴ ، ۸۱۵
صفی (شاه) ۵۴ ، ۶۲ ، ۷۲ ، ۱۰۰ ، ۱۴۲	صحایف الاخبار ۶۴۱ ، ۷۱۰
۲۷۸ ، ۳۴۷ ، ۳۸۷ ، ۴۹۰	صحبت نامه ۸۶۹
صفی الدین عبدالؤمن ۸۳۶ ، ۸۳۹	صحف ابراهیم ۷۶۶
صفی الدین اردبیلی (شیخ) ۶۹ ، ۷۹ ، ۵۶۰	صحیح بخاری و مسلم ۸۲۹ ، ۸۱۹
۷۷۳	صحیفه الاولیاء ۸۰۷
صفی الدین شاه مجتبی ۸۱۵	صدر جهان ۴۵۳ ، ۴۵۵ ، ۴۵۶ ، ۴۶۲ ، ۴۶۳
صفویه ۵۴ ، ۵۵ ، ۱۰۰ ، ۱۴۵ ، ۲۱۵ ، ۲۹۵	۵۱۹ ، ۵۲۰
۳۲۳ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۵۰۶ ، ۵۱۳	صدر جهان بخاری ۴۹۴
۷۰۱ ، ۷۳۷ ، ۷۴۰ ، ۸۵۵	صدر الدین (ملک) ۴۳۶ ، ۴۴۰ ، ۸۳۲
صلاحان ۶۶۰	صدر الدین احمد خالدی زنجانی رک : صدر جهان
صنیع الدولة ۹۶	صدر الدین اردبیلی (خواجه) ۵۸۵ ، ۸۴۰
صوفیان ۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۳۴۲ ، ۳۳۸	صدر الدین بن الشیخ محمد (شیخ) ۵۹۳
۳۵۶ ، ۵۶۹ ، ۶۳۶ ، ۶۳۸	صدر الدین حمزه ۲۲۶
صوفی خلیل ۷۳۶ ، ۷۳۸	صدر الدین خطیب ۷۹۹
صوفی رود ۲۰	صدر الدین رواسی ۷۸۴
صوفیه ۱۲۷ ، ۱۳۴ ، ۷۷۴ ، ۸۰۱ ، ۸۳۰	صدر الدین زنجانی (خواجه) ۴۶۶
۸۴۹ ، ۸۵۷ ، ۸۶۰	صدر الدین علی بن خواجه نصیر طوسی (خواجه)
صیرفی ۵۸۰	۴۴۳
ص	صدر الدین علی - یمینی ۸۴۰
الضوابط الکافیہ ۸۱۶	صدر الدین علوی مراغی ۴۲۷
الضوء اللامع ۸۷۱ ، ۸۷۲	صدر الدین قونیوی ۴۹۵
ضیاء الملک ۸۱۳	صدر الدین محمد ۳۳۲ ، ۸۳۶
ضیاء الدین عبدالعزیز ۷۳۵	صدر الدین موسی ۸۳۰
ضیاء الدین بزازی ۸۶۷	صدیه ۸۵۳
ضیاء الدین حسین ۷۶۶ ، ۸۱۵	صدیق ۷۷۰ ، ۷۵۳ ، ۸۱۵ ، ۸۵۴
ضیاء الدین عماد تبری ۸۷۱	صفدی ۷۸۷ ، ۸۲۰
ط	صراف ۱۹۳
طائی ۸۰۸	صریح الملک (وقفنامه) ۶۵۴ ، ۸۵۶
	صفاوی ۸۵۳

طغرای (رك : شمس الدين طغرای)
 طغرل (ملك) ۴۰۵ ، ۴۰۷ ، ۴۱۲ ، ۴۱۳ ،
 ۴۱۸ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵
 طغرل بن ارسلان ۴۲۸
 طغرل سوم سلجوقی ۴۱۷ ، ۴۲۳ ، ۴۳۱
 طلحه (امام) ۷۶۶
 طوالش ۴۶
 طوبائیه (گورستان) ۳۸۵
 طوب قاپوسرای ۵۴۴ ، ۵۴۵
 طوس ۳۰ ، ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۸۲۶ ، ۸۳۳
 طولادای ۴۵۷
 طوماس ۱۱۷
 طهران (رك : تهران)
 طهماسب (شاه) ۶۹ ، ۷۱ ، ۷۹ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵
 ۲۰۸ ، ۲۱۵ ، ۲۴۲ ، ۲۴۸ ، ۲۷۷ ،
 ۷۴۴
 طهماسبی ۲۷۵

ظ

ظاهر بامر الله ۴۲۸ ، ۴۳۰ ، ۷۷۶
 ظفرنامه تیموری ۴۷۳ ، ۸۶۵ ، ۸۰۲
 ظفرنامه شامی ۸۶۵
 ظفرالدوله ۸۵۸
 ظهیر (خواجه) ۱۳۸
 ظهیرالدین رمضان ۸۳۵ ، ۸۳۹
 ظهیرالدین قاریابی ۶۶ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲
 ۴۱۹ ، ۵۶۸
 ظهیرالدین قاضی بایزید (مولانا) ۶۳۱
 ظهیرالدین میرزا محمد ابراهیم ۲۱۹ ، ۲۳۲
 ظهیرالدین نیشابوری ۴۱۴

ع

عادل (امیر) ۶۰۵

طارم ۴۶ ، ۴۷
 طاش قاپی ۷۸۵
 طاش کبری زاده ۱۵۶
 طاشچیان ۳۷۳
 طاق ۴۹ ، ۱۰۰
 طاق کسری ۹۳ ، ۵۰۰ ، ۶۷۷
 طالیه ۱۰۶ ، ۱۳۰ ، ۲۰۳ ، ۲۲۰ ، ۲۹۴ ،
 ۲۹۸ ، ۲۹۵
 طالش ۴
 طاهر (میرزا) ۸۹
 طایجو ۴۵۴
 طباطبایی ۹۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۶ ،
 ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۵۰۶ ، ۵۱۹ ،
 ۸۱۹
 طباطبائیان (سلسله) ۱۸۲
 طباطبایی رضوی ۲۳۷ ، ۲۴۵ ، ۲۵۲ ، ۲۶۰
 طب اهل ختا ۵۴۵
 طبری ۳۹۵
 طبس ۵۵۳ ، ۸۰۶
 طبقات اسدی ۷۵۹
 طبقات الاستوی ۷۶۰
 طبقات المحدثی ۸۱۸
 طبرشت ۴۰۷ ، ۴۰۹
 طرابوزان ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۷ ، ۳۵۷ ، ۴۶۰ ،
 ۵۹۳ ، ۷۱۰ ، ۷۱۱ ، ۷۱۲ ، ۷۱۵ ،
 ۷۱۶ ، ۷۲۴
 طربخانه ۸۷۰
 طرسوس ۵۵۲ ، ۵۵۶
 طغاتی مور ۵۷۴ ، ۵۷۷
 طغای (حاجی) ۵۷۵
 طغاجار (امیر) ۴۵۵
 طغرل بیک ۴۰۶ ، ۴۰۸

عبدالله بن عمر بن محمد التبریزی الحسینی ۵۲۷ .	عادل آقا ۶۰۴ ، ۶۰۶ ، ۶۰۷ ، ۶۱۳ ، ۶۱۴ .
عبدالله عمر بن محمد الشریف ۵۳۱	۵۹۶ ، ۵۹۹ ، ۶۰۰ ، ۶۰۱
عبدالله بن محمد بن ابی بکر الریرایی ۵۲۶	عادل جوز (قلعه) ۶۲۵ ، ۶۳۰
عبدالله بن محمد عبیدلی ۸۱۶	عارف (شیخ) ۸۲۴
عبدالله بن محمد بن علی العمری ۵۲۶	عاشق جلبی ۶۹۹
عبدالله پاشا کوییریلی ۱۴۲	عاشور (امیر) ۸۱۵
عبدالله جبهچی ۱۲۷	عالم آرای امینی ۱۵۶ ، ۲۰۵ ، ۷۳۷ ، ۷۴۴
عبدالله جهانشاهی ۳۱۱	۷۴۶ ، ۷۴۷
عبدالله خان (میرزا) ۱۷۵	عالم آرای عباسی ۲۷۷ ، ۷۰۰ ، ۷۰۱ ، ۷۴۴
عبدالله راس المذری بن جعفر ثانی ۲۲۴	عالی پاشا ۲۴۸
عبدالله کاشانی ۵۱۷ ، ۵۱۸	عالی قاپو ۱۴۸ ، ۳۰۹
عبدالله کلجاهی ۸۳۳	عبادی ۷۶۰
عبدالله صیرفی (خواجه) ۱۱۸ ، ۵۷۹ ، ۵۹۴ .	عباس (میرزا) ۱۰۳ ، ۱۱۹
۷۵۷ ، ۷۸۲ ، ۸۱۶ ، ۸۱۷ ، ۸۰۱ .	عباس اول (شاه) ۵۵ ، ۵۷ ، ۶۵ ، ۷۰ ، ۷۱ .
۸۵۰	۷۲ ، ۹۱ ، ۱۲۸ ، ۱۳۴ ، ۲۲۲ ، ۲۳۵ .
عبدالله هاتفی جامی ۸۶۵	۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۶۶ ، ۲۹۶ ، ۵۶۳ .
عبدالباقی گل بینارلی ۶۹۳	۵۶۴ ، ۷۰۰ ، ۷۹۶
عبدالحی (خواجه) ۶۲۰ ، ۶۴۸ ، ۸۱۷	عباس خان (میرزا) ۳۰۸
عبدالحی قزوینی (خواجه) ۶۲۰	عباس خان سرتیپ ۱۰۱
عبدالحی وزیر ۵۸۴	عباس لقمان ادهم ۳۱۴
عبدالرحمن ۲۵۷	عباس میرزا ۱۷ ، ۴۷ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۱۵ .
عبدالرحمن خوارزمی ۷۶۷	۱۲۵ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۸ ، ۱۵۳ .
عبدالرحمن جامی ۷۵۰ ، ۷۶۱ ، ۷۷۱ ، ۷۷۸ .	۱۷۳ ، ۱۷۹ ، ۲۱۸ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ .
۸۲۵ ، ۸۴۰ ، ۸۶۱	۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۸۲ ، ۵۸۰
عبدالرحمن حاجب ۴۱۴	عباسی ۵۶
عبدالرحمن شرف بیگ ۷۱۴	عبدالله ۲۳۵ ، ۲۰۶ ، ۸۱۶
عبدالرحیم از آبادی (خواجه) ۱۳۵ ، ۸۵۹ ، ۸۱۸ .	عبدالله نمیمی ۸۳۹
عبدالرحیم خان (میرزا) ۲۴۹	عبدالله بن جعفر بن محمد بن حنفیه ۲۲۴
عبدالرحیم خان ساعدالملک (میرزا) ۱۰۳	عبدالله خوشنویس ۸۰۵
عبدالرحیم خان میرزا آقاسی (میرزا) ۱۰۳	عبدالله بن علاءالدین ۸۱۶
عبدالرحیم خلوتی (خواجه) ۶۶ ، ۸۱۳ .	عبدالله بن علی ۸۱۶
۸۶۱ ، ۹۸۵	عبدالله عمر ۲۳۶ ، ۲۳۷

عبدالواحد ۸۲۱	عبدالرحیم ساوین (میرزا) ۳۱۳
عبدالواسع ۷۷۵	عبدالرزاق سمرقندی ۶۰۴ ، ۶۰۵ ، ۶۳۲ ، ۶۴۰
عبدالوهاب خان نصیرالدوله ۹۹	عبدالرزاق کاشی ۸۰۱
عبدالوهاب کلجائی ۸۲۱	عبدالرزاق لاهیجی ۸۵۹
عبدالله ۲۳۵	عبدالصمد یوسف بن حسین حنفی ۵۲۴ ، ۵۲۶ ، ۷۷۵ ، ۸۱۷ ، ۸۱۸ ، ۸۵۰ ، ۸۶۷
عبدالله بن محمد الهاشمی الحسینی الفرغانی ۵۸۳	عبدالصمد منجم ۸۲۵ ، ۸۲۷
عبدالمه بن یوسف ۸۷۲	عبدالعزیز بن ابی طالب بن خلید ۵۲۷
عبدراکان ۵۱۸	عبدالعزیز بن عبدالرحمان ۸۱۹
عبیدی ۸۲۱	عبدالعزیز بن عثمان ۸۱۹
عتابه ۳۴۶	عبدالعزیز خان (سلطان) ۲۴۸
عتبات عالیات ۸۰۵	عبدالعزیز تبریزی ۸۱۴
عثمان ۶۸ ، ۸۰ ، ۲۳۵	عبدالعزیز هروی ۷۷۲
عثمان بن علی ۸۲۱	عبدالعظیم بن پریجان ۷۶۲ ، ۷۸۰
عثمان پاشا ۷۴۶	عبدالفار طباطبائی ۸۱۹
عثمان پاشا اوزدمیرزاده ۵۵ ، ۵۷	عبدالفنی فخرالزمانی ۸۶۸
عثمان ساوجی ۸۳۳	عبدالقادر مراغی ۶۲۸
عثمان لاکوشی ۸۲۲	عبدالقادر نخجوانی ۱۴۲ ، ۸۲۰
عثمانلو (مسجد) ۸۵	عبدالقاهر جرجانی ۷۹۷ ، ۸۲۰
عثمانی ۷۱ ، ۷۳ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۹۸ ، ۱۳۴ ، ۱۶۹ ، ۲۴۹ ، ۳۳۵ ، ۳۴۶ ، ۴۸۸ ، ۴۹۰ ، ۷۰۰ ، ۷۰۹ ، ۷۱۳ ، ۷۱۵ ، ۷۱۸ ، ۷۲۰ ، ۷۲۹ ، ۷۳۰ ، ۸۰۲	عبدالکریم ۷۶۷ ، ۸۷۱
۸۱۳ ، ۸۰۴	عبداللطیف ۸۱۹ ، ۸۲۰
عثمانیان ۷۱۶ ، ۷۳۱	عبدالمجید فرشته زاده ۶۹۱
عثمانیها ۷۱۴ ، ۷۱۷	عبدالمجید میرزا عین الدوله ۱۱۷ ، ۲۵۶
عجب شیر ۴۴ ، ۳۴۲	عبدالمحمد ایرانی ۷۶۵
عجل ۵۶۹	عبدالمحسن بن محمد بن عبدالمحسن الواعظ ۵۲۶
عجم ۸۵۴	۸۲۰
عجم قلندر کرمانی ۸۶۵	عبدالملک حدادی شیبانی (قاضی) ۶۶۴ ، ۸۲۱
عدن ۸۷۲	عبدالملک بن فضل الله عبیدی ۵۲۷
عراق ۳۰ ، ۳۵ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۵۱۰ ، ۵۱۰	عبدالملک شافعی (خواجه) ۴۹۴
	عبدالمعتمد بن نوری ۵۲۴ ، ۵۲۶
	عبدالمؤمن مغنی ۶۱۷

- عزالدين قزوینی ٤٢٤ ، ٤٢٥ ، ٤٢٧
عزالدين کیکاوس ٤٣٨
عزالدين محمد بن مظفر بن عمید ٤٥٤ ، ٤٥٥
٤٥٦
عزالدين يحيى ٤٤٩
عزیز الله ١٢٣ ، ١٢٤
عزیز خان سردار کل ٩٨ ، ١٥٥ ، ١٨٧ ، ٢٢٩
عزیز خان مکرى ٩٤
عسکران ٧٤٠
عسکر قولاخى کدیک ١٨٧
عصار تبریزی ٨٢٥
عبدالدين (خواجہ) ٩٩٧
عبدالدين عبدالرحمن ایجی ٦٩ ، ٨٧٠ ، ٨٥٠
عطاردوسى ٨٢٦
عظاملك جوينی ٤٣٥ ، ٤٣٦ ، ٤٤٣ ، ٤٤٥
٨٣٦
عظیم مستوفی (میرزا) ١٠٥
عقیف الدین محمد نقاش ٥٥٠ ، ٨٢٧
عقد الجمان فی تاریخ اهل الزمان ٥٠٧
عقیل ٥٨
عقیل بن هادی بن زین العارفين ٢٥٧
عکاء ٤٥٢
علاء ٨٤٠ ، ٨٦٨ ، ٨٢٧
علاء بن احمد ازدی ٣٩٥
علاء الدوله سمنانی ٦٢٦ ، ٦٣٠ ، ٦٣٨ ، ٧٧٧
٧٨٩ ، ٧٨٨ ، ٨٤٧
علاء الدوله بن سلطان احمد ٦٢٥
علاء الدين ٤١٧ ، ٤١٨ ، ٤٨٧ ، ٥٥٧
علاء الدين ابوالحسن قونوی ٨٢٧
علاء الدين افریدون (فریدون) ، ٨٢٧ ، ٨٦٨
علاء الدين امیر حسن بن تیمور تاش (رك : شیخ حسن کوچک)
- ٧٧ ، ٨٠ ، ٨١ ، ٩١ ، ١٠٩ ، ١٢٥ ،
١٢٧ ، ١٤٠ ، ١٨٩ ، ٢٠٩ ، ٢١٦ ،
٢٣٣ ، ٣٥٧ ، ٣٨٥ ، ٤٠٥ ، ٤١٧ ،
٤٢٧ ، ٤٣٢ ، ٤٣٥ ، ٤٦٠ ، ٤٧٠ ،
٤٨٦ ، ٤٨٧ ، ٥١٢ ، ٥٧٤ ، ٥٧٦ ،
٥٨٤ ، ٥٩٨ ، ٦٠٠ ، ٦٠٧ ، ٦١٣ ،
٦٤٣ ، ٦٤٤ ، ٧٨٧ ، ٧٩٥ ، ٨٠٤ ،
٨١٧ ، ٨٤٣
عراق عجم ٦١٣ ، ٦٣٢ ، ٦٣٨ ، ٧٠٦ ، ٧٢١
عراق عرب ٦٠٢ ، ٦٢٤ ، ٦٢٧ ، ٦٣٢ ،
٧٢١ ، ٧٤٠
عراقین ٤٠٠ ، ٦٤٢ ، ٧٤٠
عرب ٣٩٣ ، ٨٥٤
عربستان ٧٤ ، ٦٣٩
عرب شاه (امیر) ٦٣٩
عرشنامه (کتاب) ٦٩١ ، ٦٩٩
عرساوشانی ٨٢٥
عزب دفترها (محلہ) ١٧٢
عزب مملک خاتون ٥٧٨ ، ٥٧٩
عزالدين اربلی ٨١١
عزالدين ابراهيم ٥١٧
عزالدين اسعد ٨٢٢
عزالدين ابوالفضائل ٨٢٣ ، ٨٥٩
عزالدين ابوالفضل موصلی ٨٢٤
عزالدين ابوالفضل محمد بن يحيى ساوی منجم
٤٥٩ ، ٨٢٣ ، ٨٢٥
عزالدين ابوجعفر ٨٢٢
عزالدين ابو عبدالله ٨٢٢
عزالدين ابوعلی ٨٢٢
عزالدين ابو محمد انصاری ٨٢٤
عزالدين ابو محمد زنحانی ٨٢٤
عزالدين دربان ٦٥٤

- علاءالدین بن تور علی بیك ۷۰۳
علاءالدین بن صغیر ۷۷۶
علاءالدین بیهقی (قاضی) ۷۳۳
علاءالدین تبریزی ۲۴۲ ، ۸۰۱
علاءالدین صدیق کججی ۶۴۳ ، ۶۴۴ ، ۸۲۸ ، ۸۱۵
علاءالدین علی بن محمد بن القوشچی ۷۱۰ ، ۷۱۹ ، ۷۶۴
علاءالدین علی بن الحسن ۸۲۸
علاءالدین علی بن الحسین ۸۲۷
علاءالدین علیکا کو کلتاش ۶۳۴ ، ۶۳۶
علاءالدین کیقباد دوم ۴۳۸ ، ۸۰۹
علاءالدین قراسنقر احمدیلی ۴۱۹
علاءالدین محمد بن عبدالوهاب ۵۲۷
علاءالدین محمد تبریزی ۲۰۸ ، ۸۱۱
علاءالدین نعمان ۷۸۷
علاءالدین ۳۰ ، ۹۳ ، ۵۹۴ ، ۸۵۰ ، ۸۱۷ (رك)
مسجد استاد و شاگرد
علامه حلی ۵۴۶
علمدار (قله) ۴ ، ۴۴
علمداغ (رك ، کریم کوه)
علمالدین ۸۲۸
علوم الحدیث ۷۸۷
علی بن ابی طاب ۶۸ ، ۲۰۲ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۵ ، ۵۱۹ ، ۶۹۰ ، ۶۹۲ ، ۷۶۴ ، ۷۷۷
علی (میرزا) ۱۲۲ ، ۱۲۳
علی آباد ۱۱۴
علی (حاجی) ۷۹۳
علی (خواجه) ۷۵۴ ، ۸۲۸
علی آقا ۱۰۳
علی الاعلی ۶۹۶
علی اشرف خان مستوفی (میرزا) ۱۰۶
علی اصغر (خواجه) ۹۹
علی اکبر خان (میرزا) ۲۴۰ ، ۷۴۶
علی اکبر قونسل (میرزا) ۱۰۳
علی بادامیاری ۸۲۸
علی بن احمد انصاری ۵۲۷ ، ۷۵۵
علی بن تامر بن علی بن حصین ۵۲۷
علی بن فضلان ۸۶۸
علی بن مالک اشتر ۲۳۶
علی بن مجاهد ۱۴۴
علی بن محمد ۸۶۷ ، ۸۲۸
علی بن یعقوب ۸۴۱
علی بهجت ۱۶۹
علی بیرامی (شاه) ۶۴۸
علی بیك (خواجه) ۱۱۶ ، ۱۳۲ ، ۶۳۳ ، ۲۰۸
۶۳۴ ، ۷۰۳ ، ۷۰۴
علی بیك آقاجری ۶۴۷
علی اویرات (شیخ) ۶۲۱
علی بیك جغتای ۶۴۲
علی بیك مهردار (شیخ) ۷۳۳
علی پرنانك (سید) ۷۳۹
علیخان نسقچی باشی ۱۰۶
علی پادشاه (امیر) ۵۷۱ ، ۵۷۲ ، ۵۷۳ ، ۵۷۴
علی تاجر (خواجه) ۶۵۹ ، ۶۶۱
علی حاجیلو (شاه) ۶۴۷
علی حصن کیفی (قاضی) ۷۱۷
علی حکیم (سید) ۱۰۶
علی سلطان قوجین ۶۹۷
علی سیاه پوش ۸۲۹
علیشاه گیلانی (خواجه) ۴۹۸ ، ۴۹۹ ، ۵۰۱ ، ۵۰۵ ، ۵۱۰ ، ۵۱۷ ، ۵۶۶

عمادالدین نسیمی (سید) ۶۹۹
 عمادالملک حدادی ۵۵۹
 عمر ۱۹۵ ، ۲۳۶ ، ۷۴۳
 عمر (میرزا) ۶۱۹ ، ۶۲۰
 عمده‌الدین ابومنصور محمد بن اسعد طوسی ۴۲۰ ،
 ۸۳۳
 عمده‌الطالب فی انساب آل ابی طالب ۲۵۹ ، ۲۲۶
 عمر (خواجه) ۸۰۴ ، ۸۶۴
 عمر اطرف ۲۳۵
 عمر الانقی ۸۳۳
 عمر بیک ۶۴۷
 عمر بهادر (امیر) ۶۱۸ ، ۸۶۵
 عمر چوب‌دستی ۵۹۸
 عمر حیا ۱۴۰ ، ۸۶۹ ، ۸۷۰
 عمر رضا کحاله ۷۵۳
 عمر شاه آسنجانی ۸۳۳
 عمر شیخ ۶۱۷
 عمود زج ۷۷۳
 عموزین‌الدین ۱۱۲
 عوض کلجاهی ۸۴۴ ، ۸۳۳
 عوفی ۸۴۵
 عیدالملک کندی ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ ،
 ۸۶۶
 عایت‌الله حسینی ۸۵۵
 عوامل جرجانی ۲۹۳
 عوض‌شاه (مولانا) ۱۵۸
 عون ۲۳۵ ، ۲۳۹
 عون‌علی (کوه) ۱ ، ۴ ، ۷۳ ، ۱۱۴ ، ۱۳۲ ،
 ۱۴۶ ، ۱۵۰ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷
 عیداضحی ۴۸۰

علی‌شاهیه ۳۰
 علی‌شکر ۶۳۹ ، ۶۴۷ ، ۶۵۰
 علی‌شکر بیک بهارلو ۶۴۲
 علی‌شترنجی ۸۲۹
 علی‌صدر (شیخ) ۵۹۳
 علی‌عجم ۸۲۹
 علی‌عرب (امیر) ۶۲۱
 علی‌واضع ۸۲۹ ، ۷۷۵
 علی‌قائنی (سلطان) ۷۶۵
 علی‌قوشچی ۷۶۳
 علی‌کججی ۸۱۴
 علی‌همدانی (سید) ۸۶۶
 علی‌مشهدی ۷۶۵ ، ۸۲۹
 عمادالدین (سید) ۴۵۰ ، ۶۲۰ ، ۶۲۱
 عمادالدین ابوالحیاء ۸۳۰
 عمادالدین ابوالمکارم ۸۳۱
 عمادالدین ابوعبدالله ۸۳۰
 عمادالدین ابوعلی ۸۳۱
 عمادالدین ابومحمد ۸۳۱
 عمادالدین ابونصر ۸۳۲
 عمادالدین حسین تبریزی ۸۳۲
 عمادالدین حمد بن محمود ۸۳۲
 عمادالدین عبدالحمید ۸۳۲
 عمادالدین محمد بن علی ۸۳۲
 عمادالدین محمد بن عمر ۸۳۳
 عمادالدین محمد خواجه ۸۳۲
 عمادالدین معاذ بن محمد ۸۳۳
 عمادالدین سلمان دیلمی ۷۳۲
 عمادالدین سمنانی ۲۲۹
 عمادالدین عبدالحمید بن محمد فقیه قزوینی ۴۲۰
 عمادالدین محمود کرمانی ۵۸۷

عید فطر ۴۸۰

عیسی (حضرت) ۱۶۸ ، ۳۹۲ ، ۷۴۳

عیسای حسینی فراہانی (میرزا) ۱۳۸

عیسی صدر (قاضی) ۷۳۶

عیسی صدیق ۳۲۳

عیسویان ۱۷۰

عین الیقین ۸۵۹

عینعلی (روستا) ۷

عین علی (ارک : عون علی کوه)

عیون الانباء ۷۶۵

غ

غار اسکندر ۳

غازان خان ۱۱ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۴ ، ۵۶ ، ۱۰۰ ،

۱۴۷ ، ۲۲۶ ، ۲۹۴ ، ۳۴۷ ، ۴۴۰ ،

۴۵۸ ، ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۳ ، ۴۶۵ ،

۴۶۶ ، ۴۶۷ ، ۴۶۸ ، ۴۷۰ ، ۴۷۲ ،

۴۷۳ ، ۴۷۴ ، ۴۷۵ ، ۴۷۸ ، ۴۷۹ ،

۴۸۱ ، ۴۸۳ ، ۴۸۵ ، ۴۸۷ ، ۴۹۱ ،

۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۵۰۴ ، ۵۱۷ ، ۵۲۰ ،

۵۲۱ ، ۵۲۵ ، ۵۳۶ ، ۵۵۹ ، ۵۶۳ ،

۵۶۴ ، ۵۸۲ ، ۷۵۹ ، ۷۶۹ ، ۷۹۲

غازانی ۳۰

غایۃ الامانی فی تفسیر الکلام الربانی ۷۵۸

غرجستان ۸۶۶

غز ۱۴۰ ، ۴۰۱

غزه ۸۵۳

غلط (قلعه) ۴۸۸

غفاری (قاضی) ۷۰۳

غور ۴۴۰ ، ۸۶۶

غوطه ۴۶۷

غیاث ۱۶۶ ، ۷۹۱

غیاث الدین ۶۲۰ ، ۶۴۸

غیاث الدین خوارزمشاه ۴۳۰

غیاث الدین ابوالفتح کیخسرو ۸۳۳

غیاث الدین کافی ہمدانی ۶۰۳ ، ۶۱۲

غیاث الدین کججی ۸۳۴ ، ۸۴۶

غیاث الدین کیخسرو ثانی ۴۳۸

غیاث الدین مسعود ۸۳۸

غیاث الدین محمد نقاش ۷۸۷

غیاث الدین محمد (وریر) ۵۲۲ ، ۵۴۵ ، ۵۴۹ ،

۵۶۰ ، ۵۶۱ ، ۵۶۲ ، ۵۷۱ ، ۵۷۲ ،

۵۷۳ ، ۵۷۶ ، ۵۷۷ ، ۵۷۹ ، ۵۸۳ ،

۶۵۶ ، ۶۹۸ ، ۸۱۲ ، ۸۳۴ ، ۷۹۱ ،

۸۰۷ ، ۸۳۷ ، ۸۴۰ ، ۸۵۷

غیاثیہ ۵۷۹ ، ۸۱۷ ، ۷۹۱

ف

فارس ۸۰ ، ۲۰۹ ، ۲۳۵ ، ۳۸۸ ، ۴۴۰ ،

۴۵۰ ، ۵۱۱ ، ۵۱۲ ، ۵۸۱ ، ۵۹۸ ،

۶۲۹ ، ۶۳۸ ، ۶۴۲ ، ۶۴۳ ، ۷۰۶ ،

۷۰۹ ، ۷۲۱ ، ۷۳۳ ، ۷۳۴ ، ۷۴۰ ،

۸۰۴ ، ۸۶۱

فاطمہ (حضرت) ۴۰۸

فاطمہ خاتون ۴۴۰ ، ۸۰۸

فاماغوستہ ۷۱۳

فتح اللہ تبریزی ۸۳۵

فتح اللہ بہشتی (خواجہ) ۶۵۹

فتح اللہ بن مستعصم ۷۷۶

فتح اللہ بن نفیس ۸۶۷

فتحعلی (آقا) ۱۱۱

فتحعلی بیگ ۱۰۴

فتحعلی خان صاحب دیوان (میرزا) ۲۹۸ ، ۳۰۰ ،

فتحعلی شاہ ۹۳ ، ۲۱۳ ، ۲۲۱ ، ۲۵۳ ، ۵۸۰

فرانسه ۱۴ ، ۴۸ ، ۷۵ ، ۸۲ ، ۹۸ ، ۱۷۰ ،
 ۳۱۰ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۸۵ ، ۴۴۲ ،
 ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۷۱۱ ، ۷۱۳ ،
 فرانسوا ۸۳
 فرانکها ۷۲۶
 فرج (سلطان ملک) ۷۷۵
 فرج الله ۴۴۸
 فرح ۵۹۸
 فرح پهلوی (شهبانو) ۳۸۳
 فرخ بیک ۷۳۸
 فرخ یسا ۷۳۹
 فردوسی ۱۳۷ ، ۲۴۹
 فردوسی (مدرسه) ۳۱۴
 فرغانه ۷۷۹
 فروزانفر ۸۱۱
 فرهاد آغا ۵۶۲ ، ۶۰۴
 فرهادپاشا ۲۳۷
 فرهاد میرزا ۲۷۸ ، ۲۷۹
 فرهادیه (کاروانسرا) ۵۹
 فرهنگ سخنوردان ۷۶۰ ، ۷۷۶ ، ۷۷۸ ، ۷۸۰ ،
 ۷۹۳ ، ۷۹۷ ، ۸۰۰ ، ۸۰۶ ، ۸۲۶ ،
 ۸۳۵ ، ۸۴۱ ، ۸۵۷ ، ۸۶۲ ، ۸۶۹
 الفرید فی معرفة التوحید ۸۶۱
 فریدون بیک ۷۱۴
 فسقندیس (فیه قندیس) ۵۶۹ ، ۷۸۵
 فصوص الحکم فارابی ۷۶۳
 فصوص شیخ صدرالدین ۸۰۱
 فصیح احمد حوافی ۵۰۰
 فصیحی ۸۶۹
 فضل الله خروفي ۶۸۹ ، ۶۹۰ ، ۶۹۲ ، ۶۹۳ ،
 ۶۹۴ ، ۶۹۶ ، ۶۹۷ ، ۶۹۹ ، ۷۰۱ ،
 ۷۵۶ ، ۷۸۰ ، ۸۳۹

فتوح البلدان ۳۹۴
 فخرالدین ابوالثناء ۸۳۵
 فخرالدین ابوالفتح تبریزی (شیخ) ۴۴۶، ۱۱۸
 فخرالدین ابوالظفر ۸۳۷
 فخرالدین ابوالفرج ۸۳۶
 فخرالدین ابوالفضل ، اسماعیل بن مثنی ۸۳۶
 فخرالدین ابوالفضل احمد ۸۳۸
 فخرالدین ابوالفضل هبة الدین ۸۳۷
 فخرالدین ابوالمحاسن ۸۳۷
 فخرالدین ابوالمعالی ۸۳۸
 فخرالدین ابوالمکارم ۸۳۸
 فخرالدین ابوبکر ۸۳۵
 فخرالدین ابوجعفر عمر ۸۳۵ ، ۸۳۹
 فخرالدین ابوعلی ۸۳۶
 فخرالدین احمد جابر بردی ۵۷۸ ، ۸۰۸، ۷۷۵ ،
 ۸۱۲ ، ۷۸۷
 فخرالدین احمد تبریزی ۸۴۸
 فخرالدین احمد لاکوشی ۸۳۸
 فخرالدین ارده گر ۸۱۳
 فخرالدین چندرانی ۸۳۹
 فخرالدین خطیب ۸۱۱
 فخرالدین موسیقاری ۸۳۹
 فخرالدین رازی ۲۵۱
 فخرالدین عجمی ۷۰۰
 فخرالدین قتلو (قتلغ) ۷۰۳
 فخرالدین قزوینی (صاحب) ۴۴۹
 فخری هروی ۶۲۸
 فخرالشعرا ۸۴۵
 فدائیان اسماعیلی ۴۱۲ ، ۵۱۱
 فدائی تبریزی ۸۳۹
 فرات ۷۰۵ ، ۷۰۷ ، ۷۱۵ ، ۷۳۰

قاجاریه ۹۵ ، ۱۰۰ ، ۱۳۴ ، ۱۴۵ ، ۱۶۶ ،
 ۱۷۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۶ ، ۲۷۸ ، ۳۴۹۰۲۸۱
 ۳۸۵
 قادریه ۶۹۹
 قارص ۸۱ ، ۸۲
 قاسم ۶۴۳ ، ۶۴۴ ، ۷۰۴
 قاسم (خواجه) ۱۲۶
 قاسم انوار ۶۹ ، ۷۶۳ ، ۸۰۶ ، ۸۰۹ ، ۸۴۰ ،
 ۸۴۱
 قاسم بیک ۶۴۲ ، ۶۴۳
 قاسم خان وال ۳۱۰
 قاسم کاردگر ۷۸۰
 قاسم داغ ۲
 قاسمی ۸۴۱
 قاری (پل) ۷۹۶
 قازان ۸۰۰
 قاسیون ۸۱۱ ، ۸۲۷
 قافلانکوه ۳
 قاضی زاده انصاری ۸۴۹
 قاضی سرای ۶۰۳
 قاضی نورالله شوشتری ۱۳۵
 قاضی یحیی ۲۵۱
 قاضیه ۳۰ ، ۹۳ ، ۸۵۰
 قاموس الاعلام ترکی ۷۵۷
 قاهره ۷۵ ، ۲۴۸ ، ۵۰۷ ، ۵۴۴ ، ۵۷۵ ،
 ۷۰۴ ، ۷۰۶ ، ۷۶۵ ، ۷۷۶ ، ۷۸۸ ،
 ۸۵۸ ، ۸۶۲ ، ۸۶۷ ، ۸۷۲
 قائم بامرالله عباسی ۱۴۴ ، ۲۵۱ ، ۲۶۰ ، ۴۰۲ ،
 ۴۰۳ ، ۴۰۶ ، ۷۷۴
 قباد (شاه) ۶۳۸ ، ۶۴۲
 قباد بن اسکندر ۶۳۷ ، ۷۹۴

فضل الله روزبهان (مشهور به خواجه ملا) ۷۳۷
 فضل الله روزبهان ۲۰۵ ، ۷۴۴
 فضل الله دبیر شیرازی ۵۶۴
 فضل الله سلیمی ۳۱۸
 فضل الله طبیب ۲۰۴
 فضل الله بن امیر عماد الدین ۸۳۹
 فضل علی بیک خلف ۲۰۴
 فضلوں ۷۹۹ ، ۸۴۵
 فضولی ۶۱
 فضیلت نامه ۶۹۹
 فقر نامه ۶۹۹
 فغیه زاعد (خواجه) ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۵۶۸ ،
 ۶۶۱ ، ۷۷۱ ، ۷۸۱ ، ۷۸۳ ، ۷۸۵ ،
 ۷۸۹ ، ۸۳۴ ، ۸۳۹ ، ۸۴۰
 فلسطين ۴۶۸
 فلك الدين ۴۱۷
 فلکی شروانی ۶۶ ، ۱۴۲ ، ۵۶۸
 فلورانس ۷۵
 فندقیه ۳۰
 فوات الوفيات ۸۲۰
 فوائد السلوك ۸۱۱
 فوستوس بیزانسی ۳۸۹ ، ۳۹۲
 فهرست کتابخانه آستانه ۷۷۵
 فہلوی آذری ۷۹۸ ، ۸۴۵
 فیروزکوه (قله) ۷۳۳
 فیروز ۸۳۲
 فیلیپ ۷۴
 فیلیپ اقدس اقانیم ثلاثه ۷۴
 فیلیپ سوم ۷۱
 فیلیپ لوبل ۴۵۱

ق

قاجار ۹۳ ، ۱۲۶ ، ۷۳۸

۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۷، ۶۵۱،
 ۶۵۳، ۷۰۵، ۷۳۳
 قرامحمد ترکمان ۵۹۶، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۱۴،
 ۶۱۵، ۶۲۴، ۶۲۹
 قراملک ۹۵، ۹۶، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۵۶،
 ۱۶۳، ۳۸۳
 قراسنقر ۵۱۰
 قرانقوجای ۳، ۴
 قرادل (کوه) ۳
 قراولخانه ۱۰۳
 قرائخانه نشر معارف ۳۲۸
 قربان آقا ۵۹
 قربان قولی ۵۹
 قرفو (بندر) ۷۱۳
 قره بابا ۸
 قرهجه ۳۵۰
 قره قشلاق ۱۹
 قرایوسف ترکمان ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۸،
 ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۷،
 ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۳،
 ۶۳۴، ۶۳۷، ۷۰۳، ۸۰۰، ۸۴۷، ۸۴۸
 قزل ارسلان ۱۳۹، ۴۱۷، ۴۱۸
 قزل اوزن ۳، ۴۱۱، ۴۶۵، ۴۶۸
 قزلباش ۶۰، ۷۴۰، ۷۴۲
 قزلی (مسجد) ۱۳۰، ۲۳۱
 قزوین ۴۲، ۷۱، ۸۱، ۳۵۷، ۴۲۰، ۴۳۵،
 ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۹، ۵۹۸، ۶۳۱،
 ۷۰۰
 قزوینی (محمد) ۵۱۸، ۷۵۹
 القسطاس فی احکام الحدیث ۷۸۷
 قسطنطین سوم (شاه) ۷۱۸

قبحمال ۲۶۰
 قبرستان پیران ۸۷۱
 قبرس ۵۵۲، ۵۵۶، ۷۱۳، ۷۱۴
 قبله الکتاب ۷۰
 قبله غازی ۴۸۷
 قبه الخضراء کش ۶۲۲
 قبق ۴۳۷
 قبلائی ۸۶۷
 قیچاق (دشت) ۳۵۷، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۹۳،
 ۵۸۵، ۵۹۰، ۶۰۲، ۸۴۷
 قتلغ اینانچ ۴۱۹
 قتلغ ترکان ۴۴۳، ۴۵۱
 قتلغشاه ۶۶۱، ۸۲۴
 قتلغ قیا ۴۹۲، ۸۳۱
 قدس ۷۹۵، ۸۵۳
 قرا آعاج ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۳،
 ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۴،
 ۲۷۱، ۶۶۶، ۷۳۷، ۸۰۱
 قراباغ ۴۶، ۱۱۹، ۲۷۷، ۴۵۱، ۵۸۱،
 ۵۸۴، ۵۸۵، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۵۰،
 ۷۳۸
 قرابسطام ۶۱۶
 قراجری ۵۷۵
 قراجه داغ ۳۵۰
 قراداغ ۲، ۵، ۶، ۱۹
 قرا اسکندر ۱۳۵، ۷۰۴
 قراعثمان (امیر) ۶۳۴، ۷۰۴
 القرافه ۷۶۵
 قرامان ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۲۹،
 ۷۳۱
 وراقویونلوها ۵۹۵، ۶۱۵، ۶۲۴، ۶۲۹،

قفقاز ۴۴، ۴۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۳۰۹، ۳۱۹،
 ۳۷۴، ۷۱۱
 قلانسی (عمادالدین) ۷۳۱
 قلمه ۴۹، ۹۵، ۱۰۰
 قلمه بیگی ۱۷۱
 قلمه نکریت ۶۲۷
 قلمه غلطه ۶۷
 قلمه قهقهه ۵۹۷
 قله اخي سعدالدين ۶۶، ۱۱۵، ۲۷۵، ۷۸۵
 قلمغان ۸۰۶
 قلّه گجيل ۷۸۳
 قليچ ارسلان ۶۴۴، ۶۴۷
 قم ۲۹۳، ۳۵۷، ۷۰۶، ۸۰۴، ۸۴۳
 قم تپه ۳۸۶
 قمقيان ۶۰۸
 قنات آقاعلی ۱۷۱
 قنات ايدانلی ۱۱۲
 قنات اکبر آباد ۱۷۳
 قنات الله وردی خان ۱۱۱
 قنات امير ۱۱۱
 قنات امير اصلان ۱۶۳
 قنات بابا امين ۱۶۷
 قنات بالا کلانتر ۱۱۴
 قنات پهلوان ۱۶۴
 قنات توپچی باشی ۱۷۲
 قنات حاجی صالح ۱۷۶
 قنات حاجی سيد حسين ۱۶۵
 قنات حاجی عباس ۱۲۹
 قنات حاجی محسن ۱۶۴
 قنات حاجی محمد باقر ۱۶۵
 قنات حاجی میرزا باقر ۱۶۵

قسطنطين يل گرجی ۶۳۱
 قسطنطنیه ۷۹، ۳۴۷، ۴۴۲، ۵۵۲، ۵۵۶،
 ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۹، ۷۲۸، ۷۵۸
 قشلاق ۸
 قسرسیرین ۹۳
 قصیده فی العروض ۷۵۸
 قصیده حمريه فارسيه ۸۰۱
 قطب الدين ۱۳۴، ۴۶۳، ۵۶۱
 قطب الدين اسماعيل بن ياقوتی ۴۱۱
 قطب الدين عبيدی ۶۰۳، ۶۱۲
 قطب الدين محمد یزدی ۶۱
 قطب الدين موصلي ۴۶۷
 قطب الدين نايي ۶۱۷
 قطب الدين ابوالثناء ۸۴۲
 قطب الدين ابوسليمان ۸۴۲
 قطب الدين ابو عبد الله ۸۴۲
 قطب الدين ابو الفضل ۸۴۲
 قطب الدين ابو الفرج ۸۴۲
 قطب الدين ابو الکریم ۸۴۳
 قطب الدين بختيار کاکي ۷۹۰
 قطب الدين حيدر ترک نژاد ۷۹۷، ۱۳۵
 قطب الدين راوندی ۸۴۳
 قطب الدين عتيقی ۷۹۱، ۸۴۳، ۶۷۶
 قطب الدين فضل الله ۸۱۳
 قطب الدين کلجاهی ۸۴۴
 قطب الدين محمود شیرازی، ۴۹۴، ۷۸۷،
 ۸۰۹، ۸۳۳، ۸۶۹
 قطب عراق ۸۳۳
 قطران تبریزی ۸۴۴، ۱۴۱، ۳۹۸، ۳۹۹،
 ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۶
 قطور ۴۲

قوبیلای قان ۴۵۲ ، ۴۵۴ ، ۴۵۹ ، ۴۶۸ ، ۴۹۲	قنات حسن پادشاه ۱۳۳
قوجه فرهاد پاشا ۶۲ ، ۶۶ ، ۲۷۸	قنات حسینیہ ۱۶۵
قورت میدانی ۱۸۲	قنات حکیم صاحب ۱۶۵
قوری جای ۷ ، ۱۱۴	قنات حیدر بیک ۱۲۹
قوزی میدانی ۱۴۷	قنات خواجه علی ۱۱۴
قوشچی میرزا الخ بیک ۷۱۹	قنات خواجه علی بیک ۱۳۳ ، ۱۴۶
قوشه داغ ۵	قنات خواجه مرجان ۱۵۷ ، ۱۵۸
قوللار ۱۲۴	قنات شاه چلبی ۱۱۴ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳
قومس ۶۰۲	قنات شاهزاده ۱۵۴ ، ۱۷۳
قونوی ۸۵۸	قنات علی خوانون ۱۱۲
قونیه ۶۹ ، ۷۰۷ ، ۷۷۳ ، ۸۱۱ ، ۸۲۸ ، ۸۳۵	قنات طوماس ۱۶۴
قویون داغی ۲۱	قنات فتح الله اف ۱۷۲
قهرمان میرزا ۹۸ ، ۲۳۷ ، ۲۸۲	قنات قورچی باشی ۱۶۷ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳
قیامت نامه ۷۵۶	قنات کرشخونی ۱۵۸
قیزبستی بازار ۱۰۴ ، ۱۷۸ ، ۲۲۰	قنات کورجان ۱۶۵
قیس ۵۶۹	قنات مجتهد ۱۱۴
قیس بن اشعث ۲۳۶	قنات محمدیه ۱۶۷
قیصریه ۹۰ ، ۱۷۷ ، ۷۴۱ ، ۷۴۵	قنات ملاعلی ۱۲۹
قیطاق (نرکمانان) ۶۰۷	قنات میرزا صادق ۱۵۶
ک	قنات ناظم التجار ۱۶۷
کاپادوکیه ۷۱۲	قنات وزیر آباد ۱۴۹
کاتب چابی ۶۷ ، ۴۸۸ ، ۵۰۲ ، ۷۴۲ ، ۷۶۰	قنات هیئت ۱۶۵
کاترم ۵۱۹	قنبر (حاجی) ۶۴۷
کاترینوز نو ۷۰۸ ، ۷۰۹ ، ۷۱۳ ، ۷۱۵ ، ۷۲۰	قنسر بن ۵۵۵
۷۳۴	قنطره امیر حسین ۸۷۲
کاخ جوازان تبریز ۳۳۱	قوام الدین حدادی (قاضی) ۴۲۸
کارری ۷۴۲	قوام الدین عبدالله ۸۴۶
کارنگ (عبداللهی) ۱۴۵ ، ۲۳۴ ، ۲۴۶ ، ۳۳۰	قوام الدین عبدالرحیم الخراسانی ۵۲۶
کارخانجات ماشین سازی ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۸۳	قوام الدین محمد ۸۴۹
کارخانه تراکتور سازی ۳۵۴	قوام الملك ۴۶۳
کارخانه چرم سازی خسروی ۲۷۰	قوبولی (حکیم) ۱۰۷

- کارخانه چرمسازی ایران ۲۷۰
 کارخانه دورمن دیزل ۳۵۶
 کارخانه سیمان صوفیان ۳۵۶
 ناروانسرای شاهزاده ۲۷۴
 ناسی‌ها ۳۳۴
 نشان ۳۹ ، ۳۵۷ ، ۵۹۸
 ناشانی ۵۵۰
 کاظمین ۸۰۵
 الکافی فی علم العروض والقوافی ۷۹۹
 الکافی ۷۸۷ ، ۸۰۳ ، ۸۴۲
 دالی و بالی ۱۷۶ ، ۸۴۲
 کانسو ۳۵۷
 دالویوانس ۷۱۰ ، ۷۱۲
 کامل التواریخ ۳۹۴
 کاویان ۵۸۲
 کاوس (امیر) ۵۸۵ ، ۵۸۶ ، ۵۸۷ ، ۵۹۰
 کتابخانه جوانان شیروخورشید ۳۳۰
 کتابخانه حضرت رضا ۷۷۵
 کتابخانه خاچاطوریان ۳۳۱
 کتابخانه تربیت ۳۲۹
 کتابخانه دانشکده ادبیات ۳۳۰
 کتابخانه دانشگاه استانبول ۶۹۳
 کتابخانه رستم ۳۳۲
 کتابخانه سلطنتی تهران ۵۴۵
 کتابخانه طالبیه ۲۲۱
 کتابخانه عارف حکمت ۶۰۳ ، ۶۰۶
 کتابخانه فانج استانبول ۷۹۱
 کتابخانه گاسپارها کوپیان ۳۳۲
 کتابخانه ملی ایران ۸۵۵
 کتابخانه ملی پاریس ۴۸۴ ، ۵۱۸
 کتابخانه ملی تبریز ۳۲۹
 کتابخانه ناصریه ۵۴۶
 کتابخانه واعظ چرندابی ۳۳۳
 کتابخانه ورز ۳۳۲
 کتابخانه سلیمانیه ۵۴۴
 کتاب دخیل ۱۹۳
 کجاباد ۶۳ ، ۱۵۶ ، ۵۶۹
 کجج ۸۳۴ ، ۸۴۶
 کججانی (شیخ محمد) ۵۹۳ ، ۵۹۷ ، ۸۴۶
 کججان ۷۵۷ ، ۸۰۱ ، ۸۱۵ ، ۸۴۶ ، ۸۵۴
 ۷۸۴ ، ۷۸۸
 کججی (خواجه شیخ) ۵۸۵ ، ۸۱۴
 کججیه ۸۲۸
 کجوجان ۱۶۵ ، ۵۶۹
 کجوجانی (خواجه) ۵۶۹ ، ۸۴۶
 کجی‌جان ۶۶
 کر (رود) ۷۳۹
 کر بلا ۲۳۵ ، ۲۳۹
 کر بلایی (حافظ حسین) ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۷
 ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۸
 ۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۶
 ۱۵۸ ، ۱۶۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷۶ ، ۲۲۳
 ۲۵۴ ، ۲۵۸ ، ۴۹۶ ، ۴۹۹
 کر بلایی اسدآقا ۱۰۱
 کر بلایی الله‌وردی ۱۰۲
 کر جان ۸۴۶
 کردستان ۱۹ ، ۲۰ ، ۴۴ ، ۳۵۷ ، ۴۹۷
 ۵۸۸ ، ۶۳۴
 کردی ۴۹۷
 کرس ۷۱۳
 کرسی‌نامه ۶۹۴ ، ۶۹۵ ، ۶۹۶ ، ۶۹۹
 ۷۵۶

کله جاخ ۸۲۱	کر کهر همدان ۷۸۸
کلیات علم توحید ۸۶۱	کر گه ۱۸
کلیسای آدونتیستها ۳۷۶	کرمان ۳۵۷ ، ۴۴۳ ، ۴۵۱ ، ۵۱۲ ، ۶۲۲ ،
کلسای ارامنه ۳۷۶	، ۶۳۸ ، ۶۴۲ ، ۶۵۰ ، ۷۰۶ ، ۷۲۱ ،
کلیسای اغیلی بروتستانها ۳۷۶	۷۷۷ ، ۷۶۵
کلیسای کالیکها ۳۷۷ ، ۴۵۲	کرمانشاهان ۸۲
کلیسای مریم مقدس ۳۳۲	کرمون خانون ۴۶۸
کلیسای نه نه مریم ۱۶۹ ، ۳۷۷	کرناب (قریه) ۶۶۴
کلیله و دمنه ۸۱۱	کرو سینسکی ۳۹
کلیم الله (امیر) ۶۹۸	کرون ۷۴۰
کماخ ۷۰۴	کریمخان ۱۲۵
کمال الدین باکوئی ۸۴۷ ، ۸۴۸ ، ۸۴۹ ، ۸۶۳	کریمخان خیابانی ۱۷۵
کمال الدین (سید) ۴۶۶	کریم کوه ۲ ، ۸
کمال الدین چلبی ۷۰	کریم نیل فروش ۱۷۶
کمال الدین خجندی ۱۱۵ ، ۱۲۷ ، ۵۶۲ ،	کسبه (کوه) ۶
۶۰۴ ، ۶۰۸ ، ۷۶۲ ، ۷۷۵ ، ۷۸۸ ،	کسروی ۴۰۴
۸۴۷ ، ۸۶۱ ، ۸۲۹ ، ۸۶۲	کشتی آناطول ترسکینسکی ۳۳۶
کمال الدین عبدالملک ۸۴۷	کشاف ۸۱۹ ، ۸۷۰ ، ۷۵۹
کمال الدین علی سمیرمی ۴۱۸	کشف الاسرار عن قراة ائمة الاخیار ۷۵۸
کمال بن فتوح الدین ۶۷۶	کشف الطنون ۶۷ ، ۶۹۱ ، ۷۵۹ ، ۷۹۲ ، ۷۹۵
کمالینی ۵۶۸	۷۹۴ ، ۸۱۹ ، ۸۴۵
کمبریج ۵۴۵	کشف الاعراب فی شرح اللباب ۸۵۳
کنتغدی ۴۱۲	کفا ۷۲۳ ، ۷۲۴
کنجان ۶۶۶	الکفایه ۷۶۸
کندوان ۹	کلانتر کوجه ۱۲۴
کندرود ۸ ، ۱۳۳ ، ۵۳۶ ، ۵۶۹ ، ۶۶۵	کلادینخو ۵۱ ، ۵۹۵ ، ۶۲۳
کنز الحفاظ فی تهذیب الالفاظ ۷۹۹	کلاه دوز بازار ۱۰۴
کوجک رکابدر (حاجی) ۶۲۵	کلیبر ۷۵۹
کوجه از آباد (اچا باد) ۸۱۸ ، ۸۵۶	کلجاء ۷۵۴ ، ۸۲۱ ، ۸۳۳
کوجه ارك ۳۷۳ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴	کلکته ۸۰۰
	کلوانق ۸

کوی ارامنه ۱۶۵	کوچه امین اوقاف ۱۳۱ ، ۱۴۵۰
کوی ارمنی دونن ۱۶۶	کوچه باغ ۵۰ ، ۹۶ ، ۱۰۱ ، ۱۱۳ ، ۱۴۹ ،
کوی چوپور ۱۶۶	۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱
کوی حرم خانه ۱۳۰ ، ۲۲۳	کوچه بطل آباد ۸۶۰
کوی حان حاج خیر الله ۱۶۶	کوچه جاروب پندان ۱۳۶
کویرینی ۷۲۰	کوچه جبه خانه ۳۰۸
کوی درب سرد ۱۵۸	کوچه حاج غفور ۱۴۵
کوی سیدلر ۱۷۲	کوچه حسین بیک ۱۳۶
کوی شهریار ۱۵۷ ، ۲۷۰	کوچه والمان ۳۷۷
کوی قره باغها ۱۲۴	کوچه سیدلر ۲۶۸
کوی قره چی لر ۱۷۴	کوچه شهریار ۱۴۹
کوی «ولی دوله» ۶۹۴	کوچه طاقلار ۱۵۵
کوی ولیعهد ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۳۸۲	کوچه عبدالحق ۷۸۳
کهران (قلعه) ۴۱۷ ، ۴۱۸	کوچه عبدالخالق ۲۵۷
کهنه امامزاده ۱۴۶ ، ۲۰۱	کوچه فرهنگ ۳۸۰
کیا اسماعیل ۵۸۴	کوچه قاسم بیک ۱۳۰ ، ۸۱۰ ، ۸۱۳ ، ۸۲۳
کیا (رضا) ۷۶۲	کوچه قرائتخانه ۳۲۸
کیخانو ، رک ، گیخانو	کوچه نعلچی گران ۱۶۹
کیسانیه ۲۳۹	کور (رود) ۴۳۷ ، ۶۳۰
کیف ۷۴۰	کوراکاترنیا ۷۱۰
کیومرث ۶۳۰	کور حسین، سبزی فروش ۱۸۵
کف	کوزه کنان ۵۶۹
گاردان ۹۴	کوشاب (قریه) ۶۶۵
گارسیا دوسیلوا ۷۰	کوش نامه ۸۴۵
گازران ۲۷ ، ۵۰ ، ۱۱۳ ، ۱۴۹ ، ۱۵۹ ،	کوشن ۲۰
۱۶۰ ، ۱۶۳ ، ۲۷۰ ، ۳۸۲	کوکان ۲۰
گاورود ۶۱۹	کومرچای ۴ ، ۶
گاوغان ۶	کومنی ۷۱۰
گامیشاوان ۹۶ ، ۱۱۷ (همچنین رک ،	کونتارینی ۶۴۹ ، ۷۰۹ ، ۷۲۹ ، ۷۳۲
جمشید آباد)	کونه سیس ۷۸۲
گجیل ۶۵ ، ۹۲ ، ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۱۳ ، ۱۳۰	کوه سرخ ۱۳۷

گنبدغازانی ۴۷۳، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۶، ۵۸۱	۱۵۵، ۱۵۷، ۳۳۹، ۵۶۸، ۸۱۰، ۸۵۳، ۸۴۶، ۸۲۱، ۸۱۴
گنجه ۸۲، ۴۱۱، ۸۴۵	گچی قران ۲۵
گوران ۱۱۷	گدارچای ۲۰
گوداوان ۳۵۰	گراندهتل ۳۸۴
گودعرب ۱۳۶	گراب (گرو) ۱۵۲، ۱۳۶
گورستان آرامنه ۳۸۵	گرجستان ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۳۶، ۵۱۲
گورستان امیرزین الدین ۳۸۶	۵۱۳، ۶۳۱، ۷۰۶، ۷۱۱، ۷۱۲، ۸۴۸، ۷۷۷، ۷۳۰، ۷۲۱، ۷۱۸
گورستان چرنداب ۴۲۰، ۷۵۵، ۷۷۰، ۷۵۶	گرچی ۹۱، ۴۸۵
۷۸۶	گریان ۴۱۲، ۴۲۹، ۴۸۳، ۷۱۵، ۷۳۲
گورستان حسینیہ ۳۸۶	گردنه خانسور ۳۴۴
گورستان حکم آباد ۳۸۶	گرناسب نامه ۱۳۹
گورستان سرحاب ۷۶۱، ۷۸۰	گروگان ۳۳۴، ۳۵۷، ۶۱۳
گورستان شاعره ۳۸۵	گرگر ۸
گورستان شتربان ۳۸۵	گرو (کوی) ۱۲۷
گورستان فرادستان ۳۸۶	گریگوری ۳۷۶، ۴۶۰
گورستان گجیل ۴۹۶، ۷۶۰، ۷۶۴، ۷۶۹	گرینویچ ۱
۷۷۲، ۷۸۱، ۷۸۵، ۷۸۹، ۷۹۳	گسدی Gesdi ۷۲۸
۷۹۴، ۸۰۳، ۸۰۸، ۸۱۳، ۸۱۵	گشتاسفی ۳۵۷
۸۲۷، ۸۳۹، ۸۴۶، ۸۴۹، ۸۵۱	گلپایگان ۵۹۶، ۶۰۱
۸۶۲	گلشن ۸۵۸
گورستان نوبر ۲۶۶	گلشن راز ۶۹، ۷۶۷، ۸۰۱، ۸۰۹، ۸۵۹
گورستان وزیر آباد ۳۸۵	گل عنبر ۱۶۸
گوش قبه ۸۱۷	کلما نخانه ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۴۴، ۳۳۶
گوهر شاد بیگم ۶۴۹	۳۴۳، ۳۴۴
گیب ۶۹۹	گلستان ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۱۲
گیخانو (گیفانو) ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۶	گنبد ۳۴۳
۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۵، ۵۱۹، ۸۱۱	گنبد دوله عرب ۸۶۱، ۷۶۶، ۸۳۴
۸۵۸	گنبد سلطان سنجر سلجوقی ۴۷۴
گیلان ۴۴، ۴۷، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۸۳، ۲۰۹	گنبد شت غازان ۹۳

- ۴۶۳ ، ۵۸۴ ، ۵۸۵ ، ۷۶۲ ، ۸۴۰ ،
۸۴۱
گیوگ خان ۴۳۴ ، ۴۳۶
ل
لابولای لوگوز ۷۴ ، ۷۷
لار ۸۲ ، ۵۱۱
لازوازو ۳۵۸
لاغری ۸۴۸
لاکدیزج ۶۳ ، ۹۶ ، ۱۱۶ ، ۱۶۳ ، ۵۶۹
لاله ۳۴ ، ۹۶ ، ۱۲۹ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱
۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۲۷۰ ، ۲۷۵ ، ۸۴۶ ،
۸۴۹
لامبر ۳۰۳
لاهور ۵۴۵
لاهیجان ۷۰ ، ۷۶۲
اللباب فی تهذیب الانساب ۷۹۹
لرستان ۳۳۴ ، ۴۳۸
لسترنج ۳۷ ، ۴۸
لطایف الحقایق ۵۴۳ ، ۵۴۴
لطف الله الطیب (خان المولی) ۶۶۱
لطفعلی آقا (میرزا) ۲۹۴
لطفلی بیگ بیگدلی ۱۳۸
لطفعلی خان (میرزا) ۱۷۲
لطیفی ۶۹۹ ، ۷۰۰
لغت نامه دهخدا ۷۸۰ ، ۷۹۳ ، ۸۵۲
لقمان الممالک ۳۰۹ ، ۳۱۰
لك (قبيله) ۱۶۳
لك دیزج (رك : لاکدیزج)
لكهنو ۵۴۶
لكرستان ۴۳۷
لمتون ۵۵۸
لمسان (قریه) ۶۶۶
لندن ۳۶ ، ۷۵ ، ۱۶۵ ، ۳۴۸
لوات ۸۴۳
لودویکو دابولوینا ۷۱۱ ، ۷۲۵
لوکره ۱۲۲
لولؤ (خواجه) ۵۸۶
لولوئییه ۳۰ ، ۹۳
لهجه پهلوی شمالی ۳۹۰
لیدن ۷۵۹
لهستان ۷۵
لیث ۸۷۱
لیقوان ۲ ، ۴ ، ۸ ، ۹ ، ۱۷ ، ۲۹
لیل آباد ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۱۳ ، ۱۱۷ ، ۱۵۹ ،
۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۲۶۹ ، ۳۰۹
لیلة الرغائب ۱۸۹
لیلی بنت مسعود ۲۳۵
لیلوا ۶۵۶
لیلی و مجنون ۷۶۶
لیون ۷۴ ، ۴۴۲
م
مآثر و الآثار ۳۰۲
ماد ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۷ ، ۸۳ ، ۷۳۰
مادام دیولافوا ۵۰۳
مادرگاو ۵۷۰
مارالان ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۲۴ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ،
۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۲۶۳ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰ ،
۲۷۵ ، ۳۷۷ ، ۷۶۸
مارتاخاتون ۷۱۱
ماردین ۷۰۴ ، ۷۰۵ ، ۷۹۴ ، ۸۵۴
مارسی ۷۲

مجدالدین ابوالمظفر تبریزی ۸۴۸	مارکوپولو ۴۰۹ ، ۴۶۰
مجدالدین محمد ۵۵۷ ، ۸۴۹ ، ۸۴۸	مارکورو سو ۷۲۸
مجدالدین محمدانصاری ۸۴۹	ماره بابا احمدان ۶۶۰
مجدالدین اسمعیل شیرازی ۶۴۳ ، ۶۴۴	ماکن کاکي ۳۹۶
مجدالدین رشیدی (خواجه) ۵۸۴	ماریشو (کوه) ۱۹
مجدالدین صنع الله کوزه کنانی ۶۶	مازندران ۴۳۶ ، ۴۹۷ ، ۶۰۰ ، ۶۳۸
مجدالدین عبدالله بن عمر بن محمد ۵۲۴	ماشین سازی تبریز ۳۵۲
۵۲۶	مافیوپولو ۴۵۹
مجیرالدین ۱۴۱ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸	ماکو ۴۳ ، ۶۳۹ ، ۶۴۳ ، ۶۴۶ ، ۸۱۵
مجمع الآداب فی معجم الالقباب ۱۱۸ ، ۴۴۶	مالک دیلمی ۵۸۰ ، ۷۱۷
۷۶۰ ، ۷۷۶ ، ۷۷۸	مالک بن انس ۷۸۴
مجمع الامثال شبانکاره ای ۵۲۰	مالکم ۳۷ ، ۳۹
مجمع الالطاف ۷۵۹	مالین تبریزی ۸۴۸
مجمع التواریخ ۴۶۵ ، ۶۳۵	ماما عصمت ۸۴۸
مجمع الفصحا ۸۶۱	مامشرو د ۶۸
مجمع المروج ۴۶۸ ، ۴۷۲	مأمون ۲۴۶
مجمعل فصیحی ۴۴۸ ، ۴۹۶ ، ۵۱۱ ، ۷۷۷ ، ۸۱۳	مانی (مولانا) ۱۳۹
۸۲۱ ، ۸۳۹ ، ۸۶۶ ، ۸۶۹	مانی شیرازی ۱۴۱
محاسن الکرام ۷۷۶	ماوشان رود ۵۶۹
محب الدین ابی بکر دمشقی (قاضی) ۷۴۶	ماوراءالنهر ۶۰۲ ، ۶۲۲ ، ۶۴۹ ، ۷۹۰ ، ۸۲۴
محب الدین دمشقی (قاضی) ۷۴۷	۸۳۷
محببت نامه ۶۹۹	مایان ۶
محتسب خانه ۸۱۹	مبارک شاه ۸۶۴
محتشم السلطنه اسفندیاری ۳۳۷	مبارزالدین (امیر) ۵۸۹ ، ۵۹۰
محسن ۲۳۵	مبسوط الاحکام فی تصحیح ما یتعلق بالکلم والکلام
محسن ادیب العلماء (میرزا) ۲۲۱	۷۸۷
محسن قاضی (میرزا) ۱۰۵	متوکل ۲۴۶ ، ۲۵۷ ، ۳۹۴ ، ۴۰۲
محسن هشترو دی (دکتر) ۳۲۴	متوکل علی الله ۲۰۱ ، ۷۵۵
محسنی (دکتر) ۲۹۷ ، ۳۱۷	مثنوی ۱۳۷
محشر (کتاب) ۷۵۶	مجالس النفائس ۷۷۷ ، ۷۷۸ ، ۸۰۰
محله امیر خیز ۲۷۲	مجتبی مینوی ۵۲۳ ، ۵۴۵

محمد امین بلغاری (خواجه) ۱۶۱ ، ۸۴۹	محلہ انکج ۱۳۱
محمد امین خیابانی ۱۸۶	محلہ اہراب ۲۷۰
محمد اوسط ۲۳۵	محلہ باغمیشہ ۲۷۴
محمد اہرابی ۱۸۷	محلہ پل سنگی ۲۷۰
محمد ایلخان ۵۷۵	محلہ خطیب ۲۷۰
محمد باقر میرزا ۱۰۳ ، ۷۱۷	محلہ چرنداب ۲۶۹ ، ۴۴۶
محمد بالغی ۵۸۶	محلہ حکم آباد ۲۷۱ ، ۲۷۳
محمد بزرگ خسرو شاہی ۸۴۹	محلہ خیابان ۵۰ ، ۶۰ ، ۱۶۶ ، ۱۸۲ ، ۶۵۴
محمد بن المعالی المالکی ۵۲۶	محلہ دمشقہ ۵۱۲
محمد بن احمد تبریزی ۸۵۱	محلہ ری ۵۸ ، ۶۱
محمد بن احمد بن صاعد ۵۲۶	محلہ سرانگش ۶۶۹
محمد بن احمد بن عثمان النصینی ۵۲۶	محلہ سنگ سیاه ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۲۲۳
محمد بن احمد بن کردان آذری ۸۵۲	محلہ غیاث ۲۶۸
محمد بن بدل بن محمد ۸۷۳	محلہ گود عربان ۲۵۷
محمد بن بعیت ۳۹۴	محلہ گجیل ۲۷۵
محمد بن جریر طبری ۳۹۴ ، ۷۵۷	محلہ مکله ۱۲۰
محمد بن علی بن جعفر ۵۲۷	محلہ مقصودیه ۷۵۱
محمد بن جعفر بن نمالاسدی ۵۲۷	محلہ نوبر ۳۱۳
محمد بن الحسن قائم آل محمد ۱۸۹	محمد ۶۲۷ ، ۷۰۴
محمد الخنقیہ ۲۳۹	محمد (سلطان) ۱۲۰ ، ۶۴۸ ، ۷۱۳ ، ۷۳۳
محمد حیدر ۵۲۶	محمد دوم (سلطان) ۷۰۷ ، ۷۱۷
محمد بن داود بن یوسف ۸۵۲	محمد آقا سرتیب ۱۰۵
محمد رجب ۸۵۲	محمد ابرقویی ۵۴۴ ، ۵۴۵
محمد بن الرواد ازدی ۳۹۴	محمد از آبادی ۷۶۹
محمد بن سعید کاتب ۵۲۴ ، ۵۲۶	محمد النجفی ۸۵۰
محمد بن سید محمد ۸۵۲	محمد استر آبادی ۲۵۹
محمد بن شہاب جورندی ۷۵۹	محمد اسماعیل حسینی ۸۵۵
محمد الصیامی ۴۰۷	محمد اسماعیل خان ۱۰۳
محمد بن علی بن یوسف ۸۷۲	محمد اصغر ۲۳۵
محمد بن عبداللہ ۶۹۲ ، ۸۷۲	محمد اکبر یا خنقیہ ۲۳۵
محمد بن عبداللہ شافعی ۵۲۴ ، ۵۲۶ ، ۸۵۲	محمد لجایتو ۸۰۲ ، ۸۰۳ ، ۸۵۶

محمد (خواجه) ثاني ۸۵۴ ، ۸۵۶	محمد بن عبد الجبار بن عكبر ۵۲۶
محمد جانان ۸۵۰	محمد بن عبد السلام جرباذقانی ۵۲۴ ، ۵۲۶ ،
محمد جزری ۸۲۹	۵۲۷ ؛ ۸۷۲
محمد حفده ۷۵۵ ، ۷۶۶	محمد بن عبد الكريم ۸۵۳
محمد حسن خان اعتماد السلطنه ۱۳۵	محمد بن عبد الواحد ۸۵۲
محمد حسن میرزا ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۸	محمد بن الفیلی ۵۵۲
۳۱۴ ، ۳۳۶	محمد بن قرايوسف (شاه) ۶۳۶
محمد حسین زنوری ۲۰۳	محمد بن الكوازالمالکی البصری ۵۲۶
محمد حسن طبایبی ۳۳۳	محمد بن محمد بن داود ۸۵۳
محمد حلی ۸۰۸	محمد بن محمد آقسرائی ۷۹۲
محمد حنفیه ۲۳۶ ، ۲۳۷	محمد بن محمد بن عبد الله بن النظام الحسنی ۴۰۸
محمد خان ۱۱۱ ، ۵۷۳ ، ۵۷۴	محمد بن محمد بن محمود ۸۵۳
محمد خاکشو ۸۵۰	محمد بن محمد بن کوفی هاشمی ۵۲۴ ، ۵۲۶
محمد خان زنگنه ۱۵۱ ، ۱۷۹ ، ۱۸۶	محمد بن محمد بن ابی طالب ۸۶۹
محمد خان مهندس ۱۰۳	محمد بن محمد بن محمد البخاری ۵۲۴ ، ۵۲۶
محمد خداینده سلطان ۵۶ ، ۵۶۵ ، ۵۹۴ ،	محمد بن محمود بن قاسم البرری ۵۲۶
۶۴۶ ، ۷۹۲	محمد بن محمود بن محمد الجیل ۵۲۷
محمد خوشنام ۷۷۰ ، ۸۳۹ ، ۸۵۱	محمد بن مزروع الحنفی ۵۲۶
محمد رحیم میرزا ۲۴۳	محمد بن مودود ۸۵۴
محمد رسول الله ۴۴۴ ، ۴۵۳ ، ۴۵۸ ، ۴۶۰ ،	محمد بن ملکشاہ ۴۱۱
۴۶۲	محمد بن ملک صدرالدین ۸۵۳
محمد رضا ۱۰۱	محمد بن منصور سمعانی ۸۳۳
محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر ۲۲۱ ،	محمد بن ناصر سلامی ۴۲۰
۲۴۵ ، ۲۶۶ ، ۲۷۲	محمد بن یحیی ۸۰۶
محمد رضا النقیب ۵۲۶	محمد بندگیر ۸۵۰
محمد رضای طباطبایی ۹۲ ، ۹۵	محمد بیریا ۳۱۹
محمد حر می ۵۸۴	محمد بیک ۷۱۹
محمد زکریا (خواجه) ۵۷۴	محمد بیوتات (میرزا) ۱۰۳
محمد زرین کمر ۷۷۸ ، ۸۵۱	محمد پاشا ۷۱۶
محمد زرین مکو ۸۵۱	محمد پارسا ۸۶۳
محمد سجادی (دکتر) ۳۲۴	محمد تاجر ۸۵۰

محمد کججانی (خواجه) ۶۶، ۷۵۳، ۷۵۸، ۷۷۴، ۸۰۴، ۸۳۴، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۶۲، ۸۷۱
 محمد گاورودی (شاه) ۶۴۲، ۸۱۵
 محمد گزر ۸۵۴
 محمد گرده بازو ۸۵۶
 محمد لیت ۸۵۶
 محمد مومن تبریزی ۲۱۳
 محمد مجذوب گربه خور ۷۶۶
 محمد محیط طباطبائی ۷۹۳
 محمد میرزا ۱۰۱، ۷۳۹
 محمد مغربی ۸۱۷، ۸۲۰
 محمد ندیم باشی ۳۰۵
 محمد نور بخش ۷۸۱، ۸۰۷، ۸۲۶
 محمد نیلی (مولانا) ۶۹۸
 محمد وهسودان ۴۰۸
 محمدی ۶۵۱، ۷۷۹
 محمدی (امیرزاده) ۶۴۰، ۶۴۱
 محمد یزدانفر ۳۱۸
 محمد یزدی (سید) ۳۰۹
 محمدی میرزا ۷۴۰
 محمود ۷۰۴
 محمود (سلطان) ۱۱۹، ۱۲۰، ۴۱۵
 محمود (شیخ) ۵۱۲
 محمود آباد ۴۲۲، ۶۳۴، ۸۰۴
 محمود آقا ۷۱۷
 محمود از آبادی ۸۵۶
 محمود بن محمد بن آقسرائی ۵۰۲
 محمود بن امیر جوپان (امیر) ۵۱۳
 محمود بن عبدالله ۸۵۷
 محمود بن علی ۸۵۸

محمد سالم ۸۳۹
 محمد سلجوقی (سلطان) ۴۱۲، ۴۱۳
 محمد سلطان شاه (امیر) ۶۰۵، ۶۱۴
 محمد سیاه کوهی ۶۱۶
 محمد شاد یابادی ۸۵۲
 محمد شاه ۱۲۵
 محمد شاه قاجار ۱۱، ۸۵۸
 محمد شاه بن محمود ۴۱۴
 محمد شبستری (سید) ۳۰۹
 محمد شفیع ثقة الاسلام (میرزا) ۲۴۲
 محمد شفیع لاهوری ۵۴۵
 محمد شیرین ۸۶۰
 محمد طالشی (مولانا) ۲۵۱
 محمد طوسی ۷۷۸
 محمد عثمانی (سلطان) ۷۱۲
 محمد عصار ۶۹، ۷۶۳، ۷۸۶
 محمد علی ایروانی (میرزا) ۲۹۲
 محمد علی بادامچی (حاج) ۳۲۹
 محمد علیخان ۳۱۱
 محمد علیخان تربیت ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۵
 ۲۷۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۲۹
 محمد علی فرزانه ۳۲۹
 محمد علی قرجه داغی عوانصری ۵۸۰
 محمد فاتح (سلطان) ۷۰۰، ۷۰۵، ۷۱۰
 ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۸
 ۷۱۹، ۸۰۴
 محمد قاضی (میرزا) ۵۹۴
 محمد قاضی طباطبائی (میرزا) ۱۲۸
 محمد کاسبی ترشیزی ۶۳۵
 محمد کاخکی (مولانا) ۶۱۷، ۸۵۱
 محمد کججی (سید) ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲
 ۷۳۸، ۸۵۴

محمود بن محمد سلجوقی ۴۱۸ . ۴۱۵
 محمود بن محمد جفمینی ۸۶۹
 محمود بن محمد بن یوسف ۵۲۷
 محمود بن محمد بن یوسف فخر دمدانی ۵۲۴ . ۵۲۶
 محمود بیک آق قویونلو ۶۳۹ . ۶۴۴ . ۶۴۷
 محمود پسیخانی نقطوی ۷۰۱ . ۷۰۲
 محمود حاجی ۷۵۸
 محمود حاجیلو (سلطان) ۶۴۴
 محمودخان (سلطان) ۶۹۹
 محمودخان تفنگدار سرکاری (میرزا) ۱۰۴
 محمود خلخالی ۶۱۵ . ۶۱۶
 محمود دیوانا ۸۵۷
 محمود زنگی ۸۶۵
 محمود سبکتکین ۲۴۹
 محمود شستری (شیخ) ۶۹ . ۷۶۷ . ۷۶۸
 ۷۷۰ . ۷۷۲ . ۷۸۶ . ۸۰۹ . ۸۴۷ . ۸۵۸
 محمود شریعی (قاضی) ۷۱۷
 محمود (شیخ) ۷۸۳ . ۷۸۹
 محمود صاحب دیوان (خواجه) ۵۸۶ . ۵۸۷
 محمود صراف تبریزی ۵۷۹ . ۸۱۶
 محمود عرفان ۴۸
 محمود غازان (سلطان) ۵۵ . ۲۲۷ . ۷۸۸
 ۸۱۲ . ۸۲۴ . ۸۲۹ . ۸۳۷ . ۸۵۷
 ۸۵۹ . ۴۴۹ . ۴۷۱ . ۴۸۴ . ۴۸۸
 ۷۶۷
 محمود مزدقانی ۸۴۷
 محمود (ملک) ۸۵۷
 محرم‌نامه ۶۹۲ . ۶۹۹
 محمودخان مستوفی ۲۲۸

محمود مظفری (شاه) ۵۹۶
 محمود میرزا (شاه) ۶۴۸
 محول (قریه) ۴۹۸
 محی‌الدین (مولانا) ۴۴۵ . ۵۸۵ . ۵۸۶
 ۵۸۷
 محی‌الدین ابوالحسن بن ابوالفضائل ۸۲۳
 محی‌الدین ابوالفضایل ۸۵۹
 محی‌الدین ابومحمد بغوی ۸۲۶ . ۸۳۵
 محی‌الدین علی بن صادق ۸۲۷
 مختصر التبریزی فی فروغ الفقه ۷۶۷
 مختصر المحصول فخرالدین رازی ۷۶۷
 مختصر منهاج الدین ۸۲۷
 مختصر الشاطبیه ۸۱۸
 مخزن الاسرار ۷۶۶
 مدائن ۵۰۰ . ۵۰۲ . ۵۶۶
 مدرسه آرامیان ۳۳۲
 مدرسه اتحاد نوبی ۳۱۳
 مدرسه اتفاق ۳۱۳
 مدرسه ادبیه ۳۱۱
 مدرسه اسلامیة شتربان ۳۱۳
 مدرسه ارشاد ۳۱۳
 مدرسه افتخار ۳۱۳
 مدرسه اقبال ۳۱۱
 مدرسه اکبریه ۲۴۰ . ۷۴۶
 مدرسه انائیه امریکائیان ۳۷۵
 مدرسه بصیرت ۳۱۰
 مدرسه پرورش ۳۱۱
 مدرسه تمدن ۳۱۳ . ۳۱۶
 مدرسه ترقی ۳۱۳
 مدرسه تربیت ۳۰۹
 مدرسه جعفریه ۲۲۰

مدرسه کمال ۳۰۹	مدرسه جلال ۳۱۱
مدرسه متحده ۳۱۳	مدرسه شاه جهان ۲۰۲ ، ۳۳۳
مدرسه مجد ۳۱۳	مدرسه چرنداب ۳۱۳
مدرسه محمدیه ۳۱۴ ، ۳۱۵	مدرسه حاج صفر علی ۲۱۸ ، ۲۲۲ ، ۲۹۴ ، ۲۹۷
مدرسه مظفری ۲۹۹ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵	مدرسه حواجه علی اصغر ۲۱۸ ، ۲۲۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۷
۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۲۲	مدرسه حسن پادشاه ۲۰۱ ، ۲۰۵ ، ۲۴۱ ، ۲۹۴
مدرسه معرفت ۳۱۱ ، ۳۱۳	۲۹۸
مدرسه مقام حضرت صاحب الامر ۲۰۵	مدرسه حکمت ۳۱۳ ، ۳۱۶
مدرسه ملی ارامنه هایقازیان - تارمازیان	مدرسه حیات ۳۱۳
۳۳۲	مدرسه حقیقت و ترقی ۳۱۳
مدرسه مموریال ۳۱۱	مدرسه رشیدیہ ۲۰۵ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۱۱
مدرسه مؤاسات ۳۱۳	۳۱۳ ، ۳۱۶
مدرسه میرزا مهدی قاضی ۷۴۶	مدرسه سعادت ۳۱۱
مدرسه نجات ۳۱۳	مدرسه سلطان غازان ۲۰۵
مدرسه نصریه ۷۲۱ ، ۷۴۴	مدرسه سلطان اویس ۲۰۴
مدرسه نظامیه ۸۶۸	مدرسه سید حمزه ۲۰۱ ، ۲۰۳
مدرسه نوبر ۳۱۳	مدرسه سلیمانخان افشار ۲۰۵
مدعا ۶۴۸	مدرسه شمس ۳۱۳
مدیترانه ۳۵۸	مدرسه شیخ علی ۶۱۵
مدینه ۲۴۸ ، ۶۰۴ ، ۶۰۶ ، ۸۵۲ ، ۸۶۲	مدرسه صادقیه ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵ ، ۲۱۸
مذهبیان ۸۴۱	۲۲۱ ، ۲۹۵ ، ۲۹۷ ، ۳۱۶
مرآت البلدان ۹۶ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰	مدرسه طالبیه ۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۵ ، ۲۱۳
مرآة الجنان و عبرة الیقطان ۴۰۱ ، ۷۹۹ ، ۸۲۱	۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۱
۸۲۷	مدرسه ظهیریه ۲۳۴
مرآة الزمان ۴۰۶	مدرسه فیوضات ۳۱۳
مرآة المعارفین ۸۶۱	مدرسه فردوس ۳۱۳
مرآة المحققین ۸۵۹	مدرسه قاضی شیخ علی ۶۲۸
مراد (سلطان) ۶۷ ، ۷۱۶ ، ۷۴۰ ، ۷۴۲	مدرسه قاضیه ۱۲۱
مراد سوم ۷۲	مدرسه کاتولیک فرانسوی ۳۱۱
مرادخان ثالث ۶۲	

مرزبان نامه ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۷۵۹ ، ۷۶۰
 مرند ۱ ، ۴ ، ۱۵ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵
 ۴۶ ، ۲۶۵ ، ۲۷۱ ، ۳۳۵ ، ۳۷۱ ، ۳۸۰
 ۴۳۱ ، ۴۶۶ ، ۵۳۱ ، ۵۷۰ ، ۵۸۷
 ۶۲۱ ، ۶۳۸ ، ۶۴۵ ، ۷۳۳ ، ۷۳۹

۷۸۱

مرو ۳۵۷ ، ۴۱۴ ، ۴۷۴
 مرورود ۸۳۳

مروان محمد بن مروان بن حکم ۳۹۳
 مریم (حضرت) ۹۷ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۴۵۱
 مزارات تبریز ۱۱۹ ، ۱۳۹ ، ۴۱۵ ، ۵۰۴
 ۵۴۱

مزارات حشری ۳۰ ، ۴۸ ، ۱۳۶ ، ۱۷۷ ، ۲۵۰
 (رك: مزارات تبریز)

مزارات حدادیه ۷۵۶

مزار بابا حسن ۱۳۶

مزار بابا مزید ۱۳۶ ، ۷۶۶

مزار بهلول ۷۶۱

مزار پیر ترابی ۶۹۷

مزار مریم ۱۶۸

مزار مسجد مقصودیه ۲۵۷

مزار مشکیان ۸۵۰ ، ۸۵۱

مزید ارغون ۶۴۶ ، ۶۵۰

مسافر آقا ۵۹۸

مسافر ابوداجی ۵۹۷

مسافر بن موسی ۸۵۹

مسالك الابصار ۵۱۹

مسالك والممالك ۳۹۴

مسامرة الاحبار ومسامرة الاخيار ۵۰۲

مسترشد بالله عباسی ۴۱۳

مستعصم بالله ۸۲۲ ، ۸۳۸

مراد بك ۷۱۲

مراد بك بن جهانگیر ۷۳۳

مراد پاشا بیکلریکی رومیلی ۷۰۷ ، ۷۱۵

مرادخان (سلطان) ۶۰

مرادخان رابع (سلطان) ۵۷ ، ۶۲ ، ۷۲

۵۰۳ ، ۲۷۸

مراد دوم (سلطان) ۷۰۴

مرادخان ثالث (سلطان) ۵۵ ، ۵۶ ، ۲۳۷

۲۷۸

مراغه ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۹ ، ۴۲ ، ۴۳

۴۴ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۸۱ ، ۱۲۹ ، ۱۶۰

۲۶۵ ، ۳۳۴ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۵۰

۳۵۷ ، ۳۹۵ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲ ، ۴۱۳

۴۱۴ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۲۳

۴۲۶ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۸۵ ، ۴۹۲

۵۵۹ ، ۵۶۱ ، ۵۷۰ ، ۵۷۲ ، ۵۷۴

۵۹۸ ، ۶۰۱ ، ۶۱۲ ، ۶۱۶ ، ۶۱۹

۶۲۰ ، ۶۳۰ ، ۷۷۷ ، ۷۸۳ ، ۸۲۷

۸۴۲

مرا الان ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ (همچنین رك:

مارالان)

مرتضی قلی ۱۰۳

مرتضی میرزا ۱۰۳

مرتضی (سید) ۸۰۶

مرجان سو ۱۴

مرجانیه ۳۰ ، ۹۳

مرج الصفر ۴۶۷ ، ۴۶۸

مرداویج ۳۹۶

مردناب (قریه) ۶۶۴

مردی رود ۲۰

مرزبان دیلمی ۳۹۶ ، ۳۹۷

مسجد باغ ایرج ۱۹۹
 مسجد باغمیشه ۱۹۸ ، ۲۰۰
 مسجد بالا ۱۹۸ ، ۱۹۹
 مسجد بخش پنج ۱۹۸
 مسجد بخش چهار ۱۹۸
 مسجد بخش دو ۱۹۸
 مسجد بخش سه ۱۹۸
 مسجد بخش شش ۱۹۸
 مسجد بخش هفت ۱۹۸
 مسجد بخش نه ۱۹۹
 مسجد بخش يك ۱۹۷
 مسجد بزرگ قره ملك ۲۰۰
 مسجد بخیران ۱۹۸
 مسجد بقال ۱۹۹
 مسجد بهادری ۱۹۹
 مسجد پائین ۲۰۰
 مسجد پل سنگی ۲۰۰
 مسجد پوست دوران ۱۹۸
 مسجد پیر ۷۸۵
 مسجد تربیت ۱۹۸
 مسجد تکیه حیدر ۲۰۰
 مسجد ثقة الاسلام ۱۹۹ ، ۲۴۴ ، ۷۴۶
 مسجد جامبران ۱۹۸
 مسجد جامع ۹۳ ، ۱۰۶ ، ۱۲۱ ، ۲۰۵ ، ۱۳۰ ، ۲۰۶ ، ۲۱۰ ، ۲۱۳ ، ۲۱۶ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۱ ، ۲۵۹ ، ۲۹۴ ، ۴۰۳ ، ۴۲۳ ، ۷۶۹ ، ۷۷۴
 مسجد جامع دمشق ۵۰۲
 مسجد جامع کبیر ۱۴۴ ، ۲۱۷ ، ۸۱۲
 مسجد جواد آقا ۲۰۰
 مسجد جهان شاه ۱۶۹ ، ۲۰۳

مستوفی الممالك ۱۱۵
 مسجد آب انبار ۱۹۸ ، ۱۹۹
 مسجد آجودان باشی ۱۹۸
 مسجد آدی گوزل ۲۰۰
 مسجد آسیاب ۱۹۸ ، ۱۹۹
 مسجد آقا ۲۰۰ ، ۱۹۹
 مسجد آقا جان آباد ۱۹۸ ، ۱۹۹
 مسجد آقا علی ۱۹۸
 مسجد آقا لار ۱۹۸
 مسجد آقامیرزا صادق آقا ۲۲۰
 مسجد آیه الله انگجی ۱۳۰
 مسجد احمد خان ۱۹۹
 مسجد اردبیل ۳۴۸
 مسجد ارمنستان ۱۹۸
 مسجد ارمغان ۱۹۸
 مسجد استاد دو شاگرد ۹۳ ، ۹۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳
 ۳۱۷ ، ۵۷۹ ، ۵۸۰
 مسجد اسکوئها ۱۹۸ ، ۱۹۹
 مسجد اسمعیل خاله اوغلی ۲۱۸ ، ۲۱۹
 مسجد امیر آقا ۱۹۹
 مسجد امیر اسد ۱۹۸
 مسجد امیر نظام ۱۹۹
 مسجد امیروزرا ۱۵۴
 مسجد اورن حسن ۷۴۴ ، ۷۴۵
 مسجد اهراب ۲۰۰
 مسجد ایا صوفیه ۷۱۹
 مسجد ایل آباد ۱۹۸
 مسجد بازار ۱۹۸
 مسجد بازارچه ۱۹۸
 مسجد باغ امیر ۱۹۹

مسجد حاجی میرزا باقر مجتهد ۹۹	مسجد چهارراه ۱۹۸
مسجد حجة الاسلام ۹۹ ، ۱۹۹ ، ۲۰۶ ، ۲۱۸	مسجد چرنداب ۱۹۷
۲۱۹	مسجد حاج آقا احمدی ۱۹۸
مسجد حسن پادشاه ۱۹۸ ، ۲۰۱ ، ۲۴۲	مسجد حاج اللهیار ۱۹۹
مسجد حسین پادشاه ۹۳	مسجد حاج اسمعیل ۱۹۸
مسجد حسینی ۱۹۸	مسجد حاج بدر ۱۹۹
مسجد حنیرچی ۱۹۸	مسجد حاج رضا ۱۹۸
مسجد حنفیه ۱۹۹	مسجد حاج رفیع ۱۹۸
مسجد حکم آباد ۱۹۸	مسجد حاج عباسقلی ۱۹۹
مسجد حکیم آباد کوچک ۱۹۹ ، ۲۰۰	مسجد حاج علی ۱۹۷
مسجد خاقانی ۱۹۸	مسجد حاج علی اصغر ۱۴۵
مسجد خاله اوغلی ۱۹۸	مسجد حاج غفار ۲۵۷
مسجد خانلار ۱۹۸	مسجد حاج میرزا یوسف ۲۰۰
مسجد خانم بیگ ۲۰۰	مسجد حاج میری ۱۵۵
مسجد خرابه ۱۹۹	مسجد حاج نقی ۱۹۹
مسجد خریشته ۲۰۰	مسجد حاجی ۱۹۹
مسجد خطیب ۱۹۸ ، ۱۹۹	مسجد حاجی آقا بابا ۲۰۰
مسجد خاچان ۱۹۷	مسجد حاجی ابراهیم ۲۰۰
مسجد خلیلان ۱۲۷ ، ۱۳۶	مسجد حاجی ۱۹۹
مسجد خواجه علی اصغر ۲۰۰	مسجد حاجی اکبر ۱۹۹
مسجد خونی ۲۰۰ ، ۳۷۷	مسجد حاجی حسن ۲۰۰
مسجد خیابان تربیت ۱۹۹	مسجد حاجی رضا ۱۹۹
مسجد خیابان قدیم ۱۹۸	مسجد حاجی رستم ۲۰۰
مسجد خیابان کهنه ۱۹۸	مسجد حاجی رحیم ۱۹۸
مسجد خیابان منصور ۱۹۹	مسجد حاجی علی ۱۹۹
مسجد میرزا اسمعیل خاله اوغلی ۲۲۰	مسجد حاجی علینقی ۱۹۸
مسجد خیربانو ۱۹۹	مسجد حاجی فرج ۱۹۸
مسجد الدار ۲۲۳	مسجد حاجی کاظم ۱۲۷ ، ۱۵۳ ، ۱۹۹
مسجد دال و ذال ۹۹ ، ۱۷۱ ، ۲۲۳	مسجد حاجی محمدقلی ۱۹۹
مسجد داش دربند ۱۹۸	مسجد حاجی ملاعلی ۹۹
مسجد دالانلو ۱۹۹	مسجد حاجی نوروز ۱۹۹

مسجد شاهزاده ۹۹ ، ۱۹۹	مسجد دباغی نه ۱۹۹
مسجد شاه جهان ۲۰۱ ، ۶۷۷	مسجد دربند ۱۹۹
مسجد شاه مقصود ۷۵۱	مسجد در خیابان ۱۹۸
مسجد شارع ۱۹۸	مسجد در سیلاب ۲۰۰
مسجد شتر بان ۱۹۹	مسجد در قلعه ۱۹۹
مسجد شریف ۲۰۰	مسجد دره ۲۰۰
مسجد ششکلان ۱۹۸	مسجد دودره ۱۹۹
مسجد ششکلان کوچه ۱۹۹	مسجد دیزج ۲۰۰
مسجد ششکلان کوه ۱۹۹	مسجد دیک باشی ۱۹۸
مسجد شعبان ۲۰۰	مسجد رفیع ۱۹۸
مسجد شکلو ۲۰۰	مسجد رنگی ۱۶۳
مسجد شکیلان ۱۹۸	مسجد زنجیرک ۱۳۰
مسجد شنبغازان ۲۰۰	مسجد زین الدین ۱۹۸
مسجد شفیع ۲۰۰	مسجد سالار ۱۹۹
مسجد شویر ۱۹۷	مسجد سین ۲۲۲
مسجد شور بالا ۱۹۹	مسجد سجاد ۱۹۷
مسجد شیخ الاسلام ۲۰۰	مسجد سرخاب ۱۹۹
مسجد صاحب ۲۰۰	مسجد سردرود ۱۹۸
مسجد صاحب آباد ۲۶۴	مسجد سرکه بازار ۷۹۴
مسجد صاحب الامر ۹۹ ، ۲۰۳ ، ۲۴۵	مسجد سفید ۲۰۰
مسجد صاحب الزمان ۲۰۴	مسجد سنگستان ۲۰۰
مسجد صابونچی ۱۹۸	مسجد سنکلان ۱۹۹
مسجد صادقیه ۲۹۶	مسجد سید باشی ۱۹۸
مسجد صدر ۱۹۹	مسجد سید تقی ۱۹۸
مسجد صمد آباد ۱۹۸	مسجد سید حمزه ۱۳۲ ، ۲۳۱
مسجد صمصام خان کوچک ۱۹۸	مسجد سیدلر ۱۹۷ ، ۱۹۹
مسجد صمصام خان بزرگ ۱۹۸	مسجد سیدوان ۱۹۹
مسجد طاقدار ۱۹۹	مسجد سیلاب ۱۹۸
مسجد طوقچی ۶۹۰	مسجد سیملر ۲۰۰
مسجد عباسقلی خان ۱۹۸	مسجد شاه ۱۹۹
مسجد عربلر ۱۵۰ ، ۱۹۸	مسجد شاه آباد ۱۹۹

مسجد کالانتر ۱۱۴ ، ۱۹۸	مسجد عزت آباد ۱۹۹
مسجد کالانتر کوچه ۱۹۷	مسجد علیشاه ۹۳ ، ۱۹۷ ، ۵۰۱ ، ۵۰۳ ،
مسجد کلبعلی ۱۹۸	۵۸۷ ، ۵۰۷
مسجد کوچک ۱۹۹	مسجد عین الدوله ۱۹۹
مسجد کوچه باغ ۲۰۰	مسجد غریبان ۱۹۸
مسجد کوچه دارایی ۱۹۸	مسجد غفار بزاز ۲۰۰
مسجد کوچه صدر ۱۹۹	مسجد غفوری ۱۹۸
مسجد کوچه کچه چیه ۱۹۹	مسجد فراهانچی ۱۹۹
مسجد کوشک ۱۹۸	مسجد فتاح ۲۰۰
مسجد کوی خیابان ۱۹۹	مسجد فرمانفرما ۱۹۷
مسجد کوی شاه آباد ۱۹۸	مسجد فیلکش ۱۹۹
مسجد کهنه فروشان ۷۶۵	مسجد قاسم ۱۹۹
مسجد گازران ۱۹۹	مسجد قانی ۹۹ ، ۱۷۱
مسجد گچکاری ۲۰۰	مسجد قائم مقام ۱۹۸
مسجد گزد ۱۹۸	مسجد قره آغاج ۱۹۹
مسجد گرگان (جامع) ۸۷۰	مسجد قره باغیها ۱۹۸
مسجد گلخانه ۱۹۸	مسجد قریه توت ۱۹۹
مسجد گوش باشی ۱۹۸	مسجد قریه خلجان ۱۹۹
مسجد گوهر شاد آغا ۲۷۷ ، ۶۸۷	مسجد قصاب ۱۹۹
مسجد لاله ۲۰۰	مسجد قصابان ۱۱۱ ، ۱۹۹
مسجد لک لک ۱۹۷	مسجد قوری چای ۱۹۹
مسجد لیل آباد ۱۹۹	مسجد قوش باشی ۱۹۹
مسجد مارالان ۱۹۸	مسجد کلاه فروشان ۱۹۸
مسجد محله پایین ۱۹۷	مسجد کبود ۳۷ ، ۹۴ ، ۱۲۴ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ،
مسجد مدینه ۲۰۰	۲۷۳ ، ۲۶۵ ، ۳۳۳ ، ۶۵۱ ، ۶۵۲ ،
مسجد مشهدی ایمان ۲۰۰	۶۵۴ ، ۶۷۷ ، ۶۸۰ ، ۶۸۱
مسجد معجز لر ۲۰۰	مسجد کبیر یزد ۶۸۹
مسجد مفید آقا ۱۳۰ ، ۲۰۰	مسجد کدخد باشی ۱۷۲
مسجد مقدس ۱۹۸	مسجد کر بلایی علی ۱۹۸
مسجد مقصودیه ۱۹۹ ، ۷۴۴	مسجد کرد کر ۲۰۰
	مسجد کریمخان ۱۹۹

مسجد هشت‌رود ۲۰۰
 مسجد همت‌آباد ۲۰۰
 مسعود ۴۴۸ ، ۸۶۰
 مسعود (سلطان) ۴۱۸
 مسعود بن سعد بن محمد یزدی ۵۲۴ ، ۵۲۶ ،
 ۵۲۷
 مسعود بن فضل‌الله عیبدی ۵۲۶
 مسعود بن قلیچ‌ارسلان ۱۲۰
 مسعود بن سلطان محمد (سلطان) ۴۱۲ ، ۴۱۴ ،
 ۴۱۳ ، ۴۱۴
 مسعود خراسانی ۴۰۸
 مسعود سلجوقی (سلطان) ۴۱۵
 مسعود شاه (خواجه) ۶۱۹ ، ۶۲۰
 مسعود کیهان ۴۸
 مسکو ۷۶ ، ۸۱
 مسکوی ۷۳ ، ۷۲۸
 مسیح ۵۳ ، ۴۴۲ ، ۷۳۸
 مسیح میرزا ۷۰۸ ، ۷۳۶
 مشا (کوه) ۱۶۸
 مشارق‌الدراری الزهر ۸۶۱
 مشروطیت ۱۱۲ ، ۱۸۷ ، ۳۱۰ ، ۳۱۲
 مشکاة‌المصابیح ۸۰۰ ، ۸۵۲
 مشک‌عنبر ۱۶۸
 مشکي تبریزی ۸۶۰
 مشکين ۴۳ ، ۴۶ ، ۵۷۰
 مشکين شهر ۳۳۴
 مشهد ۳۱ ، ۸۲ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۹۳ ، ۶۸۷ ،
 ۶۹۰
 مشهدی جعفر ۱۰۲
 مشهد ذوالکفل نبی ۵۱۸ ، ۵۲۰

مسجد ملا احمد
 مسجد ملا باشی ۲۰۰
 مسجد ملا حسین ۲۰۰
 مسجد ملا علی ۱۱۳ ، ۲۰۰ ، ۲۵۳
 مسجد ملکی ۲۰۰
 مسجد منجم ۱۹۹
 مسجد موجوز (معجز) ۱۱۲ ، ۱۱۸
 مسجد میارمیار ۱۹۹
 مسجد میر آقا ۲۰۰
 مسجد میر چوپان ۱۹۷
 مسجد میر محمد علی ۱۵۷ ، ۱۹۸
 مسجد میر نظام‌الدین ۱۴۶
 مسجد میرزا ۱۹۸
 مسجد میرزا اسمعیل خاله‌اوغلی ۲۰۶
 مسجد میرزا باقر ۲۰۰
 مسجد میرزا جواد ۱۹۹
 مسجد میرزا سلیمان ۲۰۰
 مسجد میرزا صادق آقا ۲۰۰ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ،
 ۲۱۹
 مسجد میرزا عبدالحی ۲۰۰
 مسجد میرزا مهدی ۲۲۳
 مسجد مقبره ۱۳۰ ، ۲۰۰
 مسجد میلان ۱۷۱ ، ۱۹۹
 مسجد میدان قطب ۱۹۹
 مسجد نایب ۱۹۹
 مسجد نصریه ۷۳۷
 مسجد نوبر ۱۹۸
 مسجد وزیر آباد ۲۰۰
 مسجد ویجویه ۱۹۸
 مسجد هاشم ۱۹۹ ، ۲۰۰
 مسجد هروی ۱۲۰ ، ۷۷۶ ، ۸۱۳

معتمد بالله عباسی ۳۹۵	مشهدی رضا ۱۰۷
معجم الادباء ۷۹۹ ، ۷۹۸ ، ۷۵۶	مشهدی محمد ۱۰۲
معجم البلدان ۷۵۷ ، ۴۱۹ ، ۳۹۴ ، ۳۸۸	مشیرالتجار ۱۰۲
۸۶۸ ، ۸۵۲ ، ۷۹۹	مشیرالدوله ۱۰۳
معجم المطبوعات ۸۵۲ ، ۸۵۰ ، ۸۰۰ ، ۷۹۹	مصایب الارواح ۸۶۰
۸۶۴	مصایب فی الحدیث ۸۵۲
معجم المؤلفین ۷۶۳ ، ۷۵۸ ، ۷۵۴ ، ۷۵۳	مصاب (دکتر) ۴۸
۷۸۷ ، ۷۷۶ ، ۷۷۵ ، ۷۶۷ ، ۷۶۵	مصدق (دکتر) ۲۶۷
۸۵۱ ، ۸۴۹ ، ۸۲۷ ، ۸۲۱ ، ۸۱۶	مصر ۴۴۲ ، ۴۴۱ ، ۴۳۹ ، ۳۵۸ ، ۲۴۹
۸۶۲ ، ۸۵۸ ، ۸۵۴	۵۵۲ ، ۵۱۱ ، ۴۹۶ ، ۴۹۲ ، ۴۶۷
المغرب ۷۹۸	۶۳۰ ، ۶۲۴ ، ۶۱۸ ، ۶۰۲ ، ۵۵۶
معرفة النعمان ۷۹۸	۷۶۵ ، ۸۷۰ ، ۸۶۷ ، ۷۲۰ ، ۷۱۸
مغز السلطنة ۸۲۰	۷۹۷ ، ۷۹۵ ، ۷۹۳ ، ۷۸۱ ، ۷۷۵
معصومه (حضرت) ۸۴۳	۸۵۸ ، ۸۵۳ ، ۸۱۹ ، ۸۱۱ ، ۸۰۲
معین الدین ۸۱۰	مصطفی (سلطان) ۷۱۶ ، ۷۰۷
معین الدین اصحاب ۷۷۴	مصطفی عزیز کنده (شیخ) ۲۵۴
معین الدین پروانه ۸۶۸ ، ۴۳۹	مصلح الدین امیر حاج ۸۶۲
معین الدین چشتی ۷۹۰	مطلع الشمس ۳۰۱
معین الدین صفار ۸۶۰ ، ۷۷۳ ، ۱۴۲	مطلع السعیدین ۶۰۴ ، ۵۹۷ ، ۵۸۱ ، ۵۷۹
معین الدین فتح الله ۸۶۰	۶۴۷ ، ۶۳۲ ، ۶۰۵
مغان ۴۹۳	مظفر الدین ۸۵۷ ، ۴۱۸
مغربی (مولانا) ۸۶۱ ، ۸۶۰ ، ۱۵۹ ، ۱۴۱	مظفر الدین شاه ۳۰۷ ، ۳۰۶ ، ۳۰۰ ، ۱۴۸
۸۶۷	مظفر الدین کوکبری ۴۱۷
مغنی اللیب ۷۷۵ ، ۲۹۳	مظفر الدین میرزا ۲۷۹ ، ۲۵۰ ، ۱۷۹ ، ۱۰۱
مغول ۲۱۷ ، ۱۴۵ ، ۱۰۰ ، ۴۷ ، ۴۶ ، ۴۵	۳۰۵ ، ۲۹۹ ، ۲۸۰
۴۲۷ ، ۴۲۲ ، ۴۲۱ ، ۳۵۶ ، ۳۴۶	مظفر محدث بزازی ۸۱۵ ، ۱۴۲
۴۳۴ ، ۴۳۳ ، ۴۳۲ ، ۴۲۹ ، ۴۲۸	مظفریه ۶۵۱ ، ۶۴۱ ، ۱۸۱ ، ۹۳ ، ۳۰
۶۸۱ ، ۵۶۴ ، ۴۶۱ ، ۴۵۹ ، ۴۳۵	۸۲۸ ، ۶۸۷ ، ۶۵۳ ، ۶۵۲
۷۷۵	معاذ بن جبل ۷۶۲
مغولان ۴۴۳	معتمد ۸۶۷
مغولستان ۳۴۶	

٨٠٢ ، ٧٨٣	منولى ٣٨٨
مقصوديه (عمارت) ١٧٤	مفتاح ٨١٩
مكاتب رشيد الدين ٥٤٥	مفتاح خان فخر ادهم (ميرزا) ٣١٠
مكه ٤٨١ ، ٦٩٠ ، ٧١٠ ، ٧١٩ ، ٧٦٣ ،	مفتاح التفاسير ٥٤٤
٨٥٤ ، ٨٠٨ ، ٧٩٠ ، ٧٧٦ ، ٧٦٥	مفتاح الكنوز ومصباح الرموز ٧٩٥
ملا احمد بن مصطفى ٧٠٠	مفتاح الجوم ٨١٩
ملاحسين ميدي يزدى ٧٠٩	مفتاح الحيات ٦٩٤
ملاحشرى ٣٠ ، ١١٩ ، ١٢٠ ، ١٣٦ ، ١٦٨ ،	مفتاح الغيب ٨٠١
١٧٤ ، ٢٢٦ ، ٢٣٥ ، ٢٥٩ ، ٢٦٠ ،	مفتاح العلوم ٨٣٧
٥٤١	مفتول بند (سيد) ٩٣ ، ٨٦٧
ملاز گرد ٤٦ ، ٣٥٧ ، ٤١٠	مفيد (شيخ) ٨٠٦
ملاطيه ٧٠٧ ، ٧١٥	مفخم الدوله (ميرزا اسحق خان) ٣٠٧
ملاقاسم لنگ ٢٩٢	مقاتل الفرسان ٧٩٩
ملا محمد دايى ١٠٢ ، ١٠٧	مقاله فى الحدود والرسوم ٧٦٥
ملا محمد عقابى ٢١٨	المقالات ٨١١
ملا محمد قارى ٢٢٣	مقامات ٨١٩
ملك التجار ١٠٤	مقام صاحب الامر ٢٤٠ ، ٢٤٥ ، ٢٤٩
ملك اشرف ٥٨١ ، ٥٨٢ ، ٥٨٣ ، ٥٨٤ ، ٥٨٥	مقامات حريرى ٢٩٣ ، ٤١٥
٥٨٦ ، ٥٨٧ ، ٥٨٩ ، ٧٠٤ ، ٨٣٤ ،	مقبره الجايتو ٤٨٥
٨٦٦	مقبره سلطان سنجر ٤٨٥
ملك اشرف ايوبى ٤٣١	مقبره سيد حمزه ٧٩٦
ملك اشرف (پادشاه يمن) ٥٥٩	مقبره الشعراء ١٣٦ ، ١٣٨ ، ١٣٩ ، ١٤٠ ،
ملك اعدل ٥١١ ، ٥١٢	١٤١ ، ٥٦٨ ، ٧٧٠
ملك اعلم شمس الدين بن جمال الدين ٥١٢	مقبره غازان ٤٩٠ ، ٤٩١
ملك بهادر ٦٣١ ، ٦٣٢	مقتدر بالله عباسى ٨٧٠
ملكزاده ٣١٨	مقدونيه ٣٩
ملكشاه سلجوقى ١٢٠ : ٤١٨	مقصود ٧٣٢ ، ٧٤٤ ، ٧٥١
ملك الشعراى بهار ٥٨٠	مقصود بيك ١٧٤ ، ٧٠٨ ، ٧٢٣ ، ٧٣١ ، ٧٢٤
ملك صدر الدين ٤٣٧	٧٣٣
ملك طغا جار ٤٥٧	مقصود كاشانى ٣٤٨
	مقصوديه ٣٠ ، ٩٣ ، ٩٦ ، ١٠٠ ، ١٧٢ ، ٧٤٠ ،

منهاج بیضادی ۷۵۹ ، ۸۷۰	ملك عزالدین ۶۱۵
مؤاسات (میرزا محمد) ۳۱۳	ملك قاسم میرزا ۹۹
الموجز ۷۶۵	ملك متصنر ۵۸۴
موچنیگو ۷۱۳	ملك الناصر ۴۶۷ ، ۴۶۸ ، ۵۱۱ ، ۵۷۵
مودود بن اسماعیل بن یاقوتی (ملك) ۴۱۱	ملك ناصر (پادشاه مصر) ۵۵۹
موزة ایران باستان ۳۴۸	ملك یونس (قریه) ۶۶۵
موزة بریتانیا ۷۶۰	ممتازالدوله (میرزا اسماعیل خان) ۳۰۷
موزة تبریز ۱۴۸ : ۳۳۳	مملان (امیر نصر) ۴۶ ، ۲۶۰ ، ۴۰۰ ، ۴۰۳
موزه ویکتوریا البرت ۳۴۸	مملان بن وسودان ۲۵۹ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۸۴۵
مورو (کوه) ۴	ممالیک مصر ۷۰۴ ، ۷۰۶
موسی خان ۵۷۱ ، ۵۷۳ ، ۵۷۴	منارغازان خان ۴۹۰
موسی کاظم (امام) ۱۳۶ ، ۲۲۶ ، ۲۵۲ ، ۲۴۶	مناقب دینور ان ۷۵۳
۲۶۱	منتصری (دکتر) ۳۲۵ ، ۳۳۱
موسی بن امیر حاج ۸۶۲	منتظم ناصری ۳۰۰
موسی بن جعفر (امام) ۱۳۵ ، ۷۶۰ ، ۸۴۰	منتظم ابن الجوزی ۷۹۹ ، ۴۰۱
۸۴۱	منجم ۳۸۲
موسی بن جعفر الجمال ۲۵۲	منجم باشی ۶۴۱ ، ۷۱۰ ، ۷۱۲ ، ۷۱۴ ، ۷۳۷
موشغ Mushegh ۲۹۲	۷۴۸
م-وصل ۴۷ ، ۱۴۰ ، ۳۴۶ ، ۴۱۲ ، ۴۱۳	منصور (شاه) ۶۴۵ ، ۵۹۸
۷۰۳ ، ۶۲۹ ، ۵۲۸ ، ۴۸۶ ، ۴۶۰	منصور بن اخی (امیر) ۶۵۶
۷۶۸ ، ۸۲۴ ، ۸۰۴	منصور ۳۱۹
موغان ۴۷ ، ۳۵۷ ، ۴۰۳ ، ۴۲۸ ، ۴۵۷	منصور (علی) ۲۷۰
۶۰۰ ، ۴۹۲	منصور بیک پورناک ۷۳۳
موکله ۴۹ ، ۱۰۰	منصور خلیفه عباسی ۳۹۴
مولا (امیر) ۲۴۴	منصور محمد حفده ۸۲۶
مولانا ۶۹	منکفولاد ۴۳۶
مولوی (علینقی) ۳۸۱	منگشت (فلمه) ۴۳۸
مومن تبریزی ۲۱۰	منکو تیمور ۵۷۳
مونس الاحرار ۸۰۴	منوچهر (امیر) ۶۳۴
مؤیدالدوله ۹۷ ، ۱۷۸ ، ۵۰۵	منوچهر اقبال (دکتر) ۳۲۴
مؤیدالدوله طهماسب میرزا ۱۸۷	منوچهر تسلیمی (دکتر) ۳۲۵

میارمیار ۶۰، ۹۶، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۸۵،
 ۲۲۳، ۵۸۰، (همچنین رك : مهادمهين)
 میافارقین ۴۳۲
 میزندو آب ۲۰، ۴۴، ۲۶۵، ۳۴۳
 میانه ۱۲، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۳۴۰
 ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۷، ۶۱۳، ۶۴۶،
 ۶۴۷، ۶۵۰، ۷۳۳، ۸۶۶
 میدی (فاضی امیرحسین) ۶۵۲ : ۶۵۳
 میدان (محلہ) ۸۳۸
 میدان انکج ۱۰۶
 میدان باغ گلستان ۲۷۳، ۳۸۴
 میدان دانشرا ۲۷۳
 میدان دیک باشی ۱۳۰، ۱۳۱
 میدان راه آهن ۲۷۲
 میدان رضایهلوی ۲۶۶، ۲۷۲
 میدان بلوار دانشگاه ۲۷۲
 میدان سبزی ۲۷۳
 میدان شاه عباس ۲۶۶، ۲۷۱
 میدان شرداری ۲۷۲
 میدان شهناز ۲۶۶، ۲۷۲
 میدان صاحب آباد ۱۸۵، ۲۴۰، ۲۹۷، ۲۴۳،
 ۶۵۱، ۷۴۵
 میدان صاحب الامر ۱۰۲، ۱۵۰، ۱۷۶، ۱۵۳،
 ۲۴۱، ۲۷۳، ۷۴۵
 میدان قطب (قورت) ۱۲۴، ۱۲۷
 میدان کادفروشان ۱۰۲، ۱۷۶
 میدان کریمخان ۲۷۳
 میدان مقصودیه ۲۷۱
 میدان ملل متحد ۲۷۱، ۲۷۲
 میدان منجم ۲۷۲
 میدان مهدیه ۱۷۶، ۲۷۳

مؤید (سردار) ۸۵۸
 موینه ۴۴۵
 مها باد ۲۰، ۴۴
 مهادمهین ۹۲، ۹۶، ۱۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵،
 ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۴۳
 ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۵۸، ۳۱۷، ۴۹۸،
 ۵۰۰، ۵۰۴، ۶۱۰، ۶۵۶، ۸۷۰
 مها نقلی ۱۲۰، ۸۱۳، ۷۸
 مه پیکر ۲۷۵
 مهدی آباد ۱۱۴
 مهدی ادیب (میرزا) ۳۱۳
 مهدی بیانی ۷۵۳
 مهدی تبریزی ۱۴۲
 مهدی ترکمان ۸۰۵
 مهدیخان فراش باشی ۱۰۳، ۱۰۵
 مهدی حسن نقیب (امیرسید) ۱۳۶
 مهدی قاضی (میرزا) ۱۰۴، ۱۰۵
 مهدیقلی خان سرهنگ ۳۰۴
 مهدیقلی میرزا ۹۹
 مهدی مجتهد (میرزا) ۱۰۶
 مهذب الدوله (سید باقرخان کاظمی) ۲۸۵
 مهرانرود ۱، ۸، ۱۰، ۱۱، ۶۳، ۹۵، ۹۷،
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴،
 ۱۴۳، ۱۷۶، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۶۸،
 ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴،
 ۵۶۰، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۸۶، ۷۶۸
 ۷۹۶، ۸۳۳
 مهر و مشتری ۶۹، ۸۲۵
 مهمادبیک ۷۰۷
 مهنه ۸۱۳

میرزا علی اکبر خان دبیر السلطنه ۳۱۳	میدان نادری ۲۷۱ ، ۲۷۲
میرزا فضل الله ۶۹۸	میدان ویجویه
میرزا ملکائی کوکچه ۱۸۵	میرانشاه ۵۱۷ ، ۵۹۵ ، ۶۱۳ ، ۶۱۶ ، ۶۱۷
میرزا محمد ۳۱۳	۶۱۸ ، ۶۱۹ ، ۶۲۰ ، ۶۲۲ ، ۶۲۳
میرزا محمد ابراهیم ۲۲۸	۶۹۱ ، ۶۹۲ ، ۶۹۶ ، ۶۹۷ ، ۷۶۲
میرزا محمدی ۶۴۲	۸۲۰ ، ۸۴۷ ، ۸۶۵
میرزا مظفر ۷۱۷	میرحسن ۱۰۶
میرزا مهدی ۱۰۲	میرحیدر (نکیده) ۵۸ ، ۷۹۶
میزان (کتاب) ۷۰۱	میرحیدر ونی (سلطان) ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۷۹۶
میشل پاله اولوگ ۴۴۲	۷۹۷
میشو (کوه) ۴ ، ۲۳۶	میرزمان ۱۱۷
میلان ۵۶۹	میرسید احمد کاشی ۷۰۰
مینورسکی ۳۸۸ ، ۳۹۰	میرعبدالله ۸۱۶
ن	میرعلی ۷۰ ، ۷۶۲ ، ۷۹۷ ، ۸۱۶ ، ۸۶۲
نایلیون ۹۳ ، ۹۴	میرعلی اکبر ۲۵۱
نادرشاه ۳۱	میرفتاح (آقا) ۲۴۳ ، ۲۷۷
نسادرمیرزا ۷ ، ۳۰ ، ۴۰ ، ۴۸ ، ۵۵ ، ۹۴	میرقاسم ۱۱۲ ، ۱۱۷
۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶	میرک (خواجه) ۶۷۱ ، ۸۶۲
۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۲۲ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸	میرک نرسا ۸۰۵
۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۸	میرک (مولانا) ۷۰
۱۴۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰	میرزا آقا ۲۱۴ ، ۲۱۵
۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹	میرزا آقاسی ۸۵۸
۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸	میرزا ابراهیم ۲۳۴
۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵	میرزا ابوطالب ۲۲۷ ، ۲۱۹
۱۸۲ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷	میرزا بای (آقا) ۵۹
۲۱۵ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۲ ، ۲۲۷	میرزا جان ۷۰
۲۳۱ ، ۲۳۸ ، ۲۴۳ ، ۲۵۳ ، ۲۵۵	میرزا حسین ۳۱۳
۲۵۷ ، ۲۵۹ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۲	میرزا صادق ۱۷۷
۲۹۵ ، ۴۹۰ ، ۵۰۱ ، ۵۰۴ ، ۵۰۵	میرزا طاهر ۲۲۲
۵۴۳ ، ۵۶۳ ، ۶۸۲ ، ۶۸۷ ، ۷۴۵	میرزا عباس خان سرهنگ ۳۰۰

نخجوان ۴۵، ۴۶، ۵۷، ۲۴۹، ۴۱۶، ۴۰۸، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۵۸، ۵۷۰، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۳۰، ۶۳۵، ۶۹۲، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۴۰، ۸۴۹، ۸۴۴، ۸۱۳

نخجوانی ۸۵۱

نخستار (قریه) ۶۶۶

ندیلی ۱۸

ندیم باشی (محمد) ۳۰۴، ۳۰۸

نزهة الساسانیه ۸۶۱

نزهة القلوب ۳، ۴۸، ۵۱، ۵۰، ۳۹۳، ۱۴۵

۴۰۲، ۴۷۲، ۵۰۳، ۵۶۶

نزه ویران (قریه) ۶۶۵

نسائم الاسحار ۵۰۱

نسب نامه انبیاء وملوک و سلاطین ۵۴۵

نسطوری ۴۶۰

نسطوریان آذربایجان ۴۴۱

نسیمی ۷۰۰

نشابور ۱۴۱

نصابه الصبیان ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۱۲

نصر (امیر) ۵۸۴

نصر الله (میرزا) ۱۲۴

نصر الله خان سیف الاطباء (میرزا) ۳۰۷

نصر الله طبیب ۸۶۳، ۸۶۴

نصر الله خان لشکر نویس ۱۰۵

نصرانی ۱۷۰

نصرة الدين ابوبکر (اتابک) ۴۲۵

نصرة الدين يحيى (شاه) ۵۹۸

نصريه ۷۴۰

نادر (دکتر) نظام تهرانی ۷۹۳

نارمیان ۴۹، ۵۰، ۱۰۰، ۵۰۲، ۵۶۶، ۵۰۳

نارنجی تبریزی ۸۶۲

نارلوجای ۱۹

ناسخ التواریخ ۲۴۱

الناصر (ملک) ۸۱۱

ناصر خسرو ۵۰، ۹۹، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۶

ناصر الدين اقتس ۴۲۷

ناصر الدين ۴۶۶

ناصر الدين شاه ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۷۹

۱۸۱، ۱۸۷، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۵۰

۳۰۲، ۶۵۴

ناصر الدين عبد الله ۱۱۸

ناصر الدين عمر (خواجه) ۶۶۱

ناصر لدين الله ۴۳۰، ۸۴۲

ناظم الملك ۳۰۶، ۳۰۸

نایب حسن کبابین ۱۸۷

نایین ۸۶۱

نجفقلی خان دانیلی ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۲۰۴

نجف ۸۵۶

نجم (شیخ) ۷۳۹

نجم الدين (خواجه) ۷۶۰، ۸۶۲

نجم الدين ابوبکر زرکوب ۷۷۲، ۸۰۳، ۸۶۲

نجم الدين اسکویی (شیخ) ۶۵۵، ۶۹۸، ۸۶۳

نجم الدين احمد کبری ۷۷۲، ۷۷۱

نجم الدين رازی ۴۲۸

نجم الدين محمد برگ باف ۸۶۳

نجم الدين سمسار ۶۰۳، ۶۱۲، ۸۶۲

نجم الدين طارمی ۸۶۲

نجم الدين صفری ۷۹۰

نجیب الدوله ۴۹۶

۸۶۱ ، ۸۴۱	نصیرالدین طوسی (خواجه) ۴۳۹ ، ۴۹۲ ، ۴۹۴
نفع المسك ۸۵۲	۸۲۴ ، ۸۴۲ ، ۸۶۹
نقیس بن داود بن عانان ۸۶۷	نصیریہ ۳۰ ، ۹۳
نقشبندیہ ۶۹۹	نظام تبریزی ۸۶۴ ، ۸۶۶
نقطویہ ۷۰۰ ، ۷۰۱	نظنز ۷۵۴
نقیبی ۸۰۲	نظام الدین ۴۲۷ ، ۴۲۹
نوبر ۴۹ ، ۹۲ ، ۹۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۵ ، ۱۱۷	نظام الدین شامی (مولانا) ۴۷۳ ، ۸۶۴ ، ۸۶۵
۱۱۸ ، ۱۲۴ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۶	نظام الدین عبدالصمد ۸۶۶
۱۶۷ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۷۹۲	نظام الدین عبدالحمید ۸۶۵
۸۱۴	نظام الدین حسن ۴۴۰
نورالدین اسفراینی ۷۶۶	نظام الدین خضر ۷۶۴
نورالدین بیمارستانی (شیخ) ۶۶ ، ۵۶۸ ، ۸۶۷	نظام طوسی ۷۸۷
نورالله شوشتری (قاضی) ۱۶۲	نظام الدین یحیی غوری ۱۴۱ ، ۵۸۱ ، ۷۶۶
نورالدین مسکی (خواجه) ۶۰۳ ، ۶۱۲	۸۰۹ ، ۸۶۲ ، ۸۶۶
نورالدین عبدالرحمن جامی ۷۱۹	نظام الدین کاشی (مولی الاعظم) ۶۵۹
نوربخشیه ۸۳۰	نظام الدین یحیی مهندهای ۸۶۶
نورعثمانیه ۸۷۰	نظام العلما ۱۰۳
نورعلی (شیخ) ۲۵۴ ، ۲۵۶	نظام الملك ۲۹۴ ، ۴۰۹ ، ۴۲۶ ، ۷۹۹
نورعلی بیك بایندر ۷۳۹	نظامی ۸۶۶
نوری تبریزی ۸۶۷	نظامیه ۲۹۴ ، ۷۹۸ ، ۸۶۶
نوفل بن سحابیل (ملك) ۵۵۶	نظم الذرائع الناصعه فی شعراء المأته السابعه ۸۳۷
نوی ۷۹۳	نعمت آباد ۸
نهاوند ۶۵	نعمت الله ثانی (امیر) ۶۴۴
نهایه الامل فی الجمل ۷۶۵	نعمت الله روشنی زاده ۸۰۲
نهایه مقصد الراغب ۸۵۸	نعمت الله ولی (نورالدین) ۲۳۵
نهد (قریه) ۷ ، ۴۰ ، ۷۷۰	نعمه الله بن محمد البواب ۶۸۶ ، ۶۸۷
نهنه مریم ۱۶۶ ، ۱۶۸	نعمت اللهی ۸۶۸
نیارمیان ۶۷ (رك : نارمیان)	نعمتی ۸۱
نیشابور ۱۴۰ ، ۳۳۴ ، ۸۶۶	نفائس التنصيص ۸۵۲
نیکلای چهارم ۴۵۱	نقده ۵۹۸
	نفحات الانس ۷۷۹ ، ۷۷۸ ، ۸۱۱ ، ۸۴۰

ولیدیان ۷۳۳	نیکوبولو ۴۵۹
ولگا ۴۷	بینوا ۳۹۱
ولیان کوه ۷۶۲، ۸۴۷	نبل (قریه) ۶۹۸
ولبی (امیر) ۵۹۱، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۵،	و
۶۱۳	واحدی ۵۹، ۸۲۱
ولی استرآبادی (امیر) ۵۶۲، ۶۰۴	وادی بنی سالم ۸۶۲
ولی دوله ۶۹۵	الوافی بالوفیات ۷۸۸، ۸۲۷
ولی مازندرانی (امیرغیاث الدین) ۶۰۸	الوافی فی تمداد القوافی ۸۲۶
ولی الدین خطاط ۸۶۷	واران ۸۶۷
ولیانکوه ۶۶، ۹۶، ۱۰۰، ۵۲۱، ۵۲۲،	وارانی ۸۶۷
۵۶۸	وان (دریاچه) ۴۵، ۴۶، ۵۷، ۳۵۸، ۳۴۲،
ونیز ۷۵، ۴۶۷، ۵۹۳، ۷۰۹، ۷۱۴، ۷۱۲،	۸۰۵، ۳۹۰
۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۸، ۷۳۲	وایقان ۷۷۲، ۷۷۳
وهودان بن محمدروادی (امیر) ۱۴۴، ۱۴۶،	وجیه الدین نسفی ۴۴۱
۲۶۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴	وجیه (خواجه) ۸۰۹
۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۲، ۷۵۷، ۷۷۴	ودیمی (دکتر کاظم) ۴۸
وهودان بن مملان ۳۹۷، ۳۹۸	وراوی ۷۵۹، ۷۶۰
ویلان کوه (رک: ولیانکوه)	ورثان ۳۹۳
ویجویه ۵۸، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۳،	ورقا (دکتر علی محمد) ۴۷
۱۱۸، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۷۴،	وزیر آباد ۹۹، ۱۲۹
۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۵۳،	وزیر نظام ۹۹
۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۱، ۴۶۳، ۶۱۰،	وشمگیر زیاری ۳۹۶
۶۵۸، ۷۸۰، ۷۸۵، ۷۸۷، ۸۰۵،	وصاف الحضرة ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۶۹، ۴۸۲،
۸۱۳، ۸۳۵، ۸۳۹، ۸۴۶	۴۸۶
ویده هر در ۶۴	وقفنامه رشیدی ۷۹۹، ۸۴۳، ۸۵۵، ۸۵۷
ویده ۸۰۶، ۸۲۱، ۸۴۴، ۸۶۵	وقفنامه مظفریه ۸۶۳
ویلسن (سرآرنولد) ۳۶	وکیل (میرزا کاظم) ۱۰۶
وین ۲۸۱	ولد بن شیخ علی بن شیخ اویس ۶۳۰
ه	ولدرومی (سلطان) ۱۴۲
هادی بن محمد الشیبانی ۵۲۷	

هفت اقلیم ۷۹۲ ، ۸۱۱ ، ۸۱۶ ، ۸۳۴ ، ۸۲۶

۸۴۱ ، ۸۵۹ ، ۸۶۹

هفت چشمه ۶۳۶

هلاکو ۵۶ ، ۷۸ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹

۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۵۷ ، ۴۹۳

۵۶۵ ، ۵۷۱ ، ۵۸۲ ، ۵۷۶ ، ۷۵۳

حمام الطیب ۸۶۹

حمام تبریزی (حواجه) ۶۹ ، ۱۴۱ ، ۸۶۸

۸۶۹

حمام الدین (مولانا) ۴۴۵ ، ۴۹۵ ، ۴۹۶

۵۶۸ ، ۸۰۹

حمام الدین ابوالفضل ۸۲۷

همدان ۳۸ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۶۵ ، ۶۸ ، ۸۲

۴۱۳ ، ۴۱۶ ، ۴۱۸ ، ۴۲۷ ، ۴۵۸

۵۲۸ ، ۵۵۹ ، ۵۶۹ ، ۵۷۶ ، ۵۹۸

۶۰۱ ، ۶۵۰ ، ۶۲۶ ، ۷۴۰ ، ۷۷۶

۷۸۱ ، ۷۹۰ ، ۸۳۷

هند ۷۲ ، ۷۴ ، ۳۵۷ ، ۴۶۰ ، ۵۵۲ ، ۵۵۷

۵۵۹

هند شرقی ۷۵

هندوچین ۷۲

هندوستان ۷۳ ، ۸۱ ، ۵۴۶ ، ۷۰۱ ، ۷۸۲

۷۸۹

هنگری ۷۰

حوارد باسکرویل ۳۱۱

هوبرت ریبن (دکتر) ۴۷

هوشمان ۳۹۰

هوشنگ (امیر) ۶۰۰ ، ۶۰۸ ، ۷۶۲

هیروی (قریه) ۶۶۴

هینتس ۷۳۹ ، ۷۴۴

الهادیه الى حل الکافیه ۸۴۰ ، ۸۱۶

هارون الرشید ۵۶ ، ۷۸ ، ۱۲۴ ، ۴۰۲ ، ۳۹۳

هاشم خان (میرزا) ۱۰۳ ، ۱۰۶

هارونیه ۳۰

هامان بن مهریار ۲۳۶

هتل پارک ۳۸۴

هتل جهان نما ۳۸۴

هتل کارون ۳۸۳

هتل کیهان ۳۸۳

هتل گراند ۳۸۴

هتل متروپل ۳۸۳

هتل نو ۳۸۴

هدیه المحبین فی الاخبار والادعیة والاذکار ۸۲۱

هرات ۲۷۷ ، ۵۱۲ ، ۶۳۶ ، ۶۳۸ ، ۶۳۹

۷۱۹ ، ۷۶۳ ، ۷۶۵ ، ۷۷۶ ، ۷۸۹

۷۹۰ ، ۸۰۰ ، ۸۳۰ ، ۸۴۰

هرات رود ۸۳۵

هربی ۱۰

هرتسفلد ۴۸۶

هرم داغ ۲

هرمز (جزیره) ۷۵ ، ۳۵۷ ، ۴۶۰ ، ۴۴۲

هروی ۸

هریر آباد ۷۶۹

هشت بهشت ۲۸۱ ، ۷۴۶ ، ۷۴۷ ، ۷۵۰

هشترخان ۳۵۷

هشترود ۱ ، ۵۸۷ ، ۶۱۴ ، ۶۶۵ ، ۶۶۶

هشترودی (دکتر) ۳۲۵

هفت اورنگ ۷۶۴

هفت آبتیسی ۷۲۱

ی

۷۰۸ ، ۷۲۲ ، ۷۳۱ ، ۷۳۲ ، ۷۳۳ ،
 ۷۳۴ ، ۷۳۵ ، ۷۳۶ ، ۷۳۷ ، ۷۳۸ ،
 ۷۴۰ ، ۷۴۴ ، ۷۴۵ ، ۷۴۶ ، ۷۷۸ ، ۷۸۳ ،
 ۷۹۷ ، ۸۰۱ ، ۸۰۲ ، ۸۰۵ ، ۸۳۳

۸۴۱

یعقوب چهره ۶۴۴

یعقوب رومی ۷۵۴

یعقوبی ۴۶۰

یعقوبه (بلوک) ۶۲۶

یمن ۵۵۹ ، ۷۶۳ ، ۸۷۲

یمه نویان ۴۲۱

ینکی شهر ۷۱۶

یوز آباد ۶۶۶

یونان ۷۵

یونانی ۳۹۲

یونانیان ۷۰۹

یهود ۹۸ ، ۴۶۲

یوسف ۶۴۶ ، ۶۹۷

یوسف (امیر) ۶۲۶

یوسف (مولانا) ۶۹۸

یوسف (میرزا) ۶۴۰ ، ۶۴۲ ، ۶۴۷

یوسف بیک ۷۰۸ ، ۷۳۵ ، ۷۳۶ ، ۷۳۹

۷۴۰

یوسف بیک اسناجلو ۱۸۵

یوسف حیران ۸۷۰

یوسف شاه (خواجه) ۸۷۱

یوسف درویش تبریزی ۶۰۶

یوسف دهخوارقانی ۸۲۹

یوسف شاه بن البارسلان ۷۶۳

یوسف مشهدی ۸۶۴

یافت بن نوح ۷۶۰

یادداشت های قزوینی ۸۴۶ ، ۸۴۷

یادگار محمد ۲۷۷

یادگار شاه ۲۱۶

یادگار میرزا ۶۴۹

یار احمد ۸۶۹

یار علی ۵۸ ، ۶۴۷

یاغی باستی ۵۸۱ ، ۵۸۲ ، ۵۸۳

یافعی ۴۰۱

یانق (کوه) ۳ ، ۹۵ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۱۷ ، ۱۲۹

۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ،

۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ،

۱۷۳

یاوری ۵۹

یاقوت حموی ۳۸۸ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۴۱۹

۵۴۲ ، ۷۵۵ ، ۷۵۶ ، ۷۹۸

یاقوت مستعصمی ۷۸۹ ، ۸۱۷ ، ۸۶۴

یحیی ۲۳۵ ، ۴۴۴ ، ۴۴۸

یحیی باکوئی ۸۰۱

یحیی بن علی بن معد ۵۲۷

یحیی بن محمد طالشی ۸۵۶

یحیی سمنانی (خواجه) ۶۰۱

یزدان آقا ۵۹

یزد ۳۵۷ ، ۵۲۸ ، ۵۹۸ ، ۶۴۷ ، ۷۳۹

یزدان بخش ۸۷۰

یزید بن معاویه ۲۱۰

یشموت ۵۷۶

یعقوب (سلطان) ۵۸ ، ۶۲ ، ۱۵۶ ، ۲۱۷

۲۷۷ ، ۲۸۱ ، ۵۷۸ ، ۶۵۲ ، ۷۰۴

یوسف بن نجات ۳۱۳	یوسف بن محمود ۸۷۰
یوسف بن جهان شاه ۸۰۴	یهود ۸۶۷
یوسف بن حسین ۸۷۰	پایان

فهرست موضوعات کتاب

بخش نخست اوضاع جغرافیای تاریخی تبریز

فصل اول ص ۱ - ۴۸

ص ۲ - ۵	موقعیت جغرافیائی فعلی تبریز
ص ۵ - ۹	کوههای اطراف تبریز
ص ۹ - ۱۲	رودهای شهرستان تبریز
ص ۱۲	آبهای زیرزمینی
ص ۱۲	رسم آخارباخار
ص ۱۲ - ۱۵	آبهای معدنی تبریز
ص ۱۵ - ۱۶	آبهای معدنی بستان آباد
ص ۱۶	آب معدنی صوفیان
ص ۱۷	آب معدنی آذرشهر یا دهخواغان
ص ۱۸ - ۱۹	آبهای معدنی ليقوان
ص ۱۹ - ۲۲	آبهای معدنی دیگر
ص ۲۳ - ۲۴	آب دریاچه رضائیه
ص ۲۵ - ۲۶	لجن دریاچه رضائیه
ص ۲۷ - ۲۸	بادهای تبریز
	آب و هوای تبریز
ص ۲۸ - ۳۲	معادن تبریز
ص ۳۲ - ۳۵	نباتات تبریز
ص ۳۵ - ۳۸	زلزله‌های تبریز
ص ۳۸ - ۴۱	فهرست زلزله‌های تبریز
ص ۴۲ - ۴۸	راههای تبریز

فصل دوم جغرافیای تاریخی تبریز ص ۴۹ - ۱۰۹

ص ۴۹	تبریز در قرن هفتم هجری
ص ۵۰	تبریز در اوایل قرن هشتم
ص ۵۱ - ۵۴	تبریز در قرن نهم هجری
ص ۵۴	تبریز در قرن دهم و یازدهم هجری
ص ۵۴ - ۶۶	توصیف اولیاچلیبی از تبریز
ص ۶۷ - ۷۰	وصف کاتب چلبی از تبریز
ص ۷۰ - ۹۱	وصف تبریز در سفرنامه‌های سیاحان اروپائی
ص ۹۱ - ۹۳	تبریز در قرن دوازدهم و دوره زندیه
ص ۹۳ - ۹۹	تبریز در قرن سیزدهم و در عهد قاجار
ص ۹۹ - ۱۰۱	خلاصه‌ای از وضع تبریز در ادوار مختلف
ص ۱۰۲ - ۱۰۸	نقشه تبریز در عهد ناصرالدین شاه و نامه‌ای بعضی از امکنه در آن

فصل سوم محلات و قنوات تبریز ص ۱۰۹ - ۱۸۱

ص ۱۱۰	محله آخونی
ص ۱۱۱ - ۱۱۲	محله امیرخیز
ص ۱۱۲	محله امیر زین‌الدین
ص ۱۱۳	محله اهراب
ص ۱۱۴ - ۱۱۵	محله باغمیشه
ص ۱۱۶	محله پل سنگی
ص ۱۱۶	محله جمشیدآباد
ص ۱۱۷	محله چرنداب
ص ۱۱۸	محله چوستدوزان
ص ۱۱۹ - ۱۲۱	محله چهارمنار
ص ۱۲۲ - ۱۲۴	محله حکم‌آباد
ص ۱۲۴ - ۱۲۸	محله خیابان
ص ۱۲۸	محله دمشقیه
ص ۱۲۹ - ۱۳۰	محله خطیب
ص ۱۳۰ - ۱۳۱	محله راسته کوچه
ص ۱۳۲ - ۱۳۳	محله سرخاب

فهرست موضوعات	۱۰۲۵
بعضی از کوچه های قدیم سرخاب	ص ۱۳۴ - ۱۳۷
مقبرة الشعراء	ص ۱۳۸ - ۱۴۲
محلۀ سنجران (سنجاران)	ص ۱۴۳ - ۱۴۶
محلۀ سیلاب	ص ۱۴۶ - ۱۴۸
محلۀ شاه آباد	ص ۱۴۹
محلۀ شتربان	ص ۱۵۰ - ۱۵۲
درۀ گرو (درۀ گراب)	ص ۱۵۲
میدان صاحب الامر	ص ۱۵۳
امامزاده ابراهیم	ص ۱۵۳
محلۀ تشکالان	ص ۱۵۴
محلۀ قرا آغاج	ص ۱۵۵ - ۱۵۶
محلۀ قره ملک	ص ۱۵۶
محلۀ کوچه باغ	ص ۱۵۷ - ۱۵۸
محلۀ گازران	ص ۱۵۹ - ۱۶۰
محلۀ لاله	ص ۱۶۰ - ۱۶۱
کوچه باغ	ص ۱۶۱ - ۱۶۲
محلۀ لاکه دیزج لکه دیزج ، لوکره	ص ۱۶۳
محلۀ لیلاوا	ص ۱۶۳ - ۱۶۶
محلۀ مارالان	ص ۱۶۶ - ۱۶۷
استخر مارالان	ص ۱۶۸
نه نه مریم	ص ۱۶۸ - ۱۶۹
محلۀ مهادهمین (میارمیار)	ص ۱۶۹ - ۱۷۱
محلۀ نویر	ص ۱۷۱ - ۱۷۴
محلۀ ویجویه (ورجی)	ص ۱۷۴ - ۱۷۶
بازار تبریز	ص ۱۷۶ - ۱۸۰
بستن بازار	ص ۱۸۱

فصل چهارم عادات و رسوم مردم قدیم تبریز ص ۱۸۲ - ۱۹۶

کشتی گیری	ص ۱۸۲ - ۱۸۴
لوطیان تبریز	ص ۱۸۴ - ۱۸۷
خوراک تبریزیان	ص ۱۸۸

ص ۱۸۹ - ۱۹۰	جشن‌ها
ص ۱۹۱ - ۱۹۲	تعزیه داری در محرم
ص ۱۹۳ - ۱۹۵	رسوم مذهبی
ص ۱۹۵ - ۱۹۶	خلقیات تبریزیان

فصل پنجم مساجد معمور تبریز ص ۱۹۷ - ۲۲۴

ص ۱۹۷ - ۲۰۰	فهرست مساجد
ص ۲۰۱ - ۲۰۵	وصف اولیا چلبی و دیگر سیاحان از مساجد تبریز
ص ۲۰۵ - ۲۰۸	مسجد جامع تبریز
ص ۲۰۸ - ۲۱۰	کتابخانه شاه طهماسب
ص ۲۱۰ - ۲۱۲	کتابخانه سلطان حسین صفوی
ص ۲۱۳ - ۲۱۴	کتابخانه فتحعلیشاه قاجار
ص ۲۱۴	کتابخانه میرزا آقا
ص ۲۱۵ - ۲۱۶	وصف صاحب مرزبان‌نامه از مسجد جامع تبریز
ص ۲۱۷	بعضی از مساجد تبریز
ص ۲۱۸	مسجد میرزا صادق آقا
ص ۲۱۸	مسجد اسماعیل‌خاله اوغلی
ص ۲۱۸	مسجد حجة الاسلام
ص ۲۱۹ - ۲۲۱	مدرسه طالبیه
ص ۲۲۱ - ۲۲۲	مدرسه و مسجد صادقیه
ص ۲۲۲	مدرسه و مسجد حاج صفرعلی
ص ۲۲۲	مسجد سبز یا مسجد امام‌جمعه
ص ۲۲۳	مسجد خواجه علی‌اصغر
ص ۲۲۳	مسجد میرزا مهدی
ص ۲۲۳ - ۲۲۴	مسجد دال‌و‌ذال

فصل ششم مزارات و امامزاده‌گان تبریز ص ۲۲۵ - ۲۶۱

ص ۲۲۵ - ۲۳۱	بقعه سید حمزه
ص ۲۳۱ - ۲۳۴	مسجد سید حمزه
ص ۲۳۵ - ۲۴۰	بقعه عون‌علی و زین‌علی
ص ۲۴۰ - ۲۴۲	مقام صاحب‌الامر
ص ۲۴۳ - ۲۴۴	واقعۀ پناه‌جستن گاوی به این مقام

ص ۲۴۴ - ۲۴۵	مسجد ثقة الاسلام
ص ۲۴۵ - ۲۴۶	امامزاده ابراهيم
ص ۲۴۶ - ۲۵۰	سنگ بسم الله الرحمن الرحيم
ص ۲۵۰ - ۲۵۳	امامزاده موسى بن جعفر الجمال
ص ۲۵۳	امامزاده كهنه
ص ۲۵۳ - ۲۵۷	مزار شيخ محمد سياه بوش
ص ۲۵۷ - ۲۵۸	مزار مسجد مقصوديه
ص ۲۵۸	خانم امامزاده
ص ۲۵۹ - ۲۶۰	امامزاده عبدالله
ص ۲۶۰	قبر حمال
ص ۲۶۱	هفت خواهران

بخش دوم تبریز در عصر جدید ص ۲۶۱

فصل اول - خیابانها و میدانهای تبریز ۲۶۳ - ۲۷۴

ص ۲۶۳ - ۲۶۴	تبریز در دوران پهلوی
ص ۲۶۴ - ۲۶۶	خیابان پهلوی
ص ۲۶۶ - ۲۷۲	دیگر خیابانهای تبریز
ص ۲۷۲ - ۲۷۴	میدانهای تبریز
ص ۲۷۴	برزنهای تبریز
ص ۲۷۴	پلهای رودخانه مهرانرود

فصل دوم گردشگاههای تبریز ص ۲۷۵ - ۲۸۵

ص ۲۷۵	باغ گلستان
ص ۲۷۶	باغ اراك
ص ۲۷۶	باغ بلوار
ص ۲۷۶ - ۲۸۲	باغ شمال
ص ۲۸۲ - ۲۸۵	شاه گلی (اسختر شاه)
ص ۲۸۵	باغ فتح آباد

فصل سوم آموزش و پرورش در تبریز ص ۲۸۶ - ۳۳۴

ص ۲۸۶	مکتب خانه
ص ۲۸۷	برنامه دروس

ص ۲۸۸ - ۲۹۰	طرز تدریس
ص ۲۹۰	مکتب خاندهای دختران
ص ۲۹۱ - ۲۹۲	مکاتب در تبریز
ص ۲۹۲ - ۲۹۳	مراحل تحصیل در قدیم
ص ۲۹۴ - ۲۹۱	مدارس طلاب دینی در تبریز
ص ۲۹۸	تاریخ مدارس جدید تبریز
ص ۲۹۹ - ۳۰۸	دارالفنون تبریز
ص ۳۰۸ - ۳۱۱	مدارس دیگر
ص ۳۱۱	مدارس خارجی قدیم تبریز
ص ۳۱۲	کتابهای درسی در آن دوره
ص ۳۱۲ - ۳۱۴	مدارس تبریز بعد از مشروطه
ص ۳۱۴	نخستین مدرسه متوسطه تبریز
ص ۳۱۴	نخستین اقدام برای تربیت معلم
ص ۳۱۵	مدرسه کوران
ص ۳۱۵	مدارس متوسطه تبریز در سال ۱۳۰۵
ص ۳۱۶	دارالمعلمین و دارالمعلمات تبریز
ص ۳۱۶	امتحان طلاب علوم دینی
ص ۳۱۷	آمار مدارس تبریز در ۱۳۰۸
ص ۳۱۷	بنای دانشسرای دختران
ص ۳۱۷	دانشسرای پسران
ص ۳۱۸	نظر کلی به فرهنگ در دوره رضاشاه
ص ۳۱۹	فرهنگ در دوره فرقه دمکرات
ص ۳۱۹ - ۳۲۲	اوضاع فرهنگ تبریز از ۱۳۲۶ به بعد
ص ۳۲۲	دانشگاه تبریز
ص ۳۲۳ - ۳۲۶	تاریخچه دانشگاه تبریز
ص ۳۲۶ - ۳۲۸	دانشکده‌های دانشگاه تبریز
ص ۳۲۸	کتابخانه‌های تبریز
ص ۳۲۹	کتابخانه تربیت
ص ۳۲۹	کتابخانه ملی تبریز
ص ۳۳۰	کتابخانه دانشکده ادبیات
ص ۳۳۰	کتابخانه جوانان شیروخورشید

- کتابخانه عمومی خانه فرهنگ
 دیگر کتابخانه‌های تبریز
 موزه تبریز
- ص ۳۳۰
 ص ۳۳۲-۳۳۰
 ص ۳۳۴ - ۳۳۳

فصل چهارم راه آهن و کشتیرانی آذربایجان ص ۳۳۵ تا ۳۴۵

- راه آهن قدیم آذربایجان
 مختصات فنی راه آهن قدیم آذربایجان
 ایستگاه سابق تبریز
 راه آهن تهران به میانه
 راه آهن میانه به تبریز
 کشتیرانی دریاچه رضائیه
 ورودگاه تبریز
- ص ۳۳۵
 ص ۳۳۷
 ص ۳۳۹
 ص ۳۴۰
 ص ۳۴۱
 ص ۳۴۲
 ص ۳۴۴

فصل پنجم صنعت و اقتصاد تبریز ص ۳۴۶ - ۳۷۲

- قالی بافی تبریز
 کارخانه ماشین ساری تبریز
 آمار کارگاهها و کارخانه‌های تبریز
- ص ۳۵۰-۳۴۷
 ص ۳۵۲ - ۳۵۰
 ص ۳۷۲-۳۵۳

فصل ششم بنگاههای و اماکن همگانی ص ۳۷۳ - ۳۸۶

- تئاتر و نمایش در تبریز
 سینما در تبریز
 کلیساهای تبریز
 رادیو و تلویزیون تبریز
 بیمارستانهای تبریز
 اتوبوسرانی تبریز و حومه آن
 هتلها و رستورانها
 کنسولگری‌های بیگانه
 گورستانهای شهر
- ص ۳۷۵-۳۷۳
 ص ۳۷۶
 ص ۳۷۶
 ص ۳۷۷
 ص ۳۷۹
 ص ۳۸۳ - ۳۸۱
 ص ۳۸۵ - ۳۸۳
 ص ۳۸۵
 ص ۳۸۶ - ۳۸۵

بخش سوم تاریخ تبریز از آغاز تا پایان قرن نهم ص ۳۸۷ - ۷۵۱

فصل اول تاریخ تبریز از آغاز تا دوره روادیان ص ۳۸۸ - ۴۰۴

- وجه تسمیه تبریز
- ص ۳۹۲ - ۳۸۸

ص ۳۹۲	تبریز در پیش از اسلام
ص ۳۹۳ - ۳۹۴	تبریز در زمان فرمانروایان عرب
ص ۳۹۵ - ۳۹۶	دیلیمیان در تبریز
ص ۳۹۷	روادیان در تبریز
ص ۳۹۸ - ۴۰۴	زلزله تبریز

فصل دوم تبریز در روزگار سلجوقیان و اتابکان ص ۴۰۵ - ۴۲۰

ص ۴۰۵ - ۴۰۹	طغرل در تبریز
ص ۴۰۹ - ۴۱۰	البارسلان در تبریز
ص ۴۱۱	تبریز در روزگار سلجوقی
ص ۴۱۱	امیرسلمان القطبی
ص ۴۱۵	وصف حریری از مجلس قاضی تبریز
ص ۴۱۶ - ۴۱۸	تبریز در عهد اتابکان
ص ۴۱۹ - ۴۲۰	وصف یاقوت حموی از تبریز

فصل سوم تبریز در حمله مغول ص ۴۲۱ - ۴۳۹

ص ۴۲۱	اتابک ازبک در تبریز
ص ۴۲۳ - ۴۳۳	سلطان جلال الدین خوارزمشاه در تبریز
ص ۴۳۴	جرماغون در تبریز
ص ۴۳۴ - ۴۳۶	امیر ارغون در تبریز
ص ۴۳۷ - ۴۳۹	هلاکو در تبریز

فصل چهارم تبریز در عهد ایلاخانان بزرگ مغول ص ۴۴۰ - ۴۷۰

ص ۴۴۰ - ۴۴۲	اباقادر تبریز
ص ۴۴۲ - ۴۴۴	تبریز در زمان احمد تگودار
ص ۴۴۴ - ۴۵۳	ارغون خان در تبریز
ص ۴۴۴ - ۴۴۷	قتل صاحب دیوان
ص ۴۴۸	نامه صاحب دیوان به فرزندانش
ص ۴۴۹	بنای شهر ارغونیه
ص ۴۵۰	مرگ ابش خاتون
ص ۴۵۱ - ۴۵۳	روابط ارغون با ممالک خارجه
ص ۴۵۳ - ۴۵۷	رواج چاودر تبریز

ص ۴۵۷	کشته شدن گیخانو
ص ۴۵۸	وفات قاضی بیضاوی در تبریز
ص ۴۵۹ - ۴۶۰	مار کوپولو در تبریز
ص ۴۶۱	تبریز در عصر غازانخان
ص ۴۶۲	قتل صدرجهان
ص ۴۶۳	آرشیودولتی در تبریز
۴۶۵	دشته شدن سیدعلوی در مسجد جامع
ص ۴۶۵ - ۴۶۶	داستان پیر یعقوب داغستانی
ص ۴۶۷	روابط غازان و کشورهای خارجه
ص ۴۶۸	وفات کرمون خاتون
ص ۴۶۸ - ۴۷۰	مرگ غازان
ص ۴۷۰	قلعه و باروی تبریز
ص ۴۷۱	سکه‌های غازانی
ص ۴۷۲	شب غازان
ص ۴۷۲	لغت شب یا شام
ص ۴۷۳	چگونگی بنای گنبد غازانی
ص ۴۷۴ - ۴۸۲	گفتار و صاف‌الحضره
ص ۴۸۲ - ۴۸۷	کتیبه گنبد غازانی
ص ۴۸۷	گفتار ابن بطوطه
ص ۴۸۷	گفتار حمدالله مستوفی
ص ۴۸۷	گفتار اولیاچلبی
ص ۴۸۸	گفتار حاج خلیفه
ص ۴۸۸	گفتار سیاح ایتالیائی
ص ۴۸۹	گفتار تاورنیه
ص ۴۹۰	گفتار ژان شاردن
ص ۴۹۰ - ۴۹۲	گفتار نادر میرزا
ص ۴۹۲	تبریز در عصر الجایتو و سلطان ابوسعید
ص ۴۹۳	بنای سلطانیه
ص ۴۹۴	وفات قطب شیرازی در تبریز
ص ۴۹۵	وفات همایون تبریزی

ص ۴۹۶	وقایع اواخر سلطنت الجایتو
ص ۴۹۸ - ۵۰۱	خواجه علیشاه
ص ۵۰۱ - ۵۱۰	مسجد علیشاه
ص ۵۰۲	گفتار ابن بطوطه
ص ۵۰۲	گفتار حمدالله مستوفی
ص ۵۰۳	گفتار شاردن
ص ۵۰۳	گفتار مادام دیولافوا
ص ۵۰۴	گفتار نادر میرزا
ص ۵۰۶	گفتار محمد رضا طباطبائی
ص ۵۱۱ - ۵۰۶	گفتار ویلبر
ص ۵۱۱	ابوسعید بهادر
ص ۵۱۳	کشته شدن امیر محمود
ص ۵۱۳ - ۵۱۶	سکه های ابوسعید
ص ۵۱۶ - ۵۶۵	ربیع رشیدی
ص ۵۱۶ - ۵۲۱	احوال خواجه رشیدالدین
ص ۵۲۱	رشیدیه
ص ۵۲۳ - ۵۴۴	وقفنامه ربیع رشیدی
ص ۵۴۴ - ۵۵۱	فهرست آثار خواجه رشیدالدین
ص ۵۵۱ - ۵۶۰	ربیع رشیدی بنا بر منشآت رشیدالدین
ص ۵۶۰	خانقاه رشیدیه
ص ۵۶۱ - ۵۶۵	وصف نویسندگان از ربیع رشیدی
ص ۵۶۵ - ۵۷۰	تبریز از نظر جغرافی نویسان و سیاحان عصر مغول

فصل پنجم تبریز در دوره ایلخانان کوچک ص ۵۷۱ - ۵۸۸

ص ۵۷۱	ارپاکاون
ص ۵۷۲	قتل خواجه غیاث الدین
ص ۵۷۳	موسی خان
ص ۵۷۳	محمد خان
ص ۵۷۴	طغاتی مور
ص ۵۷۴	قیام شیخ حسن کوچک

فهرست موضوعات	۱۰۳۳
پادشاهی ساتی بیک	ص ۵۷۵
پادشاهی سلیمان خان	ص ۵۷۶
کشته شدن شیخ حسن کوچک	ص ۵۷۷
مسجد استاد شاکرد	ص ۵۷۹
پادشاهی انوشیروان	ص ۵۸۱
ملك اشرف	ص ۵۸۴
جانی بیک در تبریز	ص ۵۸۵
اخی جوق در تبریز	ص ۵۸۷

فصل ششم تبریز در دوره جالایریان ص ۵۸۹ - ۶۲۳

آل جالایر در تبریز	ص ۵۸۹
امیر مبارزالدین در تبریز	ص ۵۸۹
مرگ سلطان اوئیس	ص ۵۹۱
قبر سلطان اوئیس	ص ۵۹۱
خدمات سلطان اوئیس به تبریز	ص ۵۹۳
دمشقیه	ص ۵۰۴
دولتخانه	ص ۵۹۵
سلطان حسین	ص ۵۹۶
شاه شجاع در تبریز	ص ۵۹۶
کشته شدن سلطان حسین	ص ۵۹۹
پادشاهی سلطان احمد	ص ۶۰۰
لشکر توقتمیش در تبریز	ص ۶۰۲ - ۶۰۵
نفثة المصدور تبریز	ص ۶۰۶ - ۶۱۲
عادل آقا در تبریز	ص ۶۱۳
تیموریان	ص ۶۱۳
قحطی تبریز	ص ۶۱۴
قراقویونلوها در تبریز	ص ۶۱۵
میرانشاه در تبریز	ص ۶۱۷
بازآمدن سلطان احمد به تبریز	ص ۶۱۸
میرزا ابوبکر در تبریز	ص ۶۱۹

کلاویخو در تبریز

ص ۶۲۳

فصل هفتم قراقویونلوها در تبریز ص ۶۲۴ - ۷۰۲

ص ۶۲۶	کشته شدن سلطان احمد
ص ۶۲۹	پادشاهان قراقویونلو
ص ۶۳۲	مرگ قرايوسف
ص ۶۳۳	بایسنقروشاخرخ در تبریز
ص ۶۳۴	اسکندر بن قرايوسف
ص ۶۳۷	کشته شدن اسکندر
ص ۶۳۸	جها ن شاه بن قرايوسف
ص ۶۴۰	کشته شدن جها ن شاه
ص ۶۴۲	جانشینان جها ن شاه
ص ۶۴۶	کشته شدن ابوسعید تیموری
ص ۶۵۰	سرانجام کارحسنعلی
ص ۶۵۱ - ۶۸۹	مظفریه و مسجد کبود
ص ۶۵۳ - ۶۸۹	وقفنامه مسجد کبود
ص ۶۸۹	فتنه حروفیه در تبریز
ص ۶۹۲	اصول عقاید حروفیه
ص ۶۹۶	جانشینان فضل الله حروفی

فصل هشتم تبریز در روزگار آق قویونلو ص ۷۰۳ - ۷۵۱

ص ۷۰۴	علی بیك
ص ۷۰۵	جها نگیر
ص ۷۰۵	اوزون حسن
ص ۷۰۹	اوزون حسن و دول اروپائی
ص ۷۱۴	علل دشمنی سلطان محمد فاتح با اوزون حسن
ص ۷۲۲	نوشته‌های سیاحان و نیزی درباره اوزون حسن
ص ۷۳۳	سلطان یعقوب آق قویونلو
ص ۷۳۵	مرگ سلطان یعقوب
ص ۷۳۸	جانشینان سلطان یعقوب

ص ۷۴۰ - ۷۵۱

ابنیه و آثار پادشاهان آق‌قویونلو

بخش چهارم تذکره رجال تبریز تا پایان قرن نهم ۷۵۳

بخش پنجم : تصاویر کتاب ۸۷۴ - ۹۱۷

بخش ششم : فهرس کتاب

فهرست تصاویر

صفحه	تصویر
۸۷۵	منظره داخلی مسجد کبود
۸۷۶	سردر مسجد کبود
۸۷۷	کاشیکاریهای سردر ورودی مسجد کبود
۸۷۸	نقش بعضی از آیات و ادعیه بر کاشیهای داخلی مسجد کبود
۸۷۹	از انواع کاشیکاریهای زیبای مسجد کبود
۸۸۰	طاقنمای نقش کن داخلی صحن بزرگ
۸۸۰	یکی از طاقنماهای دیوار جنوبی شبستان
۸۸۱	از طاقنمای شرقی مسجد کبود
۸۸۱	دیوار کاشیکاری شده درب غربی
۸۲۲	از مناظر طاقنمای مسجد کبود
۸۸۳	ایضاً از مناظر طاقهای مسجد کبود
۸۸۴	ایضاً از مناظر طاقها و دیوارهای شکسته
۸۸۵	اطلال ربیع رشیدی
۸۸۵	مسجد استاد شاگرد
۸۸۶	نمای مسجد جامع علیشاه
۸۸۶	وضع کنونی ارك علیشاه
۸۸۷	نمونه یکی از مساجد تبریز
۸۸۷	بقایای مسجد حسن پادشاه
۸۸۸	درگاهها و طاقنماهای مسجد صاحب الامر
۸۸۸	بقعه و گنبد سید حمزه
۸۸۹	گنبد و مناره صاحب الامر
۸۹۰	مدخل مقام صاحب الامر
۸۹۱	تیمچه ای در بازار تبریز
۸۹۱	کلیسای آرامنه
۸۹۲	تیمچه مظفریه تبریز
۸۹۳	مناره مسجد سید حمزه

صفحه	تصویر
۱۹۳	درب صحن بقعۀ سیدحمزه
۱۹۴	بازارت تبریز
۱۹۴	یکی از میدانهای قدیم تبریز
۱۹۵	استخر شاه
۱۹۵	مهرانرود در داخل شهر
۱۹۶	باغ گلستان تبریز
۱۹۷	میدان و عمارت شهرداری تبریز
۱۹۷	منظره دریاچه رضائیه از بندر شرفخانه
۱۹۸	برج ساعت شهرداری تبریز
۱۹۹	یکی از ساختمانهای دانشگاه تبریز
۱۹۹	عمارت کتابخانه ملی تبریز
۹۰۰	دروازه قدیم تبریز
۹۰۰	پل تبریز بر مهرانرود
۹۰۱	نیمی از دروازه باغمشه
۹۰۱	دروازه باغمشه
۹۰۲	امتداد بازار بر روی پل
۹۰۳	حیاط عالی قاپو
۹۰۳	نمونه‌ای از خانه‌های تبریز در دوره انقلاب مشروطه
۹۰۴	یک خانه قدیمی اعیانی در تبریز
۹۰۴	ایضا یک خانه قدیمی در تبریز
۹۰۵	ایوان یک خانه قدیمی
۹۰۶	درورودی یک خانه در تبریز
۹۰۶	منظره شهر از ربع رشیدی
۹۰۷	عمارت وسط استخر شاه تبریز
۹۰۷	سنگ بسم الله الرحمن الرحیم بر سر قبر میرزا سنگلاخ
۹۰۸	منظره‌ای از شهر تبریز در قدیم
۹۰۹	سنگ قبر سلطان اويس
۹۰۹	از ستونهای مقابر شادآباد مشایخ
۹۱۰	عمارت شهربانی در تبریز
۹۱۰	سالن تئاتر آرامنه در تبریز

صفحه	تصویر
۹۱۱	سکه اوگتای قاآن
۹۱۱	سکه احمد تکوداد
۹۱۱	سکه ارغون
۹۱۲	سکه گیخانو
۹۱۲	سکه سلطان محمود غازان
۹۱۲	ایضاً سکه سلطان محمود غازان
۹۱۳	ایضاً سکه های محمود غازان
۹۱۳	سکه سلطان محمد خدا بنده
۹۱۴	سکه های سلطان ابوسعید بهادر
۹۱۵	ایضاً سکه های سلطان ابوسعید بهادر
۹۱۶	سکه موسی خان
۹۱۶	سکه ساتی بیک
۹۱۶	سکه انوشیروان
۹۱۷	ایضاً سکه انوشیروان
۹۱۷	سکه اوزون حسن

فہرست نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶	۲	خانم رود اسکندر چای	خانم رود بہ اسکندر چای
۹	۱۱	انزجان	انرجان
۹	۱۷	بصوی	بسوی
۱۰	۲۱	پنیہ شلوار	پینہ شلوار
۱۳	۱۷ و ۱۶	ایندرید کر بنیک	انیدرید کر بنیک
۱۴	۲۴	ایندرید کر بنیک	انیدرید کر بنیک
۱۵	۱۵	ہ	»
۱۵	۲۱	مین های ز	زمین های
۱۹	۱	فر سنگ	سنگ
۱۹	۱۵	بالامیرود	بائین میرود
۱۹	۲۲	ماریشو	ماریشو
۲۰	۳	گلما نجانہ	گلما نجانہ
۲۰	۴	دالامبراغ	دالامبرداغ
۲۴	۲۱	عبادت	عبارت
۲۹	۲۵	تن نشین	تہ نشین
۳۷	۱۰	۱۴۰۲ م (۴۳۴ ہ)	۱۴۰۲ م (۸۰۴ ہ)
۴۴	۱۴	ترکیہ	رضائیہ
۵۰	۱	چہا صد	چہا ر صد
۵۱	۸	سراورد	سراورد
۵۳	۲	آرا	آنرا
۵۶	۹	محامط	محافظ
۶۰	۱۴	نہ شیتہ قنات	نہ رشتہ قنات
۹۱	۶	غیر مقدور	غیر مقدور
۹۸	۶	قریب	قریب
۱۰۰	۵	باوری شہر	باروی شہر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۳	۲۰	۶۸ بابل بامارقلیق	۶۸ — پل بامارقلیق
۱۰۴	۳	مدسئ صادقیه	مدرسئ صادقیه
۱۰۴	۳	سراجه بازار	سراجیه بازار
۱۱۰	۱	متعیان	متعینان
۱۱۰	۸	از محلات مشرق	از محلات مغرب
۱۱۱	۲	درستر	درست تر
۱۱۱	۱۸	ینبوع	ینبوع
۱۱۳	۱۹	دروازه خروار	دوازده خروار
۱۱۵	۱۲	بمن نیکو شود	بس نیکو شود
۱۱۵	۱۳	نیک شیرین بشود	نیک شیرین نشود
۱۱۵	۱۳	میر امهدی	میر زامهدی
۱۱۹	۴	قره باغ	قره داغ
۱۱۹	۶	چوس دوزلا	چوست دوزلار
۱۲۰	۳	خمسایه	خمسمائۀ
۱۲۲	۳	از محلات شرقی	از محلات غربی
۱۲۲	۱۹	بادام بشکند	بادام بشکند
۱۲۶	۵	صاحب شرط	صاحب شرطه
۱۲۹	۱۶	همان وستا	همان روستا
۱۳۵	۵	میر حیدر توئی	میر حیدر تولی
۱۳۵	حاشیه ۳	ثما ثمائۀ	ثما ثمائۀ
۱۳۶	۱۲	مزارات	مز اراست
۱۳۷	۲۰	قبع تابعین	تبع تابعین
۱۳۸	۱۶	منظوی	منظوی
۱۳۹	۱۶	خمسایه	خمسمائۀ
۱۴۱	۱	درسید	در رسید
۱۴۹	۱۵	یینوع	یینوع
۱۵۳	۱۰	حضر صاحب	حضرت صاحب
۱۵۵	۶	شرقی	غربی
۱۵۶	۸	ثما ثمائۀ	ثما ثمائۀ
۱۵۷	۴	آلاچارشب	آلاچارشب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۳	۳	لو کره	لو کزه
۱۶۵	۵	زعفرانو	زعفرانلو
۱۶۸	۱۸	مریم بن عمران	مریم بنت عمران
۱۷۲	۸	قواکه	قواکه
۱۷۳	۱۴	چهارسوی عریان	چهارسوی عربان
۱۷۶	۱۷	بامیده	نامیده
۱۷۸	حاشیه سطر ۲	۱۳۲۰	۱۲۲۰
۱۸۲	۱۵	چین	جین
۱۸۳	۸	متعمان	مستمعان
۱۸۶	۲۳	جعفر دارداری	جعفر درداری
۱۸۹	۸	آتش نشانی	آتش افشانی
۱۹۹	۲۰	سیدان قطب	میدان قطب
۱۹۹	۲۲	دباغی نه	دباغخانه
۲۰۰	۷	خانم بیک	خانم بیک
۲۰۰	۱۵	مسجد هاشم	مسجد حاجی هاشم
۲۰۴	۱۵	دراین اوقاف	دراین اوقات
۲۰۷	۱۷	من ان بالله	من آمن بالله
۲۰۷	۱۹	آتن	آیه
۲۰۸	۳	طاق هاس	طاقهای
۲۰۹	۱۶	شلوارع	شوارع
۲۱۰	۲۳	تعز من تشاء	تعز من تشاء و تذلل من تشاء
۲۱۱	۱۲	نقاب بی شرفی	نقاب بی شرمی
۲۱۱	۱۳	غضب دار	غضب دادار
۲۱۱	۱۳	خطایمان	خطه ایمان
۲۱۱	۲۳	نافذاً فی	نافذاً فی
۲۱۹	۹	معارف دین	معارف دین
۲۲۲	۲	۱۷۰۵	۱۰۷۵
۲۳۶	سطر آخر	آنار	آنرا
۲۳۶	حاشیه	ملاحشره	ملاحشری
۲۳۹	۲۱	ولایت تاب	ولایت مآب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۵	۱۷	وایع شده	واقع شده
۲۴۷	۵	الصنهلجی	الصنهلجی
۲۵۳	۱۵	مدیم	قدم
۲۶۶	۱۸	وجه تسمیه	وجه تسمیه
۲۶۸	۳	عاشورای ۱۳۲۰	عاشورای ۱۳۳۰
۲۷۳	۲۱	بازار قیز بستی	بازار قیز بستی و بازار صمی
۲۷۴	۴	سرای کچه چی	سرای کچه چی
۲۷۷	۱۵	باغ شمالی	باغ شمال
۲۸۷	۱۸	سرف مسیر	سرف میر
۲۸۹	۳	پس از تمام کردن	پس از تمام کردن قران
۲۹۰	سطر آخر	برپای او	برپای او
۲۹۳	۲	سبعه — معلقه	سبعه معلقه
۲۹۴	۱۲	بتأسیس	تأسیس
۲۹۶	۳	ناورینه	ناورینه
۲۹۷	۱۴	حاج علی اصغر	خواجه علی اصغر
۳۰۵	۱۳	میسوطی	میسوطی
۳۰۷	۲۱	۱۹۲۴	۱۲۹۴
۳۱۴	۸	اتمان اهم	اتمان ادهم
۳۱۴	۱۱	ن قرطلعه	باقرطلیه
۳۱۵	۱۰	مسیون	مسیون
۳۱۸	۱۹	بنام های فضل الله	بنام های: پرتوی و فضل الله
۳۱۹	۲۳	فر هنگ تبریز	فر هنگ آذربایجان
۳۲۷	۱۳	دست راست	دست راست
۳۲۸	۱۴	بوسییه	بوسیله
۳۳۰	۲	نشان سپاس	نشان سپاس
۳۳۲	۲	متممین	مستمعین
۳۳۲	۱۵	تارماریان	تاماریان
۳۳۵	۱۸	طعمه	طعمه
۳۳۶	۱۲	۱۹۱۵	۱۹۱۶
۳۳۶	۱۸	ن کو	ماکو
۳۴۱	۶	هوی	قوای

غلطنامه	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۴۹	۱۴	موہا	موہا	موزہا
۳۵۸	۱۳	ورزر بروز	ورزر بروز	وروز بروز
۳۵۹	۱۷	کشورداری	کشورداری	کشورداری
۳۶۱	۶	۳۱۵	۳۱۵	۳۱۵
۳۸۷	۱	فصل سوم	فصل سوم	بخش سوم
۳۷۷	۴	ارامہ	ارامہ	ارامہ
۳۹۰	۴	چہاردہم	چہاردہم	چہارم
۴۰۶	۱۵	استیناس	استیناس	استیناس
۴۱۶	۹	نگان	نگان	نگاہ
۴۲۷	۱۵	تعییل	تعییل	تعییل
۴۳۰	۱	قلہ تہ	قلہ تہ	قلعہ
۴۳۷	۱۲	۶۲۲	۶۲۲	۶۶۲
۴۶۳	۱۲	خواجہ سعدین	خواجہ سعدین	خواجہ سعدالدین
۴۶۵	۱۹	جمک کردہ	جمک کردہ	جمع کردہ
۴۷۳	سطر آخر	دری اج دیگر	دری اج دیگر	درجای دیگر
۵۴۴	۱۹	الطایف	الطایف	اللطایف
۴۹۶	۱۲	حناق	حناق	خناق
۵۴۶	۶	کتابخانہ	کتابخانہ	کتابخانہ
۵۵۴	۱۷	۸۱۸	۸۱۸	۷۱۸
۵۵۸	۱۸	برخلاف	برخلاف	برخلاف
۵۶۴	۱۲	دد آن محل	دد آن محل	در آن محل
۵۶۷	۱۵	متبکر	متبکر	متکبر
۵۶۸	۲	ہر چیز	ہر چیز	ہر چہ
۵۸۰	۱۳	مجد	مجد	مسجد
۵۸۲	۲	سہد	سہد	سہند
۵۸۴	۸	وبایی	وبایی	وبائی
۵۸۴	۱۳	پیشمان	پیشمان	پشیمان
۵۸۶	سطر آخر	زراری	زراری	زاری
۵۹۲	۱۶	شیخ اویسی	شیخ اویسی	شیخ اویس
۵۹۲	۲۲	سبعمائہ	سبعمائہ	سبعمائہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۹۴	۱۱	دمشق خراجہ	دمشق خواجہ
۵۹۷	۴	قلعہ قمقہ	قلعہ قہقہہ
۵۹۸	۳	بگذاری	بگذری
۵۹۸	۱۹	امیر سلجوق	امیر سلجوق
۶۱۷	۱۷	مردان	مردن
۶۲۰	۴	تیر کمانان	تیر ترکمانان
۶۴۴	۱۹	غیاری	غباری
۶۵۳	سطر آخر	محترہ	محترمہ
۶۵۴	۲	دریایہ	دریائہ
۶۵۸	۱۲	عمہ اراضی	عمہ اراضی
۶۷۹	۹	چرب	چوب
۶۸۹	۵	زلال	زلزل
۷۰۸	۸	بمعی	بہمعنی
۷۱۲	۶	۱۶۳ ہ	۱۶۳ ہ
۷۱۳	۲۲	شرفتاب	شرقیاب
۷۳۳	۱۳	ربیع الاول	ربیع الاول
۷۳۷	۱۷	فضل اللہ روبہان	فضل اللہ روز بہان
۷۴۸	سطر آخر	دروردش	دروردش
۷۵۰	۷	جامیکرد	جامیگیرد
۷۶۴	۱۴	دربرار	در برابر
۷۷۳	۵	ضمیاء	ضمباء
۷۸۹	۱۸	گازرگاہ	گازرگاہ
۷۹۰	۱۲	والا بالی	ولا بالی
۷۹۸	۲	دوارین	دواوین
۸۰۳	۱۳	آذربایدان	آذربایجان
۸۰۳	۱۹	تصانیف	تصانیف
۸۰۶	۵	قطابی	اقطابی
۸۰۷	۴	۸۸۷	۷۷۸
۸۱۷	۱۱	گومش قہ	گومش قہ
۸۴۲	سطر آخر	الناصر الدین اللہ	الناصر لدین اللہ
۸۴۵	۱۱	فضون	فضلون

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۴۷	۴	درشعارخود	در اشعارخود
۸۵۰	۲۲	طلامی شته	طلامی شسته
۸۷۷	۱	ودری	ورودی
۸۷۸	۱	بر کاشیهای	بر کاشیهای
۸۸۵	۲	استادستارا	استادشاگرد
۹۰۸	۱	منظریه ای	منظره ای
۹۱۳	۱	خدا بنده مهر	خدا بنده محمد
۹۱۴	۱	بهادر بضر	بهادر ضرب
۷۷۳	۱	امممتد	امند
۸۶۱	۱	«	امند
۹۴۴	۱	«	امند